

امپراطوری صحرائنوردان

تألیف

زنہ کروس

ترجمہ

عبدالحسین میکده

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



امپراطوری صحرائوردان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ.

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند و بهترینش
را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدای هدایتشان کرده و
خردمندان هم آنانند.

امپراطوری صحرا نوردان

تالیف

رنه گروسه

ترجمه

عبدالحسین میکنده

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

چاپ اول ۱۳۵۳

چاپ دوم ۱۳۶۵



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

سه هزار نسخه از این کتاب در چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ شد.

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست مندرجات

مقدمه

دباجه : مرغزاران و تاریخ

فصل اول : آسیای طیا تا قرن سیزدهم

۱ - تاریخ مرغزارها «سیت» (سکاها) و «هون» ها. قدمت تمدن مرغزاران ۲۶ - ۱۴۶

«سیت (سکاها)» هنر و صنعت «سیت» ها سارمات ها و سیبریة غربی - هنر و صنعت درآلتائی نزدیک و مقدم بدوران ترکها - اصل و مبدأ «هیونگک نو» ها هنر و صنعت هون ها - اولین هجوم «هیونگک نو» ها و هجرت «پوچه» ها - تأثیرها و انعکاس های نخستین فتوحات هون ها سقوط تسلط و زوال سیادت یونان در افغانستان - مبارزات هیونگک نوها باهان های کشورهای مقدم. جدائی و افتراق هیونگک نوهای غربی - مبارزات و زدوخوردهای چین علیه هیونگک نوها در دوران سلطنت «هان» های بعدی. تجزیه و تقطیع هیونگک نوهای جنوبی - جاده ابریشم - تسخیر و تصرف حوضه تاریم از طرف «پانچئو» - تمدن درواحه های مجاور «تاریم» در پایان عهد قدیم و ابتدای قرون وسطی - چگونه «سین - پی» ها جای هیونگک نوهای شمالی را در امپراطوری مغولستان گرفتند - حمله ها و هجوم های بزرگ قرن چهارم - چین شمالی را هیونگک نوها و سین پی ها تصرف و تسخیر نمودند - سلطنت ترکان قباچ (طمغاچ) یا «توپا» و خانان مغولی «ژوان ژوان» ها - آخرین هنر و صنعت مینوسینسک - هون های «هفتالیت (هیاطله)» - هون ها در اروپا ، اتیلا

۲ - آغاز قرون وسطی - «توکیو» ها «اوغورها» و «کی تان» ها [ختانیان]

۱۰۵۶-۲۳۷

امپراطوری «توکیو» ها

تجزیه و تقطیع امپراطوری توکیوها - چگونه امپراطوری «تای تسونگ» خانان توکیوهای شرقی را خراب و ویران نمود - انحلال خانان توکیوهای غربی - واحه های هند و اروپائی «تاریم» تا ظهور «تانگ» ها - استقرار تحت الحمايگی «تانگ» ها بر منطقه تاریم - چین در دوران امپراطوری «تانگ» ها صاحب و مالک آسیای علیا شد - آخرین تجلی عظمت و قدرت

توکیوها، خاقان «مویچه» - «گل تگین» و «موکی لین» - اضمحلال امپراطوری توکیوهای شرقی و آغاز امپراطوری اویغوری - اوج عظمت و شوکت تانگ‌ها و اطاعت و انقیاد ترکستان غربی - رقابت چین و اعراب در مغرب پامیر - چینیان در پامیر - سقوط تسلط و فرمانروائی تانگ‌ها در آسیای علیا - ترکان «شاتو» - «کی تان»‌ها یا ختائی‌ان - «جورچات»‌ها

۳ - ترکان و اسلام تا قرن سیزدهم : سد و حائل ایرانی علیه جهان ترك در

۲۷۹-۲۴۵

قرن دهم - سامانیان

ترك نمودن كاشغر و ماوراءالنهر، قراختائی‌ان - نقش سلجوقیان در تاریخ ترك - سلطان سنجر و حفاظت جیحون - امپراطوری قراختائی - شاهنشاهی خوارزمشاهیان

۳۰۳-۲۸۶

۴ - مرغزاران روس از قرن ششم تا قرن هشتم میلادی : آوارها

بلغارها و مجارها - خزرها - پچنگک و قبقاق‌ها

فصل دوم

۴۰۸-۳۰۹

۱ - مغولان چنگیزخان - مغولستان در قرن دوازدهم

نخستین مساعی برای ایجاد وحدت بین قبایل مغول - جوانی چنگیزخان - چنگیزخان مطیع و مرئوس کرائیت‌ها - قطع دوستی چنگیزخان با «وانگ خان» - تسخیر کشور «کرائیت» - تصرف و تسخیر سرزمین نایمان‌ها - ایجاد وحدت مغولستان بدست چنگیزخان - چنگیزخان امپراطور - امپراطوری جدید مغول - دولت و قشون - تصرف چین شمالی از طرف چنگیزخان - تسخیر امپراطوری قدیم قراختائی از طرف مغولان - انقراض و انحلال امپراطوری خوارزم بدست چنگیزخان - لشکرکشی «جبه» و «سوبوتای» به ایران و روسیه - آخرین سالهای چنگیزخان - سیرت و خلق و خوی و کارهای چنگیزخان

۲ - سه تن نخستین جانشینان چنگیزخان - تقسیم اقطاع و تیول بین پسران چنگیزخان ۴۱۵-۴۶۲

سلطنت اوکتای (۱۲۲۹-۱۲۴۱) - انهدام سلطنت «کین»‌ها از طرف مغولان - مغولان ایران غربی را تصرف نمودند - محاربات - «باتو» و «سوبوتای» در اروپا - نیابت سلطنت تورانگه خاتون - سلطنت گیوک خان - نیابت سلطنت «اوغول قایمیش زوجه گیوک خان» - سلطنت منکوقاآن - سفر روبروک - جنگ منکوقاآن علیه امپراطوری «سونگ»

۳ - قوییلای و سلسله مغولی در چین - رقابت قوییلای و « اریق بوکا » ۵۲۶-۴۶۶

تسخیر و تصرف امپراطوری «سونگ» از طرف قوییلای - جنگ و پیکارهای قوییلای در ژاپون و هند و جاوه - جنگ قوییلای علیه قایدو - حکومت قوییلای ، سیاست مغول و سیاست چین - سیاست مذهبی قوییلای وجانشینان او ، «بودائیسیم» - سیاست مذهبی قوییلای وجانشینان او ، کیش نستوری - سفرمارکوپولو - درخشندگی وضع اقتصادی چین در زمان تسلط مغول - مذهب کاتولیک در چین در دوران پادشاهی سلسله مغول - آخرین جانشینان خاندان قوییلای ، اخراج مغولان از چین

۴ - وضع ترکستان در موقع پادشاهی خاندان جغتائی - خانات جغتائی : حالات کلی و هدایت احوال ۵۶۱-۵۳۴

سلطنت «الغو» ، کوشش برای آزادی جغتائیان - خانات جغتائی تحت سیادت و رقیّت قایدو - اوج عظمت خانات جغتائی «دووا» ، «اسن بوقا» و «کبک» - جدائی و افتراق در خانات جغتائی ، ماوراءالنهر و مغولستان - ماوراءالنهر تحت حکومت امیر قزغن - تغلق تیمور ، احیاء و باز آوردن تمامیت خاندان جغتائی

۵ - ایران مغولی و خاندان هولاکو ، رژیم حکومت مغولی در ایران تا آمدن هولاکو : چورماغان ، بایجو و ایلجیگیدای ۶۳۸-۵۶۵

رژیم مغولی در ایران تا رسیدن هولاکو : کرگوز و ارغون آقا - سلطنت هولاکو ، قلع و قمع ملاحده ، تصرف بغداد و انقراض خلافت - توجه و حسن عقیده هولاکو به مسیحیت - لشکرکشی هولاکو به شام - آخرین سالهای هولاکو - سلطنت آباقاخان - سلطنت ارغون خان - سفارت ربان صومه در مغرب زمین - سلطنت «گیخاتو» و «بایدو» - سلطنت غازانخان - سلطنت اولجایتو - سلطنت ابوسعید - انقراض و انحلال خانات مغولی در ایران

۶ - خانات قبیجاچ : جوجی و پسران او ، اردوی زرین - اردوی سپید و «اولوس» شیبان ۶۶۳-۶۴۲
با تو و «برکا» - نوقای و توقتای - اوزبک و جانی بیگ - سمای و توقتمش

۷ - تیمور لنگ : سلطنت نشین ماوراءالنهر تا تیمور از تحت تسلط مغول بدرآورد ۷۶۷-۶۶۸

نزاع تیمور و امیرحسین - امیر تیمور پادشاه ماوراءالنهر ، امپراطوری تیموری - تسخیر و تصرف خوارزم از طرف امیر تیمور - لشکرکشیهای امیر تیمور به مغولستان و اوغوریه - امیر تیمور ایران شرقی را تصرف نمود -

تسخیر و تصرف ایران غربی از طرف امیر تیمور - تیمور و قباچاق - لشکر کشی تیمور به هندوستان - تیمور و مملوک ها - تیمور و امپراطوری عثمانی - تیمور و تصرف چین - جانشینی امیر تیمور ، پادشاهی شاه رخ - ابوسعید - آخرین شاهزادگان تیموری

فصل سوم

۱ - آخرین مغول ها - مغول ها در روسیه - خاتمه اردی زرین
خانات « کریمه » « استرخان (هشترخان) » و غازان

۲ - شیپانیان : از شیپان تا ابوالخیر
محمد شیپانی و خانات شیپانی در ماوراءالنهر - خانات بخارا تحت ریاست « استراخان (هشترخان) » و « منگیت » ها - خانات خیوه - خانات خوقند - شیپانیان در سیبری .

۳ - آخرین شاهزادگان جغتائی ؛ پس از امیر تیمور باز مغولستان سر از خاک بلند کرد

۸۱۸-۸۰۳
ویس خان و یسن بوقا - یونس و تقاص خاندان جغتائی از خاندان تیموری - رانده شدن جغتائیان بمشرق جبال « تین شان » ، نفوذ احیاء دولت تیموری در کاشغر ، حیدر میرزای مورخ - آخرین جغتائی ها - خواجهگان در کاشغریستان

۴ - آخرین امپراطوریهای مغولستان از قرن پانزدهم تا قرن هجدهم

۸۸۱-۸۲۰
هرج و مرج در مغولستان پس از سنه ۱۳۷۰ - نخستین پادشاهی اویرات ، توقون و ایسن تجی - آخرین تجلیات عهد خاندان چنگیز خانی ، دایان خان و آلتان خان - تقطیع امپراطوری دایان خان ، خانات « اوردوس » و « خلخا » - گرائیدن مغولان شرقی به کیش بودائی و لامائی - تسخیر و تصرف چین از طرف « منچو » ها - مغولان غربی در قرن هفدهم - مغولان غربی به تغییر و تبدیل ماوا و مسکن خود پرداختند ، مهاجرت « قلموق » ها خانات خوشوت در « تسایدام » و « کوکونور » ، حامیان کلیسا و معابد بتی - سلطنت نشین « جونگر » در دوران پادشاهی سلسله « چوروس » ، پادشاهی بهادر « خونگ تجی » - سلطنت گلدان ، تأسیس امپراطوری

جونگار - امپراطوری جونگار تحت رقیت و ریاست « تسوانگ ربدان » -
سلطنت گلدن تسرنگ - دواچی و آمورسنه ، انضمام زونگاریه بامپراطوری
منچو- سرنوشت نهائی مغولان غربی- الحاق کاشغرستان به امپراطوری منچو

هنر حیوان نگاری مرغزارها

۸۸۴

فهرست ها :

۹۰۵

۹۰۷

۱ - اشخاص

۹۴۹

۲ - اماکن

۹۹۱

۳ - قبایل، طوایف و سلسله ها

۱۰۰۲

۴ - کتب و مقالات تحقیقی

۱۰۱۳

۵ - ادیان ، مذاهب و آئین ها

۱۰۱۵

نقشه ها :

مقدمه

آتیلا ، چنگیزخان و تیمور ... نام آنها در تمام حافظه‌ها منقوش و در خاطره مردم مرکوز است . روایات مورخین غرب و سالنامه‌نویسان چینی و وقایع‌نگاران ایرانی حتی عامه ناس را باصورت این سه جهانگشامأنوس نموده‌است . این بدویان ناگهان در بحبوحه تاریخ تمدن پدیدار میشوند و در مدت چند سال دنیای روم و دنیای ایران و دنیای چین را به تلی از خرابه و ویرانه مبدل میسازند . فرارسیدن آنها ، عوامل محرکه آنها و معدوم شدنشان چنان بنظر بیان ناپذیرمی‌آید که حتی تاریخ تحقیقی و مثبت نیز می‌خواهد پندار مؤلفین قدیم را بپذیرد . که می‌گفتند این اقوام بلای خدائی هستند که برای مجازات و تنبیه مدنیت‌های قدیم فرستاده و نازل شده‌اند .

با این وصف هیچ وقت افراد انسانی بیش از آنها پسران خاك و پرورده زمین نبوده‌اند . اگر بسبک زندگی آنها آشنا شویم بزودی درمی‌یابیم که هیچ قومی مانند آنها بزمین و خاك وابسته نبوده‌اند و با وقوف بطرز زندگی آنها متوجه میشویم که محیط خاکی آنها را پرورده و بدین ترتیب عوامل محرکه‌ای که طرز رفتارشان را معلوم می‌داشته‌است مکشوف می‌گردد .

این مردم کوتاه‌قد و خمیده قامت ساخته و پرداخته مرغزارهای وسیع و صحرای پهناور می‌باشند و چون بر شرائط سخت مادی فائق آمده‌اند افرادی سرکش و عناصری فرمان‌نابردار شده‌اند . بادهای تند و خشن فلات مرتفع ، سرمای سخت و گرمای مهلك

باین چهره‌ها دیدگانی ریز، پلک‌هایی کشیده و گونه‌های برآمده و پیکری کم‌مو، وبه‌بالاتنه‌های گره خورده و معقد آنها قدرتی بسیار داده است. ضرورت‌های زندگی چوپانی و کوچ کردن برای رفتن به ییلاق و قشلاق باعث گردیده که آنها بیابان گرد و صحرانورد ببار آیند. شرائط اقتصادی این نوع زندگی موجب شده که بیابان گردان با شهرنشینان رابطه تجاری و داد و ستد برقرار نمایند و این رابطه تجاری گاه با دام‌های مختصر و گاه با زد و خوردهای خونین توأم بوده است.

بنابراین سه یا چهار صحرانورد بزرگ آسیائی که بطور ناگهان آمدند و تاروپود تاریخ ما را گسستند مستثنی نیستند مگر بجهت چهل ما از تاریخ. سه تن از آنها را می‌شناسیم که دولتی شگرف و سعادت‌ی حیرت‌انگیز نصیبشان شد و فاتحان دنیا شدند اما چه بسا آتیلاها و چنگیزخان‌ها که بخت یارشان نشد یعنی امپراطوریهای محدودی در گوشه‌ای از آسیا از سیریه گرفته تا شط‌رزد یا از جبال آلتائی گرفته تا ایران تشکیل دادند.

باید اعتراف نمود که آن نیز از وقایعی است که شایان اهمیت و واجد عظمت بسیاری بوده است. می‌خواهم در این جا به تشریح و تعریف فعالیت آن سه چهره مقتدر و نیرومندی بپردازم که نام آنها بر صدر این کتاب جای گرفته و حال آن‌ملتی را شرح دهم که این بدویان عظیم‌الشان از میان‌شان برخاسته و در طی ده‌قرن تاریخ از سرحدات چین تا سرحدات مغرب‌زمین ما را محل تاخت و تاز خود قرارداداده بودند. لازم است مطلب را روشن نمائیم. دنیای قدیم در سرزمین خود انواعی از ملل وحشی را شناخته است. می‌خواهم بگویم بسیاری از ملل عنوان توحش و بربریت را بملل همسایه خود داده‌اند. سلت‌ها^۱ در نظر رومیها، ژرمن‌ها در نظر اهالی گل^۲ دنیای «اسلاو» در نظر اهالی «ژرمانی» بربر و وحشی جلوه گر میشدند. همچنین چینی که بعدها به «چین جنوبی» موسوم شد مدتها در نظر چینی‌های اصلی مجاور شط‌رزد بربر و وحشی محسوب میشد. چون در این موارد مختلف موضوع مربوط بنواحی و مناطقی است که شرائط جغرافیائی آنان بازندگی زراعتی و کشاورزی نیز تناسب دارد

مللی که در آن نواحی می‌زیستند با اینکه عقب مانده بودند معهذابتدیرج بکشاورزی پرداختند بطوری که در اواسط قرون وسطی تقریباً تمامی اروپا و آسیای مقدم ، ایران ، هندوستان و چین بمرحلۀ همانندی از تمدن مادی رسیده بودند. باین احوال منطقه نسبتاً مهمی از این نهضت دور واز این پیشرفت مهجور مانده بود. آن منطقه عبارتست از نوارپهن و عریضی که بوسط و شمال اروپا و آسیا راه می‌یابد و شامل سرزمینی از سرحد منچورستان تا بوداپست است و ازخار زارها و مرغزارها و صحاری معروف به «استپ» می‌گذرد واز طرف شمال به جنگلهای سیبری منتهی می‌گردد. در آنجا شرائط اقلیم و وضع جغرافیائی باتوسعۀ زراعت و ترقی کشاورزی همساز نیست و فقط چند قطعه زمین است که در آنها میتوان به کشت و زرع پرداخت. بدین سبب اهالی آن حدود محکوم بودند که همواره زندگی شبانی و بیابان گردی را ادامه دهند و مانند مردمی که هزاران سال قبل و در پایان عصر حجر زندگی می‌کردند آنها نیز بهمان منوال زندگی کنند. از این بدتر نیز قسمتی از قبایل یعنی آنها که در منطقه جنگل ها می‌زیستند در مرحله‌ای از زندگانی جای داشتند که باید آن را «دورۀ شکار افکنان غارنشین» نامید. بدین علت ناحیۀ خارزارها و منطقه جنگلها محفوظ توحش و بربریت شده بود و در این مناطق است که بربریت آشیان ساخته بود. منظور من این نیست که بگویم آن قبایلی که در این سرزمینها سکنی داشتند از لحاظ انسانیت مادون سایر ابناء بشر بودند. شرائط زندگی آنها چنین ایجاب می نمود که در وضعی بمانند که مدتها بود سایر ابناء بشر آن وضع را ترك و آن مرحله را طی کرده بودند. بقاء و موجودیت این انسانیتهی که هنوز در مرحله شبانی جای داشت درحالتی که سایر قسمتهای آسیا مدتها بود که بمرحلۀ بسیار متری کشاورزی رسیده بودند، سبب مهم بروز آن حوادث خونین تاریخ میباشد. این وضع بین ملل مجاور و قبایل همسایه یک نوع تفاوت فاحشی از لحاظ کیفیت تاریخی ایجاد نموده بود. مثل این بود که مردمی که دوهزار سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته‌اند با مردم قرن دوازدهم میلادی همزیستی داشته باشند. برای برخورد به چنین افتراقی کافی بود که از مغولستان علیا به پکن سرازیر شوند یا اینکه از خارزارهای قرقیز باصفهان صعود کنند. این فاصلۀ بسیارخشن و این

تفاوت هلاکت آور واقعاً وجود داشت. در نظر شهرنشینان و بادیه نشینان چین و ایران و اروپا قبائل هون، ترکمان و مغول صرفاً قبائلی وحشی محسوب میشدند که بایستی آنها را با ارائه چند رژه سپاهی مرعوب ساخت یا بامقداری اشیاء بلورین سرگرم نمود و یا با اعطاء چند عنوان آنها را در حدود سرزمینهای خودشان و دور از اراضی دائر و مزروع نگاهداشت. احساسات بیابان گردان رانیز بسهولت می توان حدس زد. شبانان بینوای ترك و مغول در دوران خشکسالی از روی علفهای کمیاب و شنزارها و از چشمه ساری که خشک شده بطرف چشمه سار دیگری که روبخشکی بود روانه میشدند تا ترسان و لرزان باراضی دائر و بمناطق مزروعی مانند «پچیلی»^۱ یا ماوراءالنهر می رسیدند. وقتی که چشمشان بآن نواحی دائر و اراضی مزروع می افتاد مدهوش معجز تمدن شهرنشینان و مفتون محصولات فراوان و قصبات پراز حبوبات و مأكولات و فریفته تجمل شهرستان ها میشدند. این معجز یا بزبان روشن تر راز این معجز یعنی آن کوشش مستمر و مداوم که برای ساختمان این کندوهای انسانی لازم بود، از حوصله فهم و قدرت فکری قبائل «هون» خارج بود. چشم هون از دیدن آن فوائد تمدن و فرائد مدنیت خیره میشد و مانند گرگی که در برف و سرما بمزرعه و دهستان نزدیک شود و از خلال پرچین طعمه خود را ببیند آنها نیز وقتی طعمه های خود را در آن دهات و مزارع می دیدند مانند جد اعلای خودشان گرگ تحریک و تحریص میشدند. آنها نیز مانند گرگ دوچار همان عکس العمل غریزی و هزارساله خود میشدند که عبارتست از حمله ناگهانی بسوی هدف و چپاول و فرار با غنیمتی که بچنگ آورده اند.

وجود یک جامعه انسانی که فعالیت او محدود بگله داری و شکار افکنی است در مجاورت جامعه بشری دیگری که بکشاورزی پرداخته یا توسعه یک جامعه زارع که همواره متمول تر میشود در جلو چشم جمعیت هائی که در مرحله گله داری باقی مانده اند

۱ - Petchili یا Tcheli ایالتی است بین مغولستان و منچوری. از شمال شرق محدود است بمچلی منچوری و از شرق به خلیجی به همان نام - مساحت آن تقریباً ۳۲۱ هزار کیلومتر و جمعیت آن بین ۲۳ تا ۲۷ میلیون نفر میباشد. پایتخت فعلی آن Tien-Tsin است. شهر پکن پایتخت فعلی چین در این ایالت واقع است. (مترجم)

و دائماً خطر تعطی درخشکسالیهای «استپ» و خارزارها آنها را بهلاکت تهدید می‌کند براین تضاد و خلاف اقتصادی بسیار شدید، تضاد و خلاف مهلک اجتماعی را نیز علاوه نموده است. باید تکرار کنم که موضوع «جغرافیائی انسانی» بصورت یک بغرنج اجتماعی درآمده است. احساسات و عواطفی که شهرنشینان نسبت به بیابان گردان دارند مانند احساسات و عواطفی است که یک جامعه سرمایه‌دار «کاپی-تالیست» و یک جامعه کارگری «پروله‌تر» در دنیای امروز و «مدرن» نسبت به یکدیگر آشکار می‌سازد.

جامعه‌هایی که اراضی حاصلخیز و زردرنگ چین شمالی یا باغ و بستانهای ایران را محل کشت و کار خود قرار داده یا در اراضی سیاه شهرستان کیف^۱ بکشاورزی پرداخته‌اند احاطه شده‌اند از چمنزارهای بسیار ضعیف با شرائط جوی و وضع اقلیمی وحشت‌انگیزی چنانکه حداقل هر ده‌سالی یکسال منابع آب‌سحو و علوفه نیز معدوم می‌شود و گاو و گوسفند با صاحبان بیابان گردشان می‌میرند و از بین می‌روند. با چنین اوضاع و احوال حملات متناوب و یورش‌های موسمی بیابان گردان و حملات صحرا-نوردان باراضی دائر جزء قوانین طبیعی بنظر می‌رسد. باید این نکته را نیز علاوه نمود که ترکان یا مغولان از نژادی فطن و معتدل و عملی می‌باشند و شرائط سخت زندگی و حقایق خشن محیط، آنها را برای فرماندهی پرورانده است. جامعه‌های شهرنشین که غالباً دوچار انحطاط شده‌اند در برابر حمله و یورش مهاجمین بیابان گرد تاب مقاومت نمی‌آورند و قبایل صحرا نورد داخل شهرها میشوند و پس از اولین ساعات قتل و قتل بدون تحمل زحمت بسیار جانشین آن امراء و حکامی میشوند که آنها را بهلاکت رسانده‌اند. بدون هیچ بیم و هراس بر محترم‌ترین و نجیب‌ترین اورنگهای شهریاری می‌نشینند و میشوند «خان بزرگ چین» یا «پادشاه ایران»، «امپراطور هندوستان» و «سلطان روم» بعداً هم حالت خودشانرا با مقام والائی که بدست آورده‌اند منطبق می‌سازند و در پکن نیمه‌چینی و در اصفهان و ری نیمه ایرانی میشوند.

آیا تقدیر باین ترتیب سازش بین صحرانوردان و زارعین بادیه‌نشین را تثبیت میکند؟ ابدآ، قوانین تغییرناپذیر و سخت «جغرافیای انسانی» جریان خود را ادامه میدهد. اگر آن خانی که خود را چینی یا ایرانی جلوه داده است در نتیجه یک عکس‌العمل آرام و ملایم یا در نتیجه یک قیام تندوشدید اهالی کشور و مردمان بومی معدوم نشده باشد می‌بیند که مقابل سرحدات مملکت اردوهای گرسنه و تازه‌نفسی از اعماق «استپ» ها و خارزارها و اقصی نقاط آسیای مرکزی آمده و صف‌آرایی نموده‌اند و همان ماجراها و حوادثی را که خود مسبب و شاهد عینیش بوده است اینک بزیان خود او اجرامی نمایند.

آنان عموزادگان بدولت رسیده خود را دیگر عناصری تاجیک یا تباقاج^۱ (طمغاج) یعنی ایرانی و یا چینی می‌پندارند و ماجرای گذشته را برضد آنان تجدیدی کنند. چه باعث میشود که این حوادث تقریباً همیشه به نتیجه مثبت منتهی میشود و چه سبب می‌گردد که این نغمه‌ها با همان اوزان مدت سیزده قرن ساز می‌گردد زیرا از ورود هون‌ها به لویانگ^۲ تا دخول منچوها به پکن یک هزار و سیصد سال طول کشید؟ علت این است که در تمامی این مدت بیابان‌گردان با اینکه در زمینه معرفت مادی بسیار متأخر و عقب‌مانده بودند، از لحاظ نظام، مزایا و برتریهای عظیمی نسبت بزارعین ده‌نشین و بادیه‌نشینان داشتند. کمانداران آنها بروی اسب سوار بودند و از روی اسب بحمله می‌پرداختند. سواره نظام آنها بطور باورنکردنی چست و چالاک بود و تیر آنها تقریباً همیشه به هدف می‌رسید و کمتر بخطا می‌رفت. این بود «حربه» فنی که برتری آنها را نسبت به شهرنشین‌ها مسلم می‌ساخت. برتری آنها فی‌المثل مساوی با همان تفوقی است که در تاریخ معاصر وجود توپخانه بارو با نسبت بسایر نقاط دنیا داده است. تردیدی نیست که این حربه برجینی‌ها و ایرانیان مجهول نبوده است. از قرن سوم قبل از میلاد چینی‌ها لباس خودشان را تغییر دادند تا با سوارکاری منطبق شود. در باره ایران نیز باید در نظر داشت که از زمان پارت‌ها ایرانیان می‌دانستند که تیراندازی آنها بحالت بازگشت و قیقاج از طرف سواره نظام چه هنگامه‌ای برپا

میسازد - سواران پارت در همان حالتی که خودشانرا از مهلکه کنار می کشیدند تیر خودشانرا بسوی دشمن پرتاب می نمودند. با این احوال نه چینی ها ، نه ایرانیان ، نه روسها ، نه لهستانیها و نه مجارها هیچ یک در این زمینه نمی توانستند با مغولان لاف برابری و تساوی بزنند. اینها از خردسالی عادت کرده بودند که آهوان و گوزنان فراری را در صحرای پهناور و استپهای عظیم دنبال کنند ، مدتها با نهایت بردباری در کمینگاههای نامرئی یا برابر دامهائی که برای شکار گسترده بودند میماندند تا قوت لایموت خود را بدست آورند و جانشانرا از گرسنگی نجات دهند. نظر بهمین سوابق و کارآموزی است که در این زمینه آنها شکست ناپذیر و مغلوب ناشدنی ببار می آمدند. نه اینکه یک مغولی غالباً با دشمن روبرو شود. خیر برخلاف ؛ تا بحمله ناگهانی می پرداخت فوراً خودرا پنهان می کرد. باز پدیدار میشد و به شدت بدشمن حمله می نمود بی آنکه مجالی دهد که دشمن با و دسترس یابد. آتقدراین روش را ادامه می دهد تا دشمن با بسته وارد و از پای درآورد. دشمن مانند شکاری درمانده و صیدی نیمه جان تسلیم وی می گردد. سواران مغول و حضور ناگهانی آنها در همه جا اضطرابی شدید در خاطر دشمن ایجاد می کرد بالاخص وقتی که فرماندهان باتدبیری مانند «جبه»^۱ یا «سوبوتای»^۲ که لایق ترین سرداران چنگیزخان بودند فرماندهی آن سوارکاران را برعهده می گرفتند. در این صورت سواره نظام حربه قطعی و علمی محسوب میشد. «دوپلان کارپن»^۳ و «روبروک»^۴ که عملیات آن سواره نظام را دیده اند این برتری فنی

۱ - Djébé - ۲ - Subōtal - ۳ - du Plan Carpin در سال ۱۲۲۰ میلادی در ایتالیا بدنیا آمده و در نیمه دوم همان قرن سیزدهم در گذشته است از طرف پاپ « اینوسان چهارم » (Innocent IV) در سال ۱۲۴۶ مأموریت نیمه مذهبی و نیمه سیاسی یافت که باردوگاه خان بزرگ چنگیزخان برود ، وی از « بوهم » و « سیلزی » و لهستان و روسیه گذشت و از سواحل شط دنی پیر Dnieper و بحراسود بمغولستان رفت و خان کبیر را ملاقات نمود . نوشته های ایشان اولین مدرکی است که در آن از قبایل مغول بحث میشود و در آن به « ژان عابد » (Prêtre Jean) اشاره میشود ، در سفر بازگشت در بوهم و مجارستان و دانمارک و نوروژ به ترویج مذهب مسیح پرداخت . وی از طریقت فرانسیسکن ها بود . ۲ - گیوم دوروبروک یاروبروکی Guillaume de Rubruquis در ایالت « برابان » واقع در بلژیک فعلی بسال ۱۲۲۰ بدنیا آمد و در سال ۱۲۹۳ در گذشت . او نیز مانند پلان کارپن مسیحی بود و طریقت « فران سیسکن » Fransiscain داشت . وقتی به بیت المقدس رسید که لوئی مقدس پادشاه فرانسه برای جنگهای صلیبی در آنجا بود . روبروکی از زندانهای مصری خارج شده بود و بامر پادشاه فرانسه با دو کشیش دیگر موسوم به « بارتلهمی دوکرمون » (بارتلهمی اهل کرمون) بقیه در صفحه ۸

وقطعی را تشخیص داده و یادداشت نموده‌اند. فالانترهای^۱ مقدونی و «لژیون» های امپراطوران رم را باین قبیل جنگجویان نمی‌توان تطبیق نمود زیرا وجود آنها با تشکیلات سیاسی مقدونیه یا رم تطبیق می‌کرد و آنها ساخته و پرداخته و سازمان‌منظم دولتهائی بودند که بنای اجتماعی داشتند، بنابر اصول معینی بدنیا می‌آمدند، می‌زیستند و مانند هردولت دیگری معدوم و فانی میشدند. سواران کمانکش و تیرافکن «استپ» ها سیزده قرن بر آسیا و اروپا سلطنت کردند زیرا آنها مولود خلق الساعه خود زمین بودند، فرزند بدبختی^۲ و پسر گرسنگی و زائیده فقر و فاقه بودند و این هزار و سیصدسال را در آسیای مقدم و اروپا ماندند تا در سالهای قحط و غلا در سرزمین خودشان بطور کلی بهلاکت نرسند.

بخاطر بیاوریم که اگر چنگیز خان بعداً قادر به تصرف دنیا شد بدین جهت است که چون در مرغزار «کرولن»^۳ یتیم مانده بود با برادر کهنتر خود «جوجی»^۴ معروف به هژیر توانست بدواً هر روز برای اینکه از گرسنگی نمیرد شکاری صید کند.

کماندارانی که براسب سوار بودند ناگهان ظاهر میشدند و تیر را به هدف می‌انداختند و فوراً خودشان را پنهان می‌ساختند. این عمل برای دنیای قدیم و قرون وسطی بهمان اندازه مؤثر و در تخریب روحیه طرف بهمان پایه کارگر بود که تیر توپخانه در قرون اخیر. چه روی داد که این برتری از بین رفت؟ چه شد که بیابان گردان از قرن شانزدهم ببعد نتوانستند امرشان را بر شهرنشینان و برزگران و کشاورزانی که در سرزمینی مقیم بودند تحمیل نمایند؟ علت این است که همین بومیان و این طبقه از مردم مقیم و شهرنشین

بقیه از صفحه ۷

Barthélemy de Crémone و «آندره» مأمور دربار پادشاه تاتارها شد - پادشاه «تتران» «سرتاش» پسر باتو خان بود - مأموریت این دو کشیش عبارت بود از عقد پیمان اتحاد، این سه نفر از راه اسلامبول و سوادک واقع در کریمه و بعد از فراز علفزارها و خارزارهای واقع بین شط‌دنی و پر و شط دون (دو ماه این راه پیمائی بطول کشید از ۲۱ ماه مه تا ۲ اوت) خدمت «سرتاش» در کنار شط و لگاری رسیدند. سرتاش آنها را نزد پدر خود فرستاد و آنها باردوگاه وی بتاریخ ۲۷ دسامبر ۱۲۵۳ رسیدند و ویرا به قراقوم همراهی نمودند و سپس عازم فرانسه شدند - وقتی بشهر طرابلس سوریه رسیدند (اوت ۱۲۵۵) روبروکی شرح سفر خود را برای سن لوئی بزبان لاتینی نوشت و بعد بکوه آتوس رفت و عزلت گزید. مارکوپولو در سفر بازگشت از ختا در ۱۲۹۳ او را ملاقات نمود. این سفرنامه بزبان انگلیسی و فرانسه ترجمه شده

Djotchi - ۳

Kéroulèn - ۲

Phalange - ۱

است (مترجم)

صاحب توپخانه شدند و توپخانه آنها در برابر تیروناوك كمانداران مقام گرفت. از آن روزی که دارای توپ شدند برتری و مزیتی که مولود صنعت و ترقیات فنی بود نصیب آنها شد و این موضوع رابطه‌ای را که هزاران سال وجود داشت معکوس و واژگونه ساخت. گلوله‌های توپی که امپراطور روس «ایوان مخوف»^۱ با آنها آخرین وراثت «قبیله زرین»^۲ را متفرق ساخت، گلوله‌های توپی که با آنها امپراطور چین کانگ‌هی^۳ قلموق‌ها را مرعوب نمود پایان یک عصر تاریخی و خاتمه یک دوره‌ای از تاریخ دنیا را اعلام میدارد. برای نخستین بار، ولی برای همیشه، فنی شدن آلات جنگی تغییر صف‌داد و مدنیت قوی‌تر از بربریت شد. در چند ساعت برتری کهن سال صحرانوردان داخل زمان ماضی شد و جزء ایام گذشته جای گرفت. الکساندر اول امپراطور روسیه بمقتضای طبع افسانه دوست و متفنن خود عده‌ای از کمانکشان کلموک (قلموق) را در میدانهای جنگ ۱۸۰۷ مقابل ناپلئون جای داد و یحیی این عمل بیمورد بود که گوئی شکارافکنان غارنشین را در صف پیکارهای جدید آورده باشند. باید در نظر داشت که فقط سه قرن بود که این کمانداران و تیرافکنان از فرماندهی جهان خلع شده بودند.

۱ - Ivan le Terrible ۲ - قبیله زرین یا اردوی زرین Horde d'Or سلطنت نشینی بود که در قرون و سسی مغولان بوجود آوردند این مملکت در سبیری جنوبی و جنوب روسیه جای داشت. تسلط مغولان در قرن پانزدهم خاتمه یافت و همین پیشامد در سازمانها و تأسیسات اسلاوها و در افکار مردم تأثیرات عمیقی بخشید. (مترجم)

اردوی زرین را بزبان ترك و مغولی «سیراردو» و «آلتان اردو» می‌گفته‌اند. ا. م. ۳ - K'ang-hi

دیباچه

مرغزاران^۱ و تاریخ

آسیای علیا آنطور که بچشم می‌آید بخودی‌خود نمودار یکی از عظیم‌ترین وقایع معرفت‌الارضی کره زمین می‌باشد. پیدایش و مهجور ماندن این تل بسیار عظیم در قاره آسیا نتیجه حمله‌ایست که متفقاً از طرف دورشته بزرگ از چین خوردگیهای زمین روی داده که قدمت و کهنگی آن دوچین خوردگیها بایکدیگر متفاوت است. این چین خوردگیها از طرفی مربوط باخرین دوره ابتدائی زمین است و شامل منطقه‌ایست از «تین‌شان»^۲ تا «آلتائی»^۳ و در حاشیه آنها فلات و برجستگی «آنگارا»ی سبیریة جای دارد و از طرف دیگر چین خوردگیهای جبال هیمالایا است که در سومین دوره تشکیل کره ارض بوجود آمده. وجای «مدیترانه»ای قدیم اروپا و آسیا را گرفته است. قوس مقعر «تین‌شان» و «آلتائی» بانیم دایره مخالف آن که هیمالایا در جنوب آن واقع است چنان ترکستان و مغولستان را محصور و مهجور نموده است که گوئی این دو سرزمین بر فراز دشتهای آن حدود معلق و آویزان است.

دوری از دریاها و وجود ارتفاعات بسیار باعث شده که این سرزمینهای

۱ - نام این کتاب در زبان اصلی «امپراطوری استپ‌ها» است. استپ لغتی است روسی بمعنای سرزمینی که در آن کم و بیش سبزه‌ای می‌روید و در نتیجه گرمای شدید یابی آبی و سرمای فوق‌العاده آن سبزه‌ها خشک و فاسد می‌شود و جز خار و خس چیزی باقی نمی‌ماند. معنی و مفهوم این لغت روسی که در اکثر زبانهای زنده بهمان شکل اصلی «استپ» (Steppe) مانده است در زبان ما با مرغزار و چمنزار و علفزار و خارستان و تیغستان و غیره تطبیق می‌کند. این جانب مرغزار را بیشتر به سلیقه خود نزدیک دیدم و آنرا برای ترجمه «استپ» اختیار نمودم. ۲ - T'ien chan ۳ - Altai

مرتفع دارای هوای قاره‌ای بسیار متغیری باشد یعنی در تابستان بسیار گرم و در زمستان بسیار سرد. در شهر «اورگا»^۱ حرارت تا ۳۸ درجه بالا می‌رود و تا ۴۲ درجه زیر صفر می‌رسد. باستانهای کوهستان تبت که در نتیجه ارتفاع هوایش مانند هوای قطبی است و باستانهای نیم‌دائرة کوهستانی «آلتائی» و «تین‌شان» که به همین جهات هوای «آلپ» ماندنی دارد، نباتات آن حدود، بنا بر درجه ارتفاع طبقه‌بندی شده است. در دامنه کوهساران جنگل است ولی در قله آن جبال نباتات شاذ و نایاب می‌شود. مابقی آسیای علیا در طول جغرافیائی مستور از استپ‌ها است و چمنزارها و مراتعی که در زمستان وجود دارد، در تابستان خشک و نابود می‌شود. استپ‌های چمن‌زار که در نواحی بارانی سرسبزتر و در نواحی مهجور و مرکزی خشک و بیرمق و در حال تبدیل شدن بصحرا و کویر است اقلیم پهناوری از منچوری تا کریمه و از اورگا در مغولستان علیا تا سرزمینهای مرو و بلخ را فرا گرفته است. در قسمت اخیر چمنزارهای استپهای شمالی اروپا و آسیائی با استپهای خشک نیمه استوائی و مدیترانه‌ای ایران و افغانستان مرتبط می‌گردد. این ناحیه از جنگلهای قطبی دارای همان آب‌وهوای بسیار سردی است که شامل روسیه مرکزی و سیبری مرکزی و حاشیه و نوار شمالی مغولستان و منچورستان می‌گردد. ناحیه مرکزی آن بطور نامحسوسی متوجه سه مرکز دیگر می‌شود که آن سه هسته مرکزی توسعه صحرا می‌باشد و عبارتند از صحرای «قزل‌قوم» در ماوراءالنهر «قراقوم» در مغرب آموییه و صحرای «تکلاماکان» در حوضه محدود شط «تاریم»^۲ و بالاخره صحرای «گوبی» که شامل منطقه بسیار پهناوری است که از جنوب غربی بطرف شمال شرقی متمایل می‌شود از «لوب‌لوز» یعنی همان جایی که «گوبی» به «تکلاماکان» می‌پیوندد تا برسد به «کنگان» (خینگان)^۳ در دورترین نقطه سرحدی منچورستان. این نقاط مانند سه مرکز و سه موضع سرطانی است که چمنزارها و مراتع را می‌خورند، و سبزه را محو می‌کنند و از آغاز تاریخ این جهان این خوره و آکله بر این

۱ - Ourga نام سابق پایتخت مغولستان خارجی است که امروز «اولان با تور» می‌باشد. الحاق مترجم.

۲ - Tarim تاریم نهری است در آسیای مرکزی چین که از کوههای قراقوم سرازیر می‌شود و با دور شدن از سرچشمه خود آب آن همواره کمتر می‌شود و پس از طی مسافتی قریب ۲۷۰۰ کیلومتر در شنزار «لوب‌لوز» فرو می‌رود. مترجم

سه قسمت از مرغزاران نفوذ کرده است و سبزه و چمن را نابود میسازد. وجود صحرای «گویی» بین مغولستان شمالی و جنگلهای «بایکال» یا خارزارهای «آلاشان»^۱، «اوردوس»^۲، «چخر»^۳ و ژهول^۴ یکی از علل دائمی است که زوال امپراطوریهای ترک و مغول را از زمان «هیونگکونو»^۵ ها و ابتدای تاریخ تافراز آمدن «توکیو»^۶ ها در آغاز قرون وسطی را فراهم آورده است درباره حوضه «تاریم» واقع در ترکستان چین فعلی و اینکه صحرای خشک سبزه زارها و مرغزاران را بعقب رانده است باید بدین نکته توجه داشت که سرنوشت خاصی نصیب این سرزمین گردیده است.

این منطقه باینکه همواره دوچار تهدید شدید و نظارت سخت قبایل واقوام شمالی بوده معهذا از استیلا و تسلط صحرانوردان درامان مانده است و از برکت زندگی شهرنشینی و یازرگانی در کنار واحه ها تاحدی دارای رفاه بوده و کاروانها در آن حدود آمد و شد می نمودند. و از راه این واحه ها که مانند دانه های رشته تسبیح قرار گرفته بود تمدن مردم شهرنشین مغرب زمین (دنایای مدیترانه-ایران و هندوستان) بامدنیت بزرگ شهرنشینان شرق اقصی و چین مرتبط گردید. دو جاده بشکل دونیم دایره در شمال و جنوب آن شط کم آب تشکیل شده بود از شمال «توئن هوانگ»^۷ و «هامی»^۸ و «تورفان» و «قراشهر» و «کوچا» و «کاشغر» و «فرغانه» و «ماوراءالنهر» و از جنوب «توئن هوانگ» و «ختن» یارقند و دره های پامیر و باختران قرارداد. این دونیم دایره راه بسیار ظریف و کم عرض ولی طولانی گاه از بین صحراها و گاه از میان قلل شامخه کوهساران می گذرد. میتوان این دوراه نازک و باریک را بمسیر مورچگان تشبیه نمود که در روستاها و مزارع دیده میشود که از لانه ای بلانده دیگر دانه می برند. با همه این نازکی و سختی و دشواری این دوجاده باعث شده بود که در روی کره زمین دو دنیای ناشناس و دوجهان ییخبر از یکدیگر پدیدار شود و حداقل بین مورچگان چینی و مورچگان هند و اروپائی مایک تماس مختصری وجود یابد. از این جاده ابریشم و از این راه زیارتی است که تجارت و مذهب و صنایع جانشینان اسکندر و

تعلیمات مذهبی کاهنان بودائی تا افغانستان جلو رفت. از همان راه‌ها است که تجار یونان و رم بتصریح «بطلمیوس»^۱ کوشش می‌نمودند که کیسه‌های ابریشم را بدست آورند و از همان راه‌ها است که سرداران چینی «هان» اولین کوشش داشتند تا با دنیای ایران و روم شرقی رابطه برقرار کنند. حفظ آزادی در سراسر این راه طولانی تجارت جهانی از زمان هان‌ها تا سلطنت قوییلای یکی از مشغله‌های دائمی سیاست چین در طی چندین قرن بود.

اما در شمال این راه باریک تمدن، وجود مرغزارها برای صحرانوردان و بیابان‌گردان یک‌راه دیگری پدید آورده بود که خاصیت و حالت دیگری داشت. این جاده نامحدود و آن بیابانهای پهناور باجاده‌های باریک و کوره راههای بسیار، راه بدویت و جاده توحش بود. هیچ مانعی برای جلوگیری از تاخت و تاز سواران بدوی بین سواحل «اورخون»^۲ و «کرولن»^۳ و بین دریاچه بالخاش وجود نداشت. اگر در حدود این دریاچه کوه آلتائی و جبال شمالی «تین‌شان» بهم نزدیک میشوند معه‌ذا تنگه طرف «ایمیل»^۴ به «تاربا گاتای»^۵ و «توگوچاک»^۶ یا «تقوچاک»^۷ بعد کافی پهن می‌باشد و تنگه بین «یلدوز» و «ایلی» و ناحیه «ایسی گول» نیز عریض است و در شمال همان «ایسی گول» اراضی وسیع و چمنزارهای بی‌حد و حصر «قرقیز» و دشتزارهای روس واقع است که تمام اینها زیر سم ستوران سوارکاران مغول قرار می‌گیرد. از این معابر تنگ نواحی «تاربا گاتای» و «آلاتائو» و «موزار»^۸ بارها و مکرر در مکرر عشایر و قبایل خارزارهای شرقی عبور کرده‌اند تا در مرغزاران مغرب مال و منال و ثروتی بدست آورند. اگر در دوران قبل از تاریخ یا ابتدای تاریخ انسانی نهضت از غرب بسوی شرق بوده‌واگر چنین بنظر می‌رسد که بیابان‌گردان ایرانی‌نژاد یعنی هندو اروپائی موسوم به «سیت»‌ها یا «سارمات»‌ها بنا بر روایت مورخین یونانی- و «سکاها» بنا بر روایت و نوشته ایرانیان- بسیار دور بسمت شمال شرقی بطرف «پازیریک»^۹ و

«مینوسینسک»^۱ رفته‌اند و نیز عده‌ای دیگر از اقوام هند و اروپائی به اطراف واحه‌های نهر «تاریم» از کاشغر گرفته تا «کوچا» و «قرانشهر» و «تورفان» ویا شاید تا «کان-سو» رفتند و اقامت گزیدند، معهذا آنچه مسلم میباشد این است که از زمان میلاد مسیح دیگر این نهضت از طرف شرق بسوی غرب روی نداده‌است. دیگر اقوام هند و اروپائی نیستند که زبان ولهجه خودشانرا (زبان ایران شرقی) کوچی یا «تخاری» را بساکنان واحه‌هائی که «ترکستان چین» نامیده شد تحمیل نمایند بلکه «هیونگ-نو»^۲ ها که بنام «هون» ها خوانده شده‌اند آمدند و یک امپراطوری وسیع و پهناوری در روسیه جنوبی و مجارستان تأسیس کردند. زیرا مرغزارهای مجارستان همان ادامه مرغزاران روسیه است همانطور که مرغزاران روسیه نیز دنباله شنزارها و ریگزارهای آسیا است. پس از «هون» ها «آوار» ها که از قبایل مغول میباشند تحت فشار «تو-کیو»^۳ ها در قرن ششم از آسیای مرکزی گریخته بدانجا آمدند. بدوآ در روسیه و بعداً در مجارستان امپراطوری بنیاد نمودند و فرمانروائی پرداختند. پس از آنها ترکان «خزری» در قرن هفتم و در قرن یازدهم ترکان «پچنک»^۴ و بعد از اینها ترکان «قومان» در قرن دوازدهم آمدند و همان راه‌ها و جاده‌ها را طی کردند. سرانجام مغولان چنگیزخانی در قرن سیزدهم فراز آمدند و کاری کردند که می‌توان گفت از شهر «پکن» تا شهر «کیف» خارزارها و انسان با یکدیگر مخلوط و ممزوج شدند و انسان و خار باهم در آمیختند.^۵

تاریخ داخلی این دشتستان‌ها و خارزارها عبارتست از یک رشته وقایع تاریخی بین قبایل ترک و مغول و جنگ و جدال آنها برای تصرف بهترین چراگاه‌ها، زدوخوردها

۱ - Minoussinsk مینوسینسک فعلی شهری است واقع در سیبری و در محل التقای شط «ینی‌سی» (Yenissel) و رودخانه‌ای بنام همان شهر جمعیت این شهر در حدود ۲ هزار نفر است و راه آهن سراسری سیبری از کنار این شهرستان می‌گذرد. مینوسینسک فعلاً بارانداز کالاهای تجارتی است و محصول آن غلات است و اغنام و احشام. معادن زغال سنگ و مواد آهنی و شنهای مخلوط بزر و مس در آنجا یافت می‌شود. (الحاق مترجم) ۲ - Hiong-Nou ۳ - T'ou-Kiou ۴ - Petchénègues ۵ - راجع بامپراطوریهای ترک و مغول که خود موضوع یک مطالعه و تحقیق دقیقی در باره «جغرافیای انسانی» است نویسنده فاضل «اوون - لاتیمور» (Owen Lattimore) در روزنامه جغرافیائی در لندن بتاريخ اول ژانویه ۱۹۳۸ مقاله سودمندی نوشته است. شماره این مجله (XCL است) و عنوان مقاله «عامل جغرافیائی در تاریخ مغولان» می‌باشد.

و دوند گیهای آنها را هیچ منظوری جزاین نبود که بتوانند برای احشام واغنام خودشان چراگاه و مرتعی بدست آورند. ساختمان بدنی آنها و طرز زندگانشان با این کوچ کردنهای بی پایان که در بعضی از موارد قرن ها در آن دشتهای پهناور طول می کشیده متناسب بوده است. از این جابجا شدن ها و نقل و انتقالاتی دائمی که بین شط زرد و «بوداپست» روی داده آنچه مورخین شهرنشین نوشته اند چیز فراوانی باقی نمانده است. این مورخین آمدن امواج مختلف انسانی را تا پای دیوار عظیم چین یا تا پای قلاع مجاور شط دانوب یا آمدن عشایر را تا ناحیه «تاتونگ»^۱ یا «سیلی ستری»^۲ را ذکر نموده اند ولی درباره جوش و خروشهای داخلی و شورشهای خانگی قبایل ترك و مغول چه برای مانوشته اند؟ در حوزه «قرابلقاسون (قره بلقاسون)» و «قراقوروم» در مغولستان علیا و در منابع شط «اورخون» قبایل مختلف صحرانوردی دیده میشوند که همواره می آیند و قبایل صحرانورد دیگری را مغلوب و مقهور خود می سازند. «هیونگ-نو»های ترك نژاد قبل از میلاد مسیح و «سین-پی»^۳های مغولی نژاد در قرن سوم پس از میلاد «ژوئن-ژوئن»^۴های مغولی در قرن پنجم میلادی ترکان «تو-کیو» در قرن ششم، ترکان «اویغوری» در قرن هشتم، ترکان قرقزی در قرن نهم ختائیان مغولی نژاد در قرن دهم «کرائیت»ها یا «نایمان»ها که آنها نیز بلاشک ترك نژاد بوده اند از قرن دوازدهم و بالاخره مغولان چنگیز خانی در قرن سیزدهم هرچند ما برهویت این قبایل واقفیم و می دانیم گاه ترك و گاه مغول بوده اند و تفوق و تسلط خودشانرا بر دیگران تحمیل نموده اند ولی نمی دانیم که در ابتدا و در مبدأ قلمرو آباء و اجداد این ترکان و مغولان و تنگقوت (تنگقوت)ها چگونه و در کجاها بوده است.

بدون تردید در این ساعت تنگقوت (تنگقوت)ها علاوه بر منچورستان شرقی قسمت اعظم سیبری را در تصرف دارند و در سیبری مرکزی در ساحل شرقی شط «ینه سئی»^۵ وسطی و سواحل سه رودخانه تنگوزکا^۶ را متصرف هستند و حال آنکه مغولها

۱ - Ta-t'ong Silistrie - ۲ این شهر در ساحل بمانی دانوب سفلی در بلغارستان امروزی واقع است و بنام «دوبروژا» خوانده می شود. الحاق مترجم
Jouan-Jouan - ۴ Sien-pei - ۳
Toungouzka - ۶ Iénisséi - ۵

در مغولستان تاریخی و ترکان در سیریه غربی و دو ترکستان باقی مانده‌اند. بدیهی است که در این منطقه اخیر ترکان از آنهایی هستند که دیر آمده‌اند و ترك نمودن آن مناطق و آلتائی مقدم بر قرن اول میلادی نبوده‌است و در کاشغر در قرن نهم و در ماوراءالنهر در قرن یازدهم میلادی ترك نمودن صورت گرفته ولی اساس جمعیت شهرنشینان سمرقند و کاشغر هنوز هم از نژاد ایرانی هستند که ترك شده‌اند. بنابر منابع تاریخی می‌دانیم که چنگیزخانین حتی در خود مغولستان بسیاری از قبائل را که واقعاً ترك بوده‌اند مغول کردند. نایمان^۱ های آلتائی و کرائیت‌های صحرای گوبی و انگوت^۲ های چخز^۳ از آن قبیل می‌باشند. قبل از اینکه چنگیزخان موفق بوحدت مغولستان شده‌باشد و پیش از آنکه تمام آن قبایل را زیر درفش مغولان درآورد یک‌قسمت از مغولستان فعلی ترك بوده و امروز نیز ملتی ترك بنام «یاکوت»^۴ در شمال تنگوت‌ها و شمال شرقی سیریه در حوضه «لنا»^۵ و «اندی گرکا»^۶ و «کولیم»^۷ اقامت دارد. وجود این عشایر و قبایل ترك در سرراه تنگه برینگ^۸ در شمال مسکن مغولها و تنگوها و آنهم در مجاورت اقیانوس منجمد شمالی مارا وادار می‌کند که درباره تعیین نخستین زادگاه و نشیمنگاه «اولین» ترك‌ها و مغولان و تنگوها^۹ با احتیاطی بسیار اظهار نظر کنیم. آنچه بچشم بر می‌خورد این است که این جمعیت کثیر ترك و مغول و تنگو ظاهراً در ابتدا در ناحیه شمال شرقی جای داشته‌اند زیرا نه فقط در کاشغر فعلی بلکه حتی جلگه شمالی جبال سایانسک^{۱۰} و مینوسنيسک^{۱۱} و آلتای علیا «پازیریک»^{۱۲} در آن اوان ملل هند و اروپائی جای داشته‌اند و این ملل هند و اروپائی از مرکز و کانون «هند و اروپائی مشترك» یعنی روسیه جنوبی بآنجا هارفته‌اند. این چنین فرضیه با مطالعات و نظریات زبان شناسانی مانند آقایان «پلیو»^{۱۳} و «گیوم دو هوزی»^{۱۴} تطبیق می‌نماید. این دانشمندان با اقامه

Lena - ۵	Yakout - ۴	Tchakhar - ۵	Ongut - ۲	Natman - ۱
۹ - معه‌ذا چنین بنظر میرسد که	Behring - ۸	Kolyma - ۷	Indigirka - ۶	
یاکوت‌ها بدانجا مهاجرت نموده و در آنجا متوطن شده‌اند. مبدأ آنها را باید در حدود دریاچه بایکال دانست، هر چند آنها در مملکت فعلی خودشان آهوان و گوزنان همین منطقه را وسیله کار خود قرار داده‌اند ولی در پاره‌ای از جشنها و اعیاد بیادبود دورانی که در اقصی نقاط مرغزارهای مغولستان سکونت داشته‌اند جمعه اسب را برای تزیین بکار می‌آورند. معکوس این موضوع در قبرهای پازیریک مشاهده شده است. رجوع شود برونامه جغرافیائی مقاله لاتیمر Lattimore مورخ ۸ ژانویه ۱۹۳۸.				
Pasyryk - ۱۲	Minoussinsk - ۱۱	Safansk - ۱۰	Gume. de Hévésy - ۱۴	Pelliot - ۱۳

دلائل متقن به ثبوت می‌رسانند که یک رابطه اصلی ویدوی بین زبانهای «آلتائی» (ترك. مغول و تنقوت تنگت) با زبانهای فنلاندی و «اوستیاك»^۱ که جبال اورال مدار و محور آنها بوده وجود نداشته است.^۲

از این گذشته علی‌رغم قرابت نسبی و خویشاوندی اصلی که بین ترکان و مغولان و تنقوت (تنگت) ها موجود میباشد امروز فاصله بسیار و تفاوت قابل ملاحظه‌ای بین آنها باقی است و این فاصله اجازه می‌دهد که تصور شود که در دورانی تاریخی یک عامل قوی این سه گروه را مشترکاً تحت استیلای خود نگاه داشته است. «بهمین سبب اصطلاحات تمدن را که متقابلاً از یکدیگر اقتباس کرده‌اند» در زبانهای آنها می‌توان یافت. و بعدها این سه ملت و این سه قوم در دشتهای بی‌انتها و مرغزارهای پهناور شمال شرقی آسیا مدتها دور از یکدیگر می‌زیسته‌اند.^۳

اگر تاریخ قبایل ترك و مغول منحصر میشد بتاخت و تازها و زرد و خوردهای آنها در حین کوچ کردنها و از محلی بمحلی دیگر رفتن - این تاریخ - از لحاظ ماتاریخی ناچیز و غیر قابل اعتنا بنظر می‌آمد ولی موضوع مهمی که در تاریخ بشریت مقام دارد همان فشاری است که این صحرانوردان و بیابان گردان بامپراطوریهای متمدن وارد آورده‌اند که در جنوب زادگاه و قلمرو آنها وجود داشته‌اند. آن فشارها چندین بار منتهی بتصرف آن امپراطوریه‌ها و تسخیر و تصرف آن ممالک شده است.

۱ - اوستیاك عبارتند از فنلاندیهای ساکن سیریه غربی که مردمی کوتاه قد سیه چرده‌اند و صورتاً بمغولان شباهت دارند.
 الحاق مترجم ۲ - بمطالعاتی کوتاه که تا امروز بعمل آمده و نتایجی که از آن مطالعات حاصل گردیده شرط عقل همین بود که زبان اورالی و آلتائی را از یک گروه نشانند و نگویند که آن زبان شامل زبان فنلاندی و «اوستیاكی» و زبان «ساموید» (Samoyedes) و زبانهای ترك و مغول و تنقوز میباشد. نقل از مقاله تحقیقی استاد «پلیو» که در مجله آسیائی شماره ۱۹۳ در سال ۱۹۲۵ انتشار یافته است و درباره حرف H در زبان مغولی قرن سیزدهم و چهاردهم ثبت نموده است.
 ۳ - پوپ Poppe تصویری کند که یک زبان آلتائی کهنه‌ای وجود داشته که زبانهای ترکی و ابتدائی مغولی ابتدائی و تنقوزهای قدیمی از آن منشعب شده‌است - بنظر این دانشمند دوران آن زبان ترکی کهنه و ابتدائی نباید باین تر از قرون اولیه میلادی باشد - پوپ و بارتولد معتقدند که «بطور کلی زبانهای ترکی مقام بالاتری از زبانهای مغولی دارد» حتی زبان مغولی در هر یک از ناحیه‌هایی از دنیای قدیم تکلم شود از کهنه‌ترین و وامانده‌ترین زبانهای ترکی که می‌شناسیم عقب مانده‌تر است. زبان مغولی نوشتنی از لحاظ تلفظ و تکلم تقریباً بهمان درجه و همان پایه است که زبان قدیمی و کهنه آلتائی. رجوع شود بسالنامه مجارستانی مجله ششم مقاله پوپ سال ششم شماره ۹۸ و بمقاله ژان دنی Deny در مجله زبانهای ترك و مغول و تنقوزی و تحقیقات آنان میه Meillet و کوهن Cohen تحت عنوان «زبانهای جهان» شماره ۱۸۵ همان مجله.

سرازیر شدن این قبایل صحرانورد بطرف جنوب مانند یک قانون فیزیکی و طبیعی بنظر می‌آید که شرائط زندگی صحرانوردی و بیابان گردی مسبب آن بوده است^۱ بدون تردید آن دسته از قبایل ترك و مغول که در منطقه جنگلی دریاچه بایکال و آمویه مانند حالت توحش را ادامه دادند و از شکار حیوانات و صید ماهی سد جوع می‌کردند مانند «جورچت»^۲ ها تا قرن دوازدهم، مانند «مغولان جنگی» تا ظهور چنگیزخان این قبایل تنها و دور از سایرین در گوشه و کنار جنگلها مانده بودند و خبری از اراضی و سرزمینهایی که تولید حرص و طمع می‌کند نداشتند. ولی ترك و مغولهای دشت‌ها که از برکت اغنام و احشام و گله‌داری می‌زیستند و بنابراین مجبور بصحرانوردی نبودند تا برای گله‌های خود مرتعی بیابند. آنها ناگزیر همراه و پاپای گاو و گوسفند خود بیابان‌ها را می‌سپردند و صحرارها را می‌نوردیدند. از همه گذشته «استپ» وطن و زادگاه اسب است^۳. اهالی این مرغزارها چنانند که گوئی سوارکار بدنی آمده‌اند. ساکنان همین مرغزارها هستند. خواه ایرانیان مناطق غرب و خواه ترك و مغولهای مناطق شرق- که تن‌پوش اسب را اختراع نموده‌اند. نقش ونگاری که از سیت‌ها (سکاها) بر روی ظروف کشیده‌اند این مدعا را تأیید مینماید. این ظروف را با این نقوش یونانیان منطقه بوسفور از طرز زندگی سیمری‌ها باقی گذاشته‌اند. باز از ناحیه چینیان اطلاع یافته‌ایم که آنها در قرن سوم قبل از میلاد مسیح برای اینکه سوارانشان با اسب‌سواران طرف مقابله کنند بتقلید قبایل هون لباس بلند و داماندار آنها را بشلوار و تنبان تبدیل نمودند. این سوارکاران که بحملات بسیار تند و سریع می‌پردازند کمانکشان و تیراندازی هستند که با کمال مهارت از فاصله دور دشمن خود را هدف

۱ - صفحات شماره ۵۰ و ۱۱۸ رجوع شود که تصویر مادی و شکل Hiong-nou را مورخین چینی وصف نموده‌اند. و مورخین لاتینی تصویر هون‌های آتیلار را شرح داده‌اند. در صفحات ۳۴۲ و مابعد نویسندگان چینی و غرب و مسیحی تصویر مغولان چنگیزخانی را ترسیم نموده‌اند.

۲ - Djurchât - ۳ - جای اسبان مرغزارها را بعدها گوزنهای جنگل‌های سیریه گرفتند و حتی اسبهای قربانی را بشکل گوزن در آوردند و این موضوع از آثاری که در مقابر با زیریکه بلست آمده به ثبوت رسیده است. (منطقه تان-و تووا و آلتائی سیریه در صد سال قبل از مسیح) این مطلب بخوبی نشان می‌دهد که آن قبیله چگونه از زندگی صیادی در جنگل منصرف شده و بزندگی دام پروری و صحرانوردی پرداخته‌اند. بمقاله «عامل جغرافیائی در تاریخ مغول» که در «روزنامه جغرافیائی» از طرف Owen Lattimore بتاريخ ۸ ژانویه ۱۹۳۸ طبع شده رجوع شود.

تیرهای مهلک خود قرار می‌دهند - درحالت فرار نیز تیراندازی را ادامه می‌دهند. تیراندازی پارت‌ها درحقیقت تیراندازی سیت (سکا) هاوهون‌ها بوده‌است. این سوار-کاران تیرانداز در حین پیکار چنانند که گوئی شکار یا مادیانی را تعقیب می‌کنند و با تیروکمند بکشتن و گرفتن او می‌پردازند. قبل از حمله و هجوم می‌دانند که مرغزار یکجا خاتمه می‌یابد و کشتزار از کجا شروع میشود و شرائط آن زندگی مختلفی که حرص و طمع آنها را تحریک مینماید کجا واقع است. او می‌داند که زادگاه و یورت او چه حالتی دارد. زمستانی سرد بایخ بندانی شدید بطوری که «استپ» ضمیمه‌ای می‌شود از اراضی منجمد سیبری^۱ شمالی و پس از این زمستان سرد، تابستانی بی‌نهایت گرم و خشک فرامیرسد و «استپ» می‌شود قطعه منفصلی از صحرای گوبی، در چنین فصلی صحرانورد باید برای تهیه علوفه^۲ گله خود از ارتفاعات کهنگان (خینگان) و التائی و «تارباگاتای»^۳ بالا برود. فقط در بهاران است که «استپ» به چمنزاری زیبا و مستور از گل‌های رنگارنگ تبدیل می‌شود. این فصل موسم جشن و شادمانی برای خود صحرانوردان و برای احشام و اغنام آنها میباشد و پس. مابقی ایام مخصوصاً در زمستان چشم او بسرزمینهای معتدل جنوب و «ایسی کول»^۴ (یعنی دریاچه گرم) معطوف است و نگاه او بطرف جنوب غربی و سرزمینهای خوب و زردرنگ «هوانگ-هو»^۵ دوخته است. نه اینکه او رغبت و اشتیاق خاصی برای کشتزار و زراعت داشته باشد. خیر! بفتوای غریزه طبیعی خود در هر جا که تصرف میکند کشتزارها را بایر میگذارد و زمین زراعتی را بمرغزار تبدیل میکند تا در آن چمن برای اسب و گوسفند او برود.

نیت و مقصود چنگیزخان که در بحبوحه قرن سیزدهم منطقه پکن را متصرف شد جز این نبود که بدون مکروتزویر مزارع ارزن و کشتزارهای زیبای «هوپی»^۶ را بمقام چمنزار و مرتع ارتقاء دهد. اگر مردمان مناطق شمالی از کشت و زرع چیزی

۱ - (Tarbagatai) تارباگاتای نام یک رشته جبل گرانبست که بین قرقیز و ایالت «سین کیانگ» Sin-Kiang چین واقع است و کوه «تیان شان» را که در جنوب واقع است به کوه آلتائی که در شمال است وصل می‌کند. طول این کوه ... کیلومتر است و معادن طلا و مس و روی و نقره در آن یافت می‌شود. ارتفاع این کوه حداکثر ۵ هزار متر می‌باشد. - مترجم ۲ - Issiq- Koul ۳ - Houang-Ho) ۴ - "Ho-peï"

درک نمی کنند (اگر فی المثل چنگیزخانیاں ترکستان و روسیه تا اواسط قرن چهاردهم صرفاً صحرانورد باقی میمانند و با حق و بلاهت شهرهای خودشانرا تاراج می کنند و بمجرد اینکه روستائیان از پرداختی استنکاف ورزند مجاری آب و قنوات را برمی گردانند تا زمین را با خشکی از بین ببرند) معهذا همین صحرانوردان بیعلاقه بکشت و زرع از تمدن شهرنشینان که مصنوعات دارند و اشیائی میسازند و دارای تجملات گوناگونی هستند لذت میبردند زیرا همه آنها را لایق تاراج و قابل غارت و چپاول می دانستند. چنگیزخان از ملایمت هوای پکن خشنود نشد. باینکه هوای پکن نیز نسبتاً ملایم نیست معهذا چنگیزخان هوای آنرا نه پسندید و آنرا مولد سستی و رخوت می دانست و پس از هرپیکاری پکن را ترک می نمود و تابستانرا در کنار دریاچه بایکال می گذراند. همچنین پس از شکست جلال الدین بطور قطع به هندوستان که مانند فرش زیرپای خویش گسترده دید ، بایعلاقگی نگریست زیرا در نظر این مردی که در التائی بدنیآ آمده هندوستان دیگ دوزخ بود. از همه چیز گذشته می بینیم که چنگیزخان حق داشت که از تن آسانی زندگی مردم متمدن خشنود نباشد زیرا وقتی که نوادگان او در قصورپکن و کاخهای تبریز اقامت گزیدند و خانه را بر صحرا مرجع شمردند بانهایت سرعت دوچار انحطاط و تدنی گشتند. تا وقتی که صحرانوردی و خصایل مردم صحرانورد را در خود نگاه داشته بودند مردمان مقیم و بادیه نشین را بمثابة زارعین و رعایای خود می پنداشتند و شهر و مزرعه آنها را قلعه و مزرعه خودشان می دانستند و زارعین و کشاورزان را تاهر اندازه که می خواستند در فشار نیروی خودشان نگاه می داشتند. بااین وضع بر مرکب خود سوار میشدند و در حاشیه امپراطوریهای کهنه و فرتوت که در حالت وقفه و جمود مانده بودند می گردیدند و از آنها طوعاً و کرهاً باج و خراجی بطور منظم می ستدند و هر وقت که از ادای باج و خراج خودداری می ورزیدند شهرهای باز و بی دفاع آنها را می چابیدند و باز دو خورد های ناگهانی و سریع هرچه می توانستند بغارت می بردند - مانند گله های گرگ - مگر نه اینکه آباء و اجداد ترکان

گرگ بوده است^۱ که اطراف دسته‌های غزال و گوزن‌سی گردند و هریک بنوبت بآنها حمله‌ور میشوند و گلوی گوزن را بدهان می‌گیرند یا غزالان مجروح و عقب‌مانده را بچنگ می‌آورند و می‌برند. این طرز غارتگری و چپاول توأم بود بادریافت باج و خراجی منظم «پسرآسمان» باین عمل نام باشرم و آزرسی داده بود و آنرا «هدیه مهر و محبت» می‌نامید. این هدیه من حیث المجموع قاعده کلی بود که روابط بین ترك و مغولها را باچینیان از قرن دوم قبل از میلاد تا قرن هفدهم بعد از میلاد مسیح به آن استوار کرده بود.

گاهی از میان قبایل صحرانورد شخصیتی قوی پدیدار میشود که از خرابی و فساد امپراطوریهای متوقف و بیحرکت تجارب بسیاری اندوخته و اطلاعات بیشماری بدست آورده است. (این بدوی‌های حيله گر مانند ژرمن‌های قرن چهارم که از مفساد امپراطوری روم مطلع میشدند اینها نیز بخوبی از رنگ‌ویرنگها و مفساد و تحریکات دربار چین اطلاع می‌یافتند) این مرد قوی بایکی از دسته‌ها و جمعیت‌های چینی علیه دسته و جمعیتی دیگر دمساز میشد و یا بایکی از مدعیان تخت و تاج که از اورنگ سلطنتی مهجور شده بود میساخت و به سلطنت همسایه می‌تاخت. با اردو و سپاهانی که گردآورده بود خود را متحد امپراطوری قلمداد می‌کرد. بنام دفاع و حمایت از امپراطوری می‌آمد و در مناطق سرحدی مستقر میشد.

یکی دونسل از اولاد واحفاد او که با فرهنگ و تمدن چین بحد کافی مأنوس میشدند قدمی جلوتر می‌رفتند و بدون شرم و حیا براورنگ امپراطوری «پسران آسمان» می‌نشستند و فرمانفرمائی می‌کردند. ماجرای قوییلای را در قرن سیزدهم میتوان تکرار ماجرای «لیوتسونگ»^۲ در قرن چهارم و «توپا»^۳ در قرن پنجم میلادی دانست. دوسه نسل دیگر اولاد همین بدوی‌هائی که مدعی بودند چینی شده‌اند ولی

۱ - بخاطر بیابوریم که بنا بر افسانه‌های رایج جد قبایل ترك و مغول گرگ بوده است. مغولان آنرا Börte-tchino می‌نامند و می‌گویند پوستی سرخ داشته با لکه‌های سفید و در «تاریخ سری» آنها این افسانه مذکور است. گرگی که جداغلی ترکان بوده و در «اوقوزنامه» شرح آن آمده آن گرگ خاکستری رنگ بوده و «Kök-Böri» «کوک‌بوری» نام داشته است. در این کتاب نوشته‌اند: «از اشعه نور گرگی پدید آمد که پشم و بالش خاکستری رنگ بود.»

از تمدن جز تن آسانی و بیحالی و مفاسد آن چیزی فراتر گرفته و آن صولت طبع و قدرت بدویگری خود را از دست داده بودند. اگر ملت چین در نتیجه طغیان و شورش آنها را از فراز دیوار عظیم بیرون نینداخته بودند مسلماً آنها نیز بنوبه خود مورد تحقیر قرار می گرفتند و سرزمینشان حرص و طمع قبایل بدوی دیگری را برمی انگیزت که صحرا نورد مانده و در اعماق خارزارها که زادگاهشان است با فقر و فاقه دست به گریبان بوده اند. این ماجرا دور و تسلسل خود را همواره ادامه می دهد.

علیه « هینگ-نو»^۱ ها و «سین پی»^۲ ها که زمام امور را در دست داشتند در قرن پنجم ترکان «توپا»^۳ پدیدار شدند و آنها را از بین بردند و خود جای ایشان را گرفتند. در شمال «کیتان»^۴ ها که مغولان چینی شده می باشند از قرن دهم مالک «پکن» شده بودند و با صلح و سلم سلطنت می کردند در قرن دوازدهم اینها نیز دوچار جورچت ها و تنگوها شدند. این قبایل در ابتداء تقریباً وحشی بودند و در مدت چند ماه پکن را تصرف نمودند. اینها نیز پس از چندی چینی شدند و بنوبت خود خواب غفلت و سستی و رخوت بر آنها استیلا یافت و یک قرن بعد چنگیز خان خاتمه امپراطوری آنها را مسلم ساخت و عظمت آنها پایان بخشید.

آنچه در مشرق صدق می کند در مغرب نیز صادق است. در اروپا نیز دیده ایم که در همین «استپ» های روس که ادامه خارزارهای آسیائی است گردنکشانان یکی پس از دیگری پدید آمدند و جای یکدیگر را گرفتند. هون های آتیلا، بلغارها، آوارها و مجارها (فنلاندیها و اوگرینها - این دسته اخیر بانجباء و اشراف هون آمیخته شدند) خزرها، پچنگ ها، کومان ها و چنگیزخانان. همچنین در سرزمین اسلام نیز موضوع مسلمان کردن و ایرانی نمودن فاتحان ترك در ایران و آناتولی عیناً مانند همان چینی کردن فاتحان ترك و مغول و تنگوت در امپراطوری آسمانی صورت می گیرد و کاملاً همانطور بعمل می آید. آن خان در ایران و آناتولی عنوان سلطان یا پادشاه می گیرد همانطور که در چین «پسر آسمان» عنوان رسمی او می شود. در ایران و آناتولی نیز مانند چین این سلطان یا پادشاه باید بزودی جای خود را بخانه های دیگری که از

خارزارها بیرون آمده و از آنها خشن‌تر و بی‌معرفت‌ترند و اگذار نمایند. بدین جهت است که می‌بینیم در ایران قبایل بسیاری می‌آیند و بمنازعه و مقابله می‌پردازند و جای یکدیگر را می‌گیرند. ترکان غزنوی، ترکان سلجوقی، ترکان خوارزمی، مغولان چنگیزخانی، ترکان تیموری، مغولان شیبانی، از ترکان عثمانی حرفی نمی‌زنیم زیرا آنها بسرعت تیر بمناطق بسیار مقدم سرزمینهای اسلامی شتافتند و در آسیای صغیر بسلاجیقانی که در حالت نزاع بودند رسیدند و در آنجا سعادت بی‌نظیر یارشان شد و «بیزانس» را متصرف شدند.

آسیای علیا را بیشتر از اسکاندیناوی^۱ مشیمه ملل باید دانست. چنان است که گوئی بسیاری از قبایل از این رحم ملل بیرون آمده‌اند و آسیای علیا ژرمانی آسیا میباشد و در این کشمکش‌ها و گیرودارهایی که ناشی از جابجاشدن و نقل و انتقال قبایل است «سلطان»ها و «پسران آسمان» را بامپراطوریهای متمدن و قدیمی ارزانی داشته است. سرازیر شدن قبایل از استپ‌ها که متناوباً می‌آیند و خان‌های خودشانرا بر تخت سلطنت «چانگ‌نگان»^۲ و «لیویانگ»^۳ و «کایفونگ»^۴ یا پکن یاسمرقند، اصفهان یا تبریز یا قونیه یا قسطنطنیه می‌نشانند یکی از قوانین جغرافیائی تاریخ دنیا شده است.

اما یک قانون دیگر نیز هست (و آن در جهت مخالف جای دارد) و عبارت میباشد از اینکه این کشورگشایان صحرانورد فاتحان بیابان گرد را متدرجاً و آهسته آهسته در این کشورهای متمدن و کهن سال جذب و مستحیل می‌کند. این قانون بادو عامل اجرا می‌گردد. عامل نخستین در کمیت و تعداد نفوس است. سوارکاران بدوی که پس از فتح، مقام اشرافیت برای خود قائل میشوند بتدریج در توده‌های کثیر جمعیت و در این لانه‌های مورچگان که از قدیم‌ترین ازمئه تاریخی وجود دارد مستغرق و مستهلک می‌گردند. دومین عامل در فرهنگ و معرفت است. تمدن چینی

۱ - مورخ و کشیش موسوم به «ژورناندس» Jornandès که اصلاً از قبایل گوت بوده و در قرن ششم میلادی می‌زیسته بزبان لاتینی کتابی نوشته موسوم به «مبدأ و تاریخ گت‌ها ژت‌ها». کتاب دیگری راجع بتاریخ ملل نوشته که از ابتدای خلقت دنیا تا بیست و پنجمین سلسله سلطنت ژوستینین ۵۰۵ میلادی. که در کتاب خود اسکاندیناوی را مشیمه دنیا و رحم ملل نام نهاده است.

Lo-yang - ۳ Tch'ang-ngan - ۲

K'ai-fong - ۴

یا تمدن ایرانی پس از اینکه مغلوب اردوهای بدوی شد فاتحان سرکش و درشت‌خوی خودشانرا مقهور کمال و معرفت و فرهنگ خود میسازند. بااین عامل آنها را مست می‌کنند و می‌خواهند و از بین می‌برند. غالباً در مدت پنجاه سال پس از فتح و فیروزی چنان وضع بصورت عادی برمی‌گردد که کوئی اصلاً اتفاقی روی نداده بود. همان بدوی خشن و تندخوی چنان خلق و خوی چینی یا ایرانی گرفته که برای دفاع از تمدن در برابر امواج تازه و حملات جدید قبایل بدوی در صف اول مبارزان جای می‌گیرد. در قرن پنجم «توپا»^۱ ی‌ترك که مالک «لویانگ»^۲ بود خود را محافظ و مدافع فرهنگ و سرزمین چین جای داد و علیه تمام مغولانی که تحت فرماندهی «سین‌پی»^۳ ها یا «ژوان‌ژوان» آمده بودند تاجین را تصرف نمایند بمبارزه پرداخت. در قرن دوازدهم پادشاه سلجوق سلطان سنجر است که در کنار جیحون و سیحون علیه غزان و تمام قراختایان آرال و «ایلی»^۴ ایستادگی می‌کند. تاریخ کلوویس^۵ و شارلمانی^۶ در تمام صفحات تاریخ آسیا تکرار می‌گردد.

همانطور که مساعدت و معاضدت فرانک‌ها از رم متمدن برای ایستادگی در برابر «ژرمانیسم» ساکسون‌ها و «نورمان‌ها» عاملی مؤثر برای پایداری رم بود همانطور نیز فرهنگ چین پشتیبان و نگاهبانی بهتر از همین «توپا»^۷ ها در قرن پنجم برای بقای خود نمی‌توانست ییابد. اسلام عرب و ایرانی نیز سرداری وفادارتر از سلطان سنجر غیور و شجاع برای ادامه حیات خود نمی‌توانست پیدا کند. همین ترك و مغولهای چینی شده یا ایرانی شده هستند که اقدامات شاهنشاهان سابق یا فعالیت‌های «پسران آسمان» را تکمیل می‌کنند. هیچ یک از خسروها یا خلیفه‌ها نتوانستند بر تخت سلطنت ملل یونانی و مسیحی بنشینند و داخل کلیسای ایاصوفیا (سوفی مقدس) بشوند ولی جانشینان پیش‌بینی نشده آنها من جمله پادشاه عثمانی در قرن پانزدهم کار نکرده آنها را انجام داد و مورد کمال تمجید و تحسین دنیای اسلام قرار گرفت.

همچنین آرزوی «هان»^۸ ها و «تانگ»^۹ ها که عبارت بود از تسخیر آسیا بوسیله

Clovis - ۵

"Ili" - ۴

Sien-pei - ۳

Lo-yang - ۲

T'o-pa - ۱

T'ang - ۸

T'o-pa - ۷

Charlemagne - ۶

امپراطورهای «یووان» «قوییلای» و تمور الجاتیو در قرن سیزدهم و چهاردهم برآورده شد و اینها بودند که آرمان آنها را بنفع چین کهن سال اجرا نمودند و پکن پایتخت مرکزی روسیه، ترکستان، ایران، آسیای صغیر، کره، تبت و هندوچین شد. ترك و مغولها بر تمدنهای کهن سال غالب آمدند ولی سرانجام شمشیر خودشانرا برای پیشرفت همان تمدنهای کهن بکار انداختند و در خدمت همان مدنیت‌های قدیم قرار دادند. اگر برآن ملل تسلط یافتند برای حکومت برآن ملل متمدن باز متوسل بهمان سنن و همان آرزوهای هزاران ساله آنها شدند. از قوییلای گرفته تا «کانگ‌هی»^۱ و «کین لونگ»^۲ هر کدام که بر چین تسلط یافتند از نقشه‌ها و برنامه‌های استعماری چین در آسیا پیروی نمودند. اگر بردنیای ایران و پارس دست یافتند برای این بود که نفوذ و قدرت ساسانیان و عباسیان را بطرف قبه‌های زرین قسطنطنیه جلو برند. نژاد فرمانفرمایان، نژاد ملل کشورگشا فراوان نیست. در کنار کشورگشایان رم کشورگشایان ترك و مغول جای دارند که هر دو از کشورگشایان و فرمانفرمایان دنیا محسوب می‌گردند.

فصل اول

آسیای علیا تا قرن سیزدهم

۱ - تاریخ قدیم مرغزارها ، سیت‌ها (سکاها) و هون‌ها

قدمت تمدن مرغزارها

نخستین راهی که در اورازی^۱ بنظر می‌آید همان راه «استپ» های شمالی است. [از نخستین دوره ماقبل تاریخ که انسان با سنگهائی که میتراشید حوائج زندگی بدوی خود را برطرف می‌نمود - و این امر مربوط به چندین صدها هزار سال پیش میباشد - تادورانی مقارن با دوازده هزار سال قبل از میلاد مسیح که انسان تدریجاً با سنگ چخماق و قطعات استخوان لوازم زندگی خود را تهیه می‌نمود] از همین راه هنر ساختمان و آلات باسنگ چخماق داخل سیبری شد و در آن سرزمین رواج یافت . یک مجسمه‌ای که آنرا «ونوس آغاز تاریخ»^۲ نامیده‌اند و مربوط به همان دورانهای ما قبل تاریخ بشر است در ناحیه «مالتا» واقع در نزدیکی «ایرکوتسک»^۳ در آنکارای علیا^۴ بدست آمده است. تلار دو شاردن^۵ در چین شمالی و در نقاط ذیل:

۱ - این لغت از دو جزء مرکب شده که یکی از آن دو، ابتدای اروپا و دیگری آسیا میباشد و در اصطلاح جغرافیون شامل اروپا و آسیا هر دو میگردد «Eurasie» ۲ - Vénus Aurignacienne ۳ - Irkoutsk ۴ - Angara نام رودخانه ایست که از سمت راست به شط پنی شئی Ienissei ملحق میشود. آنکارای علیا از کوه‌های «نرچینسک» Nertchinsk سرچشمه می‌گیرد و پس از طی پانصد کیلومتر داخل دریاچه بایکال میشود و بعداً از ساحل غربی این دریاچه بیرون می‌آید و بعد میشود آنکارای سفلی - شهر ایرکوتسک را مشروب می‌کند و بعد در شط پنی شئی میریزد - طول شط ۲۸۴۸ کیلومتر است. ۵ - Teilhard de Chardin فیلسوفی است فرانسوی که استاد در حکمت الهی و متخصص در شناختن حیوانات و نباتات متحجر شده میباشد. وی مسیحی و پیرو طریقت ژوزیت‌ها بوده است. در شهر Orciné در سال ۱۸۸۱ متولد شده و در ۱۹۵۰ وفات یافته است. وی با دلائل بسیار توانسته است مسائل علمی و دینی را با یکدیگر موافق و دساز سازد. اولین دانشمندی است که در حوالی پکن استخوان بندی «سیناتروپ» Sinathrope کشف نمود. لغت «سیناتروپ» از دو جزء ترکیب شده و بمعنای «انسان چین» میباشد. این حیوان متحجر و جانور سنگی شده یادگار ابتدای چهارمین دوره خلقت زمین میباشد و موجودی است بین انسان و میمونهای بی‌دم. چون اسکلت آن در چین بدست آمده نامش را «انسان چین» نهاده‌اند. مترجم.

«چوئی تونگ - کو»^۱ نزدیک «نینگ - حیا»^۲ در «کانسو»^۳ و در «سیارا - اوسوگول»^۴ واقع در جنوب غربی «یولین»^۵ و در شمال «شن سی»^۶ مراکزی یافته که در زیر قشرهای رسوبی محفوظ مانده اند و آنها را مربوط بدوران های ابتدائی سنگ - چخماق و عصر حجر می داند. از این ها گذشته وجود مردان غارنشین هم در سبیره درینی سئی علیا، و هم در منچورستان در نواحی «دولون نور»^۷ «منچولی»^۸ و «خلار»^۹ و در «هوپی»^{۱۰} و یافتن اسکلت و استخوان بندی انسان و حیوان و آلات آرایش در غار واقع در بالای «چیو کو»^{۱۱} در نزدیکی پکن از قبیل سوزن استخوانی دندان کلبی سوراخ شده حیوانات، استخوانهای زینت شده، آویزه های گردن و دست، گوش ماهی - های سوراخ شده و قطعات صدف و مقداری گل افرا مؤید همین نظرهایی است که گفته شد.^{۱۲}

در دوره های جدید طبقات الارضی یا بطور دقیق تر در پایان عصر حجر جاده سبیری از میان استپ ها برای عبور چیز دیگری نیز بکار میرفت. آن چیز عبارت - است از هجوم اشیاء سفالین که با خطوطی زینت شده بود. این اشیاء سفالی را گوئی با چیزی شبیه بشانه مخطط می کردند و از راه مذکور می فرستادند. این هنر و این فخاری در روسیه مرکزی در اولین نیمه سه هزارمین سال قبل از میلاد توسعه یافت و در قسمتی از سبیره نیز وارد شد و بتدریج در ساختن ظروف و اشیاء سفالین و چینی در «تری کیا پینگ»^{۱۳} و «کان سور» نفوذ یافته. همچنین در دوران بعدی یعنی در ابتدای دوهزارمین سال قبل از میلاد چنین بنظر می آید که از همین راه سبیره

Yu-lin - ۵ Siara-osso-gol - ۴ Kan-sou - ۳ Ning-Hia - ۲ Choue-tong-kou - ۱
Ho-pei - ۱۰ Khailar - ۹ Mantchouli - ۸ Dolon-nor - ۷ Chen-si - ۶
۱۱ - Chéou-Kou ۱۲ - رجوع شود بمقاله تلار دوشاردن تحت عنوان «طرحی مقدماتی درباره دوران ماقبل تاریخ چین» که در مجله کاتولیک چین در ماه مارس ۱۹۳۴ انتشار یافته و بمقاله موسوم به «کشفیات تحت الارضی ماقبل تاریخ در پکن» که در مجله مسائل علمی در شهر لوون در بلژیک در ماه مارس ۱۹۳۴ صفحه ۱۹۳-۱۸۱ از طرف تولماچوف نوشته شده و مقاله «آغاز عصر حجر در منچورستان» در مجله Eurasia Septentrionalis Antiqua (اورازی شمالی در اعصار بسیار قدیمی) مجله چهارم در هلسینکی در سال ۱۹۲۹. بمقاله پاره ای ملاحظات در باره فرهنگ و معرفت عصر سنگ چخماق و مجسمه حیوانات بقلم آقای Bachhofer در همان مجله شماره ۱۱۳ سال ۱۹۳۴ و مقاله «راهی از میان استپ ها» بقلم آندرسن در مجله موزه شرق اقصی در اعصار قدیم. چاپ استکهلم سال ۱۹۲۹.
Ts,i-Kia-ping - ۱۳

ظروف سفالین زیبای «اوکرانی» که رنگ آمیزی شده و با نوارهای پیچ و خم دار زینت یافته به چین رفته است. مبدأ این ظروف سفالین با این خصوصیات در ناحیه «تریپولزه»^۱ در نزدیکی شهر «کیف»^۲ و در «شی پن ایتز»^۳ واقع در ایالت «بوکووین»^۴ و در «پترنی»^۵ و در «کوکوتنی»^۶ در «مولداوی»^۷ یافته شده است و از آنجا به چین رفته و در آن کشور پهناور رواج و رونق یافته است مخصوصاً در ناحیه «یانگ شائوتسوئن»^۹ در ایالت «هوان»^{۱۰} در سال ۱۷۰۰ و بعد در «پانشان»^{۱۱} و «کان سئو»^{۱۲} بنا بر تحقیقات «تالگرن»^{۱۳} عصر مفرغ در سیریه غربی در حدود سال ۱۵۰۰ آغاز می شود و رابطه ای مستقیم با تمدن عظیم دانوبی و عصر مفرغ همین دوران دارد. تمدن «اونیه تیتز»^{۱۴} و حال آنکه در سیریه مرکزی در «مینوسینسک»^{۱۵} عصر مفرغ در حدود سیصد سال بعد یعنی مقارن ۱۲۰۰ سال ق. م. شروع شده است تبر و نوک نیزه سیریه غربی را که چینی ها تقلید نموده اند باعث گردیده که آقای «ماکس لور»^{۱۶} چنین حدس بزند که فن مفرغ سازی را چین به سیریه در حدود سال ۱۴۰۰ آموخته و قرض داده است.^{۱۷}

بزرگ ترین واقعه تاریخ قدیم «استپ» ها که از آن اطلاع داریم پیدایش هنر ساختن مجسمه های کوچک حیوانات و ترسیم شکل جانوران است که بتدریج ظرافتی مخصوص و سبکی ممتاز یافته است. از ساختن هیکل حیوانات و ترسیم شکل

- | | | | |
|--------------|-----------------|----------------|------------------------|
| Bukowine - ۴ | Schiepénitz - ۳ | Kiev - ۲ | Tripoljé - ۱ |
| Moldavie - ۸ | Cucuteni - ۷ | Bessarabie - ۶ | Petrény - ۵ |
| Kan-Sou - ۱۲ | Pan-chan - ۱۱ | Ho-nan - ۱۰ | Yang. chao-ts'ouen - ۹ |
- Tallgren - ۱۳ تالگرن از دانشمندان معروف فنلاندی است که در باستان شناسی و علم «یائون تولوژی» شناختن استخوان و جسد حیوانات ماقبل تاریخ و نباتات ماجر شده شهرت بین المللی داشته است. تحقیقات علمی وی شامل «اورازی» و مخصوصاً اروپای شرقی و سیریه شمالی بوده است تحقیقات وی در مجله مهم «دوران باستانی اورازی شمالی» که خود از مؤسسين اصلی آن بوده مندرج است. ایشان در ۸ فوریه ۱۸۸۵ متولد و در ۱۳ آوریل ۱۹۴۵ در هلسینکی وفات یافته اند. (مترجم)
- | | | |
|----------------|------------------|----------------|
| Max Loehr - ۱۶ | Minoussinsk - ۱۵ | Aunietitz - ۱۴ |
|----------------|------------------|----------------|
- ۱۷ - رجوع شود بمقاله آقای «باشهوفر» (باخ هوفر) (Bachhofer) موسوم به «راهی بسوی شرق» پاره ای ملاحظات در باره فخاری چین ماقبل تاریخ نشر در مجله Sinica در سال ۱۹۳۵ در شهر فرانکفورت از صفحه ۱ تا ۱۲۸ همچنین تحقیقات «اکس لور» تحت عنوان «ملاحظات چند در باره خدمت و تاریخ مفرغهای قدیمی چین» منتشر در «مجله آسیای شرقی» مجلد اول در سال ۱۹۳۶ از صفحه ۳ تا ۴ همچنین بمقاله آقای باش هوفر (باخ هوفر) بعنوان «تاریخ باستانی چین» منتشر در مجله «دنیای و تاریخ» مجلد سوم ماه آوریل ۱۹۳۷ چاپ اشتوتگارت.

آنها بسبکی که بخودشان اختصاص داشته مقصود این بوده است که دهانه و لجام اسبان خود را که از مفرغ، نقره و زین یا طلا میساخته‌اند و تنها تجمل صحرانوردان بشمار میرفته است زیب و زینت دهند. این صنعت و این هنر در «قوبان»^۱ پدیدار میشود یعنی که در قبر «مایکوپ»^۲ ظرفی که از کهریا ساخته شده با مجسمه‌های کوچکی که از زر و سیم که جملگی شکل حیوانات را دارد (گاو نر و شیر و غیره) بدست آمد و این مجسمه‌ها طوری ساخته شده که گوئی سازندگان آن بطور روشن و واضح از آثار آشور و کلدان الهام گرفته‌اند. بنا بر عقیده «تالگرن» مجموع آنچه در «مینوئن»^۳ وسطی وجود داشته مربوط بحوالی ۱۶۰۰ تا ۱۵۰۰ قبل از میلاد است؛^۴ همین نفوذ صنعت و هنر آشور و بابلی را می‌بینیم که تا بحجوه قرن ششم قبل از میلاد در آن نواحی رواج داشته و تبر معروف کلمرس^۵ شاهد این مدعا است.

«تالگرن» چنان می‌فهماند که از ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح استپروس واقع در شمال بحر اسود راملتی از نژاده‌اند و اروپائی تصرف نموده است و آن قوم «سیمری‌ها» میباشند که آنها را از نژاد «تراکیه» و «فریژی» می‌پندارند^۶ یا اینکه از مجارستان و رومانیآ آمده‌اند یا اینکه از اهالی و ساکنین رومانی و مجارستان بوده‌اند؛ فرضیه ثانی بیشتر مقرون به حقیقت واقع می‌باشد. این دانشمند شهیر فلانندی که در تاریخ آثار باستانی متبحر است بسیاری از اشیائی را که اخیراً در ناحیه «دنی‌پر» و «قوبان» کشف نموده‌اند متعلق بدوران همین سیمری‌ها می‌داند. مهم‌ترین اشیاء

۱ - Kouban کوبان (قوبان) ایالتی است در شمال قفقازیه و رودخانه‌ای نیز بهین نام آنسرزمین را مشروب می‌کند و در دریای آزوف می‌ریزد. مرکز و حاکم‌نشین آن شهر کراسموداز. Krasnodar میباشد. ۲ - Malkop

۳ - Minoen راجع بمقاله تقویم و سال شماری «مایکوپ» آقای «سمیت» در مجله موسوم به «دوران باستانی اورازی شمالی» شماره ۴ سال ۱۹۲۹ مقاله‌ای نوشته که بهتر است بآن مراجعه شود. در باره شک و تردیدهائی که در محاسبه سنوات وجود دارد بمقاله آقای «تالگرن» راجع با آثار باقیه در قفقاز بهمان مجله سال ۱۹۳۰ شماره ۵ رجوع شود. همچنین بمقاله ایشان تحت عنوان «مفرغهای قفقازیه شمالی» در همان مجله شماره ۶ مورخ ۱۹۳۱ ص ۱۴۴.

۴ - Kélérmès ۵ - نامهای تراسی در قسمتی از افسانه‌هایی که هرودوت در باره سیت‌ها روایت نموده موجود است (رجوع شود به خطابه استاد بنونیست «Benveniste» انجمن آسیائی بتاریخ (۷ آوریل ۱۹۳۸) همین نامها در تاریخ بوسفور و سیمری‌ها در دوران یونان و روم وجود داشته است بکتاب آقای Rostovtzeff تحت عنوان ایرانیان و یونانیان رجوع شود. صفحه ۳۹). ۶ - رجوع شود به تحقیقات آقای تالگرن در باره آثار مربوط بدوران قبل از سیت‌ها و دخول فلز در زندگی عادی مردم آن دوران منتشر در مجله «اورازی شمالی» در قرون سالفه «مجله دوم چاپ هلسینکی سال ۱۹۳۶ صفحه ۲۲۰.

قدیمی که کشف شده عبارتست از: گنجینه «بورودینو»^۱ (مربوط به حدود سنوات ۱۱۰۰ تا ۱۳۰۰) «گنجینه «چتکوو»^۲ و داس‌های مفرغی (۱۱۰۰ - ۱۴۰۰) کوره مفرغ «نیکولایف»^۳ (مربوط بسال ۱۱۰۰) داسهای مفرغی «آبراموفکا»^۴ (مربوط بسال ۱۲۰۰) تمام اشیائی که در نتیجه حفریات در دانوب سفلی و دنی پیرسفلی و در «قوبان» بدست آمده شامل تکه‌های طلا و گاوهای نقره‌ای ناحیه «استار میس‌ها توواسکایا»^۵ (در حدود سال ۱۳۰۰) و «ترک» و قبرستانهای بسیار قدیمی ناحیه «پیاتیگورسک»^۶ (در حدود ۱۲۰۰) و ابتدای «کبان»^۷ دوره مفرغ خالص در حدود ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد است. از این گذشته تمامی این هنر و صنعت سیمری روسیه جنوبی متصل و مرتبط است بفرهنگ و تمدن ماوراء قفقاز که عبارتست از گنجه و قره باغ که در این نقاط حلقه‌های زیبایی که از مفرغ برای تزئین ساخته‌اند و شکل حیوانات را با وضع هندسی ترسیم نموده‌اند. کشف گردیده است. (این هنر در حدود ۱۴۰۰ قبل از میلاد یا ۱۲۵۰ شروع شده و حداکثر تا قرن هشتم باقی بوده است) همین هنر تا ناحیه «طالش» ادامه یافته و در این منطقه در حدود ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد صنعت مفرغ سازی رونق و نضج می‌یابد.^۸

در همین اوان یعنی در حدود ۱۳۰۰ تا ۱۲۰۰ قبل از میلاد بین شط «ولگا» و کوه‌های «اورال» قبر چوب‌بست‌شده «پوکروسک»^۹ جلب نظر می‌کند. این قبر شاهد تمدن دوران قبل از سیمری‌ها یا معاصر سیمری‌ها و صنعت مفرغ می‌باشد که بطرف ترکستان دارد پیشروی می‌کند. در ناحیه سیمیا^{۱۰} واقع در نزدیکی شهر «نیزنی نووگورود» گنجینه‌ای بدست آمده که معرف مدنیتی حقیرتر از اشیاء مسی و مفرغی بوده و آنچه جلب توجه می‌کرد تبرهای ماسوره‌دار بود (۱۳۰۰ تا ۸۰۰)

۱ - Borodino
۲ - Chetkovo
۳ - Nicolafev
۴ - Abramovka
۵ - Staromishatovskaya
۶ - Piatigorsk
۷ - Koban
۸ - فرانس هانچار
۹ - Pokrovsk
۱۰ - Seima
F. Hancar مجموع این آثار مدنیت ماوراء قفقاز گنجه و قراباغ را مربوط بدوران بین قرن چهاردهم و هشتم قبل از میلاد مسیح می‌داند. آثار «لوار» و «طالش» را نیز بهمان دوران می‌داند ولی آثار این دو ناحیه اخیر را معطوف بفرهنگ و مدنیت جدید آسیای مقدم می‌پندارد. تصور می‌کند که شکل تبر و قطعات مربوط بکمر بند و مصنوعات سفالین جملگی معطوف بمدنیت آسیای مقدم است. بمقاله آقای هانچار تحت عنوان «قفقاز-لرستان» که در تاریخ باستانی اورازی شمالی طبع شده شماره ۱۰ سال ۱۹۳۴ صفحه ۱۰۷ رجوع شود.
۱۰ - Seima

در قزاقستان نیز در همان سنوات هنر و صنعت متشابهی که «آندرونوو»^۱ نامیده‌اند پدیدار شد که بشهر مینوسینسک^۲ نیز رسید (در حدود سنین هزار میلادی با هنری که در «قراسوک»^۳ وجود داشت توأم گردید) این اولین دوران عصر مفرغ سیبری محسوب میشود که دارای تبرهای ماسوره‌دار میباشد (در ناحیه «نگان‌یانگ»^۴ در چین از آنها تقلید نمودند) و تیغه‌های پهن دشنه و نیزه شیشه به دشنه و نیزه‌های «سیما» و تزیینات هندی شکل از خصوصیات آن محسوب می‌گردد. چنین بنظر میرسد که صنعت ساختن یا ترسیم شکل حیوانات که در قفقازیه شناخته شده بود به سیبری نرسیده است. در نقاط شمالی‌تر در ناحیه «کراسنویارسک»^۵ واقع در ساحل شط «ینی‌سئی» چندی بعد با صنعت و هنری روبرو میشویم که جنبه حجری دارد و مجسمه‌های بسیار زیبا و جالبی می‌بینیم از اسب و آهو و گوزن که از سنگ ساخته شده‌است.

تقریباً بین ۱۱۰۰ تا ۹۰۰ قبل از میلاد تمدن «سیمری» رونق خود را در شمال بحراسود ادامه می‌دهد. چنین بنظر می‌آید که این همان دوران گنجینه «نووگریگوریوسک»^۶ باشد (تبر با ماسوره مفرغی) و کوره مفرغ گدازی نیکولایف^۷ در ساحل بوگ^۸ در حدود ۱۱۰۰ قبل از میلاد. در صحرای و مرغزارهای «ترك» عصر مفرغ پاك و خالص «كبان» نشان میدهد که روابط قابل توجهی با تمدن موسوم به «لوار»^۹ در گرجستان موجود بوده است. مدنیت و تمدن «لوار» در گرجستان نسبت به تمدن «ترك» جلوتر و مترقی‌تر بوده است چنانکه در آثار سنین بین ۱۰۰۰ تا ۹۰۰ قبل از میلاد قطعات آهنی دیده میشود و کمربندهای عجیبی از مفرغ پیدا شده که بر روی آنها نقش حیوانات و اشخاص بشکل هندسی و مناظر شکار و شیار زمین ترسیم شده است. علاوه بر این صنعت محلی مفرغ که در پوکروفسک^{۱۰} بین «سامارا»^{۱۱} و «ساراتوف»^{۱۲} دیدیم در این ناحیه نیز موجود است. در قبرهائی که در «خوالینسک»^{۱۳} شکافته‌اند و باستان‌شناس مشهور فنلاندی تالگرن آنها را مربوط بسنوات ۱۲۰۰ تا

Ngan-yang - ۴

Boug - ۸

Saratov - ۱۲

Qarasouk - ۳

Nicolaiiev - ۷

Samara - ۱۱

Minoussinsk - ۲

Novogrigorievsk - ۶

Pokrovsk - ۱۰

Andronovo - ۱

Krasnoiarsk - ۵

Lelvar - ۹

Khvalinsk - ۱۳

۷۰۰ قبل از میلاد می‌داند و معتقد است که این قبور متعلق به سیت‌ها می‌باشد اشیاء و ادوات مفرغی موجود بود. این اولین باریست که در روسیه اروپائی اثری از این قوم ایران‌شمالی پدیدار میشود که آمده و جای سیمری‌ها را در تصرف مرغزارها و دشت‌های شمال بحر اسود گرفته است.

بین سنوات ۹۰۰ تا ۷۰۰ قبل از میلاد ما ناظر آخرین مرحله تمدن سیمری‌ها می‌باشیم. این دوران گنجینه «میخالکوا»^۱ است که در «گالیسی» واقع بوده است. تاج زرین و معروف این گنجینه که تجانس‌ها و تشابه‌های بسیاری با صنعت قفقاز و صنعت «هالس تاتین»^۲ اطریش دارد (در حدود ۸۰۰ تا ۷۰۰ سال) دوران گنجینه «پود گورتسا»^۳ در جنوب شهر کیف است که نفوذهای صنایع قفقاز در آن بسیار مشهود میباشد (در حدود ۸۰۰ سال قبل از میلاد) باتبرهای ماسوره دار مفرغی ناحیه «کوبلویو»^۴ در مشرق شهر «اودسا»^۵ و بطور کلی بانیزه‌هائی که نوک دودم داشت و در آن اعصار در روسیه جنوبی فراوان بود. علاوه بر این صنعت مفرغ سیمری‌ها در رومانیای شیوع فراوان یافت و در ناحیه «بوردی-هراستراو»^۶ و در ناحیه «مورس»^۷ در ایالت «مولداوی» و در «وارتوپو»^۸ در «والاشی» وارد شد و بمجارستان نیز رسید و مفرغ مجارستانی را تحت تأثیر خود قرارداد. باید در اینجا توجه به نظریه «تالگرن» داشت. وی می‌گوید که «سیمری»ها و «تراس»ها در عصر مفرغ زیاد ماندند و حال آنکه عصر مفرغ در قفقاز و جنوب شرقی «هال‌اشتات» در اطریش در همان اوان بعصر آهن ارتقاء یافت (هال‌اشتات مجلد اول صفحه ۷۰۰ تا ۹۰۰)، از طرف دیگر گروه «خوالینسک»^۹ بین شط ولگا و جبل «اورال» را که پیش‌تازان سیت (سکا)ها می‌دانند، آنها نیز، که در حدود سنین ۹۰۰ کوره‌های مفرغ‌گذاری «سوسنویا مازا»^{۱۰} را ساخته‌اند مدتها در عصر مفرغ باقی ماندند.

در این موقع در «سیبری» و در ناحیه «مینوسینسک» بین سنین ۱۰۰۰ و ۵۰۰

۱ - Mihal Kova ۲ - Hallstattien شهری است در اطریش که در آن آثار ماقبل تاریخ یافته می‌شود (مترجم)
 ۳ - Podgortsa ۴ - Koblévo ۵ - Odessa ۶ - Bordei-Herastrau ۷ - Murès
 ۸ - Vartopu ۹ - Khvalinsk ۱۰ - Sosnovaya Maza

بنابر گفته «تالگرن» دومین مرحله عصر مفرغ توسعه می‌یابد و تبر ماسوره‌دار را با دو سوراخ کوچک می‌سازند. تزئینات روی تبر نیز اصولاً هندسی است ولی گاه گاه صورت حیوانات نیز دیده می‌شود که بدون شک برای قسمت نهائی دسته تبر بوده است.^۱

باید بخاطر بسپاریم که عصر مفرغ در مرغزارهای روسیه در آخرین مرحله حیوة خود با دو تمدن و عصر آهنی مرتبط بوده است. یکی تمدن هالشتات در اطریش و دیگری تمدن قفقاز، زیرا کاردهای آهنین «هالشتات» هم در آخرین حفريات سیمری‌ها و هم در آغاز پیدایش سیت‌ها (سکاها) بدست آمده است.^۲

سیت‌ها

(سکاها)

بشهادت مورخین یونانی که علم سال‌شماری و زمان‌شناسی آشور آنرا تکمیل نموده سیت‌ها از ترکستان و سیبری غربی آمده‌اند و سیمری‌ها را که در استپ‌ها و دشت‌های روسیه جنوبی سکونت داشتند بیرون راندند و مساکن و اراضی آنها را متصرف شدند. اقوامی را که یونانیان بنام سیت‌ها «اسکوتیهی»^۳ شناخته‌اند همان‌هائی هستند که آشوریان بنام «اشکوازی»^۴ و پارسی‌ها و هندیان بنام «ساکا» و «چاکا»

۱- راجع به مینوسینسک و نظر تالگرن و «مهرارد» بضمیمه این کتاب رجوع شود. راجع به سیمری‌ها ما در این جا نظر تالگرن را خلاصه می‌کنیم - در تحقیقاتی که این دانشمند راجع بتمدن ماقبل‌سیت‌ها تا استعمال فلزات نموده و در مجله «اعصار قدیمی اورازی شمالی» مجلد دوم در هلستیک در سال ۱۹۲۶ طبع شده رجوع شود - در باره مهاجرت سیمری‌ها بمقاله تحقیقی آقای «فرانس هانکار» موسوم به قفقاز - لرستان که در مجله مذکور در فوق مجلد نهم در سال ۱۹۳۴ طبع شده رجوع شود. در این مقاله رابطه‌هائی که بین آثار قوبان در شمال قفقاز، و مفرغهای لرستان و مهاجرت سیمری‌ها و سیت‌ها تا قرن هفتم قبل از میلاد موجود میباشد شرح داده شده است. همین مؤلف مطالعاتی دیگری نموده تحت عنوان «موضوع قفقازیه» و هنر نقاشی حیوانات و ساختن مجسمه‌های حیوانات که در مجله «مطالعات در باره حیوانات و نباتات متحجر شده» و این در سال ۱۹۳۵ طبع شده است صفحه ۲۷۶ - بمقاله آقای ماکارنکو

Makarenko تحت عنوان «تمدن سیت‌ها و هالشتات» که در مجله «دوران باستانی اورازی شمالی» مجلد پنجم سال

Ashkuazai - ۴

Skuthoi - ۳

۱۹۳۰ صفحه ۲۲ طبع شده رجوع شود.

می‌شناختند.^۱ بتصدیق علم نام‌شناسی این سیت‌ها بنژاد ایرانی تعلق داشتند.^۲ اینها از ایرانیان شمال بودند که بحالت صحرانوردی در «وطن اصلی ایرانیان» و مرغزارهای ترکستان روس فعلی، وتاحدی بسیار از نفوذ تمدن مادی آشور وبابل دور ویرکنار مانده بودند. تمدن بابل و آشور نزد برادران مقیم وشهرنشین آنها یعنی مادها وپارس‌ها که در جنوب فلات ایران می‌زیستند نفوذ وشيوع داشته است. سیت‌ها نیز مانند هم‌نژادان خود سارمات‌ها بکیش مزدیسنی تاریخی وبمذهب اصلاح شده زرتشت که بعد از قلیل مدتی متدرجاً عقاید وافکار مادها وپارس‌ها را تغییر داد بیگانه ماندند. ظروف «یونانی سیتی»^۳ که در «کول‌اوبا»^۴ و «ورونژ» بدست آمده از این سیت‌ها تصاویر گویائی باقی گذاشته است. سیت‌ها دارای ریش هستند و کلاهی نوک‌تیز مانند برادران ساکا که تصاویرشان در نقوش تخت‌جمشید^۵ باقی مانده گوشه‌های آنها را از آسیب بادهای شدید مرغزارها محفوظ می‌دارد. مانند سکاها لباسهای گشاد در بر دارند و نیم‌تنه وشلوار گشاد آنها مانند نیم‌تنه وازار عموزادگان ماد وپارسی آنها است.

اسب، اسب زیبا وخوش‌هیکل دشت که تصویر آن بر روی کوزه سیمینی که در اتلال «چرتوم‌لیک»^۶ بدست آمده منقوش می‌باشد، رفیق همیشگی و همسفر دائمی سیت‌ها است. کمان هم اسلحه منتخب وسلاح برگزیده آنها بوده است.^۷

۱ - در فهرست نامهای پارس هخامنشی چنین تشخیص شده است الف - «ساکاهاوماوارکا» Saka Haumavarka که تطبیق می‌کند با ساکهای خالص که در حدود فرغانه و کاشغر سکونت داشته‌اند ب - «ساکاتیگراخدا» Saka Tigrakhauda که اطراف آرال وسیردریا سکونت داشته‌اند ج - «ساکاتارادریا» Saka Taradraya یعنی سیکه‌های «ماوراء دریا» که در روسیه جنوبی سکونت داشته‌اند وهمان سیت‌هایی می‌باشند که از آنها فعلا محبت می‌کنیم ۲ - رجوع شود به تحقیقات آقای و. میلر تحت عنوان «زبان اوست‌ها» در اساس و بنای فقه‌الغه ایرانی، مجلد اول طبع شده است. وی در منقوش‌های سیت‌ها در روسیه جنوبی عوامل ایرانی کشف نموده که تفاوت در حدود ۱۰/۲۰/۵۰ و ۶۰ درصد آنها تشکیل می‌دهد. از این گذشته آقای امیل بنوونیست Benveniste نزد قبایل سیت بنا بر روایت هردوت همان طبقات اجتماعی را یافته که در نزد ایرانیان بنا بر اوستا در دوران هخامنشی موجود بوده است یعنی لشکریان، راهبان و کشاورزان (انجمن آسیائی ۷ آوریل ۱۹۳۸) ۳ - Greco-Scythe ۴ - Koul-oba, Voronej ۵ - Persépolis ۶ - Tchertomlik

۷ - بکتاب «سیت‌ها و یونانیان» صفحات ۴۸-۴۹ رجوع شود، و نیز بکتاب «ایرانیان و یونانیان در روسیه جنوبی» تألیف Rostovtzeff بتصاویر ۲۱ و ۲۲. راجع بنژاد اسپان استپ وهونی و تصاویر آنها در عالم هنر بمقاله آقای آندرسون Andersson بعنوان «ساحری و جادوگری نزد هون‌ها وهنر وسبک تصویر حیوانات» که در مجله «موزه آثار باستان شرق اقسی» منطبعه در استکهلم شماره ۴/۱۹۳۲ صفحه ۲۵۹ نوشته شده رجوع شود.

این کمانداران اسب‌سوار «شهرندارند» ولی دارای «شهرهای متحرکند» مقصودم مقداری عراده و گاری است که در حین کوچ کردن و نقل و انتقالها همراه خود می‌برند. همین وضع یک‌هزار و نهصد سال بعد نیز تکرار و اجرا می‌شود وقتی که مغولان چنگیزخانی در قرن سیزدهم در همین مرغزارهای روسیه از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌رفتند و «پلان کارپن»^۱ و «روبروک»^۲ شاهد و ناظر این کوچ‌کردنهای آنان بوده‌اند. بر روی همین گاریهاست که سیت‌ها (سکاها) زن‌ها و دارائی و ثروتشانرا جای می‌دهند که عبارتست از اشیاء زرین، دهانه و ابزار مربوط باسب، بدون تردید فرش و قالی و فی‌الجمله هرچیزی که تهیه آن «صنعت و هنر سیت» را گواهی می‌دهد و بطور کلی شکل و استعداد این هنر را معرفی مینماید (همچنان که الان بشرح آن می‌پردازیم)، باین وضع آنها از قرن هفتم تا قرن سوم قبل از میلاد صاحب و مالک مرغزارهای روس بودند.

باینکه قبایل سیت - همچنانکه علماء زبان‌شناسی جدید معتقدند - باید در زمره اقوام ایرانی محسوب شوند (از خانواده ملل هندواروپائی و گروه هندوایرانی یا آریائی) معه‌ذا زندگی آنها - چنانکه دیدیم - تقریباً شبیه بسبک زندگی هون می‌باشد که اینها از نژاد ترك و مغول می‌باشند و در همان حدود در آن طرف «استپ» نزدیک سرحدات چین شروع به جنب و جوش و جوش و فروش نموده بودند. شرائط زندگی صحراوردی در «استپ»های شمال دریای سیاه و بحر خزر اصولاً شبیه همان وضعی است که در مغولستان وجود دارد. ولی در مغولستان بطور حیرت‌انگیزی سخت‌تر و مشکل‌تر است.

بنابراین نباید متعجب شد - اگر سوای ساختمان هیکل و صورت و اختلاف زبان - سیت‌هایی را که مورخین یونانی برای ما وصف نموده‌اند یا سیت‌هایی را که ظروف یونانی و سیتی بما نشان می‌دهند از لحاظ زندگی و مرحله تمدن زندگی «هیونگ‌نو»^۳ ها و «توکیو»^۴ ها و مغولانی را که سالنامه نویسان و صورت‌گران چینی معرفی نموده‌اند بخاطر بیاورند. بین این دو گروه عده‌ای آداب و رسوم

مشترك می‌یابیم خواه از این جهت که زندگی متشابه به سیت‌ها و به هون‌ها متساویاً راه‌حل‌های مشترکی را تحمیل می‌نموده فی‌المثل نزد کماندار اسب‌سوار سیتی و همچنین نزد کمانداران اسب‌سوار هون پوشیدن شلوار و موزه بجای لباس بلند ساکنان سواحل مدیترانه یا چینیه‌های قدیم و همچنین بدون تردید استفاده از رکاب^۱ یا اینکه تماس جغرافیائی بین قبائل سیت با قبایل هون که سطح معرفت و تمدن آنها متساوی بوده باعث گردیده است که شرائط و وضع مشترکی را دارا باشند (مثلاً قربانی کردن در مورد عزاها و سوگواریها تا مدتها بین سیت‌ها و قبایل ترك و مغول معمول بود و حال آنکه پس از کشف قبرهای «اور» و «نگان‌یانگ»^۲ معلوم شد که در آسیای مقدم و چین^۳ از مدتها قبل این رسم متروک بوده است). بین سالهای ۷۵۰ و ۷۰۰ سیت‌ها یا بهتر بگوئیم یک قسمت از قبایل سیتوساکا (زیرا قسمت اعظم ساکاها اطراف تین‌شان و حدود فرغانه و کاشغر مانده

۱ - موضوع رکاب اسب واجد اهمیت اساسی است. اختراع رکاب باعث گردید که مدتهای مدید صحرانوردان شمالی برتری برشمار و تفوق بسیاری نسبت بسوارکاران قبایل بادیه نشین‌دارا باشند. کوزه معروف یونانی و سیتی (سکائی) که در «چرتومیلک» Tchertomilk بدست آمده یک رکابی را که عبارت است از تسمه‌ای حلقه‌دار که از تنگ اسب خارج میشود، برما نشان میدهد بمقاله تحقیقی آقای Arendt تحت عنوان «ظهور رکاب نزد سیت‌ها» منتشر در مجله «دوران باستانی اورازی شمالی» مجلد نهم از سال ۱۹۳۴ صفحه ۲۰۸. دانشمند مذکور علاوه میکند که مطالعه در آثاری که در اتلال «کوزل» Kozel نزدیک «نووالکساندر دفا» Novo-Alexandrovka در منطقه «ملی‌توپول» Melitopol بدست آمده و امروز در موزه تاریخی مسکواست آنچه را که روی کوزه مذکور رسم شده تأیید می‌کند. نزد «هیونگ‌نوها» Hiong-Nou نیز از سه قرن قبل از میلاد مسیح رکاب پیدا و استعمال میشده است ولی با این حال در آثار چینی دوران «هان» اثری از رکاب وجود ندارد. در روی زین‌های «اویروتین» Oirotin در آلتائی در قرن اول قبل از میلاد دیده می‌شود. در دنیای مغرب زمین نه یونانیان و نه رومیان از وجود رکاب اطلاعی نداشتند و تصور می‌رود که فقط قبایل «آوار» در قرن ششم آنرا رایج ساختند. ۲ - Ngan-yang ۳ - در مراسم عزاداری و سوگواری قبایل سیت به (هرودوت مجلد فصل ۷۱) بازوان خود را تیغ می‌زدند و پیشانی و بینی خود را نیز با تیغ زدن بخون می‌انداختند و خدمتکاران و اسبها را می‌کشتند و در اطراف میت دفن می‌کنند. نزد قبایل «هونگ‌نو» و «هون» های مغولستان در کتاب Ts'ien-Han-chou که آقای شاوان آنرا خلاصه نموده تحت عنوان «خاطرات و یادداشت‌های Sse-ma-Ts'ien» چاپ کرده است (مجلد اول فصل ۶۵) در باره «قربانی کردن صد تا هزار زن و خدمه بر سر قبر رئیس» نزد قبایل توکیو T'ou-Kiue و ترکان مغولستان در قرن ششم و اولاد و احفاد هون‌ها آقای استانیسلاس ژولین Stanislas Julien در مقاله خود تحت عنوان «مدارك و اسنادی در باره توکیوها» که در روزنامه آسیائی در سال ۱۸۹۴ شماره ۳۳۲ طبع شده می‌نویسد: «برگوه‌های خودشان با کارد و چاقو زخم می‌زدند بطوری که خون با اشک جاری میشد».

بودند) از منطقه «تورگای» و شط اورال بطرف روسیه جنوبی رفتند و سیمیری ها را بیرون راندند.^۱

چنین بنظر میرسد که قسمتی از این قبیله سیمیری ها بمجارستان رفتند و بدون شك قبایل دیگری از وابستگان بنژاد «تراس»^۲ در آن سرزمین سکونت گزیده بودند. همین سیمیریان مهاجر هستند که «ذخائر»^۳ «میخائنی»^۴ در حوالی «شیلاژی»^۵ و ذخائر «فکرو»^۶ نزدیکی «هووس»^۷ گنجینه «میخالکوا»^۸ را در گالیسی بخاک سپرده و مدفون نموده اند. مابقی سیمیری ها از راه تراس (بنابر گفته استرابون) گریختند و یا از طریق «کولشید یا کلچید»^۹ بنا بر روایت هرودوت بآسیای صغیر رفتند. این قبایل را می بینیم که گاه در فریژی (فریجیه) (سال ۷۲۰) بعد در کاپادوسیه (کاپادوکیه) و در سیلیسی (در حدود ۶۵۰) و بالاخره در سرزمین «پونت»^{۱۰} (شمال شرقی آسیای صغیر - مترجم) در حدود سال ۶۳۰ قبل از میلاد سرگردانند یک قسمت از قبایل سیت به تعقیب آنها پرداختند (از سال ۷۲۰ تا ۷۰۰) ولی

۱ - بنابر روایت هرودوت (کتاب چهارم فصل ۱۳) مهاجرت سیت ها بطرف اروپا نتیجه فشارهایی بود که از مشرق و مخصوصاً از شمال شرقی بآنها وارد می آمد. قبایل «ایسیدون» Issédon به سیت ها فشار می آوردند و خود آنها نیز در فشار «آریماسپ ها» Arimaspes قرار گرفته بودند. بنابر شرحی که هرودوت از ایسیدون ها داده محتمل است که آنها همان فنلاندی ها و اوکراین ها باشند. آقای بنونیست Benveniste اثری از آنها را در دوران تاریخی دنیا در حوالی اورال فی المثل در حفرة «اکاترین بورگ» Ekaterinenbourg می جوید. آریماسپ ها بدون تردید در منطقه شرقی تری می زیسته اند در طرف شط ایرتیچ (ایرتیش) Irtych و شط ینی سی و نژاد آنها ظاهراً ایرانی است مانند سیت ها و نام آنها مؤید همین معنی است. بموجب شرحی که آقای بنونیست در تاریخ ۸ آوریل ۱۹۳۸ بانجمن آسیائی نوشته مشارالیه لغت آریماسپ را تجزیه و تحلیل نموده و آنرا آریام اسپا Ariamaspa می داند که بمعنای «دوستانان اسب» میباشد. در باره ماسازت ها Massagètes که در جنوب شرقی دریایچه آرال سکونت داشته اند هرودوت (مجله اول فصل ۲۰۱) آنها را در زمره سیت ها محسوب می دارد و نام آنها بایرانی «ماسایا کاتا» می باشد که بمعنای «ماهگیر» است. (مارکوارت در کتاب: طرح و ترسیم درباره اطلاعات تاریخ ملل آسیای وسطی سال تألیف و طبع ۱۹۲۰. بوسیله فریدریچ هیرت طبع شده است بعضی از نویسندگان قدیم مانند «دیون کاسیوس» Dion Cassius و «آرین» Arrien ماسازت ها را اجداد قوم «سارمات» Sarmate و «آلن» Alains می دانند. راجع به «سیت های بزرگ» بدون تردید اشاره بآن مردمان بومی و مقیم اراضی سیاه و کرنی است که سیت های مصر را گرد از آنها خراجی می گرفتند - تحقیقات آقای «اشترباکیووسکی» Stcherbakivskiy را که در مجلد نهم مجله «دوران باستانی اورازی شمالی» صفحه ۲۰۸ در سال ۱۹۳۴ طبع شده مراجعه شود.

۲ - Thrace ۳ - Mihaoni

۴ - Colchide ۵ - ۸

۶ - Mihalkova ۷ - ۶

۸ - Heves ۹ - ۶

۹ - Fokreu ۱۰ - ۵

۱۰ - Szilagyi ۱۱ - ۴

Pont - ۹

هرودوت می گوید که آنها راه را غلط سپردند و از راه دربند به قفقاز رسیدند از قفقاز گذشتند و با امپراطوری آشور روبرو شدند. شاه سیت ها موسوم به «ایش پاکای»^۱ آشوریان حمله ور شد ولی توفیقی نصیبش نگردید. (حدود ۷۷۸)، شاه دیگری از همین سیت ها موسوم به «بارتاتوا»^۲ که از سلف خود درایت بیشتری داشت خود را آشوریان نزدیک کرد. آشوریان نیز که همان سیمیری ها را که با سیت ها دشمنی داشتند دشمن خود می دانستند و سرحدات آنها در طرف کالیسی و «کاپادوسی» (کاپادوکیه) مورد تهدید سیمیری ها قرار داشت با سیت ها سازش نمودند. لشکری سیتی با توافق سیاسی آشوریان بسرزمین «پونت» حمله ور شد و آخرین بقایای سیمیری ها را مغلوب و منکوب نمود (در حدود ۷۳۸). ده سال بعد پسر «بارتاتوا» که هرودوت نام او را «مادیس»^۳ ذکر نموده بکمک آشوریان آمد. مادها کشور آشور را مسخر نموده بودند و آشوریان وی را بکمک طلبیدند. مادیس آمد و ماد را تسخیر نمود (در حدود ۶۲۸) ولی تسخیر ماد طولی نکشید زیرا مادها تمرد نمودند و پادشاه آنها موسوم به سیاکزار (کواکسار- هووخستر)^۴ رؤساء سیت ها را کشت و قلع و قمع نمود و مابقی سیت ها از طرف قفقاز به بروسیه جنوبی رفتند. آنچه گفته شد عبارتست از فصولی برجسته از تهاجمات سیت ها که در مدتی قریب هفتاد سال آسیای مقدم را دوچار نگرانی و اضطراب کرده بودند. بدویان بزرگ هندواروپائی در تمام این اوقات موجب وحشت و اضطراب جهان کهن شده بودند. سواران آنها بقصد غارتگری و نیت چپاول از «کاپادوسی» (کاپادوکیه) به ماد و از قفقاز تا سوریه را محل تاخت و تاز خود قرار داده بودند. این جوش و خروش و کشمکش که انعکاس و صدای آن بگوش پیامبران اسرائیل نیز رسید اولین هجوم و نخستین حمله تاریخی صحرانوردان مرغزاران شمالی است در بین تمدنهای کهن سال جنوبی همین هجوم و حمله را می بینیم که تقریباً مدت بیست قرن تکرار و تجدید می گردد.

وقتی که پارس ها جای آشوریان ، بابلیها و مادها را برای سیادت در آسیای مقدم گرفتند مشغول شدند که ایرانیان مقیم و بادیه نشین را از شر تهاجمات و حملات

تازه سکنه ایران خارجی مصون و محفوظ بدارند. بنا بر روایات هرودوت، آخرین پیکار و لشکرکشی کوروش علیه ماساژت‌ها یعنی علیه سیت‌های مناطق شرقی خیه بود (در حدود ۵۲۹)، داریوش نخستین لشکرکشی بزرگ خود را علیه سیت‌های اروپا بعمل آورد (۵۱۴-۵۱۳) وی از «تراس (تراکیه)»^۱ و «بسارابی»^۲ فعلی داخل مرغزارها شد و صحرانوردان سیت‌ها با تعقیب همان «تاکتیک» و راه و رسم معمولی بجای ایستادگی و قبول پیکار در برابر داریوش عقب‌نشینی اختیار نمودند و همواره داریوش را دورتر بمیان صحاری خشک و بی‌آب و علف و برهنه می‌کشاندند. داریوش بقتوای عقل و دوراندیشی بموقع از پیشروی صرف‌نظر نمود. «هرودوت» با خیلی احتیاط و حزم این لشکرکشی عظیم را (که مانند حمله ناپلئون بروسیه^۳ بوده است) از زمره خودخواهیهای جنون‌آمیز پادشاهان مستبد و خودرأی می‌داند. در حقیقت این اقدام برای شاهنشاه هخامنشی اجرای یک اندیشه سیاسی بسیار طبیعی بشمار میرفت یعنی پارسی نمودن ایران خارجی و ایجاد وحدت ایران. این اقدام چون منتج به نتیجه نشد، سیت‌ها از پارسی شدن فراغت یافتند و بیش از سه قرن دیگر مالک و صاحب بلامعارض و بی‌گفتگوی روسیه جنوبی شدند. لشکرکشی داریوش حداقل این نتیجه را داد که آسیای مقدم را بطور قطع دور از تهاجمات و حملات صحرانوردان و بیابان گردان قرارداد.^۴

از اشیائی که مربوط بصنعت و هنر سیت‌ها بدست آمده (در این باره بعداً بحث خواهیم نمود) چنین برمی‌آید که تسلط سیت‌ها در روسیه ترقی و توسعه^۵ یافته بود و این فرضیه را آقای «تالگرن» تأیید مینماید. در آغاز قرن هفتم قبل از میلاد تا تقریباً سنین ۵۵۰ مرکز فرهنگ و تمدن سیت محدود بود به «استپ» های

۱ - Thrace ۲ - Bessarabie ۳ - اشاره به لشکرکشی ناپلئون کبیر بروسیه است که به شکست قهرمان کورس و انهدام قشون فرانسه منتهی شد. ۴ - درباره بقیه تاریخ سیت و مخصوص آنچه مربوط بدنیای یونان است به تحقیقات آقای ماکس ابرت Ebert تحت عنوان «روسیه جنوبی در عهد قدیم» چاپ لایپزیک ۱۹۲۱ رجوع شود. ۵ - بمقاله تحقیقی آقای تالگرن در مجله «دوران باستانی اورازی شمالی» شماره ۱۱ سال ۱۹۳۷ صفحه ۱۲۳ تحت عنوان «مبدأ و مبنای آثار عتیق موسوم به موردین» رجوع شود. بهمان مجله شماره ۱۲ سال ۱۹۳۸ مقاله آقای Schefold تحت عنوان «صنعت حیوان نگاری سیت‌ها در روسیه جنوبی نیز رجوع شود ۴۱۰».

جنوب شرقی طرف «قوبان» و شبه جزیره «تامان» از اشیائی که در «مارتونوشا»^۱ و «ملگونوف»^۲ بدست آمده چنین مشهود است که سیت‌ها بدون شک اوکرانی جنوبی را تصرف کرده بودند. این ناحیه شامل «دنی‌پر» سفلی و «بوگ» سفلی است ولی این تسلط و تصرف مداوم و مستمر و کامل نبوده است. این تسلط بین سنوات ۵۵۰ و ۵۰۰ تقریباً بسرحد کمال می‌رسد. بنا بر عقیده «تالگران» در همین سنوات است که فرهنگ سیت تمام «اوکرانی» فعلی را فرامی‌گیرد و در سالهای ۳۵۰ - ۲۵۰ باوج ترقی و تعالی خود می‌رسد. اشیاء مکشوفه در قبور بزرگ سلاطین واقع در «دنی‌پر» سفلی و در «چرتوملیک»^۳ و «الکساندرپول»^۴ و «سولوخا»^۵ و «دنو»^۶ شاهد این مدعی میباشند.

شمالی‌ترین منطقه‌ای که در مغرب مقهور نفوذ و تسلط سیت‌ها شد در حد شمالی «استپ» های جنگلی جای دارد کمی در جنوب شهر «کیو»^۷ و در منطقه شهر «ورونژ»^۸. در قسمت شمال شرقی توسعه نفوذ و قدرت سیت‌ها در مسیر و مجرای شط «ولگا» واقع است و به ناحیه «ساراتوف» می‌رسد. کشفیات مهمی در این منطقه بعمل آمده است و «تالگران» معتقد است که قوم سیت یا اقوام سیتی شده‌ای - که در هر حال ایرانی بوده‌اند - و «سورومات»^۹ نام دارند در این جا زندگی می‌کرده‌اند. از این گذشته ممکن است که سیت‌ها در روسیه فقط عبارت بوده‌اند از یک طبقه اشرافی که رأس سیمری‌ها یعنی برقبایل «تراس» و «فریژی» جای داشته‌اند. آقای «بنونیست» متذکر می‌شود که اگر بنا بر روایت هردوت (مجلد چهارم فصل ۵ - ۱۰) اطلاعات واصله از منابع «سیتی» گواهی می‌دهد که بنا بر علم الاسامی نام‌های سیتی کاملاً ایرانی است. اطلاعات دیگری راجع به همین سیت‌ها که از منابع یونانی بدست آمده گواهی می‌دهد که وجه تسمیه آنها مبنای «تراسی» و «فریژی» دارد.^{۱۰} وجود این اطلاعات مربوط بلسان و تکلم و زبان را آثاری که از حفاری بدست آمده تأیید می‌کند. «تالگران» می‌نویسد: مفرغهای سیمری‌ها که در شهر «هالشتات»

۱ - Martonocha - ۲ Melgounov - ۳ Tchertomlik - ۴ Alexandropol, - ۵ Solokha, - ۶ Denev - ۷ Kiev - ۸ Voronej - ۹ Sauromate -

۱۰ - به نام‌های که آقای بنونیست بتاريخ ۷ آوریل ۱۹۳۸ بانجمن آسیائی نوشته است رجوع شود.

اطریش بدست آمده نشان می‌دهد که این هنر در «اوکرانی» مانند یک هنر و صنعت روستائی و برزگری دوام داشته و در دوران سیت‌ها و یونانیان نیز استوارتر و پایداتر شده است.^۱ از این گذشته در شمال منطقه «سیت»‌ها که طبقات زیرین ساکنان کم‌ویش سیمری بوده‌اند قبائل وحشی غیر سیتی می‌زیسته‌اند که نام آنها را هرودوت چنین ذکر می‌نماید: «آندروفاز»^۲ «ملانخلن»^۳ و «ایسدون»^۴‌ها که تصور می‌رود جملگی از نژاد فنلاندی و «اوگری» بوده‌اند. «تالکرن» تصور می‌کند که «آندروفاز»‌ها در شمال «چرینکوف»^۵ و «ملانخلن»‌ها در شمال ورونژ سکونت داشته‌اند.

ما می‌دانیم که این دو قوم به سیت‌ها پیوستند تا از هجوم داریوش جلوگیری نمایند و او را باز پس برانند. اما راجع به «ایسدون»‌ها آقای «بنونیست» جای آنها را در حدود اورال می‌داند در مجاورت «اکاترینن بورگ»^۶ این نکته را نیز بیفزائیم که آقای «تالکرن» معتقد است که باید فرهنگ موسوم به «موردوی»^۷ را به «آندروفاز»‌ها و «ملانخلن»‌ها یعنی به مسایکان فنلاندی و اوگرین سیت‌ها متعلق دانست. آثار این تمدن در حفاریات «دسنا»^۸ و «اوکا»^۹ یافت شده است و خصوصیت آن عبارتست از تزئینات هندسی فوق‌العاده ضعیف و ناچیز بدون ذره‌ای از صنعت حیوان‌نگاری سیت‌ها.^{۱۰}

هنر و صنعت (سکا)‌ها

حملات و تهاجمات عظیم سیت‌ها در قرن هفتم به قفقاز، آسیای صغیر، ارمنستان، ماد و امپراطوری آشور منحصرأ فقط مربوط بتاریخ سیاسی نیست. این تماس ابتدائی سیت‌ها با دنیای آشور، این تماس بسیار دوستانه که بیش از یک قرن بطول انجامید بعقیده ما موضوعی است مهم برای هر کسی که بخواهد در هنر

۱ - تالکرن کتاب مذکور در یادداشت ماقبل صفحه ۱۲۸
 ۲ - Androphages
 ۳ - Melankhlènes
 ۴ - Issédons
 ۵ - Tchernigov
 ۶ - Ekaterinenbourg
 ۷ - Mordvie
 ۸ - Desna
 ۹ - Oka
 ۱۰ - بهمان تحقیقات آقای تالکرن صفحه ۱۲۷ رجوع شود.

و صنعت مرغزاران مطالعاتی بعمل آورد. فراموش نکنیم که رابطهٔ سیت‌ها و آشور طوری دوستانه بود که سیت‌ها متحد و مؤتلف شاهنشاهی آشور شدند. خیلی محتمل است که در قرن هفتم قبل از میلاد قبایل سیت درحین تاخت و تازهایی که در آسیای مقدم می‌نمودند از عصر مفرغ بدوران آهن رسیده باشند. ونیز باید بدون درنگ افزود که آغاز صنعت «سیت» تحت تأثیر فن آهن‌سازی «هالشتات» قرار گرفت مخصوصاً در منطقهٔ سلت و دانوبی (هالشتات بین ۱۰۰۰ و ۹۰۰ و ۸۰۰ یا ۷۰۰- سیت بین ۷۰۰ و ۲۰۰)^۱ ولی مخصوصاً قفقازیه و مملکت ماد (وبالاخص لرستان) است که در آن هجوم ملل و قبائل در قرن هفتم، دارای رابطهٔ نزدیک با قبایل سیت گردید. آقای «فرانس هانکار»^۲ با همکار وینی خود آقای «کونیک»^۳ موافق است که باید قسمت بسیاری از مفرغهای «کوبان» را در قفقاز و یک مقداری از مفرغهای لرستان و آنهایی را که در جنوب غربی مدی قدیم است از مفرغهای قرن هفتم قبل از میلاد دانست. بنظر آقای هانکار مفرغهای کوبان حتی قسمت مهمی از مفرغهای لرستان از آثار سیمری^۴ها است. آنچه بدیهی میباشد رابطهٔ آنها با یکدیگر است که از آغاز پیدایش صنعت سیت موجود بوده و دسته‌های فاتح و افواج مهاجمین سیتی و سیمری در همان مناطق تاخت و تاز داشتند. مانیز مدارك غیر قابل تردیدی از نفوذ مستقیمی که بین النهرین آشور و بابل در اولین آثار و کارهای صنعتی و هنری سیت داشته‌است در دست داریم: تبر آهنین و تبر زرین «کلرمس»^۵ در کوبان (تقریباً مربوط بقرن ششم قبل از میلاد) متن تصویر همان موضوع و صحنه‌ایست که در آشور و بابل و لرستان پیوسته اجرا میشده است یعنی دویز کوهی مقابل درخت زندگانی ایستاده‌اند و گوزنهای زیبایی نیز در کنار درخت زندگانی قرار دارند. ظاهراً این طرز ترسیم و شبیه‌سازی «رنالیست» از صنعت و هنر ترسیم شکل و هیكل

۱ تحقیقات «ماکارنکو» موسوم به «تملن سیت‌ها و هالشتات» که در مجلهٔ دوران باستانی اورازی شمالی مجلد ۵ سال ۱۹۳۰ صفحه ۲۲ رجوع شود. ۲ Franz Hancar - ۳ König - ۴ - بمجله مذکور در فوق مجلد ۷

سال ۱۹۳۱ صفحه ۱۴۶ و بمقالهٔ موسوم به قفقاز - لرستان هر دو تصنیف آقای هانکار در مجلد نهم سال ۱۹۳۴ صفحه ۴۷

Kélermès - ۵

حیوانات که در آشور رایج بوده الهام گرفته است ولی باذوق سیت کاملاً منطبق شده و برای تزئین بکار رفته است.

بدین ترتیب متوجه میشویم که فن و هنر ترسیم شکل حیوانات نزد قبایل سیت از هنر شبیه سازی آشوریان (یونانیان) جدا شده است تا برای تزئین و زیب و زینت بکار برود. در این صنعت و هنر همواره شکل انواع گوزن و غزال و مجسمه آنها دیده می شود و در قبر مکشوفه در «کوسترومسکایا»^۱ و در قبور کوبان (قوبان) (بدون شک اینها مربوط بقرن ششم است) مجسمه های گوزن که باطلا ساخته شده شاخهای مارپیچی آنها را نیز بانهایت ظرافت نشان می دهد. لطافت و ظرافت این هنرهای مرغزاران برای مدت چندین قرن در روسیه جنوبی نیز جایگیر می شود و با همان لطافت و ظرافت بطرف مشرق تاحدود مغولستان و چین پیشروی می کند. از ابتدا دو جریان آشکار می شود: یکی جریان نقاشی مطابق طبیعت که هرچندبچند بانفوذ هنر آشوری و هخامنشی از طرفی تجدید می گردد از طرف دیگر جریان زیب و زینت که از هنر یونان منشعب شده و تمام فن و صنعت مرغزاری و استپ را صرفاً معطوف و متوجه همان تزئین میسازد. سرانجام ساختن شکل حیوانات که همیشه مشغله این قبائلی بوده که به تسخیر حیوانات و شکار جانوران مشغول بوده اند، بهانه ای شد که هنرشان را صرف زیب و زینت بنمایند.^۲

این تمایل که با وضع زندگانی و شرائط حیات این صحرانوردان چه «سیتی» و چه «سارماتی» در غرب و چه هون در شرق تطبیق می کند تا حدی طبعاً رونق و توضیح گرفت. صحرانوردان چون محلی ثابت و مسکن غیر منقولی ندارند که بتوانند با اثاثیه پرتجمل آنرا بیارایند ناگزیر مجسمه سازی و صنعت حکاکی روی تخته سنگها و نقاشی تابلوها که جلگی هنر خاص و ممتازی می باشد نزد این قبایل بیگانه و ناشناخت دوام می یابد. تمام تجمل آنها متوجه زیبایی لباس و زرگری میشد و

۱ - Kostromskaya - ۲ - «ترسیم شکل حیوانات در روسیه جنوبی و چین» در نشریه آقای Rostovtzeff در سال ۱۹۲۹ طبع شده و چندین تصویر بسیار جالب در آن یافت می شود. «مرکز آسیا، روسیه، چین و سبک ترسیم حیوانات» نگارش همین دانشمند در سال ۱۹۲۹ در شهر پراگ طبع شده است. «صنایع سیت ها» آقای پوروفکادر نیوپورک در سال ۱۹۲۸ طبع رسانه، و تصاویر پایان این کتاب نیز رجوع شود.

ادوات و ابزاری برای خود واسبشان میساختند. این قبیل اشیاء: گیره، دهنه اسب، قزن قفلی، کمر بند، سینه بند اسب، حلقه شمشیر بند، حلقه دهنه اسب، قطعاتی برای زینت ارابه، میله های بلند چوب و البسه فرش و قالی مثل قالیه های «نوبن اول»^۱ مخصوصاً برای هنرمائی و نشان دادن صنایع ظریفه و نمایاندن علائم بزرگواری آنها بکار می رفته است. چنانکه گفته شد صحرانوردان مناطق شمالی چه از نژاد ایرانی باشند مانند سیت ها و چه از نژاد ترك و مغول باشند مانند هون ها عمرشان را با اسب می گذراندند و در این زندگی بادیه پیمائی و صحرانوردی تمام وقت آنها صرف تعقیب گله های گوزن یا استران میشد یا اینکه در دشت های بی پایان شاهد و ناظر گرگانی بودند که غزالان فراری را تعقیب می کردند.

از این طرز زندگی و از شیوه خاصی که در تجمّل آنها وجود دارد طبیعی است که آنها از درسهای آشور و بابل جز پیکار حیوانات و ترسیم علائم قبیله ای چیزی دیگر فرانگیرند. آقای «ژ. گ. آندرسون»^۲ این نکته را یادآور می شود که این صورت و هیكل جانوران نزد شکارافکنان مرغزاران یک معنای سحر و افسونی نیز داشته است. همانطور که قبل از آنها مردم غارنشین نیز روی استخوانها نقش و نگارهایی ترسیم می کرده اند.^۳

اگر اشیاء زرین یونانی و سیتی را که فقط موضوعات آنها سیتی است ولی مصنوع هنرمندان یونانی است که برای یونانیان مقیم کریمه کار می کرده اند و یا مستقیماً برای پادشاهان استپ میساخته اند کنار بگذاریم در همه جای دیگر هنرکاری سیت ها عبارت بوده است از نقش و نگار حیوانات با نظم هندسی دقیق که فقط اثر تزئینی داشته است.

۱ - Nofn-oula ۲ - Andersson ۳ - بمقاله تحقیقی آقای آندرسون تحت عنوان «ساحری و جادوگری هون ها در ترسیم جانوران» که در مجله «موزه آثار باستانی شرق اقصی» چاپ است کلمه شماره ۴ سال ۱۹۳۲ رجوع شود. در همین تحقیق و تتبع بصفحات ۲۰۹ و بعد مراجعه شود که در آن طبقات مختلف نژادهای اسب و استر و غزال و گوزن و غیره که در مرغزاران وجود داشته تعیین شده است و شکل آنها را با مجسمه های مفرغی اردوس تطبیق نموده اند درباره مبنای سحر این نقش و نگارها در هنرمائی استپ ها تحقیقات آقای O. Janse بنام «اسب شاختار و حلقه ساحری» منطبقه در سال ۱۹۳۵ مجلد صفحه ۶۶ رجوع شود. همچنین به تحقیقات آقای Potapoff موسوم به «تصویرات آلتائی درباره حیوانات» رجوع شود. سال ۱۹۳۷ صفحه ۲۰۸.

در «کوسترومسکایا»^۱ صنعت قرن پنجم ق.م. بنابر تشخیص «شفلد»^۲ در «الیزاوتوسکایا»^۳ در حدود همان قرن در «کول-اوبا»^۴ در کریمه بین ۴۰۰ و ۳۰۰ در ذخائر و خزائن پطرکبیر که از سیبری غربی آورده شده و یادگار دوران سارماتها است و تعلق بقرن اول میلادی دارد در «ورکنه اودینسک»^۵ در ماوراء بایکال، صنایع هونها در حدود میلاد مسیح، شاخهای انواع گوزن و اسب و یابو و حتی چنگال حیوانات درنده بسیار است که باشکلهای مارپیچی گاهی دوبرابر قد و قامت خود حیوان می باشد. تمام این نقوش جنبه تزئینی دارد. لب بالای اسبها گاهی بشکل حلزون برگشته و پیچیده شده است. در ایالت غربی سیبری که هنر سیت و سارمات رایج بوده و در «هیونگ نو»^۶ و ناحیه «اردوس»^۷ که هنرمندان سبک و شیوه سیت ها و سارمات ها را تقلید می نموده اند ظرافت و نازک کاریهای مخصوص در ترسیم جانوران چنان بکمال رسیده و ریشه ها و شاخه ها چنان در یکدیگر پیچیده و مخلوط شده است که گذشته از سروکله آهوان و گوزنان و یابوان و قاطران و سروکله خرسها و ببرها بزحمت می توان تن حیوان را از شاخ و برگها و زیب و زیورها تفکیک نمود. شاخ و دم جانوران غالباً ببرگ خاتمه می یابد و روی برگهای مذکور پرندگان جای دارند. حقیقت نگاری و شبیه سازی جانوران بتدریج در نقوش و نگار زیب و زیور مستهلک می شود.^۸

بدین ترتیب هنر و صنعت مردم صحرانورد در جهت مخالف مردم شهرنشین و مقیم قرار میگیرد.

در تصاویر و نقوش آشوری و هخامنشی دیده می شود که مخصوصاً در ترسیم حیوانات، خطوط مستقیم و تندویی پیچ و خم می باشد ولی نزد قبایل هون و هنر صحرانوردان «استپ» خطوط بسیار پیچیده و شکسته و حلقه حلقه می باشد. آشوریان و هخامنشیان عیناً مانند چینیان «هان» جانوران را چنان نشان می دهند که گوئی در حالت عبور هستند و یا در یک مجلس ساده و بی تکلفی یکدیگر را تعقیب یا تهدید

Koul-Oba - ۲

- ۸ - بمقاله ژوزف زیکان -

Elizavetovskaya - ۳

Ordos - ۷

Schefold - ۲

Hiong-nou - ۶

Kostromskaya - ۱

Verkhne-Oudinsk - ۵

«ساحری و حیوانات» در مجله صنایع و هنر آسیا سال ۱۹۳۵

می‌کنند - اما نزد هنرمندان مرغزاران - چه سیت‌ها و چه هون‌ها - همه مخلوط و درهم برهمند و گاه چنان است که گوئی مجلس در جنگلی که پراز شاخه‌های آویزان باشد جای دارد. بعضی از حیوانات را چنان بهم متصل کرده‌اند که گوئی تادم مرگ آنها بایکدیگرم متصل خواهند بود. هنر آنها در تصویر مناظر جنگ و کارزار عبارت می‌باشد از شکستن و خرد کردن اعضاء بدن جانوران، تن‌اسب یا تن‌گوزن و آهوک که زیر چنگال حیوانات درنده مانند خرس یا جانورانی سبع یا سگ و یوز قرار دارد، جملگی شکسته و خرد شده است. هیچ سرعت قلم و هیچ سادگی‌ای در آن موجود نیست. گاهی منظره قتل و خفه کردن جانوران طوری ترسیم شده که (چنانکه گذشت) گوئی حیوانی که مورد حمله قرار دارد چنان با قاتل خود پیوسته و توأم شده که تا دم مرگ باهم متصل خواهند بود. اگر آن‌ریزه کاریها و بیچ و خمها و نازک کاریها جنبه حقیقت‌نگاری را از این مجالس حیوان‌کشی و اختناق جانوران سلب نمی‌کرد، میتوان گفت که این آثار بمقام بسیار عظیمی از صنعت و هنر می‌رسید.

عواملی که حالت و مشرب هنر و صنعت صحرانوردان را ترکیب می‌کند در این نواحی بسیار عظیم که از «اودسا» تا منچورستان و ساحل شط زردا است بطور غیر متساوی تقسیم شده است. هنر قبایل سیت در مرغزاران همانطور که بطرف مناطق جنگلی «ولگای» علیا پیشروی می‌کند در تمدن «آنانیمو»^۱ نزدیک «قازان» (غازان) را که قطعاً تمدنی فنلاند و اوگرینی بوده (در حدود ۶۰۰-۲۰۰ ق.م.) نفوذ می‌کند. در این ناحیه قبرستانی یافته شده که دارای آثار گرانبهائی از آن دوران بوده است. مقداری تبر و دشنه مفرغی و چندین نقش و نگار از حیوانات مخصوص شکل حیوانی که تمام تن او را با خطوطی مارپیچی آراسته‌اند. این از هنر سیتی‌ها اقتباس گردیده ولی باحالتی بسیار ساده و حقیر. معه‌ذا آقای تالگرن معتقد است که هنر زیب و زیور جانوران آنچنان که سیت‌ها معمول می‌داشته‌اند در «آنانیمو» بطور تام و تمام اقتباس نشده و فقط جزئی از آن داخل هنر و صنعت اهالی این ناحیه گردیده است و اساس زینت کاری بر همان پایه طرحها و شکلهای هندسی

باقیمانده است^۱. ولی در سیریه مرکزی و ناحیه «مینوسینسک»^۲ اینطور نیست. در این مرکز مهم فلزسازی آلتائی قرن مفرغ (از قرن ششم تا سوم ق. م.) ادامه دارد و تبرهای ماسوره دار که فقط با اشکال هندسی زینت یافته است ساخته میشود (مثلاً زیپ و زیورهای «کراسنویارسک»^۳ که دارای گوشه و زاویه است) ولی در عین حال می بینیم که در همان عصر نیز مفرغهای زیبا و مجسمه های کوچک مفرغی از جانوران ساخته اند که زیپ و زینت آنها بسیار ساده تر و بی پیرایه تر شده و با آن پیچ و خمهای فراوان سایر ایالات فرق دارد. آقای «بوروفکا» این ناحیه را مرکز و مبنای هنر و آغاز تاریخ صنعت «استپ» ها و مرغزاران می پندارد. این خود دلیل اهمیت موضوع می باشد. «مینوسینسک» در نیمه راه بین بحراسود و خلیج «پچیلی» جای دارد. آیا هنر و صنعت «استپ» ها چنانکه آقای بوروفکا تصور می کند در این ناحیه و زیر چکش آهنگران کهن سال آلتائی بوجود آمده است و آیا آنها نخستین کسانی هستند که تصویر جانوران را در کمال سادگی و بی تکلفی ساخته اند و بعدها در جنوب غربی، تمدن آشوری و هخامنشی و سیت آنها را غنی و معتبر نموده است و در جنوب شرقی چینیان «هیونگ نو»^۴ نیز نبوغ خودشانرا بآن پیوسته اند؟ یا اینکه برعکس سادگی و فقر شکل جانوران در «مینوسینسک» از این جهت است که هنر سیت ها چون دوراز مرکز خود شده و بطرف جنگلهای سیریه پیشروی نموده همواره رو بسادگی و بی تکلفی و فقر رفته است. آقای «روستووزف»^۵ دارای این چنین عقیده ایست و تصور می کند که هنر سیت ها هرچه از مرکز خود دورتر شده بی مایه تر و ساده تر شده و در «انانینو»^۶ فقیر بوده و از آنجا که بطرف جنگلهای «پرم»^۷ (واقع در کنار شط اورال) رفته، باز ساده تر و فقیرتر شده است. بدین ترتیب این دو ناحیه انانینو و مینوسینسک صورت کم فروغی از «استپ» روس می باشد.

باید در نظر داشت که حتی در روسیه جنوبی از ابتدای قرن هفتم و ششم جز

۱ - تالکرن، مقاله ای تحت عنوان «منا و مبدأ آثار باستانی موسوم به موردوی» که در یازدهمین مجلد مجله «آثار باستانی اورازی شمالی» هلسینکی به سال ۱۹۳۷ طبع شده است. بصفحه ۱۳۳ رجوع شود. ۲ - Minoussinsk
۳ - Krasnoyarsk ۴ - Hiong-nou ۵ - Rostovtzeff ۶ - Ananino ۷ - Perm

نقش و نگارهای ساده از شکل جانوران و هیكل حیوانات چیز دیگری دیده نمی شود. اشیاء مفرغی که در تل «هفت برادران» در ناحیه «کلرمس»^۱ و «اولسکی»^۲ و «کوسترومسکایا»^۳ در «قوبان» و در ناحیه «چیگرین» نزدیک شهرستان «کیو» و «کرج»^۴ و «کول اوبا»^۵ (این آثار مکشوفه مربوط به قرن پنجم و چهارم می باشد) در کریمه بدست آمده است این فرضیه را تأیید می کند. چنین بنظر میرسد که در قرن پنجم و چهارم ترسیم نقش و نگارها دیگر از سادگی روی برتافته تمایل بشکلهای مشکل و صور پیچیده میشود. آثاری که در ناحیه «سولوکا»^۶ نزدیک «ملی توپول»^۷ در کنار دریای آزوف در مجاورت یک کار زرین بسیار زیبای یونانی بامتن سیتی بدست آمده است این نظر را تأیید می کند. در این لوح زرین پیچ و خم های قابل ملاحظه ای یافت میشود. آثار مکشوفه در ناحیه «الیزاوتوسکایا»^۸ نزدیک دریای آزوف نیز همین گل و برگ ها و پیچ و خمها بر روی مفرغ پدیدار است و حواشی آنها نیز سوراخ سوراخ شده است.

سارمات ها و سیبری غربی

در منطقه «اورانبورگ»^۹ طرف جبال «اورال» در موضعی موسوم به «پروخوروفکا»^{۱۰} یک تمدن محلی ملاحظه می کنیم که مربوط به قرن چهارم ق. م. است و خصوصیت و امتیاز آن در نیزه هایی می باشد که باقی مانده است. چون نیزه حربی اختصاصی و سلاح مخصوص سارمات ها بوده قبور «پروخوروفکا» بنا بر عقیده آقای «روستووتزف»^{۱۱} ثابت می کند که این قوم و این قبیله برای اولین بار قدم در روسیه اروپائی نهاده اند.^{۱۲}

Kertch ۴	Kostromskaya - ۲	Oulski - ۲	Kelermès - ۱
Elizavétovskaia - ۸	Melitopol - ۷	Solokha - ۶	Koul-oba - ۵
	Rostovtzeff - ۱۱	Prokhorovka - ۱۰	Orenbourg - ۹

(مجلد چهارم فصل ۱۱۶) «سورومات ها» Sauromates را در مشرق مصب شط دون مقیم دانسته آنها را مخلوطی از نژاد سیت ها و آمازون ها قلمداد می کند که بزبان سیتی تکلم می کرده اند. آیا احتمال می رود که اینها پیش قراولانی بوده اند که سیت ها را در حین مهاجرتشان خیلی پیش از مهاجرت اکثریت سارمات ها بطرف شمال بحر خزر در آنجا دیده اند؟ (این نظر احتمالی را آقای ماکس ابرت Max Ebert در کتاب «ایام باستانی روسیه جنوبی» طرح نموده است. آقای روستووتزف متذکر یک نکته بسیار مهم می شود که بنا بر عقیده مورخین یونانی سبک و رژیم «ماتریارکا» نزد سورومات ها وجود داشته و حال آنکه این رژیم نزد سارمات ها مجهول بوده است. و به همین دلیل معتقد است که این دولت و این دو طائفه با یکدیگر وجه مشترکی ندارند. «کتاب ایرانیان و یونانیان صفحه ۱۱۳» مترجم در این جا ناچار باید علاوه کند که رژیم ماتریارکا عبارتست از بازه ای مراسم و آداب در نزد مللی مختلف که بمادر حق می دهند که فی المثل نام خودش را بفرزندانش بدهد یا اختیاراتی دارا باشد که نزد سایر ملل آن اختیارات بمادران داده نشده است.)

هرچه می‌خواهد باشد و بهر تقدیر در نیمه دوم قرن سوم قبل از میلاد مسیح «سارمات» ها که مانند «سیت» ها (سکاها) بهمان گروه ایرانی صحرانورد شمالی تعلق دارند و تا آن تاریخ در شمال دریای آرال مسکن داشتند از شطولگا گذشتند و استپ روس را متصرف شدند و «سیت» ها را بطرف «کریمه»^۱ عقب راندند. «پولیب»^۲ (فصل بیست و پنجم) برای نخستین بار در وقایع ۱۷۹ ق. م. آنها را مانند یک دولت عظیم یاد می‌کند با اینکه آنها باسیت ها هم‌نژاد و مانند آنها صحرانورد بوده‌اند مع‌هذا این تازه واردین بطور بارزی از اسلاف «سیت» خود مجزا بوده‌اند. چنانکه قبلاً دیدیم «سیت» ها کماندار و اسب سوار بودند کلاهی نوک تیز بر سر و لباسهای فراخی بر تن داشتند و این بدوی ها دارای تمدنی یونانی بودند و هنر آنها در تصویر جانوران علی‌رغم ریزه کاریها نزدیک بسلیقه و مشرب طبیعیون بود. «سارمات» ها اساساً و بطور کلی سوارانی هستند صاحب نیزه، کلاه آنها خودی مخروطی است و بجای لباس فراخ زره بر تن دارند. هنر آنها هر چند بر همان اساس ترسیم حیوانات قرار دارد مع‌هذا سلیقه‌ای بیشتر از سلیقه سیت ها در تزئینات و نازک کاریهای آنها بکار رفته است میناهای رنگارنگ روی الواح فلزی رسم شده است و بطور خلاصه می‌توان گفت که یک عکس العمل «شرقی» بسیار نمایانی در ترسیم گل و گیاه که خاص مصنوعات یونانی و رومی بود بعمل آمده است. بنظر چنین می‌آید که دارد مقدمات هنر و صنعت ماقبل قرون وسطی در اروپا پدیدار می‌شود و این همان هنر زیبایی است که «سارمات» ها به قبایل «گوت» دادند و قبایل «گوت» آنرا بهمه ژرمن ها در این نقل و انتقال و جابجا شدن ملل و طوائف ارزانی داشتند.

اشیاء بسیار فراوانی که در «الکساندر پول» نزدیک «اکاترینوسلاو»^۳ بدست آمده نشان می‌دهد که در آغاز قرن سوم ق. م. هنر «سیت» به هنر «سارمات» تبدیل گردیده است هنر «سارمات» در قرن سوم و قرن دوم ق. م. در روسیه جنوبی

۱ - سیت ها در این اوان بین سارمات ها که از آسیای آمند و توسعه نفوذت ها (داس های آینده) که از نژاد فریژی و تراسی میباشند گرفتار شده بودند. داس ها بعدها امپراطوری در مجارستان و رومانی بنیاد نهادند. Polybe - ۲
مورخ معروف یونانی که در حدود ۱۲۵ ق. م. می‌زیسته. کتاب تاریخی که شامل ۴ مجلد بوده است نوشته ولی پنج مجلد از آن باقی مانده و بس. شهرت وی ناشی از تألیف همین کتاب «تاریخ» است. Ekaterinoslav - ۳

داخل و مستقر شد. جواهرات « بوئروا موژیلا »^۱ و « آختانیسوفکا »^۲ و « آناپا »^۳ و « استاوروپول »^۴ و « کازینسکویه »^۵ و کورد هیپس^۶ در قوبان و در قفسه سارماتی در شهر « الیزاوتوفسکایا » نزدیک دریای « آزوف » و همچنین کمر بند سیمین و مینا کاری معروف « مایکوپ » و تصویر یوزی که دارد یا بوئی را می‌درد جملگی از هنرهای سارماتی و متعلق بقرن دوم قبل از میلادی می‌باشد. همین سبک و شیوه در روی الواح سارماتی که از دوران بعدی در « تاگانروگ »^۷ و « فدولوو »^۸ نزدیکی مصب گوبان (قوبان) (قرن دوم و اول ق. م.) و قرن اول میلاد در « نووچرکاسک »^۹ نزدیک دریای آزوف و « اوست لایسکایا »^{۱۰} و مزرعه « زوبوف »^{۱۱} و « آرمایور » در قوبان بدست آمده ادامه می‌یابد.^{۱۲}

باین گروه آلات و این دسته اشیائی که گفته شد و مخصوصاً باین کمر بند مایکوپ الواح زرین و سیمینی که در سیریه غربی یافت شده است علاوه می‌گردد. امروز در « خزینه پطر کبیر » الواحی هست که بر روی آنها تصویر پیکار یوزبایابو و پلنگ با اسب یاسگ با گاو میش و عقاب بایبر و غیره را نشان می‌دهد. جملگی این تصاویر باشاخ و برگها و تجملات بسیاری آراسته شده است.

بنا بر عقیده « بروفکا » تمامی این الواح که در سیریه پیدا شده قطعاً مربوط

Stavropol - ۴	Anapa - ۳	Akhtanizooka - ۲	Buerova Mogila - ۱
Fedulovo - ۸	Taganrog - ۷	Kurdzhips - ۶	Kazinskoye - ۵
۱۲ - تالکرن در مقاله	Zoubov - ۱۱	Oust Labinskaya - ۱۰	Novotcherkask - ۹

تحقیقی که بنام « مطالعاتی در روسیه شرقی در دوران آهن » نوشته و در مجله « دوران باستانی اورازی شمالی » مجلد هفتم سال ۱۹۳۲ صفحه ۷ منتشر شده می‌نویسد که: هر چند این مفرغهای سارماتی در منطقه‌هایی بدست آمده که آن منطقه از لحاظ نژادشناسی غیر سارماتی بوده و حتی منطقه فنلاندی - اوگری است ولی مسلماً جملگی از مفرغهای سارمات‌ها است. اشیائی که در قبرستان « اوا » در مغرب اورال جنوبی و اشیائی که در خزان « اکاترینوفکا » Ekaterinovka بین اوا و پرم پیدا شده بنا بر عقیده تالکرن جملگی مربوط بدوران بین ۳۰۰ تا ۱۰۰ سال قبل از میلادی باشند الواحی که در « گلادنوو » Gliadenovo و در شمال شرقی پرم بدست آمده و جانوری را نشان می‌دهد که دور خودش پیچیده شده است بعقیده تالکرن آنها نیز از آغاز قرن اول میلاد می‌باشد. اما در باره الواح بزرگی که در خزان پطر کبیر بوده و در سیریه غربی پیدا شده است. آنها - مربوط بدوران بین « سیت‌های دیرمانده » است و سارمات‌ها. آقای یواخیم وارنر Joachim Werner در مجله مذکور در فوق تحت عنوان « تصاویر مفرغهای اوردوس » بتاريخ ۱۹۳۴ صفحه ۲۶۰ مقاله‌ای نوشته و آن آثار را از دوران سارمات‌های داند ولی معتقد است که آن آثار با سکه‌های دوران امپراطور روم « نرون » و « گالبا » مرتبط و مشترک است.

بقرن سوم و دوم ق. م. است ولی آقای «مرهات»^۱ آنها را مربوط بقرن بعدی می‌داند. آقای «روستوف»^۲ آنها را متعلق بقرن اول میلادی^۳ می‌پندارد. شخص بیشتر میل میکند که این الواح زرین سبیریۀ غربی را منسوب بملل و طوائف سارمات بداند خاصه که با کشفیاتی که مقامات شوروی اخیراً نموده‌اند. جمجمه‌های انسانی در «اوگلاکتی»^۴ نزدیک «مینوسینسک» که در سبیریۀ مرکزی واقع است بدست آمده که متعلق بهمان دوران میباشد، هیچ گونه تعلقی بعوامل ترك و مغول ندارد و بیشتر آنها را منسوب و مربوط بملل و قبایل هندواروپائی می‌توان نمود که با سیت‌ها و سارمات‌ها و چاکا در تماس بوده‌اند. (رجوع شود به تحقیقات آقای تالگرن در مجله دوران باستانی اورازی سال ۱۹۳۷ صفحه ۷۱).

هنر و صنعت در آلتائی قبل از دوران ترک‌ها

مرکز فلزات «مینوسینسک» واقع در «ینی‌سئی» علیا تقریباً از آغاز قرن پنجم مرکز و پایگاه یک فعالیت تازه‌ای بود.^۵ بنابراین عقیده تالگرن مقابری که در حفرة‌های مربع مستطیلی از سنگ پیدا شده تطبیق می‌کند با دورانی که نامش را «مفرغ سوم» نهاده‌اند. آقای مرهات آنرا دوران «مفرغ کل و کامل» نام نهاده و مربوط است به ۵۰۰ تا ۳۰۰ یا ۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح. امتیاز و خصوصیت این دوران عبارتست از وفور نقش‌ونگار جانوران و حیوانات و مخصوصاً گوزنهای خوابیده یا ایستاده یا گوزنهائی که بعقب می‌نگرند یا حیواناتی که گرداگرد آنها را بارشته‌های گوناگون زینت داده‌اند. بعقیده تالگرن این متن‌ها و این موضوع‌ها همگی از روسیۀ جنوبی است و از آنجا تراوش نموده‌است.

۱ - Merhart - ۲ Rostovzeff - ۳ در کتاب «ایرانیان و یونانیان» نقش سی و پنجم که روستوفزوف تهیه و طبع نموده است. - بوروفکا «هنر و صنعت سیت‌ها» تصاویر ۶-۴ - ۴۸ کتاب صفحه ۶۳۸ تصویر ۸-۷ - ۴ - Oglakty
 ۵ - Mineussinsk - ۶ - بکتاب تالگرن و «مجموعه تووستین» Tovostine از آثار باستانی مینوسینسک منطبقه در هلسینکی بسال ۱۹۱۷ رجوع شود. - مقاله آقای مرهات بنام «دوره مفرغ در ینی‌سئی» وین ۱۹۲۶ - تحقیقات آقای تپلوکوف بنام «مطالعات و تحقیقات در درجه بندی تمدنهای قدیمی فلزی در منطقه مینوسینسک» منتشر در مجله «عوامل نژادشناسی» مجلد ۱ لینگراد ۱۹۲۹.

بین همین پانصدمین و سیصدمین سال قبل از میلاد است که اولین دشنه‌ها و کاردهای مفرغی سیبری «دیگ شکاف»^۱ها از مینوسینسک از یکسو بطرف مشرق تا «اوردوس»^۲ در دوران هیونگ‌نوها پیشرفت نمود و از سوی دیگر از طرف مغرب بمجارستان دوران مهاجمات عظیم رسید.

کاردهای مینوسینسک و «تاگارسکویه»^۳ که باریک و کمی منحنی ساخته شده‌است و دسته آنها غالباً با کله حیوانی از نوع آهو و گوزن بسیار ظریف خاتمه می‌یابد در تمام مغولستان رواج یافت و حتی در دوران «هیونگ-نو» به «اوردوس» هم رسید.

در حدود سیصد تا دویست سال قبل از میلاد دوران آهن در مینوسینسک فاتح و غالب و رایج شد و تبرهای نیمه مفرغی و نیمه آهنین پدیدار و تدفین‌های عظیم دسته‌جمعی نیز معمول گردید. بعقیده آقای مرهار منطقه مینوسینسک است که بدون تردید الواح مفرغی که برای تزئین بکار می‌رفته و مربوط بقرن دوم و اول ق. م می‌باشد بما تحویل داده است. بر روی این الواح مفرغی صورت گاونر یا اسبان جنگی است که روی روی هم ایستاده‌اند. در این تصاویر گوش و سم و پا و دم و عضلات و موی و پشم جانوران مثل «برگهای شبدر مقعر» ترسیم شده است و این بطور روشن رابطه آنها را با هنر و صنعت سارمات‌ها که در جنوب روسیه و سیبری غربی سکونت داشتند مسلم می‌سازد. بسیاری از علماء باستان شناس معتقدند که مینوسینسک این هنر و صنعت هونها را در اوردوس انتقال داده است.

مینوسینسک در دامنه شمالی جبال «سایانسک»^۴ واقع می‌باشد. هیئت اعزامی «گریازنوف» در سال ۱۹۲۹ در طرف جنوب غربی مشرف به «پازیریک» در دامنه شمالی آلتائی کبیر نزدیک سرچشمه‌های «اوب»^۵ و «خاتون»^۶، مقابری کشف نمود که مربوط به یکصد سال یا کمی بیشتر قبل از میلاد می‌باشد. در این مقابر جسد اسب‌هایی پیداشد که نقاب گوزن به صورت آنها گذاشته بودند. (این موضوع تأیید مینماید که

۱- این «دیگ شکاف» استوانه‌ای شکل بود «گوشه‌های» مستقیم داشت نمونه‌ای از آنها در موزه چرنوسکی (میسون دوبا به - منطقه مینوسینسک) وجود دارد و نمونه‌ای در موزه بوداپست. ۲ - Ordos ۳ - Tagarskoie (میسون

۴ - Salansk ۵ - Ob ۶ - Khatoun

اهالی آن سرزمین استفاده از اسب را جانشین گوزن شمالی نموده‌اند)^۱ این نقاب و این «ماسک» ها و افزار و افسار چرمی، چوبی یا زرین با صورت حیوانات تزئین و آراسته شده است. در این افزار و آلات مربوط با سب و سوارکاری تصاویری از قبیل بزکوهی و گوزن دیده می‌شود که در حالت دویدن هستند یا سگ ویوزی بالدار دیده می‌شود که مشغول دریدن و کشتن بزکوهی هستند. پلنگانی بر کتف و شانه گوزنان و آهوان چنگال فروبرده‌اند. عقاب و پرنده‌ای شکاری دیده می‌شود که بر غزالی تاخته است و یا خروسانی جنگی رسم شده که مشغول زدو خورد هستند. تمامی این نقوش و تصاویر نزدیک بشیوه و سبک «حقیقت‌نگاری» سیت‌ها و حتی بشیوه هنر یونانی و سیتی می‌باشد بی‌آنکه آن پیچ و خمها و اعوجاجات بعدی که برای تزئین بکار می‌رفت داخل این سبک ساده و شیوه حقیقت‌نگاری شده باشد. همین سادگی و اکتفا بتصویر حقیقت موجود اثر تزیینی بسیار درخشانی را داراست. در «پازیریک» ماسکها و شکل‌های خیالی دیده شده که دارای ریش می‌باشد - مبدأ اینها مسلماً یونانی و رومی است که از منطقه بوسفور که در تصرف سیمری‌ها بوده بانجا تراوش کرده‌است. همین شکلها و ماسک‌های رومی - یونانی که مربوط بهمین دوران یعنی قرن دوم و اول قبل از میلاد می‌باشد در گروه مینوسینسک (نقاط موسوم به «تریفونوا»^۲ «باتنی»^۳ «بژا»^۴، «کالی»^۵، «ازنامنکا»^۶ یافت می‌شود^۷ اما راجع بگروه آلتائی، آن گروه علاوه بر «پازیریک» شامل قبرهای «شیه»^۸ «قراقول» و «اویروتن» می‌باشد که بطور کلی بدون شک مربوط بقرن اول ق. م. و منشعب از هنر و صنعت سارمات‌ها

۱ - راجع بکشتن و قربانی کردن اسبان در اطراف جنازه رئیس سیت‌ها و تدفین آنها بمجله چهارم هردوت فصل ۷۲ رجوع شود - در باره گوزن بمجله آکادمی کولتور مورخ فوریه ۱۹۳۱ رجوع شود. ۲ - Trifonova
 ۳ - Baténi ۴ - Béja ۵ - Kali ۶ - Znamenska ۷ - راجع بگروه پازیریک، شیه، کاتاندا و غیره رجوع شود به تحقیقات Kiseleff آقای گریازنوف در «مجله امریکائی برای علم حضاری و باستانشناسی» مورخ ۱۹۳۳ صفر ۳۲ - و تحقیقات «کزلف» آثار مکشوفه در ۱۹۳۴ در آلتائی که ترجمه آن در مجله هنرهای آسیائی مجلد دهم در سال ۱۹۳۷ طبع شده ص ۲۰۶ - مجله «نمایشگاه صنایع ایرانی در لنینگراد و اکتشافات پازیریک» تهیه شده از طرف Laure Morgenstern باز از همین شخص «زیبائی هنر شرق و غرب» پاریس چاپ آنکان ۱۹۳۷ - تحقیقات آقای ورنر که در مجله «تاریخ باستانی اورازی» طبع شده شماره نه ص ۲۶۵ «ماسک و نقاب‌های پازیریک» - همین به تحقیقات Salmony ساعونی موسوم به «ماسک‌های چینی در اورازی» بهمان مجله ص ۳۲۹ و همان مجله سال ۱۹۳۳ ص ۲۴۹ «مسکوکات بوسفور در قرن سوم قبل از میلاد که در دزونگاری پیدا شده است» ۸ - Chibé

است. اشیاء گروه «شیشه» نماینده همان هنر ساده و بی تکلف است که نزدیک به حقیقت نگاری میباشد. یک تصویر لاک روغنی چینی که در «شیشه» بدست آمده و مربوط به ۸۶ یا ۴۸ سال قبل از میلاد میباشد سند و تاریخ این مرکز قبور را آشکار میسازد.^۱

هنر و صنعت آلتائی را در قرن اول میلاد آثاری که در قبرستان «کاتاندا»^۲ بدست آمده آشکار میسازد. در این آثار جنگ خرسها و گوزنان است. برشاخ گوزنان تصویر پرندگان نقش شده است. این نقوش جملگی روی چوب یا روی الواحی مفرغی یا روی پارچه است. جنگ سگ با گوزن همان صحنه هائیرا که در همان دوران در هنر و صنعت هونها (سال دوم میلادی) که در «نوئین اول»^۳ در مغولستان می بینیم بخاطرمی آورد. همانطور که در «نوئین اول» پارچه ای یونانی یافت شده که قطعاً از تنگه بوسفور در زمان سیمیری ها آمده همانطور هم قبرستان «تس»^۴ نزدیک مینوسینسک گواهی می دهد که تا دوران تهاجمات عظیم نفوذ یونان و روم در آنجا محسوس بوده و گوشواره های نیز هست که مؤید وجود همین نفوذ میباشد.

در دو قرن اول میلاد باز می بینیم که اطراف «مینوسینسک» یک هنر و تمدن گذرنده و واسطه ای پدیدار شده که «تپلوخف»^۵ آنرا هنر و صنعت «تاجیک» نام نهاده است تمام اشیاء مکشوفه در دهکده «اوگلاکتی»^۶ واقع در ۶۰ کیلومتری شمال «مینوسینسک» در شمال ملتقای رود توبا بان متعلق می شود. این اشیاء بیشتر منسوجات ابریشمی دوران دومین هان ها می باشد و دو تصویر حیوان نیز هست که روی سنگ کشیده شده است.

چنین بنظر می آید که کمی بعد این کانونهای هنر و صنعت آلتائی و مینوسینسک که با صنعت و هنر سیت ها و سارمات ها رابطه و تماس و نزدیکی داشته خاموش شده

۱ - گریازنوف در «روزنامه امریکائی درباره علم حضاری آثار باستانی» ۱۹۳۳ ص ۳۲ - تالگرن تحقیقاتی درباره مکشوفات Oglakty در مجله «دوران باستانی اورازی شمالی» شماره یازدهم ۱۹۳۷ ص ۶۹. ۲ - Katanda

۳ - Noın-Oula ۴ - Tes ۵ - Teploukhov ۶ - Oglakty

است یا بزرگوارتر گویا تغییر شکل داده است. زیرا منطقه مینوسینسک در آغاز قرن هفتم میلادی آلات زیب و زیوریه مفرغی بما تحویل داده که تاریخ جملگی را مسکوکات چینی ابتدای سلطنت تانگ^۱ مسلم میسازد. معلوم میشود که قبائلی ترک آن سرزمین را تصرف نموده اند و آنها اجداد و آباء همین قرقیزیهای میباشند که مورخین چینی ورودشان را در قرن پنجم اعلام داشته اند.^۲ آقای «تپلوکوف»^۳ معتقد است که ظاهراً آمدن قرقیزها برای گرفتن جای اشراف هندواروپائی که منسوب با سارماتها بودند در ناحیه مینوسینسک در قرن سوم میلادی روی داده است.^۴ اما قبل از اینکه سارماتها ازین بروند مراکز مدنیت و هنر مینوسینسک و پازیریک و کاتاندانش بسیار مهم و عظیمی در انتقال هنر حیواننگاری ظریف سیتها بملل هون در مغولستان و اوردوس انجام دادند.

۱ - تانگ T'ang نام سیزدهمین سلسله امپراطوران چین است که از سال ۶۱۸ تا ۹۰۷ سلطنت کردند. بیست و یک امپراطور از همین سلسله سلطنت کردند. مؤسس این خاندان «کائوتسو» Kao-Tsou نام داشت و در سال ۶۱۸ بر تخت امپراطوری نشست. آخرین آنها چاوسنین نام داشت. در تاریخ چین این سلسله مهم ترین مقام ادبی و هنری دنیای قدیم را احراز نموده است. (مترجم) ۲ - محتمل است در آن موقع اهالی و قبایل با یکدیگر بسیار مخلوط شده بودند. گردیزی میگوید که در آن ایام قرقیزیها رؤی سفید و موئی سرخ رنگ داشتند. از این گذشته قرقیزیها ساکن سواحل ینی سی بودند و اصلاً ملتی ترک زبان نبودند. (رادیوف - ترکان قدیم ص ۴۲۵) Teploukhov - ۳ ۴ - شاید بهتر و بجای تر باشد قسمتی از آن تصاویری را که به سنگ نقش شده و در سبزه وحی در مغولستان بدست آمده است (در این نواحی Soulek Qizil-kaya, Oglakty نزدیک مینوسینسک Morosova در Ouriangkhal ینی سی علیا و بالاخره دو دور بلجی Ilkhé-Alyk Durbeldji اورخون Orkhon) متصل به هنر و صنعت سارماتها یا به Spātantike که از ملت سارمات منشعب شده اند بدانیم نقاشیهائی که روی سنگ شده و در اوریانگک کای Tannou-Oula بدست آمده صورت گوزنان و خرشها را چنان از روی حقیقت واقع کشیده اند که واقعاً قابل تحسین است حرکات و پیچ و خمها مانند بهترین نقاشیهای یونانی سیتی است (تراکان کل - کدرالا - بولوک) نقوش دیگری در سولک نزدیک مینوسینسک سوارانی را نشان میدهد که کلاهی مخروطی شکل بر سر و کمان و نیزه ای دراز در دست دارند. این نقوش هنر و صنعت «رومی - سارماتی» را که در کرچ واقع در کریمه است بخاطر می آورد. باید دانست که در سولک سنگ نوشته هائی پیدا شدو این باعث گردید علمای آنها را مربوط بدورانی مطابق با قرن هفتم میلادی به پندارند - رجوع شود به تحقیقات آقای تالکرن در مجله «دوران باستانی اورازی شمالی» شماره ۸ سال ۱۹۳۳ ص ۱۷۵ - ۱۹۷ راجع باسای داخلی و سبیری و نقوشی که بر سنگها رسم شده است. از این گذشته آقای «فتیش» Fettich رابطه ای را که بین آخرین هنر و صنعت های مینوسینسک در قرن هفتم میلادی با هنر ابتدای ورود مجارها وجود دارد به ثبوت رسانده است. رجوع شود به تحقیقات آقای ناندور فتیش موسوم به «محرانوردان هنر و صنعت آنها در مینوسینسک» این مقاله در مجله «صنایع فلزی بین ساکنان مجارستان» سال ۱۹۳۷ ص ۲۰۲ طبع شده است.

اصل و مبدأ هیونگ-نو - هنر و صنعت هون‌ها

همان اوقاتی که صحرانوردان ایرانی نژاد - سیت‌ها و سارمات‌ها - در روسیه غربی و بدون شک در «تورگای»^۱ و در سیبری غربی قسمت باختری نواحی مرغزاران را در تحت تصرف خود داشتند، در همان اوقات، قسمت خاوری آن مرغزاران تحت تصرف قبائل وطوائف ترك و مغول بود. چینیان این ملتی را که بین ملل ترك و مغول در دوران قدیم ملت غالب و قوم فاتح محسوب میشدند. «هیونگ-نو» مینامیدند. این اسم را بانامهائی که به «هون»^۲ ها داده بودند باید یکی دانست زیرا باهمین دونام اخیرالذکر است که رومیها و هندیان این بدویان را نام‌گذاری کرده بودند^۳ بیشتر این چنین مقرون به حقیقت می‌آید که چینیان مدتها پیش در حدود قرن نهم و هشتم قبل از میلاد هیونگ-نو‌ها را بنام هین-نو معلوم و مشخص نموده‌اند (در سالنامه‌های چینی فقط از دوران «تسین»^۴ در قرن سوم قبل از میلاد این اسم بالصراحه و بطور روشن ذکر شده است) و قبل از آن چینیان آنها را «هیون-یو» یا بطور مبهم‌تری «هو» مینامیده‌اند. در ابتدای تاریخ و طلیعه‌آشنائی بحالت ملل بعقیده چینیان هوها عبارت بودند از قبائلی که در سرحد چین آنروزی، در «اوردوس»^۵ و در شمال «شان‌سی»^۶ و «هوپی»^۷ سکونت داشتند. خاورشناس شهیر «ماسپرو»^۸ تصور می‌کند که «ژونگ»^۹ های شمالی - پی‌ژونگ، که در مغرب و شمال غربی پکن امروزی اقامت داشتند قبیله‌ای بودند از همین هوها. تیره‌ها و قبائل دیگری در قرن چهارم ق. م. مطیع و منقاد چینیان سلطنت «چائو»^{۱۰} شدند. پادشاه

۱ - تورگای Tourgal نام ایالتی است در ترکستان روس که از جنوب محدود است بدریاچه آرال. جمعیت آن در حدود ۷۰۰ هزار نفر است که قریزی نژادند و چوپانانی صحراگرد. حاکم‌نشین این ایالت همان شهر «تورگای» است ولی مرکز فرمانداری سابق شهر اورا نیورگ بوده است. سرزمین این ایالت مسطح است مرغزاران در شمال و شنزارها (قراوم) در جنوب واقع است. دریاچه‌های شور و نم‌زار در این ایالت فراوان است سه رودخانه کوچک بنام Ilel, Or - Tobol آنرا مشروب می‌کند. از سال ۱۹۲۱ این سرزمین با ایالت دولت قزاقستان یکی شده است. (مترجم) Hunni Hūna - ۲ آقای پلیو Pelliot مقاله‌ای بعنوان «درباره کومان‌ها» در روزنامه آسیائی سال ۱۹۲۰ ص ۱۴۱ نوشته و می‌پرسد که آیا لغات هیونگ-نو - هون هونا سه نامی مستقل میباشد که اصلاً ربطی بهم ندارد در بادی نظر این فرضیه مقرون به صحت و حقیقت نیست.

Chan-si - ۶

Ordos - ۵

Ts'in - ۴

Tchao - ۱۰

Jong - ۹

H. Maspero - ۸

Ho-pei - ۷

چائو موسوم به «وولینگ»^۱ (۲۹۸-۳۴۵) منتهای نقطه شمالی شانسی (ناحیه تاتونگ) و حتی قسمت شمالی اوردوس فعلی را از تحت تسلط هیونگدنوها درآورد (در حدود ۳۰۰ سال قبل از میلاد)، برای مقابله در برابر حملات این صحرا نوردان بود که چینیان سلطنت نشین های «تسین»^۲ و «چائو» رادع و مانعی مناسب تعبیه کردند. بدین معنی که ارا به های سنگین و ثقیل خود را بسواران سریع الحریکه ای، بدل نمودند. این انقلاب نظامی باعث گردید که تغییر کاملی در لباس چینیان روی دهد. جامه های بلند و لباده های طویل و قدیمی بشلوار و ازار صحرا نوردان تبدیل شد و سواره نظام چینی حتی کلاه جقه دار و «سه شاخ» و کمر بند قلاب دار بیابان گردان سلحشور را اقتباس و تقلید نمودند. قلاب کمر بند در هنر و صنعت موسوم به «سلطنت» های مبارز^۳ نقش مهمی را دارا بود. همچنین برای دفاع از حملات هیونگ-نوها بود که چینی های چائو و ممالک مجاور شروع نمودند که در سرحدات شمالی خود عوامل و مقدمات استحکاماتی را بنیان گذاری کنند. همین اقدام مقدمه ساختمان و تکمیل «دیوار عظیم» گردید که در دوران سلطنت «تسین شه هوانگ تی»^۴ خاتمه یافت.

بنا بر آنچه مورخ چینی «سوماته سین» نوشته در نیمه دوم قرن سوم ق.م. است که هیونگ-نو بصورت یک ملت متحد و قوی درآمد. رئیسی بنام «چان-یو»^۵ که عنوان کامل آن بزبان چینی بدین قرار میباشد. «چنگ لی کوتوشان یو»^۶ که ترجمه آن بدین قرار است: «اعلی حضرت پسر آسمان». در این عنوان و در الفاظ آن لغاتی می گویند هست که ریشه «ترک و مغولی دارد من جمله «چنگ لی» که مخصوصاً این لغت تحریف شده کلمه ترک و مغول «تنگری» است که بمعنای

۲ - مسبب رسمی این تغییر و این اصلاحی که در ملبوس

Chen-si - ۲

Wou-ling - ۱

بعل آمد بنا بر روایت مورخ چینی Sseu-ma Ts'ien پادشاه «چائو» موسوم به Won-Ling بود در سال ۳۰۷ -

ترجمه شاوان مجلد ۵ ص ۷۳. ۴ - Ts'in Che Houang-ti ۵ - برای توضیح مطلب

باید گفت که «چان یو» عنوان رئیس کشور است نه رسم شخصی بخصوص. همانطور که فی المثل امپراطوران رم را

قیصر می نامیدند شاهان این قبیله و ملت را «چان یو» مینامند «مترجم» ۶ - Tcheng-li Kou-t'ou Chan-Yu

آسمان است^۱. بلافاصله پس از «شان یو» دو تن از اعظم و اکابر بعنوان «توکی» «شاهان فرزانه» جای می گرفتند یکی در راست و دیگری در طرف چپ. این لغت چینی «توکی»^۲ قرابتی دارد با لغت ترکی «دوقری» یعنی راست و وفادار. با اینکه نمی توان درباره ملتی که اساساً صحرانورد می باشد از اقامتگاه های ثابت صحبتی کرد معهذ اقامتگاه ثابت «شان یو» در اورخون علیا بود یعنی در همان منطقه کوهستانی که بعدها پایتخت مغولان چنگیزخانی قراقرم در آن بنام شد. آن پادشاه فرزانه ای که طرف چپ جای دارد اصولاً وارث و جانشین امپراطور است و در طرف مشرق در قسمت علیای «کروین» اقامت دارد. پادشاه فرزانه ای که دست راست جای دارد در مغرب اقامت می کند. آقای «آبرت هرمان»^۳ تصویری کند که طرف «اولیاسوتای»^۴ فعلی در چبال «خانگای»^۵ اقامت داشته است^۶. در تعیین بقیه درجات و مراتب نزد هونها «کولی»^۷ ها (شاه) چپ و راست جای داشتند پس از آنها ژنرال یسم های (فرماندهان کل) دست چپ و دست راست حکام بزرگ دست چپ و دست راست «تانگ»^۸ هوها بزرگ دست چپ و راست، کوتوهای بزرگ یمین و یسار روساء هزار مرد روساء صد مرد و فرماندهان ده مرد^۹. این ملت بیابان گرد و این طائفه راه پیمای مانند یک لشکر تشکیل شده بود. بسبب ترکان و مغولان بطور کلی برای جهت یابی همیشه روبجنوب می ایستادند و همین ترتیب در اعقاب «هیونگ نوها»، ترکان قرن ششم بعد از میلاد در نزد مغولان چنگیزخانی معمول ماند.

چینیان از «هیونگ نوها» تصاویری بسیار سودمند و مفید بیادگار گذاشته اند و همان خصوصیات را در پیروان و جانشینان ترک و مغولی آنها ملاحظه می کنیم. «ویگر»^{۱۰} آن خصوصیات را بدینگونه خلاصه می کند: «مردمی کوتاه قد و تنومند

۱ - رجوع شود به «خاطرات سی ماتسین» مجلد اول فصل ۶۵ - ترجمه شاوان - آقای Kurakichi Shiratori در شرح لغت شان یو» ریشه چینی لغتی را می یابد که بمعنای «وسعتی بی پایان» است و مقاله ای بعنوان «مطالعاتی درباره عناوین خاقان و خاتون»، خاطرات تویوونکو» مجلد اول ص ۱۱ نوشته است. در همان جا نیز مقاله ایست بعنوان «در سرزمین هیونگ نو» مجلد ۵ ص ۷۱. ۲ - T'ou-Ki ۳ - Albert Hermann

۴ - Ouliassoutai ۵ - Khangai ۶ - در مجله سالنامه جغرافیائی «و سیاح سوئدی سون هوین» به تحقیقات آقای هرمان بنام «صحرای کوبی در زمان قدیم و تسلط هونها» رجوع شود. ۷ - Kou-li

۸ - Wieger

۹ - شاوان خاطرات سه ماتسین

۱۰ - Tang-hou

هستند که سری گرد و بزرگ دارند. صورتشان پهن و گونه‌هایشان برجسته و پره‌های بینی آنها از یکدیگر دور است. سبیل انبوهی دارند ولی ریش ندارند فقط یک مقداری پشم خشک برچانه آنها آویزان است. گوشهای درازی دارند که سوراخ شده و حلقه‌ای بآنها آویزان است. معمولاً سر آنها تراشیده است فقط یک مقداری موی برفرق سر خود باقی می‌گذارند^۱. ابروان آنها پهن و دیدگانشان بادامی شکل و مردمک چشمانشان فروزان است. جامه فراخی برتن دارند که تا نیمه ساق پایشان را مستور می‌دارد. طرفین این جامه فراخ و بلند دارای شکاف است. کمربندی این جامه بلند را برتن نگاه می‌دارد و دو سر کمر بند بطرف جلو آویزان است. یک شل کوتاهی که از پوست میبشد دوش آنها را مستور می‌دارد و کلاه آنها نیز از پوست است. برای جلوگیری از سرما آستین جامه‌ها از طرف میچ دست بشدت بسته است. پاپوش آنها چرمی است. شلوار پهن و فراخ آنها در حدود میچ پا با تسمه‌ای بسته شده است. جعبه محتوی کمان بکمر بند بسته شده و در سمت جلوران چپ آویزان است. ترکش نیز بکمر بند بسته شده و در موازات کمر است. نوک تیرها بسمت کلیتین و دم تیرها بطرف راست بدن قرار دارد.»

چنانکه دیدیم بسیاری از جزئیات این لباس‌ها مخصوصاً شلواری که در محاذات میچ پا بسته می‌شود مشترکاً بین قبایل هون و «سیت» معمول بوده است. همینطور است نسبت به بسیاری از عادات و آداب من جمله مراسم تصدق و قربانی کردن. «هیونونگ»ها مانند «سیت»ها بر روی قبر رئیس، زن‌ها و خدمتکاران اورا از یکصد تا هزار نفر به رسم قربانی می‌کشتند. «هرودوت» (درمجلد چهارم فصل ۶۵) روایت می‌کند که «سیت»ها جمعه دشمنانشانرا تا بالای ابرو اره می‌کنند و از چرم می‌پوشانند و داخل آنرا طلا می‌گیرند و مانند ساغر و جام آنرا بکار می‌برند. «تسین‌هان - شو»^۲ گواهی می‌دهد که همین عمل نزد «هیونگ‌نو»ها معمول بوده

۱ - شیراتوری متذکر میشود که هیونگ‌نوها زلفهای خود را می‌بافتند و این عادت بین قبایل ترك و مغول که نامشان نوشته میشود متداول شد. توپا - ژوان ژوان توکیو - کی‌تان و مغولان - Mogols, Ki-tan -

Tsien - Han - Chou - ۲

T'ou - kiou - Jouan - Jouan - T'o - pa

و مخصوصاً «لائوچانگ»^۱ رئیس «چان - یو» ها در کاسه سرپادشاه «یوچه» هاشراب می کرد^۲. از این گذشته نیز باید دانست که «هیونگنو» ها مانند «سیت» ها صیاد سر بوده اند. «هرودوت» (مجلد چهارم فصل ۶۴) بما نشان میدهد که «سیت» ها مجبور بودند برای فخر و مباهات هم شده جزء غنائم جنگی سرهائی را که با دست خودشان بریده اند، بیاورند و پوست کاسه سر را بافسار اسبشان بیاویزند. بین اولاد و احفاد «هیونگنو» ها و «تو - کیو» ها در قرن ششم میلادی معمول این بود که باندازه و تعداد نفراتی که شخص متوفی در دوران زندگی خود کشته بود سنگ بر روی گورش بگذارند^۳. نزد قبایل هند و اروپائی و صحرانوردان ترک و مغول نیز همین بوی خون بمشام میرسد و همین فجایع و اعمال فضیح دیده می شود. «سیت» ها شمشیر خودشانرا در پشته ای از خاک فرو می کردند. خون دشمن خود را ترشح کنان بر آن می پاشیدند و خون نخستین دشمنی را که کشته بودند در جامی ریخته می نوشیدند^۴. برای تحکیم و تشدید عقد پیمان و عهد مودت «هیونگنو» ها خونی در کاسه سر انسانی می ریختند و به نیت استحکام آن عهد دوستی و پیمان مودت سر می کشیدند^۵. در سوگ کسی که مرده «سیت» ها و «هیونگنو» ها صورت و روی خودشانرا تیغ می زدند و با ضرب کارد مجروح می کردند تا آنکه «خون با اشک جاری شود»^۶.

- ۱ - Lao-Chang - ۲ - شوان در ترجمه «خاطرات مورخ چینی See-ma-Ts'ien مجلد اول فصول ۶۵ و ۷۰»
 ۳ - به تحقیقات Stanislas Julien «مدارک و اسنادی در باره «تو - کیوها» که در روزنامه آسیائی سال ۱۸۶۴ ص ۳۳۲ منتشر شده رجوع شود.»
 ۴ - هرودوت مجلد ۵ فصل ۶۲ و ۶۴
 ۵ - بهمین کتاب مذکور در فوق «مدارک و اسناد در باره توکیوها» مجلد اول فصل ۶۵ رک ۶ - این رسم فجیع و فضیح رفتار اهریمنی و غیر انسانی که بین قبایل وحشی و بیابان گرد که در شنزارهای دور افتاده آسیای علیا که در غارها یا جنگلهای سبیری شمالی و دامنه های «اورال» و «آلتائی» می زیستند معمول بوده همانطور که مؤلف دانشمند اشاره نموده نزد قبایل هند و اروپائی نیز دیده شده است با اینکه قرنهای دور غارنشینی و بیابان گردی و جنگل نشینی گذشته و مذهبی مانند مذهب بودائی آمده که اصولاً قتل حتی کشتن حیوانات را منع نموده و کیش زردشت پدیدار شده که بنای آن بر خیر خواهی و نوع دوستی و نیک پنداری و نیک کرداری و نیک رفتاری بوده و کیش مانوی آمده که اساس آن نیز بر روی زیبایی و جمال و ظرافت و نظافت است و مذهب مسیح آمده که با عباراتی دلنشین «نوع دوستی» را تشویق می فرماید و نصیحت می دهد که هر آنچه «نپسندی بخود بکس بپسند» و همان اندازه که خود را دوست داری دیگران را نیز دوست بدار» و بالاخره مذهب مقدس اسلام طالع شده که تساوی حقوق عموم مسلمین و برادری مسلمانان را پایه سعادت آنها بدو

بقیه پاورقی در صفحه بعد

هیونگک‌نوها مانند سیت‌ها اصلاً صحرانورد و بیابان‌گردند. گله و رمه و اسب و گاو و گوسفند و شتر وضع زندگی و سکون و حرکت آنها را معین می‌کند. هیونگک‌نوها با تمامی این رمه و حیوانات جابجا میشوند و از گرمسیر به سردسیر آمد و شد می‌کنند و منظور اصلی این است که آب و مراعاتی بدست آورند. اینها مطلقاً از گوشت تغذیه می‌کنند (این موضوع باعث حیرت چینیان شده بود زیرا این‌ها بیشتر گیاه‌خوارند) ملبوس آنها از پوست حیوانات است و در پوست حیوانات می‌خوابند^۱. در زیر خیمه‌ها و چادرهای نمودی سکونت دارند. مذهب و کیش آنها عبارتست از شامانیسم مبهم که آن نیز مبتنی بر پرستش «تنگری»^۲ یا آسمان است که جنبه الهی بآن داده‌اند و از این گذشته پاره‌ای از کوه‌های مقدس را می‌پرستند. پادشاه مطلق آنها با «شان - یو»^۳ در فصل پائیز انجمنی ترتیب می‌دهد (زیرا در فصل پائیز است که اسبان فریه می‌باشند) برای سرشماری افراد و گله‌ها، تمام مؤلفین چینی این بدوی‌ها را بعنوان غارتگران کار کشته معرفی می‌کنند که

بقیه پاورقی صفحه قبل

قرار داده معهذ می‌بینیم که ۹ قرن پس از طلوع و ظهور اسلام پادشاهی مسلمان که خود را علمدار تمدن و مذهب جلوه گرمیسازد همان فجایع ورشه‌آور را بانهایت بی‌آزرمی مرتکب می‌شود. شاه اسماعیل صفوی که خود را مخصوصاً به دین حنیف اسلام جلوه گرمیساخت و در ظاهر تمام مراسم دینی و مذهبی را اجرا می‌نمود سر پادشاهی مسلمان معملخان شیبانی را که در جنگ مرو زیر دست و پای سواران خودش مجروح و مقتول شد بانهایت سباحت برید. همین پادشاه اسلام پناه و ادار نمود که اعضاء بدن آن پادشاه مسلمان مقتول را عساکرش بخورند کاسه سر آن پادشاه را در زر گرفت و در آن سر بریده همین پادشاه مسلمان پاده گساری می‌کرد پوست سر او را با کاه انباشت و برای سلطانی مسلمان «بایزید دوم» پادشاه عثمانی فرستاد و دست پریده او را نزد آقارستم روزافزون پادشاه مسلمان مازندران روانه نمود. در سال ۹۱۶ هجری شاه اسماعیل اقتدا و اقتفا به هیاطله و سیت‌ها نمود که قرن‌ها قبل از میلاد مسیح این شایع و فجایع را مرتکب میشدند. گاه این فکر به خیل انسان نزدیک می‌شود که تربیت و مذهب قادر نیست فطرت و تربیت بد مردم زیانکار را تغییر دهد و بقول شاعری نکته سنج نکند آذرندگی تو به - گر که تانشکنند دندانش - نکند مار ترک‌نیش زدن - تانکویند سر سندانش. بهر حال جای تأسف است که پادشاهی که باید قلبش گنجینه عواطف عالیه باشد و رفتارش سر مشق رفت و بزرگواری برای سایرین قرار گیرد دامان خود را با ارتکاب این فجایع لکه‌دار سازد. بی‌اختیار این بیت خاقانی شیروانی بخاطر می‌آید: مست است زمین زیرا خورده است بجای می - در کاس سر همز خون دل نوش روان. العاق مترجم به صفحه ۵۵۵ همین کتاب رجوع فرمائید.

۱ - به تحقیقات آقای De Groot تحت عنوان «هون‌ها در قرون قبل از میلاد» ۲ - تنگری را باید چنین پنداشت که خدا است بزبان مغولی و ترکی و این بیت انوری مؤید این تصورات است: «آنکه اندر هر زبانش هر کسی نامی نهد این الهش خواند آن دیگر خدا آن تنگری. بهر حال این لغت بمعنای «آسمان» و «قدرت نامرئی مافوق همه» و «خدا»

یغماگری مانند مرضی مزمن در آنها ریشه دوانده است. اینها غفلتاً و بطور ناگهانی مقابل مزارع پدیدار میشوند زن و مرد و ربه و ثروت و مال و منال را می چاپند و قبل از اینکه طرف بدفاع پرداخته باشد آنچه را که غارت کرده اند با خود میبرند.^۱ «تاکتیک» و طرز عمل آنها اگر مورد تعقیب قرار گیرند عبارت از این است که دسته ها و ستونهای متعاقب چینی را در نواحی غیر مسکون صحرای گوبی یا بمرغزارها بکشانند و بعد بی آنکه خودشان در نقطه ای ایستادگی کنند دشمن را هدف تیرهای فراوان خود قرار دهند. وقتی ضربت آخر را می زنند که دشمن از فرط گرسنگی و تشنگی روحیه اش را سخت از دست داده باشد. این روش جنگی که نتیجه تحرک سواره نظام و مهارت تیراندازی آنها بود در نزد این قبایل صحرا نورد از نخستین هیونگ - نوها گرفته تا چنگیزخان همیشه ثابت و بدون تغییر بوده است. باید یادداشت نمود که این تدبیر جنگی و این تاکتیک بین تمام این قبایلی که کمانداران سواره نام داشته اند معمول بوده است خواه هون ها در شرق و خواه سیت ها در غرب. بشهادت هرودوت این همان روش و راه و رسمی است که «سیت» ها در مقابل داریوش اعمال نمودند. داریوش درست بموقع موضوع را دریافت و عقب نشینی نمود تا این «بازگشت روسیه» به شکست و مغلوبیت او منتهی نشود. چه بسا سرکردگان چینی که این درایت و فراست را نداشته و تا اعماق صحرای گوبی به تعقیب این قبایل هون رفتند و جان خود و افرادشانرا از دست دادند و شکست و مرگ نصیبشان شد.

راجع بزبان هیونگ - نوها و محل آن در جامعه ملل ترک و مغول پاره ای از مؤلفین و محققین مانند «کوراکیکی شیراتوری»^۲ بیشتر تصور می کنند که آن زبان مغولی بوده است^۳ آقای پلیو برخلاف با توجه باصل و ریشه پاره ای از

۱ - سیت ها پس از حمله بزرگ قرن هفتم شهرت غارتگری خود را مانند هیونگ نوها دارا نبودند. علت این است که سرزمینشان ثروتمندتر بود و سواران صحرا نوردشان در کنار بحر اسود از طفیل «سیت های بزرگ» که در اراضی سیاه اوکرنی زراعت داشتند زندگی می کردند. ۲ - Kurakicki-Shiratori ۳ - به مقاله «مبنا و اصل هیونگ نوها» که در «روزنامه آسیائی» در سال ۱۹۲۳ شماره یک طبع شده رجوع شود ولی همین مؤلف با دلائل لسانی دیگر تعلق هیونگ - نوها را به ترکها تأیید می کند. بمقاله ایشان بعنوان «در باره زبان هیونگ نوها و تونگ هوها» که در «مجله آکادمی امپراطوری علوم» سال ۱۹۰۲ مجلد ۱۷ طبع شده رجوع شود.

کلمات که از مجرای چینی نقل شده است معتقد است که این زبان بطور کلی (ویا لاقل در حدودیکه مربوط بمسائل سیاسی است) زبان یک قوم ترک است.

صنعت و هنر هیونگ - نوها هنری است با خصوصیات و حالاتی آشکار اکثر آثار مکشوفه عبارتند از قلابه‌های کمر بند یا قلابها و الواحی دیگر، قرن قفل، گیره یا تکه برای زین و برگ اسب. غالب این اشیاء از مفرغ ساخته شده و روی آنها صورت جانوران نقش گردیده است. از این گذشته تیرک چادر و خیمه است که انتهای آنرا بشکل گوزن ساخته‌اند. این هنر غالباً بنام هنر «اوردوس» تعیین و مشخص شده و اوردوس نام قبیله‌ای مغولی است که از قرن شانزدهم میلادی در محلی که شطزرد پیچ می‌خورد سکونت اختیار نموده‌اند. این محل در شمال «شن-سی»^۱ است و در این نقطه مخصوصاً آثار بسیاری کشف شده است. این هنر ثانی اثنین همان هنر حیوان نگاری مرغزاران است که چنانکه دیدیم متأثر از صورتگری و هنر نقاشی آشوری - ایرانی و یونانی در روسیه جنوبی بوده و خواه بشکل اصلی خواه بشکل ساده‌تر به «مینوسینسک» رفته و از آنجا به اوردوس آمده و با آشنائی و تماس با ظرافت طبع چینی در این جا ظاهر گردیده است. مفرغهای «اوردوس» بنابراین نماینده و مظهر مجموع این هنرها میباشند. (بصفحات بعد رجوع شود) الواح و «پلاک» هائی که در آنها نزاع اسبها با هم، جنگ اسبها یا گوزنان با پلنگان، خرسان یا حیوانات عجیب و غریب خیالی ترسیم شده یا دسته تیرک‌ها و میله‌ها که باشکل گوزن و آهو ساخته شده و جملگی نماینده گویای هنر «اوردوس» است نشان می‌دهد که این هنر همان هنر «مینوسینسک» میباشد که با زیب و زیور و تفنن و «فانتزی» بیشتری آشکار شده است.

هنر هیونگ‌ها در مغولستان و در سرزمین «اوردوس» بنابر آخرین تحقیقات علماء باستان شناسی بهمان کهنگی و قدمت هنر خود سیت‌ها است. باستان شناس سوئدی «ت. ژ. آرن»^۲ در سال ۱۹۳۳ مفرغهای اوردوس و «لوآن پینگ»^۳ و «سپوآن هوا»^۴ را منسوب به نیمه اول قرن سوم و حتی مربوط به نیمه دوم قرن چهارم

ق. م. دانسته^۱. در سال ۱۹۳۵ باستان شناس ژاپونی موسوم به «سواجی اومه‌هارا»^۲ چنین استناد کرد که هنر «اوردوس» بطور عمیقی در سبک و شیوه‌چینی که موسوم به «سلطنت‌های مبارزان» می‌باشد تأثیر نموده است و این سبک و شیوه لااقل در قرن پنجم قبل از میلاد مسیح شکفته و بارور شده است بنابراین نخستین مفرغهای اوردوس مربوط بقرن پنجم ق. م. می‌باشند^۳. دانشمند فنلاندی که متخصص در شناختن چین قدیم است آقای «کارلگرن» بازهم تاریخ این صنعت و هنر «اوردوس» را عقب‌تر رانده است و تصور می‌کند که مربوط به ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌باشد. وی می‌گوید که شیوه و سبک چینی موسوم به «سلطنت‌های مبارزان» در ۶۰۰ سال ق. م. وجود داشته است. چون هنر و صنعت مرغزاران و استپ‌ها یعنی همین اوردوس در آن وقت موجود و قادر بوده است که طرز ترسیم و نقاشی چینی «چئوی میانه»^۴ را تغییر دهد بنابراین هنر اوردوس را باید قبل از ۶۰۰ سال ق. م. دانست^۵. تمام متخصصین متفق القولند که نفوذ هنر «اوردوس» در کنار قوانین طبیعی تحول داخلی و در همان جهت آنها باعث شده است که طرز قدیمی تزیین مفرغهای چینی از شیوه موسوم به چپوی وسطی بشیوه معروف به «سلطنت‌های مبارزان» مبدل گردد^۶.

مهم‌ترین نقاطی که در آنجا اشیاء مربوط بدوران «هیونگ‌نو» ها بدست آمده از دریاچه بایکال تا سرحد هوپی و «شان - سی»^۷ و «شن سی»^۸ گسترده است این

۱ - تحت عنوان «کشفیات در لوان پینگ و در سیوان هوا» دانشمند مذکور مقاله‌ای در «نشریه ماهیانه دوران قدیم شرق اقصی» که در استکهلم طبع می‌شود نوشت. شماره ۵ سال ۱۹۳۳، صفحه ۶۶ رجوع شود. ۲ - Sueji Umehara
۳ - تحقیقات این دانشمند در منطقه یاماناکا، سال ۱۹۳۵، طبع شده است. ۴ - Tcheou-moyen
۵ - تحقیقات این دانشمند تحت عنوان «مطالعات تازه‌ای در مفرغهای چین» در نشریه موزه شرق اقصی و دوران باستانی، در شماره ۹ در شهر استکهلم سال ۱۹۳۷، طبع شده است، صفحه ۹۷ آن رجوع شود. ۶ - بمجله «صنایع و هنرهای آسیا» شماره ۸ سال ۱۹۳۴، صفحه ۱۴۹ رجوع شود. در این تحقیق آقای «ژانسه» O. Jansé مطالب سودمندی نوشته که از هر حیث قابل ملاحظه است. در باره مجموع این سندگزارها به تحقیقات آقای یواهم ورنر بعنوان «برای معرفی مفرغهای اوردوس» که در مجله دوران باستانی اورازی شمالی، شماره ۹ سال ۱۹۳۴، ص ۲۵۹ رجوع شود. بمقاله آقای هربرت کوهن موسوم به «سندگزارای مفرغهای چینی و سیبری» در همان مجله سال ۱۹۳۴ رجوع شود.

نقاط عبارتست از اولاً در شمال: قبور «چیتا»^۱ در ماوراء بایکال که آقای «مرهار» آنها را مربوط بقرن دوم و اول قبل از میلاد می‌داند. قبور «درس توپسک»^۲ نزدیک «ترویز کوزاوسک»^۳ واقع در شمال «کیاختا»^۴ در مغولستان علیا در این جا است که لوحه‌های سیبری و مسکوکات چینی متعلق بدوران «هان» که متعلق بسال ۱۱۸ ق. م. است بدست آمده است؛^۵ ثانیاً در مغولستان خارجی. ناحیه «نوین اول»^۶ در مجاورت اورگا (پایتخت فعلی مغولستان. مترجم) در این جا هیئت اعزامی «کوسلوف»^۷ قبریک شاهزاده «هیونگ‌نو» را کشف نمود در این قبر مقداری مفرغ از هنر مرغزاران و چندین قطعه منسوج پشمی اعلا دارای همان تصاویری که می‌دانیم از قبیل جنگ سگ و غزال حمله حیوانی سبع بگاو میش‌ها بدست آمد. تمام این موضوعات با بهترین شیوه مخصوص سارمات و آلتائی تهیه شده است. یک قطعه منسوج یونانی که تصویر مردی صاحب سبیل در آن یافته و ترسیم شده بدست آمده که بلاشک کار هنرمندی «سیمریان» مقیم بوسفور میباشد. در خاتمه باید این را نیز گفت که تصویری لاک و روغنی که در سال دوم بعد از میلاد ساخته شده در آنجا کشف شد.^۸ شاید صحیح باشد که آن سنگهای منقوشی را که در آن حدود بدست آمده بهمین گروه و همین دسته متصل و ملحق کنیم مخصوصاً آن نقاشیهائی که در مجاورت «دور بلجی»^۹ و در «ایلخه‌آلیک»^{۱۰} در ساحل «اورخون» پیدا شده و تاریخ و سنه ساختن آنها را نمیتوان تعیین نمود. این نقاشیها تصویر انواع غزال و آهو و گوزن میباشد و نفوذ هنر و صنعت سارماتی و آلتائی در آنها

۱ - Tchita ۲ - Derestouisk ۳ - Troizkosavsk ۴ - Kiakhta
 ۵ - اشیاء دیگری که ارتباط بسیار نزدیک با سبک اوردوس دارد از طرف تالکورهینسویچ Talko Hryniewicz نزدیک تولتو Toulto در چیتای سفلی و در مجاورت «بیچورسکویه» Bitchourskoïé روی شط چیلوک و سلنگا بدست آمده است. ۶ - Noïn-Oula ۷ - Kozlov ۸ - بمآخذ ذیل
 رجوع شود «گزارشهای مربوط به هیئت‌های اعزامی برای اکتشافات در شمال مغولستان» تألیف بروکا Borovka چاپ لنینگراد سال ۱۹۲۵ گزارش آقای ترور Trever بنام «حفریاتی که در مغولستان شمالی بعمل آمد» ۱۹۲۵ - ۱۹۲۴
 در سال ۱۹۱۲ جزء رسالات «یادداشت‌های آکادمی هنر و فرهنگ مادی» در لنینگراد طبع شده است مقاله‌ای بواهم‌ورنر در «دوران باستانی اورازی شمالی سال ۱۹۳۴ صفحه ۲۶۴. ۹ - Durbeldji ۱۰ - Ikhé Alyk

مشهود است^۱ ثانیاً در اوردوس و در بقیه ایالت فعلی «سوئی یووان»^۲ «چخر» و ژهول، نقاط بسیاری وجود دارد که در آنجاها مفرغهای اوردوس بدست آمده است مخصوصاً در «لوان پینگ»^۳ نزدیک ژهول «هاتین سوم»^۴ و «هالینگ اوسو»^۵ در مغرب دولون - نور، در شمال کالگان، و در «سیوان هوا»^۶ در جنوب «کلگان» سر راه پکن در نزدیکی «سوئی یووان» نقطه ای بنام «کوئی هواچنگ»^۷ و در «یولین»^۸ واقع در سرحد اوردوس و «چن سی»^۹ شمالی. باید بخاطر داشت که قسمتی از اشیاء مکشوفه را میتوان منسوب بسال و سدهای نمود زیرا بین آنها چیزی است که آنرا «سکه-کارد» چینی مینامند و بر روی آن علامت «تو»^{۱۰} نقش شده است. این کاردها نوعی پول مسکوک بوده که در چین در دوران «سلطنت های مبارزان» در سالهای بین ۴۸۰ تا ۲۵۰ قبل از میلاد رایج بوده است^{۱۱}.

اگر یک قسمت قابل ملاحظه از این مفرغهای اوردوس یعنی مفرغهای «هون» های مغولستان داخلی همزمان با دوران چینی «سلطنت های مبارزان» میباشد (قرن پنجم تا قرن سوم ق. م.) همین هنر و صنعت در مغولستان خارجی نیز تا پایان دوره چینی ها (ابتدای قرن دوم قبل از میلاد تا آغاز قرن سوم بعد از میلاد) در حال شکفتن و توسعه بود. حفریاتی که در «نوین اول» بعمل آمده مؤید این مطلب است. بعلاوه در اوردوس الواح و پلاک های مفرغی بسیاری بدست آمده که شکل حیواناتی که دارای چندین سروکله می باشند بر روی آنها نقش شده است و جملگی مربوط بهمین دوران میباشد. از این نیز گذشته در مجموعه های نقاشی که در موزه «چرنوسکی» پاریس کلکسیون «کوافار»^{۱۲} و کلکسیون «لو»^{۱۳} موجود است قرن قفلیهای مفرغی چینی یافت می شود که جملگی همان صحنه های

۱ - نقوش و تصاویر در سنگهای آتائی تألیف آقای آندرسون که در رساله «سحرفسون در هنر حیوان نگاری هون» ها تحقیقات آقای تالکرن «تصاویر و نقوش در سنگهای آسیای داخلی و سیریه» که در مجله «دوران باستانی اورازی شمالی» مجلد ۸ سال ۱۹۳۳ ص ۱۷۵ طبع شده است. Louan-P'ing - ۳ Souei-Yuan - ۲
۴ - Hattin-soum - ۵ Hallong-Osso - ۶ Siuan-Houa - ۷ Kouei-houa-tch'eng - ۸ Yu-lin - ۹ Chen-Si - ۱۰ t'ou - ۱۱ «راهنمای نمایشگاه موزه آثار عتیق شرق اقصی»
۱۲ - Coiffard - ۱۳ Loo - چاپ استکلم مورخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۳ ص ۴۰

«هون» ها را مجسم نموده است و ظاهراً این سوادها از روی نسخه اصلی هنرمندان «هان» تهیه شده است.^۱ راجع بدوران بعدی که آنرا «چین شش سلسله» می‌نامند (از قرن چهارم تا قرن ششم میلادی) نفوذ هنر «اوردوس» همواره باقی و نمایان است. پاره‌ای از این قرن قفلیهای مفرغی با نقش و تصویر حیوانات ولی باشیوه‌ای سنگین‌تر و درشت‌تر ساخته شده و حیوانات خیالی هم که در هنر مرغزاران موجود بوده در آن دیده می‌شود. صورت این جانوران موهوم روی الواح و قرن قفلیها و گیره‌هایی که در مغرب و آنجائی که محل آن تهاجمات و حملات عظیم بوده یافت شده است. آقای آرِن خاطر نشان نموده است که مفرغهای سیبری غربی تا قرن نهم بعد از میلاد خصوصیات و حالات سبک و شیوه قدیم حیوان نگاری مرغزاران را حفظ نموده است.^۲ محتمل است که همین هنر با همین خصوصیات تا دوران «انگوت و انقوت»^۳ و دوره چنگیز خانی دوام یافته باشد. مفرغهای کوچک نستوری صلیب نستوری - کبوتران و روح القدس که بتعداد بسیاری از زیر خاکهای «اوردوس» بیرون آورده‌اند یا از مناطق سرحدی مجاور استخراج شده است مؤید این مطلب است.^۴

پلاک‌ها و الواح و قطعاتی که مسلماً و قطعاً مربوط به هنر «اوردوس» می‌باشد محتمل است دردوران «سی‌هیا»^۵ (قرن یازدهم - دوازدهم میلادی) ساخته شده باشد. آقای «الفرد سالمونی»^۶ متوجه مطلب شده است و می‌پرسد آیا ممکن نیست که این نقوش «اوردوس» را بعدها یعنی در دوران «سی-هیا» دوباره کنده باشند و یا اینکه از روی اصل‌هایی که کمیاب بوده رونویسی نموده باشند^۷

۱ - به تحقیقات سولانژ لومتر بنام «قرن قفلیهای چینی» که در مجله «هنرهای آسیائی» سال ۱۹۳۸ شماره ۱۱ طبع شده رجوع شود. ۲ - در مجله «مطالعات در حفاری‌ها و باستان شناسی» که بولیمهد سوئدگوستا و آدولف تقدیم و در استکهلم بسال ۱۹۳۳ طبع شده ص ۳۵۱ تا ۳۶۷ ر. که. ۳ - ongut - ۴ - به تحقیقات آقای پلوی بمنوان «مجسمه‌ها و نظر قربانیهای مفرغی با صلیب و کبوتر که در «مجله هنرهای آسیائی» سال ۱۹۳۱ شماره ۷ طبع شد ر. که ۵ - Si-Hia ۶ - Alfred Salmony ۷ - به تحقیقات آقای «سالمونی» بنام «هنر چین و سیبری در مجموعه Lio» سال ۱۹۳۳ ص ۹۳ - ۹۴ رجوع شود.

اولین هجوم «هیونگ نو» ها و هجرت «یوچه» ها

برای نخستین بار در تاریخ ، «هیونگ نو» ها بمثابة قدرتی مخوف در پایان قرن سوم قبل از میلاد مسیح درست در همان موقعی که چین تحت شاهنشاهی سلسله «تزین»^۱ (۲۰۶ - ۲۲۱) بوحدت رسیده بود ظاهر می گردد^۲ بانی سلسله «تزین» امپراطور «تزین - شه - هوآنگ تی»^۳ (۲۲۱ - ۲۱۰) و فرمانده سپاهیان او «مونگ - تین»^۴ آن خطر مخوف و مهلکه را پیش بینی نمودند و برای جلوگیری از آن خطر ساختمان دیوار عظیم را پایان رساندند تا سرزمین چین از خطر «هیونگ نو» درامان بماند. (۲۱۵) در سنه ۲۱۴ «مونگ - تین» توانست «هیونگ - نو» ها را از سرزمین فعلی «اوردوس» یعنی از داخله حلقه بزرگ شطزرد بیرون براند. اما هیونگ نوها نیز تحت رهبری رئیس خودشان موسوم به «تئومان»^۵ (تقریباً در سنه ۲۰۹ یا ۲۱۰ وفات یافت) شروع بکشور گشائی نمودند و بدوآ به «یوچه»^۶ حمله ور گشتند. این قوم تا آن وقت در «کان سو» ی غربی سکونت داشته و ما بزودی از آنها باز صحبت خواهیم کرد. پسر و جانشین تئومان موسوم به «مائوتوئن»^۷ یا «سی تی»^۸ نخست بجنگ با «تونگ هو»^۹ در شرق پرداخت. (این مردم نیز از بدوی هائی بودند که در سرحدات منچوری زندگی می کردند) سپس از جنگهای داخلی که باعث ضعف و فتور چین شده بود و از سقوط سلسله تزین (۲۰۶) و ظهور سلسله هان (۲۰۲) استفاده نمود و در سال ۲۰۱ با یالت چینی «شان سی»^{۱۰} «هجوم آورد و حاکم نشین آنرا که «تای یوان»^{۱۱} نام داشت محاصره کرد. مؤسس سلسله هان امپراطور «کائوتی»^{۱۲} بر مهاجمین تاخت آورد و هیونگ نوها را عقب راند ولی در فلات «پای تنگ»^{۱۳} نزدیک «پینگ چه انگ»^{۱۴} واقع در ناحیه فعلی «تاتونگ»^{۱۵} مجبور به توقف شد و از این دام و مهلکه با مذاکره و گفت و شنود توانست جان سلامت از دست بدویان

۱ - Ts'in - ۲ بمطالعات آقای گروت de Groot بنام «هون» ها در دوران قبل از میلاد مسیح (۱۹۲۱). ر. ک.

۳ - Ts'in Che-Houang-ti - ۴ Mong-Tien - ۵ Teou-man - ۶ Yue-tche -

۷ - Mao-touen - ۸ Mei-tei - ۹ Tong-hou - ۱۰ Chan-si - ۱۱ T'ai-Yuan -

۱۲ - Kao-ti - ۱۳ Pai-teng - ۱۴ P'ing-tch-eng - ۱۵ Ta-t'ong -

بدر برد. یک شاهزاده خانم چینی با یکی از خانمهای اشرافی خود را بحباله نکاح «چان یو»^۱ پادشاه هیونگ نوها در آورد تا رهائی یافت. شعراء و چکامه سرایان چینی اشعاری سرودند و بزبان ادبی گفتند که «کبک» تیره بختی تسلیم «پرنده وحشی مغولستان» شد. وقرنها این ابیات خوانده میشد. ازطرف دیگر در سال ۱۷۶ یا ۱۷۷ همین «مائوتوئن» اولین شکست را نصیب یوچه های «کان سوی»^۲ غربی نمود و با سربلندی می گفت که آنها را مقهور نموده است. پسر وجانشین وی موسوم به «لائوشانگ»^۳ (دوران سلطنتش از ۱۶۱ تا ۱۷۴ بوده) کار یوچه ها را بطور کلی پایان داد و از کاسه سر پادشاه آنها جام ساخت. یوچه ها با آنچه از آنها باقی مانده بود از «کان سو» گریختند و بطرف غرب مهاجرت نمودند. این اولین زیر و زبر شدن مهم ملل و قبائل است که بقول مورخین در آسیای علیا روی داده است.^۴

نام «یوچه» با این شکل و حالت از نویسندگان چینی و با رسم الخط آنها بما رسیده است.^۵ ولی مدتها است که بسیاری از خاورشناسان پیشنهاد می کنند که اینها را باید با «تخار» ها یکی دانست. مورخین یونانی تخارها را بخوبی می شناخته اند زیرا در قرن دوم قبل از میلاد آنها از ترکستان مهاجرت کردند و به باختران^۶ رفتند از این گذشته همان مورخین یونانی این یوچه ها را با تخارها و سیت (سکا) ها یکی می دانند و این اسامی را نمایندۀ یک ملت منتهی در دو دوران مختلف وجود قلمداد می کنند. این ملت بدین ترتیب بقبایل سیت یعنی بملل هند و اروپائی ارتباط دارد. این نکته نیز مؤید این نام و نسب آنها میشود که در منطقه چینی فعلی «کان - سو» غربی که بشهادت مورخین چینی در قرن دوم ق. م. موطن «یوچه ها» بوده است. جغرافی دان مشهور بطلیموس در قرن دوم بعد از میلاد مسیح

۱ - Chan-yu ۲ - Kan-Sou ۳ - Lao-Chang ۴ - بکتاب آقای شاوان رجوع شود
موسوم به «خاطرات سه ماترین» مجلد اول فصل ۷. ۵ - آقای «گوستاوهالون» G. Haloun معتقد است
که در لغت چینی فعلی «یوچه» یک تلفظ قدیمی «زگوجا» Zgudja نهفته است و آن همان اسم «سیت» میباشد که
باشوری Ashkuzai می گفته اند. تحقیقات آقای هالون تحت عنوان «موضوع و بحث اوتزی» در «مجله انجمن
خاوری آلمانی» منظمه سال ۱۹۳۷ ص ۳۱۶ در همان تحقیقات مقاله ایست راجع به تعیین مبدأ و منشأ یوچه ها در
کان سوی شمالی و غربی ص ۲۵۸. ۶ - Bactriane

حضور و وجود ملتی را بنام «تگوروا»^۱ ها و کوهی را بنام «تگورون»^۲ و شهری را بنام «توگارا»^۳ خاطرنشان می‌کند^۴. از طرفی دیگر «استرابون»^۵ بین مللی که باختران را از یونانیان گرفتند نام ملتی را بنام «تخارا» ذکر می‌کند و این نکته وقتی از طرف استرابون ذکر میشود که در همان موقع مورخین چینی هجرت یوچه‌ها و رسیدن آنها را بسرحدات «تاهیا»^۶ یعنی همین باختران اعلام میدارند^۷. این اطلاعات که از منابع مختلف یک نوع موازاتی تشکیل داده است بنظر، دلیل موجهی است برای تأیید نظر آنهایی که یوچه‌هایی را که سالنامه‌نویسان چینی نوشته‌اند همان تخاری‌هایی بدانند که مورخین یونانی معرفی کرده‌اند و همان تخاراهایی که در متون سانسکریت نامشان قید شده و همان هند و سیت‌های آینده دوران رم^۸. از این گذشته در واحدهای شمال تاریم^۹ که بلاشک اگر جزئی از سرزمین قدیمی یوچه‌ها نبوده (زیرا اینها بعنوان زادگان و بومیان کان - سو بما معرفی شده‌اند) لااقل زادگاه قبائلی بوده که با یوچه‌ها همزاد بوده‌اند و در تورفان و قراشهر و کوچا سکونت داشته‌اند. در آن حدود تا ابتدای قرون وسطی (قرن ۱۰ تا ۸) بزبانهای هند و اروپائی تکلم می‌کردند و تا چندی قبل علماء زبان‌شناسی آنها زبانهای تخاری مینامیدند و امروز آنها زبان کوچی، قراشهری و غیره مینامند. چنین بنظر میرسد که قبائل و مللی هند و اروپائی در طلیعه تاریخ بطرف خاوران روانه شده و بطرف شرق اقصی پیشروی‌های بسیاری کرده‌اند. آنچه این فرضیه را

- | | | | |
|---------------|---------------|-------------|-------------|
| ۱ - Thagouroi | ۲ - Thagouron | ۳ - Thogara | ۴ - بطلمیوس |
|---------------|---------------|-------------|-------------|
- مجلد ۶. قسمت ۱۶ متون سغدی قرن نهم این کشورها را بش‌الباق (یش‌بالغ) تورفان، قراشهر و غیره نام می‌نهد. «چهارتگری». Toughri آقای هینتک در مقاله‌ای بنام «آرزی و تخاریان» نوشته که در مجله مدرسه مطالعات شرقی» ۱۹۳۸ طبع شده رجوع شود. ۵ - Strabon ۶ - Ta-hia ۷ - استرابون مورخ شهر یونانی در مجلد یازدهم فصل ۸-۲ و تزیین‌حان شو Han Chou Ts'ien ترجمه «هانداتورو» Haneda Toru منطبقه در مجله خانه فرانسه و ژاپون شماره ۴ چاپ توکیو سال ۱۹۳۳ ص ۷ و ۸ رجوع شود. ۸ - شرح جامع و مبسوطی راجع بموضوع تخاری باقید نظرهای گوناگون و قید تمامی مراجع از طرف «زیگموند فاست» Sigmund Feist در سال ۱۹۲۲ بنام Der Gegenwärtige Stand des Tocharerproblems in Festschrift für Friedrich Hirth طبع شده است. با تغییراتی که از آن تاریخ پدیدار شده مؤلف این کتاب شادروان رنه گروسه مقاله‌ای بنام «خاورشناسی و مطالعات تاریخی» در «مجله تاریخی نشریه انتقادی» مجله خاورشناسی و مطالعات تاریخی در ژانویه - مارس ۱۹۳۷ انتشار داد و راجع به تخاری آنچه باید تشریح گردد بعمل آمده است. ۹ - Tarim

بیشتر قابل قبول مینماید این است که در سبیریۀ غربی شاید تا ناحیه مینوسینسک قبایل و مللی قبل از میلاد می زیسته اند که جملگی منشعب از نژاد سیت ها و سارمات ها بوده اند و در دودمانۀ تین شان از طرف فرغانه و کاشغر در دوران هخامنشی چاکا اقامت داشتند و زبان آنها زبان ایرانی شرقی بود. ساکنین قسمت مهمی از ترکستان شرقی فعلی از هند و اروپائی ها بوده اند که از لحاظ نژاد یا در زمرۀ ایرانیان شرقی، محسوب میشوند که در حدود کاشغر می زیستند یا از تخارها میباشند که از «کوچا»^۱ تا ناحیۀ «کان - سو»^۲ اقامتگاه آنها بوده است. بهر حال یوچه ها شاخه ای از این درخت و فرعی از این اصل بوده اند.

اولین اطلاعاتی که از منبع مورخین و جغرافیا نویسان چینی بما رسیده مبنی بر اولین شکست هائی است که نصیب ملل هند و اروپائی شده و در آن پایگاه های دور و مقام های بسیار بعید آنها را دوچار زحمت نموده است. چنانچه در سطور قبل گفتیم «هیونگ نوها» در زمان پادشاهی «مائوتوئن»^۳ یا «مئی تئی»^۴ (۱۷۴ - ۲۰۹) شکست مهمی به یوچه ها دادند جانشین آن «شان یو - پادشاه» موسوم به «لائوشانگ» (۱۶۱ - ۱۷۴) پادشاه یوچه ها را کشت و از کاسۀ^۵ سر اوسا غر ساخته و قبیله و طرفداران او را وادار نمود که بطرف غرب فرار کنند و از شمال صحرای گوبی بگذرند.^۶ عدۀ قلیلی از این یوچه ها که چینیان آنها را بنام «یوچه های کوچک»^۷ می نامند در جنوب «نان شان» بین «کیانگ»^۸ ها یا اهالی تبت اقامت گزیدند و دو قرن و نیم بعد مورخ چینی «تسین هان شو»^۹ می نویسد که اینها زبان محلی را فرا گرفته بودند.^{۱۰} آن قبایل و سایر جمعیتی که از شمال صحرای گوبی فرار کردند از طرف چینیان بنام «یوچه های بزرگ»^{۱۱} نامیده شدند و آنها کوشی نمودند که در

۱ - Koutcha ۲ - Kan-sou ۳ - Mao-touen ۴ - Mei-tei ۵ - همان عادت است که هرودوت (مجلد چهارم فصل ۶۵) راجع به سیت ها وصف نموده است. ۶ - رجوع شود به شاوان «خاطرات سه مائزین» Se-ma Ts'ien مجلد اول ص ۶۰. ۷ - Siao Yue-tche ۸ - K'iang ۹ - T'sien-Han Chou ۱۰ - تحقیقات پلیو Pellicot در «روزنامۀ آسیائی» سال ۱۹۳۴، مجلد اول ص ۳۷. ۱۱ - Ta Yue-tche

دره «ایلی»^۱ در حوضه «الیپک گول» (ایسی کول) سکونت گزینند ولی بلافاصله قبایل «ووسون»^۲ براینها تاختند و از آن منطقه بیرونشان کردند.^۳

مورخین چینی این «ووسون»ها را مردمی کبود چشم و سرخ ریش معرفی می کنند. «ژارل شاریانتیه»^۴ نام آنها یعنی «ووسون»ها را بالغات «آسیانوی»^۵ نزدیک می کند یا «آسیوی» و چون دو لغت اخیرالذکر نام دیگری از ملت و قبيله «سارمات» از نژاد «آلن»^۶ها است بدین جهت «ووسون»ها را پدر و مادر یا اجداد

- ۱ - Ili ۲ - Wu-Souen یا wou-soun ۳ - چنین بنظر می آید که قبایل «ووسون» نیز به منطقه Illi ایلی مهاجرت نموده اند و آنها نیز مانند یوچه زیر فشار هیونگنوها از سرحدات شمال غربی چین مثلاً منطقه سوپونور و سوکوکه نور Sogok-nor, Sobo-nor واقع در شمال «سوچئو» sou-tcheou گریخته و به ایلی آمده اند. آلبرهمن A. Hermann در نقشه شماره ۱۷ خود در کتاب «اطلس چین» همین نظر را دارد و قبول می کند آقای شیراتوری Shiratori مهاجرت آنها را به نقطه ای کمی جنوبی تر در منطقه کانچئو Kan-tcheou نزدیک توئن هوانگک Touen-Houang پیشنهاد می نماید و این نیز ممکن است نظری صحیح باشد رجوع شود به تحقیقات آقای Kurakichi - Shiratori بعنوان (سرزمین هیونگنو شاهزاده Hisiu-t'u Wang و مجسمه فلزی او برای Heaven Worship) منتشر در مجله «پادداشتهائی درباره بازجوییهای اداره باستان شناسی «تویپونگو» شماره ۵ سال ۱۹۳۰ ص ۱۶-۲. این سلوال بعمل می آید که آیا ممکن نیست که مهاجرت یوچه ها باعث شده باشد که سارمات ها عقب نشینی کنند و در این عقب نشین روسیه جنوبی را از سیت ها گرفته باشند. بمقاله آقای روستوفزف منتشر در مجله Kondakov منتشر در پراگ سال ۱۹۲۶ شماره ۱۳۹ و به تحقیقات آقای فتیش در مجله «آثار باستانی مجارستان» مجلد ۲۱ سال ۱۹۳۷ ص ۱۴۲ رجوع شود.
- ۴ - Jarl Charpentier ۵ - Asianoï
- ۶ - آلن ها یا آلان ها قومی بوده اند وحشی و جنگاور که در مغرب قفقاز و در سواحل شمالی دریای سیاه «ایالت سارماتی» قدیم مسکن داشته اند فردوسی در شاهنامه نام آنها را «آلان» آورده و هنگامی که خسرو انوشیروان با آنها بجنگ پرداخت این ابیات را از زبان فرستادگان انوشیروان نقل می کند: خطاب به آلانان :

چو ایران بر ما چو یک مشت خاکه	که گفتید ما را ز کسری چه باک
سراپرده و گاه و خیمه زدیم	کنون ما بنزد شما آمدیم
سپاه از در تیر و گرز و کمند	بیابان فراخ است و کوهش بلند
برویم و کوه و زمین شماست	در و غار جای کمین شماست
سپاه سپهد نه زین خانه ایم	همه جنگجویان بیگانه ایم
که سالار ایران چه افکند بن	فرستاده آمد بگفت این سخن
بزرگان فرزانه و رایزن	سپاه «آلاتی» شدند اتجنم
وز آزاد مردی کم اندیشه بود.	سپاهی کمشان تاختن پیشه بود

(الحاق مترجم)

و بستگان «آلن» ها می‌داند^۱. اگر این فرضیه صحیح باشد باین نتیجه می‌رسیم که «ووسوئن» ها زیر فشاری شبیه فشار «یوچه» ها و «هیونگ‌نو» ها بطرف روسیه جنوبی بطور متفرق رفته‌اند و کمی قبل از این دورانی که مورد بحث ماست «سارمات» ها آمده و بتدریج جای «سیت» ها را گرفته‌اند. بهر صورت از این فرضیه جدید باین نتیجه می‌رسیم که «یوچه» ها چون زیر فشار «هیونگ‌نو» ها از نواحی «کان‌سو» اخراج شدند در این فرار و هجرت بطرف غرب به منطقه «ایلی» رفتند و موجب زحمت «ووسوئن» ها شدند اینها در ابتداء از تازه واردین شکست خوردند ولی این شکست را دوامی نبود و با کمک «هیونگ‌نو» ها بتدریج وعصیان پرداختند. «یوچه» ها راه خود را بطرف مغرب ادامه دادند و یکنار سیحون علیا^۲ رسیدند (ایالت فرغانه که جغرافیون چینی آنرا «تا یونان»^۳ مینامند) مورخ چینی «تسین هان شو»^۴ رسیدن آنها را بآن مقام و موضع تأیید می‌کند. این جاست که بدورترین نقطه سرحدی یونان و سلطنت نشین یونانی باختران برمی‌خورند. این مصادف بود با آخرین سنوات سلطنت پادشاه یونانی باختران «اوکراتیدس»^۵ که مقارن می‌باشد تقریباً با سنه ۱۶۰ قبل از میلاد مسیح.

تأثیرها و انعکاس‌های نخستین فتوحات (هون) ها

سقوط تسلط و زوال سیادت یونان در افغانستان

منطقه تاشکند، فرغانه و کاشغر مسکن ملتی بود که چینیان آنها را بنام «سو»^۶ (تلفظ قدیم آن Sseuk بوده است) یاد کرده‌اند. پارس‌ها^۷ و هندوها آن ملت را بنام «شاکا» یا «چاکا» و یونانیان آنها را بنام سکه^۸ می‌شناخته‌اند.

۱ - به تحقیقات آقای ژارل شارباتیه که در مجله آسیای شرقی در سال ۱۹۱۷ ص ۳۵۷ تا ۳۹۱ چاپ شده. که نزدیکی و تجانس لغت «آلن» و «آزود» در زبان مغولی در آنجا شرح شده است. ۲ - چون مکرر نام سیحون و جیحون در این کتاب برده می‌شود برای جلوگیری از هراشتباهی متذکر می‌شود که: سیحون یا سیر دریا که یونانیان قدیم آنرا Iaxarto می‌نامیده‌اند در دریاچه آرال می‌ریزد. جیحون یا آمودریا یا Oxus بقول یونانیان سابقاً در بحر خزر می‌ریخته ولی بعدها تغییر مسیر داده و آن نیز در دریاچه آرال می‌ریزد. اولی بالای دومی جای دارد. (الحاق مترجم) ۳ - Ta-Yuan - ۴ - T'sien-Han-Chou - ۵ - Eukratidès - ۶ - Sseu - ۷ - منظور صرفاً قبیله یا ملت «پارس» ها است که یکی از شاخه‌های خانواده ایرانی است. همین «پارس» ها هستند که تحت رهبری «کوروش» در جنوب ایران امروزی و ناحیه انزان قدیم خاندان هخامنشی را بوجود آوردند. مترجم ۸ - Sakai

این ملت همان «سیت‌های آسیا» میباشند. که در آنجا سکونت ورزیدند. چنانکه دیده شد این ملت شاخه‌ایست از خانواده عظیم سیت و سارمات یعنی خانواده ایرانی صحرانوردی که در شمال غربی مرغزاران می‌زیستند. پس از تفحص‌ها و تجسس‌هایی که «لودرس»^۱ بعمل آورد می‌توان گفت که زبان آنها زبان «چاکا» طبق اسناد خطی متعددی که بدست آمده و از آغاز قرون وسطی است زبانی است یا لهجه‌ایست از زبان «ایرانی شرقی». این اسناد خطی را هیئت اعزامی «اورل اشتاین»^۲ در ختن یافته است.^۳ بازگشت یوچه‌ها بین ملل چاکا یک تزلزل و رعبی عمومی ایجاد نمود و باعث شد که تمام این صحرا نوردان و بیابان گردان هجومی بسلطنت‌نشین باختران که پادشاهان یونانی و جانشینان اسکندر تأسیس نموده بودند بعمل آورند. بنابر فرضیه‌ای که مورد قبول عموم می‌باشد حتی آقای «و. تارن»^۴ هم آنرا قبول نموده چاکاها زیر فشار یوچه‌ها سغدیان را و بعد باختران را متصرف شدند و جای یونانیان را گرفتند. بین سالهای ۱۴۰ و ۱۳۰ قبل از میلاد باختران از دست پادشاه یونانی موسوم به «هلیکولس»^۵ بدرآمد و قبایل صحرانوردی این امر را انجام دادند که بنابر گفته «استرابون» نام معروف‌ترین آن قبایل از این قرار است: «آزیوی»^۶، «پازیانوی»^۷، «تخاروی»^۸ «ساکارولی»^۹ و تمامی این قبایل از شمال رودخانه «یاگزارتس» بآنجا آمدند. کاری بس دشوار است که بتوان بطور بسیار دقیق هویت این قبایل را تعیین نمود. «ژارل شارپانتیه» چنانکه قبلاً گفتم در لغت «آزی‌وا»^{۱۰} و آقای «تروگ پومپه»^{۱۱} در لغت «آزیانوا»^{۱۲} همان ملت «یوسوئن» ها را می‌دانند که درایلی می‌زیسته‌اند و مورخین چینی آنها را بدین نام می‌شناخته‌اند.^{۱۳} قبیله ساکارولی یا ساروکائه (چاکا

۱ - Luders ۲ - Aurel Stein ۳ - ختن Ilchi ایلچی نام شهری است در ترکستان شرقی واقع در ۳۰۰ کیلومتری جنوب شرقی یارقند سمت چپ رودخانه ختن دریا که در رودخانه تاریم می‌ریزد سابقاً پایتخت امپراطوری ختن بوده و مرکز مهمی از مراکز مذهب بودائی بشمار میرفته است. W, Tarn - ۴
 ۵ - Helicolès ۶ - Asioi ۷ - Pasianoï ۸ - Tokharoi ۹ - Sakaraulai ۱۰ - Asioi ۱۱ - Trogue Pompée ۱۲ - Asianoi ۱۳ - چنانکه قبلاً دیدیم لغت آزی‌وا از یوی‌Asioi در تلفظ و زبان ترکی و مغولی به لغت، آن نزدیک می‌شود (آز ریشه کلمه است. جمع آن بمغولی آزدی‌است) آقای شارپانتیه نتیجه می‌گیرد که «اوسون» ها اجداد ملت سارمات (یعنی ایرانیان شمالی) و آن‌ها می‌باشند. بمقاله ایشان بنام «وضع نوادی تخارها» منتشر در مجله آسیای شرقی جلد ۷۱ سال ۱۹۱۷ رجوع شود.

راواکا) ظاهراً یک قبیله کهنی از چاکاها است. اما تخارو بنا بر آخرین فرضیه هائی که آقای «بایله»^۱ هم آنرا تأیید نموده هسته مرکزی ملت یوچه میباشد.

درسنة ۱۲۸ ق. م. وقتی که سفیر چین بنام «چانگ کین»^۲ بدیدن یوچه ها آمد بنا بر روایت مورخ چینی «سوماتسین»^۳ تمام سغدیان (ممالک شمال شط وای) یعنی شمال «جیحون»^۴ را تصرف کرده بودند. پایتخت این ها بنا بر گفته «تسین هان شو»^۵ شهری از شهرهای «کین شه» بود و «هاندا تورو»^۶ باتکاء آهنگ کلمات تصور می کند نام آن شهر «کاندا» بوده که مخفف «ماراکاندا»^۷ یا سمرقند میباشد.^۸ هر دو مورخ چینی علاوه می کنند که یوچه ها «تاهیا»^۹ یعنی باختران را تحت سلطه و استیلای خود قرار داده بودند ولی بنظر چین می آید که تا آن تاریخ^{۱۰} آنرا اشغال نکرده بودند. «تارن»^{۱۱} سؤال می کند (ولی در این پرسش اشتباه مینماید) آیا صاحبان باختران که از طرف یوچه ها مغلوب شدند یونانیانی نبوده اند؟ می خواهد برساند که هنوز چاکاها یونانیان را تا آن تاریخ از آن سرزمین بیرون نکرده بودند. بسیاری از خاورشناسان معتقدند که مدت بسیار قلیلی بعد یعنی در حدود سال ۱۲۶ مثلاً یوچه ها بهمین تسلط باختران اکتفا نموده از روی شط «آمویه - جیحون» گذشتند و تمامی آن سرزمین را عملاً اشغال و تصرف نمودند. در تأیید این نظر جمله ای از مورخ چینی «هئو هان شو»^{۱۲} را شاهد می آورند که وی بطور روشن و صریح می نویسد که یوچه ها به «تاهیا» مهاجرت نمودند و مملکت را بین پنج رئیس «هی هئو»^{۱۳} یا «یغو»^{۱۴} تقسیم نمودند. تاریخ دیگری که بوقایع و حوادث آن دوران نزدیک تر است «تسین هان شو» بدین صراحت و روشنی نیست. این روایت حاکی است که «اهالی تاهیا (یعنی اهالی باختران) دارای رؤساء بزرگی نبودند و فقط چندین رئیس شهر و قریه داشتند. این ملتی ضعیف بود و از جنگ

Oxus - ۴ Sseu-ma Ts'ien - ۳ Tchang K'ien - ۲ H. W. Bailey - ۱

Haneda - ۸ Maracanda - ۷ Haneda Toru - ۶ T'sien Han Chou - ۵

درباره یوچه های بزرگ و کوئی شوانگ بجله خانه فرانسه و ژاپن سال ۱۹۳۳ ص ۱۳ رجوع شود
Ta-hia - ۹ ۱۰ - ترجمه شاولان بنام «کشورهای باختری» بنا بر روایت Chou-Han T'oung pao

hi-heou - ۱۳ Heou-Han Chou - ۱۲ Tarn - ۱۱ چاپ سال ۱۹۰۶ ص ۲۳۰

Yabghou - ۱۴

می‌ترسید [بنابراین کار با ماجراجویان بی‌پاک و سرسخت یونانی نبود و بابدوی‌هایی بی‌قدر و منزلت سروکار داشتند] و با ورود و رسیدن یوچه‌ها آنها جملگی تسلیم شدند و اطاعت نمودند. «این متن تاریک و مبهم است و از آن نمی‌توان نتیجه‌ای گرفت. ولی متن دیگری هست که بسیار قطعی و یکطرفه می‌باشد. این متن روایت «هئو هان شو» است که صراحتاً می‌نویسد که در سال ۸۴ فرمانده چینی موسوم به «پانچائو»^۱ از پادشاه یوچه‌ها درخواست نمود که پادشاه سغدیان «کانگ کیو»^۲ را ملاست و توییح کند. بنابراین سغدیان و مملکت یوچه‌ها در این تاریخ از یکدیگر متمایز و بخوبی جدا بوده است. با این ترتیب مجبور می‌شویم که یوچه‌ها را در سرزمینی جنوبی‌تر در طرف باختران جای دهیم. یوچه‌ها پس از توقیف در شمال آمویه از این شط‌گذشتند و جای «ساکا» یا «چاکا» را در باختران اشغال کردند. آقای تارن (که ما در این مورد از ایشان پیروی نمی‌کنیم) تصور می‌کند که آنها مستقیماً و بلاواسطه باختران را از تحت حکومت یونانیان درآوردند.^۳ بهر حال این واقعه مقدمه جوش و خروش عمومی و جنبش و نقل و انتقالات صحرانوردان در سراسر ایران شرقی گردید. ساکاها را که یوچه‌ها بجنوب رانده بودند رفتند و «زرنگیان - زرنجیان»^۴ «سیستان» و آراخوزی (رخج)^۵ را که «قندهار»^۶ می‌باشد تصرف نمودند. این تصرف صورت قطعی پذیرفت و این ایالات از آن تاریخ در فهرست نامهای ایرانی مملکت سکاها یا «سگستانا»^۷ خوانده شد که بفارسی جدید «سیستان»^۸ مینامند.

از آنجا تمام صحرانوردان بامپراطوری «پارت» حمله‌ور شدند و چیزی نمانده بود که آن امپراطوری را مضمحل و ویران سازند. پادشاه پارت «فرهادثانی» در ماد

۱ - Pan-Tch'ao - ۲ K'ang-Kiu - ۳ - آقای تارن در تحقیقاتی که بنام «یونانیان در باختران و هند» چاپ سال ۱۹۳۸ ص ۲۸۳ فقط متذکر میشود که تصرف باختران از طرف سکاها که در کتاب استرابون نوشته شده مربوط بوقایع قرن هفتم است نه قرن دوم. آقای Przyluski در مقاله‌ای تحقیقی بنام «جنبه‌ها و تصویب‌های تازه از تاریخ سبت‌ها» که در مجله دانشگاه بروکسل در ماه فوریه - آوریل ۱۹۳۷ چاپ شده ص ۳ مراجعه شود.

۴ - Drangiane - ۵ - Arachosie - ۶ - Qandahar - ۷ - Çakasthana - ۸ - Soistan

دوچار مجاهدات و تشبثات پادشاه سوریه انتیوکوس هفتم از خاندان سلوکیه بود که برای باز یافتن کشور از دست رفته‌اش با پادشاه پارت بمبارزه پرداخته بود. (۱۲۹). فرهاد دوم بی احتیاطی نمود و قسمتی از این بدویان را بکمک خود طلبید. بربرها بسوی فرهاد شتافتند ولی طولی نکشید که علیه خود او شمشیر کشیدند (در سال ۱۲۷ یا ۱۲۸) و او را کشتند یک پادشاه دیگر و تازه پارت بنام «اردوان دوم» بنابر روایت «تروگ پومپه» در حمله‌ای که به تخارها نمود زخمی مهلک برداشت (۱۲۴ یا ۱۲۳) این نیز ثابت می‌کند که یوچه‌های تاریخ چین (اگر همان‌هایی باشند که تصویری کنیم تخارهای مورخین یونانی هستند) از همین ایام و در این دوران در باختران سکونت داشته‌اند و از همان ایام آن سرزمین تخارستان نامیده شده است. پادشاه پارت «مهرداد دوم» (۸۸ - ۱۲۳) توفیق یافت که از تهاجمات و حملات صحرانوردان جلوگیری کند و حتی توانست سیادت و تسلط خود را بر سکا‌های سیستان تحمیل نماید. مع‌هذا در سال ۷۷ «ساکارول‌ها»^۱ آتقدر در ایران قدرت داشتند که توانستند یکنفر سلوکی را که خودشان انتخاب کرده بودند بر تخت سلطنت پارت بنشانند. این شاهی که تحت‌الحمايه ساکاها بود «سیناتروکس»^۲ یا «ساناترواکس»^۳ نام داشت و خواست علیه حمایت کنندگان خود قیام کند و جان خود را بر سر این کار گذاشت و یقتل رسید (۷۰ ق. م.). تعقیب سرنوشت بعدی ساکاها و یوچه‌ها در این مناطق و نواحی تعلق بتاریخ ایران و هندوستان دارد. فقط در این جا بتذکار این مطلب اکتفا می‌کنیم که «ساکاها» از سیستان تا قندهار گسترده شدند و از کابل تا پنجاب را فرا گرفتند و بعداً وقتی که این ممالک را «یوچه»‌ها تصرف نمودند در «مالوا» و در «گجرات» فرمانروایان و حکام سکائی تا قرن چهارم بعد از میلاد مقام خود را محفوظ داشتند. اما راجع به یوچه‌ها در باختران تاریخ چین آنها را در قرن اول میلاد بمثابه سلسله

بزرگ «کوشانا»^۱ بامعرفی می‌کند (بزبان چینی: «کوی شوانگ»^۲ مورخ چینی^۳ «تسین هان شو» آنها را یکی از قبایل پنجگانه معرفی می‌کند که در سال ۱۲۸ ق. م. باختران را بین خود تقسیم نمودند).

«هئو هان شو» حکایت می‌کند چگونه رئیس کوشاناها که او وی را K'leaugsieku-kie مینامد^۴ یعنی همان «کوجالا کادفی سس»^۵ منفوش در مسکوکات توانست بامطیع نمودن سایرایلات یوچه امپراطوری «کوشانا» را بنیان گذاری کند. یونانیان و رومیان این امپراطوری را بنام امپراطوری هندوسیت شناخته‌اند. قدرت امپراطوران «کوشانا» که نام آنها ذیلا نوشته می‌شود شامل کابل و قسمتی از شمال هندوستان پنجاب و «ماتورا»^۶ گردید^۷: «کوجولا» یا «کوجولو کادفیسس اول»^۸ (بین ۲۵ و ۵۰ یا ۷۸)

«ویما کادفیسس» یا «کادفیسس ثانی» (بین ۵۰ و ۷۸ و ۱۱۰)

«کانیشکا»^۹ (بین ۷۸ و ۱۰۳ یا ۱۲۸ و ۱۵۰)

«هویشکا»^{۱۰} (در حدود ۱۶۰ - ۱۸۰) و

«واسودوا»^{۱۱} (در حدود ۱۸۰ - ۲۲۰)

از نقش مهمی که کانیشکا برای توسعه و ترویج کیش بودا در آسیای مرکزی بعمل آورد آگاهی حاصل است و آنچه در این جا حائز اهمیت می‌باشد نشان دادن تأثیرات و انعکاسات اولین یورش و حمله هونها است در سرنوشت قاره آسیا. زیرا هیونگ‌نوها ملت یوچه را از «کان سو»^{۱۲} بیرون رانده بودند و انعکاس این واقعه تا آستانه آسیای مقدم و هندوستان احساس گردید. یونان افغانستان را

۱ - Kouchana ۲ - Kouei-Chouang ۳ - مورخ چینی «هئو هان شو» Heou-Han Chou
متذکر می‌شود که از همین موقع است که یوچه‌ها بی‌نهایت مقتدر شدند تمام سلطنت نشین‌های دیگر آنها را بنام Kouei-Chouang (کوشانا) معین و مشخص می‌کنند ولی هان‌ها آنها را یوچه می‌نامند و آنها را بنام قدیم یاد می‌کنند. ترجمه شاون T'oung Pao سال ۱۹۰۷ ص ۱۹۲.
۴ - K'ieou-tsieou-kie تصحیحی است که آقای پلوی بعمل آورده بمقاله ایشان بنام «تخارها و کوچ‌ها» در مجله آسیائی سال ۱۹۳۴ شماره یک ص ۳۰ رجوع شود.
۵ - Koujoula Kadphisès ۶ - Mathoura ۷ - سندگذاری کوشانا بسیار نامعلوم است.
۸ - Koujoula Koujolo یا Kadphisès Ier. ۹ - Kanichka ۱۰ - Houvichka
۱۱ - Vasoudêva ۱۲ - Kan-Sou

از دست داده و آخرین آثار و بقایای فتوحات و تصرفات اسکندر کبیر از این نواحی محو شده بود. ایران پارت‌ها لحظه‌ای از فشار قبائلی که از «کان‌سو» رانده شده بودند متزلزل شد و این قبایل امپراطوری غیرمنتظری در کابل و در شمال غربی هندوستان تأسیس کرده بودند. این وضع و این حالت در تمام طول تاریخی که ما از آن بحث می‌کنیم ادامه خواهد یافت. کمترین تزلزلی که در یکی از جهات و نقاط مرغزاران روی بدهد بدون وقفه و معطلی عواقب پیش‌بینی نشده‌ای در چهار گوشه این منطقه پهناور ایجاد می‌کند و نقل و انتقال ملت‌ها و هجرت قبایل تکرار و تجدید می‌گردد.

مبارزات هیونگ نوها با هان‌های کشورهای مقدم

جدائی و افتراق هیونگ‌نوه‌های غربی

حذف کردن و دور نمودن یوچه‌ها بر اهمیت هیونگ‌نوها افزود. این ملت ازین پس بر دو طرف صحرای گوبی شرقی تسلط داشت و امپراطورشان در مغولستان علیا یکی از اقامتگاه‌های خود را نزدیک شهری که بعدها قراقرورم شد در ناحیه اورخون قرارداد همانطور که یکی از اقامتگاه‌های دیگر خود را در مغولستان داخلی پای دیوار عظیم چین بنیان نهاده بود^۱. افواج سوار آنها دستبردهای تهورآمیزی در سرزمین چین مرتکب میشدند و بارشادت و بی‌باکی بغارت اموال چینیان می‌پرداختند. در سال ۱۶۷ از «شن‌سی»^۲ داخل چین شدند و تا «هوی‌چونگ»^۳ واقع در مغرب پایتخت چین «چانگ‌نگان»^۴ پیش رفتند و کاخ امپراطور را سوزاندند. در سال ۱۵۸ بشمال «وای»^۵ آمدند و پایتخت چین را مستقیماً مورد تهدید قرار دادند. در سال ۱۴۲ از طرف «ین‌من»^۶ نزدیک «تاتنگ»^۷ واقع در شمال شان‌سی آمدند و به دیوار عظیم حمله کردند. سرحدات چین از هر طرف مورد حمله قرار گرفته بود تا اینکه

۱ - بمقاله آقای آلبرت هرمان بنام «صحرای گوبی در ایام باستان و تصرف هونها» منتشر در «سالنامه جغرافیائی»

Tch'ang-ngan - ۴

Houei-tchong - ۲

Chen-si - ۲

رجوع شود. ۱۳۰ ص ۱۹۳۵

Ta-t'ong - ۷

Yen-men - ۶

Wei - ۵

امپراطوری بزرگ بنام «ووتی»^۱ بر تخت امپراطوری هان‌ها نشست (۸۷ - ۱۴۰)^۲. امپراطوری آسیای علیا در آموغ به هیونگ‌نوها تعلق داشت. اقامتگاه اصلی امپراطور آنها - تاحدی که بتوان برای این صحرانوردان و بیابان گردان معتقد با اقامتگاهی شد - یا لا اقل یکی از اقامتگاه‌های تابستانی آنها چنانکه قبلاً دیدیم در سرچشمه‌های اورخون واقع بود. یکی دیگر از مراکز آنها که چینیان آنرا «لونگ»^۳ مینامند. تصور می‌رود در منطقه‌ای کمی جنوبی‌تر در صحرای گوبی بوده آنها هم قسمت سفلی رودخانه «اونگکین»^۴ امپراطور چین «ووتی» ب فکر افتاد که آنها را وادار کند که بهمین پناهگاه‌های دور افتاده خودشان پناه برند. ولی قبل از شروع بجنگ کوشش نمود که با یوچه‌ها که در سغدیان مستقر شده‌اند متحد شود و از پشت بر آنها بتازد. برای اجرای این مقصود «چانگ کین»^۵ را بسفارت نزد یوچه‌ها فرستاد وی در سال ۱۳۸ از چین خارج شد ولی بلافاصله هیونگ‌نوها او را اسیر کردند و نزد امپراطور خودشان «کیون‌چین»^۶ فرستادند^۷.

۱ - Wou-ti - ۲. راجع بجنگ‌های «ووتی» ترجمه‌ای که شاوان از تاریخ و خاطرات Sseu-ma Ts'ien نموده رجوع شود.
 ۳ - Long - ۴. Ongkin - ۵. Tchang Kien - ۶. «کیون چین» Kiun-Tchen در ۱۶۱۱ ق.م.
 بجای پدر خود امپراطور معروف چین «لائوچانگ» بر تخت امپراطوری نشسته بود. ۷. چون در سطورى که خواهد آمد مکرر از ادوار شاوان Edouard Chavanne و از مورخ چینی سه‌ماتزین Sseu-ma-Ts'ien نام برده خواهد شد ناگزیر برای روشن شدن ذهن خوانندگان بنا به اختصار بمعرفی این دو مورخ می‌پردازم. ادوار شاوان دانشمندی است فرانسوی که نوشته‌هایش درباره تاریخ و تمدن چین حجت است. وی در سال ۱۸۶۵ در شهر «لیون» Lyon دنیا آمده و در سال ۱۹۱۸ وفات یافته است. پس از تلمذ در دانشگاه عالی پاریس معلم فلسفه و صاحب دیپلم از مدرسه السنه شرقیه پاریس شد. وی مأمور شد بچین برود و در آنجا به تحقیقات تاریخی بپردازد؛ درباره تقویم و سال شماری «این» In ها اطلاعات جامعی بدست آورد و خاطرات و یادداشت‌های مورخ چینی Sseu-ma-Ts'ien درباره «آئین و مراسم قربانی فانگ» و «شان» Chan و Fang را در سال ۱۸۹۰ ترجمه نمود. کتاب بسیار مهم و سودمندی نیز بنام «نقوش سنگ قبرها در چین» تهیه نمود و در سال ۱۸۹۳ بطبع رساند. در سال ۱۸۹۱ در سابقه برای عضویت در وزارت امور خارجه فرانسه شرکت نمود و بلافاصله بچین مراجعت نمود. در سنه ۱۸۹۳ او را پاریس فراخواندند و کرسی تدریس زبان و ادبیات چین و تاتار را در کلوژ و پاریس را باو واگذار نمودند. در ۱۹۰۳ عضویت افتخاری Académie des Inscriptions بوی واگذار شد، و در ۱۹۰۸ رئیس دروس در مدرسه مطالعات و تحقیقات عالی Ecole des Hautes Etudes شد در سال ۱۹۰۷ در چین مطالعات و تحقیقات در چین شمالی توانست از بهترین آثار و ابنیه قدیمه‌ای که در چین شمالی وجود دارد عکسها و تصاویر و گروه‌های بسیار زیبایی فراهم آورد. نتیجه تمام این تحقیقات را در سالهای ۱۹۱۳ - ۱۰ طبع نمود. گذشته از کتبی که گفته شد وی مؤلف کتب ذیل میباشد: «استاد و مدارکی درباره توکیوها بقیه پاورقی در صفحه بعد

سفیر امپراطور چین مدت ده سال مجبور بتوقف در نزد آنها شد و سرانجام توانست فرار کند و نزد پادشاه فرغانه «تایوان»^۱ برود و از آنجا به «سغدیان»^۲ رفت. یوچه‌ها که از سلطنت‌نشین و کشور تازه خود دلخوش بودند دیگر بامور «گویی» علاقه‌ای ابراز نمی‌داشتند و «چانگ کین» سفیر راه مراجعت و بازگشت را پیش گرفت. او دوباره اسیر هیونگ‌نوها شد و مدت یکسال او را نزد خود نگاه داشتند و بالاخره در سال ۱۲۶ توانست به چین بازگردد.^۳ (در سال ۱۱۵ چانگ کین بمأموریت مشابهی نزد «ووسون»^۴ در منطقه «ایللی»^۵ فرستاده شد ولی این مأموریت نیز بتوفیق خاتمه نیافت زیرا جرئت نکردند با هیونگ‌نو بجنگ بپردازند).

چون یوچه‌ها حاضر نشدند که این سرگرمی و گرفتاری را برای هیونگ‌نوها فراهم کنند و امید امپراطور چین را برآورند ناگزیر امپراطور «ووتی» به تنهایی علیه هیونگ‌نوها بجنگ پرداخت. هیونگ‌نوها بنابر عادت قدیم خودشان مشغول بودند در حدود شهر پکن فعلی غارتی کنند و دستبرد می‌زدند. سردار چینی موسوم به «وای‌تزی‌نگ»^۶ از منطقه «تاتونگ» واقع در شمال «شان‌سی» عزیمت نمود. صحرای گویی را تا حدود «لونگ»^۷ واقع در کنار «اونگ‌کین»^۸ پیمود و هیونگ‌ها فرار اختیار نمودند. در سال ۱۲۷ چین یک پایگاه نظامی در «شوفانگ»^۹ کنار شط

بقیه پاورقی صفحه قبل

غربی [ترکهای غربی] «آثار قلمی و اسناد دیوانخانه‌های چینی در دوران مغولان ۱۹۰۰» «پانصد قصه و افسانه مستخرج از سه کتاب یا باصطلاح از سه کشکول یا زنبیل یا سبد که مجموع کتابهای مقدس بودائی است. مورخ چینی موسوم به سوماتسین Sseu-ma-Ts'ien در شهر لونگ‌من Long men واقع در ایالت شان‌سی در حدود ۱۲۰ سال قبل از میلاد متولد شده و در سال ۸۰ ق. م. مرده است. مجموعه تاریخی‌ای که نوشته است سالها پس از وفاتش انتشار یافته و بنام چینی Cho-ki یعنی «خاطرات و یادداشتهای تاریخی» و معروف است قسمت اعظم آنرا دانشمند مذکور در فوق شاوان بفرانسه ترجمه نموده است. تاریخ مذکور از دوران سلطنت «هوانگ‌تی»^۱ Hoang-ti (سال ۲۶۷۲) شروع می‌شود و به سلطنت «اوتی»^۲ Ou-ti سال ۱۴۰ ق. م. خاتمه می‌یابد. مطالب اساسی و مهمی که درباره چین قدیم می‌دانند اقتباس از یادداشت‌های این مورخ است. علماء و دانشمندان باین مورخ لقب «هرودوت چین» داده‌اند. (مترجم)

۱ - Ta-yuan ۲ - K'ang-Kiu ۳ - بخاطرات و یادداشتهای مورخ چینی سوماتسین Sseu-ma-Ts'ien
ترجمه آقای شاوان رجوع شود مجلد اول فصول ۶۱ و ۶۲. ۴ - Wou-Souen ۵ - Ili ۶ - Wei Ts'ing
Long - ۷ Ongkin - ۸ Cho-Fang - ۹

زرد بین «اوردوس»^۱ و «آلاشان»^۲ تأسیس نمود تا نیم دایره بزرگ این شط را از تجاوزات غیر محفوظ بدارد. در ۱۲۴ هیونگ‌نوها راه‌های این «شوفانگ» را تصرف نموده بودند و ژنرال چینی مذکور آنها را از این منطقه اخراج نمود. در سال ۱۲۱ ق. م. برادرزاده ژنرال «وی‌تزی‌نگ» موسوم به «هوکیو‌پینگ»^۳ که قهرمانی جوان بود بسرکردگی ده‌هزار سوار هیونگ‌نوها را از منطقه «کان‌سو»^۴ که سابقاً در تصرف یوچه‌ها و «ووسوئن»‌ها بود بیرون راند. این نقاط در اطراف شهرهای فعلیست که نامشان زیر صفحه نوشته شده است^۵ قرار دارد دو عشیره‌بی اهمیت‌تری که منسوب به هیونگ‌نوها و مالک و فرمانروای این سرزمین بودند (عشیره «هون‌سی» مجاور اطراف «هان‌چئو» و عشیره «هیو‌چئو»^۶ مجاور «لئانگ‌چئو») خدمت پادشاه خودشانرا ترک نمودند و داخل خدمت امپراطور چین شدند و چینیان اینها را مانند مؤتلف خود در شمال «نان‌شان»^۷ نشیمن دادند.^۸ در سال ۱۱۹ یک پایگاه مهم چینی با نفراتی بسیار در اوردوس تأسیس شد. در سال ۱۱۹ سردار چینی سابق الذکر «وای‌تزی‌نگ» و برادرزاده او هوکیو‌پینگ بعمليات ذیل دست زدند و توفیق نصیبشان شد. ژنرال از ناحیه «کوکوخوتو»^۹ واقع در شمال شان‌سی و برادرزاده‌اش از «شانگ‌کو»^{۱۰} نزدیک «سیوان‌هوای»^{۱۱} فعلی واقع در شمال غربی پکن از صحرای گوبی عبور کردند، مغولستان خارجی کنونی را که مرکز امپراطوری هون‌ها بود تصرف نمودند. آلبرت هرمان چنین می‌پندارد که «وای‌تزی‌نگ» حتی تا مسیر سفلی شط «اونگ‌کین» نیز جلو رفته بوده است. او امپراطور «هیونگ‌نو»‌ها موسوم به «بی‌چه‌سی»^{۱۲} را غفلتاً مورد حمله قرار داد و در موقعی که طوفانی از شن و ماسه می‌وزید و از جنوب خاک و شن بصورت هیونگ‌نوها می‌پاشید وی را بفرار وادار ساخت. نوزده هزار تن از بدویان را یا کشت یا اسیر نمود. قهرمان جوان «هوکیو‌پینگ»^{۱۳} با اقدامی بسیار تهورآمیز یک‌هزار کیلومتر داخل

Kan-Sou - ۴

Ho K'iu-ping - ۲

Al-la-Chan - ۲

Orods - ۱

Nan-chan - ۷

Hieou-tch'ou - ۶

Leang-tcheou, Kantcheou, Koua-tcheou - ۵

Chang-Kou - ۱۰

Koukou-Khoto - ۹

۸ - کتاب مذکور در فوق فصول ۶۲ و ۶۳

Ho K'iu-ping - ۱۳

Yi-tche-sie - ۱۲

Siuan-Houa - ۱۱

مغولستان خارجی شد و به نزدیکی تولای علیا و اورخون علیا رسید. بیش از هشتاد تن از رؤساء هونها را اسیر کرد. و برفراز جبال هون مراسم قربانی و صدقه را رسماً برگزار نمود. این سردار جوان کمی پس از مراجعت خود در سال ۱۱۷ وفات یافت. بر روی قبر این جوان سوارکار در «هین یانگ»^۱ بنای عظیمی با حجاری شگرفی و مجسمه سنگی عظیمی برپا نمودند که نشان می‌داد که اسبی یک تن بدوی را لگد کوب می‌کند^۲.

امپراطور چین «ووتی»^۳ پس از اینکه هیونگ‌نوها را بمغولستان علیا بازپس راند در منطقه «کان سو» بین سالهای ۱۲۷ و ۱۱۱ یک رشته فرماندهی و پاسگاه‌های نظامی تأسیس نمود تا از بازگشت آنها ممانعت بعمل آید. پاسگاه‌های «وووی»^۴ نزدیک «لانگ چئو» و «چانگ یه» نزدیک «کان چئو» پاسگاه «تسیوتسه یوان»^۵ نزدیک «سوچئو» و «توئن هوانگ» از لان‌چئوتا معبر «یومن کوئن»^۶ تمام سرزمین و کشور سابق یوچه را تحت مراقبت خود قرار می‌دادند و برآه ابریشم همیشه نظارت می‌توانستند کرد.^۷ در سال ۱۰۸ سرکرده چینی ژنرال «چائو پونو»^۸ بازم بیشتر بطرف شمال غربی تا سلطنت‌نشین‌های «لئولان»^۹ در نزدیکی «لوب نور» و «تورفان» فعلی جلورفت. پادشاه «لئولان» را اسیر کرد و پادشاه «تورفان» را مغلوب نمود.^{۱۰} چندین سال بود که چین روابط بازرگانی با فرغانه (بزیان چینی تایوان) برقرار نموده بود. این مملکت بدون تردید از ایرانیان شرقی یاساکاها مسکون بود و اسبهای بسیاری که از نژاد اسبهای زیبای ماوراءالنهر بودند به چین می‌دادند. در حدود سال ۱۰۵ اهالی فرغانه از اینکه اسبهای آنها را می‌برند به تنگ آمده بودند و سفیر چین را کشتند. در سال ۱۰۲ ق. م. ژنرال چینی «لی کوانگ‌لی»^{۱۱} با بسالت و شجاعتی ناشنیده با شصت هزار نفر از «توئن هوانگ»^{۱۲} بفرغانه آمد. وقتی باین مملکت رسید از همراهان وی بیش از

۱ - Hien-Yang - ۲ تاریخ Sse-ma Ts'ien مورخ چینی ترجمه شاوان مجلد اول فصل ۶۸، آلبرت هرمان
 ۲ - Wou-ti - ۳ Wou-Wei - ۴ Tsieou-ts' iuan - ۵ اطلس چین نقشه ۱۷.
 ۶ - Yu-men-Kouan - ۷ - بکتاب مذکور در فوق فصل ۸۷ ر. ک.
 ۸ - Tchao P'o-nou - ۹ - Leou-Lan - ۱۰ - بکتاب مذکور در فوق فصل ۷۴ و ۷۵ ر. ک.
 ۱۱ - Li Kouang-li - ۱۲ - Touen-Houang

سی هزار نفر باقی نمانده بود. پایتخت این مملکت را که ظاهراً «اوسروشنه»^۱ (اوراتپه فعلی) نام داشته تصرف نمود. برای تسخیر و تصرف شهر مجاری شهر را تغییر داد و سه هزار اسب بعنوان خراج و باج گرفت و سپس شهر را ترک نمود.^۲ با این احوال نباید پنداشت که هیونگ‌نوها اسلحه را از دست دادند و بجنگ خاتمه بخشیدند. سلطنت امپراطور بزرگ چین «ووتی»^۳ در پایان عمر خود دوچار بلیه عظیمی شد مانند شکست «واروس»^۴ ولی نه بدان وخامت، شکست مزبور بطور خلاصه بشرح ذیل است:

۱ - Ousrouchna ۲ - ترجمه شاوان فصل ۶۵ تا ۶۷ از «خاطرات مورخ چینی Ssen-ma-Ts'ien سن ماتسین رجوع شود. چنانکه «پرسوال یس» Perceval Yetts بخوبی ثابت نموده پیکار چینیان در فرغانه عبارت از یک لشکر کشی تفننی یا اقدامی برای نشان دادن جلال و جبروت نبود. چین همواره دوچار سواران مغوف و هول‌انگیز هیونگ‌نوها بود و کمانکشان‌کی که بر اسبهای کوتاه قد مغولی سوار بودند متناوباً می‌آمدند و در سرحدات چین بتاخت و تاز و غارتگری می‌پرداختند. چینی‌ها سوار کاران خوبی نبودند و اگر بر همان اسبان هم سوار میشدند بمهارت و چالاکی سواران هیونگ‌نو نمیرسیدند. در فرغانه و در سرزمین مجاور آن سفدیان، اسبان جنگی عالی‌تر و بهتری یافته میشد که آنها را اسب بلند ماوراءالنهری مینامند. محتمل است این از همان اسبهای باشد که یونانیان در مملکت ماد شناختند و آنها را «اسب نسانی» مینامیدند. بنابراین چینی‌ها فکر اتادند که یک قسمت از سواره نظام خودشان را برای اسبهای بلند بالاتر و بهتری که از خارج باید آورد سوار کنند و بدین ترتیب نسبت با سبان کوتاه قد هون‌ها برتری مسلمی کسب خواهند نمود. این فکر باعث شد که بفرغانه لشکر کشی کنند تا اسبهای بزرگ‌تر و مرکبهای عالی‌تری بدست آورند و برتری نظامی نسبت بمصرانوردان و بیابان گردان نصیبشان گردد. (در نقوشی که از دومین هان‌ها باقی مانده مثلاً دیده میشود که در «هیائو تانگ‌شان» Hiao-t'ang-chan اسب بزرگ نسانی و ماوراءالنهری در کنار اسب کوتاه‌قدی ترسیم شده است) در این جا باید یادداشت نمود که باز سؤال می‌شود آیا در آن دوران آخرین سلاطین یونانی - باختری در فرغانه سلطنت داشته‌اند یا خیر. اسم چینی فرغانه Ta.Yuan را بنامی که هندوها و ایرانیان باهالی «هلا» (یووانا یعنی اهالی ایونی Ionie) میداده‌اند نزدیک میدانند. بمقاله جامع آقای «پرسوال یس» بعنوان «اسب عامل ابتدائی تاریخ چین» که در مجله «دوران باستانی اورازی شمالی» مجلد ۹ سال ۱۹۳۴ ص ۲۳۱ طبع شده رجوع شود. (در این جا مترجم این کتاب توجه خوانندگان گرامی را باین نکته باید معطوف دارد که چون ایرانیان در ابتدا مردمان اهالی ایونی را شناخته‌اند و این مردم از اهالی هلا بودند که در آن سواحل می‌زیستند بنابراین عموم اهالی شبه جزیره هلا را یونانی بطور کلی نامیدند). ۳ - Wou-ti ۴ - Varus نام سرکرده‌ای رومی است که در شهر پمپلی بدنیا آمده و ۱۳ سال ق. م. بمپراطور رم اوکتاواوگوست که از متحدین خاندان او بود پیوست. بعد عنوان و مقام کنسولی یافت و بحکومت سوریه منصوب شد. در این حکومت بظلم و تعدی و تجاوز پرداخت و ثروتی گران اندوخت. بعد در سال ۶ بعد از میلاد بژرمانی سفلی فرستاده شد. شقاوت و قساوت قلب او باعث شد که مردم بطنیان و وشرش عمومی پرداختند. کار رئیس شورشیان بنام هرمان (آرمینیوس) Arminius با او بجنگ کشید و با تدابیر نظامی قوای سردار رومی را متفرق نمود و هر دسته‌ای را در مملکه‌ای انداخت و در تنگه توربرگ Teuberg قسمت اعظم قوای سردار سفاک رومی را نیست و نابود کرد. و اواروس بهر طرف رفت قوای خود را مغلوب و منکوب دید و بسیاری از رؤساء و فرماندهان را کشت و خود او نیز انتحار نمود. آنچه از قوای او مانده بود یا بهلاکت رسید و یا اسیر شد. خبر این شکست و بلیه عظیم در اوکتاواوگوست تأثیری عمیق نمود و مدت‌ها اطرافیان امپراطور رم می‌شنیدند که وی فریاد زنان می‌گفت: واوروس، واوروس افواج مرا باز ده (مترجم)

افسر جوانی چینی موسوم به «لی‌لینگ»^۱ مأمور و مصمم شد که در مغولستان علیا لشکرکشی کند و برای این منظور با پنج هزار نفر سرباز از «کیوین»^۲ واقع در مسیر شمالی «اتزین‌گل»^۳ گذشت و از چین خارج شد. مدت سی روز مستقیماً بطرف شمال و بسوی «اونگکین» جلو رفت. چون بکوه «سیون‌کی»^۴ رسید بدون تردید از طرف کوهی که امروز تویچی می‌نامند مشاهده کرد که هشتاد هزار نفر «هیونگ‌نو» قوای مختصر او را محاصره نموده و کمانکشان سواره نظام آنها به تیراندازی پرداخته‌اند. لی‌لینگ بطرف سرحد چین عقب‌نشینی نمود ولی در تمام این مدت سواران بیابان گرد و کمانداران صحرا نورد او را تعقیب می‌کردند. در یک روز قشون چین پانصد هزار تیر پرتاب نمود و تمامی تیرهایی را که داشت بسوی دشمن افکند. ارابه‌ها را از دست دادند و براه‌پیمائی پرداختند. در حدود سه هزار نفر سرباز باقی مانده بود. سربازان ساده مال‌بندگاریها و ارابه‌ها را گرفته و آنها را اسباب دفاع خود کرده بودند و افسران کاردهائی داشتند که طول آنها بیش از یک پا نبود. این جماعت توانستند تا پنجاه کیلومتری سرحد چین عقب‌نشینی کنند و این‌جا است که بدبختی و مصیبت آغاز می‌شود. پادشاه هیونگ‌نوها راه‌های تنگه‌ای را که چینیان مجبور بودند از آن بگذرند - محتاج بتوضیح نیست که چینیان باین تنگه رسیده بودند - شاه بقله کوه رفته بود و بوسیله همراهان و سربازان خود تکه‌های عظیم سنگ بود که از آنجا بزیمر می‌انداخت. عده بسیاری از افسران و سربازان زیر این تخته سنگها جان دادند. پیشروی امری بود محال و کاری ممتنع. شب فرارسید و «لی‌لینگ» خواست از تاریکی شب استفاده کند بهر نحوی شده داخل هیونگ‌ها و اردوی آنها بشود و شاه آنها را بکشد. دراین کار توفیق نیافت و گیروداری سخت پدیدار شد و هرکسی کوشش می‌کرد جان‌خودش را ازین مهلکه نجات دهد. از پنج هزار چینی فقط چهارصد نفر توانستند نجات یابند و بسرحد برسند. مابقی تماماً اسیر شدند حتی خود «لی‌لینگ». از شنیدن این اخبار

امپراطور چین «ووتی» دچار خشم و غضب شدیدی شد و چون مورخ «سوماتسین» خواست از شأن و ارزش «لی‌لینگ» رشید و مشهور دفاع کند امپراطور او را بمجازات ظالمانه‌ای محکوم نمود. «فاجعه لی‌لینگ» باعث شد که دولت چین برای مدتی چند از حمله متقابل بمغولستان خارجی صرف‌نظر کند. معهذا این شکست اخلاقی (زیرا در حقیقت این شکست متوجه یک عده قلیلی از سپاهیان چینی شده بود) سرحدات و پاسگاه‌های چین را در خطر نینداخت.^۱

باید این جا متذکر شد که برای این دوران از آثار قدیمی هون‌ها که در اطراف دریاچه بایکال بدست آمده است قطعاتی چند موجود داریم. در این باره گفتیم که اشیائی که اخیراً کشف شده از قبرهای «درس‌تویسک»^۲ نزدیک «ترویز-کوسواسک»^۳ بیرون آورده‌اند و با پلاک‌ها و الواح مفرغی سبیری یا مسکوکات چینی که در سال ۱۱۸ ق. م. ضرب شده تاریخشان یکی است. در قبرهای واقع در «چیتا»^۴ نیز آثاری کشف شده که بنابر تحقیقات آقای «مرهار»^۵ مربوط بقرن دوم تا اول قبل از میلاد است. منطقه ماوراء بایکال برای قبایل هون بمثابه مخزنی بود زیرا در پائیز که قبایل بدانجا می‌آمدند تا در نیم دایره «اوردوس» حملاتی وارد آوردند و چیزی بچنگ آرند هون‌ها بدانها حمله ور میشدند و ذخیره‌ای می‌اندوختند. در دوران بعدی هیونگ‌نوها و چین دیگر بطور مستقیم روی دیوار عظیم یا در مغولستان با یکدیگر نمی‌جنگیدند و در اطراف برکه‌ها و پیرامون واحه‌های شمالی «تاریم»^۶ برای تسلط به جاده ابریشم با یکدیگر مصاف می‌دادند و مبارزه می‌کردند. در سال ۷۷ پادشاه «لئولان» واقع در «لوب‌نور»^۷ با موافقت هیونگ‌نوها عاصی شد و سرکشی نمود و علیه سیادت چین قیام کرد. فوراً سر او را بردند و عده‌ای چینی در ناحیه «بی‌سون»^۸ برای نگاهبانی آن مملکت مستقر شدند در زمان سلطنت امپراطوری «سیوان - تی»^۹ از سلسله هان (۷۳ - ۹۰) توسعه و تسلط چین در حوضه تاریم یک تفوق قطعی تری یافت. این امپراطور می‌گفت که «خاندان هان قانونی

Troizkovask - ۳

Derestouisk - ۲

۱ - ترجمه شاوان از همان کتاب فصل ۳۸.

Yi-soun - ۸

Lob-nor - ۷

Tarim - ۶

Merhart - ۵

Tchita - ۴

Siuan-ti - ۹

مخصوص بخود دارد و آن عبارتست از قانون تسخیر و تسلط» - در سال ۷۱ سرکرده‌ای چینی موسوم به «چانگ هووی»^۱ به دره ایل رفت تالشکریان «ووسون»^۲ را کمک کند و هیونگ‌نوها را مغلوب سازند. در سال ۷۷ سلطنت تورفان (کیوچه) که باصطلاح داخل زمره اتباع هیونگ‌نوها شده بود مورد حمله فرمانده چینی «ژنرال - چنگ کی»^۳ قرار گرفت. در سال ۸۵ یک افسر دیگر چینی موسوم به «فونگ فونگ‌چه»^۴ - بجنگ پادشاه یارقند رفت و این واحه را نیز وادار باطاعت نمود. پادگان چینی سال بعد سلطنت‌نشین تورفان را مجبوراً تخلیه نمود و این کشور باز بدست هیونگ‌نوها افتاد ولی در سال ۹۰ همان «چنگ کی» آن سرزمین را دیگر باره تصرف و تسخیر نمود. «چنگ کی» پس از آن یک اردوگاه نظامی مهم در «کیولی»^۵ در جنوب قره شهر ایجاد نمود و خود را محافظ سرزمین بین تاریم و «وولی»^۶ قلمداد نمود. این نقطه بین قره شهر و کوچا است و از آنجا تمام آن مناطق را تحت مراقبت و نظارت خود قرار داد.

بدین ترتیب نظارت جاده ابریشم را چینیان از چنگ هیونگ‌نوها درآوردند و خودشان برعهده گرفتند. اگر عکس‌العمل هیونگ‌نوها بد وضعیف بود باین علت بود که از سال ۹۰ یک سلسله جنگهای داخلی باعث ضعف و ناتوانی آنها شد. دو نفر داعیه پادشاهی داشتند و می‌خواستند عنوان «چان - یو» را کسب کنند یکی نامش «هوهان‌یه»^۷ بود و دیگری «چه‌چه»^۸ در سال ۱۰۵ «هوهان‌یه» شخصاً بدربار «چانگ‌نگان» آمد و کمک و معاضدت امپراطور «سیوان‌تی» را استدعا کرد و خود را مرئوس و محکوم و دست‌نشانده امپراطور قلمداد نمود. از سال ۹۴ در نتیجه حمایت چین وی بر رقیب خود غالب آمد و در سال ۱۰۳ توانست که به «اورخون» بیاید و بعنوان فاتح در نشیمنگاه های خانوادگی خود مستقر گردد. در سال ۱۰۳ این هون اهلی شده بدربار پسر آسمان به (چانگ‌نگان) بازآمد و آزادی

خود را که آزادی تمام بدویان بود بیان نمود و تقاضای ازدواج بایکی از دختران خاندان سلطنتی چین را کرد. این تقاضا مورد قبول قرار گرفت.

اما رقیب مغلوب او مغولستان کهن سال و قدیمی را ترک نمود و آنرا رقیب فاتح خود که از تابعین چین شده بود واگذار کرد و برای کسب ثروت و مال بسمت مغرب در ترکستان فعلی روس رفت. (سال ۴۴ قبل از میلاد) در حین عبور لشکریان «ووسوئن» را در «ایلی» دید و آنها را مغلوب نمود، قبایل «هوکی»^۱ منطقه «ایمیل»^۲ و قبایل «کین کو»^۳ را که در مرغزاران آرال بودند با خود مؤتلف کرد و حتی اهالی سغدیان را که از روی بی احتیاطی با و کومک کرده بودند مورد تجاوز قرار داد و سرانجام اردوهای خود را در شنزارها و مرغزارهای «چو»^۴ و «تالاس»^۵ برقرار نمود.

این آغاز و طلیعه تأسیس یک امپراطوری بزرگی از هیونگک - نوهای مغرب است. اما چینیان به وی مجال ندادند که این بنای نورا مستحکم سازد. در سال ۳۶ فرمانده چینی «چنگ تانگ»^۶ با یک حمله و دستبرد که با تهور و جسارت عجیبی توأم بود داخل «چو» شد و «چه چه» را گرفت و سرش را از تن جدا کرد. (۳۵ - ۳۶) پس از این فاجعه عجیب ما عوامل هون ها و طرفداران «چه چه» را که در تمام این نهضت بطرف غرب با او بودند از نظر گم می کنیم؛ این هیونگک نوهای غربی دارای تاریخ نیستند و اگر مانند هیونگک نوهای شرقی در تماس و نزدیکی با یک ملت بزرگ و متمدنی مانند چین قرار می گرفتند شاید تاریخی از آنها باقی میماند همانطور که چینی ها اطلاعات سودمندی درباره هیونگک نوهای شرقی برای ما بیادگار گذاشته اند. فقط در پایان قرن چهارم میلادی در حدود سنه ۳۷۰-۳۷۵ است که احفاد آنها از شط ولگا و دون عبور نمودند تا اروپا را مسخر کنند که ما می بینیم نام «بالامیر» و «آتیل» در کتب تدریسی ما ظاهر می شود و باز از آنها صحبت بمیان می آید و ثانیاً با آنها آشنا میشویم.

مبارزات چین علیه هیونگ-نوها در دوران سلسله هانهای مؤخر- تجزیه هیونگ نوه‌های جنوبی

مهاجرت هیونگ‌نوه‌های غربی و اضمحلال هیونگ‌نوه‌های شرقی و طرد آنها از «تاریم» باعث سیادت امپراطوری چین در آسیای مرکزی شد. جنگهای داخلی که در چین سقوط سلسله هان‌های مقدم را اعلام می‌داشت (سال ۸ تا ۲۰ بعد از میلاد) نزدیک بود این وضع را دوچار تزلزل سازد. پادشاه هیونگ نوها از این جنگهای داخلی در چین استفاده نمود و سلطنت نشین تورفان را (سال دهم میلادی) از تحت‌الحمايگی چین درآورد و بغارت و چپاول در نزدیکی سرحدات چین پرداخت. قبر یکی از رؤسای هیونگ‌نو را میسیون «کوزلوف»^۱ در «نوئین‌اولا»^۲ نزدیک «اورگا» کشف نمود^۳. این اکتشاف بمابطور کلی تصویری از هنر و فرهنگ هون‌ها را نشان می‌دهد و می‌توان نظری درباره هنر آنها اظهار نمود. منسوجاتی که یافته شده با تصویر حیوانات نقاشی شده و در آنها خصوصیات هنر «سیت» و صنعت‌سیبری و سارمات و آلتائی هویدا است ولی آنچه باز مشهود میباشد این است که حالات و خصوصیات از هنر چین با صنعت کریمه و روم اقتباس و بر آنها علاوه شده است. (یک تصویر لاک و روغنی چینی بتاریخ سال ۲ بعد از میلاد و یک منسوج یونانی که ساخته سیمری‌های بوسفور میباشد یافته شده است)^۴.

وقتی که دومین سلسله هان‌ها «که هان‌های مؤخر خوانده میشوند» بر تخت سلطنت نشستند (سال ۲۰ بعد از میلاد) تصمیم این بود که تحت‌الحمايگی چین دوباره در تاریخ برقرار شود. در این هنگام از خوشبختی چینیان نفاق شدیدی بین قبایل «هیونگ‌نو» پدیدار شده بود. هشت قبیله هیونگ‌نوی جنوبی در سال

۱ - Kozlov ۲ - Noïn-Oula ۳ - به «یادداشت‌های هیئت اعزامی برای اکتشافات در شمال و در مغولستان» که از طرف آقایان ذیل Borovka, Kryzanovskiy, Polynov, Teploukhov, Kozlov تهیه و از طرف آکادمی علوم شوروی در لنینگراد بسال ۱۹۲۰ طبع شده رجوع شود. ۴ - یادآور میشویم که سکه‌های یونانی «پانتی‌کاپه» متعلق بقرن سوم ق. م. در سال ۱۹۱۸ در اطراف بوروتالا Borotala در سرزمین زونگاری پیدا شد Dzungarie به تحقیقات آقای ورنر «در مجله اورازی و تملن آن» مجله هشتم ص ۲۴۹ سال ۱۹۳۳ رجوع شود.

۴۸ تحت ریاست پیشوای خودشان «پی»^۱ عصیان کردند و سر از فرمان «چان یو» پادشاه خودشان موسوم به «پو - نو»^۲ کشیدند و اطاعت خودشانرا نسبت به چین اعلام نمودند. امپراطور چین «کوانگ ووتی»^۳ آنها را مانند مؤتلف و متحد خود و بهمین عنوان در مغولستان داخلی در حد جنوبی گویی و خط سرحدی «کان سو»^۴ و «شان سی»^۵ جای داد. بدین ترتیب سلطنت هیونگ نوهای جنوبی تأسیس و تشکیل شد و تا چین قوی بود آنها از دوستان و اتباع وفادار امپراطوری چین بودند ولی چون در قرن چهارم امپراطوری چین دچار انحطاط شد آنها نیز مخرب و منهدم کننده آن گشتند. تاریخ اینها شبیه بتاریخ بسیاری از قبایل ژرمن است که در زمان قدرت رم مؤتلف و متحد او بودند و چون ضعف و فتوری در ارکان رم پدیدار شد آنها نیز بنای آن امپراطوری را متزلزل می نمودند.

فعلا تنها دشمنان چین همان هیونگ نوهای شمالی بودند که در سرزمین و سلطنت نشین کهن سال هون ها یعنی «اورخون» واقع در مغولستان خارجی سکونت داشتند. حکمران چینی ناحیه «لثاتونگ»^۶ موسوم به «تزی یونگ»^۷ در سال ۹۴ مصمم شد علیه آنها تجهیزاتی فراهم کند و از پشت سر بر آنها حمله ور شود. برای انجام منظور دو قبیله همسایه یعنی «ووهوان»^۸ های حوضه «لثاهوی»^۹ علیا واقع در منچوری را و قبیله «سین پی»^{۱۰} را که قطعاً از نژاد مغولی بودند و در شمال و طرف کنگان (خینگان) کبیر و رودخانه «نونی»^{۱۱} صحرانوردی می کردند تحریک بحمله و تجاوز نمود. هیونگ نوهای شمالی که از هیونگ نوهای جنوبی جدا شده بودند و از این حملات که از دو طرف بر آنها وارد شده بود دچار ضعف و ناتوانی شده بودند دیگر برای چین خطر و وحشتی ایجاد نمی کردند و دشمنی مخوف محسوب نمیشدند.

Chan-si - ۵
Leao-ho - ۹

Kan-sou - ۴
Wou-houan - ۸

Kouang Wou-ti - ۳
Tai-yong - ۷
Nouni - ۱۱

P'ou-nou - ۲
Pi - ۱
Leao-tong - ۶
Sien-pei - ۱۰

جاده ابریشم

امپراطوری چین این فرصت را مغتنم شمرد و برکه ها و واحه های «تاریم» را باز در تحت حمایت خود گرفت. چنانکه قبلادیدیم این برکه ها و واحه ها دو نیم دایره در شمال و جنوب رودخانه تاریم تشکیل می داد. در طرف شمالی تورفان (در آن ایام چینی ها آنرا بنام «کیوچه»^۱ می شناختند) قراشهر (بزبان چینی «ین کی»^۲ «کوچا» (بزبان چینی «کمیداو-تسو»^۳ آقسو (کومويزبان چینی)^۴ اوج تورفان (ون سو)^۵ و کاشغر (شولو)^۶ واقع بود و در جنوب «لؤلان»^۷ در اطراف «لوب نور» ختن (یوتین)^۸ و یارقند (سوکيو)^۹ واقع بود. این موضوع که در قرن هفتم میلادی لهجه های هند و اروپائی هنوز در کاشغر و کوچا و بلاشک در کاشغر تکلم میشده ما را باین فکر می اندازد که ساکنان واحه های تاریم و یا لاقل بعضی از آنها بخانواده هند و اروپائی متعلق بوده اند. زبان کوچی آنچنان که در قرن هفتم وجود داشته و بما رسیدم شباهتها و رابطه هایی با زبان هند و ایرانی و هیتی و زبان ارمنی و اسلاو دارد.

اگر آنچنانکه مکتب آلمانی «زیگ» و «زیگلینگ»^{۱۰} معتقدند بطور مطمئن و قطعی نمیتوان گفت که لهجه های کوچی و قراشهری متعلق به تخاری ها است ولی میتوان با اطمینان و بدون شک گفت که اینها زبانهای هند و اروپائی میباشند^{۱۱}. همانطور که دلیلی نیست که تصور شود که در ابتدای قرون وسطی حمله و هجومی از طرف ملل هند و اروپائی به «تاریم» شده همانطور هم منطقی است که قبول کنیم که ملل و قبایلی هند و اروپائی قدیم تر (مقارن با بسط و توسعه سیت ها

Kou-mo - ۲	Kieou-tseu - ۳	Yen-ki - ۲	Kiu-Che - ۱
So-Kiu - ۹	Yu-t'ien - ۸	Leou-lan - ۷	Chou-lö - ۶
Wen-sou - ۵			

تاریخهایی که چینان راجع باین سلطنت نشین های مختلف در دوران هان های بعدی نوشته اند بوسیله آقای شاوان بنام «ممالک غربی تونگ پائو» در ۱۹۰۷ ترجمه شده است. ۱۰ - Sieg و Siegling زیگ و زیگلینگ (صرف و نحو تخاری) در گوتین گن آلمان در سال ۱۹۷۱ طبع شده و ملاحظات سیلون لوی Sylvain Lévi بنام «مقطعاتی از متون کوچی» از طرف انجمن آسیائی بسال ۱۹۳۳ بمطبع رسیده است. ۱۱ - درباره تشابه لهجه های کوچی و غیره بین سایر السنه هند و اروپائی بمقاله آقای پدیرسن بنام «گروه های لهجه های هند و اروپائی» که توسط انجمن تاریخی دانمارکی بسال ۱۹۲۰ طبع شده رجوع شود.

و سارمات‌ها در سیرری غربی تا ینی‌سئی علیا و با توسعه و بسط چاکا به دو دامنه تین‌شان بین فرغانه و کاشغر) بانجا آمده بودند. زبان آنها عبارتست از زبان ایرانی شرقی رایج در کاشغر غربی و زبان کوچی شمالی. دلیل دیگری بر این دلیل زبان و تکلم ولهجه اضافه می‌شود و آن عبارتست از شهادت و گواهی علماء نژادشناسی که بنا بر روایت مورخین یونانی آنها دارای چشمان آبی و موهای سرخ رنگ بوده‌اند یعنی همان خصوصیتی که «ووسون» ها که در «ایلی» در شمال غربی کوچا مقیم بوده‌اند داشتند.

این سلطنت‌نشین‌های کوچکی که در حدود تاریخ وجود داشت از لحاظ اقتصادی واجد اهمیت بسیاری بود زیرا جاده بزرگ کاروان‌رو بین چین و دنیای هند و ایرانی و یونانی و همان راه ابریشم از میان این واحه‌ها می‌گذشت.^۱ وجود این جاده را بطليموس تأیید می‌نماید. بشهادت این جغرافیادان که استناد به سلف خود «مارن‌تیری»^۲ می‌کند یک تاجر مقدونیه‌ای موسوم به «مائس تیتیانوس»^۳ در قرن اول میلادی یعنی در همین دورانی که الان ما بدان رسیده‌ایم توانست بوسیله یکی از اعمال خودش مسیر و خط سیر این جاده را ترسیم و توقف‌گاه‌های مهم آنرا نیز قید کند.

جاده ابریشم از «انطاکیه»^۴ پایتخت سوریه رومیان شروع میشد و از فرات و شهر «هیراپلیس»^۵ «منبیج»^۶ می‌گذشت و داخل امپراطوری پارت‌ها (اشکانیان) میشد و از اکباتان (همدان) «راجس» (ری واقع در نزدیکی تهران امروزی) و «هکاتوم پیلوس» (صدوروات - دامغان - شاهرود؟) و مرو می‌گذشت و می‌رسید به باختران (بلخ) بهمین شهری که در آن دوران به ملل هند و سیت متعلق بود، یعنی سرزمین یوچه‌های چین یا تخاری‌های هندی. از آنجا جاده

۱ - آقای آلبرت هرمان رساله‌ای بنام «جاده قدیمی ابریشم بین چین و سوریه» در برلن بسال ۱۹۱۰ طبع نموده و دره ۱۹۱ رساله‌ای دیگر بنام جاده ابریشم از چین تا امپراطوری روم نوشته و بوسیله انجمن جغرافیائی وین به طبع رسانده است. رساله دیگری هم بنام «قدیم‌ترین نقشه بین آسیای مرکزی و غربی» در ۱۹۲ طبع شده است باین انتشارات رجوع شود.

Hierapolis - ۵

Antioche - ۴

Maës Titianos - ۳

Marin de Tyr - ۲

Menbidj - ۶

ابریشم میرفت بطرف پامیر. دریک دره‌ای واقع در پای جبال «کومدای»^۱ بنا بر روایت بطلیموس یک برجی از سنگ بود و در مجاورت آن کاروان داران سوریه‌ای و سایر کاروان داران کالاهای خودشانرا مبادله می کردند. «آلبرهرمان» معتقد است که این نقطه را در دره‌ای بنام «قزل سو»^۲ باید جست که در طول جغرافیائی بین سلسله جبال «آلانی»^۳ و ماوراء آن (ترانس آلانی) جای دارد و از آنجا است که از حوزه جیحون علیا بطرف دره کاشغر می روند.

آقای «هاکن»^۴ که شخصاً آنجاها رفته و این نواحی را پیموده تصویری می کند آن برج سنگی را همانطور که پیشینیان تصور می نموده اند باید در اطراف «تاش-کورگان»^۵ فعلی بین «واخان» (پامیر صغیر) و سرچشمه های یارقند یا در شمال معبر و تنگه «مین تکه»^۶ جستجو نمود.

در کاشغر جاده ابریشم بدو راه تقسیم می شود راهی بطرف شمال و راهی بطرف جنوب. راه شمالی می رفت بطرف «کوچا» همین شهری که بنظر آلبرهرمان همان است که جغرافیون اسکندریه بنام (Issedon Scythica) نامیده اند و «قره شهر» که همین جغرافیون «دامنا»^۷ نامیده اند و «لئولان»^۸ واقع در کنار رودخانه «لوب نور» که جغرافیون اسکندریه «ایسیدون سربیکا»^۹ می نامیدند و بعد می رسیدند به «یومن کوان»^{۱۰} در مغرب «توئن هوانگ»^{۱۱} که همان جغرافیون آنرا (Daxata) دانسته اند.

مسیر راه جنوبی را قبلاً گفتیم. از کاشغر بطرف یارقند، ختن «نیا»^{۱۲} و میران می رفت. این شهر آخری در سلطنت نشین «لئولان» در «لوب نور» واقع است. این دو جاده در «توئن هوانگ» دوباره بهم متصل میشوند. جغرافیا نویسان یونانی و رومی آنرا «تروانا»^{۱۳} می دانند. پس از این دو جاده ابریشم داخل چین اصلی میشوند از راه (Ts'ieou-ts'iu'an) که جغرافی نویسان یونانی (Drosakhé) نامیده اند

Tach-Kourgan - ۵	Hackin - ۴	Alai - ۳	Qizil - sou - ۲	Komedai - ۱
Issedon-Serica - ۹	Leou-Lan - ۸		Damna - ۷	Mintéké - ۶
Throana - ۱۳	Niya - ۱۲	Touen-Houang - ۱۱		Yu-men-Kouan - ۱۰

و «چانگ یه»^۱ و سرانجام منتهی می شود به «چانگ نگان»^۲ یا «سینگان نو» که آنرا عموماً شهر «سرامتروپولیس»^۳ بطليموس می دانند و لیویانگ که بنا بر همان منابع «سرایا»^۴ و «تینه»^۵ نامیده میشود.

تسخیر و تصرف حوضه تاریم از طرف (پان چائو)^۶

این نام گذارهای بسبک یونانی و چینی هرچه می خواهد باشد و صرف نظر از این اسامی مختلف آنچه مسلم میباشد این است که از هنگام افتتاح، این جاده ای که از قاره های اروپا و آسیا می گذشت و امپراطوری رم و امپراطوری پارت ها (اشکانیان) را از طرفی و امپراطوری هان را از طرف دیگر به یکدیگر مرتبط می ساخت باعث شد که سلطنت نشین های کوچک هند و اروپائی پیرامون واحه های شمالی و جنوبی حوضه تاریم واجد اهمیت سرشاری از لحاظ تجارت گردند. بهمین سبب و علت بود که هیونگ نوها و چینیان نظارت به این جاده را هریک می خواسته بخود اختصاص دهند. هیونگ نوها از ارتفاعات جبال آلتائی مواظب و مراقب «تاریم» بودند و از طرف شمال می خواستند جاده ابریشم را زیر مراقبت و نظارت خودشان قرار دهند و چینیان از طرف مشرق و شهرستان مرزی «توان هوانگ»^۷ مخرجهای این شاهراه را تحت اختیار خود درآورده بودند.

تصرف یا تسخیر مجدد حوضه «تاریم» از طرف هان های بعدی توفیقی بود برای طرح ها و نقشه های بسیار سنجیده و پسندیده ای که در دوران امپراطوران چین مینگ تی (۷۵ - ۵۸) چانگ تی (۸۸ - ۷۶) و هوتی (۱۰۵ - ۸۹) کشیده شده بود^۸. افتخار این توفیق را باید از برکت شهامت و رشادت چند نفر سرباز رشید و دلاور دانست. در سال ۷۳ میلادی سرکردگان و ژنرال های چینی «کنگ پینگ»^۹ «فرمانده اسبهای تندرو» و «تئوکو»^{۱۰} بطور آزمایش و مقدمه کار علیه هیونگ نوها

Thinae - ۵ Saraya - ۴ Sera metropolis - ۳ Tch'ang-ngan - ۲ Tchang-ye - ۱
 Ho-ti و Tchang-ti + Ming-ti - ۸ Touen-Houang - ۷ Pan Tch'ao - ۶
 Teou-Kou - ۱۰ Keng-Ping - ۹ بزرگ است.

شمالی لشکرکشی کردند و اینها در برابر سپاهیان هان‌ها^۱ فرار اختیار نمودند . ژنرال سواره نظام موسوم به «پان چائو»^۲ که مقام نیابت «تئوکو» را داشت یکی از بزرگ‌ترین سرداران و لشکرکشانی است که چین بخود دیده است مأمور تعقیب «هوی‌ها»^۳ که قبیله‌ای از هیونگ‌نوها^۴ منطقه «بارکول»^۵ بودند شد. این صاحب منصب دلیر آنها را مغلوب نمود و «سربساری از این بدویان را از تن جدا کرد»^۶، در همان سال ۷۳ یک پایگاه نظامی چینی در «یی‌وو»^۷ تأسیس شد . «شاوان» آن نقطه را محلی میدانند که امروز «هامی» نام دارد ولی «آلبرهرمان» تصور می‌کند که محل آن پایگاه بین «لئولان» و پست کنونی «ینگ‌پان» است که در شمال «لوب‌نور» واقع میباشد^۸. در سال ۷۴ کنگ‌پینگ و تئوکو رفتند و تورفان را مورد حمله قرار دادند. تورفان در آن سال بدو سلطنت‌نشین توأم و همزاد تقسیم شده بود یکی کیوجۀ مقدم که اطراف خود تورفان بود و دیگری کیوجۀ مؤخر که طرف شمال و سوی «کوچنگ»^۹ و آنسوی سلسله جبال تین‌شان جای داشت. سلاطین این هر دو کشور از یک خاندان و از یک سلسله واحد بودند. کنگ‌پینگ با یک «مارش» تهورآمیز و راه‌پیمائی دلاورانه‌ای بسراغ دورترین این دو یعنی سراغ «کوچنگ» رفت. پادشاه این سرزمین موسوم به «نگان‌تو»^{۱۰} سخت وحشت‌زده شد و از جنگ روی برتافت و «از شهر بیرون آمد و کلاه خود را از سر برداشت با سر برهنه بپای اسب کنگ‌پینگ افتاد و اطاعت خود را بدین ترتیب اعلام داشت.» پادشاه تورفان پسر نگان‌تو نیز در نتیجه تسلیم پدرش مطیع و منقاد شد. دوپادگان چینی یکی در کیوجۀ مؤخر (کوچانگ) تحت فرمان پسر عمومی کنگ‌پینگ موسوم به «کنگ‌کونگ» و دیگری در «لوکچون»^{۱۱} در خود تورفان گذاشته شد. از طرفی دیگر «پان چائو» آن ژنرال سواره نظام چینی این چنین فکری

۱ - شرح حال Hang-ping ترجمه از هئوهان شو بوسیله آقای شاوان - ۱۹۰۷ . Pan Tch'ao - ۲

۳ - Hou-yen ۴ - BarKoul ۵ - شرح حال پان چائو ، پان یونگ و لئانگ کین تألیف

هئوهان تورا آقای شاوان بنام «سه ژنرال چینی از سلسله هان‌ها» ترجمه نموده است ۱۹۰۶ ص ۲۱۸ .

۶ - Yi-wou ۷ - شرح حال تونگ پائو تألیف هئوهان شو ترجمه شاوان ۱۹۰۷ ص ۱۵۶

۸ - Kou-tch'eng ۹ - Ngan-to ۱۰ - Loukchoun

می کرد که «تاکسی درغار ببر داخل نشود نمی تواند بچه های ببر را بگیرد.» این ژنرال باعده ای نظامی برای مشاهده و مطالعه اوضاع، بسطنت نشین «شان - شان» واقع در جنوب غربی «لئولان» و «لوب نور» فرستاده شده بود. در آنجا زیرکانه دریافت که پادشاه این مملکت بایکی از مأمورین اعزامی هون ها مشغول توطئه علیه چین میباشند. چون شب فرارسید، افسران و صاحب منصبان خود را مجتمع نمود و از واقعه آگاهشان کرد. قاعدتاً او بایستی از مأمور کشوری که دولت چین بمعیت او فرستاده بود نظر بخواهد و با او بمشورت پردازد ولی او گفت: «این یک افسر کشوری معمولی و متعارفی است. اگر او را از نقشه های خودمان آگاه کنیم راز ما فاش خواهد شد. سرنوشت ما در این ساعت باید معلوم گردد. مرگ بی افتخار کار مردان دلاور و شجاع نیست.» در نیمه شب پان چائو و قوای مختصری که در اختیارش بود آن محلی را که در آن نمایندگان هون سکونت داشتند آتش زدند و با هیاهویی که برخاسته بود و با غرش طبل و کوس توأم میشد آنها را دوچار وحشت و اضطراب فراوانی نمودند و بدویان را یاکشتند یا سوزاندند. پس از انجام این ضربشست پان چئو^۱ پادشاه شان شان^۲ را احضار نمود و فقط سرفیر هیونگ نو را باو نشان داد. این پادشاه که در شرف خیانت بود لرزان و ترسان برگشت و خود را در سلک مطاوعین و دست نشاندگان چین جای داد. پس از ختم این غائله پان چائو مشغول امور کاشغر شد.

این سلطنت نشین های کوچک هند و اروپائی حوضه تاریم هر وقت که هیونگ نوها و چینیان در امور شان مداخله ای نمی کردند بایکدیگر بجنگ می پرداختند یکی از سلاطین یارقند که چینی ها نامش را «هین»^۳ ثبت نموده اند (سال ۶۱-۳۳) اندک مدتی در آن منطقه سیادت بی بدست آورده و سرزمین کوچا (۶-۴) و فرغانه و ختن را مطیع خود نموده بود. ولی در برابر عصیان و طغیان عمومی مضمحل شد و از بین رفت. کوچا خود را تحت حمایت هیونگ نوها قرار داد و پادشاه ختن پادشاه یارقند را که «هین» نام داشت بهلاکت رسانده بود (سال ۶۱) و سیادت در

جنوب تاریخ نصیب همین پادشاه ختن شده بود که چینیان او را «کوانگ-تو»^۲ مینامند و او یارقند را تصرف نمود. در شمال، سیادت نصیب پادشاه کوچا که چینی‌ها او را «کین»^۳ مینامند گردید. وی با کمک هیونگ-نوها که حامیان او بودند در سنه ۷۳ کاشغر را تصرف کرد. در این حال و این وضع بود که امپراطور چین «مینگ-تی»^۴ ژنرال خود «پان چائو» را مأمور نمود که اوضاع و امور آن منطقه را سروسامانی بدهد. او نیز برای اجرای دستور امپراطور به کاشغر آمد. وی بدو به ختن رفت. پادشاه ختن «کوانگ-تو» که از موفقیت‌های اخیر خود سرمست بود گوش بگفتار فرستادگان هیونگ-نوها داد و با کمال بی‌ادبی و گستاخی با ژنرال چینی رفتار کرد. پان چائو ناگهان بادست خود سر مشاور اصلی و مخصوص شاه را که جادوگری بنام بود از تن جدا کرد. پادشاه ختن را ترس بسیاری فرا گرفت و خود را مطیع و منقاد امپراطور چین دانست و برای اثبات صمیمیت و صدق نیت خود نمایندگان هون‌ها را تماماً بقتل رساند. پس از این ماجرا «پان چائو» بطرف کاشغر روانه شد. قبلاً دیدیم که پادشاه کوچا موسوم به «کین» که دست‌نشانده و فرمانبردار هیونگ-نوها بود کاشغر را تصرف کرده و یکی از دست‌نشانده‌گان خود را که از نژاد کوچا بود در آن شهر بر تخت سلطنت نشانده بود. پان چائو با اتکاء به نیروی شجاعت و دلاوری (سربازان قلیلی در اختیار داشت) آن پادشاه بیگانه را دستگیر نمود و از تخت سلطنت برکنار کرد و سلطنت را بسلسله سابق کاشغریان عودت داد و پادشاهی را که چینیان بنام «چونگ»^۵ می‌خوانند بر تخت سلطنت نشانده.

در سال ۷۵ کمی پس از وفات امپراطور «مینگ-تی» یک شورش عمومی در تاریخ علیه تسلط چین روی داد و طبیعی است که هیونگ-نوها از شورشیان پشتیبانی می‌کردند. پادشاه قره‌شهر نماینده چین را که عنوان «حمایت‌کننده کل» داشت کشت. اهالی کوچا و آق‌سو آمدند و پان چائو را در کاشغر محاصره کردند.

مدت یک سال این دلاور چینی در برابر مهاجمین ایستادگی کرد. در خلال این مدت هیونگ‌نوها سلطنت‌نشین «کیوچه»^۱ بعدی را تصرف نمودند و پادشاه آنجا را موسوم به «نگان‌تو»^۲ که دست‌نشانده چین بود کشتند و ژنرال چینی موسوم به «کنگ‌کونگ»^۳ را که در قلعه‌ای در آن ناحیه بود محاصره نمودند. این ژنرال نیز مانند همکار چینی و غیرتمند خود پان‌چائو ایستادگی مردانه و پایداری تهورآمیزی از خودنشان داد. با چند نفری که مانده بودند دیگر چیزی برای تغذیه نداشتند و ناگزیر چرمهای ابزار و آلات را می‌جوشاندند و سدجوع می‌کردند. تا سرحد امکان پایداری نمودند.^۴ با این احوال حکومت امپراطور جدید چین چانگ‌تی بهر دوی آنها دستور داد که تاریخ را تخلیه نمایند. دربار چین از این اغتشاشات لاینقطع و فداکاریهایی که تحت‌الحماکی آسیای مرکزی ایجاب و تقاضا می‌کرد خسته و مضطرب شده بود ولی «پان‌چائو» فهمید که این عقب‌نشینی باعث خواهد شد که آن سرزمین باز به هیونگ‌نوها تسلیم گردد. تازه به‌ختن رسیده بود که علی‌رغم اوامری که باو ابلاغ شده بود از بازگشت منصرف شد و باز بکاشغر رفت. در مدت کوتاه غیبت او شهرکاشغر را کوچاها متصرف شده بودند یعنی آن قسمت که از قبیله هون‌ها بودند شهر را مسخر نموده بودند پان‌چائو سر رئیس کوچاها را برید و درکاشغر مستقر شد و مصمم گشت که هیچوقت آن شهر را تخلیه نکند. از این بهتر در سال ۷۸ با افراد و نفراتی که برای کمک و دستیاری درکاشغر و درختن یا حتی در سغدیان جمع‌آوری کرده بود آق‌سو و «اوچ‌تورفان» را تصرف کرد و «هفتصد سر را از تن برید». در همین اوان لشکریان و سواران چینی کان‌سو سلطنت‌نشین کیوچه یعنی تورفان را از چنگ هیونگ‌نوها درآوردند. «سه هزار و هشتصد سر بریدند و سی و هفت هزار رأس گوسفند ویز و گاو بدست آوردند. بدویان شمال با وحشت و اضطراب می‌گریختند»، باریقانی چون پان‌چائو و «کنگ‌کونگ» قبایل هیونگ‌نو دانستند که چاره‌ای جز مطاوعت نیست و رقیب آنها را خواه و ناخواه پذیرفتند.

۱ - Kiu-che - ۲ Ngan-to - ۳ Keng-Kong - ۴ - کتاب تاریخ Heou-Han Chou

شاوان ترجمه نموده و در سال ۱۹۰۷ آنها را بطبع رسانده است. بن کتاب مراجعه شود.

در تذکاریه‌ای که پان چائو با امپراطور نوشته سعی نموده است که رفتار ترسناک و روحیه جبان دربار را با تجربه‌ای که شخصاً در مساحات بیکران «مغرب عظیم» کسب نموده دمساز سازد. این قهرمان چینی می‌کوشد که در این تذکاریه بفهماند که اگر بنظر و گمان فضلاء چین این جنگهای دور در اراضی بعید بیفایده مینماید بعقیده او این رفتار فقط صورت تدافعی دارد و بس. بنابراین مقصود او این بوده که سرزمین چین را از حملات متناوب و هجومهای گاه و بیگاه هونها در امان بدارد: «تسخیر و تصرف سی و شش سلطنت نشین در آسیای مرکزی مطابق است با قطع بازوی راست هیونگک نوها» اما اسلوب کار او در این اصل و عبارت موجز مندرج است: «از این بدویها برای حمله به آن بدویها استفاده کنید.» تصرف و تسخیر تاریخیم عملاً بهمین ترتیب صورت گرفت. پان چائو از اهالی هر واحه‌ای که متصرف میشد عده‌ای برمی‌گرفت تا با آنها واحه یاغی دیگری را مسخر کند. عوامل چینی خالص چندان زیاد نبودند و غالب آنها عبارت بودند از مشتی ماجراجو و محکوم به تبعید که می‌آمدند تا در خدمت این سردار نامی و زندگی پراز حادثه جنگ کسب شرافتی بکنند. جملگی آنها از غنائمی که از ملل مقهور بدست می‌آوردند و یا از اموال آنهائی را که تحت حمایت خود گرفته بودند تا قبایل هون بآنها آسیبی نرسانند زندگی می‌کردند. پان چائو می‌گفت: «در یارقند و کاشغر اراضی دائر و حاصل خیز وسیع است. سربازانی که در آنجاها متوقف میشوند برای امپراطوری خرجی ندارند.» این سرداری که معاصر «تراژان» امپراطور روم بوده مسائل نظامی را مانند «تراژان» حل و فصل می‌کرد و روش او نیز شبیه به روش فاتح «داسی»^۱ بود.

هدف اصلی عبارت از این بود که قبایل هیونگ را بمغولستان خارجی باز پس برانند و آنها را از جاده ابریشم که نظارت در آن باعث تمول و تغذیه آنها میشد

(۱) تراژان Trajan امپراطور رم در سال ۹۸ ق. م. در اسپانیا بدنیا آمد و در سال ۱۰۶ بعد از میلاد درگذشت. وی جانشین «نرون» شد و با کمال درایت و فراست سلطنت کرد و نگاه تعاون بمستندان را تأسیس و در داخل امپراطوری جلب قلوب نمود. در خارج نیز داسی را که قسمتی از رومانی و مناطق شمالی بحر اسود است گرفت و ارمنستان را تصرف نمود و پارتها (اشکانیان) را شکست داد. امپراطوری لایق و معماری توانا بود ولی عیسویان را سخت مجازات می‌نمود. مدیحه‌سرایان و متملقین دوران او مخصوصاً «پلین» جوان در چاپلوسی او افراط نموده‌اند. «مترجم»

دور کنند. «پان چائو» برای نیل بمقصد آن اصول وحکمی را که قبلا گفتیم اجرا می کرد. یعنی شورشها و طغیانهای جدیدی در کاشغر بسال ۸۰ و ۸۷ و در یارقند بسال ۸۸ روی داد که وی آنها را درهم شکست و از بین برد و قبایل «ووسون» ناحیه ایل را در سال ۸۳ جزء مؤتلفین خود ساخت. هروقت که پان چائو بوسیله جاسوسان خود از تحریکات بدویان مطلع میشد چون بطرز فکر و روحیه آنها کاملاً آشنائی داشت موفق میشد که آنها را غافل گیر کند، و قبل از اجرای نقشه آنها بانهایت شدت آنها را بعقوبت برساند. در سال ۸۴ در کاشغر پادشاه آن موسوم به «چونگ» که تحت الحمايه و دست نشانده خود او بود با عده ای از مردم یارقند و سفدیان و یوچه ها یا هند و سیت ها تباری نمود و طاعی شد. در سال ۸۷ چون ژنرال «پان چائو» وی را از کاشغریرون کرده بود تدبیری نمود و بعنوان اینکه می خواهد مطیع گردد تقاضای ملاقات نمود و با عده بسیاری سرباز سواره بدیدن «پان چائو» آمد ولی در باطن مقصودش این بود که ضرب شستی نشان دهد و ژنرال چینی را از بین بردارد. «پان چائو» نیز چنان وانمود که صمیمیت و حسن نیت او را درک نموده است و مجلس ضیافتی بافتخار پادشاه کاشغر ترتیب داد. پس از اینکه «دور ساغر شراب پایان یافت» «پان چائو» پادشاه را گرفت و سرش را از تن جدا کرد. در همین موقع نیز سپاهیان چینی نقاب از چهره های خود برگرفتند و برقوای دشمن حمله ور شدند و آنها را کشتند و قلع و قمع نمودند. در سال ۸۸ مقابل شهر یارقند مجموع نفراتی را که با خود همراه داشت (چه چینی و چه از مردم ختن که برای دستگیری و کمک همراه آورده بود) بدرجات کمتر از قوای یارقندی بود. از این گذشته پنجاه هزار نفر نیز از کوچا و سایر شهرهای مجاور برای کمک به یارقندی ها آمده بودند. «پان چائو» طوری وانمود کرد که او با قوای خود شبانه عقب نشینی کرده است. پس از آن با راه پیمائی عجیبی صبح زود و موقع «بانگ خروس» بقوای یارقندی حمله ور شد و پنج هزار نفر را سر برید و جملگی را وادار باطاعت و تسلیم نمود. دیگر هیچ سرزمینی در حالت عصیان و طغیان باقی نمانده بود سوای «کوچا» و «قره شهر» که این دو سلطنت نشین همه جا می گشتند تا متحد

و مؤتلفی علیه چین بدست آرند و برای این منظور از هیونگ‌نو^۱ های مغولستان گرفته تا «یوچه»^۲ ها و هند و سیت‌ها (سکاهای هند) بهمه متوسل شدند. در سال ۹۰ شاه هند و سیت‌ها یعنی امپراطور مقتدر و توانای هند و سیت‌ها که بر افغانستان و شمال غربی هندوستان سلطنت می‌کرد و بدون تردید نام وی «کادفی سس اول»^۳ بود لشکریانی بشمال شرقی «پامیر» فرستاد تا «کوچا» را علیه پان‌چئو کمک و معاضدت نماید. علت این بود که این امپراطور دختری از امپراطور چین خواسته بود و چون تقاضایش مورد قبول واقع نشده بود بدین وسیله می‌خواست انتقام جوئی کند. پان‌چئو تمام پیام‌هائی را که بین این سپاه و «کوچا» رد و بدل میشد بدست می‌آورد و از تمام رموز کارهای آنها وقوف می‌یافت و می‌دانست که چگونه کوشش خواهند نمود که باین لشکریان خواربار و ضروریات جنگ را برسانند. در برابرین لشکریان صلاح در عقب‌نشینی دانست و آنچه را که در مقابل آن لشکر انبوه بود برد و چیزی باقی نگذاشت. هند و سیت‌ها که در جاده‌های بی‌انها و شنزارهای بی‌کران داخل شده و بی غذا و خواربار مانده بودند بهتر از این چیزی و راهی نیافتند که تا کارشان به شکست عظیمی منتهی نشده باوطان خود برگردند. دربار کوچا نیز از این تجربتی که ممکن بود بعواقب بسیار بدی منتهی شود بسیاست دیرین بازگشت نمود یعنی مصمم شد با چین از در دوستی درآید. در شمال مغولستان نیز سرداران چینی «تئوهین»^۴ و «کنگ‌پینگ»^۵ نیز فتح بزرگی نصیبشان شد و قوای «هیونگ‌نو» های شمالی را درهم شکستند (۹۰-۸۹) دوتن پادشاهان کیوجیه مقدم و کیوجیه مؤخر (کوچنگ و تورفان) فوراً رشته مودت را با امپراطوری چین مستحکم نمودند. در سال ۹۱ فرمانده چینی «ژنرال کنگ‌کوئی»^۶ شکست خونینی به هیونگ‌نوها داد. «کنگ‌کوئی» بطرف مغولستان شمالی جلو رفت و بلاشک به «اورخون» رسید و مادر و تمامی خانواده چان‌یو را دستگیر نمود و برادر خودش را بجای «چان‌یو» نشانده. نام برادرش «یوچه‌کین»^۷ بود. این پادشاه تازه و نو رسیده «هیونگ‌نو» ها

در سال ۹۳ طاعی شد و امپراطور چین یک قبیله مغولی را که در اقصای منچورستان سکونت داشت و موسوم به «سین پی»^۱ بود بدفع او فرستاد. آنها سر پادشاه را بردند و قوایش را متلاشی کردند و در برابر این شکست، دیگر «هیونگ نو» های شمالی هیچوقت نتوانستند کاملاً قد علم کنند و ابراز وجودی بنمایند.

سه شهر از چهار شهر طاعی و فرمان نابردار که در شمال «تاریم» واقع بود یعنی کوچا، آق سو، اوچ تورفان چون دیگر از کمک و معاضدت هیونگ نوها و قبایل هند و سیت (سکا تیان هند) محروم شده بودند در سال ۹۱ تسلیم ژنرال چینی «پان چائو» گردیدند. این کشور گشا و فاتح چینی از طرف دربار امپراطوری چین به لقب «حمایت کننده کل» ملقب و مفتخر شد و عملاً نایب السلطنه آسیای مرکزی گردید. اقامتگاه خودش را در «تو کین»^۲ قرارداد. این قریه کوچک نزدیک کوچا واقع بود. یک ژنرال دیگر چینی نیز در کاشغر اقامت داشت. فقط قره شهر بود که تسلیم نمیشد. در سال ۹۴ پان چائو با نفراتی که کوچا و «شان شان» ها برای دستیاری جمع آوری کرده بودند عازم سرکوبی قره شهر شد. مردم شهر پلهای رودخانه «یولدوز» را خراب کرده بودند تا قوای «پان چائو» نتوانند شهر را مسخر کنند ولی سردار چینی با اینکه آب تا کمر بند او را فرا گرفته بود از رودخانه گذشت و در قره شهر که بمردابی تبدیل شده بود پدیدار گردید. عده ای از ساکنان شهر فرار کردند ولی پادشاه تسلیم شد. پان چائو برای کیفر توهین های سابق، سر او را در همان محلی از تن جدا کرد که نوزده سال قبل حکمران چینی «چن مو»^۳ را همین پادشاه کشته بود. پس از این سربازان فرمان غارت و تاراج داد. این سربازان بیش از پنج هزار سر بردند و ۱۰ هزار نفر اسیر گرفتند و بیش از ۳۰۰ هزار رأس گاو و گوسفند و اسب بغنیمت بردند. تمام حوضه تاریم مطیع و منقاد شد. در سال ۹۷ پان چائو نایب خود «کان ینگ»^۴ را مأمور نمود که از میان «نگان سی»^۵ یعنی امپراطوری پارت (اشکانی) به «تات سین»^۶ یعنی امپراطوری رم برود. وی چیزهایی

از پارت‌های اشکانی راجع به رم شنید که موجب رعب و وحشتش شد و از امپراطوری اشکانیان فراتر نرفت و بی‌آنکه بسرحد رم رسیده باشد بموطن خود مراجعت نمود.

درسال ۱۰۲ «پان‌چائو» [خود را متقاعد ساخت و] بچین بازگشت و در

همان سال مرد. جانشینان این صاحب‌منصب جلیل‌القدر و فرمانده بزرگ نتوانستند سیاست او را در ممالک تسخیر شده که با واقع‌بینی و نرمی توأم بود تعقیب و تقلید کنند و درسال ۱۰۷ - ۱۰۶ آتش یک اغتشاش و بلوای عمومی در تاریخ مشتعل شد. ژنرال چینی موسوم به «لئانگ‌کین»^۱ در کوچا از طرف مردم شهر و مردم

مجاور آن شهر محاصره شد. وی از محاصره بایک فتح عظیم خارج شد ولی دربار چین در مقابل این عصیان‌های لاینقطع و اغتشاشات مستمر خسته و دل‌سرد شد و در سال ۱۰۷ تمامی پادگانهای را که در منطقه تاریخ و حتی در «لوکچون»^۲ و

«یی‌وو»^۳ داشت فرا خواند. سال بعد اهالی تبت که در آن اوان کاملاً وحشی بودند و در مغرب و جنوب «کوکونور»^۴ صحرانوردی می‌کردند به «پست»ها و مراکز نظامی چین در «کان‌سو»^۵ حمله‌ور شدند و راه «توئن‌هوانگ»^۶ را تهدید بقطع

نمودند. سردار چینی «لئانگ‌کین» با زحمتی بسیار و پیکارهایی سخت و صعب توانست از پیشرفت آنها جلوگیری کند (۱۰۸). درسال ۱۰۹ هیونگ‌نوهای جنوبی در مغولستان داخلی به پاسگاه‌ها و مراکز مقدم سرحدات حمله‌ور شدند. فرمانروای

چین ناحیه «لئاتونگ»^۷ موسوم به «کنگ‌کوئی»^۸ قبایل و عشایر «سین‌پی»^۹ را بجنگ آنها فرستاد. معه‌ذا «هیونگ‌نو»های جنوبی، شمال «شان‌سی»^{۱۰} را غارت کردند تا اینکه فرمانروای چینی مجبور شد در سال ۱۱۰ با پادشاه آنها صلح کند.

خلاصه آنکه چین با کمال زحمت از سرحدات سرزمین واقعی خود می‌توانست دفاع کند ولی در سال ۱۱۹ وضع اصلاح شد بدین ترتیب که مستعمره نظامی «یی‌وو» باز برقرار شد «شان‌شان» و پادشاه تورفان باز سر بطاعت فرود آوردند. اما

کمی بعد پادشاه «چان‌یو» «هیونگ‌نو»های شمالی و «کیوج»^{۱۱}های بعدی پادگان چینی بی‌وو را غافل گیر و قلع و قمع نمودند. سرانجام «پان‌یونگ»^{۱۲} پسر

KouKou-Nor - ۲

Keng K'ouei - ۸

Yi-wou - ۲

Leao-tong - ۲

Pan-Yong - ۱۲

Louktchoun - ۲

Touen-Houang - ۶

Koutch'eng - ۱۱

Leang K'in - ۱

Kan-sou - ۵

Chan-si - ۱۰

Sien-peï - ۹

پان‌چائو موفق شد که اعمال و افعال پدرش را بهمان نمط و بهمان شیوه باتوفیق و کامیابی به‌پایان برساند. در سال ۱۲۳ یک پایگاه و مستعمره چینی نظامی در «لوکچون» نزدیکی تورفان تأسیس نمود در سال ۱۲۴ وفاداری شاه «شان‌شان» را بامپراطور چین استوارتر ساخت و شاهان کوچا و آق سو بدیدنش آمدند و اطاعت و فرمانبرداری خودشانرا تأیید نمودند. پسر لایق پان‌چائو آنها را تهدید به تنبیه نمود و با عده‌ای که از نفرات آنها برگرفت دستجات طاغی و یاغی هیونگ‌نو را که در اطراف تورفان سب آسایش کرده بودند تارومار کرد. در سال ۲۶ برای دیر زمانی عشیره‌ای از هیونگ‌نوها را موسوم به «هون»^۱ که در شمال شرقی دریاچه بارکول نشیمنگاه داشتند مطیع خود ساخت و قسمت اعظم قشون هیونگ‌نوها را شمالی را که برای کمک هون‌ها آمده بودند مغلوب و فراری نمود^۲. در سال ۱۲۷ چینیان تصرف منطقه تاریم را به‌پایان رساندند و داخل قره‌شهر شدند. در سال ۱۳ پسر پادشاه کاشغر و یک سفارتی از طرف پادشاه فرغانه آمدند به «لویانگ»^۳ پایتخت چین و نسبت بامپراطور چین «شوون‌تی»^۴ اطاعت و کوچکی ابراز نمودند.

در سالهای بعد (گذشته از اغتشاش مختصر سالهای ۱۴۴ - ۱۴۰ که ناشی از سرکشی یکی از هیونگ‌نوها، جنوبی طرف چپ یا شرقی بود) مشکلاتی از جانب هیونگ‌نوها، مقیم کنار دریاچه «بارکول» پدیدار نشد. در سال ۱۳۱ این قبایل به «کیوجه»های بعدی (کوچ‌انگ)^۵ حمله ور شدند و اهالی را مورد شکنجه و آزار قرار دادند. در ۱۵۱ سراغ مستعمره و پایگاه نظامی چین واقع در «بی‌وو» رفتند و چینیان با زحمتی بسیار توانستند جان خود را از این بلیه سالم بیرون آورند. با این احوال در سال ۱۵۳ می‌بینیم که کیوجه‌های بعدی هنوز مطیع و منقاد امپراطوری چین می‌باشند. در سال ۱۵۱ شدت عمل و خشونت یکی از کمیسرهای چین که رفتار خشونت‌آمیزش بی‌فهمی او را در سیاست و تدبیر نیز ثابت نمود باعث شد که اهالی ختن انقلاب کنند و او را بقتل برسانند. پس از این واقعه ختن باشناسائی

Hou-yan - ۱ - ۲ - به شرح حال پان‌یونگ تألیف «هئوهان‌شو» ترجمه شاولان به سال ۱۹۰۶ صفحه ۲۵۴ - ۲۴۶
Lo-yang - ۳ - Chouen-ti - ۴ - Kou-tch'eng - ۵ - رجوع شود.

تقصیر خود در مقام طلب عفو برآمد^۱. در سال ۱۷ بازمی بینیم که ژنرالها و سرکردگان چینی قوای نظامی تورفان و قره شهر و کوچا را تحت اطاعت و فرماندهی خود دارند و تا کاشغر امر آنها جاری و نافذ است و در منازعات و اختلافات داخلی آنها مقام شامخ حکم را برعهده دارند. در سال ۱۶۹ - ۱۶۸ یک ژنرال چینی موسوم به «توان کونگ»^۲ سرکشی و طغیان مردم تبت و حمله آنها را به پست‌های سرحدی چین خاموش کرد و از بین برد.

تمدن واحه‌های مجاور تاریخ در پایان عهد قدیم و ابتدای قرون وسطی

نظارتی که چین در دوران امپراطوری هانهای مؤخر، بر جاده ابریشم داشت و بوسیله دو رشته از واحه‌های شمالی و جنوبی تاریخ آزادی تجارت بین قاره‌های آسیا و اروپا را تأمین کرده بود سبب شده که مذهب بودائی، و بوسیله این مذهب، ادبیات هندی و هنر هلنی (یونانی) در حوضه این شط‌بسط و وسعت یابد. این جاده ابریشم که نیز جاده مبلغین هندی برای ترویج مذهب بودائی در کاشغر و چین بود باعث گردید که تجارت و مذهب توأماً آورنده هنر یونانی- رومی بشود. نمایندگان و عمال «مائه‌تی‌تیانوس»^۳ (این شخص تاجری بود یونانی و رومی که در سوریه مرکز مهم تجارت ابریشم را در قرن اول قبل از میلاد در دست داشت. مترجم) از این حیث درست مانند عابدان و دعاة بودائی رفتار می‌کردند و فعالیت آنها نتیجه واحدی می‌داد. ظاهراً آن جاده‌ای که در آن وقت بیشتر مورد توجه قرار داشت، جاده‌ای بود جنوبی که از یارقند به ختن می‌رفت. در «یوتکان»^۴ یعنی همان ختن قدیمی هیئت اعزامی «اورل اشتاین»^۵ سکه‌های رومی امپراطور «والانس»^۶

۱- هئوهان شودر فصل ۱۰۰ از استقرار یک پادگان نظامی چینی در «کیوتسو» (Kiu-ts'eu) یا «کوچا» صحبت می‌کند. ولی آقای «پتر بودبرگ» Peter Boodberg تصویری کند که این پادگان مربوط به «کوچا» ی کنار رودخانه «موزار» در آسیای مرکزی نیست بلکه مربوط به یک مستعمره است در شمال شرقی شن‌سی Chen-si، بلاشک در شمال یولین Yu-lin بقیده این دانشمند، آن مستعمره از مهاجرین کوچی و تبعید شدگان تشکیل یافته بود. بمقاله وی که در «روزنامه هاروارد راجع بمطالعات آسیائی» که در سال ۱۹۳۶ طبع شده است (ص ۲۸۶) رجوع شود.
 ۲- Touan-Kong - ۳- Maes Titianos - ۴- Yotkan - ۵- Aurel Stein - ۶- Valens

(۳۷۸ - ۳۶۴) را کشف نمود. در ناحیه «راواک»^۱ در مشرق ختن یک رشته نقش و نگارهای یونانی و بودائی نیز کشف شد و مقداری منسوجات منسوب بنقاط مختلف یونان نیز بدست آمد که با اسلوب «قندهاری»^۲ بسیار زیبا و پاک منقوش شده بود. کمی دورتر بطرف مشرق در منطقه «نیا»^۳ نیز مقداری مهر و خاتم رومی که علائم و خطوط رومی در آنها کنده و نقر شده بود و نیز مسکوکات هند و سیتی کشف گردید. این منطقه از قرن سوم متروک شده بود. همین هیئت اعزامی در ناحیه «میران»^۴ واقع در جنوب غربی «لوینور»^۵ در سرزمین شان شان مقداری سنگ یافت که بر روی آنها نقوش یونانی و بودائی رسم و نقر شده بود. آنچه بیشتر جلب توجه می نمود تصویر بودا و کاهنان و دعاة بودائی و فرشتگان یا ارواح بالدار است که سبک و روش هنری رومی و آسیای مرکزی در آنها بسیار نمایان است. این نقوش بامضاء و خط هندی است که «تیتا» مینامند و چنین بنظر می آید که جملگی مربوط بقرن سوم و چهارم میلادی است^۶ و آن تیتا «تیتوس» میباشد. از همین جاده ابریشم است که در آن دورانی که بنام «صلح چین» معروف میباشد بزرگترین مبلغین بودائی به چین آمدند از قبیل «نگان چه کائو»^۷ که اصلا پارت (اشکانی) بود و در سال ۱۴۸ به چین آمد و در سال ۱۷۰ وفات یافت «چوشوفو»^۸ که هندی بود و «چه چان»^۹ یک نفر از قبایل یوچه یعنی هند و سیت بود و جملگی آنها در حدود سال ۱۷۰ آمدند و در پایتخت چین «لویانگ»^{۱۰} دیری بنیاد نهادند. در قرن بعد «چه کین»^{۱۱} پسر یکی از سفراء کبار یوچه بین سنوات ۲۲۳ و ۲۵۳ چندین کتاب بودائی را بزبان چینی ترجمه نمود. این نکته جالب کمال توجه است زیرا بخوبی نشان می دهد که از سرزمین «کوچا» که آنوقت شامل افغانستان و «قندهار» و پنجاب بوده و جاده ابریشم از آن سرزمین ها می گذشته مذهب بودائی توانسته است توسعه یابد و تمام حوضه

۱ - Rawak - ۲ Gandharien - ۳ Niya - ۴ Miran - ۵ Lobnor - ۶ از تمام این آثار عکس برداری شده و از طرف همین هیئت انتشار یافته است. مجموعه «ختن باستانی» تصاویر ۱۴ تا ۶۹ و ۷۱ به مجموعه دیگر همین مپسیون بنام «سرندیا» Serindia نیز مراجعه شود. تصاویر ۶۰ تا ۷۲. و تصاویر و صفحات ۱۳۶-۱۳۴ و غیره
 ۷ - Ngan Che-Kao - ۸ Tchou Cho-Fo - ۹ Tche' Tch'an - ۱۰ Lo-yang - ۱۱ Tcho-kien

شط تاریم را بودائی کند و بچین نیز برسد. این نکته نیز قابل توجه است که در کنار این مبلغین مذهبی کوچی یا هندی مبلغین پارت (اشکانی) نیز وجود داشته‌اند که از موطن خودشان باسیای علیا و شرق اقصی می‌آمده‌اند تا بترویج کیش بودا بپردازند. در کتاب چینیان بنام «تری‌پی‌تاکا»^۱ فهرست مبلغین مذهبی و مترجمین کتب دینی که از راه «تاریم» بچین آمده‌اند ثبت شده بدیهی است که در همین حوضه تاریم عده بسیاری راهب و دعاة از ایران شرقی و شمال غربی هند آمد تا متون مذهبی و مقدسی را که بزبان سانسکریت بود بزبانهای محلی ز زبان ایرانی شرقی گرفته تا زبان کوچی ترجمه کنند. در این جا باید برای تذکر نام «کوماراجیوا» را یاد کرد زیرا بسیاری رفتار او را سرمشقی خود قرار دادند و راهی را که او انتخاب نموده بود پیش گرفتند. (۴۱۳ - ۳۴۴)

«کوماراجیوا»^۲ تعلق به خانواده‌ای داشت هندی که در «کوچا» می زیستند. اسلاف و اجداد او در این سرزمین شاغل مقامات و مشاغل بسیار والائی شده بودند. پدر او که بودائی بسیار متعصبی بود خواست از مفاخر و مزایای مشاغل رسمی خود منصرف شود و بزندگانی مذهبی و صومعه‌ای بپردازد ولی پادشاه کوچا رضایت نداد و خواست که او در مشاغل خود باقی بماند و خواهر خود را بزوجیت او داد. از این وصلت «کوماراجیوا» بدنیاء آمد. از همان آغاز جوانی مادر وی او را به کشمیر برد تا ادبیات هندی را به وی بیاموزد و او را در مذهب بودائی برشد برساند. در بازگشت از هندوستان چون به کاشغر رسید مدت یکسال در آن شهر ماند و در آنجا بمطالعه «آبهی دهارما»^۳ [که همان کیفیات ماوراء طبیعت طبق مذهب بودا میباشد]

۱ - Tripitaka «تری‌پی‌تاکا» عبارتست از مجموعه سه کتاب (یا سه کَشکول، سه سید یا سه زنبیل زیرا پی‌تاکا بمعنای این هر سه کلمه می‌باشد) که کتب مقدسه بودائیان است. کتاب نخستین بنام «وینایا پی‌تاکا» Vinaya Pitaka است که شامل تعالیم مربوط به نظم و ترتیب میباشد کتاب دومی «سوترا پی‌تاکا» Sutra Pitaka شامل تعالیم دینی و مذهبی است و کتاب سومی «آبهیدارما پی‌تاکا» Abhidharma Pitaka مربوط است بمسائل ماوراء طبیعت. (مترجم)

۲ - Koumaradjiwa

۳ - Abhidharma

پرداخت. متن شرح حال او^۱ بما نشان می‌دهد که در آن تاریخ و آن دوران کاشغر مانند کوچا یکی از درخشنده‌ترین کانونهای فرهنگ و معرفت هندوستان بوده و سلاطین این دوشهر بایکدیگر رقابت می‌ورزیدند که بتوانند عابد و راهبی بفضل و دانش «کوماراجیوای» جوان را در دربار خود بپذیرند و از وی پذیرائی کنند. وقتی که این راهب جوان و فاضل وارد کوچا شد پادشاه این کشور که به تلفظ چینی نامش «پوشوئن»^۲ بود برای سلام و تحیت بدیدن او آمد و دوتن از نوادگان شاه یارقند در زمره شاگردان و تلامیذ او جای گرفتند. عابد مذکور با استاد و مرشد هندی خود موسوم به «وی ملکشا»^۳ که اصلا کشمیری بود و باین شهر مهاجرت نموده بود رحل اقامت افکند و تا سنوات ۳۸۳ - ۳۸۲ در آنجا ماند تا اینکه سردار چینی «لوکوانگ»^۴ وقتی که کوچا را مسخر نمود او را با خود به چین برد. تاریخ لشکرکشی‌های «لوکوانگ» گواهی می‌دهد که قصور «کوچا» بسیار مجلل بوده است و این فاتح چینی در برابر جمال و جلال آن قصور دوچار حیرت شده بود. حیرت این سردار چینی در برابر جمال این قصور این فکر را تولید می‌کند که آن بناهای مجلل تقلیدی از سبک معماری چین نبوده و آن‌ها را طبق سبک و سلیقه هندی یا ایرانی ساخته بوده‌اند. آقای هاکن نیز اولین نقوش غارهای «قزل»^۵ را با همین دوران معاصر و همزمان می‌داند.

با این امثال و شواهد است که تمدن آسیای علیا را بدو منطقه کاملاً متمایز در طول خط جغرافیائی تقسیم می‌کنیم. در شمال از روسیه و سواحل شمالی دریای

۱ - سیلون لوی Sylvain Levi این سه کتاب را که مجموعه مذهب بودا است ترجمه و در مقاله‌ای تحت عنوان تخاری B زبان کوچا آنرا در روزنامه آسیائی در سال ۱۹۱۳ شماره ۲ طبع نموده است به صفحه ۳۳۰ آن رجوع شود. (مترجم). این کتاب اینکه با اختصار بمعرفی سیلون لوی می‌پردازد: وی از متخصصین تراز اول در شناسائی تاریخ و السنه قدیمه هند و تبت و چین میباشد. در سال ۱۸۹۳ در پاریس متولد شده و در ۱۹۳۰ وفات یافته است. آثار این دانشمند بعدی فراوان است که در این مختصر نخواهد گنجید. مطالعات وی در السنه و تاریخ قدیم چین و هندوستان و تبت و نیپال بسیار فراوان است و در ۱۸۹۰ استاد در کلژ دو فرانس شد و در همان سال نیز ریاست انجمن آسیائی به‌وی تفویض گردید. پس از انتشار کتاب خود موسوم به «بودا کاریتا» تمام مطالعات و مورخین معروف معتقد شدند که وی یکی از بزرگترین نوابغ و مورخین بشریت است. مسافرت‌های بسیاری در شرق اقصی نموده و هند و ژاپون و چین و تبت و مغولستان را پیموده و در دانشگاه تاکور فلسفه و تاریخ هند را تدریس نموده است.

Po Chouen - ۲

Qizil - ۵

Lu Kouang - ۲

Vimalākcha - ۳

سیاه گرفته تا منچورستان و اوردوس. در این سرزمینهای وسیع هنر و صنعت مرغزاران هنر صحرانوردان بیشتر عبارتست از ساختن دسته‌های مفرغی برای تیر چادر، ساختن گيره و ساختن تصویر جانوران برای تزئین مصنوعات خودشان. در جنوب تمام طول راه و مسیر جاده ابریشم تا برسد بافغانستان و «توئن هوانگ» و عبور از دو رشته واحه برای کاروانیان. در این حدود هنر و صنعت عبارتست از نقوش و حجاری که مستقیماً از هنر و صنعت یونان و ایران و هندوستان سهم گرفته است. اهالی این نقاط و این واحه‌های فراوان مقیم و بادیه‌نشین بودند نه بیابان گرد و جاده ابریشم باعث میشد که نفوذ هنر یونان و ایران و مذهب بودائی در آن نقاط توسعه یابد و بودائی‌ان به‌رمنندان آن نواحی سفارش‌هایی بدهند و هنرمندان آن نقاط سفارش‌ها را طبق سلیقه مشتریان خود انجام دهند.

مبدأ این هنر «تاریم» را در پایان عهد قدیم و آغاز قرون وسطی باید در افغانستان جستجو نمود. در دره کابل در قرن چهارم آخرین سلاطین کوچا تحت نفوذ عمیق ایران ساسانی قرار گرفته بودند و پیرامون ایران دور می‌زدند. سکه‌هایی که مربوط بآن دوران کوشی ساسانی است و آقایان «هرتسفلد» و «هاکن»^۱ در آنها مطالعات وافری نموده‌اند مؤید این مدعا است. یک تمدن ساسانی - بودائی یک هنر ساسانی - بودائی در این اقصی نقاط سرحدی هند و ایران پا بدنيا گذاشت. در این باره اکتفا کنیم بذکر نقوشی که بروی دیوارها در «بامیان» و در «کاکراک» نقر شده که در پایان قرن سوم شروع شده و در تمام قرن چهارم ادامه داشته است. در صور انسانی، در البسه، و درهمه چیز آنها، نفوذ ساسانی مبرهن و آشکار است. مجسمه «ساسانی» و برهنی که اخیراً آقای «هاکن» در «خیرخانه» نزدیک کابل کشف نموده و مربوط بآخر قرن چهارم است. نقوش ترسیم شده روی دیوارها که در «دختر نوشیروان» نزدیک «روئی»^۲ بر سر راه کابل و بلخ پیدا شده و از آثار

۱ - به تحقیقات آقای هرتسفلد بنام میخ‌های کوش و ساسانی که در مجلد «آثار باستانی هند» شماره ۳۸ سال ۱۹۳۰ طبع شده رجوع شود هاکن - تقسیمات سکه‌های قدیمی افغانستان منتشر در روزنامه آسیائی ماه آوریل و ژوئن ۱۹۳۰ ص ۲۸۷ رجوع شود.

مسلم ساسانی است یک شاهزاده ساسانی را که حکمران باختران (قرن پنجم) بوده است نشان می‌دهد و تمام این آثار مکشوفه توسط «هاکن» و «گودار» و «هاکن - کارل» نفوذ هنر و تمدن ساسانیان را در آن حدود تأیید و مسلم می‌سازد. بطور واضح می‌بینیم که در آن دوران افغانستان کشوری بوده که در آن مذهب هندوستان و فرهنگ ادبی هند با تمدن مادی ایران زمان شاپور و خسرو باهم مشارکت کامل و هم بستگی فراوانی داشته است.^۱

این ممزوج و مخلوطی را که از تمدن ساسانی و بودائی ترکیب یافته است، مبلغین بودائی و هم‌کیشان «کوماراجیوا» در تمام واحه‌های حوزه «ناریم» و در مراحل و منازل مختلف جاده ابریشم ترویج نمودند و در نتیجه فعالیت مذهبی آنها میتوان آن‌جاده را جاده موعظه و ارشاد نامید. سبک نخستین نقوش «قزل واقع در مغرب کوچا» بستگی و نزدیکی بسیاری با نقوش بامیان دارد. خصوصیت این سبک عبارتست از ترسیم یک شکل یا موضوع بطور دقیق با رنگ آمیزی بسیار ملایم و خفیف برنگ‌های خاکستری مشکی سیاه سرخ گندم‌گون یا سبز روشن - آقای‌هاکن^۲ (که تاریخ و سنه این ادوار مختلف را مدیون ایشان هستیم) این سبک را مربوط بسنوات بین ۴۵۰ و ۶۵۰ تقریباً می‌داند. نفوذ هنر هندی در این سبک نخستین بسیار مؤثر بوده و رقص ملکه «چاندراپرابا»^۳ که پیکرهای برهنه و زیبای هندیان «آجانتا»^۴ را بخاطر می‌آورد مؤید این مطلب است. اما باید دانست که نفوذ ساسانی نیز بخوبی مشهود میباشد مخصوصاً در غار «طاووسان» و در غار «نقاش» که خود نقاش ترسیمی و نقشی از خود ساخته و خود را بصورت یکی از نجباء ایران معرفی مینماید. جوانمردی ظریف، نیم تنه‌ای تنگ برتن دارد و رنگ نیم تنه باز و روشن است. یقه او با برگردانی بزرگ بسبک کوچی زینت یافته است - در نقوش بامیان

۱ - کتاب آقای گودار و مادام گودار و هاکن بنام «آثار باستانی بودائی بامیان» چاپ پاریس سال ۱۹۲۸. هاکن جستجوهای تازه در آثار باستانی بامیان ۱۹۳۳ - هاکن و کارل - تجسس‌های علمی در آثار باستانی خیرخانه ۱۹۳۶

۲ - بمقاله آقای هاکن بنام هنر هندی و ایرانی در آسیای مرکزی که در مجله «تاریخ هنر» طبع شده رجوع شود. بمقاله آقای رتو بنام هنر بودائی در آسیای مرکزی و مطالعاتی در باره نفوذ چین و هند که در مجله انجمن هند در سال

۱۹۳۸ در لندن طبع شده رجوع شود.

۳ - Tchandraprabhâ

۴ - Adjantâ

که مادام «گودار» از آنها گرده‌هائی برداشته همین جزئیات دیده میشود - پوشیدن شلوار و موزه‌های بلند و تمام جزئیات ملبوس مستقیماً از طرز نقاشی ایران تقلید و اقتباس شده است. از این گذشته در سال ۱۹۳۷ آقایان هاکن و ژان کارل نقوش بسیار زیبایی که روی سنگهای گچی و مرمر نقر شده در فندوقستان در مغرب کابل یافتند و بنا بر سکه‌های مکشوفه جملگی مربوط بدوران سلطنت پادشاه ساسانی خسرو دوم (۶۲۸-۵۹۰) میباشد یقین ما را تأیید می‌کند، که افغانستان ایرانی - بودائی تا آمدن اعراب در پوشیدن و آرایش‌های مردانه از سبک و روش جامعه کوچی الهام می‌گرفته است. (مجله هنرها و صنایع آسیائی مجلد ۱۲ - ۱۹۳۸)

سبک دومین نقوش‌ونگارهای «قزل» را آقای «هاکن» بین سنوات ۶۵۰ و ۷۵۰ جای داده است. بعقیده این باستان‌شناس آنچه سبک مزبور را مشخص میدارد این است که به برجستگیهای اعضاء بدن تخفیف داده شده ولی رنگها تندتر شده است (آبی لاجوردی - سبز خام و تند) و نفوذ ساسانی در آرایش‌موی و روی و ملبوس بیشتر نمایان است.

در نقوش بودائی «قزل» و «کومتورا»^۱ که اکنون در موزه «برلن» جای دارد دسته‌ها و گروه‌هائی از زن و مرد دیده میشود که آمده‌اند تا چیزهائی هبه کنند. منظر این گروه‌ها و جماعات ما را یاد دربار شاهان «کوچا» در قرن پنجم و هشتم میلادی می‌اندازد و می‌توانیم بخوبی دریابیم که این طبقه اشراف و نجباء «کوچی» که مسلماً از نژاد هند و اروپائی بوده‌اند از لحاظ آرایش و زیب و زیور و تمدن مادی تحت نفوذ ایران از حیث ایمان و ادبیات تحت نفوذ هند قرار داشته‌اند. در محاذات این لباسهای درباری و مناظر نظامی «قزل» (مثلاً مجلس و صحنه «تقسیم اوراق مقدس») می‌بینیم که سوارکاران کوچی با روپوشها و تن‌پوشهای فلزی با کلاه‌خودهای مخروطی شکل و نیزه‌های بلند جای دارند. این منظره بدیهی است که ما را یاد نجباء و اسواران ساسانی و سواره نظام سارماتی که تصاویرشان در کرچ (واقع در کریمه) موجود است می‌اندازد^۲. این مخلوط و

۱ - Qoumtoura - ۲ - باطلس فون کوک راجع به منابع و فرهنگ در آسیای وسطی و بکتاب ایرانیان و یونانیان در روسیه جنوبی تألیف روستووزف رجوع شود.

ممزوج ایرانی- بودائی در منطقه جنوب شط تاریم و مخصوصاً در تصاویری که در روی تخته‌های چوب کشیده‌اند و در «دندان اوילیک» یافته شده (واحد ایست در شمال شرقی ختن) جملگی مربوط به پایان قرن هفتم است. مثلاً می‌بینیم در کنار یک زن برهنه «ناگائی»^۱ که کاملاً سیما و صورت هندی دارد و شباهت او بهریان ترین مردم «آجانتا» آشکار است یک نفر اسب‌سوار یا شترسوار ایرانی قرار دارد. یا اینکه یک «بودی‌ساتوا»^۲ دیده می‌شود با ریشی بلند که تاجی بلند بر سر و لباده‌ای دراز و سبزرنگ بر تن شلواری پیا و موزه‌های ساقه بلندی برپای دارد. تمام این خصوصیات شبیه به جزئیات ظاهری یک فرد نجیب و شریف ایرانی ساسانی است. همین نفوذهای هنر ایرانی در نقوش و «مینیاتور»های ناحیه تورفان و «بزک‌لیک»^۳ و «مورتوک»^۴ و غیره بخوبی آشکار و نمایان است. در «بزک‌لیک» خدایانی که خفتان بر تن دارند شبیه به سواران کوچی هستند که با همان جوشن و خفتان ساسانیان که در «قزل» و «کوماترا» دیده‌ایم ملبس هستند. ولی آقای هاکن یادداشت می‌کند که نقوش «آوالوکی تچوارا»^۵ واجد خصوصیات هنر هندی است.

در «مورتوک» نیز می‌بینیم که در کنار «بودی‌ساتوا» ها که صورتی کاملاً هندی دارند عده‌ای برای هبه کردن آمده‌اند و البسه و سلاح‌های آنها جملگی شبیه بهمان لباسها و اسلحه‌هایی است که در «قزل» دیده‌ایم و کلاه‌خودی بر سر دارند با

۱ - Nāgha یکی از چند قبیله وحشی است که در سرحد شمال شرقی هندوستان «آسام» زندگی می‌کرده‌اند. شهرت آنها در شکار و مخصوصاً در بریدن سر دیگران بوده و همیشه لخت و برهنه می‌زیسته‌اند. ۲ - بودی ساتوا Bodhisattva (بمعنای تحت‌اللفظ یعنی کسی که صفت بودی را کسب کرده‌باشد) بودی یعنی فرزندی و حکمت و اشراق و رسیدن بآن، حد هر کسی است که بحسن نیت متعلی باشد. راه رسیدن بآن فضائل گذشته از بکار انداختن نیروی عقل تفکر است و تخیل که تولید استدراک می‌کند و آن خود در مذهب بودائی اصل و ریشه «فهمیدن» است. در مذهب برهمنی اصل و ریشه «ودا» دانستن است. بودی نامی است که به موجودات کامل می‌داده‌اند که آنها مافوق خدایان جای دارند و مرحله‌ای می‌رسیده‌اند که می‌توانستند آنها را بمقام و مرتبت بودا برسانند. روزی آنها بشکل و هیئت انسانی جای او را می‌گیرند. جای فعلی آنها در آسمان است و قدرتشان بی حد و انتها است و همیشه ماده و معنا بکمک مردم می‌شناهند. (در تصاویری که از آنها کشیده‌اند آنها را با صورتی جوان حتی بشکل زنی جوان ترسیم می‌کنند که تاجی بر سر و گردن پندهائی برگردن و دستیاره‌های زیبا بر میج خود دارند. ولی بآنها غالباً چندین سر و چندین بازو و دست می‌دهند و در میان گل نیلوفر جای دارند. (مترجم)

پره‌های گسترده که مسلماً بسبک و معمول ساسانیان است^۱ از طرف دیگر « سر اورل اشتاین»^۲ در قره شهر الواح حجاری شده بسیار ظریفی کشف نموده و صورتها و شکل‌هایی در آنها دیده میشود که گوئی خواسته‌اند در آنها صورت و سیمای تمام نژادها را نقر کنند و اکثر آنها شبیه بصورت‌های یونانی- بودائی است که در «حدا» واقع در افغانستان بدست آمد و امروز در موزه «گیمه» جای دارد.

بنابراین قبل از اینکه در نیمه دوم قرن هفتم ملل ترک این سرزمین را تصرف نمایند واحه‌های هند و اروپائی شمال و جنوب شط تاریم از یارقند و ختن تا لوب‌نور و از کاشغر و کوچا و قره‌شهر گرفته تا تورفان جملگی از لحاظ هنر و صنعت تحت نفوذ تمدن‌های بزرگ هندوستان و ایران بوده‌است نه تحت تمدن آلتائی و هنر و تمدن مرغزاران آنها را می‌توان گفت که هندوستان خارجی یا یک ایران

۱- رجوع شود بمدارک ذیل: فون لوک (Von lo Coq) در اطلس مصور جغرافیائی صفحه ۴۰ تصویر ۵۰ چنین می‌نویسد: بنظر من ممکن است که نفوذ نقاشیهای سنگی کوچا تا ساقاتی بسیار دور در شمال و حتی تا سیبری نیز تأثیر کرده باشد. در این باره توجه خوانندگرا باید باین نکته جلب کنم که سیمای و هیکل «اسب سواران قزل» حتی در نقش سنگهای «سولک» (Seulek) در دره قرایوس (Qara-yous) در نزدیکی «مینوسینسک» دیده میشود و بخوبی تشخیص داده می‌شود که سواران مسلح دارای کلامخودی قیفی شکل و نیزه‌های بلندی می‌باشند مانند همان شکلها و تصاویری که در «جنگ اوراق مقدسه» در قزل یافته می‌شود. - تالگرن در مقال خود بنام «نقوش سنگی در آسیای داخلی و سیبری» که در مجله «دوران باستانی اورازی شمالی» شماره ۸ ص ۱۹۳ چاپ شده چنین می‌نویسد: سواره نظام‌های «سولک» که در چین دواندن اسبها می‌باشند حالت همان «سوارکاران طیار» ساسانی و «تانک» (T'ang) را بخاطر می‌آورند و محتمل است که این نقوش از آثار قرن هفتم میلادی باشد. نقوش زشت و درشتی در قطعات سنگی ناحیه سمی پالاتینسک (Semipalatinsk) در شمال دریای بالکاش در «ایرتیش» علیا (Irtych) کاسنایا بابا (Kamennaya Baba) پیدا شد که ب حیوانات هیئت انسانی داده‌اند و برگردان بزرگ نیمه تنه‌های لباس آنها نشان می‌دهد که در اینها نیز از راه بسیار دور نفوذ کانونهای ساسانی که در کوچا بوده اثر کرده است. - ۲ Sir Aurel Stein دانشمندی است انگلیسی متخصص در شناسائی آثار باستان و خاورشناسی. وی در سال ۱۸۹۲ در بوداپست بدنیا آمده و تحقیقات بسیار جالب توجه و ثمر بخشی در آثار باستانی کشمیر و سرحدات افغانستان نموده (سال ۱۸۸۸-۱۸۹۹) و بعد در ترکستان چین (۱۹۰۰-۱۹۰۱) تجسس‌های علمی بعمل آورده و بعد آسفری بسیار مفصل برای مطالعات باستان شناسی و کسب اطلاعات جغرافیائی بآسیای مرکزی و مغرب چین کرده است (۱۹۰۸-۱۹۰۹) بعداً مسافرتی برای تحقیقات بیشتری بآسیای مرکزی و ایران (۱۹۱۳-۱۹۱۶) و بلوچستان (۱۹۲۶-۲۸) و ترکستان چین و اطراف ثبت نموده است. - در ۱۹۳۲ اولیاء دولت چین دیگر به‌وی اجازه ادامه تحقیقات علمی را ندادند. وی مقالات بسیاری در باره تاریخ و آثار باستانی چین و آسیای مرکزی نوشته‌است و ما در این جا فقط بذکر نام پاره‌ای از اهم کتب علمی وی اکتفا می‌کنیم: (۱) ختن باستانی (۱۹۰۷) (۲) ویرانه‌هایی که در شنزارهای ختا وجود دارد ۱۹۱۲ (۳) سرندیا Serindia ۱۹۲۱

خارجی بودند که تا سرحدات چین گسترده میشدند. از این نیز بهتر هندوستان و ایران باین ترتیب وارد و داخل چین میشدند. نقوش و حجاریهای بودائی که هیئت‌های علمی «پلیو»^۱ و «اورل اشتاین» نزدیکی «توئن هوانگ»^۲ یعنی همان نقطه‌ای که جاده ابریشم در ایالت فعلی چینی «کان - سو»^۳ داخل میشود یافته‌اند مویده این مطلب است.^۴

چگونه «سین پی» ها جای «هیونگ نو» های شمالی را در امپراطوری مغولستان گرفتند

همان وقتی که تمدن یونانی - بودائی و تمدن ایرانی نزد قبایل و مللی که پیرامون واحه‌های تاریم مقیم و مسکون بودند با آرامی شکفته میشد در همان اوقات قبایل ترک و مغول در مرغزاران شمالی خون یکدیگر را می‌ریختند. در اطراف سال ۱۰۰ هیونگ‌نوه‌های شمالی که بلاشک از نژاد ترک بودند و در ناحیه «اورخن» واقع در مغولستان علیا جای داشتند بوسیله قبایل دیگری مغلوب و منکوب و مقهور شدند. این قبایل فاتح از گروه «سین پی» ها بودند که در منطقه کنگان در سرحدات دورافتاده مغولستان و منچوری اقامت داشتند. مدتها چنین تصور میشد که این سین پی ها از قبایل «تنگو» هستند ولی تحقیقات آقایان پلیوو «توری»^۵ نشان داد

- | | | | |
|-------------|------------------|-------------|------------|
| ۱ - Pelliot | ۲ - Touen-Houang | ۳ - Kau-Sou | ۴ - نشریات |
|-------------|------------------|-------------|------------|
- مفصل و کتب بزرگ سراورل اشتاین از قبیل «ختن باستانی» (۱۹۰۷) خرابه‌های صحرای ختا (۱۹۱۲) سرنديا ۱۹۲۱ در یک مجله از طرف «ماکسیلان» ۱۹۳۳ با تصاویر طبع و منتشر شده است. همچنین تصاویر بزرگ و زیبای بسیاری که آقای فون لوكه در «آثار عمیق بودائی در آسیای مرکزی» (۱۹۲۲-۱۹۳۰) طبع و نشر نموده در دو مجله ذیل از طرف خود آن مرحوم تهیه و منتشر شده است. *Der Atlas zur Kunst und Kultur geschichte Mittelasien* (Berlin D. Reimer und E. Voh-sen 1925) - *Buried treasures of Chinese Turkestan* (Londres, Allen and Unwin 1928) *Gandhara, Kutscha, Turfan* (Leipzig, Klinkhardt u. Hackin. 1925) *Recherches Archéologiques en* تألیف Waldschmidt کتاب آقای هاکن Biermann 1925) *Asie Centrale. Revue des Arts Asiatiques* 1936. تحقیقات باستان شناسی در آسیای مرکزی که در مجله صنایع و هنرهای آسیائی در سال ۱۹۳۶ طبع شده است. ۵ - Sien-pei ۶ - Hiong-nou
- ۷ - Torii «مطالعات درباره آثار قدیمه و تشخیص نژاد ساکنان قدیم مغولستان شرقی» این تحقیقات دانشمند ژاپونی در روزنامه مدرسه عالی علوم در دانشگاه امپراطوری توکیو - مجلد ۳۶ از صفحه ۹ تا ۱۹ طبع شده است. بنا بر تحقیقات وی سین پی ها در مرحله بسیار متأخری مانده بودند و تازه با مغز آشنا شده بودند. فقط در اواخر قرن دوم میلادی است که مهاجرین فراریان چینی آهن را بآنها نشان دادند و آهنگری را آموختند. (کتاب مذکور ص ۷۰ و ۹۶) ، آقای پلیو تصور می‌کند که تلفظ چینی «سین پی» باید تحریف شده لغت اصلی Sārbi یا سربی یا سیروی باشد. (بمقاله وی بعنوان تخاریان و کوچیان) که در روزنامه آسیائی سال ۱۹۳۴ شماره یک طبع شده رجوع شود

که آنها از نژاد مغول می‌باشند. بدین ترتیب تسلط مغولان، جانشین تسلط ترکان شد. رئیس سین‌پی که چینیان او را «تان‌چه‌های»^۱ مینامند پس از آنکه هیونگ‌نوه‌ای شمالی را مغلوب ساخت باقوای خود بطرف مغولستان غربی حرکت کرد و در منطقه «ایلی» به «ووسون»^۲ ها رسید و آنها را نیز مغلوب کرد. وقایع نگاران چینی می‌نویسند که وی در سال ۱۶۶ سرزمینی را که از منچورستان آغاز و بسرزمین «ووسون»^۳ ها یعنی تا دریاچه بالکاش منتهی می‌شود در حیطه تصرف خود درآورده بود و برآن سلطنت می‌کرد. بدون شک این گفته مبالغه‌آمیز است و سلطه «سین‌پی» نمی‌تواند از ممالکی که امروز بنام «بغددخان»^۲ یا «توچتوخان»^۳ و «ساین نویان»^۴ نامیده می‌شود جلوتر رفته شد.

پادشاه سین‌پی چون باین پایه قدرت رسید حرص و طمع هیونگ‌نوه‌ای قدیم را برای تسخیر چین مرام خود ساخت و در سال ۱۵۶ آن ایالت چین را که امروز «لائوتنگ»^۵ نامیده می‌شود مورد حمله قرار داد ولی توفیقی نیافت. سپس به هیونگ‌نوه‌ای جنوبی که در مغولستان داخلی جای داشتند و اتباع چین بودند پرداخت و با آنها سازش و تبانی نمود و وادارشان کرد که متفقاً بمراکز جلو آمده سرحدات چین در «شان‌سی» و «کان‌سو» حمله ور گردند. مؤتلفین در برابر قوای چین مجبور به عقب‌نشینی شدند (۱۵۸) سین‌پی‌ها یک حمله دیگر به «لئائوسی»^۶ یعنی به آن ایالت چین که در مغرب و پائین شط «لئائوهو»^۷ واقع است نمودند. (این ناحیه در جنوب غربی منچورستان واقع است) حمله مذکور در سال ۱۷۷ روی داد ولی سردار چینی موسوم به «چائو-پائو»^۸ آنها را درهم شکست. سرانجام در سال ۲۰۷ قبیله دیگری موسوم به «ووهوان»^۹ که در جنوب کنگان بزرگ در ناحیه‌ای موسوم به «دالای‌نور» و «شارامورن» بیابان گردی می‌کردند بقوای چینی تاختند ولی سردار چینی موسوم به «تزاو-تزاو»^{۱۰} در ایالت فعلی «ژهول» آنها را قطعه قطعه کرد و ازین برد. در سال (۲۱۶-۲۱۵) همین سردار چینی آنچه را که از هیونگ‌نوه‌ای

Touchétou-Khan - ۳	Bogdo-Khan - ۲	Tan-Che-houai - ۱
Leao-ho - ۷	Leao-si - ۶	Leao-tong - ۵
		Setsenlik-mandal = Sain-noyan - ۴
	T'sao-T'sao - ۱۰	Wou-Houan - ۹
		Tchao-Pao - ۸

جنوبی باقی مانده بود در خطوط جلو رفته سرحدی که دارای سکنه فراوانی نبود یعنی در شمال ایالات فعلی «شن - سی»^۱ و شان - سی و «هوپی»^۲ مقیم ساخت. وی آنها را به پنج دسته تقسیم نمود و بررأس هریک از آنها چند رئیس از اهالی محل گذاشت که جملگی تحت نظر یک مأمور عالیمقام چینی قرار داشتند. اما پادشاه رسمی هیونگ‌نوهاى جنوبی در حالت نیمه اسیری در دربار امپراطور چین روزگاری بسر میبرد.^۳

وقتی که درچین سلسله «هان»ها در بحبوحه جنگهای داخلی و در شرف انقراض وانهدام بود (۲۲۰) قبایل مرغزارهای شمالی آنچنان ضرب‌شست افواج چینی سلسله منقرضه را چشیده وطوری منکوب شده بودند که رعب وضعف آنها اجازه نمی‌داد این اوضاع و احوال را مغتنم شمرد و از این فرصت بهره‌ای بگیرند. حتی ساکنان واحه‌های هند و اروپائی «تاریم» علی‌رغم جنگهای داخلی که بین «سه سلطنت‌نشین» چینی در گرفته بود و جانشینان هان‌ها خون یکدیگر را می‌ریختند نسبت بآن دولت و «سلطنتی» که مهم‌تر از همه بود کمافی‌السابق مراتب احترام و توقیر را محفوظ می‌داشتند. مهم‌تر از همه آنها سلسله «وای»^۴ بود که مالک و صاحب چین شمالی بشمار میرفت (۲۶۵ - ۲۲۰) بهمین مناسبت بود که در سال ۲۳۴ شان - شان - لوپ‌نور - کوچا و ختن پپادشاه «وای» موسوم به «تزاوی»^۵ مراسم توقیر و احترام را مجری می‌داشتند. همچنین وقتی که سلسله «وای» و دو سلطنت چینی دیگر جای خود را به سلسله «تسن»^۶ (خانواده «سوما»^۷) سپردند باز چین دوباره وحدت یافت پادشاه کوچا دو پسر خود را برای خدمتگزاری بدربار امپراطور چین فرستاد (۲۸۵) اما قبایل سین - پی که جسارت را بآنجا رسانده بودند که پست‌های پیش‌آمده سرحدات «کان - سو» طرف لئانگ‌چو را مورد حمله و

۱ - Chen-si ۲ - Ho-pei ۳ - تاریخ سان کوو‌وچه که خلاصه آنرا ۱. بودبرک Boodberg در «روزنامه مطالعات آسیائی هاروارد» در ماه نوامبر ۱۹۳۶ بنام «دو یادداشت درباره تاریخ سرحدات چین» طبع نموده است. به آن رجوع شود. ۴ - Wei ۵ - Tsiao-Pei ۶ - Tsin ۷ - Seu-ma

هجوم قرار دهند از طرف ژنرال چینی «مالونگ»^۱ رانده شدند (۲۷۰) و از هجوم آنها جلوگیری شد.

درست در همان موقعی که تصور میرفت هیچ خطری چین را از طرف مرغزاران و شنزارها تهدید نمی‌کند زیرا امپراطوری بزرگ هیونگ‌نو^۲ها متقرض شده بود و سین-پی‌ها نیز که جای آنها را گرفته بودند قادر به تجاوز بسرحدات چین نبودند - در شرق اقصی بزرگترین تهاجمات بدویان در قرن چهارم روی داد - این هجوم‌ها و حملات شباهت کامل به ژرمن‌ها^۳ دارد که در قرن پنجم نصیب اروپا گردید. فقط در این جا یک اختلاف موجود است و آن عبارت از این می‌باشد که برخلاف آنچه در اروپا روی داد حملات و تهاجمات شرق اقصی را جوش و خروش بدویان سرزمینهای ماورای کشور (سرزمین‌های خارجی در مرزهای کشور) موجب نشد و پیشوائی مانند «آتیل» باعث و محرک آن حمله‌ها نگردید بلکه بنابر آنچه بنظر میرسد سقوط و درهم ریختن قدرت چین موجب گردید که بدویها و قبایل وحشی‌ای که در سرحدات چین جای داشتند بایکدیگر مؤتلف شوند و داخل چین حمله‌ور گردند - سقوط چین مانند بنای عظیمی که فرویزد و خلا هوئی که آنچه را که باشد باخود بیائین می‌برد، هرچه بود بداخل چین آورد.

حمله‌ها و هجوم‌های بزرگ قرن چهارم چین شمالی را «هیونگ‌نو»ها و

«سین‌پی»ها تصرف و تسخیر نمودند

در فصول قبل دیدیم که تقسیمات متوالی و تجزیه و تفرقه‌هایی که یکی پس از دیگری روی داد چگونه باعث ضعف و فتور «هیونگ‌نو»ها گردید. از قرن سوم قبل از میلاد آنها مغولستان خارجی و داخلی را تحت قدرت و سلطه پادشاه خودشان «چان‌یو» گذاشته بودند. پادشاه آنها نیز اقامتگاه خود را در «اورخون» قرار داده بود. اولین تفرقه وجدائی در سال ۴۴۳ ق. م. روی داد بدین ترتیب که یکی از سلاطین هیونگ‌نو موسوم به «چه‌چه»^۳ را یکی از قبای وی از سرزمینهای

۲ - Völkerwanderung لغتی است آلمانی بمعنای هجرت و سفر ملل. (مترجم)

۱ - Ma Long

۲ - Tche-Tche

اجدادی خود در مغولستان بیرون راند و او از سواحل «اورخون» مهاجرت نمود و طرف «بالخاش» که جزء قزاقستان فعلی شوروی است رفت. به این صورت تجزیه و تفریق نخستین در این قبیله پدیدار شد. هیونگ‌نوهاى شرقی در مغولستان ماندند و رقیب چین شدند. هیونگ‌نوهاى غربی در مرغزاران بالخاش و «آرال» ماندند و بعدها بنام «هون» ها (اینها اجداد آتیلا میباشند) رقبای دنیای رم شدند. در سال ۴۸ میلادی امپراطوری هیونگ‌نوهاى شرقی نیز دوچار تجزیه و جدائی گردید بدین ترتیب که «هشت قبیله» مغولستان جنوبی یا مغولستان داخلی از قبائلی که نسبت پیدادشاه «اورخون» وفادار مانده بودند جدا شدند. بدین ترتیب این هیونگ‌نوهاى شرقی بدو گروه متمایز تقسیم شده بودند. هیونگ‌نوهاى شمالی که در اورخون و مغولستان خارجی نشیمنگاه داشتند و هیونگ‌نوهاى جنوبی که در مغولستان داخلی در شمال دیوار عظیم چین منزلگاه کرده بودند. چنانکه دیدیم هیونگ‌نوهاى شمالی در سال ۱۰۵ میلادی مقهور «سین‌پی» ها شدند. این سین‌پی ها از قبایل مغولی بودند که مبدأ آنها در منطقه کنگکان (خینگان) واقع در مغولستان شرقی در کنار سرحدات منچورستان بود. باز در فصول گذشته دیدیم که سین‌پی ها مغولستان را از سرحد منچوری تا حوالی هامی و بارکول مسخر نمودند.

اینک فقط بسرگذشت هیونگ‌نوهاى جنوبی می‌پردازیم. چنانکه دیدیم این قبایل در تحت فشار دایم سین‌پی ها روی جنوب رانده شدند و در اواخر دوران پادشاهان چینی سلسله هان بداخل نیم‌دائرة بزرگ شط زرد و مرغزاران اردوس و نواحی مجاور «الاشان»^۱ پناه آوردند. در دوران معروف بسه پادشاهی آنها در این نواحی مستقر شده بودند (۲۶۵ - ۲۲۰) رابطه آنها در آن هنگام با امپراطوری چین مانند رابطه مؤتلفی بود با مؤتلفی دیگر و شبیه رابطه‌ای که بسیاری از قبایل «ژرمن» مجاور سرحدات رم قدیم در قرن چهارم با امپراطوری رم دارا بودند. بین روساء هیونگ‌نو مجاور «اوردوس» و امپراطوران چین از سلسله «وای» (۲۶۵ - ۲۲۰) و بعد با امپراطور «تزین شمالی»^۲ (۳۱۶ - ۲۶۵) روابط شبیه بود بهمان

روابطی که در تاریخ ما بین روساء قبایل «گوت» و «فرانک» یا «بورگوند» با امپراطورهای رومی از خاندان «قسطنطین» یا «تئودور» وجود داشت. روساء این قبایل بربر به پایتخت‌های امپراطورها مانند «چانگ‌نگان»^۱ یا «لویانگ»^۲ آمد و شد می‌کنند همانطور که روساء قبایل «گوت»^۳ یا «فرانک»^۴ یا «بورگوند» به «میلان» یا قسطنطنیه می‌رفتند و جزء محارم این دربارهای منحط و قریب بانقراض جای می‌گرفتند و چون به قبایل خود برمی‌گشتند از آنچه دیده بودند استفاده می‌نمودند تا تکلیف آینده خودشانرا معلوم نمایند.

بنابراین هیونگ‌نوه‌های جنوبی مانند ملت مؤتلف و متحدی که در خدمت امپراطور چین است همواره بطرف جنوب جلو می‌رفتند و آنطرف دیوار عظیم جای می‌گرفتند.^۵ پادشاه آنها موسوم به «هوچوتزیوان»^۶ (۲۱۶ - ۱۹۵) در محلی بنام «پینگ‌یانگ»^۷ در قلب «شان‌سی» مستقر شد. وضع چین در این هنگام بسیار آشفته بود و آتش جنگ‌های داخلی مستقل و سلسله‌هان در شرف انقراض بود. پادشاه هیونگ‌نوه‌های جنوبی بخاطرش آمد که یکی از مادر بزرگان وجده‌های وی از شاهزاده خانم‌های هان بوده و بدین سبب نام «لیئو» را که نام بزرگترین سلسله امپراطوری چین بود بخاندان خود داد. بنابراین اصل حقانیت را که غاصبین تاج و تخت سلطنت در دوران اخیر باطل کرده بودند این پادشاه هیونگ‌نوی جنوبی در زیر چادرها و یورت خود باز احیاء نمود. در سال ۳۰۴ یکی از سران هیونگ‌نوک که بعداً بنام «لیئویوان»^۸ از طرف هان نامیده شد در شان‌سی و پای‌تخت آن «تای یوان» مستقر شد و از طرف دربار چین و سلسله «تزن»^۹ ها بعنوان «چان‌یو»

Francs - ۴

Goths - ۳

Lo-yang - ۲

Tch'ang-ngan - ۱

۵ - برای این دوران بسیار آشفته قرن پنجم تاریخ Chih Louh Kouoh Kiang Yuh Tchi که توسط آقای «میشلس» (Michels) بنام «تاریخ جغرافیائی شش سلطنت‌نشین» ترجمه شده است رجوع شود. ص ۳۰۴ تا ۳۰۷. آقای پتر بودبرگ Peter Boodberg تلاش نموده است که نسب‌نامه و سنوات مربوط به سلاطین «هیونگ‌نو» را از قرن سوم تا چهارم تا حدی روشن سازد و نتیجه زحمات و تحقیقات خود را در مجله «مطالعات آسیائی دانشگاه هاروارد» در ماه نوامبر ۱۹۳۶ طبع نموده است. ۶ - Hou-tch'ou-ts'iu'an ۷ - P'ing-yang ۸ - Lieou Yuan ۹ - Tsin

«پادشاه پنج ملت» نامیده شد. در سال ۳۰۸ هـ.م «لیئویووان» بسرکردگی پنجاه هزار هیونگک نو خود را در «تای یووان» امپراطور بحق و وارث مشروع سلسله هان ها معرفی نمود. سلسله ای را که این پادشاه هون بنیاد نهاد بنام سلسله «هان شمالی»^۱ یا «چائوی مقدم»^۲ نامیده و شناخته شد.

پسر و جانشین «لیئو یووان» موسوم به «لیئوتزونگ»^۳ (۳۱۸ - ۳۱۰) آتیلای چین است. در سال ۳۱۱ قوای او پایتخت چین را که شهر «لویانگ»^۴ بود تصرف نمودند و قصر امپراطوری را سوزاندند و امپراطور چین «تزین هوای تی»^۵ را اسیر نمودند و بطرف «چانگنگان» بالا رفتند و نصف ساکنان آن سرزمین را قلع و قمع نمودند (۳۱۲)، امپراطور زندانی را به «پینگ یانگ»^۶ که به اقامتگاه «لیئو تزونگ» بود فرستادند. وی امپراطور محبوس را وادار نمود که بعنوان سقایت در دربار او خدمت کند تا روزی که او را بقتل رساند. (۳۱۳)، امپراطور جدید چین موسوم به «تزین مین تی»^۷ (۳۱۶ - ۳۱۲) پس از رفتن هیونگک نوها در «چانگنگان»^۸ اقامت گزید ولی در ۳۱۶ هیونگک نوها باز آمدند و شهر را محاصره کردند و این امپراطور ناتوان را به تسلیم وادار ساختند. دوباره در «پینگ یانگ» پادشاه هون بر تخت سلطنت خود نشست و یک امپراطور چینی را که حبس کرده بود پذیرفت و او را مجبور کرد که «در مجالس ضیافت جامها و ساغرها را بشوید و خشک کند». و سرانجام او را نیز در ۳۱۸ بقتل رساند. یکی از افراد خاندان امپراطوری چین از سلسله «تزین» که از دفاع چین شمالی در برابر هجوم هیونگک ها شانه خالی کرده بود و از مهلکه جان بدر برده بود به نانکن (در آن ایام نام این شهر «کین کانگ»^۹ بود) فرار کرد و در آنجا از خط دفاعی «یانگ تسو»^{۱۰} استفاده نمود و یک سلسله ثانوی امپراطوری تأسیس کرد. این سلسله را «تزین» های جنوبی یا شرقی می نامند (۳۱۷) اینها نیز مانند آخرین پادشاهان رم در قرن پنجم مجبور شدند ایالات غربی را در برابر هجوم مهاجمین ژرمن تخلیه کنند و بامپراطوری شرق پناهنده شوند.

Tsin-Houai-ti - ۵
Kien-K'ang - ۹

Lo-yang - ۴
Tch'ang-ngan - ۸

Lieou-Ts'ong - ۳
Tsin-Min-ti - ۷

Tchao - ۲
Pei-Han - ۱
P'ing-yang - ۶
Yang-tseu - ۱۰

نانکن قریب سه قرن (۵۸۹ - ۳۱۷) جای «چانگ نگان»^۱ و «لویانگ»^۲ را که پایتخت های چین بودند گرفت همانطور که قسطنطنیه جای رم و میلان را اشغال نمود.

«لیئو تزونگ»^۳ کشورگشای و فاتح قبایل «هون» در چین شمالی مدتی چند مقام ارجمندی یافت و عنوان مهمی کسب نمود. هرچند اقامتگاه خود را در «پینگ یانگ»^۴ نهاده بود ولی از همان اقامتگاه اختیاری خودش اوامرش در پایتخت های کهن سال امپراطوری چین یعنی «لویانگ» و «چانگ نگان» نافذ و مجری بود و از آنجا بر مرکز و بر جنوب «شان سی» و در ایالت «شن سی» (سوی حوضه هان) و در شمال «هونان» (سوی کی فونگ) و در جنوب «هویی» و شمال «شان تونگ» بعنوان مالک و صاحب فرمانروائی داشت. اما در شمال این سلطنت نشین «هون» که رئیس و فرمانروای آن علی رغم خوی و خیم وحشیانه خود تا حدی فرهنگ چینی کسب نموده بود (در دربار امپراطوری چین بزرگ شده بود) قبایل دیگری که کاملاً بدوی بودند به تکاپو افتاده بودند. قبیله «تبچاچ» (طمغاج) که به چینی «توپا»^۵ گفته می شود و محتمل است که اصلاً ترک بوده باشند در حدود سال ۲۶۰ در شمالی ترین نقطه «شان سی» واقع در شمال دیوار عظیم مستقر شدند. در سنوات بعد اینها در جنوب دیوار عظیم جای گرفتند یعنی در همان تقاطعی که سابقاً فرمانداریه های چینی «ین من»^۶ جای داشت. بعد شمال شان سی و «تای» (نزدیک «یوچئو»^۷) یعنی منطقه «تاتونگ» را متصرف شدند و در ۳۱۰ می بینیم که با استحکام و قدرت در آنجاها مقیم شده و رحل اقامت افکنده اند.^۸ سرانجام یک عشیره ای از قبیله مغولان «سین پی» موسوم به عشیره «موژونگ»^۹ یک سلطنت تازه ای در جنوب غربی منچورستان فعلی در نواحی «لائوتونگ»^{۱۰} و «لائئوسی»^{۱۱} تأسیس نمودند.

۱ - Tch'ang-ngan - ۲ - Lo-yang - ۳ - Lieou-Ts'ong - ۴ - P'ing-yang - ۵ - T'o-pa

که تلفظ چینی امروزی است در قدیم «تاک یوات» (Tak-j'uat) بوده است. تحقیقات پلوی تحت عنوان (T'ouang-pao) ۱۹۱۲. ۶ - Yen-men - ۷ - Yu-Tcheou - ۸ - درباره مبدأ و اصل توپا

به تحقیقات آقای پلوی که در فوق اشاره شد و در ۱۹۱۵ طبع شده مراجعه گردد. (روزنامه آسیائی مجلد اول سال ۱۹۲۵) همچنین آقای بودبرگ نیز در تحقیقاتی که راجع به «زبان توپای» نموده و در روزنامه مطالعات آسیائی دانشگاه هاروارد بتاریخ ژوئیه ۱۹۳۶ طبع نموده ریشه های لغات ترکی پاره ای از کلمات توپای را تشریح کرده و معتقد است که پاره ای از آنها علی رغم رسم الخط چینی اصل ترکی خود را حفظ نموده است. ۹ - Mou-Jong

۱۰ - Leao-tong - ۱۱ - Leao-si

اغلب این سلطنت‌های ترک و مغولی که در قرن چهارم در چین شمالی تأسیس شد درست مانند نخستین سلطنت‌های ژرمن که در رم غربی در قرن پنجم با بعرضه وجود گذاشت بی‌ثبات و بی‌دوام بود و جهت تزلزل و علت زودگذری آن هر دو را در یک عامل مشترک باید جست. این قبایل یکدیگر را محو و نابود می‌کردند.

فاتح چین شمالی که اصلاً هیونگ نو است و نام وی «لیئوتسونگ»^۱ میباید چون در سال ۳۱۸ درگذشت جانشینان وی توانستند فقط قسمت شمال غربی ایالات و کشورهای را که مسخر کرده بود حفظ کنند و مرکز آن همان «چانگ‌نگان» ماند. یکی از نواب وی موسوم به «شی‌لی»^۲ که حرص کشورگشایی داشت برای خود یک سلطنت نشین مخصوص در اطراف «سیانگ کوئو»^۳ بنیاد نهاد. این منطقه امروز بنام «چوئن‌تو»^۴ خوانده میشود و در جنوب «هوپی» واقع است. در سال ۳۲۹ همین «شی‌لی» توانست که «لیئوتسونگ» را از تخت سلطنت سرنگون سازد (سلسله تزین‌شائو یا پی‌هان) و یک سلسله تازه‌ای از «هیونگ‌نو» ها بنام «چائوهای مؤخر»^۵ تأسیس نمود که از سال ۳۳۰ تا ۳۵۰ تقریباً دوام یافت. این پادشاه اقامتگاه خود را کمی در جنوب سیانگ کوئو در ناحیه «یه»^۶ که امروز «چانگ‌تو» نامیده میشود قرار داد و «لویانگ» را دومین پایتخت خود ساخت. این پادشاه هون که کاملاً ییسواد بود، بنابر روایت وقایع نگاران و سالنامه‌نویسان از شنیدن متون چینی لذتی وافر میبرد. این حالت و اشتیاق بشنیدن متون کلاسیک چین او را نزدیک می‌کند به «تئودوریک»^۷ و «شیل‌پریک»^۸ که یکی دعوی

۱ - Lieou-Ts'ong - ۲ - Che-Lei - ۳ - Siang-Kouo - ۴ - Chouen-tō - ۵ - Heou-Tchao - ۶ - Yé - ۷ - تئودوریک Théodoric کبیر پادشاه «اوستروگوت (گت‌های شرقی)» ها است که بانی یک دولتی

ایتالیائی شد. وی در سنه ۴۵۴ متولد شد و در سنه ۵۲۹ وفات یافت. پدر او موسوم به «تئودوبیر» که پادشاه ویزگوت‌ها (گت‌های جنوبی) بود ولی کمر بخدمت امپراطوری رم بسته و در دانوب سفلی می‌زیست پسر خود را بعنوان گروگان و وثیقه وفاداری به قسطنطنیه که پایتخت امپراطوری رم شرقی بود فرستاده. تئودوریک بی‌آنکه خواندن و نوشتن آموخته باشد فریفته تمدن رم شد. در سال ۴۷۳ سلطنت رسید و از دربار امپراطوری شرقی رم (قسطنطنیه) عنوانهای افتخاری ذیل باو اعطا شد: سناتور، پاتریس - فرمانده قوا و کنسول (بمعنای آئروزی این لغت) - این پادشاه در ابتدا خود را مجری بقیه پاورقی در صفحه بعد

صرف و نحو و دیگری دعوی حکمت الهی داشت. - ولی روحیه بیابان گردی و خصیصه صحرانوردی نتایج خود را حتی پس از چند نسل هم پدیدار میساخت. «شیلی» در سال ۳۳۳ وفات یافت و دومین جانشین او (شه - هو) ۱ ۳۴۹ - ۳۳۴ مردی سبغ و بدخوی و فاسق و فاجر بود بعدی که پسر وی قصد هلاک او را کرد ولی او پسر خود را کشت. این پسر هم یک عفريت دیوخصلتی بود زن کش، که بهترین و زیباترین همخوابگان خود را می کشت و گوشت آنها را کباب می کرد و بر سر سفره می خورد^۲. این نوع تناقضات در نزد بدوی های شهوتران و فاجر مکرر در مکرر مشاهده شده که وقتی با مدنیت و انسانیت در تماس قرار می گیرد مجموعه ای

بقیه پاورقی صفحه قبل

صمیمی او امر امپراطور رم شرقی نشان داد ولی بعداً در نتیجه فشار ملت خود که مایل بود در ایتالیا اقامت نماید بفکر تسخیر و تصرف ایتالیا افتاد و سه پیکار نمود که هر سه بفیروزی او منتهی شد. پیکار ساو (۴۸۸) پیکار آدیچ (۴۸۹) و جنگ آدا (۴۹۰) پس از این فتوحات وی صاحب و مالک تمام حوضه شط پو (Pô) گردید. اودوآکر (Odoacre) را که پسر یکی از وزراء آتیلا و رئیس عشیره «هرول» ها بود نتوانست مغلوب کند و با او بمذاکره پرداخت تا ایتالیا را بین هم تقسیم کنند ولی در حین ضیافتی که با التخاص او داده بود، وی را کشت. - با اینکه این پادشاه بدوی رسماً نماینده امپراطوری رم شرقی بود عملاً بی آنکه کسی بتواند در امور وی حق نظارت و تگاهی داشته باشد سلطنت می کرد و با اینکه مسکوکات دوره سلطنت وی تمام آثار و ظواهر مقام امپراطوری را داراست، امپراطوری رم بانیروی بحری بر سر کوبی او برخاست ولی توفیقی حاصل نکرد. با تمام این احوال سعی این پادشاه وحشی این بود که بدولت خود رنگهروی رومی بدهد و دو وزیر او رومی بودند ولی تمامی مقامات نظامی را به «گوت» ها داده بود و اراضی ایتالیا را نیز باینها واگذار می کرد. - نظر او نیز این بود که از ملت ایتالیا و گوت ملتی واحد بوجود آورد. این پادشاه مردی بود با کشت و اغماض و با اصلاح امور اقتصادی و خشکاندن باطلاقها و ساختمان طرق و شوارع در دنیای بربر محبوبیتی بسزا و مقامی والا داشت. باخواهر «کلوویس» (Clovis) پادشاه «فرانک» ها ازدواج نمود پایان عمر وی با وقایع دردناکی توأم شد زیرا کینه های مذهبی نگذاشت رم متمصب «اورتودکس» با «گوت» های آریائی یکی شود. از این گذشته شدت عمل امپراطور رم شرقی «ژوستین» اول نسبت به «گوت» های آریائی باعث خشم و تکدر تلودوری که شد و بفکر افتاد شاید بتواند سناتورها را با خود متحد سازد و «ژوستین» را از تخت امپراطوری برکنار سازد ولی توفیق نیافت. مقبره وی در شهر Ravenne «راون» در ایتالیا است و اینک آنرا کلیسای سنت ماربا دولاروتوندا می نامند (Santa Maria della Rotonda) Chilperic اول پادشاه «فرانک» ها در سنه ۴۵۳ متولد شد و در ۴۸۴ وفات یافت. از شرح زندگانی پرماجرایی او صرف نظر می کنیم و فقط برای تأیید نظر مؤلف دانشمند این کتاب و روشن شدن ذهن خوانندگان گرامی متذکر می شویم که وی گذشته از جنگهایی که در تمام طول عمر با همسایگان و حتی با برادران خود نمود، با تمام آن توحش فطری و خوی بربری بشعر و شاعری علاقه ای وافر داشت. خواست رسم الخط لاتینی را تفسیر دهد و کلمات و ادوات ژرمن را بکن بیفزاید و الفباء صوتی (یعنی هرچه را که می گویند بنویسند) بوجود آورد و املاء را از بین بردارد» (مترجم)

Chilpéric - ۸

از اضعاد میشود. همین «شه-هو» با اخلاقی که از او گفته شد یکی از متعصبترین حامیان کیش بودا بود. از لحاظ ارضی این پادشاه هون که پایتختش همواره در چانگ - تو^۱ واقع در شمال هونان بود برشن سی (سوی هان چونگ و امپراطوری چین جنوبی) و شان - سی (سوی تاتونگ و توپا) و هوپی و چانتونگ و هونان و شمال آن و کیانگسو و «نگان هوی» که رودخانه هوی هو آنرا مشروب می کند فرمانروائی داشت.

این سلطنت نشین هون بهمان سرعتی که بنیاد یافت بهمان سرعت نیز زوال پذیرفت. پس از مرگ «شه - هو» (۳۴۹) جانشینان و سرداران او یکدیگر را کشتند. «موژونگ»^۲ که از نژاد سین - پی میباشند و چنانکه دیدیم مغولی هستند و در «لئاتونگ»^۳ سلطنتی تأسیس کرده بودند از این هرج و مرج استفاده نمودند و تمام ایالت هو - پی (۳۵۲ - ۳۵۰) و «شان سی» و «شان تونگ» را از تحت تصرف هیونگ نوها در آوردند. رئیس فاتح آنها «مو-ژونگ تسیوم»^۴ (۳۴۹ - ۳۶۰) پایتخت خود را در پکن فعلی (۳۵۰) و بعد در شهر «یه»^۵ که «چانگ تو» فعلی است قرار داد. سلسله او را بزبان چینی تسین - یین^۶ (۳۷۰ - ۳۴۹) یعنی «ین» های بعدی نامیدند. در سال ۳۶۴ جانشین وی دوباره «لویانگ»^۷ را متصرف شد و بعد ساحل شمالی هوای - هو را نیز مسخر ساخت. فقط برای مدت بسیار مختصری قوای امپراطوری چین شهر «لویانگ» را مسخر خود ساخته ولی دوران تسلط آنها بسیار بی دوام بود. باتمام این احوال تسلط «موژونگ» ها هم بیش از تسلط قبایل هون دوام نیافت و آنها نیز بزودی جای خود را بدیگران دادند.

در سنه ۳۵۰ یک صاحب منصب نظامی که در خدمت «شه هو» پادشاه «هیونگ نو» بود بنام «پوهونگ»^۸ و ظاهراً از نژاد مغول بود در ایالت «شن سی» خود را مستقل ساخت. بعضی او را از «تنگوت» ها یعنی از اهالی تبت می پندارند. اقامتگاه خود را در «چانگ نگان» نهاد. چون تمام این سران و رؤساء ترک و

Yé - ۵	Mou-Jong-Taium - ۴	Leao-Tong - ۳	Mou-Jong - ۲	Tchang-To ۱
		Pou-Hong - ۸	Lo-yang - ۷	Ts'ien-yen - ۶

مغولی ادعای تأسیس خاندان های واقعی سلطنتی چین را در سر داشتند او نیز سلسله خود را بنام «تزین قبلی»^۱ خواند. نوۀ این پادشاه موسوم به «فوکین»^۲ (۳۸۵ - ۳۵۷) بین این پادشاهان ترک و مغولی یکی از بهترین و خلیق ترین پادشاهانی محسوب میشود که از صمیم قلب بتمدن چین ملحق شده بود. در مدت سلطنت خود نشان داد که مدیری است بسیار رحیم و پاکدل و پادشاهی است حافظ و حامی کیش بودا. وی از سلسله «ین های بعدی» و «موژونگ ها» در ابتدا شهر «لویانگ» را گرفت، سپس شهر «تای یوان» بالاخره شهر یه را که پایتخت آنها بود تصرف نمود. پادشاه آنها را در این گیر و دارها اسیر کرد و بدین ترتیب تمامی سلطنت نشین «موژونگ» (هوپی - شان سی - شان تونگ و هونان) تحت تصرف او قرار گرفت (۳۷۰). چون «شن سی» هم در تصرف او بود بنابراین صاحب و مالک چین شمالی شد. در سنه ۳۷۶ یک سلطنت نشین کوچک دیگری را که تعلق به بربرها داشت و «کان سو» نامیده میشد به متصرفات سابق خود افزود. در سال ۳۸۲ نایب خود موسوم به «لوکوانگ»^۳ را مأمور تسخیر تاریخ نمود. پادشاهان شان شان (لوب نور) و تورفان (کیوچۀ قبلی) و قرasher (ین کی) جملگی با و احترام گذاشتند. پادشاه کوچا (چینیان او را «پوشوئن»^۴ مینامیدند) در صدد مقاومت برآمد (۳۸۳) ولی مغلوب و از کشور بخارج رانده شد. «لوکوانگ» مملکت «کوجا» را مسخر نمود و چنانکه قبلا دیدیم، در سفر بازگشت عابد شهیر بودائی «کومارا-جیوا» را با خود بچین آورد و ترجمه هائی که وی از زبان سانسکریت به چینی نموده واجد کمال اهمیت و شایان نهایت دقت است. (در صفحه ۸۷ شرح آن گذشت).

چنین بنظر می آید که «فوکین» پس از آنکه تمام دول بربر چین شمالی را مقهور نمود در صدد برآمده بود که امپراطوری ملی چین جنوبی را نیز مسخر کند و تمام مملکت را بصورت واحدی درآورد و شخصاً برآن فرمانروائی نماید این کاری بود که هشت قرن بعد یک فاتح مغولی بنام «قوبیلای» کبیر انجام داد. در سنه

۳۸۳ روی خط «هوئی - هو»^۱ به «امپراطوری» حمله ور شد ولی در قسمت علیای آن شط چنان مغلوب و منکوب گردید که دیگر قدرت و نیروی خود را باز نیافت یکی از فرزندان عشیره قدیمی «سین پی» «موژوگ» بنام «موژونگ چوئی»^۲ که تا آنزمان تحت فرماندهی «فوکین» خدمت می کرد عاصی شد و ایالات «هوپی» و «چان تونگ» را از قلمرو او منتزع نمود و سلطنتی بنام «ین های بعدی»^۳ تأسیس نمود که از سال ۳۸۴ تا ۴۰۷ دوام یافت و پایتخت آن «چونگ - چان»^۴ بود که امروز «تینگ چئو»^۵ نامیده میشود و در جنوب «پائوتینگ» در ایالت «هوپی» واقع است. یکی دیگر از افراد همین خاندان «موژونگ» نیز در همان موقع و همان زمان سلطنتی بنام «ین غربی» (۳۸۴) تشکیل داد. این سلطنت نشین در ایالت «شان سی» واقع بود ولی در سنه ۳۹۴ «موژونگ چوئی» آنرا متصرف شد و به «هوو - ین» ملحق و منضم نمود. یکی دیگر از نواب قدیم «فوکین» موسوم به «یائوچانگ»^۶ که بدون تردید اصلا تبتی بوده ایالت «شن - سی» و قسمتی از «هوانان» را از تحت تصرف خاندان فوکین در آورد و سلسله ای بنام «تزین بعدی»^۷ تأسیس نمود که از سنه ۳۸۴ تا ۴۱۷ دوام یافت. پایتخت آن شهر «چانگنگان» بود که در آن ایام «کینگ چائو» می نامیدند. باید باز علاوه نمود که سرداران ترک نژاد یاسرکردگان مغولی دیگری نیز در «کان - سو»^۸ دو سلطنت نشین دیگر یکی بنام «تزین»^۹ های^{۱۰} غربی با پایتختی بنام «لان چئو» و دیگری بنام «لئانگ های بعدی»^{۱۱} تأسیس نمودند. این سلطنت نشین آخری را «لوکوانگ»^{۱۲} که قبلا شرح دادیم تأسیس کرد. (۴۰۳ - ۳۸۶)

سلطنت ترکان «تبقاج» (طمغاج) یا «توبا» و خانات مغولی «ژوان - ژوان» ها

درکنار این عشایر سریع الزوال و طوائفی که سلطنت های بی بنیادشان یکی بروی دیگری فرو می ریخت سلطنت «تبقاج» ها (طمغاج ها) (بزبان چینی «توبا»^{۱۳}

Tchong-Chan - ۴
Kan-Sou - ۸

Heou-yen - ۲
Heou-T'sin - ۷
T'o-pa - ۱۲

Lu-Kouang - ۱۱

Mou-Jong Tch'ouei - ۲
Yao, Tchang - ۶
Heou Leang - ۱۰

Houai-ho - ۱
Ting-Tcheou - ۵
Si-Ts'in - ۹

می‌گویند) رو بعظمت میرفت و آن سلطنت‌های کوچک را بتدریج در خود ادغام می‌کرد و در چین شمالی یک سلطه و اقتدار با دوام ایجاد نمود. سرنوشت این ملت شبیه بسرنوشت «فرانک»^۱ ها در اروپای غربی بود زیرا «فرانک» ها نیز پس از «بورگوند»^۲ ها و «ویزیگوت»^۳ ها و «لومبارد»^۴ ها دوام آوردند و بر روی خرابه‌های آن سه طائفه نابود شده امپراطوری «کارولنژین»^۵ ها را بنیاد نهادند و زمان حال ژرمن‌ها را با گذشته رم متصل ساختند. کاری که طائفه تباق‌ها انجام دادند همان وجه شبه را داشت زیرا پس از آنکه بسایر دول ترک و مغول چین شمالی وحدت دادند چنان خود را چینی نمودند که ملت و دولت، سلسله سلطنت و مردم عادی در توده چین مستحیل گردیدند و نیز آنچنان در بسط و نشر کیش بودائی کوشیدند که همت آنها شبیه بفعالیت «مروونژین»^۶ ها و «کارولژین»^۷ ها بود برای نشر و ترویج مذهب مسیح. از این گذشته همانطور که «فرانک» ها خود را مدافع تمدن رم در برابر هجوم قبایل «ژرمانیک» قرار دادند تباق‌ها نیز در سواحل شط اصف نقش پاسبان را برابر عشایر مغولی که بحالت توحش در اعماق شنزارها و موطن خود می‌زیستند برعهده گرفته بودند. شط زرد را میتوان در این مورد مانند شط «رن» دانست که حائلی بود بین مردم متمدن و قبایل ژرمن.

قبلا دیدیم «تباق» ها که عشیره‌ای ترک نژاد بودند در پایان قرن سوم میلادی در انتها نقطه شمالی «شان - سی» در منطقه «تاتونگ»^۸ مستقر شده بودند. رئیس با اراده و همت آنها بنام «توپاکوئی»^۹ (۴۰۹ - ۳۸۶) دولت و سعادت آنها را تأمین نمود یعنی بدو ناحیه «تزین یانگ»^{۱۰} را از «موژونگ»^{۱۱} های «هئوین»^{۱۲} منتزع نمود و بعد «چونگ شان»^{۱۳} را متصرف شد^{۱۴} و سرانجام در سال ۳۹۸ شهر

۱ - Francs ۲ - Burgondes ۳ - Wisigoths ۴ - Lombards ۵ - Carolingien
۶ - Mérovingiens ۷ - Ta-t'ong ۸ - T'o-pa Kouei ۹ - Tsin-yang ۱۰ - Heou-Yen
۱۱ - Tchong-Chan ۱۲ - سرزمینهای «موژونگ» ها Mou-Jong یا پادشاهان «ین» در نتیجه توسعه ناگهانی سلطنت نشین توپای وای بدو قسمت بریده شد و این تقسیم نیز بسود دو شعبه و دو شاخه از خاندان توپای وای صورت گرفت. اول سلطنت نشین ین شمالی Yen واقع در ژهول فعلی از شمال شرقی یونگ پینگ گرفته تا سرحد فعلی ژهول و منچو کوئو که مرکز آن لونگ چانگ بود. دومی سلطنت نشین ین جنوبی از شان تونگ گرفته تا نزدیکی تزینگ چلو که مرکز آن کوانگ کو بوده است دوران سلطنت اولی تا ۴۳۶ و دومی تا ۴۱۰ طول کشید.

«یه»^۱ را مسخر نمود. پس از این توفیقهائی که نصییش شد بخاندان خود نام چینی «وی»^۲ را داد و برای عشیره خود پایتخت ثابتی در «پینگ‌چنگ»^۳ (سابقاً تای نام داشته) در پنج «لی»^۴ فاصله شرقی شهر تاتونگ تعیین نمود. بدین ترتیب سلطنت‌نشین «وی» عشیره تبقاچ بشرحی که گذشته تشکیل شد و شامل شان - سی و هوپی بود تا ساحل شط زرد.

دولت چینی این عشیره ترک‌نژاد تبقاچ (به چینی توپا) مورد تهدید حمله و هجوم یک طائفه بدوی بنام «ژو ژوان»^۵ قرار گرفته بود. چینیان برای تحقیر آنها را «ژوان - ژوان»^۶ نامیدند زیرا این لغات نام «حشراتی است که بصورتی نامطبوع حرکت می‌کنند». بنابر عقیده علماء زبان‌شناس این قبیله مانند «سین - پی»^۷ها از طوائف مغولی بوده‌اند و بعضی آنها را منسوب بهمین سین - پی‌ها دانسته‌اند. یکی از سران و رؤساء آنها موسوم به «شولون»^۸ سعادت هم‌نژادان خود را بنیاد نهاد یعنی در حدود سنه ۲۰۰ ع یک قبیله رقیب خود را که «کائوکیو»^۹ نام داشت مقهور نمود. مورخین معتقدند که محل آنها در کبدو^{۱۰} و «اورونگو»^{۱۱} بوده و آنها اجداد ترکان «تولاش»^{۱۲} و اویغوری می‌باشند. ژوان - ژوان‌ها از وسط صحرای گوبی شمالی توانستند تمامی سرزمینی را که از شرق متصل به «لئاهو»^{۱۳} و سرحد کره شمالی است و از غرب به «ایرتیش»^{۱۴} علیا و نزدیکیهای قراشهر تماس دارد، مسخر کنند. باهمین پادشاهان ژوان - ژوان است که می‌بینیم برای نخستین بار عناوین خان و خاقان که عناوین مغولی است پدیدار میشود. بعدها مغولان این عناوین را استعمال کردند و عنوان قدیمی «چان - یو»^{۱۵} را که نزد هیونگ - نوها رواج داشت و عنوانی ترکی بود طرد نمودند.

در برابر تهدیدی که این امپراطوری نویناد صحرانوردان ایجاد نموده بود باید اعتراف نمود که پادشاهان توپا («وی») تبقاچی که در چین شمالی

۴ - لی واحد سابق مسافت در چین و معادل

Sien-peï - ۷ Jouan-Jouan - ۶

Tölach - ۱۲ Ouroungou - ۱۱

P'ing-tch'eng - ۳

Jou-Jouan - ۵

Kobdo - ۱۰

Chan-yu - ۱۵

Wei - ۲ Yé - ۱

۷۶ متر تقریباً بوده است. (مترجم)

Kao-Kiu - ۹ Chö-louen - ۸

Irtych - ۱۴ Leao-ho - ۱۳

بودند با کمال اراده و عزم بحمله پرداختند و قبلاً عملیات احتیاطی را بجای آوردند یعنی در صحرای گویی بدستبردها و تجاوزات مختصر پرداختند سپس پادشاه توپاها موسوم به «کوئی»^۱ (۴۰۹ - ۳۸۶) یک لشکرکشی پیروزمندانه‌ای علیه ژوان - ژوان‌ها بعمل آورد و خاقان آنها را موسوم به «شولون»^۲ از نیم دایره شط زرد عقب راند و دور کرد. (۴۰۲) - پادشاه دیگری از سلسله توپا موسوم به «سو»^۳ «توپاسو» (۴۲۳ - ۴۰۹) در همان اوان که قسمت شمالی نزدیکیهای دیوار عظیم را علیه تجاوزات ژوان - ژوان‌ها دفاع می نمود در جنوب بتوسعه قلمرو خود پرداخت و شهر بزرگ «لویانگ»^۴ با تمام ایالت هونان را که از توابع آن شهر بود در سنه ۴۲۳ از امپراطوری ملی چین جنوبی منتزع نمود و تصرف کرد. پسر همین پادشاه موسوم به «توپاتائو»^۵ (۴۵۲ - ۴۲۳) چون بجای پدر بر تخت سلطنت نشست از همان بدایت امر با ژوان - ژوان‌ها در کشمکش افتاد و در ۴۲۴ حملات آنها را دفع کرد در ۴۲۵ علیه آنها بجنگ پرداخت و با سواره نظام خود تمام صحرای گویی را از جنوب بشمال طی کرد. (خاقان ژوان - ژوان‌ها بدون تردید اقامتگاهش در اطراف اورخون بوده است) بعداً یک سلطنت نشین دیگری را که تعلق به بدوی‌ها داشت و آنرا «هیا»^۶ مینامیدند مورد حمله قرار داد. این سلطنت هیا را عشیره‌ای از هیونگ‌نوها موسوم به «هولین»^۷ در «شن‌سی» تأسیس نموده بود. «توپاتائو» پایتخت آنها یا اردوگاه پادشاهی را در سال ۴۲۷ تصرف نمود. نام این محل «تونگ وان»^۸ نزدیک «پائونگان» در شمال «شن‌سی» بود. چون «توپاتائو» اردوگاه پادشاهی را مسخر نمود و سپاهیان وی چانگ‌نگان را در ۴۲۶ تحت فشار قرار داده بودند. سرانجام در سنه ۴۳۱ هولین‌ها منهدم شدند و شن‌سی بسلطنت توپا منضم گردید. در ۴۳۶ لشکریان توپاتائو سلطنت نشین «پی‌ین»^۹ (ژهول فعلی) را که آخرین بقایای متصرفات مو - ژونگ بود ضمیمه کشور خود نمودند. در سنه ۴۳۹ توپاتائو، ایالت پی لئانگ را در منطقه کان - سو نیز مسخر نمود.

خاندان پی لئانگ که اصلاً از نژاد هون ها بود و از سنه ۳۹۷ در آن ایالت بنام سلسله «تزوکیو»^۱ سلطنت می نمود فرار کرد و به تورفان رفت آن شهر را مسخر نمود و از سنه ۴۲۲ تا ۴۶۰ در آنجا سلطنت نمود.

بالحاق وانضمام مملکت «پی لئانگ»^۲ خاندان تبقای - توپا توانست تمام سلطنت نشین های ترک و مغولی را که در چین شمالی تأسیس شده بود تصرف نماید^۳. دو دولت فقط روبروی هم جای داشتند. یکی این سلطنت نشین پهناور توپای ترک نژاد که بنام «وای» نامیده شد و صورت چینی گرفت و دیگری امپراطوری ملی چین جنوبی با پایتخت آن نانکن که ما را بیاد «بیزانس» می اندازد. بنابراین همانطور که دنیای «رم» در قرن هشتم تقسیم شد بین «فرانک» ها که امپراطوری رم غربی را متصرف شدند و سایر سلطنت نشین های بربر را از بین بردند و امپراطوری بیزانس که مالک و صاحب امپراطوری شرق ماند. در آن دنیای مرغزاران و چین نیز دو دولت باقی ماند یکی بنام «وای» و دیگری چین جنوبی.

این فتوحات چنان تأثیر عمیقی بین ملل و ساکنان آسیای مرکزی نمود که از آن پس چین شمالی را مملکت «توپا» مینامیدند و بتقلید آنها اهالی بیزانس چین شمالی را سرزمین تبقای می خواندند. بزبان ترکی تبقای بزبان عربی تمقاج یا طمقاج و بزبان یونانی قرون وسطی «توگاست»^۴.

«توپا تائو»^۵ پس از این که کار وحدت چین شمالی را ساخت در صحرای «گویی» تاخت و تاز بسیار شدیدی علیه ژوان ژوان ها نمود و بقلع و قمع آنها پرداخت. حمله ابتدائی در سال ۴۲۹ بوقوع پیوست و در ۴۴۳ با همان شدت و حدت و با همان کامیابی تکرار شد و عبارت دیگر در ۴۴۳ این قتل عام روی داد. در ۴۴۵ باز یک لشکر «توپا» برای تنبیه و گوشمالی شان شان (لوب نور) آمد زیرا آنها در راه های مغرب تجاوزاتی کرده بودند. در سال ۴۴۸ سردار توپائی موسوم به «وان تو کوئی»^۶ مردم «قراشهر» و اهالی «کوچا» را مجبور بپرداخت باج و خراج

۳ - باستانی سلطنت نشین نان یین Nan-Yen

۲ - Pei Leang

۱ - Tseu-Kiu

در شان تونگ Chan-tong که از بقایای دولتهای موژونگ بود و در ۴۱۰ بامپراطوری چین جنوبی پیوسته شده.

۴ - Wan-Tou-Kouei-y

۶ - To-pa-Tao

۵ - ۷۹۲

۵ - پلو T'oung-pao ۱۹۱۲ ص ۷۹۲

۴ - Taugast

نمود. سومین لشکرکشی توپاتائو بصرهای گوبی در سال ۴۴۹ بعمل آمد وی ژوان - ژوان ها را تعقیب و سیاست می کرد.

توپاتائو قوی ترین شخصیت این خاندان جدی و بااراده ترک است که با کمال رشادت از تمدن کهن سال چین در برابر حملات هم نژادان خود که بیابان گرد مانده بودند دفاع مینمود. رشادت و بسالتي خارق العاده داشت. همین شجاعت وی باعث شد که «ژوان - ژوان» ها ترس و وحشتی بی اندازه از او در دل داشته باشند. همین ژوان ژوان ها که در زمان ضعف امپراطوریهای چین گاه گاه بنقاط پیش آمده سرحدات حمله ور میشدند دیگر جرأت هیچ تجاوزی نداشتند. همانطور که «کلوویس»^۱ در پیکار «تولیاک»^۲ توانست بهجومها و حملات بزرگ بدوی ها برای نجات «گل» خاتمه بخشد «توپاتائو» نیز دیگر بحملات و تهاجمات قبایل بدوی پایان داد. خود او بحد کافی چینی شده بود ولی میل نداشت نیروی ترک در بین افراد وی رو بضعف بگذارد و باز خطر شورش و سرکشی در نزد قبایل مطیع شده پدیدار گردد. بهمین جهت بود که وی اردوگاه های کهنه و اقامتگاه های قدیمی و فرسوده «پینگ چنگ»^۳ نزدیک «تاتونگ» را در منتهای نقطه شمالی «شان سی» و مقابل مرغزاران نگاه داشت و با اینکه پایتخت های تاریخی چین مانند «لویانگ» و «چانگ نگان» را با نیروی شمشیر بدست آورده بود راضی شد آن اردوگاه های قدیم را تخلیه کند و ترک گوید. این عادت بربر و سنت پر از احتیاطی را که نزد ترکان و مغولان بود که پادشاهان «توپا» قبل از اینکه بر تخت پادشاهی بنشینند باید برای احتراز از هر نوع جاه طلبی و حرص و طمع و کینه توزی مادر خودشان را بکشند تا مبادا مادرشان زمام سلطنت را بدست بگیرد و بار تکاب مناهی بپردازد حفظ کرد. محتاج بتوضیح نیست که با چنین خوی و خصلت و با این چنین روحیه این پادشاه چه نفرتی نسبت به کیش بودائی ابراز می داشت. کینه های قبیله ای اطرافیان او به آتش احساسات سربازی و توحش او نسبت به بودائیه ها همواره دامن میزد. در ۴۳۸ دستور داد که راهبان بودائی ترک رهبانیت کنند و داخل جامعه غیر مذهبی

باشوند و در ۴۶۴ فرمان داد که آنها را مورد مجازات و سیاست قرار دهند . این فرمان تنبیه و مجازات با نشستن نوّه او بر تخت سلطنت ملغی گردید . انقلابی در دربار شاهی روی داد و نوّه توپاتائو موسوم به «توپاسیون»^۱ (۴۶۵-۴۵۲) بسلطنت رسید . در غارهای بودائی واقع در «یون - کانگ»^۲ نزدیک «تاتونگ»^۳ که در سنوات ۴۱۴ تا ۵۲۰ ترتیب داده شده حجاریهای بسیار مهمی کشف شده است . این آثار که شهرت هنر و صنعت سلسله شاهان «وای»^۴ را مسلم ساخته مربوط بدوران سلطنت این پادشاه است . در تمام این حجاریهای شگرف علاقه مفرط آنها بمذهب نمایان است و آن طرحهای یونانی - بودائی که از «قندهار» از جاده‌های تاریخیم باین ناحیه رسیده تغییراتی پذیرفته و با حالات عرفانی چنان مخلوط شده است که گوئی آنها پیش‌آهنگ حجاریهای رومی و گوتیک اروپای ما می‌باشد . بدون تردید حتی سلسله‌ها و خاندانهای اصیل چینی ممکن است از فشار پندارها و تعصبات ملی و تعالیم کونفوسیوسی خسته شده برای تقلیل آن خواسته باشند که خود را بدون قید و شرط تسلیم عرفان هندی بنمایند . حجاریهای بودائی خاندانهای امپراطوری چین که در نانکن یا حتی در لئانگ موجود است و معاصر با حجاریهای همین دوران «وی» میباشد باندازه هنر حجاری «وی» آمیخته بافکار عرفانی نیست . این «توپا»ها را میتوان «فرانک»های شرق اقصی دانست . همین توپاها - تباق‌ها که از اصل و مبدأ وحشی و بربر بوده‌اند درست مانند «فرانک»ها که آنها نیز از اصل و مبدأ بربر و وحشی بوده‌اند در «یونکانگ»^۵ و بعداً در «لونگ من»^۶ بناهایی بنیاد نمودند که در عالم خود مانند کلیساهائی است که «فرانک»ها در شهر «شارتر»^۷ یا در شهر «رنس»^۸ در فرانسه باقی گذاشته‌اند . این یکی از نتایج غیر منتظر تصرف چین کهن سال است از طرف صحرا نوردان و بیابان گردان تباقچی . یا بهتر و واضح تر بگوئیم - هجوم‌ها و حملات عظیم قرن پنجم در مغرب زمین آن روزی توانست جامعه‌ای بربر و وحشی را بمذهب مسیح مؤمن

و معتقد سازد و باعث گردید که پس از قرن‌ها ظلمت و سیاهی قرن‌هایی از جمال و جلالت و زیبایی در قرون وسطی پدیدار سازد. هجوم‌ها و حملات عظیم قرن چهارم در شرق اقصی در فاصله‌ای بسیار کوتاه‌تر همان نتیجه را بار آورد زیرا در پایان یک قرن چین «وی» ها بعدی مفتون مذهب و مجذوب کیش بودائی شده بود که حجاریه‌های عظیم «یون کانگ»^۱ و «لونگ‌سن»^۲ را بیادگار گذاشته است.

برای مدتی چند قبول خوی و خصلت چینیان و پیروی از تعلیم بودائی چیزی از اراده و فعالیت «توپا» ها را نکاست. در زمان پادشاهی «توپاسیون» (۴۶۵ - ۴۵۲) توپاها واحه «های» را متصرف شدند (۴۵۶) و در صحرای گویی نیز در سال (۴۵۸) حمله شدیدی به «ژوان - ژوان» ها نمودند. این را نیز باید گفت که ژوان - ژوان ها نیز در (۴۶۰) تورفان را متصرف شدند و سلسله سلطنت «تزوکیو»^۳ را منقرض نمودند و یکی از خاندانهای دست‌نشانده خودشان را بر سر سلطنت نشانند. در زمان سلطنت «توپا هونگ»^۴ (۴۷۱ - ۴۶۵) فتوحات «توپا» ها علیه امپراطوری ملی چین جنوبی تمام شد، بدین ترتیب که در سنه ۴۶۶ «ینگک» و در ۴۶۷ حوزه «هوئی‌هو»^۵ و در ۴۶۹ «شان‌تونگ»^۶ را تصرف نمودند. در سنه ۴۷۰ نیز همین توپا - تباق‌ها یک طائفه‌ای را که اصلاً منسوب به سین - پی و بنابراین مشغول بودند و در ابتدای قرن در «کوکونور» مقیم شده بودند تنبیه نمودند و سیاست کردند.

از لحاظ دین و مذهب «توپا هونگ» بعدی مؤمن و معتقد بمذهب بودائی بود که در سنه ۴۷۱ بفتح پسر جوان خودش از سلطنت کناره نمود تا خود را راهب سازد و صومعه‌نشین گردد. این پسر را که ما «توپا هونگ» ثانی^۷ می‌نامیم (۴۹۹ - ۴۷۱) در سن بلوغ خود علاقه و اشتیاقی برابر با اشتیاق و علاقه پدرش به کیش بودائی ابراز داشت و بدستور او تمام امور قضائی تعدیل یافت و عواطف عالیّه انسانی جای مقررات تند و شدید را گرفت. این پادشاه تمام «توپا» ها را چینی کرد

Yun-Kang - ۱ Long-men - ۲ Tsou-Kiou - ۳ T'o-pa-Hong - ۴ Houai-ho - ۵

Chan-tong - ۶ ۷ - برای تسهیل امرا این راه حل پیداشد و گرنه در تلفظ و رسم الخط چینی تفاوت محسوس

بین نام پدر و پسر وجود دارد که در رسم الخط و تلفظ ما ابدأ احساس نمی‌گردد.

و برای اینکه تماماً خوی و خلق چینی را کسب کنند در سال ۴۹۴ پایتخت خود را از پینگ‌چنگ به «لویانگ»^۱ منتقل نمود^۲. درست در همین اوان است که بدستور و فرمان او شروع بساختن غارها و مقابر بودائی در «لونگ‌سن» واقع در جنوب «لویانگ» نمودند و حجاریهای شگرف آن بین سنوات ۴۹۴ تا ۷۰۹ ادامه یافت. توپاها با قبول کردن فرهنگ و خوی و خصلت چینی و مذهب بودائی صفات جنگی و نظامی اجداد ترک خود را بطور کلی از دست دادند. تمامی مساعی و مجاهدات آنها برای اینکه در تحت تصرف خودشان یک چین واحدی بوجود آورند و چین ملی جنوبی را تصرف نمایند به شکست منتهی شد. پادشاه توپا موسوم به «کیائو»^۳ (۵۱۰ - ۴۹۹) یکبار دیگر کوشش نمود ولی سرداران او نتوانستند خط «هوئی‌هو»^۴ را که حداقل بین دوامپراطوری چین بود قطع کنند و قلعه امپراطوری «چونگ‌لی»^۵ واقع در «نگان‌هوه»^۶ در برابر تمام حملات عساکر تبقای مقاومت ورزید. (۵۰۷)

پس از مرگ «توپا کیائو» زن او ملکه «هو»^۷ از سال ۵۱۰ تا ۵۲۸ پادشاهی نمود. این وارث تبقایهای باستان آخرین فردی از آن خاندان است که فاقد آن قوا و نیروی ترکی بود. این ملکه زنی بود با اراده‌ای حیرت‌انگیز و عندالزوم خونخوار. وی شهوت قدرت و مقام داشت و یا همه این احوال مروج کیش بودائی بود. مقبره‌های «لونگ‌سن» را زیباتر و شکیل‌تر نمود و زائری بودائی موسوم به «سونگ‌یون»^۸ را بشمال غربی هندوستان فرستاد و این شخص راجع باوضاع آسیای مرکزی در آن اوان کتابی نوشته که بسیار سودمند میباشد. «سونگ‌یون» از شان-شان (لوب‌نور) وختن و هامیر گذشته و چنانکه بعداً خواهیم دید (صفحه ۱۴۲) بیدخشان رفته و از خان هیاطله دیدن کرده است. بعداً به «اودیانا»^۹ و «قندهار»^{۱۰} (کابل سفلی) رفته و برای ملکه آن مدارک و اسناد بودائی را که مورد علاقه‌اش بوده آورده است. (۵۲۱ - ۵۱۸)^{۱۱}

۱ - Lo-yang ۲ - جغرافیون ییزانس و سریانی این شهر را بنام «توگاست» می‌نویسند تا منسوب به توپا یا تبقای باشد. ۳ - K'iao ۴ - Houai-ho ۵ - Tchong-li ۶ - Ngan-Houei ۷ - Hou ۸ - Song-yun ۹ - Ouddiyana ۱۰ - Gandhāra ۱۱ - بترجمه آقای شاولان رجوع شود. «سفرنامه سونگ‌یون در اودیانا و قندهار» ۱۹۰۳.

«توپا» ها کاملاً بخلق و خوی چینی درآمده بودند و بنابراین بایستی انقلابهای درباری و منازعات خانوادگی و جنگ داخلی بین آنها پدیدار شود. در سنه ۳۴۰ آنها بدو دسته تقسیم شدند یکی «وی» های شرقی^۱ که مالک «هوپی» ، «شان سی» و «شان - تونگ» و «هونان» بودند و پایتخت آنها «چانگ توی»^۲ فعلی است. (۵۰۰ - ۵۳۴) و دیگری «وی» های غربی^۳ که مالک شن سی و کان سو بودند و پایتخت آنها شهر «چانگ نگان» بود. (۵۰۷ - ۵۳۴). این هر دو دسته را وزراء آنها سرنگون کردند و در «چانگ تو» بجای «وی» های شرقی سلسله «پی تزی»^۴ (۵۰۷ - ۵۰۰) و در شهر «چانگ نگان» بجای «وی» های غربی سلسله پی چئو سرکار آمد (۵۸۱ - ۵۵۷) ولی چون این سلسله ها چینی شده اند بنابراین دیگر داخل تاریخ مرغزاران نمی شوند. چیزی که از لحاظ تاریخ قابل تأمل می باشد این است که به چه ترتیب و به چه وسیله آن قدرت و نیروی ترکی که نزد نخستین شاهان تباقچی سرکش و قهار و خشن بود بتدریج دچار سستی و فتور شد و در توده چینی مستغرق گردید. این تاریخی است که در طی قرون همواره تکرار و تجدید می شود و ما آنرا نزد (ختانیان) یا «کیتان»^۵ ها و «جورچت»^۶ ها و چنگیزخانیان و منچوها بنوبت می بینیم. این نکته را نیز باید یادداشت نمود که همانطور که بعدها در زندگی چنگیزخانیان روی داد و همانطور که نزد «خلخاها»^۷ نیز پدیدار شد نفوذ مذهب بودا عاملی مؤثر برای امحاء نیروی مردانه توپاها بوده است. این سربازهای وحشت انگیز و سپاهیان خشن و درشت خوی چون تحت تأثیر اصول مذهب بودا قرار می گرفتند آنچنان از مواعظ انسانی پیروی می کردند که نه فقط آن جنگجویی جیلی و تندخویی فطری را از دست می دادند بلکه دیگر بفر دفاع از خودشان هم نمی افتادند.

آخرین هنر و صنعت «مینوسینسک»

این ترکانی را که بکلی چینی شده‌اند بحال خودشان بگذاریم و برویم به سراغ آن قبایل بیابان گرد و طوائف صحرانوردی که در مرغزاران آسیای علیا باقی مانده‌اند. وقتی که درباره «توپا» ها صحبت کردیم از قبیله‌ای ظاهراً مغولی نیز سخنی راندیم که نامشان «ژوان - ژوان» میباشد. این طائفه در تمامی قرن پنجم و در نیمه اول قرن ششم مغولستان خارجی را مسخر کرده بود. آنچه از تاریخ سیاسی آنها می‌دانیم عبارتست از مطالبی که سالنامه‌های چینی سلسله‌های «وی»^۱ و «سوی»^۲ درباره آنها نوشته‌اند. برای اینکه بطور سودمند از تمدن آنها بحث شود باید منتظر بود تا حفاریات علمی و منظمی در سرزمین قدیمی آنها بعمل آید. در این جا باید متذکر شویم که در عقب و در شمال غربی سرزمین آنها می‌بینیم که مقارن قدرت آنها یک هنر و صنعت تازه‌ای در ساحل شط «ینی‌سئی» در سیبری پیرامون مینوسینسک شکفته شده است. این هنر و صنعتی که بنام «هنر سوارکاران صحرانورد» نامیده شده مقداری زینت‌آلات، لوحه کمر بند، حلقه و گیره مفرغی، دهانه اسب، رکاب اسب، کارد و دشنه و شمشیر و نیزه و زین اسب بما تحویل داده که بسیاری از آنها امروز در موزه مینوسینسک و هلسینکی موجود می‌باشد^۳ (کلکسیون «تووستین») این آثار همزمان با ژوان - ژوان ها است و محتمل است که پس از آنها هم باز رایج بوده زیرا که در دهکده «تیوچا»^۴ می‌بینیم که با همین آثار مسکوکات چینی ابتدای «تانگ»^۵ ها (قرن هفتم) نیز وجود دارد و ظاهراً آن صنعت و هنر تا پایان قرن نهم دوام داشته است. دانستن این مطلب حائز بسی اهمیت است

۱ - Wei - ۱
 ۲ - Souei
 ۳ - آتای تالکرن در «کلکسیون Tovostine» که در (هلسینکی) سال ۱۹۱۷ طبع شده می‌نویسد که نقاط مهمی که آثار هنری مینوسینسک کشف شده عبارتست از روستاهای ذیل: آنانش Anach - آپوشکا Ayochka - اویس کا یا Oiskaya - یسکار Byskar - گوروچسکا یا Goroditcheskaya - لوگوفسکویه lougovakoyé - مالی ترک Malyi Terek - پروتوشیلو Protochilovo سواحل رودخانه آسکیس Askys دهکده تیوشتا واقع در ساحل راست رودخانه کازیر Kazyr و باره‌ای از نقاط شنزار آباکان، اسلحه‌هایی نیز در مغولستان شرقی روس در جنوب دریاچه بایکال و در یچورا نزدیک و رخنه اودینسک و سلژینسک و در ترویتسک بدست آمده است.
 ۴ - Tyoutcha
 ۵ - Tang

زیرا همانطور که آقای «ناندور فتیش»^۱ بیان نموده هنر مذکور شباهتهای بسیار گویائی با هنر آوارها در مجارستان دارد که این هنرها مربوط بقرن ششم تا هشتم می باشد. این هنر با هنر آغاز تسلط مجارها یعنی هنر قرن نهم نیز وجه شبه های بسیاری دارد. اگر این ها دلیلی معتبر برای اثبات این نکته نیست که ژوان ژوان ها اجداد مستقیم آوارهای اروپا میباشند لااقل می تواند دلیل باشد که این دو طائفه در اطراف یک مرکز صنعتی و هنری دور می زده اند.

پس از ژوان - ژوان ها مناسب است از یک عشیره هم نژاد دیگری موسوم به «هفتالیت» ها (در زبان فارسی امروزی ما این لغت بصورت عربی هیاطله معمول شده است. مترجم) که در همان دوران مالک و صاحب ترکستان غربی شده بودند صحبت کنیم.

هون های «هفتالیت» (هیاطله)

هون های «هفتالیت» عشیره ای بوده اند ترک و مغول که ظاهراً جنبه مغولی^۲ آنها بر جنبه ترکی غالب بوده است. «سونگ یون»^۳ می گوید که مبدأ و منشأ آنها در جبال «کین شان»^۴ یعنی آلتائی بوده و از آنجا بمرغزاران ترکستان فعلی روس سرازیر شده اند. نام آنها را مورخین ییزانس «هفتالیت» نوشته اند، مورخ ایرانی میخواند اسم آنها را «هیاطله»^۵ گفته است و مورخین چینی آنها را «یه ته»^۶ نامیده و نوشته اند و ظاهراً این نام از خانواده سلطنتی «هفتا» یا «یه تا» آمده است. مورخین ییزانس آنها را نیز بنام غلط و نادرست «هون های» سفید می شناساند.

۱ - Nandor Fettich آقای فتیش در مجله باستان شناسی مجارستان مجلد ۵ سال ۱۹۳۵ ص ۲۰۲ تحت عنوان «هنر و صنعت صحرا نوردان سوارکار» در مینوسینسک مقاله ای نوشته است بآن رجوع شود.

۲ - مقاله مارکوارت. «درباره نژاد کومان ها» در مطالعاتی راجع به لهجه های ترک های شرقی در مجله آکادمی علمی کتین گن سال ۱۹۲۰ طبع شده ر.ک. بمقاله آقای پلویو «درباره کومان ها» در مجله آسیائی مجلد ۱ سال ۱۹۲۰ ص ۱۴۰.

۳ - دو صفحه قبل نام این زائر بودائی برده شد که بامر ملکه «هو» بشمال غربی هندوستان و پامیر رفت و خان هیاطله را ملاقات نمود.

۴ - Kin-Chan

۵ - Hayatolites

۶ - Ye-tai

در ابتدای قرن پنجم میلادی «هفتالیت»^۱ ها یکی از عشایر تراز دوم و مطیع و دست‌نشانده طائفه بزرگ مغولی «ژوان - ژوان» ها بودند. چنانکه در صفحات پیشین دیدیم «ژوان - ژوان» ها مغولستان را مسخر نمودند. در ربع دوم قرن پنجم همین «هیاطله» اهمیت عظیم کسب نمودند و قدرت و سیطره آنها تا غرب توسعه یافت. تسلط آنها که در شرق از «یلدوز» علیا (شمال غربی قره‌شهر) شروع میشد شامل حوضه «ایلی» تا دریاچه «بالکاش» و حوضه ایسیک‌گول و شنزارهای «چو» و «تالاس» و حوضه سیحون تا دریاچه آرال گردید. بنابر پاره‌ای از منابع یکی از اقامتگاه‌های خان آنها طرف شهر تالاس (آئولیه‌آتای^۲ فعلی) بود. در حدود ۴۴۰ آنها علاوه بر تصرف سغدیان و ماوراءالنهر (سمرقند) ظاهراً بلخ و باختران یا تخارستان را نیز تصرف کرده بودند.

چندین خاورشناس و مخصوصاً «نولدکه»^۳ معتقدند که از آغاز سلطنت شاه ایران بهرام گور (۴۳۸ - ۴۲۰) هیاطله در باختران استقرار یافتند و حتی ایالت ساسانی خراسان را نیز متصرف شده بودند و بهرام گور در پیکار «کوسمهان» نزدیک مرو آنها را عقب رانده بود. «مارکوارت» بر خلاف گمان میکند که بهرام گور و بعداً جانشین او یزدگرد دوم (۴۵۷ - ۴۳۸) مجبور شدند که از خودشان نه بر علیه تهاجمات هیاطله بلکه بر علیه تجاوزات «خیونی»^۴ ها دفاع کنند. خیونی‌ها قبیله‌ای بودند از طائفه «هون» که در شمال مرو و صحرانوردی می‌کردند.^۵ بهر صورت و در هر حال در زمان پادشاهی فیروز (۴۸۴ - ۴۵۹) همین هیاطله بخراسان حمله ور شدند و پادشاه ساسانی فیروز را مغلوب و مقتول کردند رئیس این هیاطله که این فتح نصیبش گردید بروایت مورخین عرب - ایرانی نامش

۱ - هفتالیت‌ها یا هیاطله در شاهنامه فردوسی «هیتال» آمده و فردوسی از زبان پیروز می‌فرماید:

نمانم بجائی پی خوشنواز به هیتال و ترک از نشیب و فراز

«مناره برآرم بشمیر و کنج ز هیتال تا کس نباشد برنج» (الحاق مترجم)

۲ - Aoulié-ata ۳ - Noeldeke ۴ - Khionites ۵ - نولدکه «مطالعات تاریخی

راجع بایران باستان» صفحات ۱۶۱، ۱۶۳ مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۷، کریس تنسن «ایران در زمان پادشاهی ساسانیان» ۱۹۳۶ ص ۲۸۴.

«اخشونوار»^۴ یا «اخشونواز» بوده است. ظاهراً این لغت تحریف شده عنوانی سغدی است «خشوان»^۵ که بمعنای پادشاه میباشد.^۶ (در شاهنامه فردوسی نام او را «خوش نواز» آورده اند الحاق مترجم) پس از این فتحی که نصیب هون‌های هفتالیت شد و بمرگ فیروزمنتهی گردید آنها نه فقط ناحیه سرحدی طالقان (طالقان غربی بین بلخ و مرو واقع است) و شهر سرحدی شمال شرقی امپراطوری ساسانی را تصرف کردند بلکه مرو و هرات را نیز مسخر نمودند.^۷ از این گذشته نیز می‌بینیم که در کشمکش‌های درباری و منازعات خانگی که در کاخهای شاهنشاهان ساسانی روی می‌دهد اینها نقش حامی و محافظ را برعهده دارند. من جمله در مورد قباد ساسانی که از سریر سلطنتی تیسفون رانده شده بود و نزد آنها پناه برد و با خواهرزاده خان هیاطله ازدواج نمود. خان مزبور لشکری در اختیار او گذاشت و با سپاهیان هیاطله توانست تاج از دست رفته را باز یابد (۴۹۹ یا ۴۹۸). هیاطله در آن اوان در آسیای مرکزی قدرت وحشت‌انگیزی بدست آورده بودند. «لئانگه شو» یادداشت می‌کند که پادشاه هیاطله موسوم به «یتائی‌لی‌تو»^۸ در سال ۵۱۶ هجری سفراتی بدربار چین به نانکن اعزام داشت.

با اینکه پیروز مغلوب شده بود معه‌ذا ایران ساسانی چنان از خود بخوبی دفاع کرده بود که هیاطله دیگر ب فکر تصرف آن کشور نمی افتادند. بنا براین بطرف جنوب شرقی و کابل متوجه گردیدند. در آنجا چنین بنظر می رسد که آخرین شاهان «کوشانا» با نزدیک شدن «هیاطله» در اواسط قرن پنجم از بین رفتند و خاندانی دیگر از همان نژاد «یوچه» یا تخارا که از باختران سرازیر شده بود جای آنها را گرفت. بنا بر منابع ایرانی در این دوران سلسله‌ای بنام «کداری»^۹

۴ - Akhchounwar ۵ - Khchévan ۶ - مولر - متون سغدی جلد اول ص ۱۰۸ . ۷ - مارکوارت

ایران‌شهر ص ۶۳-۶۰ و کریس تنسن کتاب مذکور در فوق ص ۲۸۹ . ۸ - Ye-tai-i-li-to' ۹ - Kidārite

که ظاهراً^۱ در جنوب جیحون بین بلخ و مرو^۲ می زیسته اند علیه ساسانیان می جنگیدند. بنا بر همین منابع فیروز ساسانی (۴۸۴ - ۴۵۹) یعنی همین پادشاهی که بدست هیاطله کشته شد. علیه روساء «کداری» و قهرمان آنها «کدارا» که نام او باین سلسله داده شده است جنگید. بعداً با پسر «کدارا» موسوم به «کونگکاس»^۳ نیز جنگ کرد. این پادشاه در نتیجه شکستی که از فیروز نصیبش شد باختران را ترک نمود و بلافاصله هیاطله جای او را گرفتند وی از «هندوکش» گذشت و بکابل پناه برد و جای آخرین پادشاهان «کوشانا» را گرفت^۴. چینیان این اطلاعات را تأیید می کنند ولی باچند سال تقدم و اختلاف که این تقدم علت وقوع حادثه را تغییر می دهد. بنابر منابع چینی که یادگار سنوات ۴۵۱ - ۴۳۶ می باشد یکی از شاهان «یوچه» ناحیه «پولو»^۵ یعنی بدون شک یکی از پادشاهان تخاری بلخ که دوچار زحمت و فشار هیاطله شده بود باختران را ترک نمود و به «قندارا»^۶ هجرت کرد و در «پیشاور» مستقر شد و بنی اعمام خود «یوچه» های کابل یعنی آخرین شاهان «کوشانا» را مطیع خود ساخت. چینیان این پادشاه را «کی-تولو»^۷ نوشته اند و این نام کاملاً با «کیدارا»^۸ تطبیق می کند. بنابراین از نتیجه فشار هیاطله است نه در نتیجه فشار ساسانیان که «کیداریت» ها باختران را ترک و بکابل مهاجرت نموده اند. هیاطله نیز سریعاً آنها را تعقیب نمودند و دیری نگذشت

۱- فیروز ساسانی در سال ۴۸۴ میلادی با پادشاه هیاطله جنگ کرد و خودش در این جنگ کشته شد و جنازه او را نیافتند. پادشاه هیاطله دختر فیروز پادشاه ساسانی را اسیر نمود و برد و از آنها دختری بدینا آمد که بعداً او را بزوجهیت به قباد اول پادشاه ساسانی دادند. پس از این جنگ ایران خراجگزار هیاطله شد و قباد برادر فیروز مدتی قریب چهار سال بعنوان گروگان و رهنیه نزد هیاطله ماند تا بعداً بلاش با کمک و موافقت هیاطله بسلطنت ایران رسید و با اینکه مردی عادل و نیکوکار بود بتحریک هیاطله قباد پسر فیروز بر بلاش باغی شد و او را کور کرد و از تخت سلطنت معزول نمود و در ۴۸۸ خودش برجای او بر تخت سلطنت نشست. این مختصر را برای تذکار خاطر خوانندگان گرامی الحاق نمودم تا اطلاع داشته باشند که چگونه صحرائوردانی واقعاً وحشی و فاقد هر نوع فرهنگ و معرفت سلطنتی چون سلطنت ساسانی را مطیع و خراجگزار خودشان نمودند قباد دوسال پس از رسیدن بسلطنت از پرداخت خراج امتناع ورزید. (الحاق مترجم)

۲- در تعیین محل کریس تنسن و مارکوارت متفی الرأی هستند. به نقشه کتاب «ایران تحت سلطنت ساسانیان» رجوع شود. ۳- Kounghkas ۴- مارکوار، ایرانشهر ص ۵۷ - ۵۵ کریس تنسن ص ۲۸۸ - ۲۸۷.

۵- Po-lo ۶- Gandhara ۷- Ki-to-lo ۸- Kidāra تحقیقات پلیو «تخاریان و کوشیان»

روزنامه آسمانی ۱۹۳۴ مجلد اول ص ۴۲. شاولان، تونگک پائو ۱۹۰۷ - ص ۱۸۸.

که پی‌آنها را گرفتند و از هندوکش گذشتند. بدین ترتیب تمام سرزمین سابق یوچه‌ها - باختران، کابل و قندهار - بدست هیاطله افتاد. از این نیز بهتر از سرزمینهای دره کابل و ارتفاعات آن حدود پیش قراولان هیاطله مانند «کوشانا»های سابق عازم تسخیر و تصرف هندوستان شدند.

در آن اوقات قسمت اعظم هند - تمام حوزه شط‌کنک «ملوا» گجرات و شمال دکان^۱ - یک امپراطوری وسیعی را تشکیل می‌داد که در آن سلسله بزرگ ملی امپراطورهای «گوپتا»^۲ سلطنت می‌کرد و در زمان پادشاهی «کومارا گوپتا» (حدود ۴۰۰ - ۴۱۴) باوج عظمت خود رسیده بود. بعد از این امپراطور فرزند وی «سکاندا گوپتا»^۳ بسطنت رسید (۴۷۰ - ۴۰۰) در پایان امپراطوری «کومارا گوپتا»^۴ وابتدای پادشاهی «سکاندا گوپتا» بود که هیاطله (طائفه‌ای از هون‌ها) پس از تصرف کابل از پنجاب سرازیر شدند و در حوالی دوآب یا «ملوا» بسرحدات امپراطوری «گوپتا» رسیدند. هندیان با رسم‌الخط سانسکریت این طائفه را «هونا» می‌نامند.

این حمله مصادف بود با چند روزی پس از برتخت نشستن «اسکاندا گوپتا» یا اعلام ولیعهدی او^{*}. بهر حال حمله هیاطله به نتیجه مثبت منتهی نشد و هندیان آنها را عقب راندند. اگر این حمله را مصادف با اعلام ولیعهدی «اسکاندا گوپتا» بدانیم محتمل است که در دوران سلطنت وی نیز یکبار دیگر هیاطله حمله دیگری کرده باشند که بهر صورت آن نیز رد شده و سپس در سال ۴۶۰ شرحی نوشته شده است که بموجب آن در سراسر کشور امنیت و آرامش برقرار شده است.

با این احوال هیاطله در دوطرف هندوکش یعنی در باختران و کابل با کمال قدرت مستقر شده بودند.

۱ - Skandagoupta - ۳

۲ - Goupta

۳ - Dekhan، دکن، دکان، دکان

۴ - Koumāra goupta - ۵ - منابع این موضوع چندان روشن نیست و لاواله پوسن La Vallée Poussin

در کتاب «سلسله‌ها و تاریخ هند» ص ۵۲ - ۵۴ آنرا مورد تردید قرار می‌دهد.

درسنه ۵۲. هنگامی که «سونگ یون»^۱ بزیارت می‌رفت خان هیاطله در شمال هندوکش اقامت داشت و بنا بر مقتضیات فصل زمستان را در باختران و تابستان را در بدخشان که اقامتگاه تابستانی وی بود می‌گذراند. در کابل و در کهنه ایالات یونانی - بودائی «کاپیچا» و «قندهار» یکی از روستاها قبایل درجه دوم هیاطله که عنوان «تگین»^۲ داشت سلسله‌ای تأسیس نمود که دومین شاه آن سلسله در سال ۵۲. سلطنت می‌کرد. در این محل محیط فرهنگ رفیع «قندهار» که فرهنگ یونانی و تعالیم دینی بودا دست‌بست هم داده و یک «یونان - هلا» جدید و یک ارض اقدس بودائی بوجود آورده بود «هیاطله» مانند وحشیان و بدویها رفتار کردند اهالی را قلع و قمع نمودند و مخصوصاً بودائی‌ها را با نهایت قساوت مورد تعقیب و مجازات قرار دادند معابد و صومعه‌ها و آثار هنری را محو و نابود و آن تمدن زیبای یونانی - بودائی را که پنج قرن بود تجلی می‌کرد مضمحل ساختند. روایات مورخین ایرانی^۳ و چینی در اثبات سفاکی و وحشیگری این طائفه اتفاق رأی دارند.

«پای چه»^۴ و روایت سونگ یون (می‌دانیم که سونگ یون در سنه ۵۲. خان هیاطله را در اقامتگاه تابستانی وی در بدخشان و «تگین» را در قندارا دیده بود) تأیید می‌کنند که این هونها صحرانوردانی بودند بمعنای اخص این کلمه^۵. «این‌ها در شهرها سکونت نمی‌کنند و در یک اردوگاه سیار مرکز حکومت و فرمانروائی خودشان را قرار می‌دهند. مساکن آنها از نمد است، بمنظور یافتن آب و چراگاه جابجا میشوند و تابستان را بمحلی ملایم می‌روند و زمستان را در سرزمینی معتدل می‌گذرانند. شاه آنها چادری بزرگ و مربع از نمد دارد که هر طرف آن چهل پامیباشد. تمام اطراف این خیمه سلطنتی دیوارهایی از قالیه‌های پشمی است. لباس شاه از ابریشم زینت شده دوخته شده است و بر تخت خوابی زرین که پایه‌های آن عبارت از چهار عنقای زرین است می‌نشیند. زوجه اصلی

۱ - Song-Yun ۲ - Tégin ۳ - طبری ترجمه زوتبرگ مجلد ۲ ص ۱۳۱. ۴ - Pei-che

۵ - سونگ یون بنا بر ترجمه شاوان BE.F.E.O ص ۴۰۲-۴۱۷.

و اساسی او نیز لباسش از حریر مزین است که بسیار بلند میباشد و قریب سه پا بر زمین کشیده می شود. روی سر زن شاه یک شاخ بلندی بطول هشت پا می گذارند که با مقداری از احجار کریمه و جواهرات پنج رنگ زینت یافته است. «سون یونگ متذکر میشود که نزد هیاطله این رسم جاری است که زنان چندین شوهر برادرانه دارند^۱. زائر مزبور مینویسد که آنها باکیش بودا خصوصت دارند و «معتقد بقانون بودا نیستند و خدمتگزار خدایانی بسیار میباشند. آنها موجودات جاندار را می کشند و خورنده گوشتهای خون چکان می باشند» بنا بر شهادت «هیوان - ترانگ»^۲ هیاطله در قندارا دو ثلث اهالی را خفه و مابقی را اسیر و غلام خود کردند و بسیاری از معابد و صومعه های بودائی را ویران نمودند^۳ هیاطله از کابل چشم بر ثروت هند دوخته بودند. دیدیم که امپراطور هند «سکاندا گوپتا» یکبار حمله آنها را رد کرد و از تجاوز آنها جلوگیری نمود. مع هذا آنها مترصد بودند فرصت مساعدی بدست آورند و دیری نگذشت که آن فرصت مساعد فرارسید. پس از مرگ آن پادشاه (۴۷۰) امپراطوری هند دوچار انحطاط و ضعف شد و شاید علت این انحطاط تقسیم هند بود بدو قسمت. دوشاخه از سلسله «گوپتا» بر دو قسمت هند بطور جدا گانه سلطنت می کردند. یکی از آنها در مالوا سلطنت می کرد و دیگری در بهار و بنگاله اقامت داشت. دو پادشاه شاخه اول عبارتند از «بودها گوپتا»^۴ (۴۹۴ - ۴۷۶) و دیگری باهنو گوپتا (۵۴۳ - ۴۹۹) - دو پادشاه شاخه دوم عبارتند از «پورا گوپتا»^۵ و

۱ - این رسم که زنی میتواند چندین شوهر در آن واحد داشته باشد در ذهن بعضی ممکن است چنین تبادر کند که زنان اختیاراتی بی حد و مرز داشته می توانسته اند برای اطفاء امیال خود چندین شوهر اختیار نمایند. حقیقت امر این است که فقر و ذلت طوری در نزد پاره ای از قبایل وحشی شدید بوده که یک مرد نمی توانسته است از عهده مخارج و تأمین خوراک زن خود برآید و بنابراین مردان مجتمعاً و مشترکاً یک زوجه اختیار می کرده اند. ذکر لغت برادرانه نیز از این جهت است که چندین برادر حق داشتند بنا بر این سنت مذموم یک زوجه داشته باشند. برادر بزرگتر زن را انتخاب می نمود و (ارشدیت این حق را باو اعطا نموده بود) بعداً تمام برادران با همان یک زوجه زندگی می کردند. این رسم شنیع در بین بسیاری از قبایل وجود داشت و نام چند طائفه ای را که مورخین ذکر کرده اند در این جا می نویسیم: تبت، کشمیر در دره های سفلی هیمالایا و چندین قبیله هندی در جزیره سرندیب و زلاند جدید و چندین جزیره در اقیانوس کبیر در جزائر آلئوین. قزاقان زاپوروک. آنچه بشدت باقی مانده و هنوز معمول است نزد فائیرها در هندوستان میباشد (مترجم) ۲ - وی چینی و بودائی مذهب و نویسنده و مترجم بوده و در حدود ۶۶۴ برسیل زیارت باسای مرکز و تبت و پامیرو هند رفت و مشهودات خود را نوشت. (مترجم)

۳ - هنر و صنعت یونانی - بودائی تألیف فوشه مجلد دوم ص ۵۸۹.

«ناراسیما گوپتا»^۱ در نتیجه این تجزیه و فروریختن قدرت «گوپتا» قبایل هون حمله و هجوم خود را بهند تجدید نمودند ادباء هند آن سرداری را که آن حملات را ترتیب می‌داد بنام «تورامانا» نوشته و یاد کرده‌اند (در ۵۰۲ ه. وفات یافت) ولی این شخص چنانکه گفته شد خان هیاطله نبود (خان هیاطله در شمال هندوکش در باختران و بدخشان می‌زیست) و یکی از شاهزادگان تراز دوم با یک «تگین» و بدون شک تگین کابل بوده است. سه نوشته از وی بدست آمده یکی در کورا (شمال غربی پنجاب) در «سالت رنج - سلسله نمک»^۲ یکی در «گوالیور»^۳ و دیگری در «اران» و بنابراین مدارک سه گانه وی نه فقط حوضه سند را متصرف شده بلکه مالوا را نیز مسخر نموده است. مسکوکات وی تقلیدی از سکه‌های امپراطور هند «بودا گوپتا» معاصر وی بوده است (۴۹۴ - ۴۷۶) ^۴.

پسر وجانشین «تورامانا»^۵ موسوم به «مهراگولا» (این شاه را فقط با این لقب تملق آمیز هندی که باو داده‌اند و در زبان سانسکریت بمعنی خورشید نژاد و یا مهر گهر است می‌شناسیم). ظاهراً بین سنوات ۵۰۲ و ۵۳۰ بر عشایر خود سلطنت می‌کرده است. وی واقعاً آتیلائی هند می‌باشد. اقامتگاه خود را در «چاکالا» (سیالکوت)^۶ یا در پنجاب شرقی قرارداد. بدون تردید زائر چینی سونگ یون در ۵۲۰ این تگین قندارا را ملاقات نموده و هم او است که کشمیر را متصرف شده و بعداً به قندارا باز آمده و به فجیع‌ترین قتل عام‌ها پرداخته است. نویسندگان بودائی او را بمثابه شقی‌ترین و جابرترین دشمنان مذهب خود معرفی می‌کنند. «هیوان تزانگ» می‌نویسد که تنها کسی که جرئت نمود در برابر وی مقاومت ورزد حکمران گوپتائی نژاد ماگادا یا بهار موسوم به «بالادیتیا»^۷ بود (شاید این همان «ناراسیم-ها گوپتا»ئی باشد که قبلاً نامش را ذکر کردیم) «مهراگولا» بعداً داخل هندوستان و ناحیه شط کنگ شد و پی رقیب خود می‌گشت. «بالادیتیا» بدو در برابر او

۱ - Narasimhagupta ۲ - Salt Range ۳ - Gwalior ۴ - راج بسکه های هیاطله

بکتاب آقای یونگر بنام «آثار مسکوک هیاطله» که در ۱۹۳۰ از طرف آکادمی علوم پروس منتشر شد. ص ۶۴۱ رجوع شود. مورگان - سکه شناسی ۱۹۷۶ ص ۴۰۷ - ۴۴۶.

۵ - Töramana ۶ - Sialkot ۷ - Baladitya

عقب نشینی اختیار کرد و بعد در نتیجه یک حمله ناگهانی «مهراکولا» را مغلوب و حتی اسیر نمود. این روایت با فسانه‌ای حیرت انگیز خاتمه می‌پذیرد. از طرفی دیگر کتیبه اران در مالوا که مربوط بسنه ۱۰۵ می‌باشد صحبت از فتوحات یک شاهزاده دیگر «گوپتائی» می‌کند بنام «بهانوگوپتا» و حدس زده می‌شود که در آنجا نیز صحبت از فتوحاتی است که نموده و مهاجمین هپتالیت را مغلوب کرده است. در سال ۳۳۰ ه نیز از پادشاهی هندی بنام «یاچودهارمان» صحبت می‌شود که او را بسلسله راجاهای «مانداسور»^۱ در «مالاوا» منسوب می‌دانند. وی نیز در کتیبه‌هایی که باقی گذاشته بخود می‌بالد که هوناها را مغلوب نموده و «مهراکولا» را وادار نموده که بوی اطاعت نماید^۲. پس از این شکست‌ها «مهراکولا» به کشمیر رفت و در آنجا بعلتی نامعلوم بنابر روایت زائران چینی - اتباع خود را بعنوان انتقام مورد فجیع - ترین شکنجه‌ها قرار داد و بنابر متون بودائی برای جزای این فجایع بطوری وحشتناک مرد.

نمی‌دانیم پس از «مهراکولا» طوائف و عشایر «هون» که در پنجاب اردو زده بودند چه شدند. وجود آنها برای همسایگان موجب نگرانی و مورت خطر بوده زیرا در نیمه دوم قرن ششم می‌بینیم که مهاراجای «تانسوار»^۳ بنام «پراب-هاکارا»^۴ (۶۰۵ وفات) با مقهور نمودن آنها کسب افتخار و قدرت نمود. در سال ۶۰۵ نیز پسر وی «راج‌یاواردانا»^۵ با آنها مشغول محاربه بود. بعداً نیز جانشین وی امپراطور کبیر هند «هرشاجیلادی‌تیا»^۶ (۶۴۷ - ۶۰۶) نیز آن قبایل را مغلوب ساخت و در نتیجه فتوحات وی در برابر قبایل هون، شعراء به تجلیل و تفعیم نام وی پرداختند. در نیمه دوم قرن هفتم «هون»‌های هند از صفحه تاریخ نابود میشوند. قاعده آن عشایر یا ازین رفته و مضمحل شده‌اند یا اینکه در اهالی پنجاب مستحیل گردیده‌اند. بعضی از خاندانهای آنها بدون شک توانستند در طبقه اشراف

۱ - Mandasor «لاواله پوسن» بنام سلسله‌های سلطنتی و تاریخ هند» ص ۶۲ تا ۶۶ رجوع فرمائید.

۲ - Thaneswar واقع در شمال غربی دهلی. این سلطنت نشین از این جهت واجد اهمیت شد که دنیای کنک و حوضه این شط عظیم را علیه تهاجمات هون‌ها می‌توانست حفاظت نماید.

۳ - Prabhakara

۴ - Harcha Çilāditya

۵ - Radjyavardhana

۶

هند پذیرفته شوند مانند خاندان «راجپوت» های «گورجارا» که محتمل است از همان مبدأ و منشأ باشد.

هون ها در اروپا : آتیلا

از سنه ۳۵ قبل از میلاد مسیح یعنی سالی که «شان یو» پادشاه متمرّد و سرکش «چه چه» ها یک قسمت از قبایل هون را از مغولستان علیا بطرف مرغزاران شمالی آرال و بالکاش آورد و یک ستون اعزامی چینی باورسید و ویراکشت مادیگر اثری از هیونگ نوه های غربی نمی یابیم و آنها را گم می کنیم. آنهایی که از این پادشاه یاغی تبعیت نمودند ولی در شکست و مرگ او جان سلامت دربردارند قرن ها در آن مناطق باقی مانده اند ولی چون در مجاورت ملتی متمدن نبوده اند که اعمال و آثار آنها را ثبت کنند از سرگذشت و تاریخ آنها کاملاً بی اطلاع مانده ایم. فقط در قرن چهارم بعد از میلاد است که باز از آنها حرفی می شنویم و آن وقتی است که در حین عبور از اروپا آنها با دنیای رم در تماس قرار می گیرند^۱.

مرغزارهای روس در شمال بحراسود، چنانکه دیدیم. از قرن سوم قبل از میلاد از طرف سارمات ها اشغال شده بود و این طائفه جای سیت ها را گرفتند و این هر دو طائفه بیک شاخه شمالی نژاد ایرانی تعلق دارند. قسمت اعظم ملت سارمات بین ولگای سفلی و شط دنیتر بیابان گردی می کرد. بعضی از عشایر سارمات یک زندگی نسبتاً مستقلی کسب نموده بودند. از آن جمله هستند «آلن» ها که در منطقه «ترک»^۲ تا «قوبان» بیابان گردی می کردند یا «روکسولان»^۳ ها که از سنه ۶۲ میلادی در سمت مغرب شط دون سفلی می گردیدند یا «یازیگ»^۴ ها که از سنه ۵۰ میلادی دشت واقع بین «تیزا»^۵ و دانوب را اشغال نموده بودند.

۱ - محتمل است از تاریخ و عشایر ترک روزی دلائلی بدست آید که این جدائی بسیار قدیمی هون های آسیا و هون های اروپا را روشن سازد. بنابر عقیده آقای «ن. پوپ» چوواش های فعلی "Tchouvache" که در منطقه بین سامارا و غازان در کنار ولگا سکونت دارند احفاد هون های غربی می باشند. زبان چوواش ها دارای حالات و خصوصیات نمایانی است که آنها را از تمام زبانها و لهجات زبانهای ترکی متمایز می سازد. بنظر «ن. پوپ» و بارتولد جدائی زبان چوواش ها از سایر زبانهای ترک در آغاز میلاد مسیح روی داده است. به تحقیقات ن. پوپ «آسیا ماژور» مجلد یک ص ۷۷۵ و سالنامه مجارستانی مجلد ۷ ص ۱۵۱ رجوع شود. به تحقیقات آقای بارتولد در دائره المعارف اسلامی لغت ترک Turks ص ۹۴۸ رجوع شود. ۲ - Térek ۳ - Roxolan ۴ - Iazyge ۵ - Tisza

این دشت بین «داس» ها و ایالت رومی «پانونی»^۱ و در قلب مجارستان امروزی واقع بود^۲. «سارمات» ها از امپراطوری رم جدا بودند و حتی پس از اینکه «تراژان» ایالت «داسی» را در سال (۹۰) تصرف نمود و «باستارن»^۳ ها را از آنجا راند اینها ژرمن های شرقی بودند که از سنه ۲۰۰ ق. م. از دامنه شمالی جبال کارپات پائین آمده و شط دنیستر تا مصب آنرا اشغال کرده بودند. این نخستین عمل نظامی است که در تاریخ بعبارت «توجه بسوی خاور»^۴ آلمانها محسوب می گردد.

در سنه ۲۰۰ میلادی یک هجوم ژرمنی تازه ای که از شط «ویستول» سفلی منشأ می گرفت پدیدار شد آن هجوم «گوت» ها می باشد که مبدأ آنها سوئد بود. اینها بروسیه جنوبی آمدند و با سارمات ها برای تصرف آن اراضی دست بمحاربه زدند. در سنه ۲۳۰ گوت ها بانتهای مسیر و بمقصد واقعی خودشان که شهر رومی «اولبیا»^۵ در ساحل بحراسود بود رسیدند و مهاجرت آنها پایان یافت.

بروسیه جنوبی در آن وقت تقسیم میشد بین گوت ها در مغرب دنیپر سفلی و قبایل سارمات (آلن ها و غیره) در مشرق این شط. شبه جزیره کریمه یک سلطنت نشین یونانی - رومی بود که دست نشانده قیصره رم محسوب میشد. چنانکه می دانیم قبایل گوت نیز بدو گروه تقسیم شده بودند. «اوستروگوت» ها در قسمت سفلی شط دون و دنیستر جای داشتند و «ویزیگوت» ها در سفلی دنیستر و دانوب اقامت گزیده بودند. امپراطور رم موسوم به «اورلین»^۶ در سنه ۲۷۰ ایالت داسی را تخلیه کرد و سوسمین قبیله ای گوتیک بنام «ژپید»^۷ آن ایالت را تصرف نمود. این زمان

۶ - Pannonie ۷ - راجع به آن ها که مخصوصاً مورد علاقه ما میباشد زیرا تحت اسم «آزود» Asod آنها در تاریخ مغولان چنگیزخانی می یابیم. به تحقیقات توماشک بنام «آلن» در دائرة المعارف «رتال» و تحقیقات بارتولد بنام آلن در دائرة المعارف اسلامی مجلد یک ص ۳۱۰ و تحقیقات مینورسکی - آنها در کتاب حدود العالم ص ۴۴۴ «در پایان قرن دوم قبل از میلاد» بنابر روایت ماکس ابر - آلن ها در سرغزاران واقع بین جبال آرال و بحر خزر صحرانوردی می کردند. از آنجا بطرف شط دون پیش آمدند، در زمان حیات استرابون آنها بین بحر خزر و دون می زیستند و از آنجای رفتند و آذربایجان پارت ها را غارت می کردند. مقاله آقای ماکس ابر بنام جنوب روسیه در قرون باستانی - مارکوارت «اروپای شرقی و آسیای شرقی و مهاجرت ها» لایپزیک ۱۹۰۳ ص ۱۶۴ و بعد. (در پایان فصل مربوط باولین شورش هیونگ نوها نیز توضیحاتی راجع به آلن ها داده شده. مترجم)

عصر مدفنهای عظیم گوتیک «چرنیاکوف»^۱ واقع در جنوب شهر کیف و مقابر «نیکلایوکفا»^۲ نزدیک «کرسون» در ساحل شط «دنپیر» (قرن سوم) است. همچنین از سارمات‌ها نیز مقابر و مخازن واقع در قوبان^۳ با الواح زرین و گیره‌های کمر بند که مخصوص هنر سارمات‌ها است بدست آمده است در شمال و در جنگلهای روسیه شرقی و مرکزی که در آن اوان حتماً از مردمان فنلاندی - اوگاری مسکون بوده باز نفوذ هنر و صنعت سارمات و برتری آن بر هنر و صنعت «پینانوبور»^۴ واقع در نزدیکی غازان محسوس است. (۴۰۰ یا ۳۰۰-۱۰۰) هنر این سرزمین آخری میراث هنر «آنانی‌نو» بود. در مغرب گروه هنر «کالوگا»^۵ گیره‌ها و قزن قفلیهایی نشان می‌دهد که در آن‌ها بطور روشن نفوذ هنر ژرمن و روسی مشهود است (قرن سوم تا پنجم)، این بود وضع روسیه جنوبی در حین ظهور هون‌ها.

به‌چه دلیل هون‌های تاریخ که اولاد واحفاد هیونگ‌نوهای غربی هستند مرغزاران شمال آرال را ترک نمودند تا داخل اروپا بشوند؟ دلیل آن بر ما مجهول است. در حدود سنه ۳۷۴ آنها تحت هدایت و ریاست رئیسی که «ژورناندنس» او را «بالامیر»^۶ یا «بالامبر»^۷ می‌نامد از وولگای سفلی گذشتند و از شط دون نیز عبور کردند. قبایل آلن ناحیه ترک و قوبان را مغلوب و منکوب نمودند و رفتند سوی مغرب شط «دنی‌پر» و به قبیله «اوستروگوت» حمله ور شدند. پادشاه سالخورده آنها موسوم به «ارماناریچ»^۸ مغلوب هون‌ها شد و از فرط ناامیدی انتحار کرد. جانشین او «ویتی‌مر»^۹ نیز مغلوب و مقتول شد. اغلب اوستروگوت‌ها مطیع قدرت هون‌ها شدند ولی «ویزیگوت»‌ها در برابر هجوم آنها فرار اختیار نمودند و از روی دانبوب گذشتند و داخل امپراطوری رم شدند (۳۷۶) اما آلن‌های قوبان و ترک، اکثر آنها موقتاً دم از اطاعت هون‌ها زدند و خواهیم دید که آنها در حدود قرن دهم به دین مسیحیت بیزانس درآمدند و بعدها از آنها «اوست»^{۱۰}‌های مدرن پدیدار گشتند. عده‌ای نیز از «آلن»‌ها بطرف مغرب رهسپار شدند و با ژرمن‌های غربی در

Tifliskaya, Vozdvizhenskaya, Armavir - ۳

Balamber - ۷

Balamir - ۶

Kalouga - ۵

Ossèthe - ۱۰

Nicolaievka - ۲

Pinanobor - ۴

Vithimer - ۹

Tcherniakov - ۱

Yaroslavskaya

Ermanarich - ۸

مهاجمات عظیم آنها مشارکت ورزیدند. بعضی از قبایل و عشایر آنها در «گول»^۱ و در ناحیه «لوار»^۲ سفلی اقامت گزیدند^۳. عده‌ای دیگر از آنها به اسپانیا رفتند و با «سوئوها»^۴ در «گالیس» مخلوط و ممزوج شدند و با «ویزیگوت»ها یک عنصر مخلوطی ساختند که نام آنها نیز احتمالاً بهمان سرزمین دادند «گوت - آلن» یا کاتالونی^۵ ؟

حمله و هجوم هون‌ها در دنیای رم و «ژرمانیک» تولید رعب و وحشت فوق‌العاده‌ای نمود مورخ لاتینی «آمین مارسلن» و ژورنالدنس وحشت مردم را خوب وصف نموده‌اند آمین مارسلن می‌نویسد که از حیث قساوت و شقاوت و وحشیگری از هرچه تصور کنید وحشی‌تر و شقی‌ترند، گونه‌های اولادشان را زخم می‌کنند و شکاف می‌دهند تا ریش آنها نروید. هیکل درشت و قامت کوتاه و بالاتنه سطر و سترگ و سری بی‌اندازه بزرگ بآنها هیبت و شکل دیو داده است. آنها مثل حیوانات زندگی می‌کنند. غذاهای خودشانرا نمی‌پزند و برآنها هیچ نوع چاشنی نمی‌زنند. آنها از ریشه نباتات وحشی و گوشتی که زیر زین اسبان نرم وله‌شده است ارتزاق می‌کنند. - از گاواهن و خیش و خانه و مسکن ثابت و منزل معین خبری ندارند. همیشه و همواره بیابان گردند و از خردسالی بسرما و گرسنگی و عطش عادت می‌کنند. در این سفرها و مهاجرت‌ها رمه و گله نیز بآنها است و ارابه‌های هون‌ها را که در آن خانواده آنها جای دارد گاوها و اسبها می‌کشند. در آن ارابه‌ها است که زنهای آنها پشم می‌ریسند یا لباسهای خودشانرا می‌دوزند. در همان ارابه‌ها است که می‌زایند و تاسن ازدواج فرزندان خود را در آن نگاهداری می‌کنند. از این انسان‌ها پیرسید از کجا می‌آیند یا کجا بدنیا آمده‌اند. هیچ نمی‌دانند. لباس آنها عبارتست از یک نیم‌تنه کتانی و یک روپوشی که از پوست موش بهم دوخته‌اند. نیم‌تنه تیره رنگ آنها روی تشان می‌پوسد. آنها عوض نمی‌کنند مگر آنکه نیم‌تنه پاره

۱ - Gaule ۲ - Loire ۳ - باین سند مراجعه شود : « یک جامعه‌ای مرکب از سیت‌ها و آلن‌ها در

ناحیه « اورلانه » Orléanais در قرن پنجم ، مغرغهای قفقازی در واندوموآ Vendômois مجله علمی مورخ ۸

و ۲۲ فوریه ۱۹۳۰ نگارش آقای ل. فرانسه ۴ - Suève

پاره شود و از تنشانش بیفتد. یک کلاه و یک نوع سرپوشی روی کله آنها جای دارد ولی غالباً آنها بعقب سر می اندازند و باچندین پوست بز نر ساقه های پشم آلود پای خودشانرا مستور می دارند. این است ملبوس هون ها. کفش های آنها نه از روی اندازه است و نه با قطعی معلوم و با این کفش ها نمی توان راه پیمود و بهمین جهت است که هون ها پیاده نظام نمی توانند باشند ولی چون برزین نشستند گوئی بر اسبهای زشت و کوتاه قد خود میخ کوب شده اند و خستگی پذیر نیستند و مانند برق می روند. عمر آنها روی اسب می گذرد گاهی دوساق پای خود را بطرفین اسب می نهند و سواری می کنند و گاه مانند زنان یکطرفه بر روی اسب می نشینند؛ درموقع جنگ فریادهای مهیب می کشند و نعره کشان بردشمن خود می تازند. اگر در برابر خود مقاومت و ایستادگی به بینند متفرق میشوند ولی با همان سرعت باز می آیند و هرچه بر سر راه خود به بینند می شکنند و واژگون می کنند. با این احوال اینها نمی توانند از قلعه و دژی بالا بروند و یا اینکه اردوئی را مورد حمله قرار دهند. ولی هیچکس مهارت آنها را در تیراندازی ندارد. تیر را تا فاصله های بسیار دوری پرتاب می کنند. نوک تیر آنها با استخوانهای تیز مسلح است و از آهن سخت تر و مهلک تر میباشد^۱.

«سیدوان - آپولینر»^۲ نحوست روی، زشتی صورت و کراحت منظر آنها را معلول یک نوع عملیات مسخ آوری میدانند که هون ها در کودکی درباره فرزندان خودشان اجرا می کنند. این نویسنده با انزجار خاطر از این «مردمی که عرض و طول جمجمه آنها تقریباً مساوی است و بینی پهن شده ای دارند که گوئی عضوی زائد و له شده است» صحبت می کند. گونه هایشان برآمده است اما دید گانشان

۱ - Ammien Marcellin نامه ۳۱ - قسمت دوم ۲ - Sidoine Appolinaire شاعری است لاتینی که در شهر لیون فرانسه در سنه ۴۳۰ بدنیاء آمده و در سنه ۴۸۸ وفات یافته است. در جوانی با دختری موسوم به «پاپیانلا» (Papiantilla) ازدواج نمود و پس از چندی پدر این دختر موسوم به «آوتیوس» (Avitus) امپراطور روم شد. آپولینر فرمانفرمای و سناتور روم شد. در ۴۷۳ ازدواج بطلاق منتهی شد و وی بصومعه و بیعادت پرداخت. ویزیکوت ها او را از صومعه بیرون آوردند و برای رهایی مجبور شد در مدح پادشاه آنها اوریک مدیحه سرائی کند با آن مدایح بخوبی از وضع اجتماعی آن دوران آگاه میشویم. یکصد و چهل و هفت نامه درباره زندگی این وحشیان و طرز حیات آنها نوشته که بسیار سودمند است. من جمله می نویسد که «هون با کمائی بزرگ و تیرهایی بلند مسلح است که همیشه به هدف اصابت می کند. بیچاره و بدبخت کسی که هدف تیر وی قرار گیرد زیرا تیر او مرگبار است. (مترجم)

چنان در قعر چشمدان فرورفته که گوئی در غاری جای دارد. «معهدا با این چشمها نگاه‌های نافذی می‌کنند که گوئی دورترین نقاط فضا را می‌بینند» چشمان آنها مانند چشم عقاب است و این بیابان گردان عادت دارند که با چشمهای نافذ خود دورترین نقاط دشتها را به‌بینند و از مسافتات بعیده عبورگله گوزن یا اسبان وحشی را در مرغزاران با چشم تعقیب کنند. همین مؤلف شعری دارد که بنحوی بسیار زیبا وضع این سوارکاران جاودانی را وصف مینماید: «چون پیاده باشند قدشان پست‌تر از مردم متوسط‌القامت میباشد ولی چون بر مرکبی سوار شوند از همه بزرگ‌تر مینمایند.»

بیفایده نیست که این تصویر را با تصویری که وقایع‌نگاران چینی از هیونگ‌نوها رسم نموده‌اند مقایسه کنیم: روی آنها مانند خوی آنها است. یعنی خلق و خلقتشان یکسان است. همه چیز آنها بهم شباهت دارد. دنیای چین و دنیای مسیحیت نیز در قرن سیزدهم تصویری از مغولان باقی گذاشته که عیناً همان است که در سطور فوق نقل شد: می‌نویسند که هون، ترک و مغول و ساکنان مرغزاران جمجمه‌ای دارند که عرض و طولش یکی است. سر آنها بزرگ بالاتنه آنها سترگ و ساق‌های پایشان کوتاه است. همیشه براسب‌سوارند و با کمانی در دست درآسیای علیا و اطراف مزارع و مراتع می‌گردند و در طول پانزده قرن غارت و دزدی بزیان و ضرر متمدنین شهرنشین هیچ تغییری حاصل نکرده‌اند.

اطاعت آل‌ها و استروگوت‌ها و فرار و مهاجرت ویزیگوت‌ها باعث گردید که هون‌ها صاحب و مالک تمامی ناحیه دشتهائی که بین جبال اورال و کارپات واقع است بشوند. از معابر و تنگه‌های جبال کارپات و دشت «والاشی» آمدند و تمام سرزمین مجارستان را تصرف نمودند و قبایل «ژپید»^۱ در زمره اتباع آنها قرار گرفتند و سلطه آنها حتی تا سواحل راست دانوب گسترده شد (۴۰۶ - ۴۰۵). چنین بنظر میرسد که در این اوان آنها بسه قبیله منقسم شده و دارای سه رئیس و پیشوا شده‌اند و سه برادر بنام «رواس»^۲ یا «روژیلا»^۳، «موندزوک»^۴ یا «موندیوک»^۵ و «اوکتار»^۶

در سال ۴۲۵ مشترکاً سلطنت می کردند. در سال ۴۳۴ می بینیم که هر دو پسر موندزوک بنام «بلدا»^۱ و آتیلا مقام پادشاهی دارند ولی برادر کهنتر بزودی برادر مهتر را از بین می برد.

از آن وقت است که آتیلا بکشورگشائی می پردازد از سنه ۴۴۱ او بامپراطوری رم شرقی اعلان جنگ داد. از روی شط دانوب گذشت از «مراوی» واقع در صربستان بالا رفت و شهر «نایسوس»^۲ (نیش امروزی) را تصرف نمود. «فیلی پوپولیس» را غارت کرد و «تراس» را تا حدود «آرکادیوپولیس»^۳ تاراج نمود. در سنه ۴۴۸ که صلح واقع شد امپراطوری رم طوعاً و کرهاً سرزمینهای را از بلگراد فعلی تا «شیستوای»^۴ فعلی یعنی یک نواری در جنوب شط دانوب تاشهر نیش باو واگذار نمود.

در ماه ژانویه - فوریه ۴۵۱ پس از اینکه قوا و لشکریان خود را در دشتهای مجارستان تمرکز داد بطرف «گل» حرکت نمود و بر سر راه ، قبایل ژرمن ساحل یمین شط رن را با خود همراه و دمساز کرد . پس از عبور از شط رن بان قسمت گل حمله ور شد که هنوز رومی بود و «پاترلیس» رومی موسوم به «آئه تیوس»^۵ در آنجا حکمفرمائی داشت. هفتم آوریل شهر «مس»^۶ را آتش زد و شهر «اورلئان»^۷ را محاصره نمود. بتاريخ ۱ ژوئن بارسیدن قوای رومی بفرماندهی همان «آئه تیوس» و رسیدن لشکریان ویزیگوت بفرماندهی پادشاه آنها «تئودوریک» شهر از حالت محاصره درآمد و آزاد شد. آتیلا بحالت عقب نشینی بطرف شهر «تروا»^۸ رفت. در مغرب شهر تروا (کامپوس موریاکوس)^۹ در برابر قوای روم و نیروی ویزیگوت ها مجبور به توقف شد و در پیکاری که بسیار سخت و سرنوشت آن نامعلوم بود بالاخره دنیای غرب بهر تقریر از هلاک نجات یافت (آخر ژوئن ۴۵۱) آتیلا پس از این شکست تا شط دانوب عقب نشینی کرد و زمستان را در آنجا بسر برد. در بهاران ۴۵۲ ایتالیا را مسخر نمود ولی محاصره «آکیله»^{۱۰} [و نیز امروزی. مترجم]

Aëtius - ۵	Chistova - ۴	Arcadiopolis - ۳	Naïssus - ۲	Bléda - ۱
Aquilée - ۱۰	Campus Mauriacus - ۹	Troyes - ۸	Orléans - ۷	Metz - ۶

چون بطول می کشید آن شهر را ویران نمود. پس از آن شهر میلان و پاوی را نیز گرفت و مصمم شد که به رم برود. امپراطور رم «والانتی نین»^۱ سوم از شنیدن این خبر دهشت اثر فرار نمود. اسقف رم موسوم به «سن لئون کبیر»^۲ بملاقات آتیلا آمد و وعده تقدیم باج و خراجی نمود و نیز وعده داد که دختر یکی از قیصره روم مسماة به «هونوریا»^۳ (۶ ژویه ۴۵۲) را بحالۀ نکاح وی درآورد و بدین ترتیب آتیلا را از تسخیر پایتخت دنیا منصرف ساخت. آتیلا این بار به «پانونی» رفت و در سال ۴۵۳ درگذشت.

مورخ کوتی موسوم به «ژورناندس» از آتیلا تصویر گیرنده ای برای ما باقی گذاشته است :

سیرتاً و صورتاً او مظهر و نماینده هونها است. قد او کوتاه و سینه اش فراخ و سرش درشت است. چشمهایش کوچک و فرورفته است دماغش پهن و رنگ چهره اش تیره و تقریباً سیاه میباشد. ریش ندارد. در موقع خشم و غضب مخوف است و این خوفناکی را یک حربۀ سیاسی قرار داده است. تقریباً در آتیلا بهمان اندازه مکر و حیل و غدر و تزویر می یابیم که مورخین چینی در نزد فاتحان هیونگ نو در «شش سلسله» چین حکایت می کنند. نطق های آتیلا با طمطراق و بلند پروازیهای مخصوص آمیخته است و تهدیدات ضمنی او را باید تمهیدات سوق الجیشی و مقدمات نظامی دانست. ویرانیهایی که بجا می آورد و خرابیهایی که باعث می شود جملگی خواسته و دانسته صورت می گیرد. (شهر «آکیله» را چنان از روی زمین محو و نابود کرد که پس از رفتن او هم کسی قادر با حیا آن نشد) مقصود وی از خفه کردن مردم بطور دست جمعی این بود که حریفان و رقیبان حساب کار را دریابند. با این احوال و با ذکر آنچه گذشت «ژورناندس» و

۱ - Valentinien III ۲ - Saint Léon le Grand ۳ - Honoria دختر امپراطور

رم کنستانس سوم (Constance III) بود و در سنۀ ۴۱۷ در شهر «راون» بدنیا آمده بود. مادر وی پیاسیدا (Peacidia) نام داشت. چون اخلاق و کردار این دختر رضایت بخشی نبود او را نزد امپراطور رم شرقی تلودور فرستادند. وقتی موضوع ازدواج با آتیلا پیش آمد وی بعنوان مهریه و جهیزیه نیمۀ امپراطوری را مطالبه نمود. امپراطور رم این پیشنهاد را قبول نکرد و این ازدواج صورت نگرفت و این دختر سرانجام بصومعه ای رفت و در آنجا وفات یافت. (مترجم)

«پریسکوس»^۱ او را درباره اطرافیان و طرفداران خود مانند قاضی ای درست و داوری بی غرض معرفی می کنند. نسبت به خدمتگزاران خود سخی الطبع و درباره آنهایی که صمیمانه از وی اطاعت می کنند نیکوکار بوده است. در میان تجمل وحشیانه اطرافیان خود که در ظروف زرین غذا می خوردند آتیلا در ظروف چوبی طعام تناول می کرد. بازهم پاره ای از خصائص او را که همان منابع نقل کرده اند در این جا یادآور میشویم: بی نهایت بخرافات معتقد بود و در برابر شمن ها کمال ساده دلی و زودباوری را نشان میداد. میلی بی اندازه بشرب «الکل» داشت و مجالس پذیرائی رسمی وی ب صحنه های مستی و سرخوشی خاتمه می یافت. مایل بود که وزیران و منشیان یونانی داشته باشد از قبیل «اونژز»^۲ یونانی و «اورست»^۳ رومی و «ادکو»^۴ ژرمن. این نکته نیز جالب دقت است که این رئیس و پیشوای قبائلی وحشی همیشه مکر و خدعه و سیاست را بر جنگ ترجیح می داد. حتی در موقع جنگ نیز او خود را بیشتر یک مرد سیاسی نشان می داد تا یک نفر سردار نظامی. این فرد بدوی همواره کوشا بود که از لحاظ حقوقی و قضائی یک بهانه سیاسی بیابد که لااقل در ظاهر امر حق با او باشد نه بادشمن. با این علائم و آثار انسان خواه و ناخواه بفکر یک فرزند دیگری از این مرغزاران می افتد که وی نیز بانی یک امپراطوری بیابانی شد و آن شخص، پسر صحرا، چنگیزخان است.^۵

همچنان که امپراطوری چنگیزخان با درفش مغولی نه فقط تمام صحرانوردان مغولی بلکه تمام بیابان گردان ترک و تنگوی آسیای علیا را زیر پرچم خود مجتمع نمود شاهنشاهی آتیلا نیز که اصلا هون یعنی بدون شک ترک بود، تمام بربرهای سارمات و آلن، اوستروگوت و «ژپید» را که بین جبال اورال و شطرن متفرق بودند

۱ - Priscus مورخی است یونانی که در ۴۷۲ مرده است. امپراطور رم «تئودور» دوم او را بعنوان سفیر نزد آتیلا فرستاد و از این گذشته چندین مأموریت دیگر را در دربار آن امپراطور انجام داد. وی مؤلف «تاریخ امپراطوری بیزانس و آتیلا» می باشد که فقط جزواتی از آن باقی مانده است. صورت و اخلاق واقعی آتیلا را از او داریم. (مترجم)

۲ - Onégée - ۳ - Oreste - ۴ - Edéco - ۵ - دکتر رشید صفت استاد دانشگاه استانبول در تعریف و تمجید آتیلا کتابی نوشته بنام «اطلاعاتی برای نوشتن یک تاریخ صادق و بی غرض درباره آتیلا» این کتاب در پاریس بوسیله کتابفروشی «مارس فرسکو» و در استانبول بوسیله مطبعه دانشگاه در سال ۱۹۳۴ طبع شده است.

جمع‌آوری کرد و همین موضوع است که موجب ضعف وی شد. آتیلا در ۴۰۳ مرد و بامرگ او این امپراطوری که باعناصر غیر متجانس وعوامل ناجور تأسیس شده بود متلاشی شد و از هم فروریخت. قبائل اوستروگوت و «ژپید»^۱ شورش کردند و هونها را در پیکار عظیمی که در «پانونی» نمودند درهم شکستند و در حین این کارزار «الاک»^۲ پسر ارشد آتیلا بقتل رسید. (۴۰۴) پس از این واقعه عده‌ای از هونها تحت ریاست یکی از فرزندان آتیلا موسوم به «دنگیزیچ»^۳ یا «دنزیگیخ»^۴ بطرف دشت‌های روسیه رفتند. عده‌ای دیگر از پسران آتیلا از رومن‌ها مطالبه زمین نمودند و رومن‌ها یکی از آنها را موسوم به «ارناک»^۵ در «دویروجا» صاحب زمین کردند و به دوپسر دیگر «آتیلا» موسوم به «امندزار»^۶ و «اوزیندور»^۷ در «مزی»^۸ (ناحیه‌ای واقع در قسمتی از بلغارستان و یوگوسلاوی امروزی. مترجم) زمینهایی واگذار نمودند. دنگیزیچ یکبار دیگر هونها را بچنگ وادار نمود و بامپراطوری رم شرقی در حدود دانوب سفلی حمله ور شد. در این پیکار او مغلوب و مقتول شد و سرش را - سرپسر آتیلا را - در میان سیرک قسطنطنیه در معرض تماشای عابرین قرار دادند. (۴۶۸)

قبایل دیگری از هونها در شمال دریای سیاه باقی مانده بودند و آنها عبارت بودند از دو طائفه یکی هونها «قوتریغور»^۹ که در شمال غربی دریای «آزوف» بیابان گردی می‌کردند و طائفه‌ای دیگر موسوم به هونها «اوتورگور»^{۱۰} یا «اوتریگور»^{۱۱} که در حدود مصبشط دون بحالت سرگردانی می‌زیستند. کار این دو طائفه بزودی بدشمنی کشید و دیپلوماسی بیزانس و امپراطوری رم شرقی در خفا باعث تشدید این اختلاف و تحریک این خصومت میشد. در حدود ۴۰۵ امپراطور «ژوستینین» پادشاه «اوتورگور» را که موسوم به «ساندیلک»^{۱۲} بود تحریک بچنگ علیه طائفه دیگر نمود. «قوتریغور» را قوای «ساندیلک» در سال ۴۰۸ مغلوب کردند و درهم شکستند ولی بزودی تحت فرماندهی پادشاه خودشان «زابرگان»

Ernac - ۵	Denzigikh - ۴	Dengizich - ۳	Ellac - ۲	Gévide - ۱
Outourgour - ۱۰	Koutrigour - ۹	Mésie - ۸	Ouzindour - ۷	Emnedzar - ۶
			Sandilkh - ۱۲	Outrigour - ۱۱

یا «زابرگان» تجدید قوا نمودند و آمدند تا انتقام خود را از برادران دشمن خصلت خود که با کمک ژوستی نین بجنگ آنها برخاسته بودند بستانند. در زمستان (۵۰۸-۵۰۹) «زابرگان» با عساکر و لشکریان خود از روی یخ های دانوب گذشت و بغتة جلوی دیوارهای شهر قسطنطنیه پدیدار شد. اما «بلیزر»^۱ (بلیزاریوس) سردار رومی پایتخت را نجات داد و «زابرگان» بطرف مرغزاران دون بازگشت و جنگ را علیه «ساندیلک» از سر گرفت. این جنگ برادرکشی بین این دو قبیله هونیک بطور فجیعی شدت گرفت. و دوام داشت تا اینکه یک طائفه سومی بنام «آوار» از آسیا آمد و آن دو طائفه دیگر را مضمحل نمود و امپراطوری مرغزاران روس را متصرف شد.

این حمله و هجوم تازه عکس العمل انقلابهایی بود که در آسیای علیا بوجود آمده بود یعنی ظهور «توکیو» ها یا ترکان تاریخی.

۲- آغاز قرون وسطی: «توکیو» ها «اویغور» ها و «کی تان» ها امپراطوری «توکیو» ها

در حدود سنه ۴۰۰ امپراطوری مرغزاران بین سه گروه بسیار عظیم ترک و مغول تقسیم شده بود. ژوان - ژوان ها که ظاهراً از نژاد مغولی هستند مغولستان را مسخر کرده بودند و از سرحد منچورستان تا تورفان و حتی بدون تردید تا حد شرقی «بالخاش» و از «اورخون» گرفته تا دیوار عظیم چین در تحت تصرف آنها بود. هیاطله که نیز بدون تردید مغولی هستند بر سرزمینی که امروز «سمیرچیه»^۲ نامیده میشود، برترکستان روس و سغدیان و ایران شرقی و کابل از یلدوز علیا گرفته (شمال قره شهر) تا مرو و از بالخاش و آرال گرفته تا قلب افغانستان و پنجاب تسلط داشتند. دو خانواده ای که بر ژوان - ژوان ها و بر هیاطله سلطنت می کردند با یکدیگر متحد بودند. در حدود سنه ۵۲۰ خان هیاطله با عمه های خاقان ژوان -

ژوان ها ازدواج کرده بود. خاقان نامش «آناکویی»^۱ بود چنین بنظر می آید که «ژوان - ژوان» ها که مغولستان مرز وبوشان بوده و مالک این سرزمین بوده اند یکنوع برتری و تفوقی نسبت به هیاطله داشته اند و این قبیله مالک اراضی جنوب غربی بوده اند. چنانکه قبلاً دیدیم هون های اروپا که قطعاً از نژاد ترک بودند بردشتها و مرغزارهای روس حدود دریای آزوف و دهانه های شط دون را تحت تسلط خود داشتند هرچند که رقابت بین دو خاندان آنها یعنی هون های «قوتریغور» در غرب و هون های «اوتورتور» در شرق قدرت آنها را دائماً می کاست.

بین دست نشانده گان ژوان - ژوان ها، بنابر روایت مورخین چینی، توکیوها قرار دارند. این ملت از نژاد ترک بود و نام خود را بمجموعه مللی داده است که بآن زبان تکلم می کرده اند. بعقیده آقای «پلیو» اسم چینی توکیو نماینده یک اسم جمعی است در زبان مغولی یعنی «تورکوت»^۲ که معنای تحت اللفظی آن «نیرومند و قوی است»^۳.

بنابر عقیده سالنامه نویسان چینی، جد اعلای توکیوها، گرگ بوده است. اینها از اولاد و احفاد هیونگ - نوه های کهن سالند و این خود شباهتی بطبع و حالت و اخلاق ترکهای ابتدائی دارد که آقای پلیو در هون ها پیدا کرده است. محل و مأوای «توکیو» ها در آغاز قرن ششم ظاهراً در منطقه آلتائی بوده و در آنجا فولادسازی می کردند «شغل آهنگری» در آن اوان قدرت ژوان - ژوان ها تخفیف یافته بود زیرا جنگ داخلی که در سال ۵۲۰ بین آنها مشتعل شده بود نیروی آنها را بشدت می کاست. جنگ بین خاقان «آناکوی»^۴ بود با عموی خودش «پولومن»^۵ اولی شاه قسمت شرقی و دومی خاقان قسمت غربی بود.

۱ - A-na-koueï ۲ - Türküt ۳ - مقاله تحقیقی آقای پلیو بعنوان «مبدأ توکیوها، نام چینی

ترکها، تونگ بائو ۱۹۱۵. تحقیقات بارتولد در دائرة المعارف اسلامی ص ۹۴۸ رجوع شود.

۴ - T'ou-Kiou قدیم ترین جد اعلای توکیوها را ماده گرگی شیر داده است و چون بسن بلوغ رسید با این ماده گرگ جمع شد و از این «وصلت» ده پسر بدنیا آمد که جملگی درغار مادری متولد شدند. (Stanislas Julien: مدارکی راجع به توکیوها ۳۲۶) در نوک تیرک پرچم توکیوها سر یک گرگ ماده که از طلا ساخته اند نصب شده است. محافظین شاهان آنها را نیز گرگ می نامند و چون همه از ماده گرگی بدنیا آمده اند نمی خواهند مبدأ و منشأ خودشانرا فراموش کنند. ص ۳۳۱.

۵ - A-na-koueï ۶ - Polo-men

در پایان آن جنگ داخلی «آناکوی» فاتح و مالک خانات شد ولی او نیز مجبور شد که علیه قبایل ترکی که دست‌نشانده وی بودند ولی عصیان نموده بودند بجنگد. (۵۵۲ - ۵۲۲) - یکی از قبایل موسوم به «کائوکیو»^۱ که آنها را با «تولوس»^۲ یا «تلاش»^۳ ها یکی می‌دانند و ظاهراً اجداد ایغوری‌ها می‌باشند و بدون شک در جنوب آلتائی در حدود «اورونگو»^۴ یابان گردی می‌کردند در سنه ۵۰۸ شکستی بقوای ژوان - ژوان‌ها دادند و بعد در سنه ۵۱۶ پادشاه آنها را «ژوان - ژوان»‌ها کشتند و ثانیاً مطیع و منقاد شدند. در سنه ۵۲۱ «کائوکیو»‌ها کوشش نمودند که از جنگهای داخلی ژوان - ژوان استفاده کنند و از قید اطاعت و رقیّت آنها درآیند ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. کمی قبل از سنه ۵۴۶ طرح شورش و عصیان دیگری ریختند ولی این بار «توکیو»‌ها که با آنها هم‌نژاد بودند از روی خلوص نیت پادشاه مشترک خودشان یعنی خاقان «ژوان - ژوان»‌ها «آناکوئی» را مطلع کردند. برای پاداش این خدمت رئیس توکیوها که نام ترکی او «بومین» و نام چینی او «تومین» است یکی از شاهزاده‌خانهای ژوان - ژوان را بعنوان زوجیت تقاضا نمود. آناکوئی این درخواست را رد کرد.^۵ پس از این پیشامد «بومین» با سلسله «سی‌وی»^۶ (سلسله‌ای از نژاد «توپا» یعنی بدون تردید ترک) که در شمال غربی چین در چانگ‌نگان سلطنت داشتند اتحاد نمود. (قبلاً راجع باین سلسله اطلاعاتی نوشته‌ایم) با اینکه «سی‌وی»‌ها کاملاً چینی شده بودند مع‌هذا نسبت باین اتحاد و اشتراک خون ترک بی‌میلی نشان ندادند. بهر حال از این اتحادی که باعث میشد دشمنان دیرین خود مغولان ژوان - ژوان را از پشت‌سر مورد حمله قرار دهند خوشوقت شدند و یکی از شاهزاده‌خانهای سلسله خودشان را بزوجیت به «بومین» دادند (۵۵۱) چون «ژوان - ژوان»‌ها بدین ترتیب محصور شدند «بومین» آنها را کاملاً درهم شکست و خاقان آنها «آناکوئی» را بخود کشی

۱ - Kao-Kiu ۲ - Tölös ۳ - Töläch ۴ - Ouroungou ۵ - اسنادی راجع

به توکیوهای غربی «تألیف شاوان ص ۲۲۱» بنابر نویسندگان چینی Leang-Chan, Tcheou-Chou, Pei-che

۶ - Si-Wei

و اداری نمود (۵۵۲). بقایای ژوان ژوان ها مغولستان را به «توکیو» ها سپردند و خود بسرحد چین پناه بردند و دربار «پی تسی»^۱ ها که جانشینان «تونگ - وی»^۲ ها بودند آنها را در همان حدود برای نگاهبانی و حراست سرحدات مقیم ساختند.^۳

سرزمین باستانی و کهن سال مغولستان بدین ترتیب از تصرف «ژوان-ژوان» ها بدست «توکیو» ها و از دست مغولان بدست ترکان افتاد. «بومین» عنوان امپراطوری «خاقان» را کسب نمود.^۴ مقر این امپراطوری نو بنیاد در همان «اورخون» علیا باقی ماند. در این منطقه کوهستانی که از «هیونگک-نو» های قدیم گرفته تا چنگیزخانیان غالباً محل و مقر فرماندهی قبایل و عشایر را همواره در همان جا قرار می داده اند.

«بومین خاقان» این قهرمان ترک فردای فیروزی خود در گذشت و متصرفات او تجزیه و تقسیم شد (۵۵۲) پسر او موسوم به «موهان» مغولستان را با عنوان پادشاهی کسب کرد. (۵۵۳ - ۵۷۲) این بود مبنا و مبدأ خانات «توکیو» های شرقی. برادر کهنتر «بومین» «ایستی» بزبان ترکی و «چه تیه می» برسم الخط چینی بعنوان شاهزادگی «یغو» مالک و صاحب «زونگاری» و «ارتیش» سیاه و «ایمیل» و حوضه های «یلدوز» و «چو» و «تلاس» شد (۵۵۲ - ۵۷۵) این بود مبدأ خانات توکیوهای غربی.^۵

در طرف «تلاس» رئیس و پادشاه «توکیو» های غربی «ایستی»^۶ مصادف شده بود با هیاطله. برای اینکه آنها را از پشت سر بگیرد با دشمنان موروث آنها یعنی پارس ها که خسرو انوشیروان بزرگترین پادشاه سلسله ساسانی شاهنشاهشان

۱ - Pei-Ts'i - ۲ Tong-Wei - ۳ این مطلب را مورخ بیزانسی «تولویل سیموکاتا» Simocatta تأیید مینماید وقتی که می گوید بقایای «آواره» ها در کشور «توکاست» ها یعنی اولاد تباچه ها یا «توبا» ها پناهنده شدند. «شاوان» نیز در کتاب «اسناد و مدارک» ص ۹۴ آنرا تأیید مینماید. ۴ - سیموکاتا در فصل هفتم ص ۷ متذکر می شود که عناوین خاقان و خان همانطور که در صفحات قبل یاد آور شدیم عناوینی بودند متعلق بطائفه «ژوان - ژوان» ها و بنابراین مغولی. بموجب اطلاعاتی که داریم اولین طوائف ترکی که این عنوان را بکار بردند همین «توکیو» ها می باشند. ۵ - عنوان «یغو» را ظاهراً «کوشانا» های قدیم یا هندو سیت ها (به صفحات قبل) بملل ترک منتقل کرده اند. پادشاه کوشانا "Kadphisès I" موسوم به «کادفی زس» اول آنرا بر روی مسکوکات خود نوشته است. رجوع شود بکتاب آقای فوشه «هنر یونانی - بودائی در قندارا» مجلد ۲ ص ۲۹۹ - مارکوارت - ایران شهر ص ۴. و کتاب آقای بانگ «سالنامه مجارستانی» مجلد ۴ ص ۱۰۲. ۶ - Istāmi

بود توافق و تبانی نمود و برای تحکیم پیمان مودت یکی از دختران خود را بزنی بانوشیروان داد^۱. هیاطله که از طرف شمال دوچار «توکیو»ها و از طرف جنوب غربی گرفتار حمله ساسانیان شده بودند مضمحل و معدوم گردیدند. (در حدود ۵۶۵) یک قسمت آنها که در شمال غربی طرف آرال بیابان گردی می کردند بطرف غرب گریختند و ممکن است همین ها باشند (نه بقایای ژوان - ژوان ها) که بنام «اوارخونیت»^۲ها و آوارها بمجارستان رفتند و یک «خانات» خان نشین جدید مغولی تأسیس کردند. در دوران بعد باز می بینیم که یک طائفه ای از آسیا رانده شده (نویسندگان یونانی و لاتینی آنها را بنام آوار نامیده اند) امپراطوری بیزانس و امپراطوری غربی ژرمانیک را بطور هول انگیزی تهدید می کنند. این خطر دوام داشت تا اینکه شارلمانی آمد و آنها را از بین برد. (بعداً در این باب بحث خواهیم کرد).

متصرفات هیاطله بین توکیوهای غربی و ساسانیان تقسیم شد. رئیس توکیوها «ایستمی» سغدیان را گرفت و خسرو انوشیروان باختران را که مرزبوم ایرانی بود برداشت و این سرزمین بین سنوات ۵۶۸ - ۵۶۵ بامپراطوری ساسانی بازگشت نمود. این الحاق دوامی نیافت زیرا توکیوهای غربی طولی نکشید که بلخ و قندوز یعنی همین باختران را از ساسانیان و متحدین دیروزی خود باز گرفتند.

بدین ترتیب و بشرحی که گذشت قیافه و هیئت قطعی دو سلطنت نشین ترک در طلیعه قرون وسطی تعیین گردید: خانات توکیوهای شرقی که خاقان «سوهان» در مغولستان آنرا تأسیس نمود و مرکز آن مجاور «قراقوروم» آینده واقع در «اورخون» علیا است و خانات توکیوهای غربی واقع در «ایلی» در ترکستان غربی با اردوگاه تابستانی در «یلدوز علیا» واقع در شمال «قراشهر» و «کوچا» با اردوگاه زمستانی در ساحل «ایسی کول» یا در دره «تالاس». هرچند تعیین سرحدات درباره

۱ - این چند سطر را برای تأیید نظر مؤلف از کتاب «ایران در زمان پادشاهی ساسانیان» تألیف آ تور کریس تنسن اضافه می کنیم. از کتاب مذکور ص ۳۸۰. (الحاق مترجم)

خسرو انوشیروان با شاهزاده خانم ترکه که دختر استمی خاقان برادر کهر «سنجیو» بود ازدواج نمود و از این مزاجت هرمز چهارم بدنیا آمد که بعدها او را «ترکه زاده» ملقب نمودند. ۲ - Ouarkhonite

امپراطوریهائی که اساساً صحرانورد و بیابان گرد می‌باشند کاری شدنی نیست معه‌ذا می‌توان قبول نمود که سرحدات این دو خان‌نشین کوه آلتائی کبیر و جبال واقعه در مشرق «هامی» بوده است.

توکیوهای شرقی در قلمرو خودشان از زمان پادشاهی خاقان «موهان» (۵۷۲-۵۵۳) به رقیب و حریفی مخالف برنخوردند. عشیره‌ای مغولی بنام «کی‌تان» که ظاهراً از اواسط قرن پنجم ساحل غربی «لئا اوهو»^۱ را که طرف ژهول امروزی است متصرف بود در سنه (۵۶۰) مغلوب «موهان» خاقان شد. در چین شمالی نیز پادشاه «پی‌چو» در منطقه «چانگ‌نگان» با کمال خضوع و خشوع دختر «موهان‌خاقان» را بزوجیت تقاضا نمود. خاقان مذکور در این تاریخ در دولسنت‌نشینی که وراث امپراطوری توپا بودند مقام سروری و حکم را داشت. (سال وفات وی ۵۶۵)^۲

یغوری‌ها «توکیو»های غربی «ایستی» چنانکه دیدیم از سال ۵۵۲ تا ۵۷۵ سلطنت کرد در تاریخ طبری سنجیو نوشته شده و مورخ ییزانسی «مناندر»^۳ اسم او را «سیلزبول»^۴ ثبت نموده است و این شکل تعریف شده همان عنوان ییغو است. امپراطوری ییزانسی نیز اتحاد او را درخواست نمود. حال که توکیوها در کنار رودخانه جیخون مستقر شده و همسایه بلافاصله ایران ساسانی شده بودند بنفع «ییزانسی» و بسود اینها بود که بایکدیگر و علیه ایران متحد شوند. از طرف دیگر «ایستی» که ظاهراً شخص بسیار هوشیار و فطنی بوده می‌خواست از وضع خود در این محل التقای راه‌های آسیا استفاده نموده آزادی تجارت ابریشم را از فراز ایران و سرحدات چین تا حدود ییزانسی بدست آورد. یکنفر سفدی موسوم به «مانیاخ»^۵ (سفدی‌ها در آسیای مرکزی کاروان‌داران بزرگ آن دوران بوده‌اند) از طرف خودش و برای همین مقصود نزد خسرو انوشیروان رفت ولی پیشنهادهای

۱ - Leao-ho ترک‌ان که در این نخستین تماس با چین شمالی دیدند که آن سرزمین را تبقاج‌ها اشغال نموده‌اند آن ناحیه را بنام همین ملت نام نهادند منتها بصورت یونانی «توگاست» (Taugast) و این اسم را نویسندگان ییزانسی مانند «تلولیل سیموکاتا» به همین نحو استعمال نمودند بنوشته آقای «توسون» «نوشته‌های سنگی اورخون» مجله «خاطرات و یادداشتهای انجمن فینی‌اوگری» چاپ هلسینکی ۱۸۹۶. Menandre - ۳

او رد شد زیرا ایران نظرش این بود که انحصار فروش ابریشم را در امپراطوری بیزانس بخودش اختصاص دهد. بنابراین ایستمی مصمم شد که مستقیماً با بیزانس علیه ایران سازش کند و در سال ۶۷ هـ همین «مانیاخ» را از راه ولگای سفلی و قفقاز بدربار قسطنطنیه فرستاد. امپراطور رم شرقی «ژوستن» دوم بود و نسبت به پیشنهادهای سفیر ترک علاقه بسیاری اظهار داشت چنانکه در بازگشت سفیر ترک امپراطور رم نیز سفیری موسوم به «زمارخوس»^۱ همراه او فرستاد. (۶۸ هـ). ایستمی در اقامتگاه تابستانی خود در شمال جبال «آغ داغ» یعنی «تین‌شان» در دره «یلدوزعلیا» در شمال شرقی «قراشهر» سفیر امپراطور رم شرقی را پذیرفت. یک پیمان اتحاد استوار و محکم بین بیغوی ترک و نماینده تام‌الاختیار بیزانس علیه دشمن مشترک یعنی ایران ساسانی منعقد شد. در این حیص و بیص نماینده اعزامی پادشاه ساسانی رسید و در نزدیکی «تالاس» بملاقات «ایستمی» رفت ولی او را بسختی راندند و پادشاه ترک بایران اعلان جنگ داد. در ۷۲ هـ دولت بیزانس هم از طرفی دیگر علیه ایران شروع به جنگ نمود و این جنگی بود که بیست سال بطول انجامید (۵۹۱ - ۵۷۲ هـ). روابط توکیوهای غربی و بیزانس بسیار صمیمانه بود. همانوقت که «زمارخوس» از راه ولگای سفلی و قفقاز و «لزیک» به قسطنطنیه مراجعت می‌نمود «ایستمی» یک سفیر ثانوی دیگری بنام «آنان کاست»^۲ بدربار رم شرقی اعزام می‌داشت. دولت بیزانس نیز یکی بعد از دیگری سفراء ذیل را نزد بیغو گسیل داشت: «اوتی‌خیوس»^۳، «والان‌تینوس»^۴، «هرودین»^۵ و «پول‌دو-سی‌لیسی»^۶. این نکته را نیز باید خاطر نشان نمود که با اعزام این سفیران اولیاء دولت بیزانس توانستند درباره آداب و اخلاق و معتقدات توکیوهای غربی اطلاعات دقیقی بدست آورند. «تئوفیلاکت سیموکتاتا» می‌گوید که «ترکان برای آتش حرمتی بطور خارق‌العاده قائلند» بطور مثبت می‌دانیم که نفوذ مذهب مزدیسنی ایرانی بین آنها محسوس بود و حتی خدائی هرمز را قبول کرده بودند. «آنها آب و

هوا را بسیار محترم می‌دارند.» و میدانیم که حرمت آب‌های جاری نزد چنگیزخانان بجائی رسید که وضو و غسل مسلمانی ممنوع شد و شست‌وشوی البسه نیز تابع پاره‌ای شرائط بود. «ولی خدائی را که فقط خالق آسمان و زمین است می‌پرستند و فقط او را خدا خطاب می‌کنند و برای او اسب و گاو و گوسفند قربانی می‌کنند.» و کیش تنگری هم اصولاً جز این چیزی نیست که فقط برای آسمان مقام خدائی قائلند و بس و این ایمان مشترک ملل قدیمی ترک و مغول بوده است. همین «تئوفیلاکت»^۱ علاوه می‌کند که «عابدان و کاهنان آنها که ظاهراً از مغیبات خبر می‌دهند» وضع آنها مانند شمن‌های ترک و مغول است که در دوران چنگیزخانان هم نفوذ آنها بسیار محسوس بود.^۲

در سنه ۵۷۶ امپراطور ییزانس «تیبیر»^۳ دوم باز «والان‌تینوس»^۴ را بعنوان سفیر نزد توکیوهای غربی گسیل داشت ولی وقتی به «یولدوز» علیا که محل اقامتگاه پادشاهی «ایستمی» بود رسید، این پادشاه وفات یافته بود. پسر و جانشین او موسوم به «تاردو» (۶۰۳ - ۵۷۵) - (مورخین چینی نام او را «تاتئو» مینویسند) عدم رضایت خاطر خود را آشکار ساخت زیرا دربار قسطنطنیه با «آوار» ها یعنی همان بقایای ژوان - ژوان‌ها یا شاید بیشتر با هیاطله‌ای که بروسیه جنوبی مهاجرت نموده بودند پیمانی بسته بود. «تاردو» از سفیر «تیبیر» دوم بد پذیرائی نمود و حتی برای تنبیه «ییزانس» برای این اقدامی که بنظر او با پیمان اتحاد مغایرت داشت عددی سواره نظام «توکیو» تحت فرماندهی شخصی بنام «بوخان»^۵ فرستاد تا تأسیسات ییزانس را در کریمه مضمحل سازند. این «بوخان» با مشارکت آخرین رئیس هون‌های «اوتورگوری» بنام «آناگای»^۶ آمد و شهر ییزانسی «بوس‌پوروس»^۷ یا «پانتی‌کاپه»^۸ را که نزدیک «کرچ» است محاصره نمود (۵۷۶) در سنه ۵۸۱ همین توکیوها را باز در کنار حصارهای «کرزنوزوس»^۹ می‌بینیم و فقط در سنه ۵۹۰

۱ - Théophylacte ۲ - درباره معرفت و عقاید و انکار توکیوها به تحقیقات آقای توسون بعنوان «عقاید و آراء ترکان قدیمی که در مغولستان بوده‌اند» و در مجله آلمانی خاورزمین در ۱۹۲۴ طبع شده مراجعه شود.

۳ - Tibère

۴ - Anagat

۵ - Bokhan

۶ - Valentinos

۷ - Bosphoros

۸ - Chersonèses

۹ - Panticapée

است که آنها این مرزوبوم را کاملاً تخلیه کرده و رفته‌اند^۱ (کرزونز - همان کریمه امروزی است.) (مترجم)

این رنجش وقهری که بین توکیوها و ییزانس روی داد مانع نشد که توکیوها از جنگ با ایرانیان خودداری کنند. در سال ۵۸۹ - ۵۸۸ باخترا یا تخارستان را مسخر نمودند و تا هرات پیش آمدند. اگرچه بنابر روایات ایرانی قهرمان ایرانی بهرام چوبینه آنها را باز پس‌راند ولی توکیوها از جنگ داخلی‌ای که بعد بین بهرام و خسرو پرویز دوم (۵۹۰) روی داد استفاده نمودند. بهرام که در وضع نامساعدی قرار گرفته بود سرانجام خود را در آغوش «توکیو»ها انداخت و بدون شک در این اوان است که آنها تسخیر تخارستان شمالی و هندوکش را پایان رساندند. در هر صورت می‌دانیم که در این تاریخ (۵۹۸ - ۵۹۷) این مملکت با دو پایتخت آن بلخ و «قندوز» دیگر بایران تعلق نداشت و متعلق به توکیوهای غربی بود.^۲ در موقعی که زائر چینی هیوان - تزانگ در سال ۶۳۰ از آنجا می‌گذشت تخارستان مستملکه یک تگین ترک بود که قندوز پایتخت او بود و او را اصلاً پسر یکی از خان‌های توکیوهای غربی می‌دانستند.

در همان وقتی که در شرق اقصی یک سلسله‌ای کاملاً چینی بنام «سوی»^۳ مشغول بود پس از سه قرن تجزیه و تقطیع وحدت چین را باز برقرار نماید (۵۸۹) آسیای علیا بین دوامپراطوری عظیم ترک تقسیم شده بود. یکی توکیوهای شرقی بودند که از سرحدات منچوری گرفته تا پای دیوارهای عظیم و واحه‌های در تصرف آنها بود و دیگری توکیوهای غربی بودند که پادشاهی آنها از هامی گرفته تا آرال و ایران امتداد داشت. سرحدی که از جنوب جیحون (بین این رودخانه و مرو رود)

۱ - یادآور می‌شویم که آقای شاوان در «مدارک» کلیه اسنادی را که از منابع چینی و ییزانس یافته مورد مقایسه قرار داده و نتایج آنرا با نهایت دقت طبع نموده است. ۲ - مورخ ارمنی سبوس "Sebeos" می‌نویسد که در سنوات ۵۹۷ - ۵۹۸ ایرانیان بفرماندهی سرداری ارمنی موسوم به سمپاد باگراتونی (Sempad Bagratouni) بحمله مقابل پرداختند و در سرزمین ترک تا بلخ پیشرفتند بمقاله مارکوارت در ایران‌شهر ص ۶۶ - ۶۵ رجوع شود. شاوان «مدارک» ص ۲۵۱ «هیوان تزانگ» زندگانی او ترجمه استانیسلاس ژولین ص ۶۶ - ۶۱.

می‌گذشت فاصله بین آنها و ایران بود. بدین ترتیب تمامی تخارستان در شمال هندوکش به پادشاهی ترک تعلق گرفت.

آنچه یک قرن بعد بر روی سنگ نوشته‌اند و بنام «گول‌تگین» در «کوشو-تزایدام»^۱ وجود دارد با عباراتی حماسه مانند اعتلاء ترکان را باوج عظمت بدین ترتیب وصف می‌کند: «هنگامی که آسمان کبود در بالا و زمین تیره در پائین آفریده شد بین این دو، فرزندان انسان نیز بوجود آمدند. مافوق فرزندان آدم اجداد من بومین خاقان و ایستمی خاقان جای گرفتند. پس از آن بریاست منصوب شدند پادشاهی و تأسیسات ملت ترک را بنیاد نهادند و بسطتت پرداختند. در چهار گوشه زمین دشمنانی بسیار برایشان پدید آمد ولی بالشکر کشیهائی که کردند دشمنان را مقهور و شورش بسیاری از ملل را در چهار گوشه دنیا خاموش نمودند. آنها در برابر اجداد من سر خود را خم کردند و بزانو در افتادند. اجدادمان ما را مقیم سرزمینی نمودند که از جلو و مشرق تا جنگل قدرخان (جبال کنگان - خینگان) و از عقب و مغرب تا درهای آهن (ماوراءالنهر) امتداد دارد. بین این دونقطه دوردست و در تمام این پهن بوم ما ترکان چون مالک و صاحب سلطنت می‌کنیم. آنها خاقان‌های فرزانه، خاقان‌های دلاوری بودند، سرکردگان آنها همه فرزانه و همه دلاور و همه نجیب بودند و تمام ملت آنها درستکار و نیک کردار بودند»^۲.

افکار و اندیشه‌های اخلاقی که در این صفحه مشهور حماسی گنجانده شده از عقایدی قدیمی راجع به خلقت دنیا که پایه مذهب شمنی ترکان و مغولان بوده تراوش نموده است. بنابر خلاصه‌ای که آقای «و. تومسون» تهیه نموده اساس این کیش بسیار سهل و ساده بوده است^۳. دنیا از طبقات متعددی که بر روی هم قرار دارد تشکیل گردیده و هفده طبقه فوقانی آسمان را تشکیل میدهد که مرکز نور و روشنائی است.

۱ - Kocho-Tsaldam واقع است در جنوب شرقی سلنگان و رودخانه ارخون و در شمال قراقرم. (مترجم)

۲ - تومسون «نوشته‌های سنگی اورخون» در یادداشت‌های انجمن فنلاندی اوگری در هلسینکی سال ۱۸۹۶ طبع شده

۳ - «نوشته‌های ترکان قدیم در مغولستان» در مجله مطالعات شرقی سال ۱۹۲۴ طبع

است ص ۹۸ - ۹۷.

شده است ص ۱۳۰.

هفت یا نه طبقهٔ تحتانی دنیای زیرزمینی را تشکیل می‌دهد که مرکز ظلمت و تاریکی است. بین این دو طبقات سطح زمین است که جایگاه انسانی است. آسمان و زمین مطیع یک موجودی بسیار عالی‌قدر می‌باشند که در بالاترین طبقهٔ آسمان جای دارد و او را بنام آسمان خدا شده «تنگری»^۱ مینامند. آسمان نیز اقامتگاه ارواح متقی است همانطور که دنیای تحتانی جهنم مردمان خبیث می‌باشد. در اساطیر و افسانه‌های ترک باز چندین خدا وجود دارد یکی آلههٔ «اومائی»^۲ است که حافظ اطفال است و بسیاری ارواح که در خاک و آب مسکن دارند («یرسوب» و ترک امروزی «یرسو»^۳) مخصوصاً عده‌ای ارواح در کوه‌ها و سرچشمه‌ها و امکنهٔ مقدسه (ایدوک)^۴ جای داشته‌اند. می‌بینیم که این عقاید و آراء دوام یافته و حتی در قوانین جنگیزخانی نیز داخل شده است.

راجع بشکل و صورت مادی «توکیو»ها مورخین چینی اطلاعات کافی داده‌اند. یکی از مؤلفین چینی در سال ۵۸۱ آنها را چنین مصور می‌کند: «زلفهای آنها بلند است و بهرطرفی افشان شده و موج می‌زند. همگی زیر چادرهای نمدی زندگی می‌کنند. از این نقطه و این سرزمین بنقطه و سرزمینی دیگر می‌روند تا آب و مرتعی بیابند. مهم‌ترین مشغلهٔ آنها نگاهداری ربه و شکار است. نسبت به پیران توجه بسیاری ندارند» و نسبت بمردانی که در بحبوحهٔ شباب و قوت باشند عزت و احترام بسیاری روا می‌دارند. از سنن مذهبی و عدالت اطلاعی ندارند و از این حیث به هیونگ‌نوهای قدیم شباهت دارند. صاحب‌منصبان عالی رتبه آنها عبارتند از: «یه‌پو - ییغو» بعد (چه - شاد) بعد تگین و بعد «تودون»^۵ و سپس قضات و مأمورین جزء. این خدمتگزاران دولتی بیست‌ونه طبقهٔ مختلف را تشکیل می‌دهند و تمام مشاغل آنها موروثی است اسلحهٔ آنها عبارتست از کمان، تیر، تیرسوت زن^۶،

۱ - تنگری هم بمعنای آسمان است و هم بمعنای خدا. - آقای پلیو - «کوه‌یوتوکی (اوتوکان)» نزد ترکان قدیم. تونگ‌پائو ۱۹۲۴. ۲ - Oumai بدون تردید یک الهه‌ای نیز برای زمین می‌پنداشته‌اند که در کوه «اوتوکان» تصویر آن هست و آنرا «آتوکان» یا «ایتوکان» می‌نامند نزد مغولان نیز تا قرن سیزدهم این پرستش باقی بوده است.

آقای پلیو «کوه اوتوکان نزد ترکان قدیم» ۱۹۲۹ ص ۲۱۹-۲۱۲. ۳ - Yār-sou ۴ - Iduq

۵ - این تهمت مورخین چینی چندان وارد نیست و داستان «تون‌یوکوک» «Tonyouquou» در صفحه ۱۹۹ این کتاب دلیل بارزی است. ۶ - Toudoun ۷ - منظور تیرهائی است که در حین پرش صفیری می‌زند

و ناگزیر آنرا «تیر سوت زن» ترجمه کردیم. (مترجم).

خفتان آهنین ، نیزه ، شمشیر و دشنه . کمر بند آنها باشکله و تصاویری که در آنها کنده شده یا بانها کوبیده اند زینت یافته است . در نوک تیرک حامل بیرقهایشان کله زرین یک گرگ ماده ای نصب میباشد . محافظین و مراقبینی که همیشه مسلح هستند و با شاه حرکت می کنند نامشان «بوری» است یعنی گرگ . وقتی شخصی می میرد اولیاء و کسان او هر یک گوسفند یا اسبی را می کشند و آنها را جلوی چادر او می گسترند تا قربانی و صدقه ای برای میت باشد . هفت بار براسی که سوارند دور چادر شخص متوفی می گردند و نعره های شومی می کشند و چون مقابل در ورود می رسند با کاردی که دارند بر روی خودشان زخم می زنند بطوری که خون و اشک باهم سرازیر می شود روزی که برای تشییع و تدفین تعیین شده اولیاء و اقارب متوفی صدقه ای می دهند و با اسب می دوند و مانند همان روز نخستین فوت ، صورت خودشانرا با تیغ مجروح می کنند .

پس از تدفین بتعداد اشخاصی که میت در زمان حیات خود آدم کشته است قطعات سنگ در کنار قبرش می گذارند . پس از فوت پدر یا برادر ارشد و یا عمو «پسر» برادر کهنتر و یا برادرزاده بازنان بیوه آنها یا باخواهران آنها ازدواج می کنند . در چادر خان رو بمشرق باز می شود و این برای احترام بان سمت آسمان است که از آنجا خورشید طالع می شود . اینها برای اجنه و ارواح احترام بسیاری قائلند و به غیب گویان «شمن» ها اعتقاد دارند . برای خود افتخاری می دانند که در پیکار و جنگ کشته شوند و شرم دارند از اینکه در بستر و از بیماری بمیرند .^۱

تجزیه و تقطیع امپراطورهای توکیوها

امپراطوری دوگانه توکیوها دیرزمانی باین پایه قدرت و صولت باقی نماند . خاقان های کبیر که مدح و ستایششان در کتیبه «کوشو تزایدام» نقش شده وراث بی هنر و استعدادی یافتند . در همان متن کتیبه نوشته شده است که : «برادران کهنتر آنها و پسران آنها خاقان شدند ولی این برادران کهنتر مانند برادران مهتر خود و

پسران مانند پدرشان خلق نشده بودند. خاقان‌های بی‌خرد و بی‌شهامتی بر تخت نشستند و انحلال امپراطوری ترک را فراهم آوردند.^۱

در حقیقت آنچه باعث زوال قدرت توکیوها شد رقابتی بود که بین این دو خان‌نشین بروز کرده بود یعنی بین خان‌نشین شرقی واقع در کنار «اورخون» و خان‌نشین غربی واقع در ساحل شط «ایسیگ‌گول» و «تلاس». این دو امپراطوری همزاد که نیمی از آسیا را شامل بود - از منچورستان تا خراسان - در صورتی شکست ناپذیر میشد که اتحادی را که بر اساس پیمان سال ۵۲۲ م. متکی و مبتنی بود باقی نگاه می‌داشتند یعنی رئیس توکیوهای شرقی برتری خود را با عنوان امپراطوری «خاقان» حفظ می‌کرد و رئیس توکیوهای غربی بعنوان ییغواکتفا می‌نمود. ولی خاقان توکیوهای شرقی موسوم به «توپو»^۲ (۵۸۱ - ۵۷۳) که برادر و جانشین «موهان» بود آخرین خاقانی بود که غربی‌ها باو احترام می‌گذاشتند^۳. بین سنوات (۵۸۴ - ۵۸۲) ییغوی غربیها موسوم به تاردو که بنابر روایت «والانتی‌نوس»^۴ مردی سخت تندخو و بدخشم و شدیدالعمل بود با رئیس تازه شرقیها قطع رابطه نمود و عنوان «خاقان» را بخود اختصاص داد. در چین سلسله «سوئی»^۵ که سیاست عالی‌خاندان «هان» را در آسیای مرکزی با جدیت تعقیب می‌نمود به تشویق تاردو پرداخت تا با این عصیان و شورش نیروی ترک را بدو حصه تقسیم کند، از این تاریخ دیگر توکیوهای شرقی و توکیوهای غربی نه فقط بایکدیگر متحد نشدند بلکه اکثر اوقات رابطه خصمانه و دشمنی بین آنها برقرار بود^۶ بنابراین در همان هنگامی که چین وحدت خود را برقرار می‌نمود در همان موقع ترکان وحدت خودشانرا از دست میدادند. این تغییر و تحول باعث میشد که در دوران سلطنت سلسله‌های

۱ - تومسن «کتیبه‌های اورخون» ۹۹ - ۹۸. ۲ - T6-po ۳ - یادآور میشویم که بین سنوات

۵۸۵ - ۵۷۵ خان توپو راهب «قنداری» موسوم به جناناگوپتا "Jnanagoupta" را که از چین بیرون کرده بودند پذیرفت و این راهب او را بمذهب بودائی درآورد. به تحقیقی که «شاوان» درباره جناناگوپتا «تونگ پائو» نموده مراجعه شود. ۱۹۰۵ (صفحه ۳۴۶ - ۳۳۴) ترجمه از سیوکائو سنگ چوآن. ۴ - Valentinos

۵ - Souei ۶ - به تحقیقات شاوان راجع بترجمه حال تاردو که در «مدارک و اسناد» شماره ۴۸ ص ۱ و ص ۲۴۱ چاپ شده مراجعه شود.

چینی «سوئی» و «تانگ» (قرن هفتم تا نهم) امپراطوری چین بزیان ترکها در آسیای علیا غالب و فاتح گردد.

نه تنها توکیوهای شرقی می‌دیدند که بنی اعمام غربی خودشان علیه ادعای آنها در تقدم و برتری مقام عصیان ورزیده‌اند بلکه بین طوائف خودشان نیز آتش نفاق و تجزیه و تقسیم شعله‌ور گردیده است. خاقان جدید آنها موسوم به «شاپولو»^۱ (۵۸۷ - ۵۸۱) می‌دید که حتی در مغولستان نیز پسر عموهای او «ین‌لو»^۲ و «تالوپین»^۳ منکر مقام و قدرت وی شده‌اند. در همان اوقات از طرف غرب مورد حمله «تاردو» که خاقان تازه توکیوهای غربی شده بود قرار گرفت و از طرف مشرق نیز «کی‌تان‌های»^۴ سرزمین «لئائوسی»^۵ با او حمله‌ور شدند. از لحاظ سیاست چین از این پیشامد نگران شد زیرا این ائتلاف اگر کاملاً باعث شکست ترکان مغولستان می‌گردید موجب میشد که «تاردو» قوی‌تر و قهارتر شود و شرط عقل نبود که این شخص بنفع خودش وحدت ترک را ایجاد نماید. امپراطور چین «یانگک کین»^۶ که مؤسس سلسله «سوئی» است ناگهان پیمان‌ها را زیر و بر کرد و خاقان توکیوهای شرقی «شاپولو» را از شر «تاردو» نجات داد (۵۸۵) این را نیز باید دانست که توکیوهای شرقی چنان بایکدیگر سرگرم نزاعهای داخلی بودند که هیچ خطری از ناحیه آنها متصور نمیشد. برادر و جانشین «شاپولو» خاقان «سوهو» بنی‌عم خود «تالوپین» را که دشمن پدر و خودش بود بقتل رساند (۵۸۷) ولی خود او نیز بلافاصله وفات یافت و خاقان بعدی موسوم به «تولان» (۶۰۰ - ۵۸۷) نیز دوچار دشمنی دیگر شد موسوم به «تولی» که چینی‌ها او را تقویت می‌کردند. «تولان» این رقیب و مدعی را راند (۵۹۹) ولی امپراطور چین «یانگک کین» بانهایت عجله «تولی» و طرفداران او را پذیرفت و بعنوان مؤتلف بآنها در «اوردوس» اقامتگاه داد. چنانکه دیدیم توکیوهای شرقی بطور آشتی ناپذیری دوچار نفاق شده بودند.

۱ - Cha-po-lo ظاهرأ اصل لغت ترکی «ایشپارا» (Ichpara) است ولی چینی‌ها آنرا بدین شکل تعریف نموده‌اند. رجوع شود به تحقیقات آقای پلیو بعنوان «چندین لغت در آسیای مرکزی».

۲ - Yen-lo

۳ - Yang-Kien

۴ - Leao-si

۵ - K'i-tan

۶ - Ta-lo-pien

«تاردو» پس از مرگ «تولان» بازکوشش نمود که بعنوان خاقان غربی‌ها آنچه ممکن است بکار برد تا روحیه شرقیها را ضعیف و آنها را مطیع خود نماید و در مغولستان همانطور که در ترکستان سلطنت دارد فرمانروائی کند و وحدت ترک را بوجود آورد.^۱ برای جلوگیری از مداخله چینی‌ها دست به ارباب و ترساندن آنها زد و در سال ۶۰۱ بیایتخت چین «چانگ‌نگان» حمله ور شد و «تولی» را که دست‌نشانده امپراطور چین بود در اردوگاه‌های «اوردوس» در سال ۶۰۲ مورد تعرض قرار داد. ولی سیاست چین هم در خفا فعالیت داشت. ناگهان در سال ۶۰۳ یکی از مهم‌ترین قبایل غرب «تولوس»^۲ یا «تولاش»^۳ که اجداد اویغورها میباشند و ظاهراً در طرف تارباگاتای و «ارونگو» و «زونگاری» صحرا-نوردی می‌کردند علیه «تاردو» عصیان نمودند و متمرّد شدند و قدرت «تاردو» در قلمرو خودش چنان ضعیف شد که فراراً به «کوکونور» رفت و در ۶۰۳ ناپدید شد. این سلطنت و این خان‌نشین مقتدری که توکیوهای غربی بنا کرده بودند و ایران و بیزانس را می‌لرزاند و چند سال قبل پایتخت چین را تهدید مینمود ناگهان تکه‌تکه شد و متفرّق گردید. نوّه تاردو موسوم به «تسه‌کوئه»^۴ غربی‌ترین قسمت ارث پدری و تاشکند را متصرف شد. یکی از دشمنان و مخالفان این خاندان موسوم به «چولو»^۵ ناحیه «ایللی» را مسخر خود نمود. این «چولو» ب فکر تعقیب سیاست و روش «تاردو» افتاده بود ولی سیاست دولت چین توانست از او جلوگیری کند و کمیسر عالی امپراطوری چین موسوم به «پی‌کیو»^۶ در خفا رقیب و حریف او موسوم به «شه‌کوئه» را تقویت کرد.^۷ «چولو» چون توفیقی نیافت در سال ۶۱۱ خدمتی در دربار چین قبول نمود. «شه‌کوئه» که در نتیجه سیاست چین توفیق نصیبش شده

۱ در همین حدود سال ۹۸ ه است که تاردو یک سفارتی بدربار امپراطور رم «موریس» به قسطنطنیه فرستاد و نامه‌ای نوشت و خود را باین عنوان معرفی نمود: «سرور بزرگ هفت ملت و صاحب هفت اقلیم» نقل از خاطرات تئوفیلکت در کتاب «مدارک و اسناد» شاوان ص ۲۴۶. ۲ - Tölös ۳ - Töläch ۴ - Ché-Kouei

۵ - Tch'ou-lo ۶ - Péi-kiu ۷ - بتاريخ Souei-Chou ترجمه شاوان در کتاب «اسنادی راجع به توکیوهای غربی» ص ۱۵-۲۰ رجوع شود. بمقاله تحقیق آمیز آقای یگر بنام «زندگانی و عملیات پی‌کیو و تاریخ استعماری چین» که در مجله آسیای شرقی در اکتبر ۱۹۲۱ طبع شده مراجعه شود.

بود هیچ اقدامی علیه دربار امپراطوری چین ننمود. نزد توکیوهای شرقی قدرت در کف یک دست نشاندۀ چین «تولی» خاقان باقی مانده بود و پس از مرگ او در سنه ۶۰۹ پسر او «شه پی»^۱ (۶۱۹ - ۶۰۹) روش پدری را تعقیب می نمود. در مغولستان و همچنین در ترکستان غربی امپراطوران «سوئی» چین بدون جنگهای بزرگ و فقط با خدعه ورنک و نیرنگهای معمولی قدرت ترک را فرو ریختند تمام خانهای فرمان نابردار را از بین بردند و فقط خانهایی را که مطیع و منقاد حکومت چین بودند بر مقام و مسند خود باقی گذاشتند.

در «کوکونور» هم کار از همین قرار بود. در آنجا خاندان «سین پی»^۲ که بدون شک مغولی بودند و «تویوهوئن»^۳ که در همسایگی آن بود و قریب سه قرن موجب نگرانی سرحداران چینی در «کان سو» شده بود در سال ۶۰۸ از طرف قوای نظامی و عساکر چینی مقهور و منکوب شدند و ناگزیر به تبت گریختند^۴. در همین سال ۶۰۸ امپراطوری چین واحه هامی را باز تصرف نمود. در سال ۶۰۹ پادشاه تورفان موسوم به «کیو پایا»^۵ برای اظهار ادب و احترام نسبت بامپراطور چین بدیدن «یانگ تی»^۶ آمد.

وقتی که جنگهای بدفرجام «یانگ تی» در کره (۶۱۴ - ۶۱۲) حیثیت و مقام و منزلت سلسله «سوئی» را از بین برد، تمام این بنا فرو ریخت خاقان توکیوهای شرقی موسوم به «شه پی» سرکشی کرد و چیزی نمانده بود که در قلعه «ین من» واقع در شمال غربی «شان سی» شخص امپراطور «یانگ تی» را بگیرد و اسیر کند. ۶۱۵. جنگهای داخلی که از سال ۶۱۶ تا ۶۲۱ در چین روی داد و در شعله های این جنگ سلسله «سوئی» مضمحل شد (۶۱۸) جرأت ورشادتی به توکیوها داد ولی یک سلسله سلطنتی دیگری در چین بنام «تانگ» بر سریر سلطنت نشست و مدعیان تاج و تخت را از بین برد و کار سلسله «سوئی» را از سر گرفت. صحرانوردان

۴ - مقاله آقای یلیو بعنوان

Yang-ti - ۶

۳ - Tou-yu-houen

K'iu-Pai-ya - ۵

۲ - Sien-pei

۱ - Che-pi

«یادداشتی راجع به تویوهوئن و سوییها» ۱۹۲۰ ص ۳۲۳.

تا وسط و قلب ایالت شن سی جلومی آمدند. در سال ۶۲۴ خاقان تازه توکیوهای شرقی بنام «هی لی»^۱ یا «ال خاقان»^۲ (۶۳۰ - ۶۲۰) از اختلالی که در نتیجه جنگ داخلی در چین روی داده بود استفاده نمود و با سواران خود آمد و پایتخت امپراطوری «چانگ نگان» را تهدید نمود.

در این سلسله «تانگ» خوشبختانه یک نفر مرد جنگی بسیار لایق وجود داشت. این مرد شاهزاده «لی شه من»^۳ است که علی رغم جوانی بانی واقعی و مؤسس اصلی سلسله خودشان و ارتقاء آن بامپراطوری می باشد. «لی شه من» با کمال جسارت وی پروائی بسراغ بدوی ها رفت و به «پین چئو» واقع در ساحل شط کینگ هو رسید و با پا فشاری و ایستادگی در برابر آنها موفق شد آنها را بترساند. رؤساء آن قبایل اجتماعی نمودند و بدون خونریزی سراسبان را کج کردند و رفتند. پس از ساعتی چند بارانی سیل آسا در آن ناحیه آغاز شد. بلافاصله «لی شه من» صاحب منصبان و فرماندهان را مجتمع کرد و بآنها چنین گفت: «رفقا! از طرف امپراطور تانگ شو بشما می گویم که الآن با آمدن این باران صحرا بدریا تبدیل شده است، شب فرا می رسد و از شبهای بسیار تاریک خواهد شد. موقع برای حمله کردن فرارسیده است. «توکیو» ها وقتی خطرناک میشوند که بتوانند تیراندازی کنند. بیائید و به تعقیبشان پردازیم. باشمشیر و نیزه بآنها حمله ور میشویم پیش از آنکه آنها قادر بدفاع بشوند.» بهمین ترتیب هم رفتار شد. صبح زود اردوی ترک بدست آنها افتاد و سواره نظام چینی تا نزدیک چادر خاقان «هی لی» باشمشیرهای آخته جلو آمدند. خاقان تقاضای مصالحه نمود و بمغولستان رفت^۴ ۶۲۴. «لی شه من» کمی پس از این واقعه^۵ پر از جلادت و دلآوری با اینکه بیش از بیست و هفت سال نداشت بر تخت امپراطوری چین نشست و تاریخ او را من بعد بنام امپراطور «تای-تزونگ»^۶ یاد می کند.

۴ - شرح این داستان را آقای

Li-Cho-min - ۳

Elqaghan - ۲

Hie-Li - ۱

استانیلاس بعنوان «اسنادی راجع به توکیوها» بطرز بسیار دلنشینی از روی روایات چینی ترجمه و در مجله آمیائی

سال ۱۸۶۴ طبع نموده است. ۵ - T'ai-tsong

چگونه امپراطور «تای-تسونگ» خانات توکیوهای شرقی را

خراب و ویران نمود

امپراطور «تای تسونگ» که از سال ۶۲۷ تا ۶۴۹ سلطنت نموده مؤسس واقعی عظمت چین در آسیای علیا میباشد. او خانات توکیوهای شرقی را خراب کرد و به تقطیع خانات توکیوهای غربی کمک نمود پسر او پس از مرگش این فتح و فیروزی را بپایان رساند و توانست در حیات خود سلطنت‌نشین‌های هند و اروپائی تاریخ را مطیع و تحت‌الحمايه چین بنماید.

در همان سالی که «تای تسونگ» بسلطنت رسید خاقان توکیوهای شرقی «هی لی»^۱ یک تاخت و تاز تازه‌ای تا مقابل دیوارهای «چانگ نگان» نمود. روز ۲۳ سپتامبر ۶۲۶ یکصد هزار نفر عساکر او جلوی پل «پن کیائو»^۲ مقابل دروازه شمالی شهر ظاهر شدند. «هی لی» با کمال وقاحت اظهار داشت که یا باج و خراجی بدهند یا اینکه پایتخت را غارت خواهد کرد. «تای تسونگ» که ظاهراً عده کمی نفرات داشت به شجاعت و دلاوری پرداخت. هر کسی را که یافت گرفت و جلوی دروازه‌های پایتخت به صف درآورد و خودش با عده‌ای سواره نظام از کنار رودخانه «وی»^۳ رویاروی دشمن جلو آمد. رؤساء توکیوها تحت تأثیر این رفتار پر از شهامت و شجاعت قرار گرفتند و از اسبان خود فرود آمدند و او را سلام گفتند. در همین موقع قشون چینی پشت سرشاه در دشت‌ها قوای خود را می گسترده و پخش می کرد و در زیر اشعه آفتاب اسلحه‌ها و پرچمهای آنها می درخشید. «تای تسونگ» سواره تا حدی که صدا بگوش برسد جلوی اردوی ترک آمد و خطاب به خاقان و نایبان او نمود و آنها را از اینکه پیمان متارکه را لغو نموده‌اند ملامت کرد. «هی لی» خود را مطیع و منقاد معرفی نمود و فردای آن روز پس از قربانی کردن یک اسب سفید بنا بر سنن جاریه پیمان صلحی منعقد شد.^۴

«تای تسونگ» برای انهدام قدرت «هی لی» شورش و عصیان دو قبیله

۴- منابع چینی ترجمه استانیسلاس ژولین بنام «اسنادی

Wei - ۳

Pen-Kiao - ۲

Hie-li - ۱

درباره توکیوها» مجله آسیائی ۱۸۶۴.

ترک را که طغیان نموده بودند تقویت کرد. این دوقبیلۀ عبارت بودند از «تولوس»^۱ یا «تولاش‌ها»^۲ و دیگری «سیرتاردوش»^۳ ها اولی‌ها همان کسانی هستند که بعداً اویغوری نامیده شدند و در «تارباگاتای» اقامت داشتند. دومی‌ها در حدود «کوبدو»^۴ می‌زیستند ۶۲۷-۶۲۸ از این گذشته «تای تسونگ» در خود مغولستان شرقی نیز سرکشی «تولی» را که مخالف و دشمن «هی‌لی» بود تقویت می‌نمود (۶۲۸) این امپراطور عظیم‌الشان چون توانست گرداگرد «هی‌لی» را بایک حلقۀ دشمن احاطه سازد در سال (۶۳۰) نیروی نظامی چین را برعلیه او حرکت داد. فرماندهی قوای نظامی چین با «لی‌تزی‌نگ»^۵ و «لی‌شه‌تزی»^۶ بود که در مغولستان داخلی در شمال «شان‌سی» اردوگاهش را غافل گیر و قوای او را متفرق و پراکنده کردند. خود «هی‌لی» نیز در این زدوخورد اسیر شد. برای مدت پنجاه سال (۶۸۲-۶۳۰) خان‌نشین‌های توکیوهای شرقی مطیع و منقاد چین شدند.

برکتیۀ ترکی «کوشو-تزایدام» چنین نوشته شده است: «پسران نجباء ترک اسیر و غلام ملت چین و دختران پاک آنها بمزدوری و خدمتکاری افتادند. نجباء ترک عناوین ترکی را ازدست دادند و عنوانهای چینی گرفتند و مطیع خاقان چین گردیدند و مدت پنجاه سال کار و نیروی خودشانرا در خدمت او نهادند. برای او و بنفع او از مشرق زمین تا مغرب و دروازه‌های آهن ترکان جنگیدند و زحمت کشیدند. امپراطوری و تأسیسات خودشانرا تسلیم خاقان چین کردند.»^۷

با این چنین مزدوران و دست نشانده‌گان «تای تسونگ» پس از انهدام ترکان مغولستان توانست در بیست سال بعد ترکان ترکستان و ترکان مقیم واحه‌های هند و اروپائی صحرای گوبی را نیز جزء اتباع خود قرار دهد. با این امپراطور توانا یک چین غیرمنتظر و یک‌چین حماسه ماندنی ظهور کرد و موجب حیرت و شگفتی آسیا گردید. او نه فقط با بربرها سازش نکرد و نه فقط مجبور نشد

۱ - Tölös ۲ - Tölach ۳ - Syr-Tardouch ۴ - Kobdo ۵ - Li-Tsing

۶ - Li-Che-tsi ۷ - کتیبه های اورخون تألیف توسمن . منابع چینی که گوئیل ترجمه نموده است بنام

«تاریخ سلسلۀ عظیم تانگ» در خاطراتی راجع به چینیان مجلد ۱ ص ۴۴۱ .

با دادن پول بازگشت آنها را بصحاری و مرغزاران خودشان درخواست کند بلکه باعث گردید که آنها همواره از ابهت او در ترس و لرز باقی باشند. سه قرن بود که ملت چین حملات و تهاجمات ملل ترک و مغول را اضطراباً تحمل نموده و عشایر فاتح را در خود جذب کرده بود. خون این قبایل مایه قوت و قوت چین شده بود و اینکه همان نیروئی را که از آنها بدست آورده بود با تفوق بسیار عظیمی که تمدن هزارساله اش باو اعطا نموده بود علیه طوائف صحرا نورد و عشایر بیابان گرد بکار می برد.

انحلال خانات توکیوهای غربی

«تای تسونگ» پس از آنکه درسئه ۶۳ سرزمین «اوردوس» و مغولستان داخلی را بصورت خط دفاعی سرحدی درآورد بکار توکیوهای غربی پرداخت. چنانکه قبلاً دیدیم توکیوهای غربی وحدت خودشانرا بنفع خان «شه کوئی» ایجاد کرده بودند. این خان «سیرتاردوش» های جبال آلتائی را مطیع خود نمود و در تابستان اطراف «تکس»^۱ و «یلدوز» علیا می زیست. بین سنوات ۶۱۱ و ۶۱۸ عملاً پادشاه منطقه ای شد که شامل آلتائی بود تا بحر خزر و هندوکش. برادر و جانشین او «تونک چه هو»^۲ یعنی ییغوتونگ (۶۱۸-۶۳) بر قدرت و دولت خودشان چیزی افزود یعنی برقبایل «تولاش» که در شمال شرقی می زیستند فاتح آمد و در جنوب غربی نیز تخارستان یا باختران را تصرف نمود و قسمتی از حوضه تاریم را نیز تحت رقیّت خود قرار داد.

هنگامی که زائر چینی «هیوان تزانگ»^۳ از آنجا می گذشت در طرف «توکماک»^۴ در آغاز سال ۶۳ این امپراطور را که در اوج قدرت بود ملاقات نمود. بمقتضای فصل بین دره های یولدوز علیا مانند سلف خود تابستان را می گذراند و در سواحل ایسی گول «دریاچه گرم» زمستان را بسر می برد. گاهی نیز بنقاط

غربی‌تر بمنطقه موسوم به «هزارچشمه» نزدیک تالاس که امروز آن را «آئولیه‌آتا»^۱ می‌نامند می‌رفت. پادشاه تورقان و پسر خودش موسوم به «تاردوشاد» که پادشاه تخارستان بود و در قندوز اقامت داشت جزء همراهان او بودند. «تانگ‌شو» دربارهٔ سیادت دیگران در مغرب زمین می‌گوید: هیچوقت بربرهای غربی باین قدرت نبوده‌اند.^۲

امپراطور «تای تسونگ» که تمام همت خود را صرف انقراض و انهدام توکیوهای شرقی می‌کرد بفکر افتاد که «باید با آنهایی که دور هستند متحد شد و کسانی را که نزدیک هستند برانداخت.» بدین ترتیب با «تونگ‌شه‌هو» بعنوان متحد معامله و رفتار می‌کرد.

وصفی که زائرچینی «هیوان تسانگ» از «تونگ‌شه‌هو»^۳ نموده خواننده را بیاد آتیلا و چنگیز خان می‌اندازد. وی می‌نویسد که: «این بربرها اسبهای فوق‌العاده زیادی دارند. خان یک لبادۀ اطلس سبزرنگ دربردارد و تمام موی وزلفش نمایان است. فقط با نواری ابریشمی بطول ده پا گرداگرد پیشانی خود را چندبار می‌پیچد و مابقی آن نوار را بر پشت سر می‌اندازد. قریب دوست نفر صاحب منصب که لباده‌های زر دوزی برتن دارند و گیسوان خود را بافته‌اند اطراف خان قرار دارند. مابقی لشکریان عبارتند از سوارانی که براسب یا برشتر سوار می‌باشند. لباس آنها از پوست حیوانات یا از منسوجات پشمی نازک است. جملگی دارای نیزه‌های بلند هستند و پرچم و کمانهای راستی در دست دارند. عدهٔ آنها چنان زیاد بود که مساحت زیادی را فرا گرفته بود و چشم قادر بدیدن انتها و آخر این جمعیتم نمی‌شد.»^۴

«تونگ‌شه‌هو» این زائر چینی را با بهترین نحوی پذیرفت. وی خود را بسیار متمایل بمذهب بودائی نشان داد. چند سال قبل از این ملاقات در سال ۶۲۶ یکنفر مبلغ هندی موسوم به «پرابهاکارامیترا»^۵ را بعنوان مهمان پذیرفته بود. وی

۱ - Aoulié-Ata
۲ - ترجمهٔ شاولان از نوشته‌های تانگ‌شو که در «اسناد ومدارک» طبع شده اسناد ۲۵-۲۴.

۳ - T'ong-Che-hou
۴ - زندگی هیوان تسانگ ترجمه استانیلاس ژولین ص ۵۵۵. ۵ - Prabhākaramitra

کوشا بود که قبل از رفتن بچین^۱ برای تبلیغ توکیوها را بکیش بودائی درآورد. در «توکماک» که اقامتگاه «تونگ‌شه‌هو» بود «هیوان‌تسانگ» را نیز پذیرفته بود و او از این پذیرائی شرح جالبی نوشته که قسمتی از آن ذیلاً نقل می‌شود:

«خان در چادر بزرگی که با گل‌های زرین مزین است سکونت داشت. جلال و زیبائی آن چشم را خیره می‌کرد. صاحب‌منصبان مقابل چادر خان حصیرهای درازی گسترده و خودشان در طرفین آن حصیرها نشسته بودند. جملگی با البسه ابریشمی زربفت و درخشنده‌ای ملبس بودند. مستحفظین خان پشت سر این صاحب‌منصبان ایستاده بودند. باینکه او یک پادشاه بدوی است و زیر چادری نمدی زندگی می‌کند معه‌ذا دیدن او یک حس احترامی در بیننده ایجاد می‌کند.»

موضوع شگفت‌انگیز این است که با خواندن این‌سطور شخص بیاد مسافرینی می‌افتد که از مغرب‌زمین بدیدن خان‌های چنگیزخانی رفته‌اند. آنها نیز دوچار همین نوع احساسات شده بودند. صحنه دیگری که در سفرنامه «روبروک» درباره مغولان قرن سیزدهم یافت می‌شود شرح مجلس باده‌گساری سفیران خارجی است در پذیرائیها و ضیافت‌ها. در همان موقع اقامت «هیوان‌تسانگ» فرستادگان چین و پادشاه تورفان بدیدن «تونگ‌شه‌هو» آمدند و از آنها پذیرائی بعمل آمد. «خان آنها را به نشستن دعوت نمود و با نوای آلات موسیقی بآنها شراب داد. خان نیز با آنها شرب کرد. بعد مهمانان بیش‌ازپیش بنشاط آمده یکدیگر را بشرب تشویق و تحریص می‌نمودند. پیاله‌های شراب را بیکدیگر می‌زدند و متناوباً آنها را پر و خالی می‌کردند. در این ضمن موسیقی بدوی‌های شرقی و غربی آهنگهای بلند و صداداری بگوش می‌رساند. باینکه این آهنگها نیمه وحشی بود معه‌ذا گوش را نوازش و قلب را نشاط می‌داد. کمی بعد غذاها و ماکولات تازه‌ای آوردند که عبارت بود از قطعات بزرگ گوسفند و گوساله آب‌پز که بمقدار کثیری روی هم جلو مهمان‌ها قرار دادند.»

چند ماه پس از عبور «هیوان تسانگ» این امپراطوری با قدرت توکیوهای غربی از هم فرو ریخت. در همان سنه ۶۳۰ یکی از عشایر مغربی عشیره «کرلوک» (قرلق - خلخ)^۱ که ظاهراً بین حد شرقی بالخاش و ناحیه «چوگوچاگ»^۲ واقع در تارباگاتای بیابان گردی می کرد علیه «تنگ شه هو» طغیان نمود و خان بقتل رسید.^۳ خانات توکیوهای غربی بدو گروه تقسیم و تجزیه شد و ما فقط آنها را طبق تلفظ و رسم الخط چینی می شناسیم. عشایر «نوجه پی»^۴ در مغرب و جنوب غربی «ایسی گول» عشایر «تولو»^۵ در شمال شرقی همین دریاچه. - این دو گروه را جنگهای قبیله ای و مداوم از بین برد. یکی از خانهای عشیره «تولو» که خودش نیز «تولو» نام داشت (۶۵۱ - ۶۳۸) سعی نمود و این دو گروه را متحد کرد و بعد ب جنگ پایگاه های نظامی چینی در حدود «هامی» رفت. سردار چینی موسوم به «کوئو هیا کو» نزدیک جبال «بوگدواولا» بین «کوچنگک»^۶ و «اورومتسی»^۷ فعلی وی را شکست داد. از این گذشته امپراطور چین «تای تسونگ» عشایر «نوشه پی» را علیه او تقویت نمود و خان که دیگر خسته و فرسوده شده بود به باخترا ن فرار کرد و دیگر اثری از او سراغ نداریم. - (۶۵۱)^۸

واحه های هند و اروپائی تاریخ تا ظهور «تانگ» ها

امپراطور مقتدر چین «تای تسونگ» پس از آنکه «توکیو» ها را به ناتوانی و بینوائی رساند خواست سیادت چین را لا اقل در واحه های هند و اروپائی حوضه تاریخ، تورفان، قراشهر، کوچا، کاشغر در شمال و شان شان، ختن و یارقند در جنوب باز برقرار سازد.

این بلاد قدیمی از لحاظ اینکه منازل جاده ابریشم بین چین و ایران و دنیای بیژانس و روم شرقی بود حائز کمال اهمیت می باشد. از این گذشته نیز منازل و مراحل بود بر سر راه زائران بودائی چین و افغانستان و هندوستان. از این لحاظ

۱ - Qarlouq ۲ - Tchougoutchak ۳ - Kieou-Tang Chou ترجمه شاوان «اسناد» ۲۶ - ۲۵
۴ - Nou-che-pi ۵ - Tou-lou ۶ - Kou-tch'eng ۷ - Ouroumtsi ۸ - همان کتاب

زائر چینی « هیوان تزانگ » که در سنه ۶۲۹ از « کان سو » حرکت کرد آن منازل و مراحل را بخوبی وصف نموده است. وی برای رفتن راه شمالی را پیش گرفت (تورفان، قراشهر، کوچا، آق سو و از آنجا به توگماگ، تالاس، تاشکند و سمرقند) و در برگشتن در ۶۴۴ راه جنوبی را پیش گرفت (پامیر، کاشغر، یارقند، ختن، شان-شان و توئن هوانگ)، بنابراینچه اونوشته در آن اوقات مذهب بودائی تمام این سلطنت نشین های کوچک تاریخ را فرا گرفته بود و با آوردن مذهب بودا فرهنگ هندی طوری رواج یافته بود که سانسکریت زبان رسمی آن نواحی محسوب میشد و دوشادوش زبانهای هند و اروپائی محل یعنی تورفانی، قراشهری و کوچی (زبانهای قدیمی تخاری A و B) و ایرانی شرقی قرار گرفت، ظاهراً ایرانی شرقی را در اطراف ختن حرف می زدند^۱.

کتابهای خطی که میسیون های پلیو، اورل اشتاین و فون لوکوک پیدا کرده اند نشان می دهد که متون بودائی نیز از سانسکریت بلهجات مختلف هند و اروپائی محلی (« تخاری » یا ظاهراً تخاری در شمال و ایرانی شرقی در جنوب غربی) ترجمه شده است و در همین حال یک زبان هند و اروپائی دیگر یعنی سغدی توسط کاروان داران بخارا و سمرقند در منازل و مراحل « تین شان » تا « لوب نور » تکلم میشده است آقای پلیو در این جا آثاری که یادگار قرن هفتم و مربوط بیک طائفه سغدی بوده بدست آورده است. در صفحه ۱۱۱ دیدیم که کاروانداران و کاسب کاران طول جاده ابریشم از طرفی و مبلغین بودائی از طرف دیگر که از اقصی نقاط سرحدی هند و ایرانی به حوضه تاریخ می آمدند مشترکاً هنر و صنعت ایران و هند را به آن حدود می آوردند و در آنجا بایکدیگر در نتیجه مذهب بودا مخلوط و ممزوج می کردند در این باره بسهام گوناگونی که هنر یونانی - بودائی یا هند و گنگی یا ایران و بودائی داشته است در صفحه ۱۱۳ اشاره ای کردیم. نقوشی که بر سنگها ترسیم شده و در « قزل » نزدیک « کوچا » وجود دارد نماینده همین اختلاط و امتزاج میباشد. آقای

۱ - مؤلف باستاند کتاب « تخاریان و کوچیان » تألیف پلیو مقداری لغات هند و اروپائی را آورده است که شباهتهائی با لغات تخاری و کوچی دارد.

هاکن آنها را بدو دسته تقسیم نموده است. بعضی از آنها را سبک نخستین قزل (حدود ۶۵۰ - ۴۵۰) می‌داند و برخی را سبک ثانوی «قزل» وصف نموده که مربوط بسنوات ۷۵۰ - ۶۷۰ می‌پندارد. ما خاطر نشان نمودیم که روی الواح و قطعات چوبی «دندان اویلیک»^۱ واقع در مشرق ختن (حدود ۶۵۰) آن نقش‌های بودائی مخصوصاً خصوصیات هنر ساسانی را دارا می‌باشد. ما نیز دیدیم که سبک دومی «ساسانی - بودائی» «قزل» درموازات نفوذهای هندی «آجانتا» همچنان ادامه دارد و آنرا حتی در نقوش گروه تورفان و «بزک‌لیک» و «مورتوک»^۲ و «سنگیم»^۳ نیز مشاهده می‌کنیم. معهذا درکنار این نفوذهای هندی و یونانی و ایرانی نفوذچینی همانطور که آقای «هاکن» متذکر شده است در «کوموترا» نزدیک «کوچا» و مخصوصاً «بزک‌لیک» و سایر مراکزی که نزدیک سرحد چین بوده است محسوس است و آنرا گروه تورفان میتوان نامید^۴.

وقتی که «هیوان تزانگ» از آنجا عبور می‌کرد این چهارراه تمدن باوج اعتلاء و ترقی خود رسیده بود مخصوصاً درکوچا. بین تمام واحه‌های هند و اروپائی صحرای گویی «کوچا» بدون تردید واحه‌ایست که فرهنگ هند و اروپائی در آنجا بیشتر رائج بوده است. هیئت‌های علمی که تحت ریاست پلیو و «اشتاین» و «لوکوک» بآنجا رفته‌اند نوشته‌ها و ادبیات فراوانی در آنجا کشف نموده و بدست آورده‌اند. نام «کوچا» نیز بارسم الخط‌های مختلف بزبان و خط سانسکریت «کوچی»^۵ و به‌چینی «کیوتسو»^۶ می‌باشد و هردو شباهتی دارد به‌لفظ «کوتسی»^۷ که ظاهراً تلفظ همان لغت بزبان بومی است که آن را وقتی تخاری می‌گفته‌اند^۸. تحت نفوذ مذهب بودائی زبان کوچی یعنی آن «طرز گفتار هند و اروپائی مخصوص» که خاور شناسان سابقاً آنرا بنام تخاری B می‌نامیدند و امروز صرفاً آنرا زبان کوچی می‌گویند زبانی ادبی بود و قسمتی از تعالیم سانسکریت از قرن پنجم تا هفتم بآن زبان ترجمه

۱ - Dandan-Uilik ۲ - Mourtouq ۳ - Sāngim ۴ - «بازمونیهای درآنا باستانی آسیای

مرکزی» مقاله‌ایست که آقای هاکن در «مجله هنرهای آسیائی» در سال ۱۹۳۶ نوشته ر. ک. ۵ - Koutchi

۶ - Kieou-tseu ۷ - Kutsi ۸ - «یادداشتی راجع بنام‌های قدیمی کوچا، آق سو و اوج تورفان،

تونگ‌پائو ۱۹۲۳ و تخاریان و کوچیان در مجله آسیائی ۱۹۳۴ ص ۸۷-۸۶.

شده بود. بنابر اسنادی که در دست داریم و طبق کتیبه های قزل و «کومتورا»^۱ جامعه کوچی و اهالی آن سرزمین از تمدن بودائی که جامع تمام موارث معنوی هند بود و از ثروتی که کاروانیان از ایران می آوردند بهره کامل می بردند. و با استفاده از تمدن معنوی بودائی - هندی و تمدن مادی ایرانی ثروت معنوی و مادی سرشاری اندوختند و این توفیق عجیب مانند تناقض بارزی نسبت بزمان و مکان بود. وقتی شخصی فکر می کند که این جامعه ظریف و زیبا که مانند لطیف ترین و شکیل ترین گل «آریانسم» در آسیای مرکزی شکفته شده است و فقط چند میدان اسب با قبایل ترک و مغول فاصله دارد و در سرحد تمام بدویت ها و وحشیگریها جای گرفته است و بزودی بی معرفت ترین قبایل عقب مانده دنیا آنها را لگدمال می کنند، تصور می کند که آن همه کامیابیها جز خواب و خیال چیز دیگری نبوده است. اگر در حاشیه صحراها و در پناه مرغزاران و زیر تهدید شبانه روزی و دائمی شقی ترین مهاجمین بیابان گرد جامعه ای توانسته است عمری طولانی داشته باشد باید آنرا از معجزات دنیا محسوب نمود. - کتیبه های «قزل» بسوارکاران زیبا و درخشنده کوچی عمری دوباره داده است وقتی که بان نقوش نفیس و زیبا می نگریم چنان می پنداریم که این نقوش چند صفحه از مینیاتورهای ایرانی است. جملگی آنها صورتی کشیده و پاک، چهره ای تابناک بینی ای راست و بلند ابروانی کمانی و هلالی، خطوطی ظریف و روئی کاملاً تراشیده و سبیل بسیار خفیفی دارند. قد آنها کشیده و بسیار متناسب است و قامتی چنان رعنا دارند که شخص تصور می کند اینها از مینیاتورهای شاهنامه تیموری استخراج شده اند. جملگی آنها نماینده بارز یک جوان ایرانی می باشند. لباس رسمی و درباری عبارتست از یک لباده بلند و راست که کمر بندی فلزی آنرا برتن استوار می دارد. جلوی سینه باز است زیرا برگردان لباده نسبتاً پهن و عریض می باشد. این نقوش شبیه بهمان نقوش و کتیبه های سبک ساسانی بامیان افغانستان می باشد که قبلاً بدان اشاره کرده ایم. روی لباده مليله دوزی و زردوزی شده و با مروارید گلھائی ساخته اند که از نقش و نگار و زر و زیورهای همیشگی

ایران اقتباس شده است. لباس رزم و جنگ عبارتست از همان لباسهای جنگی پارس ساسانی و با همان ظرافت مخصوص پارس ها که نیزه داران سرکش و مغرور کتیبه های قزل آنرا مخلد نموده اند. کلاه خود آنها مخروطی شکل است و پیکر آنها از خفتان محفوظ میباشد. نیزه ای دراز در دست و شمشیری نازک و بلند برکمر دارند. می رسم بتصویر بانوان زیبا و خانمهای نقوش قزل و کومتورا - نیم تنه هائی کمر آنها را تنگ دربر گرفته و دامنهای بلند و بسیار فراخ ، علی رغم تعالیم بودائی ، دربر دارند. بین تمام منازل و مراحل پرثروت که در طول جاده ابریشم در حوضه تاریخ قرار دارد ، شهرت کوچا از همه بیشتر بود و آن را شهر خوشگذرانی و تفریح می دانستند و حتی در چین هم از نوازندگان و خنیاگران و مطربان کوچی و رقاصه ها و زنان مهربان و ونشاط بخش آن سرزمین صحبت می کردند.

استقرار تحت الحمايگی «تانگ» ها بر منطقه تاريخ

هرچند کوچا خرقه متحدالشکل کیش بودا و طیلسان آن آئین را بردوش گرفته بود ولی از لحاظ تمدن مادی بیشتر ایرانی بود در صورتیکه از این حیث تورفان خود را بیشتر تابع نفوذ چین نشان می داد.^۱ برای اطمینان بصحت این مطلب کافی است کتیبه های ناحیه کوچا یا نقوش قزل را با کتیبه های «تورفان» یا «مورتوک» ، «سنگیم» و «بازالیک» مقایسه کنیم. در این جاها آن بقایای آثار هندوایرانی که ناحیه کوچا باین نواحی منتقل نموده بتدریج در ریزه کاریها و زبانکاریهای دوران «تانگ» ها محو و نابود میشود. مجاورت چین و سیر زمان و تاریخ سبب این تحول است. سرزمین تورفان از سنه ۵۷۰ ه در تحت حکومت سلسله ای بود اصلا چینی بنام «کیو»^۲ در سال ۹۰۹ پادشاه تورفان موسوم به «کیوپایا»^۳ برای احترام و تکریم بدیدن امپراطور چین «یانگ-تی»^۴ آمد. جانشین او «کیوون-تای»^۵ (در حدود ۶۴۰-۶۲۰) زائر چینی «هیوان-تسانگ» را که بانجا

۱ - پایتخت سلطنت نشین تورفان در زمان سلطنت «تانگ» ها در محل فعلی نبود و بیشتر در مشرق و ناحیه اید فووت شهری که همان «قرموجای» قدیمی است واقع بود. بنا بر این کاملا در محل فعلی «قراخوجا» نبوده است.

۲ - Kiu ۳ - Kiu-pai-ya ۴ - Yang-ti ۵ - Kiu-Wen-t'ai

رفته بود بااشتیاتی سرشار پذیرفت و این حسن پذیرائی طوری شد که مهمان را از رفتن باز می داشت (پایان سنه ۶۲۹ و آغاز ۶۳۰) این واقعه بخوبی نشان می دهد که آن پادشاه چه علاقه ای بفرهنگ چینی و چه تعصبی نسبت بکیش بودا داشته است. در همان سال ۶۳۰ «کیووان تای» برای تقدیم مراسم احترام بدیدن امپراطور «تای-تسونگ» رفت ولی در اواخر سلطنت خود علیه سیادت و سلطه «تانگ» ها عصیان و سرکشی نمود. امپراطور چین «تای-تسونگ» سردار خود «هیو کیون-تری»^۲ را برای سرکوبی او فرستاد و شاه تورفان چون قوای چین را نزدیک دید از ترس جان سپرد. تورفان بدین ترتیب اشغال و ضمیمه امپراطوری چین گردید و مرکز یکی از ایالات چینی شد و بعدها هم ضمیمه یکی از حکومت های چینی گردید که بنام «ایالات غربی ایمنی یافته» نامیده شد. ۶۴۰.

سلطنت نشین قراشهر (برسم الخط و تلفظ سانسکریت «آگنی»^۳ و بسبک چینی «ین کی»^۴) بنظر می آید یک کانون هند و اروپائی بوده بهمان جلا و درخشنده گی کوچا^۵. مانند کوچا تمدن مذهبی آن به برکت بودائیسم از هند اقتباس شده و تمدن مادی آن تا حدی ایرانی و هنروصنعت آن اساساً مقتبس از افغانستان یونانی و بودائی بود. گچ کاریهای قراشهر که در موزه برلن است بطور شگفت آوری به گچ کاریهای «هدا» که در موزه «گیمه» پاریس است شباهت دارد. در آنجا نیز در آن زمان چین سلسله «تانگ» ها نیروی نظامی خود را نمایان می ساخت. از سنه ۶۳۲ قراشهر تسلط و سیادت امپراطور چین «تا-تسونگ» را شناخت و اطاعت خود را اعلام داشت ولی در سال ۶۴۰ پادشاه قراشهر که بچینی «توکی-چه» نامیده میشود از اینکه تورفان را تسخیر نموده اند نگران شد و با توکیوهای غربی متحد گردید و بر علیه امپراطوری چین قیام نمود. «تای-تسونگ» سردار خود «کوئو-هیا-کو»^۶

۱ - T'ai-Tsong ۲ - Heou-Kiun-tsi ۳ - Agni ۴ - Yen-ki ۵ - بزبان تخاری

و سغدی ارگ با آکه است. بزبان سانسکریت آگنی است. منابع چینی راجع به «قراشهر» را آقای شاولان ترجمه نموده است. اسناد ۱۱۴ - ۱۱۰ و آنها را «سیلون لوی» خلاصه نموده است بنام «قسمتی از متون کوچی».

را مأمور سرکوبی او نمود. این سردار باره پیمائی و حرکت نظامی بسیار ماهرانه‌ای از تاریکی شب استفاده نمود و از طرف «یولدوز» نزدیکی قراشهر رسید و بطور ناگهانی بشهر حمله ور شد. با طلوع آفتاب صبحگاهی شهر را تسخیر کرد. یکی از برادران شاه را موسوم به «لی-پو-چوئن»^۱ که نسبت به چین بسیار خاضع و مطیع بود بر تخت سلطنت نشاند. (۶۴۰) چند سال بعد یکی از عموزادگان او موسوم به «سی-پو-آناچه»^۲ که از طرف کوچاها و توکیوها باو کمک میشد وی را از تخت سلطنت برکنار ساخت. تای-تسونگ یکی از ژنرالهای امپراطوری را که موسوم به «آشناشوئل»^۳ و شاهزاده‌ای از توکیوها بود که در خدمت امپراطور عمری بسر می‌برد مأموریت داد که کار این شهر طاغی و فرمان‌نابردار را بپایان رساند. او نیز عازم قراشهر شد و سر آن پادشاه را برید و تاج و تخت او را یکی دیگر از اعضاء خاندان پادشاهی واگذار نمود. (۶۴۸).

پس از «قراشهر» نوبت به کوچا می‌رسد.^۴ در کوچا (بزبان چینی «کیه‌ئو-تسو»^۵ سلسله‌ای که بزبان کوچی «سوارنا»^۶ (بزبان سانسکریت «سوارنا»^۷ و بزبان چینی «سوا») نام داشت و بمعنای خانواده زرین است سلطنت می‌کرد. پادشاه کوچا که بزبان چینی نامش «سوا پوچه»^۸ می‌باشد (بزبان سانسکریت: سوارنا-پوچا یعنی: گل زرین) در سال ۶۱۸ نسبت بامپراطور چین «یانگ‌کتی» مراسم احترام و توقیر را بجا آورد. پسر او بنام «سوفانی» بنا بر سالنامه‌های چینی و بزبان کوچی «سوارناتپ»^۹ و بسانسکریت «سوارنادیوا» (یعنی خدای زرین) بودائی متعصبی بود و در سنه ۶۳۰ از زائر چینی «هیوان-تسانگ» پذیرائی بسیار گرمی نمود هرچند طبق مذهب بودائی این پادشاه پیرو معبد «ارابه کوچک»^{۱۰} و آن زائر پیرو معبد ارابه بزرگ»^{۱۱} بود.^{۱۲} در همین سال ۶۳۰ سوارناتپ خود را تابع و

A-che-na-Chö-eul - ۳

Sie-p'o-Anatche - ۲

Li-p'o-tchouen - ۱

۴ - منابع چینی درباره تاریخ کوچا را بالتامه آقای شاوان ترجمه نموده است. مدارک شماره ۱۱۴-۱۲۱ و خلاصه آنها را آقای سیلون‌لوی بنام زبان تخاری ب زبان کوچی در روزنامه آسیائی ماه سپتامبر-اکتبر ۱۹۱۳ بطبع رسانده است.

Swarnatép - ۹ Sou-fa-Pou-Che - ۸ Souvarna - ۷ Swarna - ۶ Ki'-ieou-tseu - ۵

۱۰ - Hinayāna ۱۱ - Mahāyāna ۱۲ - زندگی هیوان تسانگ ترجمه ژولین ص ۴۸.

مرئوس «تای-تسونگ» امپراطور چین شناخت ولی بعداً از سیاست تجاوزکارانه «تانگ» ها ناراضی شد و علیه آنها خود را به توکیوهای غربی نزدیک ساخت . در سال ۶۴۴ از پرداخت باج و ساو خودداری نمود و اهالی قراشهر را در عصیان علیه چین کمک و معاونت کرد . او قبل از فرارسیدن ساعت تنبیه و مجازات وفات یافت . برادرش که مورخین چینی او را «هولی پوشپی»^۱ نوشته اند و بسانسکریت «هاری پوشپا»^۲ موسوم است که بمعنای «گل خدائی» می باشد در سنه ۶۴۶ به تخت نشست . این پادشاه تازه بر تخت نشسته چون خطر طوفان را از نزدیک دید پیام های آمیخته بمطاعت و خضوع و خشوع فوراً بدربار چین فرستاد و مراتب وفاداری خود را اعلام داشت (۶۴۷) ولی دیگر دیر شده بود و همان شاهزاده توکیوئی «آشناشوتل» که در خدمت امپراطور چین کار می کرد با لشکری از سربازان منظم چینی و عده ای از دستیاران و مزدوران و دست نشانده گان توکیوئی و «تولاشی» بطرف غرب حرکت کرده بود .

اولین اقدام «آشناشوتل» عبارت بود از قطع کمک هائی که شاه کوچا انتظار وصول آنها را داشت . برای رسیدن باین مقصود سردار چینی دو طائفه ترکی را که با کوچا متحد شده بودند مقهور و منکوب نمود . این دو طائفه ترك عبارت بودند از «چویو»^۳ ها و «چومی»^۴ ها که اولیها در طرف «کوچنگ» و دومیها در حدود «ماناس» بیابان گردی می کردند . پس از سرکوبی اینها بطرف کوچا رهسپار شد . پادشاه کوچا با لشکریان خود از داخل شهر بیرون آمد و «آشناشوتل» همان روش جنگی و تدبیر نظامی صحرانوردان را بکار بست و بظاهر عقب نشینی کرد تا قوای مهاجم را بصحرای کشید و در آنجا آنها را از پا درآورد و این بدون شک مانند پیکار «کرمسی»^۵ و «آزن کور»^۶ برای این سوارکاران زیبای ایرانی مآب و آن دلاوران که تصاویر درخشانشان بر کتیبه های قزل منقوش است پایان کار بود . مزدوران ترك که با پول چین مجهز و بمیدان رزم فرستاده شده بودند با فتح و فیروزی

داخل کوچا شدند و چون پادشاه «گل خدائی» بغرب رفته و در قلعه «آق سو» (پوهوئان) پناهنده شده بود آن قلعه را محاصره و شاه فراری را دستگیر نمودند. با این احوال یکی از بزرگان کوچی که برسم الخط چینی «نالی»^۱ نامیده میشود و پیش توکیوهای غربی رفته و استمداد نموده بود ناگهان بازآمد و از تأثیر این بازگشت غیر منتظر استفاده نظامی نمود و ژنرال چینی «کوئوهایا کو»^۲ را کشت. این بار سرکوبی با نهایت قساوت و شقاوت صورت گرفت. «آشناشوئل» یازده هزار نفر را سربرید. «پنج شهر بزرگ را ویران نمود و در این گیرودار چندین صد هزار نفر مرد و زن بهلاکت رسیدند. بلاد غرب جملگی غرق اضطراب و وحشت شده بودند» ۶۴۷-۶۴۸ پادشاه اسیر «هولی پوشه پی» در «چانگ نگان» در برابر امپراطور با عظمت چین «تای-تسونگ» پیشانی خود را بر زمین کوفت. یک یبغو که برادر این شاه تیره بخت بود از طرف چینیان بر تخت سلطنت کوچا نشاند شد ولی تحت قیمومت سخت و مراقبت شدید چین قرار داشت.

پس از این واقعه هائله و این مصیبتی که نصیب کوچا و قزل شد آن جامعه درخشنده هندواروپائی دیگر سربلند نکرد و بپایه نخستین خود نرسید. وقتی که در نیمه دوم قرن هشتم دولت چین از کوچا انصراف خاطر حاصل نمود و پس از یک قرن تسلط چینی دیگر نجباء و اشراف هند و اروپائی سابق زمام امور را در دست نگرفتند. در کوچا همانطور که در تورفان ترکان ایغوری جای آنها را اشغال نمودند. و این سرزمین کهن سال هند و اروپائی و این ایران خارجی تبدیل شد به ترکستان شرقی.

در مغرب «تاریم» سلطنت نشین کاشغر (به چینی شولو)^۳ واقع بود و بدون شک اولاد و احفاد ساکاهای قدیم در آنجا مسکن داشتند و بنا بر ظواهر امر بهمان زبان خودشان که زبان ایرانی شرقی است صحبت می کردند. زائر چینی «هیوان-تزانگ» می نویسد که اهالی کاشغر چشموهای کبود دارند (برای بیان این مقصود

مینویسد: مردمک چشمشان سبزاست)، این شهادت و گواهی گرانبھائی میباشد برای آن چیزی که نویسندگان آلمانی «آریانسم» مینامند. همین زائر چینی می نویسد که مبنای رسم الخط آنها هندی است و مذهب اکثریت آنها بودائی است و از معتقدان به «ارابه کوچک» «هینایانا»^۱ می باشند. کیش مزدیسنی ساسانی نیز در این جا معتقدان بسیاری دارد. در سلطنت نشین یارقند (به چینی «سوکیو»^۲ بودائی ها بیشتر پیرو و معتقد به «ارابه بزرگ نجات» «مهایانا»^۳ می باشند). می رسم اینک به واحه ختن، به چینی - «یوتین»^۴ که توتستانهای وسیعی که برای کرم ابریشم ایجاد نموده اند و کارخانه های قالی و معادن استخراج شده یشم آن سرزمین را ثروتمند نموده است. ختن نیز یکی از مراکز مهم بودائیسیم بود و در آنجا با کمال جدیت و حدت سانسکریت می آموختند و پیرو «ارابه بزرگ نجات» بودند. از سلسله ای که در آنجا پادشاهی می کرد فقط اسمی باقی مانده که برسم الخط چینی «ویچو»^۵ تلفظ می شود.

از همان آغاز سلطنت «تای تسونگ» این سه پادشاهی نسبت به چین مراتب انقیاد و توقیر را بجا آوردند. در سنه ۶۳۲ کاشغر و ختن و در سنه ۶۳۵ یارقند و در همین سال ۶۳۵ شاه ختن پسر خود را بدربار امپراطوری فرستاد. در سال ۶۴۸ وقتی که ژنرال امپراطوری «آشناشوئل» کوچا را مطیع نمود نایب مناب خود «سی وان پی»^۶ را با عده ای سواره نظام به ختن فرستاد و از پادشاه ختن که به چینی «فوشوسین» نام داشت دعوت شد که بدربار چین به «چانگ نگان» برود. وی بانهایت ترس و لرز بانجا رفت ولی پس از چندی با عناوین تازه و مزایای نوی به ختن مراجعت نمود.^۷

Yu-t'ien - ۴

Māhāyāna - ۳

So-kiu - ۲

Hinayana - ۱

۷ - منابع چینی (تانگ شو) ترجمه شاوان. اسناد ۱۲۸ - ۱۲۱.

Sie-Wan-pei - ۶

Wei-tch, ۵ - ۵

به «مطالعاتی درباره ختن» تألیف استن کونوف که در سال ۱۹۱۴ در IRAS طبع شده مراجعه گردد. به تحقیقات سیلوان لوی بنام «پادشاهان فوتو در ختن» و تحقیقات آقای توماس بنام «زبان ختن قدیمی» که در مجله آسیای علیا در ۱۹۲۵ طبع شده ص ۲۵۱ رجوع شود.

چین در دوران امپراطوری «تانگ» ها صاحب و مالک آسیای علیا شد

در نتیجه این فتح و فیروزیها و این کشور گشائنها قدرت مستقیم و بلاواسطه چین به پامیر رسید. سربلندی و تفاخر امپراطور چین «تا-تسونگ» را هنگامی که آسیای علیا را مسخر نمود میتوان بسهولة درك نمود. «تانگ-شو» این عبارت را که از زبان امپراطور آورده مبین حسن تفاخر و سربلندی وی قرار داده است: «آنهائی که سابقاً بربرها را مطیع ساختند فقط سه نفر بودند: 'تزین شه' و 'هوانگ تی' و 'هان ووتی'، اما من با این شمشیری که بطول سه پا است دوست سلطنت نشین را مسخر ساختم دریاهای چهارگانه را آرام نمودم و بدوی های سرزمینهای دور افتاده یکی پس از دیگری برای فرمانبرداری و اظهار اطاعت نزد من شتافتند. ترکان نیز برای او مقامی والا و منزلتی عالی قائل بودند. باینکه این امپراطور ترکان را مغلوب و منکوب ساخته ولی توانسته بود که آنها را با خود متحد سازد و بایک رشته وفاداری های شخصی که خصیصه ترك و مغولی است آنها را بخودش به پیوندد. یک قرن بعد در کتیبه ترکی «کوشو-تزیادام» وی را «خاقان چین» نوشته اند. شاهد بسیار بین و گواه این بستگی و علاقه ترکان به شخص «تا-تسونگ» داستان «آشناشوئل»^۵ است که «تانگ-شو» آنرا حکایت کرده است.^۶ «آشناشوئل» خانی بود از خاندان سلطنتی و شاهزادگان توکیوهای شرقی. (او برادر خاقان هی-لی بود) و در سال ۶۳۶ کمر بخدمت چین بست و یکی از بهترین سرداران «تا-تسونگ» شد و امپراطور برای تقدیر از خدمات صادقانه او یکی از شاهزاده خانمهای تانگ را بزنی باو داد. دیدیم که این سردار چه سهم بزرگی در لشکر کشیها و کشور گشائهای چین داشت (تسخیر قراشهر و کوچا و غیره) او بعدی نسبت به «تا-تسونگ» فدائی بود که وقتی این امپراطور مرد او نیز خواست روی قبر «تا-تسونگ» بسبک صحرانوردان خودش را بکشد تا بدین ترتیب «از بستر مرگ امپراطور صیانت و حراست نماید.»

۴ - تانگ شو. ترجمه شاولان اسناد ۱۲۱

۱ - T'sin-Che ۲ - Houang-ti ۳ - Han-Wou-ti

۵ - A-che-na Chō-eul ۶ - همان کتاب اسناد ۱۷۸ - ۱۷۴

شرح دلاوری این سربازان سالخورده جنگهای آسیای علیارا در ایبات شاعر شهیر «لی تایپو»^۱ که درباره «مردان مرزبان» سروده می توان یافت: «مرد مرزدار در تمام عمر حتی کتابی را باز نمی کند ولی میداند صید را چگونه تعقیب نماید . او دلیر و ماهر و بی باک است اسبش درخزان فربه است چون علوفه مرغزاران بدلخواه او است . در حین سواری و تاخت چه شمایی زیبا و رفتاری تحقیرآمیز دارد . تازیانه سوتزن او چون برف می خورد صدای غلافی زرین می دهد . چون جامی از آن شراب مستی بخش بنوشد شهباز خود را می خواهد و بسیار دور می رود . کمان را چون بخم آورد تیرش بخطا نمی رود . چندین پرنده را بایک تیر سوتزن بر زمین می افکند . مردم خود را بکناری می کشند تا او براحتی بگذرد زیرا در سراسر صحرای گویی دلاوری و جنگاوری او مشهور خاص و عام است.»

پسر و جانشین «تا-تسونگ» موسوم به «کائوتزونگ»^۲ (۶۵۰-۶۸۳) در قسمت اول سلطنت خود کاری را که پدرش شروع باجاء نموده بود بپایان رساند . او کوشش خود را متوجه توکیوهای غربی یعنی بان دو گروه از قبایلی نمود که توکیوهای غربی بان تقسیم شده بودند . اول «نوشپی»^۳ ها که در جنوب غربی «ایسیک گول» و دومی «تولو»^۴ ها که در شمال شرقی می زیستند . این تجزیه و تقسیم البته بنفع سیاست چین بود . یکی از خان های «تولو» موسوم به «هولو»^۵ (۶۵۷-۶۵۱) توانست «نوشپی» ها را نیز وادار نماید که او را برسمیت بشناسند و بدین ترتیب خان نشینی توکیوهای غربی را احیاء نمود . همین توفیق باعث شد که علیه سیادت چین رایت طغیان برافرازد . چینی ها شروع نمودند که با ترکان اویغوری (تولوش ها یا تولاش های سابق) علیه او ائتلاف نمایند . ترکان ایغوری در این اوان در اطراف «خانگای» صحرانوردی می کردند و خان آنها موسوم به «پوژوئن»^۶ بطوری مؤثر از سیاست امپراطوری چین تقویت نمود . سردار چینی موسوم به «سوتینگ فانگ»^۶ با اتکاء بقدرت و نیروی اویغوری ها بطرف صحرای نامسکون و

سخت و صعب شمال غربی پیش رفت. زمستان فراز آمد و زمین از دوبا برف مستور شد این سردار بزرگوار خود گفت: «مه و دمه همه جا را تیره و تار کرده و بادی سردی یخ می‌وزد. بربرها خیال میکنند که در چنین فصلی ما قادر بر زم آزمائی نیستیم. بنا براین بکشیم تا آنها را غافل گیر کنیم.» سرانجام در کنار رودخانه «بوروتالا»^۱ نزدیک «ابی‌نور»^۲ واقع در «دزونگاری»^۳ قوای خان را غافلگیر کردند و در کنار رودخانه «چو»^۴ واقع در مغرب «ایسیک گول» در سنه ۶۵۷ خان مغلوب شد و ناچار گردید تا تاشکند فرار کند. و این فرجام کار «هولو» بود زیرا مردم تاشکند او را به چین تسلیم نمودند.^۵ پس از این واقعه دربار چین برای «تولو» ها یک نفر ترکی را که دست‌نشانده امپراطوری چین بود و «آشنامیشو»^۶ نام داشت بخانی منصوب نمود و این خان از سنه ۶۵۷ تا ۶۶۲ بهمین مقام باقی ماند. طوائف «نوشه‌پی» نیز در تحت اطاعت خان دیگری قرار گرفتند که از مطاوعین چین بود و نامش «آش ناپوچن»^۷ میباشد. وی نیز از سنه ۶۵۹ تا ۶۶۵ این عنوان (مقام) را دارا بود.

آخرین تجلی عظمت و قدرت توکیوها

خاقان موجو

در دوران امپراطوری «تانگ» ها چنین بنظر می‌آمد که دولت چین در آسیای علیا بتمام مقاصد خود رسیده و هرچه می‌خواهد بدست آورده است ولی ناگهان وضع تغییر یافت. امپراطور «کائو-تسونگ»^۸ مردی ضعیف‌النفس و مقهور دسیسه و تحریکات زنان حرمسرای خویش شده بود و در نیمه دوم امپراطوری خود از سنه ۶۶۵ تا ۶۸۳ می‌دید که نفوذ چین در همه‌جای آسیای علیا قوس نزولی و سیر قهقرائی خود را ادامه می‌دهد. از سال ۶۶۵ دو گروه از توکیوهای غربی «نوشه-پی» ها و «تولو» ها علیه خانهای که دولت چین منصوب کرده بود قیام نمودند و استقلال از دست رفته خود را باز یافتند. پس از آنها اهالی تبت که در آن اوان

۱ - کیو تانگ چو
A-che-na Mi-chö - ۶

۲ - Tchou

۳ - Dzungarie

۴ - Ebinor

۵ - Borotala

ترجمه شاوان سنه ۳۸-۳۲ و روایت تانگ شو ترجمه شاوان ۶۶-۵۹.

۸ - Kao-tsong

۷ - Ache-na-Pou-tchen

تقریباً وحشی بودند^۱ بحوضهٔ تاریخ سرایر شدند و در آن یورش خود آنچه را که چینیان «چهارپادگان» می‌نامیدند در سنه ۶۷ مسخر نمودند. آن چهار ساخلو یا پادگان عبارت بود از قراشهر، کوچا، ختن و کاشغر. مهم‌تر آنکه خانات توکیو-های شرقی که در سنه ۶۳ بدست امپراطور «تا-تسونگ» مضمحل شده بود تحت فرمان و پادشاهی یکی از افراد خانوادهٔ سلطنتی قدیم تشکیل شد و این شاه نامش «خاقان قتلغ» یعنی «خوشبخت» است که در کتیبهٔ «کوشو-تزیدام» او را بنام «التریک»^۲ خاقان نوشته‌اند.

کتیبهٔ مزبور که بامر پسر قتلغ تهیه شده نشان می‌دهد که احیاء خانات ترك در «اورخون» بر اثر یک نوع حس ملی بوده است.^۳ «تمام ملت ترك خرد و کلان بدین گونه بیان حال می‌کرد: من ملتی بودم که شخصاً دارای یک امپراطوری بودم. اینک امپراطوری من کجاست؟ من ملتی بودم که خودش خاقان داشت. اینک آن خاقان من کجاست؟» بدین نحو بایکدیگر صحبت می‌کردند و با این طرز بیان احساسات واقعی خود و خصومت خویش را نسبت بخاقان چین ابراز می‌داشتند تا امید تأسیس امپراطوری و تشکیل آن در قلب آنها قوت گرفت. چینیان نیز میگفتند ماملت ترك را نیست و نابود می‌کنیم بطوری که اعقابی برای آنها باقی نماند و باجرای این نیت خود پرداختند. ولی خدای ترکان در بالا و آسمان و ارواح مقدسه زمین و آب ترك‌ها چنین کردند: برای اینکه ملت ترك نیست و نابود نشود و برای اینکه باز ملتی ترك پدید آید پدرمن خاقان التریک و مادرمن خاتون «ال بلقا» را بالا بردند و آنها را در بالا ترین نقطهٔ سماوات نگاه داشتند.» این کسی که امپراطوری اورخون را باز بوجود آورد بگواهی همین کتیبه مانند سردهستهٔ عدهٔ بسیار محدودی بتمرد پرداخت. «پدرمن خاقان بمعیت بیست و هفت تن شروع نمود و بعد هفتاد نفر شدند. چون تنگری بآنها قدرت و نیرو می‌داد لشکریان پدرمن چون

۱ - اسناد تبئی که توتن هوانگ آورده و آقای پلیو (کتابخانهٔ ملی بنگاه پلیو) که مورد مطالعهٔ آقای « باکو » Bacot نیز قرار گرفته ثابت نموده است که قبول مذهب بودائی را که تا آن تاریخ مربوط پادشاهان تبئی قرن هفتم می‌دانسته‌اند اشتباه بوده و کیش بودا بعد از این تاریخ در تبیت تعمیم یافته است . (مطالعات آقای باکو با تبیین آسیائی در ۱۹۳۷ اعلام گردید) ۲ - Elterich ۳ - کتیبه‌های اورخون - آقای تومسون

گرگ و دشمنان او چون میش شدند. وقتی که نفرات او به هفتصد نفر رسیدند ملل مستقل را مطیع ساخت و خان‌های آنها را معزول نمود و مللی را اسیر خود ساخت و طبق تأسیسات و تشکیلات اجداد و نیاکان ما وضع آنها را ترتیب داد و با آنها حرارت و حدت ارزانی نمود. در جنوب ملت چین بود که باما خصومت می‌ورزید و در شمال «نه‌اوقوز» (اوغوز) «توقوز-اغوز» جای داشتند که آنها نیز دشمن ما بودند. قرقیزیان و قوریقان‌ها^۱ و «سی‌تران»^۲ و «ختائی‌ان» هم باما عداوت داشتند. پدرم خاقان چهل و هفت بار بیچنگ رفت و در بیست پیکار شرکت ورزید. چون تنگری با وی مساعد بود کسانی را که پادشاهی داشتند بی پادشاه کرد و آنهائی را که خاقان داشتند بی‌خاقان نمود. دشمنان را مقهور و مسخر ساخت زانوان خود را بزمین زدند و سرخود را در برابر او خم کردند^۳.

خانات توکیوهای شرقی در همان مرکز قدیمی خود یعنی سرچشمه‌های اورخون و جبال «اوتوکان»^۴ (بدون تردید سلسله فعلی جبال «کانگای-خانگای»)^۵ باز تأسیس و تشکیل گردید. در این امر خطیر «قتلغ» معاون و مشاور فطن و فعال داشت موسوم به «تون‌یوگ‌اوگ»^۶ یا «تون‌اوکوک»^۷ این مرد سیاسی از خانواده‌ای بود که چندی در ادارات چینی شغلی بطور موروث برعهده داشتند آنهم در نوار سرحدی «یون-چونگ» نزدیک «کویه-هوا-چنگ» فعلی در شمال (شان-سی)، سطوری که بر سنگ‌قبر «تون‌اوکوک» نوشته شده و در سنه ۱۸۹۷ در دره تولای علیا در «باین-تسوکتو»^۸ بین «نالش» و ساحل راست رودخانه بدست آمده با آنچه «تانگ-چو» از او نوشته است مارا بحالت و صورت این مرد سیاسی و فطن و عارف آشنا می‌سازد. این شخص مانند بسیاری از نجیب‌زادگان ترك از زمان امپراطوری «تا-تسونگ» بسبک چینی تعلیم و تربیت یافته بود ولی وقتی که «قتلغ» استقلال

۱ - Qouriqan کوریقان‌ها ظاهرآ در ساحل غربی دریای خاکی می‌زیسته‌اند. ۲ - Les Trente Tatar

۳ - کتیبه‌های اورخون بنا بر تومسون ۱۰۲ - ۱۰۱ آن مرکزی که از آنجا بر امپراطوری حکومت می‌کردند در جنگل «اوتوکان» واقع بود و این مطلب بنا بر کتیبه «موکی‌لین» است که تومسون در کتیبه‌های اورخون ۱۱۶ متذکر شده است. این محل را نیز تومسون در مقاله‌ای که در «مجله انجمن شرقی آلمانی» در سال ۱۹۲۴ نوشته تأیید

نموده است. ۵ - Khangai ۶ - Tonyouquouq ۷ - Tonouquouq ۸ - Bain-Tsokto

ترك را باز بدست آورد این شخص با و گروید و مشیر و مشار و بهترین نایب مناب او شد. تمام اطلاعاتی را که درباره آداب و عادات و اخلاق و طرز فکر و سیاست چین گرد آورده بود و مخصوصاً آنچه را که در باره جهات ضعف و خدعه و نیرنگهای دربار چین می دانست و آنچه را که باعث ناتوانی امپراطور «کائو-تسونگ» شده بود همه را در اختیار «خاقان قتلغ» گذاشت. در سنه ۶۸۲ قتلغ و مشاور وی جنگ را علیه چین آغاز نمودند و شمال شان-سی را غارت کردند. در ماه مارس ۶۸۳ قتلغ ناحیه «کوی-چئو» را ویران نمود (هوه-له-هین واقع در شمال تنگه و معبر نان کئو واقع در شمال غربی پکن). از آن تاریخ هرسال جنگ و غارت و غوغائی در سرحدات شان-سی و «هویی» روی می داد. در آوریل ۶۸۳ قتلغ و تون او کوک منطقه «شان-یو» (سوئه یوان فعلی) را چپاول کردند و در ماه ژوئن حاکم «یوچئو» یا «وی چئو» را کشتند و حکمران «فونگ-چئو» را (واقع در شمال شن-سی) اسیر نمودند و ناحیه لان-چئو را که در شمال غربی «شان-سی» است با خاک یکسان نمودند. در فصل پائیز ۶۸۴ قتل و غارت بطرف «سوچئو» (تسوپینگ در شمال شان-سی) رفت. در ماه مه ۶۸۵ غارت و چپاول تا «هین-چئو» در شمال «تای یوان» دامنه پیدا کرد و در آنجا لشکریان چینی را مغلوب نمودند. در آوریل ۶۸۷ یورش و پیشرفت آنها به «چانگ پینگ» در شمال غربی پکن رسید. در پائیز ۶۸۷ ترکان که باز از طرف «چوپینگ» در ایالت شان-سی حمله ور شده بودند دوچار شکست شدند. در ۲۶ دسامبر ۶۸۳ امپراطور چین «کائو-تسونگ» وفات یافته و زمام امور را ملکه او موسوم به «وو هوو»^۱ یا «ووتسو-تین»^۲ غصب کرده بود. این ملکه زنی بود بی ملاحظه و بی پروا و جباری بود موحش ولی بسیار جدی و واجد حس فرماندهی و حکمرانی. (۷۰۵-۶۸۴) از جباری و سفاکی او در داخله چین صحبتی نمی کنیم ولی سیاست چین را اعتبار و رونقی داد. مثلاً در «تاریخ» سرداران او توانستند که «چهارپادگان» را از اهالی تبت پس بگیرند (قراشهر، کوچا (۶۹۲) کاشغر و ختن ۳۶۴)، چنانکه دیدیم در برابر توکیوهای شرقی و خاقان

«قتلغ» که هرسال می‌آمدند و دست بقتل و غارت در نوارهای سرحدی شان-سی و هوپی می‌زدند فتحی نصیب این ملکه جبار و فعال نمیشد بنابراین سعی نمود که آنها را از پشت سر مورد حمله و هجوم قرار دهد و برای نیل باین مقصود «تورگاش» ها یا «تورگیش» ها^۱ را که قبیله‌ای ترك و در «سمیره‌چیه»^۲ امروزی در پائین رودخانه «ایلی» می‌زیستند علیه توکیوهای شرقی تقویت نمود. این کار نیز به نتیجه مطلوب منتهی نشد زیرا خان تورگیش ها موسوم به «وچه‌لو» مغلوب و اسیر «قتلغ» شد و ناگزیر تحت رقیب و اطاعت او قرار گرفت. (۶۸۹).^۳

قتلغ بین ماه اوت و سپتامبر ۶۹۱ وفات یافت^۴ جانشین او یکی از پسران او نشد بلکه برادر او موسوم به «موچو»^۵ جای او را گرفت. (آقای پلیو این تلفظ چینی را مرادف با «بک‌چور» ترکی دانسته است)^۶ در کتیبه‌های اورخون او را بنام «کیبگان‌خاقان» نوشته‌اند و او دولت و قدرت توکیوهای شرقی را با وج‌اعتلاء و عظمت خود رساند. ۷۱۶-۶۹۱ در فجایع و وقایعی که در قصور دربار «تانگ» ها روی می‌داد او با کمال مهارت نقش کسی را برعهده گرفت که می‌خواهد حمایت از وضع مشروع بکند و دست ملکه غاصب «وو‌هو» را که برخلاف سنن جاریه سلطنت می‌کرد از کار دور بدارد. وی خود را در این امور حاکم و حکم قلمداد می‌کرد. ملکه کوشش نمود که مبانی صلح و آشتی را برقرار نماید و درصدد برآمد که دختر پادشاه ترك را برای برادر زاده خودش بعنوان زوجه بگیرد. جوان را برای همین مقصود بدربار خاقان که آن وقت در «قراقوم» (شن‌های سیاه) در جنوب «صائین‌نویان» فعلی اقامت داشت فرستاد ولی «موچو» با کمال غرور و سربلندی از پذیرفتن او خود داری نمود (۶۹۸) بعنوان اینکه دختر او برای ازدواج با برادر زاده ملکه

۱ - این لغت ایغوری است. Sé miretchié - ۲ - اسناد و مدارک ترجمه

شاوان از سفرنامه کیوتانگ شو در مدرک شماره ۴۳ همین تانگ شو در سنه ۷۹ هر دو اقامتگاه خان تورگاش را قید می‌کنند یکی در دره «توکماق» که اقامتگاه بزرگی بود دیگری که «اردوگاه کوچکی» بود در کونگ‌یو که در شمال ایلی واقع بود. ترجمه شاوان سنه ۲۳۸. ۴ - پلیو نه یادداشت راجع بمسائل آسیای مرکزی تونگ پائو ۱۹۲۹

ص ۲۰۷-۲۰۶. ۵ - Mo-tch'o یا Motcho ۶ - اسناد و مدارک توکیوها بنابر ترجمه

استانیسلاس ژولین که در روزنامه آسیائی در سال ۱۸۶۴ منتشر شده است. موچو ساوی است با بک‌چور.

نیست و برای ازدواج با امپراطور مشروع و بحق چین است که آن خانم غاصب او را از سلطنت محروم ساخته است (۷.۳) - از این گذشته این نکته را نیز اعلام داشت که اگر ملکه غاصب سلطنت را از سلسله «تانگ» سلب کند او باتمام لشکریان خود خواهد آمد و امپراطوری چین را تصرف خواهد نمود .

با اینکه چنین وانمود می کرد که او افراد سلسله «تانگ» را علیه آن ملکه جابر و غاصب و تجاوزکار حمایت می کند معهذاً دستبردها و تجاوزات او بسرزمین چین همچنان ادامه داشت. در سال ۶۹۴ ناحیه «لینگ-چئو» را که نزدیک «نینگ-هیا»^۱ واقع است غارت نمود و در ۶۹۸ ناحیه «وی-چئو»^۲ را که در مغرب پکن واقع میباشد مورد تاخت و تاز و چپاول قرارداد. ضمناً نیز چندی با دربار چین همکاری نمود بدین معنی که قبیله ای از نژاد مغول موسوم به «کیتان» که درسرزمین «لتائوسی»^۳ و «ژهول»^۴ صحرانوردی میکرد شروع بتجاوزاتی بطرف جنوب و خطوط مقدم سرحدات چین نموده بود. یکی از رؤساء «کیتان» ها موسوم به خان «لی تسین چونگ»^۵ یکی از لشکریان چین را در همین حدود مغلوب کرده بود. این رئیس با «موچو» متحد بود. وقتی که فوت کرد «کیتان» ها پسر او را بیرون کردند و پیمان اتحاد با ترکان را نیز لغو نمودند. «موچو» داخل سرزمین «کیتان» ها شد تا آن جوان تبعید شده را بحق خود برساند ولی توفیقی نصیب وی نگردید. پس از این وقایع او باچین سازش نمود تا مشترکاً دست به عملیاتی علیه «کیتان» ها بزنند . برای این مقصود مقدار مهمی قطعات ابریشم و مقادیر بسیاری برنج و سلاح جنگی و خفتان دریافت کرد. «کیتان» ها که بین «موچو» ها و عساکر چینی قرار داشتند در این کارزار ها مغلوب و مضمحل شدند (۶۹۷-۶۹۶) (کیتان ها همان قبائلی هستند که ما بزبان فارسی «ختائیان» می نامیم. مترجم).

امپراطریس چین «وو هئو» بگمان اینکه «موچو» بطور قطع دیگر باچین متحد شده است با عبارات گرمی از او تقدیر نمود ولی «موچو» در جواب این تعارفات گرم و دوستانه ملکه چین بدستبردها و تجاوزات خود در ناحیه «لینگ-وو» نزدیک

«نینگ‌هیا» ادامه داد. بعداً تقاضاهای نامشروعی از دربارچین نمود و چون آن تقاضاها مورد قبول واقع نشد دست بیک لشکرکشی و غارتگری بسیار مخوفی در جنوب «سیوئان‌هوا»^۱ زد و بایک یورش «وای‌چئو» را گرفت (محتمل است منظور لینگ‌کیو باشد که در جنوب شرقی تاتونگ واقع است) و «نینگ‌چئو»^۲ را که در قلب «هو-پی» جای دارد سخت غارت نمود و «چائو-چئو»^۳ را نیز مسخر نمود و هزاران نفر اسیر گرفت و در موقع مراجعت تمامی آن اسرا را بقتل رساند.^۴ در سال ۷۰۲ ناحیه «ته-چئو» را که در شمال «شان‌سی» است غارت کرد و در ۷۰۶ سردار چینی راموسوم به «شاچا چونگ‌بی»^۵ را در شرق «توئن-هوانگ»^۶ تکه تکه کرد و پایگاه سرحدی لینگ‌چئو (نینگ‌هیای فعلی) را محاصره نمود. فتحی که در اینجا نصیب «موچو» گردید با عبارات حماسه آمیزی در کتیبه «کوشوتزایدام» منقور است و در آنجا از رشادت و دلاوری برادرزاده «موچو» موسوم به «گل‌تگین» تمجید می‌شود: «ما علیه شاچا سنگون بچنگ پرداختیم. بدو او (یعنی گل‌تگین) به اسب خاکستری «تادی کینگ‌چور» سوار شد و حمله کرد. اسب کشته شد. برای دفعه ثانی بر اسب خاکستری «ایشبارایاماتار» سوار و حمله ور شد. این اسب نیز کشته شد. برای سومین بار بر اسب کهر «کدیم‌لیگ» سوار شد و دست به حمله زد. از درون خفتان زرهی خود بیش از صد تیر او بدشمنان اصابت نمود. ای ترکان نجیب! حمله او در خاطره بسیاری از ما ترکان باقی است. سرانجام آن لشکرچینی را در آنجا محو و نابود کردیم».^۷

پس از هردستبرد در سرزمین چین «موچو» بمغولستان مراجعت می‌نمود با کاروانهائی از اسراء و غنائمی افسانه مانند. در همین کتیبه «کوشو-تزایدام» نوشته شده است که: «غلامان ما صاحب و مالک اسیران شدند و رعایای ما مالک رعایای دیگری گشتند. این بود نتیجه متصرفات و تشکیلات ما».^۸

«موچو» در سایر پیکارهایی که با سایر ملل و قبایل ترك نمود همواره بخت

۱ - Siuan-houa ۲ - Ting-tcheou ۳ - Ho-pei ۴ - Tchao-Tcheou ۵ - استانیاسلا

ژولین اسناد در روزنامه آسیائی ۱۸۶۴ طبع شده ص. ۴۲۰. ۶ - Cha-tcha Tchong-yi ۷ - Touen-Houang

۸ - تومسون - کتیبه‌های اورخون ۱۰۹. ۹ - همان کتیبه‌ها شماره ۱۰۰.

یارش بود. در مشرق طائفه «بایرکو»^۱ را که در «کرولن»^۲ علیا می‌زیستند و در شمال قرقیزها را که در «ینی‌سئی» علیا بودند مغلوب ساخت. برادرزادهٔ موجود در سنگ نوشته‌ای چنین حکایت می‌کند: از برفهائی که بارتفاع نیزه‌های ما بود گذشتیم و از کوه‌های پراز جنگل «کوگمان»^۳ بالارفتیم («تانواولای»^۴ فعلی) و چون فاتحان بر روی طائفه قرقیزی فرود آمدیم و در آن جنگل با خاقان آنها مصاف دادیم، گل‌تگین از روی اسب سفیدی که سوار بود بحمله پرداخت. بایک تیر مردی را کشت و تیر او از تن دونفر که در مسیرش بودند گذر کرد. در این حمله اسب سفید او از پای درآمد ولی خاقان قرقیز کشته شد و ملت او را اسیر خود ساختیم.^۵ در مغرب نیز «موچو» برای اندک زمانی دو گروه از توکیوهای غربی را «تولوها» و «نو-شه-پی» را مطیع خود ساخت. (۶۹۹) در این سنوات وحدت خوفناک ترك باز ایجاد شد و پادشاهی عظیم توکیوهای سنه ۵۰۰ تقریباً باز تشکیل گردید. در «ایلی» سفلی و جنوب دریاچه «بالخاش» خان «تورگاش»^۶ ها موسوم به «سو-کو» (۷۰۶-۷۱۱) که پسر و جانشین «وو-چه-لو»^۷ بود کوشش نمود که توکیوهای غربی را گردآورد و علیه «موچو» مقاومت ورزد ولی در سنه ۷۱۱ «موچو» او را مغلوب نمود و بعد بقتل رساند و خود به‌تنهایی صاحب و مالک علی‌الاطلاق ملل و قبایل ترك شد از سرحد چین تا ماوراءالنهر.^۸

لوحهٔ «گل‌تگین» در این باره چنین می‌نویسد: «خاقان «تورگاش» از ترکان من و از ملت من بود. چون فراست و درایتی نداشت و با ما نساخت بقتل رسید.....» کمی پائین‌تر باز بر روی این کتیبه چنین نوشته شده است: «علیه تورگاش هابراه افتادیم و از کوه‌های پردرخت و مشجر آلتون (آلتائی) بالارفتیم و از «ایرتیش» علیا گذر کردیم. چون فاتحان بر سر «تورگاش»^۹ ها فروآمدیم. لشکریان خاقان «تورگاش» مانند آتش و طوفان بما حمله‌ور شدند و پیکاری سخت در گرفت.

۱- Bayirkou ۲- Kérulen ۳- Kögmän ۴- Tannou-Ola ۵- همان کتیبه‌ها ۹۰۹

۶- Wou-tché-lö ۷- مارکوارت در سنوات و تواریخ کتیبه‌های ترك باستانی ص ۱۷ و ۵۳ «شاوان» در

۸- اسناد سند شماره ۲۸۳.

گل تگین، براسب خاکستری رنگ «باشگو» سوار شد و بحمله پرداخت. خاقان تورگاش را کشتیم و ملتش را اسیر کردیم.» همین فتح‌ها نیز در جنگی علیه «کارلوك» قبیله دیگری ترك كه در ناحیه ایللی می‌زیست نصیبشان گردید: «ما در قراقول جنگ کردیم. گل تگین براسب سفید سوار بود و بحمله پرداخت... کارلوك‌ها را مطیع و اسیر ساختیم.»^۱

ولی موچو پیر میشد. قساوت و شقاوت او دیگر ترکان را خسته و فرسوده کرده بود. بسیاری از رؤساء ترك رفتند و خود را در خدمت دربار چین داخل کردند. «بایرکو»ها عاصی شدند و در «کرولن»^۲ علیا شورش کردند. موچو در سواحل «تولا» آنها را مغلوب و منکوب نمود. در مراجعت از میان جنگلی می‌گذشت و در آنجا عده‌ای از دشمنان با او مصادف شدند و او را کشتند (۲۲ ژوئیه ۷۱۶)، «بایرکو»ها سراو را بردند و بسفیر کبیر چین دادند که به «چانگ‌نگان» بفرستد.

گل تگین و موکی‌لین^۳

متعاقب مرگ موچو بی‌نظمی‌های بزرگ حادث و اغتشاشهای وخیمی عارض گردید. برادرزاده فعال و جدی او «گول‌تگین» پسر خاقان سابق «قوتلوغ» (قتلغ) اقدام بیک‌نوع انقلاب واقعی درباری نمود. با اتکاء بسابقه پراز افتخار و دلاوری خود و با اتکاء بفیروزیهائی که نصیبش شده بود (دیدیم که وقتی نایب مناب عمومی خود بود چه نقش بزرگی ایفاء مینمود)، گول‌تگین پسر «موچو» موسوم به «بغو»^۴ را باتمامی افراد خانواده او و تمام مشاورین خاقان متوفی کشت. فقط «تون-اوکوک» از این میانه جان بدر برد زیرا او پدر زن برادر گول‌تگین بود. گول‌تگین بر تخت سلطنت نشست و آنرا برادر مهتر خود تفویض نمود.

۱ - تومسون کتیبه‌ها - کتیبه ۱۱۱ و ۱۱۱۱. ۲ - Kérulèn ۳ - Mo-ki-lien ۴ - Bögü

۵ - پلبو - دختر موچو خاقان و روابط او با گول‌تگین - روایت تونگ پائو - ۱۹۱۲ ص ۳۰۱.

نام این برادر به چینی «مو-کی-لین»^۱ است ولی بنا بر کتیبه‌های اورخون اسم وی «بیلگه»^۲ خاقان میباشد که بمعنای «امپراطور فرزانه» است. وی از سنه ۷۱۶ تا ۷۳۴ در مغولستان سلطنت کرد.^۳

با فوت «موچو» و وقایع و فجایعی که در خاندان وی روی داد تمام قبایل و طوائفی که لاف اطاعت می‌زدند علیه سلسله اورخون شورش و عصیان نمودند. گول‌تگین و «موکی‌لین» (بیلگه خاقان) برای اینکه دوباره آنها را مطیع سازند زحماتی بسیار بر خود هموار ساختند. کتیبه «کوشو-تزایدام» را که «موکی‌لین» بافتخار «گول‌تگین» بنا نموده شامل یک سلسله رزمهای خونین است علیه «نه اوغوز» (اوغوز) ها «توقوز-اوغوز» و «نه‌تر»^۴ که بدون تردید قبایل نخستین در «کرولن» میانه مسکن داشتند و قبایل ثانوی در کنار همان رودخانه ولی در قسمت سفلی آن بودند. در این کتیبه باز چندین پیکار با ایغوری‌ها و «کرلوک»^۵ - خرق (خلج)‌ها قید شده است. «مردم توقوز-اوغوز» از همان ملت خالص و خلص خود من است. چون در آسمان و روی زمین همه چیز زیر و زبر شده است آنها دشمن من شدند. در مدت یک سال پنج بار با هم جنگ کردیم. کول‌تگین بر اسب سفید «آزمان» سوار شد و بحمله پرداخت. نیزه‌اش پیکر وتن شش نفر را سوراخ کرد و باز سر برادر آورد. در گیروداری که روی داد هفتمین نفر را نیز با شمشیر از پای درآورد. ما فاتح شدیم ولی ملت ترک از خستگی بسیار ضعیف شده بود و می‌افتاد و روحیه‌اش را از دست می‌داد. اگر تسلط توکیوهای شرقی در نتیجه این منازعات شدید که روی داد نسبت به توکیوهای غربی دوچار سستی و ضعف شد معهذا توانستند سلطنت نشین «اورخون» را نگاه دارند «موکی‌لین» از این حیث

۱ - Mo-ki-lien ۲ - Bilgä ۳ - قبل از این عموی وی «موچو» اورا خان «سیرتدوش» معرفی نموده بود. این قبیله اصلا ترک بودند و در ناحیه کوبدومی زیستند. ۴ - کمی دورتر از آنها «سی‌تر» اوتوز تاتار جای داشتند. کتیبه‌های اورخون. ۵ - اوغورها که همان «تولا»های قدیم می‌باشند در حدود تارباگاتای صحرائوردی می‌کردند. این محل در جنوب غربی سلسله جبال آلتائی مغولی است. کرلوک‌ها در مشرق دریاچه بالخاش می‌زیستند. عنوان رئیس اوغوری‌ها و کرلوک‌ها «التایر» "Eltäbir" بوده است. تومسون کتیبه‌های اورخون ۱۲۷ و ۱۲۸.

چنان رضایت دارد که در کتیبۀ «کول تگین» بدینگونه رضای خاطر خود را آشکار میسازد: «اگر من تا این پایه با برادر کهترم کول تگین همکاری نکرده بودم ملت ترك از بین رفته بود.»

برای اینکه بر روی جراحاتی که جنگهای داخلی فراهم آورده بود کاملاً مرهم گذاشته شود «موکی لین» نصایح «تون-اوکوک»^۱ سالخورده و جهان دیده را که در آنوقت هفتاد سال داشت بکار بست. «موکی لین» میخواست برای اعلان سلطنت خود به چین حمله کند ولی «تون-اوکوک» او را از این اقدام منصرف نمود. یک امپراطور عظیم الشانی بنام «هیوئان-تسونگ»^۲ (۷۵۵-۷۱۳) بر تخت امپراطوری تانگ ها نشسته بود. بی آنکه شخصاً ارزش نظامی «تا-تسونگ»^۳ کبیر را داشته باشد و بی آنکه ذره ای از زندگی درباری صرف نظر کند (آن ایام قرن زرین و دوران بی نظیر دربار چانگ نگان میباشد) این نوپسر آسمان شوقی سرشار و میلی بسیار برای کسب افتخار ابراز می داشت و میخواست تسلط چین را در آسیای علیا باز برقرار سازد. «تون اوکوک» که همیشه درباره سیاست داخلی چین اطلاعات صحیحی داشت به «موکی لین» ثابت نمود که ترکان از جنگهای خانگی و ستیزگیهای داخلی فرسوده شده اند. گله هائی شده اند متفرق و اسبانی زار و نزار و دسته هائی گرسنه. و کمال بی احتیاطی است به سلسله تانگ که قدرت و عظمت خود را احیاء کرده است حمله ور شود. پس از انصراف از حمله مصمم شد ترکها را از حالت بیابان گردی درآورد آنها را مقیم سازد و پایتختی در «اورخون» بنا کند و مانند پایتخت چین دیواری دور آن بناماید و معابدی برای عابدان بودائی و دیر هائی برای زهاد تائوئیست بسازد. «تون اوکوک» با و فهماند که این اقدام نیز یک اشتباه و خطائی دیگر است. تنها برتری و یگانه مزیتی که ترکان دارند این است که صحرا نورد و سریع السیر می باشند. این زندگی بیابان گردی است که بآنها سرعت در حرکت و حمله و گریز را ارزانی داشته است و در این حالت است که می توانند از فرصتهای مساعد استفاده نموده بطور ناگهانی حمله کنند و در صورت عدم توفیقی

طوری فرار کنند که کسی قادر بدستگیری آنها نباشد. سالنامه نویسی چینی از زبان واز قول این پیره گرگ ترك باز چنین می گوید: توکیوها در برابر چینی ها از نسبت يك به صد هم كمترند. آنها پی آب ومرتج می گردند و هم و غمشان شكار است خانه ثابت و منزل معینی ندارند و شغلشان جنگاوری و رزم آزمائی است. هروقت قوی و نیرومند باشند به پیش می روند و هروقت خود را ناتوان و ضعیف بدانند فراری کنند و مخفی می شوند. بدین ترتیب مزیت و برتری که چینیان از حیث کثرت نفوس و كمیت دارا میباشند و هیچ بكارشان نمی آید جبران می گردد اگر شما توکیوها را در شهری که دارای دیوار باشد مقیم کنید و اگر یکبار از طرف چینیان مغلوب شوید همیشه اسیر آنها خواهید ماند. اما درباره بودا و لائو-تسو، اینها بمردم درس ملائمت و کوچکی و نرمی و مهربانی و حقارت می دهند و این علمی نیست که با کار رزمجویان و جنگاوران موافق باشد^۱.

این همان تعالیمی است - راز قدرت ترك - که شخص موکی-لین برای اعقاب خود بر کتیبه کوشو- تزایدام نقر کرده است. در همین باب نیز متذکر می شود که چگونه اخلاق و آداب چینیان باعث ضعف روحیه و ناتوانی معنوی توکیوهای شرقی در قرن گذشته گردید. «دعوت ملت چین از ماکه بی تحمل رنجی بما گنج اعطا می کند، رفتار ملت چین که بما بی قبول زحمت و مشقت سیم و ابریشم تفویض می نماید و مارا ثروتمند میسازد باعث رخوت و سستی ما شده است. با این دعوت های شیرین و بذل ثروت ها چینی ها ملت ترك را بسوی خود جلب نمودند. ای ملت ترك بسیاری از افراد تو مقهور این دعوتها و مغلوب این ثروتها شدند و جان خود را از دست دادند. بسیاری از ترکان جنگلهای تیره و تار را ترك نمودند و بسوی جنوب نگر بستند و بخود گفتند: «می خواهم در دشت اقامت گزینم». «موکی-لین» مصرأ از ترکان تقاضا می کند که ترك بمانند: «اگر تو، ای ملت ترك، بآن کشور بروی خواهی مرد. ولی اگر در جنگل «اوتوکان»

۱ - یادداشتها و خاطراتی راجع بهچینیان فصل شانزدهم قسمت یازدهم. طرح و مقدمه ای در باره تاریخ ملل آسیای وسطی و سیریه مارکوارت.

(خانگای واورخون) که در آن نه ثروت است و نه بیم بمانی همواره دارای یک پادشاهی جاویدان خواهی ماند، آنچه را باید بتو بگویم در این سنگهای جاویدان نقر کردم^۱. بنا بر نصایح «تون-اوکوک» خاقان ترکان «موکی-لین» در سنه ۷۱۸ به چین پیشنهاد صلح و آشتی نمود. امپراطور چین هیوان-تسونگ^۲ آن پیشنهاد را رد کرد و فرمان حمله داد. عشیره ترك «باسمیل»^۳ که در ناحیه «کوچنگ»^۴ می زیستند و «کیتان» های مقیم «ژهول» و «لئائوسی» با چینیان سازش کرده بودند و قرار داشتند که از جنوب غربی و جنوب شرقی از پشت سر به توکیوها حمله ور گردند. «تون-اوکوک» سالخورده او را مطمئن ساخت و گفت که عشایر «باسمیل» و چینیان و «کیتان» ها را فاصله بسیار بعیدی از هم دور ساخته و ممتنع است که حملات آنها یکباره و با هم آهنگی آغاز گردد. در این حیص و بیص «موکی-لین» مجال بدست آورد و سراغ «باسمیل» ها به «کوچنگ»^۴ رفت و آنها را قلع و قمع نمود. بعداً نیز بسرحدات چین در حدود «کان سو» فعلی و کان چئو و لئانگ-چئورفت و هرچه دید غارت کرد. (۷۲۰) بدین جهات در سنه ۷۲۲-۷۲۱ پیمان صلح منعقد گردید و روابط دوستانه بین توکیوها و امپراطوری برقرار شد.^۵

پس از مرگ برادر خود گول تگین در سنه ۷۳۱ «موکی-لین» که تاج و تخت سلطنت خود را با و مدیون بود بر سنگ قبر او واقع بین دریاچه «کوشو-تزایدام» و «کوک شون اورخون»^۶ در ۶ کیلومتری شمال «قراقوم» شرح تمجیدآمیز و حزن-آوری نوشته که قبلاً پاره ای از عبارات آنرا ذکر کردیم. این نوشته مانند حماسه ای در تجلیل ترکان قدیم می باشد. امپراطور چین «هیوان-تسونگ» برای تشدید رشته مودتی که بین دو دربار وجود داشت نوشته ای چینی بر آن نوشته ترکی افزود (۷۳۲).^۷

Basmil - ۳

Hiuan-tsung - ۲

۱ - کتیبه های اورخون - تومن - اسناد ۱۱۸ - ۱۱۷

Kou-tch-eng - ۴

۵ - در مرگ موکی لین امپراطور چین هیوان تسونگ احساسات صلح جوانه

و حس دوستی او را بسیار تجلیل نمود و از دوستی این خاقان نسبت بامپراطوری چین تقدیر نمود. پلیو

«کتیبه چینی مربوط به بیلگا خاقان» ۱۹۲۹. ۶ - Kökchün Orkhon ۷ - تشییع جنازه گول تگین - پلیو

بنا بر روایت تونگ پائو ۱۹۲۹.

این کتیبه‌ها که قدیم‌ترین نوشته تاریخی ادبی ترك محسوب میشود با خطی نوشته شده که بغلط «رونیک»^۱ نامیده شده ولی مخلوطی است از رسم الخط آرامی مشتق شده از الفبای سغدی قدیمی. (بارتولد تصور می‌کند که قسمتی از این «رون»ها مبدأ و مبنای مستقلی داشته است و حالت «ایدئوگرافیک» دارد.) کتیبه‌های دیگر ترکی باز در حوضه «ینی‌سئی» در سیبری بدست آمده است. بارتولد معتقد است که خط این اولین نوشته ترکی از لحاظ سنه و تاریخ مربوط بقرن هفتم و حتی قرن ششم میلادی میباشد. چنانکه خواهیم دید در قرن هشتم این خط را خط ایغوری که از الفبای «سمی‌لیک» «سامی»های شمالی و بوسیله سغدی‌ها اقتباس شده است از بین میبرد و جای آنرا میگیرد.

اضمحلال پادشاهی توکیوهای شرقی و آغاز امپراطوری ایغوری

از النبء و کتیبه‌های اورخون که خود شاهد فرهنگ و معرفت توکیوهای شرقی می‌باشد و ملایمت طبعی که نسبة خاقان آنها «موکی-لین» ابراز می‌داشت می‌توان این نتیجه را گرفت که نزدیک بود آنها وارد جریان تمدنهای بزرگی بشوند که ناگهان «موکی-لین» بوسیله یکی از وزیرانش مسموم شد (۷۳۴) مرگ او باعث یک رشته بی‌نظمی‌ها و اغتشاشاتی شد که امپراطوری توکیودر آنها مستغرق گردید و فرورفت. پسر او «یی-جان»^۲ (رسم الخط چینی) کمی پس از فوت پدرش مرد و برادر او «تنگری» خاقان که هنوز جوان بود بجای او پادشاه شد. این پادشاه جوان باراهنمائیها و نصایح خاتون مادرش (ملکه ییوه موکی-لین) سلطنت می‌کرد تا در سنه ۷۴۱ یکی از صاحب‌منصبان وی، او را بقتل رساند و ظاهراً خود را بنام «اوزمیش خاقان»^۳ پادشاه توکیوها اعلام داشت. این را خاتمه امپراطوری توکیوها باید دانست زیرا «اوزمیش» خاقان فوراً خود را با قیام و طغیان سه عشیره بسیار مهم ترك روبرو یافت. این عشایر عبارت بودند از باسمل‌ها، ایغوری‌ها و کرلوک‌ها

۱ - runique «رون» بزبان آلمانی قدیم بمعنای رمز و سر است و رسم الخطی وجود داشته که آنرا اصلاً آلمانی و اسکاندیناوی می‌دانسته‌اند و رسم الخطی مرموز بوده است. در این جا اظهار می‌شود که آنچه برسنگ قبر نقر شده خط مرموز «اونیک» نیست. (مترجم) Yi-jan - ۲ Ozmic - ۳

(قرلق‌ها=خلخ‌ها)، باس میل‌ها در اطراف کوچنگ فعلی و اویغوری‌ها بین کوبدو و سلنگا و کرلوك‌ها در مشرق دریاچه بالخاش طرف «ایمیل»^۱ یابان گردی می‌کردند در سنه ۷۴۴ باس میل‌ها اوزمیش خاقان را کشتند و سر او را بدربار «چانگ‌نگان» فرستادند، مابقی دستجات طرفدار شاه نیز فرار کردند و به چین پناه بردند (۷۴۳)^۲.

امپراطوری مغولستان میوه‌ای بود که می‌توانستند چید. باس میل‌ها کوشش نمودند تا آنرا تصرف نمایند ولی چون ضعیف بودند توفیقی نیافتند (۷۴۴) اویغوری‌ها ظاهراً با استعانت «کرلوك» (قرلق‌ها=خلخ‌ها) مغولستان را مسخر کردند. خان اویغور که بنا بر الفبای چینی نامش «کولی-پی-لو»^۳ است به عنوان خاقان در ایالت پادشاهی اورخون علیا اقامت گزید و بخود نام «قتلغ بیلگا»^۴ داد (به چینی کوتلو پی کیا کیو). جلوس او مورد موافقت دربار تانگ‌ها و امپراطور «هیوان-تسونگ» قرار گرفت و حتی امپراطور او را بلقب «هونای جن»^۵ ملقب نمود. وقایع نگاران سلسله تانگ می‌نویسند که او از «آلتای» تا بایکال میدان سلطنتش بود. وی سال بعد در ۷۴۵ بروایتی و بروایتی دیگر در ۷۵۶ وفات یافت ولی نتیجه کار او ادامه یافت.

بدین ترتیب پادشاهی «اویغور» جای امپراطوری «توکیو»های شرقی را گرفت. این پادشاهی یک قرن دوام یافت (۷۴۴-۸۴۰) باز هم باید بخاطر آورد که مقام سیادت در مغولستان و مالکیت این سرزمین از دست قبیله‌ای ترك درمی‌آمد و در دست قبیله ترك دیگری قرار می‌گرفت که بایکدیگر خویشاوندی بسیار نزدیکی داشتند. متنها برخلاف «تو-کیو»ها که غالب اوقات همسایگان خطرناکی برای چین بودند اویغوری‌ها در ابتدا از اتباع وفادار و بعدها متحدینی سودبخش و سرانجام حامیان گرانبهائی برای سلسله تانگ شدند هر چند که گاه گاه دستمزد اجرت گرانی برای اتحاد و حمایت خویش درخواست می‌نمودند. پایتخت خاقان‌های اویغوری در «قربلقاسون» (قره‌بلغاسون) بود که آن اوقات آنرا «اردو بایلیغ»

۱ - Imil - ۲ - پلیو - کتیبه چینی مربوط به بیلگا خاقان - روایت تونگ پائو ۱۹۲۹ - ۳ - Kou-li Pei-lo

۴ - Qoutlough-Bilgā - ۵ - Houai-Jen

می‌نامیدند که بمعنای «شهر دربار» می‌باشد. این شهر در اورخون علیا مجاور اقامتگاه قدیم «شان-یو» شاهان «هیونگ-نو» ها و خاقان‌های «توکیو» ها و نزدیک قراقوروم چنگیزخانیان واقع بود.^۱

۱- یک نکته است که بین ترک شناسان قویا مورد بحث می‌باشد و آن عبارتست از اویغورها و اوغورها. علمای معتقدند که این هردو از یک قبیله و طائفه بوده‌اند و علمای دیگر معتقدند که آن دو از قبایل مختلفی بوده‌اند. عوامل این مباحثه از این قرار است: «توسن» باستاند کتیبه‌های اورخون می‌گوید این هردو نام شامل یک قبیله می‌باشد «مارکوارت» نیز در «سنه و تاریخ کتیبه‌های ترکی باستانی» همین نظر را تأیید می‌کند. «بارتولد» با این نظر مخالف است و در دائرة المعارف اسلامی ذیل لغت «توقوز» نظر مخالف خود را شرح می‌دهد. از این گذشته تعیین محل و ماوای «توقوز-اوغوز» (نه اوغوز) که در کتیبه «توکیو» های قرن هشتم و در کتیبه‌های اویغوری قرن نهم قید شده مشخص نیست. بارتولد بطور مبهم محل و ماوای آنها را در شمال «اوتوکان» یا جبال «ختگای» می‌داند (دائرة المعارف اسلامی ذیل لغت Türk) ترک شناسانی دیگر و پیرو آنها «آلبرهرمان» (در اطلس چین شماره‌های ۳۵ تا ۳۹) مسکن آنها را در «کروین» وسطی می‌داند. طرفداران این نکته که اویغوریان و توقوز-اوغوزها یکی می‌باشند بدین دلائل تمسک می‌جویند: اولاً بر روی کتیبه «اورگوتو» (Orgötü) خاقان اویغوری بنام «سوین‌چو» بدین ترتیب بملت خود خطاب می‌کند: «اون» اویغور، توقوز، اوغوز» (ولی محتمل است که از ائتلاف دو عامل متفاوت و مختلف این ترکیب لفظی ساخته شده باشد) ثانیاً در «اوغوز نامه» آن قهرمانی که نام خودش را باین قبیله داده است موسوم به «اوغوزخان» می‌باشد وی می‌گوید: من خاقان اویغوری‌ها می‌باشم (آقای پلیو بهمین دلیل توسل جسته و آنرا در مقاله‌ای بنام «افسانه اوغوزخان» برسم الخط اویغوری» تونگ پائو ۱۹۳۰) ولی همین آقای پلیو معتقد است که «اوغوزنامه» بخط اویغوری در تورفان در حدود سنه ۱۳۰۰ نوشته شده است. بنابراین احتمال می‌رود که آنرا بعداً بآن الحاق کرده باشند و این الحاق دیر صورت گرفته است و انشاء و طرز تحریر آن یکی و یکست نیست) ۳- مسعودی و گردیزی و یاقوت می‌گویند که «توقوز-اوغوز» ها چندی مانوی مذهب بودند و این می‌تواند سهولت آنها را با اویغوری‌ها یکی بداند و برای آنها هویت واحدی را بشناسد زیرا اویغوری‌ها بین سنوات ۷۶۳، ۸۴۰ عملاً پیرو کیش مانی شدند. (اصل مطلب این است که آیا این سه دانشمند در نتیجه شباهت لفظی اویغوری و اوغوزی را با یکدیگر مشتبه و مخلوط نکرده باشند). دلیل مخالف آقای بارتولد توقوز-اوغوز را با اویغوری‌ها یکی نمی‌داند و آنها با «توکیو» های قدیم یکی می‌داند. زیرا خاقان توکیوها بنام «موکی‌لین» در روی کتیبه‌های «کوشوتزایدام» وقتی خطاب به توقوز-اوغوزها می‌کند می‌گوید: «ملت خود من» معزاً در همین کتیبه‌ها توکیوهای «اورخون» وقتی که از توقوز-اوغوزها صحبت می‌کند چنان است که گوئی آنها تا حدی خودمختار بوده‌اند و جنگهای «موکی‌لین» و «گل‌تگین» برای سرکوبی شورش و محو نمودن طغیان خود آنها بوده است. چنانکه دیدیم هویت اویغوری‌ها و توقوز-اوغوزها بطور قطع و یقین مشخص و معلوم نیست. باز هم معلوم نیست که توقوز-اوغوزهای مغولستان که ناسان در کتیبه‌های اورخون در قرن هشتم و نهم ذکر شده با توقوز-اوغوزهای بعدی که فی‌المثل در کتاب جغرافیائی حدود العالم آمده یکی باشند. بنا بر همین کتاب جغرافیائی ایرانی در همین دوران ترک‌هایی که بنام توقوز-اوغوز موسوم بودند در جنوب دریاچه بالخاش («سمیرچی» فعلی Semirétchie) منطقه ایلی در چارین و تکس Tékes و «موزار» سکونت داشته‌اند (مینورسکی. حدود العالم ۲۶۳-۲۷۹ و نقشه ۲۷۹) و سایر ترکان موسوم به غز یا قوز در ناحیه‌ای می‌زیستند که امروز قرقیزها و قزاق‌ها در آنجا اقامت دارند در مغرب بالخاش و شمال آرال در سرغزارهای «ساری‌سو» و «تورگای» و «امبا» (مینورسکی همان کتاب حدود العالم ص ۳۱۱ و نقشه ۳۰۷) این چنین بنظر می‌آید که غزهای دشت‌های قرقیز شعبه‌ای از توقوز-اوغوزهای «سمیره‌چی» باشند و شکی نیست که

بقیه پاورقی در صفحه بعد

اوج عظمت و شوکت تانگ‌ها و اطاعت و انقیاد ترکستان غربی

در سنه ۷۱۴ سرداری ترك که در خدمت نظام ولشکریان چین کار می کرد وینفع امپراطوری چین اقدام می نمود موسوم به «آشا-نا-هین»^۱ در جنگ با توکیوهای غربی در محلی موسوم به «توگماگ» واقع در مغرب «ایسیک گول» فتح بسیار مهم و شایان تحسینی نصیبش شد و در اثر این فیروزی عشایر «تولو» که در «زونگاری» می زیستند با ترکان «کرلوك» (قرلق-خلخ) و «ایمیل» و «تارباگاتای» جملگی خود را در صف مطاوعین چین جای دادند. ترکان قبیله «تورگاش»^۲ مقاومت زیادی نشان ندادند و آنها ظاهراً در مصب و «دلتای» رودخانه «ایلی» در جنوب دریایچه «بالخاش» اقامت داشتند همان جائی که امروز بنام «سمیرهچی»^۳ خوانده می شود. خان آنها موسوم به «سولو» (۷۳۸-۷۱۷) علیه چینیان با اهالی تبت و با ملتی جوان و مهاجمی غیر منتظر که تازه در سرحدات ایران و ماوراءالنهر سربرآورده بود یعنی اعراب ائتلاف نمود. از این عامل جدید در موقع تشریح تاریخ آسیای مرکزی بعداً صحبت خواهیم کرد. فقط باید در این جا متذکر شویم که «سولو» از آشفتگی وضعی که در نتیجه نزدیک شدن عساکر اسلامی تولید شده بود استفاده نمود و سرزمین تاریم را اشغال کرد. این سرزمین از سنه ۶۹۲ تا ۶۹۴ تحت الحمايه

بقیه پاورقی صفحه قبل

اوزهای Uzès روسیه جنوبی نیز از غز «قوز»ها میباشند و ترکان سلجوقی ایران نیز در قرن یازدهم و ترکمنهای فعلی نیز از همان غزها هستند. در این جا مطالبی را که قطعی می دانستیم خاتمه می یابد.

مترجم این کتاب در این جا ناگزیر باید باستحضار خوانندگان گرامی برساند که راجع اسماء «قوز» «توقوز» «او قوز» و استعمال حرف غ یاق نمی توان بطور قطع نظری اظهار داشت. در عده ای از متون فارسی غ و در عده ای دیگر ق قید شده است. فی المثل در کتاب حدود العالم چاپ تهران این اسامی بترتیب و اسماء ذیل خوانده می شود و می نویسند که این قبایل را هفتصد قبیله است:

ترکان غوز، ترک تغزغزی، تغزغز، تغزغزی، تغزغزغان، قز. در کتاب جامع التواریخ رشیدی باین اسماء نوشته می شود. «اوغوز»

در دیوان اشعار انوری نیز وقتی که سلطان سنجر بدست غزان افتاد این قوم را بنام «غز» یاد کرده و ناسشان را بهمین اسماء باغ و ز آورده اند.

چین شده بود. قوای «سولو» شهر «آق-سو» را در سنه ۷۱۷ محاصره کردند و چندین ماه «چهارپادگان» چین یعنی قراشهر، کوچا، کاشغر و ختن را قویاً مورد تهدید قرار دادند. قلعه «توگماگ» واقع در شمال غربی «ایسیگ گول» مدتها سنگرگاه مقدم و پست نظامی چین در ترکستان بود و علی رغم ایستادگی فراوان سردار چینی موسوم به «آشه-نا-هین» آن نیز بدست قوای «سولو» افتاد (۷۱۹). دربار چین که از نگاهداری این پاسگاه‌های دورافتاده و پست‌های مقدم مأیوس و عاجز شده بود، با سعی و کوشش بسیار و دادن عناوین و اعطای القاب و امتیازات و سائل دوستی و آشتی را با «سولو» فراهم آورد. ۷۲۲، این خان که به غارتگری عادت کرده و یغماگری مانند مرضی مزمن بر او استیلا یافته بود در سنه ۷۲۶ باز دست بقتل و غارت در ناحیه «چهارپادگان» زد تا سرانجام در ۷۳۶ ژنرال چینی موسوم به «کی-کیا-یون»^۱ حکمران «پی-تینگ» یا «دزیمسا»^۲ نزدیکی «کوچنگ» او را سخت شکست داد و کمی بعد در سنه ۷۳۸ «باقا ترخان»^۳ که رئیس و «کلچور»^۴ قبیله «چومو کوئن» ها بود او را بقتل رساند این «چومو-کوئن» ها عبارت بودند از یک عشیره ترك کوچکی که ظاهراً در ناحیه‌ای بین «تورگاش» ها و «کرلوک» (قرلق-خلخ) ها در جنوب شرقی دریاچه بالخاش^۵ بیابان گردی می کردند. «باقا ترخان» با همان سردار چینی «کی-کیا-یون» اتحاد نمود تا پسر «سولو» که مدعی خاقانی و سلطنت قبیله «تورگاش» بود بمراد خود نرسد و «تورگاش» ها مقام پادشاهی نیابند ۷۳۹. ولی تاریخ تمامی این خان‌های کوچک ترك که می‌خواستند بنفع خودشان وحدت توکیوهای غربی را فراهم نمایند همیشه بیک نهج است. باقا ترخان بزودی با چینی‌ها قطع مودت نمود و نایب السلطنه‌ای را که چینیان به سرزمین «تورگاش» فرستاده بودند کشت (۷۴۲). این شخص اصلاً ترك نژاد بود و در صف خدمتگزاران چین جای گرفته و نامش

Kul-tchour - ۴

Baga-tarkahn - ۳

Dzimsa - ۲

Kai-Kya-yun - ۱

۵ - کیوتانک شو. بنابر ترجمه شاوان اسناد شماره ۴۶-۴۷. تانکچو اسناد شماره ۸۳-۸۱. باقا ترخان چنانکه مارکوارت به ثبوت رسانده همان «گورچول» طبری است. مارکوارت سنه گذاری کتیبه‌های قدیم ترک. بار تولد. کتیبه‌های قدیم ترکی و منابع عربی ص ۲۷.

«آشونا-هین»^۱ بود. در این باره نیز قطع و فصل کار در دست آخر بر عهد چینیان ماند. در سنه ۷۴۴ ژنرال امپراطوری موسوم به «فومونگ لینگ-چا»^۲ باقا ترخان را مغلوب نمود و سرش را برید. ^۳ این فیروزی باز چین را مالک و صاحب دره «ایلی» و ناحیه «ایسیک گول» نمود. در ۷۴۸ می بینیم که سرداری چینی موسوم به «وانگ چنگ کین»^۴ یک معبد چینی در «توق ماق» در کنار «چوی» علیا در شمال غربی «ایسیک گول» را بنامی کند.^۵ در سال ۷۵۱ یک سردار دیگر چینی که شهرتی بسزا دارد موسوم به «کائوسین-چه»^۶ باز یکی از رؤساء «تورگاش» را اسیر نموده بدربار چین اعزام می دارد.^۷

در حوضه تاریخ و سلطنت نشین های کوچک قراشهر، کوچا، ختن و کاشغر که در تحت اشغال لشکریان چینی می باشد (چهارپادگان) اطاعت و فرمانبرداری از دربار چین همچنان دوام دارد. در سنه ۷۲۸ عناوین چینی پپادشاهان کاشغر و ختن اعطاء گردید. (در زبان و خط چینی شاه کاشغر را سلسله «پی» و شاه ختن را «وی-چو» و سلسله آنها را فوجو می نامند)^۸ این مردمان هند و اروپائی که سالیان دراز در «تاریم» می زیستند و همیشه با سلطه و قدرت چین در نبرد بودند اینک باشتاب و عجله بچین می پیوندند زیرا حمایت چین آنها را از دو خطر ایمن می داشت: هجوم اعراب و حمله مردم تبت.

رقابت چین و اعراب در مغرب پامیر

تقریباً یک قرن بود که شاهنشاهی پارسهای ساسانی در تحت استیلای اعراب افتاده بود. در دو پیکار یکی پیکار قادسیه (۶۳۷) و یکی دیگر پیکار نهاوند (۶۴۲) سلطنت مقتدر ساسانیان مضمحل و ایران غربی مسخر اعراب شده بود. در سنه ۶۵۱ اعراب هرات را نیز تصرف نمودند و یزدگرد سوم آخرین پادشاه

۱ - Achö-na Hin - ۲ - Fou Mong Ling-tcha - ۳ - مدارک سند ۲۸۶ ترجمه شاوان از خاطرات
 ۴ - Wang-Tcheng-Kien - ۵ - همان سند و همان کتاب
 ۶ - Kao-Sien-tche - ۷ - تانگ-شو ترجمه شاوان اسناد شماره ۱۴۳، ۴۵ - ۸ - کیوتانگ شو. ترجمه
 شاوان سند ۱۲۷.

ساسانی در سرودرگذشت. در ۶۵۲ اعراب تا بلخ پیش رفتند. اعراب که از تسخیر تمام امپراطوری سابق ساسانیان و حتی تسخیر خراسان بسیار خرسندی خاطر داشتند دیگر از تعقیب فتوحات و پیش رفتن موقتاً خودداری نمودند و فقط در آغاز قرن هشتم تحت ریاست «قتیبه بن مسلم» حکمران خراسان از طرف خلفای اموی باز به پیش روی پرداختند (۷۰۵-۷۱۵)^۱. از آغاز سنه ۷۰۵ قتیبه بسوی تخارستان «باختران سابق» که در آنجا یک سلسله از تگین های ترك بودائی شده سلطنت می کردند رهسپار شد. این خاندان شعبه و شاخه کوچکی بود از سلسله پادشاهی توکیوهای غربی که بنا بر روایت هیوئان-تسنگ معمولاً در نزدیکی قندوز اقامت داشت. قتیبه از منازعات محلی استفاده نمود و داخل خوارزم و سغدیانشد. در سنوات بین ۷۰۶-۷۰۹ با قلمرو سلطان نشین ایرانی و ترکی بخارا جنگ کرد و در ۷۰۹ آن سرزمین را مطیع و منقاد خود ساخت و وارث همان سلسله را بر تخت سلطنت بخارا نشاند که نامش «توق شادا»^۲ بود و از سنه ۷۱۱ تا ۷۳۹ سلطنت کرد. این پادشاه در ابتدا نسبت باعراب وفاداری نمود و لااقل در ظاهر خود را بدیانت اسلام جلوه گر میساخت.^۳

در سمرقند، «ترخان» محل بادادن باج و خراج و تسلیم چند نفر برسبیل گروگان در سنه ۷۰۹ از قتیبه تقاضای صلح نمود ولی بعداً اهالی و اتباع وی از رفتار دور از شهامت و از ناجوانمردی او منزجر شدند و وی را معزل نمودند و «ایخشد گورک»^۴ (اخشیدقورک) را بجای او بر تخت نشاندند. قتیبه سمرقند را محاصره نمود و پس از آنکه مدتها این شهر در حالت محاصره مانده بود «ایخشد-گورک» علی رغم مداخله و مساعدت ترکان تاشکند و ترکان فرغانه شکست خورد و مجبور به تسلیم شد (۷۱۲).

۱ - برای این دوران بکتاب آقای بارتولد بنام «ترکستان» ص ۱۹۶-۱۸۴ رجوع شود.

۲ - Toughchada دردان خداه ملکه بخاری این اثر ج ۴ ص ۵۳۵. ۳ - مارکوارت «سنه و تاریخ کتیبه های ترک قدیم» ص ۸ ولی بارتولد با این نظر مخالف است و در «کتیبه های ترکی قدیم و منابع عربی» ص ۱۰ دلائل خود را اقامه می کند و تصور نمی کند که حتماً آن پادشاه برادر زاده کول تگین بوده باشد.

۴ - Ikhchedh Ghourekh این اثر ج ۴ ص ۵۷۳ غورک.

در سنه ۷۰۷ اهالی بخارا و در سنه ۷۱۲ مردم سمرقند بخاقان مقتدر توکیوهای شرقی «موچو» که دیدیم در آن اوان صاحب و مالک تمام مغولستان بود متوسل شدند. در این دوبار «موچو» نیز یک لشکر تحت فرماندهی یکی از برادرزادگان خود که بدون شک گل تگین باید باشد^۱ بکمک اهالی سغد اعزام داشت. چنین بنظر می آید که در سنه ۷۰۷ قتیبه در کارزاری که بین بخارا و مرو روی داد برادرزاده خاقان را شکست داده و قوای او را منهزم ساخته است. در ۷۱۲ توکیوها ظاهراً چندی تمام سغدیان را اشغال کرده بودند بطوری که اعراب فقط صاحب شهر سمرقند بودند ولی در پایان کار، قتیبه فاتح شده و آنها را به عقب نشینی وادار نموده (۷۱۳). همین قتیبه فاتح و فیروزمند است که «گورک» را بعنوان سلطان اما سلطان دست نشانده و مطیع خود در سمرقند ابقا نمود و ضمناً پادگانی عربی در آنجا مستقر ساخت. پس از آنکه در سنوات ۷۱۲-۷۱۳ ترکان توکیو را بیرون راند برای مجازات و انتباه آنها بسوی تاشکند لشکرکشی نمود و خود او شخصاً بطرف فرغانه پیش می رفت تا به خجند برود. در سنه ۷۱۴ داخل تاشکند شد. در ۷۱۵ تهیه جنگ دیگری در فرغانه می دید ولی منازعات خانگی و جنگهای داخلی در دربار خلافت باعث گردید که او را عساکر خود او بقتل رساندند. (بنابر روایت طبری قتیبه بکاشغر هم رسید ولی این مطلب مورد تردید است).

تنها سردار عربی که در آن دوران واقعاً مایل بتصرف آسیای مرکزی بود همین قتیبه بود که بقتل رسید و فقدان او و جنگهای داخلی که در دوره خلافت آخرین خلفای اموی باعث ضعف آنها گردید مجال و فرصتی به سغدیان داد که بر زخمهای خود مرهمی بگذارند. در همین اوقات امپراطوری چین نیز در مغولستان و در ایلی و در ناحیه تاریم «تحت رهبری امپراطور «هیوئان تسونگ» استقرار کامل

۱- در باره تصرف احتمالی کاشغر از طرف اعراب به تحقیقات آقای گیب «کشورگشائیهای اعراب در آسیای مرکزی» در مجله مطالعات شرقی شماره ۲ سال ۱۹۲۳ مراجعه شود. آقای بارتولد در کتاب «ترکستان» ص ۱۸۸-۱۸۵ وقایع را طبق منابع عرب (طبری و بلاذری) ذکر نموده است. منابع چینی را آقای شاولان ترجمه نموده است. اسناد ۲۹۴-۲۰۳ رجوع شود.

یافت و سغدیان امیدواری حاصل نمودند که از جانب چین بآنها کمکی برسد . از سال ۷۱۲ پادشاه فرغانه^۱ را اعراب بیرون کرده بودند و به کوچا پناهنده شده بود و از آنجا کمک چین را مصلحاً تقاضا مینمود تا تخت از دست رفته را باز یابد . در سال ۷۱۵ ، مسلماً بلافاصله پس از قتل قتیبه ، سردار چینی موسوم به «چانگ هیائو سونگ»^۲ آمد و او را بر سریر سلطنت فرغانه نشاند و شاهی را که اعراب منصوب نموده بودند بیرون راند^۳ . پادشاه بخارا موسوم به «توق شادا» هر چند از طرف اعراب باین مقام تأیید شده بود خود را مطیع و منقاد چین شناخت ۷۱۸ - ۷۱۹ و مداخله چین را مسئله نمود و برای انجام این مقصود برادر خود «ارسلان» (بترکی بمعنای شیر است) را در سال ۷۲۶ بدربار امپراطور «هیوئان - تسونگ» فرستاد . پادشاه سمرقند «گورک» (۷۱۰ - ۷۳۹) که اضطراراً سلطه و سیادت اعراب را شناخته بود چندین بار کمک و مساعدت چین را علیه صاحبان جدید و آمرین اضطراری خود درخواست کرد (۷۱۹ - ۷۳۱)^۴ در نقاطی دورتر و جنوبی تر پادشاه ترک نژاد تخارستان (قندوز و بلخ) نیز همین کمک مساعدت را از امپراطوری چین مسئلت نمود و تقاضا کرد که علیه اعراب از او حمایت کنند^۵ (۷۱۹ - ۷۲۷) .

با اینکه امپراطور هیوئان - تسونگ مایل بتوسعه ارضی بود و بکشورستانی رغبت می نمود در فرستادن قوای نظامی بسغدیان و باختران و اعلام جنگ با خلفای اموی مردد ماند . بدین ترتیب آرزوی ترک و ایرانیان سمرقند بخارا و قندوز که عبارت بود از ظهور یک اختلاف جهانی بین دربار خلافت و دربار «چانگ نگان» برآورده شد . این ها جملگی آرزومند بودند که این اختلاف ظاهر شود تا باین تنها وسیله ، هجوم سیل آسای مسلمان را برگردانند . ولی این اختلاف لااقل تا سال ۷۵۱ ظاهر نگردید و امپراطور چین باین اکتفا میکرد که سغدیها و تخاریها را

۱ - در فهرست اسامی جغرافیائی تانگ ها فرغانه برابر است با نینگ یوئان . ۲ - Tchang-hiao-song

۳ - روایت مورخ چینی ترجمه تونگ کین ترجمه شاوان سند شماره ۱۴۸ . ۴ - یادداشتها و خاطرات تانگ شو . ترجمه شاوان سند ۱۳۸-۱۳۹ . ۵ - در سنه ۷۱۹ ولیمهد تخارستان موسوم به «تش» (تی شو) یکنفر مانوی را که در اصطراب و احکام نجوم بصیرت داشت بدربار چین فرستاد . (شاوان و پلیو - یک نسخه از تعالیم و دستوره های مانوی که در چین باز یافته شده است . در روزنامه آسهای ۱۹۱۳ - مجلد اول ص ۱۵۳) .

بمقاومت و ایستادگی تشویق نماید و برای آنها القاب و عناوین و اسناد شرافت و افتخار بفرستد.^۱ ولی یک پادشاه ترك تورگاش سولو (۷۱۷-۷۳۸) که از او در چند صفحه قبل صحبت کردیم و بممالک آنها نزدیک تر بود (در ایلی سلطنت می کرد) عصیان اهالی را علیه تسلط مسلمین تقویت می نمود. در نتیجه تمام این تشویق ها و کمک ها سرکشی و عصیان عمومی برضد تسلط اعراب در سنه ۷۲۸ پدیدار شد و مدت یک سال شورش (۷۲۸-۷۲۹) اهالی بخارا با کمک ترکان (ترکان تورگاش) دوام یافت. از سال ۷۳۰-۷۳۱ گورک شاه سمرقند نیز با کمک تورگاش ها رایت طغیان را برافراشت. اعراب در سالهای ۷۳۷-۷۳۸^۲ توانستند سمرقند را بطور قطع از دست تورگاش ها و شورشیان در آورند.

چینیان در پامیر (۷۵۰-۷۴۷)

امپراطور «هیوئان - تسونگ» مداخله ای نکرد و این امر باعث شد که بخارا و سمرقند باز تحت استیلا و تصرف اعراب قرار گیرد. علت این بود که نزدیک خود آنها در «کان-سو» و در «تاریم» قوای چین با رقیبان و حریفانی دست به گریبان بودند و آنها عبارت بودند از اهالی تبت یا تورفان. اهالی تبت در سنه ۷۰۰ مغلوب سردار چینی «تانگ هیوینگ» شدند و در ۷۰۲ تقاضای صلح نمودند ولی تقریباً بلافاصله باز آتش جنگ مشتعل گردید. در سال ۷۳۷ چینیان در مغرب ناحیه «کوکونور» فتح عظیمی نصیبشان شد و سردار چینی موسوم به «وانگ چونگ تسو»^۳ در سنه ۷۴۶ در همان ناحیه باز آنها را شکست داد. آنچه موضوع و باعث جنگ بود بدین قرار است: از یک طرف، از طرف چین قلعه مستحکم «شه-پوچنگ»^۴ نزدیک «سی نینگ»^۵ در سرحد «کان-سو» طرف توجه بود و آن قلعه را ژنرال چینی

۱ - در باره اعطاء عناوین و القاب به یغویهای تخارستان بیادداشتهای سالنامه نویسان چینی تانگ شو بنابر ترجمه

شاوان رجوع شود. سند ۲۰۶ و ۱۰۵۷. ۲ - بارتولد در کتاب «ترکستان» ص ۱۹۲-۱۸۹ بنابر طبری و

اسناد ترجمه شاوان اسناد ۲۰۳، ۲۰۷. ۳ - Wang Tchong-tseu ۴ - Che-pou-tchéng

Si-ning - ۵

موسوم به «لی-یی»^۱ از تصرف تبت درآورد ولی کمی بعد باز اهالی تبت آنرا متصرف شدند و باز سردار دیگرچینی موسوم به «کوشو-هان»^۲ در سنه ۷۴۹ آنرا تصرف نمود. از طرف دیگر در ماوراء تبت سلطنت نشین های کوچک پامیری بودند موسوم به «گیل گیت»^۳ (چینیان آنرا «پولوی» کوچک می نامند) و «بال تیستان» (چینیان آنرا پولوی بزرگ می نامند) و ناحیه «واخان»^۴ (به چینی هومی می گویند) که مورد حمله تبت قرار گرفتند در این سلطنت نشین ها راهی بود که از تحت الحمايه چین در «تاریم» بطرف هند می رفت. امپراطوری چین خاصه در دوران پادشاهی «تانگ» ها از این راه با دنیای هند بوسیله روابط بازرگانی و زیارت بودائیها مرتبط و متحد بود و فوق العاده با آزادی کامل عبور و مرور در این دره های علیای پامیر علاقه داشت. سلاطین کشمیر «چندراپیدا»^۵ (متوفی بسال ۷۳۳) و «موکتاپیدا»^۶ (۷۳۳-۷۶۹) با تبتی ها مخالف و از دوستان وفادار دربارچین بودند که گاه گاه فرامین و القاب و عناوین افتخاری برای آنها می فرستادند. (۷۲۰-۷۳۳) وضع از همین قرار بود در سلسله ترکی بودائی «شاهی» که در دره کابل سلطنت داشت در کنار «کاپیچا». (در زبان تانگ های چین آنجا را «کی پین» می نامیدند) در سنوات ۷۰۰ و ۷۲ و ۷۴۵ فرامین سلطنتی این حدود از طرف دربارچین برای رؤساء این سلسله همواره فرستاده میشد. تبتی ها «گیل گیت» را متصرف شدند و آنجا را در تحت تسلط خود قرار دادند ولی سردار امپراطوری چین موسوم به «کائو-سین-چه»^۷ که نیابت حکمرانی کوچا را برعهده داشت از پامیر گذشت و در سنه ۷۴۷ از تنگه «باروکیل» به «گیل گیت» فرود آمد و آن پادشاهی را که دست نشاندۀ تبتی ها بود اسیر نمود ۷۴۷. در سنه ۷۴۹ ییغوی «تخارستان» یعنی پادشاه ترك و بودائی کیش قندوز، که نامش بچینی «شه-لی-مانگ-کیالو»^۸ است (به سانسکریت «چری مانگالا»^۹) کمک امپراطوری چین را خواست تا شاه کوچکی را که در کوهستان بود و بابتبتی ها متحد شده و راه بین «گیل گیت» و

«کشمیر» را تصرف نموده بود از بین بردارد - سردار امپراطوری چین همان «کائوسین-چه» دوباره از پامیر گذشت و با لشکری فراوان آمد و باز طرفداران و هواداران تبتی را بیرون راند.^۱

این دو لشکرکشی و پیکاری که «کائوسین-چه» در مغرب پامیر نمود اوج و منتهای وسعت چین را در آسیای مرکزی در دوران پادشاهی تانگ‌ها نشان می‌دهد. چین در این تاریخ مالک و صاحب تمامی حوضه تاریم و حوضه ایلی و ناحیه «ایسی‌گل» و مالک و فرمانفرمای تاشکند و دره‌های پامیر و حامی تخارستان و کابل و کشمیر بود. سردارچینی «کائوسین-چه» از اقامتگاه خود در کوچا مانند نایب‌السلطنه‌ای چینی در آسیای مرکزی فرمانروائی داشت. ناگهان همه این بنا فرو ریخت و مسبب آن ویرانی همین «کائوسین-چه» است که سلاح جنگی چین را با فیروزی باین نقاط دور دنیا برده بود.

سقوط تسلط و فرمانروائی «تانگ» ها در آسیای علیا (۷۵۱)

پادشاه ترك يا «تودون» تاشکند که بزبان چینی او را «کیولی-چو»^۲ می‌نامند چندین بار مراتب توقیر و احترام را بدربار چین بجا آورده بود (۷۴۳-۷۴۷ و ۷۴۹) معه‌ذا در سنه ۷۵۰ سردار چینی «کائوسین-چه» که «حمایت‌کننده» یا فرمانفرما یا کمیسر عالی امپراطوری چین در «کوچا» بود او را از این حیث مذمت و توبیخ نمود که وظائف خود را در صیانت نقاط سرحدی و حفاظت ثغور چنانکه شاید و باید انجام نمی‌دهد. «کائوسین-چه» شخصاً به تاشکند رفت و سر «تودون» را برید و ذخائر و خزائن او را برگرفت. این رفتار فجیع باعث شد که آتش شورش و طغیان در تمام غرب مشتعل گردد. پسر پادشاه مقتول کمک ترکان را که در «تارباگاتای» در کنار رودخانه «اورونگو» در حد شرقی دریاچه بالخاش تا نهر «ایرتیش» اقامت داشتند خواست. از این گذشته از پادگان اعراب هم که در سغدیان بودند استعانت و یاری خواست. سردار عرب زیاد بن صالح که از اطقاء

۱ - خاطرات تانگ‌شو - شرح حال و زندگانی «کائوسین-چه» بنابر روایات «تانگ‌شو» که مشاوان آنرا تنظیم نموده است ص ۲۹۶.

آتش تمرد و شورشی که در بخارا برخاسته بود تازه فراغت یافته بود از جنوب بکمک او شتافت و در همین حال قزلوق‌ها هم از شمال حمله‌ور شده بودند. در سنه ۷۵۱ کائوسین-چه در کنار رودخانه «تالاس» نزدیک «ائولیه‌آتا» ای فعلی از طرف نیروی مؤتلفین مغلوب شد. بنابراین روایات موجود زیاد بن صالح هزاران اسیر چینی بسمرقند برد.^۲ طبق نتیجه‌ای منطقی که «بارتولد» از این پیشامد گرفته در این روز تاریخی سرنوشت آسیای مرکزی مسلم گردید و بجای اینکه مطابق قرائن و امارات موجود چینی شود در این روز این قسمت از آسیا، مسلمان شد. اما قزلوق‌ها در نتیجه این فیروزی بر تمام ناحیه ایللی مسلط شدند و از جنوب دریاچه بالخاش تا شمال «ایسی‌گل» همه در تحت تصرف آنها درآمد. اقامتگاه‌های قدیمی و سلطنتی «توکیو»های غربی جزء متصرفات آنها محسوب گردید و رئیس آنها اگر به عنوان «بیغو» اکتفا نمود برای این است که بکاربردن عنوانی به‌ترممکن بود باطناً «خاقان اویغور» را مکدر سازد.^۳

ممکن و محتمل بود که این شکست مهم و فجیع «تالاس» که نصیب چین گردید ترمیم و جبران شود ولی در نتیجه اغتشاش‌ها و جنگهای داخلی و انقلاباتی که در پایان سلطنت «هیوئان-تسونگ» روی داد دیگر امید هر ترمیم و اصلاحی زائل گردید. چین دوچار جنگهای داخلی‌ای شد که هشت سال طول کشید و بالنتیجه امپراطوری آسیای علیا را بطور ناگهانی از دست داد. (۷۶۳-۷۵۵)

امپراطوری ترک «اویغوری»

اغتشاشی که موجب زوال سلطنت سلسله «تانگ»‌ها گردید تحت ریاست یک نفر از مزدوران قبیله «کی‌تان» و بنابراین مغولی که در برابر مزد و پول در عساکر چینی خدمت سربازی می‌نمود بعمل آمد. این مزدور حادثه‌جو نامش «نگان-لو-شان»^۴ بود.

۱ - Aoulié-Ata ۲ - ترجمه شاولان از «سفرنامه تانگ‌شوه» سند شماره ۹۷/۲، ۱۴۲، بارتولد کتاب «ترکستان»

۳ - بدائرة المعارف اسلامی کلمه «ترک» تحقیقات بارتولد ص ۹۴۹ - ۹۴۸

رجوع شود. ۴ - Ngan-lou-Chan

این هنگامه جو هر دو پایتخت چین یعنی «لویانگ»^۱ و «چانگنگان»^۲ را یکی پس از دیگری در سنه ۷۵۵ تصرف نمود و امپراطور چین «هیوئان-تسونگ» فرار کرد و به «سه‌چه‌هوان»^۳ رفت. پسر امپراطور موسوم به «سوتسونگ»^۴ (۷۶۲-۷۵۶) اقدام بازگرفتن مملکت نمود و متوسل به ترکان اویغوری شد که در آن اوان صاحب و فرمانروای مغولستان بودند.^۵

در صفحه ۲۰۳ دیدیم که چگونه در سنه ۷۴۴ ترکان اویغوری در امپراطوری مغولستان جای‌نشین توکیوهای شرقی شدند. خاقان اویغوری که اورا چینیان «مو-ین-چو»^۶ یا «کولوخاقان» می‌نامند^۷ (۷۵۹-۷۴۵) درخواست امپراطور چین «سوتسونگ» را پذیرفت. بعنوان پاداش یکی از دختران خاندان امپراطوری بزوجیت باو داده شد. یک سپاه اویغوری از مغولستان سرازیر شد و آمد تا بالشکریان امپراطوری همراهی و همکاری کند. با این کمک بسیار مهم شهر «لویانگ» را در سنه ۷۵۷ از دست متمردين بازستاندند. امپراطور چین «سوتسونگ» مراتب امتنان خود را بر رؤساء اویغور ابراز داشت و عناوین و القابی بهریک اعطاء نمود و قبل از رفتنشان وعده داد که هر سال بیست هزار قطعه ابریشم برسپیل هدیه بآنها ارزانی دارد. ولی این احوال باعث خاتمه جنگ داخلی نشد و متمردين و سرکشانی دیگر پدیدار شدند که اورنگ امپراطوری چین و پادشاهی سلسله «تانگ» را مورد تهدید قرار دادند. جانشین «مو-ین-چو» یعنی خاقان جدید اویغور که اورا چینیان

۱- Lo-yang ۲- Tch'ang-ngan ۳- Sseu-tch'ouan ۴- Sou-tsong ۵- پادشاه ختن موسوم به «وای چوچنگ» (Wei-tchö-Cheng) از سلسله «وای چو» نیز با عده‌ای سپاهی بکمک «تانگ» آمد تا متمردين را سرکوبی کند. ۶- Mo-Yen-tcho ۷- باین نام چینی آقای "Schlegel" «شله‌گل» یک نام ترکی ب شکل «مویون‌چور» پدید آورده است. آقای پلیو در مقاله‌ای تحت عنوان «درباره کومان‌ها» که در مجله آسیائی بسال ۱۹۲۰ منتشر شده می‌نویسد که «بایان‌چور» صحیح تر است. بهر حال عناوین این شاه از این قرار است: «تنگریدا کوت بولمیش ایل ایتیمیش بیلگا خاقان» در دره "Orgötü" بین «اورخون» و «سلینگا» قبر او را یافتند که با خط ترکی قدیم عناوین فوق بر روی سنگ آن قر شده بود. به تحقیقات آقای Ramstedt تحت عنوان «دو نوشته اویغوری بخط «رونی» در مغولستان شمالی» که از طرف انجمن فنلاندی در هلسینکی در ۱۹۱۳ طبع شده است و به تحقیقات آقای شاوان بنام «تونگ‌پائو» که در سال ۱۹۱۳ طبع شده رجوع شود.

«تنگکلی-مئویو» مینامند^۱ (۷۵۹-۷۸۰) اول فریب گفته‌های نمایندگان اعزامی و فرستادگان متمرمدین را خورد و خواست از پریشانی اوضاع «تانگ» ها استفاده کند و حتی با لشکریان خود عازم چین شد تا با متمرمدین همکاری کند ولی در طول راه یکی از دیپلماتهای ماهر چینی توانست رأی او را تغییر دهد و طوری شد که باز با امپراطوری چین متحد گردید و بنفع و سود چین در ۲۰ نوامبر ۷۶۲ شهر «لو-یانگ» را از متمرمدین پس گرفت. ولی با کمال دقت و مراقبت شهر را غارت نمود. هرچند سلسله «تانگ» را از زوال نجات داد ولی برای آن حامی مزاحم و متحدی خطرناک شده بود و سرانجام در ماه مارس ۷۶۳ راه مغولستان را پیش گرفت و رفت. توقف طولانی خاقان اویغوری در شهر «لو-یانگ» از لحاظ مذهبی نتایج مهمی بخشید. او در این شهر با عابدان و مبلغین مذهب مانی که اصلاً و از لحاظ نژاد سغدی بودند آشنائی یافت. آنها را با خود بمغولستان برد و شخصاً هم دین مانی را پذیرفت و باین کیش گروید. این مذهب قدیمی پارسی که مخلوط و ممزوج بسیار جالب توجهی از مذهب زرتشت و مسیح است در عراق و ایران از طرف اعراب نهی میشد و معتقدین و پیروان آنرا مورد زجر و شکنجه قرار می‌دادند. گرویدن خاقان اویغوری بمانویت برای پیروان آن دین سعادت و غیر منتظر بود خاصه که امپراطوری اویغوری باوج عظمت خود رسیده هم مالک و فرمانروای مطلق مغولستان بود و هم متحد امپراطوری چین. مذهب مانوی مذهب رسمی دولت اویغوری اعلام شد و همین خاقان که از سنه ۷۵۹ تا ۷۸۰ سلطنت کرد بروی کتیبه «قربلقاسون» «مظهرمانی» نامیده شده است. یکی از پیشوایان و روحانیون مانوی یک نفر «موچو»^۲ (تحریف شده چینی لغت مغک بزبان سغدی و منغ به پهلوی) بعنوان رئیس

۱ - نام این خاقان در یکی از نوشته‌های مانوی و در کتیبه «قربلقاسون» که مربوط به سنه ۸۲۰ میلادی می‌باشد باینک رشته القاب و عناوینی ذکر شده است از قبیل: «الغبلیک» (یعنی شاه بزرگ) تنگریدا قوت بولمیش (سلطنت را خداوند باوعایت فرموده) اردسین ایل توتمیش (در نتیجه شایستگی سلطنت را بدست آورده است) آلپ (قهرمان و رشید) تعلق (با عظمت) قولوق (با افتخار) ییلگا (فوزانه و حکیم) نقل از کتاب «ایفوریکا» تألیف آقای مولر مجلد ثانی ص ۹۵. متأسفانه برای این جانب تهیه املاء صحیح این لغات میسر نشد و با مراجعه بدوستان ترک نژاد و ترک زبان هم نتوانستم املاء واقعی آنها را بدست آورم. (مترجم).

جدید مذهب رسمی دولتی منصوب گردید.^۱ نفوذ سیاسی دعاة مانوی و روحانیون این کیش بزودی اهمیت شایانی یافت. یک متن چینی سلسله تانگ، که از آن دوران باقی مانده حاکی است که: «اولیاء دولت اویغور همیشه بامانویان درباره امور حکومتی مشورت مینمایند».

امپراطوری اویغوری در زمان پادشاهی خاقان های ذیل در آسیای علیا مقام حاکم مطلق را داشت:

آلپ قتلغ (چینیان او را «هو-کو-تولو-می نامند) از سنه ۷۸۰ تا ۷۸۹ سلطنت کرد. این پادشاه تقاضای ازدواج با یک شاهزاده خانم چینی نمود و تقاضایش مورد قبول قرار گرفت. دربار «تانگ» ها هیچ چیز از این ترکان دریغ نمی کرد زیرا دشمنی آنها باعث زوالشان میشد و همان اتحاد با ترکان اویغوری بود که آنها را از نیستی و هلاکت نجات داد. برای نخستین بار چینیان و بدوی ها مانند دو حریف متساوی الحقوق و هم کفو با یکدیگر معامله می کردند.^۲ کتیبه «قربلقاسون» نام چندین خاقان دیگر را ذکر می کند و همان صفات را با سامی آنها می افزاید: تنگریده بولمیش کولوگ بیلگا (۷۹۰-۷۸۹)، تنگریده بولمیش آلپ قتلغ الغ بیلگا (۸۰۵-۷۹۵) تنگری بیلگا (۸۰۸-۸۰۵) آی تنگریدا قوت بولمیش آلپ بیلگا ۸۲۱-۸۰۸.

در زمان پادشاهی همین (خاقان آسمانی) آخری و برای تجلیل و تعظیم مقام او است که در نزدیکی «قربلقاسون» در ساحل چپ «اورخون» آن کتیبه مشهور بسه زبان چینی و ترکی و سغدی را تهیه نموده اند و ما این اطلاعات را

۱ - به تحقیقات آقایان شاوان و پلیو بعنوان «دستورها و تعالیم مانوی که در چین بدست آمده است» در روزنامه آسیائی در سال ۱۹۱۳ طبع شده بصفحات ۱۹۰-۱۹۵ و ۱۹۶ رجوع شود.

۲ - بمقاله مذکور در فوق ص ۲۷۶ رجوع شود. در آن اوان چین احتیاج مبرمی باتحاد با اویغوری ها علیه تبتی ها داشت. در حدود ۷۸۷ اهالی تبت واحد «کوجا» را از دست آخرین عساکر و پادگان چینی درآورده بودند ولی اویغوری ها آمدند و آنها را از کوجا بیرون راندند. در سنه ۷۹۱ باز تبتی ها آمدند و قوای نظامی چین را در «لینگک وو» نزدیک «نینگک هیا» در ایالت کان سو مورد حمله قرار دادند و با مساعدت و معاضدت قوای اویغوری توانستند آنها را دور و این فتنه را خاموش کنند. از سنه ۷۸۳ تا ۸۴۹ و بعد یکبار دیگر در ۸۶۰ آمدند و ناحیه «سی نینگک» و «لین چئو» را که در جنوب غربی «کان سو» است با نهایت پافشاری اشغال نمودند.

از آن کتیبه بدست آورده‌ایم.^۱ این خاقان نیز یکی از شاهزاده خانمهای چینی را برای زوجیت خواستگاری کرد. در نتیجه تأخیری که روی داد آن شاهزاده خانم بهمسری پسر و جانشین او «گون تنگریدا الغ بولمیش کوچلوگ بیلگا چونک-تو» درآمد که از سنه ۸۲۱ تا ۸۲۴ سلطنت نمود.

مواظ و حکم مانویت با عوامل فلسفی مسیحی و مزدائی و عامل هنری ایرانی سبب گردید که اویغوری‌ها را سریعاً بمرحله تمدن برساند. کتیبه «قربلقاسون» حاکی است که «این کشوری که خوی و خیم وحشیانه در آن حاکم بود و بوی خون از همه جا برمی‌خاست مبدل پسرزمینی شده که اهالی با گیاه و نباتات طبع می‌کردند و در مملکتی که قتل و قتل امری عادی بود مردم همواره بامور خیر و احسان تشویق می‌شدند.^۲» چندین بار (در سنوات ۷۷۰ - ۷۷۱ و ۸۰۷) سفراء اویغوری در دربار «تاتنگ»^۳ ها از جماعت هواداران مانی و پیروان این کیش که در چین اقامت گزیده بودند حمایت و حراست نمودند و در بعضی موارد موافقت دولت چین را کسب نمودند که عده‌ای از دعاة مانوی در چین سکونت ورزند. در سنه ۷۶۸ خاقان اویغوری از «پسر آسمان» درخواست نمود که بموجب فرمان امپراطور بدعاة مانوی اجازه وعظ و خطابه و موعظه در چین داده شود و این تقاضا را امپراطور پذیرفت. در سنه ۷۷۱ معابد مانوی برای اویغوری‌های مقیم «کینگ چئو»^۴ و «هوپی»^۵ و «یانگ چئو»^۶ در «کیانگ سو»^۷ و شائو هینگ^۸ واقع در ایالت «چوکیانگ» و در «نان چانگ»^۹ واقع در «کیانگ سی»^{۱۰} ساخته شد. سفارت اویغوری در سنه ۸۰۷ اجازه خواست که معابد مانوی دیگری در «لو-یانگ» و «تای-یوئان»^{۱۱} ساخته شود.

۱- رجوع شود به تحقیقات آقای رادلوف بنام «اطلس قدیم در مغولستان Atlas der Altertümer der Mongolei» چاپ ۱۸۹۲، نقشه‌های شماره ۳۱ و ۳۲ تحقیقات همین دانشمند بنام «آثار باستانی اورخون» که از طرف اتجن فنلاندی - اوگری در ۱۸۹۲ درهلسینکی چاپ شده ص ۵۰۰-۵۰۲. بخاطر یاوریم که مطابق مذهب مانی نوشیدن شیر و خوردن کره ممنوع بوده و در نزد مردمی که از کله و ربه و گاو و گوسفند زندگی می‌کرده‌اند اجرای این دستور مذهبی کاری بسیار دشوار بوده‌است. تشویق بخوردن سبزیجات و گیاه‌ها باعث گردید که اویغوری‌ها را از زندگی شبانی و چوپانی بزندگی کشاورزی و زراعتی و روستائی معتاد سازد. (شاوان و پلیو: «دستور و تعالیم مانی» که در روزنامه آسیائی در سال ۱۹۱۳ طبع شده است).

۲- King-tcheou ۳- Hou-t'ai ۴- Yang-tcheou ۵- Kiang-sou ۶- Tchô-Kiang ۷- Chao-hing ۸- Nan-ti h' ig ۹- Kiang-si ۱۰- Tai-yuan ۱۱-

مملکت تورفان^۱ که در زمره متصرفات اویغوری‌ها جای گرفته بود دارای چندین گروه مانوی بود که از هر حیث وضع درخشانی داشتند و نوشته‌ها و تصاویر و «مینیاتور» هائی که مربوط باین مذهب می‌باشد و مخصوصاً از طرف هیئت اعزامی «فون لوکوک»^۲ در «اید گوت-شهری» پیدا شده جملگی مؤید این مطلب می‌باشد. جالب توجه و شایان دقت است که در روی این «مینیاتور» ها در کنار خان‌های اویغوری تصویر زاهدان و کشیشان مانوی است که جملگی جامه‌ای سفید دربر دارند و این‌ها نخستین مینیاتورهای ایرانی می‌باشد که تا بحال شناخته شده و یا پیدا شده^۳. بلی از ایران است که دعا و وعاظ مانوی نه فقط کیش مانوی بلکه هنر صورتگری و نقاشی مخصوص مینیاتور را بخارج بردند و بحق و صواب آنرا وسیله‌ای عالی برای تبلیغ و ترویج مذهب مانی تشخیص دادند. شکل بعضی از محترمین اویغوری در پاره‌ای از تصاویر بودائی که روی گچ یا سنگ کشیده شده و بهمان سبک نقاشیهای تورفان میباشد در «مورتوک بزک لیک»^۴ پیدا شده است. در این مجالس دیده می‌شود که آن محترمین با بهترین لباسهای رسمی و پذیرائی و جامه‌های بلند درباری و کلاه‌های بلند تاج‌مانند بر سر، ترسیم شده‌اند و زنانشان بآنها گل هدیه می‌کنند و خدمتکاران و خنیاگران نیز در مجلس حاضرند. این تصاویر مبین ثروت و تمول و تجلی فرهنگ اویغوری می‌باشد. کمی دورتر بر روی همان تصاویر و نقوش بودائی صورت هدیه‌کنندگان دیگری دیده میشود باقیافه ترک و ایرانی شبیه اهالی فعلی کاشغر باریش و کلاههای پهن و کوتاه و در دنبال آنان شترها و قاطرهای آنان، اینها مغان و راهبان بودائی هستند. مشاهده تصاویر آنها مارا بیاد کاروانیان سغدی میاندازد که در آن روزگار واسطه امپراطوری اویغور با مذاهب ایران بودند.^۵ باید این را نیز گفت که در تورفان

۱- بهشادت کتیبه سغدی «قرابلقاسون» (قره‌بلقاسون) «بش‌بالینگ» (بیش‌بالینگ) «تورفان» و «قراشهر» و غیره که «چهار طغری» میباشد در سته. ۸. مطبع اویغوری‌ها شد. نقل از کتاب هنیگک بنام «آرژو و تخاریان» چاپ انجمن علمی بریتانیا برای آسیا چاپ ۱۹۳۸ ص ۵۵۰. ۲- von le Coq ۳- به تحقیقات آقای فون لوکوک بنام «آثار باستانی بودائی در آسیای وسطی» مجلد ۲ و مینیاتورهای مانوی چاپ برلن ۱۹۲۳ نقشه‌های ۱-۶. ۴- کتاب فون لوکوک بنام «Chotscho» نقشه‌های شماره ۳ تا ۳۲ آثار قدیمی بودائی نقشه ۱۷. ۵- همچنین تحقیقات آقای والسمیت بنام «قندهارا، کوچا، تورفان» نقشه‌های ۱۸ و بعد.

اویغوری چندین «فرسک» تصویر بسیار زیبا که مربوط بمذهب نستوری است وجود دارد. ولی در دوران بعد یعنی پس از سنه ۸۴۰ است (نیمه دوم قرن نهم و آغاز قرن دهم) که اویغوریها را از مغولستان بیرون راندند و عده کثیری از آنها به تورفان گریختند و در این سرزمین نشیمنگاه تازه‌ای بنیاد نهادند که این هنر «تورفان-اویغوری» توسعه یافت و آنها مخصوصاً در «مورتوک بزک لیک» چنین بنظر می‌آید که بهترین و زیباترین تصاویر اویغوری آن ناحیه مربوط بهمین دومین دوره می‌باشد^۱.

در همین دوران است که با قبول و اکتساب مذهب مانوی از ایران اصلی و از ایران خارجی همین اویغوری‌ها از همان ناحیه یعنی از ماوراءالنهر الفبای سغدی را که خود از الفبای سریانی ترکیب شده بود اقتباس می‌نمایند و آن حالت خاصی میدهند که بعداً بنام خط اویغوری خوانده شد و همین الفبا و رسم الخط اویغوری است که در قرن نهم جانشین الفبای کهنه ترکی (توکیو) «اورخون» گردید^۲. با کمک این خط نو یک «ادیات» ملی که نخستین ادبیات ترک می‌باشد بظهور آمد. با این خط تازه و ادبیات نو چندین متن مانوی را از ایرانی و بسیاری از متون بودائی را از زبان سانسکریت و کوچی و چینی بترکی ترجمه نمودند.^۳ بدین ترتیب ترکان اویغوری نسبت بسایر قبایل ترک و مغول برتری و سبقت بسیار مهمی یافتند و تا ظهور چنگیزخان همین اویغوریها عنوان مربی سایر قبایل ترک را داشتند.

اما اویغوری‌ها همان وقتی که بسوی تمدن پیشرفت می‌نمودند همان وقت هم رویضعف و فتور می‌شتافتند. در سنه ۸۴۰ پایتخت آنها را که «قرابلقاسون» (قره بلقاسون) بود ترکان «قرقیزی» که در حالت توحش باقی مانده بودند گرفتند

۱- تصویریک پادشاه اویغوری تورفان در قرن دهم بنام «بقراسالی تئوق» بر روی یکی از این «فرسک»ها کشیده شده است.
 ۲- به تحقیقات «فون لو کوک» تحت عنوان «مطالعات مختصری در رسم الخط اویغوری» که در سلسله نشریات سمینار السنه شرقیه در برلن سال ۱۹۱۹ منتشر شده است ص ۹۳ تا ۱۰۹ رجوع شود. ۳- به تحقیقات خانم آنماری فون گابن بنام «ترجمه اویغوری شرح حال هوئن تسانگ» که از طرف آکادمی علوم برلن در سال ۱۹۳۰ طبع شده است رجوع شود.

و امپراطوری اویغوری را منقرض کردند و خاقان اویغوری را کشتند. ترکان قرقیزی در آن اوان در «ینی سئی» علیا (بین مینوسینسک و دریاچه «کوسو گول») ^۱ می زیستند دربار چین که مدت یک قرن در برابر این متحدین بسیار نیرومند خود یعنی ترکان اویغوری می لرزید از سقوط آنها استفاده نمود تا بطور منظم پیروان مانی را که تا آن وقت از آنها حراست و حمایت می نمودند قلع و قمع نیست و نابود کند (۸۴۳). قرقیزی ها جای ایغوری ها را در «مغولستان امپراطوری» در اورخون علیا اطراف «قربلقاسون» فعلی و قراقروروم امروزی گرفتند. ولی این قبایل و عشایر سیبری باز مغولستان را بسوی بربریت و توحش راندند. قرقیزها تا سنه ۹۲۰ صاحب علی الاطلاق این سرزمین بودند و در سنه مذکور است که مغولان سرزمین «کی تان» ^۲ آنها را مغلوب و وادار نمودند که بشنزارها و مرغزاران «ینی سئی» برگردند.

ترکان اویغوری که از امپراطوری مغولستان محروم گردیدند مهاجرت کردند و در اطراف واحه های تاریم علیا من جمله «قره خوجا» یا «خوجو» ^۳ تورفان قدیم و «دزیسا» ^۴ و قراشهر و کوچا* سکونت گزیدند ۸۴۳ (دزیسا همان است که بعدها بنام ترکی بش بالیغ خوانده شد). یک گروه دیگر اویغوری که از آن سپس بنام «ساری ایغور» خوانده شدند در حدود سنه ۸۶۰ یا ۸۶۶ در «کان-سو» ی غربی گرداگرد «کان چئو» ^۵ اقامت گزیدند. این سلطنت نشین حقیر اویغوری در «کان چئو» تا سنه ۱۰۲۸ دوام یافت و در این سنه بود که «تانگوت» ^۶ ها آنها را مسخر نمودند. (شکفتن و توسعه یافتن مذهب بودا در «توئن هوانگ» ^۷ در قرن دهم ثابت می کند که این گروه اویغوری پس از اندک مدتی دین مانی را

۱- یکی از آخرین خاقان های اویغوری بنام «وکیای» بیشتر مانند یک عنصر حادثه جو تا یک نفر پادشاه کوشش نمود که در صحرای کوبی بماند و با قرقیزی ها و چینی ها جنگ آزمائی کند و در سال ۸۴۷ در آلتائی بطور مبهم و نامعلومی کشته شد. ۲- K'i-tan (یعنی ختائیان، مترجم) ۳- Khotcho ۴- Dzimsa

۵- به تحقیقات آقای بارتولد ذیل لغت باش بالیغ در دائرة المعارف اسلامی مراجعه شود.

۶- Kan-tcheou سلاطین اویغوری «کان چئو» مدعی عنوان «خاقان» بودند و آنرا برنامهای خودشان اضافه می نمودند. (شاوان و بلیو) در مقاله موسوم به «یک دستور مانوی» که در روزنامه آسیائی در سال ۱۹۱۳ طبع شده، ص ۱۷۹.

۷- Touen-Houang

ترك نموده و مذهب بودائی محل پیوسته است)^۱. سلطنت نشین اویغوری «بش بالیغ - کوچا» تا اوج قدرت چنگیزخانیان در قرن سیزدهم دوام یافت. روی متن کهنه تخاری یا دقیق تر بگوئیم روی متن قدیمی کوچی یعنی هند و اروپائی ترکان اویغوری با فرهنگ کوچی یک نوع تمدن بسیار قابل توجهی بنیاد نهادند که مخلوطی است از تمدن و معرفت و کمال بودائی-نستوری و مانوی. در این جا نیز مانویت بزودی رو به ضعف گذاشت و در دوران چنگیزخانیان ترکان اویغوری «بش بالیغ - کوچا» یا پیرو مذهب بودا بودند یا نستوری.

خیلی محتمل است که استقرار اویغوری ها در سرزمین تورفان و کوچا که این کشورهای هند و اروپائی را بالملازمه ترکی نمود یکمرتبه صورت نگرفته بلکه بتدریج و با سیر مراحل واقع شده باشد. اختلاط و امتزاج اویغوری ها با اهالی بومی و اصلی آن ممالک باعث گردید که مردم آن سامان دارای دو زبان گردند. این معنا در نوشته ها و آثار مسلمین و منابع اسلامی مندرج است و اینها می نویسند که در موازات لهجه ترکی اهالی اویغوریه مدتها دارای زبانی دیگری نیز بودند که با آن بین هم گفت و شنود می کردند.^۲ بهرحال اویغوری ها از ادبیات «دنیای تخاری» بهره مند میشدند و آنرا ادامه می دادند و ادبیات اویغوری چه آنچه با دست نوشته شده و چه آنچه با حروف چوبی نقش شده و از طرف هیئت های علمی آلمانی و فرانسوی و انگلیسی در «سین کیانگ» فعلی بدست آمده ثابت می کند که آن مملکت با «ترك شدن» تمام فعالیت معنوی و ادبی گذشته خود را نیز محفوظ داشته است.^۳ اویغوری ها بدین ترتیب حقا شایستگی آنرا داشتند که «معلمین تمدن» در ممالک ترك و مغول آلتائی و «اورخون» و نایمان های قرن دوازدهم و چنگیزخانیان

۱- روی چندین لوحه بودائی که در مغاره های هزار بودا در شهر توتن هوانگ بهست آمده سلاطین اویغوری کان چتو عنوان خاقان آسمانی را برنشان افزوده اند. (کتاب شاوان - پلینو بنام یک دستور مانوی که در چین باز یافته شده است. ۱۹۱۳ ص ۳۰۳).
 ۲- بارتولد ذیل لغت «ترك» در دائرة المعارف اسلامی. باسپیل ها که در قرن هفتم مقدم بر اویغوری ها در ناحیه «کوچنگ» که سابقا بش بالیغ باشد در محاذات زبان ترکی زبانی مخصوص خودشان داشتند که بکن نیز تکلم می نمودند.
 ۳- در ربع دوم قرن دهم شرح حال هیونان تسانگ بزبان اویغوری ترجمه شد و بادسوازل «فون گابان» آنرا بالمانی ترجمه و طبع نموده است بنام «ترجمه حال هوئن تسانگ» و از طرف انجمن پرسی آکادمی علمی در سال ۱۹۳۵ طبع شده است.

قرن سیزدهم بشوند و بهمین جهت بود که منشیان و نویسندگان و محررین «ادارات» چنگیزخانین اویغوری بودند و برسم الخط اویغوری مکاتبه می نمودند

ترکان «شاتو»^۱

سلسله سلطنتی چین «تانگ»ها که در سنه ۹۰۷ مضمحل شد نزدیک بود که در سال ۸۸۰ در نتیجه یک شورش و بلوای عام که مردی موسوم به «هوانگ-چائو»^۲ رهبری آنرا داشت منقرض گردد. پایتخت های امپراطوری شهر «چانگ نگان» و شهر عظیم «لو-یانگ» هردو در دست این متمرّد آشوبگر افتاد و دربار چین بعشیره تازه ای از ترکان موسوم به «چول»^۳ هامتوسل شد. این عشیره را در الفبای چینی «چویو»^۴ می نویسند که ترجمه چینی آن از این قرار است: «مردم شنزارها»^۵.

«بارتولد» قبایل «چول» و «چویو-یه»^۶ یا «شاتو» را از گروه عشایر و طوائف «توقوز اوغوز» میدانند که لااقل قسمتی از آنها بین قرن دهم تا دوازدهم در شمال دریاچه «آرال»^۷ بیابان گردی می کردند. آنچه مسلم است این است که «شاتو»ها از قسمت اعظم توکیوهای غربی جدا شدند تا از آغاز قرن هفتم در مشرق دریاچه «بارکول» روزگار را بسر بردند. در سنه ۷۱۲ دسته های مختلفی تبتی چون در ناحیه «بارکول» دست بغارتگری زدند «شاتو»ها کمی بطرف مغرب بسوی «کوچنگ»^۸ نقل مکان کردند. چون در سنه ۸۰۸ نیز تجاوزات و لشکر کشیهای تبتی ها در اردوگاه های «شاتو»ها واقامتگاه های آنها تجدید گردید. اینها از دولت

۱ - Cha-t'o - ۲ Houang-Tch'ao - ۳ Tchöl - ۴ Tch'ou-yue - ۵ - بارتولد -

توقوز غوز در دائرة المعارف اسلامی ص ۸۴۸ و ذیل لغت ترک که نیز در همان کتاب ص ۹۴۹ بنابر منابع چینی که شاوان ذکر نموده با تأیید این نکته که شاتوها قرابت نزدیکی باچویویه ها دارند معهذاً معتقد است که اولی ها در قرن هفتم در مشرق و دومی ها در مغرب دریاچه بارکول بیابان گردی می کردند. ۶ - Tch'ou-yue -

۷ - بارتولد در مقاله توقوز اوغوز و در مقاله ای راجع به ترکان که در ص ۹۴۸ دائرة المعارف اسلامی طبع شده مینورسکی در حدود العالم ص ۲۹۹ تانگچو ترجمه شاوان (سند شماره ۹۹) می گویند که شاتوها از نژاد توکیوهای غربی می باشند و مخصوصاً چویویه ها قبیله ای ترک که در قرون هفتم و هشتم در کوچنگ و حدود دریاچه بارکول

صحرا نوردی می کردند از آن نژادی باشند. ۸ - Kou-tch'eng -

چین درخواست حمایت و حراست نمودند. دربار چین «سلسله تانگ» نیز آنها را بعنوان مؤتلف و دوست خود در شمال شرقی لینگ چئو^۱ (نزدیک نینگ هیا) در شمال «اوردوس» مستقر ساخت و جای داد.

شاتوها در ناحیه «اوردوس» تا سال ۸۷۸ ساکن و مقیم ماندند. در این سال چون جنگ داخلی چین را ذلیل و زبون کرده بود یکی از رؤساء آنها موسوم به «لی کویونگ»^۲ یکی از سنگرگاه ها و پاسگاه های نظامی چین موسوم به «تاتونگ» را که در شمال ایالت «شان-سی» بود و از آنجا می توانست در هرج و مرجی که در چین روی داده بود مداخلاتی کند گرفت. در سنه ۸۸۰ وقتی که ترمذ و سرکشی مخوف «هوانگ-چائو» پایتخت «تانگ» ها یعنی شهر «چانگ نگان» را از دستشان درآورد، آنها برای مبارزه با طاغیان و متمرّدین به «لی کویونگ» متوسل شدند. این رئیس و رهبر جوان را (بیش از ۲۸ سال نداشت) مورخین چینی مردی دلاور و عنصری وفادار بمامعرفی کرده اند. او نقش خود را که عبارت بود از نجات سلسله «تانگ» بسیار جدی تلقی نمود و وفاداری و شرافتمندی خود را بمرحد کمال رساند متمرّدین و طاغیان را در سنه ۸۸۳ از «چانگ نگان» بیرون راند و در ازاء این چنین خدمتی دولت امپراطوری چین که از خطر فنا و زوال خلاصی یافته بود او را بسمت وزارت منصوب نمود. چیزی که برای او کمال اهمیت را داشت این بود که حکومت و فرمانفرمایی «تایوان» یعنی «شان-سی» فعلی نیز به او واگذار شد. چندی تصور می رفت که این ترک چینی شده جانشین سلسله «تانگ» - که در حالت احتضار بود - خواهد شد و بر سریر امپراطوری چین تکیه خواهد زد. ولی وفاداری و شرافتمندی او را از این چنین اقدامی منع نمود و رئیس سابق دسته ای از راهزنان و قاطعان طریقی که بموقع بطرفداران امپراطوری ملحق شده بود موسوم به «چوون»^۳ آخرین امپراطور سلسله «تانگ» را از تخت شاهی چین بدور راند و خود اورنگ امپراطوری را غصب کرد و در سنه ۹۰۷ سلسله «هئو-لئانگ» را تأسیس نمود. با این تفصیل «لی-کو-یونگ» مالک و فرمانفرمای

«شان - سی» ماند و پس از مرگ او در سنه ۹۰۸ پس روی موسوم به «لی - تزون - هیو»^۱ بعنوان پادشاه «تزین»^۲ سلطنت می کرد و پایتخت او «ته یوئان» بود و در سنه ۹۲۶ درگذشت. در سنه ۹۲۳ همین «لی تزون - هیو» سلسله «هئولئانگ» را برانداخت و خودش امپراطور چین شد و «لویانگ» را پایتخت خود قرار داد. سلسله ای را که او تأسیس نمود موسوم به «هئوتانگ»^۳ شد ولی دوران آن دوامی نیافت و فقط سیزده سال سلطنت او طول کشید (۹۳۶ - ۹۲۳) در سنه ۹۳۶ ژنرال «شه کینگ تانگ»^۴ که وی نیز ترکی از قبیله «شاتو» بود با کمک طوائف «کی تان»^۵ «ختائیان» سلسله «هئوتانگ» را منقرض کرد و خود را امپراطور چین خواند و سلسله «هئو - تزین»^۶ را تأسیس نمود و پایتخت امپراطوری را در «کای فونگ»^۷ قرار داد. ولی دوران سلطنت این سلسله نیز کوتاه تر و زود گذرتر از سلسله قبلی بود زیرا فقط دمسال طول کشید (۹۴۶ - ۹۳۶). در سنه ۹۴۶ این ترکان قدیمی که کاملاً خلق و خوی چینی یافته بودند از طرف قبایل کاملاً بدوی و وحشی حقیقی یعنی «کی - تان» که از نژاد مغول بودند منکوب و مقهور شدند و اینک می پردازیم بشرح آن قبایل.

«کی تان» ها یا «ختائیان»

کی تان ها (بنا بر رسم الخط چینی) یا ختائی (بنا بر رسم الخط عرب و ایرانی) یا کیتات (بزبان مغولی) در سالنامه های چینی از سنه ۴۰۶ - ۴۰۵ نامشان ذکر شده که قبیله ای بودند که در مغرب «لئائوهو»^۸ بین این شط و شعبه و شاخه آن موسوم به «شارا - مورن»^۹ در ایالت «ژهول»^{۱۰} امروزی سکونت داشتند. اینها بخانواده مغولی تعلق داشتند زبان آنها نیز «شاخه و شعبه ای از زبان مغولی بود که با کلمات ولغات تنگوت آمیخته بود و اصوات بطور قوی از حلق و سق دهان

Che king t'ang - ۴
Leao-ho - ۸

Heou Tang - ۳
K'ai fong - ۷

Tsin - ۲
Heou-Tsin - ۶
Jéhol - ۱۰

Li Ts'un-hiu - ۱
K'i tan - ۵
Chara Mouren - ۹

خارج میشد «^۱». در سنه ۶۹۶ آنها از تنگه «شان-هه» کوئان^۲ بقصد قتل و غارت عازم «هوئی»^۳ طرف «یونگ-پینگ»^۴ شدند و حتی بدشتزارهای پکن هم رسیدند ولی دربار چین (ملکه چین مسماة به «ووئو»^۵ سلطنت داشت) خاقان توکیوهای شرقی موسوم به «موچو» را که آنوقت در اوج قدرت بود علیه آنها برانگیخت و کیتان را از پشت سر مورد حمله قرار دادند و چنان شکستی نصیبشان شد که برای مدت سه قرن بسط و توسعه آنها متوقف ماند ۶۹۷. (بصفحات قبل مراجعه شود). در پیکاری که در سنه ۷۳۵-۷۳۴ در خط سرحدی بین کیتان و چینیان روی داد در اوضاع تغییری حاصل نشد. در سنه ۷۵۱ در شمال شرقی «پینگ-لو» نزدیک «پینگ تزه یوان»^۶ امروزی کیتان ها یک لشکر چینی را که برای سرکوبی آنها آمده بود مغلوب نمودند. نگفته نماند که آن لشکر چینی تحت فرماندهی صاحب منصبی بود که او نیز از نژاد کیتان ها بود نام آن سردار شهیر «نگان-لو-شان»^۷ میباشد. این سردار داخل خدمت چین شده و مورد عنایت امپراطور تانگ «هیوان-تسونگ» بود. این همان نگان-لو-شان «است که بعداً سعی نمود «هیوان-تسونگ» را از امپراطوری منعلز نماید و خود جای او را بگیرد (۷۵۵).

«ختانیان» «کیتان ها» حوضه شمال غربی شط «لئاو-هو» و ناحیه رودخانه «شارا-مورن» را که در آن می ریزد تحت تصرف خود داشتند تا در قرن دهم یکی از رؤسای جدی و فعال آنها موسوم به آبا-او-کی ویا برسم الخط چینی یه لیو (بنام قبیله آنها) توانست مقام و منزلت خانی را در قبیله خودش برقرار نماید

۱- راجع به کیتان ها مراجعه شود به تحقیقات گابلنتز Gabelentz بنام «تاریخ لیائو بزرگ» (ترجمه از نوشته لئاوچه) مطبوعه در پترسبورگ سال ۱۸۷۷ برت شنایدر Bretschneider بنام «تحقیقات قرون وسطائی» مجلد اول ص ۲۰۹-شاوان «مسافرن چینی نزد کیتان ها و یوچه ها» روزنامه آسیائی سال ۱۸۹۷ شماره یک ص ۳۷۷-ژ. مولی Mullie بنام «شهرهای قدیمی امپراطوری لئاوهای بزرگ در سلطنت نشین های مغولی بارن» نوشته تونگ پائو ۱۹۲۲ ص ۱۰۰. بزبان مغولی کیتان مفرد آن است و جمع آن کیتات است. ۲- پلپو «در باره کومان ها» Chan-hai-Kouan روزنامه آسیائی. ۱۹۲ شماره یک ص ۱۴۷-۱۴۶ باید متذکر شویم که رشیدالدین خاطر نشان می کند که «زبان ختائی انطباق عظیمی با زبان مغولان دارد.» به تحقیقات ویلی باروخ «خط و زبان کیتان ها» و به تحقیقات کوتویچ بنام «ختانیان و خط آنها» مراجعه شود. ۳- Ho-pei ۴- Yong p'ing

بنابر قول وقایع نگاران و سالنامه نویسان چین که بعد از حیات وی خاطراتی نوشته اند، او سعی نمود که برای صورت ظاهر اتباع و متابعین خود را چینی جلوه دهد و جانشین او نیز در ۹۴۷ء به سلسله خودشان نام چینی «لثائو» داد و در تاریخ چین هم «کیتان» ها را بهمان نام لثائومی شناسند. در سنه ۹۲۴ء داخل مغولستان شده به «اورخون» علیا رسید وارد شهر «قربلقاسون» (قره بلغاسون) شد و ترکان قرقیزی که آن حدود را از سال ۸۴۰ء متصرف شده بودند بیرون راند و آنها را وادار نمود که بطرف «ینی سئی» علیا و مرغزارهای مغرب رجعت کنند^۱. نکته جالب توجه این است که او بترکان اویغوری مقیم «کان-سوی غربی» پیشنهاد نمود که آنها را باز صاحب و مالک کشور «اورخون» بکنند که خاقان های سابق اویغوری از سنه ۷۴۳ء تا ۸۴۰ء آنجاها را در تحت تصرف خود داشتند، اما اویغوری ها که دیگر شهرنشین و مقیم شده بودند این پیشنهاد را رد کردند زیرا قبول آن متضمن بازگشت بزندگی صحرا - نوردی و بیابان گردی بود^۲؛ از طرف شرقی «آپااوکی» در سنه ۹۲۶ء سلطنت تنگوز و کره ای را که موسوم به پوهه^۳ بود و شامل کره شمالی (در شمال چهلیمین درجه جغرافیائی است) و منچورستان در مشرق «لثائو تونگ»^۴ (از خاریین و لادی وستوک تا بندر پورت آرتور) میباشد مضمحل و منقرض نمود ولی خود او در این لشکر کشی ها وفات یافت. تنگوزها - جورچت هائی که در شمال شرقی منچورستان بودند و در جنگلهای «اوسوری» می زیستند از متابعین و رعایای «کیتان» ها. ختائیان شدند.

«آپائوکی»^۵ سعی نمود از جنگهای داخلی که باعث از هم گسیختگی اوضاع چین شده بود استفاده کند و «هوپی» را تصرف نماید ولی در «وانگ تو»^۶ واقع در جنوب «پائوتینگ» همان «لی-تسون-هیو» که قبلا نامش مذکور افتاد و مؤسس سلسله چینی «هوتانگ» شد او را عقب راند (۹۲۲ء).

۱ - کتاب شاوان «مسافرین چینی نزد کیتان ها و یوچه ها» که در روزنامه آسیائی در سال ۱۸۹۷ء در ما مه - ژوئن طبع شده ص ۳۸۲ برت شنایدر «تحقیقات قرون وسطائی ص ۲۶۵»
 ۲ - نفوذ فرهنگی اویغوری ها در کیتان ها بسیار زیاد بود چنانکه یکی از دو رسم الخط کیتان ها رسم الخط اویغوری بود.

۳ - Pohai - ۴ - Leao-tong

۵ - A-pao-ki - ۶ - Wang-tou

پس از مرگ «آپائوکی» در سال ۹۲۶ ملکه ییوه او که خاتونی بود^۱ با اراده‌ای آهنین مانند بسیاری از ملکه‌های ترك و مغولی (مانند مادر چنگیزخان) توانست بین پسران خود پسر دومی را که بر دیگران ترجیح می‌داد بسمت خانی انتخاب کند. او مجلس بزرگی از ملت خود (مثل قوریلتهای مغولان چنگیزخانی) تشکیل داد و پسر ارشدش موسوم به تویو و پسر دومی خود موسوم به «توکوانگ»^۲ (برسم الخط چینی) را بر اسب سوار کرد و یاشراف و نجائی که قبلاً اطلاع داده بود روی نمود و گفت: «من هر دو پسر را که در این جا می‌بینید متساویاً دوست میدارم و نمی‌توانم تصمیمی اتخاذ کنم. شما لجام اسب آن پسر را بگیرید که شایسته‌تر می‌پندارید.» طبعاً آنها لجام اسب «توکوانگ» را گرفتند و او بسمت خانی انتخاب شد (۹۴۷-۹۲۷). درابتداء زمام امور دردست مادر بود و خان طبق میل و اراده مادر سلطنت می‌کرد. هروقت از رئیسی تکدر خاطر حاصل می‌نمود او را می‌فرستاد که «از حال و احوال وی شوهر مرحوش را مطلع کند.» محافظینی که در مجاورت قبر «آپائوکی» بودند پیغام آور را از حیات به ممات می‌فرستادند. روزی یکی از زعمای چینی حامل چنان پیامی شد. این شخص موسوم به «چائو-سویون»^۳ رو بملکه کرد و گفت: حرمت این پیام اقتضا دارد که خودتان حامل آن باشید. خاتون جواب داد که بدبختانه جان و حیات او برای بقای خاندان لازم است ولی با کمال خوشروئی دست خودش را از میچ برید و در مزار پادشاهی دفن نمود.^۴ جای بسیار تعجب و حیرت است که چگونه این عادت و سنت که عبارت بود از قتل وزیران و خدمتکاران در سوگواری خان و خاقان از دورترین ایام و از قرون که دور از حافظه انسانی است بین این قبایل صحرانورد و دراین مرغزاران باقی مانده است. این رسم بین قبایل سیت و بین هون‌ها و هیاطله و مغولان معمول مانده بود. علی‌رغم این سنت بدوی و عادت وحشیانه خاتون از اعطاء حس اعتماد خود بوزیر چینی «هان-ین-هوئن» دریغ نورزید و با ارشاد او ملت «کی تان» را رویتدن سوق داد.

۱ - این ملکه از قبیله «شولو» بود که آنرا چینیان «شولوشه» Chou lu Che تلفظ می‌کنند. ۲ - Tö-Kouang

۳ - Tchoo Sseu-wen ۴ - Wiegner در کتاب «متن‌های تاریخی» مجلد دوم صفحات ۱۰۳۸-۱۰۳۷.

خان جدید «کی تان» موسوم به «یه لیوتو کوانگ»^۱ بزودی فرصت یافت که در امور چین مداخلاتی بنماید. در سنه ۹۳۶ ژنرال امپراطوری چین را موسوم به «شه کینگ تانگ» که علیه سلسله «هئوتانگ» عصیان و قیام نموده بود تحت حمایت خود گرفت، از تنگه «کو-پی-کئو» با پنجاه هزار سرباز گذشت و عازم «هوپی» شد و یکمک آن سردار شتافت و قوای چین را درهم شکست و او را بر تخت پادشاهی چین نشاند و وی مؤسس سلسله «هئوتسین»^۲ ها شد.

این سردار که در اثر مساعدت و عنایت خان ختا با امپراطوری چین رسید برای اثبات حسن قدرشناسی ناحیه شمالی «هوپی» را با ایالات «یئوچئو»^۳ یا «ین چئو» و «پکن» فعلی و منطقه شمالی ایالت «شان-سی» را با «یون چئو»^۴ و «تاتونگ»^۵ فعلی را با واکذار نمود (۹۳۶). این اقدام باعث گردید که قبایل بدوی را داخل دیوار عظیم چین جای دهند و در آنجا مستقر سازند و خطوط سرحدی شمالی را در اختیار آنها بگذارند بطوری که آن وحشیان بتوانند تمام سیاست چین را تحت نظارت خود قرار دهند. خیانت «شه-کینگ تانگ» اولین شکاف و شکست را در بنای کهن سال امپراطوری چین ایجاد نمود و این شکاف همواره بازتر و فراخ تر میشد تا اینکه قبایل و عشایری از آنجا آمدند و در قرن دوازدهم تمام چین شمالی و در قرن سیزدهم تمام چین را تصرف نمودند. پکن را خاقان ختائی موسوم به «تو کوانگ»^۶ تصرف نمود ولی این شهر از دست وی بدر آمد و بدست «جورجات»^۷ ها رسید و از دست آنها نیز بدر آمد و بدست چنگیز خانیان افتاد و بدین ترتیب از سنه ۹۳۶ تا سال ۱۳۶۸ در اختیار صحرا نوردان باقی ماند. در سنه ۹۳۸ «تو کوانگ» آنها را پایتخت جنوبی خود قرارداد (بزبان چینی نان کینگ) و اقامتگاه شمالی او شهر «لین-هوانگ» بود که کنار شط «شارامورن» واقع است. پایتخت شرقی وی در منچورستان شهر «لئویانگ»^۸ بود.

Yun-tcheou - ۴

Yeou-tcheou - ۳

Heou-Tsin - ۲

Ye liu To-Kouang - ۱

Mullie - ۸ کتاب آقای مولی بنام

Leao-yang - ۷

Tö Kouang - ۶

Ta t'ong - ۵

«شهرهای قدیمی امپراطوری لئائو بزرگ» تونگ پائو سال ۱۹۲۲ ص ۱۰۰ - از سال ۱۰۴۴ شهر تاتونگ نیز رتبه پایتخت غربی را کسب نمود که به چینی «سی کینگ» میباشد.

«شه کینگ تانگ» که بامپراطوری چین رسید چون از برکت ختائیان این مقام شامخ را دریافت تا دم مرگ (۹۴۲) مطیع آنها بود و نسبت بانها حس فرمانبرداری خود را اظهار داشت ولی برادرزاده وجانشین او موسوم به «شه-چونگ-کوئی»^۱ که از سال ۹۴۳ تا ۹۴۶ سلطنت نمود خواست باین قیمومت خاتمه دهد. این کار بی احتیاطی خطرناک و وخیمی بود. در ارتفاعات «هو کین-فو»^۲ قوای او را کیتان ها مغلوب نمودند، از شط زرد گذشتند و مقابل «که فونگ» (در آن ایام آنرا «تالانگ» می خواندند) که پایتخت امپراطوری بود مقام گرفتند. خان ختائیان موسوم به «تو کوئانگ» نخستین روز سال ۹۴۷ وارد پایتخت امپراطوری چین شد. خان ختا بدون شک ب فکر افتاد خود را امپراطور چین اعلام نماید و در پایتخت اشغال شده چین نیز لباس چینی دربر کرد. ولی عقب سر او اهالی چین قیام کرده بودند و دسته های متفرق ختائی را مخصوصاً در «چانگ تو» می کشتند و از بین می بردند. «تو کوئانگ» رفت که اهالی «چانگ تو» را قلع و قمع کند ولی در برابر قیام و شورش عمومی عازم «ژهول» شد و تمام دربار چین را که اسیر کرده بود با خود برد. وقتی که بارتفاعات «چن تینگ»^۳ رسید وفات یافت و مرگ او در چنین ساعتی باعث شورش و برآشفتگی در اردوی ختا گردید و فرصتی را که برای تسخیر چین پیش آمده بود از دست دادند (۹۴۷).

در موقع بازگشت کیتان ها یک سردار چینی بنام «لیئو-چه-یوئان» که خون ترك داشت و از قبیلۀ «شاتو» ها و در ایالت «شان-سی» فرمانده قوا بود از طرف سربازان و عساکر خود بامپراطوری منصوب شد (فوریه ۹۴۷). چون اهالی چین این انتصاب را قویاً تأیید نمودند او نیز در شهر «کای-فونگ» در ماه آوریل همان سال بر تخت پادشاهی نشست و مؤسس سلسلۀ سلطنتی «هئو-هان»^۴ ها شد.

گفتیم که «کیتان» ها با مرگ «تو کوئانگ» فرصتی را از دست دادند. این پادشاه دوجانشین یافت یکی از سنۀ ۹۴۷ تا ۹۵۱ و دیگری از سنۀ ۹۵۱ تا

۹۶۸ سلطنت کرد. نام اولی «یه-لیو-یوئان»^۱ و نام دیگری «یه-لیو-کینگ»^۲ بود. در سنه ۹۵۱ خاندان امپراطوری «هئو-هان» را یک سلسله تازه دیگری بنام «هئو-چئو»^۳ از سلطنت خلع نمود و این محرومین از تاج و تخت به «شان-سی» مرکزی رفتند و در آن سرزمین یک امارت و سلطنت نشینی محلی بنام «پی-هان»^۴ تأسیس نمودند. این سلسله کوچک نیز از سنه ۹۵۱ تا ۹۷۹ دوام یافت و پایتخت آن «تای-یوان»^۵ بود نائره یک جنگ دائمی بین سلسله‌های پادشاهی که در «کای-فونگ» سلطنت می‌نمودند (بدوآ هئو-چئوها. ۹۶-۹۵۱ و بعداً «سونگ»^۶ ها. ۹۶۰) و پادشاهان «پی-هان»^۷ های «شان-سی» که در «تای-یوان» سلطنت می‌کردند همواره مشتعل بود. در اثر کینه نسبت بکسانی که دست آنها را از سلطنت کوتاه کرده بودند و برای دفاع و حمایت از سلطنت نشین حقیر و کوچک خود در «شان-سی» خاندان «پی-هان» خود را در تحت حمایت و صیانت «کیتان»^۸ ها قرار دادند. البته «کیتان»^۹ ها برای مداخله هیچ تأخیر و تعللی روا نمی‌داشتند و عساکر آنها می‌شتافتند تا هروقت قوای امپراطوری چین برای بازگرفتن «تا-یوئان»^{۱۰} جلو می‌آمدند بکمک «پی-هان»^{۱۱} ها بروند و آنها را نجات دهند.

این وضع دوام داشت تا اینکه یک سلسله بزرگ ملی، سلسله پادشاهی «سونگ»^{۱۲} در سال ۹۶۰ بر تخت پادشاهی چین نشست و از سنه ۹۷۵ وحدت ممالک چین را (سواى همین سلطنت نشین کوچک «پی-هان»^{۱۳} که پایتخت آن تایوئان میباشد) مسلم ساخت.

بانی و مؤسس سلسله «سونگ»^{۱۴} پادشاه کبیر «ته-تسو»^{۱۵} و نام شخصی او «چائو-کوانگ-دین»^{۱۶} بود. در سنه ۹۶۸ کوشش نمود که «ته-یوئان»^{۱۷} را مسخر سازد ولی «کیتان»^{۱۸} ها بر حسب عادت قدیم و رسم معهود بکمک «پی-هان»^{۱۹} شتافته و حمایت آنها برخاستند و او را منع نمودند. دومین امپراطور «سونگ»^{۲۰} موسوم به «ته-تسونگ»^{۲۱} در این اقدام بخت یارش شد یعنی در سنه ۹۷۹ علی‌رغم مداخله و کمک «کیتان»^{۲۲} ها

Pei-Han - ۴

Heou-Tcheou - ۳

Ye-liu-King - ۲

Ye-liu Yuan - ۱

Tchao K'ouang-yin - ۸

T'ai-tsou - ۷

Song - ۶

T'ai-Yuan - ۵

T'ai-tsong - ۹

توانست سلطنت‌نشین «ته‌یوان» را وادار به تسلیم بنماید و بدین ترتیب سلطنت‌نشین «پی-هان» را که در شان‌سی مرکزی واقع بود بمتصرفات خود ملحق و منضم کرد. پس از این توفیق مصمم شد اراضی‌ای را که کیتان‌ها (همان ختائی‌ان. مترجم) از سنه ۹۳۶ در جنوب دیوار عظیم تصرف نموده بودند بازستاند و «تاتونگ» و «پکن» را از ید تصرف آنها درآورد. ولی پادشاه کیتان‌ها موسوم به «یه-لیو-هین» (۹۸۲-۹۶۸) و سرداران او چنان با پافشاری در برابر حمله عساکر چینی ایستادگی نمودند که حملات آنها در هم ریخت و توفیقی نصیب مهاجمین چینی نشد. امپراطور چین بطرف پکن (در آن زمان آنرا «یئوچئو»^۱ یا «ین کینگ»^۲ می‌نامیدند رفت و آنرا محاصره نمود ولی سردار ختائی موسوم به «یه-لیو-هیئوکو»^۳ نزدیکی رودخانه «کائو-لئانگدهو» در شمال غربی پکن او را شکست داد و امپراطور قهرآ و معجلا عقب‌نشینی نمود و این سیر قهقرائی تا «چو-چئو» سرراه پکن بطرف «پائو-تینگ» ادامه یافت (۹۷۹). کیتان‌ها بنوبت خود سعی نمودند قسمت چینی «هویی» را تصرف نمایند ولی سردار آنها «یه-لیو-هیئوکو» مقابل «چنگ تینگ» مغلوب شد.

در سنه ۹۸۶ امپراطور چین «ته-تسونگ» یک‌بار دیگر بحمله و هجوم مبادرت ورزید. خان‌ختا «یه-لیو-هین» تازه در گذشته بود و پسر دوازده ساله او برجای پدر نشست و بر تخت نیابت سلطنت مادرش مسماة به «سیائو-چه»^۴ سلطنت می‌کرد. نام این پسر «یه-لیو-لونگ-سیو»^۵ بود و از ۹۸۳ تا ۱۰۳۱ سلطنت نمود. موقع برای حمله مناسب بود. قشون چینی تحت فرماندهی سه سردار بنام «تسائوپین» و «پان‌می» و «یانگ‌یه» قرارداشت و بستونهای فراوانی تقسیم شده بود که بعضی از آنها بطرف «تا-تونگ» و بعضی سوی «پکن» می‌رفتند. ستونهای چپ توانستند ناحیه «تاتونگ» را اشغال کنند ولی ستون‌های راست نتوانستند از «چو-چئو» بگذرند و سرانجام از سردار ختائی موسوم به «یه-لیو-هیئوکو» در جنوب

غربی «چو-چئو» نزدیک «یی-چئو» شکست خوردند و تاکنار رودخانه «کیوماهو» نیمه راه پکن و «پائوتینگ» مجبور به عقب نشینی گردیدند.

مابقی عساکر چین بطرف جنوب گریختند ولی سردار ختائی موسوم به «یه-لیو-هیو کو» درکنار رودخانه «شاهو» بآنها رسید و چینیان را در آن رودخانه افکند و عده بسیاری از آنها غرق شدند. ختائیان «شن چئو» را که نزدیک «چنگ تینگ» است و «توچئو» و «شوئن-تو» را گرفتند و از خوشبختی چینی ها است که ختائیان از پیشروی بطرف جنوب که برای آنها دیگر امری ساده بود منصرف شدند (۹۸۶) فقط در سنه ۹۸۹ است که چینیان توانستند بخود آیند و در نزدیکی «پائوتینگ فو» آنها را مغلوب کنند. در این موقع اضطراب و نگرانی خاطر چینیان بسبب «تنگوت ها» تشدید شده بود. «تنگوت» ها ملتی بودند از نژاد تبتی و در آغاز قرن یازدهم در «اوردوس» و «آلاشان» دولت تازه ای تأسیس نمودند بنام «سی-هیا»^۱ و این دولت تازه بنیاد برای ایالت چینی «شن-سی» مهلکه ای دائمی شده بود. بانی این دولت موسوم به «چائو-پائو-کی»^۲ که بنام «لی کی تسین»^۳ مشخص است (در ۱۰۰۳ مرد) در سنه ۹۹۰ از طرف «کیتان» ها (همان ترکان ختائی. مترجم) که در آن اوان حاکم علی الاطلاق تمام عشایر و قبایل صحرای گوبی شرقی بودند بعنوان پادشاه «سی-هیا» شناخته شد. در سنه ۱۰۰۱ پاسگاه و قلعه مهم «لینگ-چئو» یا «لینگ-وو» را واقع در نزدیکی «نینگ-هیا» که در دست چینیان بود تصرف نمود. در مجاورت همین قلعه و پاسگاه چینی شهر «هالا تچار» واقع می باشد که پایتخت سلاطین تنگوت یا «سی-هیا» بود. امپراطوری چین بدین ترتیب از شمال شرقی دوچار خطر ختائیان و از شمال غربی نیز دوچار «سی-هیا» بود.

در دوران سلطنت سومین امپراطور سونگ موسوم به «چن-تسونگ»^۴ پادشاه کیتان ها بنام «یه لیو لونگ سیو»^۵ در سال ۱۰۰۴ در جنوب «هوپی» بتاخت و تاز پرداخت و در ضمن این تظاولها و چپاولها نواحی «پائو-چئو» (پائوتینگ فعلی)

«کی-چئو» (تامینگ) و حتی «توتسینگ»^۱ را که امروز «تسینگ فونگ-هین»^۲ می نامند و رویروی «کای فونگ» پایتخت چین بود تصرف نمود. با این وضع دیگر هیچ چیز آن پادشاه را از شط اصفر (مسیر سال ۱۰۰۰ که در سال ۱۰۰۷ تغییر مسیرداد) جدانمی کرد. در «کای فونگ» پایتخت چین درباریان متملق و ضعیف النفس و جبان بامپراطور «چن-تسونگ» نصیحت می دادند که اقامتگاه خود را به نانکن یا به «سوچه اوان»^۳ منتقل نماید ولی این امپراطور نصایح آنها را رد کرد و تصمیمی بسیار مردانه و غیورانه اتخاذ نمود. در ساحل شمالی شط زرد قلعه «شن چئو»^۴ هنوز مقاومت می ورزید و تسلیم نشده بود یکی از صاحب منصبان غیور و جسورچینی موسوم به «لی کی لونگ» که در آن قلعه از طرف ختائیان محصور بود آنها را در دامی افکند که در آن عده کثیری از ختائیان بهلاکت رسیدند. بایک نگاه به نقشه جغرافیائی می توان دریافت که «شن چئو» راه «کای-فونگ» را قطع می کند و با سقوط آن قلعه ختائیان بشط اصفر میرسیدند و رویروی پایتخت قرار می گرفتند. امپراطور «چن تسونگ» این شجاعت را بخرج داد از «کای فونگ» بیرون آمد و با قوای امدادی عازم «شن چئو» شد و به «جبهه جنگ» رسید. این رفتار شجاعت آمیز او آن چنان مؤثر شد که کیتان ها در همان شهر مستحکم و محاصره شده پیمان صلح را امضا نمودند (۱۰۰۴). سرحد طبق همان سرحد سال ۹۳۶ باقی ماند یعنی شهرهای پکن و «تاتونگ» در تصرف کیتان ها و شهرهای «پائوتینگ» و «نینگ وو» در تصرف چینیان ماند. این خط سرحدی ایالت هوپی را در قسمت شمالی شهر «پاچئو» قطع می نمود (در تصرف چینیان می ماند) و در ایالت «شان-سی» نیز در شمال «ووته شان» آنرا قطع می کرد و در اختیار چینی ها می گذاشت.

این صلح سنه ۱۰۰۴ یک قرن دوام یافت. ختائیان از این که در پکن و «تاتونگ» سلطنت می کردند خوشحال و خرسند بودند و سلسله «سونگ» هم که سوای همین استثنا صاحب تمامت چین بود فکر تسخیر آن دوشهر را از سر بدر کرد.

ختائیان طمع و حرصشان را معطوف به «کره» و «گویی» نمودند. حملات آنها به «کره» رد شد زیرا اهالی کره توانستند با کمک «جورچات» ها که قبیله‌ای «تنگوز» از سرزمین «اوسوری»^۱ بودند بآنها حمله‌ور شوند و بر ختائیان از دوطرف بتازند (۱۰۱۴). ختائیان در سنه ۱۰۰۹ طرف صحرای گویی رفتند و از اوغوری‌ها شهرهای «کان-سئو»ی غربی و «کان-چئو» و «سو-چئو» را گرفتند. در سال ۱۰۱۷ ظاهراً سعی کردند که کاشغر و ناحیه ایسیک گول «ایسی گل» را که چنانکه بعد خواهیم دید تحت تصرف یک سلسله ترک مسلمان یعنی قراخانیان بود بگیرند. ظاهراً تا فاصله هشت روز راه یکی از پایتخت‌های قراخانیان «بلاساغون» واقع در ساحل «چو»ی علیا واقع در مغرب ایسیک گول (ایسی گل) رسیدند ولی خان قراخانی در کاشغر موسوم به طغان^۲ قوای مهاجم را درهم شکست. «تنگوت» های «سی-هیا» نیز چشم بمغرب دوخته بودند و پادشاه آنها موسوم به «چائوتومینگ»^۳ (۱۰۳۲-۱۰۰۶) شهر «کان-چئو» را در سنه ۱۰۲۸ از دست اوغوریان بدرآورد. (کیتان‌ها پس از لشکرکشی ۱۰۰۹ دیگر در این شهر نمانده بودند) پسر او «چائو-یوان-هائو»^۴ (۱۰۴۸-۱۰۳۲) نیز در سنه ۱۰۳۶ شهرهای ذیل را از تبتیان گرفت: «سو-چئو»^۵ و «توئن-هوانگ»^۶. در ۱۰۴۴ ختائیان از «اوردوس» حمله‌ای باو نمودند که وی آنرا رد نمود. در دوران سلطنت این پادشاه «تنگوت» ها رسم الخط مخصوصی اختیار نمودند که موسوم به خط «سی-هیا» شد و از رسم الخط چینی مشتق است. در سال ۱۰۰۸ هیئت اعزامی «کوزلوف»^۷ در ناحیه «قراخوتو» که همان شهر قدیمی «بی-تسی نه»^۸ و «اتزینا»^۹ ی «مارکوپولو» میباشد در شمال «کان-سو»^{۱۰} یک کتابخانه‌ای پراز اوراق و کتب خطی (بادست نوشته شده) و مطبوع و چاپ شده یافتند^{۱۱}. کیتان‌ها نیز برای خودشان رسم الخطی وضع نمودند

۱- Oussouri - ۲ - «مطالعات درلجه‌های زبان ترکی شرقی» تألیف مارکوارت ص ۴۰ بارتولد قراخانی در

دائرة المعارف اسلامی ص ۷۸۲ و «ترکستان تحت هجوم مغولان» ص ۲۷۹. ۳- Tchao-Töming

۴- Tchao Yuan-hao ۵- Sou-tcheou ۶- Touen Houang ۷- Kozlov

۸- Yi-tsi-nai ۹- Etzina ۱۰- Kan-Sou ۱۱- پلیو «اسناد چینی که بدست هیئت اعزامی

کوزلوف افتاده است» منطبعة در روزنامه آسیائی ۱۹۱۴ ص ۵۰۳ ابوانوف «بنای خط تنگوت» روزنامه آسیائی ۱۹۲۰

ص ۱۰۷.

که هیچ اثر وجودی از آن بدست نیفتاده بود^۱ تا اینکه در سال ۱۹۲۲ در مغولستان دوکتیبه از این خط ختائی «کیتان» پیدا شد که مربوط بسالهای نخستین قرن سیزدهم^۲ میباشد.

«جورچات»^۳ ها

آرزوی امپراطوری چین وفکری که درمخیله مردم چین همواره خلیجان داشت این بود که منطقه پکن و ناحیه «تاتونگ» را که ختائیان تصرف کرده بودند از آنها بازستانند. امپراطور چین «هوئی-تسونگ»^۴ (۱۱۲۵-۱۱۰۱) که یکی ازرخشنده ترین امپراطوران سلسله «سونگ» است و خودش نقاش بود و ازکمال و معرفت و هنر تشویق می نمود این خط را مرتکب شد که «از بدوی ها علیه بدوی ها استفاده باید نمود و آنهایی را که دورند باید بجان آنهایی که نزدیکند انداخت.» این تدبیر دائمی و ابدی چین غالباً باتوفیق پایان می یافت و مخصوصاً در آغاز کار «تانگ» ها و «ته-تسونگ» کبیر دیدیم که بافیروزی انجام پذیرفت، در این مورد بخصوص خطا بود. ترکان ختائی یعنی این مغولان عاقل و متمدن شده که بعد کافی هم چینی شده بودند دیگر همسایگان تحمل پذیری بودند، پشت سر آنها در جنگلهای «اوسوری» واقع در شمال شرقی منچورستان که امروز بنام «ایالت دریائی روس» خوانده میشود ملتی تنگوز که «جورچات» نام داشت می زیست. برسم الخط چینی آنها را «ژوچن»^۵ مینامند و نویسندگان عرب و ایرانی آنها را «جورچه» خوانده اند.^۶ سفیر چین موسوم به «هیو-کان-تسونگ»^۷ بنا بر آنچه از آنها در سنوات ۱۱۲۵-۱۱۲۴ نوشته آنان را قبائلی وحشی محض دانسته و بدین شرح توصیف نموده است: «اقامتگاه خان از چراگاه و گله احاطه است. سور حصار ماندنی که دور اقامتگاه خان موجود است در این محلی که مردم بحالت اجتماع زندگی می کنند (مؤلف

۱ - بارتولد دائرة المعارف اسلامی مجلد ۲ ص ۷۸۲. ۲ - پلیو مقبره امپراطور تاتوتسونگ (۱۰۵۵-۱۱۰۱) و اولین کتیبه هایی که بخط ختائی یافته شده است. اکتبر ۱۹۲۳ کوتویز «ختائیان و خط آنها».

۳ - Djurtchat ۴ - Houei-tsong ۵ - Jou-tchen ۶ - آقای پلیو تصویری کند که جورچات لغت اصلی است و «ژوچن» تحریف شده او است. ۷ - Hiu K'ang-tsong

نمی‌خواهد بهیچ وجه کلمه شهر یا دیه را بکار برد زیرا واقعاً دیه و شهری وجود نداشته است. مترجم) نه حصاری وجود دارد نه خندق و نه کوئی و کوچه‌ای. خان روی تختی که مستور از دوازده پوست پلنگ است می‌نشیند. جشنهای آنها جشن بدوی‌ها و وحشیان است و با افراط در شرب و موسیقی و رقصهای وحشیانه و تقلید صحنه‌های شکار و جنگ که در نظر این مردمان جنگلی عالی‌ترین تجمل محسوب میشود توأم است. زنانی که بزک بسیار کرده‌اند و با آئینه‌هایی که در دست دارند بازی می‌کنند نوررا با آئینه‌طرف حضار و نظار می‌افکنند (بازی الهه برق و صاعقه که شباهت بر صحنه نمایش ژاپونی دارد که «آماتراسو»^۱ قهرمان آن می‌باشد). سفیران کره در دربار چین می‌گفتند:

با این بدوی‌های خالص که از گرگ و پلنگ بدترند دولت چین اتحاد نمود تا ختائیان را که پرده و حائلی بین چین و آنها بودند از بین بردارد. امحاء ختائیان بالنتیجه باعث شد که چین با آن بدویان همسایه بلافاصله بشود.

در همین اوان یک رهبر فعال و جدی بنام «آکوتا» منسوب به سلسله سلطنتی «وان‌ین»^۲ مشغول سروصورت دادن باوضاع جورچات‌ها بود (۱۱۱۳-۱۱۲۳) او از سال ۱۱۱۴ تشخیص داد که سلاطین ختا خلق و خوی چینیان را پذیرفته و دیگر باطناً دوچار ضعف و فتور شده‌اند. رایت طغیان را علیه سلطه ختائیان برافراشت و عساکر خود را برای تسخیر ممالک آنها برانگیخت. در مدت نه سال تمام پاسگاه‌های نظامی و نقاط مستحکم آنها را از شمال تا جنوب گرفت. در ۱۱۱۴ نینگکیانگ (در جنوب خاریین فعلی کنار شعبه شط سونگاری)^۳ در ۱۱۱۶ «لئائویانگ»^۴ را گرفت و با تسخیر این شهر تمام منچورستان امروزی به جورچات‌ها تعلق یافت. در ۱۱۲۰ شهر «لین-هوانگ» را که پایتخت شمالی جورچات‌ها بود (کنار رودخانه شارامورن در شمال «ژهول» امروزی) و در ۱۱۲۲ شهر «تاتینگ» پایتخت مرکزی آنها را که طرف «تسی‌فنگ» در شمال «ژهول» واقع می‌باشد مسخر نمود. در همین سال «تاتونگ» در شمال «شان-سی» نیز تصرف شد. در

عهدنامه اتحادی که با فقدان کامل حس دوراندیشی امپراطور چین «هوئی-تسونگ»^۱ با «جورچات» ها منعقد نمود صراحتاً قید شده بود که در تقسیم سلطنت ختانیان شهر پکن به چین تعلق خواهد یافت. چینیان چون نتوانستند آنجا را تصرف نمایند جورچات ها آن شهر را مسخر نمودند (۱۱۲۲) و بعداً با ابراز کمال حقارت آنرا به چین در سال ۱۱۲۳ اهداء کردند. آخرین پادشاه ختائی موسوم به «یلیوین-هی»^۲ بطرف «کو-کو-خوتو» فرار کرد و سعی نمود در اطراف «ووچئو» (نزدیک شوپینگ-فو) در سال ۱۱۲۴ مقاومتی بعمل آورد ولی بالاخره در سال ۱۱۲۵ چابک سواران «جورچات» او را اسیر نمودند.

«جورچات» ها چنانکه دیدیم سلطنت نشین ختانیان ها را مسخر نمودند و بعد کوشش کردند که تحت هدایت عاقلانه سلسله سلطنتی «وان-ین» یک دولت منظم و مرتبی با صورت و سیمای چینی بوجود آورند. به سلسله سلطنتی «وان-ین»^۳ نام «آلتچون» دادند که بزبان تنگوز بمعنای «سلسله زرین» است و به چینی «کین» می باشد و بعداً ما آنرا بهمین نام یاد می کنیم.

استقرار یافتن ملت تنگوز که هنوز در جوش و خروش طبع وحشیانه خود بود بجای ملت عاقل و آرام شده کیتان بزودی بضرر چین که از روی بی احتیاطی مسبب این انقلاب شده بود تمام گردید. پادشاه سلسله «کین» موسوم به «آکوتا» در بحبوحه فیروزی و فتح در سنه ۱۱۲۳ وفات یافت و برادر او «ووکی-مای» که از برادر متوفای خود جاه طلب تر بود جای او بر تخت نشست (از ۱۱۲۳ تا ۱۱۲۵) دربار چین باز مرتکب بی احتیاطی دیگری شد و راجع بتصرف بعضی از شهرهای سرحدی شمالی پکن باحتجاج و بهانه جوئی پرداخت و حتی بطور محرمانه و سری اغتشاش-هائی علیه سلسله «کین» برپا می کرد. این عملیات منتج بجنگ شد. در مدت چند ماه ژنرال «کین» ها موسوم به «نین موهو»^۴ شهر پکن و دشت «هوپی» و بعداً «تای-یوان» و قلب ایالت «شان-سی» را در سنه ۱۱۲۵ تا ۱۱۲۶ تسخیر نمود.

یک ژنرال دیگر کین بنام «والی پو»^۱ بزودی با کمک قوای ژنرال «نین موهو» از شط اصرر گذشت و مقابل پایتخت چین «که فونگ» پدیدار شد و مدافعین آن شهر از امپراطور بینوا ویدبخت «هوئی-تسونگ»^۲ گرفته تا پسر او «کین-تسونگ» و سپاهیان او همه تسلیم شدند (آخر سال ۱۱۲۶). امپراطور وپسر شور بخت او و تمام همراهان آنها را با باروبنه و ذخائر و هرچه داشتند بطرف «پایتخت کین» در نینگ کیانگ^۳ فرستادند. این شهر در جنوب خاریین و در اعماق منچورستان واقع است (ابتدای سال ۱۱۲۷)^۴.

یکی از اعضاء خاندان امپراطوری «سونگ» که از این معرکه جان بدر برده بود، در جنوب نانکن و در پناه سد «یانگ-تسو» در سال ۱۱۲۷ ادعای امپراطوری نمود. در این ضمن «کین» ها مشغول تصرف و تسخیر آخرین پاسگاه های شمالی بودند که هنوز در دست عمال امپراطوری چین بود از قبیل: «تسی-نان» در «شان تونگ»^۵ و «تا-مینگ»^۶ و «هو-کین»^۷ و «هو-چونگ»^۸ (پوچئو)^۹ واقع در زاویه جنوب غربی شان-سی. اما کای فونگ را که طرفداران امپراطوری خالی از پادگان کین دیدند متصرف شدند و عساکر کین ثانیاً آنها را از تصرف آنان خارج ساختند.

پس از تصرف مناطق شمالی نوبت بنواحی مرکزی رسید. در سال ۱۱۲۹ کین ها تحت فرماندهی سردار خود «نین موهو» سرزمینی را که بین «هوئه هو»^{۱۰} سفلی و قسمت پائین «یانگ-تسو» واقع است مطیع خود ساختند. پس از مختصر استراحتی با نیروئی که عبارت از دولشکر بود بحمله پرداختند یک لشکر از مغرب:

۱- Wa-li-pou ۲- Houei-tsong ۳- Ning-Kiang ۴- در این جنگ واقعه ای روی داده که از لحاظ تاریخ مسیحیت تا حدی قابل ملاحظه است. «کین» ها در حین کشورگشائی چندین نفر از انغوت ها را که از عشیره ترک بودند در اطراف «توکتو» در شمال «شان-سی» اقامت داشتند دستگیر نمودند. عده ای هم از همین قبیله انغوت مهاجرت نموده و در حدود «لین تاو» واقع در جنوب «کان سو» مقیم شده بودند. کین ها مجوسین را به منچورستان جنوبی بردند. این انغوت ها نستوری بودند و شاه «کین» ها بنام «کین ووکی مه» بنا بر یکی از تصاویری که در تجلیل او کشیده شده است نشان می دهد که تمام اسیران را آزاد نمود و بمعموم انغوت ها اجازه داد که در شمال شط اصرر در «تزینگچئو» اقامت گزینند (پلیو: مسیحیان آسیای مرکزی و خاور دور ۱۹۱۴ ص ۶۳۰).

۵- Tsi-nan و Chan-Tong ۶- Ta-ming ۷- Ho-Kien ۸- Ho-tchong
۹- P'ou-tcheou ۱۰- Houai-ho

این لشکر از روی شط «هوانگ-چئو» در ایالت «هوپی» گذشت و بطرف «کیانگ-چئو»^۱ سرازیر شد. از شمال هم متوجه دریاچه «پویانگ» گردید و بعداً از جنوب همین دریاچه بطرف «کین-چئو» رفت که این شهر دورترین نقطه پیشروی آنها بود. بدین ترتیب لشکر مذکور از شمال تا جنوب تمام چین جنوبی را چهارنعل طی کرده و از زیر سم ستوران خود گذرانده بود. خود مغولان هم در قرن بعد بدین سرعت نتوانسته بودند پیشروی کنند. لشکر ثانوی «کین» که در «یانگ-تسو»^۲ ی سفلی دست‌بکار بود درحوالی «ته‌پینگ»^۳ از شط گذشت و شهر «نانکن» را گرفت. امپراطور «کائو-تسونگ» بطرف «نینگ‌پو» فرار کرد. و بعد بطرف بندر «ون-چئو»^۴ واقع در جنوب «چوکیانگ» گریخت. سردار «کینی» در پی امپراطور فراری از نانکن رفت و شهرهای هان‌چئو و نینگ‌پو را مسخر نمود (آخر سال ۱۱۲۹ و ابتدای ۱۱۳۰).

لشکریان «کین» که عبارت از سواره‌نظام بودند در این سرزمین چین جنوبی که دارای مرداب‌ها و رود و شط و یرنجزار و زهکش‌های بسیار میباشد بسیار دور نرفته بودند و در این سرزمینهای پراز جمعیت همواره مورد حمله و هجوم و تجاوزهای گوناگون اهالی قرار می‌گرفتند. رئیس آنها «ووچه‌ئو»^۵ خواست بطرف شمال برگردد ولی شط «یانگ-تسو»^۶ که به پهنای دریائی میباشد و بر روی آن کشتیهای جنگی چینی آمدوشد داشتند او را از بازگشت منع نمود. سرانجام یک نفر خائن وسیله عبور از شط را در حدود «چن کیانگ» در مشرق «نانکن» در سال ۱۱۳۰ با و نشان داد و بازگشت او میسر گردید. بدین ترتیب چین جنوبی از عساکر «کین» مصفا شد و امپراطور «کائو-تسونگ» در سال ۱۱۳۲ باز آمد و در «هانگ-چئو» اقامت گزید. این همان شهری است که تا تصرف مغولان همواره پایتخت و سواد اعظم چین بود.

این ناکامی باعث اضطراب «کین» هاشد سرداران چینی شروع نمودند که

متدرجاً نقاط مهمی را که بین «یانگ-تسو» و شط اصفر بود اشغال نمایند. یکی از سرداران شجاع و دلاور چینی موسوم به «یوفی»^۱ در سال ۱۱۳۴ شهر مهم سیانگ-یانگ را از قوای «کین» بازگرفت. در سال ۱۱۳۸ نیز مشغول پیشروی بسوی پایتخت آنها «کی-فونگ» بود که امپراطور چین «کائوتسونگ» که مردی ضعیف‌النفس و از جنگ هم خسته شده بود با «کین» ها صلح نمود. پادشاه «کین» ها موسوم به «هولوما» (۱۱۴۹-۱۱۳۵) که بجای پسر عم خود «ووکی‌مای» بر تخت سلطنت نشسته بود او نیز طالب صلح بود زیرا از طرف شمال خطر مهلکی او را تهدید می‌کرد. این خطر مغولان بودند که در این‌جا وارد صحنه میشدند و ییالاقل با نام تاریخی و تحت ریاست خان خودشان «قبل»^۲ باهم ائتلاف کرده و از پشت سر و از طرف شرق صحرای گوبی (۱۱۳۹-۱۱۳۵) شروع به حمله به «کین» ها نموده بودند تا اینکه از ۱۱۴۷ کین ها ناچار شدند چندین نقطه از ولایات سرحدی خودشان را بآنان واگذار نمایند.^۳

با این اوضاع و احوال بزودی پیمان صلح بین سلطنت‌نشین «کین» و امپراطوری چین از سلسله «سونگ» منعقد گردید (۱۱۳۸). سرحد با همان مسیر شط «هوئه‌هو» آغاز می‌شد و بعد بارتفاعات بین حوضه شط اصفر و «هان» علیا می‌رسید. حوضه شط اصفر در تصرف «کین» ها و ناحیه «هان» در تصرف چینیان ماند. بنابراین دولت «کین» مالک «هوپی» و «شان‌تونگ» و «شان‌سی» یعنی تقریباً تمام شن‌سی و تمام «هونان» و پاره‌ای از ولایات «نگان-هوئه» و «کیانگ سو» شد. خلاصه مطلب اینکه متصرفات آنها در چین بطور عجیبی وسیع تر از متصرفات «کیتان» ها و ختائیان گردید. با این وضع چین تقسیم شده بود بین یک امپراطوری ملی چینی در جنوب یعنی سلسله «سونگ» که هانگ‌چئو را بعنوان پایتخت نگاهداشته بود و یک سلطنت‌نشین «جرچه» یعنی تنگوز در شمال با سلسله سلطنتی «کین»- کین ها در ابتدا پایتخت شمالی خودشانرا نگاهداشتند (به چینی

۱ - Yo-Fei ۲ - Qaboul ۳ - مراجعه شود بکتاب «ترکستان» تألیف بارتولد ص ۳۸۱ مقاله

آقای پلیدر روزنامه آسیائی. ۱۹۲ مجلد اول ص ۱۴۶.

پی کینگ^۱) که در شمال واقع است و در مجاورت «هوئی نینگ» نزدیک «خارین» در ایالت منچورستان. این شهر اقامتگاه اصلی پادشاهانشان بود تا ۱۱۵۳ و حال آنکه «پکن»^۲ (این پکنی که ما می‌شناسیم و امروز نیز بهمین نام است پایتخت غیر اصلی و جنوبی آنها بود و بزبان چینی نان کینگ است). باید در نظر داشت که یک پایتخت مرکزی نیز «چونک کینگ»^۳ در ایالت «تاتینگ» در شمال «ژهول» وجود داشت. در سال ۱۱۵۳ شاه «کین» ها «پکن» را پایتخت اصلی خود قرارداد و از این تاریخ «تاتینگ» که در «ژهول» واقع می‌باشد پایتخت شمالی و «لئائویانگ» پایتخت شرقی و «تاتونگ» پایتخت غربی و پکن پایتخت مرکزی و «که فونگ» پایتخت جنوبی محسوب گردید.

نکته مفیدی را باید در این جا یادآور شد که در تشکیل سلطنت «کین» ها نقش مهم را شاهزاده‌ای از خاندان سلطنتی «وان یین ووش»^۴ (که مسلماً بزبان تنگوی جورچات ها «گوشی» می‌باشد) که سیاستمداری ماهر بوده برعهده داشته است و قسمت مهم نفوذ وی از این حیث بوده که وی «شمن» بوده است. * همین مرد است که با تطبیق الفبای چینی با اصوات تنگو مخترع «الفبای بزرگ» جورچات ها شد. شهرت زیاد وحیثیت روزافزون او باعث گردید که شاه «هولوما» نسبت باوطنین گردد و او را در سال ۱۱۳۹ کشت.

شاه «هولوما» نیز بقتل رسید و در سنه ۱۱۴۹ «تی-کونای»^۵ که قاتل او بود برجای شاه مقتول برتخت نشست و قسمتی از خاندان شاه سابق را نیز بکشت. این پادشاه مردی بود که تمدن او را فاسد کرده بود. یک حیوانی شهوی شده بود که اعتساف و خشونت و شدت عمل او طبیعت وحشی و خوی سب «جورچات» های قدیم را بخاطر می‌آورد. فطرت ظالم و طبع شهوتران و فاسدش او را وادار نمود که مرتکب خطای منکری شود و اقامتگاه ابتدائی «کین» ها را در منچورستان ترك کند و از جنگلهائی که در آن نشوونما نموده بودند دوری جوید و بیاید در قصور

Wan-Yen-Wouche - ۴

Tchong-King - ۳

Pékin - ۲

Pei-King - ۱

۵ - پلوراج به شمن در روزنامه آسیائی ماه مارس - آوریل ۱۹۱۳ مقاله‌ای نوشته است بآن رجوع شود.

Ti-kou-nai - ۶

پکن زندگی کند این عمل یک اشتباه عظیمی بود و در آن موقع که قبایل تاتار و مغول بیش از پیش در حدود منچورستان بدستبرد و حمله و قتل و غارت پرداخته بودند شبیه بآن بود که میدان را برای ورود دشمن خالی و بلا دفاع نمایند. طمع «تی-کوی-نای» و آرزوی او این بود که امپراطور واقعی چین بشود و چین جنوبی را از سلسله «سونگ» منتزع نماید و خود فرمانفرمای آن گردد. در سنه ۱۱۶۱ به سلسله «سونگ» حمله ور شد و تا پائین شط «یانگ-تسو» رفت و سعی نمود در مصب آن از شط بگذرد و رویروی «یانگ-چئو» نزدیک شهر فعلی «چن-کیانگ» سر درآورد ولی شکست کاملی نصیب او شد. عساکر او که از ظلم و تعدی او به تنگ آمده بودند او را کشتند و پادشاه دیگری بنام «و-لو»^۱ در شهر «لئاو-یانگ» در سال ۱۱۶۱ رسماً بسلطنت اعلام شد.

پادشاه جدید «کین» ها بزودی با سلسله امپراطوری چین «سونگ» پیمان صلح با رجعت بوضع ارضی قبل از مخاصمات اخیر (مذاکرات ۱۱۶۵-۱۱۶۳) منعقد نمود. سالنامه نویسان او را پادشاهی فرزانه و ملایم و معتدل معرفی می کنند و حتی وقتی که براورنگ امپراطوری چین نشسته و بر چاربالش سلطنت تکیه زده بود بازهم اشتیاق بزندگی در جنگلهای شمالی منچورستان که موطن اصلی او بود در سیمایش خوانده میشد. این پادشاه دیرزیست و پس از وی نوه اش موسوم به «ماتا-کو»^۲ در ۱۱۸۹ بسلطنت رسید.

«ماتا-کو» (۱۲۰۸-۱۱۸۹) بنا بر روایت سالنامه نویسان چینی نظم و نسق جنگی و نظامی ملت «جورچات» را سست نمود و نتیجه این مساهلت را در زمان سلطنت جانشین او و حمله مغولان مشاهده خواهیم نمود. - مع هذا در سنه ۱۲۰۶ چون دربار «سونگ» بدون دوراندیشی جنگ را از سر گرفت «کین» ها از «هونه-هو» که خط سرحدی بین آن دو کشور بود گذشتند و حتی به «یانگ-تسو» رسیدند. «ماتا-کو» سران وزیر چینی را که باعث جنگ شده بود خواست و بازگشت بوضع ارضی قبل از مخاصمات اخیر را نیز قبول نمود باین شرط که دربار چین بر هدایای

نقدی و ابریشمهایی که سالانه به «کین» هدیه می‌نمود ولی در باطن جز باج و خراج چیز دیگری نبود بیفزاید (۱۰۲۸). - در زمان سلطنت جانشین او «چونگ‌دهی»^۱ بود که حمله و هجوم مغولان آغاز گردید. این پادشاه از ۱۲۰۹ تا ۱۲۱۳ سلطنت کرد.

قبل از اینکه بتاريخ مغول پردازیم و چون این تاریخ هم مورد علاقه دنیای ترك و مسلمان و هم مورد توجه خاور دور می‌باشد بهتر است یک رجعت فوری و مختصر بتاريخ ترکانی که در سرزمین اسلام از قرن یازدهم مستقر شده بودند بنمائیم.

۳- ترکان و اسلام تا قرن سیزدهم

سد و حائل ایرانی علیه جهان ترك در قرن دهم:

«سامانیان»

تحکیم و تشدید تسلط عرب در ماوراءالنهر پس از پیکار «تلاس» در سنه ۷۵۱ که در صفحه ۲۱۴ بدان اشاره کردیم پس از یک قرن بنفع نژاد ایرانی پایان یافت. حکومت‌های عرب خطر دوگانه یعنی خطر «ترکان و کفار» و خطر چینیان را از ماوراءالنهر دور می‌کردند و منظور آنها ازدور راندن این دو خطر چیزی جز این نبود که تسلط دربار خلافت یعنی سلطه و قدرت خودشانرا بیشتر مسلم سازند. ولی در سومین ربع قرن بعد در بخارا و سمرقند قدرت از دست فاتحان عرب خارج شد و بدست ایرانیانی که از احفاد و فرزندان سغدیان کهن سال بودند افتاد. سلسله ایرانی خالص سامانیان که مبدأ آنها در سامان نزدیک بلخ بود از سال ۸۷۵ تا ۹۹۹ صاحب ماوراءالنهر شد و بخارا را پایتخت خود قرارداد.

این دست‌بدست شدن قدرت و انتقال حکومت بدون انقلاب و خونریزی و در داخله جامعه‌ای مسلمان و در حدود و قالب دستگاه خلافت که مورد تقدیر و احترام بود

صورت گرفت. سامانیان به عنوان معقول و بی تفاخر «امیر» اکتفا کردند و چنین وانمود می ساختند که فقط نماینده خلیفه بغداد می باشند ولی عملاً کار طوری بود که آنها استقلال تام و تمام داشتند. ادعای آنها که از اولاد بهرام چوین شاهنشاه پارس می باشند نیت باطنی و واقعی آنها را که ترمیم و احیاء حس ملی ایران در زیر پرده و در پناه اسلام - آنهم اسلامی بسیار متعصب بود - نشان میداد^۱. عظمت سلسله سامانی از زمان نصر بن احمد آغاز می شود. امیر نصر از معتمد خلیفه در سال ۸۷۵-۸۷۴ حکومت ماوراءالنهر را گرفت و سمرقند را اقامتگاه خود قرار داد^۲. در همان سال نصر برادر خود اسمعیل را والی بخارا کرد. طولی نکشید که آن فساد جاودانی که در زندگانی شاهان ماوراءالنهری وجود داشت آشکار شد و کار این دوبرادر بدشمنی و جنگ کشید (۸۸۶-۸۸۵). با مرگ امیر نصر ماوراءالنهر تماماً و منحصرأ بدست اسمعیل افتاد و از آن وقت بخارا پایتخت سامانیان شد.

این اسمعیل (اسمعیل بن احمد ، ۹۰۷-۸۹۲) پادشاهی بزرگ و جلیل القدر بود. او را در قسمت ایران در بهار سنه ۹۰۰ بر عمروین لیث صفاری که صاحب خراسان بود غالب شد و او را اسیر نمود و بدین ترتیب و در نتیجه این فتح متصرفات او دوبرابر زیادتر شد^۳. و خراسان را ضمیمه متصرفات خود نمود. در سنه ۹۰۲ از یک سلسله سلطنتی دیگری طبرستان را با ری و قزوین مسخر خود ساخت. ثانیاً در قسمت دیگر یعنی در شمال شرقی در سال ۸۹۳ با دولتی ترك در اطراف «تلاس» بجنگ پرداخت و بزودی شهر «تلاس» را گرفت «آنولیه-آتای»^۴ فعلی. در آنجا عده ای مسیحی - قطعاً نستوری - یافت و کلیسای آنها را بمسجد مبدل کرد^۵. این پادشاه ایرانی وقتی باین لشکرکشی بشنزارها و مرغزارهایی که در دست ترکان بود خاتمه داد با غنائمی بسیار عظیم از اسب و گوسفند و شتر که در حین جنگ از صحرانوردان گرفته بود بماوراءالنهر برگشت. نکته ای که جالب توجه می باشد

۱ - میخواند «تاریخ سامانیان ترجمه دفریری ص ۱۱۳. ۲ - طبری ترجمه بارتولد ترکستان ص ۲۱۰. ۳ - راجع باین سند به تحقیقات بارتولد در کتاب ترکستان ص ۲۲۵ رجوع شود. ۴ - Aoulié-ata. ۵ - بهمان کتاب بارتولد ص ۲۲۴ طبق روایت فرشخی و طبری و سمعودی. سمعودی می نویسد که ترکان نستوری را که سامانیان جبرأ مسلمان کردند از قبیله «قرلی» بودند.

این است که اسمعیل بن احمد نیز سیاست دیرین پادشاهان بزرگ ساسانی را در ساحل شمالی جیحون تعقیب کرد و مانند آنها برای جلوگیری از تجاوزات صحرانوردان او بتجاوز و غارت و تاراج اموال و اغنام آنها پرداخت تا آنها وسیله تجاوز نداشته باشند. این کوشش پاسبانان و پاسداران سیحون « این محافظین شطرن » که یادگاری از تأسیسات سلاطین ایران قدیم بود در این دوره با رنگ مذهب آمیخته شده و عنوان آن ترویج اسلام ایرانی بود علیه جهان ترك كه ییدین یا نستوری بودند. البته وقتی كه عشایر ترك این مناطق سرحدی به دین اسلام وارد شدند وضع تغییر پذیرفت و این اقدام كه بانهایت پافشاری و کمال تعصب از طرف سامانیان بعمل می آمد و ترکان را بدیانت اسلام و ادار میساخت بالمآل بضرر خود سامانیان تمام شد زیرا درهای جامعه های مسلمان چهارطاق بروی ترکان بازماند و رؤسای قبایل ترك هم واقعاً از قبول دین اسلام جزاین منظوری نداشتند كه جنگ و مقاتله خاتمه پذیرد و آنها هم با جامعه اسلام زندگی کنند. وسعت مملکت سامانیان در زمان سلطنت نصر دوم (نصر بن احمد ۹۴۳-۹۱۴) باوچ خود رسید. در شمال تاشکند (چاچ) واقع بود در شمال شرقی فرغانه. و ری در جنوب غربی (این شهر تا ۹۲۸ در تصرف وی بود) و مجموع این بلاد تا کاشغر در تحت تسلط و فرمانروائی دولت سامانی قرار داشت وقتی كه نصر بمذهب تشیع گروید اغتشاش و شورش عظیمی برخاست و بالمآل باعث شد كه او از سلطنت كناره جوئی كند ایرانیان ماوراءالنهر از همان ایام از سنی های شدید و متعصب بودند و یدین وسیله خودشانرا از ایرانیان واقعی متمایز میساختند.^۱

سلسله سامانیان از زمان پادشاهی نوح بن نصر (نوح اول) رو بضعف گذاشت. طبقه اشرافی نظام دائماً اغتشاش و سرکشی را تشویق و تحریك می نمود. در جنوب غربی سامانیان بایك سلسله سلطنتی ایرانی دیگر آل بویه كه صاحب ایران غربی بود درافتادند و آتش جنگ را تعصب مذهبی تشدید می كرد. (سامانیان سنی و خاندان بویه شیعی بودند). هدف اصلی و یهانه این جنگ تصرف

ری بود که چندین بار از این دست بآن دست افتاد. این مجادلات دیگر یکنواخت شده بود و صرفاً متعلق بتاریخ داخلی ایران میباشد ولی این جنگ و جدال بطور خطرناکی موجب ضعف سلسله سامانیان در برابر جهان ترك شد آنهم هنگامی که بسیاری از دسته ها و جماعات ترك باسلام می گرویدند و با گرویدن بمذهب اسلام حق توطن در ماوراءالنهر را کسب می کردند. دسته های بسیاری از ترکان مسلمان شده وارد ماوراءالنهر شدند و مانند سربازان مزدور و اجیر داخل سپاهیان گشتند و بدین ترتیب کلید قلعه ایران بدست آنها افتاد.

از همین قرار است کار غزنویان و آینده آنها. در زمان پادشاهی عبدالملک اول (۹۶۱-۹۵۴) یک غلام ترك بنام الهتکین بمقام فرماندهی گارد نائل شد و خود را بسمت حکومت خراسان منصوب نمود (ژانویه-فوریه ۹۶۱) در زمان سلطنت منصور بن نوح (منصور اول ۹۷۶-۹۶۱) او را معزول کردند ولی او به بلخ رفت و چون سپاهیان سامانی او را از بلخ بیرون راندند او پناه به غزنه در افغانستان برد (۹۶۲)^۱ خاندان او در این دیار اگر ماندنی شد برای این بود که خود را مطیع و منقاد سامانیان شناخت و سلطه و سیادت آنها را قبول نمود. بهر تقدیر این اولین دولتی بود که ترکان در سرزمین ایرانی مسلمان تأسیس نمودند. الهتکین پس از این واقعه بفاصله کمی وفات یافت (در حدود ۹۶۳؟) این سربازان مزدور که برای تأمین روزی خود داخل خدمت هر گردنکشی میشدند، این اجیران ترك نژاد که دین اسلام را قبول کرده و ریاست البتکین در غزنه مستقر شده بودند از سال ۹۷۷ تحت ریاست ترك دیگری که سابقاً غلام بود قرار گرفتند. نام این مملوك سبک تگین است که صاحب تخارستان (بلخ-قندوز) و قندهار شد و شروع بتصرف و تسخیر کابل نمود^۲.

در زمان سلطنت نوح ثانی (نوح بن منصور) پادشاه سامانی (۹۹۷-۹۷۷) هرج و مرج و مملوك الطوائفی که نتیجه فرمان نابرداری فرماندهان نظامی در ایران بود چنان شدت یافت که در سنه ۹۹۲ یکی از رجال کشور ابوعلی علیه پادشاه خود

۲- پلویو یادداشت هایی درباره ترکستان تونگه پائو ۱۹۳۰

۱- همان کتاب ص ۲۵۱-۲۴۹

به بغراخان هارون که ترك قراخانی بود که در بلاساقون (بلاساغون)^۱ در ساحل «چو» سلطنت می‌کرد مراجعه نمود و توسل جست. بغراخان بایک «مارش» نظامی عازم بخارا شد و در ماه مه ۹۹۲ داخل این شهر گردید ولی تصمیم باقاقت نداشت. نوح بن منصور برای جلوگیری از اغتشاش‌های مکرر و علیه خطر ترکان قراخانی بترکان غزنوی که در آن اوان تحت فرماندهی رئیسی فعال و جدی «سبک تکین» قرار داشتند توسل جست (۹۹۵) «سبک تکین» از غزنه با عجله حرکت کرد و سلسله سامانی را مشمول حفاظت و حراست خود قرارداد ولی خراسان را به متصرفات خود الحاق نمود.^۲ بدین ترتیب سلطنت نشین ایرانی محدود شد به ماوراءالنهر و محصور بین ترکان غزنوی که صاحب افغانستان و خراسان بودند و ترکان قراخانی که صاحب مرغزاران «چو» در ناحیه «ایلی» و کاشغر بودند. اصل موضوع این بود که بالاخره کدام یک از این دو گروه ترك ضربت نهائی را بر پیکر سلاطین سامانی وارد خواهد آورد.

در زمان عبدالملک ثانی (فوریه - اکتبر ۹۹۹) آن ضربت هلاکت‌آور از دو طرف فرارسید. محمود غزنوی پسر و جانشین سبک تکین او را در نزدیکی مرو شکست داد و وادارش نمود که بطور قطع خراسان را باو واگذار کند (۹۱۶ مه) در پائیز همان سال شاه قراخانی ارسلان ایلک نصر شاه اوزقند (اوزگند) در فرغانه ماوراءالنهر را تصرف نمود و بتاريخ ۲۳ اکتبر ۹۹۹ داخل بخارا شد و عبدالملک را اسیر نمود و ماوراءالنهر را بر سایر متصرفات خود افزود.^۳ (بنابر روایت گردیزی ۱. ذی‌قعدة ۳۸۹ الحاق مترجم).

۱- راجع به «بلاساغون» (بعضی آنرا با «غ» نوشته‌اند) باین توضیح مختصر مبادرت می‌شود: بنا بر کتاب ترکی جهان‌نامه بلاساغون در عرض جغرافیائی ۷۷ و نیم و طول ۱۰۱ و بنا بر این در یک درجه و هشتاد و چهار دقیقه شرقی سمرقند واقع است. ولی تاریخ جهانی تركه که بنام تاریخ منجم‌باشی شناخته شده است می‌نویسد که این شهر در ۴۸ درجه عرض جغرافیائی و ۱۰۲ درجه طول جغرافیائی واقع می‌باشد. (نقل از کتاب دوهون ص ۷۶ الحاق مترجم) ابوالفضل محمد بن عمر معروف به جمال قرتی که در اواخر قرن هفتم می‌زیسته کتاب صحاح جوهری فارابی معروف را ترجمه ای خلاصه مانند بفارسی نموده و در کاشغر آنرا با تمام رسانده و ذیلی بعربی نوشته است به اسم ملحقات صراح و در آنجا از بعضی از سلاطین آسیای مرکزی و شیوخ و معاریف شهر بلاساغون ذکر کرده و مطالب تاریخی بسیار بدست داده است.

نقل از کتاب تاریخ مغول تألیف مرحوم عباس اقبال ص ۵۰۰ (الحاق مترجم)

۳- بهمان کتاب ص ۲۶۸ (سندآن طبق روایت گردیزی است)

۲- بارتولد کتاب تركستان ص ۲۶۲ - ۲۶۱

بدین ترتیب سلطنت ایرانی در ایران خاوری و ماوراءالنهر بین دو خاندان ترك مسلمان شده تقسیم گردید. خان‌های قراخانی کاشغری ماوراءالنهر را بردند و سلاطین غزنوی افغانستان و خراسان را مسخر نمودند. نوبت به ماریسیده است که تاریخ این دو گروهی را که در ترك نمودن این دو ناحیه حائز اهمیت می‌باشند خلاصه کنیم.

« ترك نمودن » کاشغر و ماوراءالنهر - قراخانیان

ترکان اوغوری پس از انقراض سلطنت و قدرتشان در مغولستان آمدند و در شمال شط «تاریم» در «خوجو» (تورفان) بیش‌بالیغ (امروز دزیمسا^۱ مینامند) و قراشهر و کوچا اقامت گزیدند و این سرزمین کهن سال تخاری را ترك نمودند ولی در عین حال وضع محل و کیش بودائی و نستوری را محترم شمردند. برخلاف ترکان اوغوری ترکان قراخانی که قرن بعد آمدند و در جنوب غربی و مغرب کاشغر و منطقه «ایلی» و «ایسی‌گل» توطن گزیدند با قبول دیانت اسلام حالت و وضع آن سرزمین را سخت تغییر دادند. مسلمان نمودن مردم مرادف بود با ترك کردن اهالی و دیگر هیچ چیزی از گذشته این قسمت از آسیای مرکزی برجای نماند. هرچند خاندان قراخانی از اواسط قرن دهم تا آغاز قرن سیزدهم در کاشغرتسلط داشتند مع هذا مامبدأ و منشاء این خاندان را چنانکه شاید ویاید نمی‌شناسیم. ممکن است همانطور که «بارتولد» توجه داشته این قراخانیان قبیله‌ای از «توغوز-اوغوز»- هائی بوده‌اند که ناحیه بلاساقون (بلاساغون) (واقع در مغرب ایسی‌گول) از از قزلق‌ها گرفته باشند^۲ اولین قراخانی که در ادبیات ملل اسلامی از او یاد شده

۱ - Dzimsa - ۲ در همان سنوات قبیله‌ای دیگر ولی ترك نژاد بنام یغما که آنها نیز از توقوز- اوغوزها بوده‌اند (ربیع اول قرن دهم) کاشغر را مسخر نمودند. تاریخ قراخانیان که تا این دوران بسیار مبهم و درهم و برهم بود بازحمات آقای بارتولد تاحدی روشن شده است. وی بمنابع شرقی مراجعه و در کتاب «ترکستان تحت هجوم و تسلط مغولان» آنچه را که توانسته بدون نموده است. اوقاف کپب آنرا بانگلیسی ترجمه و در ۱۹۲۸ طبع نموده است. به ص ۲۵۴ و مابعد آن رجوع شود.

بغراخان پادشاه کاشغر است که در حدود ۹۵۵ وفات یافته است. او کسی است که قبیله خود را بدین اسلام مشرف نمود. بعداً در تمام قرن دهم و در طول قرن یازدهم می‌بینیم که واحه‌های «تاریم» غربی و دشتهای «چو» و «تالاس» بین افراد خاندان وی که همه مسلمان بوده‌اند تقسیم شده است. قراخانیان با اینکه مسلمان شده بودند مع هذا جنگهای موروثی ترك را بر ضد ایرانی فراموش نکرده بودند و بهمین عنوان بود که از جنگ با امرای سامانی ماوراءالنهر غفلت نمی‌ورزیدند گویانکه این امراء سامانی در آستانه آسیای مرکزی قهرمان رسمی و بسیار متعصب اسلام سنی بودند. در صفحه ۲۴۹ دیدیم که پادشاه قراخانیان بغراخان هارون که بر «چو» سلطنت می‌کرد ویلا ساغون پایتخت او بود بیک رشته تهاجمات و حملات دست‌زد و حتی در ماه مه ۹۹۲ حمله شدیدی تا بخارا نمود ولی این حمله بی‌نتیجه ماند. ^۱ یک پادشاه دیگر قراخانی که در فرغانه سلطنت داشت و اوزقند پایتختش بود موسوم به «ارسلان ایلک» (یا ایلک) نصر (متوفی بسال ۱۰۱۲ یا ۱۰۱۳) در این قبیل حملات بخت بیشتر با وی مساعدت نمود. ^۲ او بتاريخ ۲۳ اکتبر ۹۹۹ بعنوان فاتح وارد بخارا شد. آخرین پادشاه سامانی عبدالملک ثانی را اسیر و ماوراءالنهر را ضمیمه سایر متصرفات خود نمود.

چنانکه قبلاً گفتیم در جنوب آمویه مملکت خراسان که قطعه‌ای از میراث سامانیان بود بدست یک سلسله دیگری از ترکان یعنی غزنویان افتاد که در آن اوان فرمانفرما و پادشاه آنها سلطان محمود (۱۰۳۰-۹۹۸) فاتح شمال غربی هند میباشد. رابطه این دو خاندان که هم ترك و هم مسلمان بودند در ابتدا بی‌عیب و صحیح و حتی دوستانه بود. ارسلان ایلک خان نصر فاتح بخارا دختر خود را بعنوان زنی به محمود داد ولی این توافق و دوستی دو پادشاه دوامی نیافت. قراخانیان که سلسله سلطنتی پایدار و استواری تشکیل داده بودند و علاوه بر مملکت کاشغر سرزمینهای

۱ - بکتاب بارتولد ص ۲۵۹-۲۵۸ رجوع شود. ۲ - آقای پلایو پیشنهاد می‌کند بجای ایلک که بارتولد گفته

«ایلغ» خوانده شود که در زبان اویغوری بمعنای «شاه» است. (کتاب «یادداشت‌های درباره ترکستان» تونگ پائو. ۱۹۳

قدیمی «توکیو» و «ایلی» و «چو» را بمتصرفات خود افزوده بودند بغزنویان بدیده حقارت می‌نگریستند و با آن غلامان قدیم خود مانند «نورسیده» و «نوخاسته» معامله می‌کردند محمود غزنوی هم که بکشورهای افغان و خراسان خود پنجاب را علاوه کرده (۱۰۰۵-۱۰۰۴) و با ذخائری که از هند آورده بود ثروت‌سرشاری در دست داشت و می‌دید که دنیای «راجه»‌ها زیر پایش قرار گرفته است و خلق و خوی و سیرت ایرانیان در او بطور عمیقی نفوذ کرده بود و در اوج عظمت و قدرت جای داشت، باین ترکانی که در مرغزارهای فقیر شمال در حالت تأخر مانده بودند و مانند بنی اعماسی وحشی زندگی می‌کردند با استخفاف می‌نگریست و ضمناً می‌ترسید مبادا امپراطوری زیبای هند و ایرانی او روزی از طرف همان ترکان عقب‌مانده و بنی اعمام وحشی مورد حمله و هجوم قرار گیرد. در این مورد اخیر سلطان محمود حق داشت و قضاوتش صحیح بود. در سال ۱۰۰۶ سلطان محمود در هند بود که ارسلان ایلک‌نصر خراسان را گرفت و بلخ و نیشابور را غارت کرد. سلطان محمود وقتی که بایران برگشت به ایلک‌نصر حمله ور شد (۴ ژانویه ۱۰۰۸) و در «چرخیان»^۱ نزدیک بلخ با او جنگ کرد ایلک‌نصر را مغلوب و از آنجا بیرون کرد.^۲ در این کارزار قدرخان یوسف امیر ختن که پسر عموی ایلک‌نصر بود بکمک و معاضدت خان قراخانی شتافته بود، ولی یک قراخانی دیگری بنام طغاخان که برادر خود ایلک‌نصر بود شمشیر خود را بامر محمود غزنوی بکار انداخت و بخدمت او رفت. گذشته از این منازعات خانوادگی هنگامی که قراخانیان در کنار آمویه با محمود غزنوی در جنگ بودند از پشت سر دچار پادشاهان ختائی «پکن» شدند، در سال ۱۰۱۷ چنانکه در صفحه ۲۵۰ دیدیم آنها لشکری به کاشغر فرستادند. این حمله و هجوم را طغان‌خان امیر کاشغر رد کرد. آقای مینورسکی اخیراً آثاری

۱ - Charkhiyān این کلمه در ترجمه تاریخ علمی پل «مرخیان» و در پاورقی آن «چرخیان» آمده است ص ۲۸۵ و بهر حال این نبرد در روز ۲۲ ربیع‌الثانی سال ۳۹۸ در نزدیکی پل مزبور که بر روی بلخ آب بوده است، در دشت کتر چهار فرسنگی بلخ اتفاق افتاده است تاریخ مفصل ایران اقبال ص ۲۵۸. ۲ - این سنه ایست که گردیزی روایت نموده است و بارتولد در کتاب ترکستان ص ۲۳۷ نقل نموده است. فتح سلطان محمود در نتیجه بهنگک انداختن پهلانی بوده است که از هند آورده بود.

بلست آورده که گواهی می دهد دربار ختا از پکن سفیری نزد سلطان محمود غزنوی فرستاده و مقصود داشته است که با او علیه قراخانیان تباری و سازش کند.^۱ باید دانست که سلطان محمود مدتها در آن طرف شاهنشاهی خود سرگرم تسخیر و تصرف هند بود (گرفتن تانسوار^۲ ۱۰۱۴ - غارت ماتورا ۱۰۱۹ محاصره گوالیور ۱۰۲۱-۱۰۲۰ غارت سومنات ۱۰۲۵) در سال ۱۰۲۵ وقتی که متصرفات سلطان غزنوی دامنه اش تا شط ملو و گنگ کشیده شد برای تصفیه حساب با «علی تگین» که آن وقت در بخارا و سمرقند سلطنت می کرد بسراغ وی آمد.

علی تگین قادر بمقاومت نشد و فرار اختیار نمود و سلطان محمود وارد سمرقند شد. در همین موقع یک قراخانی دیگر بنام قدرخان یوسف شاه کاشغر وارد ماوراءالنهر میشد. این پادشاه و محمود غزنوی مقابل شهر سمرقند با هم ملاقات مؤدب و معقولی نمودند و موضوع مذاکره آنها تقسیم ماوراءالنهر بود (۱۰۲۵). ولی در حقیقت هیچ یک از این دو موفق نشدند، تا سلطان محمود بخراسان برگشت علی تگین آمد و بخارا و سمرقند را تصرف نمود (۱۰۲۶)^۳ سلطان مسعود غزنوی پسر و جانشین محمود (۱۰۴۰-۱۰۳۰) لشکری علیه علی تگین فرستاد و بخارا را باز مسخر ساخت ولی نتوانست در آنجا مستقر شود (۱۰۳۲). علی تگین در بخارا ماند و تا پایان عمرش (۱۰۳۲) صاحب ماوراءالنهر بود. کمی پس از وفات او یکنفر قراخانی ولی از شعبه ای دیگر موسوم به بوری تگین معروف به تمقاج (طمعاج) خان از سنه ۱۰۴۱ یا ۱۰۴۲ تا سال ۱۰۶۸ در بخارا سلطنت کرد.^۴ ولی چنانکه خواهیم دید انقلاب مهم و خطیری در ایران شرقی روی داد. بتاريخ ۲۲ مه ۱۰۴۰ غزنویان

۱ - این خبر را آقای مینورسکی ذیل نامه ای بفرهنگستان در سال ۱۹۳۷ اعلام داشتند. ۲ - این لغت در زبان ما به شکل «تانی سر» آمده و فرخی سیستانی در تصدیه معروفی که درباره فتح سومنات و مدح سلطان غزنوی سروده چنین می گوید:

«بکشت مردم و بتخانه ها بکند و بسوخت
چنانکه بتکده دارنی و تانی سر» (الحاق مترجم)

۳ - بارتولد ص ۲۸۶ - ۲۸۵ بنابر گردیزی ۴ - درباره این عنوان تمقاج خان که بمعنای «پادشاه چین شمالی» میباشد (تباقج) بکتاب آقای بارتولد «ترکستان» ص ۳۰۴ رجوع شود. راجع بعلاقه او بسنن اسلامی. این پادشاه بهمان کتاب ص ۳۱۱ (بنابر روایت ابن الاثیر) رجوع شود. این پادشاه ترک که از حالت صحرانوردی در آمده و شهرنشین شده بود مرد رؤوف و مدیر لایقی بوده است. (در کتب فارسی و تدریسی و دواوین شعرا این اسم بدین املاء نوشته میشود: طمعاج خان). مترجم

در نزدیکی مرو در ناحیه‌ای موسوم به «دندانقان» از طرف طائفه ترك دیگری بنام سلجوقیان شکست خوردند و خراسان بدست سلجوقیان افتاد و غزنویان را مجبور نمودند که بافغانستان و هند بازگشت نمایند. خان سلجوقیان موسوم به طغرل بیك فاتح دندانقان پس از این فتح مابقی ایران را مسخر نمود و در سنه ۱۰۵۵ داخل بغداد شد و از طرف خلیفه عباسی بعنوان سلطان و پادشاه شرق و غرب شناخته شد. این امپراطوری عظیم ترك که بزودی از آمویه تا ساحل بحرالروم را زیر لوای قدرت خود جای داده بود نمی‌توانست چند خان حقیر و كوچك قراخانی را در ماوراءالنهر مستقل ببیند. آلبارسلان دومین پادشاه سلجوقی در سنه ۱۰۷۲ بشاه قراخانی شمس‌الملک نصرکه پسر و جانشین «بوری» بود و در بخارا و سمرقند از ۱۰۶۸ تا ۱۰۸۰ سلطنت نمود حمله ور شد. در این جنگ آلبارسلان کشته شد و پسرش سلطان ملک‌شاه معروف عازم سمرقند شد ولی شمس‌الملک تقاضای صلح کرد و خود را مطیع و منقاد ملک‌شاه معرفی نمود (۱۰۷۴). ملک‌شاه این تقاضا را پذیرفت. در ۱۰۸۹ ملک‌شاه باز بسراغ سمرقند آمد و بخارا را مسخر نمود و سمرقند را نیز گرفت و احمد قراخانی را اسیر کرد. احمد برادرزاده و دومین وارث شمس‌الملک بود و پس از چندی ملک‌شاه احمد را بر مقام خود باقی گذاشت، او مطیع و دست‌نشانده پادشاه سلجوقی ماند. ماوراءالنهر دیگر قسمتی از امپراطوری ترك سلجوقی بود.

در همان اوقاتی که شعبه قراخانی ماوراءالنهر جنگ می‌کرد و رویاضمحلل میرفت، قراخانیان منطقه ایللی و کاشغر که دور از این حوادث خونین تاریخی مانده بودند سرنوشت تاریکی را طی می‌کردند. یکی از آنها بنام قدرخان یوسف چنانکه دیدیم تمام متصرفات خاندان خودشانرا در «بلاساقون (بلاساغون)» و کاشغر و ختن تمرکز داده بود. پس از وفات او دوپسرش مایملک پدري را تقسیم نمودند. ارسلان خان صاحب «بلاساقون» و کاشغر و ختن شد (۱۰۵۵-۱۰۳۲) دیگری محمد بغراخان مالک تلاس گردید. (۱۰۵۷-۱۰۳۲) در حدود سنه ۱۰۵۵ محمد بغراخان کاشغر را از ارسلان خان گرفت و باز در صدد وحدت دادن بکشور برآمد ولی باز تقسیمات دیگری روی داد تا اینکه در پایان قرن یازدهم

بلاساقون (بلاساغون) و کاشغر و ختن بدست بغراخان هارون (وفات بسال ۱۱۰۲) وحدت یافت. کتاب مشهور ترکی «قوداتقوبیلیک»^۱ که در حدود ۱۰۶۹ از طرف یوسف خاص حاجب «بلاساقون» نوشته شده با و اهداء گردیده و بنام او مبداست. در نتیجه تسلط ترکان قراخانی مذهب اسلام در کاشغر و منطقه «ایسی گل» نفوذ عمیقی یافته بود تا اینکه در سال ۱۱۳۰ تمام این نواحی را ملتی ییدین و مغولی یعنی «ختائیان» که از پکن آمده بودند تصرف نمودند. ولی قبل از اینکه بشرح این انقلاب پردازیم بایستی بطور خلاصه از تاریخ ترکان سلجوقی در آسیای مقدم صحبتی بکنیم.

نقش سلجوقیان در تاریخ ترک

بنا بر آنچه در کتاب حدود العالم نوشته شده است از قرن دهم میلادی این سرزمین امروزی قرقیزقزاق که در شمال دریای خاش واقع می باشد یعنی در مرغزاران «ساری سو» و «تورگای»^۲ و «امبا»^۳ قبایلی ترک می زیستند که نامشان «اوغوز» یا «غز» بود و مورخین ییزانس و رومیة الصغری آنها را «اوزوی»^۴ یاد کرده اند. علماء زبان شناسی این «غز» ها را با «قیماق» هائی که از قدیم در «ینی سئی» میانه یا در «اوبی»^۵ می زیسته اند با قبقاق های قدیم که بعداً بروسیه جنوبی مهاجرت نمودند و با قرقیزهای معاصر در یک ردیف مخصوص و یک گروه مشترک ترک جای می دهند و معتقدند که آنچه که آنها را از سایر طوائف و قبایل ترک متمایز میدارد این است که آنها حرف «ی» را به «ج» تبدیل نموده اند.^۶ همین «غز» ها هستند که در دوره چنگیزخانیان زیر نام ترکمن شناخته شده اند.^۷

۱ - Qoudatqou bilik ۲ - Tourgal ۳ - Emaba ۴ - Ouzoi مینورسکی - حدود العالم - نقشه جغرافیائی ص ۳۰۷ ۵ - Ghouzz ۶ - Obi ۷ - dy-y بارتولد - ذیل لغت قبقاق در دائرة المعارف اسلامی ص ۱۰۸۲ ۸ - بنوشته بارتولد ذیل لغت «قوز» «غز» Ghuz در دائرة المعارف اسلامی مجلد دوم ص ۱۷۸ و کتاب «ترکستان» ص ۹۴۳ و تحقیقات آقای دنی Deny بنام «صرف و نحو زبان ترک» ۱۹۲۱ ص ۳۲۶ مراجعه شود. در این تحقیق بیان می شود که کلمه «ترکمن» را که «غز» ها گرفته اند با پسوند «من» یکی شده و مقصود از این پسوند تقویت و توسعه می باشد و مراد این است که آنها از «ترکان خالص» و «ترکان صحیح النسب» می باشند. در این جا مترجم نیز برای احتراز از هر سوء تفاهمی باید علاوه کند که در زبان فارسی این طائفه را «غز» با غین مضموم و زاء اختراعه نوشته اند. و از این بعد رسم الخط فارسی خودمان رعایت خواهد شد.

در قرن یازدهم «غز»ها خود را بسیرت ترکمانان امروزی بما معرفی می کنند و نشان می دهند که گروهی از ایلات و عشائری می باشند که یکنوع حس تعاون و تضامن بسیار ضعیفی بین آنها وجود دارد و غالباً هریک بحساب شخصی خود بادیگری مشغول مبارزه است. در ربع دوم قرن یازدهم می بینیم که دستجات آنها هریک بسوئی برای کسب سود و ثروتی می روند من جمله عده ای طرف روسیه جنوبی و عده ای دیگر بسوی ایران روانه شده اند. برای اولین بار وقایع نگاران روس ورود آنها را بروسیه جنوبی در ۱۰۵۴ یادداشت نموده اند. غزها تحت فشار عشیره ترک دیگری بنام «قبچاق» که شاخه ای از «قیماق»ها و در «ایرتیش» یا در «اوبی» می زیستند وارد ناحیه دانوب سفلی شدند و از این شط گذر کردند و بالکان را متصرف شدند و سرانجام در «بالکان» مضمحل و مغلوب و منکوب گردیدند (۱۰۶۵). یک عشیره دیگری از غزان بنام سلجوق خطسیری دیگر اتخاذ نمود و سرنوشت بسیار درخشانی نصیبش شد یعنی ایران و آسیای صغیر را تسخیر و تصرف نمود.

قهرمان بزرگی که بانی و مؤسس سلسله سلجوقیان میباشد نامش سلجوق بوده است. سلجوق پسر «دوقاق» بود که ملقب به «تیمور یالغ» بوده است (بمعنای کمان آهنین) این شخص رئیس یا عضو مهمی از قبیله «غز» «قینیق»^۱ بوده است. قبل از سنه ۹۸۵ او با عشیره خود از قسمت اعظم قبایل «غز» جدا شد و آمد و اردوگاه خود را در ساحل راست سیحون علیا در حدود «جند» نزدیک «پرووسک»^۲ فعلی قرار داد. با استناد بنام پسران او میکائیل، موسی و اسرائیل می خواهند باین نتیجه برسند که وی نستوری بوده است. این فرضیه قابل اعتماد نیست زیرا این نامهای مأخوذ از کتب مقدسه اسامی اسلامی نیز میباشد و بیشتر مقرون بحقیقت مینماید که ایل سلجوق وقتی که به حدود و ثغور ماوراءالنهر سامانی رسید و در آنجا مستقر شد از مذهب شمنی ترک و مغولی دست کشیده و مسلمان شده است.

این در موقعی بود که سلسله ایرانی سامانی در ماوراءالنهر با زحمت و

مشقت در برابر سلسله ترکی قراخانی که در «ایسی گل» و کاشغر فرمانروائی داشتند از خود دفاع می کرد. سلجوقیان بامهارت و درایت با پادشاه ایرانی علیه هم نژادان ترک خودسازش و توافق نمودند. همانطور که بارتولد اشاره نموده مسلم است که این غزان که تازه از مرغزاران «ساری سو» و «ایرقیز» خارج شده و تا دیروز بیدین بوده اند بدرجات از قراخانیان وحشی تر بوده اند زیرا این قراخانیان بیش از یک قرن بود که مسلمان شده بودند و زیر نفوذ سامانیان از غرب و اویغوریان از شرق نسبتاً براه و رسم مردم متمدن مأنوس شده بودند.

پس از زوال سامانیان چون برای تقسیم میراث آنها نزاع، بین ترکان قراخانی که صاحب ماوراءالنهر شده بودند و ترکان غزنوی که مالک خراسان شده بودند، درگرفت ترکان سلجوقی بسبک ترکمانان امروز منزل بمنزل جلو آمدند و از آشفته گی عمومی استفاده کردند و در قلب ماوراءالنهر چادرهای خودشانرا برافراشتند. در سال ۹۸۵ در شمال شرقی بخارا سلجوقیان را می بینیم که مستقر شده و اردوگاهی بر پا نموده اند. در سال ۱۰۲۵ یکی از رؤساء آنها ارسلان (بزبان ترکی بمعنای شیر است) اسرائیل (نام اسلامی اوست) که به عنوان «یغو» ملقب شده بکمک پادشاه محلی قراخانی علی تکین علیه محمود غزنوی برخاست (قبلا در صفحه ۲۵۱ گفته شد) محمود غزنوی ارسلان را اسیر کرد و با خود به غزنین برد و با کمال شدت و حدت سعی در سرکوبی مابقی قبیله سلجوقیان نمود. ولی این قبیله صحرانورد و بیابان گرد را شهرنشینان نمی توانستند بچنگ آورند با طرز زندگانی که مخصوص صحرانوردان است بدست غزنویان نیفتادند. از این گذشته سلطان محمود مجبور شد سرانجام علی تکین را صاحب و مالک ماوراءالنهر بگذارد. پس از مرگ علی تکین سلجوقیان که ظاهراً تا پایان عمر نسبت باو وفادار بودند علیه پسران او عاصی شدند و از آنوقت بسود و نفع خودشان شروع بزد و خورد نمودند. پادشاهان آنها طغرل بیگ، داود و پیغو (شاید یغو باشد) از سلطان مسعود غزنوی سرزمین خراسان را مطالبه نمودند. مسعود این

تقاضا را رد نمود و طغرل بیگ (در ماه اوت ۱۰۳۸) نیشابور را مسخر کرد و در نزدیکی مرو در موضعی بنام «دندانقان» (۲۲ مه ۱۰۴۰) مسعود را شکست سختی داد که پس از آن غزنویان مجبور شدند بافغانستان بروند و تمام خراسان را باعقاب سلجوق واگذار نمایند.^۱

سلجوقیان این طایفه «اوغز»ی که گذشته و تاریخی نداشتند و بین قبایل بیابان گردی که بتازگی مسلمان شده بودند از همه بی معرفت تر و نادان تر بودند ناگهان خود را صاحب و مالک ایران شرقی یافتند. این دولت دور از انتظار و سعادت غیر مترقب ممکن بود بصورت فاجعه عظیمی برای تمدن درآید ولی خوشبختانه چند نفر رئیس هوشیار و با فراست براین قبیله حکومت داشتند. این رؤساء هوشمند از روی فراست جبلی برتری کمال و فرهنگ عرب و ایرانی را درک نمودند و بجای امحاء آن خود را مدافع و حامی آن قرار دادند و با نظم و ترتیب بادره امور همت گماشتند. طغرل بیگ وقتی که وارد نیشابور شد امرداد تا خطبه بنام وی بخوانند و بدین ترتیب نشان داد که فاتح نیشابور سنن و شعایر مسلمانان را پذیرفته است. ولی کشورستانی و لشکرکشی بهمان اسلوب مرغزاری ادامه یافت و هریک از افراد این خاندان کوشش می نمودند که بحساب و سود خودشان محل و موضعی را تصرف کنند. برادر طغرل بیگ موسوم به چغری بیگ و پسرعموی^۲ طغرل قوتولمیش (قوتلومش)^۳ و پسردائی^۴ او ابراهیم بن اینال^۵ هریک با شناسائی مقام بزرگتری و سیادت طغرل بیگ درصدد کشورگشایی و مملکت گیری افتادند. چغری بیگ خوارزم را در سال ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ تصرف نمود. ابراهیم بن اینال (ینال) در ری

۱ - درباره تاریخ سلجوقیان بکتاب ابن الاثیر موسوم به «الکامل فی التاریخ» که قسمتی از آن در کتاب «مورخین شرقی و جنگهای صلیبی» ترجمه شده است رجوع شود. بکتاب Houtsma بنام «مجموعه ای از متون مربوط بتاریخ سلجوقیان» چاپ لندن ۱۹۰۲ - ۱۸۸۶ و تاریخ سلجوقیان و اسمعیلیان (تاریخ گزیده) ترجمه «دفرمری» در روزنامه آسیائی ۱۸۴۸ رجوع شود. هوتسما در دائرة المعارف اسلامی درباره طغرل بیگ تشریحی نوشته و هم چنین در باره ملک شاه در دائرة المعارف ص ۲۲۰ بارتولد. ترکستان ص ۳۰۲ و بعد.

۲ - Cousin paternel

۵ - ابراهیم ینال برادر طغرل بود و ظاهراً

۴ - Cousin maternel

۳ - Qoutoulmich

برادر مادری وی. ابن الاثیر ج ۹ ص ۳۸۵

مستقر شد ولی چون طبع بیابان گرد بر سایر عواطف او غلبه داشت عمال و متجنده^۱ او بعدی فجایع و فضایح مرتکب شدند که خود طغرل بیک ناچار برای استقرار نظم و امنیت به ری آمد. هر اندازه که طغرل داخل دنیای عرب و ایرانی میشد بیشتر از طرز اداره امور مملکت و تشکیلات این سرزمینهای کهن سال و متمدن بهره‌مند می‌گردید. بتدریج این رئیس دستجات بیابان گرد تبدیل شد رئیس یک دولت و طغرل پادشاهی شد دارای نظم و ترتیب و پادشاهی دارای اختیارات مطلق بطوری که صاحب منصبان و افراد خانواده‌اش اوامر او را حتمی‌الاجرا می‌دانستند.

مدتها ایران غربی تحت تسلط و سلطنت خاندانی ایرانی‌الاصل بود موسوم به آل‌بویه (۱۰۵۵ - ۹۳۲) این سلسله ایرانی چنان بایرانی بودن مقید بود که به تشویق اصول اسلامی ایرانی یعنی مذهب تشیع که مخالف با مذهب سنت بود می‌پرداخت. پادشاهان این سلسله با عنوان امیرالامراء کنار خلفای سنی مذهب در بغداد می‌نشستند و این خلفاء را چنان خوار و خفیف کرده و دستشان را از اداره امور کوتاه نموده بودند که گویی کدخدا و بزرگ قصر خلافت سلاطین بویه هستند نه خلفای عرب. ولی در قرن یازدهم پادشاهان آل‌بویه نیز دوچار انحطاط شدند. در سنه ۱۲۰۹ سلطان محمود غزنوی قسمت اعظم عراق عجم را از تحت استیلای آنها بدرآورد. در موقع حمله و هجوم سلجوقیان آخرین پادشاه آل‌بویه خسرو فیروز رحیم (۱۰۵۵ - ۱۰۴۸) با همان عنوان امیرالامرای صاحب بغداد و عراق عرب و شیراز و فارس و یکی از برادران او مالک کرمان بود. نکته جالب توجه این است که این آخرین پادشاه ایرانی قرن یازدهم در ایامی که درست مقارن استیلای ترکان است نام دوتن از پادشاهان بزرگ ایران ساسانی را داشت.

۱ - این لغت را که بیهقی مکرر بکار برده بنظر این جانب بهترین لغتی است برای معرفی نمودن عده‌ای از مردم گرسنه و بی‌وطن و بی‌هدف که برای سیر کردن شکم خود دست و بازو و جانشانرا در خدمت مردمی جاه طلب می‌گذارند و بنام عسکر و سرباز بغارتگری و آدم کشی می‌پردازند. البته این لغت هم دگنده فارسی است.

طغرل بیک بزودی مالک عراق عجم نشد و مدتی صرف وقت نمود زیرا علی‌رغم هرج و مرجی که در آنجا حکومت داشت عساکر و متجندۀ بیابان گرد و «اوغوزی» او راه و رسم تصرف و تسخیر شهر را نمی‌دانستند. اصفهان تسلیم نشد مگر پس از یک سال و آنهم در نتیجۀ قحطی (۱۰۵۱) طغرل بیک که مفتون زندگی شهرنشینی شده بود آن شهر را پایتخت خود کرد. در این ممالک که در شرف متلاشی شدن و فروریختگی و تقطیع و هرج و مرج اداری و سیاسی و فرهنگی بود ترکان با تمام خشونت و درشتی طبعی که داشتند نمایندۀ اصول نظمی بودند که سایرین نه با تأثر و تأسف بلکه با خوشدلی آنرا تحمل مینمودند. در سال ۱۰۵۴ بزرگان آذربایجان (تبریز و گنجه و غیره) مراتب توقیر و احترام را درباره طغرل اعلام داشتند. القائم بالله خلیفۀ عباسی و رئیس محافظان او که هر دو طالب و شایق بودند به قیمومت آل بویه خاتمه دهند از طغرل بیک دعوت نمودند که به بغداد برود. طغرل بیک از نفاقهایی که وجود داشت استفاده نموده بغداد رفت و بسلطنت آخرین پادشاه آل بویه خسرو فیروز (۱۰۵۵) خاتمه داد و او را از سلطنت خلع نمود.

در سال (۱۰۵۸) خلیفه عمل انجام شدۀ طغرل بیک را تصدیق و تنفیذ نمود و او را نمایندۀ خود شناخت و عنوان «سلطان شرق و غرب» را باو تفویض کرد. در همین موقعی که طغرل بیک باوج این عظمت ناشنیده رسیده بود مجبور شد باطفاء آتش شورشی که پسر دایی او (برادر مادری او) ابراهیم بن اینال برپا نموده بود پردازد. ابراهیم بن اینال با «بساسیری» متحد شده بود این شخص از جنگهایی که بین سلجوقیان روی داده بود استفاده نموده مدت کوتاهی بغداد را تصرف کرد و خلع خلافت القائم را که از سلجوقیان زیاد جانبداری می‌نمود اعلام نمود، خود او نیز بمذهب تشیع درآمد (دسامبر ۱۰۵۸). در برابر این مهلکه طغرل بیک نهایت خونسردی و خویشتن‌داری را نشان داد و دانست که چگونه باید تصمیم اتخاذ کند. بدو آ متوجه ابراهیم بن اینال شد و در نزدیکی ری او را شکست داد

و کشت. بعداً بسوی بساسیری تاخت و در جلوشهر بغداد او را مغلوب و منکوب کرد و خلیفه را با کبکبه و طنطنه وارد پایتخت نمود (۱۰۶۰). بدین ترتیب رئیس کوچک یک عده «غز» موفق شدند فقط عشیره و قبیله و خانواده خودش را منظم و مرتب سازد بلکه قادر شد که خودش را بریاست حکومت منظم و متشکل برساند و کاری کند که خلیفه عرب او را وکیل و نماینده رسمی خود بشناسد و از این نیز بهتر دنیای سنی یعنی جامعه عظیم اسلامی او را ناجی و رهاینده خلافت بداند. نزد خلفای عرب سلاطین ترك جای نشین سلاطین ایرانی شدند و این جانشینی از این جهت دوام یافت که ترکان با اینکه تازه متدین شده بودند (برخلاف ایرانیان که متهم به «رفض» بودند) خود را مروج تسنن نشان می دادند نباید پنداشت که ترکان متعصب بودند. نخستین سلاطین سلجوقی که فرزندان بیغوهای بیدین بودند بعدی دور از مبادی تمدن و خام بودند که این مباحث معنوی را درک نمی کردند. ولی برای تسلط و تسخیر ممالک غرب بسهولت متوسل ببهانه دیرین یعنی «جهاد» و جنگهای مقدس دینی شدند و ببهانه توسعه اسلام کشورگشایی کردند.

چون ترکان بموقع و در فرصت مناسب رسیدند موفق شدند که تقریباً بدون تعارض عظیم و بهر حال بدون خشونت شدید خود را بر جامعه خسته آن زمان تحمیل کنند و بدون آنکه امپراطوری عرب را از بین ببرند مافوق آن قرار بگیرند و با نیروی تازه خویش آنرا حمایت نمایند و سند مشروعیت خود را از آن کسب کنند.

آلبارسلان بن چغری بیك (۱۰۷۲-۱۰۶۳) برادرزاده و جانشین طغرل بیك بمجرد ارتقاء بمقام سلطنت مصمم شد به عادات و آداب طایفه و قبیله خودش که عبارت بود از هرج و مرج و تنفر از ثبات حکومت و قوام دولت و دوام مؤسسات، جداً مبارزه کند. آلبارسلان پسر عموی خودش را که قوتولمیش (قوتلومش) نام داشت

در اجرای منظور فوق کشت^۱ (۱۰۶۴-۱۰۶۳) عموی او «قاوورد» در کرمان نیت طغیان داشت ولی کار با او بمصالحه خاتمه یافت (۱۰۶۴) از طرف مغرب زمین سلسله مرداسی حلب را در سال ۱۰۷۰ مطیع و منقاد خود ساخت. بزرگترین سند افتخار وی در تاریخ اسلام آن است که در ۱۹ اوت ۱۰۷۱ در پیکار ملاذگرد^۲ واقع در ارمنستان قوای امپراطور روم شرقی «رومن دیوژن»^۳ را درهم شکست و خود امپراطور را نیز اسیر کرد. این واقعه مهم تاریخی باعث شد که ترکان پس از گذشت مدت زمانی آناتولی را نیز مسخر نمایند ولی نتیجه فوری و آنی این فیروزی همان تسخیر و تصرف ارمنستان بود از طرف سلجوقیان. رفتار آلب-ارسلان با امپراطور اسیر آمیخته با کمال بزرگواری بود و بزودی او را آزاد نمود. می دانیم که آلب ارسلان در سنه ۱۰۷۲ وقتی که بماوراءالنهر برای سرکوبی و تدمیر قراخانیان رفته بود بقتل رسید. این رئیس عشیره «غز» که «معلومات و تحصیلاتی نداشت و احتمال می رود که اصلا مرد بی سواد بوده است» این فراست جبلی و درایت ذاتی را داشت که باید زمام امور داخلی کشور را بکف مردی با کفایت واگذار نماید و او این اختیارات را بیک وزیر عالقدر ایرانی موسوم به نظام الملک واگذار کرد.

سلطان ملک شاه (۱۰۹۲-۱۰۷۲) پسر وجانشین الب ارسلان در موقع مرگ پدرش طفلی ۱۷ ساله بود - اولین جنگی که کرد با قراخانیان ماوراءالنهر شمس الملک بود. شمس الملک از تغییر سلطنت استفاده نموده و خراسان شرقی

۱ - قتلش بن اسرائیل یا ارسلان پسر عموی طغرل و جفری پدر الب ارسلان بود نه پسر عموی بلا فصل الب ارسلان و او درخوار ری در جنگ با الب ارسلان کشته شد (۵۵۰ ه. م.)
 ۲ - ملاذگرد درالسنه اروپائی دوچار تحریف شده و آنرا «مانتیکرت» Mantzikert ضبط نموده اند. در کتابی که کلود کاهن بنام «پیکار مانتیکرت بنابر منابع اسلامی» نوشته شرح این پیکار مهم قابل ملاحظه است.
 ۳ - امپراطور روم ناش «رومن چهارم» Romain IV. Diogene می باشد از ۱۰۶۷ تا ۱۰۷۱ سلطنت کرد. وی ازخاندان اشرافی کاپادوکیه بود و یکی از بهترین سرداران امپراطوری روم است. پس از مرگ کونستانتین دهم ملکه اودکسی Eudoxie که نایب السلطنه بود او را شوهر خود و امپراطور روم شرقی کرد. این امر موجب مخالفت عده بسیاری از رجال دولت شد و خدعه و نیرنگهای بسیار موجب گردید که آلب ارسلان را بجنک با او ترغیب و تشویق کنند. در پیکار ملاذگرد وی مغلوب و اسیر الب ارسلان شد و بعد رها گردید. مخالفین او انقلابی برپا کردند و زمام امور بدست آنها افتاد و هرچه کوشش نمود که باز تاج و تخت را بدست آورد نشد تا اینکه او را اسیر و کور کردند. این قیصر بدبخت در نایبائی در معبد Proti پروتی مرد. (مترجم)

و بلخ را تصرف کرده بود. وقتی که ملک‌شاه نزدیک سمرقند رسید شمس‌الملک قراخانی امان خواست و خود را مطیع و منقاد پادشاه سلجوقی شناخت. ملک‌شاه حکومت بلخ را برادر خود تکش تفویض نمود و باسیرتی که «غز»‌ها داشتند این بخشش و بزرگواری خطا بود زیرا تکش عصیان کرد و سلطان ملک‌شاه مجبور شد دوباره علیه برادر خود لشکرکشی کند و سرانجام او را کور نماید (۱۰۸۴) عمومی ملک‌شاه^۱ «قاوورد» نیز در کرمان لوای طغیان را برافراشت و کار به پیکار کشید تا آنکه سرانجام قاوورد را گرفت و خفه کرد (۱۰۷۸).

این وقایع نشان می‌دهد که باوجود حسن اداره و کفایت و درایت وزیری چون نظام‌الملک، ملک‌شاه بزمحت می‌توانست قبیله غز را که وی پادشاه و رئیس آنها بود در حوزه و حدود یک دولت عرب و ایرانی که زیر نگین و سلطنت خود او بود وارد کند. نظام‌الملک و دستگاه‌های اداری او می‌کوشیدند که باین ترکمنان بیابان گرد و متجند صحرانورد بفهمانند که وظیفه آنها پاسداری است و بس. آنها باید مانند مملوک‌های قرن دهم و محافظین ترک که در خدمت خلفاء سابق و امراء آل بویه بودند بحفاظت و حراست مواضعی که بآنها تحویل شده است پردازند و بس ولی مطیع ساختن اتباع شرور و فتنه‌جوی این سلطان جوان و مقیم ساختن این بیابان گردان^۲ ابدی کاری‌شدنی نبود. فقط شخص سلطان بود که با افکار و نیات وزیر خود مبنی بر تحکیم و تثبیت بنای سلطنت سلجوقی و مقیم ساختن و ایرانی نمودن عشایر و طوایف در امپراطوری ایران طبق سنن دیرین موافقت داشت. در شهر اصفهان که بعنوان پایتخت انتخاب شده بود و در میان درباری بسیار مجلل و باشکوه این پادشاه سلجوقی بطور آشکار و روشن مانند شاهنشاهان ایران کهن سال از زندگی لذت میبرد و مانند آنها می‌زیست.

چنانکه دیدیم ملک‌شاه یکبار دیگر بطرف شمال شرقی و ماوراءالنهر لشکرکشی نمود تا با برادرزاده و جانشین شمس‌الملک احمد بجنگد (۱۰۸۹).

۱ - مؤلف در بالا قاوورد را عمومی الب ارسلان و درپائین عمومی ملک‌شاه دانسته است ولی دومی صحیح است. مترجم.

۲ - بارتولد ص ۳۰۹ کتاب ژ. لورانت. کتاب «بیزانس و سلجوقیان» ص ۹۸-۹۶

ملکشاه احمد را اسیر کرد ولی او را مانند مأموری دست‌نشانده خود بسمرقند فرستاد. در مغرب‌زمین و در حین سلطنت ملک‌شاه ولی بی‌آنکه ربطی به پادشاه سلجوقی داشته باشد در حدود ۱۰۸۱ پسر عموی او سلیمان بن قوتولمیش (قوتلومش) وارد آسیای صغیر شد و در شهر نیسه^۱ (نیقیه) مستقر گردید. علت این بود که دولت «بیزانس» که دوچار جنگ‌های داخلی و دسیسه‌های خانگی بود با کمال بی‌احتیاطی با و توسل جست و کمک او را خواستار شد سلیمان نیز آمد و بدین ترتیب سلطنت سلجوقیان روم را ایجاد کرد. این سلطنت سلاجقه روم از سال ۱۰۸۱ تا ۱۳۰۲ دوام یافت و پایتخت آن از سال ۱۰۸۱ تا ۱۰۹۷ در نیسه و بعد از سال ۱۰۹۷ تا ۱۳۰۲ در ایکونیوم^۲ بود.

من حیث‌المجموع دولت سلجوقی را اگر از لحاظ یک دولت ثابت و مقیم بشناسیم و بخواهیم بدانیم حدود و قلمرو او تا چه حد بوده است باید بگوئیم که این دولت فقط بر ایران حکومت داشت و بس. در آسیای صغیر و سرزمین سابق بیزانس که از ۱۰۸۰ در تصرف آنها افتاد عده‌ای از قبایل غز که خود مختار بودند و تحت ریاست رؤساء درجه دوم مانند سلیمان قرار داشتند یا تحت فرماندهی رؤساء ترکی بودند که حسب و نسب مهمی نداشتند حکمرانی می‌نمودند. مثلاً از سال ۱۰۸۴ امراء «دانشمندی» در کاپادوکیه و سیواس و قیصریه فرمانروائی می‌کردند. این ممالک کهن سال متمدن بمقتضای جابجا شدن این طوائف بیابان گرد همانطور که در مرغزارهای قرقیز معمول بود، بین دستجات مختلف تقسیم میشد. همانگونه که بارتولد با کمال بصیرت این وقایع تاریخی را خلاصه نموده «دسته‌ای از غزها و ترکمانان مانند غارتگران و برسم راهزنان بابتکار و اراده خودشان و دسته‌ای تحت رهبری رؤساء خودشان (سلجوقیان) تمام ممالکی را که از ترکستان چین تا ثغور مصر و امپراطوری بیزانس گسترده است با پای خود پیمودند». این نکته را نیز بارتولد علاوه می‌کند که سلاطین سلجوقی برای اینکه «برادران بیقرار» خود را

۱ - Nicée ۲ - Iconium اسم سابق شهر قونیه است در آسیای صغیر و خرابه یکی از قصور سلجوقیان

در آنجا وجود دارد. و شهر قدیمی «نیسه» را امروز «ایزنیک» می‌نامند. مترجم

طرد کنند و آنها را از تخریب ایران زیبا باز دارند ترجیح دادند که این دستجات غز لجام گسیخته و بی نظم و ترتیب را در خطوط سرحدی آسیای صغیر بگمارند . این مطلب بیان می کند که چگونه ایران اصلی و واقعی و خطه پارس از ترك شدن رهائی یافت و آناتولی تبدیل بتركستان تازه ای شد .

اولا این دستجات مسلح و متجنده برای تقسیم اموال غصب شده بجان یکدیگر می افتادند . سلیمان بن قوتولمیش (قتلمش) پس از آنکه قسمت مهمی از آسیای صغیر را تصرف نمود در سنه ۱۰۸۶ عازم سوریه «شام» شد . در آنجا با برادر کهتر ملکشاه موسوم به توتوش (تتش) که از سنه ۱۰۷۹ شام را اقطاع و تیول خود کرده بود مصادف شد . در نزدیکی «حلب» پیکار بزرگی بین این دو روی داد و در این زدوخورد سلیمان کشته شد و «توتوش» حلب را به تیول دمشق افزود (۱۰۸۶) «توتوش» در شرف تأسیس یک سلطنت سلجوقی مخصوصی بود که ناگهان برادرش سلطان ملکشاه در همان سال ۱۰۸۶ وارد سوریه شد و او را وادار نمود که به دمشق مراجعت کند . خود ملکشاه دربارش را در حلب تشکیل داد و در آنجا تیول و اقطاعات بسیاری بین فرماندهان و سران لشکر خود تقسیم نمود . (۱۰۸۷)

ملکشاه سلجوقی نیز مانند اسلاف خود عمری صرف نمود که بمتصرفات ترك در مغرب زمین سروسوورتی بدهد . این تسخیر و تصرف های تركان باین ترتیب صورت می گرفت که دسته های کوچک غز داخل قلمرو خلفاء فاطمی یاغیر فاطمی در حدود سوریه یا در ایالات آسیائی یونان در آسیای صغیر می شدند آنهم تا خصلت صحرانوردشان چگونه اقتضا کند و آتش نفاق تاچه حد در جامعه عرب یا در جامعه ییزانس مشتعل شده باشد . بهر حال این دسته های کوچک همیشه از منازعات داخلی سایرین و نفاق های خانوادگی دیگران بحدوفور استفاده می نمودند . در ایران وحدت ظاهری در نتیجه حسن اداره و زیری چون نظام الملك برجای بود در مشرق و سوریه نیز شمشیر ملکشاه از آن وحدت صوری ضمانت می نمود .

ولی در آسیای صغیر چون نه تدبیر نظام الملک وجود داشت و نه شمشیر ملک‌شاه بنابراین هرج و مرج غزان حکمفرما بود و بس.

پس از فوت خواجه نظام الملک که قبل از وفات ملک‌شاه واقع شد و بامرک پادشاه سلجوقی در ۱۰۹۲ هج و مرج همه‌جا را فرا گرفت. برکیارق پسر ارشد ملک‌شاه (۱۱۰۴-۱۰۹۳) مجبور شد علیه طغیان و اغتشاش تمام خویشاوندان و کسان و اطرافیان خود قیام کند. عموی او توتوش که علاوه بر شام حلب را نیز تصرف کرده بود برای تسخیر و تصرف ایران بسیج سفرکرد ولی در نزدیکی ری مغلوب و مقتول شد (۲۶ فوریه ۱۰۹۵) مابقی عمر برکیارق مصروف زدو خورد با برادران خود بود و سرانجام مجبور گردید ایران را بین خود و برادرانش تقسیم کند. از آن ببعد متصرفات سلجوقیان بطور قطع بسه قسمت تقسیم گردید: قسمت اول سلطنت ایران بود با برکیارق و برادرانش؛ قسمت دوم حلب و شام که به پسران توتوش رسید و قسمت سوم آسیای صغیر بود که قزل ارسلان پسر سلیمان صاحب آن شد.

سرنوشت این سه سلطنت‌نشین با یکدیگر بسیار متفاوت بود. سلطنت سلجوقی در سوریه (حلب و دمشق) بزودی سیرت و صورت عربی پذیرفت. از این گذشته هردو خاندان سلجوقی که از توتوش و میراث او بوجود آمده بودند بزودی از طرف مملوک‌های خودشان که آنها نیز مانند خود سلاجقه ترك بودند حذف و محو شدند و شرح آن از حدود این خلاصه که می‌نویسم خارج است.^۱ برخلاف این دو گروه سلطنت سلجوقیان در آسیای صغیر دو قرن تمام دوام یافت و بطور شکفت‌انگیزی ثبات پذیرفت و از همین سلاجقه است که روزی ترکیه تاریخی آشکار و پدیدار میشود. در ایران علی‌رغم استقرار هسته‌ها و مراکز ترک (در خراسان و آذربایجان و طرف همدان) عمق و متن ساکنان آن چنانکه خواهیم دید ایرانی

۱- رجوع شود بکتاب ابن القلانسی موسوم به «تاریخ دمشق» که اوقاف کیه آنرا در ۱۹۳۲ ترجمه و طبع نموده است. مؤلف یعنی آقای رنه گروسه نیز تاریخ سلاجقه را بطور خلاصه در مجلد اول کتاب خود موسوم به «تاریخ جنگ‌های صلیبی» آورده و می‌توان بآن رجوع نمود.

باقی ماند . در سوریه عوامل ترک چنان مختصر و متفرق و پراکنده بودند که نتوانستند توده عرب را متفرق کنند و فقط در انطاکیه و اسکندرون نفوذ آنها دوام یافت . برخلاف در آسیای صغیر ما فقط شاهد یک تصرف و تسخیر سیاسی مملکت نیستیم بلکه می بینیم که تمامی آن سرزمین را عملاً و کاملاً نژاد ترک مسخر نموده و چوپان ترکمن جانشین زارع بیزانسی شده است . علت این است که فلات آناتولی در نتیجه ارتفاع ، آب و هوا و نباتات دنباله همان مرغزاران آسیای علیا است . «استرابون» وقتی که از «لیکاونی» یا «لیقیه» یعنی همین «قونیه» امروزی بحث می کند چنان است که از مرغزاری سخن می راند.^۱ بین این سرزمین بیابانی و صحرانوردانی که از دشت های قرقیز آمده بودند طبعاً هم آهنگی قبلی و سازگاری معنوی وجود داشت . صحرا نوردان در این دیار رحل اقامت افکندند زیرا این مناطق مانند زادگاه و اقامتگاه خودشان بود . آیا در این قضاوت باید خیلی دورتر رفت و ترکها را چنانکه در باره آنها گفته اند متهم نمود که ندانسته کمک نمودند که مزارع بمرغزار مبدل شود؟ ظاهراً بنظر میرسد که تصرف و اشغال این ایالات کهن سال «کاپادوکیه» و «فریژی (فریگیه)» از طرف غزانی که از مرغزاران غیر مسکون و دور افتاده آرال بیرون آمده اند نه فقط این سرزمینها را ترک نمود بلکه آنها را به خارزار و مرغزار نیز مبدل ساخت . وقتی که با عثمانی ها متصرفات ترکها تا تراس توسعه یافت مرغزار با آنها بآنجا هم کشیده شد و هرجا که رفتند خارزار هم با آنها همراه و همعنان بود . از دروازه های «آدرنه» دیده می شود که علف هرزه سطح زمین را پوشانده و قافله های شتر است که آن دشت ها را طی میکنند . در حقیقت شهادت «استرابون» که الان بذکر آن پرداختیم گواهی می دهد که حوضه دریاچه «تاتا» (تاتا دریاچه ایست در مجارستان . مترجم) در آن ایام مرغزاری خشک و بیابانی بوده و از زمان سلوکیه ها و جانشینان اسکندر

۱ - بنابه گفته استرابون فلات لیکائونی شامل ممالکی سرد و برهنه و خشک است که در آن خران وحشی می چرند و تقریباً آب آشامیدنی در آنجاها یافت نمی شود . با اینکه آب پیدا نمی شود مهذا در این سرزمین چهارپایان به خوبی پرورش می یابند . پشم گوسفندان کمی خشن است . در این اراضی دریاچه های شور وجود دارد استرابون کتاب ۱۲ فصل ششم . چاپ تاردیو . ص ۵۳۳ .

و رومیان آن نواحی جز علفزار چیز دیگری نبوده است اما راجع بخشی ولم یزرعی ناحیه تراس نیز باید گفت که این خشکی ولم یزرعی مولود و معلول این است که آن سرزمین دائماً میدان جنگ و جدال و قتل و قتل بوده است.

برای اینکه نکته ای ناگفته نماند باید علاوه کنیم که «ترك نمودن» آناتولی بطور کامل از طرف سلسله سلجوقی بعمل نیامد بلکه امراء محلی و حتی ایلات و عشایری که همیشه مطیع سلاجقه نبودند این تحول و انتقال را بسرحد کمال رساندند. مثلاً از لحاظ معرفت و فرهنگ سلجوقیان آناتولی مانند بنی اعمام خودشان که در ایران بودند بطور صریح و روشن رغبت و اشتیاق بایرانی شدن داشتند. چون در آن اوان زبان ادبی ترك در آسیای غربی وجود نداشت دربار سلاجقه قوئیه زبان فارسی را زبان رسمی خود قرارداد و تا سال ۱۲۷۰ زبان فارسی زبان رسمی و درباری بود. در قرن دوازدهم و قرن سیزدهم ترکیه سلجوقیان روی اصل و متن زبان ترکمنی زبان فارسی را جای داد و همانطور که در لهستان و مجارستان زبان لاتینی رایج بود نزد سلاطین آل سلجوق کیقبادها و کیخسروها بزبان فارسی تکلم می کردند و بآن زبان می نوشتند. باین حال نباید تصور کنیم که اقتباس زبان فارسی آن قبایل غز را از ترك نمودن کاپادوکیه و فریژی (فریگیه) و گالاتیه باز داشت. آنها بطور جدی و عمیقی آن ایالات کهن سال و آن سرزمینهای قدیمی را بسرزمین ترك مبدل نمودند.

چنانکه گفتیم موضوع ایران با سایر ممالک تفاوت بسیار داشت. تمدن و نژاد ایرانی چنان نیروئی داشت که «ترك نمودن» آن ممتنع و محال بود، برعکس فاتحان ترك بتدریج خوی و خصلت ایرانی را پذیرفتند. سلاطین ترك فوراً ولی عساکر و متجندۀ آنها پس از چند نسل کاملاً ایرانی شدند. اما از لحاظ سیاسی ایران مانند بنائی که فرویزد متلاشی شد و مرغزاران هرچه در خود داشت در ایران سرازیر کرد. تصرف ایران از طرف سلاجقه از ۱۰۴ تا ۱۰۵۰ دروازه های مملکت را بروی بیابان گردان و صحرانوردان گشود. رؤساء سلجوقی وقتی که بمقام پادشاهی و اسلام پناهی رسیدند یا ملک عرب و یا شاه ایران شدند بیهوده

کوشیدند که دری را که خود گشوده بودند بر روی دیگران بر بندند و چفت در را ببندازند و راه را بروی ایلات ترك و عشایر مغولی که از آسیای علیا سرازیر شده بودند تا آنها نیز مانند سلجوقیان از این حوادث بهره‌مند شوند، سد نمایند. سلجوقیان و این ترکان ایرانی شده نتوانستند ایران را از شر ترکان ترك مانده محفوظ بدارند. علی رغم تمام حسن نیتی که برای پاسداری «رَن ایران» یعنی کناره‌های رود جیحون ابراز داشتند در برابر هجوم خوارزمشاهیان و چنگیزخانیان و تیموریان کارشان بانجا رسید که مجبور شدند آذوقه عساکر و علوفه اسبان و مراکب آن قبایل مهاجم را فراهم آورند.

اگر سلاطین سلجوق در بنای ارکان دولت توفیق نیافتند و نتوانستند بسود خودشان پایه‌های مستحکم دولت ایران‌ساسانی را تعمیر کنند و حتی نتوانستند امپراطوری خلفای عباسی را که در قرن نهم شکل تازه‌ای از شاهنشاهی ساسانیان بود پایدار بدارند علت آن را باید در درد درمان ناپذیری که عارض این ترکمانان بود جستجو کرد. این دردی است که از اسلاف ترکمنشان بآنها رسیده و همه‌جا با آنها هم‌عنان و همراه بوده‌است: یعنی هرج و مرج خانوادگی و نفاق خانگی. علی‌رغم توفیق و کامیابی شخصی، مردی مانند طغرل بیگ یا ملک‌شاه سلجوقی این سلسله نتوانست بطرز بادوامی خود را بمقام شامخ یک دولت واقعی عرب و ایرانی برساند همان‌طور که علی رغم نبوغ رخشنده شارلمانی جانشینان او نتوانستند خود را شایسته یک دولت واقعی روم بنمایند.

سلطان محمد برادر وجانشین برکیارق (۱۱۰۵-۱۱۱۸) دوچار تحریکات و اغتشاشی شد که محرك باطنی و نهانی آن دربار خلافت عرب بود. روابط بین دربار سلجوقی اصفهان با دربار خلفای عباسی بغداد که رسماً و داد‌آمیز بود سریعاً رو به فساد رفت. خلفاء با پافشاری و اصرار می‌خواستند خود را از تحت قیمومت و استیلای سیاسی سلاطین سلجوقی درآورند و در نیمه دوم قرن دوازدهم توفیقی مختصر نصیبشان شد بدین معنی که عراق عرب را که چندان وسعتی نداشت تحت استیلا و نفوذ خود قرار دادند. این امر مقدمه جدائی روزافزون و طلاق سلطنت

ترك و خلافت عرب باید محسوب شود. طغرل بیك معتقد بود که این اتحاد جاویدان خواهد ماند ولی جدائی پدیدار و طلاق آشکار شد. انحطاط سلاجقه در زمان پادشاهی محمود بن محمد (۱۱۱۸-۱۱۳۱) و مسعود (۱۱۳۳-۱۱۵۲) که در میان جنگهای داخلی سلطنت می کردند شدت یافت. این سلاطین که عادتاً در همدان اقامت داشتند واقعاً و عملاً بر عراق عجم تسلط داشتند و بس. سایر ایالات از قبیل آذربایجان، موصل، فارس و غیره در دست یک نوع ملوک الطوائفی نظامی و موروثی ترك افتاده بود که نمایندگان آنها را بنام «آتاییک» شناخته اند. از جمله این اتابکان کار اتابکان آذربایجان چنان بالا گرفت که در دوران آخرین سلاطین سلجوقی نقش کدخدایان کاخ شاهی را بر عهده داشتند و عملاً بزرگتر و کلانتر دربار بودند. بطور ایجاز یادآور میشویم که آتاییک آذربایجان ایلدگز که در سنه (۱۰۷۲) وفات یافت نزد سلطان ارسلان شاه (۱۱۶۱-۱۱۷۵) و اتاییک پهلوان (جهان پهلوان. م.) (متوفی بسال ۱۱۸۶) پسر ایلدگز نزد سلطان طغرل ثالث (۱۱۷۵-۱۱۹۴) عملاً مقام ریاست را دارا بودند. طغرل ثالث خواست خود را از زیر یوغ آتاییک قزل ارسلان رهایی بخشد اتاییک که برادر و جانشین [جهان] پهلوان بود طغرل را حبس کرد (۱۱۹۰). پس از مرگ قزل ارسلان (۱۱۹۱) طغرل ثالث که در وی اثری از حرارت و شجاعت بزرگان سلجوقی هنوز باقی مانده بود استقلال خود را بدست آورد و در عراق عجم بسطنت پرداخت. ولی این احیای دیر انجام و کاملاً محلی قدرت سلجوقی مستعجل بود. چنانکه خواهیم دید طغرل سوم از سال ۱۱۹۴ مورد ضربات ترکان خوارزمی قرار می گیرد و آنان سرانجام جانشین سلاجقه در شاهنشاهی خاورمیانه میشوند.^۱

سلطان سنجر و حفاظت جیعون

سنجر که جوان ترین پسر سلطان ملکشاه و آخرین پادشاه بزرگ سلسله سلجوقیان میباشد کوشش بسیار نمود که از انحطاط و انقراض خاندان خود جلوگیری

۱- بدائرة المعارف اسلامی ص ۱۱۱۳ و تحقیقات هوتسما بنام طغرل ثانی همان کتاب ص ۸۷۱ رجوع شود و برای دانستن پایان کار سلجوقیان به صفحات بعد همین کتاب امپراطوری صحرانوردان مراجعه فرمائید.

کند. این مرد دلیر و سخاوتمند و بزرگوار که نمونه جامع و کامل یک ترک ایرانی شده، می باشد مدافع تمدن ایرانی شد و نام او هم مانند یکی از قهرمانان و پهلوانان شاهنامه در خاطره ها باقی ماند.

در موقع تقسیم میراث ملک شاه بین پسران او، سنجر که بیش از ده یا دوازده سال نداشت حکومت خراسان نصیبش شد که اقامتگاه مهم آن شهر مرو بود (۱۰۹۶). در سال ۱۱۰۲ سنجر مجبور شد که از عهده حمله و هجوم یک خان قراخانی کاشغری یعنی قدرخان جبرائیل که متعرض خراسان شده بود برآید. سلطان سنجر در نزدیکی ترمذ قدرخان جبرائیل را مغلوب و مقتول نمود و ارسلان خان را که قراخانی بود و در برابر حمله قدرخان^۱ فرار کرده بود فرمانفرمای ماوراءالنهر نمود. در سنه ۱۱۰۳ روابطش با ارسلان خان که دست نشاندۀ خود او بود برهم خورد سلطان سنجر بسمرقند رفت و خان را معزول نمود و جای او را بشاهزادگان قراخانی دیگری یعنی به حسن تکین و بعد به رکن الدین محمود تفویض نمود. (رکن الدین محمود از ۱۱۳۲ تا ۱۱۴۱ فرمانروای سمرقند بود).^۲ سلطان سنجر در زد و خوردهایی هم که بین شاهزادگان غزنوی در افغانستان روی داد مداخلاتی می نمود من جمله در ۱۱۱۷ علیه ارسلان شاه غزنوی برخاست و غزنین را گرفت و ارسلان شاه را معزول کرد و بهرامشاه را بجای او بر تخت نشاند. در این موقع سلطان سنجر شاه شاهان و فرمانروای کل افغانستان غزنوی و ماوراءالنهر خانیه و صاحب سلطنت پهناور ایران شرقی بود.

بین مطاوعین و دست نشاندگان سنجر ترکی بود بنام «اتسز» که پادشاه خوارزم بود (۱۱۲۷-۱۱۵۶) این پادشاه سعی نمود که خود را مستقل سازد ولی در «هزاراسب» سنجر او را مغلوب و از سلطنت محروم نمود (۱۱۳۸) کمی بعد اتسز نزد سنجر آمد و عذر گناه خواست و پادشاه خطا بخش از سر تقصیرات او گذشت

۱ - بارتولد در کتاب «ترکستان» ص ۳۱۹
 ۲ - ارسلان در نتیجه تحریکات و دسائس روسا مذهب تسنن که نفوذشان در امور بخارا و سمرقند همواره زیادتر میشد معزول گردید. این نفوذ علماء دین در ماوراءالنهر، در دوران خوارزمشاهیان شدیدتر شد و پس از تسلط چنگیز خانیان که موجب نیستی آنها گردید باز در دوران تیموریان و اوزبکان صاحب قدرت شدند. بارتولد ترکستان ص ۳۲۰

(۱۱۴۱). از این پس دولت سنجر رو بافول رفت و دوران ادبار آغاز گردید. در همین سال - چنانکه خواهیم دید - قراختائیان که از چین به «ایسی گل» مهاجرت نموده بودند همسایگانی بسیار وحشتناک شدند زیرا هم مغول بودند و هم کافر یعنی بودائی و از دنیای اسلام تنفر داشتند و هیچوقت دینی سوای بودائی قبول نکرده بودند. این قوم هول‌انگیز ماوراءالنهر را مسخر نمود. سنجر باهمان دلیری غریزی و شجاعت طبیعی خود بتاريخ ۹ سپتامبر ۱۱۴۱ با قراختائیان تلافی نمود و در قطوان واقع در نزدیکی سمرقند شکست‌سختی خورد و بخراسان گریخت.^۱ تمام ماوراءالنهر بدست مغولان قراختائی افتاد. پادشاه خوارزم «اتسز» از این واقعه استفاده نمود و رایت طغیان برافراشت و داخل خراسان شد و مدتی قلیل مرو و نیشابور را تصرف نمود ولی نتوانست در برابر بازگشت و حمله بعدی سنجر مقاومت ورزد. در دونوبت یکی در سال ۱۱۴۳-۱۱۴۴ و یکی دیگر در سال ۱۱۴۷ سنجر خوارزم را تسخیر نمود و در نوبت دوم کنار شهر «اورگنج» اتسز را وادار نمود که باز تحت رقیبت و اطاعت پادشاه سلجوقی درآید. شهامت و دلاوری این پادشاه عظیم‌الشان در برابر مشکلاتی که دائماً پدیدار میشد روبضعف گذاشت. چیزی نگذشت که یک خطر غیر منتظر و مهلکه غیر مترقبه‌ای حادث گردید: قبائل اوقوز یا غز یعنی از همان نژادی که خود سلجوقیان بآن تعلق داشتند و در حدود بلخ چادر زده بودند علیه سلطان سنجر طغیان نمودند زیرا سنجر می‌خواست که این صحرانوردان مطیع مقررات حکومتی بشوند و طبق سنن جاریه در تشکیلات اداری ایران مالیات و عوارض بپردازند. این عشایر هجوم آوردند و سلطان سنجر را اسیر نمودند و شهرهای مرو-نیشابور و سایر بلاد خراسان را غارت کردند (۱۱۵۳). سلطان سنجر توانست در ۱۱۵۶ متخلص شود و سال بعد درست قبل از سقوط و ویرانی کامل بنائی که برافراشته بود وفات یافت.^۲ [سلطان سنجر در ۷۳ سالگی در سنه ۵۵۲ هجری قمری درگذشت. الحاق مترجم].

۱ - ابن‌الاثیر معتقد است که اتسز باعث شد که قراختائیان با سنجر بجنگند ولی بارتولد باتکاء جویی این اتهام را مردود می‌داند زیرا قراختائیان حتی روستائیان خوارزم را نیز چایپند این تهمت از این ناشی است که شکست سنجر به سود اتسز بود. بارتولد ترکستان ص ۳۲۷-۳۲۶

۲ - جویی تاریخ فوت سنجر را ۸ مه ۱۱۵۷ می‌داند. بارتولد

مساعی و مجاهدات سنجر برای تأسیس یک دولت سلجوقی قابل دوام در ایران شرقی بی نتیجه ماند.^۱ طغیان غزان نشان داد که داخل نمودن ایلات صحرانورد در جامعه ایرانی و تشکیلات اجتماعی و مدنی این دولت با چه مشکلات و موانعی مواجه می گردد علی الخصوص که آن عشایر بیابان گرد با قبایل سلجوقی در تصرف ایران شرکتی داشته بودند. تشکیلات اداری و سبک مملکت داری ایرانی را که سلجوقیان پذیرفته بودند و بهمان نهج ادامه می دادند با سقوط چند شعبه و شاخه این سلسله سلطنتی ساقط شد و از بین رفت (در ایران شرقی بسال ۱۱۵۷ در عراق عجم بسال ۱۱۹۴ و در آسیای صغیر در سال ۱۳۰۲) یکبار که این تشکیلات گسیخت و شاهنشاهی نو ایرانی آنها معدوم گردید دیگر از کشور گشائیهای سال ۱۰۴۰ سلاجقه در ایران و سالهای ۱۰۷۲ - ۱۰۸۰ در آسیای صغیر چیزی باقی نمانده بود جز سیر و تحول قبایل و طوایف ترکمان از غزها در سال ۱۰۵۳ گرفته تا طوایف قراقوینلو و آق قوینلو در قرن ۱۵ و از قره مانها گرفته تا عثمانیان که کشور ایران را از یکطرف و آسیای صغیر را از طرف دیگر بهمان شیوه اجدادی قرون سالفه خود در اعماق مرغزاران آسیای علیا میدان تاخت و تاز و منازعات و کشمکش های خویش قرار داده بودند. بهمین جهت بود که علی رغم حسن نیت واقعی و معنوی سلاجقه (این طایفه ای که با کمال سرعت و بطور عمیق فرهنگ و معرفت ایرانی را مرکوز ذهن و خاطر خود ساخته بود) فتح و فیروزی آنها در ایران و آسیای صغیر جز این نتیجه ای نداد (مخصوصاً این نکته حساس را یادآور میشویم) که ایران و آسیای صغیر دنباله ای شد از مرغزارهای آسیای مرکزی. در این جا است که جغرافیای انسانی بطور هولناکی در برابر جغرافیای نباتی عکس العمل خود را آشکار می سازد. زیرا صحرانوردی دشمن زراعت و بیابان گردی آنچنان دشمن کشت و زرع است که چهره ربع مسکون را

۱- از خوانندگان گرامی مخصوصاً تقاضا میشود در این مورد قصیده ای را که انوری درباره غزان سروده بخوانند تا از خواست وضع بخوبی مستحضر شوند. مطلع آن قصیده غرا ذیلا نوشته می شود :

نامۀ اهل خراسان بپر خاقان بر (مترجم)

برسررقند اگر بگذری ای باد سحر

دگرگون میسازد. آنچه را که دربارهٔ آسیای صغیر گفتیم بعد بیشتری دربارهٔ ایران نیز صدق می‌کند. تاجیک توانسته است آن واحه‌هایی را که دور شهرها وجود دارد بباغهای دلکش و زیبای سرو و بگلزارهای فریبنده‌ای که عمرخیام و سعدی وصف نموده‌اند تبدیل کند. اما از اطراف این شهرها و از حدود این باغ‌ها و گلستانها که گذشتید مرغزارهای بی‌حد و حصر را می‌بینید که صحرانوردان در آنجاها مشغول کوچ می‌باشند و گله‌های سیاه خودشانرا بطرف آبشخوری راهنمایی می‌کنند و با قریه‌های متحرکشان و سیاه‌چادرانشان بیادیه پیمائی و بیابان گردی پرداخته‌اند. بعضی از رؤساء این قبایل صاحب هوش و ذکاوت سرشاری می‌باشند و باید دانست که تمام این ترکان فطرتاً استعداد حکمرانی دارند. بعضی از آنها شهرنشینان را وادار می‌کنند که آنها را بعنوان پادشاه بشناسند و باید گفت که اینها می‌توانند اغلب نفاقهای داخلی را مرتفع سازند. این دو جامعه یعنی جامعهٔ مقیم و شهرنشین و جامعهٔ سیاه‌چادران صحرانورد برحسب تصادف چند دهسالی باهم دمساز میشوند و بعد ناگهان همه‌چیز برهم می‌خورد و باز عشایر راه خود را پیش می‌گیرند و موضوع حکومت و دولت فراموش میشود تا اینکه تاریخ وقایع را تجدید کند و قبیله‌ای بیابان گرد باز بمقام پادشاهی برسد و شهرنشینی را بر صحرانوردی ترجیح بدارد. این دور و تسلسل پایان پذیر نیست. از قرن یازدهم تا قرن شانزدهم می‌بینیم که از خارج باز بیابان گردان تازه نفسی هرچند بچند می‌آیند و در آستانهٔ مرغزاران قریز یا دشت‌های ترکمن یا در جلو مزارع شهرنشینان پدیدار میشوند و می‌خواهند با تاجیک‌ها شریک شوند و سهمی برداشت نمایند.

این قضیه و امثال آن حتی در زمان حیات و سلطنت سنجر هم روی می‌داد. پس از فوت او شاهان خوارزمی که مانند سلجوقیان ترك نژاد بودند کوشش نمودند که بسلاجقه اقتدا و در ایران شرقی یک امپراطوری عظیم ترك و ایرانی تأسیس نمایند که از لحاظ نظامی تشکیلات ترك و از لحاظ اداری تشکیلات ایرانی داشته باشد. در همان وقت ملتی که از شرق اقصی آمده بود-قراخانی- که از نژاد ترك نبود و مغول بود تركستان شرقی را تصرف نمود. ورود آنها از یکصد سال

قبل اعلام می‌داشت که از اعماق مرغزاران قبایل مغول چنگیزخانی روزی باین سرزمین تجاوز خواهند نمود.

پیش از اینکه باین فصل تازه تاریخ آسیا بپردازیم باید ترازنامه نژادی سلجوقیان را با ایجاز و اختصار تنظیم نمائیم. این ترازنامه باضد و نقیضهائی توأم است. قابل توجه این نکته است که سلجوقیان - این ترکمانانی که سلطان ایران شدند - ایران را ترك نکردند زیرا بدون شك نخواستند بچنین اقدامی تن در دهند و برخلاف - چنانکه دیدیم - آنها بودند که با اشتیاق و میل، خودشانرا ایرانی نمودند و مانند پادشاهان عظیم‌الشان سابق سلسله ساسانی سعی نمودند که ایرانیان را از غارتگری و چپاول و دستبردهای دستجات «غز» مصون بدارند و فرهنگ و معارف ایران را از تهدید و تجاوز ترکمانان محفوظ نمایند.^۱ معهذا یکی از نتایج با دوام شکست سنجر از غزان در سال ۱۱۵۳ این بود که عده کثیری از این ترکمنان آمدند و در جنوب آمویۀ سفلی بین فلات «اوستیورت» و «مرو» مستقر شدند و این منطقه را از ایرانی واز نژاد ایرانی خالی کردند که نام ترکمنستان گرفت. از طرفی دیگر دستجات دیگری از این ترکمانان برهبری شاهزادگان درجه دوم سلجوقی بفلات آناتولی رفتند و واقعاً این سرزمینهای قدیمی ییزانس و رومیۀ - الصغری را ترك کردند آنهم بشدتی که از زمان سلاطین قونیه تا دوران عثمانیان و آتاترك مصطفی کمال آن نواحی ترکیه تاریخی شده است.

امپراطوری قراختائی

برای فهم این تحول و انقلابی که در دومین ربع قرن دوازدهم در ترکستان شرقی روی داد باید بانقلاباتی که در همان اوان در چین شمالی بعمل آمد نظر انداخت. قبل دیدیم که از سنه ۹۳۶ تا ۱۱۲۲ ملتی از نژاد مغول - ختائیان - که مبدأ آنها در ساحل غربی شط «لئاو-هو»^۲ بود در پکن

۱ - سلجوقیان حتی فرهنگ و معارف ایران را باسپای صغیر انتقال دادند. سلاطین سلجوقی قونیه زبان فارسی را زبان رسمی شناختند و تا سال ۱۲۷۵ زبان فارسی زبان دربار و زبان رسمی دولتی بود. رجوع شود بمقاله آقای کرامرس در

Leao-ho - ۲

دائرة المعارف اسلامی ص ۷۹۳ ذیل لغت قرامان اوغلو.

سلطنت می کرد وعلاوه بر «ژهول» و «چاخر» که در دست داشت، نواحی شمالی «هو-پی» و «شان-سی» را نیز متصرف شده بود. بین سنوات ۱۱۱۶ و ۱۱۲۲ ختائیان را قبایل جورچات (کین بزبان چینی) که از نژاد تنگوز بودند راندند و خودشان چین شمالی را تصرف نمودند. معهذا قسمت اعظم ملت ختا مانند دست‌نشانگان و رعایای جورچات‌ها در سرزمین قدیمی خودشان بین جنوب‌غربی منچورستان و مشرق «ژهول» فعلی باقی ماندند. عده‌ای از ختائیان برای کسب دولت و ثروت رو بغرب نهادند و عازم شمال «تاریم» شدند و در آنجا ترکان اویغوری تورفان و بش‌بالیغ و «کوچا» ریاست و سیادت آنها را شناختند و سر باطاعت فرود آوردند. چنین بنظر می‌آید که یک دسته‌ای از ختائیان از سال ۱۱۲۸ داخل کاشغر شده بودند ولی - ارسلان احمد - خان قراخانی کاشغر آنها را رانده بود. عده‌ای از مهاجرین ختائی تحت رهبری یکی از شاهزادگان خاندان سلطنتی خودشان که به چینی او را «یه-لیو-تاش» می‌نامند توانستند در شمال غربی مستقر شوند و در ناحیه «تارباگاتای» شهر «ایمیل» را که نزدیک شهر فعلی «چوقوچاک»^۱ است بنا نمودند. در مغرب «ایسی‌گول» پادشاه قراخانی که در «بلاساغون»^۲ سلطنت می‌کرد از دوطرف دوچار خطر شده بود یعنی از ایلی سفلی ترکان کرلوك (قرلوق) و از شمال آرال ترکان خانگلی وی را تهدید می‌نمودند. او متوسل بخان ختائی «یه-لیو-تاش» شد و از او استعانت خواست. این پادشاه بکمک قراخانی شتافت و این پادشاه بی‌احتیاط و دورنندیش را از تخت سلطنت برداشت و خود بر سریر سلطنت جای گرفت. بدین ترتیب «بلاساغون» پایتخت «یه-لیو-تاش» شد و لقب و عنوان ترکی «گورخان» را که بمعنای شاه‌جهان است برای خود اختیار

۱ - بنا بر روایت لائوچه "Leao-Che" مورخ چینی در سال ۱۱۲۳ «یه‌لیوتاش» از پکن فرار کرد و عازم بش‌بالیغ شد. رجوع شود به تحقیقات پلیو در روزنامه آسیائی ماه آوریل - ژوئن. ۱۹۲۰ ص ۱۷۴. محتمل است نظام «تاش» عنوانی چینی باشد که در اصل چینی بدین ترتیب نوشته می‌شود: «ته‌تسو» "t'ai-tseu" و «تش» "t'ai-che" که بمعنای شاهزاده و «آموزگار بزرگ» میباشد. (پلیو. یادداشت‌هایی درباره «ترکستان». ۱۹۳۰ ص ۵۰) ۲ - راجع باین اسم به «تحقیقات قرون وسطائی» آقای برت شنایدر مجلد اول ص ۱۸ و «یادداشت‌هایی درباره ترکستان» تألیف پلیو ص ۱۸ رجوع شود.

نمود و اعقاب و احفاد او نیز همین لقب را بارث بردند.^۱ گورخان نورسیده کمی بعد قراخانیان محلی را که در کاشغر یا در ختن سلطنت می کردند مطیع و منقاد خود ساخت. این امپراطوری جدیدی که در ترکستان شرقی تأسیس یافت در تاریخ اسلام بنام پادشاهی قراختائی (ختائیان سیاه) نامیده شد و از این بعد در این کتاب آنها را بهمین نام می خوانیم.

ختائیان چنانکه قبلاً گفتیم از نژاد مغول بودند ولی در حین دو قرن تسخیر و تسلط پکن بطور محسوسی خلق و خوی و خصالت چینی یافته بودند.^۲ مهاجرین آنها با اینکه در ترکستان و بین ملل ترک مسلمان شده می زیستند تمایلی باسلام و فرهنگ عرب و ایرانی نشان نمی دادند و بیشتر توجهشان معطوف بتمدن چینی بودائی یا کنفوسیوسی بود که مسلمین آنها به «کفر ویدینی» تعبیر کردند مثلاً میزان و مأخذ مالیات در میان آنها مبتنی بود بر اهمیت خانه و مسکن و این همان ملاک و مأخذی است که در چین متداول و معمول بود. گورخانان برخلاف سایر بیابان گردان تیول و اقطاعاتی بنفع خاندان خودشان ایجاد نکردند و این نیز خود دلیلی است مقنع برای اثبات این نکته که افکار اداری آنها از منابع چینی الهام می گرفته است. بارتولد تصور می کند که محتمل است زبان اداری آنها هم چینی بوده باشد. باید یادداشت نمود که در موزات مذهب بودائی دین مسیح نیز در امپراطوری قراختائیان رایج و شکوفان بوده است. «در آن دوران در کاشغر یک اسقف مسیحی می زیسته و قدیم ترین کتیبه های مسیحی «چو»^۳ که بدست آمده مربوط بهمان دوران می باشد.»

تأسیس پادشاهی قراختائی مثل اینکه عکس العملی است علیه اقدام قراخانیان در مسلمان کردن مردم.

۱- در باره این حوادث پروایات تاریخ جهانگشای جوینی ترجمه اوهسون بنام «تاریخ مغولان» مجلد اول ص ۴۴۱

رجوع شود همچنین به «تحقیقات قرون وسطائی» برتشنايدر مجلد اول ص ۲۲۰

۲ - به پلویو «یادداشت هائی راجع بترکستان» تونک پائو سال ۱۹۳۰ ص ۴۹ رجوع شود.

۳ - بارتولد در کتاب «تاریخ دنیای مسیحیت در آسیای وسطی تا حمله و هجوم مغولان» منطبعه درتوینگک سال ۱۹۰۱ ص ۵۸.

نخستین گورخان قراختائی «یه-لیو-تاش» (۱۱۳۰-۱۱۴۲) پس از اینکه بزبان و ضرر قراخانیان شرقی بنای سلطه و قدرتتش را در ناحیه «ایسی گل» و کاشغر مستحکم کرد، بقراخانیان غربی که در ماوراءالنهر مستقر بودند حمله ورشد و پشت سر آنها بسلطنت سلجوقیان در ایران شرقی که هنوز سنجر بر آنها سلطنت می نمود تاخت. در ماه مه-ژوئن ۱۱۳۷ در خجند واقع در فرغانه پادشاه قراخانی سمرقند موسوم به رکن الدین محمود را شکست داد. سلطان سنجر که بکمک دست نشاندگان ماوراءالنهری خود شتافت در «قطوان» واقع در شمال سمرقند از قراختائیان شکست خورد (۹ سپتامبر ۱۱۴۱). بخارا و سمرقند از تحت تسلط سلجوقیان بدرآمد و بدست گورخان قراختائی افتاد و او نیز در سمرقند یکی از قراخانیان محلی^۱ را بعنوان وکیل و دست نشاندۀ خود مستقر نمود. در همان سال ۱۱۴۱ قراختائیان خوارزم را نیز تصرف نمودند و شاه خوارزم «اتسز» خود را مطیع و خراجگزار قراختائیان شناخت. جانشین «اتسز» شاه خوارزم ارسلان (۱۱۵۶-۱۱۷۲) با اینکه آرمان و آرزویش این بود که در ایران شرقی جای سلجوقیان را بگیرد معهذا مادام العمر خراجگزار و مطیع و منقاد گورخان ماند.^۲

پادشاهی قراختائی اینک از هامی تا آرال و خجند بسط یافته و حاکمیت او از بنی سئی علیا تا جیحون را دربر گرفته بود. از لحاظ اسلامی این هیمنه و تسلط یک خاندان مغولی کافر در سرزمین ترک و مسلمان بمثابة شکست بزرگ معنوی و فاجعه و رسوائی فطیع تلقی می گردید. آنها بجهان اسلام نمی نگریستند و چشمشان بسوی چین و آن سرزمینی بود که بآنها این کمال و معرفت را ایثار کرده بود. اولین پادشاه آنها «یه-لیو-تاش» بعنوان مردی بسیار بصیر و مطلع به ادبیات چین شناخته شده بود. چین باین اعقاب و اولاد پادشاهان سابق پکن همواره باعلاقه

۱ - رکن الدین محمود با لشکریان شکست خورده سلجوقی فرار کرد ولی یک قراخانی دیگر موسوم به طمناج (طمناج) خان ابراهیم صاحب سمرقند شد اما تحت ریاست و قیادت قراختائیان (وی در ۱۱۵۶ فوت کرد) پس از او چغری خان جلال الدین علی که وی نیز قراخانی بود بدستور قراختائیان پادشاه سمرقند شد ۱۱۶۳-۱۱۵۶ بعداً پسر او قلیج

طمناج خان مسعود بجای پدر نشست ۱۱۷۸-۱۱۶۳

۲ - بکتاب «ترکستان» بارتولد ص ۳۳۳-۳۳۴ رجوع شود. بنابر روایت ابن اثیر وجویی.

و اشتیاق می‌نگریست ولی تاریخ‌نویسان عرب و ایرانی با حقارت بر آنها می‌نگرند و بالتجیه ما نام آنها را طبق تلفظ و نوشته چینی‌ها فرا گرفته‌ایم. پس از مرگ گورخان «یه-لیو-تاش» (ماه فوریه ۱۱۴۲) ملکه بیوه او نایب‌السلطنه شد (۱۱۴۲-۱۱۵۰) بعداً سلطنت به پسر او «یه-لیو-بی-لی» رسید (۱۱۵۰-۱۱۶۳) پس از فوت او خواهرش «یه-لیو-شه» یا «پوسو-وان» نیابت سلطنت را برعهده گرفت (۱۱۶۳-۱۱۷۸) در همین دوران بود که یک سپاه قراختائی بخراسان آمد و بلخ را غارت کرد (۱۱۶۵) بالاخره پسر این ملکه موسوم به «یه-لیو-چه-لوکو» از سال ۱۱۷۸ تا ۱۲۱۱ عهده‌دار سلطنت شد و در دوران این آخرین پادشاه قراختائی است که میان حکومت قراختائیان و مطاوعین و مرئوسین آن یعنی شاهان خوارزم اختلاف پدیدار شد. این اختلافات مصادف با کشورگشائیهای چنگیزخان بود و در قلیل مدتی باعث زوال این دو رقیب یعنی قراختائیان و خوارزمشاهیان گردید و صرفاً و منحصرأ به نفع مغولان انجام یافت.^۱

شاهنشاهی خوارزمشاهیان

روبروی امپراطوری مغولی «کافر» و چینی شده قراختائی پادشاهان خوارزمی (خیوه کنونی) که نماینده جهان ترك و مسلمان بودند جای داشتند مخصوصاً پس از وفات سلطان سنجر سلجوقی که وارثی نداشت (۱۱۵۷ م = ۵۵۲ هـ) و در ایران کرسی پادشاهی بلاشاغل مانده بود، در حقیقت مملکت سابق سنجر یعنی خراسان سرزمینی شده بود بی‌صاحب و رؤساء غز پس از فتح و ظفری غیر منتظر (۱۱۵۳) در آن جا اوامری صادر می‌کردند و در عین حال ریاست و قیادت شاهان خوارزم را کم‌وبیش محترم و مرعی می‌شمردند^۲ (در همان مدت چهارسال

۱ - به تحقیقات «بارتولد» که در دائرة المعارف اسلامی ذیل لغت قراختائی به ص ۷۸۲ نوشته شده و در آن کتابی را که بزبان روسی بنام «سمیرهچی» خلاصه نموده است رجوع کنند. ۲ - محقق فرانسوی موسوم به «دوفرمیری» Defrémery از کتاب تاریخ میرخواند خلاصه‌ای بنام «تاریخ شاهان خوارزم» تهیه نموده که بسیار قابل مطالعه است. مجموع مدارک و اسناد مورخین شرق را استاد بارتولد تجزیه و تحلیل نموده و بنام «ترکستان تحت سلطه مغولان» طبع نموده است به ص ۳۲۲ آن رجوع کنید

هم که سلطان سنجر در حبس آنها بود برای حفظ ظاهر اوامر را بنام او صادر می کردند و نسبت بملکه ترکان خاتون نیز تمام مراتب احترام و توقیر را معمول می داشتند. الحاق مترجم).

با مرگ ارسلان، پادشاه خوارزم (۱۱۷۲) دوپسر او تکش و سلطان شاه بایکدیگر بنزاع پرداختند. تکش مغلوب شد و پناه به قراخانیان برد. ملکه قراخانی که نیابت سلطنت را برعهده داشت (یه-لیوشه) شوهر خودش را مأمور نمود بالشکری بخوارزم برود و سلطان شاه را از تخت بدور راند و تکش را برسریر پادشاهی بنشاند. این امر انجام شد (دسامبر ۱۱۷۲) ولی باینکه تکش تاج و تخت سلطنتش را بقراخانیان مدیون بود دیری نکشید که طغیان نمود و سر از اطاعت باز زد و از پرداخت باج و خراج ابا نمود. قراخانیان نیز سیاست خودشانرا تغییر دادند و برادر «تکش» «سلطان شاه» را تقویت نمودند تا علیه برادر خود اقدام نماید و اگرچه نتوانستند او را باز براورنگ پادشاهی خوارزم بنشانند لکن لشکری گشن در اختیار او گذاشتند و او بتصرف خراسان پرداخت (تسخیر مرو و سرخس و طوس بسال ۱۱۸۱) سلطان شاه نیز تا سال وفاتش ۱۱۹۳ میلادی (۵۸۸ هجری قمری) در خراسان پادشاهی می کرد و پس از مرگ او تکش تمامی خراسان را برمتصرفات خوارزمی خود افزود. (۱۱۹۳ م.)^۲

۱- بارتولد. کتاب «ترکستان» بنابر روایات ابن الاثیر و جوینی و میرخواند ص ۳۳۷ تا ۳۴۰ ایل ارسلان در ۱۹ رجب ۵۶۷ مرد- (۱ م) ۲- برای اینکه نمونه بسیار گویائی از نفوذ زبان و ادبیات فارسی بین این قبایل تتر (نیمه مغول و نیمه ترک) که در آن ادوار پادشاهی و غارتگری رسیده بودند در اختیار خوانندگان گرامی بگذاریم داستان ذیل را که در کتاب «مجمع الفصحاء» مرحوم هدایت نوشته شده است ذیلا نقل می کنیم: «سلطان شاه خوارزمی پسرایل ارسلان بن سلطان اتسز خوارزم شاه است. چون پدرش پس از ۷ سال سلطنت در رجب ۵۵۸ در خبوشان مرو، بحکم ولایت عهد تکیه برمسند خوارزمشاهی زد. برادر مهترش تکش خان درامر پادشاهی با وی مخالفت کرد. غبار نزاع فیما بین ارتفاع یافت و چون صاحب طبع عالی بود این رباعی گفته به تکش فرستاد:

هرگه که سمند عزم من پویه کند دشمن ز نهیب تیغ من مویه کند

این جا برسول و نامه بر ناید کار شمشیر دو رویه کاربکریه کند

چون این رباعی سلطان شاه به تکش خان رسید بفرزندش که دانا و خوش قریحه و عالم و شاعر بود و ملکشاه نام داشت رباعی را داد و جواب خواست. ملکشاه این چنین جواب داد:

بقیه پاورقی در صفحه بعد

تکش پس از تصرف خراسان فوراً عراق عجم را مسخر نمود. چنانکه دیدیم این ایالت سرزمین شاهی طغرل ثالث آخرین سلطان سلجوقی بود. در یک پیکار قطعی که در نزدیکی ری روی داد (۱۹ مارس ۱۱۹۴) تکش طغرل را مقتول نمود و فاتح عراق شد. این فیروزی بدوران سلطنت سلاجقه در ایران خاتمه داد و شاه خوارزم را مالک عراق عجم و ری و همدان نمود (سال ۵۹۰ هجری. ا.م.).

بیفایده نیست که این داستان تاریخی را نیز در این جا برای مزید استحضار خوانندگان بیاوریم: [وی با قتلغ اینانچ پسر آتایک محمد ایلدگز دشمنی داشت. طغرل در سه فرسنگی ری لشکرگاهی با عظمت ساخته و بآنجا فرود آمده بود. رایت مقاومت برافراشته بود و چون «اینانچ» نزدیک اورسید طغرل نیز براسپ برنشست و با گریز گران که او را بود و بدان مباحث می نمود با غرور و مستی پیش لشکر می راند و این ابیات شاهنامه را می خواند:

چوزان لشکر گشن برخاست گرد	رخ نامداران ما گشت زرد
من آن گرز یک زخم برداشتم	سپه را همانجای بگذاشتم
چنان بر خروشیدم از پشت زین	که چون آسایش برایشان زمین

شیر مردانه به گرز گاو سار چند سوار را بینداخت و از سرمستی گریز بر زانوی اسب خود زد و بیفتاد. در آن حال قتلغ اینانچ بر سر او رسید و خواست تا بناشناخت زخمی

بقیه باورقی صفحه قبل

کاشانه ترا مرکب و میدان ما را
خوارزم تو را ملک خراسان ما را

مد گنج ترا خنجر بران ما را
خواهی که خصومت از میان برخیزد

سلطان شاه با این رباعی جواب نوشت:

این قصه نه در شما نه در ما گیرد
تا آتش اقبال که بالا گیرد

ای جان عم این غم ره سودا گیرد
تا قبضه شمشیر که پلاید خون

درباره سلطان تکش و طبع شعر او نیز شرحی را که در مجمع الفصحاء است با مختصر تغییری که صرفاً از لحاظ اخلاقی بعمل می آوریم بالاخصتار می نویسیم. با اینکه وی عادل و فاضل و بلطف طبع معروف بود مبعداً روزی یا شبی در حالت غضب دندان مشوقه ای را که داشت بلطمه ای شکست و بعد برای دلجوئی مشوقه و خرسندی خاطر خود این رباعی را ساخت:

در حسن نگشته هیچ تمکینت کم
گویاش ستاره ای ز پروینت کم

گرشد گهری ز درج نوشینت کم
صد ماه ز اطراف رخت می تابد

(الحاق مترجم)

زند سلطان جهت تعریف دامن خود از روی برداشت. اینانچ گفت «مطلوب توئی دراین میانه» و بیک ضربت او را کشت و جثه او را برشتری بار کرده پیش سلطان تکش آوردند. تکش سجدۀ شکر گزارد و سراورا که با ناصر خلیفه سر خلافت داشت بیفداد فرستاد و تن او را روز پنجشنبه ۲۹ ربیع الاول ۵۹۰ دربارزاری بردار کرد... الخ [نقل از جامع التواریخ رشیدی (باتصرف) چاپ تهران ص ۲۵۸. الحاق مترجم».

علاءالدین محمد پسر تکش بجای پدر بسلطنت رسید (۱۲۲۰-۱۲۰۰) و شاهنشاهی خوارزمیان را باوج اعتلاء و عظمت خود رساند چنانکه در دوران حیات او دولت مقتدر در آسیای وسطی همان دولت خوارزمشاهی بود و بس. اولین اقدام او این بود که افغانستان را از تحت تسلط آل غور درآورد.

باید دانست در آن هنگامی که دونفر از اسلاف محمد در جیحون سفلی پایه‌های شاهنشاهی خوارزم را بنیان گذاری می‌کردند یک دولت بزرگ و مقتدر مسلمانی در افغانستان ظهور کرد. این کشور تا آن تاریخ متعلق بود بخاندان ترک غزنوی که پنجاب هند را نیز بر متصرفات خود افزوده بود. در حدود ۱۱۵۰ یک عشیره افغانی بنام «سوری» علیه سلاطین غزنوی طغیان نمود و در جبال غور بین هرات و بامیان رایت عصیان برافراشت. رئیس غوریان جهانسوز از همان سال دست بغارت غزنه زد و بطور قطع پایتخت غزنویان در سال ۱۱۷۳ بدست غیاث‌الدین جانشین جهانسوز افتاد. سلاطین غزنوی افغانستان را ترک نمودند و افغانستان بدست غوریان افتاد و خود به پنجاب و لاهور پناه بردند. در زمان پادشاهی شهاب‌الدین محمد غوری (۱۲۰۶ - ۱۱۹۳) شاهنشاهی غوریان در مشرق زمین وسعت و عظمت فوق‌العاده‌ای یافت زیرا محمد، آخرین سلاطین غزنوی را در پنجاب از سلطنت خلع نمود و این سرزمین را نیز متصرف شد (۱۱۸۶) و حوضه گنگ را نیز از تصرف «راجه»‌های هند درآورد (۱۲۰۳ - ۱۱۹۲).

شهاب‌الدین محمد غوری باوج قدرت رسیده بود که دوچار هجوم و حملهٔ همنام خود محمد خوارزمشاهی شد.^۱ اولین پیکار بین این دو محمد در کنار جیحون

۱- چون غوریان در سال ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶ هرات را تصرف نمودند این عمل باعث دشمنی شاه خوارزم گردید. (ترکستان ص ۳۳۸ - بارتولد)

بنفع غوریان پایان یافت و آنها آمدند و شهر خوارزم را غارت نمودند (۱۲۰۴) محمد خوارزمشاهی پادشاه قراختائی را که سرور خود می‌دانست ییاری طلبید و گورخان قراختائی لشکری بفرماندهی سرداری بنام «تاینگوت طراز» و یکی دیگر از مطاوعین خود بنام عثمان قراخانی پادشاه سمرقند را بکمک او فرستاد. با این قوای امدادیه شاه خوارزم در «هزاراسب» قوای غور را مغلوب نمود و آنها را از خوارزم بیرون‌راند (۱۲۰۴). لشکریان قراختائی محمد غوری را تعقیب نمودند و در محلی بنام «اندخوی» واقع در مغرب بلخ (سپتامبر - اکتبر ۱۲۰۴) قوای او را سخت درهم شکستند و از بین بردند. این فتح سیادت قطعی خوارزمشاهیان را بر غوریان مسلم ساخت.^۱ معهذا فقط پس از مرگ محمد غوری (۱۳ مارس ۱۲۰۶) محمد خوارزمشاه توانست هرات و خود غور را (دسامبر ۱۲۰۶)^۲ از دست غوریان بدرآورد. در سال ۱۲۱۵ پادشاه خوارزم تصرف افغانستان را بیپایان رساند و شهر غزنه را نیز بمسخر نمود.

محمد خوارزمشاه این فتوحی را که نصیبش شده بود بگورخان قراختائی مدیون بود. وانگهی محمد خوارزمشاه از مطاوعین گورخان بود ولی این اطاعت و بردباری دوامی نیافت و چون باین پایه قدرت رسید برای او که شاهنشاه مسلمان (در این وقت بلقب «سلطان» ملقب شد) و صاحب دوثلث ایران شده بود باج و خراج دادن باین مغولان «بی‌دین و کافر» امری بود تحمل‌ناپذیر پادشاه قراخانی سمرقند عثمان‌بن ابراهیم (۱۲۰۰ - ۱۲۱۲) نیز از مطاوعین قراختائیان بود و او نیز همان احساسات سلطان محمد خوارزمشاه را داشت و مایل بود که به تحکم و تأمر قراختائیان خاتمه داده شود. در ۱۲۰۷، محمد خوارزمشاه پس از اینکه قبلا با عثمان‌بن ابراهیم سازش نمود بخارا و سمرقند را اشغال کرد و خود جای قراختائیان را گرفت. بدین ترتیب شاهنشاهی او شامل تمام ماوراءالنهر شد. قراختائیان نیز بمعامله متقابل پرداختند و بنا بر روایت «جوینی» داخل سمرقند شدند ولی سردار

۲ - این سنه بنا بر روایت جوینی است. بارتولد

۱ - بارتولد همان کتاب ترکستان ص ۳۵۰ - ۳۵۱

آنها «تاینکو» در پیکاری که در مرغزارهای «ایلامیش» نزدیک «اندیجان» در «فرغانه» روی داد یا در شنزارهای «تلاس» واقع شد، بدست قوای خوارزمیان افتاد (۱۲۱۰).^۱

سلطان محمد با مساعدت عثمان قراخانی پادشاه سمرقند قراختائیان را مغلوب کرده بود و خان قراخانی بجای اطاعت و وفاداری نسبت بگورخان، خود را مطیع و منقاد سلطان محمد خوارزمشاهی معرفی نموده بود. ولی در ۱۲۱۲ عثمان که از خوارزمیان نیز بستوه آمده بود عاصی شد. سلطان محمد بطرف سمرقند رهسپار شد و شهر را گرفت و بیاد غارت داد و عثمان را نیز کشت. این بود سرنوشت آخرین پادشاه سلسله قراخانی که بیش از دو قرن بر ترکستان حکومت می کرد (۱۲۱۲).^۲

سلطان محمد خوارزمشاهی در ۱۲۱۷ تاخت و تاز فاتحانه ای در ایران نمود و از طرف اتابکان یا حکام ترك نژادی که مستقل شده بودند و بالورائه در ایالات ایران فرمانروائی داشتند و مخصوصاً از طرف سلغریان فارس مورد اعزاز و احترام قرار گرفت. سلطان این تاخت و تاز را ادامه داد و به «حلوان» در جبال زاگروس واقع در سرحد فرمانفرمائی خلیفه عباسی عراق عرب رسید. چون با خلیفه کدورتی داشت^۳ در صدد بود که به تسخیر و تصرف بغداد بپردازد. حتی اتایک آذربایجان (تبریز) هم که سلطان محمد در سرزمین آن تجاوزی ننموده بود، بدون چون و چرا خود را خراجگزار و مطیع سلطان محمد شناخت. در این تاریخ ۱۲۱۷ شاهنشاهی ترك خوارزمشاهی دارای این حدود بود: از شمال سیحون، از شرق پامیر و جبال وزیرستان از مغرب آذربایجان و جبال لرستان و خوزستان. بدین ترتیب دولت آن شامل ماوراءالنهر و تقریباً تمام افغانستان و تقریباً تمام ایران شده بود. در این موقع بود که خوارزمشاهیان با چنگیزخان مصادف گشتند.

۱ - جوینی در این باره دو روایت مختلف دارد و بارتولد در این باره در کتاب خود «ترکستان» ص ۳۶۰-۳۵۵

روایت ابن الاثیر را نیز برای تکمیل مطلب نقل نموده است. ۲ - بنابر روایت جوینی و ابن الاثیر

۳ - درباره قطع رابطه بین محمد و خلیفه بروایات ابن الاثیر، نسوی و جوینی به کتاب بارتولد ص ۳۷۵-۳۷۳ رجوع شود.

از آنچه گذشت باید این نکته را به‌خاطر سپرد که وقتی مغولان بحمله و هجوم پرداختند شاهنشاهی خوارزم دولتی نو بنیاد بود که فقط چند سالی از عمر آن با حدودی که گفتیم گذشته بود. این پادشاهی واقعاً هنوز نضجی نگرفته بود و مایه و پایه تشکیلاتی نداشت. بنابراین اگر می‌بینیم که بنای نا استوار این دولت در برابر اولین حملات چنگیزخان مانند خانه‌های مقوایی فرو می‌ریزد نباید صرفاً آنرا معلول تدابیر جنگی و نبوغ نظامی و «استراتژی» چنگیزخان بدانیم و برای خان مغول غرق تمجید و تحسین بشویم. بین تمام قسمت‌های مختلفی که این شاهنشاهی خوارزمشاهی را تشکیل می‌داد هیچ عاملی که آنها را بایکدیگر مرتبط و متصل سازد و هیچ نیروئی که آنها را بهم به‌پیوندد وجود نداشت مگر شخص سلطان محمد. این سلطان یک پادشاه قهار مشرقی بود که چندسالی بغت با او یار و توفیق با او رفیق بود ولی در واقع او مردی بود بی‌عزم و اراده و دوچار شک و تردید و عنصری سریع‌التأثر بدین معنی که بسیار زود مأیوس و بسیار زود امیدوار میشد و در هر دو حال چه امید و چه نومیدی اعتدال را از دست می‌داد. باید در نظر داشت که وقتی چنگیزخان درصدد تصرف و تسخیر این شاهنشاهی برآمد فقط هشت سال بود که خوارزمشاهیان صاحب‌بخارا و سمرقند شده بودند و مخصوصاً شهر دومی را پس از محاصره و قتل عام مسخر کرده بودند. افغانستان را نیز فقط چهار سال قبل از هجوم مغولان کاملاً تصرف کرده بودند. - (غزنه در ۱۲۱۶ م) ایران غربی را فقط سه سال بود که متصرف شده بودند (۱۲۱۷) حقیقت امر این است که بر خلاف گفته مورخین در موقع حمله و هجوم چنگیزخان شاهنشاهی خوارزمشاهی وجود نداشت و فقط جنین و نطفه یک امپراطوری و مقدمه تشکیل یک دولت ایجاد شده بود ولی این دولت هنوز فاقد استخوان‌بندی بود. وقتی چنگیزخان در برابر یک دولت واقعی و حقیقی مانند پادشاهی ختائیان چین شمالی قرار گرفت آن وقت ناچار شد با اقدامات دیگری دست بزند و تصمیمات دیگری اتخاذ کند...

۴- مرغزاران روس از قرن ششم تا قرن هشتم میلادی

«آوار» ها

در نظر جغرافیا شناس مرغزاران روسیه جنوبی دنباله ایست از مرغزارهای آسیائی. در نظر مورخ نیز مطلب از همین قرار است. در تاریخ باستان و در مورد «سیت» (سکا) ها و «سارمات» ها و «هون» ها آنچه مؤید این مطلب بود دیدیم. همین موضوع در آغاز قرون وسطی درباره «آوار» ها تا چنگیزخانیان صدق می کند. مورخ ییزانسی موسوم به «تئوفیلاکت سیموکاتا»^۱ ما را از رفتن آوارها از آسیای علیا بروسیه جنوبی بخوبی آگاه ساخته است. این مورخ تمایزی بین آوارهای حقیقی و آوارهای دروغی قائل میباشد. مورخ مذکور، بنا بر آنچه «مارکوارت» استنتاج نموده است، معتقد می باشد که آوارهای حقیقی همان قبایلی هستند که ما آنها را بنام «ژوان-ژوان» ها نامیدیم. این قوم از نژاد مغول هستند و در تمام قرن پنجم صاحب مغولستان بودند تا اینکه در سنه ۵۵۲ ترکان «توکیو» آمدند و آنها را مهوور کردند و خود جای آنها را گرفتند.

درباره آوارهای دروغی که این نام بیمناک و اضطراب انگیز را غصب نموده اند معتقد است که همان آوارهایی می باشند که در تاریخ قرون وسطی شرح حال آنها را در مدارس می خوانیم. این آوارهای دروغی از وحدت دو قبيله پدید آمده اند که عبارت می باشند از «آوار»^۲ یا «وار» که نام آوار از آن مشتق است و قبيله ای بنام «خونی»^۳ که همین نام ریشه هونی آنها مدلل می سازد^۴. تلفیق این دو اسم مبین معنای آنها میباشد که عبارتست از آوار و هون. از طرف دیگر مردم ییزانسی از این دو اسم، یک نام ساخته اند که «اوارخونیت»^۵ میباشد و بنابر نوشته مورخین ییزانسی این هر دو قبيله «اوغور» بوده اند و بنابر پاره ای از خاورشناسان

۴ - به تحقیقات و

Khouni - ۳

Ouar - ۲

Theophylacte Simocatta - ۱

فرضیات مارکوارت در «مطالعات درباره لهجات ترکی شرقی» که در ۱۹۱۴ طبع شده مراجعه شود. بمقاله آقای پلیو

Ouarkhonitai - ۵

بنام «درباره کومانها» که در روزنامه آسیائی در سال ۱۹۲۰ طبع شده رجوع شود.

اینها «اویغوری» می‌باشند. اما اویغورهای تاریخی ترك بوده‌اند و حال آنکه آوارهای اروپا علی‌الظاهر مغولی هستند. «آلبرت هرمان» در یکی از نقشه‌های اطلس جغرافیائی^۱ خود پیشنهاد می‌کند که از لحاظ نسب و هویت این واره‌ها و خونی‌ها را با نسب ژوان-ژوان‌ها که مسلماً مغول بوده‌اند یکی بدانیم. آقای مینورسکی^۲ هم معتقد است که تمایز بین «آوارهای حقیقی» و «آوارهای دروغی» فقط مبتنی بر منابع بیزانسی میباشد که بنای بسیار استواری بنظر نمی‌آید. آلبرت هرمان^۳ پس از بحث و فحص بسیار می‌گوید اگر آوارهایی که در نیمه دوم قرن ششم باروپا مهاجرت نمودند از خانواده ژوان-ژوان^۴‌ها نیستند قطعاً از نژاد و خانواده هون‌ها و هیاطله می‌باشند. بخاطر داریم که همین هیاطله که ایلی و ماوراءالنهر و باختران را در قرن پنجم تصرف نمودند و مانند ژوان-ژوان‌ها مغول بودند پس از زوال ژوان-ژوان‌ها در حدود ۶۰۰ از طرف همان دشمنان یعنی توکیوها که با ایران ساسانی متحد شده بودند (به صفحات ۱۵۹-۱۶۰ مراجعه شود) مغلوب و مقهور گردیدند.

از این بحث مربوط باصل و نژاد آنها می‌گذریم و می‌گوئیم که در اواخر سلطنت «ژوستینین» (وفات وی بسال ۵۶۰ روی داد) آوارها (بزبان یونانی آبارس-آباروا، بزبان لاتینی آواری-آوارس) باروپا مهاجرت نمودند و بنا برروایت بیزانسی «سیموکاتا» قبایل «هون و غور» و «ساییر» و سایر طوائف «هون» را از جلو خود می‌رانند و می‌دوانند و پیش می‌آمدند. پادشاه «آلن»‌ها موسوم به «ساروزیوس»^۵ (بزبان مردم بیزانس) توانست حسن رابطه خود را با آنها محفوظ بدارد. شکل و سیمای آنها چهره و صورت هون‌های قدیم را در نظر اهالی بیزانس مجسم می‌ساخت با این تفاوت که آوارها دوگیسوی بلند تافته برپشت خود می‌انداختند. می‌دانیم که آنها شمنی بودند. مورخ مذکور در فوق «سیموکاتا» نام یکی از جادوگران

۱ - اطلس جغرافیائی چین نقشه ۳۲ ۲ - مینورسکی حدود العالم ص ۴۴۸ ۳ - اطلس جغرافیائی

چین نقشه ۳. ۴ - ژوان-ژوان‌ها همان "Kermikhions" کریمخون‌های مورخین بیزانس می‌باشند.

۵ - Sarosios

آنها را که بزبان مغولی «بغه»^۱ بوده است ذکر می کند. سفیر آنها موسوم به کاندیخ را ژوستینیان رسماً پذیرفت و وی از امپراطور ییزانس زمین و باج و خراج خواست (۵۵۷). ژوستینیان نیز بعداً «والانتینوس» را بسفارت نزد آنها فرستاد (این همان شخصی است که بعداً هم نزد توکیوها رفت) و خاقان آنها را وادار نمود که سایر قبایل «هونوگور» و «سایر» را سرکوبی دهد و همینطور هم شد. آوارها گذشته از آنها هون های «قوتورغور» و هون های اوتورگور را که هردو از اعقاب قبیله آتیلا بودند مغلوب و مقهور نمودند. گروه اولی اینها در شمال غربی دریای آزوف و گروه دومی در طرف مصب شط دون صحرا نوردی می کردند. (بصفحه ۱۵۵ مراجعه شود) باقیمانده این طوائف را باردوی خودشان ملحق کردند. چون این هونها ظاهراً ترك بودند و این آوارها هم علی الظاهر مغول بودند یکبار دیگر می بینیم که هریک از این دو گروه بزرگ از نژاد ترك و مغول نمایندگان گروه دیگر را در امپراطوری خودش مستحیل می کند. آوارهای مذکور بنام مؤتلف با امپراطوری ییزانس سلطنت نشین های هون را از بین بردند. در سال ۵۶۰ از ساحل ولگا تا دهانه دانوب را مسخر کرده بودند و خاقان آنها خیمه و خرگاه و گاری و ارابه های خود را در ساحل شمالی رودخانه دانوب مستقر ساخت. در شمال قبایل اسلاو از قبیل «آنته»^۲ و «اسلون»^۳ ها و «واند»^۴ ها را مغلوب و منکوب کرد. در مغرب داخل ژرمانی شد و در پیکار بزرگی که در تورینگه کرد از پادشاه فرانک «اوسترازی زیگبرت»^۵ نوّه «کلویس»^۶ شکست خورد. (۵۶۲) از آن پس آوارها بطرف دریای سیاه برگشتند.^۷

کمی بعد در حدود سنه ۵۶۵ خاقانی بسیار لایق موسوم به «بیان» بر تخت سلطنت آوارها نشست. چنانکه آقای پلویو توجه نموده است اسم این پادشاه کاملاً نامی مغولی است. بنظر چنین می آید که این خاقان مانند آتیلا که قبل از او میزیسته و مانند چنگیزخان که پس از او بسلطنت میرسد بیشتر مردی سیاسی و

Austrasio Sigebert - ۵

Vende - ۴

Slovène - ۳

Ante - ۲

Böga - ۱

Clovis - ۶

۷ - رجوع کنید به کتاب گوگواردوتورس جلد ۴ ص ۲۳

اهل حساب بوده تا سرداری لشکرکش و فرماندهی با تدبیر. در سال ۵۶۷ با قبایل «لومبارد» که ملتی ژرمن بودند و در «پانونی» می‌زیستند متحد شد و «ژپید» ها را که یک ملت دیگر از ژرمن‌ها بودند (از نژاد گوت‌ها) و در مجارستان و ترانسیلوانی اقامت داشتند مغلوب و مقهور ساختند. مجارستان را آوارها تصرف کردند و «بایان» خیمه و خرگاه سلطنتی را نزدیک پایتخت سابق «آتیلا» برافراشت. بدین ترتیب در این دشت‌های مجارستان که همیشه در تاریخ انتهای مرغزاران آسیائی محسوب می‌شود رشته امپراطوریهای ترك و مغول باز بیکدیگر متصل گردید، دیگر آوارها از کنار ولگا تا اطیش را تحت فرمان خود داشتند. این بسط و توسعه غیر منتظر دستجات ژوان-ژوان یا هپتالی که از زیر تیغ و تیر توکیوها گریخته بودند بر توکیوها ناهموار آمد و از توافقی که بین ژوستی‌نین امپراطور روم شرقی و آوارها بعمل آمده بود شکایت کردند و عدم رضایت خودشانرا آشکار نمودند.

وقتی که «تاردو»^۱ پادشاه توکیوهای غربی در سنه ۵۷۶-۵۷۵ در یلدوز علیا واقع در شمال کوچا سفیر ییزانس والانتینوس را می‌پذیرفت با تلخی و شدت این پیمان و عهدنامه را مورد ملامت قرارداد. «مناندر» در کتاب خود از زبان شاه توکیوها می‌گوید: «اگر این آوارخونی‌ها جرأت کنند که بسوارکاران من حمله‌ور شوند بدانید که صرفاً از دیدن شلاق و تازیان‌های ما در اعماق زمین پنهان خواهند شد. ما با شمشیر این نسل غلام و غلامزاده را محو و نابود نمی‌کنیم نه. آنها را مانند مور زیر سم اسبان خودمان خرد و مضمحل خواهیم ساخت.»^۲ «توکیو»ها برای اینکه دولت «ییزانس» را تنبیه کرده باشند در سنه ۵۷۶ یک گروهان سواره‌نظام تحت فرماندهی شخصی موسوم به «بوخان» بمرغزاران روس فرستادند تا آنها شاید از رابطه‌ای که با آوارها ایجاد نموده‌اند منفعل گردند. این اقدام با موافقت و اطلاع قبلی آخرین پادشاه هون‌های «اوتورغور» موسوم به

۱ - Tardou

۲ - خیلی محتمل است که منظور از اینکه «مانند مور آنها را زیر سم اسبان خود لگدمال خواهم

نمود» اشاره‌ای باشد به اصل لغت ژوان - ژوان زیرا این لغت ژوان - ژوان از نام یک نوع مورچه‌ای اقتباس شده است.

«آناگای» بعمل آمد و آناگای بشهر بوسپوروس^۱ یا پانتیکاپه^۲ نزدیک کرچ فعلی واقع در کریمه در مدخل دریای آزوف حمله ور شد^۳.

در سال ۵۸۲ هـ خاقان بایان با بیزانس داخل جنگ شد و شهر «سیرمیوم»^۴ (میتروویتزای امروزی)^۵ را که باصطلاح جای پائی بود در کنار شط «ساو» مسخر نمود. زیر فشار آوارها، قسمتی از بلغارها که ملتی ظاهراً از نژاد ترك و شاید از اعقاب هون‌های «قوتریغور» باشند آمدند و در سرزمین «بسارابی» و «والاشی» اقامت گزیدند و بعدها وقتی که مجارها پدیدار شدند آنها به «موئزی»^۶ مهاجرت نمودند و این ایالت بنام آنها «بلغارستان» خوانده شد. «بایان» از طرف مغرب (گرگوار-توری)^۷ او را بلقب مغولی وی خاقان می‌نامد) در سال ۵۷۰ هـ جنگ را علیه فرانک‌ها از سرگرفت و این بار پادشاه «اوسترازی زیگبرت» را مغلوب نمود. پس از این باز «بایان» برای یکبار دیگر با امپراطوری بیزانس جنگ کرد و شهر «سینگی دوم»^۸ (بلگراد فعلی است) را گرفت و موئزی را غارت نمود و تا شهر «آنخیالوس»^۹ جلو رفت. (نزدیک شهری است که امروز بنام «بورگاس» خوانده می‌شود و در ساحل دریای سیاه در بلغارستان واقع است. مترجم) در سال ۵۸۷ هـ نزدیکی آدرنه از قوای بیزانس شکست خورد و چندی آرام ماند. در سال ۵۹۲ هـ دوباره بایان حمله ور شد و آنخیالوس را گرفت و تراس را غارت نمود و تا «چورلو» جلو رفت. یک سردار ماهر ولایق بیزانس موسوم به پریسکوس^{۱۰} موفق شد که بالاخره بایان را مغلوب سازد. این سردار از شط دانوب عبور کرد و در قلب امپراطوری «آوارها» یعنی مجارستان و در ساحل تیس^{۱۱} او را کاملاً منهزم نمود و چهار پسر او را گرفت و کشت (۶۰۱). بایان پس از این فاجعه عظیم مرد (۶۰۲).

خاقان بعدی آوارها بدوآ بایتالیا که در آن اوان در دست «لومبارد»ها

۱ - Bosporos	۲ - Pantikapée	۳ - شاوان مدارک و اسناد ص ۲۴۱
۴ - Sirmium	۵ - Mitrovitsa	۶ - Moesie
۸ - Singidum	۹ - Anchialos	۱۰ - Priscus
		۱۱ - Theiss مراد رودخانه ایست

که بزبان اسلاو «تیسزا» Tisza می‌گویند و در یوگوسلاوی امروزی در شط دانوب می‌ریزد.

بود حمله‌ور شد. آوارها از مهاجرت «لومبارد»‌ها از پانونی^۱ (ناحیه‌ایست شامل قسمت کردآلی و سربستان امروزی که شط دراووساد از آن می‌گذرد) بایتالیا استفاده نمودند و پانونی را تصرف کردند. در سال ۴۱۰ خاقان آنها «فریول»^۲ را غارت نمود. (فریول شامل تمام ایالت ونسی است که شهرهای مهم آن «ونیز» و کورنیزیا می‌باشد. مترجم) در سال ۴۱۹ خواست با طرحی خیانت آمیز هراکلیوس و شهر قسطنطنیه را بگیرد. طرح وی بدین قرار بود که در ملاقاتی که در شهر «هراکله» واقع در ایالت تراس (ارگلی) از امپراطور بیزانس مینمیداو را بگیرد و پایتخت او را نیز متصرف شود. دامهائی که گسترده بود باحتمالی که نمود هردو باشکست پایان یافت. ولی جنگی که پادشاه ایران خسرو دوم علیه امپراطوری بیزانس ادامه می‌داد با آوارها فرصت غیر منتظر و مساعدی ارزانی داشت. ایرانی‌ها و آوارها بایکدیگر توافق نمودند که بیایند و شهر قسطنطنیه را محاصره نمایند. ایرانیان از آسیای صغیر و آوارها از تراس، در ماه‌های ژوئن و ژوئیه ۴۲۶ هنگامی که سردار ایرانی «شهروراز» از آسیای صغیر عبور نموده و اردوی خود را در مدخل تنگه بوسفور در شهر «کالسه‌دوان»^۳ مستقر کرده بود خاقان آوارها نیز زیر دیوارهای قسطنطنیه خیمه و چادر عساکر خود را برافراشت. امپراطور هراکلیوس در جبهه جنگ قفقاز بود و در غیاب وی حکمران شهر موسوم به بونوس^۴ بدفاع پرداخت. از ۳۱ ژویه تا ۴ اوت ۴۲۶ آوارها با حملات پیاپی کوشش نمودند که شهر را متصرف شوند. این مهم‌ترین خطری بود که از دیرباز متوجه تمدن غرب شده بود. معلوم نیست که اگر در آن هنگام اردوی مغول سواد اعظم مسیحیت را اشغال می‌نمود تمدن غرب و این پایتخت مسیحیت به چه روزی می‌افتاد؟. نیروی دریائی بیزانس که تنگه بوسفور را کاملاً در دست داشت مجال نداد که آوارها و ایرانی‌ها بتوانند مساعی و حملاتشانرا هم‌آهنگ و یکنواخت کنند. تمام حملات پی‌درپی آنها با تلفاتی بسیار که نصیبشان می‌گردید رد شد و سرانجام خاقان آوارها بمحاصره خاتمه داد و بمجارستان رجعت نمود.

این شکست لطمه شدیدی به حیثیت آوارها زد. پس از فوت خاقان در سال ۳۳۰ بلغارها این ملت ترك نژاد که خود را متحد آوارها می دانستند - نه اتباع آنها - خواستند که عنوان و لقب خاقانی بخان خود آنها موسوم به «کوبرات»^۱ تعلق داشته باشد. آوارها با اسلحه و شمشیر بدست بدفع و قلع و قمع بلغاریان پرداختند و علیه این ادعای سیادت با کمال خشونت مبارزه نمودند. مع هذا آوارها مجبور شدند که بلغارها را صاحب «والاشی» فعلی و «بلغارستان» در شمال بالکان بشناسند و همچنین اسلاوها (کروآت و غیره) را بگذارند که سرزمین بین دانوب و «ساو» را اشغال نمایند. خود آنها نیز تا آخر قرن هشتم در دشتهای مجارستان ماندند.

پایان دادن باردوکشی و تطاولهای مغول وظیفه ای بود که برای شارلمانی مقرر شده بود.

در ماه اوت ۷۹۱ در جنگ نخستین شخصاً خانات آوار را تسخیر نمود و تا ملتقای شط دانوب و «راب»^۲ جلو رفت. در سنه ۷۹۵ پسر او «پین» با کمک «اریک دوک دوفرپول»^۳ به قلعه و دژ آوارها حمله ور شد و قسمتی از ذخائر و خزائن خاقان ها را که در مدت دو قرن غارت و چپاول در دنیای بیژانس بدست آورده بودند بتصرف آورد. در سال ۷۹۶ در سومین لشکرکشی «پین» حصار و حلقه ای را که دور آن دژ بود بطور کلی ویران نمود و مابقی آن ذخائر را نیز تصرف نمود. یکی از رؤساء آوارها که بلقب قدیمی ترك و مغول «تودون» ملقب بود از سال ۷۹۵ آمده بود که در شهر «اکس لاشاپل» غسل تعمید کند و به دین مسیح درآید.^۴ در ۷۹۹ این «تودون» علیه سلطه فرانک ها طغیان نمود ولی این آخرین جنبش آنها بود و پس از اینکه بکیفری که می سزید رسید یک رئیس دیگر آوار موسوم به «زودان» آمد و در سال ۸۰۳ بطور تام و تمام فرمانبرداری

۱ - Koubrat ۲ - Raab ۳ - Eric, duc de Frioul ۴ - این لقب در کتیبه های

قدیم توکیوها وجود دارد. به تحقیقات آقای رادیوف بنام «کتیبه های ترکی قدیم در مغولستان» ص ۲۵۷-۱۹۷ رجوع شود.

و اطاعت خود را اعلان داشت. در سال ۸۰۵ می‌بینیم که خاقانی که بنام مسیحی «تئودور» نامیده شده بر «آوار» ها سلطنت دارد ولی خود را تابع شارلمانی می‌شناسد. پس از این شکست ها و فجایعی که نصیب «آوار» ها شد دیگر آنها نمی‌توانستند از خودشان در مقابل دوحمله اسلاوها و بلغارها دفاع نمایند. در آخر سلطنت شارلمانی و با اجازه او «آوار» ها ساحل شمالی دانوب را ترك نمودند تا با خاقان خودشان «تئودور» در «پانونی» غربی بین «کارنوتوم»^۱ و «ساباریا» توقف نمایند (امروز بنام «پاترونل»^۲ خوانده میشود و در اطیش واقع است. مترجم) در پایان قرن نهم سرزمین آواری بدین ترتیب تقسیم و تقطیع گردید: ۱- امپراطوری اسلاو موسوم به مورای کبیر که پادشاه آن « سویاتوپولک»^۳ نام داشت (متوفی سال ۸۹۵) ناحیه‌ای را که از بوهم تا پانونی شامل بود مسخر ساخت. ۲- خانات ترك بلغار که مشتمل بر مجارستان جنوبی و والاشی و بلغارستان واقع در شمال بالکان بود. یک قبیله بلغاری بنام «اونوگوندور»^۴ یا «اونوگور» ناحیه شرقی و جنوبی جبال کارپات را تصرف کرد و شاید نام آنها است که به اونگوری امروزی داده شده است. (اونگوری مرادف است با املاء امروزی هنگری. مترجم)

آوارها نیز دارای هنر و فرهنگی بوده‌اند و مخصوصاً کشفیاتی که اخیراً در مجارستان بعمل آمده اهمیت هنر و صنعت و فرهنگ آنها را تأیید می‌کند. هنر آنان شعبه و شاخه‌ایست از هنر همان مرغزاران و تصاویر حیوانات، متن و اصل لوحه‌ها را تشکیل می‌دهد ولی تصویر نباتات و اشجار باشکلهای هندسی و اسلیمه‌ای با کمال ظرافت رسم شده است. قطعاتی که یافت شده غالباً قطعات مفرغی است که یا لوحه‌ای از مفرغ بوده‌است یا گیره کمر بند یا سینه بند و گردن بند اسب یا قزن قفلی. نکته جالب توجه این است که با این اشیاء بخوبی معلوم میشود که تمدن همواره دوام داشته و هیچوقت راکد و جامد نمانده است. شباهت و

۱ - Carnuntum ۲ - Patronell ۳ - Sviatopolk ۴ - راجع به اونوگوندور
یا اونگور به تحقیقات آقای موراووسیک Moravcsik بنام «تاریخ اونوگورها» و تحقیقات آقای مینورسکی که در ضمن کتاب حدود العالم از سلسله اوقاف کیپ در سال ۱۹۳۷ طبع شده مراجعه فرمائید. "Onogour"

قربانیت بسیار نزدیکی بین اشیاء مکشوفه در هنگری با قطعات مفرغی که در ناحیه «اوردوس» و در قوس بزرگ شط اصفر پیدا شده است وجود دارد. اشیاء مکشوفه در دو نقطه اخیرالذکر مربوط به دوره هیونگنوها و ژوان-ژوانها و «توکیو»ها می باشد. برای اطلاع باید اضافه کنیم که در هنگری کشفیات مذکور در نقاط ذیل بعمل آمده و این نواحی از لحاظ آثار عتیقه بسیار ثروتمند می باشد.^۱

هنر و صنعت «آوار» همچنانکه آقای «ناندور، فتیش» به ثبوت رسانده مخصوصاً مرتبط است با هنر و سبک صنایع سیبری در منطقه مینوسینسک که بنام «سوارکاران صحرانورد» نامیده شده است. شباهتهائی که آقای فتیش در سبک و شیوه آثار مکشوفه در این نواحی با آثار مکشوفه در مینوسینسک یافته است بسیار موجه و صحیح و مستند میباشد. باید این نکته را نیز یادداشت نمود که بسیار ممکن است رکاب و استعمال آنرا در مغرب زمین آوارها آورده باشند.

بلغارها و مجارها

پس از انقراض آوارها برای مدتی چند در اروپای ترك و مغول نقش مهم و نخستین را بلغارها برعهده داشتند.^۲ این ملتی که ظاهراً مبدأ و اصل آن ترك است سعی می کنند آنانرا به «هون»های «قوتوریغور» مرتبط سازند در دومین ربع قرن هفتم یک سلطنت مهمی در شمال غربی قفقاز بین «قوبان» و دریای «آزوف» تشکیل داده بود. در آن ایام خان آنها نامش «کوبرات» بود و او ریاست قبیله بلغاری «اونوقوندور» را داشت.^۳ وی در سال ۶۴۲ درگذشت. پس از مرگ او خزرها پیش آمدند و قبایل بلغار را بدو گروه تجزیه نمودند. یک قسمت از این بلغارها تحت سلطنت «بایان» که یکی از پسران «کوبرات» بود در سرزمین خودشان ماند و سیادت خزرها را قبول نمود. (اولاد و اعقاب این شاخه بعداً بطرف شمال و

۱ - Keszthely, Csuny, Nemesvolgy, Pahipuszt, Csongrad, Szentes, Szilogyi-Somlío - Dunapentele, Ullo, Kiskörös.

۲ - باسناد ذیل مراجعه شود: میکولا. سالشناسی ترکان بلغاری

حوضه دانوب در روزنامه انجمن فنلاندی - اوگری مجلد سی ام سال ۱۹۳۰ - بارتولد - بلغاران در دائرة المعارف اسلامی

۳ - Onoghoundour

ص ۸۰۰ - مینورسکی حدود العالم ص ۶۷

جانب قاما وغازان بالا رفتند و ظاهراً مؤسس «بلغارستان کبیر» شدند. و در قرن سیزدهم مغولان چنگیزخانی آن خاندان را برانداختند و احفاد آنها همان «چوواش»^۱ های امروزی می باشند).

گروه ثانوی بلغار با پادشاهی «آسپاروخ»^۲ یکی دیگر از پسران «کوبرات» بطرف مغرب رفت و در سال ۶۷۹ از روی شط دانوب گذشت و در «موئزی» اقامت گزید. امپراطور روم شرقی ژوستینین دوم (۷۰۵-۷۱۱) چون در بحبوحه جنگهای داخلی که در امپراطوری وی روی می داد از طرف جانشین «آسپاروخ» موسوم به «خان تربل»^۳ کمک دریافتی بود سلطنت او را برسمیت شناخت و با استقرار وی در «موئزی» موافقت نمود. یک قرن بعد بلغارهای «موئزی» تحت رهبری پادشاه خودشان «تلتزس»^۴ به قسطنطنیه حمله ور شدند ولی امپراطور «بیزانس» موسوم به «کنستانتین» پنجم آنها را در «آنخیالوس» نزدیک «بورگاس» فعلی بتاریخ ۳ ژوئن ۷۶۲ مغلوب و مقهور نمود. در سال ۸۱۱ یک خان دیگر بلغاری بنام «کروم»^۵ امپراطور بیزانس را موسوم به «نیهفور»^۶ اول مغلوب کرد و او را کشت و از کاسه سر او بسبک هونهای قدیم جام شراب ساخت. او در سال ۸۱۳ شهر قسطنطنیه را محاصره نمود ولی این بار مانند آوارها که شرح آن گذشت مغلوب شد. جانشین او «امورتاق خان» با بیزانس قرارداد صلح را امضا نمود. مسیحی شدن پادشاه آنها «بوریس» در اواسط قرن نهم و اسلاوشدن تدریجی آنها ملت بلغار را متدرجاً از جامعه ترکان جدا ساخت و آنها را بتدریج داخل اروپای مسیحی کرد.

سرزمین سابق «آوار»ها در پایان قرن نهم از طرف «ماگیار» (مجار)ها یا «هونگروا»ها اشغال گردید. می دانیم که زبان «هونگروا» از گروه زبانهای ترك و مغول نیست و از گروه زبانهای «فنلاندی-اوگری» می باشد (شعبه اوب-اوگری) ولی تابحال دلیلی پیدا نشده است که این دو زبان را یکی بدانیم.

معهدا ممکن است در این دورانی که ما اکنون بشرح حوادث آن پرداخته‌ایم یک سلسله از اشراف و نجباء ترك «هونگروا» ها را از لحاظ سیاسی صاحب تشکیلات و سازمانی کرده باشند. جغرافی نویسان عرب نیز مانند صاحب ومؤلف «حدود العالم» (۹۸۲) و گردیزی (۱۰۹۴) اینطور اظهار نظر می کنند که «مجارها» از دو گروه بوده‌اند (یا اینکه آن دو گروه بعداً با یکدیگر مخلوط شده‌اند) یکی از آن دو گروه روی جبال «اورال» مانده است همان جایی که اکنون نیز «ووگول»^۱ هاسکونت دارند و گروهی دیگر بدوآ بسرزمین «لبدیا»^۲ در شمال دریای «آزوف» و بعد به «آتل قزو»^۳ رفته‌اند. این ناحیه شامل سرزمین بین «دنی پر» سفلی و جبال «کارپات» و مصب «دانوب» و بحراسود است. باید متذکر شویم که همین جغرافیا نویسان (هم چنین کنستانتین پورفیروژنت)^۴ قبایل «مقاری» یا «مجفری»^۵ را ترك قلمداد می کنند زیرا که این «فنلاندی-اوگریها» مللی متشکل بودند. آنهایی که در «اورال» اقامت داشتند از طرف بلغارهای «قاما» و آنهایی که در «آتل قزو» بودند از طرف بلغارهای «اونوقدور» یا «اونوقور» که در قرن نهم در جنوب شرقی جبال «کارپات» سکونت داشتند صاحب تشکیلاتی شده بودند. اسم «هونگروا» ها نیز برای نشان دادن «مجار» ها ممکن است از نام «اونوقور» که در نیمه دوم قرن نهم با آنها مخلوط شدند اقتباس شده باشد. طبق منابعی دیگر این «مجار» های «فنلاندی - اوگری» را به قبیله ترك دیگری که «کبر» نام دارد مرتبط می دارند و اینها را نیز از قبایل خزر و خاندان سلطنتی مجارها موسوم به «ارپد» را نیز از خزرها می دانند. وجود دسته ای از اشراف و نجباء ترك «اونوقوری» یا «کبر» بین «مجار» ها نشان می دهد که چرا در زمان «کنستانتین پورفیروژنت» در سنه تشریقاتی مربوط بمبادله سفراء کبار نام رؤساء دولت و پادشاهان مجار را با عنوان «پادشاه ترکان» قید نموده‌اند.

۱ - Vogoul ۲ - Lebedia ۳ - Atel-Kouzou ۴ - Constantin Porphyrogénète

۵ - در کتاب حدود العالم چاپ تهران ص ۷۷ «مجفری» نوشته شده ومؤلف آنها را تماماً ترك معرفی می کند.

(الحاق مترجم)

در اطراف سنه ۸۳۳ «مجار» ها در منطقه موسوم به «لبدی»^۱ که بین شط «دون» و «دنی پیر» واقع می‌زیستند و مطیع امپراطوری وسیع و عظیم ترکان خزری بودند. در سنوات ۸۵۰ تا ۸۶۰ ترکان «پچنگ»^۲ آنها را از آنجا راندند و مجبور شدند به «اتل قوزو» بروند و در سال ۸۸۰ به دلتای شط دانوب رسیدند. حتی در این سرزمین تازه نیز «مجار» ها بازهم مطیع و فرمانبردار سلطنت ترکان خزر ماندند و (در صفحه بعد ذکر آن خواهد آمد) یکی از خان‌های خزر یکی از جوانان نجیب قبیله کبر موسوم به «ارپد» را بعنوان پادشاه علی‌الاطلاق مجارها با سلطنت منصوب نمود. کمی بعد امپراطور روم شرقی لئون ششم که با «سیمئون» تزار بلغار در جنگ بود هنگرواها را بکمک خود خواست و هنگرواها تحت فرماندهی «ارپد» از شط دانوب گذر کردند و بلغارستان را باتش و خون کشیدند. بلغارها نیز از ترکان «پچنگ» که در آن اوان صاحب مرغزارهای روس بودند استعانت خواستند و آنها نیز از عقب به هنگرواها حمله‌ور شدند و «ارپد» و ملت او را مجبور ساختند که بجزال «ترانسیلوانی» پناه ببرند. در این موقع پادشاه ژرمانی آرنولف با پادشاه اسلاو موسوم به «سویاتوپولک»^۳ صاحب کشور «موراوی بزرگ» (چکوسلواکی - اتریش و مجارستان غربی) در جنگ بود و بفکر افتاد که او نیز از «هنگروا» ها کمک بخواهد. «ارپد» بکمک وی شتافت و «سویاتوپولک» را مقهور نمود بطوریکه در گیرودار جنگ و آن شکست عظیم معدوم شد (۸۹۵). کشور «موراوی بزرگ» از هم متلاشی شد و هنگرواها بطور دائم در آن سرزمین ماندند و نام خودشان را بان ناحیه دادند (۸۹۹). از آنجا دستجات آنها رفتند تا مغرب زمین را غارت کنند. حمله به ایتالیا تا ارتفاعات «پاوی» بسال ۹۰۰ هجوم و حمله بالمان چنانکه در نزدیکی «اگسبورگ» آخرین پادشاه «کارولنژین» ها موسوم به «لوئی لانتان» (آنان بمعنای طفل است) را کشتند (۹۱۰) پیشرفت تا سرزمین لورن (۹۱۹) حریق پاوی - تجاوز و عبور از جبال آلپ و پیشروی تا مملکت

فرانک بورگونی و پرووانس ۹۲۴ - حمله و دستبرد تا «آتینی»^۱ در ایالت شامپانی (۹۲۶) غارت و چپاول مناطق رنس^۲ و سانس^۳ تا بری^۴ (۹۷۳) چپاول و تاراج لورن و شامپانی و بورگونی (۹۵۴) - گوئیا ایام خوفناک آتیلا تجدید شده بود و این بار پایان پذیر بنظر نمی‌رسید سرانجام بتاريخ ۱۰ اوت ۹۵۵ پادشاه ژرمانی «اوتون» اول در نزدیکی «اوگسبورگ» موفق شد که «هنگروا»ها را شکست بدهد. این فیروزی بهجوم‌های آنها خاتمه داد و در چنین روز و تاریخی ژرمانیسم اروپا را نجات بخشید.

شاه هنگرواها موسوم به وائیک^۵ بمذهب مسیح درآمد و مراسم تعمید را انجام داد و بنام «اتین»^۶ نامگذار شد. این تغییر مذهب سرنوشت ملت او را نیز تغییر داد در زمان سلطنت این «اتین مقدس» (۱۰۳۸-۹۹۷) برای مجارستان نیز مقامی نو و حقیقتی تازه پدیدار شد. تا آن زمان آنها برای مغرب زمین موجب وحشت و مولد اضطراب و نگرانی بودند ولی پس از آن در برابر هجوم بدوی‌های آسیائی مطمئن‌ترین سد محسوب گردیدند و «سپر مسیحیت» شدند. زندگی ملت مجار از فتنه و هجوم مغول در قرن سیزدهم تا اخراج عثمانی‌ها در قرن هفدهم عبارت بوده است از یک جهاد طولانی و با افتخاری که با دلاوری و شجاعت توأم بوده است.

خزرها

در ابتدای قرن هفتم در قسمت جنوب شرقی مرغزار روس و داغستان امپراطوری خزرها ظاهر شد. خزرها ملتی ترک بودند و «تنگری» رامی پرستیدند و خاقان و ترخان‌ها بر آنها حکومت می‌کردند «بارتولد» تصور می‌کند که خزرها شعبه و

شاخه‌ای از ترکان مغربی یا بهتر و بیشتر شعبه‌ای از «هون»‌های غربی هستند^۱. خزرها ملتی نیرومند و قوی بودند زیرا می‌بینیم که در سنه ۶۲۶ پادشاه بیزانس «هراکلیوس» در ملاقاتی که وی در تفلیس از پادشاه آنها خان «زیبیل»^۲ نمود تقاضای مساعدت کرد که وی را در جنگ با پادشاه ساسانی تقویت نماید. خان زیبیل نیز چهل هزار نفر سرباز بکمک او فرستاد و با قوای هراکلیوس ایالت ساسانی آذربایجان را غارت کردند و بخاک و خون کشاندند. اتحادی که بین بیزانس و خزرها پدیدار شد با ازدواجها و وصلت‌های دو خاندان سلطنتی مکرر تجدید و تحکیم گردید. امپراطور «ژوستینیان ثانی» در موقع تبعید^۳ (۷۰۵ - ۶۹۵) پناه به خزرها برد و بایکی از خواهران خاقان خزر بنام «تئودورا» ازدواج نمود. در نوبتی دیگر کونستانتین پنجم پادشاه روم شرقی در ۷۳۲ با دختر خاقان خزر مسماة به «ایرن» وصلت نمود و از این ازدواج پسری بدنیا آمد که بعدها امپراطور رم شرقی شد بنام لئون چهارم که بیشتر او را به لقب «لئون خزری» می‌شناسند (۷۸۰ - ۷۷۵). این طرز اتحاد برای امپراطوری بیزانس بسیار مفید و ثمر بخش بود زیرا در جنگ‌هایی که با اعراب می‌کردند خزرها از ماوراء قفقاز (مخصوصاً در سنه ۷۴۴) با اعراب از پشت سر حمله‌ور می‌شدند و قوای بیزانس نیز از

۱- بارتولد ذیل لغت ترک در دائرة المعارف اسلامی ص ۹۵۱ - ۹۴۹ می‌نویسد که زبان خزری و زبان قدیم بلغارها از گروه قدیمی زبان ترکی مغربی بوده است باین زبان امروز فقط «چوواش»‌ها تکلم می‌کنند. برای اطلاع بیشتر درباره خزرها می‌توان بفهرست کتب مربوط به خزرها که بارتولد در دائرة المعارف اسلامی در ص ۹۰ جمع‌آوری نموده رجوع کرد. از این گذشته در ص ۵۰ کتاب حدود العالم که آقای مینورسکی ترجمه نموده است می‌توان باز اطلاعاتی بدست آورد. بنابراینچه «پروفر وژنت» نوشته خزرهای یک پادشاهی داشته‌اند بنام خاقان ویک نوع رئیس درباری بنام پک یا پکک اصطخری آنرا پک نامیده است. درباره خزرها می‌توان بکتاب شاوان موسوم «باستان و مدارک» و غیره باز مراجعه نمود. ۲- Ziebil ۳- ژوستینیان ثانی معروف به «بینی بریده» پسر و جانشین کونستانتین چهارم امپراطور روم شرقی بود. در ۶۱ سالگی پادشاه شد و با اعراب صلح نمود و اسلاوهای مقدونی را مطیع ساخت و چنین بنظر می‌آمد که زندگانی درخشانی خواهد داشت. ولی عدم بصیرت و بی تدبیری او و کوچ دادن مردانیت‌ها را از لبنان بر تراس و سایر اشتباهات باعث بدبختی او شد و بلغارها و اعراب با کمال قساوت بر او تاختند. یک انقلاب نظامی روی داد و در ۶۹۵ او را منعزل کردند و دماغش را بریدند و به خرسون تبعید شد. در سال ۷۰۵ با کمک بلغارها باز آمد ولی رفتار او بعدی خشن و وحشیانه و بیرحمانه بود که باز انقلاباتی دیگر روی داد و او را بقتل رساندند. با قتل وی سلطنت خاندان هراکلیوس پایان یافت. (مترجم)

آسیای صغیر بر اعراب می‌تاختند و دشمن مشترک را از دو سوی مورد حمله قرار می‌دادند.

حس مودت و عطوفتی که دربار ییزانس نسبت به خزرها ابراز می‌داشت جهات دیگری نیز داشت. بین سایر قبایل ترکی که در اروپا سکونت داشتند خزرها از همه متمدن‌تر بودند همانطور که اوغورها نیز متمدن‌ترین ترکان آسیای علیا بشمار می‌رفتند. با اینکه هنوز خزرها کشاورز و زارع و مقیم و شهرنشین نشده بودند معهذا یک دولت و حکومتی تأسیس نموده بودند که عوامل و اجزاء آن باهم مرتبط و متصل بودند. و از برکت تجارت ثروتی داشتند و در نتیجه تماس با امپراطوری روم شرقی و دنیای عرب نسبتاً متمدن و مؤدب شده بودند. ظاهراً مرکز این دولت ابتدا در اطراف مرغزارهای «ترک» بوده است. نخستین «پایتخت» آنها «بلنجر»^۱ بوده که بنظر مارکوارت در سرچشمه «سولک»^۲ قرار دارد و این نهر در جنوب برودخانه «ترک»^۳ می‌ریخته است. وقتی که اعراب در سنه ۷۲۲ - ۷۲۳ این شهر را خراب کردند اقامتگاه پادشاه آنها در شهری تعیین شد که اعراب آنرا «البیضا» می‌نامند یعنی سپید شهر. آقای مارکوارت با اصلاح این کلمه باین نتیجه رسیده است که پایتخت در «ساریگ شهر» برقرار شد که بزبان ترکی بمعنای «شهر زرد است (مینورسکی معتقد است که «ساریگ‌شین» یا «سگ‌سین» می‌باشد). مارکوارت در همان محل پایتخت (بعدی) موسوم به «ایتیل» (اتل) جای داده که در مصب شط وولگا می‌باشد. باید در نظر داشت که «ایتیل» پایتخت زمستانی خاقان خزرها بوده و در فصل تابستان آنها نیز مانند نیاکانشان «هیونگ‌نو»ها از میان مرغزارها بادیه پیمائی می‌کردند و قطعاً این صحرانوردی در حدود «قویان» بعمل می‌آمد.

در سال ۸۳۳ برای اینکه اقامتگاه آنها در معرض تهدید طوائف قرار نگیرد از «توفیل» امپراطور ییزانس تقاضا نمودند مهندسینی بفرستد تا شهر مستحکمی برای آنها بسازند. توفیل شخصی را بنام «پتروناس» که شغل و مقام درباری

او « اسلحه‌داری » و نگاهداری شمشیر امپراطور بود نزد خزرها فرستاد و وی مساعدت نمود که این سومین پایتخت بنا شود. این شهر نامش « سرکل » است که در مصب یا در نیم دایره بزرگ شط دون جای دارد. در روی خرابه‌های شهر قدیم « فاناگوری » خزرها میدان بازرگانی « مترکه »^۱ را بنا نمودند که در شعبه جزیره « تمان » است روبروی « کریمه ».

امپراطوری خزر مرکز بازرگانی شد و تجار ییزانس و عرب و یهود به ایتیل یا سرکل^۲ می‌آمدند تا پوست‌هایی را که از نواحی شمالی می‌آوردند خریداری کنند. با آنها مذهب مسیح و اسلام و یهود در آن سرزمین رواج یافت. بین سنه ۸۵۱ و ۸۶۳ دولت ییزانس اسقف امپراطوری را که « سیریل » مقدس^۳ نام دارد نزد خزرها فرستاد و از وی بخوبی پذیرائی نمودند. تصاویری که از زندگانی این مرد مقدس باقی مانده نشان می‌دهد که وی در کنار منبر خاقان ، با پیشوایان مذهب یهود مشغول بحث میباشد. در زمان پادشاهی لئون ششم شهر « مترکه » مرکز یکی از اسقف‌های « ییزانس » شد تا بدین وسیله مذهب مسیح را بین قبایل خزر تبلیغ و ترویج نماید. همینطور بسیاری از اعراب که در آنجا اقامت گزیده بودند از سال ۶۹۰ به تبلیغ اصول اسلام پرداختند و از سال ۸۶۸ و مخصوصاً از سنه ۹۶۵ مذهب اسلام یکی از شایع‌ترین مذاهب آن کشور شد. مذهب یهود بیشتر از سایر مذاهب مورد تشویق قرار گرفت. از سال ۷۶۷ اسحق سنگری به تبلیغ و ترویج مذهب یهود بین خزرها پرداخت. مسعودی می‌نویسد که در زمان خلافت هارون الرشید (۷۸۶ - ۸۰۶) خاقان و اشراف خزر بدان مذهب گرویدند و چون امپراطور ییزانس « رومن لکاپن »^۴ (۹۱۹ - ۹۴۴) در صدد اذیت و آزار یهودیان برآمد عده بسیاری از آنها به خزرها پناه بردند.

خاقانی که نام توراتی « یوسف » داشت در سال ۹۴۸ ظاهراً به پیشوای

۱ - Matarka ۲ - شهر ترکل در زبان روسی بنام « بیلوگا » (Bielaveja) شناخته شده است که

بمعنای « شهر سپید » است و این نام مترادف با همان البیضائی است که اعراب گفته‌اند و در ایتیل واقع است .

بکتاب حدود العالم مینورسکی ص ۴۵۳ رجوع شود. ۳ - Saint Cyrille ۴ - Romain Lécapène

یهودیان موسوم به «شیزدای»^۱ نامه‌ای نوشت و او را از توسعه و ترقی مذهب یهود بین قبایل خزر مطلع نموده است. مارکوارت در اصالت این نامه «معروف» تردید می‌کند زیرا در واقع این نامه نمی‌تواند مقدم بر قرن یازدهم باشد.^۲

بنابر رساله «ابن فضلان» خاقان سمندر (در داغستان)^۳ و نایب السلطنه و شاه و رجال طراز اول آنجا از مذهب یهود پیروی می‌نمودند و حتی چون معابد یهود را در سرزمین اسلام ویران نموده بودند یکی از خاقان‌ها برای معامله متقابل مناره یکی از مساجد را خراب کرد. معه‌ذا در قاطبه مردم ظاهراً عده مسلمانان و مسیحیان بیشتر از یهودیان بوده است. در حدود ۹۶۵ نظر بپاره‌ای ملاحظات سیاسی یکی از خاقان‌ها متدین بدین اسلام شد. در سال ۱۰۱۶ خان شبه جزیره «تمان» یک نفر خزر مسیحی بود بنام «ژورژیوس تزولوس»^۴.

در قرن نهم خزرها از لحاظ سیاسی روبضعف گذاشتند و این ترکان متمدن و یهودی شده مورد حمله عشایری قرار گرفتند که از نژاد خود آنها بودند ولی همواره بیدین مانده بودند و در حالت توحش می‌زیستند. باز مرغزاران بحرکت و به جنبش افتاد. ترکان «اوغوز» (بقول مورخین ییزانس «اوزوی»^۵) که در دشت و صحاری آرال می‌زیستند ترکان پچنگ را بطرف مغرب و نواحی «امبا» و شط «اورال» عقب راندند. پچنگ‌ها از سرزمین‌هایی که تابع امپراطوری خزر بود گذشتند و در حدود ۸۵۰ - ۸۶۰ مجارها را که از مطاوعین خزرها بودند و در سواحل شمالی دریای آزوف مستقر بودند بیرون کردند و آنها هم چنانکه قبلاً دیدیم رفتند به «آتل‌قوزو» بین دنیپر و دانوب سفلی چندی نگذشت که بین سنوات ۸۶۹ - ۸۸۹ پچنگ‌ها باز بسراغ مجارها شتافتند و از آن ناحیه نیز آنها را بیرون راندند و خودشان بجای آنها مستقر شدند و بدین ترتیب تمام قسمت

۱ - Chisdal
 ۲ - مارکوارت. کتاب «کتیبه‌های اروپای شرقی و آسیای شرقی» چاپ لایپزیگ بسال ۱۹۰۳ ص ۵ راجع بقبول مذهب یهود از طرف خاقان بولان در حدود سال ۷۴۰ پس از مذاکره و مشاوره با کشیشان مسیحی و علماء مسلمان و پیشوایان مذهبی یهود بمقاله نافولا فاژر که در سالنامه مؤسسه شرقی ناپل در سال ۱۹۳۶ طبع شده است ص ۱۳ رجوع شود.
 ۳ - مارکوارت تصور می‌کند که سمندر همان «ترکو» است که در جنوب غربی پتروفسک بین ترک و دریند واقع است.
 ۴ - Georgios Tzoulas
 ۵ - Ouzoi

غربی مرغزاران روسیه از مصب شط «دون» تا «مولداوی» را اشغال و تصرف نمودند. فقط سرزمین واقع بین دون سفلی و ولگای سفلی تا قفقاز برای خزرها باقی ماند و پس.

در سال ۹۶۵ شاهزاده روسی شهر کیف موسوم به «اسویاتوسلاو»^۱ به خزرها حمله ور شد و پایتخت آنها شهر «سرکل» را که درکنار نیم دایره شط دون واقع بود گرفت. با این احوال چنانکه «بارتولد» متوجه شده است خانات خزر پس از این شکست باز باقی ماندند و یا لااقل سرزمینهای ولگای سفلی و مرغزارهای «قوبان» و «داغستان» را حفظ نمودند. در سال ۱۰۱۶ امپراطور روم شرقی «بازیل» ثانی نیروی دریائی را بچنگ آخرین خزرها فرستاد و یک لشکر روس هم از نیروی دریائی مذکور تقویت نمود. مؤتلفین شبه جزیره «تامن» و آنچه را که در کریمه تعلق به خزرها داشت تصرف نمودند. در حدود سنه ۱۰۳۰ دیگر خزرها بعنوان یک قدرت سیاسی وجود نداشتند. دولت بیزانس حساب بدی کرده بود و مساعدت آنها بروسها برای برانداختن این ترکان متمدن که از قدیم ترین وفادارترین متحدین امپراطوری روم بودند عملی خطا بود. بجای خزرها عشایر وحشی و قبایل بی تمدن دیگری آمدند و مرغزاران «پونت» و قفقاز و سواحل شمالی دریای آزوف را تصرف نمودند.

پچنگ ها و قبحاق ها

پچنگ ها (بقول کونستانتین پورفیروژنت ، پاتزاناکیتای^۲ و بقول اصطخری «پچنگ») چنانکه قبلاً دیدیم قبیله ای بود ترک که بنا بر عقیده آقای «مارکوارت» سابقاً جزء مؤتلفین توکیوهای غربی بوده و بعدها آنها را قبایل کرلوک (قرلق) بطرف پائین رودخانه سیحون و دریای آرال رانده بودند. آنها بطرف مغرب مهاجرت می نمودند و بین شط اورال (یایق) و شط ولگا (ایتل) صحرانوردی می کردند که در حدود سنوات ۸۸۹ و ۸۹۳ ناگهان دوچار حمله مشترک خزرها

و اوقوزها گردیدند و از آنجا نیز رانده شدند پس از این پیشامد رفتند و سرزمین «لبدیا» را در شمال دریای آزوف از دست مجارها بدرآوردند و در آنجا اقامت گزیدند. کمی بعد باز حرکت بسوی غرب را ادامه دادند و مجارها را از «اتل قزو» یعنی قسمت غربی مرغزارهای روس بین دنی پیر و دانوب سفلی بیرون راندند. در سال ۹۰۰ باز می بینیم که پچنگ ها بین مصب دنیپر و دانوب چادر زده اند و بادیه پیمائی می کنند. در سال ۹۳۴ با مجارها برای هجوم و حمله بامپراطوری بیزانس در تراس (بعلبی تراکیه) مشارکت می نمایند و در سال ۹۴۴ با حمله شاهزاده روس «ایگور»^۱ بسوی بیزانس نیز همدستان میشوند. در سال ۱۰۲۶ از شط دانوب گذر کردند ولی امپراطور لایق بیزانس «کونستانتین دیوژن» حملات آنها را رد کرد. در سنه ۱۰۳۶ شاهزاده روسی «یاروسلاف» والی شهر «کیف» آنها را دوچار شکست خونینی نمود و به تسلط آنها در مرغزاران خاتمه داد و مجبورشان نمود که اگر خیال کشورستانی دارند بطرف امپراطوری بیزانس بروند. در سال ۱۰۵۱ زیر فشار روس ها و فشار «اوقوز» ها باز پچنگ امپراطوری «بیزانس» رفتند و توفیق نصیبشان شد. در سال ۱۰۶۴ از فراز «تراس» گذشتند و به قسطنطنیه رسیدند. مصیبت برای بیزانس این بود که هروقت بین ترکان بیدین اروپا افرادی را می آوردند تا علیه ترکان مسلمان در آسیا به محاربه بپردازند عرق و خون ترکی قوی تر از نیروی مذهب میشد و بدین جهت بود که در ۱۰۷۱ شب قبل از پیکار «ملاذگرد» عده پچنگ اصلا از خدمت بامپراطور «رومن دیوژن» سر باز زد و بسلطان آلب ارسلان پیوست. در اروپا در زمان سلطنت «آلکسی کومنن»^۲ باز پچنگ ها در سال ۱۰۸۷ هجوم تازه ای به «تراس» نمودند و تا ناحیه «کوله» (بین آئنوس و قسطنطنیه) پیش رفتند ولی سرانجام فرار نمودند و رئیس آنها موسوم به «تزلگو»^۳ در میدان جنگ کشته شد. «آلکسی کومنن» بی احتیاطی کرد و به تعقیب آنها پرداخت و در نتیجه این اقدام در «دریسترا» در پائیز سال ۱۰۸۷ از آنها شکست خورد. (دریسترا همان شهر سیلیستری^۴ امروزی

است). امپراطوری بیزانس را ورود یک عشیره ترک دیگری از زوال نجات داد. آن عشیره عبارت بود از قبچاق‌ها یا «پولووتزس»^۱ که از مرغزاران روس آمدند و از پشت‌سر به پچنگ‌ها حمله‌ور شدند و آنها را در کنار شط دانوب مغلوب و مقهور نمودند. ولی وقتی که همین عشایر بروسیه بازگشت کردند پچنگ‌ها از گذشته عبرت گرفتند و از بیم قبچاق‌ها رفتند و در سال ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ به «تراس» حمله‌ور شدند و تا «ایپسالا»^۲ در جنوب «ادرنه» پیش رفتند و در آنجا «آلکسی» صلح را از آنها خریداری کرد. در سال ۱۰۹۰ پچنگ‌ها با سلجوقیان آسیای صغیر تبانی و سازش نمودند که از دره ماریتزا^۳ و از «ادرنه» و «انوس» به قسطنطنیه حمله‌ور شوند و در همان موقع نیز نیروی دریائی سلجوقیان که «ازمیر» را در تحت تصرف کامل خود داشت بسواحل حمله‌ور گردد و سربازان سلجوقی نیز از «نیه» به «نیکومدی» بتازند.

این تکرار و تجدید همان اوضاع زمان هراکلیوس و آوارها بود با این تفاوت که این‌بار «بیزانس» چه در اروپا و چه در آسیا ترک‌ها را در مقابل خود می‌دید. ترک‌های بیدین در اروپا و ترکان مسلمان در آسیا در نتیجه وحدت نژاد علیه بیزانس بایکدیگر متحد شده بودند پچنگ‌ها در مجاورت «لوله بورگاس» مقابل خط دفاعی بیزانس که تا «چورلو» عقب‌نشینی نموده بودند زمستان را بسر می‌بردند. یکبار دیگر «آلکسی» متوسل به قبچاق‌ها شد و اینها تحت فرماندهی «توگورتاک» و «مانیاک» از روسیه به «تراس» آمدند و از پشت‌سر به پچنگ‌ها تاختند. - بتاريخ ۲۹ آوریل ۱۰۹۱ قوای بیزانس و قبچاق متحداً عساکر پچنگ را در «لبورنیون»^۴ مغلوب و منکوب نمودند. در این کارزار قریب یک‌دهم از آن ملت بقتل رسید*. بقایای پچنگ‌ها که در سرزمین «والاشی» باقی مانده بودند در نسل بعدی خود در سال ۱۱۲۱ جهد و کوشش نمودند که بلغارستان را در بالکان شمالی متصرف شوند ولی در بهار ۱۱۲۲ امپراطور بیزانس «ژان کومنن» ناگهان

۱ - Polovtzes ۲ - Ipsala ۳ - Maritza ۴ - Leburnion ۵ - بنابر منابع

بیزانسی در کتاب شالاندون بنام «الکسی کومنن» ص ۲۰۵ و ۱۳۴ - ۱۰۸۰

بر آنها تاخت و قلع و قمعشان نمود. در مرغزار روس اوقوزها و قبیچاق‌ها جای پچنگ‌ها را گرفتند.

اوقوزها^۱ و یا بحرئی غزها که اعقاب و اولاد آنها را در آسیا بنام ترکمن می‌خوانند، در شمال شرقی بحر خزر و در شمال آرال^۲ بیابان گردی و بادیه پیمائی می‌کردند^۳. یکی از قبایل همین ملت بود یعنی سلجوقیان، که در قرن یازدهم پس از آنکه مذهب اسلام را پذیرفتند بایران رفتند و در آن سرزمین ثروت و دولت نصیبشان شد و امپراطوری عظیم ترک و مسلمان از طرف طغرل بیگ و آلب ارسلان و ملک‌شاه پدیدار گردید. قبیله دیگری از همین ملت یعنی «اوقوز»ها که بیدین مانده بود (مورخین بیزانس آنها را «اوزوی»^۴ می‌نویسند) در قرن یازدهم به تسلط پچنگ‌ها در مرغزارهای روسیه خاتمه داد. وقایع‌نگاران روس برای اولین بار در سنه ۱۰۵۴ با ظهور «پولوتزس»ها و «قبچاق»ها از این قبایل بنام ترک نام می‌برند^۵. مورخین بیزانس روایت می‌کنند که در زمان امپراطوری «کونستانتین دهم دوکاس» سنه ۱۰۶۵ این «اوزوی»ها از شط دانوب گذر کردند و عده آنها ۶۰۰ هزار نفر بود و شبه جزیره بالکان را تاحدود تسالونیک و یونان شمالی خراب و ویران نمودند ولی بلافاصله پچنگ‌ها و یلغارها رسیدند و آنها را نیست و نابود کردند. آخرین دستجات «اوقوز» که بمغرب شط «وولگا» رفته بودند بالاخره مطیع قبیچاق‌ها شدند و در این قبیله مستحیل گردیدند یا اصلاً از بین رفتند.

ملتی که بنام قبیچاق نامیده میشود (بزبان ترکی) همان ملتی است که روس‌ها «پولوتزی»^۶ و اهالی بیزانس «کومانوی»^۷ و مورخ عرب ادریسی «قومانی» و مجارها «قون» می‌نامند. بشهادت گردیزی آنها در اصل شاخه‌ای بودند

۱ - برای رعایت املاء فرانسه از نوشتن غز با غین احتراز کردیم ولی باید توضیحاً نوشت که در ادبیات ما نام این قبیله بدین املاء نوشته شده است «غز» (مترجم)

۲ - بارتولد «قوزها در دائرة المعارف اسلامی».

۳ - بدائرة المعارف اسلامی مجلد دوم ص ۱۷۸ ذیل کلمه غز Ghuzz نوشته آقای بارتولد رجوع شود.

۴ - Komanoi - v

۵ - Polovtsi - ۶

۷ - مینورسکی حدود العالم ص ۳۱۶

۸ - Ouzoi

از ترکان «کیماک»^۱ که در سیبری و در «ایرتیش» وسطی یا چنانکه مینورسکی گفته است کنار «اوبی»^۲ می‌زیسته‌اند. وانگهی «کیماک»ها و «اوقوز»ها خویشاوندی نزدیکی باهم داشتند. (کاشغری معتقد است که این‌ها از سایر قبایل ترک از این جهت متمایز میشدند که بجای لفظ «ی» لفظ «ج» استعمال می‌کردند) اواسط قرن یازدهم قبچاق‌ها از قسمت اعظم «کیماک»ها جدا شدند و بسوی اروپا مهاجرت کردند. چنانکه قبلاً دیدیم فقط در سنه ۱۰۵۴ است که مورخین روس برای نخستین بار از حضور آنها در مرغزاران شمالی بحراسود صحبتی می‌کنند و می‌گویند که اوقوزها را این قبچاق‌ها جلوی خود انداخته به پیش می‌رانند. قبچاق‌ها از اینکه اوغزها در مبارزه با پچنگ‌ها فاتح شدند خوشوقت گشتند و هنگامی که اوغزها در سنه ۱۰۶۵ و بعد از آن بچنگ و لشکرکشی به بالکان رفتند و قوای بیزانس و بلغارها آنها را قلع و قمع نمودند دیگر مرغزاران روسیه کاملاً بدست قبچاق‌ها افتاد و آنها یگانه صاحب آن صحاری شدند. این‌الاثر جزء وقایع سنوات ۱۱۲۰-۱۱۲۱ آنها را از متحدین گرجی‌ها یاد می‌کند. در همین سنوات قبائلی مغولی که نسبت نزدیکی با ختائی‌ان داشتند و کم و بیش باهجرت قراختائی‌ان بطرف مغرب (ص ۲۷۶) مربوط بودند از سرحدات چین و منچورستان آمدند و در ناحیه شط «اورال» و ولگا جای گرفتند و خود را برملت قبچاق تحمیل کردند و بآنها تشکیلات و سروسورتی دادند ولی چیزی نگذشت که آنها نیز در عوامل قبچاق مستحیل شدند و بتدریج خوی و خصلت ترکی گرفتند.^۳ قبچاق‌ها تاهجوم سرداران چنگیزخان در سال ۱۲۲۲ صاحب مرغزاران روسیه باقی ماندند^۴ در این اوان نیز چنانکه خواهیم دید تحت نفوذ روس‌ها بعضی از رؤساء قبچاق‌ها شروع

۱- بارتولد - دائرة المعارف اسلامی مجلد ۲ ص ۱۰۸۲ کلمه قبچاق. پلوی مقاله‌ای بنام «درباره کومان‌ها» که در روزنامه آسیائی در سال ۱۹۲۰ طبع شده رجوع شود.

۲- Kimāk بارتولد، «کیماک»، دائرة المعارف

اسلامی مجلد ۲ ص ۱۰۶۸ مینورسکی حدود العالم ص ۳۰۵

۳- مارکوارت «درباره نژاد ونسب کومان‌ها»

ص ۱۳۶- پلوی «درباره کومان‌ها» ص ۱۴۹ رجوع شود

۴- راجع بغارت و تاراج شهر کیف از طرف قبچاق‌ها، کومان‌ها یا پولوتزس در سال ۱۲۰۴ به تحقیقات Bruce Boswell آقای بروس بوسول بنام «ترکان قبچاق» که

در مجله اسلاونیک در سال ۱۹۲۷ طبع شده است رجوع شود.

نمودند که بمذهب مسیح درآیند. همچنین خواهیم دید که نام قبچاق‌ها حتی پس از مرگشان در روسیه مغولی باقی می‌ماند و سلطنت چنگیزخانیان در این کشور بعدها بنام «خانات قبچاقی» نامیده می‌شد.

آنچه را که باید از این طرح و این خلاصه تاریخ بخاطر سپرد این است که امپراطوری ییزانس توانست چندین قرن در برابر هجوم‌ها و حملات پیاپی این عشایر و قبایل که همواره سرحدات او را تهدید می‌نمودند پایداری کند. از آتیلا گرفته تا اوغزها تمام این ترکان و مغولان وحشی تمدن مسیحی را دوچار خطر و مهلکه‌ای قرار داده بودند که از خطر سال ۱۴۵۳ مهیب‌تر و دهشتناک‌تر بود.

فصل دوم

مغولان چنگیزخانی

۱ - چنگیز خان

مغولستان در قرن دوازدهم

در پایان قرن دوازدهم- بنا بر آنچه قبلاً دیدیم - نقشه جغرافیائی آسیا بدین ترتیب ترسیم شده بود: چین بشرح ذیل تقسیم و توزیع گردیده بود: در جنوب امپراطوری ملی «سونگ» ها که پایتخت آن شهر هانگ چئو بود. در شمال پادشاهی تنگوئی جورچات ها - یوچن یا کین - قرار داشت که پکن پایتخت آن بود. در قسمت شمال غربی چین یعنی در «اوردوس» و «کانسوی» امروزی سلطنت نشین تنگوئی «سی هیا» قرار داشت که با اهالی «تبت» پیوستگی داشتند. در شمال شرقی «تاریم» از «تورفان» گرفته تا «کوچا» ترکان اویغوری زندگی می کردند که ترکانی متمدن بودند و فرهنگ و مذهب بودائی ونستوری آشنائی داشتند. ناحیه «ایسپک گل چو» (ایسی گل) و «کاشغر» امپراطوری قراختائیان را تشکیل می داد. این مردم از نژاد مغول بودند ولی فرهنگ چینی داشتند. ماوراءالنهر و ایران تقریباً بالتمامه بسلاطین خوارزمی متعلق بود که آنها از نژاد ترک بودند و مذهب اسلام داشتند

و فرهنگ آنها فرهنگ عرب و ایرانی بود. پشت سر آنها و مابقی آسیای مسلمان بین خلفاء عباسی بغداد و سلاطین ایوبی - اصلا کرد ولی دارای فرهنگ عربی - که برشام و مصر حکومت می کردند تقسیم شده بود. سلاطین سلجوقی ترک نژاد ولی مأنوس بتربیت و معرفت و فرهنگ ایران، آسیای صغیر را متصرف بودند.

این بود وضع جغرافیائی در آسیای شهرنشینان. خیلی بالاتر بطرف شمال در اقصی نقاط سرحدی سیریه و مغولستان در مرغزاران شمال صحرای گوبی طرف جبال آلتائی خنگائی و «کتئی»^۱ عده بسیاری از قبایل و عشایری که در حالت صحرانوردی بودند وجود داشتند که بسه شعبه از نژاد آلتائی متعلق بودند یعنی: ترک، مغول و تنگوت. علی رغم این تقسیم و جدائی زبانی و لسانی اکثر این بیابان گردان آسیای علیا مانند یکدیگر زندگی می کردند در آب و هوائی یکسان نشوونما می یافتند و چنان از لحاظ نژادی یکدیگر نزدیک بودند که هر مسافری خارجی این شباهت و قرابت آنها را فوراً درک می نمود. تصویری که آقای «گرنار» از آنها کشیده هیچ فرقی با توصیف و تشریحی که «آمین مارسلن» و «روبروکی» یا سایر سالنامه نویسان چینی از آنها نموده اند ندارد: «چهره ای پهن، بینی بسیار خمیده، گونه هائی برجسته، دیدگانی کشیده، لبهائی سطر، ریشی کم مایه، زلفهائی سیاه و خشن و پوستی سیاه دارند که آفتاب و باد و سرما آنها سوزانده است. قد آنها کوتاه بالا تنه آنها پهن و درشت است و روی ساقهائی قرارداد که مانند کمان خمیده است» این تصویری که از هونها یا از مغولان جاویدانی کشیده شده با تصویری که از «اسکیمو» ها یا از کشاورزان ناحیه «کوس»^۲ در منطقه جنوبی و کوهستانی فرانسه می کشند با هم تفاوتی ندارند. زیرا زندگی کردن در این سرزمینهای پهناور که صرصر بادهای یخ زده در زمستان و سوزاننده در چند هفته تابستان هرچه را که هست جاروب می کند. به این نژادهای بالنسبه مقاوم برای ایستادگی در برابر چنین طبیعت، چنان هیئت بهم فشرد و پیچیده و نیرومند را تحمیل میکند.

تعیین مرز وبوم برای بسیاری از این قبایل کار مشکلی است ولی با تقریب و تخمین نزدیک بحقیقت میتوان جا و محل آنها را به ترتیب ذیل معین نمود:

چنین بنظر می‌آید که یکی از مهم‌ترین قبایل ترک و مغول یعنی «نایمان» ها از «کوبدو»^۱ امروزی گرفته تا «اوبسانور»^۲ و حدود «ایرتیش سیاه» و «زایسان‌نور»^۳ از یکطرف و از طرفی دیگر تا حدود «سلنگای» علیا را اقامتگاه خود قرار داده بودند. - «با اینکه نام آنها بنظر مغولی می‌آید (نایمان بزبان مغولی بمعنای هشت میباشد) معهذا عناوینی که بین آنها متداول است عناوینی ترکی است و خیلی محتمل است که «نایمان» ها ترکانی مغولی شده بوده باشند.»^۴

پیروان مذهب نستوری بین آنها بسیار بوده است حتی بنا بر تاریخ جهانگشای جوینی اکثریت مردم آنان نستوری مذهب بودند و مخصوصاً در آغاز قرن سیزدهم وارث پادشاه آنها «کوشلوگ (کوچلک)» معروف در این کیش نشو و نما کرده است.^۵ معهذا بنابر «تاریخ سری» شمن ها نفوذ عظیمی در نایمان ها داشتند بطوریکه در حین پیکار آنها می‌توانسته‌اند طوفان و عوامل طبیعت را در جنگ دخیل نمایند. نایمان ها اصول معرفت و مبانی فرهنگ خود را از «اویغورها» که همسایگان جنوبی آنها بودند اقتباس می‌کردند. - در ابتدای قرن سیزدهم مهرداد و مستوفی یکی از سلاطین نایمان مردفاضلی بود اویغوری موسوم به (حروف چینی) «تاتاتونگا»^۶ زیرا ترکی اویغوری زبان دیوانی و اداری نایمان ها بود. - طبیعی است که چین (چین جورچت ها یا کین ها) قدرت و نفوذ خود را بر آنها اعمال میکرد چنانکه در زمان چنگیزخان پادشاه نایمان ها به «تایانگ» ملقب بود و این عنوان همان لغت «تاوانگ»^۷ چینی است که بمعنای «شاه بزرگ» میباشد. درنسل بعدی شاه نایمان ها موسوم به «اینانچ بیلگا»^۸ پدر همین «تایانگ» این شهرت را داشت که پادشاهی است مخوف و موحش.

۴ - پلوی کتاب

۳ - Zaïssan-Nor

۲ - Oubsa-nor

۱ - Kobdo

۵ - ترجمه دنیسن راس «تاریخ مغولان در آسیای مرکزی» ص ۲۹۰ مراجعه شود

۸ - «آسیای علیا» ص ۲۸

۸ - Inantch-bilga

۷ - Ta-wang

۶ - T'a-t'a-t'ong-a

در شمال «نایمان» ها و در «ینی سئی» علیا قرقیزها که قبائلی ترک بودند می‌زیستند و شاهانشان بلقب «اینال» ملقب میشدند. اینها پس از آنکه در حدود سال ۹۲۰ در نتیجه فشار ختائی‌ان از ناحیه اورخون علیا رانده شدند دیگر در تاریخ نقشی نیافتند. کرائیت‌ها از حیث قدرت و توانائی با نایمان‌ها رقابت داشتند^۱ مسکن آنها بدرستی معلوم نیست^۲. چند تن از خاورشناسان مسکن «کرائیت» ها را در جنوب «سلنگا» و در اورخون علیا وتولاو اونگک کین^۳ در «صاین نویان» امروزی می‌پندارند. عده‌ای دیگر از خاورشناسان معتقدند که نایمان‌ها بیشتر بطرف مشرق جلو رفته بودند و تا حدود قراقروم رسیده بودند. و دیگر از آنجا ببعد قلمرو و سرزمین کرائیت‌ها بود. معمولاً کرائیت‌ها را ترک می‌دانند آقای پلیدو در کتاب خود موسوم به «آسیای علیا» ص ۲۵ می‌نویسد: «افسانه اصل و مبدأ مغولی درباره آنها صدق نمی‌کند بطوریکه حتی با اشکال می‌توان گفت که «کرائیت» ها مغولانی بوده‌اند که نفوذ سرشار ترکان در آنها اثر کرده بود یا اینکه ترکانی بوده‌اند که مغولی میشدند. بهر حال بسیاری از القاب و عناوین آنها القاب ترکی بوده و طغرل هم بیشتر کلمه‌ای ترک است تا مغولی». مورخ سریانی ابن العبری می‌نویسد که کمی پس از سال ۱۰۰۰ کرائیت‌ها پیرو مذهب نستوری شدند و موجبات آنرا نیز روایت می‌کند. خان کرائیت^۴ در شنزار گم شده بود و با ظهور «سرگیس مقدس»^۵ نجات یافت و بعداً با اقتداء بیازرگانان مسیحی که در آن سرزمین بودند از رئیس مذهب نستوری در مرو (خراسان) موسوم به «ابجزو»^۶ خواهش کرد یا شخصاً بیاید یا اینکه کشیشی را اعزام دارد تا او و قبیله او را غسل تعمید دهد و بمذهب نستوری بدرآرد. نامه «ابجزو» خطاب به پیشوای مذهب نستوری در بغداد ژان ششم (متوفی بسال ۱۰۱۱) در سال

۱ - در تاریخ سری که Mostaert ترجمه نموده این کلمه را «کریید» Kereyid نوشته‌اند. شکل

امروزی آن K'erit است. ۲ - پلیدو در کتاب «مسیحیان آسیای مرکزی و خاور دور» تونگک پائو.

۳ - Ongkin ۴ - بنظر آقای پلیدو ابن العبری لغت کرائیت را شاید الحاق

Ebedjésu - ۶

Saint-Särgin - ۵

۱۹۱۴ ص ۶۲۹

نموده است.

۱۰۰۹ نوشته شده و ابن العبری با اشاره بآن نامه می نویسد که دویست هزار نفر از ترکان کرائیت و پادشاهشان مراسم تعمید را معمول نمودند و به دین نستوری درآمدند^۱. در قرن دوازدهم اعضاء خاندان سلطنتی «کرائیت» دارای اسامی مسیحی بودند و این امر باعث شد که در مغرب زمین داستان «ژان- راهب» پدیدار شود و از منبعی دیگر این داستان را ارتباط دادند به نجاشی امپراطور اتیوپی^۲ دو نسل قبل از دوران چنگیزخان پادشاه کرائیت ها موسوم به «مرغوز» (یعنی مارکوس) بویروک ظاهراً اشتیاق مفرطی داشت که در صحرای گویی شرقی او نیز مانند تترها و شاهان کین پکن مقام ریاست و سیادت داشته باشد. ولی از تترها شکست خورد و وی را بسلاطین «کین» تسلیم نمودند و او را بروی خری چوبی میخکوب کردند^۳. ملکه بیوه او توانست انتقام او را بگیرد و وسیله قتل خان تتر را فراهم آورد. «مرغوز» دو پسر داشت یکی گورجاگز (سیریاکوس) که نامی مسیحی داشت و دیگری گورخان^۴. گورجاگز بجای پدر بر تخت سلطنت نشست و پس از مرگ این پادشاه پسر او طغریل بر تخت سلطنت کرائیت ها نشست و مجبور شد با عمومی خود گورخان جنگ کند. پادشاه نایمان ها موسوم به «اینانچ» گورخان را تقویت مینمود و کارطوری شد که مدت خیلی طغریل را از آن سرزمین بیرون راندند. سرانجام طغریل از این ماجرا فاتح بیرون آمد و او با کمک رئیس

۱ - ابن العبری مجلد سوم از کتاب مختصرالدول ص ۲۸۲ - ۲۸۰
 ۲ - درباره اسامی مسیحی شاهان کرائیت
 ۳ - این مجازات را سلاطین
 ۴ - بنا برجامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل الله
 چین درباره صحرانوردان یاغی اعمال می کردند (مترجم)
 چاپ تهران ص ۸۹ و ۹۰ نام ملکه «مرغوز» «قوتوقتی هریکچی» بوده و بزبان آنها «هریکچی» بمعنای براق و موج زنده بوده است و چون روی آن خاتون موج و براق بوده او را هریکچی نامیده اند. این خانم برای انتقام خون شوهر از پادشاه تاتار موسوم به «ناوور بویروق خان» دعوت نمود و بنا بر همان افسانه های جاری یکصد گوسفند و ده مادیان و یکصد «اوندر» (یعنی مشک به جنک) قعیز بزرگ فراهم آورد و در هر یک از آن یکصد «اوندور» مردی بهادر و جنگاور را پنهان نمود. خان تتر بدعوت آمد و چون به «طوی» واکل و شرب پرداختند از آن یکصد «اندور» بهادران بیرون آمدند و با سایر نوکران «قوتوقتی خاتون» پادشاه تاتارها را گرفتند و کشتند. بدین ترتیب خون شوهر خود را بازخواست. پسران وی بنا بر روایت خواجه رشیدالدین فضل الله یکی قوجاتور بویروق نام داشته و یکی دیگر گورخان. (الحاق مترجم)

مغولان «یسوگی»^۱ پدر چنگیزخان، گورخان را از مملکت بیرون کرد^۲. طغریل^۳ وقتی که در سنه ۱۱۹۹ تترها را با کمک دربار «کین» پکن و بنفع همین دربار مغلوب و منکوب نمود برای چند مدتی مقتدرترین پادشاه مغولستان گردید. دربار پکن برای تأیید قدرت و شوکت رئیس کرائیت‌ها باو لقب چینی «وانگ» را داد که بمعنای پادشاه است و در تاریخ ایشانرا با اتصال و تلفیق این هر دو لقب پادشاهی (چینی و ترکی) «وانگ‌خان» یاد می‌کنند. چنانکه بعد خواهیم دید چنگیزخان در آغاز کار مطیع و فرمانبردار این پادشاه بود.

در شمال سرزمین کرائیت‌ها در پائین مسیر شط سلنگا در جنوب دریاچه «بایکال» قبیله «مرکیت»^۴ می‌زیستند. اینها از نژاد ترک یامغول بودند و چنانکه بعد خواهیم دید بین آنها عده‌ای مسیحی یافته میشده. بالاتر از مسکن این قبایل و در حدود شمالی‌تر و در مغرب دریاچه بایکال قبیله «اویراد» یا «اویرات» می‌زیستند که از نژاد مغول بودند. (اویرات بزبان مغولی بمعنای مؤتلف میباشد)^۵.

در شمالی‌ترین منطقه منچوری در حفره‌ای که بین رود «آرقون» و شط «آمور» وجود دارد و اکنون نیز «سولون»‌ها در آنجا اقامت دارند در آن ایام نیاکانشان «سولانگ»‌ها که از نژاد تنگوت بودند زندگی می‌کردند. در جنوب و

۱ - Yesugel
 سری» (هانشی ص ۴۸) گورخان نزدیک بود طغریل را اسیر کند محل گوربان تلسوت نیز که در نتیجه کوشش «یسوگی» طغریل گورخان را مغلوب نمود نیز بطور مسلم معلوم نیست. به کتاب او هسون ص ۷۳ رک.
 ۲ - بنابر تاریخ رشیدی «طغریل» نام پرنده ایست عجیب و غریب که ترکان و مغولان با اینکه هیچوقت و هیچ یک آنها ندیده‌اند بوجود او معتقدند. در آسیای غربی هم مردم بوجود پرنده‌ای موسوم به عقا عقیده دارند. می‌گویند که این پرنده شبیه به کرکس است و چنگالهای آن بسختی و برندگی فولاد است و با یک حمله می‌تواند دویست تا سیصد پرنده دیگر را بکشد. (مترجم).
 ۳ - Märkit
 ۴ - محتمل است که این «مرکیت»‌ها همان «مکری»‌هائی باشند که نویسندگان ییزانس در قرن ششم از آنها صحبت کرده‌اند. به تحقیقات آقای پلوی موسوم به «درباره کومان‌ها» که در روزنامه آسیائی سال ۱۹۲۰ چاپ شده رجوع شود. بعضی دیگر آنها را با «موهو»‌های مورخین چینی یکی می‌دانند یعنی تصور می‌کنند که همان تنگوت‌هائی هستند که بین قرون هفتم و هشتم در کنار شط ساخالین-آمور می‌زیسته‌اند.
 ۵ - حدس می‌زنند که در قرن هشتم اتحادیه «سه گوریگان» که در کتیبه کوشو تزیادام بدان اشاره شده است این‌جا می‌زیسته‌اند. بکتاب آقای تومسن بنام «کتیبه‌های اورخون» ص ۹۸ رجوع شود.

ساحل جنوبی شط «کروین» طرف «بوئیرنور» تا خنگان (خینگان) تترهائی می‌زیستند که آقای پلیو آنها را «توقوز» نمی‌داند ولی «ظاهراً بزبان مغولی تکلم می‌کرده‌اند.» (وسابقاً آنها را توقوز می‌پنداشتند) درکتیبه‌های ترکی «کوشو تزیادام» که یادگار قرن هشتم است نام این ترکان بصورت ملل مؤتلفه (نه‌تتر) - «توقوزتتر» و گاه بنام «سی‌تتر» «اوتوزتتر» ذکر شده و ظاهراً آنها در ناحیه کروین می‌زیسته‌اند^۱.

تترها که جنگجویان خوفناکی بودند در قرن دوازدهم از وحشی‌ترین این قبایل محسوب می‌شدند. آنها از طرف منچورستان خطری عظیم برای سلطنت «کین» بودند که سلطنتی بود نیمه چینی نیمه تنگوئی و بهمین مناسبت در ابتدا، دربار «کین» در پکن بتقویت چنگیزخان پرداخت تا از طرف شمال غربی تترها را از پشت‌سر مورد تهدید قرار دهد.

مغول^۲‌های واقعی بمعنای تاریخی ودقیق ومحدود این کلمه که چنگیزخان بین آنها بدنیاء می‌آید در شمال شرقی مغولستان خارجی امروزی بین «اونون» و «کروین» بیابان گردی می‌کردند. چنانکه قبلاً دیدیم مدتها قبل از اینکه قبائلی با چنگیزخان ظاهر شوند و نام خودشانرا بعدهای از گروه‌های مغولی بدهند مللی را تاریخ بمانشان داد که بطور قطع و یقین بزبانهای مغولی صحبت می‌کردند. همچنین ملل ترکی را دیدیم وشناختیم قبل از اینکه «توکیو»های خالص ظاهر و پدیدار گردند. بهمین جهات است که پیشنهاد می‌شود ملل ذیل را در زمره ملل مغولی زبان محسوب داریم: «سین‌پی»^۳‌های قرن سوم- ژوان - ژوان‌ها و هیاطله قرن پنجم، آوارهای اروپا (قرن ششم تا قرن نهم) و می‌دانیم که ختائی‌ان نیز که

۱- بکتاب آقای توسن «کتیبه‌های اورخون» ص ۱۴۰ رجوع شود. راجع بشباهت‌های زبانی تترها و تاتان‌ها بمقاله آقای پلیو که در روزنامه آسیائی سال ۱۹۲۰ چاپ شده شماره یک ص ۱۴۵ رجوع شود. ۲- در تحقیقات آقای پلیو موسوم به «درباره کومان‌ها» کمدر روزنامه آسیائی. ۱۹۲۰ شماره یک ص ۱۴۶ آمده، نوشته شده است که: «از دوران تانگ»‌ها در متون چینی نوشته شده که در قبایل «شوی» [که در پائین کروین وشمال خنگان می‌زیستند] عشایری بودند که دارای زبان مغولی بودند. بین آنها قبیله‌ای بود موسوم به «مونگ‌وو» یا «مونگ‌وا» و برای اولین بار شباهت آن نام با مغول آشکار شده است. (پلیو «درباره کومان‌ها» روزنامه آسیائی سال ۱۹۲۰ شماره یک ص ۱۴۶) ۳- Sien-poi

نقش بسیار مهمی از قرن هشتم تا دوازدهم برعهده داشتند بلهجه مغولی حرف می‌زدند هرچند که در نتیجه تماس با السنه تنگوز آنها اصوات را بیشتر از گلو سق ادا می‌نمودند^۱. بااینکه بسیاری از این ملل «مغولان نخستین» متصرفات وسیعی بدست آوردند معه‌ها از هیچ یک یادگاری شبیه بیادگار مغولان واقعی یا چنگیزخانی در دنیا باقی نمانده است.

بنابر افسانه‌های مغولی که رشیدالدین جمع‌آوری نموده ملت مغول در ازمنه سالفه از ترکان مغلوب شدند و به کوه‌های «ارکنه‌قون»^۲ پناه بردند - در دورانی که مورخین ایرانی در حدود قرن نهم قرار می‌دهند نیاکان مغولان از «ارکنه‌قون» آمدند دشت‌های «سلنگا» و «اونون» - بنابر همان افسانه‌ها جدّه داستانی و افسانه‌ای چنگیزخان بنام «آلان‌قوا» یا «النکوا»^۳ پس از مرگ شوهرش موسوم به «دویون‌مرگن» از شعاعی نورانی آبتن شد^۴ و اجداد مغولان (نیرون) من‌جمله «بودونچر»^۵ که جدّه‌شتمین چنگیزخان می‌باشد از آن شعاع نوربخش بدینا آمده است.

در قرن دوازدهم مغولان خالص و واقعی به چندین «اولوس» تقسیم شده بودند. «ولادیمیرتسوف» متذکر می‌شود که این لغت هم بمعنای ایل است و هم بمعنای ملتی خرد^۶. این قبایل مستقل گذشته از زد و خورد هائی که با همسایگان خود و مخصوصاً با تترها داشتند بایکدیگر نیز غالباً در نبرد بودند. خانواده‌ای که چنگیزخان از آن بیرون آمد به قبیله «یا باصطلاح مغولی اوبوق» بورجیگین‌ها تعلق داشت و بین این «اوبوق» قبیله «بورجیگین» نیز عشیره‌ای بود. «یاسون کلمه مغولی بمعنای عشیره» بنام «قیات»^۷ چنگیزخان از عشیره «قیات»‌ها

۲ - Erkéné-qoun بنا بر تاریخ بناکتی ص ۳۶۱

۱ - پلبو همان مقاله تحقیقی ص ۱۴۷ - ۱۴۶

۴ - درباره آبتن شدن آلان قوا از نور و تولد بودونچر از بطن

۳ - Alanqoa

پاک این خاتون بجامع التواریخ رشیدی چاپ طهران ص ۱۶۹ - ۱۷۴ رک. الحاق مترجم Bodountchar

۶ - ولادیمیرتسوف در کتاب خود «زندگی چنگیزخان» مجلد اول. همین مؤلف لغت «اولوس» را به ملت ترجمه می‌کند و «ارگین» را قبیله می‌گوید و به «اولوس - ارگین» معنای دولت می‌دهد. ۷ - بنا بر تاریخ رشیدی

چاپ تهران ص ۱۱۳ قیان بمعنای سیل شدید است بزبان مغولی و جمع آن «قیات» میباشد و چون قبل‌خان جد پدری چنگیزخان شش پسر آورد که جمله بهادر معظم و معتبر و شاهزاده بودند لقب ایشان «قیات» شد بخصوص برتان بهادر را که جد چنگیزخان بود قیات گفته‌اند. (مترجم)

بوده است. بعدها پس از فیروزی چنگیزخان عادت براین شد که قبایل مغول را بدو گروه منقسم نمایند آنهایی که از عشیره «قیات» بودند و آنهایی که از آن عشیره نبودند. گروه نخستین را «نیرون» مینامند یعنی فرزندان روشنائی و «پاکان» و گروه ثانوی را «دورلوکین»^۱ می نامیدند که شامل کسانی بود که اصل و نسب ممتازی نداشتند. عشایر ذیل را جزء «نیرون» ها محسوب می داشتند: تایجیوت (ظاهراً اینها از قسمت اعظم ملت دور بوده و در شمال و مشرق بایکال می زیسته اند)^۲ اورود^۳، منکقوت^۴، جوایرات^۵، برولاس^۶، بارین^۷، دورین^۸، (امروزه دوربوت^۹ می نامند) سالجیوت^{۱۰} و قتیقین^{۱۱}.

عشایر ذیل را جزء «دورلوکین» ها بشمار می آوردند: ارولات یا ، ارلادها^{۱۲} ، بایا اوت^{۱۳} ، قورولاس^{۱۴} ، سولدوس ها^{۱۵} ، اکیراس ها^{۱۶} ، قنقرات^{۱۷}. این قبایل آخری در جنوب غربی طرف خینگان شمالی نزدیک سرزمین تاتارها می زیستند.^{۱۸}

قبیله جلایر را که در شمار مغولان می آورند و تصور می کنند که تقریباً در جنوب ملتقای رود «خیلوک»^{۱۹} و «سلنگا» و در نزدیکی «اونون» می زیسته اند محتمل است عشیره ای ترک بوده اند که مطیع و دست نشاندۀ مغولان شده اند و این اطاعت و فرمانبرداری در زمان قهرمان افسانه ای مغولان «قایدو» صورت گرفته است.

از لحاظ طرز زندگی و وضع معیشت می توان قبایل مغول را در پایان قرن دوازدهم اصولاً بدین ترتیب طبقه بندی کرد. چوپانان و ربه داران که در مرغزاران می زیستند و قبایل ماهیگیر و شکارچی که در اطراف جنگلها زندگی می کردند. باید

۱ - Dürülkin	۲ - بناکتی ص ۲۶۲ تایجیوت	۳ - Ourou'oud ادیرات: طبقات سلاطین اسلام
ص ۱۹۰	۴ - Mangqoud	۵ - Djouirat
مفصل ایران ص ۲۱۲	۶ - Baroulas	۷ - Ba'arin
۱۰ - Saldjiout	۸ - Dörben	۹ - Dörböt
آرلاد تاریخ مغولی اقبال ص ۷	۱۱ - Qadaegin-Qatagin-Qatakin	۱۲ - Aroulat=Arlad
۱۶ - Ikirās	۱۳ - Baya'out	۱۴ - Qorlas—Qorolas
نیست و ممکن است اصطلاح دیگری معادل آنها باشد.	۱۷ - Qongirat=Ongirat=Qonqourat	۱۸ - این اسامی صورت قطعی
	۱۹ - Khilok	

در نظر آورد که در این سرحدات دور افتاده مغولستان و سیریه مسکن و مأوای مغولان بین منطقه صحرائی از جنوب و منطقه جنگلی از شمال واقع بود. آقای «گرنارد»^۱ معتقد است که در مبدأ حال، مغولان مردمی صحرانورد و بیابان گرد نبودند و در کوهستانهای جنگلی می زیستند و اضافه می کنند که «مبدأ جنگلی بودن آنها نیز از این جا پیدا است که مقادیر بسیاری ارابه چوبی داشتند. امروز نیز مغولان برخلاف قزاق های مرغزاران بجای مشک و انبان خمهای کوچک چوبین بکار می برند.» قبائلی که در مرغزارها می زیستند و مخصوصاً صحرانوردان در هر موسمی مجبور بودند برای یافتن مراتعی کوچ کنند و از سستی بستی دیگر بروند. در منازل و مراحمی که طی می کردند چادرهای نمدی خود را می افراشتند که ما بی جهت آنها را «یورت» می نامیم. قبایل جنگلی و جنگل نشین در اطاقهایی که با پوست و شاخه های درختان قان و سندر (صندل) می ساختند زندگی می کردند.

آقایان بارتولد و ولادیمیرتسوف معتقدند که در رأس قبایل چوپان و شبان که ثروتمندتر از جنگلیان بودند یک دسته از اشراف و نجبائی جای داشتند که صاحب نفوذی بسیار بودند و ملقب بودند به «باگاتور» یا «بهاتور» (بمعنای دلیر و دلاور) و «نویان» (بمعنای رئیس) و یا «سچن»^۲ یا «ستسن»^۳ (بمعنای فرزانه در زبان مغولی) و «ییلگا» (بمعنای فرزانه در زبان ترکی) و یا «تای تسی یا تایچی» (بمعنای شاهزاده در زبان چینی) (چنانکه خوانندگان گرامی می دانند لغت نخستین با املاء ذیل: «بهادر» داخل زبان ما شده و هر چند املاء اصلی آن تغییری پذیرفته ولی معنای آن برجای مانده است. مترجم)

«ولادیمیرتسوف» می نویسد که «فکر و اندیشه اصلی و اهم مشغله این اشراف و بهادران و نویان ها عبارت از این بود که چمنزار و مرتع «نوتوق» برای گله و ربه بیاوند و عده ای غلام بدست بیاورند که بتواند از ربه و گله آنها نگاهداری کند و مراقب چادرها و خیمه ها باشد.»^۴ سایر طبقات اجتماعی یعنی: جنگجویان و

۱ - Grenard - ۲ Setchen - ۳ Setsen - ۴ - ولادیمیرتسوف در کتاب «زندگی چنگیزخان»

ص ۳. راجع بحالت ملوک الطوائفی جامعه مغولی در قرن سیزدهم بکتاب همین نویسنده موسوم به «رژیم اجتماعی مغولان و ملوک الطوائفی صحرانوردان» که از طرف آکادمی علوم روس در سال ۱۹۳۴ چاپ شده است رجوع شود.

وفاداران - آزادمردان «نوقود» یا «نوکود» مردم عادی یا طبقات فرودین جامعه «قراچو یا ارد» و در صف آخر غلامان «بقول». جملگی در تحت فرمان آن اشراف قرار داشتند. از این گروه آخری یعنی غلامان «بقول»، نباید تصور کرد که صرفاً از غلامان شخصی و انفرادی صحبت است بلکه این کلمه شامل تمام قبایلی است که مغلوب شده‌اند و در صف مطاوعین و دست‌نشانده‌گان و رعایای قبایل فاتح جای گرفته‌اند. این‌ها تماماً مجبور بودند که از گله‌ها و رسته‌های فاتحین نگاهداری کنند و در موقع جنگ باریاب و مالکان خود کمک نمایند. بنابر آنچه دونفر دانشمند روس که هردو در تاریخ و زبان مغول بسیار بصیرت دارند (آقایان بارتولد و ولادیمیرتسوف گفته‌اند) مقام این طبقه اشرافی نزد جنگل‌نشینان و شکارچیان (هوین ارگن)^۱ بآن عظمت نبود که نزد گله‌داران و شبانان «کرون ارگن»^۲ وجود داشت. بعقیده این دو دانشمند قبایل جنگلی تحت نفوذ مستقیم و مخصوص شمن‌ها جای داشتند. ولادیمیرتسوف چنین اظهار نظر می‌کند که شمن‌ها وقتی که مقام سلطنت را بر قدرت ساحری و جادوگری خود می‌افزودند ملقب میشدند به «بیکی» یا «بگی» و می‌بینیم که در دوران چنگیزخان رؤساء «اویرات» و «مرکیت» دارای همین القاب می‌باشند.^۳ بهرحال شمن‌ها یا جادوگران (کام بزبان ترکی قدیم بکه و شمن بزبان مغولی. شان من بسبک نوشتن چینی و تنگویی و جوچن)^۴ مقام مهمی در بین تمام ملل ترک و مغول دارا بوده‌اند.^۵ بعداً نقش مهمی را که شمن موسوم به «کوکچو»^۶ در تأسیس امپراطوری چنگیزخانی برعهده داشته است بیان خواهیم کرد.

در حقیقت جدائی و سوائی بین شبانان و جنگلیان کمتر از آن حدی بوده که بنظر می‌آید. بین مغولان واقعی و اصلی فی‌المثل «تایجیوت»ها را در زمره شکار-چیان جنگلی و چنگیزخان را از عشیره شبانان محسوب می‌دارند. از طرفی دیگر تمامی این ملل و قبایل ترک و مغول بدرجات مختلف شکارافکن و صیاد بوده‌اند.

۳ - راجع باین فرضیه به تحقیقات آقای پلیو بنام

۲ - Ke'erun-irgen

۱ - Hoyin-irgen

«یادداشت‌هایی درباره ترکستان» تونگ پائو ۱۹۳۰ ص ۵۰ رک. ۴ - Joutchen

چندین لغت در آسیای مرکزی. شمن - روزنامه آسیائی ۱۹۱۳ مارس آوریل - ص ۴۶۶. ۶ - Köktchü

۵ - پلیو «درباره

جنگل نشینان روی کفشهای چوبی یا استخوانی^۱ تا قلب زمستان بشکار سنجاب و سمور می رفتند و با آنها تجارت می کردند. ربه داران و شبانان نیز با کمند یا باتیر و کمان آهو و گوزن را در مرغزاران بیکران و بی انتها تعقیب می نمودند. «اشراف مرغزاران» با باز و قوش شکار می کردند. قبایل و عشایر با تصاریفی که در زندگی صحرانشینان روی می دهد از این وضع بوضع دیگری منتقل میشدند و مانعی نبود که از زندگی چوپانی بزندگی جنگل نشینی تغییر حالت یابند. در جوانی همین چنگیزخان آینده را خویشاوندان وی از گله و ربه پدری چنان محروم نمودند که مجبور شد با مادر و برادران خود یک زندگی سخت و پر زحمت ماهیگیری و صیادی را اختیار نماید تا اینکه بعدها توفیق یافت که اسب و میش بدست آورد و بجای ربه و گله پدری بگذارد.

بطور کلی عشایر جنگل نشین از سایر عشایر وحشی تر بوده اند و تماس آنها با زندگی متمدن با واسطه و بوسیله صحرانوردان برقرار می شد. برخلاف طبقه جنگل نشین ملل صحرانورد از همسایگی اویغوری های صحرای گوبی و ختائیان «لثاهو» و «جورچت» های پکن بهره مند میشدند. اینها شهر و بلد نداشتند ولی در ضمن کوچ کردن و جابجا شدن اردوگاه هائی دسته دسته (ایل) تشکیل می دادند و «یورت های نمدی» (گر) بر روی ارا به های چرخ دار می گذاشتند «قراوتی ترکن»

۱ - روبروک فصل ۳۹ اوریانگه کای ها استخوانهای کوچک و بسیار صافی بپای خود می بندند و با کمکه آن چنان با سرعت بر روی یخ و برف می روند که حیوانات را می گیرند. ولادیمیر تسوف. کتاب سابق الذکر ص ۳۴ - ۴۱ - ۳۹ و ۱۲۸۹ در این جا بی فایده نیست که با استناد بتاریخ خواجه رشیدالدین فضل الله این نکته علاوه شود که ظاهراً نخستین «اسکی» سوارانی که تاریخ از آنها یاد کرده قوم «اوریانگت» جنگل نشین می باشد. این قوم چون در اقامتگاهشان کوه و بیشه بسیار است و برف با فراط می بارد در زمستان بر سر برف شکار بسیار می کنند چنانکه تخته ای می سازند و آنرا «چانه» می گویند و بر آن می ایستند و عنانی از دوال ساخته و چوبی بدست می گیرند و بر سر برف آن چوب بزمین فرو می برند مانند آن که کشتی بر آب رانند و بر صحرا و هامون و سرزیر و سربالا چنان می رانند که بگاوه کوهی و دیگر حیوانات می رسند و «چانه» دیگر بجنب آن «چانه» که خود نشسته اند می کشند و شکار کشته بر آن بار می کنند و اگر دوسه هزار من بر آن بار کنند باندک زوری که بدان رسد بر سر برف باسانی رود و اگر کسی در آن کار جاهل باشد چون بدواند میان پای او از هم برود و شکافته گردد خصوصاً در سرزیر و تیز دوانیدن و کسی که آموخته باشد باسانی عظیم بدواند و این معنی تا کسی نه بیند استوار ندارد.

این سخن بسم غازان خان رسید فرمود تا جماعتی را که از آن ولایت بود آوردند و آنرا ساختند و هم بر آن موجب که شرح داده شد محقق بود و در آن اشتباهی نبود. الخ... جامع التواریخ رشیدی ص ۸۳ و ۸۴ (العاق مترجم)

قزاق ترگن»^۱ و حلقه ها و دایره هائی تشکیل می دادند که مجموع آنها مقدمه ای می شد برای بنای شهرهای آینده.

دانشمندان مردم شناسی تحول کپره های حقیر مغول جنگل نشین را به «گر» یعنی به یورتهای نمدین صحرانوردان که به آسانی بسته و باز و افراشته می شود ترقی و پیشرفتی در مدنیت دانسته اند. این یورتهای در دوران خانهای بزرگ چنگیزخانی در قرن ۱۳ چنان وسعتی پیدا کرده و دارای وسایل رفاه شده بود که با اثاث البیت و قالیها و پوستهای فاخر شبیه بکاخهای سیار بفروش و آراسته بود ولی از وقتی که مغولان رو بزوال رفتند «گر» ها فقیرانه شد و در ایام ما دیگر آن روزن کوچکی هم که در قرن سیزدهم داشت و برای تهویه و بیرون کردن دود بکار می رفت وجود ندارد.

تقسیم نژاد مغول به صیادان جنگلی و چوپانان مرغزاری باعث شده بود که دو نوع «بزرگ چادر» بوجود آید:

۱) «گر» (که نا بجا آنرا یورت می نامند) و عبارتست از خیمه ای نمدین و گرد که وصف آن گذشت. این «گر» به چندین تیرک و مقداری کثیرالوار و میله های چوبی احتیاج دارد و افراشتن آنها خود دلیل است که ملتی زنده و فعال با منطقه جنگلی در تماس میباشد.

۲) «میخان» که چادری است از پشم که مرتفع نیست ولی پهن است. و آنرا بسهولت برای صحرانوردانی که در مرغزاران بی درخت زندگی می کنند میسازند. باید در این جا یادآور شویم که در زمان چنگیزخان چادرهای نمدی را غالباً روی ارابه ها می گذاشتند و می بردند و این عمل لااقل در سرزمینهای مسطح حمل و نقل آنها را آسان تر میکرد. چنانکه گفتیم حمل و نقل آنها بشابۀ نقل و انتقال یک شهر صحرانورد بود که پس از آن بکلی متروک می گشت^۲.

۲ - بمقاله آقای «لاتیمور» بنام «عامل جغرافیائی در

۱ - Qara outai tergen — qasaq tergen

تاریخ مغول» در «روزنامه جغرافیائی» مطبوعه لندن ژانویه ۳۸ ۱۹ ص ۹ مراجعه شود.

جای شک نیست که بطور کلی وضع مغولستان در قرن دوازدهم نسبت به قرن نهم دوچار تنزل شده بود. «توکیو»ها و مخصوصاً «اویغوری»ها در زمان تسلطشان در «اورخون» شروع کرده بودند که مراکز زراعتی را توسعه بدهند. این اقدامات یا مقدمه این اقدامات با تسلط قرقیزها از سنه ۸۴۰ ازین رفت و مملکت باز بزندگی بیابانی بازگشت نمود. کتیبه‌های توکیو یا اویغوری «اورخون» در ما این حس را تولید می‌کند که تمدنی نسبی در آن زمان وجود داشته ولی در تاریخ چنگیزخان این چنین حسی اصلاً تولید نمی‌شود و از مدنیت اثری پدیدار نمی‌گردد^۱. قرقیزها که در ۸۴۰ آمدند و مغولستان را متصرف شدند فرهنگی را که مبنای سریانی و سغدی داشت و بوسیله مانویان وارد آن سرزمین شده بود خفه کردند و نابود ساختند. اخراج قرقیزها در سال ۹۲۰ مملکت را دوچار هرج و مرج کرد و چنانکه دیدیم اویغورها از باز آمدن به «اورخون» احتراز نمودند. آن تمدن بسیار قلیل و مختصری که در آنجا هنوز مانند شعله ضعیف و لرزانی وجود داشت یادگار همین اویغورهائی بود که در جنوب یعنی در بیش‌بالیغ و تورفان اقامت داشته‌اند. سرچشمه تبلیغات مذهب نستوری نیز همین‌جا بود ولی چنانکه «روبروک» نوشته همین کیش نستوری نیز در مغولستان تاحدی قلب ماهیت یافته بپایه مذهب شمن‌ها افتاد و نستوریان سعی می‌نمودند مانند شمن‌ها اطمینان و اعتماد رؤساء و سران قبایل را نسبت بخود جلب نمایند.

۱ - بسیاری از لغات مربوط بتمدن یا بفرماندهی که از زبان ترکی داخل زبان مغولی شده گواهی می‌دهد که ترکان نسبتاً بزمغولان برتری داشته‌اند. آقای ولادیمیرتسوف معتقد است که بامقایسه زبان ترکی بازبان مغولی معلوم می‌شود که تاحدی ترکان نسبت به مغولان افضل بوده‌اند. آقای بارتولد با خلاصه کردن بیانات پوپسی نویسد که زبانهای ترکی از زبانهای مغولی تادرجه‌ای و حدی کامل‌تر بوده‌است. زبان مغولی هریک از نقاط دنیا را که در نظر بگیریم از قدیمی‌ترین زبانهای ترکی عقب مانده تراست. زبان مغولی از لحاظ صوت و ادات با قدیمی‌ترین زبانهای آلتائی (ترک و مغول) در یک پایه و درجه قرار دارد.

نخستین مساعی برای ایجاد وحدت بین قبایل مغول

بنابر روایات جاریه ظاهراً نخستین مساعی برای ایجاد وحدت بین «مغولان حقیقی و خالص» قبل از قرن دوازدهم بعمل آمده تا بدین وسیله بتوانند یک ملت متشکلی «اولوس ارگن» بوجود آورند. یکی از سلاطین مغولی بنام «قایدو» در این راه پیشقدم بوده و با قبیلهٔ رقیب «جلایر» زدوخورد کرده و عده‌ای از خانواده‌های عشایر مختلف را گردآورده و جزء هواداران خود نموده است. یکی از احفاد او بنام «قبل خان» که لقب پادشاهی «خان» باو داده‌اند و حتی پس از وفاتش بنابر «تاریخ سرّی» لقب امپراطوری «قبل خاقان» باو اعطاء شده اولین کسی بوده که با شاهان مقتدر «جورچت» و شاهان «کین» که صاحب چین شمالی بوده‌اند مصاف داده‌است. بنابر داستانهای مغولی «قبل» در ابتداء مطیع پادشاهان «کین» بود و با همین عنوان دست‌نشانده گی و مطاوعت به پکن رفت و امپراطور او را پذیرفت ولی رفتار «قبل» عیناً رفتار و کردار مردی وحشی بود در سرزمینی متمدن. امپراطور چین را از اشتها و عطش خارق‌العادهٔ خود متحیر ساخت. «قبل» پس از شرب مست شد و در مستی ریش امپراطور را کشید امپراطور او را عفو و درموقع مراجعتش مقداری اشیاء قیمتی باو اهدا نمود. در این جا برای استحضار خاطر خوانندگان گرامی عین سطورى را که خواجه رشیدالدین فضل‌الله در کتاب جامع التواریخ نوشته نقل می‌کنیم. مترجم :

قبل خان... چون آنجا رفت آلتان خان او را تمکین و اکرام تمام کرد و طعامهای لذیذ گوناگون و شرابه‌ای خوشگوار بی‌اندازه حاضر گردانید و چون اهل ختای بمکر و خدعه منسوب باشند و خصمان قوی را در خفیه بچیلت قصد می‌کرده‌اند و به دارو دادن شهرت داشتند قبل خان توهم و تخیل کرده که زهر در آتش به‌وی دهند. هر لحظه ببهانهٔ آسایش بیرون می‌آمد و آمودوشدی می‌کرد و چون هوا گرم بود با سم آنکه تا خنک گردد در آب میرفت و ادیان کرده بود که آنقدر زمان که سری گوسفند بخورند در زیر آب درنگ کردی. بموجب معتاد در میان آب می‌ایستاد و استفراغ تمام می‌کرد و باز پیش آلتان خان میرفت و به‌قاعده آتش و شراب بسیار می‌خورد و ختائی‌ان تعجب می‌نمودند و می‌گفت او را خدای تعالی صاحب قوت و

دولت و شوکت آفریده که قوت آن دارد که از آش و شراب بسیار مبتلی و سست نمی‌شود وقتی نمی‌کند. بعد از آن روزی سرمست بود، دست زنان و پهای کویان در پیش آلتان خان رفت و ریش او را بگرفت و باوی مذلت کرد. چون امراء و کزیک - بانان آن جرأت و انبساط دیدند گفتند این چه استخفاف است که با پادشاه ما می‌کند و قصد جان قبل خان کردند. او چون آلتان خان را خندان و شادان دید بتلطف پیش آمد و گفت: گستاخی کردم و جرأت نمودم اگر آلتان خان مرا در گناه می‌آورد و اگر زنده می‌گذارد، او داند. اختیار از دست من رفت و کاری و حرکتی که کردم، کردم. آلتان خان چون پادشاهی متحمل بود و عاقل دانست که قبل خان را قبایل و اتباع بسیار است اگر او را بدین خرده قصد کند من بعد آقا و اینی او از سر عداوت بمکافات و مجازات برخیزند و منازعت و خصومت دراز گردد. آنرا بر ظرافت و بازی حمل کرد و خشم فروخورد از سران درگذشت. فرمود تا از خزانه چندان زر و جواهر و جامه بیاورند که همالای اوشده و تمامت به وی داد و او را باعزاز و اکرام هر چه تمامتر باز گردانید. جامع التواریخ چاپ تهران ص ۹۱، الحاق مترجم.

ولی این رابطه بزودی خراب و فاسد شد. «کین» ها «قبل» را اسیر کردند اما زندانی گریخت و کسانی را که برای دستگیری او فرستاده بودند کشت. ممکن است این افسانه ها و داستانها را برای شرح مبارزات سلسله پادشاهی «کین» بر ضد بیابان گردان مغولستان ساخته و پرداخته باشند. از سال ۱۱۳۵ تا ۱۱۳۹ قوای چین بفرماندهی سردار «هوشاهو» برای تدمیر «مونگ کو» ها داخل مرغزاران شد ولی این سردار بطوری مغلوب شد که در ۱۱۴۷ دربار پکن مجبور گردید پیمان صلح منعقد کند و تعداد بسیاری گاو و گوسفند و مقدار کثیری حبوبات و بقولات بمغولان بدهد. بنابر منابع چینی و یوچی رئیس این مغولان که چینی ها را مغلوب و مجبور بپرداخت غرامات نمود «نگائو-لوپوکی لی»^۱ بوده است. بعقیده آقای «پلیو»^۲ این اسم مسلماً تطبیق می‌کند با «اوروبگیلا»^۳. آقای بارتولد سعی نموده

۱ - Ngao-lo-po-ki-lie ۲ - مکرر در این کتاب اشاره بنام این محقق فاضل شده و اینکه با کمال اختصار بمعرفی او مبادرت میشود: پول پلیو Paul Pelliot محقق فرانسوی و متخصص در تاریخ چین است که در سنه ۱۸۷۸ در پاریس بدنیا آمده و از ابتدا مشغول تحقیق و مطالعه در تاریخ شرق اقصی و چین گردید. در «هانوی» در سنه ۱۹۰۱ معلم مدرسه فرانسوی شرق اقصی شد و بین سنوات ۸ - ۱۹۰۶ بآسیای مرکزی رفت و از این سفر در مناطقی که قبل از اویغویی شناخته شده بود مقدار کثیری نوشته ها و تصاویر و «مینیاتورهای» چینی، تبتی سانسکریت و اویغوری به همراه آورد. بعداً در «کولژ دو فرانس» مقام استادی یافت و در ۱۹۲۱ عضو فرهنگستان «انسکرپسیون» فرانسه شد. وی از معروف ترین متخصصین فرانسوی در تاریخ چین میباشد و در ۱۹۴۲ وفات یافت. ۳ - اوروبگیلا (Oro Bögilä) پلیو. یادداشت‌هایی درباره ترکستان تونگ پائو ۱۹۳۰ ص ۲۴.

است که این نام را با نام «قوتولوخان» و چهارمین پسر «قبل» که در افسانه‌های مغولی شهرتی بسیار دارد نزدیک سازد^۱.

در این جا باید متذکر شویم که لقب خاقان «امپراطور» بدون تردید در موقع تدوین و تحریر تاریخ سری در حدود سنه ۱۲۴۰ یعنی بعد از مرگ به‌وی اعطاء شده است. «قوتولاخاقان» نیز یکی از قهرمانان افسانه‌ایست. آقای «دهسون» (دوسون) در کتاب خود مجلد اول ص ۳۳ می‌نویسد: «صدای او مانند تندر در کوهساران منعکس میشد، دستان او مانند پنجه‌های خرس بود و بهمان سهولتی که تیری را می‌توان شکست او هر کس را که می‌خواست بدو نیم می‌کرد. شبهای زمستان برهنه در کنار اجاقی می‌خفت و درختان بزرگی را می‌شکست و در اجاق می‌نهاد و از جرقه و نیم‌سوزهایی که روی تن او می‌افتاد بیمناک نمیشد و چون از خواب برمی‌خاست آن سوختگیها را نیش حشرات می‌پنداشت.» در موازات این حکایات افسانه مانند باز روایت می‌کنند که یکی از برادران او موسوم به «اوکین برقاک» و یکی از عموزادگان او موسوم به «امبکای» را تتران اسیر کردند و به «کین»‌ها دادند و اینها این‌دو نفر را بر روی خرچوبی می‌خکوب نمودند «قبلاً» گفته شد که این مجازاتی بود که درباره‌ی صحرانوردان یاغی اجرا میشد. «قوتولا» برای انتقام‌جوئی رفت و سرزمین سلاطین «کین» را غارت نمود. بنا بر سالنامه‌های چینی در سال ۱۱۶۱ مغولان بغارت و چپاول دست زده بودند و امپراطور «کین» علیه آنها لشکر کشی نمود. از طرفی دیگر روایات مغولی حاکی است که «کین»‌ها و تترها با یکدیگر مؤتلف شده بودند و در نزدیکی «بویرنور» جنگی روی داد و قوای مغولی دوچار شکست فجیعی شدند. چنین بنظر می‌آید که دربار پکن برای مقهور نمودن مغولان بالاخره وادار شده که با تترها ائتلاف کند تا با اشتراک هردو لشکر بمقصد برسد و مغولان را سرکوبی دهد. ظاهراً این مقصد نیز حاصل شده است. عملاً هم پسران «قوتولا» موسوم به «جوچی» و «آلتان» هیچ یک دارای یک

۱ - بارتولد در کتاب «ترکستان» ص ۳۸۱ بنابر تاریخ سری پسران قبل‌خان عبارتند از «اوکین برقاک - برتان بهاتور - کوتوکتو - مونگور» «قوتولاخاقان» قادات و تودویان - اوچکین.

سلطنت واقعی نشده بودند و «تاریخ سری» با اینکه تعدد دارد سلسله سلطنتی را مداوم و بلاانقطاع جلوه دهد مع هذا «آلتان» را هیچوقت با لقب خاقان یاد نمی‌کند. اولین سلطنت مغولان را کین‌ها و تترها مضمحل و نابود کردند و بجای آن سلطنت قبایل و دسته‌های کوچک کوچک ظاهر شد.

روایات چنگیزخانی اصل و نسب «یسوگای» پدر چنگیزخان را بسلسله پادشاهان قدیم مرتبط و متصل می‌سازد. او پسر «بارتان بهاتور» بود که او نیز دومین پسر «قابول خاقان»^۱ می‌باشد. بارتولد درباره این نسب‌نامه خود را مردد نشان می‌دهد و محتمل است که ذیحقی نباشد زیرا شهادت «تاریخ سری» یوان‌چه و تاریخ رشیدالدین درباره واقعه‌ای باین تازگی نمی‌تواند تماماً دروغ و ساخته و پرداخته باشد. آنچه مسلم می‌باشد این است که «یسوگای» هیچوقت عنوان «خاقان» نداشته و حتی «خان» هم نبوده است و فقط رئیس قبیله قیات و دارای عنوان ساده بهادر بوده است. (باناتور - باگاتور) او نیز مانند تمام کسان و خویشاوندان خود با تترها که دشمن موروثی مغولان بودند دائماً در نبرد بوده است. زندگی پرحادثه او مانند زندگی یک رئیس ایل شجاع و دلوری است و بس. او یکی از مدعیان سلطنت قبیله کرائیت را که طغریل نام دارد کمک می‌کند تا وی رقیب خود گورخان را که عموی طغریل است مغلوب سازد. این اقدام بعدها برای چنگیزخان یک دوستی گرانبھائی را بوجود آورد. یسوگای زن یکی از رؤساء قبایل «مرکیت» را مسماة به «اولن» ربود و با وی مزاجت نمود و از این ازدواج «تموچین» بدنیا آمد که همان چنگیزخان ما می‌باشد. یسوگای قبل از وفات خود دختر خردسال یکی از رؤساء قبیله «کنگیرات» را برای پسر جوان خود تموچین نامزد کرد (باید دانست که مغولان با افراد ایل خودشان ازدواج نمی‌کردند) در حدود سال ۱۱۶۷ تترها یسوگای را در موقعی که در مرغزاران غذا می‌خورد مسموم کردند و او بدین ترتیب مرد.

جوانی چنگیزخان

پسر ارشد یسوگای که روزی بنام چنگیزخان موسوم می‌شود در حدود سنه ۱۱۶۷^۱ (۵۴۹ ه. ق) در ساحل راست شط «اونون» در منطقه «دولون - بولداق»^۲ متولد شده است. این منطقه امروز در سرزمین روسیه است و تقریباً در یکصد و پانزدهمین درجه طول جغرافیائی در مشرق رصدخانه گرینویچ قرار دارد.^۳ مورخ چینی «چائوهونگ»^۴ و مورخ ایرانی جوزجانی او را بدین ترتیب ترسیم نموده‌اند: «قامتی بلند جثه‌ای قوی و پیشانی بلندی داشت. چشمان او مثل چشم گربه بود و در سنین آخر عمر ریشی بلند داشت.» مصاعب و گیرودارهای دوران صباوت و تحمل او در برابر سرماهای مهلک و گرماهای خفه‌کننده و حس مقاومت و بی‌اعتنائی او بجرافات و تحقیر نواب روزهای بدبختی و ادبار و اسیری یا اجبار بعقب‌نشینی همه اینها نشان می‌داد که این مرد نیروئی خارق‌العاده دارد. در ایام صباوت او جسماً سخت‌ترین محرومیتها را در بدترین آب‌وهواها تحمل کرده بود و بی‌ثبات‌ترین اوضاع روح او را از همان خردسالی از نتیجه شدائد زندگی بطوری آهنین بارآورد که بعدها موجب اعجاب و حیرت جهانیان گردید.

چنگیز تقریباً در دوازده سالگی یتیم شد. و قبیلۀ او چون او را خرد سال و ضعیف یافتند از اطاعت او سر باز زدند. علی‌رغم جدیت و کوشش مادرش «اولون ایکه»^۵ افرادی که وفادارترین کسان «یسوگای» بودند، آنها نیز تموچین را رها کردند و ربه‌ها را برگرفتند و رفتند. افراد ایل این طفل را از هستی ساقط کردند و او ماند با مادرش و سه برادر صلبی بطنی: قسار^۶ و قچيون^۷ و تموجه^۸ و دو برادر صلبی (این دو از مادری دیگر بودند) بکتر^۹ و بلقوتای^{۱۰}. این عدهٔ قلیل دوچار

۱ - چنین است در متن کتاب، اما ظاهراً سال ۱۱۵۵ باید باشد، زیرا تاریخ ۱۱۶۷ نه‌با تاریخ فوت پدر چنگیز تطبیق می‌کند و نه‌با سال ۵۴۹ ه. که در جامع‌التواریخ ذکر شده است. ۲ - Dülün-Boldağ دولون یا دلیون بولداق بنابر تاریخ سری. ترجمه آقای هنیش ص ۸ و بارهٔ سنۀ تولد بالعاقبه همین کتاب رجوع شود.

۳ - بارتولد در کتاب «ترکستان» ص ۵۹ و دائرةالمعارف اسلامی ص ۸۷۷. ۴ - Tchao-Hong. ۵ - Oelun-éké. ۶ - نام او چچی قسار Qassar است و ما مخصوصاً قسار می‌نویسیم تا با نام پسر ارشد چنگیزخان که چچی بوده است مشتبه نشود (قسار بنابر تاریخ رشیدی بمعنای سبع است مترجم)

۷ - Qatchi'oun. ۸ - Témugé. ۹ - Bekter. ۱۰ - Belgutai.

عسرت و ذلت شدند و برای اسرار معاش مجبور گردیدند در اطراف جبال «کنتی» که در آن ایام بکوه‌های «بورقان گلدون» موسوم بود و در چشمه‌ساران «اونون» بشکار حیوانات و صید ماهی بپردازند. بجای تموچین و بزبان او رئیس قبیله تایجیوت موسوم به تارقوتای قیریل توق^۱ و برادرش تودویان گیرت پسران آمباقای که اعقاب خان مغول «قایدو» بودند و پادشاهی خود را پس از واقعه سال ۱۱۶۱ از دست داده بودند ریاست قبایل بوجی‌گین را ادعا نمودند. پس از واقعه سال ۱۱۶۱ حق «قایدو» از سلطنت سلب شده بود. در این هنگام تموچین و برادرانش برای اعاشه و کسب روزی در کوه‌های «کنتی» بشکار و ماهیگیری ایام می‌گذراندند. روزی برادر صلبی او «بکتر» یکی از گنجشکان و ماهیان او را دزدید. تموچین با برادر کهنتر خود «قسار» او را باتیر کشتند. این زندگی پرمشقت و سخت باعث شد که تموچین و برادرش قسار مردانی قوی و مشهور بیار آیند. رئیس قبیله «تایجیوت» که آنها را ازمذلت و فقر مرده می‌پنداشت وقتی از حیات آنها واستقامت آنان در برابر شدائد زندگی وقوف یافت سخت نگران شد و به تعقیب تموچین در بیشه‌های کوه «کنتی» پرداخت و او را اسیر نمود و گردن او را در «کانگ» نهاد^۲. از برکت همکاری و معاضدت یکی از رؤساء قبیله «سولدوس (سلدوز)»

۱ - املاء این اسم طبق تاریخ سری بنابر رسم الخط آقای «اریخ هینش» E. Heinisch «ترقوتای - قیریتوق» Targhoutai Kiriltouq بوده و در تاریخ رشیدی نوشته‌اند که این لغت بمعنای «حسود» است.

۲ - مجازات «کانگ» در چین و مغولستان در ازمنه سالفه معمول بوده ولی اصل لغت «کانگ» پرتقالی است و ظاهراً مترادفی در زبان ما ندارد و شاید بتوان لغت «خفت» را در این مورد استعمال نمود. بهرحال عین آنچه را که خواجه رشیدالدین فضل‌الله در این باره نوشته است ذیلاً نقل می‌کنیم: «... اتفاق چنان افتاد که ترقوتای قرتوق پادشاه قوم تایجیوت که خصم او (یعنی چنگیزخان) بود بدو رسیده او را بگرفت و دوشاخه کرده نگاه می‌داشت. در آن زمان عادت بود که گرفتاران را زود نکشند. پیرزنی بود تایجو ایکجی نام، او را جهت آن تایجو می‌گفتند که از آن قوم بود و شوهری داشت از قوم مرکیت. نام او معلوم نیست. ... فی‌الجمله آن پیرزن پیوسته‌موی چنگیزخان را شانه کردی و شرایط خدمت بجای آوردی و به‌روقت که گردن او بواسطه دوشاخه مجروح شدی فوری نمد بر آنجا نهادی و همواره شفقت نمودی. بعد از مدتی روزی چنگیزخان فرصت یافت و با دوشاخه بگریخت. در آن حدود ناوی بزرگ بود در آنجا رفت و دوشاخه را با خود بآب فرو برد چنانکه از تن او جز بینی او بیرون نبود. از قوم تایجیوت جمعی بر عقب او رفتند و طلب او می‌کردند. سورغان‌شیره از قوم «سلدوس» که پدر «جیل‌وگان» بهادر بود و او پدر «سودو» نوایان در میان آن قوم بود. خانه او نیز در آن نزدیکی بود. ناگاه نظر او بر بینی چنگیزخان افتاد و دریافت که او است. پنهان اشارت کرد تا سر بیشتر

بقیه پاورقی در صفحه بعد

موسوم به «سورغان شیر»^۱ و پسران او موسوم به «چیلانئون»^۲ و «چیمبای»^۳ (بعداً از آنها صحبت خواهیم نمود.) که تیراندازان ماهری بودند و با کمک برادر خود قسار که از آنها نیز در تیراندازی ماهرتر بود فرار کرد و شروع باصلاح وضع و اعتلاء نام خاندان خود نمود. دارای نه اسب شده بود ولی دزدان صحرائی هشت رأس آنرا بسرقت بردند. چیزی نگذشت که به یاری «بورچو»^۴ یا «بوگورچو»^۵ جوان که پسر یکی از رؤساء قبیله «آرولات» بود و بعدها یکی از وفادارترین نواب تموچین و در روزهای مجد و جلالت چنگیزخان یکی از بهترین سرداران اوشد، اسبها را باز یافتند. چون از فقر و ذلت بدرآمد بسراغ رئیس قبیله «تقنرات» موسوم به «دای سچن»^۶ رفت و تقاضا نمود که بانامزد طفولیت خود «بورته» ازدواج کند.^۷ «دای سچن» این تمنا را پذیرفت دخترش را باو داد و یک بالاپوش که از پوست های سمور سیاه ساخته شده بود باو هدیه کرد. کمی بعد منزل و اردوگاه خود را از سرچشمه های «اونون» بسرچشمه های «کرولن» منتقل نمود.

چنگیزخان مطیع و مرنوس کرائیت ها

این بالاپوشی را که از پوست سمور سیاه ساخته شده بود تموچین برتن کرد و به «تولا» رفت تا مراسم احترام و توقیر را نسبت پیدادشاه مقتدر قوم «کرائیت» طغریل بجای آورد و محبت او را جلب نماید (سال ۱۱۷۵ ق). طغریل که کمکهای پدر تموچین را بخاطر داشت او را باروئی خوش و جبهه ای گشاده پذیرفت و در زمره اتباع خود جای داد. از آن تاریخ طغریل و تموچین متحد شدند ولی بدیهی و

بقیه باورقی از صفحه قبل

باب فرو برد و آن جماعت را گفت شمادر دیگر حوالی طلب کنید تا من این جا احتیاط می کنم و ایشانرا متفرق گردانید. چون شب شد چنگیزخان را از آب بیرون آورد و دوشاخه از گردن او برداشت و بیخانه برد و بر بالای گردونه ای در زیر پشم بسیار پنهان کرد. بعد از آن جماعت طلبکاران بی او را در آن موضع یافته بودند. الخ. صاحب جامع التواریخ بجای کاذب «دوشاخه» بکار برده است. و همچنین صاحب تاریخ بناکتی ص ۳۶۲. لغت «یوغ» یا «بالهنگ» هم تقریباً همین معنی است. الحاق مترجم

Bo'ortchou - ۴

Tchimbaï - ۳

Tchila'oun - ۲

Sorqan-chira - ۱

۷ - « بورته - اوچین » یعنی شاهلخت بورته

Dai-Setchen - ۶

Boghortchou - ۵

مسلم بود که تموچین مطیع و مرئوس طغریل خواهد ماند. این فرمانبرداری و مطاوعت حتی در پیامی اعتراض آمیز که چنگیزخان تهیه نمود و به طغریل فرستاد (شرح آن بعداً خواهد آمد.) و پادشاه «کرائیت» ها را با عنوان «ای خان پدر من» یاد می کند مشاهده می شود.

کمی بعد عده ای افراد از قبیله «مرکیت»^۱ بفرماندهی رئیسشان «توقتاوبگی»^۲ بطور ناگهانی به تموچین حمله ور شدند بشدتی که او نتوانست بکوه های بورکان-کلدون یا کنتشی فرار کند و زن او «بورتیه» بدست مهاجمین و دشمنان افتاد. تموچین کمک یکی دیگر از رؤساء مغول را که هم سن و سال خودش بود موسوم به «جاموقه»^۳ از عشیره «ججیرات»^۴ و کمک شاه «کرائیت» ها طغریل را جلب نمود و این سه قوا «مرکیت» ها را در کنار نهر «بواورا» که در شط «سلنگا» می ریزد مغلوب نمودند و «بورتیه» را از اسارت بدرآوردند. این خانم همان مقام با احترام خود را در کانون خانوادگی تموچین باز بدست آورد و تموچین هیچوقت نخواست تحقیق کند آیا آن پسری که کمی پس از این واقعه بدنیا آمد، جوجی (رسماً پسر ارشد آنها بود) آیا از خود او بوده یا از «مرکیت» هائی که زن او را ربوده بودند و بخصوص از «چیلگر بکو»^۵ این شک و تردید ضمنی و نهانی درباره تولد جوجی باعث شد که بعدها شاخه ای که از این فرزند ارشد منشعب میشد نتواند در امور مربوط بجانشینی چنگیزخان نقش تراز اولی را ایفاء کند.

با این سوابق و با اینکه تموچین و «جاموقه» عهد برادری با یکدیگر بسته و «آندای» هم بودند (لغت مغولی بمعنای این است که دونفر سوگند برادری با یکدیگر خورده باشند) معهدا کارشان بقهر منتهی شد زیرا هریک از این دو نفر می خواستند سلطنت قدیمی مغول را بخود اختصاص دهند و به لقب «خان» ملقب شوند.

۱ - Märkit - ۲ - Toqto'abāki پلیدر روزنامه آسیائی شماره ۱ سال ۱۹۲۰ ص ۱۶۴ می نویسد که

Djadjirat - ۴

Djamouqa - ۳

ظاهراً این اسم اصلاً «توکتاتا» است.

Tchilger bökö - ۵

بنابر «تاریخ سری» این دو برادر خوانده مدتی قریب یکسال و نیم در اطراف «قورقناق جوبور»^۱ در کنار نهر «اونون» بایکدیگر صحرانوردی می کردند و پس از آن افتراق و جدائی حاصل شد و از این محلی که آخرین خان مغول «قوتولا» در آنجا جشن پادشاهی خود را برگزار کرده بود رفتند و بدون تردید در قلب هریک از آن دونفر میل بشاهی و ریاست شعله ور بود. تموجین بطرف کوه و جاموقه بطرف رودخانه رفت. جاموقه ظاهراً گفته بود: «دامان کوه جای چادر کسانی است که اسب می پرورند و کنار رودخانه برای چراگاه چوپانان میش و گاو مناسب است.» بارتولد و ولادیمیرتسوف باین نتیجه می رسند که تموجین را سواران «اشراف مرغزارها» تقویت می نمودند و «جاموقه» را شبانان فقیر و مردم معمولی و عادی «قراچو»^۲ ها. کمی دورتر «تاریخ سری» می نویسد که «جاموقه دوستدار تحول و ترقی بود و سنن و رسوم را تحقیر می نمود و ولادیمیرتسوف چنین تعبیر می کند که «جاموقه» نماینده یک نوع حزب دموکرات بود و حال آنکه چنگیزخان باید نماینده اشراف و نجباء محسوب شود. البته این تعبیر بسیار عجیب و بی دلیل است. تعبیر دو دانشمند روسی را هرچه باشد بکنار می گذاریم و می گوئیم که پس از جدائی بین تموجین و «جاموقه» افراد قبیله «جلایر» و «قیات» و «بارین» و عالی ترین نمایندگان اشراف مغول من جمله عموی خودش «داریتای اوچیگین»^۳ و شاخه ارشد اولاد «قاپول (قبل) خاقان» معروف با سچاییک^۴ (نتیجه قبول خاقان)^۵ و رئیس قبیله «ژورکین» که قبلاً ذکر او شد با آلتان اوچیگین پسر «قوتوله خاقان»^۶ و خلاصه تمام وراث دو آخرین پادشاه مغول به چنگیزخان پیوستند. ولادیمیرتسوف عباراتی از «تاریخ سری» تفسیر می کند و چنین نتیجه می گیرد که نمایندگان سلطنت سابق بین این دو مدعیان سلطنت نوین تموجین را ترجیح دادند زیرا معتقد بودند که او

۱ - در «تاریخ سری» و رسم الخطی که آقای هینش قبول نموده نام وی را «قورقناق جوبور» Qorqonaq djoubour

نوشته اند. ۲ - ولادیمیرتسوف «زندگی چنگیزخان» ص ۳۳ و بارتولد «چنگیزخان» ص ۸۷۸.

۳ - Daritai otchigin ۴ - Satcha-baki ۵ - نتیجه قبول (قبل) خان ونوه «اوکین برقاک»

۶ - Qoutoula qaghan

بیشتر به مراسم و سنن قدیم معتقد است و طبعاً هم مطیع تر است و از خلق و خوی پرشور و شغب جاموقه و میل او به تغییر و تبدیل نگران بودند. «آلتان» که وارث بحق و مشروع سلطنت سابق بود بی شک مقتضیاتی را رعایت نمود و از عنوان خانی خود صرف نظر کرد و پس از مختصر تردید و دودلی بانتخاب تموچین رأی داد و بدین ترتیب آرای کسانی را که طرفدار سلطنت مشروع بودند متمایل به تموچین کرد.^۱ «آلتان» و «سچاییگی» اولین کسانی بودند که خانی «تموچین» یعنی پادشاهی او را بر مغولان واقعی و خالص اعلام داشتند. این انتخاب ده سال قبل از انتخاب تموچین بسمت خان عالی (۱۲۰۶) پادشاه تمام ملل ترک و مغول آسیای علیا بعمل آمد. «تموچین» چون بسلطنت رسید چنگیزخان نامیده شد و این همان نامی است که ما در کتب درسی خود فرا گرفته ایم و معنای آن بین متخصصین تاریخ مغول هنوز محل گفتگو است.^۲ در کنار این حسابهای سیاسی و برای مستور داشتن آنها در زیر ردای دینی قسمتی از عوامل و عناصر مذهبی این انتخاب را تأیید و تقویت کرده بودند.

چندی قبل رئیس قبیله «بارین» موسوم به «قورچی» اظهار داشته بود که: آسمان «تنگری» فرمان داده است که تموچین خان ما باشد. این امری است که از آسمان بمن نازل شده و من آنرا بشما اعلام می دارم. «موقالی» جلایری نیز اظهاراتی نمود که باید آنرا «پیشگوئی موقالی» نام نهاد. یکی از روزها که در «قورقوناق جوپور» تموچین چادر زده بود موقالی جلایری باو گفت که در همین محل

۱ - آلتان بعدها متوجه شد که حس اطاعت و فرمانبرداری در تموچین یافت نمی شود و با تأسف از اقدامی که نموده بود علیه او قیام کرد و تموچین را نورسیده و نودولت و تازه بدوران رسیده محسوب نمود ولی دیگر کار از کار گذشته بود.
 ۲ - آقای پلوی تصور می کند که لغت چنگیز اصلاً ترکی است و عثمانی ها آنرا «دنگیز» می گفته اند که بمعنای دریا است و ایغوری ها که لغات را از سق و حلق تلفظ می کنند «تنگیز» را به «چنگیز» مبدل نموده اند. همین طور لغت «لاما» که لغتی است مغولی - تبتی و بمعنای اوقیانوس میباشد و دوچار همین تحول شده است. از نامه ای که دربار واتیکان بخان مغول گویوک دومین جانشین چنگیزخان نوشته چنین برمی آید که وی خود را پادشاه اوقیانوس (دالائی خان) (بترکی تالوئی خان) می خوانده است. معانی دیگری نیز از این لغت پست آورده اند که مرادف میشود با «قوی» و «مقتدر» و «نیرومند» رشیدالدین «دینگیز» را بمعنای «قوی» دانسته و «اردمان» Erdmann هم این ترجمه را قبول نموده است. ولادیمیر تسوف تصور می کند که چنگیز نام یکی از ارواح نورانی بوده که شمن ها او را می پرستیده اند.

وزیر همین درخت « قوتولا » آخرین پادشاه مغول که عنوان خانی و پادشاهی داشت جشن گرفت و برای اعلام جلوس خود بر تخت سلطنت رقصید. « از آن تاریخ مغولان دیگر روزخوش ندیدند و شاهی بین آنها پیدانشد. اما آسمان کبود و جاویدان ملت خودش را فراموش نکرده و خاندان « قوتولا » را از یاد نبرده بود. یک قهرمان خوف‌انگیز میان مغولان پدیدار خواهد شد که خان آنها خواهد شد و تحقیرهای که بعمل آمده است جبران خواهد نمود^۱. گذشته از این روایاتی که باندیشه‌های مذهبی آمیخته است، باید دانست که انتخاب چنگیزخان بمثابة تعیین و برگزیدن رئیسی است برای رزم و شکار. سوگندی که « انتخاب کنندگان » چنگیزخان یاد کرده‌اند: « آلتان » « قوچر » و « سچاییک » آن چنانکه در « تاریخ سری » روایت شده محتوی معنای واضحی است: « تصمیم گرفتیم که تورا « خان » خود اعلام بداریم. در نبرد پیشاپیشی تورا خواهیم رفت و اگر زنان و اطفالی بدستمان افتاد آنها را بتو خواهیم سپرد؛ در شکار نیز در صف نخستین خواهیم بود و اگر صیدی گرفتیم آنرا نیز بتو خواهیم داد^۲ ».

کسی که از این قدرت نخواستہ قلباً هراسناک شده بود همانا « طغریل » رئیس « کرائیت » ها بود که می‌دید مرئوس دیروزی او امروز دارد هم کفو و هم تراز وی می‌گردد. ولی طغریل مردی بود محدود الفکر، بی‌تصمیم و رئیسی بی‌شهامت بطوریکه اهمیت این واقعه را درک نکرد. این را نیز باید دانست که چنگیزخان کمال مراقبت را داشت که بیش از سابق خود را مرئوسی مطیع و منقاد جلوه دهد. از این گذشته اوضاع و احوال تاحدی باعث جمعیت خاطر طغریل میشد زیرا هنوز چنگیزخان وحدت مغولان اصلی و واقعی را فراهم نیاورده بود. روبروی او و علیه او رقیب او « جاموقه » قوایی در اختیار داشت. بالاخره پادشاه « کرائیت » ها نیز همان دشمنان خارجی‌ای را داشت که چنگیزخان دارا بود یعنی « تتر » ها.

ما قبلاً دیدیم که یکی از دوستان وفادار چنگیزخان رئیس جلایرها

«موقالی»^۱ که او را در انتصاب به «خانی» تشویق و تحریص می نمود بشهادت «تاریخ سری» چنگیز را علیه تترها برمی انگیزخت و می گفت همین تترها بودند که دونفر از افراد خاندان سابق سلطنتی مغول را به «کین» ها دادند تا بوضع فجیعی مجازات کنند و باز همین تاتارها بودند که با «کین» ها مؤتلف شدند و در سال ۱۱۶۱ نخستین سلطنت مغول را منقرض کردند و همین تترها بودند که در سال ۱۱۶۷ رفتار خیانت آمیزی نمودند و «یسوگای» پدر چنگیزخان را در حین صرف یک غذای دوستانه در مرغزار مسموم نمودند. باتجدید این خاطرات موقالی گفت: «ای تموجین تو، خان ما خواهی شد، انتقام ما را از دشمنان ما تاتارها بکشی و مجد و افتخار مغول را بلند آوازه کن» این فرصتی را که انتظار داشتند فراسید. چنین بنظر میرسد که تاتارها در سابق با کمک دربار «کین» پکن توانسته بودند مغولان را مغلوب کنند و اینکه که در نتیجه آن فیروزی صاحب صحرای گویی شرقی شده بودند دائماً متعرض سرحدات سلطنت «کین» میشدند. دربار پکن پیمانهای اتحادی را که داشت باژگونه ساخت و مصمم شد که طغریل پادشاه کرائیت ها را علیه تاتارها برانگیزد و برای نیل بمقصوده او مساعدت و همراهی کند. چنگیزخان که از دوستداران وفادار طغریل بود در این جنگ با او همقدم شد و خوشحال بود که می تواند در این پیکار از دشمن موروث خود انتقام بکشد. تاتارها از طرف جنوب شرقی دوچار قوای «کین» و از طرف شمال غربی در فشار کرائیت ها و چنگیزخان قرار گرفته و در «بوئیرنور» شکست بسیار سختی نصیبشان شد. بنابر «تاریخ سری» شاه کرائیت ها و چنگیزخان از کنار نهر «اولجا» بالا آمدند و رئیس تاتارها «مگوجین سئولتو»^۲ را کشتند (در حدود ۱۱۹۸). بیاس این چنین خدمتی دربار پکن به طغریل لقب چینی «وانگ» (بمعنای شاه یا شاهزاده) را اعطا نمود و از آنجا نام وی «وانگ خان»^۳ شد و ما در این کتاب دیگر وی را بدین نام ذکر می کنیم. به چنگیزخان نیز یک لقب چینی ولی لقبی کوچک تر داده شد و این

۱- در تاریخ سری (رسم الخطی که آقای هینش قبول نموده است) نام او «موقولی» Mouqouli است. نه موقالی

۲- Wang-khan - ۳

Megudjin Se'ultu - ۲

خود نشان می‌دهد که دربار پکن هنوز او را یکی از دست‌نشانده‌گان کرائیت‌ها می‌دانست و پس. (این لقب عبارت بود از: فرماندهی دفع یا غیان. مترجم)

ولادیمیرتسوف تصور می‌کند که پس از این جنگ است که چنگیزخان چندین شاهزاده مغولی را که از اولاد خاندان سابق سلطنتی بودند و باوی همراهی نکرده بودند و در مبارزه «وانگ‌خان» علیه تاتارها سر باز زده بودند مجازات و تنبیه نمود. چند نفر را اعدام کرد که از آن جمله بودند: سچاییکی نتیجه قبول (قبل) خان کبیر، رئیس عشیره «ژورکی» یا «ژورکن» و دو شاهزاده «تایچو» و «بوری‌بوکو». در شکایت و گله‌معروفی که چنگیزخان به «وانگ‌خان» خطاب نموده مدعی است که: برای تسکین کینه کرائیت‌ها او «برادران بسیار محبوب» خود را فدا نموده است. در حقیقت چنگیز بسیار خوشوقت بود که چنین بهانه صحیحی بیابد و خود را از شر کسانی که نماینده سلسله قدیم شاهان مغول بوده‌اند خلاص کند.

بنابر تاریخ رسمی چنگیزخانیان اتحاد چنگیزخان و «وانگ‌خان» بیشتر بنفع «وانگ‌خان» بود. آنچه بنظر میرسد این است که در هر صورت اگر در ابتدا حمایت «وانگ‌خان» باعث شد که چنگیزخان از دست دشمنان خود رهایی یابد دیری نگذشت که قهرمان مغول نیز توانست به حامی و رئیس خود متقابلاً همان خدمات را انجام دهد. در تاریخی که بطور قطع مشخص نیست^۱ وانگ‌خان را برادرش موسوم به «ارکه‌قرا»^۲ با کمک نهانی پادشاه «نایمان»^۳ ها موسوم به «اینانچ‌یلگا» از هرچه داشت محروم کرد. «وانگ‌خان» بطرف جنوب غربی گریخت و بشط «چو» رسید و پناه به قراختائیان برد و از آنها درخواست مساعدت نمود. آنها از مساعدت احتراز ورزیدند و رابطه او با گورخان یا پادشاه قراختائی بهم خورد و با وضع آشفته و پریشانی در شنزارهای «گویی» سرگردان شد. و از فرط ناامیدی پناه به چنگیزخان برد خان مغول مختصر عساکر گرسنه و مفلوک

۱ - دوهسون (دوسون) مجلد اول ص ۴۰ ظاهراً در بهار سال ۱۱۹۶ وانگ‌خان روزی با حالت زار و نزاری نزد

چنگیزخان آمد. Erké-qara مطابق رسم الخط هنیس است. ۲ - ترجمه «کراوزه»

یوان‌چه - چنگیز خان ص ۱۰

او را سروصورتی داد و کمک کرد تا سرزمین «کراثیت» ها را باز بدست آوردند. بعدها با زبانی ساده و بیانی بی تکلف کشورگشای مغولی به «وانگ خان» چنین تذکر داد:

«از گرسنگی زار و نزار بودی و چون راه می رفتی مانند شعله ای بودی که به خاموشی می رود. من بتو گو سفند واسب و لوازم زندگی دادم. ضعیف و فرسوده بودی و در مدت پانزده روز من باز تورا فربه و توانا ساختم».

برادر دیگر «وانگ خان» موسوم به «جاگمبو»^۱ بدربار امپراطوری «کین» پناهنده شده بود. چنگیزخان او را نزد خود آورد و برای انجام این کار قشونی فرستاد تا او را از شر دشمنان آنها «مارکیت» ها که در طول راه منتظر او بودند مصون و محفوظ بدارند. باز چنگیزخان به «وانگ خان» یادآوری نمود: «این دومین خدمتی بود که بتو کردم».^۲

بنا بر همان روایت چنگیزخانیان، که صرفاً وقایع را نقل می کند و بدون پیرایه بنظر می رسد «وانگ خان» گاه گاه از خدماتی که به وی میشد قدرشناسی و سپاسگزاری نمی کرد و بهوی و هوس خودش پیمان اتحاد نظامی را نقض می کرد، بی آنکه قبلاً چنگیزخان را آگاه کرده باشد دستبردی به «مارکیت» ها زد، غنائمی بدست آورد و رئیس آنها «تغتوآ (توقتوآ)»^۳ را وادار نمود که بمصعب سلنگا تاسواحل جنوب شرقی «بایکال» فرار کند (در مملکت «برگو» و «برگوچین» بنا بر تاریخ سری) یکی از پسران «تغتوآ» را کشت و یکی دیگر را اسیر کرد، مقداری اسیر گرفت و تعداد کثیری اغنام و احشام و غنائم بدست آورد (و همواره برخلاف قرارداد های زمان جنگ) هیچ چیزی از آنها را به چنگیزخان نداد.

چنگیزخان که خود را مرئوس وفادار «وانگ خان» می دانست علی رغم رفتار ناخوش آیندش دعوت او را برای مشارکت در حمله به «نایمان» ها پذیرفت. فرصت هم

۱ - تاریخ سری ص ۳۶ نا اورا جا کاگامبو Djaqa Gagambou نوشته است. به تحقیقات آقای پلیو بنام «یادداشت های در باره ترکستان» مطبوعه سال ۱۹۳۰ ص ۵۰۱-۵۰۰ ر.ک. ۲ - دهسون (دوسون) مجلد اول ص ۵۳-۷۴

۳ - Toqto'a

بسیار مغتنم و مساعد بود زیرا پس از فوت «اینانچ ییلگا» بین دو پسر او برای تصرف یکی از زوجه‌های پدرشان آتش نفاق مشتعل شده بود.^۱ نام دو پسر وی بدین قرار است: «تایوکا» یا «تایوقا» که بیشتر او را بلقب چینی وی «ته وانگ» یا لقب مغولی «تایانگ» می‌شناسند و پسر دیگری «بویروق». تایانگ بر قبایل و عشایری که در دشت‌ها می‌زیستند سلطنت می‌کرد که قاعدتاً در مجاورت دریاچه‌های ایالت «کودو» می‌باشد و «بویروق» بر ولایات و نقاط کوهستانی طرف آلتائی سلطنت می‌کرد. نتیجه نفاق بین دو برادر این شد که وانگ خان و چنگیز خان آمدند و در سرزمین «بویروق» بقتل و غارت پرداختند. «بویروق» مجبور به عقب‌نشینی شد و به «اورونگو» رفت. بنابر «تاریخ سری» او را تا دریاچه «قرل‌باش» تعقیب نمودند (بدون تردید منظور دریاچه «اولون‌گور» می‌باشد که نهر «اورونگو» در آن میریزد) و سرانجام بقتل رسید. (رشیدالدین می‌نویسد که او پناهگاهی در بنی‌سئی علیا یافت و در سرزمین قرقیز ماند. یوان‌چه نیز گفته رشیدالدین را تأیید می‌نماید) ولی در زمستان بعد سردار نایمانی موسوم به «کوکس‌گوسپراق»^۲ که یکی از نواب و امراء «بویروق» بود بطور ناگهانی حمله شدیدی بآن دو دشمن متحد خود نمود.^۳ این حمله ناگهانی بسیار شدید بود. «وانگ خان» شبانه فرار کرد بی‌آنکه چنگیز خان را مطلع سازد و خان مغول مجبور شد به تنهایی یک عقب‌نشینی بسیار مهلکی را صورت دهد. علی‌رغم این خیانت و غدر (اگر نوشته مورخین رسمی چنگیز خان را باور کنیم) چنگیز خان در روش جوانمردانه و شرافتمندانه خود نسبت برئیس خود تغییری نداد. نایمان‌ها نیز بنوبت خودشان آمدند و سرزمین «کرائیت»^۴ ها را غارت کردند و متدرجاً برادر

۱ - دهبون (دوسون) در کتاب بسیار نفیس و سودمند خود در باره آداب و عادات مغولان و تاتارها می‌نویسد که: هر اندازه که می‌خواستند زن می‌گرفتند و برای گرفتن و ازدواج با دختری چند رأس گاو و گوسفند باولیه دختر می‌دادند. هر یکی از این زنان کلبه و کاشانه‌ای جداگانه داشت. پسر مجبور بود از بیوه‌های پدر خود نگاهداری کند و غالباً با بیوه‌های پدر خودشان ازدواج می‌کردند فقط ازدواج با مادر خودشان ممنوع بود. ص ۱۴ (مترجم) ۲ - Köksegu Sabraq ۳ - تاریخ سری می‌نویسد که این جنگ در اطراف پایدارا - بلچیر بعمل آمد و آقای هاوارت این محل را در کنار رودخانه «پایداریک» می‌پندارد. این نهر از خنکای پائین و از شمال بجنوب می‌آید و در دریاچه کوچک «بونچاکان» می‌ریزد. نام «کوکس‌گوسپراق» که در تاریخ سری آمده در کتاب دهبون (دوسون) «کوکوسایراک» ثبت شده

«وانگ‌خان» را موسوم به «جاگمبو» و پسر وانگ‌خان «سنگون»^۱ را مغلوب نمودند. پسر «وانگ‌خان» با لحن تضرع آمیزی از چنگیزخان که نسبت به وی چنان رفتار تحقیرآمیزی شده بود استعانت طلبید. چنگیزخان بدون تأخیر و تعلل «چهار بهادران بزرگ» خود «دوربن قولود»^۲ یعنی «بورچی» - موقالی-بورقول - چیلانئون، را بکمک «سنگون» فرستاد و آنها سرزمین کرائیت را از «نایمان» ها مصفا نمودند و اغنام و احشامی را که بغنیمت برده بودند بازگرفتند. «قसार» برادر چنگیزخان این پیکار را با فتح و فیروزی عظیمی پایان داد و «نایمان» ها مغلوب و منکوب شدند.

بنا بر روایت «یوان‌چه»^۳ پس از این جنگ چنگیزخان و «وانگ‌خان» علیه «تایجیوت» ها پیکار دیگری کردند و آنها را در «اونون» علیا مغلوب نمودند. ظاهراً در این پیکار بود که دشمن واقعی چنگیزخان و همان کسی که چنگیز را در طفولیت شکنجه و زجر داده بود رئیس تایجیوت ها «ترقوتای کیریلتنوق» بدست «چیلانئون» دلیر و شجاع بقتل رسید.^۴ بنابر روایات «یوان‌چه» عشایری چند از شکست «نایمان» ها و «تایجیوت» ها دوچار رعب و وحشت شدند و بایکدیگر موتلف گردیدند و یک نوع توطئه و سازشی نمودند. توطئه کنندگان عبارت بودند از عشایر «قتاگین» ها «سلجیوت» ها «دوربن» ها و یاقیمانده تاتارها و «قنقرات» ها. پس از آنکه اسب سفیدی را قربانی نمودند قسم خوردند که چنگیزخان و «وانگ‌خان» را غافلگیر کنند. ولی پدر زن چنگیزخان «دای‌سچن» که خود از قبیله «قنقرات» بود داماد خود را بموقع از این توطئه آگاه ساخت و چنگیزخان در حوالی دریاچه «بویور» مؤتلفین را مغلوب و مضمحل ساخت. مسلماً در پیام معروفی که جهانگشای مغول بعداً به «وانگ‌خان» فرستاده با عباراتی شاعرانه بهمین فیروزی اشاره نموده و گفته است: «مانند

۱ - سنگون لغت مرکبی است و بزبان چینی بمعنای «پسرآقا - پسر مخدوم» میباشد. نقل از کتاب دهسون ص ۴۴. روایت رشیدالدین فضل‌الله «خدواندزاده» بفارسی معمولی امروزی می‌توان گفت «آغازاده» ص ۲۶۶. الحاق مترجم.

۲ - Dörben Kulu'ud کتاب آقای کراوزه Krause بنام «چنگیزخان» ص ۱۷

۳ - دهسون (دوسون) مجلد اول ص ۶۰ «ترقوتای بدست چیلانئون پسر سلدوز «شبورقان شیر» بهلاکت رسید.

۴ - «شبورقان شیر» دهسون (دوسون) همان «سورقان شیر» تاریخ سری است. یکی دیگر از رؤسای تایجیوت بنام

«قودو - اودار» با «ترقوتای» کشته شد. رئیس سوسی آن عشیره موسوم به «آوچو» فرار کرد.

شاهباز برفراز این کوهساران پرواز کردم و از دریاچه «بویور» گذشتم. برای تو حواصلان کبود ساق و خاکستری بال را یعنی «دورین» ها و «تاتار» ها را گرفتم و با عبور از دریاچه «کولو» باز هم حواصلانی کبود ساق یعنی «قتاگین» ها «سلجیوت» ها و «قنقرات» ها را برای تو دستگیر نمودم.^۱

اگر چه «وانگ خان» رسماً بمقتدرترین پادشاه مغولستان بود مع هذا قدرت او بر پایه های سستی قرار داشت. در خانواده خود او باو خیانت می کردند. دیدیم که او تخت سلطنت «کراثیت» را از چنگ عمومی خود گورخان بدرآورد و با برادر خود «ارکه قرا» بر سر تخت و تاج کشمکش داشت. بنا بر تاریخ «یوان چه» پس از شکستی که بمؤتلفین داد والان ذکر آن رفت نزدیک بود برادر دیگر او «جاگمبو» تخت سلطنت را از او بگیرد ولی توطئه او قبلا کشف شد و او پناه به «نایمان» ها برد^۲.

مغولستان در آن اوان دوچار جنب وجوش شدیدی شده بود «وانگ خان» و چنگیزخان کوشش می نمودند که توأمآ و مشترکآ سیادت خودشانرا مستقر سازند و رئیس «جاجیرات» ها «جاموقه» نیز اتحادیه ای علیه آنها تشکیل داد.

«جاموقه» رقیبی فعال و دشمنی خطرناک بود و موفق شد که نه فقط عشایر مغولی خالصی را که مخالف چنگیزخان بودند گرد خود مجتمع کند (از قبیل: «جاجیرات» ها «تایجیوت» ها «قنقرات» ها و «ایقیراس» ها و «قورلاس» ها و «دورین» ها و «قتاگین» ها و «سلجیوت» ها) بلکه قبایل «مرکیت» و «اویرات» و «نایمان» و «تاتار» را نیز با خود همداستان نمود. در مجلس و مجمع عظیمی که در سنه ۱۲۰۱ در «الکوئی-بولو» در سواحل شط «ارقون» (مسیر سفلی کرولن) تشکیل داد خود را در این دولت مؤتلفه «گورخان» (یعنی خان جهان) امپراطور مغولستان نامید.

بدین ترتیب امپراطوری مغول در شرف تکوین بود و فقط می بایستی

۱ - دهسون (دسون) مجلد اول ص ۷۶ - ۷۵ ۲ - بنابر تاریخ سری «وانگ خان» هرسه همکاران و شرکاء

جرم «جاگامبو» را درخت گذاشت اسامی آنها بدین قرار است: Elqoutour کلبار Qoulbar آراین تز

معلوم شود که این امپراطوری بنفع کدام یک از این دو رقیب تأسیس خواهد شد چنگیزخان یا «جاموقه». در این مبارزه و جنگ تن به تن بین این دو نفر باید گفت که چنگیز شم سیاسی، سماجت و پایداری داشت. و هنرش نیز این بود که می‌توانست رفتار خودش را با حق تطبیق دهد و در ابتدای کار آنچه جنبه و حالت قطعی داشت کمک «وانگ‌خان» کرائیت بود. «جاموقه» مردی بود با فعالیتی تحسین‌آمیز ولی فعالیتی متشتت با افکاری پراز جوش و خروش ولی مکار و محتال. بنابر منابع چنگیزخانی «جاموقه» مؤتلف مورد اطمینانی نبود و حتی اموال عشایر طرفدار خودش را نیز می‌چاپید. چنگیزخان برخلاف، نسبت بکسانی که باو وفادار بوده‌اند همیشه مدافعی کوشا و حمایت‌کننده‌ای توانا بوده است.

بین این دو حریف کسی که می‌توانست کفه ترازو را بنفع یکی از آنها بالا یا پائین ببرد «وانگ‌خان» بود. وی نیز بکمک چنگیزخان برخاست و در «خویتان» جاموقه را علی‌رغم طوفانی که جادوگران «اویرات» و «نایمان» ایجاد نموده بودند چنان شکست دادند که او بطرف «ارخون» سفلی فرار کرد. ولادیمیرتسوف معتقد است که پس از این لشکرکشی است که چنگیزخان علیه «تایجیوت» ها «برادران دشمن» خود آخرین پیکار را نمود و «فداکاری جمله» روی داد. چنگیزخان در یکی از حملات نخستین که رد شد مجروح گردید و «جلمه» وفادار پیرستاری او پرداخت و خون او را که روی جراحت منعقد میشد می‌مکید. سنه و سال این لشکرکشیهای مختلف و تقدم و تأخر آنها را بکنار می‌گذاریم زیرا هیچ یک بطور قطع و یقین تقدم و تأخرش مسلم نیست ولی آنچه مسلم است این است که چنگیزخان بالاخره «تایجیوت» ها را کاملاً مغلوب و عده بسیاری از آنها را قلع و قمع نمود و باقی ماندگان را با طاعت و فرمانبرداری وادار ساخت و وحدت قبیله را فراهم آورد. جنگجویی جوان از قبیله «تایجیوت» یا باصح روایات از عشیره «یزوت» بایک تیر خدنگ اسب چنگیزخان را کشته بود و منتظر بود بجای این عمل او را بکشند. چنگیزخان او را مورد عفو قرار داد و همین جوان که او را بعداً «جبه» (بمعنای تیر) نامیدند و در تیراندازی مهارتی بسزا داشت یکی از بهترین سرداران چنگیزخان

شد.^۱ «جبه» با «سوبوتای» که هردو در کسب افتخار بایکدیگر همعنان بودند بزرگترین سردار مدبر و زبردست دوران حماسه‌ای چنگیزخان می‌باشند.^۲

چنگیزخان دیگر قادر شده بود که حساب کهنه‌ای را که با دشمنان قدیمی مغولان و با قاتلین پدر خود داشت یعنی با تترها «چغان تاتار» و «آلچی تاتار» تصفیه کند. برای این که عملیات با توفیق صورت پذیرد غارت‌های شخصی و چپاول انفرادی را منع نمود. تاتارهای مغلوب را دسته‌دسته قلع و قمع می‌کردند و باقیمانده‌گان آنها را بین قبایل مغول تقسیم می‌نمودند (۱۲۰۲). چنگیزخان دو زن زیبای تتری بنام «یسوی» و «یسوگان» اختیار نمود. سه شاهزاده مغولی که با چنگیزخان قرابت و نسبت داشتند یکی بنام «آلتان» نماینده شاخه نجیب سلسله سلطنتی سابق مغول پسر خان قدیم مغول «قوتوله» و دو دیگر «قوچر» و «داریتای» عمومی چنگیزخان برخلاف دستور وی رفتار نموده و بغارت شخصی پرداخته و اموال را خودشان برداشته بودند. تمام اموال را از آنها پس گرفتند و آلتان و «قوچر» و حتی «داریتای» بتدریج از فاتح مغولی خودشانرا کنار کشیدند و خواهیم دید که آنها رفتند و بدشمنان پیوستند. دورتر بطرف مشرق و دورتر از تاتارها قبایل «سولون» که در سواحل نهر «نونی» می‌زیستند خراجگزاری خودشانرا اعلام نمودند.

بنا بر تاریخ «یوان‌چه» پس از سرکوبی تاتارها پادشاه «مرکیت» ها موسوم به «توقتا»^۳ که از حدود دریاچه بایکال می‌آمد (قبلا بدانجا پناه برده بود) بچنگ چنگیزخان برخاست ولی مغلوب و منکوب شد.^۴ بعد هم باز با رعایت سنوات و ترتیبی که در تاریخ «یوان‌چه» مراعات شده است می‌بینیم که «توقتا» با «بیوروک»

۱ - نام او قبلا «جیرگودای» Dyirgo-adai بوده است. بنابر «تاریخ سری» با رسم الخط هینش ص ۳۵

۲ - سوبوتای در حدود ۱۱۷۶ متولد شده و در ۱۲۴۸ وفات یافته است. برسم الخط مغولی نام او را سوبوگاتای می‌نویسند ولی در متن مغولی یوان‌چه نام او سوبوآتای ذکر شده است. شرح حال او را آقای «رموزا» ترجمه و در مجله «Nouveaux Mélanges Asiatiques» طبع نموده است. وی از قبیله مغولی «اوریانگت» بوده و در قرن هفدهم نیز از این قبیله نامی بهمان آمده که درینی‌سی علیا از پرورش گوزن واز شکار می‌زیسته‌اند. Toqto'a-۳

۴ - در ترجمه کراوزه «چنگیزخان» می‌خوانیم که وانگ‌خان او را وادار نمود که به سرزمین برقویا برقوچین متواری شود.

رئیس نایمان‌ها اتحاد نموده که جنگ را از سرگیرد. این رئیس «نایمان»‌ها باقیمانده قبایل ذیل: «دوربن» «تاتار» «قتاگین» و «سلجیوت»‌ها را زیر رایت خود مجتمع نموده و ائتلاف تازه‌ای تشکیل داده بود. این موتلفین تازه علیه قوای متحده وانگ‌خان و چنگیزخان بجنگ پرداختند و بنا بر همین «یوان‌چه» زدوخوردهای بسیاری در نقاط کوهستانی روی می‌داد مخصوصاً که جادوگران نایمانی در آن نقاط سخت و صعب طوفان‌های برف پدیدار می‌کردند. هرچند از لحاظ شناسائی نقاط جغرافیائی و حالت زمین و تقدم و تأخر این پیکارها شک و تردید کاملاً مجاز است ولی آنچه مستفاد می‌گردد این است که این دسته‌ها و قبایل فوق‌العاده سریع-الحرکه بوده‌اند و می‌توانسته‌اند در حین این رشته طولانی پیکارها و زدوخوردها از این طرف بآن طرف مغولستان و آلتائی بزرگ تا خنگان بروند. اتحاد آنها با یکدیگر برای یک حمله و دستبرد بوده و اگر موفق نمیشدند متلاشی می‌گشتند و اگر موفق میشدند هریک سهم خودش را برمی‌گرفت و می‌رفت. تنها چنگیزخان بود که بین این رؤسائی که اراده ثابت و عزم راسخی نداشتند و فعالیت آنها مداوم و متصل نبود یک مدار قائمی داشت و بدون شک او قبلاً در مفرقه خود طرح فتوحات و کشورگشائیهای خود را نکشیده بود ولی شخصیت قوی او باعث میشد که از این زد و خوردهای دائمی و جنگهای ابدی این و آن بنفع خودش استفاده کند.

قطع دوستی چنگیزخان با «وانگ‌خان»

تسخیر کشور «کرائیت»

با اینکه «وانگ‌خان» درباره چنگیزخان مرتکب قصور و خطاهائی شده بود مع هذا چنگیزخان نسبت باو همواره شرط وفاداری را رعایت کرده بود. قهرمان مغول که معتقد بود وظائف مطاوعت خود را با کمال شرافتمندی انجام داده از دختر پادشاه کرائیت موسوم به «چاووریکگی» برای پسر خود جوچی خواستگاری نمود. بنابر روایت «تاریخ سری» پاسخ منفی «وانگ‌خان» خاطر دلاور مغول را سخت جریحه‌دار ساخت.

پادشاه کرائیت بدون تردید از اینکه جزء متابعین خود رقیبی را نداشته مرتکب خطائی شده بود خطائی دیگر هم مرتکب شد که هنگامی که وی در سال ۱۱۹۶ خود را «خان» اعلام نمود او را از بین نبرد. محتمل است بنا بر بعضی افکار که باو نسبت می‌دهند از وجود این خطر اطلاع داشته ولی چون بکهولت رسیده و موهای سرش سپید شده بود می‌خواسته است ایام پیری را با صلح و سلم بانتهای برساند. ولی پسرش موسوم به ایلگا یا نیلکا که بیشتر بالقب چینی «تزیانگ» کیون» شناخته می‌شود و بزبان مغولی او را «سنگون» مینامیدند پدر خود را بقطع رابطه و جنگ با چنگیزخان تحریک می‌نمود. «سنگون» پیدرش این فکر را دائماً تلقین می‌نمود که با جاموقه سازش کند و برچنگیزخان بتازند. سنگون پس از زوال سلطنت زود گذر جاموقه او را بدربار کرائیت پناه داده و با او رشته مودت را ایجاد کرده بود. جاموقه نیز با مساعدت و موافقت «سنگون» سوءظن و بی‌اطمینانی «وانگ‌خان» را علیه مرئوس مقتدرش چنگیزخان دائماً تقویت می‌نمود و می‌گفت که چنگیزخان مشغول تهیه و طرح خیانتی علیه «وانگ‌خان» می‌باشد. پپادشاه کرائیت پیغام می‌داد و می‌گفت: «من مانند گنجشکی هستم که چه در فصل بد و چه در فصل خوب آشیانم را تغییر نمی‌دهم ولی چنگیزخان غازی وحشی است که با آمدن فصل زمستان فرار می‌کند و می‌رود». در همین اوقات آلتان وارث بحق و مشروع خان‌های سابق مغول که بانهایت تأثر می‌دید سلطنت بدست یک نودولتی رسیده است بسراغ «وانگ‌خان» آمد و او را بجنگ با متحد سابق خود تشویق و ترغیب می‌نمود.

در سنه ۱۲۰۳ قطع رابطه بین چنگیزخان و کرائیت‌ها صورت قطعی یافت و این امر در زندگی قهرمان مغول مرحله جدید و فصل تازه‌ای را افتتاح می‌کند. چنگیزخان که تا آن تاریخ نقش دومین را برعهده گرفته بود و آنرا با کمال جلادت انجام می‌داد اینک مقام نخستین را حائز است و مساعی او دیگر برای پیشرفت «وانگ‌خان» نیست و هرچه می‌کند برای شخص خودش است.

«کرائیت» ها با تحریک و تلقین سنگون درصدد برآمدند که چنگیزخان را ازین ببرند و تدبیر چنین کردند که برای آشتی مجلسی ترتیب بدهند و از او بخواهند که بملاقاتشان آید و دراین ملاقات کار او را بسازند. چون این راز فاش شد مصمم شدند که بطور ناگهانی با وحمله و رشوند و هلاکش کنند. دوچوپان موسوم به «قیشلیق»^۱ و «بادائی»^۲ که دستورهای سردار کرائیت «یکه چرن»^۳ را شنیده بودند و از آنچه درصدد فراهم آوردن بودند مطلع گشتند بسرعت رفتند و چنگیزخان را آگاه ساختند. چنگیزخان بدون درنگ مقدمات جنگ را فراهم آورد (بعداً این دونفر چوپان را برتبه و مقام نجبا و اشرافیت رساند^۴).

بنابر «تاریخ سری» چنگیزخان خود را بطرف ارتفاعات «مائوندور»^۵ عقب کشید و در آنجا «پست» کوچکی از سربازان و قراولان مستقر نمود و فردای آنروز خودش در حدود شنزارهایی که «یوان چه» «آلان» مینامد جا و مقام گرفت. «دهسون» (دوسون) بنابر روایت رشیدالدین نام آنجا را «قلاجین آلت» می داند. تاریخ سری نام آن محل را «قلا لجیت آلت» ضبط نموده است. بهر حال این موضع در مجاورت جبال خینگان و نزدیکی چشمه ساران «خلخاگل» بوده است. با اینکه عمال و کارکنان «آلجیدای نویان» که مأمور آوردن علوفه برای اسبان بودند چنگیزخان را از نزدیک شدن دشمن مطلع نمودند معهذا باید گفت که در آن روز بدون شک پهلوان مغول سخت ترین و خطرناک ترین مرحله زندگی خود را طی می کرد. سرداران چنگیزخان از قبیل «جورچه دان نویان» سالخورده رئیس قبیله «اوروت» و رئیس قبیله منکقوت موسوم به «قویلدارساجان» در رشادت هنرنمایی و در دلاوری معجز نمودند. قویلدار ساجان که «اندای» چنگیزخان بود قسم خورد که :

«خان، اندای من، من اسبم را می دوانم و بر آن پشته که پس پشت یاغی است»
 «و نام آن کوتیان است «توق» خود بزمین فرو می برم و مردی خود بنمایم.»
 «اگر بمیرم دوسه فرزند دارم ایشانرا پروردن و تربیت کردن، چنگیزخان داند».

۱ - Kichiliq ۲ - Badai ۳ - Yéké-tcheren ۴ - بانها عنوان «ترخان» داد
 و من بعد حق داشتند که باقراول مخصوص حرکت کنند و تیر در ترکش داشته باشند (پلیو - توانک پائو). ص ۱۹۳
 ۵ - Mao'undour ۶ - عین عبارت را از تاریخ رشیدی چاپ تهران ص ۲۸۲ نقل کردیم. «تسوق»
 هم لغتی است مغولی بمعنای «لوا» و «رایت» چنگیزخان چون بسلطنت رسید تسوق خودش را که قبلا عبارت از یک دم گاو بود تغییر داد و بجای یک دم نه دم گاو برمیله «تسوق» افزود. (مترجم)

جورچه‌دای با تیری خدنگ روی سنگون را مجروح کرد. اما درمقابل برتری قوای دشمن از لحاظ کثرت و تعداد چنگیزخان شبانه از میدان پیکار دورشد. سومین پسر چنگیزخان موسوم به «اوگدای» و دوتن از سرداران وی موسوم به بورچو و بروقول نتوانسته بودند حاضر شوند ولی طولی نکشید که بروقول آمد و با اینکه بر روی اسب بود «اوگدای» را که تیر بگردنش خورده بود در بغل خود گرفته بود. بنابر «تاریخ سری» چنگیزخان، این مرد آهنین، از دیدن این منظره اشک از دیدگانش جاری شد.

چون قوای چنگیزخان بطور قطع و یقین کمتر از قوای دشمن بود عقب‌نشینی اختیار کرد و از کنار نهر «خلخاگل» بطرف «بوئیرنور» و «دالائی‌نور» شمالی رفت و بنا بر منقولات و فهرست‌های «یوان‌چه» نزدیک دریاچه «تونگ‌کو» توقف نمود. در مصب «خلخاگل» در «بوئیرنور» طائفه «قنقرات» می‌زیستند که زن چنگیزخان از آنها بود. چنگیزخان این رشته قرابت را بآنها یادآور شد و کمی بعد الحاق آنها را بقوای خودش تحصیل نمود.

از همین ناحیه «بوئیرنور» و «دالائی‌نور»^۱ بود که چنگیزخان پیام به «وانگ‌خان» فرستاد. پیامی که اغلب منابع ما آن را کلا یا بالاختصار نقل و روایت نموده‌اند. در این پیام چنگیزخان میل داشته که رئیس و مخدوم سابق خودش را متالم و متأثر سازد و بهمین جهت سالهای دوستی و خدماتی را که باو نموده یادآور میشود^۲. او می‌گفته که مایل بوده است دوباره مورد عنایت و محبت او قرار گیرد (سنگون می‌گفته که وی می‌خواهد «وانگ‌خان» را بخواب غفلت دوچار سازد) در این پیام چنگیزخان «وانگ‌خان» را «پدرمن» خطاب می‌نماید و تأیید می‌کند که همیشه و همواره باکمال مراقبت و وظائف بندگی و مطاوعت را انجام داده است. در این پیام معروف و مشهور بخوبی ملاحظه می‌شود که در تمام

۱- بنابر «تاریخ سری» در نزدیکی شهری موسوم به «تونجه» یا تونگی است که «هووارت» Howorth تصویری کند شعبه ایست از شط «اونون» و شاید در شط خلخا می‌ریزد. ۲- با اینکه متن این پیام در منابع موجود کاملاً یکسان نیست ولی هر یک مکمل دیگری میباشد.

جمل و عبارات چنگیزخان کوشا است که درستی قول و شرافتمندی طبع خود را باثبات برساند و طوری رفتار کند که گویا حق بجانب او است. با همین روحیه او همچنین بخاطر «آلتان» (که از اولاد خانهای سابق مغول بوده و بعداً بدشمنان مغول پیوسته) می‌آورد که اگر او یعنی چنگیزخان خانی را قبول نموده صرفاً برای این بود که «آلتان» (همین وانگ یونگ) و سایر نمایندگان شعبه و شاخه ارشد از قبول خانی صرف نظر نمودند.^۱ با ظاهر حماسی و غنائی این قطعه شاعرانه چنگیزخان نشان می‌دهد که رفتار او چه از لحاظ یک فرد انسانی و چه از لحاظ یک نفر متحد و مؤتلف کاملاً صحیح و درست بوده و این یک نوع تصدیق قضائی می‌باشد که او برای مخدوم و «اریاب» خود فراهم نموده است. باید اعتراف نمود که از لحاظ سیاسی «وانگ خان» که شخصیت قوی مرئوس سابق خود را بموقع در نیافته و در ابتدا این مرد قوی و نیرومند را حمایت نموده بود مرتکب بی‌احتیاطی شده بود. آآن هم که بدون بهانه‌ای معتبر این اتحاد را نقض می‌کرد و بخیانت به چنگیزخان حمله ور می‌شد باو حق می‌داد که او نیز بحمله و هجوم اقدام نماید. این پادشاه سالخورده کرائیت که مردی مردد، بی‌تصمیم، ضعیف‌النفس، ناجوانمرد بود و اطرافیانش در امور او همه گونه اخلال روا می‌داشتند کسی نبود که بتواند با چنگیزخان نبرد کند و اگر هم پسر او سنگون عصیان نمی‌ورزید باز هم کاری از پیش نمی‌برد.

چنگیزخان پس از شکست «قلاجیت‌الت» و رفتن عده‌ای از هوادارانش سخت‌ترین ساعات دوران سلطنت خود را می‌گذراند. کمی افراد او و برتری عساکر دشمن امری بود مسلم و او مجبور شد بطرف شمال و سیبری عقب‌نشینی کند و باقصی نقاط سرزمین مغولستان و بسرحد ماوراء «بایکال» امروزی برسد. بامشتی از همراهان وفادار خود بشمال منچوریه فعلی نزدیک «ارقون»^۲ درکنار برکه کوچک «بالجونه»^۳ رسید و مجبور بود از آن آب گل‌آلود رفع عطش کند. تابستان

۱ - تاریخ سری. ترجمه هوارت ص ۴۱۰
۲ - ارگون بکتاب آقای «گرنار» موسوم به «چنگیزخان»
۳ - بنابر «تاریخ سری» بالجونه یا دریاچه ایست خرد یا برکه.

سال ۱۲۰۳ را در کنار «بالجونه» گذراند چنگیزخان عناصر وفاداری را که باوی در این ساعات تلخ همکاری کردند (و آنها را بعداً «بالجونیان» نام نهادند) بانهایت سخاوت و جوانمردی پادشاهای عالی داد. (حقوق ثابت دارند و از دیگران ممتاز میباشند : از تاریخ رشیدی. الحاق مترجم)

اثتلافی که علیه چنگیزخان صورت گرفته بود خود بخود منحل میشد زیرا این بیابان گردان بی ثبات اگر پیمانی می بستند برای موسم و فصلی مخصوص بود. بنابر نوشته رشیدالدین چندین نفر از رؤساء مغول که در نتیجه کینه توزی با چنگیزخان بخدمت «وانگ خان» رفته بودند از قبیل «داریتای» «قوچر» «آلتان» و «جموقه» کنگاشی نمودند که پادشاه کرائیت را بکشند. «وانگ خان» بموقع از این سوء قصد آگاه شد و بر آنها حمله ور گشت و توطئه کنندگان فراری شدند و هرچه داشتند بدست افواج «وانگ خان» افتاد. «جاموقه» «قوچر» و «آلتان» پناه به «نایمان» ها بردند و «داریتای» (بنابر گفته رشیدی عم چنگیزخان بود) نزد چنگیزخان رفت و خود را باو تسلیم نمود.

بنابراین ، وضع چنگیزخان بهبود حاصل نمود بطوریکه در پائیز سال ۱۲۰۳ از «بالجونه» عازم «اونون» شد تا بحمله و هجوم بپردازد. چون زن و فرزند جوجی قسار بدست کرائیت ها افتاده بود چنگیزخان از این موضوع استفاده نمود و با پیامهای دروغی که از جانب قسار می فرستاد سعی نمود تا سوءظن و بی اطمینانی «وانگ خان» را منتفی نماید. «وانگ خان» آن پیامها را باور کرد و آن اطمینانهائی را که می دادند جدی پنداشت و داخل مذاکره برای انعقاد پیمان صلح شد و برای این منظور «مقداری خون در شاخ گاو» برای اجرای مراسم سوگند فرستاد. در همین هنگام «چنگیزخان» بایک راه پیمائی سریعی که از انجام آن هیچکس مطلع نشده بود بر قوای کرائیت تاخت و آنها را غافلگیر و کاملاً مغلوب و متفرق و پراکنده ساخت. این پیکار را که بنابر «تاریخ سری در «ججراوندور» و «بنابر «یان چه» این پیکار در جبال «چه چه یون تو» روی داده است) روی داده و

محققان بین سرچشمه‌های «تولا» و «کرو لن» واقع است^۱ فیروزی قطعی چنگیز خان را مسلم ساخت. وانگ خان طغریل و پسر او «سنگون» بطرف مغرب فرار کردند. چون بسرزمین نایمان‌ها رسیدند یکی از قراولان نایمان موسوم به «قوری سوباچی» «وانگ خان» را بی آنکه بشناسد کیست کشت^۲ و سربریده او را نزد «تایانگ»^۳ پادشاه خودشان فرستاد. مادر تایانگ موسوم به «قوربسو» در برابر سر پادشاه کرائیت که بدست آنها افتاده بود صدقه‌ای داد و بافتخار او نغمه‌ای ساز کردند^۴. «سنگون» از صحرای گویی گذر کرد و مدتی براهزنی و غارتگری در حدود و ثغور «سی‌هیا» نزدیک «اتسین گل» عمری می‌گذراند و بعد بطرف «تزایدام» رفت و سپس به «کوچا» نزد اویغوریان رفت و بطور غیر روشن و نامعلومی کشته شد^۵.

ملت کرائیت تسلیم چنگیز خان شد و با وفاداری و درستی باو خدمت می‌کرد. مع هذا چنگیز خان برای احتیاط عوامل کرائیت را بین عشایر مختلف مغول تقسیم نمود تا بتدریج در بین مغولان مستحیل شوند. مخصوصاً رعایت حال کسان و اعوان «جاگمبو» (برادر وانگ خان) را بیشتر می‌نمود زیرا یکی از دختران همین شاهزاده مسماة به «آباق بیگی» زن چنگیز خان بود و جوان‌ترین پسر او تولوی نیز یکی از دختران «جاگمبو» را که شاهزاده خانم «سورقه‌قتانی» نام داشت بزوجیت گرفته بود (بعدها خواهیم دید که این زن در خاندان چنگیز خانی چه نقش مهمی دارا شده است).^۶

۱- آقای هاوارت جبال «جرکابچی قای» و «جراوندور» را در مسیر سفلی «کرو لن» می‌داند. ۲- «تاریخ سری» ترجمه پلیدو در روزنامه آسیائی سال ۱۹۲۰ مجلد اول ص ۱۷۶
 ۳- تایانگ مرکب از دو کلمه است و بزبان چینی بمعنای پسر شاه میباشد. دهسون (دوسون) ص ۵۹ (مترجم)
 ۴- بنابر جامع التواریخ (چاپ طهران ص ۲۹۱) تایانگ خان سروانگ خان را در نقره گرفت و آنرا مدتی جهت احترام و اظهار عظمت بر تخت خویش مینهاد. (الحاق مترجم)
 ۵- عین عبارت جامع التواریخ نقل می‌شود: «... از تبت گریخت. و در حدود ولایت ختن و کاشغر بموضعی رسیده که نام آن کوچاتو سارکاشمه بود و امیری از امراء قوم قلیچ، قلیچ قرا نام که امیر و حاکم آن موضع بود او را گرفته و کشته است...»

تسخیر و تصرف سرزمین نایمان‌ها

ایجاد وحدت مغولستان بدست چنگیزخان

پس از اینکه قوم کرائیت بوسیله چنگیزخان مغلوب و مطیع شد دیگر در مغولستان فقط یک قبیله مستقل باقی مانده بود و آن عبارت بود از قبیله «نایمان»^۱ که پادشاه آنها «تایانگ» بود. در این پایان سنه ۱۲۰۳ که چنگیزخان صاحب مالک مغولستان شرقی شده بود «تایانگ» هم صاحب مغولستان غربی بود. بدین ترتیب تمام کسانی که در پیکارهای قبل شکست خورده بودند و تمامی دشمنان سرسخت و تسلیم نشده چنگیزخان گرد «تایانگ» آمدند و باو پیوستند. امیر ججیرات «جاموقه» شاه مرکیت‌ها «توقتاییکی» رئیس اویرات‌ها «قوتوقه‌ییکی» و عده‌ای ازقبایل متواری شده‌من جمله «دوربان» «قتقین» «تاتار»ها «سلجیوت» و حتی یک عشیره عاصی «کرائیت» باو گرویدند و همه خود را برای جنگ با چنگیزخان آماده کرده بودند. «تایانگ» برای اینکه از پشت‌سر به چنگیزخان حمله‌ور شود کوشش نمود کمک قوم «اونقوت» را جلب نماید. اونقوت قبیله‌ای بود ترک که در اطراف «توقتو» در شمال ایالت امروزی چین موسوم به «شان‌سی» و شمال «سوئی-یوئان» امروزی مانند سرحداران و بنفع امپراطوری «کین» زندگی می‌کرد. پیرو کیش نستوری بود. از رئیس «اونقوت»ها موسوم به «آلاقوش‌تگین» درخواست شده بود که بقوای چنگیزخان حمله کند تا عساکر او را از پشت سر و پیش‌رو مورد تعرض قرار دهند. «آلاقوش‌تگین» فوراً جهانگشای مغول را از این پیشنهاد مطلع نمود و از آن تاریخ بعد با هم متحد و مؤتلف گردیدند^۲.

۱- نایمان بزبان مغولی بمعنای عدد هشت میباشد. نقل از دهسون (دوسون) ص ۹۰ (مترجم)
 ۲- عین عبارت جامع التواریخ ذیلا نقل می‌شود: «در بهار قولتیه نیل که سال موش باشد واقع در جمادی الاخر سنه ۶۰۰ هجری تایانگ‌خان پادشاه نایمان جوقاتانان نام‌را پیش پادشاه قوم «اونگوت» الاقوش‌تگین فرستاد و گفت که می‌گویند درین حدود پادشاهی یوئی (یعنی جنکل نشین مترجم) پدید آمده. برآسمان معین می‌دانم که آفتاب و ماه دواند لیکن در زمین چگونه دو پادشاه درملکی باشند. تو دست‌راست من باش و یعمچریک مدد ده تا کیش (بمعنای منصب است. مترجم) او بستانیم. الاقوش یکی از خواص خویش را پیش چنگیزخان فرستاد «تور پیداش» نام‌وآن‌حال اعلام کرد و بدان وسيلت با حسن‌الوجه ابل شد. (الحاق مترجم)

بنابر تاریخ سری چنگیزخان قبل از اینکه عازم میدان جنگ شود برای تشکیلات قشون و تنظیم اموردولت مغول اوامر بسیاری صادر نمود. (در فصول آینده و در چند صفحه بعد در این باره شرح لازم داده خواهد شد مخصوصاً راجع به «کشیک» و مراقبت و مواظبت در امور)^۱ بعداً برای جلوگیری از حمله ناگهانی نایمان‌ها در بهاران ۱۲۰۴ نزدیکی رودخانه تمکه در «ته‌مین کر»^۲ بنابر «تاریخ سری» مجلس مشاوره یا «قوریلتای» را تشکیل داد. اکثریت فرماندهان نظامی معتقد بودند که چون در این فصل اسبها لاغرند و ضعیف بهتر است عملیات نظامی را در پائیز انجام دهند. جوان‌ترین برادر چنگیزخان موسوم به «تموچه» و عموی او داریتانویان معتقد بودند که باید فوراً و بغتاً بحمله پرداخت و از مزایای حمله ناگهانی بهره برگرفت. چنگیزخان حدت و شدت آنها را در خورتحسین دانست و بطرف سرزمین نایمان‌ها روانه شد. هرچند بنا بر پاره‌ای از منابع من جمله «یونان - چه» این لشکرکشی و جنگ بلافاصله صورت گرفته ولی بعضی از منابع دیگر چنین می‌فهماند که در فصل خزان چنگیزخان داخل کشور نایمان‌ها شده است. «تایانگ» با متحدین خود جاموقه، توقتاییگی، قوتوقوییگی و تمام عساکر و قوای نایمان ججیرت و مرکیت و اویرات بنابر آنچه در «یوان‌چه» مندرج است بتلاقی چنگیزخان بسوی آلتائی درخنگای رفتند. تصادم این دو دشمن و تلاقی آنها درخنگای در نزدیکی قراقوروم امروزی باید روی داده باشد. اگر بخواهیم روایات مورخین مختلف من جمله ابوالغازی یا آلبرت هرمان را معتبر بدانیم ناگزیر برای پیدا کردن این میدان جنگ باید برویم کنار رودخانه آلتای آلتای سو و بامسیر این نهر برویم طرف رودخانه «کودو» و بعد کنار دریاچه «کودو» یا «قراسو». این مطلب حقیقت دارد که «تایانگ» در نظر داشت که به پشت جبال آلتائی برود تا با راه‌پیمائیهای بسیار عساکر مغول را خسته و فرسوده کند و بعداً آنها را در تنگه‌های آن کوه‌ها غافلگیر نماید. «قوری سوباچی» که یکی از سرداران و امراء او بود این عمل احتیاطی را خجالت آور دانست و گفت: پادشاه سابق پدر شما اینانچ ییلگا هیچوقت کپل اسب

وپشت خودشرا بدشمن نشان نداد. تایانگ از این جواب تند و دشنام آمیز برآشفت و فرمان حمله داد. (در تاریخ رشیدی این جمله نیز هست که بالحق آن مبادرت شد. مترجم: «تو در ساعت ترسیدی. چون چنین بود «کورباسوختون» رامی بایست آوردن. یعنی خاتونی را که او دوست می داشته است.)

جنگ مخوف و هول انگیزی در گرفت. «قزار» برادر چنگیزخان که فرماندهی قلب سپاه مغول را داشت مانند سرداری جنگ آزموده و دلاور می جنگید. شب هنگام فتح نصیب مغولان شد و «تایانگ» را که سخت مجروح شده بود بارتفاعات بردند. در این جا روایت «تاریخ سری» جنبه و آهنگ یک حماسه پیدامی کند. تایانگ از همراهان وفادار خود می پرسد: کیستند این کسانی که ما را تعقیب می کنند. اینها مانند گرگانی که رمه ای را تعقیب می کنند عقب سرما می آیند؟ جاموقه چنین جواب می دهد: اینها چهارسگ شکاری برادر من تموجین هستند. این سگان با گوشت انسانی تغذیه می کنند و آنها را بزنجیرهای آهنین بسته اند. کاسه سر آنها از چدن و دندان آنها از سنگ صخره و زبانشان مانند خنجر و قلبشان از آهن است. بجای شلاق خنجرهای خمیده و منحنی دارند. باشبم رفع عطش می کنند و با باد می دوند. در پیکار و جنگ گوشت انسانی را تناول می کنند. اینک زنجیرهای آنها را برداشته اند و از دهانشان کف جاری است و بی نهایت وجد و شغف دارند. این چهارسگ عبارتند از جبه، قویلای، جلمه و سوبوتای. «تایانگ باز می پرسد: «عقب سر آنها کیست که مانند بازی گرسنه خود را بجلو می آورد؟» این برادر خوانده «اندا»ی من تموجین است که با «برگستوان» بدنش را مستور نموده است. تومی گفتی که بمجرد رسیدن مغول تو او را مانند بره ای خواهی بلعید و قطعه ای از گوشت او را باقی نخواهی گذاشت. ولی حالا» آخرین همراهان وفادار «تایانگ» بنابر روایت مغولی از او عبث می پرسیدند که

۱ - ولادیمیرتسوف در کتاب خود «زندگی چنگیزخان» ص ۶۰ «یوانچه» بالعنی خشک می نویسد که جاموقه از دبلن عساکر با عظمت مغول «تایانگ» را رها کرد و با ججیرات های خود قبل از آغاز پیکار گریخت. (ترجمه کراوزمچنگیزخان ص ۶۰) رشیدالدین نیز می نویسد که «جموقه» فرار کرد.

حالا تکلیفشان چیست و چه باید بکنند ولی «تایانگ» دیگر در احتضار بود «قوریسوباچی»^۱ برای اینکه «تایانگ» را بحال آورد فریاد زنان باومی گفت که زنان او و مادر او «گوربه سو»^۲ آمده و در خرگاه بزرگ منتظر او هستند. تایانگ در نتیجه خون زیادی که از او رفته بود دیگر بسیار ضعیف و ناتوان شده و بر روی زمین دراز کشیده بود. پس از این «قوریسوباچی» در رأس سایر نوکران وفادار «تایانگ» عازم میدان جنگ شد تا در نبرد کشته شود. چنگیزخان این شجاعت و دلاوری آنها را بسیار تحسین نمود و برای اینکه کشته نشوند خواست تسلیم شوند ولی آنها حاضر باین کار نشدند و ترجیح دادند که کشته شوند ولی تسلیم نشوند «کوشلوک (کوچلک)» کوچک ترین پسر «تایانگ» توانست با یک قسمت از کسان خودش فرار کند و قطعاً بطرف ایرتیش رفت. باستانی این ها قسمت اعظم ملت نایمان مطیع چنگیزخان شدند.

رئیس قبیله «مرکیت» «توقتیگی» نیز عقب «کوشلوک (کوچلک)» فراری رفت. یکی دیگر از رؤساء تراز دوم مرکیت موسوم به «دایراوسون» فوراً تسلیم شد و دختر خود «قولان» زیبا و خویر را بزوجیت به چنگیزخان داد. در «تاریخ سری» شرحی است راجع بصاحب منصب جوانی مغولی موسوم به «نایا» که مأموریت داشت «قولان» را از سرزمینی که پراز دزد و راهزن بود بگذراند و نزد چنگیزخان ببرد. این شرح بخوبی مبین ساده لوحی و هرزگی و لوٹ اخلاق آن دوران است^۳ بنابر تاریخ «یوان-چه» شاهزاده نایمان ها موسوم به «بویروق» برادر «وانگ خان» با کمک «کوشلوک (کوچلک)» و «توقتیگی» و «جاموقه» در اطراف «ایرتیش» علیا و دریاچه «زایسان» و جبال «اولغ طاق»^۴ یعنی در قسمت کوهستانی آلتائی سیبری و تاربا گاتای و جبال چنگیز جنگ را ادامه می دادند.

۱ - Qorisü-batchi ۲ - عین عبارت رشیدالدین از این قرار است: قوری سوباچو دیگر بار گفت:

ای تایانگ خان خاتونان تو خصوصاً «کورباسوکی» محبوبه ات تمامت خویشتن آراسته اند و ترتیب اردوها کرده منتظر تواند برخیز تا برویم. این سخن بشنید و هم حرکتی نتوانست کرد. (مترجم)

۳ - کتاب «چنگیزخان» تألیف Grenard گرنارص ۵۷ - عین املائی است که در جامع التواریخ رعایت شده

است. ص ۳۰۷ چاپ تهران، الحاق مترجم

ولی این هرچهار یکی پس از دیگری از بین رفتند؛ «بویروق» در حین شکار در حدود جبال «اولغ طاق» بدست افواج چنگیزخان افتاد و کشته شد (۱۲۰۶) بنابر نوشته یوان-چه). درپائیز ۱۲۰۸ چنگیزخان شخصاً عازم «ایرتیش» علیا شد تا آنچه از یاغیان باقی مانده است نابود سازد. درحین راه وطی طریق رئیس قبیله «اویرات» قوتوقاییکی که دیگر اصلاً قادر بمقاومت نبود تسلیم شد و بعنوان راهنما به خدمت چنگیزخان درآمد. «کوشلوك (کوچلک)» و «توقتو» درکنار «ایرتیش» مورد حمله قرارگرفتند و کاملاً مغلوب و مقهور شدند. «توقتو» در حین پیکار کشته شد و «کوشلوك (کوچلک)» فرارکرد و توانست خود را به «قراخانیان» برساند. پادشاه ججیرات‌ها «جاموقه» عده‌ای ماجراجو و دزد و راهزن و فراری و اراذل گرد آورده بود و راهزنی می کرد تا روزی که همان اطرافیانش او را به چنگیزخان تسلیم نمودند. «دهسون» (دوسون) تصویری کند که این وقایع بلافاصله پس از مرگ «تایانگ» در ۱۲۰۴ روی داده است ولی رشیدالدین در این موارد سنه‌ای ذکر نکرده است. ولادیمیرتسوف با اتکاء بروایت «تاریخ سری» اسارت «جاموقه» را پس از مرگ «توقتو» می داند که در ۱۲۰۸ واقع شده است. چنگیزخان بملاحظه اینکه با او «اندا» برادرخوانده بوده است او را مانند شاهزادگان بهلاکت رساند یعنی خون او را نریخت. «ولادیمیرتسوف متذکر می شود که بنابر تعالیم و رسوم شمنی روح انسانی در خون او است و این طرز هلاکت او یک نوع امتیازی بوده که برای او قائل شده اند». رشیدالدین روایت می کند که برادر زاده چنگیزخان را «آلچی دای» مستحفظ «جاموقه» و شاید مأمور قتل او بوده است بهر حال «آلچی دای» او را دوچار شکنجه می کرد و اعضاء بدن او را مفصل به مفصل برید، این روایت بسیار افسانه مانند بنظر می آید. در این جا بخاطر باید آورد که همین «جاموقه» که خود را مخالف چنگیزخان جلوه گر می ساخت سرانجام نشان داد که تاجه حد فتنه جو و بی حمیت بوده است. پس از آنکه قبایل «کرائیت» و «نایمان» را متوالیاً به جنگ با چنگیزخان وادار نمود در هردو نوبت خود او در حین پیکار بادشمن فرار را برقرار ترجیح داد و در میان نائره جنگ «وانگ خان» را بدو و

«تایانگ» را بعداً رها کرد و گریخت. این رقیب شخصی و حریف خصوصی کشور- گشای مغول نشان داد که چه از حیث اخلاق و فطرت و چه از لحاظ سلحشوری بسیار مادون مقام و شخصیت چنگیزخان بوده است.

آخرین دستجات «مرکیت» را بعداً سردار مغولی «سوبوتای» مضمحل و و نابود کرد.^۱ ولایات قرقیز و ینی سئی علیا (تاناولا و ناحیه مینوسینسک) در سنه ۱۲۰۷ بدون جنگ تسلیم شد.

تمامت مغولستان تسلیم گردید و توقو چنگیزخان که در فشی سپید رنگ^۲ بود با نه شعله، بیرق تمامی قبایل و ملل ترك و مغول شد. باید متذکر شد که در موقع شکست نایمان ها در سنه ۱۲۰۴ مهرداد «تایانگ» که شخصی اویغوری بود بنام «تاتاتونقا» بدست مغولان افتاد و داخل خدمت چنگیزخان شد. بدین ترتیب بدستور جهانگشای مغول مقدمه یک نوع دیوان رسالتی بامستوفیانی اویغوری تأسیس گردید.

چنگیزخان امپراطور

چنگیزخان برای اینکه عشایر و قبایل، عروج او را باوج قدرت بشناسند منتظر تسلیم و تمکین تمامی قبایل یا مجازات آخرین مخالفین و مقاومین نشد. در بهاران سال ۱۲۰۶ در نزدیکی سرچشمه های «اونون» مجلس مشاوره «قوریلتهای» کبیر را تشکیل داد و تمام ترك و مغولانی را که مطیع نموده بود و عبارت بودند از صحرانوردان و عشایر و ایلات مغولستان خارجی امروزی دعوت نمود. عموم این قبایل مغولی و عشایر ترك در آن مجلس او را بعنوان رئیس عالی خود شناختند.

۱ - روایات چینی با تاریخ سنه ای که رشیدالدین در باره آخرین پیکار سوبوتای با اتفاق داماد چنگیزخان «توقوچر» (توقچر - تنجار - تنجار) علیه آخرین نفرات «مرکیت» ها نموده اند یکی است ۱۲۱۷. ولی «تاریخ سری» آنرا در ۱۲۰۶ ذکر می کند. تاریخ سری هر چند درباره اتفاقاتی که در داخل مغولستان روی داده بسیار معتبر و دقیق است ولی درباره جنگهایی که در نواحی دور دست روی داده زیاد دقیق و قابل اعتماد نیست. (پلیو. مقاله ای در روزنامه آسیائی سال ۱۹۲۰. مجلد اول ص ۱۶۴-۱۶۳) مرکیت ها در کنار شط چم یا جام از سوبوتای شکست خوردند و بنظر بارتولد باید آن محل در اویغوریه غربی باشد. کتاب ترکستان بارتولد ص ۳۶۲. ۲- عین عبارت رشیدالدین بدین قرار است: «چنگیزخان فرمود تا توقی نه پایه سفید برپای کردند.» (الحاق مترجم)

بنابر «تاریخ سری» این عنوان کلمه «خاقان» بوده که بنابر سنی قدیمی والقای که از دیر زمان نزد قبایل «ژوان-ژوان» از قرن پنجم موجود بوده باخلاف تمام پادشاهانی که در مغولستان سلطنت کرده‌اند تعلق داشته است و در قرن ششم «توکیو»ها و در قرن هشتم «ایغور»ی‌ها هم همین عنوان با فخامت را استعمال می‌کرده‌اند. سیاحان مغرب‌زمین از قبیل «پلان کارپن» «روبروک» «مارکوپولو» و «اودوریک»^۱ نیز همین عنوان را برای «خان بزرگ» استعمال می‌کنند.^۲

از سقوط اوغورها در سنه ۸۴۰ امپراطوری مرغزاران و دشت‌ها عملاً بلاوارث مانده بود. وقتی که چنگیزخان خود را خان عالی «تمام کسانی که زیر چادرهای نمدی سکونت دارند» اعلام نمود صراحتاً نشان داد که آن امپراطوری قدیمی که متناوباً نیاکان ترکان (هیونگ-نو)ها و بعداً اجداد مغولان (ژوان-ژوان)ها و (هیاطله) و باز ترکان (توکیوها و ایغوری‌ها) متصرف شده بودند اینک مجدداً بنفع مغولان احیاء گردیده و بطور قطع در تحت تصرف آنها است. تمامی ملل ترك و مغول اینک در ملت جدید مغول مجتمع و مستحیل شده‌اند که عبارتست از «موقول اولوس یا موقولجین اولوس» و من بعد در زیر همین نام «مغولان» است که غالب و مغلوب، کرائیت و نایمان و یورجقین و جملگی «نسل‌هایی که زیر چادرهای نمدین زندگی می‌کنند» شناخته میشوند و همین نام است که بعدها همه آنها بدان افتخار و مباهات خواهند نمود.^۳

بطور واضح و روشن معلوم نیست که در قوریلتای ۱۲۰۶ نقشی را که

۱ - Odoric de Pordenone

۲ - خاقان عنوان قدیمی «ژوان - ژوان»ها (بنابرین مغولی) بود و بعداً

شاهان ترك «توکیو»ها که مغرب امپراطوری «ژوان - ژوان»ها در نیمه دوم قرن ششم و جانشین همان‌ها بودند آن عنوان را استعمال نمودند. شکل مغولی «قآن» که در سایر متون من جمله «تاریخ سری» و «اوردوس» آمده تحریف‌شده همان خاقان است. آقای پلیو می‌نویسد که من تردید دارم و باور نمی‌کنم که چنگیزخان لقب «خاقان» را استعمال کرده باشد. بنظر من لقب واقعی او چنگیزقان یا چنگیس‌قان بوده است (۰ پلیو. یادداشت‌هایی درباره ترکستان تونگ پائو ۱۹۳۰، مجلد اول ص ۲۰) همچنین بنوشته آقای پلیو بنام «مغولان و دربار پاپ» در مجله «مشرق‌سیحی» سال ۱۹۲۳ شماره ۱۹ مراجعه شود.

«کو کچو» ای شمن که اورا نیز «تب تنگری»^۲ مینامند^۳ برعهده داشته ازچه قرار بوده است. پدر این «کو کچو» که مردی مسن و فرزانه بوده موسوم به «مونگلیک»^۴ در زندگی چنگیزخان نقش عظیمی را انجام داده و ظاهراً درپیری با مادرچنگیزخان «الون-که» ازدواج نموده بود.^۵

«کو کچو» با قدرت معجزآسایی که داشت باعث شده بود که مردم یک نوع ترس و رعب خرافه‌ای از او داشته باشند. او شایع نموده بود که براسی خاکستری رنگ و خال‌دار سوار میشود و بآسمان میرود و در آنجا با ارواح صحبت می‌کند. همین «کو کچو» در قوریل‌تای اظهار داشت که «آسمان آبی جاویدان» چنگیزخان را «خاقان جهان» اعلام می‌دارد. این تقدیس آسمانی را امپراطور به عنوان اساس و پایه قدرت خویش مورد استفاده قرارداد و خود را خاقان (یا به عبارت صحیح تر، قان) بنا به اراده و امرو قدرت آسمان جاویدان نامید «مونگ کا تنگری-این - کچون- دور»^۶ و همین عنوان و لقب تشریفاتی است که اعقاب وی نیز استعمال

پاورقی شماره ۳ مربوط به صفحه قبل است

۳ - مغولان چنگیزخانی بعضی اوقات خود را بنام «مغولان آبی - مغولان کبود» (کو کامونقول) می‌نامیدند (بتاریخ مورخ چینی «سانانگ ستسن» Sanang Setsen ترجمه شملت ص ۷۰ رجوع شود) قبل از آنها بنا بر کتیبه‌های کوشو - تزیادام قبایل توکیو خودشانرا «ترکان کبود» می‌نامیدند «کوک - ترک» تحقیقات آقای توسن بنام «کتیبه‌های اورخون» ص ۹۸. کلمه آبی یا کبود از آسمان اقتباس شده از «تنگری» و خاقانهای «توکیو» و بعداً خان‌های بزرگ چنگیزخانی خودشانرا نمایندگان و مبعوثین آسمان می‌دانستند که از جانب آسمان بزمین نازل شده‌اند. «جایا قاتو» یا بمغولی جایا آتو» این را نیز می‌دانیم که بی جهت معتبر و صحیحی مغولان را تاتار می‌پندارند و خود مغولان در برابر مسافرینی که از مغرب زمین در قرن سیزدهم می‌آمدند می‌گفته‌اند که «مغولان نمی‌خواهند آنها را تتر بنامند خاصه که تترها ملتی دیگر بوده‌اند نقل از کتاب روبروک فصل ۱۸»

۱ - Köktchü - ۲ - Tāb-tāngri

۳ - آقای هینش در ترجمه تاریخ سری می‌نویسد که «تب تنگری» باین معنا است: خدای مطلق - خدای تعالی «خداوند متعال» ۴ - Munglik ۵ - «مونگلیک» که مورد اعتماد «یسوگای» و «اولن-ایکه» بوده از طرف «اولن-ایکه» پس از مرگ شوهرش «یسوگای» مأموریت یافت که برود و «تموچین» را که نزد «تغقیرات» (قنقرات) ها بود باز آورد. این کار را بخوبی انجام داد ولی کمی بعد همین «مونگلیک» چون تموچین سیزده ساله را طفل یافت او را رها کرد و با گله و رمه‌ای که باقی مانده بود رفت. پس از اینکه چنگیزخان ابراز لیاقت نمود و توفیقاتی نصیبش شد مونگلیک باز آمد و باو پیوست. همین شخص بود که بموقع چنگیزخان را از قبول دعوت «وانگه‌خان» پادشاه کرائیت منصرف نمود در زیر این ملاقات نقشه و طرح مخوفی بود که «سنگون» تعبیه نموده بود تا چنگیزخان را بهلاکت برساند. آیا در خلال امر «مونگلیک» با مادر بیوه چنگیزخان «اولون-ایکه» وصلت نموده است یاخیر. علامت استفهام را باید نگاشت؟

نمودند مثلاً نتیجه او «گیوگ» درنامه‌ای که به پاپ «اینوسان چهارم»^۱ نوشته همین‌عنوان بر روی مهر او تکر شده است. «ولادیمیرتسوف» مینویسد که یک احترام مخصوصی و نیایش خاصی برای «توق» چنگیزخان آن درفش سفید با نه دم «ياك»^۲ قائل بودند و آن را مظهر روحی می‌دانستند که نگاهبان خاندان سلطنت و حارس و حافظ «آلتان اوروغ» خاندان زرین «امپراطور» میباشد. نام این روح محافظ بزبان مغولی «سولده» است و ولادیمیرتسوف متذکر میشود که مغولان معتقد بودند که همین روح و مظهر آن همین «توق سپید و نه دم» مغولان را به تسخیر جهان راهنمایی میکرد.

آن‌شمن موسوم به «کو کچو» به چنگیزخان کمک نمود تا سلطنت خودش را بر روی اساس و پایه‌های «مذهب» بنیاد نماید. در نتیجه این اقدام برایش مسلم شده بود که از هر دستبردی مصون است زیرا قدرت ساحری و معجزنمایی او از طرفی و از طرفی دیگر مقام پدر او «مونگلیک» در خاندان سلطنت او را از هر تعرضی محفوظ می‌دارد. این تصور باعث شد که جسور و گستاخ شود و می‌خواست با این مقام وحیثیت ماوراءطبیعت که کسب نموده بر پادشاه ویر امپراطوری حکومت کند. برای اینکه دشمن خودش را نابود کند روزی به «خان» گفت که در عالم مکاشفه بودم که از عالم غیب بمن الهام شد که «بامر آسمان جاویدان» تو «تموجین» سلطنت خواهی نمود و پس از تو «قسار» پادشاه خواهد شد. بنابراین اگر «قسار» را از بین نبری همواره دوچار خطر خواهی بود. این عبارات در روح چنگیزخان چنان سوءظن تولید نمود که برادر خود را دستگیر نمود و کلاه و کمر را که علائم فرماندهی میباشد از او باز گرفت. بنابر «تاریخ سری» مادر چنگیزخان «اولن-اکه» از ماجرا مطلع شد و شتابان رفت و «قسار» را نجات داد و سینه خود را باز و پستانهای خود را بدو دست گرفت و با وضعی تأثرانگیز به چنگیزخان گفت: «من با این دو پستان بشما

۱ - Innocent IV. بمقاله آقای پلینام «مغولان و دربار پاپ» که در «مجله مشرق مسیحی» سال ۱۹۲۳ ص ۲۲ انتشار یافته ر.ک.

۲ - ياك Yack یک نوع گاو بسیار بزرگ و مخصوصی است که در ارتفاعات آسیای مرکزی و مغولستان و صحرای گوبی و سیبری زندگی می‌کند. دارای پشهای بلند و بسیار نازکی است و پشهای دم آن مانند یال اسب می‌باشد. «توق» چنگیزخانی با نه دم از این گاو آراسته بوده است (الحاق مترجم).

شیر داده‌ام و شما را برشد رسانده‌ام. قسار مگرچه جرمی مرتکب شده که تومی خواهی گوشت خودت را ازین بیری. تو، ای تموجین این پستان را می‌مکیدی و برادران دیگرت قاچيون و اوچيقين از این پستان دیگر شیر خورده‌اند ولی فقط قسار است که از هردو پستان من شیر خورده است. تموجین تونبوغ و ذکاوت داری و قسار زور و قدرت دارد و بهترین تیراندازها است. هروقت عشایری طاغی شده‌اند کمان و تیرهای قسار آنها را مقهور و مغلوب نموده است. حالا که دشمنان مضمحل شده‌اند دیگر باو حاجتی نیست؟^۱ چنگیزخان خجل و منفعل شد و تمام عناوین شرافت و افتخارش را به قسار پس داد و فقط چند نفر از خدمتکاران او را معزول نمود. آن‌شمن باز هم دست بر نمی‌داشت و می‌خواست همواره برخاندان سلطنت فرمانروائی داشته باشد و این بار بکوچک‌ترین برادر چنگیزخان موسوم به «تموجه‌اوچيگين» متوجه شد و در ملاء عام باستخفاف او پرداخت. «بورته» زن چنگیزخان که زنی عاقل و فهمیده بود شوهرش را از این روش تحقیرآمیز آگاه ساخت و باو گفت: اگر در حیات تو به برادرانت دشنام بدهند بدان که پس از ممات مردم علیه اولاد تو قیام خواهند نمود. این بار چنگیزخان ملتفت مطلب شد و به «تموجه» اجازه داد که شر آن جادوگر را از سرهمه کوتاه کند. انجام این امر باختصار بعمل آمد. چند روز بعد «کوکچو» با پدرش «مونگلیک» بدیدن چنگیزخان آمده بودند. تموجه گلوی شمن را گرفت و چنگیزخان بآنها گفت بروید و حسابهايتانرا در خارج تصفیه کنید. تا «کوکچو» از چادر امپراطوری بیرون آمد سه نفر قراولی که بامر «تموجه» در آنجا گماشته شده بودند - البته این اقدام با موافقت ضمنی چنگیزخان بعمل آمده بود - او را گرفتند و بی‌آنکه «خونی بر زمین ریخته شود» ستون فقرات

۱ - نقل از کتاب «گرنار» بنام چنگیزخان ص ۶۳ و لادیمیرتسوف «زندگی چنگیزخان» ص ۸۳ در همان ایام نیز در پیکاری که علیه تاپانگ نایمان‌ها در سنه ۱۲۰۴ نمود و بجنک صورت قطعی داد قسار فرمانده قلب سپاه مغول بود و لیاقت خود را بمنصب ظهور رسانیده بود.

او را شکستند^۱. مونگلیک که دانست پسرش مرده اعتراضی نکرد و فقط گفت: «ای خاقان مدتها قبل از اینکه پیداشاهی نائل شوی خدمتگزارت بودم و بازهم بتو خدمتگزاری خواهم نمود ...» پس از این واقعه چنگیزخان «اوزون» را که سالخورده ترین افراد قبیله «بارین» و بزرگترین شمن آرام و بی سر و صدائی بود بجای «کوکچو»^۲ با عنوان «بیگی» انتخاب نمود و طبق سنن جاریه «اسب سفید و جامه بلند سفیدی» با و اعطاء فرمود. (مونگلیک و منگلیک هم نوشته شده است. ا.م.)

بدین ترتیب دیدیم که در چمنزارها و زیر دو چادر نمدین یک نوع نزاعی بین خرقة پوشی منتسب بمذهب و یک امپراطور یا بین یک جادوگر و خانی بزرگ روی داد و بزودی خاتمه یافت. خان بزرگ بزودی کمر جادوگر را شکست و او را نابود ساخت.

امپراطوری جدید مغول - دولت و قشون

قتل کوکچو مانع از این نشد که امپراطوری جدید، چنگیزخان براساس مذهب استوار باشد یعنی همان مذهب قدیم ترك و مغولان که معتقدند يك نیروی نهانی و قدرتی نامرئی همه چیز دنیا را اداره می کند. براین تصور مذهبی قدیم عوامل مزدیسنی و چینی نیز علاوه شده بود. «خان بزرگ» مظهر تنگری یعنی آسمانی است که جذبه خدائی دارد یا خدای آسمان است. بنابراین خان مظهر آسمان یعنی مظهر خدا است. این موضوع از بعضی لحاظ مشابهت دارد با «تین» چینیان و نفوذ «اورمزد» ایرانی نیز در آن بی اثر نبوده است.^۳

۱ - رشیدالدین در جامع التواریخ (چاپ تهران ص ۱۲۸) می گوید «کوکچو» که مغولان او را «تب تنگری» می گفته اند مدعی بوده که از مغیبات خبر میدهد و خدا با او سخن می گوید و با آسمان می رود. در موقع زمستان بموضع «اوتان کاروان» که سردترین ولایت است برهنه در میان یخ نشستی و از حرارت او آب بسته گذاخته گشتی و از آب بخار انگیخته میشد تاریخ رشیدی: و تزویر داشته وبا چنگیزخان سخن گستاخ گفتی و ... چنگیزخان بکمال عقل و کیاست دانسته که او مریض مجنون است روزی با برادر خود جوجی قسار قرار کرد که چون او بار دو آید و فضول آغاز کند او را بکشد. جوجی قسار بغایت بقوت و دلاور بود بعدی که آدمی را بدو دست می گرفت و پشت او را مانند چوبی باریک می شکست. فی الجمله تب تنگری آمد و آغاز فضولی کرده او را دوسر پای زده و از اردو بیرون انداخت و کشت ... الخ. (الحاق مترجم) ۲- بارتولد ترکستان ص ۳۹۱-۳. در این باره چنگیزخان عین الفاظی را که خاقان های توکیو در قرن هفتم و هشتم بنا بر کتیبه های کوشوتزاید ام بکار می بردند استعمال کرده است. «من که شبیه با آسمان هستم و آسمان مرا مبعوث کرده است.» ییلگا خاقان. تومسن کتیبه های اورخون ص ۱۲۲

تمام جانشینان چنگیزخان تاموقعی که در شرق اقصی کاملاً خوی و خلق چینیان در آنها رسوخ نیافته بود یا آنهایی که متخلق بآداب و معتقدات مسلمانان در ترکستان و ایران و روسیه شده‌اند و خودشانرا نمایندگان «تنگری» در روی کره ارض می‌پندارند، بطوریکه امر آنها امر آسمان و عصیان علیه آنها عصیان برضد آسمان می‌باشد.

این چنین بنظر میرسد که خود چنگیزخان هم عقیده و ایمان مخصوصی بآن خدائی داشته که بر فراز کوه «بورقان-قلدون»^۱ در «کنتی» اروزی و کنار سرچشمه-های نهر «اونون» خدائی می‌کرده است. وقتی که در آغاز امر چنگیزخان توانست در نتیجه سرعت سیر اسبش از دست «مرکیت»ها فرار کند و این دشمنان وی زن او «بورته» را باسیری بردند چنگیزخان بهمین کوه پناه برد و در زوایای آن مخفی شد. نظر بهمین ایمان و اعتقاد بود که بعداً بزیارت بآن کوه شتافت و از کوه بالا رفت و بنا بر معمول مغولان و برای اظهار بندگی و خضوع کلاهش را از سر برداشت و کمربندش را بر روی کتف‌های خود نهاد و نه بار بزانو افتاد و بر طبق همان سنن و مذهب مغولی «قمیز» نوشید. «قمیز» عبارتست از شیر مادیان که تخمیر و تقطیر شده باشد و صحرانوردان آن «الکل» را می‌نوشیدند. باز نظر به همان اعتقاد و ایمان بود که قبل از اقدام بچنگ «ملی» علیه امپراطوری «کین» در پکن بهمان کوه «بورقان-قلدون» بزیارت رفت و با همان حالت خضوع و خشوع کمربند را بگردن خود انداخت و گفت: «ای تنگری جاویدان - کین‌ها اجداد و نیاکان مرا با وضع فجیعی کشته‌اند اینک اسلحه بدست گرفته‌ام تا خون آنها را بریزم و انتقام جوئی کنم. اگر با تصمیم من موافقی با قدرت و نیروی خودت بمن کمک کن.» بنا بر نوشته رشیدالدین و سایر منابع قبل از این لشکرکشی مدت سه‌روز چنگیزخان در «یورت» خود تنها با آن «روح‌مجرد» مانده بود و گرداگرد او مغولان رو بآسمان نموده و می‌گفتند: تنگری. تنگری. در چهارمین روز، خان که مظهر قدرت آسمانی بود

از چادر و خرگاه بیرون آمد و اعلام داشت که «تنگری جاویدان» باو وعده فتح و نصرت داده است.

از این مذهب باستانی و قدیمی و پرستش قلل کوهساران و چشمه ساران تعالیمی ناشی شده که نویسندگان مسلمان و مبلغین مسیحی آنها را نقل و روایت نموده اند: عروج بقلل کوهساران مقدس برای تقرب به «تنگری» و برای این نزدیکی باید مانند «خان بزرگ» کلاه را از سر برداشت و کمر بند را دور گردن انداخت و بدین وسیله مراسم اطاعت و حقارت را بجای آورد. در موقع رعد و غرش آسمان که دلیل خشم و غضب «تنگری» است باید مخفی شد. نباید چشمه ساران را آلوده کرد زیرا ارواح در کنار آن آب های پاک و جویبارها زندگی می کنند. بنابراین در جویبارها نباید تن و ملبوس خودشانرا بشویند. (این دستور در ابتداء موجب سوء تفاهاتی با جامعه مسلمانان شده بود که معتقد بوضو و غسل می باشند).

باید در اینجا یادآور شد که مغولان در نتیجه رعب خرافات آلودی که از آسمان و از سحر و ساحری داشتند شرط احتیاط می دانستند که نه فقط با «شمن» های خودشان بلکه با سایر نمایندگان احتمالی آسمان یعنی رؤساء هر فرقه و مسلکی که ممکن بوده واجد قدرتی مافوق الطبیعه باشند روابط حسنه ای را دارا باشند. البته کشیشان نستوری که نزد قبایل کرائیت و اوفقوت ها بودند یا راهبان بودائی که نزد قبایل اوغوری یا ختائی می زیستند یا ساحرانی که نزد «تائوایست» های چین با نفوذ بودند یا «لاما» های تبتی یا مبلغین فرقه فرانسیسکن یا عابدان مسلمان همه مورد احترام آنها بوده اند.^۱

حسن رفتار آنها نسبت بنمایندگان این مذاهب و فرق مختلف یک نوع سند اطاعت و انقیاد دیگری بود نسبت به «تنگری». این تشویش خاطری که

۱ - در اعلامیه ها یا یرلیغ های پادشاه چنگیزخان صراحتاً نوشته شده است که: درباره «هوشانگ» ها (عابدان بودائی) و «یده لی کوون» ها «کشیشان نستوری» و «سین چنگ» ها «مردمان مقدس تائوئیستی» و «تاشه مان» ها (زهاد مسلمان) باید بداند که از پرداخت عوارض و مالیاتها و عوارض بازرگانی و از هر نوع مصادره ای معاف میباشند. آنها فقط باید با آسمان متوسل شوند و از عالم غیب سعادت و رستگاری پادشاه را استدعا کنند. (فرمان امپراطور خطاب به قویلی ۱۲۷۵. نقل از «استاد و نوشته های دیوانی» در کتاب «شاوان». ۱۹۳۰ ص ۳۴).

مبتنی بر خرافه بود باعث شد که مغولان نسبت بافکار و اعتقادات مذهبی عامه ناس فوق العاده با گذشت و اغماض باشند. آرزوی که این رعب و ترس خرافاتی از بین مغولان در ترکستان و ایران بر افتاد احفاد چنگیز خان دارای تعصب شدید مذهبی شدند و گذشت و اغماض جای خود را به تعصب داد.

دولت مغول که بر روی این اصول بنا شده بود اسباب وجهات تمدن را از ترکان اویغوری اقتباس نمود و زبان و خط آنها زبان و خط ادارات دولتی مغولان شد. ما قبلاً دیدیم که در سنه ۱۲۰۴ و سقوط سلطنت نایمان ها چنگیز خان یک نفر اویغوری را موسوم به «تاتاتونگا» که مهرداد «تایانگ» بود بخدمت خود پذیرفت. چنگیز خان به همین مستوفی دستور داد که به پسران او طرز نوشتن مغولی را بخط اویغوری بیاموزد و اسناد رسمی را با خاتم امپراطوری «تمغا» موشح نماید و بدین ترتیب مقدمه تأسیس یک دیوان خانه بنیان گذاری گردید. در سنه ۱۲۰۶ چنگیز خان مقام قاضی اعظم را به «شیگی-قوتوقو» تفویض نمود. این شخص تتری بود که چنگیز خان و زنش «پورته» او را سابقاً بفرزندی برگرفته و از خردی ب بزرگی رسانده بودند. «شیگی-قوتوقو» مأموریت داشت که تمام تصمیمات و احکام قضائی را بخط اویغوری ولی بزبان مغولی بنویسد. علاوه بر این مأمور بود که در «دفتر آبی» «کوکودبتر» تقسیم مردم را بین نجیبان و اشراف مغول بنویسد و بالنتیجه این دفتر آبی مجموعه ای شد از مقررات قضائی و سندی برای ثبت نام و نشان مردم و اشراف و خادمان خارجی آنها.

«یاساق»^۱ که معنی تحت اللفظی آن تنظیمات و نظامات است، حقوق عرفی چنگیز خانی است که طرح نخستین و با تنفیذ شاهانه آن در قوریلتهای ۱۲۰۶ صورت گرفت. بوسیله یاساق، خان اعظم «فلک قدرت» انضباط بسیار شدیدی بر حسب اراده آسمان در جامعه کشوری و لشکری (که هر دو یکی محسوب میشود)

۱- یاساق یا جاما بزبان مغولی یاساق یا یاسا بترکی بمعنای تسویه کردن و تنظیم نمودن است. ر. ک. به مقاله آقای پلیدر روزنامه آسیائی ۹۱۳ شماره ماه آوریل و ژوئن ص ۴۵۸ و ۲۵۶ (این لفب بشکل یاسا وارد زبان ما شده است مترجم)

برقرار می‌دارد، در این قانون شدید و بی‌نظیر کیفر قتل و سرقت مهم و دروغ ناشی از تبانی، و زنا و لواط و کلاهبرداری و جعل و تزویر و خیانت اعدام است. یاسا که در عین حال قانون مدنی و قانون اداری و انتظامی برای حکومت جهانی است عصیان در امور کشوری و لشکری را برابر جنایات حقوقی می‌داند. یاساق را از لحاظ قضائی ییلیک‌ها یعنی سنت‌های چنگیز خان تکمیل میکرد. امروز آن ییلیک‌ها و خود یاساق هردو مفقود شده است.

نتایج این انتظام و ترتیب مغولی موجب اعجاب و حیرت مسافرین مغرب زمین شده بود. در حدود چهل سال پس از تشکیل قوریلتهای ۱۲۰۶ «پلان کارپن» که از مغولستان برگشته بود چنین می‌نویسد: «تترها (یعنی مغولان) مطیع‌ترین ملل دنیا در برابر رؤساء خودشان می‌باشند. اطاعتی که آنها از رؤساء خودشان می‌کنند، بیشتر از اطاعتی است که کشیشان ما از رؤساء مذهبی می‌نمایند. همیشه نسبت بر رؤساء خود بسیار مؤدب هستند و هیچوقت با آنها دروغ نمی‌گویند. بین آنها هیچوقت شقاق و خلاف و قتل روی نمی‌دهد. گاه گاه سرقت‌های بی‌اهمیتی بوقوع می‌پیوندد. اگر چهارپا یا جانوری که متعلق یکی از آنهاست گم‌شود یا ببنده آن نه فقط آنها تصاحب نمی‌کند بلکه آنها بصاحب اصلی آن تسلیم می‌نماید. زنان آنها عقیف و پاکدامنند حتی در موقع تفریح و تفرج هم شرایط عفاف و عصمت رعایت می‌شود.» اگر این تصویر را با هرج و مرجی که قبل از تسلط چنگیزخان بین قبایل مغول وجود داشته است مقابله کنیم و یا باحالت و وضع اخلاقی ملت امروزی مغول بسنجیم بخوبی درک می‌کنیم که «یاساق» چنگیزخان چه تغییرات عمیقی در جامعه مغولی پدید آورده بوده.^۱

۱ - ژوانویل Joeniville آنچه را که بنابر نوشته‌های هیئت اعزامی فرقه «فرانسیسکن» درباره «یاساق» دانسته بدین ترتیب خلاصه نموده است: تعالیم و مقرراتی که چنگیزخان وضع نمود برای این بود که تمامی اقوام در آرامش و صلح و سلم زندگی کنند. چنان آسایشی پدیدار شد که هیچ کس هیچ چیز دیگری را نمی‌ربود و کسی کس دیگر را نمی‌زد و اگر خلافتی برکتب میشد دست او را از میج قطع می‌کردند. هیچ کس با زن دیگری یا دختر دیگری رابطه [نامشروع] ایجاد نمی‌نمود اگر می‌خواست دست او با پیش متصل باشد یا از زندگی چشم نه‌بندد. این مقررات و تعالیم و اوامر و سایر مقررات دیگر برای این بود که در آرامش و صلح و صفا زندگی کنند.

در رأس و ستاک این بنای اجتماعی خاندان چنگیزخانی یا خاندان زرین «آلتان اوروغ» جای دارد که رئیس آن خان بزرگ «خاقان-قآن» است و پسران خان بزرگ شاهزادگان «کبه گون» می باشند. همانطور که نیاگان کشورگشای مغول گوشه‌ای از چمنزاری را که زادگاهشان بوده تصرف نموده بودند همانطور هم تمام آن کشورهای پهناوری را که وی مسخر نموده بود باو تعلق داشت. چراگاه‌ها و چمنزارانی «نوتوق-یورت» که بچهار پسر چنگیزخان اختصاص داده شده بود مقدمه خانات آینده خاندان چنگیزخان شد. چنانکه می‌دانیم و قبلا گفته شد عده‌ای از عشایر و قبایل ترک آلتائی را چنگیزخان داخل «اوروغ» خود نموده بود و بدین ترتیب جامعه ترک و مغولی بصورت یک سازمان اشرافی باقی ماند. این «اشراف مرغزاران» و این برگزیدگان «بهادران» و رؤساء «نویان»^۱ هاسی باشند که طبقات مختلف جامعه مغولی را که ذیلا نوشته می‌شود اداره می‌کردند: جنگجویان یا وفاداران که آزاد مردان جامعه مغول محسوب میشوند («نقور» که صیغه جمع آن «نقود» می‌باشد) - عوام الناس («آرات» یا «قرمچو») و در ردیف آخر رعایا «اوناقان بوقول» که علی‌الاصول نباید از نژاد مغول باشند. ولادیمیرتسوف و «بارتولد» درباره این «اشراف مرغزاران» مطالعاتی نموده‌اند و ولادیمیرتسوف تمام عوامل یک جامعه «فتودال» را در آن تشکیلات تشخیص داده و معتقد است که تمام طبقات این جامعه را در درجات مختلف سلسله مراتب یک رابطه موروثی که عبارت از وفاداری شخصی و انفرادی است بهم متصل می‌نموده است. در درجات مختلف مراتب و مقامات لشکری نیز همان اصل «فتودال» حکومت می‌کند و همان رابطه وفاداری شخصی آنها را یکدیگر پیوند میدهد. رئیس واحدهای ده‌نفری «اربان»، یکصدنفری «جاقون»، یکهزارنفری «مینگان» و

۱ - در مجموعه لغاتی که از «هوایی-ییو» "Houa-yi yi yu" در سال ۱۳۸۹ نوشته شده چنین استفاد می‌شود که «نویان» مترادف «کویی Kouei» بوده که بمعنای نجباء است. تلفظ آن بعدها «نویون» شده و خارجیانی که در قرون وسطی با آنها رفته بودند «نوئین» هم می‌شنیده‌اند. پلینو بمقاله‌ای که وی در «مجله شرق مسیحی» در سال ۱۹۲۴ بطبع رسانده است مراجعه شود.

واحد‌های ده‌هزارنفری «تومان» همه را حس وفاداری شخصی بایکدیگر متحد مینماید. فرماندهی تمام این دسته‌ها از واحد‌های ده‌نفری گرفته تا واحد‌های ده‌هزارنفری با کسانی بود که از طبقه اشراف «نویان»‌ها باشند. زیر دست آن فرماندهان نجبای تراز دوم یا آزادمردان جای داشتند که دارای عنوان قدیمی ترکان «ترخان» (بمغولی درقان) بودند. این ترخان‌ها دارای این مزیت و برتری بودند که اصولاً می‌توانستند غنائمی را که در جنگ بدستشان می‌رسید، بفتح خودشان نگاه دارند و در شکارهای بزرگ نیز حیوانی را که شکار نموده‌اند بردارند.^۱ بسیاری از این «ترخان»‌ها در نتیجه بروز لیاقت بمقام «نویانی» رسیدند.

این قومی که «سازمان اشرافی» داشت همانطور که ولادیمیرتسوف بیان نموده دارای عده‌ای منتخب و گروهی برگزیده بود. این برگزیدگان عبارت بودند از محافظین شخص خان بزرگ. این گارد شخصی که نامش «کشیک» می‌باشد از عده‌ای در حدود ده‌هزار نفر تشکیل شده بود که عده‌ای از آنها مأمور محافظت در روزها «تورقان جمع آن تورقاوت» و عده‌ای شب‌ها «کابتاول جمع آن کابتاوت» مأمور حفاظت خان بزرگ بودند. عده‌ای نیز «قورچی» بودند یعنی کسانی که تیردان‌ها و ترکش‌ها را حمل می‌نمودند. عده کشیکچیان شب از ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر و عده «قورچی»‌ها از ۴۰۰ به ۱۰۰۰ و عده کشیکچیان و محافظین روز به ۱۰۰۰ بالغ بود. من حیث المجموع نفرات گارد شخصی معادل ده‌هزار نفر بود.^۲ افراد این گارد منحصرأ از نجباء یا از آزادمردان بودند که «ترخات یا درگات» نامیده میشدند. یک سرباز ساده گارد شخصی حق تقدم نسبت بفرمانده یک فوج هزارنفری سایر دستجات قشون داشت و چنگیزخان اغلب سرداران خود را از میان همین افراد گارد انتخاب می‌نمود.

اصولاً قشون مغول بسه دسته منقسم بود که طبق جهت‌یابی مغولان موضع

۱- ترخان یا دارقان اصولاً از پرداخت عوارض و رسوم معافیت داشته‌است. درباره «نقور» بکتاب «چنگیزخان» تألیف

۲- بارتولد کتاب ترکستان ص ۳۸۴. عده ده‌هزار نفری موسوم

است به «تومان» و واحد یکصد هزار نفری را «توق» مینامند (بمناسبت توق که بمعنای درفش می‌باشد).

می گرفتند یعنی بجنوب: میسره «جگون گار» (که بمعنای دست چپ است) در مشرق بدو فرماندهی با «موقالی» بود که او از قوم جلایر بود. وسط یا قلب قشون «گل» که تحت فرماندهی «بارین نایا» یا «چاقان» قرار داشت. این چاقان جوانی بود از قبیله «تنقوت» که چنگیزخان او را به پسری خود برداشته و تربیت کرده بود، او فرماندهی ده هزار نفر گارد را برعهده داشت. میمنه «باراگون گار» (یعنی دست راست) که فرماندهی آن با «بورجو» یا «بورجی» بود که از قبیله ارولات ها بود. وقتی که چنگیزخان وفات یافت قشون مغول عبارت بود از ۱۲ هزار نفر و میسره در نتیجه اوضاع و احوال نظامی عبارت بود از ۶۲ هزار نفر و میمنه از ۳۸ هزار نفر و بقیه آن در قلب سپاه یا در قوای احتیاطی و ذخیره جای داشتند.^۱

این طرز موضع گیری و قرار گرفتن روی بجنوب با هدف کشورگیری مغول تطبیق می نمود که شامل کشورهای مختلف جنوبی میشد که عبارت بودند از: تسخیر چین از طرف چپ: میسره تصرف ترکستان و ایران شرقی از قلب و مرکز و تصرف دشت ها و مرغزاران روس از طرف راست و میمنه.

شکل و هیئت جنگجوی مغول را که قهرمان این دوران جهانگیری و کشور گشائی است نقاشان چینی مکتب «چائو مونگ کشفو» با کمال مهارت و زیبایی ترسیم نموده اند و چون کتاب آقای «فرنان گرنار»^۲ را که مورخ چنگیز خان است بخوانیم می بینیم که نوشته های این مورخ پس از سفرهایی که بمغولستان نموده مارا با همان صورتهای و شکلهایی آشنا می کند که صورتگران زبردست چینی ترسیم نموده اند. «گرنار» می نویسد که «سرباز مغولی در اردو کلاهی پوستی برسر دارد و این کلاه دارای دو روگوشی است. جورابه های سرباز پشمی است و موزه های او نمادی. یک روپوش بلندی که از زانو هم پائین ترمی آید دربردارد. در موقع پیکار یک کلاه

۱- بارتولد (چنگیزخان دائرة المعارف اسلامی ص ۸۸۱) می نویسد که مجموع لشکر مغول ۱۲۹ هزار نفر بوده است. این اعدادی که در بالا ذکر شد از کتاب رشیدالدین در دهسون (دوسون) مجلد دوم صفحات ۳-۵ و اردمان (کتاب تموجین ص ۴۵۵) اقتباس شده است. بنابراین منابع ایرانی در ارقام و اعداد تفاوت هایی حاصل می گردد بدین قرار: گارد مخصوص چنگیزخان ۱۰۰۰ نفر مرکز و قلب قشون ۱۰۱ هزار نفر میمنه ۴۷ هزار نفر میسره ۵۲ هزار نفر محافظین شاهزادگان خاندان امپراطور ۲ هزار نفر جمعاً ۲۳۰ هزار سرباز. Fernand grenard ۲ -

چرمی که پشتسر و گردنش را نیز محفوظ می داشت بر سر می نهاد و یک درع و خفتان محکم و نرمی که از چرم ساخته شده و سیاه رنگ بود بر تن می کرد. حربه ای را که برای حمله بکار می بردند بدین قرار بود: هرسربازی دارای دو کمان و دوترکش بود و یک شمشیر منحنی، یک تبر یا تبرزین یک گرز آهنی که بزین اسب آویخته بود، یک نیزه قلاب دار برای اینکه سوار را از اسب بزیر اندازند و یک کمند که از یال اسب می بافند و دارای حلقه پای گردان می باشد^۱. از مغول چون صحبتی پیش آید ناگزیر باید از اسب او نیز سخنی گفت. بعلاوه هردو بهم شباهت دارند زیرا هردو مولود یک مرغزار و هردو محصول یک سرزمین و یک آب و هوا و یک اقلیم می باشند و هردو دارای یک نوع ورزش و تمرین و ریاضت می باشند. مغول کوتاه قد، زمخت و دارای استخوانهای سخت و جثه ای پهن و نیروی تحملی فوق العاده است: اسب مغول هم کوچک و زمخت و بی ظرافت است: «گردنش قوی- ساق های دست و پایش کمی درشت و تنش پرپشم است. حرارت و حدت این اسبها، قدرت آنها و نیروی تحمل و قناعت و استحکام دست و پای آنها حیرت آور است».

در طلیعه تاریخ - بدون تردید - این مرکب صحرانوردان شمالی باعث تفوق و برتری آنها بر «اسب سواران» هندواروپائی شده بود. همین مرکب رهوار و قوی است که در پایان دوره تاریخ قدیم باعث شد که «هون» ها چین و امپراطوری روم را مسخر خود سازند. اینکه در میانه دوره قرون وسطی همین اسبان باعث می شوند که این سواران مرغزاران بطرف قصور زرین پکن یا تبریز و یا کیف بتازند و پیشتر بروند.

درباره «تاکتیک» (روش جنگی) و طرز جنگاوری مغول بسیار چیزها گفته و نوشته شده است. آن طرز عمل را با طرز جنگاوری فردریک دوم یا ناپلئون تشبیه نموده اند. آقای «کاهون» معتقد است که آن سبک و نحوه مولود یک نبوغ

۱ - گرنار "Grenard" در کتاب خود «چنگیزخان» ص ۷۶ پلان کارین در سنه ۱۲۴۶ با کمال دقت این اسلحه ها را توصیف نموده اند مخصوصاً آن نیزه ای که برای بزیر آوردن و شکافتن تن سوار بکار می برند.

فوق‌العاده‌ای بوده که روزی در شورائی که از افرادی مافوق بشر تشکیل شده بود بوجود آمده است. در حقیقت «تاکتیک» مغولان همان طرز و نحوه قدیمی «هیونگ‌نو»ها و «توکیو»ها است که تکمیل شده بود. آن طرز عمل عبارت بود از این که در مجاورت مزارع و جاهای آباد بزدو خورد و نهب و غارت بپردازند و از این گذشته در شکارهای بزرگی که تشکیل می‌دادند و مرغزاران صحنه پهن‌آور شکار قرار می‌گرفت تمام فنون پیکار آموخته و مجری میشد. از زبان چنگیزخان روایت کرده و آورده‌اند که او گفته است: «روز باید مانند گرگ و شب باید با چشمهائی مانند کلاغ مراقب بود. در موقع جنگ هم باید مانند باز که برصید می‌زند بردشمن حمله ورشد.» توقف ممتد در کمین گاه در انتظار آمدن آهو و گوزن و راه رفتن عده‌ای پیشاهنگ بانهایت سکوت و طوری که صید آنها را نبیند باین صحرا نوردان بخوبی آموخته است که صبر و حوصله و شکیبائی چیست، چگونه باید مراقب شکار یادشمن بود و به چه ترتیب باید برآن تاخت. در شکار عده‌ای متفرق میشوند تا شکارها و صیدها را بطرف صیادان بیاورند و این حرکت دوری که آنرا «تولوقمه» می‌نامند بآنها آموخته است که چگونه جناحین سپاه می‌تواند دشمن را احاطه کند و او را دربر بگیرد و با ویتازد همانطور که گله شکار را در این دایره محبوس و اسیر می‌کند یا بقتل می‌رساند.

صحرا نوردان از این سرعتی که در سواری دارند دو نتیجه بدست آورده‌اند که هردو دشمن را مضطرب و متحیر می‌سازد: یکی غافلگیری و دیگری در همه جا حضور داشتن. اگر حریف قوی بود و مقاومت ورزید افواج مغول پایداری نمی‌کنند بلکه پراکنده، متفرق و ناپدید میشوند و این شیوه‌ایست که عموم دزدان و راهزنان این دشت‌ها تعقیب می‌کنند. بعد هروقت که آن سرباز نیزه‌دار چینی یا مملوک خوارزمی و سواره نظام مجارستانی از مراقبت و محافظتش کاست باز سوار مغول با سرعت و شدتی بسیار، بطور ناگهانی باو حمله ور می‌گردد. اگر حریف مرتکب این اشتباه بشود و به تعقیب سواران مغولی در آن عقب‌نشینی‌های دروغی و مصلحتی بپردازد وای

براو ! آنوقت است که راه را گم میکند و از پایگاه و اردوگاه خودش دور می‌شود و در سرزمینی پراز خطر بدام می‌افتد. یا اینکه مغولان او را مانند صیدی که گفته شد محاصره می‌کنند و مانند چهارپایانی وحشی بهلاکت می‌رسانند. سواران سبک‌سیر مغول که پیشتازان سپاهند و در جناحین لشکر جای دارند مأمورند که باتیرهای خدنگ دشمن را عاجز کنند و راستی که باتیرهای جانکاهشان در صفوف دشمن خلاءها و حفره‌های مخوفی ایجاد می‌کنند. مغولان مثل هون‌های قدیم از روی اسب تیراندازی می‌کنند (گوئی بر روی اسب بدنیا آمده‌اند و از خردسالی تیرانداز بوده‌اند) تیر آنها از فاصله ۲۰۰ تا ۴۰۰ متری حریف راهلاک می‌سازد. با این چنین سرعت در حرکت و سبک‌سیری و این مهارت در تیراندازی که در آن دوران منحصر بآنها بود برتری و تفوق آنها بر سایرین امری بود مسلم. پیش-قراولان و طلائی سپاه با مزایائی که گفته شد غالباً بچندین گروه تقسیم میشوند و هریک پس از تیراندازیهای هلاکت‌آوری که میکنند پنهان میشوند و عقب‌نشینی می‌کنند و تلاش آنها این است که دشمن را از پایگاه اصلی خود دور سازند. چون دشمن از مرکز خود بعد کافی دور شد یا اینکه روحیه خود را در نتیجه آن تیرهای جان‌ربای باخت آنوقت است که قسمت مهم سواره‌نظام که در قلب سپاه جای دارد با شمشیرهای آخته براو حمله‌ور میشود. هرچه هست می‌برد و می‌درد و می‌شکافد و خون جاری می‌کند. در تمام این عملیات مغولان بعد اعلی از رعب و وحشتی که خوفناکی هیکل و کراحت و زشتی روی و عفونت بوی وجودشان در طرف تولید می‌کند استفاده می‌نمایند. بطور ناگهانی می‌آیند و بطور ناگهان هم نفراشان پراکنده و متفرق می‌شوند افق مسدود می‌گردد و در یک سکوت وحشت‌زائی با قدم «یورتمه» پیش می‌آیند بی آنکه مهمه و سروصدائی برخیزد و فقط با حرکت رایت بعملیات نظامی می‌پردازند. ناگهان هجوم و یورش آغاز می‌گردد آن سکوت قطع می‌شود و تمام سواران با هیاهوئی وحشتناک و فریادهائی جهنمی یورش را آغاز می‌کنند. این حيله‌ها و خدعه‌هائی است که این شکار افکنان برای صید بارث آموخته‌اند. مغولان همانطور که آهو و گوزن و ببر و پلنگ را شکار می‌کنند

با همان اسبهای پرطاعت خود چینیان و ایرانیان و روس‌ها و مجارستانیها را شکار کردند. تیراندازان مغولستان سوارانی را که جوشن‌هم برتن داشته باشند باتیر خود هلاک می‌کنند و عقاب را در حین پرواز می‌کشند. بزرگ‌ترین پیکار مغولان در جنگهای ماوراءالنهر و مجارستان بود که منظر عظیم‌ترین صحنه‌های شکار را گرفت. دشمن را مانند صید خسته کردند دوچار سرسامش نمودند و در محاصره گرفتند و چون از خستگی بی‌طاقت شد آنگاه بانظم و ترتیب تماشانش را کشتند.

تمام این (روش جنگی) را «پلان کارپن» که ناظری فهیم و بصیر بوده بخوبی وصف و بیان نموده است و هیچ چیز ارزش شهادت او را ندارد. وی چنین می‌نویسد: «تا دشمن را یافتند باو حمله‌ور میشوند و هریک سه یا چهار تیر می‌افکند. اگر دانستند که قادر نیستند او را از پای درآورند بطرف هسته اصلی قوای خودشان عقب‌نشینی می‌کنند ولی این اقدام برای این است که دشمن را به تعقیب خود تشویق کنند و او را در دامی که قبلاً گسترده‌اند بیندازند. اگر فهمیدند که لشکر خصم قوی‌تر است بفاصله یک یا دو روز خود را دور می‌کنند و بغارت ممالک مجاور می‌پردازند یا می‌روند در نقاطی که انتخاب نموده‌اند اردو می‌زنند و چون لشکریان خصم شروع بعبور نمودند بطور ناگهانی براومی‌تازند حیل‌های جنگی آنها فراوان است. در اولین تصادم سواره‌نظام یک جبهه از اسیران و مددکاران خارجی را بمقاومت وادار می‌سازند و قسمت مهم قوای خودشانرا در دوجناح (میمنه و میسره) سپاه قرار می‌دهند تا بتواند حریف را احاطه کند و طوری میشود که حریف تصور می‌کند قوای مغول خیلی بیش از تعداد واقعی آن میباشد. اگر دشمن بخوبی از عهده دفاع برآمد صفوف خودشانرا باز می‌کنند تا معبری برای فرار آنها بگشایند. چون دشمن فراری شد آنوقت به تعقیب او می‌پردازند و هرچه بتوانند می‌کشند. (این روش جنگی را سوبوتای علیه مجارها در ۱۲۴۱ در پیکار «سایو» اعمال نمود.) حتی الامکان از مخلوط شدن با قوای خصم احتراز می‌ورزند و بیشتر همشان این است که سوار واسب را با ضرب تیر و ناوک مجروح

سازند. « این همان (روش جنگی) است که « روبروک » در وصف شکارهای بزرگ آورده است: « وقتی که می‌خواهند شکار کنند با عده‌ای هرچه بیشتر در حوالی محلی که می‌دانند در آن شکار بسیار است مجتمع میشوند و بتدریج خود را بان نزدیک می‌کنند و متدرجاً تمام حیوانات وحشی را مانند آنکه در دام و توری افتاده باشند محاصره میکنند و آنگاه بضرب تیر آنها را از پای درمی‌آورند. »

تصرف چین شمالی بوسیله چنگیز خان

چون وحدت مغولستان مسلم شد چنگیزخان به تسخیر و تصرف چین شمالی پرداخت بدو به سلطنت «سی-هیا» حمله ور شد. این سلطنت نشین در ناحیه «کان سو» در منطقه «آلاشان» و «اوردوس» از طرف قبایل «تنگقوت» (تنگقوت) تأسیس شده بود. این قبایل از نژاد تبتی و دارای مذهب بودائی بودند و چنانکه قبلاً دیدیم در نتیجه نفوذ چین کم‌ویش صاحب فرهنگ و معرفتی شده بودند. خط آنها هم خطی مخصوص بود که در اصل از خط چینی اقتباس شده بود. این پیکار نخستین نبردی بود که مغولان علیه یک ملت شهرنشین و متمدنی می‌کردند. سه دولت سرزمین کهن سال چین را بین خود تقسیم نموده بودند و چنگیزخان به ضعیف‌ترین آنها حمله ور شد تا ارزش لشکریان خود را مورد آزمایش قرار دهد. از این گذشته با تصرف کشور «سی-هیا» چنگیزخان راه چین بترکستان را تحت نظارت خود قرار میداد و از طرف مغرب نیز سلطنت «کین» پکن را که دشمن قدیمی مغولان بود محاصره می‌نمود. مغولان بطور تحسین آمیزی برای جنگ و امحاء دشمن در زمین مسطح مجهز و مجرب بودند ولی برای تسخیر قلاع مستحکم، بصیرتی نداشتند. صحت این مدعا در جنگی که با «کین» ها نمودند تأیید می‌گردد در لشکرکشی‌هایی که علیه «سی-هیا» بدفعات مختلف نمود (۱۲۰۵ - ۱۲۰۷ - ۱۲۰۹) چنگیزخان تمام آن سرزمین را غارت و تصرف نمود ولی قادر نشد پایتخت‌های آن «تنگقوت» ها را که عبارت از دو شهر «نینگ‌هیا و لینگ‌چئو» بود

متصرف شود. پادشاه «سی-هیا» موسوم به «لی-نگان-تسویوان»^۱ بطور موقت اورنگ خود را نجات داد و خودشرا خراجگزار چنگیزخان شناخت اما در ۱۲۰۹ چنگیزخان مجدداً شهر «چونگ-هینگ»^۲ (نینگ-های فعلی) را محاصره کرد و با تغییر مسیر نهر «هوانگ-هو» بتصرف آن شهر پرداخت. برگرداندن مسیر آن شط کاری بود بسیار پیچیده و سخت که مغولان از عهده آن بر نمی آمدند و سرانجام تغییر مسیر آب صورت گرفت ولی نه برآمد دل مغولان. بالاخره پادشاه باز موفق بانعقاد پیمان صلح شد و یکی از دختران خود را به چنگیزخان داد^۳.

پس از اینکه سلطنت «سی-هیا» مطیع و خراجگزار چنگیزخان شد خان مغول متوجه سلطنت جورجات ها یعنی تنگقوزهای چین شمالی یا امپراطوری «کین» گردید. در صفحه ۲۴۱ دیدیم که این مملکت چه وسعتی داشته است و شامل منچورستان و چین در شمال هان و هوئه میشده، پایتخت اصلی آن «پکن» بوده و پایتخت های فرعی آن عبارت بوده است از «تا-تینگ» در ژهول، «لئاو-یانگ»^۴ و «تاتونگ» در «شان-سی» و «کای-فونگ-فو»^۵ در ایالت «هوان» - در صفحه ۳۳۴ نیز دیدیم که چنگیزخان در جوانی خود با موافقت و همکاری قبایل «کرائیت» و بنفع و سود دربار پکن علیه تترها جنگ کرده بود. بنابراین چنگیز از مطاوعین و مزدوران و دست نشانده گان «کین» ها بود و پیاس خدماتی که بعنوان اجیر و چریک بآنها نموده بود یک لقب حقیرچینی به وی اعطاء کرده بودند. ولی پادشاه «کین» موسوم به «ماتا کو» (۱۲۰۸ - ۱۱۸۹) که می توانست این سابقه خدمتگزاری را بخاطر چنگیزخان بیاورد در این حیص و بیص مرد. چنگیزخان از اینکه جانشین او «چونگ-هی»^۶ بسلطنت «چین» منصوب شد (۱۲۱۳ - ۱۲۰۹) استفاده نمود و با تحقیر آن عهد وفاداری را باطل دانست. نماینده «کین» مایل بود که چنگیزخان - مانند خراجگزار و خادم - در موقع اعلام سلطنت پادشاه بزانو افتد ولی کشورگشای مغول برآشف و گفت: «آیا یک احمق مانند «چونگ-هی»

۳- یوان چه بنابر ترجمه کراوزه در کتاب چنگیزخان ص ۲۸

Tchong-hei - ۶

Tchong-hing - ۲

K'ai-fong-fou - ۵

Li-Ngan-ts'iu'an - ۱

Leao-yang - ۴

شایسته تخت سلطنت است و من باید برابر او خودم را تحقیر کنم؟» این عبارت را گفت و «بطرف جنوب تف کرد.» باید یادآور شد که «چونگدهی» نیز مردی بود بی‌لیاقت، بی‌قدرت و بی‌حیثیت و بازیچه‌ای بود در دست سرداران و نظامیان. در این جا نیز همانطور که بزودی در موضوع شاهنشاهی خوارزمیان خواهیم دید چنگیزخان این مرد قوی و نیرومند این اقبال و دولت را داشت که در برابر خود رقیبانی ضعیف و بی‌شهامت یا حریفانی خودخواه، خودبین و از خود راضی می‌یافت. حراست و حفاظت نواحی شمالی «دیوارعظیم» طرف مغولستان در شمال ایالت «شان‌سی» از طرف پادشاهان «کین» بمؤتلفین ترک که از قوم «اونقوت» بودند واگذار شده بود و این ترکان «اونقوت» مسیحی نستوری بودند. ما دیدیم که در منازعاتی که بین قبایل مغول روی داده بود رئیس اونقوت‌ها الاقوش‌تکین از سال ۱۲۰۴ در زمره دوستان و طرفداران چنگیزخان قرار گرفت. وفاداری خاندان «آلاقوش‌تکین» کمک مؤثری برای چنگیزخان در این گیرودار شد زیرا قوم «اونقوت» حافظ و حارس این حدود و ثغور بود و آنها راه ورود بسرزمین «کین» را بر روی چنگیزخان باز نمودند (۱۲۱۱). چنگیزخان برای پاداش این خدمت‌شایان یکی از دختران خود بنام «آلاقای‌بیگی» را به پسر آلاقوش‌تکین موسوم به «پو-یائو-هو»^۱ داد.^۲

چنگیزخان توانست باین جنگی که علیه «کین» ها می‌کردند عنوان «جنگ‌ملی»^۳ بدهد. رسماً طبق سنن جاریه بخلوت رفت و به «تنگری» متوسل شد و با تذکار اینکه خانهای سابق مغول را «کین» ها با فظیخ‌ترین وضعی کشته و «جویرچات» ها اجداد او را بر روی خرچوبی می‌خکوب نموده یا چوب در اندرون آنها فرو برده و کشته‌اند استغاثه نمود که: ای آسمان ابدی من اگر حربه بدست گرفته‌ام برای قصاص خون اعمام خودم «اوگین‌براق» و «آمبا گایی» است که کین ها بانهایت

۱ - Po-yao-ho - ۲ - آلاقای بیگی خانمی با کفایت و قدرت بود و پس از وفات شوهرش ایل و عشیره را اداره می‌نمود. «پلیو کتاب مسیحیان آسیای مرکزی» مجلد اول ص ۳۱ - ۳ - یادآور می‌شویم که مغولان امپراطور «کین» را بنام «آلتان خان» می‌نامیدند (آلتان بزبان مغولی بمعنای طلا و زراست و «کین» هم بزبان چینی بمعنای طلا است) پادشاه زرین پادشاه طلائی (مترجم)

قساوت هلاکشان نمودند. اگر روش مرا می پسندی از همان عالم بالا با بازوان خودت مرا کمک فرما.» در عین حال چنگیزخان خود را منتقم پادشاهان سابق «پکن» یعنی «کیتان» ها معرفی می نمود که سابقاً همین «کین» ها تاج و تخت آنها را تصرف نموده بودند. «کیتان» ها نیز با شدت و ذوق و شغف بتقویت چنگیزخان پرداختند. یکی از شاهزادگان آنها موسوم به «یه-لیو-لیو-کو» که از خاندان سلطنتی «یه-لیو» بود بنفع چنگیزخان در سنه ۱۲۱۲ رایت عصیان را برافراشت و در سرزمین کهن سال «کیتان» (در جنوب غربی منچورستان) صراحتاً بنفع جهانگشای مغول قیام نمود. ما می دانیم که «کیتان» ها زبانشان مغولی بود و بین آنها و چنگیزخان حس هم نژادی نیز قوت گرفت و بدون شک آنها را نزدیک تر ساخت تا سلسله تنقوزی «پکن» را براندازند. شاهزاده مذکور سوگند وفاداری یاد کرد و چنگیزخان هم یک سپاه تحت فرماندهی «جبه نویان» برای نجات او فرستاد. در ژانویه ۱۲۱۳ جبه نویان «لیو کو» را کمک نمود تا شهر «لئائو-یانگ» را تصرف نماید و در سرزمین «کین» ها که تعلق به نیاکان او داشته بعنوان «پادشاه لئائو» ولی مطیع و فرمانبردار مغولان برتخت بنشیند. این فرزند شاهان سابق سلسله «کیتان» تا آخرین لحظات زندگانی (۱۲۲۰) وفادارترین خدمتگزار و دوست امپراطور مغول باقی ماند. بدین ترتیب سرحدات مملکت «کین» ها چه از شمال شرقی و چه از شمال غربی و چه از طرف «کیتان» ها و چه از طرف اوتقوت ها از هم گسسته شد.

جنگ چنگیزخان علیه «کین» ها که در سنه ۱۲۱۱ شروع شده بود با وقفه های مختصر و قلیل المدت تا وفات او بسال ۱۲۲۷ طول کشید و در زمان جانشین او در سنه ۱۲۳۴ خاتمه یافت. علت این است که هرچند مغولان با سواران سبک سیرشان در تاراج نمودن و تصرف روستاها و دهکده های غیر محصور مهارتی بسزا داشتند، مدتها نمی دانستند که چگونه برج و باروها و قلاع مستحکمی را که مهندسين چینی می ساختند و از آن ها دفاع می کردند تصرف نمایند. از این گذشته مغولان در چین بهمان ترتیبی که در مرغزاران و صحاری می جنگیدند جنگ را معمول

و مجری می داشتند بدین معنی که متوالیاً دستبردهائی می زدند و با آنچه که از غنیمت بدستشان افتاده بود عقب نشینی می کردند و بدین ترتیب «کین» ها پس از عقب نشینی مغولان شهرهائی را که از دست داده بودند باز پس می گرفتند و بتعمیر و ترمیم خرابیهائی پرداختند. شکافهائی را که باز شده بود پرمی کردند و خرابیهائی دشمن را اصلاح می نمودند و استحکامات را باز می ساختند بطوری که در طول این جنگ ها سرداران مغول دو یا سه بار یک موضع و محل را اشغال کردند و بعد آنرا ترك نمودند. مغولان در صحرای و بیابانها عادت داشتند که مغلوین را یا قلع و قمع کنند یا اینکه آنها را بتعداد بیشمار با خود ببرند یا اینکه آنها را مانند قوای امدادی و ادارنمایند زیر درفش سفید خدمات نظامی انجام وظیفه کنند. در این کشور پهناور که مردم آن شهرنشین و مقیم هستند و مخصوصاً در این چین که مانند لائنه مور پر جمعیت است قتل عام میسر نبود زیرا هرچه می کشتند باز جمعیت بسیاری همیشه وجود داشت و مرده ها باصطلاح از زیر خاک زنده بیرون می آمدند و می روئیدند این نکته را نیز باید افزود که «کین» ها این جورچات های قدیم که بحالت شهرنشینی رسیده و در حدود یک قرن پیش از وضع بیابان گردی و خانه بدوشی درآمده بودند معهذ آن حرارت و سورت خون «تنگوز» را حفظ کرده بودند بطوریکه بر اشکالات جنگ های قلعه ای و حصار ی که مغولان بدان معتاد نبودند اشکال دیگری علاوه گردیده بود که عبارت باشد از علم و اطلاع مهندسین چینی و شجاعت و دلاوری جنگجویان تنقوز، چنانکه خواهیم دید چنگیزخان شخصاً فقط در ابتدا و آغاز این جنگ حضور داشت و پس از آنکه امور و عملیات جنگی براه افتاد (۱۲۱۱-۱۲۱۵) قسمت اعظم قوای خود را برگرفت و بعزم تسخیر ترکستان رفت. پس از رفتن چنگیزخان سرداران وی با تائی و ملایمت جنگ را ادامه می دادند و با این ترتیب البته قوای «کین» روینا و ویرانی می رفت ولی طوری هم نبود که آن ضربت مهلک را بسلسله امپراطوران «کین» وارد آورد.

عادلان و صحیح است اگر بگوئیم که تا چنگیزخان در جبهه جنگ حضور داشت عملیات جنگی با مراقبت و پایداری و سماجی که عادت او بود پیشرفت

می‌کرد.^۱ جنگها و حملات سنوات ۱۲۱۱-۱۲۱۲ تماماً برای خراب کردن و غارت نمودن ولایات و مناطق سرحدی ناحیه «تاتونگ» (سلاطین کین آنرا سی-کینگ نامیده بودند) در شمالی‌ترین حد «شان-سی» و ناحیه «سیوان-هوا» و «پائو-نگان» در شمال ایالت «هوپی» بود. بطور منظم و مرتب هرچه بود خراب و ویران می‌کردند و فقط قلاع و برج و باروها برپای می‌ماند. در سال ۱۲۱۲ در جنوب منچوری یکی از بهترین سرداران چنگیزخان «جبه-نویان» توانست در نتیجه یک عقب‌نشینی مصلحتی و مصنوعی دشمن را غافلگیر و شهر عظیم «لئائو-یانگ» را متصرف شود ولی خود چنگیزخان در شمال «شان-سی» نتوانست شهر «تاتونگ» را مسخر سازد. به همین جهات بود که مغولان نمی‌توانستند بفکر محاصره نمودن «پکن» که دربار دشمن در آنجا بود بيفتند. در ۱۲۱۳ چنگیزخان پس از اینکه بالاخره شهر «سیوان-هوا» را گرفت قوای خود را بسه گروه تقسیم نمود. گروه نخستین تحت فرماندهی سه پسرش جوجی - جغتای - اوگتای، داخل «شان-سی» مرکزی شدند و دوشهر «تای-یوان» و «پینگ-یانگ» را تصرف نمودند ولی بنا بر روایت «یوان‌چه» پس از تصرف این دوشهر آنچه بود غارت کردند و با غنائمی که بدستشان افتاد شهرها را ترك نموده بطرف شمال رهسپار شدند. با گروه مرکزی چنگیزخان و پسرکهرش «تولوئی» از دشت «هوپی» سرازیر شدند و شهر «هو-کین-فو» و «تزی-نان» را در ایالت «شان-تونگ» مسخر نمودند. گذشته از «پکن» شهرهایی را که این سیل خروشان فرا نگرفت عبارت بودند از چند شهر که دارای قلاع نظامی بوده از قبیل «چنگ-تینگ» و «تامینگ» در ایالت «هوپی». این سیل مهاجم و خروشان تا حدود جنوبی ایالت «شان-تونگ» پیش رفت. گروه سومین تحت فرماندهی جوجی قسار برادر دلاور چنگیزخان که ماهرترین تیرانداز لشکر مغول بود و جوان‌ترین برادر او نموجه-اوجیگین تا نزدیکی خلیج «پچیلی» بطرف آستانه ایالت «یونگ-پینگ» و «لئائو-سی» پیش رفتند.

۱ - منبع اطلاعات برای این جنگ چنگیزخان کتاب «یوان‌چه» بنابر ترجمه کراوزه است بنام «چنگیزخان» ص ۳۰-۳۱ که هرچند عبارات آن بسیار خشک است ولی از لحاظ وضع ارضی و محل مواضع جغرافیائی بسیار دقیق و مطمئن است.

پس از این یورش‌ها و هجوم‌های سه‌جانبه چنگیزخان تمامی قوای خود را مقابل «پکن» مجتمع نمود تا لااقل بمحاصره آن کامیاب‌شود (۱۲۱۴). در این هنگام فاجعه‌ای روی داد که دربار «پکن» را زیر ویر ساخت. پادشاه «کین» موسوم به «چونگ‌دهی» را یکی از صاحب‌منصبان او بنام «هو-شا-هو» بقتل رساند و برادر زاده شاه مقتول را موسوم به «وو-تو-پو»^۱ بر تخت نشاند. این پادشاه جوان (۱۲۱۳ - ۱۲۲۳) بدبختانه مانند سلف خود مردی عادی و بی‌لیاقت بود. با این احوال چنگیزخان برای اینکه شهر را بطور منظم و مرتب محاصره نماید مجهز نبود و باخونسردی و احتیاطی که داشت - علی‌رغم بی‌حوصلگی سرداران خود - تقاضای صلحی را که «وو-تو-پو» کرده‌بود پذیرفت. - کین‌ها مقدار معتنا بهی بعنوان غرامت جنگ - طلا و ابریشم و سه هزار اسب عده بسیاری پسران و دختران جوان من جمله یک شاهزاده خانم جورچات برای شخص چنگیزخان - تسلیم نمودند و فرمانروای مغول با غنائمی که گرفته بود از فراز سرزمین «کالگان» راه مغولستان را پیش گرفت (۱۲۱۴).

تا مغولان رفتند پادشاه «کین»‌ها (وو-تو-پو) چون «پکن» را در معرض خطر می‌دید ترك نمود و شهر «کای-فونگ-فو» را برای اقامت و پایتختی انتخاب نمود (۱۲۱۴) این اقدام را باید فرار نام نهاد. چنگیزخان چنین وانمود کرد که این اقدام مقدمه تجدید خصومت و مبین اعلام جنگ می‌باشد و بنابراین بان حالت وقفه و متارکه خاتمه داد و باز ایالت «هو-پی» را تصرف نمود و شهر «پکن» را محاصره کرد. یک سپاه امدادی «کین»‌ها که با خواربار و آذوقه می‌آمد^۲ در «پاچئو» که بین «پکن» و «هو-کین-فو» واقع می‌باشد پراکنده و متفرق ساخت. حکمران «پکن» از فرط نومیدی انتحار نمود و مغولان شهر را تصرف نمودند و قتل عام کردند خانه‌ها را چاییدند و بعد هرچه بود آتش زدند (۱۲۱۵)^۳. خرابی و ویرانی

۱ - Wou, tou-pou

۲ - «یوان چه» ترجمه کراوزه ص ۳۳. فقط موضوع قتل عام را مسکوت می‌گذارد.

در تاریخ سری (ترجمه هینش ص ۸۶) اسم پکن را بنام مغولی یاد می‌کند که «جوقندو» و بمعنی «چونگ‌تو» بوده است.
 ۳ - در تاریخ رشیدی چاپ تهران ص ۳۲۹ چنین نوشته شده که به خلاصه نقل می‌شود: «آلتان خان چون شنید که در شهر «جونگ‌دو» تبار و قوت لشکر نمائنده امیرتوبان یون کشا را باتقارها و خورش فرستاد. در موضعی که «سینگ سیتی» می‌گویند لشکر چنگیزخان برابر ایشان افتاد و هرچه می‌آورده‌اند از ایشان باز گرفتند. چون تبار و علوفه بشهر «جونگ‌دو» رسید اهالی از غایت گرسنگی گوشت آدمی می‌خورده و می‌مردند. فو کینگ جیگسانک از غصه زهر خورد تا هلاک شد.» (الحاق مترجم) منظور از «جونگ‌دو» شهر پکن است بزبان مغولی. (الحاق مترجم).

شهر یکماه طول کشید. بدیهی است که صحرانوردان نمی‌توانند درک کنند که شهر بزرگ به چه کاری آید و نمی‌فهمند که می‌توانند از آن شهر قدرت و بنای حکومت خود را وسعت دهند. برای متخصصین در جغرافیای انسانی یک نکته بسیار آموزنده و دقیقه حساسی ظاهر می‌شود و آن عبارت از حیرت و تعجب بیابان گردان است وقتی که بدون فاصله زمانی و بطور ناگهانی خود را مالک و صاحب ممالک کهن سال متمدنی می‌بینند که در آن شهرها و شهرنشینان وجود دارد. بیابان گردان هرچه هست می‌سوزانند و هرچه می‌بینند می‌کشند. بدون شک علت آن، شهوت خرابکاری و خانه‌سوزی و قتل و نهب نیست بلکه علت این است که وجود آن شهرها و آبادیها مافوق فهم و ادراک این صحرا نوردان است و می‌بینند که خودشان قادر نیستند از آنها بهتر بسازند و بهتر آباد کنند. این را نیز باید بخاطر سپرد که نزد رؤساء مغول یا لاقل نزد آن رؤسائی که به یاساق ایمان و اعتقاد دارند، غارتگری را از لحاظ نفع شخصی نمی‌کنند. سردار مغولی موسوم به «قوتوقو نویان» هیچ چیزی از ذخائر و خزائن «کین» را بشفع خودش برنداشت^۱.

بدبختی تمدن از همین جا ناشی است. مغولان چنگیزخانی بنا بر روایات موجود و اگر آنها را فرد فرد مورد مطالعه قرار دهیم مردمان بدی نبوده‌اند. جملگی مطیع یک «یاسا»ئی بوده‌اند که (صرف نظر از موضوع لوٹ) قانون شرافت و درستکاری

۱ - عین عبارات تاریخ رشیدی بالاخصار نقل می‌شود: قوتوقو نویان از قوم تاتار و لقب او شیکی بود. چنگیزخان او را در طفولیت از سرراه برگرفته بخاتون خود داده بود تا بپرورد. اوتکور با ورجی و هرقی قسار هرسه را فرستاد تا خزانه و اسوال آلتان‌خان را که دوشهر جونکدو (یعنی پکن) بود بیاورند. آلتان‌خان بوقتی که از آن شهر می‌رفت دو انیر را نام «قالیق» و «قزای» باسم معتمدی و قائم مقامی بر سر خزانه و مال ملک گذاشته بود و این منصب را بزبان ختای لیوسو می‌گویند ایشان هردو و اسرای دیگر بجامه‌های زربفت و تنسوقها اسرای مذکور را اولجایشی کردند. اوتکور با ورجی و هرقی قسار قبول کردند و «قوتوقونویان» رد کرد. بعد از آن اسرای مذکور تمامت خزانه‌ها را باز کردند و امیری را از خزانه‌چیان آلتان‌خان «قزای» نام با خود بیاوردند و عرضه کردند. چنگیزخان از قوتوقو نویان پرسید که قزای ترا چیزی داد یا نه. گفت می‌داد لکن نستدم. فرمود چرا؟ گفت باخود اندیشیدم که چون شهر نسته بودیم از یک تار ریسمان تا دستارچه، تمامت را خداوند آلتان‌خان بود و این زمان که شهر گرفتند جمله از آن چنگیزخان است مال او را پنهان و دزدیده چگونه بکسی دهند. بدان سبب هیچ نستدم. چنگیزخان فرمود که «قوتوقو» بزرگ دانسته است و او را باضعاف آن سیورغا میشی کرده و اوتکور و هرقی قسار را در گناه آورد. نقل از جامع التواریخ رشیدی چاپ طهران ص ۳۲۹ تاریخ سری نیز همین داستان را آورده است. طبع هینش ص ۸۶. (الحاق مترجم) ۰

بوده است. بدبختانه مغولان بطور عجیبی از سایر قبایل که پیش از آنها آمده‌اند و مخصوصاً از «کیتان»‌های «ختائیان» قرن دهم و حتی از «جورچات»‌های قرن دوازدهم عقب مانده‌تر بودند. کیتان‌ها و جورچات‌ها این برتری را لااقل داشتند که پس از آنکه حتی‌المقدور در قتل مردم اسساک می‌نمودند بلافاصله میراث سلسله‌های ماقبل را از آن خود میدانستند و آنچه را که بعداً مال آینده خود می‌دانستند خراب و ویران نمی‌کردند. مغولان چنگیزخانی که بدون تردید از عشایر پیشین سفاک‌تر نبودند (یاسا آنها را مقید ساخته بود و شخصیت چنگیزخان هم که خیلی بقواعد اخلاقی احترام می‌گذاشت و لجام آنها را بطرف اعتدال می‌کشید) معه‌ذا بیشتر از سایرین موجب ویرانی و خرابی شدند. علت این است که مغولان از دیگران وحشی‌تر بودند و پس از «هیونگ‌نو»‌ها و «ژوان-ژوان»‌ها و «توکیو»‌ها و «اویغوریان» آنها را می‌توان وحشی‌ترین قبایل بربرستان دانست.^۱

تناقضی که در تاریخ دوره چنگیزخان مشاهده می‌شود این تضادی است که بین چنگیزخان و عشیره او وجود دارد. چنگیزخان عنصری است عاقل، دارای تسلط بر نفس و مدیری لایق که رفتار و کردار خود و اطرافیانش را با استوارترین مواعظ عقل سلیم و حق توأم می‌سازد، ملت او چنان است که گوئی تازه از ابتدائی-ترین مرحله وحشیگری بیرون آمده و دارای حیوانی‌ترین عکس‌العمل‌ها است

۱ - در باره فجایع و سمیت‌هایی که در چین و مخصوصاً در پکن مرتکب شده‌اند و قوای چنگیز تلهائی از اجساد مقتولین انباشته بودند که بر روی خاک می‌پوسید و اراضی از استخوان‌های انسانی مستور شده بود و امراض ساریه از این جهت پدیدار شد بایدهاقت یکنفر نویسنده مسلمان را در طبقات ناصری بنابر روایت رسول خوارزمشاه بهاء‌الدین رازی که شاهد عینی بوده مطالعه نمود. (بارتولد ترکستان ص ۳۹۳ - ۳۹۴) «یوان‌چه» که پادشاه مغول را بعداً پادشاه چین می‌شناسد بانهایت حجب، پرده بر روی این فجایع کشیده مطلب را مکتوم می‌دارد.

در این جا بانهایت اختصار روایت طبقات ناصری را می‌آوریم. مترجم

«چون بعدد طمغاج و نزدیکی دارالملک آلتون‌خان رسیدیم از دور پشتۀ بلندی سپید دیدیم تا بدان موضع بلند رسیدیم سه روز راه بود ما را که فرستادگان خوارزمشاهی بودیم چنین ظن افتاد که شاید برف است و کوه. از راهبران و خلق پرسیدیم گفتند جمله استخوان مقتولین است. چون یک منزل دیگر راه رفتیم دیدیم که زمین از روغن آدمی چرب و سیاه گشته و سه منزل دیگر باید راه رفت تا بزمین خشک برسیم. از عفونت آن زمین بعضی هلاک شدند. چون به طمغاج رسیدیم در پای برج حصاری استخوان بسیار جمع بود. پرسیدیم چیست گفتند روز فتح این شهر بیست هزار دختر بکر را از این برج بیرون انداختند تا هلاک شوند و بدست لشکر مغول نیفتند.»

و می‌خواهد که باتولید وحشت و رعب و ترس عمومی دشمن را به تسلیم وادار نماید. برای قوم مغول جان انسانی اصلاً و مطلقاً ارزشی ندارد و چون اساساً صحراگرد است بطور کلی نمی‌داند وضع زندگی شهرنشینان و مردم مقیم چگونه است و خان‌ومان چیست و اراضی مزروع چه مقامی نزد شهرنشینان دارد. خلاصه آنکه آنها فقط و فقط از زندگی بیابان گردی خود اطلاع دارند و جزآن دیگر از هرچه هست بی‌خبرند. حیرت و تعجب مورخ امروزی در واقع همانند حیرت و تعجب رشیدالدین و مؤلفان یوان‌چه است که می‌بینند خردمندی و کیاست و حتی اعتدال در شخص رئیس مغولان بطور طبیعی با سببیت‌های او که محصول تربیت و عکس‌العمل‌های ناشی از توارث و خشونت‌های اخلاقی محیط اوست مخلوط و ممزوج بوده است.

بین اسیرانی که در موقع تصرف «پکن» بدست افتادند یا بین کسانی که بمغولان پیوستند یک شاهزادهٔ ختائی بود موسوم به «یه-لیو-چو-تسای»^۱. چنگیزخان از اندام بلند، ریش زیبا و فطانت و جاذبهٔ صدای او خوشش آمد و او را بسمت رایش خود منصوب نمود، این انتخاب بسیار مستحسن بود زیرا این شاهزاده تربیت و فرهنگ چینی و صفات و خصائل یک مرد سیاسی را داشت. این شخص نیز مانند همان مستوفی اویغوری «تاتاتونگا» برای این فرمانروای آسیا لازم بود. چنگیزخانیان تا این تاریخ هنوز نمی‌توانستند دروسی را که چینیان می‌دادند درک کنند و مستقیماً از فرهنگ و فضل آنها استفاده نمایند. برخلاف یک عنصر «ترك و مغولی» مانند این شاهزاده که بآداب و فرهنگ چینی پرورده شده بود و توانست موجبات این تحول را فراهم کند و چنگیزخان و پس از وی اوگودای (اوکتای) جانشین او را به اصول و آداب اداره و زندگی سیاسی آنچنان که نزد ملل شهرنشین معمول بود آشنا سازد.

سلطنت «کین» دیگر محدود شده بود تقریباً باطراف شهر «کای-فونگ-فو»

پایتخت جدید آنها در ایالت «هونان» و چند نقطه و قلعه در ایالت «شن-سی». در سنه ۱۲۱۶ سرداری مغولی موسوم به سموقه بهادر^۱ ایالت «شن-سی» را از «هونان» جدا کرد و قلعه مستحکم «تونگ-کوان» را تصرف نمود. باتصرف این قلعه عبور و مرور از شط زرد تحت نظارت متصرفین قلعه قرار گرفت ولی دیری نگذشت که این قلعه باز بدست «کین» ها افتاد. چنانکه بعداً خواهیم دید توجه باطنی چنگیزخان بامور ترکستان معطوف شده بود و دیگر بجنگ چین اعتنای زیادی نداشت و «کین» ها از این موضوع استفاده نمودند و مقدار معتناهی از ایالات ازدست رفته را پس گرفتند باستثنای سرزمین «پکن» که در دست مغولان باقی ماند.

قبل از اینکه چنگیزخان بسوی مغرب عزیمت کند امور و عملیات چین را یکی از بهترین سرداران خود موسوم به موقولی یا موقالی سپرد. این سردار با اینکه لشکریان بسیاری در اختیار نداشت^۲ (نیمی از عساکر مغول تقریباً ۲۳ هزار نفر و عده ای معادل همان ۲۳ هزار نفر از عساکر مددکار و اجیران محلی) معهذا در نتیجه سماجت و حسن تدبیر توفیقهائی عظیم نصیبش شد و در مدت ۷ سال جنگ لاینقطع که از سنه ۱۲۱۷ تا ۱۲۲۳ طول کشید «کین» های ایالت «هونان» را باز مطیع و مقهور ساخت.^۳ و در سال ۱۲۱۷ موفق شد «تامینگ» را که در جنوب «هوپی» واقع میباشد حتی در برابر حملات خود چنگیزخان هم پایداری کرده بود مسخر سازد.^۴ در سال ۱۲۱۸ پایتخت های «کین» ها را که عبارت بود از شهرهای «تای-یوئان» و «پینگ-یان» واقع در ایالت «شان-سی» و در سال ۱۲۲۰ پایتخت دیگر آنها «شان-تونگ» را واقع در «تزی-نان» تصرف کرد. در شمال ایالت «هونان» و شمال شط زرد یکی از مرئوسین وی در سال ۱۲۲۰ «چانگ-تو» رامسخر ساخت. در سال ۱۲۲۱ چندین شهر دیگر را که در شمال «شن-سی» واقع بود مانند «پائو-نگان» و «فوجئو» تصرف کرد. در سال ۱۲۲۲ می بینیم که شهر کهن سال و

۱ - سموقه بهادر از قبیله سالجیوت بود. ۲ - مجموعاً ۶۴ هزار نفر. بارتولد در فصل مربوط بچنگیزخان

در دائرة المعارف اسلامی ص ۸۸۲. ۳ - «یوئان چه» ترجمه کراوزه ص ۳۵-۳۸.

۴ - این بار نیز مغولان بطور قطع و دائم «تامینگ» را نگرفتند زیرا موقالی مجبور شد که در ۱۲۲۰ باز به تصرف و تسخیر آن همت گمارد. (کراوزه ص ۳۶).

پایتخت قدیمی چین موسوم به «چانگ-نگان» واقع در جنوب «وی»^۱ در ایالت «شن-سی» در دست اوست. در سال ۱۲۲۳ «کین» ها غفله شهر و قلعه مستحکم «هو-چونگ» (امروز آنرا پوچئو^۲ می نامند) را که در زاویه جنوب غربی «شان-سی» در قوس شط اصف است گرفتند ولی این سردار سلحشور آنرا بزودی از آنها پس گرفت. موقالی که دیگر خسته و فرسوده شده بود وفات یافت. پس از فوت او باز «هو-چونگ» بدست «کین» ها افتاد. در این سرزمین پرجمعیت که در آن قلاع طبیعی بسیار است جنگ وضع و حالت پیکارهای تمام نشدنی بخود گرفت و پیرامون قلاع و موانع طبیعی بعمل می آمد. این نکته را نیز باید در اینجا علاوه نمود که پس از مدتها شک و تردید و بوک و مگر بالاخره مغولان طرز نوین این قبیل پیکارهای موضعی و محاصره ای را فرا گرفتند و تعداد کثیری از مددکاران ختائی و متابعین جورچاتی و مهندسين چینی را برای آن عملیات نظامی بکار وادار نمودند.^۳

تسخیر امپراطوری قدیم قراختائی از طرف مغولان

هنگامی که چنگیزخان تصرف چین شمالی را آغاز کرده بود یکی از دشمنان شخصی او «کوشلوك (کوچلک)» پسر آخرین شاهان سلسله «نایمان» مالک یکی از امپراطوری های آسیای مرکزی، یعنی امپراطوری گورخان قراختائی شده بود.

در صفحه ۲۷۷ تاریخ این دولت را دیدیم و دانستیم که یکی از شاخه های قوم ختا «کیتان» که در چین شمالی می زیستند در ساحل نهر «ایلی» و «جو» و «تلاس» واقع در کاشغر دولتی بنیاد نهادند. این شاخه ملت ختا را قراختائی می نامند یعنی «ختائیان سیاه». دیدیم که این ملت (یا این طبقه و قوم اشرافی) از نژاد مغول بودند که فرهنگ و معرفت چینی داشتند و قبایل ترك و مسلمان آن ناحیه را تحت الشعاع خود قرار داده بودند. شاهان قراختائی «بلاساغون» را که

۳ - یک صاحب منصب «کین» موسوم به «نینگ نگان»

۲ - P'ou-tcheou

Wei - ۱

بمغولان پیوست و با سپاهیان «جورچاتی» خود بخدست «سموقه» آمد تا شهر پکن را تصرف کردند. (اردمان - «تموچین»

در قسمت علیای «چو» و در مغرب «ایسی گل» واقع است پایتخت خود قراردادند و خود را بلقب ترکی «گورخان» یعنی «خان جهان» ملقب نموده بودند متابعین آنها بدین قرار بودند:

(۱) در مشرق: او یغوریان که قومی ترك بودند بامذهب بودائی ونستوری ویش بالیغ (امروز آنرا دزیمسا می نامند) تورفان، قراشهر و کوچا^۱ مسکن آنها بود.
(۲) در شمال قزلوق ها که آنها نیز قومی ترك بودند و در «ایلی» سفلی سکونت داشتند و عده ای از آنها پیرو مذهب نستوری بودند.

(۳) در جنوب غربی شاهان (بعداً سلطان نامیده شدند) خوارزم که ترکان مسلمان شده ای بودند و ما تاریخ آنها را بطور خلاصه گفتیم. این شاهان ماوراءالنهر و ایران شرقی^۲ را تصرف نموده بودند.

در زمان سلطنت گورخان «یه-لیو-چه-لو-کو»^۳ (۱۲۱۱-۱۱۷۸) پادشاهی قراختائی دوچار انحطاط شد. این پادشاه که در مواقع حساس و لحظات خطرناک شجاعت و بسالتي بسزا نشان می داد، و قتش بصرف لذات جسمانی و تفریح و شکار می گذشت و بالتیجه مملکت را دوچار ازهم گسستگی نمود. در سال ۱۲۰۹ پادشاه او یغوری موسوم به «برچوق» بمتابعت خود نسبت بشاهان قراختائی خاتمه داد و خود را مطیع و متابع چنگیزخان نمود.^۴ نماینده گورخان در او یغوری موسوم به «شائوکم» را که در تورفان یا «قره خوجا» عنوان شحنگی داشت کشتند. چنگیزخان که ظاهراً همیشه محبتی نسبت به او یغوریان ابراز می داشت پادشاه آنها («یدی قوت» عنوان سلاطین آنها می باشد) وعده داد که دختر خود را موسوم به «التون-بیگی» یا «آل التون» باو بدهد.^۵ بدین ترتیب تمام شمال شرق مملکت

۱ - در دوره چنگیزخانین سلاطین او یغوری ملقب به «ایدیک قوت» یا «ایدی قوت» بودند که بمعنای «اعلی حضرت مقدس» میباشد. این عنوان سابقاً در قرن هشتم بر رؤساء قبایل ترك موسوم به «بزمیل» تعلق داشت و آنها نیز در همین ناحیه بشن بالیغ سکونت داشتند که امروز نام آن «دزیمسا» می باشد. بارتولد ذیل لغت ترك در دائرة المعارف اسلامی ص ۹۴۹. ۲ - بصفحه ۲۸۱ رجوع شود. ۳ - Ye-liu-Tche-lou-kou ۴ - بنابر روایت

جونیی بارتولد در کتاب تركستان ص ۳۶۲. ۵ - بنابر تاریخ سری «آل التون»

قراختائی تحت اطاعت مغولان درآمد. در سنه ۱۲۱۱ شاه قبیله «قرلوق» موسوم به «ارسلان» که در «ایلی» سفلی سلطنت می کرد (پایتخت آن قیالیق بود) و «بوزر» که ماجراجوئی ترك بود و خود را شاه «آمالیق» (نزدیک «قولجا»ی فعلی) واقع در «ایلی» علیا می دانست از اطاعت قراختائیان سر باز زدند و خود را منقاد چنگیزخان قرار دادند. ابهت و جاذبه مغولستان متحد بعدی شدید بود که تمام این شاهان خرد و کوچک ترك که در صحرای «گوبی» و اطراف «بالخاش» می زیستند به جهانگشای مغول پیوستند. با این احوال آن ضربت مهلکی که بزندگی قراختائیان خاتمه داد از جانب چنگیزخان بر آنها وارد نشد بلکه برخلاف، یکی از دشمنان شخصی او یعنی همین «کوشلوك» (کوچلك) پسر آخرین شاه «تایانگ» سلسله نایمان باعث انقراض آنها گردید. (بصفحه ۳۵۳ مراجعه شود)

پس از آنکه چنگیزخان آلتائی علیا را متصرف شد و پادشاه آنجا را کشت و اهالی آنجا را مقهور خود ساخت کوشلوك (کوچلك) از سرزمین پدری فرار کرد و بترکستان شرقی پناه برد و در همین موقع بقایای قبایل «مرکیت» نیز به همانجا آمدند تا در پناه قراختائیان زندگی کنند. مرکیت ها خواستند در اویغوریه مستقر شوند ولی «ییدی قوت» اویغوری موسوم به «برچوق» آنها را بعقب راند^۱ «کوشلوك» (کوچلك) طالع و اقبال بهتری نصیبش شد. گورخان سالخورده «چه لوکو» او را در بلاساغون پذیرفت و مورد دوستی و اطمینان خود قرار داد حتی دختر خود را بزوجیت باو داد (۱۲۰۸) اما این شاهزاده نایمانی عجله داشت که بسطنت برسد و چون می دید که پدر زن او همواره ناتوان تر و ضعیف تر میشود مصمم شد علی رغم تمام محبت هائی که از او دیده بود برجای او برمسند پادشاهی بنشیند. برای نیل بمقصود با سلطان محمد خوارزمشاه که از مطاوین قراختائیان بود تباری نمود، تا گورخان سالخورد و زارونزار را بکشد و کشور قراختائی را بایکدیگر تقسیم نمایند^۲ چون خوارزمیان زودتر داخل مبارزه شدند قراختائیان با نهایت قوت و قدرت بحمله

متقابل پرداختند و سمرقند را تصرف کردند (۱۲۱۰). در این موقع «کوشلوك» (کوچلك) در حدود «ایلی» علیه گورخان عصیان نمود و ذخائر و خزائن گورخان را در اوزگند واقع در فرغانه غارت کرد^۱ و عازم بلاساغون پایتخت قراختائیان شد. گورخان از آن تصورات و خیالات خوشی که در باره داماد خود داشت صرف نظر نمود و بمقاومت پرداخت و در نزدیکی بلاساغون کوشلوك (کوچلك) را مغلوب نمود ولی درجهه دیگر نزدیک «تلاس» سردار او «تایانغو» بدست خوارزمیان افتاد و اسیر شد. عساکر قراختائی عقب نشینی نمودند و در این مراجعت اضطراری دیدند که درهای پایتخت خودشان بر روی آنها بسته شده زیرا اهالی بلاساغون بخیانیت پرداختند و چون از نژاد ترك بودند چنین تشخیص دادند که بهترین فرصت بدست آمده است که از تحت تسلط ختائیان بدر آیند. این امر باعث شد که قراختائیان که سخت بجان رسیده بودند بایک حمله بلاساغون را باز گیرند و هرچه هست غارت کنند.^۲

در این هرج و مرج و آشفتگی اوضاع گورخان معمر! «چه لوکو» را کوشلوك (کوچلك) گرفت و اسیر نمود (۱۲۱۱) ولی با کمال انسانیت و احترام نسبت بپدر زن خود رفتار نمود و حتی تا مرگ او که دو سال بعد روی داد او را یگانه شاه مملکت می دانست ولی در حقیقت از همان روز کوشلوك (کوچلك) بنام خودش پادشاهی می کرد.^۳

چون عملاً این شاهزاده نایمان صاحب و مالک پادشاهی قراختائیان شد برسر تعیین حدود و ثغور ناگزیر شد که با متحد دیروزی خود سلطان محمد خوارزمی بجنگ بپردازد. سلطان محمد مدتی شمال خط سیحون از اترار و چاچ (تاشکند)

۱- عین عبارت رشیدی یادداشت می شود «گورخان بعد از دو سال غصب جان بداد و خزائن و اموال و لشکر که در مدت سه قرن و پنج سال بدولت و کامرانی مرتب و مهیا گردانیده بود تمامت بدست کوشلوك (کوچلك) افتاد...» الحاق مترجم
 ۲- جویی که در این مورد مهم ترین منبع اطلاعات است این واقعه را بدو نوع روایت کرده است. به بحثی که بارتولد نموده مراجعه شود. در کتاب ترکستان ص ۳۶۷ و ۳۶۲-۳۵۸ ر. ک.
 ۳- نام این پادشاه مالخورده نه در جامع التواریخ ثبت شده و نه در تاریخ جهانگشای. فقط عنوان او گورخان قید شده است. ولی بنابر منابع چینی اسم آن پادشاه معمر «چه لوکو» بوده است. (الحاق مترجم).

وصیرام و اسفیدجانب (اسپیجانب) را در تحت تصرف و استیلای خود قرارداداده بود ولی چون تشخیص داد که دفاع و نگاهداری این مواضع امری است بسیار مشکل اهالی آنجاها را بجنوب شط سیحون انتقال داد.

سلطنت کوشلوك (كوچلك) چه اسماً و چه رسماً بعنوان پادشاه قراختائیان از سنه ۱۲۱۱ تا ۱۲۱۸ طول کشید. این بیابان گردی که در جبال آلتائی سکونت داشت پادشاه مردمی شد که اکثریت آنها مقیم و شهرنشین بودند و بدین جهت از عهده حکومت بخوبی بر نمی آمد. می دانیم در آن سنوات تمام کاشغر در تحت سلطنت شاهان کم اعتبار ترك بود که به دین اسلام گرویده بودند و آن ها ترکان قراخانی بودند که تابع امپراطوری قراختائیان شده بودند. کمی قبل از اینکه سلطنت «چه لوکو» زوال یابد این گورخان پسرخان قراخانی کاشغر را اسیر کرده بود.^۱ کوشلوك (كوچلك) این شاهزاده جوان را آزاد کرد و بعنوان نماینده شخص خود حکومت کاشغر را باو اعطاء نمود. ولی امراء کاشغر او را نپذیرفتند و بقتل رساندند ۱۲۱۱ - کوشلوك (كوچلك) نیز مدت دو یا سه سال بوسیله عساکر خود کاشغر را چنان غارت نمود (۱۲۱۱ - ۱۲۱۳ یا ۱۲۱۴) که از فرط قحط و غلاء مردم مجبور شدند بالاخره سلطنت او را برسمیت بشناسند بتعاقب این اطاعت و انقیاد یک فصل شکنجه و آزار بسیار سخت مذهبی از طرف «کوشلوك» (كوچلك) آغاز شد. کوشلوك (كوچلك) مانند بسیاری از نایمان ها پیرو مذهب نستوری بود چیزی نگذشت که تحت نفوذ و القاءات زن خود که شاهزاده خانمی قراختائی و دختر گورخان و ظاهراً بودائی متعصبی بود مصمم شد که مسلمانان کاشغر و ختن را وادار کند یا بودائی شوند یا مسیحی. (آنها را مخیر گردانید یا تقلد مذهب نصاری بثالث ثلثه یا بت پرستی و تلبس بلباس اهل ختای. و خواست از راه غلبه و تسلط به حجت و دلیل ائمه اسلام را ملزم کند... نقل از جامع التواریخ رشیدی

۱- اسم این خان «ارسلان خان ابوالمظفر یوسف» بود و در سنه ۱۲۰۵ وفات یافت. پسرا که آخرین پادشاه قراخانی است و از او اکنون بحث می شود موسوم بود بارسلان خان ابوالفتح محمد که در ۱۲۱۱ کشته شد. بنابر بارتولد در کتاب ترکستان ص ۳۶۶ - ۳۶۳ بنا بر روایت جوینی و جمال کرشی.

ص ۳۳۷. الحاق مترجم) رئیس امام‌های ختن بروش کوشلوك (كوچلك) اعتراض نمود و كوشلوك (كوچلك) او را بدر مدرسه برصليب كشيد. ۱ پس از اين خشونت‌ها و زجر و شکنجه‌ها اهالی کاشغر که اغلب مسلمان بودند ورود مغولان را بانهايت وجد استقبال نمودند و آنها را مانند منجي و رهاينده پذيرفتند.

رفتار كوشلوك (كوچلك) عدم رضایت اهالی «ایلی» را نیز ایجاد کرده بود. پادشاه المالیق (المالینگ) (كولجا) موسوم به «بوزر»^۲ چنانکه قبلا دیدیم خود را مطیع و منقاد چنگیزخان ساخت. كوشلوك (كوچلك) او را در شكار گرفت و كشت ولی نتوانست شهر «المالیق» (المالینگ) را متصرف شود زیرا «سلبك ترکان» زن بوزر بخوبی از شهر دفاع نمود. پسر بوزر و سلبك ترکان موسوم به «سوقناق تكين» یکی از وفادارترین متابعین چنگیزخان و از كین توفترين دشمنان «كوشلوك» (كوچلك) شد.

چنگیزخان نمی‌توانست ببیند که یکی از قدیم‌ترین دشمنان وی صاحب و مالک سلطنت قراختائی است و در سال ۱۲۱۸ یکی از بهترین سرداران خود جبه‌نویان را مأمور حمله نمود و بیست و پنج هزار سرباز در خدمت او گذاشت. جبه‌نویان مأمور بود که برود و نخست از آلمالیق که ملک موروث «سوقناق تكين» بود دفاع کند ولی چون باین شهر رسید خبر شد که كوشلوك (كوچلك) فرار نموده و بكاشغر رفته است. بلاساغون و تمامی ناحیه‌ای که امروز بنام «سمیره‌چی» شناخته می‌شود بدون مقاومت خود را تسلیم قوای مغول نمودند. جبه‌نویان از آنجا عازم کاشغر شد و اهالی آن خطه پس از شکنجه و آزارهایی که تحمل نموده بودند او را منجی خود دانستند و با روی خوش او را پذیرفتند جبه‌نویان دستور اکید بعساكر و

۱ - باختصار روایت رشیدی نقل می‌شود: «در شهر ندا داد که هر که درزی اهل علم و صلاح است بصحرا حاضر شوند. ائمه ختن بامقتدای طائفة امام علاءالدین محمد ختنی بصحرا شدند و وی برخاست و نزد كوشلوك (كوچلك) آمد و زبان بگفتن حق تیز کرد... چون آواز بلندتر شد و حق بر باطل و عالم بجهل غالب گشت و امام علاءالدین كوشلوك (كوچلك) را اکرام کرد حیرت و دهشت بر كوشلوك (كوچلك) مستولی شد از سر غضب فحشی که نه لایق حضرت رسالت باشد بر زبان می‌شوم راند. امام محمد گفت خاکت بدهان ای عدوی دین حق كوشلوك (كوچلك) گفت تا او را بگرفتند و با انواع عذاب الیم معذب داشتند و بعد از تكالیف گوناگون او را بر در مدرسه خویش چهار میخ زدند.» (الحاق مترجم).

سپاهیان خود داده بود که مطلقاً دست بغارت و نهب اموال مردم نزنند و بنا بر روایت جوینی مردم آن سرزمین ورود جبه و عساكر مغول را تفضل پروردگار و رحمت الهی دانستند.^۱ کوشلوك (كوچلك) که بطرف پامیر می گریخت بدست سواران سبك سیر جبه افتاد و نزدیک نهر «ساریق قول» بقتل رسید (۱۲۱۸)^۲ (۶۱۵ هجری قمری). الحاق مترجم تمام ترکستان شرقی با سرزمین «ایلی» و «ایسی گول» و «چو» و «تلاس» بامپراطوری مغول منضم شد.

انقراض و انحلال امپراطوری خوارزم بدست چنگیزخان

امپراطوری چنگیزخان همسایه بلافاصله شاهنشاهی خوارزمشاهیان شد. آنهایی که به چنگیزخان پیوستگی داشتند عبارت بودند از: مجموع قبایل و ملل مغول و ترك و شمنی و بودائی و نستوری مغولستان و پس از انضمام سرزمین قراختائی همچنین مملکت کاشغر اسلامی که اهالی آن فرهنگ ترکی داشتند و خلق و خوی ایرانی کسب ننموده بودند یا اینکه آن را بمیزان بسیارقلیلی دارا بودند. طرف مقابل و همسایه بلافاصله چنگیزخان سلطان محمد خوارزمشاه بود. پادشاه این سلسله ترك و مسلمان کاملاً خوی و خصلت ایرانی را کسب ننموده بود. ساکنان ماوراءالنهر ترك و ایرانی، و در پشت سر آنها ایرانیان خالصی بودند که در متصرفات خوارزمشاهی یعنی خراسان و افغانستان و عراق عجم می زیستند. این بود وضع این دو دولت و حالت این دو مملکت همسایه. از لحاظ شخصی و فردی یک نوع تضاد کامل و مغایرت جامعی بین این دو پادشاه وجود داشت. چنگیزخان مردی بود با طبیعتی متعادل، محتاط، سمج، معتقد بنظم و ترتیب؛ محمد خوارزمشاه مردی بود ماجرا دوست گردنکش و سبك مغز با افکاری از هم گسسته و سازمانی بی نظم و ترتیب. او پس از شکست هائی که به غوریه و قراختائیان وارد کرده بود از غرور

۱- بکتاب ترکستان بارقولد ص ۲۰۴. ر. ک. (بنا بر روایت جوینی و رشیدالدین).
۲- عین عبارت رشیدی ذیلا نقل می شود: «لشکر مغول بر عقب کوشلوك (كوچلك) روان شدند و بهر موضع که نزول می کرد او را ازعاج می کردند تا عاقبت الامر در حدود بلخشان بمیان کوهها راه خطا کرد و در دره ای که آنرا ساریق قول می گویند بگرفتند و بکشتند و بازگشتند.» (الحاق مترجم)

و کبر مملو و سرشار بود.^۱ در نخستین شکست چنان روحیه خود را از دست داد که دیگر هیچ وسیله‌ای برای مقاومت نمی‌یافت. آن مرد قهرمان تبدیل شد به بیچاره‌ای عاجز و مضطر بلکه بعنصری فاقد غیرت و حمیت. از این دونفر آن بدوی صحرانورد تنها مردی بود که قدرت و حکومت و مملکتداری داشت ولی آن ترک ایرانی شده که خود را امپراطور اسلام و پادشاه ممالک و ملل شهرنشین می‌دانست روح و اخلاق و صفات سواران و اله و سرگردن را داشت که بهرطرف می‌روند و بهر‌در می‌زنند تا جاه و مقام و ثروتی بدست آورند.

چنانکه پیشتر گفتیم امپراطوری خوارزم که در سنه ۱۲۲۰ چنگیزخان آنرا منقرض مینماید در سنه ۱۱۹۴ پا بعرصه وجود گذاشته بود و فقط از سال ۱۲۱۲ که سلطان محمد خوارزمشاه آخرین پادشاه قراخانی سمرقند عثمان را کشت پایتخت خود را از اورگنج یا گرگانک (گرگانج) (نزدیک خیوه) بسمرقند انتقال داد و دراین شهر مستقر شد. این پادشاهی نوپید که در شرف تکوین و در حالت تأسیس بود، دارای حکمرانی خلق الساعه شد، باتسلطی فوق‌العاده سست و ناپایدار فاقد تکیه گاهی مانند یاسای چنگیزخانی و عاری از نیروئی که بتواند در مقابل قدرت احیا شده خاقانهای قدیم برابری کند. شاهنشاهی خوارزمشاهیان از لحاظ نژادی هم در بین تاجیکها یعنی ایرانیان شهرنشین و ساکن روستا از یکطرف و ترکان که نیروی سپاهی را تشکیل میدادند ازطرف دیگر شبیه ساختمانی بود که برپایه‌های خویش قائم نباشد، و نیز برخلاف سلجوقیان که چندی پیش براین سرزمین‌ها حکمرانی میکردند و ملوک الطوائف نظامی اتابکان را بوجود آورده بودند بر قدرت قبیله‌ای نیرومند و تازه مسلمان ترك متکی نبود. سلسله خوارزمشاهی از عده‌ای از نجباء و امرای سلجوقی تشکیل یافته بود که قبیله و عشیره‌ای هم پشت سر آنها قرار نداشت. مملکت خوارزم و سرزمین خیوه آن چنان

۱ - سلطان محمد خوارزمشاه سه بار با سلاطین غور جنگ کرد و هر سه بار فاتح شد. در نوبت سوم سلطان محمد با کمک گورکان قراختائی و عثمان خان «صاحب سمرقند» فاتح شد. سلطان محمد بعدی جاه طلب بود که حتی چشم نداشت برادرش تاج‌الدین علیشاه را که غوریان بسلطنت خودشان انتخاب نموده بودند به‌بینه و کسی را مأمور قتل او نمود ۶۰۹. (الحاق مترجم.)

وسعتی نداشت که بتواند آذوقهٔ یک ملوک الطوائف ترکمنی را تأمین نماید. از این عوامل مختلف این نتیجه حاصل شد که مقداری افراد بی‌خانمان را اجیر نمایند و از این عناصر مزدور لشکری پدید آورند و برای نیل باین مقصود از میان تمام قبایل غز یا نقلی که در شنزارهای قرقیز صحرا نوردی می‌کنند و افراد مشکوک و نادرستی بودند جماعتی را جلب کنند. غالب این عناصر بی‌معرفت و گرسنه یک‌فکر داشتند و آن عبارت از این بود که بمخدومین خود خیانت کنند و به‌قشون عظیم و نیرومند چنگیزخان پیوندند.

باید یادآور شد که خانوادهٔ خود سلطان نیز کانون کینه‌هائی بود بی‌پایان: مادر سلطان محمد خوارزمشاه، ترکان خاتون که زنی موحش بود از نوۀ خودش جلال‌الدین ضجرت خاطر و تنفر داشت و سلطان محمد برخلاف مادر خود جلال‌الدین را بسیار عزیز می‌داشت و باید گفت در این سلسله‌ای که روبویرانی می‌رفت یگانه مردی که دارای قلب و شخصیت بود همین جلال‌الدین بود و بس.

این عوامل ناسازگار و متفرق و غیر متجانس را فقط یک قوه و قدرت بهم مربوط و نزدیک می‌ساخت و آن دین اسلام بود. سلطان محمد خوارزمشاهی که خود را مانند وراث معنوی سلاجقه می‌دانست و گاه‌گاه خود را بسطان سنجر تشبیه می‌نمود می‌توانست نقش مهمی را انجام دهد و برای او کافی بود که خود را نمایندهٔ اسلام اعلام کند و علیه مغولان بیدین و کافر و بودائی و نستوری فرمان جهاد بدهد. ولی از فرط غفلت و بلاهت این پادشاه بجای اینکه خود را سلطان اسلام قلمداد کند با خلیفه بغداد الناصرالدین‌الله سخت خصومت نمود و در سال ۱۲۱۷ (۶۱۴ هـ.م.ا.) با سپاهبانی عازم بغداد شد. خلیفه‌النصر (۱۲۲۵-۱۱۸۰) سلطان محمد را بدترین و عنودترین دشمن خود میدانست و دعاییکرد که مغولان فائق شوند نه سلطان محمد. این خصومت هلاکت‌آوری که بین سلطان و خلیفه بوجود آمده بود در دنیای اسلام جدائی و نفاق و ضعف و فتور آورد و آنرا در عین نفاق و زبونی و ناتوانی بمغولان تسلیم نمود. آنچه که باعث بروز دشمنی و جنگ

بین چنگیزخان^۱ و خوارزمشاهیان گردید از جانب خوارزمشاهیان بعمل آمد. چنگیزخان سعی نمود که روابط تجارتی و سیاسی بسیار صحیحی با شاهنشاهی خوارزمشاهیان برقرار سازد. در سال ۱۲۱۸ یک کاروان که از امپراطوری مغول می‌آمد و منحصرأ از مسلمانان تشکیل شده بود (سوی نماینده مغول موسوم به «اوقونه») در اترار که شهر سرحدی خوارزمشاهیان در کنار سیحون وسطی بود دستگیر شد و آنچه کالا و اشیاء گرانبها بود غارت کردند و تمام کاروانیان را که قریب یکصد نفر بودند بامر امیر خوارزم «اینالچیق»^۲ کشتند. نام این امیر را قادرخان نیز نوشته‌اند^۳ (در تاریخ رشیدی چاپ تهران نام وی را غایرخان نوشته‌اند. مترجم) چنگیزخان^۴ جبران خسارات و ترمیم امر را تقاضا نمود و چون تقاضایش مورد قبول واقع نشد درصدد جنگ برآمد. - (۴. ۶ هجری ا. م)

۱ - باید متذکر شد که در ماوراءالنهر نیز سلطان محمد عداوت و خصومت روحانیون مسلمان را ایجاد نمود زیرا در سنه ۱۲۱۶ شیخ مجدالدین بغدادی را که از پیشوایان صوفیان کیروی بود بقتل رساند. در باره تاریخ هجوم و تسلط مغولان در دنیای اسلام بارتولد طبق منابع عرب و ایرانی مطالعات دقیقی نموده که در کتاب خود موسوم به «ترکستان تحت تسلط مغولان» طبع نموده است. بصفحات ۳۸ تا ۵۸ آن کتاب رجوع فرماید. سه منبع مهم بارتولد عبارتست از محمد نسوی که منشی و دبیر جلال‌الدین خوارزمشاه در ۱۲۲۳ بوده و شرح حال این سلطان را بزبان عربی در ۱۲۴۱ برشته تحریر درآورده است. جوزجانی که در ۱۲۲۷ فرار کرد و بافغانستان و هندوستان رفت تاندست مغولان نیفتد و در ۱۲۶۰ کتاب طبقات ناصری را نوشت. جوینی پسر یک نفر ایرانی که در خدمت مغولان بود و صاحب دیوان شد و خود او هم از جوانی در صف مستخدمین و کارهای دیوانی مغول جای گرفت. جوینی از ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱ سفری بمغولستان کرد و بعد نیز از سنه ۱۲۵۱ تا ۱۲۵۳ سفری دیگر بمغولستان رفت. مغولان در ۱۲۶۲ او را ملوک بغداد (حکمران) کردند. وی در حدود ۱۲۶۰ تاریخ چنگیزخان را بنام «تاریخ جهانگشای» نوشت و در سال ۱۲۸۳ وفات یافت. رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۱۸ - ۱۲۴۷) کتاب جامع التواریخ را نوشته که ما بعد از آن باز صحبت خواهیم نمود ولی در این دوره از تاریخ که الان مورد بحث ما است اطلاعات وی از جوینی اقتباس شده است. ۲ - Inalchik - ۳ - راجع باین اساسی به تحقیقات آقای بلیو بنام «یادداشت‌هایی در باره ترکستان» تونگ پائو رجوع شود. ۱۹۳۰ ص ۵۲ - ۵۳.

۴ - نسوی قتل و اعدام کاروانیان را معلول طمع شخصی و حرص مال شخص «اینالچیق» میداند. جوزجانی معتقد است که تلویحاً سلطان محمد عمل او را تصویب نموده بود. ابن‌الاثیر معتقد است که این جنایت مربوط بشخص سلطان محمد است. جوینی روایت می‌کند که چون کاروانیان شرط ادب را نسبت باینالچیق معمول نداشتند او متغیر شد و آنها را کشت بارتولد ص ۳۹۸. ۵ - بالاخصار روایت رشیدی را نقل می‌کنم (مترجم).... چنگیزخان تنها بر بالای پشته‌ای رفت و کمر درگردن انداخت و سر برهنه کرد و روی برخاک نهاد و سه شبانه روز بحضرت حق تضرع و زاری کرد و می‌گفت: ای خدای بزرگ. ای آفریننده ترک و تازی که. هیجان این‌تنه را حدی نبرده‌ام از تأئید خود مرا قوت انتقام بخش. بعد از آنکه در خود اثر اشارت بشارتی احساس کرد از آنجا هشاش ویشاش بشیب آمد و عازم برترتیب و استعداد کارزار شد. ص ۳۴۴.

تمرکز قوای مغول در تابستان ۱۲۱۹ در کنار نهر «ایرتیش» علیا بعمل آمد در پائیز چنگیز خان به «قیالیق» واقع در جنوب شرقی دریاچه «بالخاش» نزد «قرلوق» خلغ ها رسید و پادشاه آنها «ارسلان خان» به چنگیز خان پیوست. و نیز «سوقناق تگین» پادشاه تازه المالیق (المالینگ) و «بیدی قوت» برچوق پادشاه اوغوری با عساکر و قوای خودشان بلشکریان چنگیز خان ملحق شدند. لشکریان مغول بنا بر تخمینی که بارتولد نموده بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر بودند و از حیث کمیت و تعداد خیلی کمتر از قوای خوارزمی ولی از حیث نظم و ترتیب مافوق آنها بودند و در «ارکان حرب» چنگیز خان هم آهنگی و وحدت نظر وجود داشت.

محمد خوارزمی عساکر و قوای خود را بین مسیر سیحون و قلاع و استحکامات ماوراءالنهر متفرق و تقسیم کرده بود. از این اقدام این نتیجه بدست آمد که علی رغم برتری او از حیث تعداد و نفرات در هریک از نقاط و مواضع مخصوص عدّه سربازان او کمتر از عساکر مهاجم قرار گرفت. چنگیز خان از سیحون وسطی و نزدیکی شهر اترار داخل سرزمین خوارزمشاهی شد. یک سپاه مغولی بفرماندهی دوتن از پسرانش جغتای و اوگدای (اوکتای) مقابل قلعه شهر مقام گرفتند و این قلعه و شهر پس از مدتها محاصره بدست آنها افتاد. یک سپاه دیگر تحت فرماندهی «جوجی» پسر ارشد جهانگشای مغول از سیحون بیائین آمد و شهر «سقناق» (روبروی شهر ترکستان فعلی) و جند (نزدیک پرووسک فعلی) را تصرف نمود. پنج هزار مغول دیگر که مأمور سیحون علیا بودند شهر «بناکت» را (در مغرب تاشکند) گرفتند و خجند را محاصره نمودند. حکمران این شهر که مردی بااراده بود موسوم به «تیمور ملک» پس از دفاعی مردانه توانست بر روی زورقی سوار شود و فرار کند.^۱

۱ - داستان پایداری و رشادت و دلاوری تیمور ملکه را بالاخص از کتاب جامع التواریخ رشیدی نقل می کنیم: «... پنجاه هزار مرد حشری و بیست هزار مرد مغول جمع شدند. و از کوه سنگ نقل می کردند و در جیحون می ریختند (در این جا جیحون بمعنای اعم یعنی شط استعمال شده ولی واقعاً موضوع مربوط به سیحون است. مترجم) و تیمور ملک دوازده قروود ساخته بود سرپوشیده و بنمد برگل و سرکه که معجون اندوده و در پیچه ها گذاشته و هر روز بامداد بهر جانبی شش از آن روان می کردند و جنگهای سخت می کردند و آتش و تیر و نفت بر آن کارگر نبود و سنگها که در آب می ریختند او فرا آب می داد

«بارتولد» این جا خاطرخوانندگان را باین نکته متوجه میسازد که در این گیرودار و کشمکش عجیب و غریب در افراد مسلمان بطور شخصی و انفرادی جلادتها و رشادتهائی بظهور رسیده که شخص را غرق تحسین و تمجید میسازد ولی نزد مغولان هرگز رشادت فردی بدین پایه دیده نمی شود و برخلاف، نظم و ترتیب و حسن اداره امور و وحدت نظر فرماندهان و «دیسپلین» فتح و فیروزی آنها را مسلم ساخت. چنگیزخان با کهنترین پسر خود تولوی قسمت اعظم قشون خود را برداشت و عازم بخارا شد و در ماه فوریه ۱۲۲۰ بدین شهر رسید.^۱ پادگان ترکی که در آنجا بود کوشش نمود که صف مهاجمین و محاصره کنندگان را بشکافد و فرار کند ولی تلفات بسیاری نصیبشان شد و آن صف را نتوانستند بشکافند. اهالی شهر چون دیدند که مدافعین آنها را رها کرده اند از روز دهم تا ۱۶ فوریه ۱۲۲۰ خود را

بقیه پاورقی صفحه قبل

و شب شیخون بر سرایشان میرد. لشکر مغول از دست او عاجز ماندند... تیمور ملک شب هفتاد پاره کشتی را که از جهت روز گریز معد کرده بود حاضر گردانید بنه و اقبال و مردان جنگی را در آن نشاند و بنفس خود با جماعتی مردان مرد در قروند نشست مشعلها بر فروخت مانند برق بر آب روان گشت... مغولان چون از فرار وی مطلع شدند از دوطرف شطراو حمله ور شدند و تیمور ملک بکنار خلیج کیت از آب بیرون آمد و سواره روان شد و با مغولان می جنگید. چند روز بر این نقطه مکاوت کرد. اکثر مردم تیمور ملک کشته شدند و مغول دم بدم زیاد تر میشد. عاقبت بنه او را گرفتند و وی با معدودی چند باقی ماند. چون آن چند نفر نیز کشته شدند او را سلاح نماند الا سه چوبه تیر یکی تیر بی پیکان که آنرا بگشاد و یک مغول را کور کرد و دیگران را گفت دو تیر دیگر مانده است بعدد شما و من تیر را دریغ می دارم شما را آن بهتر که باز گردید و جانرا نگاه دارید. مغولان باز گشتند و او بخوارزم رسید و باز کارزار را ادامه می داد... بالاخره براه شهرستانه بر عقب سلطان محمد رفت و بدو پیوست. پس از ماجرای سلطان محمد در زی اهل تصوف بشام رفت و چون نواثر فتنه ها منطفی شد حب ابوطن او را بمرامت و ادار نمود. چند سال در قصبه ارس از حدود فرغانه ساکن بود و از احوال خانه و فرزندان بی خبر. بالاخره به خجند رفت پسر را دید سیورغامیشی یافته از حضرت قآن باز آمده و املاک و اسباب پدر بر وی مسلم فرموده است. نزد پسر رفت و گفت تو اگر پدر خود را با زبانی شناسی. جواب داد که من شیرخواره بودم که پدرم رفت من او را چون شناسم اما غلامی هست هندو که او را دیده. غلام هندو را حاضر کرد و علامتی که بر اعضا او بود بگفت. چون بدید تصدیق کرد و خبر حیوة او فاش شد و طایفه بواسطه آنکه و دایع بسیار پیش او بود او را قبول نمی کردند و انکار می نمودند. بدین سبب اندیشه بندگی قآن کرد و در راه بخدمت قدان اوغول رسید. فرمود تا او را بربستند و از احوال گذشته و مکاوت و مقاومت با مغول استکشافی می کرد و دلیر سخن می گفت بدین نط:

را دید در جنگ دریا و کوه که با نامداران توران گروه چه گویم ستاره گوی من است برمدی جهان زیر پای من است و مغولی را که تیر شکسته زده بود باز شناخت و چون شهزاده سخن بسیار پرسید و او در جواب مراسم ادب و تعظیم تقویم نمی داشت شهزاده او را با تیری بکشت. ص ۳۵۷ - ۳۵۸.

تسلیم قوای چنگیزخان نمودند. از برج و باروی شهر که در آن چهارصد نفر مسکن داشتند مغولان بالا رفتند و تمام مدافعین آن مواضع را کشتند. سپس شهر را بطور منظم و کامل غارت نمودند. اهالی بخارا را از هستی ساقط نمودند، مردم را تحقیر کردند و بضرب و جرح های وصف ناپذیر پرداختند. باید گفت که فقط کسانی را می کشتند که در برابر عملیات و خشونت های مغول مقاومت می نمودند و مخصوصاً می خواستند که بروحانیون مسلمان حتی المقدور تجاوزی نشود مگر اینکه مقاومت نشان دهند. بارتولد تصور میکند که روایت جوینی که بموجب آن چنگیزخان در مسجد بزرگ رفت و بمردم گفت که من عذاب الهی می باشم، افسانه ای بیش نیست^۱. هم چنین تصور میکند که حریق بخارا نیز محتمل است ناخواسته و برحسب اتفاق روی داده باشد.

چنگیزخان از بخارا عازم سمرقند شد. پسران او «جغتای» و اوگدای (اوکتای) که اترار را مسخر کرده بودند به چنگیزخان ملحق شدند. اهالی شهر که قسمتی از آنها ایرانی بودند با رشادت جهد نمودند که مقاومت ورزند ولی آنها بقتل رسیدند و بنا بر روایت جوینی شهر پس از پنج روز (مارس ۱۲۲۰) تسلیم شد. سمرقند را نیز آن چنانکه باید غارت نمودند و برای اینکه امر غارتگری بسهولت انجام یابد اهالی را از شهر بیرون راندند. عده بسیاری از مردم هلاک شدند. عواملی را که مفید تشخیص می دادند مانند صنعتگران و صاحبان حرفه فی المثل بمغولستان بردند. پادگان ترکی هم که بدون معطلی بقوای مغول پیوسته شده بود قلع و قمع شد. برخلاف آنچه در بخارا روی داد روحانیون مسلمان بمقاومت نپرداختند و بنابراین اصولاً در امان ماندند.^۲ باشخاصی که بدین ترتیب جان بسلامت در بردند اجازه داده شد که بسمرقند بازگردند ولی این کشتار آنچنان زیاد بود که عده زندگان کافی برای پر کردن یک محله هم نبود. پایتخت کهن سال خوارزم واقعی یعنی گورگنج (امروز اورگنج می نامند و نزدیک خیوه است) در سال ۱۲۲۱ اشغال شد. محاصره این شهر مدتها بطول انجامید و دویسر چنگیز جغتای وجوجی

۱- بارتولد ترکستان ص ۴۱۰-۴۰۹.

۲- بارتولد همان کتاب ص ۴۱۳.

مأمور تسخیر آن بودند و سرانجام او گدای (اوکتای) نیز^۱ برای تصرف شهر بانها ملحق شد. سوای ارباب صنعت و حرفه که آنها را بمغولستان بردند مابقی را بالتمامه بقتل رساندند. مغولان بعداً برای تکمیل امور خرابکاری و برانداختن شهر آبهای آمویه را بسوی شهر روان کردند و دیگر از شهر چیزی برجای نماند.

در موقع تصرف ماوراءالنهر از طرف چنگیزخان محمدخوارزمی از مصیبت عظیمی که در نتیجه سبک مغزی و کبر و غرور برایش ایجاد شده بود و از لاف و کزاف گوئی چنان به حیرت و درماندگی افتاده بود که قادر بهیچ اقدام و عملی نمیشد. بالاخره بطرف بلخ فرار کرد و از آنجا بخراسان غربی رفت و در نیشابور پناهگاهی یافت. چون رعب و وحشت او دائماً روبفزونی می رفت بقزوين که در شمال غربی عراق عجم و دورترین نقطه مخالف سرحدات کشورش واقع می باشد گریخت. ولی چنگیزخان یک فوج سوار تحت فرماندهی دوتن از بهترین سرداران خود جبه و سوبوتای به تعقیب شاه فراری فرستاد. این تعقیب صورت عجیبی یافته بود. جبه و «سوبوتای» چون نزدیکی بلخ رسیدند اهالی بلخ هرچه داشتند دادند که از سرقتل آنها بگذرند و از طرف قوای مغول حکمرانی برای بلخ منصوب شد. نیشابور نیز عده ای را برای اظهار مطاوعت و بندگی نزد سرداران مغول فرستادند و جبه نیز چون عجله در پیشروی داشت تأخیری در برآوردن تمنای آنها روانداشت. برخلاف بامر «سوبوتای» طوس و دامغان و سمنان را غارت نمودند. این دو سردار مغول در تعقیب محمد وارد عراق عجم شدند و ری را تصرف نمودند و مردان بالغ را کشتند و زنان و اطفال را بغلامی گرفتند. بعداً باشتاب و عجله و «چهارنعل» بطرف همدان رفتند و به نزدیکی «کارون» [یعنی قلعه قارن] رسیدند و چیزی نمانده

۱- در محاصره «اورکنج» سرداران ذیل نیز مخصوصاً شرکت داشتند: بورچو که رئیس یک قسمت از گارد شخصی چنگیزخان بود تولون چربی رئیس هزاره جناح راست. این هردو از جنگجویان نام آور لشکر چنگیزخان بودند. جویی در این پیکار لیاقتی نشان نداد، گفت و شنودهایی که باجفتای پیدا نمود و جفتای سست رانی و بی تصمیمی او را در خور سرزنش می دانست باعث شد که چنگیزخان هردو آنها را تحت فرمان برادرشان «اوگودای» (اوکتای) قرار دهد. راجع باین محاصره و رسیدگی بجزئیات آن بمنابع عرب و ایرانی محمد نسوی وجویی و رشیدالدین و غیره مراجعه شود. بکتاب ترکستان بارتولد نیز ص ۴۳۷ - ۴۳۳ رجوع کنید.

بود که محمد بدست آنها بیفتد ولی باز فرار کرد و از او اثری باقی نماند. برای انتقام و کینه جوئی رفتند زنجان (زنکان) و قزوین را خراب کردند. سلطان محمد بدبخت و بینوا به جزیره کوچک آبسکون پناه برده بود و در این جزیره درماه دسامبر ۱۲۲۰ از فرط ناتوانی و استیصال جان داد (شوال ۶۱۷ هجری چون کفن نداشت شمس الدین محمود چاوش پیراهن خود را کفن او نمود. الحاق مترجم) بعداً امتداد لشکرکشی جبه و سوبوتای را در آذربایجان و قفقاز و روسیه جنوبی خواهیم دید.^۱

پس از اینکه کار سلطان خوارزم بشکلی که دیدیم خاتمه یافت چنگیزخان در بهار ۱۲۲۱ از آمویه گذر کرد و بتصرف افغانستان و خراسان و سرکوبی بقایای قوای خوارزمی پرداخت.^۲ بلخ را گرفت باینکه اهالی تسلیم شدند و مقاومتی نکردند شهر را کلیه خراب کرد (اهالی را قلع و قمع نمودند و شهر را آتش زدند). پسر خود تولوی را بخراسان فرستاد و شهر مرو را محاصره نمود و بعد از تصرف آن تقریباً تمام اهالی را گردن زدند (فوریه ۱۲۲۱). تولوی بر روی صندلی زرینی که در دشتی گذاشته بودند نشست و شاهد این قصابی دسته جمعی بود. مردان و زنان و اطفال را از یکدیگر جدا می کردند و مانند گله هائی انسانی آنها را بافواج مختلف قشون می دادند و عساکر مغول سر آنها را از تن جدا می ساختند. «فقط چهارصد نفر را که صاحب حرفه و صنعت بودند زنده نگاه داشتند» مقبره سلطان سنجر را سوزاندند و جنازه او را از قبر بدر آوردند. (بنا بر روایات پس از این واقعه قبیله ای «اوغوز» که در ناحیه مرو بیابان گردی می کرد بطرف آسیای صغیر رفت و در آنجا سلجوقیان بآنها زمین و خاک دادند و بدین ترتیب سنگ بنای امپراطوری عثمانی کار گذاشته شد) تولوی بقصد تنبیه و مجازات اهالی نیشابور عازم آن شهر شد زیرا کمی قبل (ماه نوامبر ۱۲۲۰) داماد چنگیزخان سردار مغولی موسوم به «توقچار» (تغاجار) را از آنجا به عقب رانده و کشته بودند. این بار «تولوی»

۱ - بکتاب بارتولد «ترکستان» ص ۴۰ - ۴۶ رجوع فرمایید که پس از دقت در روایات نسوی و جوزجانی وجوینی آن نتایج را بدست آورده است. ۲ - در این جا نیز سنواتی را که بارتولد در کتاب ترکستان نوشته (صفحات ۴۲۷-۴۵۰) ملاک قرار دادیم که آن نیز با مطالعه در سنواتی است که نسوی و جوزجانی و وجوینی قید نموده اند.

نیشابور را حمله کنان تصرف کرد و آنرا پاك ويران نمود (۱۰ آوریل ۱۲۲۱). زن بیوه توقوچار (تغاجار) ناظر و آمر قلع و قمع و قتل عام بود. برای اینکه واقعاً کسی زنده نماند ویدروغ خود را مرده جلوه ندهد سراجساد را از تن جدا می کردند و اهرامی جداگانه از سر مردان و از سر زنان و از سر اطفال ساختند. «حتی سگان و گربه ها را کشتند». مغولان در نزدیکی طوس مقبره هارون الرشید را نیز ویران کردند. مقبره سنجر و مقبره هارون الرشید و هرچه را که موجب افتخار این تمدن درخشان عرب و ایرانی بود از بیخ و بن نابود کردند. پس از آن «تولوی» عازم هرات شد زیرا هنوز پادگان خوارزمی در آنجا مقاومت می نمود. بمجرد رسیدن تولوی بهرات مردم دروازه های شهر را باز کردند. تولوی عساکر و سربازانی را که بودند کشت و - این بار - باهالی کشوری و غیر لشکری آسیبی وارد نیاورد.

تولوی از آنجا عازم طالقان شد که پیش چنگیزخان برود. جغتای و اوکتای نیز که اورگنج را تصرف نموده بودند بطالقان نزد پدر خودشان رفتند. (رشیدالدین در کتاب نفیس خود ص ۳۷۱ می نویسد که خوارزم نام اصلیش گرگانج است و مغولان او را اورگانج می نامند الحاق مترجم).

چنگیزخان پس از خراب کردن طالقان از هندو کش گذشت و بامیان را محاصره نمود. در این محاصره پسر جغتای موسوم به «موتوجن» که نوه عزیز کرده چنگیزخان بود بقتل رسید. جهانگشای مغول در موقع صرف غذا خبر قتل نوه عزیز کرده اش را به جغتای داد و بنام «یاسا» او را از گریستن منع نمود ولی عزاداری خونینی بعمل آورد. هیچ چیزی بعنوان غنیمت جنگ نگرفت یعنی هرچه بود نیست کرد هیچ اسیری نگرفت «هرذیروچی را بی جان ساخت» سرزمینی را که در آن شهر بامیان بنا شده بود بنام «شهر ملعون» نامید.^۱

شاهزاده خوارزمی جلال الدین منگبرتی^۲ پسر سلطان محمد از این بلائی

۱ - بنابر روایت جوینی ورشیدالدین - جای تعجب است که جوزجانی و نسوی از این محاصره صحبتی نمی کنند و نمی نویسند که چنگیزخان از طالقان بغزنین رفت. بکتاب بارتولد «ترکستان» ص ۴۴۴ ر. که.

۲ - منگبرتی Manguberti ۴ یعنی خداداد بزبان ترکی.

که بر ماوراءالنهر و خراسان نازل شده بود جان سلامت دربرده و در نسا از حلقه سپاهیان مغول درآمده و فرار کرده بود. در ابتدا بقلب کوهساران افغانستان، غزنین، رفت و در آنجا قشونی ترتیب داد. حتی در «پروان»^۱ واقع در شمال کابل لشکریان مغول را که تحت فرماندهی «شیکی قوتوقو» بودند مغلوب نمود. چنگیزخان از شکستی که نصیب سردار وی شده بود بی نهایت خشمگین شد و برای انتقام روی بغزنین نهاد و جلال الدین جرأت اینکه با او روبروی شود نداشت. از غزنین هیچ مقاومتی ظاهر نشد و چنگیزخان چون مایل بود هرچه زودتر بجلال الدین برسد ویرانی و تخریب منظم شهر را ببعد موکول نمود. بالاخره در کنار سند بشاهزاده خوارزمی رسید و عساکر او را مغلوب و مقهور نمود (بنا بر نوشته محمد نسوی ۲۴ نوامبر ۱۲۲۱) جلال الدین با اینکه سراپا مسلح بود براسب سوار شد و زیر تیرهای دشمن که مانند تگرگ براو می بارید خود را میان سند انداخت و فرار کرد و از فرخندگی طالع توانست صحیح و سالم بآنطرف شط برسد و بدربار پادشاه دهلی پناه برد (دسامبر ۱۲۲۱)^۲، (۸ شوال ۶۱۸ الحاق مترجم)، مغولان دیگر به تعقیب فوری او در سرزمین هند نپرداختند (سال بعد از این واقعه یک فوج مغول تحت فرماندهی یکی از سرداران جلایری موسوم به «بلانویان» تا مولتان رفت ولی از فرط گرما باز آمدند) هرچند جلال الدین جان بدربرد ولی خانواده او بدست قوای مغول افتاد که تمام اطفال نرینه را بهلاکت رساندند. (دستور چنگیزخان مبنی بر این بود که جلال الدین را بگیرند و او را با تیر نکشند. ا. م.)

شکست مغولان در «پروان» در آخرین شهرها و بلادی که در ایران شرقی هنوز بدست مغولان نیفتاده بود شجاعت و غیرتی ایجاد نمود. چنگیزخان قبلا بحساب اهالی غزنه رسید یعنی همه را کشت و فقط ارباب صنعت و حرفه را بمغولستان فرستاد. پس از واقعه «پروان» هرات عصیان نمود و ترمز کرد. (نوامبر

۱ - راورتی سؤال می کند آیا در این جا منظور آن پروان می باشد که در دره پند شیر واقع است یا پروان دیگری که نزدیک سرچشمه های لوگر واقع می باشد و یکی از رودخانه هایی است که برودخانه کابل می ریزد. (راورتی: ترجمه

طبقات ناصری ص ۲۸۸ و ۱۰۲۱).

۲ - نسوی. ترجمه هوداس ص ۱۴۱ - ۱۳۸.

۱۲۲۱) 'سردار مغولی «الجیگیدای» پس از محاصره‌ای که شش ماه بطول انجامید شهر را گشود (۶۱۹ هجری) (۱۴ ژوئن ۱۲۲۲) تمام اهالی را کشتند و این قتل عام یک هفته بطول انجامید. آن عده از فراریان که باز بمر و آمدند مرتکب اقدام جنون‌آمیزی شدند که عبارت بود از قتل شهنشاهی ایرانی که تولوی منصوب نموده بود و اقدام به تجلیل جلال‌الدین. شیگی قوتوقو فرمان قتل عام داد و با کمال دقت و مراقبت این امر اجرا شد و همه را کشتند. پس از اختتام این قتل عام مغولان از حیث احتیاط چنان نشان دادند که شهر را تخلیه مینمایند و می‌روند و دور شدند و بین آنها و شهر فاصله‌ای تولید شد. بدبختانی که در گوشه‌های شهر و زوایائی پنهان شده بودند از نهان‌خانه‌ها یکایک بیرون آمدند و بگمان اینکه دشمن رفته بتدریج حس اطمینانی در آنها پدیدار شد. ناگهان قوای مغولی باز آمدند و این بار دیگر جانداوری باقی نماند.

نکته قابل توجه این است که بطور کلی مغولان در ماوراءالنهر و ایران شرقی آسان‌تر و سهل‌تر از چین شهرهای مستحکم را می‌گشودند. علت این است که در ممالک اسلامی وحشت و ترس مردم از این کفار «امروز می‌گوئیم از این وحشیان» خیلی بیش از آن بود که در چین تولید میشد زیرا قرن‌ها همسایگی با این قبایل وحشی چینیان را با آن مخاطرات آشنا کرده بود. از این گذشته برای تصرف و تسخیر این بلاد از کمک اجباری اهالی و مردمان این بلاد بیشتر استفاده نمودند. برای گشودن شهر مغولان تمام مردان مناطق مجاور را که در روستاها و دهات بودند می‌آوردند و آن جمعیت کثیر را بضر و شمشیر آخته و برهنه خود واداری کردند که بیاروها و بدیوارها و خندقها حمله‌ور شوند. برای مغول اهمیت نداشت که آن بدبختان را هموطنانشان بکشند. اصل این بود که خندق‌ها پر شود و حملات پیاپی بساخلوها و پادگان‌ها مدافعین قلاع را عاجز و مضطر کند. گاهی این تیره روزان را بصورت مغولان درمی‌آوردند و بهر ده نفر از آنها یک‌رایت مغولی می‌دادند و مدافعین قلاع که آنها را می‌دیدند چنین می‌پنداشتند که با یک لشکر

انبوه چنگیزخانی سروکار دارند. در نتیجه این حیلۀ جنگی بسا اتفاق افتاد که یک عدۀ قلیل مغولی می‌توانست یک قلعه مستحکم را تصرف نماید. بعد که کارها تمام میشد و از این گله انسانی دیگر کاری ساخته نبود همه را می‌کشتند. این راه ورسم فجیع که عمومیت یافته و بعداً اکثر تکمیل شده و با انضباط و تشکیلات مغولی توأم شده بود یکی از روش‌های جنگی معمولی قوای مغولی قرار گرفت.

چنگیزخان با اسیرانی که در بخارا بدست آورده بود بمحاصره سمرقند پرداخت و اسیران همین سمرقند را بمحاصره «اورگنج» وادار نمود. تولی نیز باعده‌ای از اهالی روستاهای خراسان بتصرف مرو فائق آمد. وحشت و رعب و خوف آن چنان شدت یافته بود که هیچکس را یارای مقاومت باقی نمانده بود. وقتی که شهر «نسا» را مغولان گرفتند مردم را در دشتی گردآوردند و بآنها گفتند که دستهای خودشان را از پشت هر یک ببندند و بهم دیگر متصل کنند. محمد نسوی می‌نویسد: «جملگی اطاعت نمودند ولی اگر متفرق شده و بطرف جبال اطراف می‌گریختند اغلب آنها ممکن بود جان سلامت بدر ببرند ولی کسی فرار نکرد و مغولان آنها را بطناب انداختند و گرد آنها را فرا گرفتند و با ضرب تیرهای خدنگ مرد و زن و طفل را بدون تفاوت کشتند.»

نزد مغولان دستورهای اداری و اوامر نظامی همیشه محترم و واجب‌الرعایه بود. پس از آنکه چهار پنجم اهالی را می‌کشتند یکنفر مأمور کشوری بنام داروغه که غالباً اویغوری و گاهی هم ایرانی بود می‌گماشتند و چندین منشی و محرر زیر دست او می‌گذاشتند تا دفاتر ثبت دولتی را در دو زبان تنظیم نمایند.

ایران شرقی از زیر طوفان چنگیزخانی دیگر هیچوقت بطور کامل بیرون نیامد. هنوز در شهر بلخ آثار خرابیهای مغول موجود است. اقداماتی که در قرن پانزدهم در زمان سلطنت شاهرخ و الغ بیگ یا سلطان حسین بایقرا بعمل آمد نتوانست بطور جامع و کامل آن سرزمین را که از بیخ ویران نموده بودند آباد سازد. هرچند نویسندگان مسلمان چنگیزخان را مخوف‌ترین دشمن تمدن

عرب و ایرانی جلوه گر میسازند و او را چنگیز ملعون و منفور می نامند معهذا باید دانست که از لحاظ اصول او هیچ خصومتی با اسلام نداشته است. اگر او وضو و غسل را منع مینمود یا طرزی را که مسلمین برای کشتن چهارپایان معمول می داشتند نهی میکرد برای این بود که آنها با معتقدات و آداب و مراسم مغولی مغایرت داشته است. اگر اودر ایران شرقی آن تمدن شهری درخشنده ای که فردوسی و ابوعلی سینا را بوجود آورده است از بین برد، برای این بود که می خواست در اقصی حدود جنوب غربی یک نوع زمین بایر و غیرمسکون و یک نوع مرغزار و شنزار مصنوعی ایجاد کند که از آنجا کسی بامپراطوری او تجاوز نکند. بهمین جهت بود که «زمین را کشت» و اراضی آباد و دائر را خراب و بایر کرد. چنگیز مردی بود دارای صفات و خصائل ریاست و حکومت، اونمی توانست با یک جنگ مذهبی موافقت کند و چون مردی بود صحرانورد نمی توانست معنا و حقیقت زندگی شهرنشینی را درک نماید و بهمین سبب با تخریب تمدنهای شهری و حذف اراضی فلاحی موافقت می نمود. (وقتی که خواست از ایران شرقی برود دستورداد انبارهای گندم و حبوبات را خراب کنند)، با تبدیل مزارع بمرغزار موافق بود زیرا وجود مرغزار باطرز زندگی او بیشتر دمساز بود و اداره آن تولید زحمتی بسیار نمی کرد...

چنگیزخان مدتی مدید در افغانستان در جنوب هندوکش اقامت نمود. در آنجا عابد معروف و مشهور «تائوئیست» را که موسوم به «چانگچه اوئن» میباشد پذیرفت. چنگیز در سال ۱۲۲۰ از این عابد دعوت نموده بود از چین بدیدنش بیاید و این زاهد چینی از او یغوریه و المالیق و تلاس و سمرقند عبور کرده و اینک باردوی خان مغول وارد شده بود و در ماه مه ۱۲۲۲ بحضور رسید. کشورگشای مغول مشتاق بود از اصول و مبانی کار معجز کنندگان «تائوئیست» و داستان عمر جاویدان آنها مطلع شود^۱ ضمناً در همین اوان بفکر مراجعت بمغولستان

۱ - راجع بمسافرت چانگچه اوئن (Kieou Tchang-tch'ouen) که نام دیگر او نیز «کی ئیوچوکی» است K'ieou-Tch'ou-ki بکتاب دانشمند انگلیسی برتشنايدر موسوم به «تحقیقات قرون وسطائی» مجلد اول ص ۳۵-۱۰۸ رجوع شود. آقای پلیو در کتاب «تونگ پائو» چاپ ۱۹۳۰ ص ۵۶ از جلد اول می نویسد که این عابد پس از ملاقات با بقیه باورقی در صفحه بعد

افتاده بود. در پائیز ۱۲۲۲ از رود جیحون گذشت و سوی بخارا رفت. در آنجا از علماء و بزرگان مذهب اسلام مهم‌ترین اصول و مبانی اسلام را استفسار نمود همه را تصدیق کرد غیر از زیارت مکه و گفت تمام دنیا و ربع‌مسکون خانه خدا است (کره زمین به «تنگری» بزبان مغولی: «آسمان جاویدان» تعلق دارد) در سمرقند دستور داد که چون سلطان محمد رفته است و او جانشین سلطان می‌باشد باید نماز بنام او خوانده شود. روحانیون مسلمان، امام‌ها و قضاة را از پرداخت عوارض و مالیات‌ها معاف نمود و این نیز می‌رساند که خشونت‌ها و سبیت‌های او را علیه دنیای اسلام باید جزء «ضروریات جنگ» دانست نه جنگ مذهبی. زمستان را در سمرقند گذراند و بهاران ۱۲۲۳ را در شمال شط سیحون. بدون شک در دره «چرچیک» که یکی از شعبه‌های کوچک سیحون می‌باشد در نزدیکی تاشکند یک نوع «دربار» وحشیانه‌ای ترتیب داد و بر روی تختی زرین نشست و دورادور او را «نویات» (نویان‌ها) و «بهادران» فراگرفتند. بعداً در همان بهار ۱۲۲۳ یک شورای بزرگ «قوریلته‌ای» با حضور پسرانش در «قولان باسی» واقع در شمال جبال «الکساندر» تشکیل داد. در این موقع عساکر او سرگرم یک شکار عظیم بودند و صیدهای فراوان با ناولک آنها بر زمین می‌افتاد. تابستان سال ۱۲۲۳ را در مرغزاران «تلاس» و «چو» و تابستان سال ۱۲۲۴ را ظاهراً در ناحیه «ایرتیش» گذراند و در بهار سنه ۱۲۲۵ بمغولستان مراجعت نمود.

لشکرکشی جبه و سوبوتای به ایران و روسیه

پیش از اینکه با چنگیزخان باخترین پیکار او که در چین روی داد برویم مقتضی است که بشرح لشکرکشی دوسردار ناسی او جبه‌نویان و سوبوتای بهادر در اطراف بحر خزر بپردازیم. قبلاً دیدیم که این دوسردار که بهترین جنگاوران

بقیه پاورقی صفحه قبل

چنگیزخان فرمانی آورد که تمام معابد «تائوئیستی» از هر ترمضی مصون می‌باشد، همسفر این عابد موسوم به «لی‌چمچانگ» در ۱۲۲۸ شرح سفر خود را نوشته و آنرا آقای شاوان در «کتیبه‌ها و نوشته‌های دیوانخانه‌های چینی» نقل نموده است.

تونگ پائو. ۱۹۰۸ ص ۲۹۸.

قشون مغول بودند مأمور شدند بایک سپاه سواره (آقای گرنار تصویری می کند که تقریباً ۲۰ هزار سوار بوده اند) سلطان محمد خوارزمی را در فراری که می کند تعقیب بنمایند. پس از مرگ آن پادشاه این دوسردار سواران خود را بطرف مغرب بجولان درآوردند. پس از آنکه ری را غارت نمودند بنا بگفته میرخواند بدرخواست بعضی از مسلمانان سنی مذهب رفتند و شهر قم را که مرکز و کانون مسلمانان شیعه بود بکلی خراب کردند. شهر ری که شهر کاشیهای بسیار عالی و تاریخی بود چنان بغارت رفت که دیگر نتوانست سراز این مصیبت بدرآرد.^۱ چون همدان اطاعت نمود فقط بگرفتن جریمه ای اکتفا نمودند. بعد بتخریب زنجان پرداختند و به قزوین که مقاومت می نمود حمله ور شدند و برای تأدیب و تنبیه «قزوینیان» همه را کشتند. آخرین اتابیک ترك آذربایجان اوزبک سالخورده (وی از خاندان مملوک های محلی بود و در پایان قرن دوازدهم نزدیک بود جای سلجوقیان را بگیرد) میالغی وجه طلا پرداخت و آنها را بدین ترتیب از تبریز دور کرد. در بعبوحه زمستان جبه و سوبوتای از دشت مغان عازم گرجستان شدند. این سلطنت نشین مسیحی در تحت سلطنت گرجی سوم ملقب به لاشا (یعنی درخشان) بود (۱۲۱۲-۱۲۲۳) و در اوج عظمت و قدرت می زیست. این دوسردار مغولی لشکریان گرجی را در حوالی تفلیس (فوریه ۱۲۲۱) قلع و قمع نمودند.^۲ از آنجا برگشتند و بمراغه روی نمودند و این شهر را بباد غارت دادند. برای تسخیر و غارت این شهر همان سیاست و قدییر جنگی معمولی را بکار بردند یعنی اسیرانی را که گرفته بودند

۱ - مینورسکی (دائرة المعارف اسلامی ص ۱۱۸۴) ذیل لغت «ری» می نویسد که محتمل است ابن الاثیر در نوشتن این عبارت «که مغولان تمام اهالی ری را قتل عام نمودند» مبالغه کرده باشد همین مورخ، ابن الاثیر، می نویسد که در سال ۱۲۲۴ آنچه را که از اهالی ری باقی مانده بود مغولان کشتند. مینورسکی خاطرنشان می کند که بنابر روایت «جویی» سرداران مغولی بسیاری از اهالی «خواره» ری را کشتند (روستائیان آن شهر شیعی مذهب بودند) ولی در ری با قاضی شافعی ملاقات نمودند و وی تسلیم فاتحان شد و بعد سرداران مغولی بنقاط دورتر رهسپار شدند. خواجه رشیدالدین فضل الله می نویسد که مغولان «جبه» و «سوبوتای» بشهر ری آمدند و کشتند و غارت کردند و عازم قم شدند و مردم آنجا را بکلی بکشتند و کودکانش را اسیر بردند و از آنجا رفتند. ۲ - مورخ ارمنی «قراقرز» در شرح این لشکرکشی «سودابهادر» شرح مبسوطی نوشته که آقای «دولوریه» Dulaurier آنرا ترجمه و در مجله آسیائی در سال ۱۸۵۸ طبع نموده و بکتاب آقای Brosset «پروسه» بنام «تاریخ گرجستان» فصل اول ص ۴۹۲ رجوع کنید.

و ادارمی کردند که بحمله پردازند تا قلاع را متصرف شوند. اگر این بدبختان برمی گشتند و یا عقب نشینی می کردند فوراً کشته میشدند بعداً پس از سقوط قلاع و تصرف باروها و کشتار اهالی چنین وانمود می کردند که می روند. مسافتی دور میشدند و بعضی از کسانی که در بیغوله ای پنهان شده و جان سلامت در برده بودند از نهانخانه ها خارج میشدند. ناگهان عساکر مغول مانند سیل خروشان باز پدیدار میشدند و سراین فلکزدگان را از تن جداسی کردند (مارس ۱۲۲۱). دوسردار مغولی در شرف حرکت بطرف بغداد و برانداختن خلافت عباسیان بودند، اگر این دوسردار عازم بغداد شده بودند دنیای عرب دوچار وضع مهلکی میشد زیرا در همان هنگام صلیبیون مصر را متصرف شده و «دمیاط» را نیز اشغال کرده بودند.^۱ دیگر کار باسپاه مختصر عباسیان که در «دقوqa» متمرکز شده بود تا از عراق عرب حمایت نماید اصلاح نمی پذیرفت.

در این سال (۱۲۲۱) ممکن بودهم جبه و سوبوتای به بغداد بیایند و هم یوحنا (ژان) پادشاه برین^۲ بقاهره برسد. از خوشبختی خلیفه جبه و سوبوتای اکتفا نمودند که بهمدان بروند و دوباره از اهالی آنجا بعنوان مجازات هر چه دارند بگیرند. اما این بار اهالی همدان مقاومت نمودند و پایداری کردند. مغولان بشهر حمله ور شدند و پس از تصرف آن قتل عام کردند و شهر را آتش زدند. از آنجا بتاراج اردبیل^۳ رفتند و بعد هردو سردار مغول عازم گرجستان شدند.

سواران گرجی در آن دوران از بهترین سواران بشمار می رفتند. سوبوتای با عقب نشینی مصنوعی و دروغی آنها را در دامی انداخت که جبه انتظار آنها داشت و در آنجا این سواران را بضرب شمشیر و تیر از پا درآوردند. با این احوال گرجیان راضی بودند که شهر تفلیس بدست دشمن نیفتاد و مغولان فقط جنوب مملکتشان را غارت نموده اند. مغولان پس از این ضرب شست بشیروان رفتند و «شماخا» (شماخی) را غارت کردند و بعد از طریق دربند بمرغزارهای شمالی قفقاز رفتند. در آنجا بائتلاف

۱- بتاریخ جنگهای صلیبی تألیف آقای رزگروسه مجلد سوم ص ۲۳۰ و بعد رجوع کنید. Brienne - ۲

۳- ظاهراً «اربل» صحیح است نه اردبیل. ر. لک. مرصادالعباد ص ۲۳ مقله. چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب

قبایل و ملل آن سرزمین مواجه شدند که عبارت بودند از «آلن» ها (اینها از اولاد و احفاد سارمات ها بودند و مسیحی شده و پیرو کلیسای یونان بودند)^۱ لزگی ها و چرکس ها که از نژاد قفقازی بودند و ترکان قباچاق ، جبه و سوبوتای بانهایت مهارت و درایت وسائل جدائی ترکان قباچاق را فراهم آوردند و بگوش آنها داستان برادری ترک و مغول را خواندند و مقداری از غنائم را که در دست داشتند بآنها بخشیدند . با مکر و حیله تمام مؤتلفین را از یکدیگر جدا و مغلوب نمودند و سرانجام به تعقیب ترکان قباچاق پرداختند آنها را کشتند و هر غنیمتی را هم که بآنها داده بودند پس گرفتند^۲.

قباچاق ها بروس ها توسل جستند و از آنها کمک خواستند . یکی از خان های قباچاق موسوم به «قوتان» که دخترش زن یکی از شاهزادگان روسی موسوم به «ماتیسلا ، شاهزاده گالیچ»^۳ بود از داماد خود و سایر شاهزادگان روسی تقاضا نمود مجتمعاً علیه مغولان وارد پیکار شوند . یک سپاه روسی که عبارت از ۸۰ هزار نفر سرباز بود تشکیل شد و تحت فرماندهی شاهزادگان «گالیچ» و «کیف» و «چرنیگوف» و «اسمولنسک» از مسیر شط «دنی پر» پائین آمدند و نزدیکی «خورتیت زا»^۴ در حوالی شهر «الکساندروف» بیکدیگر ملحق شدند . مغولان از پیکار احتراز می ورزیدند و عقب نشینی می کردند تا وقتی که دشمن بحد کافی خسته و فرسوده شود و بین دستجات مختلف سپاه او فواصل کافی پدیدار گردد . بالاخره پیکار در نزدیکی «کالکا» یا «کالمیوس» که شط کوچکی است که نزدیکی «ماریوپول» در دریای آزوف می ریزد روی داد . شاهزاده گالیچ و قباچاق ها بی آنکه منتظر ورود لشکریان «کیف» بشوند بحمله پرداختند و سخت شکست خوردند و تباه شدند (۳۱ مه ۱۲۲۲) شاهزاده «کیف» که تنها مانده بود در اردوگاه خود سه روز دفاع نمود و بعد با

۱ - در سفرنامه روبروک فصل ۱۳ شرح دلچسبی از مهمان نوازی آنها در سال ۱۲۵۳ نقل شده است .

۲ - قباچاق ها در این دوران در صد مسیحی شدن برآمده بودند (الحاق مترجم: رشیدالدین می نویسد آن غنائم را باضام

پس گرفتند) - ۴ Khortitsa

Mestislav de Galitch - ۳

شرائط آبرومندی تسليم شد ولی طولی نکشید که علی‌رغم آن شرائط آبرومند او و تمام کسانش را بقتل رساندند.^۱

این نخستین شکست روس‌ها آنآ عواقب سیاسی تولید نکرد. از این گذشته دوک بزرگ «ولادیمیری» که نتوانسته بود با قوای خود بموقع به «کالکا» برسد تمامی قوایش برپا بود. مغولان بغارت کردن تجارتخانه‌های ژنی در «سوداق» یا «سولداجا» واقع در «کریمه» اکتفا نمودند. (کاهون معتقد است که بین آنها و دولت «ونیز» تبانی شده بود که تجارتخانه‌های ژنی را بجاپند ولی هیچ مجوزی برای قبول این فرضیه وجود ندارد).^۲

جبه و سوپوتای از شط ولگا گذر کردند و بطرف «تزاریت‌زین»^۳ رفتند و بلغارها را در «کاما» و ترکان قنقلی را در جبال اورال گوشمال دادند و پس از این لشکرکشیهای عظیم و کشورگشاییهای بی‌مانند بمرغزارهای شمالی سیحون رفتند و بسپاهیان چنگیزخان ملحق گشتند.

آخرین سالهای چنگیزخان

چنگیزخان در بهار سنه ۱۲۲۵ بمغولستان مراجعت نمود. زمستان سال ۱۲۲۵-۱۲۲۶ و تابستان بعد را در اردوگاه‌های خود در کنار نهر تولا که شعبه‌ای از شط اورخون می‌باشد گذراند. سن چنگیزخان دیگر به هفتاد رسیده بود. از پکن تا ساحل «ولگا» همه در برابر او از ترس می‌لرزیدند. پسر ارشد او جوجی که مأمور حکمرانی مرغزاران آرال و خزر شده بود و در آخر می‌خواست سیاست مخصوصی پیش گیرد و بدین سبب چنگیزخان را نگران ساخته بود در فوریه ۱۲۲۷ قبل از بروز اختلاف وفات یافت.

چنگیزخان یک جنگ دیگری علیه سلطنت‌نشین تنگقوت «سی‌هیا» در ایالت «کان‌سو» نمود. علت این بود که پادشاه «سی‌هیا» با اینکه دست‌نشانده

۱ - بکتاب اردمان «تموجین» ص ۴۳۴ و مابعد رجوع شود.
۲ - در آن زمان سوداق یا سولداجا از توابع
۳ - Tsaritsyn - ۳ امپراطوری یونانی طرابوزان بود.

چنگیزخان بود از فرستادن عده‌ای سپاهی درموقع پیکار خوارزم طفره رفته و سر باز زده بود. بنابر روایت «تاریخ سری» یکی از بزرگان تنگقوت موسوم به «آشاکمبو» وقتی که چنگیزخان از آنها خواسته بود که قوائی برای کمک بفرستند با کمال گستاخی جواب داده بود که اگر چنگیزخان بعد لازم و کافی قشون ندارد دیگر شایستگی ریاست عالیه را هم ندارد. این جسارت و توهینی نبود که بتوان فراموش کرد و پس از اینکه امور خوارزم تصفیه شد جهانگشای مغول با انتقام این نافرمانی پرداخت. همانطور که ولادیمیر تسوف نتیجه گرفته است چنگیزخان دریافت که برای تسخیر سلطنت «کین» در چین شمالی پس از مرگ سردار وی «موقالی» باید حتماً بتصرف «کان سو» و «آلاشان» و «اوردوس» همت گماشت زیرا فتح این ممالک برای امپراطوری مغولان ضرور و لازم بود. بدین جهت بود که در پائیز سال ۱۲۲۶ ایالت «لینگچشو» را گرفت و در بهار ۱۲۲۷ بمحاصره پایتخت «سی‌هیا» که شهر فعلی «نینگ‌هیا» میباشد اقدام نمود.^۱ طرز ارعاب و تخویف با همان شدتی که در افغانستان معمول شده بود در این جا نیز اجرا شد. «اهالی به عبث خود را در کوه‌ها و غارها برای فرار از شمشیرمغول پنهان می‌کردند. دشتها از استخوان انسانی مستور شده بود.» در همان وقتی که محاصره «نینگ‌هیا» تعقیب میشد چنگیزخان در تابستان ۱۲۲۷ در ناحیه نهر «تزینگ‌شوئی» و ایالت «نونگ‌تو» واقع در شمال غربی نهر فعلی «پینگ‌لئانگ» اردو زد. در همین ایالت واقع در مغرب «پینگ لئانگ» بود که بتاريخ ۱۸ اوت ۱۲۲۷^۲ در سن شصت سالگی وفات یافت (پلیو) پایتخت دشمن همان شهر «نینگ‌هیا» کمی بعد بدست سپاه مغول افتاد و بنابر وصیت جهانگشا تمام اهالی را گردن زدند. یک قسمت از ملت تنگقوت را به ملکه «یسوی» که یکی از زوجات چنگیزخان و در این جنگ همراه شوهر خود بود تسلیم نمودند.

۱ - یوان‌چه ترجمه کراوزه چنگیزخان ص ۴۰. ۲ - این سندهایست که در یوان‌چه قید شده است. (الحاق مترجم- رشیدالدین قاریخ فوت را در رمضان ۶۲۴ قید کرده است) سن چنگیز در اینجا ۶۰ سال قید شده است اگر چه در متن فرانسه نیز بنا بگفته پلیو همین طور است ولی با جامع التواریخ و حتی با آنچه خودسولف در همین صفحه (چندسطر بالا) قید کرده منافات دارد. توضیحات آخر کتاب هم ریح اشکال نمی‌کند. رشیدالدین مکرر ذکر کرده که عمر چنگیز از ۷۰ سال متجاوز بوده تاریخ تولد او بر طبق گفتار رشیدالدین ۵۴۹ ه. و مرگ او ۶۲۴ است.

جنازه چنگیزخان را در کوه مقدس «بورقان قلدون» (امروز کنتشی مینامند) دفن نمودند. این همان محلی است که «تنگری» در سرچشمه های «اونون» و «کرولن» سابقاً باو الهاماتی کرده بود. در سال ۱۲۲۹ جانشین وی بافتخار و تجلیل نام چنگیزخان قربانیهای عظیمی بسبک مغولی در آنجا نمود. فرمان داد که بنابر رسوم و آداب مغولی مدت سه روز غذا بارواح مقدس پدر متوفایش بدهند. برای این کار در خانواده های نوین ها و سرداران نامی زیباترین و خوبروی ترین دختران را بتعداد چهل نفر انتخاب نمودند و با گرانبها ترین البسه وجواهرات زینت دادند و بآن دنیا فرستادند تا در آنجا به چنگیزخان خدمت کنند. باین مراسم وحشی و سنن بربری تعدادی اسب عالی و توسن زیبا نیز علاوه نمودند^۱.

سیرت و خلق و خوی و کارهای چنگیزخان

چنگیزخان را بمثابه بلائی دانسته اند که برپیکر انسانیت نازل شده است. دوازده قرن تجاوز و حمله و هجوم و غلبه برتمدنهای قدیم از طرف بیابان گردان مرغزاران را در وجود او خلاصه نموده اند. عملاً هم از هیچ یک از مهاجمین سلف چنین شهرت هولناک و مقام مخوفی بیادگار نمانده است. پایه حکومت او بروحشت و رعب بود، و قتل عام را بمقام یک پایه قانونی و نظام و ناموس اجتماع ارتقاء داد. خرابیها و ویرانیهای که او در ایران شرقی بعمل آورد از لحاظ وحشت و دهشت از تمام فجایعی که در اروپا به آتیلا نسبت می دهند یا در هند به «میهراکولا» منسوب می نمایند بیشتر بوده است. با این احوال باید در نظر داشت که قساوت او بیشتر ناشی از خشونت محیطی بوده که وی در آن متولد شده بوده است. قبیله او از درمانده ترین قبایل ترک و مغول و از خشن ترین و وحشی ترین

۱ - کتاب «دهسون» (دوسون) مجلد ثانی ص ۱۳ - ۱۲ چنانکه می بینید کشتن نزدیکان و خدمتگزاران و اسبها بعنوان قربانی بین صحرانوردان چنگیزخانی معمول بود. همین رسم بنابر روایت هروودت نزد قبایل سیت (سکاها) اجرا می گردید. (در این جامترجم عین عبارت رشیدالدین را نقل می کند: «او کتاآن فرمود تا بموجب یاساق قدیم و رسم و آئین ایشان سه روز متعاقب جهت روان چنگیزخان آتش ها دادند و چهل دختر خوب منظر از نسل و اروغ امراء که ملازم می بودند اختیار کرد و با جامه های گرانمایه برصمات وجواهرات آراسته با اسبان گزیده پیش روح او فرستادند.»

آن عشایر بوده ولی سببیت او فطری و قساوت او جبلی نبوده است. (تیمور نیز که یکی از قلع و قمع کنندگان نژاد انسانی میباشد از این حیث گناهکارتر است زیرا از چنگیز متمدن تر بوده است)^۱ قتل دست جمعی بدستور چنگیزخان یکی از اسلوب‌ها و سنت‌های جنگ محسوب می گردیده و این حربه‌ای بود که صحرانورد علیه شهر-نشینی که بموقع مطیع نمیشد یا عصبان می نمود بکار می برد. بدبختی در آنجا بود که آن بیابان گرد ارزش اقتصادی آبادیها و معنای تمدن زراعتی و کشاورزی شهر-نشینان را درک نمی کرد. پس از فتح ایران شرقی و چین شمالی او تصور می کرد که برانداختن شهرها و ویران کردن مزارع و تبدیل مملکت آباد بشنزار اسری است بسیار طبیعی. هزار سال بحکم وراثت و زندقه در بیابان و هزار سال زد و خورد و قتل و غارت در آستان ممالک متمدن و مزارع دائر باعث می گردید که او وجد و نشاط و عشرت مطلق را بدینگونه وصف کند: «... اما عیش مرد آن است که یاغی را «یاسمیشی (یاسامیشی)» کند و او را از بیخ براندازد، چشم عزیزان ایشانرا بگیراند و بزین زرین اختگان فربه ایشان برنشیند و شکم و ناف خاتونان ایشانرا در آغوش خود بگیرد و لب و دهان ایشانرا ببوسد...»^۲ و بعدها این فکر بشکلی وارونه بر زبان وی جاری می شود و می گوید: اولاد وی از حیات سخت و صعب مرغزاران روی برمی تابند و شهرنشین می شوند و... «پس از ما کسانی که از نژاد و ایل ما هستند لباسهای زربفت خواهند پوشید، غذاهای چرب و شیرین خواهند خورد و برمراکب رهوار سوار خواهند شد و زیباترین زنان جهان را در آغوش خود خواهند فشرد و بیاد نخواهند آورد که همه آنها را از ما دارند ...»

یک کتیبه «تائوئیست» که در سنه ۱۲۱۹ بدستور عابدی مشهور بنام «لی-چه-چانگ»^۳ کنده و تهیه شده دارای مطالبی مفید و مضامینی گویا میباشد. این عابد از سنه ۱۲۲۰ تا ۱۲۲۳ همراه عابد مشهور دیگری بنام «کیو-چانگ»

۱ - چنگیزخان نه فقط قادر بنوشتن و خواندن نبود بلکه برخلاف اغلب مغولان زبان ترکی را هم نمی دانست. (جوزجانی بنابر روایت بارتولد در کتاب ترکستان ص ۴۶۱ و دهسون (دوسون) مجلد ۲ ص ۹۰).

چوئن» نزدکشورگشای مغول رفته بود. این کتیبه با کلمات و اصطلاحات فلسفی مخصوص «تائوئیسم» تأثیری را که طرز زندگی و اعمال چنگیزخان در روحیه چینیان نموده آشکار میسازد. از زبان چنگیزخان می گوید: «... آسمان از تجمل مفرط چین ملول شده است. من در منطقه وحشی شمال سکونت می کنم و برندگی ساده و روش معتدل رجعت می نمایم. چه از حیث پوشش و چه از حیث خورش همان لباسهای ژنده و همان طعامی را که دارم که گاوداران و خربندگان دارند. معامله من با سربازان و رفتار و کردار من با آنها مانند رفتار برادری است با برادری دیگر. درصد پیکار حاضر بوده ام و در تمام آنها خود را پیشاپیش و جلوی سربازان جای داده ام. در مدت هفت سال عمل عظیمی را بپایان رساندم و در شش جهت فضا هرچه هست تابع یک قاعده و نظم واحدی قرار دادم.»^۱

چنگیزخان را وقتی در حدود زندگی و محیط و نژاد خودش قرار دهیم می بینیم مردی بوده دارای تسلط بر نفس، واجد فهم و عقل سلیم، بعد تحسین-آمیزی معتدل و حاضر بشنیدن مطالب دیگران. در دوستی قابل اعتماد، سخی الطبع و مهربان و علی رغم سختی و خشونتش واحد صفات و خصائل یک مدیر لایق ولی البته مدیر ملل صحرا نورد و قبایل بیابان گرد نه مدیر ملل شهرنشین، زیرا وی قادر بفهم و درک شرائط اقتصادی زندگی شهرنشینان نبوده است. در این حدودی که گفته شد او یک استعداد فطری برای اداره امور و حسن حکومت دارا بوده است. در موازات آن احساسات بدویت و خوفناک، می بینیم که چنگیزخان واجد خصائل حمیده و صفات شریف و نجیبی بوده و علی رغم نویسنده گان مسلمان که او را «ملعون» قلمداد می کنند وی را درعالم مدیریت حیثیت و مقامی رفیع است. یکی از خصوصیات اخلاقی و خصائل ذاتی او انزجار مفرط او است از خیانت. خدمتگزارانی که برای جلب عطف و مساعدت او باریاب و ولی نعمت های خود

خیانت می کردند به حکم چنگیزخان بقتل می رسیدند^۱. برخلاف مکرر دیده شده که کسانی را که تا آخرین مراحل نسبت باریاب خود وفادار بوده و علیه چنگیزخان با کمال پایداری جنگیده اند پس از فتح بخدمت خود پذیرفته و از وفاداری آنها تقدیر نموده است. رشیدالدین و «تاریخ سری» چندین مورد را ذکر و روایت نموده اند که چنگیزخان بکسانی که نسبت باریاب و ولی نعمتهای خودشان وفادار بوده ولی بالاخره بدست وی مقهور شده اند عنایت نموده و این خود خصلت مدیریت او را نشان می دهد. از اشخاص ضعیفی که تحت حمایت خود قرار می داد همیشه حمایت می نمود و بایک حس وفاداری خلل ناپذیری از آنها نگاهداری می کرد. رئیس «اوقوت» ها موسوم به «آلاقوش تکین» برای اینکه در خدمت چنگیز شمشیر می زد از طرف نایمان ها کشته شد. چنگیزخان خاندان او را احیاء نمود. پسر «آلاقوش تکین» را بخدمت شخص خودش منصوب کرد دختر خودش را بزوجهت باو داد و ثروت و رفاه آن خانواده را تأمین نمود^۲. مغلوب شدگان محاربات قدیم از قبیل اوغوری ها «ختائی» «کیتان» ها، مدافعی بهتر از او نیافتند همانطور که مسیحیان سوریه و ارمنه نیز بعدها حامی و مدافعی بهتر از احفاد و اولاد وی نیافتند. شاهزاده کیتان «ختائی» موسوم به «یه-لیو-لیو-کو» که در نخستین سالها خود را مطیع چنگیزخان و در تحت فرمان وی جای داد در شهر «لثاتونگ»^۳ وفات یافت و مرگ او وقتی روی داد که چنگیزخان مشغول جنگ با خوارزمشاه بود. ملکه بیوه ختائی بدیدن چنگیزخان آمد و در آخرین پیکار وی در شهر «کان-سو» چنگیزخان را ملاقات نمود. کشورگشای مغول با نهایت محبت این شاهزاده خانم را پذیرفت و نسبت باو و دو پسر او از هیچ محبت پدرانه ای دریغ نورزید^۴. در تمام موارد مشابه دیده شده است که این رئیس بیابان گردان که لباس او از پوست حیوانات بوده و ملل را قلع و قمع می نموده است بایک عظمت

۱ - من جمله مهنرخان سنکون کرایت موسوم به «کو کچو» که در ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵ بقتل رسید. (تاریخ سری ترجمه لئو-تو-۳)

۲ - تاریخ یونان ها ترجمه مول من ۲۳. ۱۷۹-۱۸۰ ص ۱۹۲. روزنامه آسمانی ۱۹۲۰ ص ۱۷۹-۱۸۰

۳ - مایا فصل نهم ص ۷۸-۱۲۶.

جبلی و بزرگواری طبیعی و نزاکتی کم نظیر رفتار نموده که گوئی او نوگل باغ نجات بوده است. خود چینیان از این حسن رفتار او دچار تعجب میشده‌اند. او نجیب زاده‌ای بود از خاندان اصیل باروخی شاهانه که ابداً از ترقی و تعالی سرسام آور خود سرمست غرور و تکبر نمیشد.

چنگیزخان که رأی رزینی در سیاست داشت می‌خواست از تجارب دول متمدن استفاده کند و بهمین سبب مشاورین و رایزنانی در دستگاه خود داخل کرد از اویغوری‌ها مانند تاتاتونگا و از مسلمانان مانند محمود یلواچ و از ختائی‌ان مانند «یه-لیو-چوتسه»^۱. «تاتاتونگا» مشاور آخرین پادشاه نایمان‌ها بود و در دستگاه چنگیزخان رئیس دیوان‌خانه و مستوفی او شد و از این گذشته موظف شد که خط اویغوری را به پسران وی بیاموزد^۲. محمود یلواچ نماینده او بود نزد ملل ماوراءالنهر و عنوان اولین والی یا حکمران «مغول» را داشت^۳. آن مشاور ختائی چینی شده موسوم به «یه-لیو-چوتسه» توانست باریاب و ولی نعمت خود کم و بیش رنگی از تمدن چینی بدهد و گاهی نیز وی را از قتل‌عام مردم باز دارد. یکی از مشغله‌های این مرد - بنا بر روایت کسانی که شرح حال او را نوشته‌اند - این بود که حتی الامکان کتب و نوشته‌های نفیسی را که در شهرها موجود بود از شرّ حریق و غارت مغولان نجات دهد و باز یکی دیگر از مسائلی که مورد کمال علاقه وی بود یافتن ترکیبات داروئی بود برای مبارزه با بیماریهای عمومی که در نتیجه تعفن جنازه‌های بیشمار تولید می‌گردید^۴. ما می‌دانیم که علی‌رغم خدمت صادقانه‌ای که

۱ - Yo-liu-Tchéu-ts-ai - چنگیزخان دستور داد زبان مغولی را به خط اویغوری بآنها بیاموزند. تحقیقات پیلو بنام «طرز تحریر نزد قبایل قدیم مغول».

۲ - بارتولد ذیل کلمه Caghatai جفتا در دائرة المعارف اسلامی مجلد اول ص ۸۳۲.

۳ - نوشته «رموز» در «مخطوطهای تازه آسیائی» مجلد اول ص ۶۴. در این جا مترجم ناگزیر است که بالاخص «رموز» را بخوانندگان گرامری معرفی کند: «Abel Rémusat آبل رموز سال ۱۷۸۸ در پاریس متولد شده و در همان شهر بسال ۱۸۳۲ وفات یافته است. وی طبیب و متخصص در تاریخ و معرفت چین بوده است. از طفولیت فریفته نبات شناسی شد و برای شناختن گیاههای چینی زبان چینی را فراگرفت. پس از چندین سال ممارست در ۱۸۱۱ رساله‌ای انتشار داد بنام «مطالعاتی درباره زبان و ادبیات چین» در ۱۸۱۳ دیپلم طب را دریافت داشت و بعد تمام وقت و هم‌خود را صرف تاریخ و ادبیات چین نمود. بعداً بسمت استادی در کلژ دو فرانس و به عضویت آکادمی ادبیات و بعد مدیریت کتب خطی و آثار قلمی مشرق در کتابخانه سلطنتی شد. کتب مهم او عبارتست از «تحقیقات تاریخی درباره طب چینی»، «آسمان‌شناسی در چین»، «تحقیقاتی درباره زبانهای تتر»، «مخطوطهای آسیائی»، «مخطوطهای تازه آسیائی» و «تاریخ بودائیسیم».

بدولت مغول و خاندان چنگیزخانی می نمود او در موقع تقاضای عفو ایالت و بخشایش شهری نمی توانست تأثیر قلبی و تألم روحی خود را پنهان دارد. «او گودای» گاهی باو می گفت: «باز می خواهی برای مردم اشک بریزی؟» میانجیگریها و وساطت های او که بانهایت احتیاط و حزم و کمال تدبیر بعمل می آمد غالباً از وقوع حوادثی جبران ناپذیر جلوگیری می نمود. «رموزا»^۱ می نویسد که: «از اصل و نسب تتر، ولی از حیث تربیت و معرفت چینی این مرد طبیعتاً واسطه‌العقدی بود بین مردم زجرکش و جابران زجر ده»، او با مغولان نمی توانست بطور مستقیم از مقام انسانیت و شأن بشریت دفاع کند زیرا این حرفی نبود که گوش آنها بشنود و بنابراین بآنها چنین می فهماند که رأفت و مهربانی سیاستی خوب و روشی مطلوب است. این دقیقه حساس را او خوب درک نموده بود زیرا پایه بدویت مغولان بر روی جهل و نادانی قرار داشت.

در موقع آخرین جنگی که چنگیزخان در ایالت «کان سو» می کرد یکی از سرداران مغول به وی گفت که این غلامان و اتباع جدید چینی او برای هیچ کاری مفید نیستند زیرا در هیچیک از امور جنگی از آنها نمی توان استفاده نمود و بهتر است تمام آنها را، در حدود ده میلیون نفر بکشیم، تا لااقل از زمینی که باقی می ماند و چراگاه می شود علوفه اسبهای ما تأمین می گردد. چنگیزخان موجه بودن و «منطقی بودن» این دلیل را داشت می پذیرفت که «یه-لیو-چوتسه» گفت: «از این اراضی حاصل خیز و از این مردمی که صاحب هنر و صنعت هستند می توان بهره بهتری گرفت. وی ثابت نمود که با وضع مالیات بر اراضی بر روی کالاها و مصنوعات می توان سالانه پانصد هزار «اونس» نقره و ۸۰ هزار تکه ابریشم و چهارصد هزار کیسه حبوبات بدست آورد». خان مغول نظر او را پذیرفت و بمشاور ختائی - چینی خود دستور داد مالیات را براساسی که گفته بود حساب کند و دریافت دارد.

۱- شرح حال «یه-لیو-تزو تسای» (یه-لیو-چوتسه) بنا بر تحقیقات رموزا - کتاب «مخطوطات تازه آسیائی»، مجلد دوم ص ۶۴.
این مرد خوش نیت از سال ۱۲۱۴ یا ۱۲۱۵ در خدمت مغولان درآمد.

در نتیجه لیاقت و حسن نیت (پد-لویچوتسه) و مشاورین او یغوری چنگیزخان، در بحبوحه قتل عام ها مقدمات یک اداره مغولی بنیان گذاری شد. بدون تردید این اقدام بالاتراز یک علاقه شخصی و مساعدت فردی چنگیزخان بود این اقدام نشان می داد که بطور کلی تمایلی نسبت به معرفت و فرهنگ پدیدار شده است. چنین نظر می آید که چنگیزخان محبت مخصوصی به ختائیان و اوغوریان که متمدن ترین ملل دنیای ترک و مغولی بودند ابراز می داشت ختائیان می توانستند بی آنکه بملیت مغول خدشه ای وارد آید آنها را بطرز مملکتداری و فرهنگ چینی آشنا سازند؛ اوغوریان نیز آنها را در تمدن کهن سال ترکی که در اورخون و تورفان بود و در میراث سنن و مراسم سریانی مانوی نستوری و بودائی سهیم کنند. یهمین جهات بود که چنگیزخان و اولین جانشینان و وراث او از اوغوریان خواستند که ادارات کشور مغول را تأسیس نمایند و زبان مغولی را با خط او یغوری در ادارات و دیوانخانه های دولتی بکار برند. همین خط او یغوری بعداً با مختصر تفاوتی الفبای ملی مغولان شد.

قتل عام ها فراموش شد، بنای اداری، که با انضباط و نظم و ترتیب چنگیزخانی و ادارات او یغوری ایجاد شده بود بر پا ماند. این بنا پس از ویرانیهای بدوی، بالاخره توانست از تمدن بهره بگیرد و بتمدن هم خدمت کند. معاصرین وی نیز از همین حیث درباره چنگیزخان قضاوت نموده اند. «مارکوپولو» می نویسد: «او مرد و مرگ او ضایعه ای عظیم بود زیرا وی مردی بود فرزانه و محتاط.» «ژوانویل»^۱ (مورخ لوئی مقدس پادشاه فراتسه که تاریخ جنگهای صلیبی را نوشته است؛ الحاق مترجم) می نویسد که «وی ملت را در صلح نگاه داشت»، این قضاوت اگر واجد تناقضی است باید دانست که تناقض آن صوری و ظاهری است. چنگیزخان در نظر داشت از تمام ملل ترک و مغول یک امپراطوری واحدی بوجود آورد و یک نظم و انضباط آهنینی از پکن تا سواحل بحر خزر سلطنت کند. او جنگهای دائمی را که بین عشایر وجود داشت بر انداخت و کاروان ها

و قوافل با اطمینان خاطر و ایمنی فرسنگها راه طی می کردند. ابوالغازی در زمان سلطنت چنگیزخان چنین می نویسد: «تمام خطه پهناوری که بین ایران و توران است چنان امن بود که از مشرق بمغرب اگر با سینی زرینی بر روی سر می رفتید از طرف هیچ کس بشما تجاوزی بعمل نمی آمد»^۱. ولسای چنگیزی از فراز مغولستان و ترکستان یک «صلح و آرامشی چنگیزخانی» بوجود آورده بود که بدون شک بیسملو سخت و خشن بود ولی در زمان اخلاف وی نرم معتدل شده حالت انسانی بخود گرفت و مسافران بزرگی توانستند در قرن چهاردهم بمسافرتهاى طولانی در آن ممالک وسیع بپردازند. از این حیث چنگیزخان هم یکتا نوع اسکندر برپری بود که توانست چون اسکندر برای تمدن راه های تازه ای بیاید و یکشاید^۲.

۲- سه تن نخستین جانشینان چنگیزخان تقسیم اقطاع و تیول بین پسران چنگیزخان

چنگیزخان در زمان حیات خود بهریک از چهار پسرش یک «اولوس» یعنی تعدادی از قبایل یا یک «یورت» یعنی اقطاعات ارضی و مساحتی از مرغزار که برای زندگانی شبانی آن قبایل کافی باشد، و یک «ایتجو» یعنی درآمدی که متناسب با احتیاجات دربار و اطرافیان او باشد، داده بود. از جمله این درآمدها پرداخت هایی بود که می بایست از طرف مردم شهرنشین نواحی مطیع شده چین و ترکستان و ایران بعمل آید. باید در نظر گرفت که آنچه را که میشد تقسیم نمود فقط عبارت بود از سراقع ترک و مغول و چراگاه های مردمان صحرائنورد. ممالکی را که در سرزمینهای متمددن در اطراف پکن یا سمرقند معصرف شده بودند تعلق بدولت و امپراطوری

۱- ابوالغازی بهادرخان، تاریخ مغولان و تتران ترجمه «دمزون» ص ۱۰۴. بکتاب «تاریخ گرجستان» تألیف بروسه ص ۴۸۹ از محدادول رجوع کنید. وی میگوید که «قوانین بسیار عالی چنگیزخان حفظی مغولان درباره امور قضائی قابل تحسین است». مورخ ارمنی موسوم به هتوم (حاتم) در کتاب «اسناد ارمنی درباره جنگهای صلیبی» تحت تأثیر عظمت و نظم چنگیزخان قرار گرفته است. پلان کاپلن نیز از عدالت و حکمرانی و نظم و ترتیب آنها ستایش می کند.
۲- قبل از جنگ با شاهان جوارزمی چنگیزخان میخواست روابط تجاری با آنها دایر کند. چون قافله چنگیزخان را گرفتند و غنائم را بردند چنگیزخان با سلطان محمد خوارزمشاه قطع رابطه نمود و بجنگ پرداخت. (بارتولد ترجمه و تألیف)

داشت. در مخیله پسران چنگیزخان هم نمی آمد که مملکت مردمان مقیم و شهر- نشین را بین خودشان تقسیم کنند و یکی از آنها بشود امپراطور چین و یکی خان ترکستان و سومین آنها سلطان ایران. این افکار که پس از سنه ۱۲۶۰ در جانشینان آنها رسوخ یافت در مفکره خود آنها اصلاً خطور نکرده بود. در نظر آنها تقسیم مراتع محال بود موجب تقسیم امپراطوری چنگیزخانی بشود، یعنی امپراطوری بصورت «توافقی برادرانه» دوام خواهد داشت. همانطور که «بارتولد» توجه نموده است در حقوق صحرانوردان علی رغم قدرت مطلق و اختیارات نامحدود خاقان دولت متعلق بشخص او نیست بلکه تعلق بتمام خاندان سلطنتی دارد.

پسر ارشد چنگیزخان «جوجی»^۱ شش ماه قبل از پدرش فوت کرد (در حدود فوریه ۱۲۲۷) مرگ او در مرغزاران شمالی آرال روی داد. هر چند چنگیزخان هیچوقت رسماً راجع به شکی که درباره تولد او وجود داشت اظهار نکرده بود مع هذا یک نوع تکدوری در اواخر بین آنها پدیدار شده بود. در بین سنوات ۱۲۲۲ و ۱۲۲۷ پس از تاریخ تسخیر اورکنج که جوجی در آن سهم و دخیل بود (آوریل ۱۲۲۱) او در اقطاع خود در «تورگای» و «اورالسک» کناره گرفته بود و در پیکارها و جنگهائی که پدرش می نمود شرکت نمی کرد. این انزوا و گوشه گیری نیز موجب توهم جهانکشای مغول گردیده بود و از خود می پرسید شاید پسر ارشدش علیه پدر خود توطئه ای ترتیب می دهد. مرگ جوجی باعث شد که از بروز اختلاف شدیدی جلوگیری شود.

یکی از پسران جوجی موسوم به «باتو»^۱ مدیریت و ریاست اقطاع وتیول پدری را بارت برد. بنابر راویان مغولی باتو شاهزاده ای ملایم و عاقل بوده است. (به وی لقب «صاین خان» دادند که بمعنای «خان خوب» میباشد) ولی مورخین روس او را کشورگشائی خونخوار معرفی می کنند. بعدها او بعنوان بزرگ خانواده

۱ - در تحقیقاتی که پلیو در باره چند لغت در آسیای مرکزی^۱ نموده و در روزنامه آسیائی بسال ۱۹۱۳ طبع شده تصور می کند جوجین بمعنای میزبان یا مهمان باشد .
۱ - بارتولد - در دائرة المعارف اسلامی ذیل لغت باتو خان

چنگیزخانی نقش مهم و وظیفه خطیری را در نزاعهایی که برای تصرف اورنگ پادشاهی روی داد ایفاء کرد. در این کشمکش ها که برای گرفتن تخت سلطنت روی داد او توانست نقش «خان بزرگ سازی» را برعهده بگیرد. جوانی او و مرگ پدرش و تردیدی که در مشروع بودن این شعبه از خاندان وجود داشت به «خانواده جوجی» اجازه نمی داد در امور امپراطوری مداخلات مهمی بکنند. معهذا بنابر سنن و حقوق مغولی که بفرزند ارشد حکومت دورترین ایالات پدری را واگذار می کند خانواده جوجی در مقابل اروپا جای گرفت و جناح فعال و پیشرو امپراطوری مغول شد. سرزمینها و مناطق ذیل جزء متصرفات خانواده جوجی یعنی فرزند او، باتو منظور شد: مرغزاران واقع در مغرب «ایرتیش» تاحدی که سم اسبان مغول بآن خاک رسیده باشد یعنی تا («سمی پالاتینسک» و «آق مولینسک» و «تورگای» یا «آق تیوپینسک» و «اورالسک» و «آداج»^۱ و خوارزم (خیوه). از این گذشته او می توانست حقاً در همه جا در مغرب شط ولگا در قبحاق و آن سرزمینهایی که جبهه نوین و سوبوتای رفته و مقدمه تصرف را آغاز نموده بودند لشکرکشی کند.

جغتای^۲ دومین پسر چنگیزخان که در سنه ۱۲۴۲ وفات یافت از طرف پدر مأمور اجرای یاساق و مقررات انتظامی مغول بود. وی مردی بود که بانهایت شدت و سختی اصول عدالت را اجرا می نمود و از این حیث مردم از او بیم و هراسی دردل داشتند. او با کمال جدیت و دقت مراقب بود که قانون چنگیزخانی معمول و مجری گردد. از این گذشته سربازی بود معتقد بنظم و ترتیب و همیشه در صف سپاه خدمت می کرد. با این خلق و خوی و محدودی فکری که داشت پدرش صلاح دید که ریاست عالی دولت را برادر رکهر جغتای یعنی «اوگنای» تفویض کند. جغتای در برابر این تصمیم پدرانه هیچ چون و چرائی روا نداشت. بنابراین اقطاع و تیول

۱ - Adaj - Ouralsk - Aqtioubinsk - Tourgal - Aqmollinsk - Semipalatinsk در کتاب جامع التواریخ

رشیدی این اسامی نوشته شده است، چاپ تهران ص ۵۱۳، ابیر - سپیر - و پولار و دشت قبحاق و باشغر دوروس و چرکس^{۱۲} دربند خزر که مغولان آنها تیمور قهلقه می گویند. (الحاق مترجم).

۲ - جغتای یا «چغان» که

بزیان مغولی ظاهر آبهمنای سفید است.

جفتای عبارت شد از مرغزارهای امپراطوری قدیم قره‌ختائی که شرقاً از اویغوری آغاز و غرباً به سمرقند و بخارا منتهی می‌گردید، و مشتمل بود اساساً بر نواحی ایلی و ایسی‌کل و چوی علیا و طالاس و فرعاً بر کاشغرستان و ماوراءالنهر (میگوئیم فرعاً، زیرا این دو ناحیه اخیر سرزمین مردم شهرنشین بود و شهرهای سمرقند و بخارا مستقیماً از طرف عمال خان بزرگ اداره می‌شد). بنا بر شهادت «چانگ‌چوئن» اقامتگاه معمولی جفتای در جنوب «ایلی» بود.

بسومین پسر چنگیزخان موسوم به «اوگدای (اوکتای)»^۱ که بزودی در باره او بحث خواهیم نمود سرزمینهای ذیل رسید: در شمال و شمال شرقی دریاچه بالخاش ناحیه «ایمیل» و «ترباگاتای» و «ایرتیش سیاه» و «اورونگو»، این موضع آخری در کشور سابق «نایمان» ها واقع است. عادتاً و معمولاً «اوکتای» در ساحل «ایمیل» اردوگاه خود را قرار می‌داد.

بنا بر عادت و مرسوم مغولان «تولوی» که کهنترین فرزند چنگیزخان بود عنوان «اوجیقین»^۲ را داشت یعنی که او حافظ کانون خانوادگی و وارث زادگاه و اقامتگاه نخستین پدر می‌باشد که در ناحیه «تولا» و «اونون» علیا و «کروئن» واقع بود. (یورت اصلی پدر خود که بنا بر تاریخ رشیدی در «کلوران» بوده است. الحاق مترجم)^۳ تولوی را بمثابة سربازی متهور و جنگجویی که حریص فتح و ظفر است و سرداری با تدبیر معرفی نموده‌اند (لشکرکشی او در هونان در سال ۱۲۳۲ با خوبی آغاز و انجام یافت) از این گذشته در شرب مسکر افراط می‌نمود (بطوریکه در چهل سالگی در اکتبر ۱۲۳۲ وفات یافت) و شخصاً بارقه‌ای از هوش و نبوغ

۱- اوگدای یا «اگتای» بزبان مغولی ظاهراً عروج به بالا و علیا است؟
۲- عین عبارت رشیدالدین فضل‌الله
ذیلا نقل می‌شود. مترجم: «عادت مغول و ترک از قدیم باز آن بوده که چون در حیات خود فرزندان بزرگ را مال و رومه و تبع جدا کرده می‌فرستد آنچه باز میماند فرزند کوچکین را می‌باشد و او را «اوتچگین» گویند یعنی فرزندی که با آتش و آتشدان‌خانه تعلق دارد. اشارت بانک بنیادخانه براوست و در اصل اصطلاح ترک «اوت» آتش است و «تیگین» امیر و مقصود آنکه امیر و خداوند آتش و چون تیگین بلهجه مغول درست نمی‌آید «اوتچگین» می‌گویند و بعضی اوتچی...
۳- اسم این رودخانه «کروئن» را که هم امروز بدین نام می‌خوانند در تاریخ رشیدی همیشه «کلوران» ثبت شده است (مترجم).

نبود. تولوی زنی داشته بسیار فطن و با هوش بنام « سیورقوتیتی » که از خاندان سلطنتی کرائیت‌ها بوده است. (این خانم دختر برادر آخرین وانگ خان می‌باشد) (در تاریخ رشیدی این چنین نوشته شده است: «در کودکی دختر جاگمپو برادر اونگ خان پادشاه اقوام کرایت خواسته نام او سیورقوتیتی بیگی و بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین خواتین تولوی خان او بود... الحاق مترجم) این خانم مانند تمام خاندان خود پیرو مذهب نستوری بود و توانست بعداً امپراطوری را برای پسران خود مسلم سازد^۱.

در این جا باید این نکته را نیز علاوه نمود که بخانواده دو برادر چنگیزخان «قसार» و «تموجه اوچیگین» نیز تیول و اقطاعاتی داده شد. اقطاع قसार عبارت بود از منطقه نهر «ارخون» و «خیلر» و تیول «تموجه» عبارت بود از مشرقی‌ترین قسمت مغولستان نزدیک سرزمین سابق «جورچات»ها و ایالت فعلی «ژیرین».

باز هم بیاس حقوق و مراسم مغولی تولوی که حافظ کانون خاندان پدری بود پس از مرگ چنگیزخان شغل ولایت عهد را از سال ۱۲۲۷ تا ۱۲۲۹ برعهده داشت تا اینکه خان کبیر تازه‌ای انتخاب گردد. بعنوان ولیعهدی تمام اردوها یعنی قصور چادری پدرش تماماً باو رسید که آن مانند دربار محسوب می‌گردد. از یکصد و بیست و نه هزار نفر سرباز که مجموع لشکریان مغول در سنه ۱۲۲۷ بود ۱۰۱ هزار نفر آن در اختیار وی قرار گرفت. (آن ۲۸ هزار نفر باقی مانده بدین ترتیب تقسیم شده بودند: ۴ هزار نفر در خدمت هر یک از سایر پسران چنگیزخان؛ ۵ هزار نفر در خدمت برادر کهنتر چنگیزخان تموجه و سه هزار نفر دیگر در اختیار پسر یکی دیگر از برادران چنگیزخان موسوم به «قاجیون» بود. هزار نفر نیز در خدمت پسر سومین برادر امپراطور قसार و سه هزار نفر سرباز در خدمت خانواده مادرش «اولون - اکه»).

۱- باز در تاریخ رشیدی درباره این خانم چنین نوشته شده است: سیورقوتیتی بیگی بغایت عاقله و کافیه بوده و سرآمد خواتین عالم و ثبات و عفت و سترو عصمت هرچه تمام تر داشته و از سرکفایت چون فرزندان او بعضی طفل از پدر باز ماندند سعی بلیغ در باب تربیت ایشان بنقدیم رسانید و ایشانرا هنرها و آداب بیاموخت.... «الحاق مترجم»

در بهار سنه ۱۲۲۹ قوريلتای يا شورای عمومی و عالی شاهزادگان مغولی در کنار شط «کروین» برای انتخاب خان کبير تشکيل شد. این شورا اراده چنگيزخان را تأييد نمود زیرا وی در حیات خود سومين پسرش «اوکتای» را بسمت جانشینی خود تعيين نموده بود^۱.

سلطنت اوکتای^۲ (۱۲۲۹ - ۱۲۴۱ میلادی)

(سال جلوس ۶۲۶ سال فوت ۶۳۷ هجری)

اوکتای را که چنگيزخان در حیات خود برای جانشینی تعيين نموده بود هوشمندترین پسران او بود. او نبوغ و حس جهانگیری و فعالیت و پشت کار پدرش را نداشت ولی از پدر خود فهم و عقل سلیم و ثبات و استحکام رأی را بارث برده بود. اوکتای مردی بود سخت و سنگین ساده دل و شرابخواره و خندان و صاحب گذشت و اغماض، فوق العاده گشاده دست و سخی الطبع^۳. از قدرت سرشاری که داشت استفاده نمود و هرچه دلش خواست نوشید و خوشگذرانی کرد. امور امپراطوری مغول نیز با نیروی «ياساق» بخودی خود جریان عادیش را ادامه می داد.

اوکتای «قراقروم» را اقامتگاه عادی خود قرار داد. انتخاب این موضع دارای اهمیتی تاریخی بود زیرا در این ناحیه «اورخون» علیا است که اغلب امپراطوریهای قدیم ترک و مغول «پایتخت» خودشانرا تعیین می نمودند. از هیونگدنوهای قدیم گرفته تا «تو-کیو»های شرقی ابتدای قرون وسطی همه آنجا را پایتخت خود قرار می دادند. در نزدیکی آنجا در قرن هشتم «قره بلغاسون» ساخته

۱- بنابر بعضی منابع رسمی انتخاب اوکتای ۱۳ سپتامبر ۱۲۲۹ است. تولوی سه سال پس از انتخاب اوکتای درگذشت (۹ اکتبر ۱۲۳۲) و وی چهل ساله بود و امور ولیمهدی را بخوبی انجام داده بود. رشیدالدین انتخاب او را بسلطنت در ربیع الاول ۶۲۶ ثبت نموده است. ص ۴۵۴. (الحاق مترجم).
Ogöddai - ۲

۳- رشیدالدین درباره اخلاق اوکتای چنین می نویسد: ... بمقل و کفایت ورآی و تدبیر و ثبات و وقار و جوانمردی و عدل کستری معروف و مشهور بوده و لیکن عشرت دوست و شرابخواره بوده و بدان سبب چنگيزخان احیاناً او را بازخواست و نصیحت فرمودی.... (الحاق مترجم).

شد که «اردو بالیغ» خاقان‌های اویغور بود و نخستین پایتخت چنگیزخان نیز بهمین نام «اردو بالیغ» یعنی شهر دربار خوانده شد. در زمان سلطنت چنگیزخان همین «قراقروم» یا محلی در مجاورت آنرا از سال ۱۲۲۰ بعنوان پایتخت انتخاب نموده بودند ولی اوکتای واقعاً و عملاً «قراقروم» را پایتخت امپراطوری جدید قرار داد و در سنه ۱۲۳۵ حصارى گرداگرد آن ساخت.^۱

اوکتای اطمینان تام و تمامی به مشاور و مستوفی ختائی خود «یه-لیو-چو تسای» که خلق و خوی چینی یافته بود داشت و این شخص کوشش نمود که بامپراطوری نظامی مغول یک امپراطوری اداری کشوری بسبک چین علاوه کند. موافقت ارباب‌قلم اویغوری را جلب نمود و دیوانخانه مغول را با ادارات و دفاتر چینی، تنغوتی، اویغوری و ایرانی تشکیل داد. (مدتها خط اویغوری مقام اول را حائز بود) مغولان برای احتیاجات نظامی امپراطوری خود بزودی چاپارهای امپراطوری دائر نمودند. «یه-لیو-چه تسای» و همکاران و همفکران او در تمام طول طرق و شوارعی که مورد نیازشان بود منزلگاه منظمی تأسیس نمودند و در آنها انبارها و مخازنی برای غلات ترتیب دادند.^۲ این مشاور و مستوفی ختائی - چینی توانست بامپراطوری مغول یک نوع «بودجه» ثابتی ارزانی دارد. چینیان متعهد بودند مالیاتی بطور نقد و پول و مقداری قطعات ابریشمین و غلات و حبوبات از اقطاعات معینه بطور قسطی بپردازند و مغولان نیز ده درصد از اسبها و گاوها و گوسفندان خود را میدادند، بدین ترتیب قسمتهائی از چین که معلوم نبود صاحب واقعی آن کیست و مرکز غارتگری و چپاول شده بود در سنه ۱۲۳۰ بده ایالت معین و مشخص تقسیم شد و عده‌ای مستخدم اداری مغولی و از باسوادان چینی مأمور اداره آن ایالات گردیدند. «یه-لیو-چه تسای» نیز در «پکن» و شهر «پینگ-یانگ» مدارس تأسیس نمود که در آن‌ها اولاد نجباء و امراء مغول اصول و مبانی «کنفوسیوس»

۱- نام چینی آن شهر «هولین» است که برسم الخط چینی همان «قروم» (قاره) درباره سنه بنای این شهر بمقاله آقای پلیو بنام «یادداشتی درباره قراقروم» که در روزنامه آسیائی در سال ۱۹۲۰ طبع شده، رجوع کنید. بارتولد نیز درباره المعارف اسلامی ذیل لغت قراقروم مطالعاتی نموده است.
۲- جونی و رشیدالدین بنابر قول «دهسون (دوسون)» و مبارک‌پولو.

را بیاموزند و بطور متقابل نیز در ادارات مغولی عده بسیار زیادی از چینایی را که بدولت مغول «پیوسته شده بودند» راه داد. او به «اوکتای» می گفت: «امپراطوری با اسب خلق شده و بدنیا آمده ولی سواره و با اسب نمی توان آنرا اداره کرد». اوکتای- قآن نیز «چینقای» را که اصلا از قبیله کرائیت و پیرو مذهب نستوری و مورد اعتماد چنگیزخان هم بود برگرفت و مورد لطف خود قرار داد. «پلان کارپن» او را مانند رئیس دیوانخانه دولتی معرفی می کند. آقای پلیو می نویسد: «هیچ فرمانی درچین شمالی ابلاغ نمیشد مگر اینکه چینقای سطری بخط اویغوری بر روی آن بنویسد.» از لحاظ نظامی نیز باید گفت که در زمان سلطنت «اوکتای» تصرف چین شمالی و ایران و روسیه جنوبی پایان یافت.

انهدام سلطنت «کین» ها از طرف مغولان

یک کوشش و کشش دیگری در چین ضرورت یافت. از موقع وفات «موقالی» و وقتی که چنگیزخان سرگرم کشورستانی در غرب بود سلسله کین بسیاری از اراضی از دست داده را باز گرفتند. این ملت کهن سال «جورچات» که خون جوشان «تنگوز» هنوز در شراثینش ضعیف نشده بود جوش و خروش شکفت انگیزی ظاهر میساخت. کین ها نه فقط در «هونان» و اطراف پایتخت جدید خودشان «کای فونگ» باقی مانده بودند بلکه تمامی حوضه «وی» را که در ایالت «شن-سی» مرکزی واقع است با قلعه مستحکم «تونگ-کوان» که مدخل «هونان» را تهدید می نمود و قلعه «هو-چونگ» (امروز آنرا هوچئو می نامند) و مقابل قسمت شمالی شط زرد در زاویه جنوب غربی «شان-سی» قرار دارد از قوای مغول پس گرفته

۳- نقل از کتاب "Mailla" «مایا» مجلد نهم ص ۱۳۲ «محمّل است که مغول درشت خوی و بربر، نظری دوربین تر از مشاور چینی خود داشته و بنفع ملت خود می خواسته عده بسیاری از مسلمین را به چین بفرستد و عده بسیاری از چینیان را بمغرب گسیل دارد. مشاور او بیهانه اینکه این چنین نقل و انتقالی بسیار خستگی آور می باشد اورا از این کار منصرف نموده است. از این اقدام این نتیجه حاصل میشد که پس از ۵۰ سال مغولان شرق اقصی چینی میشدند و چینیان مقیم مغرب زمین تبدیل میشدند به ترک یا ایرانی.

بودند. آخرین پادشاه «کین» موسوم به «نین کیاسو» (۱۲۲۳ - ۱۲۳۴) امیدوار بود که باز قدرت و شوکت سابق را بدست آورد.^۱

مغولان باب خصومت را باز کردند و در سال ۱۲۳۱ شهرهای حوضه «وی» را اشغال نمودند که اهم آنها عبارت بود از «پینگ-لئانگ» و «فونگ-سیانگ». برای لشکرکشی سال ۱۲۳۲ نقشه‌ای عظیم‌تر طرح نمودند.^۲ چون عبور از تنگه «تونگ-کوان» کاری شدنی نبود از شمال شرقی و جنوب غربی حمله‌ور شدند. اوکتای با قسمت اعظم قوای خود و قوای امدادیه وآلات و ادوات حرب «هوچونگ» را مسخر نمود و بدین ترتیب توانست از بالای شط زرد بگذرد. برادر او «تولوی» نیز با سی هزار سوار یک حرکت وسیع قوسی از طرف جنوب غربی نمود.^۳ از سرزمین متعلق به سلسله «سونگ» عالماً عامداً گذشت و از دره «وی» به «هان» علیا رفت و در مملکت «سونگ» (چین خالص که در آن زمان داخل جنگ نبود. الحاق مترجم) شهر «هان-چونگ» را گرفت و سرازیر شد بطرف «سه-چه-اوان»^۴ و دره رودخانه «کیالینگ» منطقه «پائونینگ» را بدوآباد غارت داد و بعد بطرف شمال شرق بالا رفت و از شط «هان» گذشت (۳۱ ژانویه ۱۲۳۲) و ناگهان در سرزمین «کین» ها در جنوب «هوان» طرف «نان-یانگ» پدیدار شد. در همین موقع اوکتای با قسمت اعظم قوای خود پس از تصرف «هو-چونگ» که از شط اصفر عبور کرده و «هوان» را از شمال مسخر نموده بودند (فوریه ۱۲۳۲) بقوای تولوی ملحق گشتند. الحاق و اتصال این دو لشکر مغول در قلب ایالت «هوان» یعنی شهر «کیون-چئو» (یوچئوی فعلی) بعمل آمد. چند روز قبل در مجاورت همین شهر تولوی قوای کین را مضمحل کرده بود.

۱ - مورخین چینی نام این پادشاه را «نین - کیاسو» نوشته‌اند و بزعم آنها این نامی است که مغولان به‌چینان می‌دادند. آقای پلیو تصور می‌کند که مغولان این اسم را از جورچت‌ها یا کین‌ها فرا گرفته‌اند و آنهاحتی «سونگ»‌ها را «نان-کیا» خطاب می‌کرده‌اند که بمعنای مردم جنوبی است. (در کتاب رشیدالدین چاپ تهران ص ۴۰۰ این عبارت نوشته شده است: «آنان‌خان پادشاه ختای که نام او شوسه بود. الحاق مترجم).
۲ - بنا بر روایات مغولی ظاهراً چنگیزخان نقشه‌ای داشته که اصلاً «کین»‌ها را براندازد.
۳ - بنا بر تاریخ «یوان چه» و رشیدالدین؛ در این لشکرکشی تولوی دو نفر از سرداران پدرش با او همکاری داشته‌اند یکی قوتوقونویان و دیگری برتوقولقوچربی.

در این پیکار «کین» ها از آغاز تا انجام کمال رشادت را بمنصب ظهور رسانیدند بطوری که ارکان حرب مغول که در این باره آشنائی داشت جلادت و بسالت آنها را تحسین نمود. سرداران آنها ترجیح می دادند که دوچار زجر و شکنجه بشوند ولی بقوای دشمن غالب نه پیوندند. با این احوال وضع آنها باز یأس آور بود. در شمال غربی مغولان بالاخره «تونگ کوآن» را تصرف نمودند (مارس ۱۲۳۲) اوکتای به «سوبوتای» که بهترین سردار جنگی مغول بود و ایران و روسیه را فتح نموده بود دستور داد که پایتخت «کین» ها یعنی شهر «کای فونگکفو» را محاصره کند. این شهر پس از محاصره ای طولانی در ماه مه ۱۲۳۳ تسلیم شد. «یه-لیو-چوتسای» مشاور و مستوفی اوکتای قآن توانست او را متقاعد سازد که چون این شهر دیگر بمغولان تعلق دارد از ویرانی او صرف نظر نمایند. قبل از خاتمه کار پادشاه «کین»، «نین-کیاسو» از شهر بیرون رفته بود سعی می کرد در ایالات دیگر گروهی برای مبارزه و مقاومت تشکیل دهد. بدو آبشهر «کوئی-تو» و بعداً بقلعه کوچک «تزای-چئو» (امروز یو-نینگ می نامند) رفت. در این شهر که باز از طرف قوای مغول محاصره گردید قبل از اینکه آخرین یورش مغولان آغاز و شهر تسلیم شود او خودکشی نمود^۱ (فوریه-مارس ۱۲۳۴). «سونگ» ها برای انتقام جوئی از دشمن دیرین خودشان «کین» ها تعدادی سرباز پیاده بقوای مغول دادند تا در تسخیر شهر به آنها کمک کنند.

سقوط «تزای-چئو» الحاق و انضمام سلطنت نشین «کین» را بامپراطوری مغول تسجیل نمود. دیگر مغولان همسایه بلافاصله امپراطوری ملی چین شدند که سلسله «سونگ» بر آن سلطنت داشت. برای پاداش بکمکی که «سونگ» ها

۱- عبارت رشیدالدین را در این جا برای تأیید مطلب می نگاریم: «... باجمعی از خوانین بر کشتی نشسته و بر جوئی بزرگ که از قراموران در شهر آورده اند و بولایت دیگر می رود روان شد و بشهر دیگر رفت. چون مغول واهل نکلیاس (منظور سونگ ها است. مترجم) را وقوف افتاد لشکرها را در پی او روان کردند... گریخته بشهر دیگر رفت و همچنان بر عقب او رفتند و در حصارش گرفتند. چون راه گریز دور و مسدود بود لشکر مغول و نکلیاس آتش در آن شهر زدند. آلتان خان دانست که شهر بگیرند با اسرا و غواتین گفت که بعد از چندین ملت پادشاهی و انواع ناموس نمی خواهم که اسیر مغول گشته بیدنامی بمریم. قورچی خود را جامه خود بپوشانید و بر جای خود بر تخت نشانده و از میان بیرون رفت و خویشان را برآویخت تا بمرد... (الحاق مترجم از کتاب تاریخ رشیدی چاپ تهران ص ۴۶۱)

بقوای مغول در پیکار آخرین علیه «کین» ها نموده بودند اوکتای قآن بعضی از نواحی و ولایاتی را که در منتهالیه جنوب شرقی «هونان» فعلی است بآنها واگذار نمود. امپراطور «سونگ» موسوم به «لی تزونگ» (۱۲۲۵ - ۱۲۶۴) یا بهتر بگوئیم دولت اویعلت اینکه خدمات آنها را پاداش شایسته‌ای نداده بودند و چون طمع بتمام ایالت «هونان» داشتند مرتکب این حرکت جنون‌آمیز شدند و بمغولان حمله‌ور گردیدند^۱. در لحظات نخستین قوای چینی بدون زدو خورد شهرهای «کای - فونگ» و «لو - یانگ» را متصرف شدند (ژویه - اوت ۱۲۳۴) طبیعی است که بلادرنک قوای مغول آنها را بیرون راندند و اوکتای قآن در «قراقرم» قوریلثائی تشکیل داد و تصمیم باشغال امپراطوری سونگ اتخاذ شد (۱۲۳۵).

سه لشکر مغولی امپراطوری «سونگ» را مورد حمله قرار داد. لشکر نخستین که تحت فرماندهی «کودان» دومین پسر اوکتای قآن بود داخل ایالت «سویچه - ئوان» شد و در اکتبر ۱۲۳۶ شهر «چنگ‌تو» را متصرف شد. لشکر دوم تحت فرماندهی کوچو پسر دیگر اوکتای و سردار مغولی (ژنرال) «تموتای» ایالات «سیانگ - یانگ» در «هوپی» را اشغال نمود (مارس ۱۲۳۶). لشکر سوم با شاهزاده «کنبوقا» و ژنرال «چغان» بارتفاعات «هوانگ - چئو» در مجاورت «هان - کئو» فعلی کنار شط «یانگ - تزو» رسیدند ولی موفق نشدند که در آنجا بمانند. هم چنین «سیانگ یانگ» نیز در ۱۲۳۹ باز بدست «سونگ» ها افتاد. در حقیقت این یک جنگ چهل و پنج ساله‌ای بود که آغاز میشد و از سنه ۱۲۳۴ تا ۱۲۷۹ بطول انجامید. اوکتای هم فقط ابتدای آنرا دید و عمرش بدیدن پایان آن وفا نمود. یک لشکر چهارمین نیز از طرف مغولان برای تصرف و تسخیر به «کره» فرستاده شد. از ماه دسامبر ۱۲۳۱ پایتخت کره، شهر «که - سینگ»^۲ واقع در شمال غربی «سئول» فعلی در دست مغولان بود و تمام مملکت «کره» تحت الحمايه مغول شدم.

۱ - در دوره پادشاهی «سونگ» ها در چین سیاست ملی چین این بود که هرجا چینیان باشند و هرجا که اهالی بزبان چینی تکلم می کنند باید بچین ملحق شود و در «دستور یک امپراطور آینده چین که در سال ۱۱۹۳ صادر گردیده و شاوان آنرا ترجمه نموده است این مطلب صراحتاً به تحقیق پیوسته است. «خاطراتی و یادداشت‌هایی چند درباره آسیای

بود و برای اداره امور آن تحت الحمایگی هفتاد و دو داروغه در آنجا گماشته بودند. ولی سال بعد بفرمان پادشاه «کره» موسوم به «کو-تجونگ»^۱ تمام مغولانی را که در آنجا بودند قتل عام کردند و خود شاه نیز فرار کرد و بجزیره کوچکی موسوم به «کانگک-هوا» که در مغرب «سئول» واقع است پناه برد (ژویه ۱۲۳۲). لشکر تازه‌ای که بامر و فرمان او کتای قآن فرستاده شد کاملاً و بطور محکم «کره» را اشغال نمود (۱۲۳۶) هرچند بر جزائر آن فرمانروائی کامل نداشت ولی آنچه را که می‌توان جزء «زمین ثابت» نامید در تحت استیلای کامل قوای مغول قرار گرفت. دربار کره با اینکه همیشه اظهار اطاعت و مطاوعت می‌نمود و از سال ۱۲۴۱ نیز سفرائی برای اظهار اقتیاد و اطاعت اعزام می‌داشت مع هذا مدت قریب سی سال در آن جزیره کوچک باقی ماند.

تصرف ایران غربی بدست مغولان

وقتی که او کتای قآن بر سریرسلطنت نشست ایران دیگر در اختیار مغولان نبود و بنابراین باید دوباره بتصرف آن پرداخت. قبلاً دیدیم که در نوامبر ۱۲۲۱ چنگیزخان به تعقیب جلال‌الدین منکبرنی، وارث امپراطوری خوارزمشاهی، پرداخت و او به هندوستان گریخت (صفحه ۳ - ۲۸۲) سلطان ترک‌نژاد دهلی «التمش» آن پادشاه فراری را بخوبی پذیرفت و دختر خود را بزوجیت باو داد ولی چون جلال‌الدین علیه او توطئه‌ای کرده بود التمش او را بیرون راند (۱۲۲۳) چنگیزخان و قسمت اعظم قوای او بترکستان رفتند و پشت‌سرآنها خراسانی و افغانستانی مانده بود کاملاً ویران و خراب و تقریباً فاقد جمعیت. یعنی شهرها و بلاد تبدیل شده بود «بسرزمینهای بلا ساکن و بلا صاحب»- مغولان وقتی که رفتند هیچ اداره منظمی برای رسیدگی بامور خراسان و افغانستان باقی نگذاشته بودند- ایران مرکزی و غربی هم پس از لشکرکشیهای «جبه‌نویان» و «سویوتای» تقریباً دوچار هرج و مرج شده بود. با اینکه یک سپاه منظم با اجرای عملیات نظامی و جنگی

آمده و آن سرزمینها را گرفته و در آنجاها سه سال اقامت نموده بودند معهذا نمی‌توان بمعنای واقعی از تصرف و تسخیر صحبت کرد و بیشتر می‌توان گفت که عساکر آنها مانند طوفان و تندباد یا صرصر آمدند و رفتند.

جلال‌الدین از بی‌علاقگی‌ای که مغولان نسبت بامور ایران ظاهر می‌ساختند استفاده نمود و در سنه ۱۲۲۴ بایران بازگشت. چون جلال‌الدین را نماینده آخرین پادشاه مشروع و سلطان بحق می‌دانستند که قبل از طوفان مغول در ایران بوده است بدون اشکال از طرف «اتابکان» بعنوان سلطان شناخته شد. (اتابک کرمان «براق حاجب» که مؤسس سلسله محلی قتلخ‌خان می‌باشد، اتابیک فارس «سعدبن زنگی» (۱۱۹۵ - ۱۲۲۶) از خانواده سلغوریان است این دو اتابیک سلطنت جلال‌الدین را شناختند و جلال‌الدین از شیراز عازم اصفهان شد تا عراق عجم را از دست برادر خود غیاث‌الدین که در آنجا سلطنتی تأسیس نموده بود در آورد (۱۲۲۴) و از آنجا رفت و آذربایجان را مسخر نمود. اتابیک آذربایجان «اوزبک» (۱۲۱۰-۱۲۲۵) که از خاندان مقتدر ترک بود و آذربایجان را از ۱۱۳۶ در تصرف خود داشت و توانسته بود با دادن خراج و باجی گران شرجه و سوبوتای را از خود دفع کند این بار نتوانست با جلال‌الدین کنار بیاید. تبریز تسلیم جلال‌الدین شد و تمام ایالت او را برسمیت شناختند (۱۲۲۵). این شاه خوارزمی از آنجا به گرجستان حمله‌ور شد. این سلطنت نشین مسیحی چهار سال قبل دچار هجوم و حمله جبه و سوبوتای شده بود و بازحمت و مشقت در تحت سلطنت ملکه «روسودان» که از ملکه‌های مشهور دنیا است (۱۲۲۳ - ۱۲۴۷) مشغول اصلاح کارها و

۱ - این اتابک آذربایجان موسوم به اوزبک پسر جهان پهلوان بود و دختر سلطان طغرل سلجوقی زن او بود. رفتار این اتابیک زن او و رفتار قضاة آن ایالت معرف هرج و مرج و ضعف و انحطاط اخلاقی آن دوران شوم است. جلال‌الدین خوارزمشاه از هند بکرمان و نرماشیر و فارس و اصفهان و لرستان با فتح و فیروزی جلو می‌آمد و در هر شهری دختر اتابیک یا حاکم را بزنی می‌گرفت. چون به تبریز رسید اوزبک زن خود را در شهر گذاشت و خود بقلمه النجی گریخت و جلال‌الدین در سنه ۶۲۲ وارد تبریز شد. زن اتابیک دختر سلطان طغرل از بالای باروی شهر تبریز جلال‌الدین را دید و بروی عاشق شد و باو پیغام داد که شوهرم مرا طلاق داده است. بقاضی قوام الدین حدادی رجوع کردند او این ادعا را صحیح ندانست. مردی بنام عزالدین قزوینی شاه پیغام داد اگر مرا بمقام قضاوت برسانید امر مواصلت را انجام خواهم داد. او را قاضی کردند و او ملکه را بزنی جلال‌الدین داد. اتابک اوزبک چون این خبر شنید از غصه مرد. (مترجم).

برطرف ساختن ویرانیها بود. این ملکه خواهر و وارث ژورژ (کیورگی) سوم است و مصادف شد بحمله و هجوم جلال الدین. سلطان در محلی موسوم به «کرنی» یا «قرنی»^۱ در ماه اوت ۱۲۲۵ قوای گرجی را مغلوب نمود و سال بعد در جنگی دیگر تفلینس را غارت کرد و تمام کلیساها را خراب و ویران نمود (مارس ۱۲۲۶). برای سومین بار در ۱۲۲۸ باز آمد و در موضعی بنام «میندور» نزدیک «لوره» لشکریان گرجی را که تحت فرماندهی «ایوانه» بودند مغلوب کرد. این لشکرکشیها در قفقاز قدرت و تسلط جلال الدین را در آذربایجان مسلم ساخت.

جلال الدین بدین ترتیب صاحب تمام ایران غربی شد: کرمان، فارس، عراق عجم، آذربایجان و پایتختهای اویکی تبریز بود و یکی اصفهان. می توان گفت که شاهنشاهی سابق خوارزم ترمیم یافت ولی بیشتر متمایل بطرف غرب. این مرد جنگجوی و سلحشور بطور عجیبی فاقد فکر و دماغ سیاسی بود. با رشادت و جلاذتی که وی را بمقام یکی از بهترین مجاهدین دنیای اسلام قرار میدهد این وارث شاهان خوارزمی بر سریر سلطنت ایران رفتاری داشت شبیه بسواران واله و سرگردان که بهر طرف در تکاپو هستند تا مقام و معیشتی بدست آورند. بجای آنکه سلطنت نوزاد خود را به پایه های متینی استوار سازد و خود را برای مواجهه با بازگشت حتمی لشکریان مغول مهیا نگاه دارد، این قهرمان دفاع از اسلام، با تمام سلاطین و شاهان مسلمان آسیای غربی که متحدین طبیعی او بشمار می رفتند روابطش را فاسد و ضایع کرد. در سنه ۱۲۲۴ خلیفه بغداد را به تسخیر و تخریب دارالخلافه تهدید نمود و پس از آن قلعه خلط (یا اخلاط) را مدت مدیدی محاصره نمود (این شهر در ارمنستان و در شمال غربی دریایچه وان واقع است) و آنرا از دست «الاشرف» پادشاه سلسله ایوبی شام درآورد (تسخیر اخلاط ۲ آوریل ۱۲۳۰) سوء رفتار او باعث شد که «الاشرف» با سلطان سلجوقی «علاء الدین کیقباد» پادشاه آسیای صغیر (قونیه) مؤتلف شود و در ماه اوت ۱۲۳۰ این دو پادشاه در نزدیکی ارزنجان چنان شکستی بجلال الدین دادند که قوای او خرد و تباه شد. درست در

همین حیص و بیص بود که هجوم و حمله تازه مغول علیه این سلحشور خوارزمی بوقوع پیوست.

او کتای قآن برای اینکه امپراطوری احیا شده خوارزمی را براندازد سپاهی مرکب از سی هزار مرد تحت فرماندهی چورماقان نویان بایران گسیل داشت. در زمستان ۳۱ - ۱۲۳۰ مغولان از طریق خراسان و ری با سرعت برق آسائی پیش آمدند. سرعت آنها آن چنان بود که جلال الدین مجال اجتماع و تمرکز قوای خود را نیافت. مغولان مستقیماً باقامتگاه معمولی جلال الدین یعنی آذربایجان حمله ور شدند. از استماع خبر آمدن قوای مغول جلال الدین - این مبارز جنگ آزموده - چنان سراسیمه شد که گوئی قوای عقلی خود را از دست داده است. از تبریز گریخت و بطرف دشت مغان و آران در نزدیکی شط ارس و کورا رفت و از آنجا به دیار بکر فرار کرد. در تمام این فرارها قوای مغول همانطور که سلطان محمد پدر او را دنبال می کردند به تعقیب جلال الدین می پرداختند. سرانجام بطور مبهم و نامعلوم بدست یکنفر دهقان کرد در جبال دیاربکر بقتل رسید. نیمه اوت ۱۲۳۱. (شوال ۶۲۸ هجری).

چورماقان نویان مدت ده سال از ۱۲۳۱ تا ۱۲۴۱ در رأس قوای نظامی و سپاهیان مغول که در شمال غربی ایران اردو زده بودند ماند. اقامتگاه معمولی خود را در دشتهای مغان و آران در مسیر سفلی شط کورا و ارس قرار داده بود زیرا چراگاههای این مرغزاران برای تأمین علوفه اسبان از نقاط دیگر مناسب تر بود. بهمین جهات بود که خانهای مغول در ایران از سال ۱۲۵۶ این نقاط را بر سایر نقاط برتر دانستند و در آن مواضع اقامت گزیدند. از همین مرغزاران واقع در شمال شرقی آذربایجان بود که مدت یک قرن مغولان بر ایران کهن و تمدن لطیف و ظریف این کشور حکمروائی نمودند.

چورماقان پس از مرگ جلال الدین لشکر مختصر خود را بغارت و چپاول نقاط سرحدی ایران و بین النهرین مشغول نمود. در ارمنستان اهالی « بتلیس و

ارجیش» را قتل عام نمودند. در آذربایجان مراغه را گرفتند و حسب المعمول خودشان مردم را قلع و قمع کردند.

اهالی تبریز از این وقایع درس عبرت گرفتند و تسلیم شدند و برای تسکین خاطر چورماقان هرچه خواست پرداختند و مقادیر بسیاری منسوجات گرانبها برای او کتای قآن بافتند (۱۲۳۳). در جنوب شهرهای دیاربکر و اربیل را بطور فظیعی غارت نمودند. ابن الاثیر صحنه بعضی از این فجایع و کشتارها را که دیده عیناً روایت کرده است: «یکی از اهالی ناحیه نصیبین بمن گفت که در خانه‌ای مخفی شده بود و از منفذی وقایعی را که در خارج روی می‌داد می‌دید. هروقت که مغولان می‌خواستند کسی را بکشند فریاد کشان می‌گفتند (لا بالله) منظور آنها طعن و طعن زدن و تحقیر اسلام بود. چون قتل عام پایان می‌رسید بغارت و چپاول می‌پرداختند و زنان را می‌بردند. آنها را می‌دیدم که براسبان خود سوار شده و شوخی می‌کردند و می‌خندیدند و آواز می‌خواندند و بزبان خودشان نغمه‌ها می‌سرودند و می‌گفته «لا بالله». ابن الاثیر این حکایت دیگر را نیز آورده است: «این را نیز برای من حکایت کردند و بزحمت می‌توان آنرا قبول و باور نمود. وحشت و اضطرابی که خداوند در قلب مردم ایجاد نموده بود چنان عظیم بود که حدی بر آن متصور نیست. مثلاً می‌گویند یک نفر سوار تتر در دهکده پر جمعیتی وارد شد و بقتل مردم پرداخت. یک یک مردم را کشت بی‌آنکه یک تن از آن اهالی بدفاع بپردازد. شنیدم که تتری که اسلحه نداشت و می‌خواست اسیری را که داشت بکشد باو امر داد که بر خاک بیفتد تا او برود و شمشیر برای قتل او بیاورد. این بدبخت بینوا بخاک افتاد و حرکتی نکرد تا تتر با شمشیر آمد و او را کشت. دیگری بمن گفت که: «من باهفده نفر در راهی می‌رفتیم. یک نفر سوار تتر آمد و بما امر داد که جملگی دستهای خود را از پشت به بندیم. رفقا و همراهان من باجرای امر او پرداختند و من بآنها گفتم: این مرد یک نفر است باید او را بکشیم و فرار کنیم. آنها گفتند ما چنان ترس داریم که از عهده کشتن او بر نمی‌آئیم. بآنها گفتم که

این مرد شما را خواهد کشت. بیائید او را بکشیم شاید خداوند ما را نجات مرحمت کند. هیچ یک حاضر نشدند بقتل او تن دردهند. من پس از این ماجرا با کاردی که داشتم تتر را کشتم و بعد جملگی فرار کردیم و نجات یافتیم.^۱

از طرف قفقاز مغولان شهر گنجه را خراب کردند و بعد گرجستان را گرفتند و ملکه روسودان را وادار نمودند که از تفلیس به «کوتائیس»^۲ فرار کند. (تقریباً در سنه ۱۲۳۶). منطقه تفلیس تحت الحمايه مغول قرار گرفت و بزرگان و امراء گرجی در پیکارهای مغولان مجبور بودند شرکت ورزند و مددکاران آنها باشند. در سال ۱۲۳۹ چورماقان ارمنستان را نیز تصرف نمود و شهرهای آنی و قارص را که بخاندان گرجی «ایوانه» تعلق داشت گرفت و غارت نمود.^۳

باید گفت که علی‌رغم خونریزیهای مربوط به جنگ در گرجستان و ارمنستان چورماقان اصولاً با مذهب مسیح عداوتی نداشت و حتی در اقارب و خویشاوندان خود او مردمی نستوری مذهب وجود داشتند. در زمان فرماندهی او یعنی از سنه ۱۲۳۳ تا ۱۲۴۱ خان بزرگ اوکتای‌قآن یک نفر مسیحی سریانی موسوم به سیمئون را که معروف به «رابان-عطا» میباشد بعنوان مأمور رسیدگی بامور مذهب مسیح باذربایجان فرستاد و این شخص مخصوصاً از جامعه آرامنه بخوبی حمایت نمود.^۴

پس از چورماقان فرماندهی قوای مغول در ایران به بایجو نویان واگذار شد. بایجو از سنه ۱۲۴۲ تا ۱۲۵۶ فرماندهی لشکریان مغول را در مغان و

۱ - این الاثر بنا بر روایت دهسون (دوسون) مجلد سوم ص. ۷. ۲ - Koutals - ۳ - بکتاب آلتونیان موسوم به «مغولان و غارتگریهای آنها در قفقاز و ممالک آسیای صغیر» ص ۳۵ و ما بعد رجوع شود. ۴ - مورخ ارمنی موسوم به کراکاس گنجگی از ربان-عطا بسیار تمجید می‌کند و می‌نویسد که «او در شهرهای تاجیکه (منظور سلیمانانند) کلیساهائی ساخت و حتی در شهرهائی که بردن نام مسیح ممنوع بودمانند تبریز و نخجوان و اهالی مخصوصاً با عیسویان عداوت داشتند او کلیسا بنا کرد. بابتی کلیسا صلیب برپا نمود و تشریفات مذهبی مسیحی را با خواندن انجیل و برافراشتن صلیب و روشن نمودن شمع و خواندن سرودهای مذهبی اجرامی نمود. مخالفین را با عدام مجازات می‌داد. تمام قوای تاتار با احترام می‌گذاشتند. مأمورین او که دارای تمغای او بودند آزادانه همجا می‌رفتند. حتی سرداران تتر نیز با و هدایا تقدیم می‌نمودند. درباره این «ربان عطا» که بمچینی او را «لیه-بین آنا» می‌خوانند به تحقیقات پلوی بنام «مغولان و دربار پاپ» ص ۲۳۶ و ما بعد آن رجوع کنید.

اَران عهده‌دار بود و قدم بزرگی برای توسعه متصرفات مغول برداشت و سلطنت سلجوقیان قونیه حمله‌ور شد. این سلطنت بزرگ ترکی در آسیای صغیر تشکیل شده بود و سلطان کیخسرو ثانی (۱۲۳۷ - ۱۲۴۵) در اوج عظمت مشغول سلطنت بود. بایجو پس از تصرف و غارت ارزروم (۱۲۴۲) لشکریان سلجوقی را که تحت فرماندهی خود پادشاه بودند در «کوسه‌داغ» واقع در نزدیکی «ارزنجان» (۲۶ ژوئن ۱۲۴۳) مغلوب نمود و پس از این فتح شهر «سیواس» را که تسلیم شد اشغال نمود و فقط بغارت آن اکتفا کرد. شهرهای قیصریه و توقات را که خیال مقاومت داشتند کاملاً ویران نمود. کیخسرو (غیاث‌الدین الحاق مترجم) استدعای صلح نمود و خود را از مطاوعین و دست‌نشانده‌گان خان بزرگ شناخت. این فتح و فیروزی امپراطوری مغول را تا سرحدات امپراطوری یونان توسعه داد.

پادشاه ماهر ارمنستان یعنی «کیلیکیه» موسوم به «هتوم» (حاتم) اول (۱۲۲۶ - ۱۲۶۹) از فرط هوشمندی خود را فوراً مطیع و منقاد مغولان معرفی نمود و جانشینان وی نیز همین سیاست را پیروی کردند و بدینوسیله صاحبان تازه آسیا یعنی مغولان ارامنه را علیه تجاوزات سلجوقیان مسلمان و مملوک‌ها حمایت نمودند. (۱۲۲۴). در سال ۱۲۴۵ بایجو تسلط مغولان را در کردستان محکم‌تر نمود و قلاع «خلاط» و «آمد» را تصرف کرد. مغولان «خلاط» را بعداً بمطاوعین گرجی خود که از خاندان ایوانه بودند واگذار کردند. اتابیک «موصل» بدرالدین لؤلؤ که احتیاط سیاسی او بیایه «هتوم» می‌رسید مبتکراً سیادت و فرمانروائی مغولان را رسمی شناخت و در صف مطاوعین آنها جای گرفت.

محاربات باتو و سوبوتای در اروپا

در همین اوقات نیز بفرمان خان بزرگ اوکتای یک سپاه عظیم مغولی بالغ بر یکصد و پنجاه هزار نفر در اروپا دست به عملیات جنگی زده بود. این سپاه

۱- دسون (دوسون) بنابر روایات نویری و ابن عربی و مقریزی بدائرة المعارف اسلامی ذیل لفت کیخسرو ثانی و کتاب آتونیان بنام «مغولان و حملات و تهاجمات آنها» ص ۳۸ رجوع کنید.

اسماً در تحت فرماندهی باتو خان مرغزاران آرال واورال بود که نمایندگان تمام شعب و شاخه‌های چنگیزخانی گرداگرد او جای داشتند مانند: «اورده»، «برکه» و «شیان» برادران باتو. گیوک و قدان هردو پسران و قایدو نوۀ او کتای قآن، مونگکا پسر تولوی، بایدار و بوری پسر و نوۀ جغتای^۱. ریاست واقعی با سوبوتای بود که فاتح ایران و روسیه و چین بود و اینک به شصتمین سال حیات رسیده بود. (نام برادر باتو بنابر تاریخ رشیدی برکای بوده ولی در کتابی که مأخذ ما است برکه نوشته‌اند مترجم).

بنا بر منابع اسلامی جنگ در پائیز سال ۱۲۳۶ با انهدام و اضمحلال سلطنت ترکان بلغاری «کاما» آغاز شد. سوبوتای پایتخت این کشور را غارت و ویران نمود. پایتخت بلغار شهری بود تجارتی واقع در نزدیکی شط وولگا در جنوب ملتقای نهر کاما^۲. (بنابر منابع روسی این جنگ در پائیز ۱۲۳۷ بوقوع پیوسته است).

در ابتدای بهار ۱۲۳۷ مغولان بترکان مشرک و بیابان گرد و نیمه وحشی شنزارهای روس که مسلمانان آنها را قبیچاق، مجارستانیها و مردم بیزانس «کومان» و روس‌ها «پولووتزی»^۳ می‌نامند حمله ور شدند. یک قسمت از قبیچاق تسلیم و مطیع شد و همین قسمت از ترکان قبیچاقی است که بعدها اصل و ریشه ساکنان خانات مغولی را تشکیل داد که مالکان سابق واصلی آنها بنام «خانات قبیچاقی» می‌خواندند و نام دیگر آن «اردوی زرین» است که تعلق یکی از شعب خاندان جوجی دارد. یکی از روساء قبیچاق موسوم به بچمان مدتی چند ایستادگی نمود و در سواحل وولگا بزد و خورد مشغول بود و سرانجام او را در یکی از جزایر حقیری که در قسمت سفلی شط واقع است دستگیر نمودند^۴. بفرمان مونگکا تن او را

۱- بنابر یکی از متون «یوان‌چه» که پلوی آنها ترجمه نموده باتو در سال ۱۲۳۴ باروپا فرستاده شد و مونگکا در ۱۲۳۳ مأموریت یافت که باو ملحق شود.

۲- مینورسکی در کتاب حدود العالم می‌نویسد که «خرابه‌های بلغار تطبیق می‌کند با دهکده فعلی «بلغارسکوی» یا «اوزپنسکوی» که در ناحیه «اسپاسک» در ۱۱۵ کیلومتری جنوب قازان (غازان) و ۷ کیلومتری ساحل چپ ولگا قرار دارد. ص ۴۶.

۳- بهمین کتاب ص ۳۰۸ ر.ک.

۴- تحقیقات آقای پلوی بنام «درباره کومان‌ها» که در روزنامه آسیائی در سال ۱۹۲۰ چاپ شده ص ۶۷-۱۶۶ رجوع کنید.

از بالا بیائین بدو نیم قطع کردند . بنابر روایت رشیدالدین باز در سال ۱۲۳۸ پیکار دیگری از طرف «برکه» روی داد که دیگر قبیچاقیان کاملاً مغلوب و منکوب شدند. در همین هنگام بود که رئیس قبیچاق ها موسوم به «کوتان» (قبلا در این باره بمناسبت جنگ جبه در ۱۲۲۲ بحث کرده ایم) با چهل هزار خیمه و چادر بمجارستان مهاجرت نمود و بمذهب مسیح در آمد . در زمستان ۴۰ - ۱۲۳۹ در حدود ماه دسامبر ۱۲۳۹ کار تصرف مرغزاران روسیه جنوبی در تحت فرماندهی «مونگکا» پ پایان رسید و شهر «مگاز» یا «منکاس» یا «مونکاز» را که ظاهراً پایتخت آلن ها بوده است اشغال نمودند . (مغولان قبیله آلن را «آزود» می نامند)^۱ . در فاصله ای که بین این دولشکرکشی در صحرای و مرغزاران روسیه جنوبی بعمل آمد لشکرکشی دیگری نیز در کشورهای داخلی خود روسیه بوقوع پیوست . قطعه قطعه بودن اراضی داخلی روسیه کار را بر مغولان آسان تر می کرد . یوری ، در شهر «ریازان» و «رومان» در شهر «کولومنا» ماند . این دو برادر که هر دو پادشاه ریازان بودند برای دفاع از مملکت صلاح چنین دیدند که یکی در ریازان و دیگری در کولومنا بماند . ریازان بدست مغولان افتاد و یوری کشته شد و مغولان اهالی را گردن زدند (۲۱ دسامبر ۱۲۳۷) . مقتدرترین شاهزاده روسی گران دوک «سوزدالی» موسوم به یوری ثانی قوای امدادیه ای برای مدافعین «کولومنا» فرستاد ولی این کمک نیز نتیجه ای نداد، زیرا قبل از رسیدن کمک شهر بدست مغولان افتاده بود . «رومان» هم مغلوب شد و در میدان شهر بقتل رسید و شهر «کولومنا» را قوای مغول تصرف نمودند . مسکو را که در آن زمان از شهرهای فرعی بشمار می رفت گرفتند و غارت کردند (فوریه ۱۲۳۸) ، در تاریخ رشیدی چاپ تهران ص ۴۷۶ این چنین نوشته شده است : مسکورا نیز باتفاق بمدت پنج روز بگرفتند و امیر شهر را اولای تیمور نام بکشتند . الحاق مترجم) ، گران دوک یوری دوم نتوانست مغولان

۱- به تحقیقات آقای پلوی بنام «درباره کومان ها» که در روزنامه آسیائی بسال ۱۹۲۰ طبع شده است رجوع کنید .

را از تخریب شهرهای متعلق بخود «سوزدال»^۱ و «ولادیمیر»^۲ باز دارد. سوزدال را آتش زدند و ولادیمیر را باحمله و هجوم بتاریخ ۱۴ فوریه گرفتند و در این جا مناظر فجیعی بوجود آوردند. اهالی به کیساها پناهنده شده بودند. مغولان کلیساها را آتش زدند و قتل عام نمودند. خود یوری ثانی نیز بقتل رسید و در پیکار قطعی و آخری که در کنار نهر «سیتا» یا «سیتی» که در رودخانه «مولوگا» می ریزد بتاریخ ۴ مارس ۱۲۳۸ روی داد کار آن کشور و آن سلسله از سلاطین یکسره شد. دسته های دیگری از مغولان شهر «یاروسلاو» و «تور»^۳ را نیز غارت کردند. در شمال در نتیجه ذوب برفها و تولید گل و طغیان نهرها شهر «نووگورود» از شر غارتگران مغول در امان ماند. در آخر سال بعد عملیات جنگی علیه «اوکرانی» بعمل آمد.^۴ مغولان پس از تاراج شهر «چرنیگوف»^۵ «شهرکیف» را گرفتند و تقریباً تمامش را ویران نمودند (۶ دسامبر ۱۲۴۰)، بعد از آن ایالت گالیچ یا «گالیسی» را گرفتند و شاهزاده صاحب آن موسوم به «دانیل» به مجارستان پناه برد. در حین این لشکر کشیها و محاربات اختلافات و کدورت هائی بین شاهزادگان مغولی بوجود پیوست. یکی از پسران اوکتای موسوم به گیوک و یکی از نوادگان جغتای موسوم به «یوری» تقدم و ریاست باتو را با نهایت بی میلی تحمل می کردند. کار فرمان ناپرداری

۱ - Souzdal - ۲ - Vladimir - ۳ - Tver - ۴ - در «مجله نظامی فرانسه» ماه ژوئن - ژویه ۱۹۲۲ مقاله ای از طرف سروان ه. مورل بنام پیکارهای مغولان نوشته شده بدان رجوع فرمائید.
۵ - برای اینکه نمونه ای از طرز رفتار مغولان در سرزمینهای متصرفی و اشغالی بدست آید خلاصه دو واقعه ای را که کشیش ژان پلان-کارپن در کتاب خود موسوم به «تارتاری» نوشته است بطور خلاصه ترجمه می کنیم. مترجم: «یکی از دوک های روس را بنام میشل برای اظهار احترام نزد باتو آوردند. او را از بین دوصف آتش عبور دادند و باو امر دادند که در مقابل تصویر چنگیزخان باید بسجده بیفتد. او گفت که حاضر است با کمال رغبت در برابر باتو و کسان او بحالت تمظیم سرخود را خم کند ولی مذهب او باو اجازه نمی دهد که بتصویر مرده ای سجده کند. چون از طرف مغولان اصرار بسیار میشد و دوک میشل حاضر بسجود نمی گردید باتو بوسیله گراندوگ یاروسلاو باو پیغام داد که عدم اطاعت باعث مرگ او خواهد شد. چون این تهدید نیز غرور طبع و علو روح دوک میشل را از بین نبرد بدستور باتو یکی از سربازان اختصاصی گارد او اقتدر لگد بشکم و معده میشل زد که او مرد. همین حکایت را «کارامزین» در مجلد چهارم کتاب خود موسوم به «تاریخ روسیه» آورده است. دوک میشل شاهزاده چرنیگوف "Tchernigov" بود و در سنه ۱۲۴۰ مأمور شده بود که بدین باتو برود. یکی از همراهان او نیز بنام «فدور» با او آمد و بعداً هردو را بمقام «مقدس» ارتقاء دادند.

آنها از باتو بجائی رسید که او کتای قآن آنها را فرا خواند . روزی « بوری » با « باتو » حتی مشاجره سختی نمود . مونگکا پسر « تولوی » خدمت لشکری را ترك نمود ولی رابطه دوستی خود را با باتو نگاه داشت . این رنجش و قهری که بین باتو و گیوک و بوری تولید گردید و دوستی باتو با مونگکا بعدها در تاریخ مغول دارای عواقب و نتایج عظیمی شد .

یکه قسمت از سپاهیان مغول از « اوکرانی » تحت فرماندهی « بایدار » و « قایدو » عازم تسخیر لهستان شدند.^۱ در زمستان ۴۱-۱۲۴۰ سپاهیان مغول از

بقیه باورقی صفحه قبل

یکی از نجبای روس موسوم به « آندره » دوک روسیه را متهم نمودند که اسبهای ترها را گرفته و درجایای دیگر آنها را فروخته است . با اینکه صحت این تهمت به ثبوت نرسید آن دوک را کشتند . چون برادر کهنتر دوک و زوجه دوک از این واقعه اطلاع یافتند پدر بار باتو رفتند تا مبادا ریاست را از آنها سلب و بدگیری واگذار کنند . باتو با آنها امر داد که بنا بر رسم مغولی باید برادر کهنتر دوک زوجه بیوه برادر خود را بگیرد . خانم جواب داد که او حاضر است بمیرد و باین عملی که تا این حمله مخالف مذهب او است تن در ندهد . باتو اعتنائی نگفته آن بانو نکرد و او را بشاهزاده تسلیم نمود ولی شاهزاده و آن خانم هر دو مهربان از اطاعت امر باتو سر باز زدند . ترها بدستور باتو هر دو را گرفتند و به بستری بردند و علی رغم گریه و زاری خانم و تحاشی شاهزاده، آن خانم را بر تخت خواب افکندند و شاهزاده را بر روی او قرار دادند . « نقل از کتاب «دهسون» (دوسون) .

۱ در این کار زارهایی که بین مغولان و قوای لهستانی و آلمانی و مجارستانی روی داد عملیات سوق الجیشی و تدابیر جنگی مغولان و شقاوت و قساوت آنها صحنه‌هایی پدید آورده که باید قطعاً در این جا بدانها بالاخصصار اشاره ای نمود : « قوای لهستانی دوچار شکست شدند و «هانری» که فقط با چهار صاحب منصب باقی مانده بود ، چون اسبش بزمین غلطیده بود نتوانست فرار کند ناکهان دید که دشمن دور او حلقه وار ایستاده است . شمشیر کشید که از خود دفاع کند که نیزه مغولی پهلوی او را شکافت . سر او را بریدند و بر سر نیزه ای قرار دادند و گرد قلعه لیگنیتز Lignitz می گرداندند و تهدید می نمودند که محصورین تسلیم شوند و گرنه سرنوشت هانری نصیب آنها خواهد شد . چون این تهدید نتیجه ای نداد بفارت تمام حوالی قلعه و حریق آن نواحی پرداختند . ضمناً برای اینکه از عده تلفات دشمن آماری بدست آورند یک گوش از هر مرده ای بریدند و نمجوال بزرگ گوش جمع شد .

در یکبار با « اشترنبرگ » نیز مغولان با نهایت رشادت و قساوت بحمله پرداختند ولی « اشترنبرگ » که مردی جنگاور بود در قلعه « اولموتز » تا سرحد امکان پایداری نمود و فرار دروغی و عقب نشینی مصلحتی مغولان فریب نخورد و در دام آنها نیفتاد . بالاخره مغولان شهر و قلعه را آتش زدند و با تیرهای آتشزای معبد و بام آن را نیز طعمه حریق نمودند . قوای که در معبد بودند و نزدیک بود در شعله های آتش بسوزند بمغولان حمله ور شدند و جنگی با اسلحه ای که در دست داشتند برخاکه اتانند . مغولان سر آنها را بریدند و تن آنها را بدم اسبان خود وصل نمودند و گرداگرد شهر جولان دادند . با همه این احوال « اشترنبرگ » قلعه را تسلیم نمود و بعد از چندی دریافت که حلت و شدت مغولان تخفیف یافته است . در شب ۲۴ ژوئن بطور ناگهانی از قلعه « اولموتز » با قوای خود برآمد و قبل از آنکه مغولان بتوانند دفاع پردازند تعداد بسیاری از آنها را کشت . فرمانده مغولان « پتا » نیز ظاهراً در این گیرودار بقتل رسید و گویا بضرر شمشیر « اشترنبرگ » جهان فانی از آنها را کشت .

بقیه باورقی در صفحه بعد

روی یخهای شط «ویستول» گذشتند (۱۳ فوریه ۱۲۴۱) و «ساندومیرز»^۱ را غارت نمودند و باشتاب بطرف شهر «کراکووی» رفتند و بحومه این شهر رسیدند. یک لشکر لهستانی را در کنار «شمیل نیک»^۲ در ۱۸ مارس ۱۲۴۱ مغلوب نمودند و بطرف «کراکووی» رهسپار گشتند. یک شاهزاده لهستانی موسوم به «بولزلاس» چهارم فرار کرد تا به «موراوی» پناه برد. مغولان دیدند که شهر «کراکووی» را مردم تخلیه کرده و رفته اند آنرا آتش زدند. بعد داخل ایالت «سیلزی» شدند فرماندهی این دسته از قوای مغول با شاهزاده‌ای بوده که مورخین لهستانی او را «پتا» نوشته اند ولی بدون تردید فرماندهی با «بایدار» بوده است. از روی شط «اودر» در کنار شهر «راتیبور»^۳ گذشتند و مصاف شدند با شاهزاده‌ای لهستانی موسوم به «هانری دوسیلسی» که سی هزار سرباز در تحت فرماندهی خود داشت. سربازان او عبارت بودند از لهستانیها، صلیبیون آلمانی و «شوالیه‌های» آلمانی و توتونی. در نهم آوریل این سپاه نیز مغلوب و دوک لهستانی در ناحیه «والشتات» نزدیک «لیگ‌نیتز»^۴ کشته شد. پس از این فیروزی قوای مغول داخل ایالت «موراوی» شدند و تمام آن سرزمین را بیاد غارت دادند ولی نتوانستند شهر «اولموتز» را که «یاروسلاو دو اشترنبرگ»^۵ از آن دفاع می نمود تصرف کنند. این سپاه مغولی از «موراوی» گذشت تا با سایر سپاهیان مغولی که در مجارستان مشغول جنگ بودند متصل شوند.

خلاصه آنکه در آن اوان بقیه قوای مغول تحت فرماندهی «باتو» و مدیریت و ریاست سوبوتای بسه دسته و سه قسمت داخل مجارستان شده بودند. یکی

بقیه پاورقی صفحه قبل

را وداع گفت. قوای مغول مشغول آن گردش شدند تا «اشترنبرگ» را محاصره نمایند ولی این مبارز با تجربه بلقعه بازگشت و معلوم شد که سیصد نفر از سربازان وی کشته شده اند. فردای آن روز صدای ضجه و ناله مغولان برخاست و معلوم شد که مشغول سوگواری «پتا» می باشند و برای رضای «ارواح» او تمام اسیران جنگی را کشتند. سه روز پس از این ماجرا از محاصره دست برداشتند و رفتند ... «(الحاق مترجم نقل و خلاصه از کتاب مغول دهبون (دوسون) مجلد ثانی ص

۸-۳۹۶).

تحت فرماندهی شیبان از شمال آمد و از میان لهستان و موراوی داخل مجارستان شد. دومی تحت فرماندهی باتو از گالیسی آمد و از تنگه‌های صعب‌العبور جبال کارپات بین «اونگوار»^۱ و «مونکاج»^۲ گذشته و بتاريخ ۱۲ مارس ۱۲۴۱ مجاهدی را که از نجای آن کشور بود و مأمور دفع قوای مغول بود مغلوب نمود. سومین سپاه تحت فرماندهی قدان از مولداوی آمد و شهرهای «وارادین» و «چاناد» را برانداخت و همه اهالی را کشت و سفاکی و خونریزی را بسرحد سعیت رساند. تجمع نسبی این قوای مغول در مقابل شهر «پست» بین دوم و پنجم آوریل صورت گرفت. پادشاه مجارستان موسوم به «بلای چهارم» قوای خود را با نهایت شتاب در «پست» مجتمع نمود و چون در تاریخ ۷ آوریل بمقابله مغولان رفت آنها با ملایمت تا ملتقای نهر «سایو» و «تایس» عقب‌نشینی نمودند. در این جا است یعنی در جنوب «موهی»^۳ و بالای ملتقای آن دو نهر که در ۱۱ آوریل ۱۲۴۱ سوبوتای یکی از بهترین فتح‌ها و فیروزیها نصیبش شد. جوینی‌ورشیدی بما «باتو» را نشان می‌دهند که شب قبل از پیکار مانند جد خودش چنگیزخان بفرزانه‌ای رفته و مدت یک شبانه روز از «تنگری» خدای متعال مغولان استغاثه می‌کند. فاصله سپاه مغول و سپاه مجار نهر «سایو» بود و در شب دهم یازدهم سوبوتای قوای خود را از میان «گیرنيس»^۴ و «ناژی»^۵ «چکس»^۶ بآن طرف رودخانه عبور داد. فردا صبح جناحین قوای خود شرامور محاصره نیروی دشمن نمود و قشون خصم را تا ارتفاعات «شاکالد»^۷ محاصره نمودند. بنا بر روایت جوینی هجوم و حمله قطعی بدست شیبان برادر باتو بعمل آمد. مجارستانیها کاملاً منکوب و مغلوب شدند و آنهایی که نتوانستند فرار کنند جملگی از دم تیغ مغول گذشتند. مغولان شهر «پست» را حمله‌کنان گرفتند و آتش زدند و شاه آنها «بلا»^۸ بطرف دریای «آدریاتیک» فرار کرد. اهالی دوچار عذاب‌ها و شکنجه‌هایی شدند که شرح آن

۱ - Unghvar - ۲ - Munkacz - ۳ - نقشه پیکار «موهی» را «اسپرونر - منکه» تهیه نموده

و در «اطلس دستی برای تاریخ جنگهای قرون وسطی» چاپ شده است نقشه ۳۷.

۴ - Girines

۵ - Béla

۶ - Szakald

۷ - Czeks

۸ - Nagy

بقلم در نمی‌آید و غالب آنها را بطور دسته جمعی گردن زدند. شرح نوائب و مصائب آن مجموعه‌ایست از درد و آه و حسرت^۱. مغولان با نهایت خبائث فراریان را ترغیب می‌نمودند که بخانه‌ها و مساکن خود بازگردند و بآنها وعده می‌دادند که مورد عفو قرار خواهند گرفت. این تیره‌روزان با اطمینان بوعده‌های امیدبخش مغولان بر می‌گشتند و بعد یکایک آنها را می‌کشتند بسیاری از اوقات نیز اسراء را وادار می‌نمودند که با آنها بشهرهای مستحکم و قلاع حمله‌ور شوند «مغولان پشت سر آنها می‌ایستادند و از افتادن و کشته‌شدن آنها می‌خندیدند و کسانی را که بر می‌گشتند می‌کشتند». «دهاقین را وادار می‌کردند که بامر مغول و بنفع و سود مغول محصولات را خرمن کنند و پس از پایان خرمن آنها را می‌کشتند. زنان آنها را نیز می‌گرفتند و پس از هتک پرده عصمت و عفت آن بیچارگان را گردن می‌زدند. همین فجایع را در شهرها نیز مرتکب میشدند و پس از ارتکاب آن قبایح از دهکده و شهری بدهکده و شهرداری می‌رفتند تا بازغرائز اهریمنی خود را با زنان دیگر تسکین دهند^۲. تمام مملکت تا ساحل شط دانوب زیر یوغ مغولان قرار گرفت سوای چند قلعه مانند «گران» یا «استریکونیا»^۳ و «آلبا-ژولیا» که پایداری نمودند. در ژویه ۱۲۴۱ پیش تازان مغول تا شهر نیوشات، نزدیک «وین» رسیدند. «باتو» شخصاً از روی شط دانوب گذشت زیرا این شط منجمد شده بود و در ۲۰ دسامبر ۱۲۴۱ شهر «گران» را مسخر نمود. مرغزاران مجارستان که بنام «پوستا» معروف است امتداد همان مرغزاران مادر-زادی مغولان می‌باشد و بدین جهت فصل تابستان و پائیز ۱۲۴۱ را در آنجا به استراحت و رفع خستگی گذراندند. در ابتدای سال ۱۲۴۲ شاهزاده «قدان» را

۱ - «شرح تیره روزی و شور بختی کارمان‌ها» این کتابی است که دربارهٔ بدبختیهای آن دوران تهیه و تدوین شده است. ۲ - کاهون در کتاب خود موسوم به «دیباهای برای نوشتن تاریخ آسماء وی

کوشش نموده است که در این کتاب بعضی از مندرجات «شرح تیره‌روزی و شور بختی کارمان‌ها» را وارونه جلوه دهد و بفهماند که حتی ابتدای سازی بین مجارها و مغول‌ها پدیدار شده بود. در حقیقت آنچه دهسون (دوسون) نوشته بیشتر مقرون بحقیقت است. کشیشی بنام روژه که بامر پاپ برای اجرای امور مذهبی بمجارستان آمده و ورود او مصادف باحمله مغولان شده نوشته که مرجعی است معتبر و دارای فصولی جانگزای. وی شرح سفاکی مغولان را نوشته است و می‌توان گفت کتاب او مانند کتاب «نفثة المصدوره» نسوی سراپا خون‌والم است (الحاق مترجم). ۳ - Strigonia

به تعقیب پادشاه مجارستان «بلا» فرستادند که به «کروآسی» گریخته بود. «بلا» از نزدیک شدن قوای مغول مطلع شد و بجزائر دالماسی فرار نمود. «قدان» تا «اسپالاتو» و «کاتارو» در دریای آدریاتیک عقب او رفت و در مراجعت بمجارستان شهر «کاتارو» را در سنه ۱۲۴۲ غارت نمود. (شهر اسپالاتو واقع در ساحل دریای آدریاتیک همان است که امروز اسپلیت می‌نامند. مترجم)

در این حیص و ییص بود که خان بزرگ اوکتای قآن بتاریخ ۱۱ دسامبر ۱۲۴۱ در مغولستان وفات یافت^۱، چون موضوع جانشینی او بمیان آمد ناچار مغولان مجارستان را تخلیه نمودند. قبلا دیدیم که گیوک و مونگکا بمغولستان بازگشته بودند و سایر سران سپاه نیز عجله داشتند که هر چه زودتر مراجعت کنند. این پیشامد (مرگ اوکتای قآن) مغرب زمین را از مهلک ترین خطری که پس از آتیلا نازل شده بود رهائی بخشید. بنا بر این مغولان شروع ببازگشت نمودند و باسیران خود بدروغ می‌گفتند که دیگر آزادند و می‌توانند بمنازل خود بازگردند. چون آن بیچارگان باین وعده و گفتار دروغ عازم خانه و منزل خود میشدند سربازان مغول بطرف آنها می‌رفتند و بضرب شمشیر آنها را می‌کشتند. باتو با ملایمت و تأنی راه دریای سیاه را پیش گرفت و در بهار ۱۲۴۲ از بلغارستان گذشت و پس از زمستان ۳ - ۱۲۴۲ از والاشی و مولداوی عبور نمود و بکنار وولگای سفلی رفت و در آنجا اردو زد.

نتیجه این اردو کشیهای مغولی از سال ۱۲۳۶ تا ۱۲۴۲ این شد که در مغرب شط «وولگا» متصرفات خاندان جوجی بطور فوق‌العاده‌ای توسعه یافت. بنا بر وصیت چنگیزخان «اولوس» او باید شامل هر سرزمینی باشد که زیر سم اسبان مغول قرار بگیرد، آنهم در مغرب شط ایرتیش. اینک اثر سم اسبان مغول در این

۱ - رشیدالدین، مرگ اوکتای قآن را در پنجم جمادی الاخر سال ۶۳۹ - پاس ثیل دانسته ولی این را مربوط می‌کند بتاریخ خواجه علاءالدین صاحب دیوان. علت مرگ اوکتای قآن افراط در شرب خمر بود که از آغاز جوانی بدان میل مغرط داشت و سرانجام «از افراط شراب در خواب وفات یافت. اوکتای قآن چندین زن و شصت قوما (ناگزیر باید آنرا به‌متعه یا صیغه ترجمه نمود زیرا مردان لغت «قوما» که کلمه‌ای مغولی است چیز دیگری نمی‌توان یافت) داشته و از تور آکین خاتون پنج پسر داشت که عبارتند از گیوک، قوتان، کوچو، قاراجار، قاشی (الحاق مترجم).

تاخت و تاز لاینقطع از ایرتیش شروع شده و به دنیستر علیا رسیده و از آنهم گذشته و بدنه‌های شط دانوب رسیده بود. این سرزمینهای پهناور و اراضی وسیع حقاً تعلق به «باتو» داشت زیرا فرماندهی قوا - لااقل اسماً - با او بود و در جنگهای ۱۲۳۶-۱۲۴۱ با نیروی جنگی او بود که عساکر مغول آنجاها را تصرف نمودند. از آنجا است که در تاریخ نام او با این سرزمینهایی که متصرف شده توأم گردیده و او را «خان قبقاق» می‌نامیده‌اند.

نیابت سلطنت توراکنه (توراکانا)^۱ خاتون (۱۲۴۲-۱۲۴۶)

پس از وفات اوکتای‌قآن (۱۱ دسامبر ۱۲۴۱) نیابت سلطنت به‌ملکه بیوه او توراکنه (توراکانا) خاتون^۲ که زنی فعال و جدی بود واگذار شد. این شاهزاده خانم که شوهر اولش یکی از امراء قبیله «مرکیت» بود و او را اصلاً مرکیت می‌دانستند - ولی ظاهراً از «نایمان»ها بود - از سنه ۱۲۴۲ تا ۱۲۴۶ زمام امور را در دست گرفت. اوکتای سومین پسر خود را که موسوم به «کوچو» بود می‌خواست بسلطنت برساند، اما چون این پسر درجنگ با «سونگ»ها در ۱۲۳۶ بقتل رسید، نظر داشت پسر ارشد «کوچو» را که «شیرآمون» نام داشت وارث خود قرار دهد. ولی توراکنه خاتون مایل بود که پسر خود او، گیوک «خان بزرگ» شود و قآنی نصیب او گردد. به‌همین نظر بود که او دوران نیابت سلطنت را دوام می‌داد تا وسائل انتخاب پسرش را فراهم آرد.

در زمان نیابت سلطنت توراکنه خاتون چندین تن از بزرگان از شغل و منصب خود محروم شدند و مورد قهر قرار گرفتند. از بین مشاورین اوکتای‌قآن یکی «چینقای» می‌باشد که از قوم «کرائیت» و پیرو مذهب نستوری و رئیس

۱ - Törägānā
۲ - رشیدالدین فضل‌الله توراکنه را خاتون دوم اوکتای‌قآن معرفی می‌کند و می‌نویسد که از قوم اوهات مرکیت بوده و در بعضی اقوال چنان آورده‌اند که اوزن طایراوسون بود مقدم قوم مرکیت و چون شوهرش را بکشتند او را بغارت بیاوردند و اوکتای‌قآن او را بستند. طایراوسون پیش از آن دختر خویش قولان خاتون را به چنگیزخان داده بود و قولی دیگر آن است که از این قوم بود لکن زن طایراوسون نبوده و آن خاتون زیاده‌جمالی نداشته اما در طبیعت او تسلطی تمام بوده است... الخ (الحاق مترجم).

دیوانخانه او بود^۱. یکی دیگر آن مرد ختائی چینی شده موسوم به «یه-لیو-چو-تسای» است که در زمان اوگتای قآن وزارت مالیه را برعهده داشت. توراگنه خاتون مردی مسلمان را که عبدالرحمن نام داشت بجای او گماشت. این عبدالرحمن وعده داد که مالیات را دوبرابر بیشتر بپردازد. «یه-لیو-چو-تسای» که می دید نصایح عاقلانه او را تحقیر می کنند و می دانست که سنگینی عوارض و مالیات ها مردم را ناتوان وزبون خواهد ساخت، کمی بعد در قراقرورم از فرط غصه و غم در ۵۵ سالگی وفات یافت، (ژوئن ۱۲۴۴) توراگنه (توراگانا) خاتون دو نفر از زعمای مدیران امور کشور را مورد غضب و قهر قرار داد. برای مدتی چند مسعودیلواج را که والی ترکستان و ماوراءالنهر بود از کار برکنار کرد و بطور قطع دست کورگوز اویغوری را که والی ایران شرقی بود از کار کوتاه نمود^۲، یعنی او را کشت و مقام او را به ارغون آقا که از قبیله «اویرات» بود واگذار کرد^۳.

قدرت و اختیارات توراگنه خاتون هر چند که از طرف جغتای سالخورده تأیید و تقویت میشد معهذا بر پایه های محکمی قرار نداشت^۴. کمی بعد از آنکه زمام امور را توراگنه خاتون بدست گرفت، کهنترین برادر چنگیز خان تموجه او تچکین نویان که اقطاع او شامل تمام قسمتی بود که بین مغولستان شرقی و منطقه «جیرین» قرار داشت با عساکر و قوای نظامی خود بسوی اردوی امپراطور حرکت کرد و ظاهراً تصمیمات و افکار زیان آوری در سر داشت. آمدن گیوک از اروپا و استقرار او در «اولوس» ایمل افکار زیان آور او تچکین را ازین برد. از همه وخیم تر خصومت خان قبقاق «باتو» بود با دشمن شخصی خودش «گیوک». «باتو» حقد و کینه ای علیه «گیوک» در دل داشت زیرا «گیوک» در پیکار روسیه از اطاعت باتو سرپیچیده و بهمین جهت احضار شده بود. باتو تاحدی که توانست انعقاد قوریلتائی را که بنا بر اراده «توراگنه خاتون» میبایست

۱ - او بواسطه کینه توزی توراگنه خاتون معزول شد و باروی کارآمدن گیوک خان پسر توراگنه در ۱۲۴۶ دوباره بمقام خود بازگشت.
 ۲ - خاکه در دهان او کردند تاخفه شد زیرا درگفت و شنودی که داشت به قآن توهین کرده بود. نقل از تاریخ رشیدی (الحاق مترجم).
 ۳ - داستان این واقعه بعداً خواهد آمد و به صفحات بعد مراجعه فرمایند.
 ۴ - جغتای که نایب سلطنت را باو واگذار نمود در سال بعد (سنه ۱۲۴۲) وفات یافت.

«گیوک» را به امپراطوری انتخاب نماید بتعویق انداخت و حتی وقتی که آن شورای عالی تشکیل شد کسالتی را بهانه نمود و از حضور در آن احتراز ورزید^۱.

سلطنت گیوک (Gyök) ۱۲۴۶ - ۱۲۴۸

(۶۴۳ تا ۶۴۵)

شورای عالی «قوریلتای» در بهار و تابستان ۱۲۴۶ نزدیک دریاچه کوچک «کوکونور» در سرچشمه‌های رود اورخون در مجاورت قراقرورم تشکیل یافت. در آنجا شهر عظیم چادری موسوم به سیرا - اردو «اقامتگاه زرین» برپا شد و سواى باتونیان تمام شاهزادگان چنگیزخانی و بسیاری از فرمانروایان و حکام

۱ - در این جا برای اینکه بهتر از وضع این شورای عالی وقوف حاصل شود بطور خلاصه آنچه را که دهسون (دوسون) از قول مورخین ایرانی و غیر ایرانی تنظیم نموده ترجمه می‌کنیم. الحاق مترجم. «در بهار سال ۶۴۳ (۱۲۴۶ میلادی) پس از تأخیرهایی که باتو باعث آن شده بود در نزدیکی دریاچه «گوک» که او کتای قان عاده تابستان‌نادر آنجایی گذراند تشکیل شد. «باتو» که نه از توراکنه خاتون خاطری خوش داشت و نه از گیوک بهانه دردا از آمدن سرباز می‌زد و چون وی بزرگ‌ترین شاهزادگان خاندان سلطنت بود سایر اعضاء سلسله سلطنتی نیز نمی‌خواستند رغبت او پادشاه تازه را انتخاب نمایند. راه‌هایی که به قوریلتای می‌آمد مملو از مسافرین معزز و محترمی بود که عازم مغولستان میشدند. دارای اوتچقین باهشتادپسر خود، شاهزاده خانم زن بیوه تولوی باتمام اولاد خود و تمام خانواده جوجی و جغتای و حکام نظامی از شرق تا غرب حاضر شده بودند. فرماندهان مغولی در چین و حکام ایران من جمله ارغون آقا و مسعود بلواج، سلطان سلجوقی روم، دوک بزرگ روس، یاروسلاو، دوشاهزاده داود که هردو خود را پادشاه گرجستان می‌دانستند، رسولان خلیفه بغداد و نمایندگان رئیس فرقه اسمعیلیه در الموت، اتابکان موصل و فارس و کرمان هر یک با مقدار کثیری هدیه و ارمغان. درین این جمعیت کثیر که هر یک از جلال و شوکت چشم را خیره می‌کردند دو کشیش اروپائی نیز دیده میشد که فروتنی و فقر و سادگی آنها نیز توجه عموم را جلب می‌نمود. این دو نفر از طرف پاپ باین بلاد شرقی آمده بودند تا بترویج انجیل بپردازند و مغولان را از جنگ با مسیحیان ممنوع نمایند. در این قوریلتای دوهزار چادر سفید برافراشته بودند و این چادرها برای جای دادن این شاهزادگان و سفرا اصلاً کافی نبود. تجار بسیاری نیز از هر گوشه و کنار با بدایع و طوائف هر سرزمینی آمده بودند که در این محل تلاقی بزرگان جهان کالای خود را بفروشتند. خوارها را برای تأمین غذای این جمعیت کم‌آمد و آنهایی که مواد غذایی داشتند بهای گران کالاهایشان را می‌فروختند. سفرا و رسولان انتظاری جز این نداشتند که انتصاب پادشاه مغول صورت گیرد و آنها را بپذیرد و اجازه بازگشت دهد. شاهزادگان و سرداران در چادری بزرگ سکونت داشتند که کنجایش دوهزار نفر را داشت و در اطراف با فاصله‌ای مناسب تعبیری بود مستور از تصاویر زیبا. این چادر دارای دو منخل بود. یکی اختصاصاً بشخص پادشاه داشت و هیچ قراولی مأمور پاسبانی آن نبود زیرا برای همه حتم بود که هیچکس از آن در داخل و خارج نمی‌شود. آن در دیگر را سربازانی که باشمشیر و تیر و کمان مسلح بودند نگاه می‌داشتند. اعضاء شورا تا ظهر راجع بامور جاریه بایکدیگر شور و مشورت می‌کردند و از ظهر ببعد می‌پرداختند بشرب قمیز (شرابی که از شیر مادپان می‌گیرند) و هر روز لباسی برنگ تازه‌ای می‌پوشیدند. قبل از اینکه پادشاهی «گیوک» اعلام شده باشد هروقت

و پادشاهان دست نشاندۀ مغولان در آنجا حضور داشتند. در این جا نام بزرگانی را می‌بریم از قبیل مسعودیلوچ که زمام امور ترکستان و ماوراءالنهر بدست او سپرده شده بود و ارغون آقا که والی ایران بود و دو ولیعهد گرجی داود نارین، داود لاشه، دوک بزرگ یاروسلاو، سنباد برادر پادشاه ارمنستان (کیلیکیه) هتوم (حاتم) اول پادشاه سلجوقی قلیچ (قلیچ) ارسلان چهارم که از سال ۱۲۴۹ سلطان آسیای صغیر شده بود و نمایندگان اعزامی ورسولان اتاییکان کرمان و فارس

بقیه پاورقی صفحه قبل

که از خرگاه خود بیرون می‌آمد بافتخار اوسرودهائی می‌خواندند و چوبهائی که بر سر آنها مقداری پشم سرخ رنگ بسته بودند برای احترام خم می‌کردند. روزی که قرار شد مراسم اعلام سلطنت اجرا شود مادر «گیوک» و تمام خاندان سلطنت بموضعی که سه یا چهار میدان دورتر از «سیر اردو» بود رفتند و آنجا را «اردوی زرین» می‌نامند زیرا چادر بزرگ آنجا بر ستونهای هموار است که از زرطلا مستور می‌باشد. رأی دهندگان طبق نیت قلبی توراگنه‌خاتون رفتار نمودند و با اینکه شیرامون را پدر بزرگش برای پادشاهی تعیین نموده بود، بملاحظه توراگنه خاتون رأی به پسروی گیوک دادند. «گیوک» برحسب معمول می‌گفت مصلحت سایر شاهزادگان بیش از من است و حق است کسی را که از من شایسته‌تر باشد بر سریر پادشاهی بنشاند و ضمناً ضعف مزاج خود را نیز دلیل رد این مسئولیت خطیر می‌دانست. پس از مدتی بحث وی با رأی همگی موافقت نمود ولی باین شرط که سلطنت در اعقاب بلافضل شخص او بماند. این شرط هم قبول شد و فریاد زنان قسم خوردند «تا گوشتی از نژاد تو باقی باشد ما باو وفادار خواهیم بود» بعداً کمربندها را باز کردند و کلاه‌ها را از سر برگرفتند و گیوک را بر تختی زرین برنشاندند و او را به پادشاهی تبریک گفتند. بعداً شاهزادگان و سرداران و رأی دهندگان و سفرا و رسولان جمعی آمدند و سه‌بار باو تعظیم نمودند و سه‌بار پیشانی خود را در مقابل او روی‌خاک نهادند. بعد «گیوک» با تمام حضار از چادر مخصوص بیرون آمد و سه‌بار در برابر خورشید زانو بر زمین زد. این تشریفات منتهی شد بشام. امپراطور مغول برروی تخت سلطنت نشست و شاهزادگان در طرف راست و شاهزادهمخانم‌ها دست چپ او قرار گرفتند. و جملگی روی کرسیهای کوتاه نشستند. طعام عبارت بود منحصر از گوشت و مشروب هم فقط قمیز بود و شراب. ضیافت تا نیمه شب طول کشید و موسیقی صرفاً عبارت بود از سرودهای جنگی. این جشن هفت روز متوالی بطول انجامید و پس از ختم این ضیافت گیوک به بخشش و اهداء زر و سیم و جواهراتی که ذخیره پدری بود پرداخت. شاهزاده خانم «سیورقوتیتی» زن بیوه گولوی را که بین تمام شاهزاده خانمها از همه محترم‌تر بود مأمور این کار نمود. بهریک از شاهزادگان مطابق شأن و مقام و بتمام خدمتگزاران و حکام و فرمانداران و سرداران و نوایانها و بسلطینی که دست‌نشانده خود مغولان بودند و وزراء و همراهان آنها هر یک هدیه‌ای شایان داده شد. «گیوک» از «اوکنای‌قان» بیشتر بعطاول و کرم پرداخت و مقدار هفتاد هزار بالش نیز کالاهای مختلف خرید و علی‌رغم توصیه اطرائیان همه را بسربازان خود و حضار بخشید. بهر کسی هدیه‌ای رسید حتی کودکان و اطفال بی‌نصیب نشدند و فردای آرزو هر چه مانده بود گفت بیایند و غارت کنند. (الحاق مترجم). بنابراین روایت روضه الجنات هر بالش مغولی طلا معادل بوده است با پانصد دینار طلا. هر بالش تقره نیز معادل بوده است با یک فلورن و نیم و نیزی. ولی در پایان مقدمه تاریخ جوینی نوشته شده است که بالش زر یا بالش تقره پانصد مثقال زر یا سیم می‌ارزیده است و علاوه می‌کند که در زمان او هر بالش تقره‌ای ۷۰ دینار دکنی قیمت داشته و وزن هر دیناری چهار دانگ است. و صاف در مراسم برتخت نشستن قویلائی می‌نویسد که بالش زر دوپست دینار و بالش سیم دوپست دینار سیم و بالش چاوده دینار قیمت دارد. البته تعیین بهای هر بالش زر یا سیم با نقود امروزی کاری انجام پذیر نیست. الحاق مترجم نقل از تاریخ دهمسون (دوسون).

و موصل - سفارتی از طرف خلیفه بغداد - بنا بر خواهش تورانگه خاتون قوریلتای پسری را که وی از او کتای داشت یعنی شاهزاده گیوک را به سلطنت انتخاب نمودند و او بتاريخ ۲۴ اوت ۱۲۴۶^۱ بر سریر پادشاهی نشست . پادشاه جدید مغول بشرطی سلطنت را پذیرفت که پادشاهی در اعقاب او باقی بماند . پس از این ، شاهزادگان مغولی کلاه‌ها را از سر برگرفتند و کمربندها را باز کردند و گیوک را بر روی تخت زرین نشاندند و وی را بعنوان قآن تعیت و تهنیت گفتند^۲ .

اعضاء شورای عالی بعداً نه بار در برابر او سجده کردند و جمعیت کثیری که در اراضی مجاور خیمه سلطنتی جای داشتند و شاهزادگان و سلاطین دست‌نشانده مغولان و سفراء خارجی که برای احترام کمی دورتر از سراپرده پادشاهی بودند بر زمین افتادند و پیشانی خود را بر روی خاک نهادند^۳ . از برکت نوشته‌های «ژان دوپلان کارپن»^۴ ما از جریان این قوریلتای بزرگ ۱۲۴۶ بخوبی مستحضریم .

این راهب را پاپ اعظم موسوم به «اینوسان» چهارم حامل نامه‌هایی نمود بعنوان مغولان و پاپ از آنها درخواست کرده بود که از حمله بسایر ملل دست بردارند و بمذهب مسیح تشرف حاصل کنند . «کارپن» بتاريخ ۱۶ آوریل ۱۲۴۰ از شهر «لیون» حرکت و از آلمان و لهستان و روسیه عبور نمود (بتاريخ سوم فوریه ۱۲۴۶ از شهر کیف خارج شد) و بتاريخ ۴ آوریل ۱۲۴۶ در کنار شط وولگای سفلی خان قبقاق «باتو» او را پذیرفت . باتو او را نزد خان بزرگ در سرزمین سابق قراختائی در جنوب دریاچه «بالخاش» فرستاد . راه معمولی از شهر «اترار» و «ایلی» سفلی و «ایمیل» و سرزمین سابق نایمان‌ها می‌گذشت . «کارپن» بتاريخ ۲۲ ژوئیه ۱۲۴۶ به «سیراردو» و اردوگاه پادشاهی رسید که نصف روز با «قراقروم» فاصله دارد . قوریلتای در آن تاریخ تشکیل شده بود و بزرگان مغول

۱ - تورانگه (توراکینا خاتون) دوسه ماه پس از انتخاب فرزندش به امپراطوری وفات یافت .

۲ - برای اعلام وفاداری بنا بر روایت رشیدالدین عین عبارتی که معمول بوده است ذیلا نقل می‌شود : «باتفاق موچلکا دادند که تاز نسل تو گوشت پاره‌ای باشد که در پیه و علف پیچیده و سگ و گاو آنرا قبول نکند خیانت بدیگری ندهیم» .

سال ۶۲۳ . (الحاق مترجم) .

۳ - روایت دهمسون (دوسون) مجلد دوم ص ۱۹۹ .

Jean du Plan Carpin - ۴

مشغول‌شور بودند. «پلان‌کارپن» شاهد انتخاب پادشاه مغول بود و تصویرزننده و جاننداری از آن روزها باقی گذاشته است. «وقتی که اویه‌امپراطوری انتخاب‌شد مردی بود تقریباً چهل‌ساله یا حداکثر چهل و پنج ساله. اندامی متوسط داشت. مردی است عاقل، مطلع، جدی از صورت و از رفتار او آثار وقار و متانت هویدا است. هیچکس از او خنده یا حرکات سبک و نشاط انگیز ندیده است.» از لحاظ مذهبی «گیوک» باکیش نستوری نظر مساعد داشته است. «پلان‌کارپن» می‌نویسد که نستوریان مقابل خیمه و خرگاه پادشاه نماز و مراسم مذهبی برگزار می‌نمودند. وزیران مهم او و لله و «اتاییک» او موسوم به «قداق» و صاحب دیوان او «چینقای» کرائیتی جملگی پیرو کیش نستوری بودند. یکی دیگر از مشاورین وی «ربان-آقا» ی سربانی بود (بچینی او را «لی-پیان-آ-تا» می‌خوانند) وی نزد امپراطور عنوان مشاور امور مذهبی را داشت^۱. «پلان-کارپن» توسط «چینقای» و «قداق» توانست از موضوع و مقصود مأموریتش دربار مغول را مستحضر سازد. جواب گیوک به پیام پاپ را که «پلان-کارپن» آورد و اخیراً آقای پلیو آنرادر بایگانی دفترخانه واتیکان یافته به نفع دنیای مسیحیت نبوده است. فرمانروای مغول با لحنی تهدیدآمیز از پاپ و شاهان عیسوی مذهب دعوت می‌کند که قبل از هر اقدامی برای مسیحی نمودن مردم بدربار او برای عرض احترام و توقیر حضور یابند. گیوک منشأ الهی برای قدرت خود قائل است به نام «آسمان جاوید» (به ترکی منگوتنگری، بمغولی مونگکاتنگری) سخن می‌گوید و خود را نماینده عالی الهی و حکم ادیان مختلف جهان میداند^۲.

۱ - پلیو، به تحقیقات پلیو بنام «عیسویان آسیای مرکزی و خاور دور» - «توتنگ پائو» چاپ ۱۹۱۴ ص ۶۲۸ و مقاله‌ای بنام «مغولان و دربار پاپ» که در مجله شرق عیسوی در سال ۱۹۲۲-۲۳ طبع شده رجوع کنید. با اینکه گیوک نسبت به نستوریان نظر مساعدی داشت مع هذا هیچوقت از اصل اغماض و کثنت (اغماضی که مبتنی بر خرافه بود) روی برتافت و عمال او نیز نسبت به سایر مذاهب و ادیان هیچ تبعیضی روا نداشتند. می‌دانیم که برادر کهنتر او «قدان» که کلان-سوتیول او بود از «لاما»های تبتی در معبد معروف تبتی «ساسکیا» حمایت می‌نمود. «قدان» در لان‌چئو بسال ۱۲۵۱ وفات یافت. ۲ - متن فارسی مقدمه ترکی و تمنا مغولی است. در تحقیقات پلیو بنام «مغولان و دربار پاپ».

پلان- کارپن پس از دریافت جواب «گیوک» بتاريخ سوم نوامبر «اردوی زرین» راترك نمود و راه بازگشت را از وولکای سفلی، اقامتگاه باتو پیش گرفت و درنهم ماهه ۱۲۴۷ ببارگاه او رسید. از آنجا نیز راه «کیف» را گرفت و عازم مغرب زمین شد. سپهسالار ارمنی «سمپاد» که بدستور برادرش پادشاه ارمنستان (کیلیکیه) موسوم به هتوم (حاتم) اول در همان تاریخ نزد گیوک آمده بود (سفر وی از ۱۲۴۷ تا ۱۲۵۰ بطول انجامید)، ظاهراً بهتر از «پلان-کارپن» دریافته بود که ائتلاف واتحاد با مغولان چه مزایائی برای دنیای عیسوی در بردارد. گیوک او را با کمال خوشروئی پذیرفت و فرمانی داد که هتوم پادشاه ارمنستان را از حمایت و مودت خود همیشه برخوردار خواهد داشت. نامه ای را که در ضمن این مسافرت «سمپاد» بتاريخ ۷ فوریه ۱۲۴۸ از سمرقند بشهر خواهر خود «هانری اول» پادشاه قبرس نوشته است در دست داریم. این نامه از اهمیتی که نستوریان در دربار و در امپراطوری مغول دارند مارا آگاه میسازد. «سمپاد» می نویسد که «عیسویان مشرق زمین آمده و خود را تحت حمایت خان قرار داده اند و خان نیز آنها را با حرمت و عزت پذیرفته است و آنها را از پرداخت مالیات و عوارض معاف فرموده و دستور داده که هیچگونه موجب زحمت آنها فراهم نگردد».

پلان-کارپن گیوک را مردی سخت و باخشونت معرفی می کند و رشیدالدین گفتار او را تأیید می نماید. رشیدالدین چنین می نویسد:

«گیوک خان پادشاهی بود گردون حشمت و شهنشاهی دریا شوکت، با خیلائی عظمت و کبریای نفوت. چون آوازه جلوس مبارک او درعالم منتشر شد و خشونت و هیبت و سیاست او چنان مشهور و معروف گشته بود که پیش از آنکه حکم او بمخالفان رسد خوف و هراس او بردلهای معاندان کارگر بود...» این عبارات عیناً از تاریخ رشیدی اقتباس شد. ص ۵۷۲ (مترجم).

گیوک مردی بود جدی و خشن و صاحب نفوت و مفتون مقام و مغرور بافکار خود. او معتقد شده بود که در زمان پادشاهی او کتای قآن ساده لوح و در زمان

۱- مورخین جنگهای صلیبی، اسناد و مدارک ارمنی مجلد اول ص ۶۰۰-۶۰۱ کتاب نانژی بنام زندگانی لوئی مقدس. کتاب تاریخ جنگهای صلیبی تألیف رنه گروسه مجلد سوم ص ۵۲۶-۵۲۷

نیابت سلطنت مادر خودش کارها رو بفساد گذاشته است و مصمم شد که وضع را بهمان حالتی درآورد که در زمان حیات پدر بزرگش چنگیزخان وجود داشت. دستور داد که در باره کردار و رفتار مشکوک عموی بزرگ خود تموجه اوتچکین که خیال حمله به توراکنه (توراگانا) خاتون داشته بود بازجوییهای بعمل آید و بهر حال اطرافیان او را سیاست رساند. جغتای - خان ایلی - قبل از فوت (۱۲۴۲) میراث خود را به نوه اش قراها لاکو واگذار نموده بود (قراها لاکو پسر موتوجن بود که در موقع محاصره بامیان در سال ۱۲۲۱ کشته شده بود)، گیوک قآن بعنوان مالک و صاحب کل این اولوس «قراها لاکو» را از آن مقام بر داشت و پسر کهنتر جغتای موسوم به ییسوننگو را که دوست شخصی خودش بود بجای او منصوب کرد (۱۲۴۷). یکی از رجالی را که مورد اطمینانش بود موسوم به «ایلچیکیدای» را مأمور ایران نمود و او از سال ۱۲۴۷ تا ۱۲۵۱ با بایجونیان که فرماندهی کل قوای مغول را در «موغان» داشت گاه بعنوان همشان و هم ردیف و گاه بعنوان رئیس بامور ایران رسیدگی می نمود^۱. «عبدالرحمن که مأمور امور مالی ایالات چینی بود که تحت اشغال مغولان قرار گرفته بود به تهمت اختلاس کشته شد و مقام او را به «محمود یلواچ» واگذار نمودند. «چینقای» کرائیتی که پیرو مذهب نستوری بود باز صاحب دیوان امپراطوری مغول شد و در موقعی که «پلان کارپن» بدانجا آمد همین چینقای صاحب دیوان بود. در سرزمینها و کشورهای تابعه نیز تغییراتی روی داد و گیوک خان گرجستان را بین آن دو مدعی سلطنت تقسیم نمود و «کرتلی»^۲ را به «داود لاشه» و «ایمرتی» را به «داودنرین» پسر ملکه «روسودان» داد. در سلسله سلجوقیان آسیای صغیر (قونیه) گیوک خان تخت شاهی را به قیلچ (قلیچ) ارسلان چهارم داد و او را بر برادر مهترش کیکاوس ثانی که تا آن تاریخ سلطنت داشت برترشمرد^۳.

۱ - رابطه اداری بایجو با «ایلچیکیدای» بطور واضح و روشن معلوم نیست. مع هذا بنظر آقای پلوی اختیاراتی را که گیوک به ایلچیکیدای داده بود از اختیارات بایجو بیشتر بوده است. ۲ - Karthli

۳ - بروایت جویی و رشیدالدین. در مجلد دوم دهسون (دوسون) ص ۲۰۶. و تاریخ قراقوز در روزنامه آسیائی ۱۸۵۸ و کتاب «تاریخ گرجستان» تألیف پروسه. رجوع کنید.

گیوک مواجه شده بود با یک نوع حالت خود مختاری روز افزونی در شعبه‌ها و شاخه‌های مختلف خاندان چنگیزخانی و مخصوصاً با رئیس شعبه خاندان «جوجی» که شاخه ارشد خاندان آنها بود و ریاست آن را «باتو نویان» برعهده داشت. در ابتدای سال ۱۲۴۸ رابطه این دو چنان دچار آشفتگی و فساد شده بود که هر دو مشغول تدارکات جنگی علیه یکدیگر شدند. گیوک خان بیهانه نزدیک شدن بسرزمین موروئی خود در «ایمیل» از «قراقوروم» بیرون آمد و عازم غرب شد. باتو نیز که محرمانه بوسیله شاهزاده خانم «سیورقوتیتی» بیگی که رئیس شعبه خاندان تولوی بود از علت واقعی حرکت گیوک مطلع شده بود تا حدود «سمیرهچی» و «آلقماق» که هفت روز تا «قیالیق» فاصله داشت (نزدیک شهر امروزی کوپال) پیش آمد. (بارتولد چنین تصویری کند که این نقاط بدون شک بین «ایلی» و «ایسی‌گل» در داخله «آلاتائو» میباشد) تصادم این دولشکراحتراز ناپذیر و قطعی بود که ناگهان «گیوک» در نتیجه ضعفی که از اعتیاد در الکل و افراط در لهو بازنان^۲ برایش عارض شده بود در محلی که بفاصله‌ای در حدود یک هفته تا «بیش‌بالیق» بود وفات یافت. (بارتولد تصویری کند در منطقه «اورونگو» و «پلیو» تصویری کند در شمال شرقی «بیش‌بالیق» (امروز آنجا را دزیمسامی نامند)^۳ وفات یافته است. تاریخ وفات او بین ۲۷ مارس و ۲۴ آوریل ۱۲۴۸ بوده است^۴، (بنابر نظر مورخین چینی). سن او چهل و سه سال بود. (۹ ربیع‌الثانی ۶۴۷. مترجم) محتمل است که این وفات نیز اروپا را از خطر مهیبی نجات داده باشد. «گیوک» نه تنها مصمم بود خان قبچاق را از بین بردارد بلکه بنا بشهادت «پلان‌کارین» تصمیم داشت دنیای مسیحیت را نیز مطیع و منقاد خود سازد. بهر حال او نظر بمغرب

Kopal - ۱

۲ - عین عبارت تاریخ رشیدی را نقل می‌کنیم. مترجم: «گیوک‌خان در اصل خلقت ضعیف مزاج افتاده بود. بیشتر اوقات از مرضی خالی نبود و با وجود آن اکثر ایام را از بام تا شام و از شفق تا فلق بمطالعات کوئس مدام و معانات پری چهرگان نوش اندام اشتغال داشت و این معنی موجب ازدیاد مرض وی می‌گشت و او ترکه آن نمی‌کرد... الخ».

۳ - بارتولد ذیل کلمه باتوخان در دائرة المعارف اسلامی مجلد اول ص ۷۰۰- تحقیقات آقای پلیو بنام مغولان و دربار پاپ که در مجله مشرق مسیحی چاپ شده است. سال ۱۹۳۱ ص ۵۸.

۴ - ابن‌العبری سهواً تاریخ فوت گیوک‌خان را ۲۲ ژویه ۱۲۴۹ ثبت نموده است.

داشت و چشم بآن حدود دوخته بود. برخلاف او شاهزادگان خاندان «تولوی» در صف اول مونگکا و بعد «قویلائی» اهم مساعی خود را متوجه شرق اقصی و متصرفات مغول در آن قسمت از دنیا نمودند.

نیابت سلطنت «اوغول قایمیش (غایمش)»^۱ زوجه گیوک خان»

پس از مرگ گیوک خان ملکه او «اوغول قایمیش» (غایمش) که اصلاً از قبیله «اویرات»^۲ بود و آقای پلیو او را از قبیله «مرکیت» می‌داند، برحسب معمول مغولان نیابت سلطنت را عهده‌دار شد. همین شاهزاده خانم بود که در سال ۱۲۵۰ در «تارباگاتای» در حوزه ایمیل و «قباق» که اولوس و اقطاع اوکتای قآن بود نمایندگان لوئی مقدس را که از تبریز و «تلاس» آمده بودند پذیرفت. این نمایندگان «سن لوئی» عبارت بودند از سه نفر «دومی‌نیکن» بنام «اندره‌دولون ژومو»^۳ و برادر او «گی» و ژان دو کارکاسون^۴. اوغول قایمیش (غایمش) هدایای ارسالی پادشاه فرانسه را بمشابه باج و خراج پذیرفت و از او خواست که بطور واضح تری اطاعت و انقیاد خود را ابراز دارد. این هیئت اعزامی و سفارت قرار بود که در آوریل ۱۲۵۱ به «قیصریه» نزد «سن لوئی» بازگردند.

«اوغول قایمیش» (غایمش) مایل بود که تخت سلطنت یکی از پسران خانواده اوکتای قآن من جمله «شیرامون»^۵ برادرزاده گیوک خان یا بهتر و بیشتر به پسری که خود او از گیوک خان داشت و موسوم به «کوچا»^۶ بود واگذار شود ولی این پسر هنوز دوران طفولیت را می‌گذراند. ولی «باتو» که مهم‌ترین نقش را بعنوان بزرگتر خاندان چنگیزخانی بر عهده داشت تصمیم داشت که خانواده اوکتای قآن را از تخت و تاج سلطنت دورنگاهدارد. برای تأمین نظر خود با ملکه بیوه

۱ - Oghoul Qaimich
۲ - مؤلف می‌نویسد که دهسون (دوسون) سهواً او را دختر پادشاه اویرات می‌داند و تحقیقات پلیو را مدرک می‌آورد ولی رشیدالدین نیز می‌نویسد که او از «استخوان اویرات» بود. (الحاق مترجم).
۳ - André de Longjumeau
۴ - Jean de Carcassonne

۵ - در باره این نام (محمول است «سالومون» باشد) بکتاب آقای پلیو بنام «مغولان و مسیحیت» مجلد اول ص ۶۴ - ۶۳ رجوع کنید.
۶ - بکتاب مذکور در فوق رجوع کنید.

تولوی مسماة به «سیور قوقیتی» یا «سورقاتاتی» همدست و دمساز شد. این شاهزاده خانم که اصلاً از قبيلة «کرائیت» بود پیرو مذهب نستوری و خانمی فطن و دانا و مدبر بود.^۱ (وی دختر برادر وانگ خان طغریل بود) وقتی که گیوک خان در زمان حیات خود به تحقیقات بسیار سختی پرداخته بود تا بداند کدام یک از خویشاوندان و بستگان بخاندان سلطنت سوء استفاده از مقام و قدرت خود نموده و بزیان مملکت اموالی را تصاحب و ضبط کرده اند به ثبوت رسید که در نتیجه حسن مراقبت و تربیت این شاهزاده خانم رفتار خاندان تولی خان از هر سرزنشی و توبیخی مبرا بوده است.^۲ اینک بنظر این خانم هنگام مساعد فرا رسیده بود که برفع اولاد خود قیام و اقدام کند. باتو را متقاعد نمود که باید پسر ارشدی که او از تولی خان دارد و نام او «مونگکا»^۳ است بر سریر سلطنت بنشیند. «باتو» با انتخاب مونگکا موافقت نمود، ظاهراً در قوریلتائی که برای همین منظور در اردوگاه خود در «آلقماق» در شمال «ایسی گل» در ۱۲۵۰ تشکیل داد انتخاب او را مسلم ساخت. انتخاب «مونگکا» فقط از طرف نمایندگان صلاحیت دار خانواده های «جوجی» و «تولی» بعمل آمد زیرا همانطور که «بارتولد» متوجه شده است نمایندگان خانواده های «اوکتای قآن» و «جغتای» یا در مجلس شورای عالی حاضر نشدند یا اینکه قبل از تصفیة امر، مجلس مزبور را ترك نمودند. وقتی که از انتخاب «مونگکا» اطلاع یافتند از تصویب و تأیید آن جداً و صراحتاً احتراز ورزیدند و بطور اعتراض گفتند که مجلس در محلی بسیار دور از مواضع مقدس چنگیز خانی تشکیل گردیده و تشکیل آن هم بطور ناقص صورت پذیرفته است. «باتو» مصمم شد قوریلتای دیگری بطور کامل تر و در منطقه معهود در کنار نهر «اونون» یا «کروین» تشکیل دهد و از نمایندگان خانواده های اوکتای قآن و جغتای دعوت نمود که در آن مجلس

۱- سیور قوقیتی دختر جاکمو برادر وانگ خان بود. وی کمی پس از نشستن پسرش بر تخت سلطنت در فوریه ۱۲۵۲ درگذشت. ۲- کتاب مغول دهنون (دوسون) مجلد دوم ص ۲۰۴ [الحاق مترجم: رشید الدین نیز می نویسد که حتی در زمان سلطنت خود گیوک فرمود «که مصالح اولوس و تدبیر لشکر برای خاتون بزرگش که عاقله جهان است - سیور قوقیتی یکی بمفوض باشد و پسران و لشکر در فرمان او ... الخ»]. ۳- مونگکا بمغولی [منگا یا منگو بترکی] بمعنای جاویدان و ابدی است. پلیو.

حضور یابند. ولی تمام اقدامات اوبی نتیجه ماند و نمایندگان آن دو خاندان از قبول دعوت «باتو» روی برتافتند «باتو» بمخالفت آنها دیگر اعتنائی ننمود و برادر خود «برکه» دستور داد که قوریلتهای را در «کودا آرال» یا «کوتوآرال» در ساحل «کرولن» تشکیل دهد. علی رغم اعتراض نمایندگان خاندان «اوگتای» که نمی خواستند خودشانرا از سلطنت محروم به بینند و علی رغم اعتراض «ییسو مونگکا» رئیس «اولوس» و خاندان جغتای که از خاندان اوکتای تقویت می نمود «برکه» «مونگکا» را «خان کبیر» اعلام نمود (اول ژوئیه ۱۲۰۱ ذیحجه ۶۴۸ هجری بنابر نوشته جویی) بدین ترتیب امپراطوری مغول بطور قطع از خاندان اوکتای قآن بخاندان «تولوی» انتقال یافت^۱.

علت اینکه این «کودتا» با کمال سهولت صورت گرفت این است که در برابر «مونگکا» که مردی قوی و بااراده بود خاندان اوکتای جای داشت که تشکیل شده بود از شاهزادگانی جوان و بی نورو فروغ. از طرف دیگر باتو در مقابل آنها قرار داشت که در دوران نایب السلطنه ها یکنوع «دیکتاتور» و فعال مایشاء کاملی بود و خود را حقاً بزرگتر خاندان چنگیزخانی و رئیس شاخه ارشد آن سلسله می دانست. این نیز صحت دارد که خلج یداز خاندان اوکتای بنفع خانواده تولوی نقض اصول چنگیزخانی بود و آنهایی که در این گیرودار دوچار غبن شده بودند ناگزیر عکس العملی نشان می دادند. خاندان اوکتای و مخصوصاً «شیرامون» پس از این واقعه خود را بقوریلتهای وجلسات نهائی آن رساندند. در ظاهر برای اظهار احترام و توقیر به خان کبیر تازه بود ولی در حقیقت سعی داشتند که با قوا و عساکر خود او را دستگیر و از سلطنت محروم سازند. نیت آنها فاش و بر ملا شد. عساکر آنها را خلج سلاح نمودند و مشاورین آنها مخصوصاً «قداق» و «چینقای» را بقتل رساندند و خود آنها را نیز دستگیر نمودند.

«مونگکا بنی اعمام بدبخت و نامراد خود را سخت سیاست نمود. نایب - السلطنه سابق شاهزاده خانم «اوغول قایمیش» را که از او سخت منزجر بود و

۱ - کتاب دوم دهسون (دوسون) ص ۲۴۹ و بعد، بنا بر روایت جویی و رشیدالدین.

روزی در باره وی به روبروك می گفت که «از هر ماده سگی زشت تر و کریه تراست». پس از اینکه از ملبوس خود محروم و برهنه کردند و بازپرسی از او بعمل آوردند و را در کیسه‌ای دوختند و در آب انداختند تا غرق شود.^۱ (مه- ژویه ۱۲۵۲). قویلای برادر کهنتر مونگکا «شیرامون» را موقتاً از مرگ نجات داد و او را با عساکر خود بچین برد ولی بعداً «مونگکا» این جوان بدبخت را در آب انداخت و غرق نمود. «قوجه» پسر نوجوان گیوک را یکی از ولایات غربی قراقرم فرستادند. قدان چون بدون تأخیر و تردید اظهار اطاعت و اقیاد نمود جان سلامت برد (قطعاً یکی از همانان اوست که مونگکا در اقدام علیه الجیگیدای او را بقتل رساند) و همین‌طور «قایدو» نیز از مرگ جست و هردو در «اولوس» اوکتای قآنی در ناحیه ایمیل باقی ماندند. بعدها خواهیم دید که «قایدو» که خود را وارث بحق وجانشین مشروع خاندان اوکتای قآن می دانست لوای حقانیت را برافراشت و برای جانشینان «مونگکا» زحماتی بسیار تولید نمود. «مونگکا» رئیس «اولوس» جغتای یعنی «یسو منگو» را که علیه او اقدام نموده بود بقتل رساند و قراھولا کو را که وی نیز از خاندان جغتای بود بجای او منصوب نمود و بعداً زوجه قراھولا کو شاهزاده خانم اورغنه خاتون را بجای او منصوب کرد (۱۲۵۲). «بوری» نوه دیگر جغتای را تسلیم «باتو» نمود و چون در موقع لشکرکشی باروفا بوری به «باتو نویان» توهین نموده بود بفرمان «باتو» او را کشتند.^۲

۱ - عین عبارت تاریخ رشیدی بدین قرار است. تاریخ رشیدی چاپ تهران ص ۹۳... فی الحال ایلمی فرستاده که او را گرفته بیاورند. هردو دست در خام دوخته چون برسید او را با مادر شیرامون قداقاج خاتون باردوی سیوروقیتی بیگی فرستادند و متکاسار یارغویی او را برهنه کرده در یارغو کشید و سخن می پرسید. او گفت اندامی را که جز پادشاه کسی ندیده باشد دیگری چگونه بیند. گناه او پرسیده او را در نمد پیچیده و بآب انداختند. چینقای نیز برسید و کار او هم بردست دانشمند حاجب ساخته شد. رمضان سنه ۶۵۰ الخ... (الحاق مترجم).

۲ - پلیو - کتاب مغولان

سلطنت مونگکا^۱ (منگو) (۱۲۵۹ - ۱۲۵۱)

(سنوات ۶۴۸ - ۶۵۷ هجری)

منگوقاآن وقتی که بر سریر سلطنت برنشست مردی چهل و سه ساله بود و پس از چنگیز خان می‌توان او را بهترین و لایق‌ترین خانهای بزرگ مغول دانست. مردی بود کم حرف، دشمن تجمل و فسق و فجور و تنها تفریح او شکار بود و بس. به یاساها و دستورهای دوران چنگیز خان نیروی نخستین را باز داد و سهل انگاری را در اجرای تعالیم جد خود مورد اغماض قرار نمی‌داد. رئیسی بود جدی و مدیری خشن ولی حق‌گزار و عادل «تمام پرواتی را که اسلاف او صادر نموده بودند و بی‌محل و در دست مردم مانده بود تماماً پرداخت» در سیاست سخت و خشن ولی با تدبیر و با فراست بود. جنگاوری بود زبردست و ماشین و دستگاهی را که چنگیز خان تعبیه نموده و باصطلاح سوار کرده بود او کاملاً باز بکار انداخت. بی‌آنکه ذره‌ای از حقوق و مزایا و اختیارات خود بکاهد بامپراطوری مغول اداراتی فراوان با اساس و پایه‌ای متین ارزانی داشت و حقیقه و واقعاً یک دولت منظم و قانونی تولید نمود. در آغاز سلطنت خود نظر بتعهداتی که در برابر باتو داشت (زیرا باتو عملاً او را بسلطنت رساند) همانطور که بارتولد توجه نموده قدرت و اختیارات واقعاً بدو حصه تقسیم شده بود و عملاً باتو در مغرب دریاچه بالخاش^۲ استقلال داشت. ولی مرگ باتو در ۱۲۵۵ باعث گردید که منگوقاآن تنها و یگانه مالک و صاحب دنیای مغول بشود. روساء مختلف سایر «اولوس»ها یا اقطاعات چنگیزخانی تصور می‌کردند که حق دارند معافیت مالیاتی بدهند

۱ - Mongka چنانکه در دو صفحه قبل گفته شد بزبان مغولی نام آن پادشاه مغولی «مونگکا» است و ترکی منگا یا منکو، در زبان مانیز این اسم چون بیشتر بشکل ترکی منگو آمده از این پس نام ایشانرا منگوقاآن می‌نویسیم. (مترجم).
 ۲ - دهسون (دوسون) کتاب دوم ص ۲۶۶ بنا بر روایت جوینی ورشیدالدین. ۳ - بنا بر «روبروک» (فصل بیست و پنجم) سرحد میان این دو در طرف آلتائو بود که در شمال ایسی گل واقع است. بنا بر روایت همین مسافر منگو قاآن و باتو یک نوع سلطنتی تشکیل داده بودند با دو پادشاه و خود منگوقاآن به روبروک گفته بود «در هر سری دو چشم است و با اینکه چشمان دوتا هستند ولی یکتا و یکسان می‌بینند» معهذا منگو قاآن با طبیعت سخت و خشنی که داشت و باطبع صرفه‌جویی او غالباً تقاضاهای پولی باتو را رد می‌کرد. (دهسون (دوسون) کتاب دوم ص ۳۲۰).

یا اینکه عوائد حاصله از اقطاع و تیول خودشانرا که تعلق بدولت داشت با عمال و مأمورین حکومت مرکزی تقسیم نمایند . منگوقاآن تمام این قبیل معاملات و عملیات را منع نمود . بدیهی است که اگر طول عمر می یافت و جانشینان او از سیاست وی پیروی می کردند امپراطوری مغول منقسم بخانات شرق اقصی و ترکستان و خانات ایران و خانات روسیه نمیشد و بصورت دولتی درمی آمد واحد و یک پارچه .

چون مادر منگوقاآن شاهزاده خانم «سیور قوقیتی» پیرو مذهب نستوری و از قوم کرائیت بود ، منگوقاآن نیز از نستوریان دستگیری می نمود ، ریاست دیوان - خانه خود را بیک نفر از قوم کرائیت که نستوری بود و « بلغای » نام داشت واگذار نمود ^۱ ولی به کیش بودائی و « تائوئیسم » نیز با نظر مساعد می نگریست . از سال ۵۲ - ۱۲۵۱ یکی از روساء معابد «تائوئییک» و یکی از روساء کیش بودائی را بدستگاه مخفی خودش وارد نمود . اولی را وابسته بدربار خود و دومی را رئیس کل پیروان کیش بودا قرار داد . نام اولی «لی-چه-چانگ» است و دومی لامائی بود از « مملکت غرب موسوم به « نامو » . در این موقعی که مورد بحث ما است «لی-چه - چانگ » مخصوصاً مورد لطف و عنایت مخصوص منگوقاآن قرار داشت . در سنه ۱۲۵۵ در قراقوروم منگوقاآن مجلس مناظره ای بین عابد بودائی «نامو» و کشیشان تائوئی ترتیب داد . در ۱۲۵۶ یک نوع شورای عالی بودائی در دربار خود در قراقوروم تشکیل نمود . به «روبروک» گفت : «تمام مذهب مانند پنج انگشت یک دست می باشد » ولی به بودائی ها گفته بود که مذهب بودائی کف دست می باشد و سایر مذاهب انگشت های متصل بآن دست است ، چنین بنظر می رسد که پس از آنکه مدتی دوکفه ترازو را بین مذهب بودائی و مذهب تائوئی بطور متساوی نگاهداشت سرانجام متمایل بمذهب بودائی گردید خاصه پس از مجلس مناظره ۱۲۵۵ ، پس از آن طرفداران کیش تائوئی اوراقی تهیه نمودند و تبلیغاتی علیه مبادی مذهب بودائی بعمل آوردند . از همه چیز

۱- عین عبارت تاریخ رشیدی ذیلا نقل می شود مترجم: «... وبلغای آقا را بقدمت حقوق خدمت مخصوص بودفرمان داد تا سرور کتاب باشد و امثله و فرامین او نویسد و سواد کند .. الخ ص ۵۹۹ » .

گذشته فرمانفرمای مغول از تمام آن ادیان و مذاهب برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود استفاده می نمود و بهمین جهت بود که «کای - یوان» را کشیش بودائی ها نمود و یکی از افرادی را که همیشه مدافع منافع مغول بود بسمت ریاست تائوئی ها منصوب کرد .

سفر « روبروک »

لئوی مقدس در زمان سلطنت « منگوقاآن » کشیشی را که از پیروان فرقه «فرانسیسکن» بود و «گیوم دو روبروک»^۱ نام داشت بمأموریت اعزام نمود . وی از قسطنطنیه بتاريخ ۷ ماه مه ۱۲۵۳ حرکت نمود و از دریای سیاه گذشت و به تجارتخانه ها و پایگاه های ایتالیائی واقع در «کریمه» رسید (بتاریخ ۲۱ مه به سولدایا رسید) وقتی که داخل اراضی ماوراء شبه جزیره «کریمه» شد و بمرغزاران روس یعنی خانات «قجاق» رسید چنین بنظر وی (روبروک) آمد که داخل دنیای دیگری شده است، دنیای صحرانوردان و دنیای تنهائی، زیرا پس از قتل های دسته جمعی ترکان سابق قجاقی آن سرزمین بصحرائی علفزار تبدیل شده بود که از افاق آن ناگهان پاسبانان مغولی سواره پدیدار میشدند. «وقتی خود را میان تترها می دیدم حقیقتاً چنین بنظرم می آمد که در قرن دیگری زندگی می کنم .» وصفی که «روبروک» از اردوهای مغولی نموده مانند نوشته استادان قدیم و معتبر و نثرهای «کلاسیک» باقی مانده است . «آنها را منزل و مسکن ثابتی نیست زیرا تمام مملکت «سیتی» را که شامل سرزمینی است از دانوب تا شرق اقصی بین خود تقسیم نموده اند. هر فرماندهی به تناسب افرادی که تحت امر خود دارد حدود مراتع خود را می داند و باقتضای فصل های سال از نقطه ای به نقطه دیگر می رود. با نزدیک شدن زمستان آنها بطرف ممالک گرمسیر عازم جنوب میشوند و بانزدیک

۱ - Rubrouck روبروک نزدیک شهر «کاسل» جای دارد. (العاق مترجم، گیوم دوروبروک کتابی نوشته باین عنوان : «شرح مسافرت در تارتاری» و این کتاب در پاریس بتاريخ ۱۶۴۳ طبع شده است. روبروک در ایالت «برابانسون» واقع در بلژیک امروزی و درقریه «روبروک» که در جنوب بروکسل می باشد بدنیا آمده است. نقل از کتاب هسون (دوسون) ص ۵۴۶).

شدن تابستان بالا بطرف شمال رهسپار می گردند . « بعد « روبروك » شرح چادرها و خیمه های نمدی مغولان را می دهد که بر روی گردونه ها و ارابه ها سوار می کنند و اجتماع آنها حالتی تولید می کند مثل اینکه « شهری متحرك » ساخته شده باشد . در باره وصف خود مغولان هیچکس بهتر از این کشیش بترسیم آنها نپرداخته است : « مردان درست نوك سر خودشان را بطور مربعی کوچک می تراشند و بس مابقی موئی را که هست می بافند و از دو طرف شقیقه خود بطرف پائین سرازیر می کنند تا بگوش آنها برسد ، لباس زمستانی آنها از پوست حیوانات است و تابستان با منسوجات ابریشمی که از چین آورده اند خود را ملبس می کنند . شرب مفرط و فوق العاده آنها عبارت است از نوشیدن « قمیز » که عبارتست از شیر تخمیر شده مادیان که مسکر ملی مغولان است و شراب ' » .

بتاریخ ۳۱ ژوئیه « روبروك » باردوگاه « سرتاق » پسر باتودر کنار وولگای سفلی (سه روز فاصله تا محلی که از آن حرکت کرده بود) رسید ، هر چند که « روبروك » ملتفت نشد ولی « سرتاق » پیروکیش نستوری بود و یک نفر کشیش نستوری موسوم به « کویا » که مقام مهمی در دربار داشت ، او را خدمت « سرتاق » برد . روبروك بغلط پنداشته است که « سرتاق » یکنفر « تام پلیه » ^۲ (از فرقه خدمتگزاران معبد) بوده است . اشتباه وی از این جاناشی است که این شاهزاده بعد کافی از اوضاع مغرب زمین آگاه بوده است . روبروك باو گفته بود که مقتدرترین پادشاه مسیحیت امپراطور میباشد ولی او جواب داده بود که حالا دیگر سیاست با سن لوئی است .

روبروك از اردوگاه « سرتاق » عازم اردوی باتوشد و از شط ولگا گذشت و بساحل شرقی این شط ببارگاه باتو رسید . « باتو » بر روی گرسی یا تخت بلندی

۱- راجع بانواع مختلف « قمیز » به تحقیقات آقای پلیو در روزنامه آسیائی سال ۱۹۲۰ شماره یک ص ۱۷۰ رجوع کنید .
الحاق مترجم نقل از کتاب دهسون (دسون) ص ۳۰ « منگوکه روپوش پوستی گرانبهائی بر تن داشت بر روی تختی نند نشسته بود و پهلوی او یکی از زوجات و دختر او نشسته بودند . امپراطور پرسید چه می خواهید بنوشید ؟ روی میزی قابل خانمها شراب بود و قمیز و سرکه انگبین و تراسون که شرابی است که از برنج می گیرند . تراسون یا سرازین بنابر وایت روبروك از برنج گرفته می شود و مانند بهترین شرابه های « اوکسر » (Auxerre) می باشد ولی سفید رنگه است .

که بزرگی یک تخت خواب بود نشسته بود. این تخت از طلا و دارای سه زینه بود. نزدیک باتو یکی از زوجاتش نشسته بود و مردانی چند در چپ و راست آن خانم نشسته بودند. «باتو» بنوبت خود «روبروك» را خدمت خان بزرگ منگوقاآن فرستاد. این کشیش فرانسیسکن از روی شط «یائیک» یا «اورال» گذشت و بمرغزاران آسیائی که «سرزمین وسیع و برهنه و عور و نامسکونی است مانند دریائی عظیم»، از کنار نهر «چو» از شش روزی تلاس گذشت و به «ایلی» رسید و از شمال «ایلی» به شهر «اکیوس» رسید که اهالی آن تاجیک هستند و بفارسی تکلم می کنند. بارتولد تصور می کند مراد از شهر «اکیوس» باید شهر «ایکی اوگوز» کاشغری باشد^۱ بعداً به «قایلاق» (قیالیق نزدیک کوپال امروزی) که در آن عده معتابهی نستوری زندگی می کردند رسیده است. وی می نویسد که در این جا نیز عده ای اویغوری بودائی وجود دارد و در آنجا سرود «اوم مانی پادم» را شنیده است. «روبروك» در باره اویغوریان می نویسد که «تترها (یعنی مغولان) رسم الخط و الفبای اویغوری را اقتباس نموده اند و نامه هائی را که خان منگو باعلیحضرت (سن لوئی) نوشته بزبان مغولی ولی بخط اویغوری است».

در ۳۰ نوامبر ۱۲۵۳ روبروك «قایالیق» را ترك نمود و پس از اینکه ساحل شرقی دریاچه بالخاش را پیمود از ناحیه ایمیل یا «ترباگاتای» باقطاع خاندان اوكتای قآن رسید که از آنجا سرزمین قدیمی نایمان ها و برآمدگیهای جنوبی جبال آلتائی شروع می گردد. از آنجا به اردوی منگوقاآن رسید و روز ۴ ژانویه ۱۲۵۴ باریافت. وی چنین می نویسد: «مارا داخل کاخ نمودند. نمدی را که جلوی در بود بالا زده بودند و درحین ورود سرود «A Solis ortu» خواندیم تمام این محل از پارچه های زربفت مستور و مفروش بود. در میان چادر منقلی بود پراز آتش خارو، گون و ریشه های افسنطین و سرگین گاو. خان بزرگ روی تخت خواب خردی نشسته بود. خان

۱ - Equus بنظر بارتولد باید همان «ایکی - اوگوز» باشد که در سرزمین کاشغر واقع است. بحدود العالم و حوالی مینورسکی ص ۲۷۶ رجوع کنید.

روپوش گرانبهائی که داخل آن پوست و خارج آن براق بود در برداشت. چنین بنظر آمد که آن روپوش پوست گوساله دریائی باشد. خان قامت معتدل و متوسطی دارد، بینی او کمی پهن و فرو رفته است و در حدود چهل و پنج سال دارد. خان دستور داد که بما شرابی که از برنج می گیرند بدهند. این شراب شفاف و شیرین مانند شراب سفید بود. پس از آن چندین نوع مرغ شکاری آوردند که خان هر یک را روی میچ دست خود قرار داد و مدتی بآنها نگریست، بعد بما اجازه صحبت داد و یک نفر نستوری ترجمانی می کرد.

«روبروك» در اردوی منگوقاآن با تعجب بسیار خانمی را شناخت از ایالت «لورن» فرانسه از شهر «مس» بنام «پاكت» که وی را از مجارستان با آنجا آورده بودند. این خانم در آن هنگام در خدمت یکی از زوجات نستوری خان مغول بود و با یک نفر معمار روس ازدواج نموده بود که در آنجا شغل خود را ادامه می داد. روبروك باز هم در دربار قراقوروم با یک زرگر پارسی موسوم به «گیوم بوشه»^۱ آشنائی پیدا کرد که «برادر او در پارسی کنار پل بزرگ منزل داشته است» این زرگر پارسی چندی در خدمت ملکه سابق «سیورقوتیتی» بود و بعد داخل خدمت کهرتین برادر منگوقاآن موسوم به «اریق بوگا» شد. این شاهزاده نیز میل و اشتیاقی بمذهب مسیح ابراز می داشت. روبروك می نویسد که «در اعیاد و جشنهای بزرگ دربار اول کشیشان نستوری می آیند و با تجملات و تشریفات زیاد بتقدیس جام شراب خان بزرگ می پردازند و پس از آنها علماء و روحانیون مسلمان و راهبان «کفار» یعنی بودائی ها و تائوئیست ها می آیند. منگوقاآن گاه گاه زوجه نستوری خود را در برگزاری این مراسم بکلیسا همراهی می نمود. «چون خان آمد یک تخت خواب زرین آوردند که خان و ملکه بر روی آن نشستند و^۲ ملکه روی بمحراب داشت.»

Guillaume Boucher - ۱

۲ - بنابر روایت روبروك (فصل سی و ششم) این جشنهای نستوری

معمولا با فراط در شرب خمر و مستی منتهی میشد. در پایان این جشنی که در بالا شرح شد زوجه منگوقاآن بسختی دوچار مستی شد. «برای ما شراب برنج و شراب شفاف و نابی که شبیه شراب «روشل» خودمان بود آوردند با قمیز. خاتون جام را که مملو از شراب بود برگرفت و بزانو درآمد و از ماخواست که آنرا تقدیس کنیم». وقتی که راهبان می خواندند خاتون جام شراب خود را سرکشید. آن روز تلافام بدین ترتیب گذشت. سرانجام خاتون که مانند سایرین مست بود بارابۀ خود سوار شد و بیخانه رفت ولی کشیشان نستوری از خواندن یا بهتر بگوئیم از عربده کردن و فریاد کشیدن دست برنداشتند. . . .

«روبروك» بمعیت دربار به «قراقوروم» رفت و بتاريخ ۵ آوریل ۱۲۵۴ بآن شهر رسید. «گیوم بوشه» بعنوان زرگر دربار مقامی محترم داشت و [بقول روبروك] «باکمال خوشوقتی او را پذیرفت»، زن او دختر یکنفر «سارازن» (یکنفر مسلمان) بود و این خانم در مجارستان بدنیا آمده بود. بزبان فرانسه و بزبان «کومان» بخوبی تکلم می کرد. در آنجا نیز مرد دیگری را یافتیم موسوم به «بازیل»، این مرد پسر یکنفر انگلیسی بود که در مجارستان تولد یافته بود و بآن زبانها صحبت می کرد. «؛ بمناسبت عید «پاک» ۱۲۵۴ روبروك اجازه داده شد در کلیسای نستوری «قراقوروم» مراسم نماز و دعا را بجای آورد».

«گیوم بوشه» زرگر امپراطور مجسمه ای از حضرت مریم بسبك معمول فرانسه ساخته و در کلیسا گذاشته بود. «در کنار کلیسای نستوری در قراقوروم دو مسجد برای مسلمین و دوازده معبد برای «بت پرستان» وجود داشت. در موقع اجرای مناسك شرعی و مراسم مذهبی «اریق بوگا» که مساعدترین شاهزادگان بامذهب مسیح بود حضور یافت «دست خود را بسوی ما دراز کرد و مانند کشیشان ما با دست علامت صلیب ساخت». روزی در برابر «روبروك» گفت و شنودی بین مسلمانان و عیسویان روی داد و «اریق بوگا» علناً از مسیحیان حمایت نمود. بتاريخ ۳۰ مه ۱۲۵۴ شب عید «پانت کوت» در برابر سه نفر حکم که مغولان تعیین نمودند «روبروك» در شهر قراقوروم علناً یک مجلس بحث مذهبی ترتیب داد و صرفاً در باره خدا و خداپرستی بحث نمود. در این مباحثه با فقهاء و «علماء» مسلمان همداستان شد و علیه فلسفه بودائی بسط کلام نمود.

روبروك بتاريخ ۱۸ اوت ۱۲۵۴ قراقوروم را ترك نمود و با جواب منگوقاآن بنامه لوئی مقدس عازم مغرب زمین شد. ابتدای نامه بدین ترتیب نوشته شده است: «بفرمان آسمان جاویدان جز یک خدا در آسمان و یک فرمانفرما در روی زمین وجود ندارد. فرمانفرمای زمین چنگیز خان پسر خدا است» و بنام آسمان جاویدان و قآن نماینده او در سطح زمین «مونگکا» بشاه فرانسه امر می دهد که

خود را مطیع و منقاد وی بشناسد^۱. روبروك با این چنین نامه دو ماه و شش روز برای بازگشت از «قراقوروم» تا «ولکا» در راه بود. در طول راه بشاه ارمنستان هتوم (حاتم) اول بر خورد که برای اظهار احترام و بندگی بزیارت خان بزرگ می‌رفت. روبروك در ماه سپتامبر به اردوی باتو رسید که ظاهراً در سرای، اقامتگاه جدید خود قرار گرفته بود. از آنجا بسرزمین «آلن» ها و دریند و دشت «موغان» رفت و بایجو نویان در موغان او را پذیرفت. بایجو در این هنگام فرمانده قوای مغول در ایران بود و ترجمان او به تبریز پیش ارغون آقا می‌رفت که عهده دار امور کشوری ایران شده بود. سپس به نخجوان رفت و عید میلاد مسیح را در آنجا برگزار نمود و از آنجا به ارزنجان و قیصریه و قونیه در سلطنت نشین سلجوقیان رسید و بعد بارمنستان صغیر رفت و در بندر «لاجازو» سوار کشتی شد و بسطنت نشینی «قبرس» رفت.

پادشاه ارمنستان (یعنی سیلیسی ارمنی شده) هتوم اول که روبروك او را در طول راه ملاقات نمود از روبروك سیاستمدارتر بود^۲. «روبروك» همواره در ترس و وحشت بود که مبادا هجوم و حمله مغولان را فراهم آورد. پادشاه ارمن تمام سعی و کوشش خود را نمود تا این هجوم و حمله فراهم گردد ولی بنفع دنیای مسیحیت و بضرر و زیان دنیای اسلام. برای همین مقصود بود که وی بدو^۳ به «قارص» بدیدن بایجو که فرمانده و سپهسالار قوای مغول در ایران بود رفت (۱۲۵۳) از آنجا از طریق دربند باردوگاه باتودر وولکای سفلی واز آنجا نیز باردوی منگو-قان در نزدیکی قراقوروم رهسپار شد. در آنجا از طرف منگوقان پذیرفته شد و می‌نویسد که: «این پادشاه در اوج قدرت و جلالت جای دارد.» روز پذیرائی ۱۳ سپتامبر ۱۲۵۴ بود منگوقان این شاه مطیع و منقاد را بخوبی پذیرفت و یرلیخی باو داد که بموجب آن از مساعدت و حمایت امپراطوری مغول برخوردار خواهد بود. سالنامه نویس ارمنی «قراقوز» می‌نویسد که «این یرلیخ به تمغای خان

۱ - کشیش ارمنی موسوم به «هایتون» یا «هتوم» این عبارت را می‌نویسد: «چنگیزخان که باراده و فرمان الهی امپراطور می‌باشد، مقایسه این دو عبارت تفاوت دوستن را آشکار می‌سازد. نقل از کتاب «مورخین جنگهای صلیبی» اسناد ارمنیه. مجلد دوم ص ۱۵۰-۱۴۸» ۲- رنه گروسه در کتاب «تاریخ جنگهای صلیبی» مجلد سوم ص ۶۳۶-۵۲۷.

مزمین بود و بالصرّاحه نوشته شده بود که هیچ اقدامی علیه شخص هتوم و ممالک او نباید بعمل آید. یرلیغ دیگری نیز به وی اعطاء نمود که تمام کلیساها از ادای مالیات و عوارض معاف بودند.^۱ یک مورخ دیگر ارمنی موسوم به «هایتون»^۲ عابد در کتاب خود موسوم به «گلّهای تاریخ مشرق» می نویسد که منگوقاآن پپادشاه ارمن اطمینان داد که یک سپاه عظیم تحت فرماندهی برادر خودش هولاکوخان بیغداد حمله ور خواهد شد و خلافت را که «دشمن مهلک» اواست محو خواهد نمود و ارض اقدس را به مسیحیان مسترد خواهد کرد.^۳ این وعده نه بطور کلی ولی بطور نسبی تا حدی اجرا شد. «هتوم» با اطمینان کامل بتاریخ اول نوامبر دربار مغول را ترک نمود و از راه معمولی «پیش بالیق» (بالیق) (دزیمسا) و «المالغ» (نزدیک کولجا) و جیحون و ایران به «سیلیسی» (کیلکیا) کیلیکیه بتاریخ ژوئیه ۱۲۵۵ بازگشت نمود.

جنگ منگوقاآن علیه امپراطوری سونگ

بافوت اوکتای قاآن عملاً کشور ستانی مغول متوقف شده بود و منگوقاآن بآن نهضتی تازه داد. در قوریلثائی که در سال ۱۲۵۳ در سرچشمه های نهر «اونون» تشکیل داد تصمیم گرفت که برادر او هلاکو بایران برود و کارتسخیر آن مملکت و مطیع ساختن خلیفه بغداد و تسخیر بین النهرین را بپایان رساند و بعد بتصرف سوریه پردازد. (درفصول بعدی عاقبت این لشکرکشی را درخواهیم-

۱- Hayton اسناد ارمنی درباره جنگهای صلیبی مجلد دوم ص ۱۶۶-۱۶۴ رجوع کنید. تاریخ قراقوز در روزنامه آسانی سال ۱۸۳۳ ص ۲۷۹ و ۱۸۵۵. کتاب رنه گروسه «تاریخ جنگهای صلیبی» مجلد سوم ص ۵۲۹-۵۲۷. بهتر این است اگر سهواً و نغواسته مورخین ارمنی نسبت های ناروایی داده اند تصحیح شود. طرحها و نقشه های منگوقاآن علیه خلافت منحصرآ جنبه سیاسی داشت زیرا منگوقاآن هیچ عداوت و خصومتی علیه مذهب اسلام نداشت. برخلاف جوینی می نویسد که او با کمال ادب و احترام دعا و نماز مسلمین و دعا و نماز مسیحیان و سایر مذاهب را می شنید. بهمین علت بود که درعید اضحی سال ۱۲۵۲ وقتی قاضی بزرگ جمال الدین محمد خجندی در اردوی او نماز گزارد «مونککا مکر آن دعا را خواند و هدایای بسیاری بمسلمین داد. [در تاریخ رشیدالدین عید فطر سنه ۶۵۰ نوشته شده است الحاق مترجم].

یافت) از طرف دیگر منگو قآن تصمیم گرفت شخصاً با برادر دیگرش «قویلای» بر شدت و وحدت جنگ علیه امپراطوری چینی «سونگ» بیفزاید.

چینیان علی‌رغم ضعف نفس و بیحالی دربار «هانگ-چئو» و عدم لیاقت وزیران و ناتوانی و سستی شخصی شاهزادگان «سونگ» در برابر هجوم مغول پایداری غیر منتظر و مقاومت قابل تمجیدی بعمل آوردند. یکی از سرداران دلیر چینی موسوم به منگ-کونگ^۱ (وفات بسال ۱۲۴۶) شهر مهم «سیانگ-یانگ» را که مسلط بر مسیر میانه نهر «هان» می‌باشد بتاریخ ۱۲۳۹ از مغولان پس گرفت و مدتها بر سر شهرهای «سه-چوان» یا «چنگ-تو» پیکار بعمل آمد. دوبار این شهر غارت شد و فقط در سال ۱۲۴۱ بطور قطع بدست مغولان افتاد.^۲ علت این بود که در این کندوی عظیم انسانی یعنی چین جنوبی با نهرها و رودخانه‌ها و کوه‌ها و مقدار بسیار کثیری شهر و ده جنگ‌صورتی دیگری پیدامیکرد و میبایست بمحاصره قلعه و ده و شهر پرداخت و در این قبیل جنگها دیگر سواره نظام مغولی بصیرت نداشت و طرز چین جنگی با راه و روش اوبسیار متفاوت بود. تسخیر چین شمالی کاری بود که قبل از خاندان چنگیزخان قبایل و عشایر دیگر ترك و مغولی از قبیل «هیونگ-نو»ها و «سین-پی»ها در قرن چهارم و «توپا»ها (یا طمغاج‌ها) در قرن پنجم و کیتان‌ها یا «ختائی» در قرن دهم و «کین‌ها» در قرن دوازدهم انجام داده بودند، ولی تسخیر و تصرف چین جنوبی کاری بود که از زمان «توپا»ها تا «کین»ها هیچ یک از عهده آن برنیامده بودند^۳. برای تصرف و تسخیر چین جنوبی بایستی بسبک چینی جنگ کرد یعنی تعداد بسیار کثیری پیاده نظام چینی و یک سلسله «توپخانه» از ادوات مخصوص محاصره لازم بود که بوسیله مهندسين چینی یا مسلمان از آن‌ها استفاده شود.

۱ - Meng-Kong - ۲- دهسون (دوسون) می‌نویسد که مغولان «چنگکتو» را در همان سالی که اوگتای قآن مرد تصرف نمودند (او در سنه ۱۲۴۱ مرد)- در ۱۲۵۲ مورخ چینی «توئنگکین» می‌نویسد که مغولان «چنگکتو» را غارت می‌کردند و این خود نشان می‌دهد که این شهر هنوز بطور قطع بدست آنها نیفتاده بود. ۳- بصفحات قبل این کتاب رجوع شود.

منگوقاآن تمام توجه خود را به چین معطوف داشت و مساعی سپاه مغول را که متفرق شده بود بسوی یک هدف و یک مقصد واحد تمزک داد. برادر کهنتر خود قوییلای را مأمور چین نمود و این سردار جنگ آزموده از دل و جان بانجام این مأموریت دست زد زیرا شخصاً هم بتمدن چین علاقمند بود و ظاهراً چنین تصور می نمود که بزرگی و عظمت خود را در پیکار چین می تواند بدست آورد. در سنه ۱۲۵۱ منگوقاآن او را مأمور حکومت متصرفات مغول در چین کرده بود و ایالت «هونان» (طبق تقسیمات آن ایام حوزه ایالتی هونان فوق العاده وسیع تر از هونان فعلی بوده زیرا شامل سرزمینی بوده است بین مسیر سابق شط اصفر و یانگ تزو تا یکصد و ده درجه شرقی رصدخانه گرنویچ در مغرب) ^۱ را تیول او کرد و ناحیه «هونگ - چانگ» واقع در «وای» علیا و کان - سوی فعلی را نیز اقطاع او قرارداد. قوییلای در جوانی نزد یکی از افاضل چینی موسوم به «یائو - چئو» مقدمات زبان و ادبیات چینی را آموخته بود و در این مأموریتی که به وی واگذار شد آن فاضل چینی را مشاور خود ساخت و از رأی و نصیحت او استفاده می نمود. در اقطاع خود در ایالت هونان سعی در بهبود وضع زراعت که در نتیجه جنگ تباه و ضایع شده بود نمود و مقادیری بذر و ادوات کشت و زرع بکشاورزان داد و سربازان را نیز بکشاورزی و کدیوری و ادار ساخت.

قبل از اینکه از جلو و مقابل بامپراطوری سونگ، حمله ور شود قوییلای بامر منگوقاآن از پائین «یانگ تزو» گذشت و با «اوریانگدای» ^۲ پسر سوپوتای نویان از «شن سی» در حدود ماه اکتبر ۱۲۵۲ خارج شد و از شط «سو - چوان» عبور نمود و داخل ایالت «یون نان» گردید. «یون نان» آنوقت متعلق به چین نبود و از قرن هشتم یک سلطنت نشینی بود بنام «نان - چائو» یا «تالی». سلطنتی مستقل و اهالی آن از نژاد «لو - لو» یا «تای» بودند و در سرزمین کوهستانی خود آزادی و استقلال کامل خود را از هر تجاوزی محفوظ و مصون نگاهداشته بودند.

قوییلای این سرزمین «تالی» را تصرف نمود و پایتخت کشور دشمن و «شان-شان» (یون-نانفو یا پینگ-تینگ-هیانگ ؟) را که پادشاه «تالی» در آن پناه برده بود اشغال کرد. چینیان نام این پادشاه را «توئان-هینگ-چه» ثبت نموده‌اند و در ۱۲۵۳ در گذشته است. قوییلای این پادشاه را بر سریر پادشاهی بعنوان «مهاراجا» باقی گذاشت ولی همراه او یک نفر مدیر «مغولی» که اصلاً چینی بود ولی بمغولان پیوسته بود منصوب کرد. نام این مدیر «لیئو-چه-چونگ» بود با اینکه سلسله سلطنتی سابق را بر جای خود باقی گذاشتند مع هذا تمام «یون-نان» به حکومت‌های مغولی^۱ تقسیم شد. «اوریانگدای» بعداً به تبت حمله ور شد و آنها را-یا لاقلاً آنهائی را که در همسایگی یون-نان سکونت داشتند. تحت رقیب و اطاعت مغولان در آورد.

در پایان سال ۱۲۵۷ اوریانگدای بسلطنت‌نشین آنام (پایتخت آن هانوئی بود) حمله ور گردید. از ارتفاعات «یون-نان» بدشتهای «تونکن» سرازیر شد و هانوئی را غارت نمود (دسامبر ۱۲۵۷) پادشاه آنام موسوم به «تران-تای تونگ»^۲ شرط احتیاط دانست که قبل از ویرانی کشور خود شرا مطیع و منقاد مغولان بشناسد (مارس ۱۲۵۸).

در سپتامبر ۱۲۵۸ در قوریلتائی که در مغولستان تشکیل گردید منگوقاآن تصمیم گرفت که امور نظامی و ریاست عالیّه قوا را علیه امپراطوری «سونگ» چین شخصاً بر عهده بگیرد. با قسمت مهم عساکر مغول بتاریخ اکتبر ۱۲۵۸ از موضع «سو-چو-ئان» داخل ایالت «شن-سی» گردید و در حدود ماه دسامبر همان سال شهر «پائو-نینگ» را اشغال نمود ولی علی‌رغم تمام مساعی و کوششهای بسیار نتوانست «هو-چئو» (فعلاً آنرا-هو-تزیوان می‌نامند) را که محل بسیار مهمی بود تصرف نماید. این محل در ملتقای دو نهر «کیا-لینگ-کیانک» واقع

۱- در برابر شاهان سلسله سابق حکومت «یون‌نان» بدست شاهزادگان چنگیزخانی سپرده شد از جمله «اوقچی» پسر «قوییلای» در سال ۱۲۶۷ توقلو (تغلق) و ازن تیمور (اسن تیمور). این آخری پسر اوقچی بود. درباره سیاست مغولان در یون‌نان و ترتیبی که آنها شاهان سابق تالی را در حلقه مطاوعین و مددکاران خود قرار دادند بکتاب شاوان «اسناد و کتیبه‌ها» ص ۷ و ۳۱ رجوع کنید.

بود و منگوقاآن که این شهر را محاصره نموده بود در اثر اسهال خونی در همان موقع محاصره وفات یافت (۱۱ اوت ۱۲۰۹) ^۱ در موقع فوت منگوقاآن برادر او قوییلای که با یک سپاه دیگر مغولی از «هوپی» پائین آمده بود نهر «وو-چئو» را (فعلا نام او «وو-چانگ» می باشد) و در مسیر وسطای «یانگ-تسو» و روبروی «هان کئو» واقع است، محاصره نمود. و باز در همین موقع «اوریانگقداي» (که در آخر سال ۱۲۰۷ از تونکن به یون-نان آمده بود) از یون-نان به «کوثانک-سی» رفته و «کوئی-لین» را مورد حمله قرار داده بود و پس از گشودن آن «چانگ-چا» را محاصره کرد. امپراطوری «سونگ» دفعة واحدة خود را از شمال و از مغرب و از جنوب مورد حمله یافت که ناگهان وفات منگوقاآن آنرا برای مدت زمانی از زیر فشار حمله کنندگان بدر آورد. قوییلای برای اینکه دستهایش برای تعیین جانشینی تخت چنگیزخانی باز باشد با عجله مقدمات صلح و متارکه را با وزیر امپراطوری سونگ موسوم به «کیا-سو-تائو» فراهم آورد. سرحد فاصل بین آن دو امپراطوری همان شط «یانگ-تسو» قرار داده شد و قوییلای با لشکریان خود به «هوپی» مراجعت نمود.

۳- قوییلای و سلسله مغولی در چین

رقابت قوییلای و «اریق بوکا»

«منگوقاآن» سه برادر گذاشت: «قوییلای» «هولاکو» و «اریق بوکا». «هولاکو» از سال ۱۲۰۶ خان ایران شده بود و چون دور بود نمی توانست حق و حقوق خود را نسبت بامپراطوری اعلام بدارد و بنابراین قوییلای و اریق بوکا بودند که حق خودشانرا نسبت به تاج و تخت امپراطوری مغول ادعای داشتند. «اریق بوکا» چون از همه کهنتر بود مأمور محافظت کشور مادرزادی و حکومت

۱- عین عبارت تاریخ رشیدی نقل می شود الحاق مترجم: «... منگوقاآن بمحاصره قلعه مذکور مشغول بود. بوقت آنکه تابستان درآمد و گرما قوت گرفت از آب و هوای آنجا اسهال دموی پدید کرد و وبا در میان لشکر مغول افتاد تا بسیاری از ایشان بمردند. پادشاه جهان دفع وبا را شراب می خورد و بر آن مداومت می نمود. ناگاه سوء المزاجی عارض شد و در موغائیل موافق محرم ۶۰۰ در پای آن قلعه نامبارک در گذشت و عمر او ۵۲ سال بود. سال هشتم از جلوس او....»

قراقوروم پایتخت مغولان بود. چون مغولستان را در اختیار خود داشت درصدد بر آمد یک قوریلتهای تشکیل دهد و خود را «خان بزرگ» بشناساند. ولی قوییلای بر او سبقت جست و عساکر خود را از «ووچانک» بطرف شمال برد و در سرحدات چین و مغولستان در «چانگ - تو» (پینگ فعلی) مقام گرفت. قوییلای سابقاً در آنجا یک اقامتگاه تابستانی (نزدیک «دولون - نور» فعلی بین چاکار و ژهول) ساخته بود. در ۴ ژوئن ۱۲۶۰ بوسیله طرفداران و عساکر و لشکریان خودش را «خان - بزرگ» اعلام و معرفی نمود^۱ در آن هنگام قوییلای مردی ۴۴ ساله بود^۲ بدیهی است که این انتخاب تند و سریع طبق اصول و قواعد حقوق چنگیزخانی نبود. قوریلتهای بنابر سنن جاریه بایستی در مغولستان صورت بگیرد آنهم با حضور نمایندگان چهار «اولوس» چنگیزخانی بنا بر دعوت قبلی. اریق بوکا نیز در قراقوروم عنوان «خان بزرگ» را گرفت و در این کار وزیر سابق منگوقاآن موسوم به «بولغای» که از طائفه کرائیت و پیروکیش نستوری بود او را تشویق و ترغیب می نمود. در چین نیز سردارانی که فرماندهی عساکر را بر عهده داشتند و در «شن - سی» و «سو - چوآن» حکومت می نمودند به «اریق بوکا» تمایل ابراز نمودند ولی «قوییلای» توانست با کمال سرعت این دو سپاه را بخود بپیوندد. سپاهیان قوییلای «در مشرق کان - چئو» (کان سو) به قوای «اریق بوکا» غالب شدند و همین توفیق او را در تصرف چین شمالی باقی و مؤید نمود. قوییلای از این توفیق استفاده نمود و زمستان را (در آخر سال ۱۲۶۰) در کنار رودخانه «اونگکین» در جنوب قراقوروم گذراند. اریق بوکا باز پس رفته بود و در کنار مسیر علیای «ینی سئی» اقامت گزیده بود. قوییلای اشتباهی نمود و پنداشت که جنگ پایان

۱- بین شاهزادگان چنگیزخانی که در اعلام پادشاهی قوییلای حاضر بودند نام قدان پسر اوکتا و طغاجار پسر تومچه - اوچیتین را ثبت نموده اند. از بین طرفداران جدی و فعال قوییلای شاهزادگان اونقوت «کون بوکا» و «آی بوکا» (هر دو نستوری بودند) و در این سال ۱۲۶۰ قره بوقارا که سردار «اریق بوکا» بود مغلوب نمودند. (کتاب «مول» بنام «مسیحیان در چین» ص ۲۳۶ - ۲ - الحاق مترجم «... کنگاش کرده تمامت متفق شدند و دپیچین ثیل مذکور موافق ۶۵۸ هجری در میانه فصل تابستان در شهر «کی مینگ فو» قوییلای قاآن را بر تخت پادشاهی بنشانند و در آن وقت سال او به ۶ رسیده بود... الخ. نقل از جامع التواریخ رشیدی چاپ تهران ص ۶۲)

پذیرفته است و به چین مراجعت نمود و فقط پادگان مختصری در قراقروم گذاشت. در اواخر سال ۱۲۶۱ «اریق بوکا» باز آمد و این پادگان را بیرون راند و جلورفت تا با قویلا قآن مصاف بدهد. دو پیکار در جلوی صحرای «گویی» روی داد. در پیکار نخستین قویلای فاتح شد و باز اشتباهی مرتکب شد و از تعقیب «اریق بوکا» صرف نظر نمود. ده روز بعد پیکار ثانوی روی داد و جنگ بشدت صورت گرفت و سرانجام هیچ یک فاتح نشدند.

«اریق بوکا» طرفدارانی داشت از قبیل «قایدو» رئیس خاندان اوکتای قآنی که بر منطقه «ایمیل» و «تاربا گاتای» سلطنت می نمود. دیگری شاهزاده ای بود از خاندان جغتائی «الغو» یا «الوغو» نام. «اریق بوکا» باین شاهزاده کمک نموده بود تا «اولوس» جغتای را تصرف نماید و دختر عموی خودش اورغنه خاتون را از آن ریاست و سلطنت محروم سازد. در نتیجه این کمک ها قوای او تقریباً با قوای «قویلای» یکسان بود. ناگهان در آخر سال ۱۲۶۲ «الغو» از «اریق-بوکا» خود را جدا کرد و به قوای «قویلای» پیوست (به صفحات بعد مراجعه شود) - این پیشامد غیرمنتظر وضع را کاملاً تغییر داد. قویلای قآن قراقروم را گرفت و عمال و مأمورین «اریق بوکا» را از پایتخت مغول بیرون راند و در همین حال اریق بوکا مجبور بود در «ایلی» حاضر باشد و در اقطاع خودش با «الغو» دست و پنجه نرم کند. «اریق بوکا» که بین دو رقیب گرفتار شده بود سرانجام رفت و خود را به قویلا قآن تسلیم نمود. (۱۲۶۴)، قویلای او را مورد عفو قرار داد ولی چند نفر از هواداران مهم او من جمله «بولغا» وزیر نستوری مذهب او را کشت. اریق بوکا عملاً اسیر ماند تا سال ۱۲۶۶ که فرمان یافت و درگذشت.

تسخیر و تصرف امپراطوری سونگ از طرف قویلای

قویلای چون از کشمکش های خانوادگی رهائی یافت بادامه تسخیر و تصرف امپراطوری «سونگ» پرداخت. امپراطور «سونگ» موسوم به «تو-تسونگ»^۱

(۱۲۶۵ - ۱۲۷۴) وزیري نحس و شوم را موسوم به «کیا-سو-تائو» مورد اعتماد و اطمینان خود قرار داده بود و این وزیر بد نهاد و بد سرشت مساعی سردارانی را که سراپا عاطفه و علاقه بودند باطل و خنثی می کرد و در فوت «تو-تسونگ» تاج سلطنت را بر سر طفلی چهار ساله بنام «کونگ-تی» (۱۲۷۵-۱۲۷۶) نهاد و خود بنام اوی حکمرانی قیام نمود. در این جنگ قویلی از همکاری دوسر دار بسیار لایق و جنگ آزموده بهره مند بود یکی «بیان»^۱ (بایان) و دیگری «آچو». (آچوپسر اوریانگفتای ونوه سوبوتای بود) و «اریق-کایا ی اویغوری» نیز «آچو» را معاونت می کرد. در سنه ۱۲۶۸ آچو بمحاصره دو شهر بهم پیوسته بنام «سیانگ-یانگ» و «فان چنگ» پرداخت و این دو شهر مسلط بود بر قسمت سفلی شط «هان» در ایالت «هو-پی» - این محاصره مشهور و معروف مدت پنج سال طول کشید (از سال ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۳). در این مدت پنج سال اتفاقات بسیار و دلاوریهای فراوان روی داد من جمله کوشش دو نفر فرمانده شجاع و دلاور چینی برای رساندن آذوقه با هالی «سیانگ-یانگ» از روی رودخانه و آب. این دو نفر دلاور چینی نامشان «چانگ-کوئه» و «چانگ-شوئن» بود و دلاوری و شجاعت آنها باعث مرگشان شد (۱۲۷۱). مدافع شهر موسوم به «لیو-ون-هووانگ» تا سرحد امکان مقاومت و پایداری نمود «اریق کایا» از بین النهرین دو نفر مهندس معروف مسلمان موسوم به علاءالدین موصلی و اسمعیل حلی با ادوات و اسباب لازم برای محاصره آورد و بالاخره محصورین را به تسلیم و اداری ساختند^۲. «فان-چنگ» در ماه فوریه ۱۲۷۳ مسخر شد و در ماه مارس مدافع شهر «سیانگ-یانگ» همان «لیو-ون-هووانگ» از دست فساد و مکر و تحریکات دربار «سونگ» به تنگ آمد و شهر را بمغولان تسلیم نمود. «بایان» (بیان) و «آچو» صاحب قسمت سفلی شط «هان» شدند و مسیر

۱ - بایان بزبان مغولی بمعنای متمول و خوشبخت است. این سردار از قبیله «بارین» بود. ۲ - می دانیم که

«مار کوپولو» ساختن این ادوات و اسباب را پدر و عموی خودش نسبت می دهد. سفرنامه مار کوپولو چاپ پوتیه مجلد

«یانگ - تسه» را پیش گرفتند و در سال ۱۲۷۵ قلاع «هو - پی» شرقی (هان - یانگ و - ووچانگ - و هوئانگ چئو) و مواضع ذیل را تصرف کردند^۱: نگان هوئی^۲، نگان کینگ^۳، چی چئو^۴، وو هو^۵، تائی پینگ^۶، نینگ کوئو^۷، نانکین^۸ چن کیانگ^۹، کیانگ سو^{۱۰}.

بایان (بیان) بعداً به تسخیر و تصرف «چو - کیانگ» پرداخت و شهر «چانگ - چئو» را گرفت و به پایتخت امپراطوری سونگ که شهر عظیم «هانگ - چئو» می باشد رسید. مادر امپراطور خردسال که بعنوان نایب السلطنه زمام امور امپراطوری چین و سلسله «سونگ» را در دست داشت از فرط یأس شهر را تسلیم نمود (ژانویه - فوریه ۱۲۷۶)، بایان (بیان) نویان امپراطور خردسال چهارساله را نزد قوییلای فرستاد و قوییلای قآن با وی رفتاری آمیخته با اصول انسانیت معمول داشت (۲۵ فوریه ۱۲۷۶)، همین رفتار نشان می دهد که مغولان، این نیمه وحشیان ساکن نهر اونون از آغاز ظهور چنگیز خان تا همین تاریخ که بیش از دو نسل نگذشته بود چقدر ترقی نموده و پبایه نژادهای کهن سال ارتقاء حاصل کرده بودند. آنچه باقی مانده بود فقط تصرف و تسخیر جنوب واقعی چین بود که در آن سامان چینیان تا سرحد امکان مقاومت می ورزیدند. «اریق - کایا» شهر مهم «چانگ - چا» را که در ایالت «هونان» واقع است گرفت و بعد شهر «کوئی - لین» را که در ایالت «کوئانگ - سی» است در سال ۱۲۷۶ تصرف نمود. قوییلای قآن مجبور شد علیه بنی اعمام فرمان نابردار خود بجنگ بپردازد و در مغولستان با طفاء آتش جنگهای خانوادگی تن در دهد. این امر باعث شد که طرفداران امپراطوری «سونگ» فرصتی یابند و در سواحل چین جنوبی در اطراف «فو - کین» و «کوانگ - تونگ» تشکیلات جدیدی داده بمقاومت و پایداری خود سر و صورت و ترتیب تازه ای بدهند (این نواحی درست در سواحل جنوب شرقی چین و مقابل

۱ - در موقع محاصره چن چائو از طرف مغولان یک عده از «آن» های سیچی (پیرو کلیسای یونانی) که جزء عساکر مغول جنگ می کردند بدست چینیان افتادند و آنها را با خیانت و ناجوانمردی قتل عام نمودند. (ژوئن ۱۲۷۵) بایان وقتی که شهر را بطور قطع تصرف نمود (دسامبر ۱۲۷۵) انتقام آن هارا کشید و هر چه بود غارت کرد و بپا زماندگان آن هاداد.

۲ Ngan-Houei - ۳ Ngin-King - ۴ Tch'i-tchéou, - ۵ Wou-hou - ۶ T'ai-ping, - ۷ Ning-kouo - ۸ Nankin - ۹ Tchen-kiang, - ۱۰ Kiang-sou -

جزیره فورموز واقع می‌باشد . الحاق مترجم (ولی دیری نگذشت که مغولان تحت فرماندهی «سوقاتو»^۱ باز آمدند و یکی بعد از دیگری سایر بنادر چین جنوبی را نیز که عبارت بود از «فو-کین» «فو-چئو» «تزیوآن-چئو» (در سال ۱۲۷۷) و در «کوانگ-تونگ» بندر «کانتون» (۱۲۷۷) و «چائو-چئو» (در ۱۲۷۸) را تصرف نمودند آخرین «مبارزان» و «مقاومین» چینی تحت فرماندهی سردار شجاع ودلاور خودشان «چانگ-چه-کی» بکشتیها و زورقهای خودشان پناهنده شدند و شاه کوچک و خردسال دیگری را که نه ساله و موسوم به «تی-پینگ» بود با خود بردند . بتاريخ سوم آوریل ۱۲۷۹ این کشتیها مقابل جزیره کوچک «یه-شان» واقع در جنوب غربی «کانتون» مورد حمله بحریه مغولان قرار گرفت وعدهای دستگیر وعدهای مفقود شدند و آن پادشاه کوچک نیز در امواج خروشان اقیانوس بهلاکت رسید .

این نخستین باری است که چین بالتمامه با چین جنوبی بدست یک کشورستان ترك و مغولی می‌افتد. در جائی که ترکان «تو-پا» در قرن پنجم و تنگوزها و جورچات‌ها در قرن دوازدهم نتوانستند در این زمینه توفیقی بدست آورند و در این مورد قویلای توفیق تام و تمام نصیبش گردید . آرزویی را که از ده قرن پیش هر یک از «آنهائی» که در زیر چادرهای نمدی می‌زیستند « در مغزو دماغ خود بطور مبهم و غبارآلودی می‌پروراندند و نسلهای بسیاری از صحرانوردان آن آرزو را با خود بخاک بردند قویلای قآن آن را برآورد و بان صورت حقیقت داد . با قویلای شبانانی که در مرغزاران با گله ورمه خود صحرانوردی می‌کردند و آن «فرزندان گرگ خاکستری و گوزن ماده» صاحب و مالک چین یعنی صاحب خطه‌ای شدند که پرجمعیت‌ترین ممالک دنیا بود و روستائیان و زارعین مقیم‌قاره آسیا در آن سرزمین قریه‌ها و دهات و شهرهای پرجمعیت ساخته بودند فقط این تصرف و تملک چون با تأنی و کندی انجام گرفت نتایج خطرناک بروز نکرد و طول مدت جنگ آن عواقب وخیم را مستهلک نمود . اگر شخص قویلای قآن ونوه

صحرا نوردان بیابانی مالک چین گردید باید در نظر آورد که خود او مفتون و مقهور تمدن چینی شده بود. او در نظر داشت که هدف دائمی و سیاست خودش را اجرا کند یعنی حقیقتاً «پسر آسمان» بشود و از امپراطوری مغول یک امپراطوری چینی بوجود آورد. و راه برای اجرای این نیت باز بود. بازوال سلسله «سونگ»

۱- الخاق مترجم: برای اینکه حتی المقدور از داستان تسخیر چین جنوبی و انقراض سلسله پادشاهی چینی «سونگ» مطلع شویم آنچه را که در جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل الله و در «تاریخ مغول» تألیف مورخ سوئدی «دهسون (دوسون)» یافته شد باختصار می نگاریم: قبل از ورود در اصل موضوع باید بیک نکته دقیق توجه داشت که اکثر اسامی جغرافیائی نقاطی که در چین و منچورستان و مغولستان و ترکستان و تبت و پامیر و تمام کشورهای هند و چین نوشته شده بعدی مغلو و مغلو شده که بقول مرحوم میرزا محمدخان قزوینی «مسخ و فسخ و نسخ» شده است. تکلیف خواننده دقیق برای تشخیص محل و موقع آن نقاط کاری است بسیاری مشکل و شاید محال. نام شهرها بزبان محل و قبایل مختلف تغییر می یافته یعنی اسم محلی را ترکان ختائی طوری و مغولان نیز طوری دیگر می گفته اند و وقتی همان شهر را بزبان چینی می نامیده اند دیگر تشخیص آن از عهده انسان معقولی خارج می گردیده است. در فاصله چند قرن کتابها نیز در نتیجه افعال کسانی که آنها را رونویس نموده اند باز شامل مقداری زیاد اسامی مجهول گردیده که تحقیق و رسیدن باصل صحیح آن از حوصله انسان عادی تقریباً خارج است. فی المثل رشیدالدین درباره شهری بنام «زیتون» چنین می نویسد (چاپ طهران ص ۶۴). «... و از «خان بالیق (خان بالغ)» تا «خینگسای» و «زیتون» که بندر هندوستان و دارالملک چین است چهل روز راه باشد که کشتی روان است. الخ...» می دانیم که خان بالیق (خان بالغ) کجا است (بزبان مغولی) ولی نمی دانیم خینگسای واقعاً کجا بوده و آیا این اسماء حقیقه با نام آن محل تطبیق می کند یا خیر؟ منظور از شهر و بندر «زیتون» شهر «فوجو» است (بزبان چینی) که در آن اوان پایتخت «فوکین» بوده و از بنادر مهم محسوب میشده است. بازیک نمونه دیگر از تنوع نامها: مغولان به چین جنوبی «نگیاس» می گفته اند ختائیان همین چین جنوبی را «منزی» می نامیده اند و ترکان و هندیان آن را «مچین» و «ماچین» گفته اند و در زبان مانیز «ماچین» تقریباً شامل تمام چین جنوبی و هندوچین است که امروز پنج دولت جداگانه در آن وجود دارد. اینکه می پردازیم باصل مطلب:

قویلای قاآن و دو سردار جنگاور و دلاور «بایان» (بیان) و «آچو» پس از چهار سال کوشش و پیشرفت در چین واقعی و جنوبی و شرقی و تحمل هوای ناسازگار و هزاران مشکلی که در تسخیر آن کشور پهناور دست می داد دریافتند که عساکر آنها در نتیجه جنگ و بیماری بسیار تقلیل یافته اند و با قلت نفرات امید به نیل بتوفیق کامل رو بضعف می رود و برای تسخیر تمامی چین جنوبی «نگیاس» و «ماچین» باید چاره ای دیگر جست مطلب را باطلاع قویلای قاآن رساندند و آن کشور گشای مجرب دانست که تهیه لشکریانی تازه کاری نیست که بزودی انجام باید خاصه که وی بایانی اعمام جامطلب خود در خارج از چین مشغول تصفیه حساب بود. ناگزیر دستور داد تا تمام زندانیان ممالک ختای را حاضر گردانند. قریب بیست هزار نفر مرد بودند. فرمود که شما جمله مردنی و کشتنی اید، صدقه سرخویش شمارا آزاد کردم و اسب و سلاح و جامه ها میدهم و بلشکر می فرستم اگر شما سعی نمائید امیر و معتبر شوید و استعداد ایشان کرده و مستعدان ایشانرا اسرای هزاره و صده دهه گردانید و روانه داشت تا بلشکر بزرگ پیوستند و بعد از آن ایلچی فرستاد و بایان (بیان) و آچو را باولاغ طلب داشت. بهفت الاغ بیامدند و ایشانرا ارشاد کرد و تعلیم فرمود که چگونه جنگ کنند. پس مراجعت نمودند و در هفتمین سال تاریخ توجه بان بلاد در کنار رودخانه گنگ سوران با ایشان مصاف دادند و هشتاد تومان لشکر نکلیاس را بزدند و آن مملکت را بستند و پادشاه آنجا سوچا نام را بکشتند. و دیگر ولایات کند و وانگربوره و مقومان و کلنگ و کیای و کفچه کوه و غیر آنرا مسخر گردانیدند. الخ... اهم مطالب تاریخ رشیدی در این جا و در این بابت بایان می پذیرد و اینکه برای دانستن بقیه داستان و انقراض سلسله چینی «سونگ» بطور بسیار خلاصه از کتاب «دهسون» (دوسون) استفاده می کنیم:

بقیه در صفحه بعد

قوییلای قآن صاحب بحق و مشروع یکک امپراطوری هزار و پانصدساله‌ای شد . سلسله او موسوم به سلسله «یوئان» گردید (۱۲۶۸ - ۱۲۸۰) . و نظرش این بود که مانند بیست و دو سلسله امپراطوری چینی که قبل از او بوده‌اند در صف سلاطین امپراطوران چینی جای گیرد . یکی از علائم آشکار چینی شدن او این است که

بقیه از صفحه قبل

قوییلای قآن مایل به تسخیر چین جنوبی و اقراض سلسله چینی پادشاهان «سونگ» بود . در سال ۱۲۶۱ مقدماتی برای تعیین حدود متصرفات مغول و سرزمین چین در شهر «وچان‌فو» بعمل آمده بود و برای تکمیل آن مذاکرات قوییلای هیئتی را بدربار چین جنوبی فرستاد ولی دربار «سونگ» بدستور سپهسالار چینی «کیاسه تائو» آن سفیر را دستگیر نمود و چون شرایط پیشنهادی را موهن می‌دانست کسانی را که از مفاد موهن آن پیشنهاد مطلع بودند کشت . این سپهسالار مقتدر امپراطور چین را از حقایق اوضاع مطلع نمی‌نمود و او را بعیش و عشرت در کاخ امپراطوری سرگرم می‌داشت . در ۱۲۶۴ امپراطور عیاش و خوشگذران «سونگ» مرد و برادرزاده او «توتسون» بر تخت امپراطوری نشست . یکی از سرداران چینی موسوم به «لیوچینگ» Lieou - tching که در فنون جنگ بسیار مجرب بود و کینه‌ای بسیار نسبت به سپهسالار در دل داشت وارد خدمت قوییلای قآن شد و تصمیم گرفتند که شهر مهم «سیان یانگ» را که معبر مهم ایالت «هو کووان» بود محاصره نمایند . محاصره عظیم گرداگرد این شهر کشیده بودند و محاصره آن پنج سال بطول انجامید (رشیدالدین نام این شهر را «سایان‌فو» نوشته و علاوه می‌کند که در سرحد منزی بر کنار قراموران است . بعد در تسخیر شهر چنین می‌نویسد: پیش از این درختای منجیق فرنگه بزرگ نبود و از این ملکه طالب منجیق ساز که از بلبک و دمشقی آنجا رفته بود فرزندان او ابوبکر و ابراهیم و محمد و متعلقان او هفت منجیق بزرگ ترتیب کردند و روی بفتح آن شهر نهادند .) قوییلای از اینکه محاصره شهر بسیار بطول انجامیده مضطرب بود و «سار کوپولو» می‌نویسد که پدر و عموی من «نیکولو» و «ماتئو» که در دربار قوییلای قآن بودند از او درخواست نمودند که اجازه دهد چند منجیق برای پرتاب کردن تخت‌سنگهای بزرگ بسازند تا محصورین را زیر توده‌های گران سنگ وادار به تسلیم نماید . خان مغول این پیشنهاد را پذیرفت و دستور داد آهنگران و تجاران ماهری هرجا هست مخصوصاً نستوریان را برای انجام منظور بیاورند . در اندک مدتی سه منجیق ساخته شد و در هنگام آزمایش خان مغول دید که قطعات بسیار گران سنگ را بر راحتی بفاصله‌های معینی پرتاب می‌نماید . منجیق‌ها را برای تخریب «سیان یانگ» بردند و درقلیل مدتی محصورین چنان مضطرب شدند که تقاضای تسلیم نمودند . سپهسالار سابق الذکر «کیاسه تائو» چنان سرگرم شهوترانی بود که اصلاً هیچ اقدامی برای استخلاص شهر ننمود و چون نفوذی کامل در شخص امپراطور که پادشاهی ضعیف‌النفس بود، داشت، تکلیف مملکت معلوم بود از چه قرار خواهد شد . امپراطور چین در ۱۲۷۴ وفات یافت و سپهسالار برای اینکه زمام امور را در دست داشته باشد نگذاشت پسر بالغ او بر تخت بنشیند و پسر کوچک او را که طفلی چهارساله و ناشی «چائو هین» بود بر سریر پادشاهی نشاند . مادر او با عنوان نایب السلطنه زمام امور را در دست گرفت . جنگ باشد هرچه تواتر در سال ۱۲۷۴ شروع شد هردو لشکر مغولی و چینائی که بمغول پیوسته بودند تحت فرماندهی کل سردار چینی «سه‌تین‌چه» که از آغاز جوانی در خدمت چنگیزخان کسب نام و مقام کرده بود قرار گرفت . شهرهای چین یکی پس از دیگری بدست مغولان می‌افتاد و اکثر حکام چینی و عده‌های فریبنده بایان (بیان) نویان یا برای ابراز نفرتی که از حکومت سپهسالار خودشان «کیاسه تئو» داشتند شهرو لشکر و خودشان را بقوای مغول تسلیم می‌نمودند . اهالی چین مبرماً درخواست نمودند که سپهسالارانشان بر لشکریان فرماندهی کند و شخص سپهسالار به جبهه جنگ برود . ناگزیر با ۷۰ هزار نفر سرباز عازم جنگ شد و در ساحل شطه کیان» باقوای مغول مصاف داد . شکست نصیب چینیان گردید و باز چندین شهر و چندین قلعه مستحکم که دارای اهمیت سوق الجیشی

بقیه در صفحه بعد

قوییلای پس از اینکه قراقروم را از چنگ اریق بوکا بدر آورد هیچوقت در آن سکونت نورزید و از سال ۱۲۰۶ تا ۱۲۰۷ اقامتگاه تابستانی خود را در نزدیکی «دولون - نور» در موضعی موسوم به «چانگ - تو» یا «کای - پینگ» انتخاب نمود امروزه آن محل را «چاکار» شرقی می نامند. در آن جا قوییلای یک سلسله کاخ

بقیه از صفحه قبل

بود بدست مغولان افتاد. بامر قوییلای قآن، دیگر امرا را نمی کشتند و اهالی شهرهایی را که متصرف شده بودند مورد زجر و شکنجه قرار نمی دادند. بزرگان چین از ملکه عزل سپهسالار را درخواست نمودند و عده ای اعدام او را تقاضا کردند ولی «امپراطریس» او را به تبعید محکوم نمود و آن «ماندارنی» که مأمور تبعید وی شد در طول راه او را کشت. جنگ همچنان ادامه داشت و «بایان» (بیان) و «آچو» بتدریج مناطق مختلف و ایالات چین را اشغال می نمودند و مکرر ملکمچین سفرائی برای اظهار اقتیاد و حتی اعلام خراجگزاری بدربار قوییلای می فرستاد ولی این سفراء در راه بدست اشخاص نا معلومی کشته میشدند. بایان (بیان) نزدیک پایتخت امپراطوری سونگ شهر «لین گان» رسیده بود که ملکه خاتم پادشاهی را نزد وی فرستاد و آن سردار مغول نیز آنرا نزد قوییلای ارسال داشت. (لین گان امروز بنام هانگچلو خوانده میشود و در ساحل شط پانگ تسه قرار دارد مارکوپولو می نویسد که در این شهر بسیار عظیم دوازده هزار پل سنگی وجود دارد و طاق آن پلها آن چنان رفیع است که دکل کشتیها بآنها نمی رسد و بر راحتی از زیر آنها می گذرند. سه هزار حمام و ۶۰۰ هزار خانواده وجود دارد. رشیدالدین در تجلیل این شهر می نویسد که در «کین سا» یعنی همین شهر سه مسجد بزرگ برای مسلمین ساخته اند و روزهای آدینه آن مساجد پر از مسلمانان می باشد) بایان (بیان) این پایتخت عظیم سلسله «سونگ» را گرفت و با کمال سربلندی داخل شهر شد و امپراطریس از او تقاضای ملاقات نمود ولی «بایان» (بیان) باین بهانه که نمی داند چه تشریفاتی را باید معمول دارد از ملاقات او خودداری نمود و فردای همان روز حسب الامر «قوییلای» عازم دربار مغول شد. پس از رفتن بایان (بیان) نماینده او بملکه و امپراطور خردسال و شاهزادگان اظهار نمود که باید بدربار قوییلای قآن بروند. ملکه روی امپراطور را بوسید و با دیدگان گریان باو گفت: «پسر آسمان شمارا زنده و باقی گذاشته و شرط انصاف است که از او اظهار امتنان نمائید.» پس از این روی بشمال کردند و نه بار بسجود و رکوع اقتادند. بعداً خاندان پادشاهی سونگ و اشراف مملکت را از زن و مرد بدربار قوییلای قآن بردند و قبل از خروج از کاخ سلطنتی تمام ذخائر و جواهرات را عمل مغولی برگرفتند و بردند تا به قوییلای تسلیم نمایند. در طول راه عده ای از عساکر چینی خواستند ملکه و امپراطور را بر بایند و از چنگ مغولان بدر آرند ولی توفیق حاصل نکردند.

قوای مغول همواره پیشرفت می کردند و بشهر بزرگ «چانچا» رسیدند و بمحاصره آن پرداختند. فرمانده چینی این شهر موسوم به «لی فو» که نمحضر بود شهر را تسلیم کند و نمخانواده خود را در ذلت و خفت اسیری به بیند یکی از خدمه دستور داد که سرتام همراهان او را از تن جدا سازد و قبل از همه دستور داد که سرخودش را از پیکرش جدا سازند. آن خادم پس از آنکه امر مخدوم خود را کاملاً انجام داد بسراغ افراد خانواده خودش رفت و تمام خویشاوندان خود را کشت و بعداً افتخار نمود. بسیاری از بزرگان و اهالی شهر «چانچا» از فرط یأس و برای اینکه اسیر سربازان مغولی نشوند مرگ را بر حیوة ترجیح دادند و نفخاستند بعدها بخدمت مغولان درآیند.

هنگامی که عساکر بایان (بیان) نویان بپایتخت سونگ «هانگچلو» امروزی نزدیک میشدند و امپراطریس سقوط این شهر عظیم را حتمی دانست دو برادر ارشد امپراطور را موسوم به «یوئانگ» و «کوئانگ» را بطور مخفی فرار داد تا شاید بعدها بر تخت پادشاهی سونگ برنشینند هردو بشهر «فوجو» پایتخت ایالت «فو کین» رفتند و آن برادر مسن تر را که قط نه سال داشت بنام «توئان تسونگ» امپراطور اعلام نمودند. فوراً عده ای سرباز جمع آوری نمودند و تحت فرماندهی یکنفر

و قصر ساخت . در سال ۱۲۶۰ پایتخت خود را در پکن قرار داد . در ۱۲۶۷ شروع بساختن شهر تازه‌ای نمود در شمال شرقی حوزه «پکن» که آنرا «تای-تو» نام نهاد . معنای لغوی «تای-تو» (پایتخت بزرگ) می‌باشد و آن بنام شهرخان یا «خان بالیق» (خان بالغ) مشهور شد و سیاحان و مسافرین مغرب زمین آنرا «کامبالوک» تلفظ می‌نمودند . این شهر پایتخت زمستانی سلاطین مغول شد و «چانگ-تو» پایتخت تابستانی آنها باقی ماند .^۱

بقیه از صفحه قبل

سردار چینی موسوم به «اوئین-سین» قرار دادند . «بایان» (بیان) فوراً پکنگ این سردار آمد و او را دستگیر نمود و بدربار قوییلای فرستاد ولی در طول راه این سردار محبوس توانست دستگیرکنندگان خود را فریب دهد و فرار اختیار کند . پکه نوع حس ملیت و آزادی‌طلبی مشترکی در چین مرکزی و جنوبی عموم چینیان را بهم نزدیک می‌کرد و جملگی پکه آرزو داشتند و آن عبارت بود از دفع مغولان . سرداران و فرماندهان چینی توانستند مقدار کثیری کشتی و وسائل حمل و نقل بحری از هر قبیل در بندر «فوجلو» جمع آوری کنند و امپراطور خردسال و برادر کهرت و خواهران و تمام خاندان پادشاهی را بر کشتی‌ها سوار کردند و عازم «سین چلو» شدند . قوای مغول باز به تعقیب آنها پرداختند و پس از تصرف بسیاری از شهرها بندر بسیار مهم «کانتون» را اشغال نمودند امپراطور خردسال با خاندان خود پس از مدتی سرگردانی روی دریاها ی جنوب شرقی چین به جزیره «کان چلو» پناه برد و در سال ۱۲۷۸ در آنجا دارفانی را وداع گفت و برادر او بالقب «تی پنگ» بامپراطوری منصوب گردید . درباران چینی چون در آن ترعه بسیار تنگ و جنوبی جهازات خود را در خطر دیدند باز بطرف جنوب و مواضع مساعدتری رفتند ولی قبل از رسیدن بمقصد خود نیروی بحری مغول از جلو و از عقب بانها حمله ور شد . چینیان با نهایت رشادت و از خود گذشتگی بدفاع پرداختند و از ظهور مه و دمه استفاده نمودند با ۱۰ کشتی بزرگ فرار اختیار نمودند . یکی از صاحب منصبان چینی موسوم به «لوسیوفو» بکشتی حامل امپراطور رفت تا او را نجات بدهد ولی توفیقی حاصل نشد . این صاحب منصب غیور چون دید راه نجات کاملاً مسدود است و تماماً از سفائن دشمن محصور می‌باشند زن و فرزندان خود را گرفت و بدریا انداخت و بعد رو بامپراطور نمود و گفت: امپراطوری از سلسله «سونگ» باید مرگ را براسپری برتر شمارد و شاه را گرفت و به روی دوش خود نهاد و خود را با پادشاه خردسال بدریا افکند . بسیاری از بزرگان چینی باو اقتداء نمودند و خود را بدریا انداختند و چیزی نگذشت که دریا از اجساد هزاران ملت چینی مستور گردید . سلسله‌ای که سیمصدویست سال در چین پادشاهی می‌نمود بدین ترتیب در سنه ۱۲۷۸ بدست بایان (بیان) نوین مغول و یامر قوییلای- قآن منقرض گردید و این خان مغولی با اینکه غالب بود معهذاً مغلوب تمدن و فرهنگ و خوی و خصلت چینی شده بود و نام سلسله خود را «یوئان» نهاد .

(۱) بکتاب برت‌شاندر بنام «تحقیقاتی درباره پکن» نقشه شماره ۳ و ۵ ص ۵۲ و ۸۴- این عنوان خان بالیق (خان- بالغ) «شهر پادشاه» یا «اردو بالیق» (اردو بالغ) (شهر دربار) مکرر با قامتگاه‌های شاهان از طرف ملل و مغول داده شده است . در ترجمه اویغوری زندگی‌عابد چینی موسوم به «هیونان تسانگ» - «چانگ‌نگان» یا «سنگان‌فو» پایتخت امپراطوران چینی سلسله «تانگ» نیز بنام خان بالیق (خان بالغ) ذکر شده است . (الحاق مترجم: خواجه رشیدالدین در کتاب جامع- التواریخ (چاپ تهران ص ۶۴۰ و بعد) شرحی راجع به بنای «خان بالیق» (خان بالغ) می‌نویسد که قابل توجه است . وی می‌نویسد که چون چنگیزخان شهر پکن را خراب کرد قوییلای قآن برای نام و آوازه خود شهر دیگری را در جنب آن ساخت . نام آن دای دو چنانکه بهم متصل اند و باروی آنرا ۱۷ برج است الخ)

جنگها و پیکارهای قوییلای در ژاپن و هندوچین و جاوه

قوییلای چون امپراطور چین شد از سایر دول شرق اقصی خواست که نسبت به وی اظهار مطاوعت و انقیاد نمایند زیرا بغلط یا بصحیح او معتقد بود که تمامی آن دول بر طبق سیاست دیرین چین جزء دست نشانده گان و متابعین امپراطوری چین می باشند .

مملکت «کوره» (کره) هر چند تحت اشغال پادگانهای مغولی بود در حالت سرکشی و تمرد و طغیان دائمی قرار داشت. خاندان سلطنتی در جزیره کوچک «کانگ - هوئا»^۱ مقابل شهر «سئول» رفته بود و از آنجا مقاومت را تشجیع و مخالفین مغول را تقویت می نمود.^۲ با این احوال در سنه ۱۲۵۸ پادشاه سالخورده کوره موسوم به «کو تزونگ»^۳ برای اختتام جنگ و خونریزی پسر خودش «ون - تزونگ» را بعنوان گروگان به منکوقاآن سپرد و چون قوییلای قاآن پادشاهی رسید، آن شاهزاده جوان را برای سلطنت به کوره بازگردانید و دختر خود را بزوجیت باو داد و بدین ترتیب سلسله پادشاهی «کوره» بسلسله پادشاهی «یوئان» مربوط و متصل گردید و در حلقه مطاوعین و متابعین امپراطور مغول درآمد.^۴ قوییلای از دولت ژاپون هم تقاضا نمود که خود را تابع و مطیع بشناسد و چون نایب السلطنه ژاپون موسوم به «هوژو - توکیمون»^۵ (۱۲۸۴ - ۱۲۵۱) دوبار این تقاضا را رد کرد (۱۲۶۸ و ۱۲۷۱) قوییلای یک نیروی دریائی را که

۱ - (Kang-Houa) - ۲ - دیویل «Demiéville» می نویسد که پادشاه ژاپون «کو-تزونگ» وزیری داشت موسوم به «چئو» که این وزیر او را بمقاومت و پایداری تشویق می نمود. این وزیر آخرین فرد از خانواده درباریان و حاجبان دربار بود که مقامشان موروثی بود و از سال ۱۱۹۶ بآن مقام رسیده بودند. ۳ - Ko-tjong

۴ - کوران Courant می نویسد که مملکت «کره» مانند یک ایالت مغولی بود که سلاطین بومی و شاهان محلی در آن فرمانروائی داشتند مشاورین آنها نیز مغولان بودند این شاهان بومی بازندهای مغولی ازدواج کرده و مادر اولاد آنها همه مغول بودند و جملگی خود را مطیع خان می دانستند. بعدها هم این شاهان بفرمان خان مغول به پکن رفتند و گاهی از سلطنت خلج یا به نقطه ای تبعید میشدند. بتدریج آنها تمام علائم صوری کره ای را از دست دادند بزبان مغولی تکلم می کردند و لباس هم بسبک مغول می پوشیدند. ۵ - کلمه «ژاپون» بنا بر دهسون (دوسون) در تاریخ مغول

ص ۹۴ از دو جزء چینی ترکیب شده است. «ژو» و «پان» که بمعنای «آفتاب طلوع» است. الحاق مترجم - خود ژاپونها و وطنشان را «نی پو» می نامند. ۶ - Hôjô - Tokimune

عبارت از ۱۰۰ کشتی و یک سپاه فراوانی بود از ساحل جنوب شرقی «کوره» بطرف مجمع الجزائر ژاپون فرستاد ، این نیرو جزائر «تروشیم» و «ایکی شیم» را غارت کردند و بخلیج «هاکوزاکی» رسیدند و جزیره «کیوشو» و ایالت «شیکوزن» را که نزدیک تنگه «شیومونوزکی» است اشغال کردند (۱۲۷۴).

این جنگاوران صحرانورد با لشکرکشی در اقیانوس و دریانوردی چنانکه باید آشنائی نداشتند و واقعاً قوای مغولی هسته مرکزی قوای اعزامی را تشکیل می داد و قسمت اعظم قوا عبارت بود از مددکاران چینی و کره ای که شدت وصول آنها خروشان وجوشان نبود .

مقاومین و مبارزان جزیره «کیوشو» که در اطراف میدان «میزوکی» مقاومت می نمودند در برابر حملات قوای مغولی سخت پایداری نمودند و یک دستبرد ناگهانی بعساکر مغول زدند که مهاجمین مغولی مجبور شدند برسفائن خود سوار شوند و بروند . می گویند که مقاومین ژاپونی در این دستبرد و حمله متقابل اسلحه ناریه چینی در دست داشته اند .

در سال ۱۲۷۶ قوییلای باز از آنها تقاضای اظهار مطاوعت و انقیاد نمود ولی این بار نیز نایب السلطنه («هوژو - توکیمون» آن را رد کرد . پس از مدتها تهیه وسائل حمله و هجوم قوییلای قآن در ماه ژوئن ۱۲۸۱ یک بحریه بسیار قوی و نیرومندی را مأمور حمله و هجوم بژاپون نمود بطور قطع می نویسند که چهل و پنج هزار نفر مغولی و ۱۲۰ هزار نفر چینی و کوره ای را در جزیره «کیوشو» و خلیج «هاکوزاکی» و جزائر «تاکاشیم» و «هیرادو» و ایالت «هیزن» پیاده کردند . این بار نیز قوای مغول که با آن وضع واقلم آشنائی نداشتند و قوای چینی و کوره ای که ارزش نظامی آنها بسیار پست و بی مقدار بود نتوانستند در برابر شدت و حدت ژاپونیها دوامی بیاورند . از این گذشته در تاریخ ۱۵ اوت ۱۲۸۱ یک طوفان مخوف حادث شد و کشتیها و ناوهای مغولی را متفرق نمود و در هم شکست

عساکر مغولی که از پایگاه‌های خود محروم شده بودند دستگیر یا قلع و قمع گردیدند.^۱

لشکرکشی قوییلای قآن بهندوچین هم با توفیق آغاز و انجام نیافت. هندوچین در آن دوران عبارت بود از چهار دولت بزرگ سلطنت نشین: آنام (تونکن و شمال آنام فعلی) که دارای خوی و خلق چینی بودند - سلطنت نشین چمپا (مرکز و قسمت جنوبی آنام امروزی) از نژاد مالائی و پولینزی با معرفت و فرهنگ هندی، برهمنی و بودائی - امپراطوری خمر یا کامبوج از نژاد مونخمر دارای فرهنگ و معرفت هندی برهمنی و بودائی و چهارمین امپراطوری برمه از نژاد برمه و تبتی با فرهنگ هندی و کیش بودائی بود و سرزمین «پگو»^۲ که اهالی آن نیز از نژاد «مونخمر» و دارای کیش بودائی بودند بدان تعلق داشت. در سال ۱۲۸۰ مھاراجای چمپا موسوم به «ایندراوارمان»^۳ چهارم از دیدن سفراء اعزامی قوییلای قآن ترس بروی عارض شد و تحت‌الحماکی مغول را پذیرفت ولی اهالی حاضر نشدند که مملکت آنها بصورت ایالتی چینی درآید (۱۲۸۱). قوییلای از راه دریا یعنی از «کانتون» به «چمپا» یک لشکر مختصری تحت فرماندهی «سوقاتو» (بجینی «سو - تو») فرستاد و پایتخت چمپا را که «ویجایا» یا «شابان» نام داشت (و نزدیک بین - دین^۴ فعلی است) تصرف نمودند (۱۲۸۳).^۵

۱- در اینجا بطور خلاصه آنچه را که دهسون (دوسون) در تاریخ مغول ص ۹۴ و مابعد روایت نموده نقل می‌کنیم - الحاق مترجم - «قوییلای قآن سفرائی نزد پادشاه ژاپون فرستاد و خواست که از وی مطاوعت کنند و خودشانرا خراجگزار او بدانند. گاه سفرا را نپذیرفتند و گاه آنها را کشتند. با اینکه اطرافیان قویلا او را از لشکرکشی بژاپون منع می‌نمودند معھذا او از فکر تسخیر و تدبیر ژاپون صرف نظر نکرد، عساکری بسیار باتمام وسائل کار تهیه دید و یک سردار جنگ آرموده چینی موسوم به «خان-اوھن-ھو» را مأمور تسخیر ژاپون کرد، در آخر سال ۱۲۸۵ حمله شروع شد و قبل از طرف کوره رفتند و شاه خراجگزار آنها نیز قوای خود را در خدمت عساکر مغولی قرار داد. نھصد کشتی و دھهزار سرباز منظم از طرف شاه کوره بقوای مغول ملحق شد. در نزدیکی ژاپون طوفان بسیار شدید و مھیبی عارض شد و قسمت اعظم سفاکان و کشتیها را شکست و غرق کرد. بگفته مورخین چینی ۷۰ هزار نفر چینی اسیر شدند و ۳۰ هزار مغولی را ژاپونیها کشتند. آنچه باقی مانده بود بتدریج بعدها بچین باز آمدند. - ۲ - Pégou - ۳ - Indravarman - ۴ - Binh-dinh

۵- این همان سرزمینی است که امروز بنام «ویت نام» شناخته می‌شود و از سال ۱۹۴۹ بدو دولت مستقل تبدیل گردیده است. آن روزها نام آن چمپا بوده و این کلمه با مضاف آن برنج داخل زبان ما گردیده و برنج چمپا معروف خاص و عام است. «ویت نام» بمعنای جنوب بسیار دور می‌باشد و چینیان آن سرزمین را بنام «جنوب دور» می‌نامیده‌اند (الحاق مترجم).

ولی این تصرف دوامی نیافت زیرا مقاومین و مبارزین چامپائی بحدی مجال را بر عساکر اعزامی قوییلای تنگ کردند که آنها ناگزیر برسفائن خود برنشستند و رفتند. اما در سال ۱۲۸۵ قوییلای سپاهی مهم تر و عساکری بیشتر از راه «تونکن» و «لانگ سون» بهند و چین فرستاد. فرماندهی آن سپاه گشن را این بار به پسر خود شاهزاده «توقان» واگذار نمود. وی به اهالی «آنام» حمله ور شد. توقان نزدیکی «باک - نین» فاتح شد و تا نزدیکی «هانوی» جلو رفت ولی بعداً در دلتای شط در محلی موسوم به «چونگ - دونگ» شکست خورد و بچین مراجعت نمود. در این هنگام «سوقاتو» که می خواست از پشت سر «تونکن» را متصرف شود از جنوب حرکت کرد و لشکریان خود را در چمپا پیاده نمود و از راه نگه آن^۲ و «تان هوا»^۳ بتلاقی «توقان» پیش رفت ولی در موضعی موسوم به «تای - کیت» ناگهان دوچار حمله آنامیت (آنامی) ها شد و لشکریان او راقلع و قمع نمودند (۱۲۸۵). مغولان در ۱۲۸۷ باز یکبار دیگر به «تونکن» لشکرکشی کردند و شهر «هانوی» را گرفتند ولی نتوانستند بمانند و بزودی آنجا را تخلیه نمودند و رفتند. پادشاه «آنام» موسوم به «تران - نون - تون»^۴ (۱۲۹۳ - ۱۳۷۸) که با فیروزی در برابر تمام حملات مقاومت نموده بود با سربلندی و فخر داخل پایتخت خود شد ولی در سال ۱۲۸۸ شرط احتیاط دانست که خود را مطیع و منقاد قوییلای بشناسد اما چون شخصاً از رفتن به «پکن» ابا نمود قوییلای نماینده اعزامی او را موسوم به «دائوتوکی» توقیف نمود ۱۲۹۳ - جانشین قوییلای - تیمور قآن بعدها با این پادشاه «مطیع - یاغی» در سال ۱۲۹۴ آشتی کرد و شاه چمپا نیز نسبت باو خود را منقاد و مطیع معرفی^۵ نمود.

درباره یا «بیرمانی» در سال ۱۲۷۷ مغولان تنگه و معبر «بامو» را متصرف شدند و با تصرف این معبر راه دره «ایرئوآدی» بر روی آنها باز شد. (مارکوپولو بطور زنده و جاننداری شرح پیکار تیرافکنان مغول را بافیلان جنگی بیرمن ها اهل

۱ - Hanoi ۲ - Nghean ۳ - Thanh-hoa ۴ - Trân-Nhôn-tôn ۵ - به تحقیقات آقای ژورژ ماسپرو بنام «تاریخ چمپا» تنگه پائو ۱۹۱۱ ص ۴۶۲ رجوع کنید این کتاب بطور جداگانه نیز در ۱۹۲۸ طبع شده به ص ۱۸۷-۱۷۴ رجوع کنید

برمه «نوشته است» در سال ۸۴ - ۱۲۸۳ باز مغولان برمه را متصرف شدند و پادشاه برمه «پاگان نارازی - هاپاتی» (۱۲۸۷ - ۱۳۵۴) از پایتخت خود فرار نمود و رفت. معه‌ذا مغولان فقط در سومین پیکاری که در سال ۱۲۸۷ نمودند از دره «ایرانوادی» پائین آمدند و به پاگان رسیدند. در آن لشکرکشی پایتخت برمه را غارت نمودند. در سنه ۱۲۹۷ پادشاه تازه پاگان موسوم به «کیوزوا» برای جلوگیری از ویرانی و خرابی کشور خود را مطیع و منقاد قویلیای قآن شناخت. در سال ۱۳۰۰ باز مغولان در بیرمانی مداخلاتی نمودند ولی این بار برای برقراری نظم و امنیت بود زیرا رؤساء کوچکی موسوم به «شان» هر یک خود را جانشین شاهان سابق پاگان می‌پنداشتند^۲. و با یکدیگر برای تصرف تاج و تخت زدوخورده می‌نمودند.

نفوذ مغولان تا «کامبوج» محسوس بود. در سال ۱۲۹۶ جانشین قویلیای تیمور قآن سفرائی باین کشور اعزام داشت که «چوتاکوان» عضویت آنرا داشت و سفرنامه جالب توجهی از خود یادگار گذاشته است^۳. از سال ۱۲۹۴ هر دو سلطنت‌نشین «تای» (یعنی سیام بنام «گزینگ‌سای» و «سوختای»^۴ اطاعت و انقیاد خودشانرا اعلام داشتند^۵.

قویلیای در ژانویه ۱۲۹۳ لشکری را که عبارت از سی هزار نفر بود از «تزی‌ئوان - چتو» به جاوه اعزام داشت. پادشاه مهم جاوه شاه قدیری^۶ بود که در مشرق آن جزیره سلطنت می‌کرد. عساکر مغول تحت فرماندهی سرداران چینی موسوم به «چه - پی» و «کائو - هینگ» با مشارکت یکنفر از بزرگان جاوه‌ای موسوم به «رادن - ویجایا» او را در نزدیکی «ماجاپاهیت» مغلوب نمودند. مغولان پایتخت

۱- Kyoza - ۲ - بکتاب هویر بنام «پایان سلسله پاگان» چاپ ۱۹۰۹ رجوع کنید ص ۶۸۰-۶۳۳

۳- این سفرنامه از طرف پلیو ترجمه و تفسیر شده است بنام «خاطرات و یادداشتهائی درباره آداب و عادات اهالی

کامبوج» ۱۹۰۲ ص ۱۲۳ ۴- Sokhotai و Xiang-mai - ۵- بکتاب پلیو بنام «دوخط میرا چین بهندوستان»

چاپ ۱۹۰۴ رجوع کنید Coedès کوندس در مقاله تحقیقی بنام «مبانی سلسله سوکودایا» که در روزنامه آسیائی در

سال ۱۹۲۰ مجله اول طبع شده می‌نویسد که این دو سلطنت‌نشین را چینیان بنام «پاپه» و «سی‌ان» می‌شناختند.

Kediri - ۶

جاوه را که قدیری یا دها بود تصرف نمودند ولی همان بزرگ جاوه‌ای بعداً علیه مغولان برخاست و آنها را از جزیره بیرون راند و بعنوان نجات دهنده جزیره بعداً امپراطوری «ماجاپاهیت» را تأسیس نمود^۱

جنگ قویلای علیه قایدو

در نظر قویلای اهمیت جنگهای «استعماری» کمتر از جنگ‌هایی بود که او مجبور شد در مغولستان علیه شاخه‌های مختلف خاندان چنگیزخانی من جمله «قایدو» بعمل آورد. «قایدو» نوۀ اوکتای قآن فرمانروای حوزه‌ای بود که از اوکتای باورسیده بود یعنی سرزمین واقع بین نهر «ایمیل» و جبال «تارباگاتای». این عنصر مغولی که بتمام سنن کهنه و طرز زندگی آباء و اجدادی نژاد خودش فوق‌العاده پابند و وفادار بود، درست اخلاقاً نقطه مخالف «قویلای» بود که وی با اینکه مغولی بود معهداً تاحدی بسیار خلق و خوی و سیرت چینیان را اکتساب کرده بود. شکی نیست که بسیاری از مغولان و ترکان مغولی شده با تعجب و حیرت انتقال پادشاهی را از مغولستان بسرزمین چین مغلوب شده می‌نگریستند و با تحقیر و تأثر می‌دیدند که «خان بزرگ» آنها «پسر آسمان» شده است. نماینده مهم این گروه «اریق بوکا» بود - «قایدو» نیز همان نقش را برعهده گرفت اما با شخصیتی تواناتر و با حدتی بیشتر - بنظر این مغول متعصب خاندان تولویخانی که قویلای - قآن نماینده آن بود سنن و آداب و بدعت‌های چنگیزخانی را مورد اعتناء قرار نداده بودند و او خود را موظف می‌دانست که خاندان اوکتای قآن را که از سال ۱۲۵۱ از اداره امور امپراطوری دور نموده بودند باز بر سرکار بیاورد و با اکتفاء بر تخت پادشاهی بترمیم امور و احیاء آداب و سنن و تعالیم چنگیزخانی همت گمارد. البته این منظور اگر اجرا میشد یک پادشاهی پهناوری در آسیای علیا بوجود می‌آمد بزبان قویلای از طرف مغولستان و بضرر بقایای خاندان جغتائی از طرف ترکستان.

۱- "Madjapahit" بکتاب مایا فصل نهم درباره تاریخ هند و جاوه رجوع کنید. ص ۳۵۹-۳۶۰. در موقع حمله و هجوم مغولان در جاوه راجۀ «ملایو» در «سوماترا» از ترس خود را مطیع و خراجگزارخان مغول شناخت. بکتاب ژ. فران بنام «امپراطوری سوماترائی در چریوی جایا» ص ۲۳۱-۱۷۵.

قایدو^۱ چنانکه بعداً خواهیم دید نخست متوجه شعبه و شاخه جغتائی شد و در سال ۱۲۶۷ و ۱۲۶۹ « براق » را مغلوب نمود و منطقه « ایلی » و کاشغری را تصرف نمود و فقط ماوراءالنهر در دست براق باقی ماند . جانشینان او جمله در صف مطاوعین و دست نشاندگان قایدو قرار گرفتند بطوری که بمیل و اراده خودش آنها را منصوب یا معزول می نمود . بدین ترتیب چون صاحب آسیای مرکزی شد عنوان و لقب « قآنی » بخود داد و به قویلای حمله ور شد .

قویلای قآن چهارمین پسر خود را موسوم به «نوموغان » یا «نوموخان» با لشکری به المایغ (نزدیک کولجای فعلی کنار نهر ایلی) فرستاد تا با قایدو مصاف دهد . نوموغان با ارکان حربی فراوان و عده بسیاری از شاهزادگان و بنی اعمام خود عازم جنگ شد . بین آن جماعت نام «شیرکی» را می بریم که پسر عموی نوموغان و پسر منکوقآن بود و نام توقتیمور را که وی نیز از شاهزادگان مغول می باشد . توقتیمور از سال ۱۲۷۶ عدم رضایتی از قویلای در دل داشت و بدین جهت «شیرکی» را داخل توطئه ای بر ضد قویلای قآن نمود و هر دو بخیانت نوموغان را دستگیر کردند و خود را عواخواه قایدو اعلام نمودند . نوموغان را نیز به خان قبچاق « منگوتیمور » که با قاید و متحد بود تسلیم نمودند . در این عصیان و سرکشی دومین پسر جغتای موسوم به « ساربان »^۲ و چند نفر از شاهزادگان چنگیزخانی را نیز دخیل کردند . قایدو از المایغ بطرف قراقرم پیش آمد (۱۲۷۷) وضع برای قویلای وخیم و پراز خطر بود و او نیز لایق ترین سردار خود «بایان (بیان)» را از چین احضار نمود . بایان (بیان) در کنار نهر «اورخون» شیرکی را شکست داد و او را بآن طرف نهر «ایرتیش» عقب راند . توقتیمور به قرقیز و آن سرزمین فرار کرد و به موضعی بنام «تاناولا» رفت ولی پیشتاژان قوای قویلای که به تعقیب او میرفتند وی را دستگیر نمودند . در نتیجه این شکست نزاع بین شیرکی و توقتیمور و «ساربان» در گرفت . شیرکی توقتیمور را بقتل رساند و با «ساربان» مشغول زد و خورد شد و پس از یک رشته کشمکش های

مبهم و تاریک «ساربان» که «شیرکی» را اسیر نموده بود نزد قویلای رفت و اسیر خود را به وی تسلیم نمود. قویلای قآن ساربان را عفو نمود ولی «شیرکی» را به جزیره ای طرد کرد. پس از آن شاهزاده «نوموغان» در سال ۱۲۷۸ رهائی یافت. خلاصه آنکه این توطئه در نتیجه بی لیاقتی دشمنان قویلای بشکست منتهی گردید.

با این احوال قایدو همچنان درحالت جنگ با قویلای باقی مانده بود و نشان می داد که دارای خصائل یک رئیس و واجد لیاقت یک فرمانده جنگی است قایدو صاحب «ایمیل» و «ایلی» و «کاشگری» و مالک الرقاب خاندان جغتائی شده بود که دیگر اینها فقط بر ماوراءالنهر تسلط داشتند و بس و بدین ترتیب این شاهزاده اوکتای قآنی خان واقعی آسیای مرکزی شد و روبروی قویلای قآن قرار گرفت که وی نیز خان شرق اقصی شده بود. در سال ۱۲۸۷ قایدو یک ائتلاف تازه ای علیه قویلای تشکیل داد و در این اتحادیه رؤساء شاخه های مغولی را که از خاندان برادران چنگیز خان بودند دخیل ساخت. شاهزادگان ذیل در این ائتلاف داخل شدند: «نایان» «شیکتور» یا «شینکتور» و «قادان» - نایان پسر کهرتین برادران چنگیزخان «تموجه اوچقین» یا از نا برادری او «بلغوتای» بود اولوس او در طرف منچورستان قرار داشت و پیرو کیش نستوری بود و بنا بر روایت «مارکوپولو» بر روی «توق» او شکل صلیب دیده میشد. شیکتور نوۀ قسار اولین برادر چنگیز خان بود. «قادآن» پسر «قاچیون» برادر دوم چنگیز خان بود - اقطاع آنها نیز در طرف مغولستان شرقی و منچورستان جای داشت. اگر قایدو عساکر خود را از آسیای مرکزی و مغولستان غربی می توانست بیاورد و با قوای نایان و شیکتور و قادآن که در منچورستان مجتمع شده بود متصل و مرتبط سازد وضع قویلای بی نهایت خطرناک میشد.

قویلای با کمال سرعت و بی درنگ با اقدام پرداخت. بایان (بیان) نویان را در منطقه قراقروم مستقر ساخت تا از پیشروی قایدو جلوگیری کند. خود او

بفرماندهی یک سپاه عازم منچورستان شد. «ییسوتیمور» نوه «بورچو» را که وفادارترین همراهان و همکاران جد خود او چنگیزخان بود در این سفر همراه خود برد. بحریه امپراطوری از بنادر منطقه یانک تسه مقادیر فراوانی آذوقه و خواربار و مهمات در مصب لثاهو برای این جنگ که سرنوشت امپراطوری مغول در آن معین میگردید پیاده کرده بود. لشکریان نایان نزدیک «لثاهو» اردو زده و بسبک مغولی یک رشته گردونه و گاری برای محافظت دورادور اردو گذاشته بودند. قوییلای که در این هنگام مردی ۷۲ ساله بود مراقب عملیات جنگی بود و برای این منظور در برجی چوبی جای داشت که چهار فیل آن را می کشیدند. رشید الدین می گوید که آن روز بسیار آشفته بود، زد و خورد های فراوانی روی داد. سرانجام قوییلای فاتح شد و بنابر تاریخ چین فقط کثرت عده عساکر قوییلای عامل فتح نبود بلکه همکاری عساکر چینی با عساکر مغولی باعث گردید که قایدو مغلوب و قوییلای غالب شود. نایان اسیر شد و بدست قوییلای افتاد و چون از نوادگان چنگیز خان بود قوییلای امر بکشتن او داد بی آنکه خون او ریخته شود و بنابرین نایان را در کیسه ای نمدی گذاشتند و خفه کردند (۱۲۸۸). نستوریانی که با نایان همکاری داشتند می ترسیدند که مبادا مورد شکنجه و آزار قرار گیرند ولی قوییلای دنیای مسیحیت را مسؤول آن عصیان و اغتشاش نمی دانست تیمور اولجایتو نوه و جانشین آینده قوییلای به تعقیب عاصیان و اغتشاش کنندگان پرداخت و قاداتان را مغلوب نمود، منچورستان و ایالات مجاور را نیز از شر ناامنی و اغتشاش رهائی بخشید. قایدو دیگر امیدى بتصرف و مداخله در امور شرق اقصی نداشت ولی هنوز صاحب مغولستان غربی و مغرب «خنکای» و مالک ترکستان بود یکی از نوادگان قوییلای موسوم به کملا، مأمور دفاع از سرحدات جبال «خنکای» شد ولی از عساکر «قایدو» شکست خورد و نزدیکی «سلنگا» محاصره شد و با زحماتی بسیار جان سلامت در برد. قوییلای هر چند سالخورده و پیر شده بود

۱- کملا پسر چین کیم و نوه قوییلای قان بود و تیمور قان برادر کهنتر او بود. مادر آنها کوکچین خاتون باعث شد که تیمور پادشاهی برسد زیرا «کملا» الکن بود (الحاق مترجم).

معهداً شخصاً برای اصلاح اوضاع قیام نمود و در ماه ژوئیه ۱۲۸۹ به جبهه جنگ آمد. «قایدو» بهمان سبک صحرانوردان عقب نشینی و خود را از صف کارزار دور کرده بود. «بایان (بیان)» ریاست عساکر امپراطوری مغولستان را بر عهده داشت و قراقرم مرکز فرماندهی او بود. در سال ۱۲۹۳ لشکرکشی مهمی علیه یاغیان نمود و آنها را مقهور و منکوب کرد. در همین سال شاهزاده تیمور نوه قویلای بجای «بایان» (بیان) بفرماندهی آن قوا منصوب شد و «بایان» (بیان) نخست وزیر «وزیر بزرگ» قویلاتان شد^۱ ولی طوای نکشید که «بایان» (بیان) پس از فوت قویلای درگذشت (۱۲۹۵).

قویلای پایان جنگ علیه «قایدو» را ندید و وقتی که این پادشاه بزرگ وفات یافت (۱۸ فوریه ۱۲۹۴) (بنابر تاریخ رشیدی قویلای قآن بعد از آنک سی و پنج سال پادشاهی کرده بود و سن او به ۸۳ رسیده، در مورین ئیل که سال اسب باشد موافق ۶۹۳ درگذشت. الحاق مترجم) رئیس خاندان او کتای قآنی (یعنی قایدو) هنوز صاحب مغولستان غربی در مغرب خنگای و آسیای مرکزی بود نوه و جانشین قویلای امپراطور تیمور اولجایتو (۱۲۹۵ - ۱۳۰۷) جنگ را ادامه داد. در آن هنگام مهم ترین مؤتلف و دست نشانده قایدو «دووا» بود و این دووا ریاست «اولوس» جغتائی را در دست داشت که در ترکستان واقع بود (به صفحات بعد مراجعه فرمائید) در بین سالهای ۹۸ - ۱۲۹۷ دووا غفلتاً حمله ور شد و شاهزاده رشید انقوتی را که کورگوز، نام داشت (یعنی ژورژ - زیرا بخاطر داریم که قبیله «انقوت» کیش نستوری داشتند) اسیر کرد. این کورگوز فرمانده کل قوای پادشاهی مغول و داماد امپراطور تیمور اولجایتو بود. «دووا» کوشش نمود یکی دیگر از سپاههای امپراطوری را غافلگیر کند و نظرش بلشکر شاهزاده

۱ - درباره بایان (بیان) شرحی را که رشیدالدین نوشته است و ارتقاء او را به وزارت شرح می کند می نویسیم. الحاق مترجم: ... راه صاحب دیوانی برقرار بایان فتچان مقرر داشت. چون لقب سیداجل پیش تازیکان اعتباری تمام دارد و مغول نیز دیده بودند که وزیر بزرگ را با آن لقب می خوانند و نزد ایشان آن لقب معتبرترین القاب و اسامی است بدان سبب قآن بایان فتچانک را از راه اعتبار و تمکین «سیداجل» خواند و این زمان وزیری بغایت بزرگ و متمکن است... ر.ک.

«آنده»^۱ بود که سرحد تنگوت (تنگقوت) (کان - سوی غربی) را حفاظت می نمود. این بار خود او شافلگیر شد ولی توانست فرار کنند و برای انتقام و کینه توزی «کورگوز» را که اسیرش بود در سنه ۱۲۹۸ بقتل رساند.

در ۱۳۰۱ قایدو باز نهضتی علیه امپراطوری مغول کرد و با عده ای از شاهزادگان خاندان های اوکتای قآنی و جغتائی بسوی قراقروم حرکت نمود و برادر زاده تیمور اولجایتو موسوم به «خایشان» فرمانده آن ناحیه بود. پیکار عظیمی در ماه اوت ۱۳۰۱ بین قراقروم و نهر تامیر که شعبه چپ «اورخون» میباشد روی داد. در این پیکار قایدو شکست خورد و درحین عقب نشینی درگذشت. (قایدو بدان زخم که خورده بود نماند نقل از تاریخ رشیدی ص ۶۷۸. الحاق مترجم)

چاپار پسر قایدو بجای پدر بر «اولوس» اوکتای قآنی که در کنار نهر «ایمیل» در «ترباگاتای» بود ریاست و سلطنت نمود و مانند پدر خود مخالف پادشاهی تیمور اولجایتو و حقوق پادشاهی خاندان قوییلای بود. دووا رئیس «اولوس» جغتائی در ابتدا چاپار را بمثابه رئیس و مافوق خود شناخت ولی دیری نگذشت که از این زد و خوردهای پایان ناپذیری که با تیمور قآن می نمود به تنگ آمد و خسته شد و او را متقاعد نمود که بهتر است ریاست و سروری تیمور قآن را رسماً بشناسد و باین خونریزی مستمر خاتمه بخشند. در ماه اوت ۱۳۰۳ سفیران هر دو شاهزاده بدربار پکن رفتند تا مراتب انقیاد و احترام چاپار و دوواریا تقدیم دارند. این اقدام واجد کمال اهمیت بود زیرا موجب وحدت مغولان می گردید و «اولوس» های اوکتای قآنی و جغتائی را تحت فرماندهی و ریاست مطلق و تسلط و تملک خاندان تولوی قرار می داد. بعداً (چنانکه بزودی در صفحات بعد خواهیم دید) روابط «چاپار» و «دووا» مغشوش و فاسد شد. چاپار «دووا» را دستگیر نمود و اقطاع او را که شامل هر دو ترکستان بود از او باز گرفت (در حدود سنه ۱۳۰۶) پس از مرگ «دووا» در حدود (۱۳۰۶ - ۱۳۰۷) چاپار سعی نمود که

۱ - آنده سومین پسر قوییلای بود و سلمانی ترکستانی موسوم به بهتر حسن آتاجی که لله او بود بدین اسلام مشرف شد و زن آن معلم موسوم به زلیخا او را شیر داده بود. بدین جهت آنده مسلمان شده بود و بقرائت قرآن و خط تاجیک علاقه وافر داشت. مترجم

خاندان و «اولوس» اوکتای قآنی را بر «اولوس» جغتائی تحمیل نماید و به «کبک خان» پسر و جانشین «دووا» در سنه ۱۳۰۹ حمله ور شد ولی در این پیکار مغلوب گردید و چاره‌ای جز این نیافت که به خان بزرگ چین پناهنده شود و در دربار او تحصن جوید.

بدین ترتیب «اولوس» اوکتای قآنی که از کانون مرکزی خودش در «ایمیل» واقع در «تارباگاتای» مدت چهل سال (۱۲۶۹ - ۱۳۰۹) تقریباً آسیای مرکزی را تحت تسلط خود قرار داده بود و حتی قدرت خاندان قوییلای را متزلزل ساخته بود منقرض و منحل گردید. خاندان قوییلای سلسله مغولی در چین تنها و یگانه فرمانروا و مالک و صاحب سایر خانات مغولی شد و شهر پکن پایتخت دنیائی گردید که تا سواحل دانوب و فرات گسترده شد بود.

برای روشن شدن منازعات خاندان قوییلای علیه خاندان قایدو و مجبور شدیم مطلب را تا پایان آن که پانزده سال پس از مرگ قوییلای طول کشید اجمالاً بیان کنیم و اینکه می‌پردازیم بموضوعی که باید آنرا «سیاست داخلی» آن شاهزاده نام نهاد.

حکومت قوییلای - سیاست مغول و سیاست چین

سیاست قوییلای قآن دارای دو جنبه و دو صورت بود بدین معنی که وی خود را هم «خان بزرگ» و وارث چنگیزخان می‌دانست و هم خود را «پسر آسمان» و وارث نوزده سلسله از امپراطوران چین محسوب می‌داشت از لحاظ مغولی قوییلای «وحدت معنوی و اخلاقی» امپراطوری چنگیزخان را اصولاً به طور کامل (ولی نه واقعاً) حفظ کرد. او خان خانان و وارث اختیارات و قدرت چنگیزخان و منکوقآن بود و تمام شاهزادگان خاندانهای چنگیزخانی را که هر یک خاناتی داشتند و خود مختار بودند - همه را - باطاعت و فرمانبرداری از خود وادار نمود. برای اینکه حس اطاعت و مطاوعت را در شعب و شاخه‌های مختلف خاندان اوکتای قآنی «قایدو» و جغتائی زنده و لازم الرعایه نگاه دارد تمام عمر خودش را در جنگ و نبرد

در مغولستان گذراند. در باره ایران که در آن سرزمین برادرش هولاکو سلطنت می نمود اشکالی وجود نداشت و ایران را یکی از ایالات امپراطوری خود می دانست. خان های ایران - هولاکو (۱۲۵۶-۱۲۶۵) آباقا (۱۲۶۵-۱۲۸۱) و ارغون (۱۲۸۴-۱۲۹۱) در نظر او خان های ساده ای بودند از تراز دوم که آنها را «ایلخان» می نامیدند و در واقع حکمرانانی بودند با رتبتی بالا که وی آنها را بآن مقام و منزلت رسانده بود و آنها نیز با او پیوستگی بسیار نزدیکی داشتند.^۱

قوییلای صاحب تمام سرزمین پهناور چین، مالک بالقوه ترکستان و روسیه مغولی و شاهنشاهی ایران بوده و چنانکه مارکوپولو نوشته در واقع و درحقیقت «بزرگترین سلاطین» مقتدرترین افراد بشر و مالک وسیع ترین اراضی و غنی ترین ذخایری است که در دنیا از زمان خلقت آدم تا امروز وجود داشته است.^۲

قوییلای قآن وارث چنگیزخان میل داشت که در چین روش و سیاست نوزده سلسله چینی را که قبل از او امپراطوری داشته اند ادامه دهد، هیچ یک از «پسران آسمان» وظیفه و شغل خودشانرا چون او از صمیم قلب انجام نداده اند.^۳

مرام و مقصد تأسیسات و ادارات او در ردیف این بود که جراحات یک قرن مقاتله را مرهم بخشد و خسارات صدسال جنگ را جبران نماید.

پس از سقوط سلسله «سونگ» نه فقط ادارات و مؤسسات آنها را باقی نگاه داشت بلکه شخصاً جهد کافی و سعی وافر نمود که تمام خدمتگزاران آن

۱- به تحقیقات بارتولد ذیل نام هولاکو در دائرة المعارف اسلامی مجلد دوم ص ۳۵۳ رجوع کنید - ۲- مارکوپولو. چاپ پوتیه مجلد اول ص ۲۳۶ رجوع کنید. ۳- رشیدالدین درباره انشاء طرق و شوارع و ساختمان شهرها و ایستگاه ها و منازل بین شهرها و دهات و بنای پلهای عظیم و نگاهداشتن چارپا بطور کافی و شافی ادای مطلب نموده و از خشک کردن باتلاقها و ترتیب آبهای معدنی و غرس اشجار میوه دار و غیره شرحی نوشته که علاقه مندان بآن می توانند بصفحات ۶۳۹ تا ۶۴۵ چاپ طهران رجوع فرمایند. از لحاظ تشکیلات اداری و سرشماری اهالی و تعیین پایه و اساس مالیات نیز مطالعه آن صفحات بسیار مفید است. بنظر این بنده در تاریخ بشریت اولین و نخستین اقدام برای وضع قاعده «انگشت نگاری» در زمان قوییلای قآن پدیدار شده است و رشیدالدین چنین می نویسد: «..... آنگاه بدیوان بزرگ که آنرا «شینک» گویند برنرو بپرسند و خط انگشت آن کسان که درسخ باشند بازگیرند و معنی خط انگشت آن است که بتجربه معلوم و محقق شده که بند انگشتان مردم متفاوت است. هرگاه که یکی را جحتی بازدهد آن کاغذ در میان او نهند و بر ظهر آن حجت نشان خط برموضع بند انگشتهای او کشند تا اگر وقتی منکر شود با نشانهای انگشتان او مقابله کنند و چون راست باشد منکر نتواند شد... الخ (الحاق مترجم)

دستگاه‌ها را در خدمت و شغل خودشان ابقاء نماید . پس از تصرف خاک و زمین او توانست بر قلب و روح مردم تسلط یابد و بزرگترین سند افتخار او این نیست که نخستین کسی است که تمام چین را مسخر کرده بلکه سند افتخار او این است که وی اولین کسی است که در آن کشور پهنای امنیت و راحتی و ایمنی را پدیدار ساخت .

موضوع انشاء طرق و شوارع که برای اداره امور و مخصوصاً تأمین آذوقه آن امپراطوری عظیم واجد کمال اهمیت بود مورد توجه و علاقه مخصوص شخص قویلی قآن قرار گرفت . راه‌ها و شوارع را ساخت و در اطراف آن طرق پادشاهی اشجار سایه دار غرس نمود و بفواصلی چند کاروانسراهایی بنا کرد بیش از دویست هزار اسب در منازل مختلف و «یام» ها برای محمولات دولتی اختصاص یافته بود . برای تأمین خواربار «پکن» بامراوسد بزرگ امپراطوری را تعمیر و تکمیل نمودند و از روی همان راه‌ها و فراز همین پل‌ها و سدها است که از چین مرکزی برنج به پایتخت می‌رسید برای مبارزه با قحط و غلا مقررات و قوانین دولتی را که از ازمئه سابقه در چین معمول بود و در زمان سلسله پادشاهی سونگ نیز توسط «وانگ نگان - چه» تکمیل شده بود مصرأ اجرا نمود . در سالهایی که محصول خوب بود دولت مازاد محصول را می‌خرید و در مخازن مخصوص انبار می‌کرد در موقع بروز قحطی و ترقی قیمت ارزاق در این مخازن بامر دولت باز شود و غله و حبوبات بطور رایگان بمردم داده شود . از این گذشته باده اداره معاونت عمومی تشکیلات تازه‌ای داده شد و بموجب فرمانی که در ۱۲۶۰ صادر گردید به نایب السلطنه‌ها اجازه و اختیار داده میشد که بافاضل بی‌بضاعت و ایتام و بیماران و دردمندان معاونت و مساعدت شود . در ۱۲۷۱ فرمانی صادر و دستور ساختمان بیمارستان و آسایشگاه صادر شد . با این قبیل اقدامات می‌توان دریافت که گذشته از نفوذ تشکیلات چینی تعلیمات و مواعظ بودائی چقدر در روحیه قویلی قآن اثر کرده بوده است . توزیع برنج و ارزن منظمآ بین خانواده‌های نیازمند و بی‌بضاعت بعمل

می آمد . قوییلای شخصاً بنا بگفته مارکوپولو روزانه به ۳ هزار نفر بی بضاعت و نیازمند طعام می داد .^۱

تنها چیزی که رخسندگی وتلؤلؤی سرشاری نیافت مسئله بغرنج مالی بود قوییلای دید که در ضمن مؤسسات سلسله «سونگ» موضوع «چاو» یعنی پول کاغذی وجود دارد . آنرا تعمیم بخشید و اساس سیاست مالی خود قرار داد . در سنه ۱۲۶۴ فرمانی صادر نمود و حداکثر بهای کالاهای مهم را با پول کاغذی «چاو» معلوم نمود . نخست وزیر او که مسلمانی از اهل بخارا بود وسید اجل نام داشت (وفات در سال ۱۲۷۹) ظاهراً این پولهای کاغذی را در حدود معقولی تهیه و رایج نموده بود .^۲ بی احتیاطی از زمان جانشینان او آغاز شد و بدو آن بی احتیاطی از طرف احمد فناکتی (متوفی بسال ۱۲۸۲) از مردم ماوراءالنهر و بعداً از طرف سنگه اویغوری روی داد^۳ سیاست مالی آنها باعث تورم پولی شدید شد و بسرعت اعتبار «چاو» ساقط و زائل گردید . برای تهیه پول نقره مجبور شدند

۱- مارکوپولو- چاپ پوتیه ص ۳۴۶ ۲- سید اجل شمس الدین عمر در حدود سنه ۱۲۱۰ متولد شد و در ۱۲۷۹ وفات یافت . از سال ۱۲۷۴ تا ۱۲۷۹ او مدیر و عامل مختار در ایالت یوننان بود . پسران او ناصر الدین (۱۲۹۲ وفات یافت) و حسین بعدها بجای او برای اداره امور همان ایالت منصوب شدند و این خانواده مسلمان اهالی آن ایالت را بقبول اسلام تشویق می نمودند . سید اجل باعث شد که دوسجده در آن ایالت ساخته شود . ۳- احمد فناکتی از سال ۱۲۷۰ تا سال قتلش ۱۲۸۲ وزیر مالیه بود . سنگه پس از او عهدمدار وزارت مالیه شد از سال ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۱- (الحاق مترجم) امیر احمد اعتباری و احترامی زیاد داشت و او را شو فغان می گفتند یعنی وزیر یی دار- شخصی ختائی که وی نیز محترم و معتبر و وزیر بود و کاو فچان لقب داشت با امیر احمد اختلاف شدید پیدا کرد و کار آن دو از تحریکات نهانی بلشمنی علنی منتهی شد و بالاخره قوییلای قان دستور داد که گاوفچان را که قصد هلاک امیر احمد فناکتی را نموده است دستگیر کنند . او فرار کرد و پس از چندی قوییلای امان نامه و شمشیری برای او فرستاد و از سر تقصیرش گذشت ولی اختلاف آن دو وزیر همچنان باقی ماند تا شبی هردو آنها در حین منازعه بقتل رسیدند و قوییلای چهار هزار بالش برای مخارج دفن امیر احمد پرداخت . پس از چندی بطور مسلم معلوم شد که امیر احمد فناکتی اختلاس می کرده و حتی سنگهای قیمتی را که برای تاج او آورده بودند فناکتی برداشته و یخانه خود برده است . به تقصص پرداختند و زن امیر احمد پرسیدند و جواهرات را نزد زن او «اینچو خاتون» یافتند . قوییلای از تجار حامل آن اسباب کریمه و اطرافیان خود پرسید بامرتکب چنین گناهی چه باید کرد و سزای او چیست . جواب دادند اگر زنده باشد بایدش کشت و اگر مرده باشد بایدش از گور درآورد تا با او رسوائی کنند تا دیگران اعتبار گیرند . قوییلای فرمود تا او را از گور بیرون آورند و ریسمان برپای او بسته بر سر چهارسوی بازار بردار کشیدند و گردونه ها بر سر او می راندند و اینچو خاتون زن او را نیز بکشتند و چهل خاتون دیگر و چهار صد قوما که داشت بخش کردند و اموال و اسباب او را جهت خزانه برداشتند و پسرانش امیر حسن و امیر حسین را بردند تا پوست باز کردند و دیگر اطفال و فرزندان او را بخشیدند . بعد از او وزارت به اویغوری دادند سنگه نام و مدت پنج شش سال حل و عقد ممالک در دست او بود نقل از تاریخ رشیدی)

مکرر در مکرر پول - کاغذی را بپول نقد تبدیل نمایند و انحصارات سنگین وزیان آور باین و آن بدهند . احمد فناکتی در ۱۲۸۲ بقتل رسید و پس از مرگ به هتک حرمت او پرداختند و قویلای دستور داد که او را تشییع کنند - سنگه نیز بجرم اختلاس محکوم بمرگ شد (۱۲۹۱) . پس از فوت قویلای اقدام بعمل آمد که از تنزل بهای پولهای کاغذی جلوگیری شود و پولهای کاغذی دیگری ساختند ولی آنها نیز بنوبت خود بی بها شد .

سیاست مذهبی قویلای و جانشینان او

بودائیسیم

بنابر روایت مارکوپولو قویلای قآن نسبت بتمام ادیان و مذاهب بدیده احترام می نگریست و در باره پیروان هرکیشی نهایت اغماض را روا می داشت هر چند که در ۱۲۷۹ با کمال شدت مقررات چنگیزخانی را در باره ذبح حیوانات معمول داشت و آن مقررات با مراسم عادت مسلمانان مغایرت کامل داشت ^۱ . روزی نیز از موضوع جهاد علیه « کفار » که از وظائف شرعی و فرائض قرآنی مسلمانان می باشد بسیار خشمگین شد . از این گذشته حسن نظر او نسبت به کیش بودائی باعث شد که چندی یک نوع خصومت شخصی نسبت بکیش « تائو » که رقیب مذهب « بودا » بود حاصل نماید . من حیث المجموع می توان گفت که کیش بودا از حسن نظر و مساعدت باطنی قویلای قآن بر خوردار شد و در افواه مغول این تمایل و حسن ظن وی باقی ماند . مورخ مغولی موسوم به « سنانگ سچن » ^۲ که بودائی متشرعی بود بالقاب و عناوین قویلای قآن القاب ذیل را نیز اضافه نموده

۱ - شرح و تفصیل این پیشامد بطور خلاصه از تاریخ جهانگشای جویی ذکر می شود . الحاق مترجم: در زمان وزارت سنگه جمعی مسلمانان بازرگان از ولایت قوری و برقو و قرقیز بحضرت قآن آمدند و ستور سید پای (نوعی از باز شکاری است) و عقاب سید تکشمیشی کردند . قآن ایشان را سیور قامیشی فرمود و آش و شیرۀ خود بداد، نمی خوردند . پرسید که چرا نمی خورید گفتند این آش پیش ما مردار است . قآن برنجید و فرمود که من بعد مسلمانان و اهل کتاب گوسفند نکشند و برسم مغول سینه و پهلوی می شکافند و هر کس که گوسفند بکشد او را همچنان بکشند و زن و بچه و خان و مال او با اتفاق دهند ... عده ای مفسد و شریر و بدگوهر آن فرمان را دستاویز کرده بدان بهانه مال بسیار از مردم بستند و غلامان مسلمان را می گرفتند که چون علیه خواجگان خود تهمت زنید تورا آزاد گردانیم و ایشان برای خلاصی خود بهتان بر خواجگان خود می زدند و آنها را در گناه می آوردند . بهمن قبیل تهمتها مولای مسلمین برهان الدین بخاری را از خان بالیق بچین جنوبی تبعید نمودند .

است: قوتوتو^۱ (یعنی قدسی-خدائی) یا «چکراوارتن»^۲ (یعنی فرمانفرمای کره‌ارض) بنابر زبان و فقه‌اللغه بودائی. قوییلای حتی قبل از اینکه بر سریر پادشاهی تکیه بزند و در زمان سلطنت منگوقاآن در شهر «شانگ-تو» یک مجلس بحثی از علماء بودائی و تائوئی ترتیب داد (۱۲۵۸) و در آن مبانی بودائی و دلائل و بیانات بودائیه بر ادله تائوئی فائق آمد. در این مجلس مناظره و مباحثه عابد بودائی موسوم به «نامو» که قبلاً هم نزد منگوقاآن اصول کیش بودا را تشریح نموده بود و «لامای» جوان تبتی موسوم به «فاگس - پا»^۳ از اصول و مبانی «بودائیسیم» صحبت نمودند. همانطور که در مجلس مباحثه ۱۲۵۵ نتیجه گرفتند این بار نیز تأیید نمودند که تائوئیست‌ها، مدارك و اسناد مجعول و مزور توزیع می‌کنند و تاریخ و مبانی و مواظ بودائی را وارونه جلوه‌گر می‌سازند و با این مجعولات می‌خواهند ثابت کنند که کیش بودائی برابر تائوئیسم قدر و منزلتی بسیار نا چیز دارد. در نتیجه این مجلس بحث و فحص قوییلاقاآن فرامینی صادر نمود که تمام مدارك و اسناد مشکوک و مجعول را بسوزانند و معابدی را که تائوئیست‌ها از بودائی‌ها گرفته بودند بصاحبان آنها مسترد دارند. (فرامین صادره بسال ۱۲۵۸ - ۱۲۶۱ - ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱) مارکوپولو می‌نویسد وقتی که قوییلای قاآن به پادشاهی رسید راجای جزیره سرن‌دیب «سیلان» با تشریفات و تجلیلاتی عظیم چندین اوراق و الواح بودا را برای او فرستاد.

مهم‌ترین کسی که در باره مذهب بودائی قوییلای قاآن را هدایت و رهبری می‌نمود عابد تبتی بود موسوم به «فاگس - پا» وی برادر زاده و جانشین عابد شهیر «ساسکیا»^۴ بود که این عابد پیشوای معبد «ساسکیا» در ایالت تسانگ بود. «فاگس - پا» در حدود سنه ۱۲۳۹ متولد شده بود و بدون شک در ۱۵ دسامبر ۱۲۸۰ وفات یافته است. قوییلای این عابد سرشناس را از تبت آورد و از آوردن او دو منظور داشت یکی آنکه مغولان را بمذهب بودائی در آورد و دیگر آنکه تسلط و سیادت خودش را بر اهالی تبت مسلم سازد. باین عابد سمت و لقب

«کو- چه» داد یعنی «صاحب مملکت» و این لقب از القاب قدیمی بودائی چینیان اقتباس شده بود.^۱ بدین ترتیب ایالات تبت را تحت اطاعت سیاسی و مذهبی این عابد قرار داد (حدود ۱۲۶۴).

مغولان تا آن اوان الفبائی جز الفبای اویغوری نمی‌شناختند و بنابراین قویلای قاآن همین راهب بودائی برای مغولان الفبائی ترتیب داد که آنرا «دوربلجین» یا چهارگوش نامیدند و آن از الفبای تبتی مشتق شده بود (۱۲۶۹) بعقیده آقای پلیو راجع به نقش «فاگس - پا» در تعبیه این الفبای نو مبالغه و اغراق بکار رفته است و از همه گذشته عمر این رسم الخط کم دوام بود زیرا کمی پس از وضع آن مغولان الفبای دیگری را که بسیار شبیه بالفبای اویغوری است بکار بردند. (تفاوت این الفبای آخری با الفبای اویغوری فقط در زوایا و گوشه‌های کلمات وجود داشته و بس) پس از چندی آن الفبای تقلید شده از الفبای اویغوری رسم الخط ملی مغولان شد. اسناد رسمی و نوشته‌های دیوانهای مغولی که در بایگانیهای مایادگار مانده جملگی با الفبای اویغوری تحریر شده است.^۲ آقای پلیو باز در این باره خاطر علاقه‌مندان را باین نکته متوجه می‌سازد که خط اویغوری یک عیب داشت و آن عبارت از این بود که اصوات زبان مغولی قرن سیزدهم را بطور کامل و جامع ادا نمی‌کرد و تفاوت بین «o» و «ou» را نشان نمی‌داد و «ح» اصلی بخوبی تلفظ نمیشد. الفبای اویغوری نیز از الفبای «فاگس - پا» از لحاظ اصوات حلق و سق فقیرتر بوده است.^۳

۱- پلیو - کتاب (کو- چه) یا «صاحبان ممالک» در بودائیسیم چینی) تونگ پائو چاپ ۱۹۱۱ ص ۶۷۱
 ۲- قدیمی‌ترین اثری که بزبان مغولی نوشته شده و ما از آن اطلاع داریم بخط اویغوری نوشته شده و آن عبارتست از سنگی است که بنام «سنگ‌چنگیزخان» در موزه آسیائی لنینگراد وجود دارد. این سنگ بتاريخ ۱۲۲۵ تقریباً نوشته شده است. بعقیده پلیو آن کتابی که در ۱۲۴۰ نوشته شده و تاریخ حماسی مغولان می‌باشد و ما آنرا بنام «تاریخ سری مغولان» می‌شناسیم قطعاً و حتماً بخط اویغوری نوشته شده و بعداً آنرا ترجمه نموده و بالفبای چینی درآورده‌اند. (کتاب پلیو بنام آسیای علیا مجلد دوم ص ۲۸۸) لوحه بزرگ مغولی که در سنه ۱۳۹۲ نوشته شده و آقای پلیو آنرا در ایالت «کان سو» در سال ۱۹۰۸ بدست آورده است، و آن دونا مه‌ای که خان‌های مغولی در ایران ارغون و اولجایتو به پادشاه فرانسه «فیلیپ لوبل» نوشته‌اند و در «آرشیوملی» ضبط شده است بالفبا و خط اویغوری است. آنچه بر روی مهر و خاتم نامه گیوک که به پاپ «اینوسان چهارم» در سال ۱۲۴۶ نوشته شده آن نیز بخط اویغوری است. بمقاله آقای پلیو بنام «مغولان و دربار پاپ» در مجله مشرق مسیحی سال ۱۹۲۲-۱۹۲۳ ص ۳-۳۰ رجوع کنید - ۳- به تحقیقات آقای پلیو بنام «طرز نوشتن و رسم الخط‌های مختلف نزد مغولان قدیم» (آسیای علیا) ۱۹۲۵ ص ۲۸۴.

غالب جانشینان قوییلای قآن مانند خود او از بودائیان متعصب بوده‌اند و نوۀ او تیمورقآن که پس از او بسلطنت رسید (۱۲۹۴ - ۱۳۰۷) بودائی مذهب بود. یکی دیگر از نوادگان او شاهزاده آنندا (علی‌رغم اسمش که سانسکریت و بودائی می‌باشد) متمایل به دین اسلام بود.

در این جا بطور خلاصه آنچه را که رشیدالدین در بارۀ آنندا نوشته است ذیلا می‌نویسیم: الحاق مترجم.

«شاهزاده آننده پسر مینکقلان است پسر سوم قوییلای قآن برادر نوموغان که او را شهزادگان که درچریک دفع قایدو مصاحب او بودند مخالفت کرده بگرفتند و پیش اوروق جوجی فرستادند. چون «تودامونگکا» پادشاه آن اولوس شد اورا تمهید عذر کرده پیش قوییلای قآن فرستاد و هم بدان نزدیکی در گذشت تیمورقآن لشکری که قوییلای قآن به منکقلان داده بود و ولایت تنگقوت را که بوی تعلق می‌داشت بآننده ارزانی فرمود و تنگقوت مملکتی بزرگ با طول و عرض است و بزبان ختائی آنرا «خوشی» می‌گویند یعنی رودخانه بزرگ مغرب . . . و در آن مملکت بیست و چهار پاره شهر بزرگ است و اکثر اهل آنجا مسلمان‌اند. لکن برزیرگان و دهاقین ایشان بت‌پرستند و شکل بختائیان مانند . . . چون «نوموغان» را فرزند نمی‌ماند آننده را به مسلمانی ترکستانی مهتر حسن اقتاچی نام سپردند تا پیرورد. زن آن مرد زلیخا نام او را شیر داد بدان سبب مسلمانی در دل او راسخ و مستحکم شد و قرآن آموخته و خط تاجیکی بغایت نیکو نویسد و همواره روزگار بطاعات و عبادات مصروف است و قریب صد و پنجاه هزار لشکر مغول که بوی تعلق می‌دارند اکثر مسلمان گردانید. در ترویج اسلام و انجام مراسم مذهبی «آننده» مبالغه می‌نمود و کار بجائی رسید که عامه امراء و بزرگان لب بشکایت گشودند ولی تیمورقآن هم صلاح نمی‌دید که جز نصیحت و دعوت باعتدال و مدارا دست با اقدامات دیگری بزند و بالتلیجه آننده در راه ترویج و تشویق مذهب اسلام از هیچ جهدی دریغ نورزید . . .»

وی نایب السلطنۀ تیمورقآن در سرزمین تنگقوت (تنگقوت) «نینک-هیا» بود و با نهایت شدت وحدت به تبلیغ اسلام قیام نمود. تیمورقآن خواست وی را باز بمذهب بودائی در آورد و چون توفیقی در این باره نیافت چندی او را حبس نمود

پس از مرگ تیمورقآن (۱۰ فوریه ۱۳۰۷) آینده سعی نمود که بر تخت سلطنت نشیند ولی پسر عموی او «کیشان» بر او غالب آمد و آینده را بقتل رساند. کیشان در زمان سلطنت خود (۲۱ ژوئن ۱۳۰۷ تا ۲۷ ژانویه ۱۳۱۱) تعصب شدیدی در باره کیش بودائی از خود آشکار ساخت و بسیاری از متون مذهبی بودائی را بزبان مغولی امرداد ترجمه کردند. فضلاء چینی که دارای مسلک و افکار کنفوسیوسی بودند وی را از اینکه هوادار عابدان بودائی است ملاست می نمودند. شاید برای نشان دادن عکس العملی علیه این قبیل مساعدتها بود که ادارات چینی بمعافیت های مالیاتی که شامل موقوفات بودائی و تائوئی می بود و تا آن زمان از آنها مستفید بودند خاتمه داد.^۱ در زمان سلطنت «یسون-تیمور» نتیجه قویلی که از ۱۲۲۳ (چهارم اکتبر) تا ۱۵ اوت ۱۳۲۸ سلطنت کرد وزیر وی موسوم به چانگ کوئی^۲ بنام محافل و مراکز کنفوسیوسی علیه مزایائی که به زاهدان بودائی داده شده بود رسماً اعتراض نمود. در ایالت «شن سی» بالاخص زاهدان تبتی فراوان بودند. «در یکی از روایاتی که از آن ادوار باقی مانده نوشته شده است که این «لاما» ها بر اسب سوار هستند و در ایالات غربی آمد و شد دارند و گذرنامه هائی که با حروف زرین نوشته شده بر کمر بندشان وصل نموده اند. در شهرها پراکنده میشوند و بجای اینکه در مهمانخانه منزل کنند بخانه افراد عادی می روند و صاحبان آن خانه ها را بیرون می رانند تا آسوده تر با زنان آنها بعیش و عشرت بپردازند. فقط با طفاء آتش شهوت اکتفا نمی کنند، ومختصر پولی را هم که مردم دارند می گیرند و می ربایند و می روند.» باید بیشتر بدفع این زالوهای عمومی پرداخت تا برفع مأمورین مالیه.^۳ امپراطور (یسون) مجبور شد که ورود «لاما» ها را بسرزمین چین اصلی تابع مقرراتی قرار دهد. راهبان بودائی با فراط و تفریط پرداخته بودند و فضلاء چینی سلسله مغول را مسئول تجاوزات علماء بودائی جلوه گر می ساختند و همین موضوع بدون شک یکی از جهات و علل سقوط سلسله

۱- سانانگ - ستزن - ترجمه آلمانی آقای اشمیت بنام «تاریخ مغولان شرقی» ص ۳۹۸ - دهسون (دوسون) کتاب دوم

ص ۵۳۳. ۲- Tchang-Kouei ۳- مایا - فصل نهم ص ۵۳۹ - بملاحظات «کاتربر» در

مقدمه ای که بر تاریخ رشیدالدین نوشته مراجعه فرمائید. ص. ۱۸۹.

مغولی شد. باید در این جا یاد آور شویم که نفوذ مغرط کیش بودائی و راهبان آن مذهب در خاندان قویلای موضوعی تازه نبود زیرا در تاریخ سلسله پادشاهان ترك و مغولی که در چین می زیسته اند این امر را سوابقی بسیار است. فی المثل در پایان قرن چهارم « فو-کین » معروف را باید در نظر آورد یا داستان آخرین شاهان « تو-پا » (طمعاج) را در آغاز قرن ششم نباید از نظر دور داشت (به صفحات ۱۲۵ و ۱۳۴ رجوع کنید) کیش بودائی این بدوی های سب را بدوآ ملایم می کرد بعد بآنها سیرت انسانی می داد و بتدریج آنها را نرم می کرد بطوری که دیگر قادر بحفظ جان خود هم نمیشدند. آنوقت چین کهن سال و کنفوسیوسی که مدتها تحمل آنها را نموده بود متوجه میشد که آن صاحبان مخوف و ارباب وحشت انگیز سابقشان مردمی بی آزار شده اند و وقت فرا رسیده که آنها را در خود مستحیل و مدغم کنند مانند « تو-پا » ها یا آنها را از دیار خود بیرون رانند همانطور که چنگیز-خانیان را از سرزمین خودشان بیرون راندند. البته اگر خاندان قویلای بمذهب اسلام تشرف حاصل نموده بود مطلب بسیار بغرنج و خطرناک میشد چنانکه این امر صورت میگرفت شاهزاده « آندا » در سال ۱۳۰۷ غالب شده و زمام سلطنت را بدست گرفته بود، فتح و فیروزی اسلام ضربت مخوفی بر تمدن کهن سال چینی وارد می کرد. تمدن چین کهن سال در طول تاریخ طولانی خود دوچار دو خطر شد که از تمام خطرهای مهلک تر و دهشتناک تر بود اول کوشش « آندا » در ۱۳۰۷ برای تسخیر این سرزمین و دوم حمله و هجوم امیر تیمور گورکان که خوشبختانه مرگ او در سال ۱۴۰۴ وقوع آن هجوم را بر طرف ساخت.

سیاست مذهبی قویلای و جانشینان او:

کیش نستوری

با اینکه قویلای قآن برای کیش «بودا» برتریها و مرجعاتی معتقد بود معهذا نسبت به کیش نستوری هم از اظهار حسن ظن خودداری نمی نمود. در

مجالس و مواقع رسمی مسیحیان قویلای قآن نیز مانند اسلاف خود کشیشان نستوری را که وابسته به اردوی او بودند می پذیرفت و کشیشان نستوری انجیل را باو نشان می دادند و او مراتب احترام را بجا می آورد و باخضوع و خشوع انجیل را می بوسید. (مارکوپولو - چاپ بندتو ص ۷۰). در سنه ۱۲۸۹ یک اداره مخصوص تأسیس نمود برای ترتیب و تنظیم اجرای تشریفات مذهب مسیح در تمامی کشور بموجب فرامینی که صادر نمود مانند اوکتای قآن و منگوقاآن کشیشان نستوری و عبّاد بودائی و تائوئیست و علماء مسلمان را از پرداخت مالیات و عوارض معاف کرد و حتی مزایائی هم برای آنها برقرار ساخت^۱ در این جا باید یادآور شویم که مغولان طبق فقه اللغه سریانی مسیحیان را بنام «ترسا و آرکاغون یا «ارکاون» «آرکئون» می نامند (جمع آن می شود آرکاغود یا ارکاؤد) (برسم الخط چینی می شود: «یه - لی - کو - ون» و کشیشان و راهبان آنها را «ربان - ارکاغون و اسقف آنها را بنام مار - هاسیا» یاد می کردند^۲.

۱- حکومت مغولان و طرز مملکتداری آنها در چین نیز وجود ساحران و جادوگران و انجمنهای مخفی را که سلسله های ماقبل منع کرده بودند تشویق و ترغیب می نمود. شاون و پلیو در مقاله تحقیقی خود بنام «تعلیمات مانوی که در چین پست آمده است» و در مجله آسیائی در سال ۱۹۱۳ طبع شده مجلد اول ص ۳۶۴ این چنین می نویسند: «فرق و ادیانی را که سلسله چینی سونگ سابقاً کم و بیش دوچار اضطراب و نگرانی ساخته بود بسلسله جدید مساعدت نمودند و زمامداران خاندان پادشاهی نو نیز در ازاء خدمات آن ادیان و فرق نه فقط با آنها آزادی عمل دادند بلکه مذهب و طریقت و درجات آن ها را نیز رسماً شناختند. بدین ترتیب در آخر قرن سیزدهم و آغاز قرن ۱۴ چه در تاریخ سلسله پادشاهی «یوئان» چه در مجموعه فرامینی که بنام «یوئان-تین شانگ» موسوم می باشد مکرر در مکرر از انجام مراسم و تشریفات «ابر سفید» و «نیلو فرسپید» و هواداران «دوتا» (Dhoüta) و بسیاری از شعب و مسلک های تائوئیست و سایر مذاهب و ادیان خارجی مانند مسیحیت (نستوریان و کاتالوئیک ها) یا اسلام و یا ژودائسم صحبت می شود. ۲- فرامین و یرلیخ های اوکتای قآن و منگوقاآن و قویلای قآن معافیت مالیاتی و استقرار بعضی از مزایا را بسود و نفع اشخاص ذیل تصویب نموده است: «هوشنگ» ها و «تو-ئین» ها یعنی کشیشان بودائی (ho-Chang) و (to-yin) سین-چنگ (Sien-Cheng) - کشیشان تائوئی - «یدلی-کون» یا «ارکاغون یا کشیشان نستوری تچمان که از کلمه «دانشمند» مأخوذ است یعنی علماء مسلمان - بمقاله Deveria بنام «یادداشت های مربوط به تحولات تاریخ مغولی و چینی (چاپ بویانتوخان) که در روزنامه آسیائی در سال ۱۸۹۶ شماره ۲ ص ۳۹۶ چاپ شده رجوع فرمایند. شاون نیز در کتاب «اسناد و نوشته های دیوانخانه های چینی» تونگ پائو سال ۱۹۰۴ ص ۳۸۸ رجوع کنید بکتاب آقای پلیو بنام «مسیحیان آسیای مرکزی و شرق اقصی» در تونگ پائو ۱۹۱۴ ص ۶۳۷ رجوع کنید - یک قبیله ای از مغولان اوردوس هنوز در دوران ما بنام «ارقوت» شناخته میشوند و این لغت شکل جدید همان لغت قدیمی و قرون وسطائی «ارکاغود»

ما دیدیم که بین عوامل مغولی یا آنهایی که با مغولان در هم آمیخته و مخلوط شده‌اند نستوریان از حیث کمیت و عده بیشتر از سایرین بودند مخصوصاً بین قبیله «کرائیت» و ترکان «انقوت». این ترکان انقوتی محلی را که سابقاً ترکان «شاتو» در شمال دیوار عظیم در حاشیه «شان-سی» امروزی داشتند گرفتند و بجای آنها نشستند. آقای پلیو با مطالعه در نوشته‌های چینی ثابت نموده است که آن ترکان انقوتی دارای اسامی نستوری بوده‌اند بدین ترتیب:

اسم طبق الفبای چینی	همان اسم برسم الخط فارسی که نشان می‌دهد آن نام مذهبی و مسیحی است
شن - ون	سیمون
کوئولی کی‌شو	ژورژ یا جرجیس
پائو - لو - شو	پول
یونان	ژان + یوحنا
یاکو	ژاک
تین هو	دنها
یی - شو	عیسی - ایشو
لو - هو	لوقا - لوك

چنانکه دیدیم قسمت اعظم قوم انقوت در موضعی که امروز «سوئی‌یوان» مینامند و در ناحیه توقتوی امروزی واقع می‌باشد سکونت داشتند. (در زمان مغولان آنجا بنام «تونگ - چنگ» موسوم بود و بنظر آقای پلیو در کتاب مربوط بزندگان ماریه‌بالاها سوم و «ربان صومه»^۱ هر جا که «کوشنگ» نوشته‌اند از این «تونگ»

بقیه از صفحه قبل

می‌باشد. آقای Mostaert که این «ارقوت» ها را شناخته و مورد مطالعه قرار داده باین نتیجه رسیده است که آنها نیز نه جادو پرستند و نه ساحر و نه بودائی - آنها بصلیب (آنها صلوب متکسر) بسیار احترام می‌گذارند و بی‌آنکه خودشان توجه داشته باشند آثاری از ازمینه قدیم مذهب مسیح در روح و خاطر آنها باقی گذاشته‌است. وی معتقد است که اینها از اجداد و اعیان نستوریان مملکت انقوت دوران چنگیزخانی می‌باشند. (موستاُرت - اوردوسیکا که در مجله شماره ۹ دانشگاه کاتولیک پکن در سال ۱۹۳۴ چاپ شده است).

چنگ ، اقتباس شده است) خلاصه آنکه آنجا مبدأ و زادگاه مخصوص سلسله آنکوت (یا آنقوت) بوده این ها از شاهزادگان ترکی بودند که به کمیش نستوری بسیار علاقه داشتند و بسلسله و خاندان چنگیزخان نیز منسوب و مربوط بودند . خاندان چنگیزخانی نیز نسبت باین شاهزادگان نستوری یک قرض اخلاقی داشتند که هرگز فراموش نمودند . رئیس آنکوت ها موسوم به «آلاقوش تکین» در ساعتی که سرنوشت چنگیزخان بدان بسته بود خدستی سزاوار بمغولان کرده بود در سال ۱۲۰۴ قبایل نایمان مشترکاً و مجتمعاً توطئه ای علیه چنگیزخان نموده بودند واز آلاقوش تکین نیز خواستند که بدانها به پیوند ولی او بطور قطع و جدی به چنگیزخان پیوست^۱ و جان خود را بر سر این کار گذاشت . پس از چنگ با نایمان ها وقتی که بخانه خود برگشت بعضی از افراد عشیره خودش که طرفدار اتحاد با نایمان ها بودند او و پسر ارشدش بویان شیبان را کشتند زن بیوه او موفق شد که با پسر دومی خودش «پو- یا - اوهو» فرار کند و به «یون چونگ» برود - چنگیزخان پس از آنکه بر «کین» ها غلبه یافت وارد «یون - چونگ» شد و از صمیم قلب مایل بود که خانواده مرئوس وفادار و قدیمی خودش را بر رأس کشور و قبیله «انگوت» مستقر سازد . در پیکاری که علیه خوارزم نمود همین شاهزاده جوان «پو- یا - اوهو» همراه چنگیزخان بود - در مراجعت از این جنگ چنگیز خان دختر خودش را موسوم به «آلاقای بیگی» بان شاهزاده جوان داد . (در تاریخ رشیدی اسم داماد «جینگوی» نوشته شده و تردیدی نیست که اسم او با القبا ی ختائی «پو- یا - اوهو» شده است . الحاق مترجم) پس از مرگ «پو- یا - اوهو» زن بیوه او آلاقای بیگی آنچنان که زبینه دختر چنگیز خان باید باشد با کمال جدیت و لیاقت زمام امور کشور «انگوت» را بدست گرفت و سه پسر را که شوهرش از قومائی داشت مانند پسران بطنی خود تعلیم و تربیت نمود نام آن سه پسر بدین قرار است : «قون-بوقا» آی بوقا ، و چولیق بوقا ، دو شاهزاده اولی هر یک بنوبت خود با شاهزاده خانمهای چنگیزخانی وصلت نمودند . قون بوقا با شاهزاده خانم «یلیمیش» دختر گیوک خان

و «آی-بوقا» با شاهزاده خانم «یوراک» دختر قوییلای قآن ازدواج نمود. کورگوز (یا ژورژ) پسر آی بوقا یکی پس از دیگری شاهزاده خانم «قوتادمیش» دختر «چنکین» (پسر قوییلای) و شاهزاده خانم «ایامیش» دختر خان بزرگ تیمور قآن را به‌جای ازدواج خود در آورد. شرح قتل کورگوز را که در خدمت تیمور قآن بسال ۱۲۹۸ کشته شد قبلاً نوشتیم. ص ۴۴۸.

دیدیم که این خاندان پادشاهی و نستوری شده تا چه اندازه بسلسله سلطنتی مغول بستگی و نزدیکی داشت. مغولان که عموماً و اصولاً تبعیض مذهبی را معمول نمی‌داشتند و بدیده اغماض بر تمام ادیان و مذاهب می‌نگریستند موجب نداشت که صرفاً از مسیحیت حمایت نمایند. در شرح زندگی «ماریه‌بالاها» و «ربان صومه» می‌بینیم که «قون - بوقا» و «آی بوقا» باین دو زائر نستوری که عازم بیت المقدس بودند برای اظهار محبت و لطف هدایائی می‌بخشند. شاهزاده ژورژ در سنوات آخر حیاتش از طرف کشیش و مبلغ فرانسیسکن موسوم به «ژان دو مونتکور وینو»^۱ بمذهب کاتولیکی درآمد.

با مطالعه شرح زندگی «ماریه‌بالاها» و «ربان صومه» می‌بینیم که مذهب نستوری فقط در سرحدات شمالی چین مغولی و سرزمین انگوت‌ها وجود نداشته است زیرا وقتی که این دو نفر عازم مغرب زمین شدند مسیحیان سرزمین انگوت یعنی «کان - سو» و شهر تنگوت (نینگ - هیا) پذیرائی و استقبال کم نظیری از آنها نمودند. جمعیت‌های نستوری در تمامی آن نواحی و نقاط ذیل وجود داشته است: نینگ‌هیا، سی‌نینگ، کان چئو، سوچئو، و توتئن هوانگ^۲ مار کوپولو می‌نویسد که فقط در شهر نینگ‌هیا سه کلیسای نستوری وجود دارد.

اما نستوریها بهمین پله‌ها و زمینه‌های خارجی چین کهن سال اکتفا نمودند هر چند که در زمان پادشاهی سلسله «تانگ» باصطلاح در تاریکی زندگی می‌کردند. در نتیجه فتح و فیروزی چنگیزخان درهای داخلی چین بر روی آنها

۲- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه بکتاب موله بنام «مسیحیت در چین»

۱- Jean de Montecorvino

مراجعه فرمائید.

گشوده شد. می‌توان گفت که سلسله «تائنگ» کیش «نستوری» را از چین بیرون نموده بود ولی پیروان این دین متعاقب مغولان باز داخل چین شدند. در سال ۱۲۷۵ بطریق نستوری مقیم بغداد یک مقام عالی روحانیت و «اسقفی اعظم» در پکن تأسیس نمود. با پیشرفت مغولان مذهب نستوری داخل «یانگ-تسو» سفلی گردید. در سال ۱۲۷۸ قوییلای حکومت ایالت «چن-کیانگ» (کیانگ سوی فعلی) را بشخصی موسوم به مارسرگیس (برسم الخط چینی: ما-سی-لی-کی-سو) واگذار نمود. این شخص همانطور که نامش نیز گواهی می‌دهد نستوری بود و در آنجا با کمال سرعت کلیسایی ساخت (۱۲۸۱). کلیساهای دیگر نستوری نیز در «یانگ-چئو» و «هانگ-چئو» ساخته شد.^۱

در باره مذهب نستوری مغولان اسناد معتبری از نویسندگان سریانی «مار-یهبالاهای» سوم و «ربان صومه» در دست داریم. «ربان صومه» متوفی بسال ۱۲۹۴ و دوست او بطریق آینده مار یهبالاها (نام اصلی او مارکوس ۱۳۱۷ - ۱۳۴۵) دو نفر نستوری مذهب بودند و دومی از قوم «انگوت» برخاسته بود. پدر «مارکوس» رئیس کشیشان شهر «کوشانگ» بود که در سرحد سوئی-یوئان فعلی و شان سی‌واقع است «ربان صومه» پسر یکی از کارکنان کلیسای نستوری «خان بالیق» یا پکن بوده است. «ربان صومه» صومعه‌نشین شد و بدست «متروپولیت» شهر پکن موسوم به «گیوارگیس^۲» موهای خود را برید و به صومعه‌ای که در کوهی بفاصله یکروز تا پکن فاصله داشت رفت و در آنجا عزلت‌گزید و عبادت پرداخت. کمی بعد «مارکوس» نیز بدو پیوست. به تشویق «مارکوس» هر دو مصمم شدند که برای زیارت به بیت المقدس بروند. وقتی برای تودیع نزد دو شاهزاده تنگوت «قون-بوقا» و «آی-بوقا» که آنها نیز نستوری مذهب بودند رفتند مورد استقبال شایانی از طرف این دو شاهزاده قرار گرفتند و آنها کوشش نمودند

۱- یکی از کلیساهای نستوری «یانگکچئو» را که «اودوریک دوپوردنون» بان اشاره نموده در اواخر قرن سیزدهم بنا شده و تاجری متمول موسوم به آبراهام آنرا بنانموده است. پلیو فرمان ساختمان آنرا که در ۱۳۱۷ صادر شده بدست آورده است. بکتاب مسیحیان در آسیای مرکزی ص ۶۳۸ رجوع کنید.

که این دو راهب را از سفر منصرف سازند و گفتند: «ما جهدمی کنیم که عابدان و کشیشان را از مغرب زمین باین جا بیاوریم و حالا شما هم دارید ما را ترک می کنید که بمغرب زمین بروید؟» چون دریافتند که تصمیم ربان صومه و همسفر او تغییر پذیر نیست شاهزادگان انگوت اسب و پول و آنچه را که برای عبور از آسیای مرکزی ضرور بود بآنها دادند. این دو زائر بدو از مملکت «تنگوت» یعنی شمال ایالت فعلی کان سو اطراف نینگ - هیا و سرزمینی که در آن نستوریان زیاد بودند گذشتند بقول خودشان «سردان و زنان و اطفال بملاقات ما می شتافتند زیرا نیروی ایمان نستوریان تنگوت بسیار قوی است». از راه های جنوب «لوب نور» و نهر «تاریم» به ختن رسیدند که تعلق بخاندان جغتائی داشت. ریاست آن خاندان در آن موقع با «دووا» بود. طبق نظر پلیو باید این سفر در حدود سنوات ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ صورت گرفته باشد (بصفحات بعد مراجعه فرمائید) جنگهائی که در آسیای مرکزی بین شاهزادگان چنگیزخانی در آن سنوات روی داده بود به «ربان - صومه» و «مارکوس» مجال نداد که مستقیماً از کاشغر بایران بروند. ختن دوچار قحطی شده بود و جنگ جمعیت کاشغر را تقلیل داده و راه کاشغر بسوی مغرب مسدود بود. ناگزیر بطرف شمال رهسپار شدند و به «تلاس» (اولیه - آتای امروزی) رفتند که خان اوکتای قآنی «قای دو» در آن اردوگاه خود را قرار داده بود این شاهزاده نیز از آنها بخوبی پذیرائی نمود و نامه هائی بآنها داد که باتکاء آنها توانستند از خطوط جنگی بگذرند و به خانات مغولی ایران که در آن اوقات باآقا خان بود برسند (۱۲۶۵ - ۱۲۸۲) چون به خانات ایران پیردازیم بقیه داستان این دو راهب نستوری را شرح خواهیم داد.

یکنفر نستوری دیگری که بخط چینی «نگاسی» یعنی عیسی نوشته می شود (۱۲۲۷ - ۱۳۰۸) و قطعاً مسیحی و عربی زبان بوده و از سوریه آمده بود در دستگاه قوییلای قآن عهده دار مشاغل مهمی شد. وی طبیب و منجم بود و برچندین زبان مختلف تسلط داشت، چندی در خدمت گیوک خان بود و بعد بخدمت قوییلای داخل شد و ریاست اداره منجمی باو واگذار گردید (۱۲۶۳) ظاهراً همین عیسی

باعث شد که در ۱۲۷۹ از طرف قویلائی فرمانی صادر شود و از تبلیغ و ترویج دین اسلام در چین جلوگیری کند. وی در سال ۱۲۸۴ - ۱۲۸۵ یکی از کارپردازان مهم مغول را موسوم به «چنگک-سیانگ-بولود» که بعنوان سفیر نزد ارغون خان بایران فرستادند همراهی نمود. در بازگشت به چین ریاست امور مذهبی عیسوی به وی واگذار شد (۱۲۹۱) و سرانجام بمقام وزارت ارتقاء یافت (۱۲۹۷). پسران او الیا، دنها، هی سو، ژورژ، لوك که جملگی مانند پدر خود نستوری بودند در دربار چین شاغل مقامات مهمی گردیدند.

قویلا و جانشینان او بین محافظین مخصوص خودشان در پکن سی هزار نفر «آلن» مسیحی داشتند که اینها طرفدار کلیسای مسیحی یونان بودند و در زمان سلطنت منگوقاآن آنها را از قفقاز بانجا آورده بودند. قبلا دیدیم که در ماه ژوئن ۱۲۷۵ یک عده کثیری از این «آلن» ها را بخیانته در محاصره «چن-چائو» واقع در شمال «یانگ-تسو» از طرف حکومت چینی «سونگ» قلع و قمع نمودند. آنچه از تصرف آن شهر عاید شد بفرمان قویلائی بخانواده آلن هائی که کشته شده بودند داده شد. اعقاب این «آلن» هادر ۱ ژویه ۱۳۳۶ نامه ای به پاپ «بنوای دوازدهم» نوشتند و مراتب اطاعت و انقیاد خود را به وی اعلام داشتند. سفارتی که نامه آنها را در شهر «آوین یون»^۱ در فرانسه بسال ۱۳۳۸ تسلیم نمود تحت ریاست آندره و گیوم-دوناسیو^۲ بود بمعیت یک نفر آلن موسوم به توقای.

آقای پلیو با تحقیقاتی که نموده باین نتیجه رسیده است که مذهبمانی نیز در دوران مغول فعالیت بیشتری حاصل نمود خاصه در فو-کین و حتی در زمان سلسله «سونگ» هم از فعالیت آنها آثاری باقی مانده است.

سفر مارکوپولو

«نیکولو پولو»^۳ و برادرش «مافتو پولو»^۴ دونفر تاجر ونیزی بودند که مدت های مدید در قسطنطنیه زندگی می کردند. در سال ۱۲۶۰ برای کسب اطلاعات

تجاری و بازرگانی از قسطنطنیه بروسیه جنوبی و خانات مغولی قبیاق رفتند. در کنار شط وولگای سفلی و شهر «سرای» (مارکوپولو نام آن شط را «دجله» نوشته است) خان قبیاق برکه نویان (برادر و جانشین باتو نویان) آنها را پذیرفت و این دو تاجر مجموعه جواهراتی را که داشتند باو فروختند (۱۲۶۴) بعداً از راه خوارزم به بخارا و خانات جغتائی رفتند و سه سال در آنجا ماندند زیرا راه بازگشت در نتیجه جنگ و جدالهایی که بین شاهزادگان مغول در گرفته بود آزاد و قابل عبور نبود. سرانجام مصمم شدند بهمراهی سفارتی که خان ایران «هولاکو» نزد برادر خود قوییلای قآن بچین می‌فرستاد به چین بروند. ناچار با این سفارت از راه معمولی کاروان‌رو که از «اترار» واقع در کنار سیحون می‌گذشت و آلمالیغ واقع در دره «ایلی» و «اویغورستان» نزدیک کوچنگ و «بیش‌بالیغ» و «تورفان» (این شهر را آنوقت قراخوجا می‌نامیدند) (مارکوپولو آنرا «قراچوکو» نوشته است)^۱ عازم چین شدند. قبل از رسیدن به مقصد خود از شهر «هامی» و «توئنگ‌هوانگ» نیز عبور نمودند و بالاخره به «پکن» یا «خان‌بالیق (خان‌بالغ)» رسیدند. قوییلای قآن مقدم آنها را گرمای داشت و با خوشی و خوبی آنها را پذیرفت و در موقع مراجعت بوسیله آنها از پاپ خواهش نمود که یکصد نفر عالم و فاضل و مسلط بر هنرهای هفتگانه را نزد او بفرستد. این دو برادر در سال ۱۲۶۶ چین را ترک نمودند و در ساحل بحرالروم به «لایاس» «لاژزو» یا «آیاس» که مهم‌ترین بندر ارمنستان صغری «کیلکیه» بود رسیدند و در آوریل ۱۲۶۹ وارد «سن‌ژان‌داکر» (عکا) گردیدند و از آنجا رهسپار رم شدند. تقاضای قوییلای قآن را نتوانستند انجام نمایند و علماء و فضلاء و فقهای برای رفتن بچین نیافتند و باز به «عکا» برگشتند و در آخر سال ۱۲۷۱ عازم چین شدند.

در این سفر ثانوی پسر «نیکولو» را که موسوم به «مارکوپولو» بود با خود بردند و این شخص سفرنامه‌ای نوشته که سندی است جاودانی.

۱ - مارکوپولو می‌نویسد که در این شهر تورفان عده‌ای نستوری مذهب می‌زیستند و در شمال بیش‌بالیق (بالغ) معدن پنبه کوهی است.

«مارکوپولو» از بندر «لاژازو» به همراهی پدر و عموی خود از راه «سیواس» به سلطنت نشین سلاجقه آسیای صغیر و خانان مغولی ایران رسید. جنگ آباقاخان با بنی اعمام خود - خانهای جغتائی ترکستان که بدسته «قایدو» و علیه آباقاخان ملحق شده بودند. راه ماوراءالنهر را بر روی این سه تاجر ونیزی بسته بود. ناگزیر بطور مورب از ایران گذشتند و از تبریز و سلطانیه و کاشان و بعداً از یزد و کرمان به هرمز^۱ رسیدند. مسلماً آنها میخواستند از هرمز سوار کشتی شده بچین بروند ولی همانطور که پلویو تصور نموده است در آن ایام سواحل چین جنوبی و بنادر مهم کانتون - تزیوئان - چئو - فوچئو - هانگچئو متعلق به سلسله «سونگ» بود و در تحت تصرف مغولان قرار نداشت. بنابراین چون به هرمز رسیدند در خطسیر خودشان تجدید نظری بعمل آوردند و برای رفتن بشرق اقصی از راه بحری صرف نظر نمودند. از طریق خراسان (مارکوپولو آنجا را بنام «سرزمین درخت خشک» یا «تک درخت» می نامد) بطرف آسیای علیا - نیشابور - شبورغان^۲ و بلخ (بلک)^۳ رهسپار شدند.

برای احتراز از ورود ب ماوراءالنهر که میدان جنگهای دائمی بین خان ایران و «اولوس» جغتائی بود «پولو» ها راه راکج گرفته از طرف بلخ بسوی شمال شرقی و بدخشان عازم شدند و از «پامیر» و دره «وکان (وخان)»^۴ واقع در شمال «بولور»^۵ بالا رفتند. از راه قدیمی ایریشم: «تاش کورگان (طاشقورخان)»^۶ یا «برج سنگی» (بطلمیوس ها) بطرف کاشغر سرازیر شدند. مارکوپولو در این جا باغهای زیبا و تاکستانهای سبز و خرم و استعداد سرشار تجارتي و بازرگانان محل رامی ستاید و می نویسد که «تجار این سرزمین بهمه جای می روند و کالاهای خودشانرا عرضه می دارند هم وی می نویسد که در کاشغر (کاسگر) عده ای نستوری وجود دارد و کلیسایی نیز بنا نموده اند. از کاشغر این تاجر ونیزی راه قدیمی «تاریم» و «یارقند» (یارکن) و «ختن» (کتن) و «کریا» (پم) و «چرچن» را که از کنار «لوب نور»

۱ - پلویو ثابت نموده است که مارکوپولو سهواً از شهر موصل و بغداد صحبت می کند و «پوله» نیز سهواً می نویسد که مسافر ونیزی از موصل و بغداد و بصره عبور نموده است. خطمیری که بیشتر مقرون بصحت می باشد همان است که

«سایکس» شرح داده است. کتاب (ایران) «Persia» ص ۲۶۲

۲ - Sapurgan

۳ - Balc

۴ - Tach Kourgan

۵ - Balor

۶ - Vocan

می‌گذرد پیش گرفتند و از شهری گذشتند موسوم به «لوپ». (سرارول اشتاین معتقد است که این شهر همان است که امروز «چارخلیق» می‌نامند) - از آنجا به «توئن» - هوانگ» یا شاچئو و بعد به «تنکوت» و «سوچئو» و «کان سو» و «کان - چئو» رفتند که چهارراه مهم بازرگانان آن زمان بوده - مسافرین ونیزی ما یکسال در این شهر ماندند و منتظر دستور و اوامر دربار مغول بودند. «مارکوپولو» می‌نویسد که نستوریان سه کلیسا در «کان - چئو» داشتند و در آنجا عده‌ای از کشیشان و زاهدان بودائی بودند و وی بطور مثبت و روشن تقوی و فضیلت راهبان بودائی را مورد ستایش قرار می‌دهد.

پس از این توقف یکساله در «کان - چئو» بطرف شرق روانه شدند و از «لئانگ - چئو» (ارگینول یا ارگیول) و «نینگ - هیا (اگری‌گیا)» گذشتند. در این شهر آخری که پایتخت سابق «تنقوت» (تنغوت) ها بود بیشتر اهالی و اکثریت آن پیرو کیش بودائی بودند ولی مارکوپولو می‌نویسد که عده‌ای نستوری نیز در آنجا بودند و سه کلیسا داشتند. این سه بازرگان از آنجا بسرزمین «اونقوت» ها رسیدند که اسم آنرا «تندوک» می‌نویسد. مرکز این سرزمین باید در نزدیکی شهر فعلی توقتو» یا «کوئی - هون - چنگ» باشد. «مارکوپولو» تعلق شاهزادگان «اونقوت» را بمذهب نستوری متذکر می‌شود ولی آنها را با خاندان «یوحنای عابد» اشتباه می‌کند یعنی با شاهان سابق کرائیت و همین اشتباه‌رانی «اودوریک دوپوردنون»^۱ تکرار مینماید نام «شاهزاده ژورژ» «کورگوز» را می‌برد که در آن ایام والی و حکمران اونقوت ها و از متابعین و مطاوعین خان بزرگ بوده و اشاره بوصلت خانواده های سلسله مغولی با خاندان سلطنتی اونقوت‌ها می‌نماید.

با بیرون آمدن از سرزمین «اونقوت» ها آنها داخل چین واقعی یا بطور دقیقی‌تر بگوئیم داخل چین شمالی شدند که مارکوپولو نیز مانند مغولان آنرا «ختای» می‌نامد بنام «کیتان» ها یا «ختائیان» که سابقاً تا قرن یازدهم مالک «پکن» بودند. از ناحیه «توقتو» بطرف اقامتگاه تابستانی قوییلای «شانگ‌تو»

(سیاندو یا چاندو) که امروز «دولون-نور» می‌نامند روانه شدند و در ماه مه ۱۲۷۵ بدانجا رسیدند.

در آنجا نامهٔ پاپ «گرگوار دهم» را به قوییلای قآن دادند و ظاهراً خان مغول مارکوپولو را در زمرهٔ دوستان خود جای داد. او را باقامتگاه زمستانی خود «خان‌البیق» (خان‌بالغ) (کامبالوک) که پکن امروزی می‌باشد برد. بشهادت خود «مارکوپولو» قوییلای او را داخل دستگاه اداری خودش نمود و چنانکه خواهیم دید مأموریت‌های محرمانه‌ای نیز باو واگذار کرد. با همهٔ این احوال چنین معلوم می‌شود که «مارکوپولو» هیچوقت بطور جدی زبان چینی را فرا نگرفت و برخلاف زبان فارسی را می‌دانست و غالباً اسامی جغرافیائی خود چین را بشکل فارسی نوشته و استعمال نموده است.^۱ از طرف دیگر مشاغل و وظائفی را که او و پدر و عموی او انجام داده‌اند ظاهراً خیلی مهم نبوده و سهواً بآن‌ها اهمیتی بسیار داده‌اند. اطلاعاتی را که این سیاح و نیزی ما راجع باستخراج نمک می‌دهد بنظر پلویو باین نتیجه می‌رسد که وی در ادارهٔ چینی برای ترتیب مالیات نمک استخدام شده بوده است. ظاهراً نیز بهمین سمت مدت سه سال در «یانگ - چئو» وی معاون رئیس محلی اداره نمک بوده است. ضمناً وظیفه‌ای را که وی بعمو و پیدرش در موقع محاصرهٔ «سیانگ - یانگ» نسبت می‌دهد (۱۲۶۸ - ۱۲۷۳) با اطلاعاتی که از منابع چینی داریم تطبیق نمی‌کند. اگر این ونیزی شهیر کم‌وبیش دربارهٔ مقام و منصب خود و خویشاوندانش مبالغه نموده آنچه مسلم می‌باشد این است که حتی با داشتن مشاغل جزئی و غیر مهم هم او توانسته است که شهرهای مهم چین را ببیند و بشناسد.

در کتاب «مارکوپولو» دو خطسیر وجود دارد یکی از پکن به «یون-نان» و دیگری از پکن به «فو-کین» در خط سیر اولی نام «تای - یوئان - فو» را بعنوان پایتخت (شان - سی فعلی) پینگ - یانگ فو یاد می‌کند و دومین شهر را «سی -

۱- در زمان مسافرت مارکوپولو زبان فارسی در آسیای مرکزی و آسیای شرقی زبان شاخص و معتبری بوده است. مقالهٔ تحقیقی پلویو در روزنامهٔ آسیائی سال ۱۹۱۳ شمارهٔ ۲ ص ۱۸۵.

نگان-فو» برمیشمارد که در ایالت «شن - سی» واقع بوده و یکی از پسران قویلی موسوم به «منگالا»^۱ در آن نیابت سلطنت را داشته است. بعداً با ذکر جزئیاتی بسیار از سایر شهرها و بلادی که در طرف «یون - نان» و سلطنت نشین «تالی» (کارایان یا کاراگیان) جای داشته اند صحبت می کند و با این وضع مسلم می شود که وی واقعاً دارای مأموریتی بوده است. بعد عازم دوشهر دیگر در ایالت «یون - نان فو» می شود که «یاشی (یاسی)» و کارایان نام داشته است و در آنجا عده کثیری مسلمان وجود داشته است. ایالت «یون - نان» یک نوع نایب السلطنه ای مخصوص بود که شاهزادگان خاندان چنگیزخان بآنجا اعزام میشدند قبلاً دیدیم که شاهزاده «اوقه چی»^۲ پسر قویلی (۱۲۶۷) و بعد «توقلق»^۳ تغلق (۱۲۷۴) و بعد «اسن» یا «سن تیمور»^۴ پسر «اوقه - چی» (۱۲۸۰) بحکمرانی آنجا منصوب شدند - مارکوپولو می نویسد وقتی که او به «یون - نان» رسید نیابت سلطنت آنجا برعهده «اسن» یا «سن - تیمور» بود. از جزئیات و تفصیلاتی که این مسافر ونیزی از جنگهای مغولان در بیرمانی می نویسد (لشکر کشیهای مغول در سنوات ۱۲۷۷ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۷ در سرزمین مین)^۵ چنین مستفاد می گردد که وی با قوای نظامی مغولان تا سرحدات آن مملکت رفته است. بهر حال او جزئیات نبرد ۱۲۷۷ را که در آن تیراندازان مغولی فیلان جنگی پادشاه «پاگان» را سراسیمه ساختند شرح می دهد. از فرار پادشاهشان موسوم به «بامو» بارتفاعات «ایرائوادی» و ورود مغولان به «پاگان» که در سنه ۱۲۸۷ روی داد مفصلاً صحبت می کند.^۶

خطسیر ثانوی را که مارکوپولو شرح نموده عبارتست از سفر از شمال بجنوب چین شرقی در محاذات دریای چین از پکن آمده واز «هو - کین فو»^۷ (کاسین فو)^۸ و «تسانگک - لو - چن»^۹ (سیانگلو)^{۱۰} و «تسی - یانگ»^{۱۱} (سیانگلی)^{۱۲} و «تسی - نینگ»^{۱۳}

۱ - رشیدالدین نام او را «مینگالا» ثبت نموده است. الحاق مترجم . ۲ - Ugetchi ۳ - Toughlouq
۴ - Easen, Yesen Temür ۵ - Mien ۶ - بکتاب هویر موسوم به «پایان سلسله پاگان» طبع سال ۱۹۰۹
مراجعه شود. ۷ - Ho-Kien fou ۸ - Cacianfu ۹ - Ts'ang-lou-tchen
۱۰ - Cianglu ۱۱ - Tsi-yang ۱۲ - Ciangli ۱۳ - Ts'i-ning

از توابع شان تونگ^۱ (سینگیماتو)^۲ و «هووی-نگان»^۳ واقع در مصب شط «هووی-هو»^۴ (که آنوقت مصب شط زرد بوده) و «یانگچئو»^۵ و «سوچئو»^۶ و «هانگ-چئو»^۷ و «ووچئو»^۸ از توابع «چوکیانگ»^۹ در جنوب لانکی^{۱۰} و نزدیک کیوچئو^{۱۱} و «چو-چئو»^{۱۲} و «چوکیانگ» «کین نینگفو»^{۱۳} وابسته به «فوکین»^{۱۴} و «فو-چئو»^{۱۵} که پایتخت «فوکین» امروزی است و از شهر «تزیوان-چئو»^{۱۶} عبور نموده است. چنانکه ملاحظه می‌توان نمود وی از شهر «تزیوان-چئو»^{۱۷} پائین تر نرفته و بنابراین ذکر از شهر «کانتون»^{۱۸} نشده است.

این چنین بنظر می‌رسد که «مارکوپولو» توانسته است با دو سفارتی که قوییلای به «چمپا»^{۲۰} و «سیلان» فرستاد برود. سفارت دومی برای این بود که بقایای مقدس بودائی من جمله «دندان بودا» را از سیلان بیاورند. در «سیلان» این مسافر ونیزی اطلاعات بسیار سودمندی درباره زندگی «بودا چاکیامونی»^{۲۱} بدست آورد و خلاصه آنرا با کمال درستی و صحت و زیبایی نوشته و بیادگار گذاشته است.

در بهار سنه ۱۲۹۱ «مارکوپولو» و کسان او بر کشتی نشستند تا بارو با باز گردند. خان ایران «ارغون» که نوۀ برادر قوییلای قآن بود از عموی بزرگ خود درخواست نموده بود که یکی از شاهزاده خانمهای مغولی از قبیلۀ «بایاوت» را بزوجیت باو بدهد. قوییلای شاهزاده خانمی را بنام «کوکچین» که از آن قبیله بود نزد ارغون خان فرستاد. چون در نتیجۀ جنگی که بین قوییلای و قایدو

Houai-Ho - ۴	Houai-ngan - ۳	Singiumatu - ۲	Chan-tong - ۱
Yang-tcheou - ۶	۵- مارکوپولو بسبک مغولان شطزرد را «قراموران» که بمعنای شطیاه می‌باشد نام می‌برد.		
Tchokiang - ۱۰	Wou-tcheou - ۹	Hang-tcheou - ۸	Sou-tcheou - ۷
Kien-ning fou - ۱۴	Tch'ou-tcheou - ۱۳	K'iu-tchéou - ۱۲	Lan-k'i - ۱۱
۱۸- شهر و بندر	Tsuan-tcheou - ۱۷	(Fgiu) Fou-tcheou - ۱۶	Fou-kien - ۱۵
Ts'uan-tcheou را که پایتخت ایالت فوکین می‌باشد مغولان «زیتون» می‌نامیده‌اند و مکرر در تاریخ رشیدی از این شهر بهمان نام مغولی «زیتون» یاد شده است. در صفحه ۶۴ چاپ تهران می‌نویسد: «مهندسان و حکمای ختای ... تقریر کرده‌اند که ممکن است از اکثر ولایات ختای و از دارالملک ماچین و از شهر خینکسای و «زیتون» و دیگر مواضع کشتی‌بخان بالیق بیاید.» از خان‌بالیق و زیتون که بندر هندوستان و دارالملک ماچین است چهل روز راه باشد.			
الحاق مترجم و در ص ۶۴ می‌گوید که بهاءالدین قندزی حاکم زیتون می‌باشد. (Cauton) ۱۹-			
۲- چمپا همان ناحیه ویت‌نام است. الحاق مترجم. Sagamoni Burcan ۲۱- مغولان بودا را بنام «پورکان» می‌خوانده‌اند.			

ادامه داشت راه‌ها بسته بود از خانواده «پولو» خواهشی کردند که آن شاهزاده خانم مغولی را از راه دریا با خودشان بایران ببرند. از این گذشته نیز چندین نامه خطاب به پاپ و سلاطین فرانسه و انگلستان و کاستیل بآنها دادند که بمقصد برسانند مسافرین ونیزی بدون تردید در «ویجایا» یا «شابان» (در نزدیکی بین‌دین)^۱ که پایتخت چمپا بود مدتی ماندند و بعد سوارکشتی وعازم تنگه‌ها و ترعه‌ها شدند و مدت پنج ماه در نتیجه وزش بادهای طوفانی درسواحل «سوماترا» ماندند. بعداً مانند تمام سیاحان و مسافرین آن دوران رفتند به «کولام» یا «کیلون» که بازار مهم ادویه‌فروشی در «تراوانکور»^۲ بود. بعداً از سواحل غربی شبه جزیره «دکان» بالا رفتند و بخلیج «کامبه»^۳ رسیدند و از آنجا بسواحل ایران دست‌یافتند و بجزیره هرمز رفتند. سپس از طریق کرمان و یزد داخل ایران شدند ولی وقتی که رسیدند ارغون‌خان وفات یافته بود. «پولو»ها آن شاهزاده خانم «کوکچین» را به پسر وی «غازان‌خان» که والی و سپهسالار خراسان بود تسلیم نمودند و خودشان به تبریز رفتند و از خان جدید «گیخاتو» ملاقات نمودند. سه ماه در آذربایجان ماندند و از طرابوزان باکشتی عازم قسطنطنیه شدند و در سال ۱۲۹۵ به «ونیز» مراجعت کردند.

درخشنده‌گی وضع اقتصادی چین در زمان تسلط مغول

یکی از مفیدترین قسمت‌های کتاب «مارکوپولو» تصویری است که وی از فعالیت اقتصادی دو منطقه چین یعنی چین شمالی که او آنرا بنام «ختا» که مشتق از «کیتان»های سابق می‌باشد ذکر می‌کند، و چین جنوبی و امپراطوری سابق سونگ که او «منزی» می‌نامد، کشیده‌است. فی‌المثل مطلع میشویم که در چین شمالی معادن زغال سنگ را استخراج می‌کرده‌اند. «نوعی سنگهای سیاه از رگه کوه‌ها بیرون می‌آورند و مانند بدنه‌های هیزم آنها را می‌سوزانند و بعدی این سنگها خوب سوخته میشود که در تمام ختای جز آنها چیز دیگری نمی‌سوزانند.»

استفاده از راه‌های بحری نیز جلب توجه آنها را نموده است. مخصوصاً اهمیت تجارتی «یانگ - تسه - کیانگ» که شریان اصلی اقتصاد چین بوده توجه او را بخود معطوف می‌دارد. «کشتی‌ها و کالاهای گرانبهایی که از روی این شط آمد و شد می‌کند، بعدی است که از تمام کشتیها و کالاهایی که در دنیای مسیحیت بر روی تمام انهار و شط‌ها و دریاها در حرکت می‌باشد بیشتر است» مارکوپولو می‌نویسد که «سالانه دویست هزار کشتی از این شط بالا و بسوی داخل ختا می‌رود و از عده سفاین و کشتیهایی که پائین می‌آید حرفی نمی‌زنم» - بعداً از «ترعه امپراطوری» صحبت می‌کند که قویلای قآن آنرا تعمیر و تکمیل نموده است و می‌توان برنج «یانگ - تسوی» سفلی را از آنجا و از این ترعه به پکن حمل نمود.

برای اداره کردن این تجارت عظیم در داخل کشور و برای ترتیب امور بازرگانی با هند و جزائر «انسولند» (اندونزی و فیلیپین) مؤسسات بسیار مهم و مقتدر راهنمایی تأسیس شده بود که با مؤسسات مشابه آن در ایالات «فلاندر» و «فلورانس» رقابت می‌نمود. مارکوپولو وقتی از ادارات راهنمایی تجاری «هانگ - چئو» صحبت می‌کند می‌نویسد که «آنقدر تاجر متمول و بازرگان ثروتمند در آنجا زیاد است و بعدی تجارت آنها مهم است که هیچکس قادر به تخمین آنها نیست. این را نیز باید بیفزایم که صاحبان این ادارات نه خودشان و نه زنانشان اصلاً دست بهیچ چیزی نمی‌زنند زندگی آنها بعدی با ثروت و نعمت و رفاه توأم است و آنها بعدی مراقب آرایشهای صوری و ظاهری خود هستند که گوئی هریک از آنها پادشاهی می‌باشد.» استعمال «پول - کاغذی» (که «مارکوپولو» آنرا بطنز و طیبت به کیمیا تشبیه می‌کند) باعث تسهیل معاملات می‌باشد. وی باز در این باره می‌نویسد که «هرکس با کمال میل این «کاغذ» ها را می‌پذیرد زیرا هرجای که مردم در سرزمین خان بزرگ با این اوراق برونند می‌توانند بهر نوع بیع و شری و خرید و فروشی اقدام کنند مثل اینکه زر سره در دست داشته باشند.» لیاقت و استعداد تجارتی چینیان حس تمجید و ستایش مسافر «ونیزی» را بسیار تحریک نموده است بطوری که مکرر از ثروت و تمول گوناگون آنها صحبت می‌کند: «کشتیهای بسیاری

از هند می‌آیند که از ادویه مختلف مانند فلفل و زنجبیل و دارچین ملو می‌باشد. از روی شط «یانگ - تسه» زورقها و قایقهای کوچک از میان چین کیسه‌های پر از برنج همراه می‌آورد و از «ترعه کبیر» آنها را برای دکاکین «هانگ - چئو» و «تزی - یوئان - چئو» می‌برد. این مغازه‌ها و دکاکین از کالاهای گرانبها ممتلی است. ابریشم‌های رشته و نرشته و منسوجات ابریشمی و پارچه‌های زربفت و بسیار مجلل و پارچه‌های اطلسی و ملبوسهای پارچه‌ای در شهر «زیتون» بسیار فراوان می‌باشد. در توصیف و تبیین وضع اقتصادی باز «مارکوپولو» بوصف مهم‌ترین بازارهای چینی می‌پردازد: خان‌بالیق (خان‌بالغ) «پکن» مرکز منسوجات شمال است (روزی نیست که هزار گردونه ابریشم داخل این شهر نشود و با آن ابریشم‌ها مقادیر بسیاری منسوجات زرین و پارچه‌های ابریشمی تهیه نگردد) در شهر سیندوفو^۱ «چنگ - تو»^۲ در ایالت «سه - چه اوئان»^۳ هر نوع پارچه ابریشمی بافته می‌شود و از چین به آسیای مرکزی صادر می‌کنند و «نانگین»^۴ یا «نامغین»^۵ (شاید «نگان کینگ»^۶ یا «کای فونک»^۷ و «سوغیو»^۸ «سوچئو»^۹ در «کیانک - سو»^{۱۰} که در آنجاها پارچه‌های زری ضخیم می‌بافند و «یانغیو»^{۱۱} (یانگ چئو»^{۱۲} در کیانک سو) که بازار بزرگ برنج ناحیه یانک تسه سفلی است. مارکوپولو مقام مخصوصی برای شهر قینسای^{۱۳} (هانگ چئو از چو کیانک) پایتخت سابق سونگها قائل شده است چه در زمان مغولان نیز چیزی از فعالیت اقتصادی آن کاسته نشده بود، و برعکس چون در تمام بازرگانی امپراطوری عظیم مغول سهیم شده بود بر اهمیت آن اضافه گردیده بود و مارکوپولو آن را یک نوع «ونیز» چین معرفی میکند ولی تجارت مهم آن قند و شکر بوده است. کشتیهای بسیاری که لاتعد ولاتحصی است از هند ادویه می‌آورد و منسوجات ابریشمی ساخت چین را بهند و «انسولند»

Namghin - ۵	Nangin - ۴	Sseu-Tch'ouan - ۳	Tch'eng-tou - ۲	Sindufu - ۱
Kiang-sou - ۱۰	Sou-tcheou - ۹	Sugiu - ۸	K'ai-fong - ۷	Ngan-King - ۶
Khansa و خینسا	Quinsi - ۱۳ نام قینسای	Yang-tcheou - ۱۲	Khingsai و خانزائی	Yangiu - ۱۱
Campsay و کامپسای	Cansay و کانسای	King-tsai یعنی «محل اقامت موقتی» می‌آید (پلیو) به کتاب مول		

بنام «توصیف مارکوپولو از قینسای طبع ۱۹۳۷ ص ۱۰۵ رجوع کنید.

(جزایر اندونزی و فیلیپین) و دنیای اسلام صادر می‌نمود. بهمین جهت بود که جمعیت زیادی مرکب از تجار عرب و ایرانی و مسیحی در آنجا زندگی می‌کردند. در پایان بنام ایالت «فو - کین» می‌رسد که در آن دو بندر بزرگ وجود داشته یکی «فو - چئو»^۱ و دیگری «تزی - یوئان - چئو»^۲ یا بندر «زیتون»^۳. بازرگانان «فوجئو» مقدار کثیری زنجبیل در مخازن خود دارند. در این شهر نیز مقادیر بسیار عظیمی قند و شکر فروخته می‌شود و بازار در وروارید و احجار کریمه که کشتی بانان از هند می‌آورند رونق فراوان دارد. »

مارکوپولو می‌نویسد که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مرکز تجارتی چین مغولی هنوز همان بندر «تزی - یوئان - چئو» است که «زیتون» نیز می‌نامند. وی علاوه می‌کند که «تمام کشتیهای هند با محمولاتی می‌آیند که عبارتست از ادویه مختلف و احجار کریمه و مرواریدهایی بسیار اعلا و ممتاز. این بندری است که تمام تجار چین جنوبی بدان روی می‌آورند و مرکز عظیم واردات چین می‌باشد. من بشما می‌گویم که در برابر یک کشتی حامل فلفل که از هند باسکندریه یا هر بندر دیگری از دنیای مسیحیت برود یکصد کشتی بسوی «زیتون» می‌آید.» این اطلاعات «مارکوپولو» را مسافر عرب ابن بطوطه^۴ وقتی که از بندر زیتون در حدود سال ۱۳۴۵ صحبت می‌کند تأیید مینماید.

چنانکه دیدیم بازار چین در دوران مغولان با بازار هندوستان و مالزی پیوستگی بسیار نزدیکی داشته است. بشهادت «مارکوپولو» سفائن چینی با تعداد بسیار کثیری به بنادر «جاوه» می‌رفته و «فلفل سیاه و جوز هندی و زنجبیل و کبابه و تخم میخک و سایر ادویه را وارد می‌کرده است و بازرگانان بندر «زیتون» از آنها منافع سرشار بدست می‌آوردند».

از طرف دیگر نیز می‌دانیم که قوییلای و جانشینان او پیمان‌های واقعی

۱ - Fou-tcheou - ۲ Ts'iu'an-tcheou - ۳ Caïton - ۴ ابن بطوطه می‌نویسد که : بندر زیتون یکی

از وسیع‌ترین بنادر دنیا است. من اشتباه می‌کنم. بندر زیتون بزرگ‌ترین بندر دنیا است. «شهر «تیهوئا» که مارکوپولو آنرا «تن‌جیو» نوشته و در ایالت «فو-کین» واقع بوده دارای ظروف بسیار عالی بوده که ما «چینی» می‌نامیم.

تجارتی با راجاهای «تروانکور» و «کارنات» منعقد نمودند - کشتیهای چینی منظمآ کیسه‌های پر از ابریشم خالص و منسوجات ابریشمی و حریر و اطلس و منسوجات زریفت به «کاوری پاتام»^۱ و «کایال»^۲ و «کولام»^۳ و «سیلان» می‌آورد و در مراجعت بچین مقادیر بسیاری فلفل و زنجبیل و هیل و دارچین و جوز هندی و منسوجات پنبه‌ای هندی و مرواریدهای اقیانوس هند و الماس «دکان»^۴ (دکن) می‌برد.

استقرار شاخه کهنتری از سلسله مغولی چین در ایران باعث گردید که بین ایران و چین نیز روابط تجارتی و بازار داد و ستد گرم‌تر شود. خانان ایران از خاندان هولاکو با این که در میان جهان اسلام جای داشتند معهذا ذوق و سلیقه مغولی را کاملاً نگاه داشته بودند و آنچه را که با تجمل آنها تطبیق می‌نمود مخصوصاً منسوجات ابریشمی و ظروف چینی از چین وارد می‌کردند. نفوذ نقاشان و صورتگران چینی در طرز نقاشی ایرانیان نیز از همان دوران پدیدار شد. در برابر این واردات باید دانست که ایران مغولی نیز قالی و زین و برگ و آلات و ابزار سواری و اسلحه و اشیاء مفرغی و میناکاری را بچین صادر می‌نمود.

سفرنامه‌های مارکوپولو و «پگولوتی»^۵ شهادت می‌دهند که تسلط مغولان دنیای چین را با اروپا در تماس تجارتی گذاشت. دو راه بسیار طولانی در پایان قرن سیزدهم مغرب زمین را بشرق اقصی متصل نموده بود. اول راه قبیچاق تا شهر «توئن - هوانگ»^۶ می‌باشد که برای مغرب زمین از تجارتخانه‌ها و پایگاه‌های تجار و عمال «ژنی» و «وینزی» در شبه جزیره کریمه (یا بطور دقیق‌تر بگوئیم از «تانان» و مصب شط دون) شروع میشد. منازل و مراحل مهم این راه عبارت بود از «سرای» پایتخت خانات مغولی قبیچاق واقع در ساحل شط «ولگا». اترار واقع در ساحل سیحون وسطی، تلاس و «بلاساغون» واقع در مغرب «ایسی - گل» - پس از

Dekhan - ۲

Kulam (Quilon) - ۳

Cail (Kayal) - ۲

Caveripatam - ۱

۵- Pegolotli این کتاب در شهر فلورانس بین ۱۳۳۵ و ۱۳۴۳ نوشته شده است. بکتاب هاید بنام «تاریخ بازرگانی در شرق نزدیک» مجلد اول ص ۱۸۰ - رجوع کنید - نام کتاب «پگولوتی» بزبان ایتالیائی بدین قرار است:

Touen-houang - ۶

Pratica della Mercatura

«ایسی گل» یک راه فرعی بالا بطرف مغولستان می‌رفت که از ناحیه «ایمیل» و «ایرتیش سیاه» و «اورونگو» می‌گذشت و به «قراقروروم» بالای نهر «اورخون» می‌رسید و از آنجا بطرف «پکن» سرازیر میشد. یک راه فرعی دیگر نیز از مغرب «ایسی گل» شروع میشد و بآلمالینگ (نزدیک کولجا) واقع در «ایلی» علیا و «ییش-بالیق» (ییش بالغ) (دزیمسای امروزی) و «هامی» و «سو-چئو» درایالت «کان-سئو» می‌رسید و از آنجا داخل چین میشد. یک راه مهم دیگری از خانات مغولی ایران می‌آمد. یا از شهر طرابوزان که پایتخت دولت یونانی‌ای بود که در ساحل دریای سیاه جای داشت یا از شهر «لازازو» که مهم‌ترین و فعال‌ترین بندر سلطنت ارمنستان صغیر «کیلکیه»^۱ و نزدیک سوریه واقع بود. بهر صورت این دو جاده از فراز قسمت خاوری مملکت سلجوقی آسیای صغیر که مطیع و دست‌نشانده ایلخانان مغولی ایران بودند می‌گذشت. از آنجا به تبریز می‌رفت که در آن دوران می‌توان گفت پایتخت ایلخانان مذکور بوده است. پس از تبریز منازل بعدی معمولاً عبارت بود از قزوین، ری، مرو، سمرقند، تاشکند (آنوقت‌ها آنرا چاچ می‌نامیدند)، کاشغر، کوچا، تورفان، هامی و «کان-سو»، یا از راه مرو، بلخ، بدخشان، کاشغر، ختن، لوب‌نور، به «توئن-هوانگ» می‌رسید. از این راه‌ها وجاده‌های کاروانرو کالاهای شرق اقصی مستقیماً باروفا می‌رسید.

در کنار این راه‌هایی که از خشکی و قاره می‌گذشت و با راه باستانی ابریشم تطبیق می‌کند تصرف و تسلط مغولان راهی دریائی باز و دایر نمود که آنرا «راه ادویه» نامیدند. هنگامی که آن قسمت از ایران که هنوز زیر تسلط اعراب و سلاجقه بود عملاً از مغرب زمین دور و مهجور مانده بود خانان مغولی در قسمت خودشان در ایران درها را بر روی تجار و مبلغین مسیحی که می‌خواستند از راه بحری عازم چین بشوند باز و گشوده نگاهداشتند. از سقوط خلافت بغداد تا فیروزی قطعی اسلام در خانات ایران مسافرین لاتینی بدون اشکال از ایران می‌گذشتند و از تبریز به هرمز می‌رفتند و در آنجا بر کشتی می‌نشستند و به «تانا» و «کیلون» و «زیتون» رهسپار

میشدند. سفر «اودیریک دو پوردنون»^۱ که بزودی بشرح آن می‌پردازیم مبین وضع آن بلاد و مسافرت در آن دوران می‌باشد. بطور متقابل نیز پارچه‌های حریر و ابریشمی و ادویه «انسولند» و «هند» را به «هرمز» می‌آوردند و از این جا کاروانها از میان ایران مغولی آن امتعه را بیازار بزرگ تبریز می‌بردند و از تبریز به بنادر مسیحی طرابوزان یا «لاژازو» حمل می‌کردند.

در این جا باید در قید این نکته پا فشاری نمود زیرا مهم‌ترین سودی که از تسلط مغولان و از خونهائی که در آن قتل و قتلها ریخته شد عاید گردیده همین نکته است یعنی ایجاد وحدت و اتصال چین و ترکستان و ایران و روسیه بهم در زیر لوای یک امپراطوری عظیم که نظام آن را یک «پاسای» سخت و خشن که بوسیله شاهان دقیقی که مراقب امنیت راه‌ها و ایمنی کاروان‌ها و مسافری بودند در دست داشت. تمام ادیان و مذاهب در آن امپراطوری وسیع و عظیم آزاد و محترم بودند. راه‌های زمینی و دریائی دنیا را که از پایان عصر عتیق مسدود بود بر روی همه باز و گشوده نگاهداشتند. اما سفرهای خانواده «پولو» نشان می‌دهد که فعالیت‌هائی خیلی بیشتر از آنچه با نام «مائس تی‌تیانوس»^۲ توأم شده وجود داشته است. باید اعتراف نمود که حقیقتاً برای نخستین بار در تاریخ دنیا چین و ایران و مغرب‌زمین جداً با یکدیگر تماس یافتند و این نتیجه غیر منتظر و سعادت‌بخش برای تمدن دنیا محصول تصرف و تسلط مخوف خاندان چنگیزخانی است.

مذهب کاتولیک در چین در دوران پادشاهی سلسله مغول

سفر خانواده «پولو» واقعه‌ای استثنائی نبود. در سال ۱۲۹۱ یک بازرگان ایتالیائی موسوم به «پتروس دولوکالنگو»^۳ از تبریز عازم چین شد، آنهم با عبور از اقیانوس هند. وی در پکن مستقر و مقیم شد و دولت و ثروتی بدست آورد زیرا می‌بینیم که در سنه ۱۳۰۵ یک قطعه زمینی در مجاورت قصر امپراطوری به کشیش فرانسیسکن موسوم به «ژان دو مونت کورینو»^۴ بخشید. در حدود بیست سال بعد

۳- Petrus de Lucalongo

۲- Maës Titianos

۱- Odoric de Pordenone
۴- Jean de Montecorvino

یکنفر از اهالی بندر «ژن» موسوم به «آندالو دوساوین یانو»^۱ نیز عازم چین شدو مورد اعتماد و اطمینان خان بزرگ قرار گرفت. وی پس از چندی بعنوان سفیر کبیر مغول بمغرب زمین آمد و باز در سال ۱۳۳۸ ظاهراً از راه «تاننا» بچین مراجعت نمود.^۲

در همان اوقاتی که این بازرگانان جسور و با جرأت بشرق اقصی می رفتند در همان ایام نیز مبلغین مسیحی عازم چین میشدند. در سنه ۱۲۸۹ پاپ نیکولای چهارم که بوسیله «رابان صومه» مطلع شده بود که دسته های بسیاری مسیحی در بین اهالی بومی امپراطوری مغول یافت می شود (بزودی بشرح آن می پردازیم) بی درنگ کشیش فرقه فرانسیسکن «ژان دو مونته چورونو» را بانامه هایی چند نزد ایلخان ایران ارغون خان و خان بزرگ قویلای قآن اعزام داشت. این نماینده پاپ چندی در تبریز نزد ارغون ماند و در سنه ۱۲۹۱ بهند رفت و سیزده ماه در «ملیاپور»^۳ در معیت تاجر سابق الذکر «پتروس دولوکالنگو» توقف نمود و از آنجا با کشتی بچین رفت و در آنجا از طرف خان بزرگ تیمور قآن نوه و جانشین قویلای باخوبی و خوشی پذیرفته شد. «اودوریک دو پوردنون» در این باره چنین می نویسد: «یکی از «برادران» کهتر ماکشیش دربار امپراطوری است. هر وقت که امپراطور می خواهد اسب دوانی کند این کشیش برای او دعا میخواند و از خداوند سلامت او را می طلبد. امپراطور نیز با کمال خضوع و خشوع صلیب را می بوسد».

«مونته چورونو» در پکن دو کلیسا بنا نمود. یکی از آنها ساخته سخاوت و کرامت تاجر ایتالیائی «پتروس دولوکالنگو» است که با وی از «ملیاپور» در سال ۱۳۰۵ بچین آمد. در چند سال او «بیش از ده هزار نفر تتر»^۴ را غسل تعمید داد و بمذهب کاتولیک در آورد و کتاب ادعیه را یکی از زبانهای که بین پیروان او رایج بود ترجمه کرد. او بالاخص توانست که شاهزاده «انقوت» موسوم به گورگوز

۲- کتاب هید بنام «تاریخ تجارت در شرق» مجلد ۲ ص ۲۱۸

۱- Andalo de Savignano

۴- پلیدو در کتاب «مسیحیان آسیای مرکزی و شرق اقصی» تونگ پوئو ۱۹۱۴

۳- Méliapour

(یعنی ژورژ) را که نستوری بدنیا آمده بود^۱ بمذهب کاتولیک در آورد. این واقعه بسیار مهم و سودبخش بود زیرا «شاهزاده ژورژ» بدین ترتیب موفق شد با مقام مهمی که در دربار داشت بطور مؤثرتری از مبلغین دین مسیح حمایت نماید. شاهزاده مزبور داماد تیمورقآن بود. پسر جوان «گورگوز» در موقع غسل تعمید «شونگان» نامیده شد که بمعنای «ژان» می باشد و این با احترام نام شرعی خود «ژان دو مونت» چورونو» صورت گرفت.

در سال ۱۳۰۷ پاپ «کلمان پنجم» «مونت چورونو» را بسمت و مقام «آرشوک» در خان بالیق (خان بالغ) منصوب نمود. در سال ۱۳۱۳ سه نفر «فرانسیسکن» بسمت معاونت «چورونو» به پکن آمدند. نام آن سه نفر بدین قرار است: «آندره دو پروز»^۲، «ژرار»^۳ و «پرگرینو»^۴ در همان سنوات باز پاپ سه برادر به نام های طوماس و «ژرم»^۵ و «پیردو فلرانس»^۶ را نزد مغولان اعزام داشت. «ژرم» بسمت اسقف «کریمه» منصوب شد و حوزه مأموریت او شامل خانات قباچاق هم میشد. «ژرار» بسمت اسقفی بندر «زیتون» منصوب شد (بندر تزیونان - چئو واقع در ایالت فو - کین). در این شهر یک خانم ارمنی بسیار ثروتمندی یک کلیسا بنا نمود. پس از مرگ «ژرار» مقامش به «پرگرینو» رسید و چون او در سال ۱۳۲۳ - ۱۳۲۲ درگذشت مقامش به «آندره دو پروز» رسید. دولت مغول وعمال آنها نسبت بمبلغین مسیحی کمال مساعدت را معمول می داشتند و در نامه ای که «آندره دو پروز» برؤساء مافوق خود نوشته و از بندر «زیتون» بتاریخ ژانویه ۱۳۲۶ فرستاده معاضدت و مساعدت آنها را صراحتاً اعلام داشته است. می بینیم که خان بزرگ در آن زمان «یسون تیمور» شهریه ای معادل یکصد فلورن طلا به «آندره» می داده است. «آندره» علاوه می کند که نزدیکی «زیتون» صومعه ای ساخت که در

۱- مول - کتاب بنام «مسیحیان در چین» ص ۱۹۱ ۲- André de Pérouse سنه ۱۳۱۸ که درنامه آندره

دو پروز ذکر شده و آنرا تاریخ ورود وی به پکن می دانند مسلماً اشتباه است و «مول» متوجه این اشتباه شده سنه ۱۳۱۳

را صحیح دانسته است (کتاب مسیحیان در چین ص ۱۹۲-۱۹۱) رجوع کنید

Gérard - ۳

Pierre de Florence - ۶

Jérôme - ۵

Peregrino - ۴

آن بیست و دو راهب زندگی می‌کنند و او وقت خودش را بین کلیسا و آن صومعه‌ای که در کوهستان بنا شده‌می‌گذرانند.

پس از «مونتۀ چورونو» و «آندره دو پروز» مشهورترین مبلغ کاتولیک در چین مغولی «اودوریک دو پوردنون» می‌باشد. (وی از فرقهٔ فرانسیسکن بود و در حدود ۱۲۶۵ بدنیا آمده و در ۱۳۳۱ وفات یافته است) این راهب جهان‌گرد از ایتالیا به «طرابوزان» آمد و بدواً بیخانات مغولی در ایران رفت و به تبریز وارد شد وی اهمیت تجارتي این شهر را تشریح می‌کند و می‌نویسد که «این شهر آنچه را که برای خان ایران می‌آورد بیش از مجموع عایدات تمام سرزمین فرانسه است برای پادشاه آن کشور». سپس بدسته‌ها و جمعیت‌های نستوری مذهب و ارمنی آذربایجان پرداخته که عدهٔ آنها بسیار بوده است. او در نظر داشته است که از ایران شرقی عازم هند شود ولی چون به یزد رسید ناچار بازگشت شد زیرا تعصب مسلمانان آن سرزمین طوری شدید بود که مجال سفر نمی‌داد. این نکته را نیز باید علاوه نمود که در سنوات ۱۳۱۳ - ۱۳۱۵ ایران شرقی صحنهٔ جنگهای برادرکشی بود. خان ایران اولجایتو با ایلخان‌خاندان جغتائی ترکستان «اوزون‌بوقا» و برادر-زادهٔ «اوزون‌بوقا» موسوم به «داودخوجا» فرمانروا و مالک افغانستان در جنگ بود. علاوه براین ارتباطات بین ایران شرقی و هند سخت مشکل شده بود زیرا از سنهٔ ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۷ مغولان ترکستان که از شاخهٔ خاندان جغتائی بودند لشکریانی برای غارت و چپاول به پنجاب می‌فرستادند ناگزیر «اودوریک» بطرف مغرب مراجعت نمود و به عراق عرب رسید و در بصره سوارکشتی شد و از هرمز گذشت و از همان راه دریائی بطرف هند روانه شد. محتمل است که در سنهٔ ۱۳۲۲ یا شاید در اواخر ۱۳۲۳ یا ابتدای ۱۳۲۴ به «تانا» رسیده باشد که در نزدیکی «بمبئی» واقع است. وی باز مانده‌های مقدس چهار نفر فرانسیسکنی را که مسلمانان بقتل رسانده بودند (۹ تا ۱۱ آوریل ۱۳۲۱) بدست آورد. «اودوریک» از آنجا بسواحل «مالابار» که سرزمین واقعی «ادویه» و مملکت فلفل بود رفت و یادداشتهای

گرانبهائی در این باره تهیه نمود که بشدت مورد علاقه بازرگانی آن دوران بود.^۱ از آنجا بزیارت «سان تومه» یا «میلیاپور» رفت زیرا چنین شهرت داشت که جسد یکی از حواریون «توماس» در آنجا بوده است.^۲ در آن حدود نیز عده بسیاری مسیحی زندگی می کردند و می نویسد که این جامعه کهن سال نستوری در این جا و این محیط بت پرستان چنان دوچار انحطاط گردیده که بزودی پیرستش اصنام تنزل خواهد نمود. «رپروک» نیز از مغولستان این چنین می نویسد که علماء مذهب نستوری که با شمن ها در این سرزمین مجادله دارند چنان دوچار تدنی و تنزل شده اند که تقریباً بپایه شمن ها نزول کرده اند. اراجیف و اباطیل هنود و تعصب مفرط که باعث میشد خودشانرا زیر گردونه بتهای خودشان بیندازند این راهب مقدس را چنان متغیر و مغموم ساخته بود که او نیز مانند زائر بودائی قرن هفتم «هی - یوئان - تزانگ» علیه این خرافات و این اباطیل کارش بفریاد و ضجه کشیده است. بهر حال «اودوریک» بعداً به «سیلان» و «جاوه» رفت و از آنجا به «چمپا» و از آنجا بچین رهسپار شد.

«اودوریک» به کانتون رسید و اسم این شهر را بسبک «اعراب سنگالان» یاد می کند. از کثرت جمعیت و ثروت این کشور و فراوانی و ارزانی امتعه و طبع صنعتگر و فعال اهالی آن بحث می کند و می نویسد که مردم این جا بازرگان ماهر یا صنعتگر زبردست بدنیا آمده اند و در این سرزمین معابد بعدی است که می توان آنرا «عبادتگاه خلق»^۳ نام نهاد. نسبت به بندر «زیتون» نیز (منظور همان بندر «تزیوئان - چئو» است) نیز اظهار علاقه می کند و می نویسد که این شهر «دوبرابر از رم بزرگ تر است. در زیتون بدیدن صومعه «فرانسیسکن» که قبلاً ذکر آن را کردیم رفت و از کلیسای عظیمی که «اخوان فرانسوای مقدس» ساخته اند تمجید مینماید و پس از آن نیز بدیدن صومعه دیگری رفت که در کوهستان آن بندر

۱- اودوریک. چاپ کوردیه ص ۹۹ ۲- شرح زندگی «سن توماس و سن تومه» در مجله انجمن آسیائی بنگاله در سال ۱۹۲۴ طبع شده است. ۳- درباره اهمیت این شهر و صدور ظروف لعابی بطرف هند و بین بکتاب ابن بطوطه ترجمه دفرمری مجلد چهارم ص ۲۷۲ رجوع کنید.

ساخته اند. شهر «هانگ - چئو» که در کتاب خطی خود، آنرا «چانسای» می نامد توجه او را بسیار جلب نموده است و می نویسد که «بزرگ ترین شهرهائی است که در دنیا وجود دارد، بین دو دریاچه واقع است و معبرهای آبی و بحیره های کوچک مانند «ونیز» در آن زیاد است.» درباره این عوامل بسیار مختلف، چینی، مغولی، بودائی، نستوری، مسلمان و غیره، که در این شهر بسیار بزرگ با هم زندگی می کنند «اودوریک» حسن اداره و تشکیلات مغولی را مورد تمجید و ستایش قرار می دهد و می نویسد: «همین موضوع که این نژادهای مختلف می توانند با صلح و سلم با هم در این جا زیست کنند و یک قدرت تمامی آنها را اداره کند بنظر من یکی از بزرگترین بدایع تحسین آمیز دنیا است.» روزی در «هانگ - چئو» یکی از اشراف مغول که مسلماً از کیش نستوری بمذهب کاتولیک درآمده بود (بوسیله همان برادران فرانسیسکن) به «اودوریک» برخورد و بزبان ترکی وی را «آتا» خطاب کرد و باو تعیت گفت (آتابمعنای پدر است) در نتیجه مساعدت این نجیب زاده مغولی او توانست یکی از معابد بودائی را ببیند و درباره تناسخ با علماء بودائی بحث و فحوص کند.

«اودوریک» از «هانگ - چئو» به قلین فو یا کین لینگ فو که همان نانکن است و بعد به «یانگ - چئو» رفت و در آن شهر یک صومعه فرانسیسکن و چندین کلیسای نستوری دید و بعد به «شان - تونگ» رفت که آنرا بازار مهم ابریشم معرفی می کند. سرانجام بشهر «خان بالیق (خان بالغ)» که «پکن» می باشد رسید. می نویسد: «خان بزرگ در این شهر اقامت دارد. کاخ وی چنان وسیع است که دیوارهای آن چهار میل طول دارد و در قصر اصلی نیز چندین قصر فرعی موجود است. اقامتگاه امپراطوری دارای چندین حصار می باشد که گرداگرد کاخ را احاطه نموده است تمام آن کاخها مسکون است و اقامتگاه خان بزرگ و تمامی خاندان وی و کارکنان و خدمه دربار پشت دیوار و حصار دومی واقع می باشد. در داخل آن حصار ثانوی یک تپه مصنوعی ساخته اند که کاخ امپراطور بر رأس و قله آن بنا شده است. درختان بسیار زیبا بر روی آن تپه کاشته اند و بهمین جهت

آنها «سبز تپه» می نامند. این تپه از یک دریاچه و برکه ای احاطه شده و در میان دریاچه یک پل شگفت انگیزی ساخته اند که من در تمام عمرم پلی بدین زیبایی ندیده ام چه از حیث نوع و خوبی مرمر و چه از حیث ظرافت در فن معماری. در آن برکه مقدار کثیری پرندگان از قبیل بط قو غاز وحشی و غیره مشغول شناوری هستند. بدین ترتیب خان بزرگ برای لذت از تفریح شکار مجبور نیست از محوطه کاخ امپراطوری خارج شود. در داخل کاخ نیز یک باغ وسیعی است ملو از حیوانات و جانوران وحشی».

پس از این «اودوریک» بطرز پذیرائیها در دربار چنگیز خانیان می پردازد (در این جا مربوط به خان بزرگ «ییسون - تیمور» نتیجه قویلائی قآن می باشد که از ۴ اکتبر ۱۳۲۳ تا ۱۵ اوت ۱۳۲۸ سلطنت کرد) و می نویسد که: «وقتی که خان بزرگ بر سریر امپراطوری می نشیند اولین ملکه بطرف چپ او می نشیند آنها یک پله پائین تر از امپراطور پس از ایشان روی پله سوم سه زوجه دیگر و بعد از آنها خانمهای دیگری که دارای خون پادشاهی هستند. در سمت راست خان بزرگ پسر ارشد وی جای دارد و پس از ایشان سایر شاهزادگان خاندان سلطنت جای می گیرند.» و اما من «برادر اودوریک» سه سال و نیم در این شهر «پکن» ماندم و بهمراهی «برادران» کهترم که صومعه ای دارند و در دربار خان بزرگ صاحب مقام و رتبتی می باشند، چون گاه گاه برای دعا و تقدیس بدیدن خان بزرگ می رفتیم من سعی نمودم اطلاعاتی کسب کنم و با کمال دقت مراقب اوضاع بودم... یکی از «برادران» ما (ژان دو مونته چورونو) آرشوک دربار امپراطوری است و هر وقت که خان بزرگ عزم سفر دارد او برای دعای خیر بخدمتش می رود. یکی از روزها که امپراطور به پکن باز می آمد اسقف و «برادران» کهتر من و خود من برای استقبال بفاصله دو روزی پکن رفتیم. ما با جمعیتی طرف خان رفتیم که بر روی تخت نشسته بود و تخت هم بر روی ارا به ای قرار داشت. ما حامل یک صلیبی بودیم که بر نوک تیرک بلندی نصب بود و سرود مذهبی «یا ای روح مقدس» را ترنم کنان می خواندیم. چون بنزدیکی گردونه سلطنتی رسیدیم صدای ما را شناخت و ما را

بمحضور خود فرا خواند . وقتی که نزدیک او رسیدیم و همچنان صلیب را بلند و بالا نگاه داشته بودیم کلاه از سر خود برداشتند کلاهی چنان گرانمایه که حتی بهای آنرا نیز نمی توان تخمین نمود . و در برابر صلیب برای تقدیم مراتب احترام سر خود را خم کرد . اسقف مراسم تقدیس را بجای آورد و خان بزرگ با کمال خضوع و خشوع صلیب را بوسید . من در آن وقت اسپند در مجمر ریختم و اسقف خان را بخور اسپند داد . چون بنابر سنن جاریه هر کس که بمحضور اعلیحضرت مشرف می شود باید هدیه ای تقدیم کند ما نیز با یک سینی نقره پر از میوه شرفیاب شدیم و هدیه ما را با کمال خوشروئی قبول فرمودند و یکی از آن میوه ها را نیز ظاهراً خوردند . بعداً ما بکنار رفتیم تا سواران و جنبیتیان که در عقب ارابه امپراطوری می آمدند ما را مجروح نمایند . بعداً نزد بعضی از اعیان و بزرگان همین جنبیتیان که مدتها قبل مراسم تعمید را مجری نموده بودند رفتیم (اینها ترکان نستوری بودند که بمذهب کاتولیک درآمده بودند) آنها نیز هدایای ناقابل و حقیر ما را پذیرفتند و آن چنان رفتار نمودند که گوئی تحف و هدایای گرانبھائی بآنها داده ایم . «اودوریک» ما را از شکارهای بسیار عظیم که برای خان بزرگ در جنگلهای امپراطوری بفاصله بیست روز از پکن ترتیب داده اند مطلع میسازد . خان بزرگ بر روی فیل سوار است و خان ها و شاهزادگان و اشراف مغولی به تیراندازی می پردازند . «فریاد حیوانات و پارس سگ ها و یوزها آنچنان قوی است که شخص دیگر هیچ چیزی جز نعره جانوران و نباح کلاب نمی شنود» بعداً مانند جد خودش چنگیزخان «ییسون تیمور» وقتی که شکار را کافی دانست حلقه ای را که دور حیوانات با شکاربانان کشیده شده برمی گیرد و بآنها می گوید که از شر تیر شکار افکنان جان سلامت برده اند آزادی می بخشد .

«اودوریک» از حسن اداره و ترتیب «پست» در امپراطوری مغول صحبت می کند . «چاپار» ها با نهایت سرعت بر روی اسبها یا اشتران سریع السیر سوارند و چون بنزدیک منزل «یام- الحاق مترجم» میرسند درنگیری که همراه دارند می دمند و محافظین آن «یام» از نزدیک شدن پیک بدین ترتیب آگاه میشوند و فوراً اسب یا

اشتر دیگری را حاضر می‌کنند. چاپار نامه‌ها و چیزهایی را که هست می‌گیرد و بر زین می‌نشیند و سریعاً بسوی «یام» بعدی می‌رود و همین ترتیب همواره ادامه می‌یابد. «خان بزرگ» بدین ترتیب در مدت بیست و چهار ساعت از اخبار و وقایع جاهائی مطلع می‌گردد که با اقامتگاه اوسه روز فاصلهٔ اسب مسافت دارد».

پس از دو یا سه سال توقف در پکن «اودوریک دو پوردنون» در حدود سال ۱۳۲۸ این پایتخت را ترک نمود و از راه آسیای علیا باروپا مراجعت کرد. از سرزمین اونقوت و ترکان نستوری چنانکه دیدیم، عبور نمود و یکی از شاهزادگان آن قوم «ژورژ» متوفی بسال ۱۲۹۸ قبلاً توسط «ژان دو مونتچورینو» داخل مذهب کاتولیک شده بود. چون صحبت از نستوریان است «اودوریک» نیز مانند سلسش «مارکوپولو» این شاهزادگان و سلاطین اونقوت را با «یوحنای عابد - ژان کشیش» که از قوم کرائیت بوده مشتبه می‌کند ولی آنچه قطعی می‌باشد این است که وی از شاهان «اونقوت» سخن می‌راند که مکرر با شاهزاده‌خانهای چنگیزخانی ازدواج می‌نمایند. (به ص. ۵۰۰ رجوع شود) سپس از شهر «توزان» صحبت می‌کند که پایتخت اونقوت‌ها بوده و آقای پلیو تحقیقاتی نموده و باین نتیجه رسیده است که منظور شهر «تونگ - چنگ»^۱ می‌باشد که امروز آنرا «توقتو»^۲ می‌نامند و شاید هم شهر «سوئی - یوئان» باشد. از سرزمین «اونگوت»^۳ ها عازم سرزمین «کانزان» یعنی «کان - چئو»^۴ در ایالت «کان - سو» شده متذکر می‌شود که در سراسر این راه کاروان رو شهرها و قصبات آنچنان بهم نزدیک است که وقتی از شهری خارج میشوید بارو و حصار شهر بعدی را بعشم می‌بینید. ظاهراً «اودوریک» یکی از راه‌های فرعی صحرای «گوبی» را در شمال یا در جنوب «تاریم» در پیش گرفته و در حین عبور اطلاعات مفیدی در بارهٔ تبت و قدرت و اختیارات خدائی «لاما»ها کسب نموده ولی داخل آن سرزمین نگردیده و بعضی‌ها سهواً مدعی شده‌اند که وی به تبت هم رفته است. در ماه مه ۱۳۳۰ بشهر «پادو» مراجعت نمود و در ۱

ژانویه ۱۳۳۱ در صومعه خود در «اودین» پس از آنکه خاطرات مأموریت و سفرش را تقریر و تحریر نموده بود وفات یافت.

آرشوک پکن «ژان دو مونته چورونو» که از «اودوریک» پذیرائی کرده بود پس از مسافرت وی از چین در سنه ۱۳۲۸ یا ۱۳۲۹ وفات یافت.^۱ برای جانشینی او در سال ۱۳۳۳ یک «برادر» دیگر بنام «نیکولا» منصوب و از راه آسیای علیا عازم چین گردید. خبر رسیدن «نیکولا» به شهر آلمالینگ نزدیک «کولجا» ی فعلی در منطقه «ایلی» در سنه ۱۳۳۸ باروفا رسید ولی معلوم می‌شود که وی قبل از رسیدن به چین دارفانی را وداع کرده بوده.

در سنه ۱۳۳۹ پاپ «بنوآ» ی دوازدهم کشیش دیگری از فرقه «فرانسیسکن» بنام «ژان دو مارینولی»^۲ را بچین فرستاد. وی از ناپل به قسطنطنیه رفت و در ماه مه ۱۳۳۹ از آنجا عازم بندر «کافا» در شبه جزیره کریمه شد. بدو آبدیدن «اوزیک» خان قباچاق رفت و از طرف پاپ هدایای گوناگونی به وی داد. در بهاران ۱۳۴۰ از قباچاق به آلمالینگ در خانات جغتائی رفت و آن عده مختصری از مسیحیان را که از زجر و شکنجه سال قبل باقی مانده بودند گردآورد (در این باره به صفحات بعد رجوع فرمائید) بعد از راه آسیای مرکزی رفت و در سال ۱۳۴۲ به پکن رسید. روز نوزدهم اوت رسماً بدربار خان بزرگ «طوغان تیمور» دهمین جانشین قوییلای قآن باریافت و یک رأس اسب بلندقامتی را که از دیار غرب آورده بود باو تقدیم نمود و خان از این هدیه او بسیار خوشحال شد. بتاريخ ۲۶ دسامبر ۱۳۴۷ «مارینولی» در بندر «تزیوان - چئو» سوار کشتی شد و در حین عبور از سواحل هند به «کولام» و «ملیاپور» رفت و یکسال در آنجا ماند و بعد عازم شهر «آوین یون»^۳ شد و در سال ۱۳۵۳ بدین شهر رسید.

در سال ۱۳۷۰ پاپ «اوربن» پنجم یکی از استادان دارالعلم پاریس موسوم به «گیوم دوپراتو»^۴ را بسمت ریاست امور مذهبی و «آرشوک» پکن منصوب

۱- بموجب نامه‌ای که آن‌های پکن به پاپ «بنوآ» دوازدهم نوشته‌اند بتاريخ ۱۱ ژوئیه ۱۳۳۹ او هشت سال قبل فوت کرده بوده است. ۲- Jean de Marignolli ۳- Avignon ۴- Guillaume de Prato

نمود و سال بعد بسمت نمایندگی شخص خودش شخصی را موسوم به «فرانچسکو-دو پودیو» اعزام چین کرد. ولی در این حیص و بیص سلسله مغولی (در صفحات بعد خواهیم دید) در چین منقرض شده بود و چینیان غالب «سلسله مینگ» هر مسلک و مذهب و شریعتی خارجی را که مغولان بچین آورده بودند و از آن پشتیبانی می نمودند قویاً از بین می بردند و مذهب مسیح را نیز در زمره آن ادیان و مذاهب قرار داده بودند. مذهب مسیح را میلیون افراطی چین بمشابه و منزله یک مذهب مغولی قرار دادند و این حقارت و پستی را برمذهب حضرت عیسی تحمیل کردند. همانطور مذهب مانی را که اویغوریان تقویت می نمودند ناگهان پس از شکست خاقان آنها در سال ۸۴۰ ممنوع کردند و گفتند که این مذهبی است که بدوی ها بما چینیان بزور تحمیل نموده اند. (به ص ۲۱۹ رجوع کنید)

آخرین جانشینان خاندان قوییلای

اخراج مغولان از چین

برای اینکه از مذاهب و ادیان مختلفی که در امپراطوری مغول وجود داشت صحبت کنیم مجبور شدیم که از ادامه تاریخ سلسله قوییلای صرف نظر کنیم و اینک باز رشته مطلب را بدست می گیریم و بشرح تاریخ جانشینان قوییلای می پردازیم. تیمورقآن (۱۲۹۴ - ۱۳۰۷) بنا بر روایت جوینی او را «اولجایتو قآن» نیز می گویند (۶۹۴ - ۷۰۶ الحاق مترجم) آخرین مرد عالیقدر و ارجمند سلسله مغولی در چین می باشد. پس از فوت او فساد و انحطاط سریعاً دامگیر آن سلسله گردید. اگر این جمله ای را که به چنگیزخان نسبت می دهند راست باشد باید اعتراف نمود که پیشگوئی وی واقعاً مصداق پیدا کرده است. اعقاب و احفاد شکارافکنان شنزارها در میان لذات زندگی شهر نشینان و در بین تجملی که «مارکوپولو» و «اودوریک دو پوردنون» مختصری از آنرا شرح داده اند مبادی ساده و خشونت آمیز خودشان و جهات و اسبابی که عظمت و قدرت آنها را فراهم نمود بود ببادفراموشی

دادند. مونگکا آخرین پادشاهی بود که سعی وافر نمود که این جهان گشایان را بازسازدگی و بی تکلفی زندگی صحرانوردی و بیابان گردی عودت دهد. پس از او قویلای جدآ سلسله خودش را با کتساب خلق و خوی چینیان و زندگی شهرنشینی و لذائذ ملل شهرنشین و متمدن سوق می داد. با شخصیت قوی قویلای و نوۀ او تیمورقآن این روش و این سیاست تماماً بنفع آنها بود زیرا تمام مهارت و زبردستی و فراست چینی را بر قدرت اراده مغولی که در وجودشان مخمر بود می افزودند. ولی پس از آنها نوبت پادشاهان متوسط الحال و ضعیف النفس رسید و از این دو عامل یعنی قدرت اراده مغولی و مهارت چینی جز موانع و مشکلات چیزی پدیدار نشد. آخرین سلاطین چنگیزخانی در چین بطور مفرطی «چینی» شده بودند و زندگی درباری و افراط در عیش و عشرت به اندازه ای آنان را سست و ملایم ساخته بود و جمعیت کثیر درباریان و ندما و زنان سوگلی و ارباب قلم و اجزاء دیوان میان آنان و دنیای خارج حایل شده بود که نتوانستند چیزی از حدت و صولت مغولی حفظ کنند. وضع روزگار این فرزندان که مهیب ترین فاتحان تاریخ بودند در حماقت و ناتوانی و اشکباری و مرثیه خوانی در ساعات مصیبت و ادبار پ پایان می رسد. چون در اعماق روح خود «بدوی» و وحشی باقی مانده بودند هیچوقت نتوانستند مانند چینیان بمعنی و حقیقت «دولت» پی ببرند. اینان در همان وقتی هم که بر سریر سلطنت «پسران آسمان» نشسته بودند روح ایلی و ذات قبیله ای خود را نشان می دادند و علناً و در حضور دیگران با یکدیگر بمنازعه و مجادله می پرداختند و می خواستند مقام یکدیگر را اشغال کنند و خلاصه آنکه وسیله هلاکت یکدیگر را فراهم می آوردند. وقتی که چینیان رایت عصیان را برافراشتند این مغولان چنان دوچار تفرقه بودند و شاهزادگان آنها بجای مساعدت با یکدیگر چنان نفاق و خصومت میورزیدند که چینیان واحدهای متفرق و متشتت آنها را یکی پس از دیگری محو نمودند.

این را نیز باید گفت که افراط در لهو و لعب و عیش و عشرت آنهم قبل از اینکه بآن سنین رسیده باشند باعث می گردید که خوانین مغول زودتر از موقع و در

ریعان شباب وفات یابند . قویلای بتاریخ ۱۸ فوریه ۱۲۹۴ در سن ۷۹ سالگی مرد^۱.

پسر عزیز کرده او (فرزند دومی) موسوم به «چن-کین» (رشیدالدین وی را چین کیم می نامد) در ژانویه ۱۲۸۶ مرد. تیمور پسر «چن-کین» توانست بموقع خود را از شرب خمر^۲ که عیب و نقص مزمنی در خاندان چنگیزخانی شده بود رها سازد. جد او قویلای تصور نمی کرد که نوه او پادشاهی صاحب لیاقت گردد ولی او در دوران کوتاه پادشاهی خود لیاقت و درایت خود را بمنصبه ظهوررسانید. ولی او زود مرد و وارثی نگذاشت. (تاریخ وفات او دهم فوریه ۱۳۰۷ است و وی در آن وقت چهل و دوساله بود). برسر تاج و تخت چنانکه دیدیم نزاع بین نوه و یکی از نتایج قویلای در گرفت. شاهزاده «آندا» نایب السلطنه تنگقوت «کان-سو» و شاهزاده «کایشان» نایب السلطنه «قراقوروم» و مغولستان که فرمانده قوی ترین سپاه در سرحد «خنکای» بود با یکدیگر بخصومت پرداختند. «کایشان» فاتح شد و رقیب خود را بهلاکت رساند. چون ارزش نظامی خود را به ثبوت رسانیده بود و مخصوصاً در جنگ علیه «قایدو» رشادتهائی بخرج داده بود بآینده او امیدواریهائی داشتند ولی چون در شرب خمر و هم آغوشی با زنان افراط می نمود درسی و یک سالگی مرد (۲۷ ژانویه ۱۳۱۱) برادر او موسوم به «بویانتو»^۳

۱- رشیدالدین می نویسد که: «قویلای قآن بعد از آنکه سی و پنج سال پادشاهی کرده بود و سن او بهشتاد و سه سالگی رسیده در سنه ۶۹۳ درگذشت. جامع التواریخ رشیدی چاپ تهران ص ۶۶۱. (الحاق مترجم). ۲- بنا بر روایت رشیدالدین تیمور قآن در سنه ۶۹۴ در شهر کیمین فو بر تخت قآنی نشست. درباره شرابخواری وی نیز چنین می نویسد: «تیمور قآن عظیم شراب دوست بود و چندانکه [قویلای] قآن او را نصیحت می کرد و بازخواست می فرمود مفید نبود تا غایتی که سه نوبت او را چوب زد و چند محافظ را براو گماشت تا او را نگذارند که شراب خورد. و دانشمندی رضی لقب از بخارا ملازم او می بود و دعوی علم کیمیا و سیمیا و طلسمات می کرد و یسعی به فریب خود را دردل او شیرین کرده بود و همواره پنهان با تیمور قآن شراب خوردی و بدان سبب قآن از وی رنجید و چندانکه سعی می کردند تا او را از خدمت تیمور قآن دور کنند نمی توانستند چه مردی خوش مجالسه و لطیف معاویره بود و چون رقیبان و حافظان سانع شراب خوردن بودند رضی به وی آموخت تا در حمام رفتند و حمامی را می گفتند تا پنهان شراب بجای آب در جوی می ریخت تا بلوله بحوض حمام می رفت و ایشان می خوردند. گزیکبانان بر آن حال وقوف یافتند و در بندگی قآن عرضه داشتند فرمود تا رضی را بقر و زجر از او جدا کردند و بیهانه ای بشهر «شینکی» فرستادند و در راه پنهان او را کشتند. در این وقت که قآن شده بنادر و اندک می خورد. ص ۶۶۰ چاپ تهران. (الحاق مترجم). ۳- Bouyantou

که مردی «ملایم و آرام و سلیم النفس و نیکوکار و فعال» بود و می‌خواست مغولان را تحت تأثیر و نفوذ فضلی چینی قرارداد در ۳۵ سالگی مرد (اول مارس ۱۳۲۰). پسر «بویانتو» موسوم به «سودی‌پالا»^۱ جوان هفده ساله‌ای بود و سه سال بعد چند تن از امراء و درباریان مغول او را کشتند و بنی‌عم او «یسون تیمور»^۲ را به سلطنت برنشانند (۴ سپتامبر ۱۳۲۳).

یسون تیمور که فرماندهی لشکریان را در مغولستان داشت در اردوی خودش واقع در کنار شط «کرولن» پادشاهی منصوب شد و بتاريخ ۱۱ دسامبر ۱۳۲۳ در سی سالگی رسماً در پکن مراسم تاجگذاری را بعمل آورد ولی پنج سال بعد از افراط در لذات و لهو و لعب وفات یافت (۱۵ اوت ۱۳۲۸) بنابر نوشته مورخین چینی او پادشاهی نالایق و بی‌اراده و اسیر درباری بسیار عظیم و مخارجی مافوق‌الطاقة بوده است. پس از مرگ او جنگهای خانگی و داخلی آغاز گردید. «توق تیمور»^۳ پسر «کایشان» زمام امور را در دست گرفت (۱۶ نوامبر ۱۳۲۸) ولی آنرا برادر مهترش «کوسالا»^۴ با تاج و تخت تقدیم نمود. در آن ایام «کوسالا» نایب‌السلطنه مغولستان بود. وی ناگهان در ۲۷ فوریه ۱۳۲۹ وفات یافت و توق تیمور بر تخت سلطنت نشست ولی افراط در شهوترانی و کامجویی او را نیز در جوانی بدیار عدم فرستاد و در ۲۸ سالگی وفات کرد (۲ اکتبر ۱۳۳۲) «رین چنپال»^۵ پسر کهتر «کوسالا» در شش سالگی در تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۳۳۲ بعنوان امپراطوری منصوب شد ولی دو ماه بعد مرد (۴ دسامبر) «طوغان تیمور»^۶ برادر ارشد «رین چنپال» که طفلی سیزده ساله بود بجای او بامپراطوری رسید (۹ ژوئیه ۱۳۳۳).

پادشاهی طوغان تیمور شاهد سقوط و زوال سلسله مغولی شد. در موقع صباوت این پادشاه امراء و بزرگان مغول با یکدیگر مشغول زد و خورد بودند و این شاه جوان در میان منازعات و صحنه‌های هول‌انگیز و فجیع دربار زندگی می‌کرد. در ابتداء زمام قدرت در دست یکی از امراء قوم «مرکیت» بایان‌نویان (بیان^۷) جای

Kousala -۲

Togh Témür -۳

Yésun Témür -۲

Souddhipála -۱

Bayan -۷

Toghan Témür -۶

Rintchenpal -۵

داشت. پس از اینکه «بایان» (بیان) مورد قهر و سخط شاه قرار گرفت و مرد (۱۳۴۰) نزاع بین شعبه ها و شاخه های خاندان مغولی دیگر احترام و حیثیت سلسله مغول را اصلا و کاملا زائل ساخت و حکومت مرکزی را نیز عصبانی و خشمگین و متشنج کرده بود. طوغان تیمور مردی بی اراده و بی تصمیم بود و فقط وقت خود را در مصاحبت پسران نوبالغ و لاماهاى تبتی می گذراند و شهوترانی و هوای نفس او را سفیه و بی علاقه با مور مملکت کرده بود. ابدآ و اصلا بقیام ملی چینیان که در ایالات جنوبی مانند تندر غرش می نمود اعتنائی نداشت.

تماشای این انحطاط «وطن پرستان» چینی را برای قیام علیه تسلط خارجی بیشتر تشویق مینمود و امیدوار میساخت. قیام ملی چین- مانند قیام سنه ۱۹۱۲ - در مسیر سفلای «یانگ تسه» و در ناحیه «کانتون» آغاز شد. قیام آنها بطور ناگهانی صورت گرفت و از طرف عده بسیاری از رؤساء و زعمای چین تهیه و اداره میشد. این رؤساء نیمی راهزن و دزد و نیمی وطن پرست و مبارز بودند و همانطور که علیه مغولان جنگ می کردند بین خودشان هم حسابهای شخصی را تصفیه می نمودند. مثلا «سیو-شئو-هوئی»^۱ از مغولان، شهرها و مواضع ذیل را گرفت: «هان-یانگ»^۲ و «وو-چانگ»^۳ و دو قصبه مهم «هوپی»^۴ و «سیانگ-یانگ»^۵ (در سنوات ۱۳۵۶ و ۱۳۵۲). و سرانجام صاحب و مالک «هوپی» و «هونان» شد ولی در سال ۱۳۵۹ یکی از نواب او «چن-یئو-لئانگ»^۶ او را از بین برد و خود بر جای او نشست. «چن-یئو-لئانگ» پسر یک نفر ماهیگیر معمولی بود و در آتموقع خود را چنان نشان می داد که گوئی نامزد امپراطوری چین می باشد و شهر «کیئو-کیانگ»^۷ واقع در شمال دریاچه «پو-یانگ»^۸ اقامتگاه وی خواهد شد. یک نفر حادثه جو و ماجراطلبی که خود را از بازماندگان سلسله پادشاهی «سونگ» معرفی می نمود چندی صاحب شهر «کی-فونگ»^۹ شد (سنه ۱۳۵۸) ولی بزودی شاهزاده مغولی «چغان تیمور»^{۱۰}

Hou-peï -۴	Wou-tch'ang -۳	Han-Yang -۲	Siu-Cheou-houei -۱
Po-yang -۸	Kieou-Kiang -۷	Tch'en Yeou-leang -۶	Siang-Yang -۵
		Tchaghan Témür -۱۰	K'ai-fong -۹

(۱۳۵۹) وی را از آنجا بیرون راند. باز یکی از فرماندهان شورشیان بنام «چانگ-شه-چنگ»^۱ شهر «یانگ-چئو»^۲ را که در منصب «یانگ-تسه» واقع می‌باشد تصرف نمود (۱۳۵۶). یکی از دزدان دریائی رشید و جسور موسوم به «فانگ-کوئو-چن»^۳ سواحل «چو-کیانگ»^۴ و «فو-کین»^۵ را سخت دوچار نا امنی ساخت.

تمام این حادثه جویان و ماجراطلبان در مقابل یک نفر حادثه‌جوی دیگری که از جملگی ماهرتر بود منخسف شدند. این شخص موسوم به «چو-یوان-چانگ»^۶ بود که بعدها بنام «هونگ-وو»^۷ با مپراطوری چین رسید و سلسله پادشاهی «مینگ»^۸ را تأسیس نمود. وی پسر یک کشاورز بیچاره و فقیری بود از شهر «نگان-هوئی»^۹ و خود او هم سابقاً از دعاة بودائی بود. در سنه ۱۳۵۵ در حدود دهات «تای-پینگ»^{۱۰} واقع در کنار شط «یانگ-تسه» سفلی اسلحه بدست گرفت و داخل مبارزه شد. هرچند در بدایت حال او رئیس یکی از دسته‌های بی‌اهمیت مانند سایر همقطارانیش بود ولی دیری نگذشت که شم سیاسی و فراست و درایت و حسن رفتار او نسبت باهالی توجه عموم را باو معطوف ساخت و او توانست بجای اینکه مردم را در مضیقه بگذارد آنها را بخودش علاقه‌مند و معتقد سازد. در سنه ۱۳۵۶ شهر مهم «نانکن» را از دست مغولان بدرآورد و پایتخت خودش قرار داد و پس از قلیل مدتی توانست در آن اوان که هرج و مرج همه جا را فرا گرفته بود یک حکومت ثابت و منظمی تأسیس نماید. در سال ۱۳۶۳ رقیب خود موسوم به «چن-یئو-لئانگ» را در نزدیکی «یائو-چئو» واقع در ساحل شرقی دریاچه «پو-یانگ» مغلوب و مقتول کرد و میراث او را جمع آوری نمود که عبارت بود از ایالات: «هوپی» و «هونان» و «کیانگ-سی». بدین ترتیب او صاحب و مالک تمامی حوضه سفلی «یانگ-تسو» شد. در سال ۱۳۶۷ از رقیبی دیگر موسوم به «چانگ-چه-چنگ» شهر «چو-کیانگ» و در سنه ۱۳۶۸ بنادر ایالت «فوکین» را از

Tchö-Kiang -۲

Fang-Kouo-tchen -۳

Yang-tcheou -۲

Tchang-Che-tch'eng -۱

Ming -۸

Hong-Wou -۷

Tchou-Yuan-tchang -۶

Fou-kien -۵

T'ai-p'ing -۱۰

Ngan-houei -۹

آن دزد دریائی «فانگ-کوئوچن» باز گرفت. «کانتون» و هر دو شهر «کوئانگ» نیز وی را بدون زحمت بسمت مالک و صاحب خود شناختند ۱۳۶۸. بدین ترتیب سلسله «مینگ» مالک تمام چین جنوبی شد.

چنین بنظر می‌رسد که دربار مغول نسبتاً بی‌علاقه بسقوط چین جنوبی بود امپراطوری «سونگ» را که یک قرن پیش قوییلای قآن تسخیر کرده بود اینک بی‌همتی خلف ابله او از دست میداد چنگیز خانیان بیش از همه چیز به چین شمالی و بان سلطنت نشین سابق «کین» ها که نخستین مستملکه آنها بوده و هنوز دست نخورده مانده بود اظهار علاقه می‌کردند. اما برای دفاع آن سرزمین نیز میبایستی که حداقل یک نوع بهم پیوستگی و اتحاد بین آنها وجود داشته باشد. هیچوقت شاهزادگان مغولی تا این پایه از هم جدائی نداشتند. نفاق و تفرقه تمامی آنها را از یکدیگر جدا کرده بود. در سنه ۱۳۶۰ دو نفر از جدی‌ترین و بهترین سرداران و فرماندهان لشکریان امپراطوری مغول «چغان تیمور» و «بولود تیمور»^۱ چیزی نمانده بود که برای انتقال حکومت ایالت «ته-یوئان»^۲ (آنوقت آنجارا «تزی‌نینگ»^۳ می‌نامیدند) کارشان بنزاع و قتل و قتال منتهی شود. «چغان تیمور» ناحیه «که-فونگ»^۴ را تسخیر و تصرف نموده بود و «بولود تیمور» حکمران ایالت سرحدی «تاتونگ»^۵ در «شان-سی» بود. بعداً یکی از شاهزادگان خاندان «اوکتای - قآن» از این اوضاع و احوال استفاده نمود و خواست خاندان قوییلای قآن را منقرض سازد. وی بطرف دیوار عظیم پیش رفت و در حوالی «شانگ-تو»^۶ (دولون-نور)^۷ سپاهیان امپراطوری را مغلوب نمود و در نتیجه خیانت او را در سال ۱۳۶۱ بقتل رساندند. بین مغول نیز جنگهای داخلی شدت می‌یافت. در سال ۱۳۶۳ همان وقتی که امپراطوری چنگیزخانی، چین جنوبی را از دست می‌داد «بولود تیمور» اسلحه بدست گرفت و کوشش نمود که حکومت «ته-یوئان» یعنی «شان-سی» را از دست «کوکو تیمور»^۸ وارث «چغان تیمور» بدرآورد. شاهزاده ولیعهد موسوم به

Ta-t'ong -۵

K'ai-fong -۴

Tsi-ning -۳

T'ai Yuan -۲

Bolod Témür -۱

KöKö Témür -۸

Dolon-nor -۷

Chang-tou -۶

«آیورشیری دارا»^۱ علیه «بولود» قیام کرد و «کوکو تیمور» را مأمور نمود که برود و حکومت «تاتونگ» را از دست او بدرآورد. «بولود» بتاريخ نهم سپتامبر ۱۳۶۴ با لشکریان خود داخل پکن شد و امپراطور «طوغان تیمور» را مجبور نمود که وی را بسمت ریاست و فرماندهی قوا منصوب نماید. در چنین ساعاتی ولیعهد با سپاهیان «کوکو تیمور» فرار کرد و به «ته یونان» رفت. «بولود» نیز موفق شد که هر دو رقیب و دشمن خود را از پای درآورد و در ماه سپتامبر ۱۳۶۵ در پکن در نتیجه توطئه‌ای که درباریان برپا نموده بودند و شخصی امپراطور نیز در آن دخیل بود کشته شد. پس از این واقعه «کوکو تیمور» با ولیعهد به پکن مراجعت نمود و نوبت سپهسالاری و فرماندهی کل قوا باو رسید تا اینکه روزی مورد بیماری و قهر امپراطور قرار گرفت (۱۳۶۷). با این وضع نباید تعجب نمود و قتیکه دربار و اشراف مغولی تا این حد در جنگهای داخلی منجذب و مستغرق شده‌اند متمردين وعاصيان باسانی توانسته باشند مالک و صاحب تمامت چین جنوبی گردند. رئیس «مینگ»ها علیه رقیبی که روحیه خود را از دست داده بود بجنگ پرداخت و اقدام بتصرف و تسخیر چین شمالی نمود.

حرکت شورشیان بطرف چین شمالی شبیه بود به یک «مارش» فاتحانه و یک پیشروی آمیخته بفیروزی و فتح. «جو-یونان-چنگ» در ماه اوت ۱۳۶۸ از «نانکن» حرکت کرد و داخل «هو-پی» شد ولی از راه «کونانگ-پینگ»^۲ و «چوئن-تو» - سردار مغولی «بویان تیمور» کوشش نمود که از اطراف پکن دفاع کند ولی از طرف «سیو-تا»^۳ که یکی از بهترین صاحب منصبان «مینگ»ها بود در «تونگ-چئو» مغلوب شد و بقتل رسید. شاهزاده ولیعهد «آیورشیری دارا» مهرها و خاتم‌های اجداد خود را برداشت و بمغولستان گریخت. امپراطور طوغان تیمور نیز «پکن» را ترک نمود و درشب ۱۰ سپتامبر عازم «شانگ-تو» (دولون نور) گردید. یکی از شاهزادگان مغول موسوم به تیمور بوقا باکمال جلالت بدفاع پایتخت قیام و اقدام نمود ولی در حین دفاع کشته شد.

«مینگ» ها داخل پکن شدند و این پایتخت عظیم را تصرف نمودند. هنوز یک لشکر مغولی تحت فرماندهی «کوکوتیمور» که نایب السلطنه «ته-یوئان» بود و مانند پادشاهی مستقل رفتار می نمود ایالت «شان-سی» را در دست داشت. این «کوکوتیمور» از کمک بامپراطور خودداری نمود زیرا می خواست که تمام قوا و لشکریانش را برای دفاع از «اولوس» و «اقطاع» خودش نگاهدارد ولی بانزدیک شدن عساکر چینی تحت فرماندهی «سیو-تا» او نیز تاب مقاومت نیاورد بطوریکه ایالت «ته-یوئان» بدست «سیو-تا» افتاد و «کوکوتیمور» به «کان-سو» گریخت. آن امپراطور بدبخت و بینوای مغول «طوغان تیمور» چون در «دولون-نور» دیگر احساس ایمنی و راحتی نمی نمود به «ینگ-چانگ»^۱ (کایلو)^۲ واقع در کنار نهر «قراورن» گریخت. در آنجا بود که بتاريخ ۲۳ مه ۱۳۷۰ مرد از فرط اندوه از اینکه امپراطوری چین را از دست داده و از لژاند «شهر زیبای من» «تای تو» (پکن) که با انواع زیبایی آراسته بود، و از «شانگ تو» آن اقامتگاه دلپذیر و باطراوت تابستانی، و آن دشتهای زرین که محل استراحت و تفرج اجداد خدائی نسب من بود محروم شدم. آیا چه عمل بدی مرتکب شدم که مجازات آن از دست دادن پادشاهی من بود^۳.

خاناتی که احفاد چنگیزخان درچین تأسیس نمودند از فتوحات قوییلای قآن تا زوال «طوغان تیمور» بیش از یک قرن دوام نیاورد. ولی خانات مشابه آن که اولاد خان بزرگ در ترکستان ایجاد نموده بودند علی رغم تحولات مختلف و تطورات گوناگون و تسلط و تاخت و تاز تیمور تا قرن هفدهم دوام یافت.

۴ - وضع ترکستان در زمان پادشاهی خاندان جغتائی

خانات جغتائی: حالات کلی و هدایت احوال

جغتای دومین پسر چنگیزخان از بابت ارث پدری ناحیه «ایسی گول» و

۳- نقل از کتاب موريس كوران بنام «آسيای مركزی از قرن هفدهم

۲- K'ai-lou

۱- Ying-tchang

تا قرن هجدهم، ص ۵

حوضه شط «ایلی» در جنوب شرقی دریاچه «بالخاش» و مرغزاران «چو» و «تلاس» و یا لااقل قسمت شرقی این نواحی را دریافت داشته بود. بنابر گفته جویی اردوگاه زمستانی او در «مراوسیک ایلا»^۱ و اقامتگاه تابستانی او در «قویاش»^۲ بوده و این هر دو موضع در دره «ایلی» واقع می‌باشد. شهر دومی نزدیک «آمالیغ» (در حدود کولجای فعلی) بوده است. اقطاع او از طرفی بکاشغر و از طرفی دیگر بماوراءالنهر متصل بوده است. مع هذا باید در نظر داشت که «اویغوریه» سرزمین کهن سال اویغوری «بیش بالیق (بالغ)» (دزیمسای اسروزی) و تورفان (قره‌خوجا) و کوچاکه از سال ۱۲۶۰ تقریباً در تحت استیلای مستقیم جغتائیان افتاد تا آن زمان تحت تابعیت مستقیم خان‌های بزرگ قراقروروم قرار داشته است.

هم چنین نباید فراموش نمود که مدتی چند اداره امور شهرهای ماوراءالنهر بخارا و سمرقند برعهده دربار قراقروروم بوده است

این خانان‌هایی که بنام پادشاه آن جغتای «جغتائی» نامیده شده همان سرزمینی است که سابقاً گورخانان قراختائی برآن سلطنت می‌کردند. مانند همان دولت قراختائی این بار نیز سلطنت مغولان برروی سرزمینی ترک جای گرفته و عملاً خانات جغتائی سلطنتی مغولی بود در ترکستان. ولی همچنانکه پیش از آنها گورخانان قراختائی و پیش از اینها در قرن هفتم توکیوهای غربی نتوانسته بودند، جغتائیان نیز نتوانستند بسط و حکومت خودشان صورت و سازمان یک دولت واقعی مطابق مفهوم غربی و یا مطابق مفاهیمی که ایرانیان و چینیان داشته‌اند بدهند، برای چنین عملی آنان فاقد عوامل و سوابق تاریخی بودند. در چین و در ایران بنی‌اعمام خاندان جغتائی یعنی خاندان قوییلای یا «هولاکو» سنن و مراسم هزارساله امپراطوری‌های متمرکز و قواعد و اصول اداری قابل احترام و ستایشی را در مقابل خود می‌دیدند و آن اصول و قواعد کهن و مستحکم را (مانند «دیوان» در ایران یا «یامن»^۳ در چین) معمول و مجری داشتند. در چین بلقب

«پسرآسمان» و در ایران بلقب «سلطان» ملقب می گردیدند. و باین وضع خود را با آن دول کهن سال که دارای حدود جغرافیائی و سوابق تاریخی و فرهنگی مشخصی بودند تطبیق می دادند.

برای پسران «جغتائی» این وضع میسر و این حرکت ممکن نبود. سلطنت نشین آنها دارای حدود و ثغور معینی و شهر مرکزی مانند پکن یا تبریز نبود بلکه به چمنزاری عنوان پایتخت داده بودند. این فکر هم بخاطر و مفکره آنها نمی آمد که کاشغر یا «ختن» را اقامتگاه خود سازند یا پایتخت خود را در واحه های منطقه «تاریم» قرار دهند زیرا آن باغها و مزارع برای نگاهداری گله و رمه و ستوران آنها کافی نبود. بین تاجیک ها و ترکان بخارائی و سمرقندی نیز که بیش و کم ایرانی شده بودند نمی توانستند بمانند زیرا در این شهرهای پر جمعیت تعصبات اسلامی و روحیه ناراحت شهرنشینان خوش آیند طبع بیابان گرد آنان نبود. مدت های مدید خاندان جغتائی بیشتر از سایر بنی اعمام خود معنای زندگی شهری، ضروریات زندگی شهرنشینی و فوائد آنرا درک نمی کردند. مثلاً براق خان دستور داد که بخارا و سمرقند را غارت کنند (این هر دو شهر باو تعلق داشت و جزء «اولوس» و «اقطاع» خود او بود) فقط برای اینکه با آنچه از این یغما بدست می آورد لشکری فراهم نماید^۱. تا پایان دوران حکمرمائی خود یعنی تا آخر قرن پانزدهم خاندان جغتائی بین منطقه «ایللی» و «تالاس» بزندگی صحرانشینی و بیابان گردی خود ادامه دادند. در خانواده ای که رجالی مهم و مردانی سیاسی مانند «ارغون» و «غازان» و «الجایتو» از طرفی و «قوییلای قآن» و «تیمور» از طرف دیگر پرورده بود خانهای جغتائی مظهر و نماینده مغولان و امانده و متأخر محسوب می گردیدند و علائم و آثار عقب ماندگی و تأخر در زندگی آنها از هر حیث پدیدار بود. خاندان قوییلای خلق و خوی چینی را اکتساب کردند خاندان هولاکو بخوی و خصلت و سیرت ایرانیان درآمدند. نباید پنداشت که خاندان جغتائی برعکس آنان در برابر تأثیر محیط مقاومت ورزیدند و مغول خالص باقی ماندند. خیر. آنها درسزیمینی ترک ماندند و از قرن چهاردهم صراحتاً و کلیتاً

چنان ترک شده بودند که حتی زبان ترکی شرقی بنام آنها به «ترکی جغتائی» مشهور شد. ترکان منطقه «ایلی» هم که بقیه السیف ترکان کهن سال «تورگاش» و «کرلوک (قرلق-خلخ)» بودند مانند خود مغولان دارای سوابق فرهنگی نبودند و گذشته‌ای آمیخته بکمال و معرفت نداشتند. بین کمال و معرفت اویغوری و عقاید بودائی-نستوری بش‌بالیغ و آداب و فرهنگ عرب و ایرانی که در بخارا و سمرقند پرتومی افکند خاندان جغتائی در کنار و حاشیه مانده بودند و نمی‌دانستند کدام یک از آنها را برگزینند. بدون شک در آغاز حال آنها نیز مانند خود چنگیزخان تحت تأثیر اویغوریان و ترک و مغولانی بودند که نسبت به بودا و صلیب نستوری وفاداری ابراز می‌داشتند ولی از ابتدای قرن چهاردهم جغتائیان مسلمان شدند ولی مسلمانی بسبک مغول یعنی بدون علاقه و تعصب و بدون ادبیات بطوریکه در نظر خود مسلمانان مؤمن سمرقند آنها مانند افرادی نیمه کافر محسوب میشدند و جنگهای تیمور در نظر آنها بمثابة جهاد و جنگهای مذهبی اسلامی محسوب می‌گردید.

جغتای بانی این خانات که از ۱۲۲۷ تا ۱۲۴۲ براین سرزمین حکومت کرد قبلاً دیدیم مردی بود نمونه و مظهر کامل فرد و عنصر مغولی. جغتای برای پدر خود چنگیزخان نهایت احترام و تحسین را قائل بود و بهمان اندازه هم از او رعب و ترس داشت. چنگیزخان این پسر خود را مأمور اجرای «یاساق» خود نموده بود و جغتای در تمامت عمر مفاد این قانون نظم و انضباط پدری را اجرا می‌کرد و مراقبت بی‌حدی داشت که اطرافیان او نیز آنرا معمول و مجری دارند. یک روز که اسب او از اسب برادر کهرش «اوکتای» کمی جلوتر رفته بود (در آن وقت اوکتای خان بزرگ بود) فردای آن جغتای بدیدن برادر خود آمد و بعنوان یک نفر جنایتکار تقاضای عفو نمود^۱. از اینکه برادر کوچکتر او بر سریر سلطنت نشسته است

۱ - این داستان را بطور خلاصه از کتاب تاریخ رشیدی ذیلا نقل می‌کنیم تا از تأثیر یاسای چنگیزی و رعایت احترام و اتحاد در خانواده چنگیزخان اطلاع بیشتری حاصل گردد. الحاق مترجم: «روزی اوکتای قآن (که برادر کهرتر جغتای بود ولی بنا بروصیت چنگیزخان پادشاه شده بود) با برادر مهتر خود جغتای اسب سواری می‌کردند و گروستند اسب جغتای اندکی جلوتر رفت و بمقدار سر بگشت. شبانه جغتای در خانه باین فکر افتاد که چگونه شاید که من با قآن گرویندم و اسب من از اسب او بگذرد. این شیوه بی‌آدابی عظیم باشد و بدین قیاس ما و دیگران گستاخ شویم بقیه در صفحه بعد

مطلقاً تکدیری نداشت زیرا پدر وی این چنین خواسته بود. و تصمیم پدر او مورد احترام و ستایش بود. بهمین سبب بود که هرچند «جغتای» برمسلمانان سلطنت می کرد معهذا نسبت بدین اسلام معاندت می ورزید. زیرا در باره غسل و شست و شو و ذبح حیوانات مقررات و سنن اسلامی با عادات و یاسای مغولی مغایرت داشت. با این احوال یکی از وزیران وی قطب الدین حبش - عمید اترار مسلمان بود (سال وفات ۱۲۶۰). از این گذشته چنگیزخان برای اداره امور مالی و سایر کارهای شهرهای ماوراءالنهر، بخارا و سمرقند و غیره یک نفر مسلمان دیگری را موسوم به محمود یلواچ منصوب نموده بود که وی گاه در فرغانه و گاه در خجند اقامت داشت. روزی «جغتای» این وزیر را از شغل خود معزول نمود ولی او چون در تحت ریاست مستقیم «اوکتای قآن» بود که در آن وقت پادشاهی مغول را در دست داشت «جغتای» متوجه شد که رفتارش با موازین جاریه تطبیق نمی نماید و محمود یلواچ را ثانیاً بر مقام و منصب سابقش ابقاء کرد. پس از محمود پسرش مسعود یلواچ یا مسعود بیک بنام خان بزرگ رسیدگی بامور شهرهای ماوراءالنهر را برعهده گرفت و «بارتولد» تصور می کند که امور سایر «ایالات متمدنه» سرزمین ویورت جغتائی تا سرحد چین باو واگذار شد. بهر حال در قوریلتائی که در سال ۱۲۴۶ تشکیل گردید وی بهمان مناسبت شغل و مقامش حضور یافت و بر مقام و منصب خود ابقاء گردید. در سنوات ۱۲۳۹ - ۱۲۳۸ از طرف مسلمانان در بخارا یک قیام ملی علیه مردم

بقیه از صفحه قبل

و خلل ها زاید، پیش از صبح امراء را بخواند و گفت دیروز بگناه درآمده ام که بر چنین حرکتی اقدام نموده ام. بخدمت اوکتای رویم تا مرا در گناه آورد آنچه سزا باشد بتقدیم رساند. با امراء بکاخ اوکتای رفتند و بمحافظین قآن گفتند که عرضی داریم. اوکتای هر چند بر برادر خود اعتماد کامل داشت معهذا اندیشناک شد تا چه موجب شده که برادر وی با امراء صبح باین زودی بدین وی آمده اند. کسانرا پیش برادر فرستاد تا بپرسند. گفت ما تمامت «آق واینی» و از خاندان و اطرافیان قآنیم و در مجلس شورای «قوریلتای» سخن تمام کرده و خط داده ایم که اوکتای، قآن است و ما فرمانبردار او. دیروز من گرو بسته با او و راهوار من جلوتر رفته است. ما را چه براه که با قآن گرویندیم. از آن من گناهکارم و بگناه خود معترف. آمده ام تا بیاساق برسم. اگر می کشد و یا چوب می زند حاکم باشد. اوکتای از آن معنی خجل شد و بر مهر و شفقت افزود و گفت که جغتای برادر بزرگ «آقای» من است و این مختصرات را چه محل باشد. به جغتای اسب خود را بخشید و جغتای موضوع را با اطلاع عموم رساند تا بدانند که حس فرمانبرداری و احترام به «قآن» تا چه حد باید باشد.

ثروتمند و اداره مغولی صورت گرفت و مسعود یلواچ توانست آتش عصیان را خاموش و قوای مغول را از انتقام جوئی و ویرانی شهر منع نماید.

جغتای چون در سال ۱۲۴۲ (۶۳۸ الحاق مترجم) درگذشت نوۀ او «قراھولاکو» بر تخت نشست. این طفل پسر ارشد جغتای یعنی «مواتوگان» بود که وی در محاصره بامیان در سنۀ ۱۲۲۱ مقتول شد و مرگ او غم و اندوه بسیاری در خاندان وی برپا نمود. «قراھولاکو» از سال ۱۲۴۲ تا ۱۲۴۶ تحت قیمومت مادر خودش «اویوسگون» سلطنت کرد. در سال ۱۲۴۶ خان بزرگ جدید «گیوگ خان» یکی از پسران کهنتر جغتای شاهزاده «ییسومنگو»^۱ را بجای او منصوب نمود زیرا او را بسیار دوست داشت. از این گذشته این شاهزاده از فرط شرب خمر بمرحلۀ بلاهت رسیده بود و زن او و وزیر مسلمانش موسوم به بهاءالدین مرغینانی امور کشور را اداره می کردند. جوینی این بهاءالدین را می ستاید و او را حامی فضلاء و علماء معرفی می کند. این «ییسومنگو» نیز سلطنتش طول نکشید و بجهات مشابهی که مکرر گفته شده است وفات یافت (۱۲۴۶ - ۱۲۵۲). برای جانشینی او در زمان حیات او اختلافات شدیدی بین تمام شاخه ها و شعبه های مختلف خاندان چنگیزخانی روی داد و مدت یکسال ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰ کشمکشهای خانوادگی شدت یافت. مونگکا چون بسلطنت رسید عزل «ییسومنگو» را اعلام داشت و بجای او همان «قراھولاکو» را که پنج سال قبل «ییسومنگو» از تخت سلطنت دور نموده بود خان «اولوس» جغتائی کرد (اوت ۱۲۵۲) همین «قراھولاکو» پس از اینکه سلطنت را از دست «ییسومنگو» بدرآورد مأموریت یافت که برود و همین عموی خودش را بقتل برساند. با این تسلسل فجایع و وقایع فضیح بخوبی می توان دریافت که «اولوس» جغتائی واقعاً دست نشانده دربار «قراقوروم» بوده و عکس العمل انقلابات خانوادگی در قراقوروم خاندان جغتائی را دائماً تحت تأثیر قرار میداد.

۱- Yissou-Mangou بزبان مغولی مونگا و بزبان ترکی «مگو» می گویند. این نام را بهر دو شکل نوشتم تا در ذهن خوانندگان شک و تردیدی تولید نکند. منظور در این جا خان جغتائی است نمخان کبیر منگوقاآن که وی را در سنه ۱۲۵۲ از تخت معزول نمود.

می‌توان گفت که «اولوس» جغتائی با آنکه حق ارشدیت نسبت به خاندان «اوکتای» و «تولوی» داشتند مانند کوچکتران و کهتران شناخته میشدند و «اولوس» آنها یک نوع سلطنت درجه دومی محسوب میشد که بحکومت مرکزی متصل و پیوسته بود.

هنگامی که قراھولا کو عازم تصرف اقطاع و «یورت» خودش بود در راه مرد (۱۲۵۲) و زوجه بیوه او «اورغنه خاتون» اسر خان بزرگ را اجرا نمود و «ییسونگو» را بقتل رساند. وزیر سالخورده حبش عمید که بعنوان طرفداری و هوا خواهی «قراھولا کو» در زمان پادشاهی «ییسونگو» دوچار زحمت و زجر شده بود بانتمام جوئی پرداخت و بهاءالدین مرغینانی را بهلاکت رساند. «اورغنه خاتون» زمام امور خانات جغتائی را بدست گرفت و مدت نه سال امور آن سرزمین را اداره می‌نمود (۱۲۶۱-۱۲۵۲).

سلسله‌های سلاطین قدیم محلی که قبل از چنگیزخانیان حکومت داشتند و اینک تابع خاندان جغتائی شده بودند مانند خود خاندان جغتائی به عکس العمل انقلابات درباری قراقروروم دوچار میشدند. مثلاً سلطنت نشین «اویغوریه» در «بش-بالیق (بالغ)» (کوچنگ) تورقان و کوچا. چنانکه قبلاً دیدیم پادشاه اویغوری موسوم به «بارچوق» تمامت عمر نسبت به چنگیزخان وفادار بود و با وی علیه «کوشلوک» (کوچلک) شاه خوارزم و «سی-هیا» شمشیر کشیده و جنگ کرده بود. چنگیزخان برای تقدیر از خدمات وی عزیزترین دختران خود «آلتون بیگی» را خواست بعقد ازدواج او درآورد ولی این امر واقع نشد زیرا اول خود چنگیزخان و بعد همان دختر وی وفات یافتند. «بارچوق» نیز پس از چندی درگذشت و پسر او «کیشماین»^۱ بعنوان «ایدی قوت»^۲ یعنی پادشاه بر تخت سلطنت «اویغور» برنشست و قبلاً بدربار خان بزرگ «اوکتای قآن» رفت و موافقت وی را جلب نمود. پس از مرگ «کیشماین» نایب السلطنه مغول شاهزاده خانم «تورا گنه (تورا کینا) خاتون»

برادر پادشاه متوفی را موسوم به «سلندی» بیادشاهی اویغوریه منصوب نمود. «سلندی» بودائی مذهب بود و چون با مسلمانان رفتار خوشی نداشت مسلمانان از سوء رفتار او شکایت آغاز نمودند و در کشمکش که بین خاندان اوکتای قآن و مونگکا برای رسیدن بمقام سلطنت روی داد (سال ۱۲۵۱) لاقلاً یک قسمت از اطرافیان «سلندی» از اوکتای قآنیان طرفداری و هواداری نمودند. چون مونگکا فاتح و کامروا شد یکی از مهم‌ترین صاحب‌منصبان «سلندی» را موسوم به «بلا» که با «اوغول قایمیش (قایمیش)» معاونت و معاضدت نموده بود بمرگ محکوم نمود و او برحسب اتفاق جان خود را از هلاکت بدر برد. «سلندی» نیز که ظاهراً از این وقایع آسودگی خاطر نداشت بدربار «مونگکا» شتافت (۱۲۵۲) و چون از نزد وی و «اردوی امپراطوی» برمی‌گشت طوفانی که باید منفجر گردد انفجار یافت. مسلمانان اویغوریه او را متهم نمودند که می‌خواهد آنها را قتل‌عام کند و حتی می‌گفتند که «قرار بوده است این قتل عام یک روز جمعه در مساجد و در حین گزاردن نماز» در بیش‌الباقی (بیش‌بالغ) و مابقی کشور انجام پذیرد. یک نماینده مونگکا آنهم مسلمان و موسوم به سیف‌الدین که در بیش‌الباقی (بیش‌بالغ) بود از موضوع اتهام اطلاع یافت و «سلندی» را به «قراقوروم» مجبور بمراجعت نمود تا در برابر «خان بزرگ» جواب آن موارد اتهام را بدهد. شاهزاده بدبخت اویغوری را در قراقوروم مورد بازپرسی قرار دادند و دوچار شکنجه‌اش نمودند اقرار نمود که چه فکرهایی در سر داشته است. «مونگکا» او را به «بیش‌الباقی (بالغ)» فرستاد تا بمجازات خود برسد. دهسون (دوسون) بروایت از جهانگشای جوینی می‌نویسد که: «سر این شاهزاده روز جمعه‌ای بدست برادر خودش «اوگنج» در برابر جمعیتی کثیر از مسلمین که از این واقعه خوشحال بودند از تن جدا شد زیرا جملگی طالب مرگ این مرد بودائی مذهب بودند.» در حقیقت او چون طرفدار خاندان «اوکتای قآن» بود کشته شد و برادرش را که طرفدار مونگکا قآن بود بسلطنت نشانند و این نزاع خانوادگی در اویغوریه

اجازه داد که اقلیت مسلمان از اکثریت بودائی انتقام بگیرد (۱۲۵۲)'.^۱

سلطنت آلفو^۲ - کوشش برای آزادی جغتائیان

اورغنه^۳ خاتون که شاهزاده خانمی زیبا و فطن و بصیر و کارآگاه بود از سال ۱۲۵۲ تا ۱۲۶۱ بر «اولوس» و خانات جغتائی حکومت نمود. در سال ۱۲۶۱ «اولوس» جغتائی باز دوچار عکس‌العملهای منازعاتی شد که در «یورت اصلی» یعنی در مغولستان بین خان کبیر قوییلای قآن و برادرش «اریق بوکا» روی داده بود. «اریق بوکا» که در آن اوان صاحب مغولستان بود یکی از نوادگان جغتائی موسوم به شاهزاده آلفو (پسر بایدار پسر جغتای) را خان جغتای نمود و باو مأموریت داد که مراقب سرحد آمویه باشد تا ایلخان ایران «هولاکو» نتواند قوای اسدادیه برای قوییلای قآن اعزام دارد. بنابراین آلفو به «بیش بالیق (بیش بالغ)» رفت و اختیارات را از دست «اورغنه خاتون» گرفت و از «آلمالغ» تا آمویه ریاست و سلطنت او را بدون زحمت برسمیت شناختند. سلطنت وی از سال ۱۲۶۱ تا ۱۲۶۶ دوام یافت ولی نه با آن سیاست و روشی که «اریق بوکا» انتظار و امید آنرا داشت. «آلفو» از اختلاف و جدالی که بین قوییلای قآن و «اریق بوکا» تولید شده بود استفاده نمود و برای نخستین بار در تاریخ، خاندان وی خواست مانند خانی خود مختار سلطنت کند. «اریق بوکا» که بر او سمت ریاست و پادشاهی داشت چندین نفر مأمور به «اولوس» او فرستاده بود تا مالیاتها را جمع‌آوری و مهمات و اسلحه جنگی را بگیرند و چهارپایان و اسب و شتر را گردآورند و نزد وی ببرند. «آلفو» چشم طمع بآن اسوال دوخته بود و هر چه جمع‌آورده بودند تصاحب نمود فرستادگان «اریق بوکا» را کشت و در حدود سنه ۱۲۶۲ خود را طرفدار قوییلای قآن اعلام

۱ - رشیدالدین این واقعه را که در سنه ۶۵۰ روی داده بی‌ذکر نام قاتل و مقتول بطور خلاصه چنین نوشته است. (العاق مترجم) «در بیش بالیق (بیش بالغ) ییدی قوت که سرور بت پرستان بود باجماعتی قرار کرد که روز آدینه که مسلمانان در مسجد جامع جمع باشند خروج کنند و جمله را در مسجد جامع بکشند. غلامی از میان ایشان که بر آن حالت واقف بود اسلام آورد... و بعد از آنکه ییدی قوت را در آورد و حاضر گردانید و یروغو (یعنی بازپرسی) داشتند و بگناه معترف گشت فرمان شد تا او را به بیش بالیق بردند و روز جمعه بعد از نماز بحضور کافه خلایق بیاسا رسانیدند.

کرد. «اریق بوکا» از رفتار خیانت‌آمیز وی سخت برآشفته و به «آلغو» حمله‌ور شد. در ابتدا فتح و توفیقی نصیب «آلغو» شد و پیش‌قراولان خصم را در نزدیکی «پولاد» یا «بولود» بین «صیرام» و «ابی‌نور» در هم شکست و چون پس از این فیروزی خود را از هر خطری فارغ دید لشکریان خود را مرخص نمود تا با خاطر جمع باقامتگاه وی در «ایلی» بروند. در همین موقع یکی دیگر از مأمورین و نواب «اریق بوکا» با لشکریانی تازه نفس رسید و حوضه «ایلی» را متصرف شد و آلمالینگ را اشغال نمود و «آلغو» بناچار بطرف کاشغر و ختن گریخت. «اریق بوکا» شخصاً پس از فرار «آلغو» آمد و فصل زمستان را در آلمالینگ که مرکز و قلب «اولوس» جغتائی بود گذراند و «آلغو» در حدود سنوات ۱۲۶۲ - ۱۲۶۳ بسمرقند رفت. «اریق بوکا» در این منطقه زیبا و سرزمین حاصلخیز «ایلی» آنچنان با خشونت و وحشیگری رفتار نمود و آنچنان بغارت کشور و قتل عام طرفداران رقیب خود «آلغو» پرداخت که قحط و غلای عجیب ظاهر شد و بسیاری از سرداران «اریق بوکا» با عساکر سپاهیان‌شان از او جدا شدند و رفتند. چون دید که سپاهیان او مانند برف آب میشوند و دیگر چیزی در دست نخواهد داشت ب فکر افتاد که با «آلغو» آشتی کند. در همین اوان شاهزاده خانم «اورغنه‌خاتون» بدیدن «اریق بوکا» آمده بود تا علیه خلع او از سلطنت خانات جغتائی اعتراض کند. «اریق بوکا» از آن شاهزاده خانم خواهش کرد بمعیت مسعود یلواچ بسمرقند برود و پیشنهادهای صلح او را به «آلغو» بدهد. درست در این چنین موقعی واقعه عجیبی روی داد که هیچکس انتظار وقوع آنرا نداشت. وقتی که اورغنه‌خاتون نزد «آلغو» رسید «آلغو» با او مزاجت نمود و مسعود یلواچ را بسمت وزارت امور مالی منصوب نمود. پیوستگی مسعود به «آلغو» واجد اهمیت بسیار بود و همکاری او با «آلغو» برای این شاهزاده فراری واقعه‌ای بود بسیار مفید و ثمربخش. این مدیر فرزانه و لایق توانست در بخارا و سمرقند وجوه سرشاری بدست آورد و بدین ترتیب به «آلغو» و «اورغنه‌خاتون» وسیله‌ای بدهد که یک سپاه کامل فراهم آورند. «قایدو» شاهزاده خاندان اوکتای‌قائنی از «یورت» خود «ایمیل» پائین آمد و به «آلغو» حمله‌ور گردید ولی در این حمله

فتح نصیب «آلغو» شد و «قایدو» مغلوب گردید. «اریق بوکا» که فاقد هر نوع سرمایه و کمکی شده بود از سمت مغرب گرفتار «آلغو» و از مشرق نیز دچار هجوم خان بزرگ قوییلای قاآن گردیده بود چاره‌ای جز این ندید (چنانکه قبلاً گفته شد) که خود را به قوییلای قاآن تسلیم کند (۱۲۶۴)^۱.

از این حوادث و وقایع این نتیجه حاصل شد که خانات جغتائی (حقاً بیشتر و عملاً کمتر) از تحت قیمومت و مطاوعت شدید خانهای بزرگ رهائی یابند. مسعود یلوچ (متوفی سال ۱۲۸۹) تا آن زمان امور سمرقند و بخارا را بحساب و نفع خانهای بزرگ اداره می‌نمود من بعد تمام امور و دریافت مالیات را بسود «آلغو» انجام می‌داد. آلغو خانات جغتائی را نیز توسعه داد یعنی با «برکا» خان قبیچاق جنگ کرد و شهر «اترار» را از دست او در آورد و خراب کرد و سمرقند را نیز بر اولوس خود افزود^۲.

پس از مرگ «آلغو» (۱۲۶۵ - ۱۲۶۶) زوجه بیوه او «اورغنه خاتون» پسری را که از نخستین ازدواجش با «قراولاکو» داشت و مبارکشاه نام داشت بر سریر سلطنت نشاند (مارس ۱۲۶۶) و این اولین شاهزاده از خاندان جغتائی است که تحت نفوذ ماوراءالنهریان دین اسلام را قبول نموده بود. ولی یک شاهزاده دیگر از خاندان جغتائی موسوم به «براق» نوه «موتوجن» ازخان بزرگ قوییلای- قاآن یرلیغی دریافته بود که او را نیز با بنی‌عم خود «مبارکشاه» مشترکاً نایب السلطنه آن «اولوس» تعیین نموده بود. «براق» چون به «ایلی» رسید توانست عساکر و لشکریان را بخودش جلب کند و در خجند «مبارکشاه» را دستگیر نمود (ماه سپتامبر ۱۲۶۶ بنا برروایت جمال قرشی) و او را از تخت سلطنت معزول نمود و بسمت «میرشکاری» خود منصوب کرد. دیری نکشید که رابطه «براق» با خان بزرگ قوییلای قاآن نیز مکدر شد. قوییلای یکی ازعمال خود موسوم به «موغولتای»^۳

۱ - در فصل مربوط به چین مغولی بالاخصار مطلب گفته شد. بهص ۴۶۷ رجوع کنید. ۲ - بارتولد. - ذیل لغت جغتای خان - بدائرة المعارف اسلامی ص ۸۳۳ رجوع کنید همچنین راجع بنام برکه یا برکا بصفحه ۷۲۶ رجوع کنید

را حکمران ترکستان چین نموده بود. «براق» این حکمران را از آنجا راند و مقام او را یکی از نمایندگان خودش سپرد. قوییلای قآن سپاهی عبارت از شش هزار نفر سوار فرستاد تا حکمرانی را که «براق» بیرون رانده بود بر مقام و مسند خود باز مستقر سازند. ولی «براق» سی هزار نفر بجنگ آن سواران فرستاد و بی آنکه پیکاری روی دهد آن شش هزار نفر را وادار نمودند که بمبدأ خود باز گردند. از این گذشته فرمان براق لشکریان او شهر ختن را که در حوزه امپراطوری قوییلای قآن بود غارت کردند.

خانات جغتائی تحت سیادت قایدو

«براق»^۱ از «قایدو» خوشبخت تر نبود. قبلا دیدیم که «قایدو» رئیس خاندان اوکتای قآنی که در حوزه ایمیل در «تارباگاتای» سلطنت می کرد مدعی لقب و عنوان «خان بزرگ» بود و با قوییلای قآن رقابت می ورزید و می خواست بر تمام «اولوس» های چنگیزخانی سلطنت کند (ص ۳۷). قایدو^۲ در ابتدا از «براق» خواست که از وی تمکین نماید و با و حمله ور شد. در اولین پیکاری که در نزدیکی جیحون روی داد براق دشمنان خود را در دام و مهلکه ای که ترتیب داده بود انداخت و مقدار کثیری غنائم و تعداد بسیاری اسیر بدست آورد. ولی قایدو از خان قبچاق «سنگوتیمور» کمکی دریافت داشت و لشکری عبارت از ۵۰ هزار نفر تحت فرماندهی «برکچار»^۳ بجنگ براق فرستاد. براق از «برکچار» در پیکار عظیمی که روی داد شکست خورد و بماوراءالنهر رفت و باز بقهر و عنف از بخارا و سمرقند آنچه می توانست گرفت و با آنچه از مردم گرفته بود به تجهیز قوای خود پرداخت. او در تهیه مقاومتی عالی بود که «قایدو» با و پیشنهاد صلح نمود زیرا «قایدو» می خواست که در مغولستان و مبارزه علیه «قوییلای» دستش باز باشد ماوراءالنهر را حاضر بود به «بوراق» بدهد

۱ - معمولا نویسندگان مسلمان این نام را «براق» می نویسند ولی بشهادت مارکوپولو این نام مغولی «باراق» و «باراک» و «بوراک» بوده است. پلیدو در مقاله تحقیقی راجع به «افسانه اوقوزخان» در این باره تحقیقات جامعی نموده است. بارتولد ذیل کلمه «بوراق» در دائرة المعارف اسلامی ص ۸۱۴. ۲ - قایدو پسر قاشین بن اوکتای قآن

بشرطی که وی نیز از «ایلی» و «ترکستان شرقی» دست بکشد و در ماوراءالنهر نیز خود را مطیع و منقاد «قایدو» بشناسد. قوریلتای بزرگی برای استقرار صلح و آشتی براساس پیشنهادهائی که گفته شد تشکیل گردید. بنابر تاریخ «وصاف» آن قوریلتای در «قطوان» واقع در شمال سمرقند در سال ۱۲۶۷ انعقاد یافت ولی بنابر روایت رشیدالدین این قوریلتای در بهاران سال ۱۲۶۹ در «تلاس» تشکیل گردید. بارتولد می‌نویسد که «بدین ترتیب یک امپراطوری کاملاً مستقلی در آسیای مرکزی تحت ریاست و سیادت «قایدو» بوجود آمد. تمام شاهزادگانی که در این پیمان و تراخی مشارکت داشتند خودشانرا مانند «آندا» و برادر خوانده «قایدو» محسوب می‌داشتند املاک و اراضی اهالی روستاها یا شهرها مورد حمایت این امپراطوری قرار گرفت و شاهزادگان بایستی از مراتع و چراگاه‌هایی که در مرغزاران و کوهساران وجود داشت بهره‌برگیرند و رمة و اغنام و احشام صحرانوردان را از کشتزارها دور نگاهدارند. دو ثلث ماوراءالنهر به «براق» تعلق یافت ولی در آن حدود نیز اداره همان نواحی و مزارع و کشتزارها بکف باکفایت مسعود یلواچ که «قایدو» منصوبش نموده بود واگذار شد.»

«قایدو» برای اینکه «براق» را از ترکستان شرقی دور کند، چون براو ریاست داشت مأمورش نمود که به تسخیر خانات ایران برود و بسطنت خاندان هولاکوخان خاتمه دهد. در این هنگام «آباقا خان» پسر هولاکوخان برجای پدر بر تخت سلطنت وایلخانی نشسته بود. باز یکبار دیگر «براق» علی‌رغم الحاح و تضرع مسعود یلواچ اهالی بخارا و سمرقند را دوچار زحمت و عسرت نمود تا از آنها لشکری فراهم آورد و اگر پافشاری و اصرار مسعود نبود قطعاً این دو شهر را کاملاً غارت می‌کرد. بعداً از رود آمویه گذشت و اردوگاه خود را نزدیک مرو قرار داد. عده‌ای از شاهزادگان چنگیزخانی را بر رأس لشکریان خود جای داد از قبیل: نیکپای اوغول (بنی‌عم خودش) مبارکشاه (سلف او که او را از سلطنت محروم کرده بود) و بوری و غیره. هدف اولین او تسخیر افغانستان بود (قایدو در نتیجه مرگ

پدر بزرگش «موتوجن» در موقع تصرف بامیان در سال ۱۲۲۱ همواره مایل به تسخیر افغانستان بود. جنگ بوضع مساعدی برای قایدو آغاز شد. براق در نزدیکی هرات شاهزاده بوچین را که برادر آباخان و حکمران خراسان بود منهدم نمود قسمت اعظم آن ایالت را متصرف شد (در حدود مه ۱۲۷۰). نیشابور را غارت نمود و شمس‌الدین کُرت ملک هرات را وادار نمود که برای اظهار مطاوعت بدیدن او بیاید و خراجگزار او گردد. ولی ایلخان ایران آباخان^۱ از آذربایجان بسرعت آمد و در نزدیکی هرات لشکریان براق را در دامی افکند و بتاريخ ۲۲ ژویه ۱۲۷۰ آنها را بشدت مغلوب نمود. «براق» با بقایای لشکریان خود بماوراءالنهر مراجعت نمود و چون از اسب بر زمین افتاده و پایش آسیب دیده و فلج شده بود زمستان را در بخارا گذراند و بمذهب اسلام مشرف شد و خود را «سلطان غیاث‌الدین» نام نهاد.

شکست فجعی که نصیب براق شد باعث گردید که شاهزادگان و خویشاوندان و مطاوعین او نیز از او روی برگردانند. از آنجا به تاشکند رفت و از فرمانروای خود «قایدو» کمک خواست. «قایدو» با بیست هزار نفر سپاهی باستقبال او آمد ولی در معنی برای کمک باو نبود و برخلاف می‌خواست از بدبختیهای او استفاده کند. براق از ترس مرد و عده‌ای می‌گفتند که در خفا عمال قایدو او را بدیار عدم فرستادند. خلاصه آنکه در موقع نزدیک شدن قایدو «براق» وفات یافت (۹ اوت ۱۲۷۱). (رشیدالدین مینویسد که تمام اموال براق را بغارت بردند و مبارکشاه پسر عموی براق با دست خودش دو دانه در قیمتی که در گوش زن او نوک‌خاتون بود درآورد. العاق مترجم) پس از مرگ براق چهار پسر او با دو پسر «آلغو» متحد شدند تا ماوراءالنهر را از تحت تسلط قوای «قایدو» درآورند ولی هیچوقت برتری نصیب آنها نمیشد. این بی‌توفیقی آنها باعث شد که بتاراج و غارت شهرهای ماوراءالنهر که تحت ریاست و حسن اداره مسعود یلواچ رو بآبادانی و فلاح گذاشته بود بپردازند. قایدو خانات ماوراءالنهر را بهیچیک از آنها نداد و بیک شاهزاده

۱ - اسم این خان مغول در کتب قدیم بشکلهای مختلف نوشته شده است من جمله : آباخان ، آباق خان ، و آباخان .
العاق مترجم .

دیگری از خاندان جغتائی موسوم به نیکپای اغول^۱ (۱۲۷۱) واگذار نمود. این شاهزاده چون بفکر نافرمانی و سرکشی افتاد قایدو او را بقتل رساند و «طغایمور» را که شاهزاده‌ای از همان خاندان و نوه «بوری» بود (در حدود؟ ۱۲۷۲) بجای او منصوب کرد. طغایمور بزودی درگذشت و قایدو تخت سلطنت را به «دووا» پسر «براق» تفویض نمود (؟ ۱۲۷۴). در این هنگام آباقا خان پادشاه ایران که حمله و تجاوز سال ۱۲۷۰ را فراموش نکرده بود بانتقام جوئی پرداخت. در اواخر سال ۱۲۷۲ لشکریانی به خوارزم و ماوراءالنهر فرستاد و اورگنج و خیوه را غارت نمود و بتاريخ ۲۹ ژانویه ۱۲۷۳ وارد بخارا شد. مدت هفت روز نهب و غارت و تاراج و چپاول دوام یافت و هرچه بود بردند و سوزاندند و آن قسمت از اهالی که مجال گریز نیافتند از دم شمشیر گذشتند. در بازگشت بایران لشکریان هولاکوئی پنجاه هزار اسیر همراه آوردند.

بخوبی دیده می‌شود که شرائط مخوف و وحشتناک مردم شهرنشین با تسلط این صحرانوردان از چه قرار بوده است. رؤساء و سلاطین قبایل صحراگرد در ضمن منازعات داخلی و جنگهای خانگی خود بهانه‌هایی می‌یافتند که متناوباً بیایند و شهرهایی را که در قلمرو طرف مقابل بوده غارت کنند و گاه‌گاه نیز خودشان به نهب و غارت شهرهایی می‌پرداختند که در حوزه تسلط و قلمرو حکمرانی خودشان بود.

پس از رفتن این فاتحان و استیلاکنندگان، مسعود یلواج باز یکبار دیگر بترمیم خرابیها و امحاء آثاری که جنگهای داخلی مغولان در شهرهای ماوراءالنهر انباشته بود همت گماشت. این تعمیر و ترمیم را تا دم مرگ (یعنی اکتبر - نوامبر ۱۲۸۹) ادامه داد و پس از او سه پسر او که اداره امور بخارا و سمرقند را برعهده داشتند کارهای خیر پدر را ادامه دادند. پسر ارشد او ابوبکر تا ماه مه - ژوئن ۱۲۹۸ «ستیلیمیش (ستلمش) بیگ»^۲ تا سال ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳ و «سویونیچ»^۳

۱ - Nikpai Oghoul نیک‌پای اغول یا نیک‌پی اوغول پسر ساریان بن جغتای است و بنا بر نوشتهٔ وصاب ورشیدالدین

Souyouñitch - ۳

Satilmich-beg - ۲

در ۱۲۷۲ کشته شد (۶۶۹).

از آن تاریخ بعد . ولی آنها هم علی رغم خاندان جغتائی مجبور از اطاعت قایدوی مخوف بودند زیرا آن دو پسر اولی را نیز قایدو بآن سمت منصوب کرد . بود ولی پسر سومین را «چپر»^۱ پسر و جانشین قایدو تعیین کرده بود . «دووا»^۲ چون بدون شک از آنچه بر سر اسلافش آمده بود عبرت گرفته بود خود را نسبت به «قایدو» مطیع و منقاد محض معرفی نمود . «ییدی قوت» اویغوری ها نسبت بخان بزرگ «قوییلای قآن» وفادار مانده بود . در سال ۱۲۷۵ قایدو و «دووا» اویغوریه را مسخر نمودند تا «ییدی قوت» را وادار نمایند که به جبهه آنها به پیوندد و از مطاوعت قوییلای قآن سربه پیچد و بطرف پایتخت او «بیش بالیق (بیش بالغ)» جلو رفتند ولی لشکر امپراطوری بموقع شتافت و اویغوریه را از دست آنها خلاص نمود . «دووا» یک معاون بسیار لایق و مفیدی برای قایدو شد و در جنگهایی که قایدو با لشکریان تیمور قآن پادشاه و جانشین قوییلای در اطراف جبال «خنکای» در مغرب قراقروم می نمود جلادتی نشان می داد . بهمین سبب بود که توانست در ماه سپتامبر ۱۲۹۸ داماد تیمور قآن را که شاهزاده ای عیسوی مذهب و موسوم به «کورگز» (ژورژ) بود دستگیر کند و با نهایت وحشیگری بقتل برساند . «دووا» در صدد بود که پس از این فتح بسرحد امپراطوری بین تورقان و «کان - سو» حمله ور شود ولی ناگهان مورد حمله قوای پادشاهی قرار گرفت و لشکریانش را مغلوب و خود او را تکه تکه کردند . چندی قبل از واقعه اخیر خان اردوی سفید (شاخه شرقی خاندان جوچی) موسوم به «بایان» (بیان) یا «نایان» که در شمال غربی دریاچه بالخاش و شمال دریاچه آرال سلطنت می کرد از پشت سر به قایدو و دووا هجوم آورده بود . بالاخره در سال ۱۳۰۱ «قایدو» برای تسخیر قراقروم لشکر کشی نمود و «دووا» نیز به همراهی او رفت . آنها می خواستند «یورت اصلی» را بدست آورند و در شکستی که نصیب خاندان اوکتائی شد آنها نیز مغلوب گردیدند و در ماه اوت همان سال «قایدو» در حین عقب نشینی درگذشت^۳ .

۱- Tchāpār ۲- فراموش نشود که دووا پسر براق بود . (مترجم) . ۳- مایا فصل نهم ص ۴۷۹ - دوسون

کتاب دوم ص ۵۱۶-۵۱۷ .

قایدو که شرح حال او جسته جسته و بطور معترضه در ضمن تاریخ وقایع مربوط به سلسله یوان (امپراطوری مغول در چین) ظاهر میشود شاهزاده‌ای لایق و دارای شخصیتی قوی و مقتدر بوده است. و می‌توان گفت تا حدی شباهت به گیوگ‌خان داشته است. این آخرین شاهزادهٔ خاندان اوکتای‌قآنی است که شایسته پادشاهی بوده و مقرراتی را که وضع و اجرای آنها را به «الغو» تحمیل نموده نشان می‌دهد که واقعاً از طبقه کشاورز و برزگر و مراکز شهری ماوراءالنهر می‌خواسته است حمایت و حراست نماید و نظرش بالاتر از غارتگری و چپاولهائی بوده که صحرانوردان عادتاً بعمل می‌آوردند^۱. در چهل و یک پیکار شرکت کرده بود (از آنجمله در لشکرکشی بزرگ لهستان و مجارستان در سال ۱۲۴۱) و این نشان می‌دهد که او یک رزم‌آزما و رزم‌آرای مجربی بوده است. او دولت و قدرت قویلای‌قآن را نیز گاهی متزلزل می‌کرد ولی هیچوقت نتوانست به آن خاقان بزرگ غالب آید. پذیرائی خوبی که از دو زائر نستوری «ربان صومه» و «مارکوس» نمود و امیدى که پاپ نیکولای پنجم نسبت باو ابراز می‌داشت (بتاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۲۸۹ پاپ نامه‌ای باو نوشت و او را بقبول دین مسیح تشویق و تحریص نمود) گواهی می‌دهد که او نیز مانند تمام مغولان کهن نسبت بدین مسیح علاقه و اشتیاقی نشان می‌داده است^۲. بدبختی «قایدو» این بود که دیر بدنيا آمده و وقتی برشد رسیده بود که قویلای‌قآن بطور استوار و محکمی بر تخت امپراطوری چین نشسته بود و سایر شاخه‌های خاندان چنگیزخانی یا چینی یا ترک و یا ایرانی شده بودند. از بسیاری جهات می‌توان گفت که این خان آسیای علیا آخرین خان سلسلهٔ مغول است.

اوج عظمت خانات جغتائی - دووا^۳ - اسن‌بوقا^۴ و کبک^۵

چنانکه قبلاً دیدیم «دووا» با کمال وفاداری نسبت به «قایدو» رفتار نمود

۱ - و صاف می‌نویسد که ماوراءالنهر در تحت تسلط قایدو که پادشاهی عادل و حق‌گزار بود آبادان شد. بنا بر روایت

Douwa - ۳

۲ - مول، کتاب «عیسویت در چین» ص ۱۰۱.

دوسون کتاب سوم ص ۵۸.

۳ - Douwa - ۳

Kébeck - ۵

Essen-bouqa - ۴

و این را نیز باید دانست که مرگ «قایدو» که رئیس وآسر و فرمانروای او بود باعث رهایی و خلاصی او شد و این دوران انتحال از مرئوسی بریاست را بانهایت آرامی و ملایمت طی نمود. «قایدو» را پسری بود بنام «چپر» که تمام عناوین پدر را بارث دریافت داشت. «دووا» ریاست او را بر خود شناخت ولی جانشین خان بزرگ او کتای قآنی نمی توانست آن امپراطوری ای را که بطور مصنوعی ساخته شده بود اداره کند. «دووا» تدریجاً باو پیشنهاد نمود که سیادت امپراطور تیمورقآن را برسمیت بشناسد و هر دو در ماه اوت ۱۳۰۳ بدربار مغولی پکن مراجعه نموده مراسم مطاوعت و انقیاد خود را اعلام داشتند و بدین ترتیب بآن جنگهای خانگی و منازعات داخلی که قریب چهل سال آسیای مرکزی را فرا گرفته بود خاتمه دادند و وحدت مغول تأسیس و برقرار گردید. ولی چون «دووا» بکمک و معاضدت امپراطوری اطمینان یافت رابطه خود را با «چپر» قطع نمود و لشکریان این دو شاهزاده بین خجند و سمرقند با یکدیگر مصاف دادند. در ابتدا عساکر چپر مغلوب شدند ولی در پیکار دومی «شاه اغول» برادر «چپر» شاهدفتح را در آغوش کشید. «دووا» به چپر پیشنهاد نمود که دیگر باره آن روابط دوستی دیرین را برقرار سازند و موافقت نمودند که دووا و «شاه اغول» در تاشکند با یکدیگر ملاقاتی بعمل آورند. شاه اغول بهمان سبک صحرانوردان مرتکب بی احتیاطی شد و قسمتی از لشکریان خود را مرخص نمود. دووا با تمام قوا و عساکر خود به تاشکند رسید و شاه اغول را غافلگیر نمود و قوای او را شکست داد و شهرهایی از قبیل «بناکت» و «تلاس» را که به «چپر» متعلق بود تصرف کرد. ظاهراً در این موقع «چپر» در اردوگاه خود بین «ایرتیش» و «یلدوز» بوده و از این دامی که «دووا» برای قوای او گسترده بوده اطلاعی نداشته است که ناگهان باز ضربت تازه ای بر او وارد آمد و آن عبارت بود از حمله قوای امپراطوری تیمور-قآن. قوای تیمورقآن از قراقوروم پائین آمده و از جبال آلتائی جنوبی گذشته و از پشت سر برقوای «چپر» هجوم آوردند. بیچاره «چپر» چاره ای جز این نیافت که

خود را به «دووا» تسلیم کند. این شاهزاده با کمال احترام با وی رفتار نمود ولی تمام متصرفات او را گرفت. بدین ترتیب خاندان جغتائی که متصرفات و «پورت» آنها محدود بماوراءالنهر شده بود (و «قایدو» باعث آن گردیده بود) ناحیه «ایلی» و «کاشغر» را باز گرفتند و بتمامی املاک موپوت خود دست یافتند (در حدود ۱۳۰۶).

دولت و سعادت «دووا» را دوامی نبود و در اواخر سال ۱۳۰۶ وفات یافت. پسر ارشد او «کونجک»^۱ نیز بیش از یک سال ونیم سلطنت نکرد و در گذشت. «تالیکو»^۲ نوۀ «بوری»^۳ سلطنت را تصرف نمود. «دوسون»^۴ در بارۀ او این چنین می نویسد: «این «تالیکو» شاهزاده ای بود که عمرش در جنگ و جدال گذشته بود. چون بدین اسلام درآمده بود همواره کوشا بود که مغولان را نیز باسلام دعوت کند.» ولی هواداران خاندان «دووا» علیه او عصیان نمودند و یکی از آنها در مجلس ضیافتی او راکشت (۱۳۰۹ - ۱۳۰۸). توطئه کنندگان پسر کهنتر «دووا» را که موسوم به «کبک» بود بسلطنت اعلام نمودند. این آشفتگیها و کشمکش ها به «چپر» که از شاخۀ او کتای قآنی بود امید داد که شاید بتواند آنچه را که سابقاً «دووا» از او گرفته بود بازستاند. باین امید بچنگ «کبک» رفت ولی مغلوب شد و باز از روی نهر «ایلی» گذشت و بدربار «کایشان» امپراطور مغولی چین پناهنده شد. پس از این فتح که برای آخرین بار به کشمکش ها و تشنجات خاندان او کتای خاتمه می داد شاهزادگان جغتائی موافقت نمودند و قوریلتهای بزرگی تشکیل دادند و در آن شورای عالی تصمیم گرفتند که یکی از پسران «دووا» را که در آن هنگام در دربار پکن بود یعنی «اسن بوقا» بعنوان «خان» انتخاب نمایند. «اسن بوقا» آمد و تخت سلطنتی را که «کبک» برادرش خالی گذاشته بود اشغال نمود و بنابر گفته و صاف «کبک» نیز از این واقعه بسیار خوشحال و با این تراضی موافق بود. پس از مرگ «اسن بوقا» در سال ۱۳۲۰ «کبک» باز بر مسند خانی و پادشاهی نشست.

علی‌رغم تغییراتی که روی داد و شاهانی که تبدیل یافتند معهذا خاندان جغتائی را که «دووا» خان بمقام حاکمیت و استقلال رساند شروع بمداخله و اعمال نفوذ در خارج ازبورت خود کردند. توسعه آنها بطرف چین امری بود ممنوع و محال، ازطرف مرغزاران آرال و دریای خزر و ایران نیز کاری نمی‌توانستند کرد زیرا خاندان قویلای و خاندان جوچی و خاندان هولاکو هر یک در سرزمین خودشان بطور استوار و محکمی استقرار یافته بودند. بنابراین آنها سعی نمودند از طرف افغانستان و هندوستان اراضی خود را توسعه دهند. خانهای ایران که دربارشان در آن طرف ایران یعنی در آذربایجان بود اهمیت مختصری برای افغانستان قائل بودند بدین ترتیب جغتائیان استفاده نموده در بدخشان و کابل و غزنه مستقر شدند. در طرف افغانستان غربی یک نوع امارتی قوی تحت ریاست سلسله افغانی - غوری «کرت» تشکیل شده بود که با اینکه مطیع و فرمانبردار خانهای ایران بودند یک نوع خود مختاری داشتند. چون از طرف افغانستان غربی هر اقدامی موجب زحمت میشد ناگزیر بطرف افغانستان شرقی تاختند و از آنجا بشمال غربی هندوستان رفتند و در هر حمله‌ای غنائمی گرانها نصیبشان میشد. در ۱۲۹۷ «دووا» پنجاب را غارت کرد ولی او را عقب راندند. در امپراطوری دهلی آن وقت علاءالدین خلج (۱۲۹۵ - ۱۳۱۵) سلطنت می‌کرد و قدرت نظامی وی بعدی بود که تمام حملات جنگی خاندان جغتائی را رد کرد ولی قطعی است که خطر حمله مغولان وحشتناک بود و شجاعت و پایداری مخصوص سلطان علاءالدین خلج و مملوک‌های او توانست از فیروزی آنها جلوگیری کند. معاصرین وی حتی زمانی تصور میکردند که پس از سه ربع قرن اخیر اینک هند در شرف تسخیر شدن از طرف چنگیزخانیان است.

یکی از پسران «دووا» موسوم به «قتلغ‌خواجه» در افغانستان شرقی اقامت گزید. بتازگی در آن سرزمین رُحل اقامت افکنده بود که بسوی هند لشکر کشی کرد و تا نزدیکی دروازه های دهلی هر چه را یافت غارت کرد (۹ - ۱۳۰۰ -

۱۲۹۹). در سال ۱۳۰۳ باز لشکر کشی دیگری از طرف شاهزاده «تورقای-تورخای» که وی نیز از همان شاخهٔ جغتائی بود بعمل آمد. این شاهزاده با ۱۲۰ هزار نفر آمد و در نزدیکی دهلی خیمه زد. قریب دو ماه شهر را محاصره نمود و هرچه در آن منطقه بود غارت کرد و این قشون انبوه چون شاید ادوات لازم برای تخریب بارو و برجها نداشت با غنائمی که بدست آورده بود بافغانستان برگشت. در ۱۳۰۴ لشکر کشی دیگری روی داد، چهل هزار سوار مغول آمدند و پنجاب را در شمال لاهور مورد نهب و غارت قرار دادند و حتی به «آموها»^۱ بمشرق دهلی رسیدند و سرانجام یکی از فرماندهان و سرداران سلطان علاءالدین موسوم به «تغلق» آن لشکر را مغلوب نمود و نه هزار نفر از اسیران مغولی بیای فیلان انداخته شدند. شاهزادهٔ جغتائی «کبک» (خان آینده) برای کینه توزی و انتقام- جوئی «مولتان» را بباد غارت داد ولی در بازگشت در کنار شط سند بدام «تغلق» افتاد و عدهٔ بسیاری از مغولان بقتل رسیدند (۱۳۰۵ - ۱۳۰۶) این بار نیز اسیران را به «دهلی» فرستادند تا زیر پای فیلان بهلاکت برسند.

با این اوضاع و احوال خان‌های ایران تشکیل یک دولت جغتائی را در افغانستان شرقی آنهم تحت سلطنت و امارت قتلغ خوجا^۲ (قتلغ خواجه) و جانشینی پسر او «داودخوجا» (داودخواجه) امری دانستند که با تمامیت ایران تطبیق نمی‌نمود. در ۱۳۱۳ اولجایتو پادشاه و خان ایران لشکری بجهنگ «داودخوجا» فرستاد و او را وادار نمودند که بماوراءالنهر فرار کند. «داودخوجا» رفت و دست بدامان عم و سرور خود خان جغتائی «ییسن بوقا» شد. «ییسن بوقا» نیز لشکری بفرماندهی برادر خود «کبک» و «داودخوجا» بجهنگ خان ایران فرستاد. این لشکر از آمویه گذشت و قشون دشمن را در مرغاب منهزم نمود و خراسان را غارت کرد و بدروازه‌های هرات رسید. ولی اینها ناچار شدند که از متصرفات خود چشم ببوشند و همه را تخلیه کنند زیرا مغولان چین از پشت سر بخانات جغتائی حمله ور شده بودند. سرانجام «ییسن بوقا» در آن واحد دوچار یک کارزار دیگری

شد و آن جنگ با دربار «پکن» بود. فرماندهی قوای امپراطوری چین با «طغاجی» بود و در نزدیکی جبال «تنگری» که قطعاً بین «کوچا» و «ایسی-گول» میباشد، قوای «یسن بوقا» مغلوب و منهزم شدند. او از راه کینه توزی سفراء و فرستادگان «خان بزرگ» را که از دربار ایران به پکن برمی گشتند کشت. در نتیجه این عمل «طغاجی» (یا توقاچی) با لشکریان امپراطوری مغولی چین خانات جغتائی را گرفت و اقامتگاه زمستانی یسن بوقا را که در کنار «ایسی-گول» بود و اقامتگاه تابستانی او را نیز که در کنار نهر «تالاس»، قرار داشت غارت کرد. برای اینکه آشفتنی وضع «یسن بوقا» بسرحد کمال برسد یکی از شاهزادگان جغتائی موسوم به «یساور»^۱ با «یسن بوقا» و «کبک» قهر کرد و از آمویه گذشت و با تمام متابعین خود که عده بسیاری از مردم بخارا و سمرقند بودند به خان ایران پیوستند و خان ایران نیز تمام آنها را در همان یورت و اقطاع خاندان جغتائی افغانستان شرقی یعنی بلخ و بدخشان و کابل و قندهار نشیمن داد. (۱۳۱۶) کمی بعد «یساور» علیه خان ایران عصیان نمود و قسمتی از خراسان را تصرف کرد (۱۳۱۸). ولی خان جغتائی «کبک» (زیرا او بجای برادر خود یسن بوقا بر تخت سلطنت نشسته بود) که خصوصیت شخصی هم با «یساور» داشت به خان ایران اطلاع داد که حاضر است بکمک وی برخیزد و بدفع «یساور» همت گمارد. در همین هنگام که لشکریان ایران از پشت سر به «یساور» حمله ور شدند قوای جغتائی نیز از آمویه گذشته او را از رویرو مورد هجوم قرار دادند. قوای «یساور» او را ترک نمودند و او نیز در حین فرار بقتل رسید (ژوئن ۱۳۲۰).

بموجب مسکوکاتی که باقی مانده «کبک» تا ۱۳۲۶ سلطنت کرده است. اهمیت دوران پادشاهی وی از این جهت است که بنابر آنچه «بارتولد» توجه نموده است این پادشاه برخلاف خانها و شاهان سابق بسرزمین متمدن و کهن-سال ماوراءالنهر و بزندگی شهرنشینی علاقه داشته است. در نزدیکی نخشب یا «نسف» (در جنوب غربی سمرقند) قصری بنا نمود و نام مغولی آن «قرچی» (یعنی

قصر) بشهری که بعدها در آنجا بنا نموده‌اند داده شد. مسکوک نقره را که بعدها «کبکی» نامیدند او رایج کرد و مسکوکات سیمین او واقعاً اولین سکه‌های رسمی دولت جغتائی است که لایق دیدن و نگاه کردن می‌باشد. سابقاً و قبل از او اگر سکه‌ای بود صرفاً منحصر بشهر مخصوصی بود یا اختصاص بسلسله‌ای داشت محلی که آنرا ضرب نموده بود. با این احوال و علی‌رغم علاقه‌ای که او بزندگی ماوراءالنهریان داشت «کبک» بدین اسلام در نیامد.

جدائی و افتراق در خانات جغتائی - ماوراءالنهر و مغولستان

سه برادر «کبک» بتدریج بجای او بر تخت سلطنت نشستند. اسامی آن سه برادر از این قرار است: «الچیکدای» - «دوواتیمور» و «ترماشیرین» - دو برادر اولی مدت خیلی سلطنت کردند و چنین بنظر می‌رسد که «ترماشیرین» نسبتاً سلطنت مهمی داشته است (تقریباً از ۱۳۳۳ تا ۱۳۲۶ ق) - او در سنه ۱۳۲۷ سنت وعادت قدیم را که عبارت بود از نهب و غارت هندوستان احیاء نمود و تا دروازه‌های دهلی جلورفت و بنابر پاره‌ای از منابع تا باج و خراج سنگینی نگرفت از آنجا باز پس نگرديد. بنابر بعضی از منابع دیگر سلطان دهلی محمد بن تغلق او را بازپس راند و حتی تا آخرین سرحد پنجاب تعقیب نمود. از طرفی دیگر «ترماشیرین» علی‌رغم نام بودائی او که از زبان سانسکریت «درماشری» مشتق شده است بمذهب اسلام گروید و خود را سلطان علاءالدین نامید. هرچند این تغییر مذهب باعث خوشموقتی مردم ماوراءالنهر شد ولی صحرانوردان «ایسی-گول» و ناحیه «ایلی» آنرا با «یاسای» چنگیزخانی مخالف و مغایر تعبیر نمودند و آتش عصیان و تمردی از آن سوی مشتعل شد و در حدود ۳۴ - ۱۳۳۳ ترماشیرین را معزول و نوۀ «دوواخان» موسوم به «جنگچی» را بسطنت رساندند و وی از ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸ در درۀ «ایلی» سلطنت کرد. این عکس‌العمل ضد اسلامی که در دوران سلطنت جنگچی بوقوع پیوست بنفع نستوریان و کاتولیک‌ها تمام شد. نستورین‌ها همیشه در ناحیه آلمالینگ و «پیچ‌پک»^۱ زیاد بودند مبلغین کاتولیک هم توانستند باز

۱ - Pichpek سنگ‌های قبر که بزبان سریانی و ترکی نوشته شده و مربوط بدوران بین ۱۲۶۴ و ۱۳۳۸ می‌باشد در «پیچ‌پک» پیدا شده و در موزه کیمه در پاریس است.

برای چندین ماه بوعظ و ارشاد پردازند و کلیساهائی بنا کنند. یکی از پسران «جنگچی خان» که طفلی هفت ساله بود با موافقت پدرش غسل تعمید یافت و بنام «ژان»^۱ [یوحنّا] خوانده شد. در سال ۱۳۳۸ پاپ «بنوآی دوازدهم» یک نفرکشیش از فرقه «فرانسیسکن» موسوم به «ریشاردو بورگونی»^۲ را مأمور «آلمالینگ» نمود ولی پس از اندک مدتی در ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ مسلمانان ناحیه «ایلی» او را با همکاران و همفرانش مورد زجر و شکنجه سخت قرار دادند و آنها را کشتند. همراهان و همکاران وی عبارت بودند از: فرانسوا اهل اسکندریه، پاسکال اهل اسپانیا، لوران اهل شهر آنکن و یکنفرکشیش هندی موسوم به «پیر» که عنوان ترجمانی داشت. یکنفر تاجر هم باین هیئت پیوسته شده بود موسوم به «جیلوتو»^۳ سال بعد یک نماینده مخصوص از طرف پاپ بهمان دره ایلی آمد موسوم به «ژان دو مارین یولی»^۴ مأموریت این راهب بزرگ کاملاً عنوان رسمی داشت و بدربار خان بزرگ پکن می رفت از راه «کافا» و خانات قبچاق و اولوس جغتائی. در حین عبور از آلمالینگ توانست هم بوعظ و ارشاد و هم بساختمان و تعمیر کلیسا پردازد و هم عده ای از مسیحیان را غسل تعمید دهد. عنوان رسمی او که نمایندگی شخص پاپ نزد «خان بزرگ» بود باعث شد در جائی که دیگران را بشهادت می رساندند نسبت باو تمام مراسم توقیر و احترام را مرعی دارند. ولی پس از رفتن او مسیحیت آلمالینگ باعدام و نیستی منتهی گردید. و آنچه از کانون قدیم مذهب نستوری در ناحیه «ایلی» باقی مانده بود در برابر زجر و شکنجه و فجایع تیموری محو و نابود شد.

ماوراءالنهر تحت حکومت امیر قزغن (یا قزاغان)^۵

خانات قدیم جغتائی بعداً بدو بخش تقسیم شد و دو شعبه مختلف از

۱ - مول - کتاب «مسیحیان در چین» ص ۲۵۵-۲۵۶ ۲ - Richard de Bourgogne ۳ - Gilotto

۴ - Jean de Marignolli ۵ - در سال ۱۳۶۲ یک نفر مبلغ موسوم به ژاک دو فلورانس که رئیس اسقف های بندر «زیتون» (فوکین امروزی) بود در آسیای مرکزی یعنی در خانات جغتائی بقتل رسید. (مول کتاب مذکور در فوق ص ۱۹۷ و ۲۰۵) ۶ - اسم این امیر در تاریخ ظفرنامه شاهی که در سال ۱۹۳۷ میلادی در مطبعه امریکائی بیروت چاپ شده همعجا «قزاغان» نوشته شده ولی، قزغن را شایسته تر و صحیح تر تشخیص دادیم. الحاق مترجم.

خاندان پادشاهی بر هر یک از آنها سلطنت می‌کرد: ماوراءالنهر از طرفی و «مغولستان» از طرفی دیگر. منظور از «مغولستان» سرزمینی است که اطراف «ایسی-گول» و بین نهر «تالاس» و «سناس» واقع می‌باشد.

پایتخت ماوراءالنهر شهر «قرشی» بود و خازان‌خان (۱۳۴۶-۱۳۴۳) پسر «یساوور» در آنجا سلطنت می‌کرد و صاحب ظفرنامه او را پادشاهی سفاک و خونخوار معرفی می‌کند. (عبارت ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی ص ۲۷ بدین قرار است: چون قران سلطان‌خان ابن یسوراغلن در ۷۳۳ موافق تخاقوئیل در الوس جغتائی‌خان بر سریر خانی قرار یافت دست تسلط و تعدی برگشاد، پای طغیان از جاده عدل و انصاف بیرون نهاد. خلایق از آسیب ظلم او بجان آمدند و مردم از نکابت پیدادش بفرغان چه سیاست و قهر بافراط داشت چنانکه امرای الوس را بقرلتای طلب داشتی هرکس از غایت و هم در خانه خویش رسم وصیت بجای آوردی و بعد از آن متوجه قرلتای شدی. زبس جورآن خسرو سخت گیر مردم سراسر برآمد نفیر (الحاق مترجم)

امراء و اشراف ترک ماوراءالنهر او را بر اریکه سلطنت نشاندند و چون از او اطاعت نمی‌نمودند وی بدفع و سرکوبی آنها قیام کرده بود. رئیس اشراف و اعظم ترک امیر قزغن بود و سرزمین واقع در اطراف «سالی‌سرای» واقع در ساحل شمالی آمودریا کمی جنوبی‌تر از «قبادیان» امروزی جزء اقطاع آن امیر بود. بنابراین ناحیه شمالی قندوز با امیر قزغن تعلق داشت. این امیر علیه «قزان خازان» عصیان نمود و در پیکار نخستین واقع در شمال دربند آهنین (قهلقه بنا بر چاپ کلکته ص ۲۸ الحاق مترجم) بین ترند و «قرشی» (قزان) فاتح شد و گفتند که با یک تیر چشم قزغن را کور کرد. ولی بجای آنکه بفیروزی خود ادامه دهد به «قرشی» رفت و زمستان را در آنجا گذراند و قسمتی از عساکر وی او را رها کردند و رفتند. این غفلتی بود که برای او نتایج تلخی ببار آورد. امیر قزغن ثانیاً با وحمله ور شد و جنگ بین آن دودر گرفت و قزغن در نزدیکی شهر «قرشی»

«قزان» را کشت. (بسال ۷۴۷ هجری مطابق تیگوزئیل. بنابر ظفرنامه یزدی الحاق مترجم).

امیر قزغن چون صاحب واقعی ماوراءالنهر شد بمشروع بودن و برسمیت شناختن جغتائی خاتمه داد و تخت پادشاهی ماوراءالنهر (اگر تخت سلطنتی وجود داشت فقط جنبه تجملی دارا بود و بیس) را یکی از احفاد او کتای قآن موسوم به دانشمندیه (در حدود ۱۳۴۶-۱۳۴۷) تفویض نمود ولی پس از چندی همین امیر تاج بخش و «شاه آفرین» دانشمندیه را کشت و نوۀ «دوواخان» موسوم به «بیان-قلی» را بعنوان خانی بر سریر سلطنت نشاند (۱۳۴۸ - ۱۳۵۸). تمجید و تعریفی که صاحب ظفرنامه از «بیان قلی» می کند به ثبوت میرساند که او یک فرد مطیع و یک عنصر فرمانبرداری بوده است در دست امیر قزغن. (ظفرنامه اسم او را بیان قلی اوغلن ابن سورغه و ابن دوواخان می نویسد و در وصف او این اشعار را نیز علاوه می کند: شاهی که چو بر سریر خانی به نشست دست و درجود و فتنه بگشاد و به پست. با همت او حوصله دریا تنگ. بارفعت او مرتبه گردون پست. و مدت سلطنت او ده سال متمادی شد. ص ۲۸ و ۲۹. الحاق مترجم).

در حقیقت جغتائیان ماوراءالنهر سلاطین بیکاره و بی عرضه ای بودند و تمام اختیارات در دست اشراف و نجبای محلی ترک قرار داشت. امروز زمام قدرت در دست «قزغن» است و فردا در دست «امیر تیمور» - این خاناتی را که مغولی می نامیدند حقیقتاً یک سلطنت نشین ترک بودند و بیس.

حکومت قزغن که از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ دوام یافت (۷۴۶ تا ۷۵۹ الحاق مترجم بنابر ظفرنامه) بی مجد و جلال هم نبود او قدرت و شوکت خود را بایران نشان داد. پادشاه ایرانی هرات «حسین کرت» آمده بود و ناحیه «اندخوی» و

۱ - دو کتاب تاریخ بنام ظفرنامه وجود دارد. ظفرنامه نخستین را نظام الدین شامی برای امیر تیمور در سال ۸۰۴ نوشته است. بعداً مولانا شرف الدین علی یزدی در سنه ۸۵۰ با سر خلیل سلطان تیموری ظفرنامه ای نوشته و نه فقط مطلب ظفرنامه نخستین را با حشو و زوائد نقل نموده بی آنکه اشارت به منبع اصلی بکند بلکه نام آن کتاب را نیز بغارت برده است. بهر حال برای اینکه سوء تفاهمی روی ندهد ما آنچه را که از آن دومین نقل می کنیم من بعد بیام شامی یا یزدی یاد خواهیم نمود. مترجم.

«شبورغان» را که اگرچه در جنوب آمویه واقع ولی جزء ماوراءالنهر بود، غارت کرده بود. قزغن آن خان دست نشاندۀ خودش «بیان قلی» را آورد و هرات را در سال ۱۳۵۱ محاصره نمود و حسین کُرت را وادار کرد که مطاوعت و دست‌نشانده‌گی را قبول نماید و پس از چندی نیز بسمرقند بیاید و کوچکی و بندگی خودش را اعلام دارد (۷۵۳ هجری، ا. م.).

در همین اوقات که (چنانکه بعداً بهتر خواهیم دید) خانات مغولی در ایران رو بزوال و نیستی می‌رفت و ایران شرقی بطور غیر منتظری بترمیم خرابیها پرداخته بود (آل کُرت در هرات، سربداران در سبزوار و آل مظفر در فارس) امیر قزغن خان که او را واقعاً باید پیش‌قراول امیر تیمور دانست بایران تاخته می‌خواست با اشراف و امراء ماوراءالنهری سیادت و ریاست عامل ترک را بر عنصر و عامل ایرانی تحمیل کند.

«قزغن» در سال ۱۳۵۷ بقتل رسید. (برای اطلاع بجزئیات قتل امیر قزغن مطالب ذیل را بالاخصصار از ظفرنامه یزدی ص ۳۸ - ۳۹ نقل می‌کنیم. الحاق مترجم: قتلغ تیمور بورالدای که داماد امیر قزغن و از دیرگاه انتهازفرستی می‌نمود مجال یافت و در شکارگاه «ارهنک» با گروهی غدار بر سر او شتافت و آن نامدار عدالت شعار را کشتند. امراء و خواص امیر در عقب قتلغ تیمور شتافتند و در حوالی قندوز او را گرفتند و کشتند. ۷۵۹) و پسرش میرزا عبدالله، قادر به تعقیب سیاست پدر خود نبود. میرزا عبدالله چشم بزن «بیان قلی» دوخته بود و برای اینکه بوصال او برسد شوهرش را در سمرقند بقتل رساند^۱ (۷۶۰) ۱۳۵۸ م. ولی این عمل زشت و فاضیح او باعث تنفر عموم اشراف و نجباء ماوراءالنهر شد و مخصوصاً خصومت امیر «بیان سلدوز»^۲ و «حاجی برلاس» عموی امیر تیمور را

۱ - بنا برغرض فاسدی و نظری که با حرم بیان‌قلی‌خان داشت بقتل او اقدام نمود و تمور اوغلن پسر بیسون‌تمورخان را بجای او به خانی بنشاند و نعمش بیان‌قلی‌خان را ببخارا حمل و در جوار مزار شیخ‌العالم شیخ سیف‌الدین باخرزی دفن کردند. ظفرنامه ص. ۴ (الحاق مترجم)
 ۲ - بنا برظفرنامه یزدی این بیان سلدوز مردی حلیم و کم‌آزار بود اما بشرب مدام شعفی تمام داشتی و مانند غنچه و لاله بی‌مراحمی و پیاله روزگار نگذاشتی چنانکه در سالی هفته‌ای هشیارنبودی (الحاق مترجم ص. ۴۱)

که صاحب کیش (شهرسبز امروزی) واقع در جنوب سمرقند بود سخت تحریک نمود. این دو امیر بجنگ عبدالله رفتند و او را از سمرقند بیرون راندند و تا «اندراب» واقع در شمال «هند و کش» او را تعقیب نمودند و وی در آنجا وفات یافت. این کشمکش‌ها و جنگ‌ها بین ملوک ماوراءالنهر که موجب ضعف آنها شده بود باعث گردید که از طرف خاندان چنگیزخانی یک عکس‌العمل غیرمنتظری پدیدار شود.

تغلق تیمور^۱ - احیاء و بازآوردن تمامیت خاندان جغتائی

در همان اوقاتی که شعبه و شاخه جغتائی ماوراءالنهر متدرجاً بسلسله‌ای از شاهزادگان بی‌لیاقت و کفایت در خدمت ملوک محلی ترك تبدیل می‌یافت صحرانوردان مغولستان یعنی ناحیه «تلاس» در چوی‌علیا و «ایسی‌گل» و «ای‌نور» و «مناس» پس از آنکه چندی دچار هرج و مرج شده بودند سلطنت جغتائی را باز مستقر گردانیدند. مهم‌ترین قبیله مغولی آن ناحیه قبیله «دوكلات» (دوكلات) بود که صاحب املاك بسیار مهمی بود چه در مغولستان و پیرامون «ایسی‌گل» و چه در کاشغری که آنوقت بنام «آلتی‌شهر» (یعنی شهرهای شش‌گانه) معروف بود. در اواسط قرن چهاردهم سه برادر بر رأس این قبیله جای داشتند و اینها واقعاً صاحبان آن سرزمین بودند. اسامی آن سه برادر از این قرار است: تولیک - بولاچی و قمرالدین، بنابر تاریخ رشیدی بولاچی در حدود ۱۳۴۵ صاحب سرزمینی بود شامل ناحیه‌ای از «ایسی‌گل» تا «کوچا» و «بوقور» و سرحد فرغانه در «لوب‌نور» و مرکز متصرفات او «آق‌سو» بود. بولاچی مبتکر این فکر شد که یکی از احفاد جغتای‌قآن را که مطیع و منقاد ماوراءالنهریان نشده باشد بدست آورند و با چنین شخصی به خانات ناحیه «ایلی» یعنی آن منطقه‌ای را که آنوقت مغولستان مینامیدند سروصورتی بدهند و تمامیت باز رفته را بدست آورند.

شخصی بنام «تغلق تیمور» که می‌گفتند پسر «اسن بوقا» است در نتیجه حادثات افسانه‌مانندی آمده و در قسمت شرقی مغولستان بطور ناشناسی زندگی می‌کرد.

۱ - اسم این شخص در ظفرنامه یزدی توغلوک تیمور نوشته شده است ا. م.

«بولاچی» به جستجوی همین مرد جغتائی برخاست و خواه واقعاً از آن خاندان بوده یا نبوده است بهر حال او را با تشریفات معموله در «آقسو» پذیرفت و بسمت خاقان «معرفی نمود. برادر بزرگتر «بولاچی» موسوم به «تولیک» بمقام «اولوس بیگی» منصوب گردید یعنی اولین امیر آن دولت.

اگر منظور رؤساء قبیله «دوكلات (دوكلات)» این بود كه كسى را با عنوان خانى بیاورند و او را بنام وارث و جانشین مشروع خاندان جغتائی در برابر شعبه جغتائی ماوراءالنهر جلوه گر سازند باید گفت كه در این معامله مغبون شدند. تغلق تیمور ظاهراً دارای شخصیت مقتدری بود و در هر مورد قدرت طبع و نیروی معنوی خود را آشكار میساخت دوران سلطنت او (۱۳۴۷ - ۱۳۶۳) اهمیت بسزائی كسب نمود. اولاً از لحاظ دینی و مذهبی، اگر ترك و تاجيك هاى ماوراءالنهر و اهالى بخارا و سمرقند از مسلمانان متعصب بودند ترك و مغولان مغولستان و بادیه نشینان ناحیه «ایلی» و «آقسو» اکثراً «بیدين» یا بودائی مذهب یا معتقد به شمن ها بودند. اما در این نواحی تبلیغات اسلامى برترى و تفوق بدست آورد. بزرگترین برادر «دوكلات» ها امیر «توليك» كه در كاشغرا قامتگاه داشت مسلمان شد و سه سال بعد هم «تغلق تیمور» مسلمان شد و بنا بر گفته رشیدی عهدى را كه در زمان عسرت و تنگدستى كرده بود بجا آورد. «خود را سنت نمود و در همان روز كه او خود را مختون نمود يكصد و شصت هزار نفر نیز سر خودشانرا تراشیدند و بدین اسلام درآمدند». بنا بر خاطرات «محمد حیدر دوكلات» تغلق تیمور، رئیسى با اراده و با قدرت و با مهارت بوده است. گذشته از جنبه روحانى و معنوى كه اسلام در وجود او داشت مسلماً اومى خواست با قبول دین اسلام نفوذ و حیثیتى دیگر در ماوراءالنهر بدست آورد و تمام آن سرزمین را تحت لوای خود قرار دهد. بخارا و سمرقند به تكبیر و ركوع و سجودى مى ارزید. بهر حال پس از آنكه او در مغولستان بطور محكم مستقر شد ب فكر افتاد كه حقوق خودش را در قسمت غربى «یورت» جغتائیان نیز مطالبه نماید. موقع برای او

بسیار مناسب بود . پس از تبعید عبدالله بن قزغن ماوراءالنهر دوچار هرج و مرج شده و هر قطعه‌ای را شخصی تملکت و تصاحب نموده بود . آن دو امیری که عبدالله را مغلوب کرده بودند یعنی بایان « بیان سلدوز » و « حاجی برلاس » نتوانستند حکومت منظم و مرتبی تشکیل دهند ، بنابر ظفرنامه شامی بایان (بیان) سلدوز مردی « رحیم و ساده دل » بوده ولی شرب خمر او را بیلاحت و ححق تنزل داده بود . حاجی برلاس با اینکه در تیول خود « کیش » بطور محکمی مستقر شده بود پس از وقایعی که روی داد معلوم شد مردی ضعیف النفس و ناتوان بوده است . گذشته از قلمرو آن دو امیر سایر اراضی ماوراءالنهر بقطعات بسیاری بین نمایندگان ملوک الطوائف ترکی محلی تقسیم و منقطع شده بود . تغلق تیمور فرصت را مساعد دانست و در ماه مارس ۱۳۶۰ ماوراءالنهر را مسخر نمود و یکسره از تاشکند به « شهر سبز » رفت - حاجی برلاس بدو آ تصمیم گرفت با قوائی که در « شهر سبز » و « قرشی » موجود بود ایستادگی کند ولی بعداً در برابر کثرت قوای طرف صلاح چنین بود که عقب نشینی نماید و از آمویه عبور کر دو بخراسان رفت .

فتح و فیروزی « تغلق تیمور » چنان تام و تمام بود که برادرزاده حاجی برلاس یعنی تیمورلنگ ، که در آن وقت جوان ۲۶ ساله‌ای بود صلاح دید که بفاتح به پیوندد . صاحب « ظفرنامه » که ستایشگر و مداح « تیمور » است می‌خواهد به ثبوت برساند که تیمورلنگ ، بدین جهت آن یوغ را برگردن خود نهاد تابتواند بهتر مقاومت و پایداری کند و این اقدام را نیز با موافقت عم خود که بمیل و اراده خودش مهاجرت نمود ، بعمل آورد . قرائن و امارات و حتی عباراتی که در خود آن متون یافته می‌شود این ادعاهای بی‌اساس را تکذیب می‌کند ، در ازاء این اقدام و بعنوان دستمزد این مطاوعت و انقیاد تغلق تیمور « تیول » « شهر سبز » را که تا آن تاریخ به حاجی برلاس تعلق داشت به تیمور واگذار نمود . اما کمی بعد « تغلق تیمور » چون عازم مغولستان شد حاجی برلاس از خراسان بماوراءالنهر بازآمد تیمور را مغلوب ساخت و نه فقط او را باسترداد « شهر سبز » وادار نمود بلکه باو

امر کرد که در صف مطاوعین وی مانند فرزندان خود حاجی جای گیرد . ولی دیر زمانی نگذشت که تغلق تیمور ، از مغولستان بماوراءالنهر سرازیر شد و درموقع ورود به خجند اشراف و اعیان ماوراءالنهر مقدم او را با تجلیل و تبجیل بسیار گرامی داشتند و خود را مطیع و منقاد او معرفی نمودند . «بایان (بیان) سولدوز» تا سمرقند او را مشایعت نمود و در این نوبت «حاجی برلاس» نیز آمد و اظهار خضوع و خشوع نمود . چیزی نگذشت که «تغلق تیمور» امیر خجند را کشت . از این واقعه بر «حاجی برلاس» ترس و رعب بسیار غالب آمد بحدی که بطرف خراسان گریخت ولی در نزدیکی سبزوار راهزنان او را بقتل رساندند . این واقعه باین نتیجه منتهی شد که «تیمور» صاحب بلامعارض «شهر سبز» و رئیس قبیله «برلاس» شد و آنهم تحت اطاعت و قیادت خواسته و طلبیده «تغلق تیمور خان» . یکی از نوادگان قزغن موسوم بامیرحسین در شمال شرقی افغانستان اقطاع وتیولی که عبارت بود از بلخ و قندوز و بدخشان و کابل در دو طرف هند و کوش برای خود فراهم آورده بود . «تغلق تیمور» شخصاً با لشکری فراوان عازم آن تیول شد و در کنار نهر «وخشی» امیرحسین را مغلوب نمود و وارد «قندوز» شد و تا «هندوکوش» جلو رفت و بسبک جداعلای خود چنگیزخان بهار و تابستان را در آن سرزمین گذراند . وقتی که از این لشکرکشی برمی گشت در سمرقند «بایان (بیان) سلدوز» را که یکی از اعیان ماوراءالنهر بود کشت و در ورود به مغولستان پسر خودش «الیاس خواجه» را بسمت نیابت سلطنت در ماوراءالنهر برقرار کرد و «تیمور لنگ» را بعنوان مشاور و مستشارنزد او گذاشت . همین اقدام نشان می دهد تا چه حد او بشرافتمندی و پاکدلی «تیمور» اطمینان داشته است

بدین ترتیب وحدت خانات سابق جغتائی بطور اتم واکمل در تحت اداره یک خان جدید و رعب انگیز باز ایجاد گردید . هیچکس در آن موقع نمی توانست پیش بینی کند که همین «تیمور» را که مشیر و مشاور و وزیر پسر خودش الیاس خواجه نموده چند سال بعد بعمر خاندان جغتائی خاتمه خواهد داد و بجای آن یک شاهنشاهی

تازه‌ای پدید خواهد آورد. قبل از اینکه بشرح تاریخ این جهانگشای ماوراءالنهری بپردازیم لازم است نظری بقیه‌قرا بیفکنیم و تأسیس و سقوط خانات مغولی را در ایران مطالعه کنیم.

۵- ایران مغولی و خاندان هولاکو^۱

رژیم حکومت مغولی در ایران تا آمدن هولاکو: چورماغان^۲ (چورماغون) بایجو^۳ و ایلجیگیدای^۴

قبلا (در صفحه ۴۲۶-۴۲۷) دیدیم که ایران پس از اینکه از طرف مغولان تصرف شد و پس از انهدام و انحلال سلطنت خوارزمشاهی و قتل جلال‌الدین [۱۲۳۱] تحت یک نظام موقت و غیر متجانسی قرار گرفت، لشکریان مغولی در مغرب که در کنار شط «کر» سفلی و «ارس» سفلی و سرغزاران اران و موقان (مغان) اردو زده بودند تحت فرماندهی سردارانی قرارداداشتند که واجد تمام اختیارات بودند. اول آنها «چورماغان (چرماغون)» بود که سلطنت جلال‌الدین را از بین برد (۱۲۳۱-۱۲۴۱). بعد از او بایجو آمد که سلاجقه را در آسیای صغیر مغلوب و منکوب کرد (۱۲۴۲-۱۲۵۶). شاهان و امرائی که در مغرب منصوب میشدند شاهزادگان گرجستان - سلاطین سلجوقی آسیای صغیر - شاهان ارمنستان (کیلیکیه)، اتابکان موصل جملگی جزء و تابع این اداره عظیم نظامی و لشکری ممالک غرب بودند و حتی در ابتدای امر رابطه دولت مغولستان با جهان «لاتین» نیز با همان دستگاه نظامی و لشکری بود.

«چورماغان (چرماغون)» چنانکه «پلیو» نیز بدان توجه داشته دارای دو برادر زن بود که هردو پیروکیش نستوری بودند و بهمین سبب او نیز نسبت بمذهب مسیح علاقه‌ای ابراز می‌داشت^۵. در زمان فرماندهی کل «چورماغان (چرماغون)» خان بزرگ او کتای‌قآن یکنفر مسیحی سریانی موسوم به «سیمه‌اون»^۶ را که بیشتر بعنوان سریانی او «ربان‌آتا» می‌شناسند به تبریز فرستاد (۱۲۳۳-۱۲۴۱)

۱ - بمقاله آقای اسپولر بنام «منابع انتقادی در تاریخ مغولان در ایران» که در مجله انجمن شرقی در سال ۱۹۳۸ چاپ شده (ص ۲۱۹-۹۲) رجوع کنید ۲ - Tchormaghan ۳ - Baïdjou ۴ - Eldjigidaï

۵ - راجع به چورماغان بمقاله آقای پلیو بنام «مغولان و پاپ» که در مجله مشرق «عیسوی» چاپ شده ۱۹۲۴ ص ۲۴۷ ر.ک. ۶ - Siméon

این شخص بعداً در زمان سلطنت خان بزرگ «گیوک‌خان» بطور رسمی مأمور امور شرعی مسیحی دربار «خان» شد. این «ربان‌آتا» با اختیارات بسیار وسیعی که «اوکتای‌قآن» باو داده بود بایران آمد و فرامین و امتیازات شاهانه به «چورماغان (چرماغون)» داد که بموجب آن کشتن مسیحیانی که مسلح نباشند و قدرت و سطوت مغولان را قبول نمایند ممنوع است. مورخ ارمنی «قراقوز گنججکی» می‌نویسد که چون «ربان‌آتا» بمحل رسید به تسکین آلام و اصلاح امور مسیحیان پرداخت و آنها را از مرگ و بندگی و حالت عبودیت درآورد. در شهرهای مسلمین که (قبل از آمدن مغولان) اسم عیسی مسیح را کسی نمی‌توانست بزبان ببرد علی‌الخصوص در تبریز و خنجوان کلیساهائی بنا کرد. او کلیساهائی ساخت صلیب‌هائی برافراشت و دستور داد که شب و روز قطعاتی از چوب را به یکدیگر بزنند (این عمل مرادف بود با نواختن زنگ نزد عیسویان شرقی) و در موقع دفن اموات انجیل تلاوت کنند و صلیب همراه جنازه ببرند و شمعهای قدی روشن کنند و به سرودهای مذهبی مترنم شوند. حتی سرداران تتر باو تحف و هدایائی تقدیم می‌کردند. «در نتیجه این مأموریت «ربان‌آتا» رژیم و طرز حکومت مغولی پس از آن قتل‌عامهای ابتدائی برای اهالی عیسوی مذهب ایران غربی شرایط بسیار مساعدی پدید آورد که نظیر آنرا تا آن تاریخ ندیده بودند.

«چورماغان (چرماغون)» در حدود سنه ۱۲۴۱ ابکم و دوچار لالی شد (مسلماً در نتیجه فلج). بایجوکه در سنه ۱۲۴۲ جای او را گرفت علی‌الظاهر کمتر از او بمذهب مسیح ابراز علاقه می‌کرده و این تصور از این ناشی است که وقتی که کشیش «دومی‌نیکن» موسوم به «آسلن»^۱ با چهار نفر از همکارانش از طرف پاپ «اینوسان چهارم» بخدمت او آمد بایجو بطور عجیبی آنها را پذیرفت. «آسلن» از تفلیس عبور کرده بود و از آنجا همسفر و همراه دیگری را موسوم به «گیشاردو-کرمون»^۲ برآن چهار همکار سابق افزود (از سال ۱۲۴۰ یک صومعه «دومی‌نیکن» در تفلیس وجود داشت). بتاریخ ۲۴ مه ۱۲۴۷ «آسلن» با همراهان خود بخیمه‌گاه

بایجو که در اطراف «اران» در شمال «ارس» و مشرق دریاچه «گوکچه» بود رسید. «آسلن» بی آنکه مهارت بسیاری از لحاظ دیپلوماسی بکار برد از مغولان خواست که از خونریزی و قتل و قتال دست بردارند و خود را مطیع نیروی معنوی و قدرت روحانی پاپ قرار دهند. از این گذشته سنت معهود مغولان را رعایت ننمود و حاضر نشد که در برابر نماینده خان سه بار بزانو بیفتد. بایجو از این گفتار و کردار سخت برآشفته و هر پنج کشیش «دومی نیکن» را بقتل تهدید نمود. در همین حیص و بیص ها «ایلچیگدای» از دربار خان بزرگ «گیوک خان» بتاريخ ۱۷ ژوئیه ۱۲۴۷ فرا رسید. بایجو از نامه ای که گیوک خان در ۶-۱۲ نوامبر به پاپ نوشته و به «پلان کارپن» داده بود رونوشتی برداشت و آنرا به «آسلن» داد که نزد پاپ ببرد. ایلچیگدای از محتوای آن نامه اطلاع داشت. مغولان معتقد بودند که جهان آفرین شاهنشاهی جهان را بآنها عطا نموده و سلطنت آنها عطیه ایست الهی و بنابراین به پاپ دستور می دادند که شخصاً نزد خان بیاید و مراتب توقیر و احترام را تقدیم دارد و گرنه او را مانند دشمن تلقی خواهند نمود. «آسلن» بتاريخ ۲۵ ژوئیه ۱۲۴۷ خیمه گاه بایجو را ترک نمود ولی دونفر مأمور مغولی به همراهی آنها فرستاده شد. یکی موسوم بود به «آی بیگ» (بقول پلئوشاید که او یکی از مستخدمین اداری ایغوری ادارات مغولی بوده) و دیگری «سرگیس» که مسیحی و حتماً نستوری بوده است. کاروانی که بدین ترتیب تشکیل شده بود از راه معمولی و عادی یعنی از تبریز و موصل و حلب و انطاکیه و عکا عازم شد. نمایندگان مغول در ۱۲۴۷ در عکا بر کشتی نشستند و عازم ایتالیا شدند «اینوسان چهارم» آنها را پذیرفت و مدت مدیدی بآنها صحبت کرد. بتاريخ ۲۲ نوامبر ۱۲۴۸ پاپ جوابی را که بنامه بایجو نوشته بود بآنها داد.

با اینکه سفارت «آسلن» نتیجه مثبتی نداد چون ایلچیگدای بیشتر از بایجو بدنیای مسیحیت اظهار علاقه می نمود در پایان سال ۱۲۴۸ دونفر عیسوی شرقی موسوم به «داوید» و «مارک» را بدربار لوئی نهم پادشاه فرانسه فرستاد. این دونفر

حامل نامه حیرت‌انگیزی بودند که قطعاً بزبان فارسی نوشته شده بود ولی ما فقط ترجمه لاتینی آنرا در دست داریم. ایلچیکدای در آن نامه می‌نویسد که خان بزرگ «گیوک» باو مأسوریت داده است که عیسویان شرقی را از زیر طوق بندگی مسلمانان بدرآورد و بعیسویان اجازه داده شود که آزادانه مراسم مذهبی و وظایف دینی خود را انجام دهند. بنام خان بزرگ «شاهجهان» به «پسر» او شاه فرانسه اطلاع می‌دهد که مغولان مایلند تمام عیسویان : لاتینی، یونانی، ارمنی، نستوری و ژاکویت (یعقوبی) را بدون رعایت کلیسایی که بدان معتقد می‌باشند حراست و حفاظت نمایند. لوئی نهم در موقعی که در جزیره قبرس بود این «سفارت» را پذیرفت و این پذیرائی در نیمه دوم ماه دسامبر ۱۲۴۸ صورت گرفت. هرچند درباره صحت این «سفارت» شک و تردیدی است ولی آنچه بنظر می‌رسد همان است که آقای پلیو نیز تذکر داده است منظور ایلچیکدای از اعزام آن در سال ۱۲۴۸ این بوده که میخواست است بخلافت بغداد حمله ور شود. این همان حمله ایست که ده سال بعد هولاکو با توفیق انجام داد. در آن وقت در نظر داشته‌اند با «سن‌لوئی» که بدنیای عرب در مصر حمله ور شد اتفاق و اتحاد نموده توأماً به بغداد که مرکز خلافت بود حمله ور گردند. در تاریخ ۲۷ ژانویه ۱۲۴۹ آن دو عیسوی «مغولی» از «سن‌لوئی» اجازه مرخصی گرفتند و از بندر «نیکوزی» واقع در جزیره «قبرس» با سه نفر کشیش «دومی‌نیکن» حرکت کردند. نام آنها بدین قرار است: آندره دولونژومو^۱ ویرادرش گیوم^۲ و ژان دوکارکاسون^۳ - این هیئت را پس از اینکه بدون شک در ماه آوریل و مه ۱۲۴۹ به خیمه گاه ایلچیکدای رسیدند بدربار مغول که آن وقت نیابت سلطنت با «اوغول قایمیش» خاتون بود فرستادند. دربار آن وقت در «اوروق» قدیمی «اوکتای قانی» واقع در منطقه «ایمیل» و «قبی» در «تارباگاتای» بود. آنها قرار بود قبل از آوریل ۱۲۵۱ برگردند و در قیساریه بخدمت «سن‌لوئی» برسند.

ایلچیکدای که مورد اعتقاد و اطمینان خان بزرگ «گیوک» بود پس از انتخاب «مونگکاکاآن» بسلطنت، جزء آن عده از امراء و سردارانی محسوب شد که

طرفدار شعبه خاندان اوکتای قآنی بودند. (به ص ۵۱-۴۵۰) رجوع کنید ۱. بین اواسط اکتبر ۱۲۵۱ تا اواسط فوریه ۱۲۵۲ مونگکاکاآن او را گرفت و کشت بدین ترتیب بایجو تنها ماند و حکومت نظامی سرحدات غرب با او بود تا آمدن هولاکو خان در سال ۱۲۵۵.

بایجو در امور گرجستان و آسیای صغیر امیری تام‌الاختیار شد. پس از وفات ملکه گرجستان «روسودان» که تا دم واپسین استقامت ورزید و تسلیم مغولان نشد بایجو که از این حیث بی‌نهایت متغیر و آشفته خاطر بود پیشنهاد کرده که تاج سلطنت گرجستان را به برادرزاده ملکه متوفی «داویدلشا» که ملایم‌تر و سازگارتر از ملکه بود تفویض کنند. «باتو» خان قبچاق پسر ملکه متوفی «داوید نرین» را تحت حمایت خود قرار داده از او طرفداری می‌کرد. سرانجام هردو مدعی تاج و تخت در سال ۱۲۴۶ بمغولستان بخدمت خان بزرگ «گیوک» رفتند و دیدیم که خان چگونه آن مشکل را حل نمود و منطقه «کرتلی» را به «لشا» و «ایمرتی»^۲ را به «نرین» داد.^۳

حکمتی شبیه آنچه گذشت در سلطنت‌نشین سلاجقه آسیای صغیر نیز روی داد. در سنه ۱۲۴۶ خان بزرگ «گیوک» تاج سلطنت را به پادشاه جوان قلیج (قلیج) ارسلان چهارم که برای زیارت خان بمغولستان رفته بود تفویض کرد و برادر مهتر او کیکاوس دوم را بی‌نصیب گذاشت. در همان حال نیز کیوک خان خراج و باج سالیانه سلجوقیان را بدین ترتیب معین کرده بود: «... ۱۱۲۰۰۰۰۰» «هیپر»^۴ ... قطعه پارچه ابریشمین و زربفت، ... اسب، ... شتر، ... هزار رأس گوسفند و هدایا و تحفی که مضاعف قیمت آن باج و خراج بود». در سنه ۱۲۵۴

۱ - در تاریخ رشیدی چاپ تهران ص ۹۱ تا ۸۸ شرح دستگیری و حبس و اعدام عده بسیاری از امیران که «خود را در پایهای تصور می‌کردند که چرخ برین را برایشان دست نباشد» نوشته شده و بین آن محکومین باعدام دو پسر ایلچیکدای بودند که آنقدر سنگ بردهانشان زدند تا مردند و پدر را به بادغیس نزد باتو بردند و در آنجا بقتل رسید.

(الحاق مترجم) مؤلف می‌نویسد که پسر ایلچیکدای موسوم به ارقاسون را در مغولستان کشتند. ۲ - Iméréthie

۳ - دائرة المعارف اسلامی ذیل لغت «تفلیس» ص ۷۹۶ بنابر تحقیقات مینورسکی باستاند منابع گرجی و ارمنی و جونی

۴ - Hyperpre هیپر مسکوکی بوده که یونانیان در قلمرو فرمانروائی خودشان در آسیای صغیر رایج کرده بودند. (الحاق مترجم).

خان بزرگ مونگکا تصمیم گرفت که کیکاوس در مغرب و قیلیچ (قلیچ) ارسلان در مشرق «قزل ایرماق» سلطنت کنند. این دو برادر کارشان بجننگ منتهی شد و کیکاوس چون از این پیکار فاتح بیرون آمد برادر کهنتر خود را حبس نمود. در سال ۱۲۵۶ بایجو از کیکاوس ناراضی شد از آنکه در پرداخت باج و ساو تعلل می‌ورزد و باو حمله‌ور گردید و در نزدیکی «آق‌سرای» او را مغلوب نمود سلطان فرار کرد و به یونانیان «نیسه» (نیقیه)^۱ پناه برد و مغولان «قیلیچ (قلیچ) ارسلان» را بجای او بر تخت سلطنت نشاندند. اما این نیز دوامی نیافت و کیکاوس پس از مدت کوتاهی بازگشت و مملکت را هردو برادر بر روی اساس همان حکمیت مونگکا قاآن بین خود تقسیم نمودند^۲.

تسلط و فرمانروائی مغولان در این مناطق سرحدی جنوب غربی بطور غیرمنظم و منقطع احساس میشد یعنی گاهی بانهایت شدت و خشونت عمل میکردند و گاه بانهایت بیعتاکی و بی‌قیدی. «چورماغون (چرماغون)» و پس از او بایجو هرچند قدرت خودشانرا در آن حدود آشکار میساختند ولی چون تابع حکومت مرکزی بودند ناچار میشدند برای اخذ هر تصمیمی بدربار قراقروروم مراجعه نمایند. دوری راه گاه موجب میشد که ماههای درازی برای اخذ تصمیم بگذرد و سرانجام خود فرمانفرمایان یا سفراء و نمایندگان آنها عازم قراقروروم میشدند تا توضیحات شفاهی بدهند و چه بسا که در خلال امر تحولات و انقلاباتی در خاندان چنگیزخانی ظاهر می‌گردید و هر تصمیمی بلااثر می‌ماند.

رژیم مغولی در ایران تا رسیدن هولاکوخان: کرگوز^۳ و آرغون‌آقا^۴

در خلال این ایام مقدمه یک اداره کشوری برای ترتیب و تنظیم امور خراسان و عراق عجم در شرف تکوین بود. سردار مغولی «چین تیمور»^۵ در سال ۱۲۳۱ آخرین کانونهای مقاومت خوارزمشاهیان را در خراسان نابود کرده و در شمال غربی

۱ - Nicee - نیسه شهری است قدیمی در آناتولی ترکیه و امروز آنرا «ایزلیک» می‌نامند: مترجم

۲ - بدائرة المعارف اسلامی لغت «کیکاوس دوم» ص ۶۷۷ و ۶۷۸ رجوع کنید. Körğüz - ۳

۴ - Arghoun Agha - ۵ - Tchîn-timour

نیز «چورماغون (چرماغون)» جلال‌الدین را در هم شکسته بود. در ۱۲۳۳ «اوکتای قآن» «چرماغون (چرماغون)» را بفرمانفرمائی خراسان و مازندران منصوب نمود. در حقیقت این اقدام برای اصلاح امور مالی بود و بس زیرا مالیاتها بین خان بزرگ و روساء سه «اولوس» دیگر چنگیزخانی تقسیم میشد و مالیات این ایالت که در نتیجه جنگ و قتل و غارت بیدبختی و سیه‌روزی افتاده بود چنان باخشونت و سبیت دریافت میشد که حدی برآن متصور نیست. کشاورزی و دام‌پروری بعد اقل رسیده بود ولی مالیات را طبق مقدار و میزان سابق از مردم ستم‌دیده مطالبه می‌نمودند. حتی فرمانفرمایانی مانند «چین تیمور» نیز به فضلاء و ارباب قلم ایرانی برای اصلاح امر متوسل شدند و این فرمانروای مغولی «جوینی» پدر مورخ معروف عظاملک «جوینی» را بریاست امور مالیاتی یعنی صاحب‌دیوانی خود انتخاب نمود.^۱

چین تیمور در سال ۱۲۳۵ وفات یافت و پس از مختصر فترتی «کرگوز» اویغوری بجانشینی او منصوب شد. کرگوز با اینکه اسمش نامی عیسوی است «ژورژ» ولی پیرو کیش بودا بود. وی در حدود بش‌بالیق (بیش‌بالغ) (کوچنگک)^۲ متولد شده و بین اویغوریان معروف بفضل و کمال بود. بهمین سبب نیز در زمان حیات چنگیزخان از طرف جوجی مورد حمایت قرار گرفت و قرار شد که خطاویغوری را بفرزندان و اولاد جهانگشای مغول بیاموزد. در نتیجه حمایت وزیراعظم چینقای نستوری مذهب اوکتای قآن او را «مأمور سرشماری و وصول مالیات خراسان کرد». هر یونانی و هر سرکرده سپاهی مانند حاکمی مطلق در حوزه فرماندهی خود رفتار می‌کرد و قسمت اعظم مالیات دریافتی را بمصرف شخصی خودش می‌رساند. «کرگوز» باین اسلوب و روش و رژیم خاتمه داد و آنچه را که قبلاً برداشته بودند از آنها باز گرفت. جان و مال ایرانیان را علیه جبر و زورگوئی امراء و سرکردگان مغول حفظ نمود و دیگر آنها حق نداشتند بمیل و اراده خودشان سر مردم را از بدن

۱ - بهاء‌الدین محمد پدر جوینی را در طوس فرمانده مغولان موسوم به قول‌بولات اسیر کرده بود. چون قول‌بولات وی را بخوبی تربیت کرده بامر مغولان صاحب دیوان خراسان شد و تا موقع وفات خود در اصفهان ۱۲۵۳ بر آن مقام باقی بود. بارتولد. ذیل لغت جوینی در دائرة المعارف اسلامی مجلد ۱ ص ۱۰۰

جداسازند.^۱ کرگوز با اینکه بودائی مذهب بود از عوامل مسلمان حمایت می نمود و سرانجام خود او نیز بدین اسلام درآمد. این اویغوری فطن و ماهر و جدی کوشش نمود چه بفتح اهالی مسلمان و چه بسود خزانه مغول یک سبک منظم و با قاعده و یک اداره کشوری با انضباطی بوجود آورد. خان بزرگ «اوکتای قآن» به تعریض و تشویق او در سال ۱۲۳۶ فرمان داد که بترمیم اوضاع و تعمیر خراسان بپردازند. بنابراین اقدام شده که شهر هرات را که خالی از سکنه شده بود باز آباد و قابل سکونت کنند. ولی پس از مرگ «اوکتای قآن» سرکردگان و صاحب منصبان مغولی که «کرگوز» دست آنها را از استفاده و تبذیر بریده بود او را نزد «توراگنه خاتون» بردند و بعد او را به نوه جغتای «قراھولاکو» که روزی باو توهینی کرده بود تسلیم نمودند و «قراھولاکو» او را بهلاکت رساند.^۲ (بنا بر روایت رشیدالدین ص ۴۸۶ چاپ تهران «خاک در دهان او کرده و یکشستند.» الحاق مترجم).

«توراگنه خاتون» اداره امور خراسان و عراق عجم را به «آرغون آقا» که از قبیله «اویرات» بود واگذار کرد. علت این انتخاب این است که آرغون آقا از خط و زبان و فرهنگ اویغوری بهره ای وافر داشت و بهمین جهت در دیوان خانه اوکتای قآن شاغل خدمات مهمی بود.^۳ در زمان حکومت و مدیریت خود (۱۲۴۳-۱۲۵۵) آرغون آقا نیز مانند «کرگوز» جهد بلیغ نمود که ایرانیان را از تعدیات مأمورین مالیه و اجحافات و لجام گسیختگیهای نظامیان مغول حراست و حمایت نماید. تمام حواله های بی محلی را که سابقاً کشیده و بمردم داده بودند باطل نمود معافیت ها و تیولهای را که شاخه های فرعی خاندان چنگیزخان

۱ - بنابر دهسون (دوسون) اقتباس از جونی

۲ - بنابر تاریخ دهسون (دوسون) اقتباس از جونی.

۳ - جونی که با پدر خود در خدمت امیر آرغون آقا بوده جداً از اینکه خط اویغوری را بر خط عرب و ایرانی برتری داده اند معترض است و می نویسد: «در این انقلابی که دنیا را زیر و زبر نموده و مدارس را ویران و فضلاء و علماء را بهلاکت رسانده مخصوصاً خراسان این خراسانی که کانون نور و معرفت و میعادگاه علماء و فضلاء بوده بیش از همه جا دچار آسیب و فتنه شده است. تمام ارباب کمال و معرفت در زیر دشنه و شمشیر جان بجان آفرین دادند و آن کسانی که از نیستی به هستی رسیده اند بزبان و خط اویغوری دل بسته اند. تاریخ دهسون (دوسون) کتاب اول ص ۲۵.

بانهایت گشاده دستی و کورکورانه باین و آن داده و خزانه مغول را باین ترتیب مورد سوء استفاده خویش قرار داده بودند لغو و بی اثر ساخت. و گیوک خان باتمام این اقدامات امیر ارغون آقا موافق و قلباً راضی بود. بعداً نیز «امیر ارغون آقا» حامی و پشت و پناه دیگری یافت و آن شخص «منگوقاآن» بود که وی در سال ۱۲۵۱ شخصاً بدربار او رفته بود.^۱ بنابراین تقاضای او «منگوهاآن» موافقت نمود که طرز دریافت مالیاتی که در ابتدای تصرف ایران با وضع بی ترتیبی برقرار شده بود تغییر یابد و طرزی را که محمود و بعداً مسعود یلواچ در ماوراءالنهر وضع نموده بودند اجرا شود. این طرز عبارت بود از تعیین میزان مالیات به تناسب دارائی و بضاعت مؤدیان مالیات و از این گذشته باید وجوه حاصله از مالیات صرف نگهداری قشون و پست ها و «یام» های امپراطوری بشود. ارغون آقا در منتهای کهولت در شهر طوس بسال ۱۲۷۸ وفات یافت و پس از او پسر نامدارش امیر نوروز نایب السلطنه خراسان شد.

خان بزرگ «منگوقاآن» در سنه ۱۲۵۱ حکومت هرات را که بتازگی از زیر خرابه ها سربدر آورده و رونقی یافته بود بیکى از امراء «غور» شمس الدین محمد کُرت واگذار نمود. شمس الدین از لحاظ نژاد افغانی^۲ و از حیث مذهب مسلمان و سنی بود و برای اظهار مطاوعت و کوچکی بزیارت خان بمغولستان نیز رفته بود. شمس الدین نوه یکی از رجال دربار آخرین سلاطین غور در افغانستان شرقی بود و از سال ۱۲۴۵ ایالت غور ارتا باو رسیده بود. این شاهزاده کُرت که عنوان «ملک» داشت از فرط حزم و احتیاط توانست حسن ظن ارباب و رؤساء مغول را نسبت به خود جلب کند و در میان اسواج مخالفی که در آن ایام خروشان بود و احفاد چنگیزخانی را بمخاصمت و برادرکشی تحریک می نمود توانست زورق خودش را

۱ - بنابر جامع التواریخ رشیدی منگوقاآن «حکم ممالک ایران زمین از خراسان و مازندران و عراق و فارس و کرمان و آذربایجان و گرجستان و ارمن و ماران و لور و دیاربکر و موصل و حلب و روم بهوی (امیر ارغون آقا) مفوض گشت و کسانی که از ملوک و امراء و نواب و بیتکچیان در خدمت او بودند بروفق صواب دید اوسپورغامیشی می یافتند...» ص ۵۹۶. الحاق مترجم ۲ - در این کتاب هر جا مؤلف از افغان و افغانی و افغانستان صحبت می کند، بنظر میرسد که جنبه سیاسی معاصر را در نظر دارد نه حقیقت تاریخی زمان را. م.

از آن گردابها بساحل مراد برساند و در دارالسلطنه هرات در تحت امر و اطاعت مغولان سلطنت کند (۱۲۵۱-۱۳۸۹). سلطنت طولانی شمس‌الدین محمدکرت (۱۲۵۱-۱۲۷۸) باعث شد که این خاندان اساس پادشاهی خودشانرا در آن سرزمین استوار سازند. این استقرار سلطنت خاندان ایرانی غوری از این حیث جالب دقت است که بنام اداره مغولی و باموافقت خود مغولان صورت گرفت. (منگوقاآن پپاس خدماتی که شمس‌الدین نموده بود حکومت تمام ولایات هرات و جام و باخرز و پوشنگ و غور و خیसार و فیروزکوه و غرجهستان و مرغاب و مروالرو و قاریاب را تاکنار سیحون و اسفزار و فراه و سیستان و کابل و قسمتی از افغانستان شرقی را تاکنار سند بملک شمس‌الدین کرت وا گذاشت. نقل از کتاب تاریخ مغول تألیف مرحوم اقبال آشتیانی ص ۳۶۸. الحاق مترجم)

مغولان-لااقل-در ابتدای کار با سلسله اتابکان کرمان با مدارا و مسالمت رفتار نمودند و آنها را از متابعین خود محسوب می‌دانستند زیرا از خاندان قتلغ‌شاه بودند. نسبت با اتابکان سلغوری فارس نیز همان روش مسالمت‌آمیز معمول بود مؤسس خاندان قتلغ‌شاهی براق حاجب بود (۱۲۲۳-۱۲۳۵) (از ۶۱۹ تا ۶۳۲. الحاق مترجم). براق حاجب مردی بود فطن زیرک و مکار و توانسته بود از فتنه و آشوبهای دوران جلال‌الدین خوارزمشاهی جان سلامت بدر برد. پسر او رکن‌الدین خواجه (۱۲۳۵-۱۲۵۲) (۶۳۲-۶۵۰ قمری الحاق مترجم) توانست بموقع خدمت‌خان بزرگ «اوکتای‌قاآن» بمغولستان برود و با اظهار اطاعت و بندگی حس اعتماد خان بزرگ را نسبت بخود جلب نماید. رکن‌الدین چندی در خدمت مغولان با لشکریان مغول به چین رفت. وقتی که در سال ۱۲۳۵ بایران بازآمد از طرف منگوقاآن سلطنت کرمان باو تفویض گردید در شیراز نیز ابوبکر سلغوری (۱۲۳۱-۱۲۶۰) توانست خود را مورد اطمینان و عنایت اوکتای‌قاآن و جانشینان وی قرار دهد و تحت سلطنت را محفوظ بدارد.^۱

۱ - کتاب تاریخ مغول دهسون (دوسون) جلد سوم ص ۴۳۱، مینورسکی ذیل لغت قتلغ‌خان در دائرة المعارف اسلامی

سلطنت هولاکو - قلع و قمع ملاحده^۱

تصرف بغداد و انقراض خلافت

مغولان بیست سال پس از تصرف ایران باین فکر افتادند که بآن ترتیب و نظام موقت که عبارت بود از نصب یک حکومت لشکری و نظامی در اران و موغان و نصب یک حکومت کشوری و مالیاتی در خراسان و عراق عجم خاتمه بدهند و یک مقام سیاسی منظم و واحدی را مافوق آن دو حکومت برقرار سازند. در قوریلتهای ۱۲۵۱ خان بزرگ «منگوقاآن» تصمیم گرفت که برادرکهر خود «هولاکو» را نایب السلطنه ایران زمین کند. این انتصاب بعمل آمد و «منگوقاآن» به «هولاکو» دستور داد دو قوه معنوی و دنیوی روحانی را که هنوز در ایران وجود داشت نابود سازد. یکی سلطه و قدرت فرقه اسماعیلیه بود در مازندران و دیگری خلافت عباسیان بود در بغداد و تسخیر شام. آن دستور بدین ترتیب تحریر شده بود: «یاسا و تعالیم و قوانین چنگیزخان را از کنار آمویه تا دورترین اراضی مصر اجرا کن. بهرکس که فرمانت را پذیرفت و تسلیمت شد نکوئی کن و هرکه را که از فرمانت سرکشی نمود زار و نزار و در ننگ غرقش کن»^۲

هولاکو^۳ با مراحل کوتاه و طی منازل کوچک کوچک از مغولستان به آملیق و سمرقند رفت از آمویه بتاریخ ۲ ژانویه ۱۲۵۶ عبور نمود. در ساحل ایرانی آن شهر نمایندگان سلاطین و شاهان و امرائی که تحت فرمان مغولان بودند از شمس الدین کرت، ملک هرات و ابوبکر سلغوری اتابیک فارس گرفته تاشاهان

۱ - در اصل متن لغت "assassins" که بمعنای «قاتلان» می باشد نوشته شده و این تعریف شده لغت «حشیون» است که ملل اروپائی بطرفداران حسن صباح می گفته اند. برای اینکه در تاریخ ایران همواره لغت «ملاحده» ذکر شده ما نیز «ملاحده» نوشتیم. الحاق مترجم. ۲ - عین عبارات رشیدالدین بدین قرار است: ...

زتوران گذرکن بایران خرام برآور بخورشید رخشنه نام

و رسوم یوسون و یاسای چنگیزخان را در کلیات و جزویات امور اقامت کن و از جیحون آمویه تا باقصی بلاد مصر هرکه اوامر و نواهی ترا منقاد و مطیع گردد او را بنواز و بانواع عاطفت و سیور غامیشی مخصوص گردان و آن که گردن کشی و سرافرازی نماید او را بازن و فرزند و خویش و پیوند در دست پایمال قهر و اذلال بگذار و از قهستان خراسان آغاز کرده قلاع و حصارها را خراب کن (الحاق مترجم). ۳ - هولاکو بزبان مغولی از ریشه «هولا» یا «اولا» می آید که بمعنای «موجود مافوق» است. بفارسی هلاکو می گویند (پلیو). تحقیقاتی درباره لغاتی که با «ها» در زبان مغولی شروع می شود. روزنامه آسیائی سال ۱۹۲۵ شماره یک ص ۲۳۶.

سلجوقی آسیای صغیر کیکاوس ثانی و قلیچ (قلیچ) ارسلان چهارم همه برای عرض احترام و اطاعت حاضر شدند. بنا بدستوری که منگوقاآن داده بود بدو متوجه اسماعیلیه یا «قاتلان» شد که لانه های عقاب آنها در ایالت مازندران «میمون دز» و الموت واقع بود (بنا برنوشته حمداله مستوفی خود کلمه آلموت بمعنای آشیان عقاب می باشد. الحاق مترجم). رئیس فرقه اسماعیلیه رکن الدین خورشاه مورد حمله قرار گرفت و در «میمون دز» از طرف قوای هولاکو که شخصاً بر آنها فرمان می داد محصور گردید و بتاريخ ۱۹ نوامبر ۱۲۵۶ تسلیم شد.

(بنابر تاریخ رشیدی روز یکشنبه اول ذی قعدة ۶۵۴ خورشاه بمشورت اعیان دولت در صحبت خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه اصیل الدین رزونی... از قلعه فروآمدند و خانه دوست ساله پدری را بدرو کرد و بشرف خاکبوس حضرت اعلی رسید و خواجه نصیرالدین در این باب گفته است:

سال عرب چوششصد و پنجاه و چار شد	یکشنبه اول مه ذی القعدة بامداد
خورشاه پادشاه اسماعیلیان ز تخت	برخواست پیش تخت هولاکو بایستاد.

الحاق مترجم)

هولاکو او را خدمت خان بزرگ «سونگوقاآن» بمغولستان فرستاد ولی این اسیر نامور را در راه بقتل رساندند.^۱ «مدافعی الموت» بتاريخ ۲ دسامبر تسلیم شدند.

۱ - روز هشنبه دهم قمری [محرم] ۶۵۵ خورشاه را یرلیخ و پائیزه دادو تشریف فرمود و دختر مغول بوی ارزانی داشت و نبه او را باحواشی و اموال در قزوین ساکن گردانید و او دوسه کس را با ایلچیان پادشاه بجانب قلاع شام فرستاد تا چون رایات همایون رسد تسلیم کنند و بعد از آنکه از زفاف فارغ شد هولاکو خان جهت آن عهد که کرده بود و خورشاه را امان داده نخواست که عهد بشکند و قصد او کند و نیز تا قلاع بسیار از آن ایشان که در این دیار و شام بود و بسخن او مستخلص گردد و الا سالها باید تافتح آن میسر گردد او را مدتی باعزاز و اکرام می داشت و بعد از آن به بندگی منگوقاآن فرستاد و در واقعه او روایات مختلف است و محقق آنکه چون خبر به قاآن رسید که خورشاه می آید فرمود که او را چرا می آرند و اولاً بهرزه خسته می کنند و ایلچی فرستاد تا هم در راه او را هلاک کردند. و در این جانب بعد از آنکه خورشاه را روانه گردانیدند خویشان و متعلقان او را از زن و مرد تا کودک گهواره تمامت در میان ابهر و قزوین بقتل آوردند چنانکه از ایشان اثر نماند و مدت ملوک اسماعیلیه صد و هفتاد و هفت سال بود ابتدای آن ۷۷۷ و پایان آن ۶۵۴ نقل از جامع التواریخ رشیدی ۹۷-۹۹ الحاق مترجم

ترجمه بالاختصار از «تاریخ مغول» دهسون (دوسون) فصل چهارم ص ۱۸۶

علاء الدین در ۱۸ سالگی دارای پسری شد که رکن الدین خورشاه ناشی نهادند و او را بجانشینی خود انتخاب نمود و قتی که این طفل ببلوغ رسید هواخواهان فرقه اسماعیلیه او را امام آینده خود دانسته بهمان اندازه که پدرش را

این فرقه هول‌انگیز که در قرن دوازدهم میلادی تمام مساعی و مجاهدات سلاطین سلجوقی را بهیچ می‌انگاشت و سلاطین و خلفا را بلرزه در انداخته بود و یکی از علل ضعف و تجزیه مذهب اسلام در آسیا شده بود بدین ترتیب معدوم گردید. این یکه خدمت بسیار بسزائی بود که مغولان بنفع نظم عمومی و تمدن انجام دادند.

پس از ختم کار اسماعیلیه هولاکو متوجه خلفای عباسی بغداد شد که رئیس معنوی و پیشوای روحانی اسلام سنی و صاحب یک میراث دولتی مختصری در عراق عرب بودند.

خلافت با المستعصم بالله بود. این خلیفه مردی بود ضعیف‌النفس بی‌اراده و سست رأی. او خیال می‌کرد همانطور که اسلاف او سالیان دراز با غدر و حيله آل بویه و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و خود مغولان را فریب داده بودند اونیز

→

معزز می‌داشتند و اونیز با دیده احترام می‌نگریستند. علاءالدین باطناً از این وضع ناراضی بود و از روی حسد خواست پسر دیگر را بجانشینی خود انتخاب کند ولی اعوان و انصارش گفتند که طبق سنن جاریه انتخاب نخستین معتبر است و برخلاف سنت دیرین نباید اقدامی بعمل آورد. رکن‌الدین نیز که از سوء خلقی و شهوترانی پدر خود نفور بود روزی باعیان و محترمین که آنها نیز واقف بسوء کردار و لوث اخلاق علاءالدین بودند راز قلبی خود را فاش کرد و گفت: سوء سیاست پدر من سرانجام مارا دوچار شمشیر مغولان خواهد نمود این را نیز گفت که او مایل است از خدمت پدر خود جدائی جوید و در صدد است رسولانی نزد قآن بفرستد و نسبت بوی اظهار انقیاد و اطاعت نماید. اکثر اعیان و اشرافی که حضور داشتند روش رکن‌الدین را پسندیدند و گفتند هرچا برود با او خواهند بود و تا آخرین قطره خون خود را نثار وی خواهند کرد ولی این را نیز افزودند که اگر علاءالدین قصد جان رکن‌الدین بکند آنها از ریختن خون پدر یعنی علاءالدین خودداری خواهند نمود. علاءالدین در مجاورت آغولی که برای گوسفندان خود ساخته بود و در محلی بود موسوم به «شیرکوه» اطاقی چوبین بنا کرده بود و در آنجا غالباً بتفریح و خوشگذرانی وقت خود را می‌گذراند. روزی در آن اطاق چوبین سست شد و بخواب رفت. در اطراف او نیز خدمتکاران و شتردارانش خوابیده بودند. فردا صبح (اول ذی‌قعدة ۶۰۳ دوم دسامبر ۱۲۰۵) دیدند که سرا را بریده و از تن جدا کرده‌اند و یک نفر هندی و یک نفر ترکمن هم که پهلوی او بوده‌اند مجروح شده‌اند.

پس از هشت‌روز بازرسی و تحقیق و شکنجه و آزار بسیاری از مردم بیگناه دریافتند که قاتل علاءالدین جوانی بوده موسوم بمحسن که محرم‌ترین افراد نسبت بعلاءالدین بوده و تمام مراحل و عوالم فسق و شهوترانی را با او طی می‌کرده است. با اینکه حسن دیگر چندان جوان نبود ولی علاءالدین لذت از آن میبرد که تمام حالات فسق و صور شهوترانی را با او می‌توانسته انجام کند. رکن‌الدین بجای اینکه او را محاکمه کند او را راکشت و همین عمل نیز باعث شد که آن سوءظن‌هایی که درباره حسن وجود داشت شدیدتر و قوی‌تر گردد. جنازه او را با جسد دو پسر و یک دختر در تلی از آتش افکندند و سوختند. پس از این رکن‌الدین خورشاه از «میمون‌دزه» رسولانی بهمدان فرستاد و نسبت بخان اظهار انقیاد نمود. العاق مترجم.

می‌تواند مغولان را باسکر و حيله بفریبد. وقتی که سلاطین قدرت و صولتی داشتند خلفا از آنها تمکین می‌نمودند و بهمان نفوذ معنوی و وظائف روحانی و نیروی شرعی خود اکتفا می‌کردند. در قرن دهم با امراء آل‌بویه و در قرن یازدهم با سلطان سلجوقی بهمین ترتیب رفتار نمودند ولی روزی که آن قدرت و صولت زائل میشد خلیفه باز صاحب‌کر و فری می‌گردید و قد برمی‌افراشت و در رفع اختلاف بین شاهان و سلاطین مقام حکم بدست می‌آورد و حتی بعضی را با «ضربت نهائی و نهائی» از بین می‌برد. خلفاء خود را نماینده قدرت الهی می‌دانستند و معتقد بودند که شاهان چندی برمسند سلطنت می‌نشینند و می‌روند ولی مقام خلافت مقامی است جاودانی و جایگاهی است ابدی اما چنگیزخانیان نیز معتقد بودند که «تنگری» و «خدای لایزال» شاهنشاهی ربع‌مسکون را بآنها تفویض فرموده و هیچکس نباید بحق مسلم و خدا داد آنها تجاوزی بعمل آورد. پیامهائی که بین «هولاکو» و خلیفه رد و بدل شده و رشیدالدین آنها را آورده یکی از گفت و شنودهای بسیار عالیقدر تاریخ می‌باشد. خان از وارث سی و شش خلیفه تسلیم اختیارات غیرشرعی و مادی را مطالبه می‌کند. عین قسمتی از آنچه را که خواجه رشیدالدین فضل‌الله در تاریخ خود نوشته است ذیلا نقل می‌کنیم «الحاق مترجم».

«بتاریخ دهم رمضان ۶۵۵ پیش خلیفه ایلچی فرستاد بتهدید و وعید که بوقت فتح قلاع ملاحده ایلچیان فرستادیم و از تو بچریک مدد خواستیم در جواب گفتی که ایلیم و لشکر نفرستادی. نشان ایللی و یکدلی آن باشد که بوقت رکوب بجانب یاغی ما را بلشکر مدد کنی لشکر نفرستادی و عذرگفتی و هر چند خاندان شما قدیم و بزرگ است و دودمان دولت دهد اما :

درخشیدن ماه چندان بود که خورشید تابنده پنهان بود

همانا از زبان خاص و عام بسمع شما رسیده باشد که از عهد چنگیزخان تا امروز لشکر مغول بر عالم و عالمیان چه رفته است و با خاندان خوارزمشاهیه و سلجوقیه و سلوک دپالمه و اتابکان و غیر ایشان که خداوندان با عظمت و شوکت بودند چه مایه اذلال رفت. بقوت خدای قدیم جاوید. و در بغداد بهیچ یک از آن طوائف بسته نبود و در آنجا تختگاه داشتند و با وجود قدرت و توانائی که ما راست چگونه برما بسته شود. پیش از این ترا پنדהا دادیم و اکنون می‌گوئیم از کین و ستیز پیرمیز و با درفش مشت مزین و آفتاب را بگل میندای که رنجه

شوی معهذا مضی ماضی؛ اگر بارو خراب کند و خندق بیندازد و مملکت را بفرزند سپرده
بیاید و ما را ببیند و اگر نخواهد که بیاید وزیر و سلیمان‌شاه و دواتدار هر سه را بفرستد تا
پیام ما بی زیادت و نقصان به‌وی رسانند هر آینه چون فرمان ما برد ما را واجب نباشد کینه
ورزیدن و ولایت و لشکر و رعیت به وی بماند. و اگر پند نشتود و بر خلاف و جدال دارد
لشکر را ترتیب کند و میدان جنگ را معین گرداند که ما جنگ او را میان بسته‌ایم و مستعد
ایستاده. و چون من از سرخشم لشکر بی‌غداد کشم اگر تو بر آسمان یا در زمین پنهان شوی:

زگردون گردان بزیار آرت به هستی زبالا چوشیر آرت

نمانم کسی زنده از کشورت بر آتش نهم شهر و بوم و برت

اگر خواهی که بر سر و خاندان قدیم خود ببخشائی پند من بگوش هوش بشنو و اگر
نشنوی ببینم تا خواست یزدان چگونه است. چون ایلچیان بی‌غداد رسیدند و پیغام بگزاردند
خلیفه شرف‌الدین بن الجوزی را که سردی فصیح بود و بدرالدین محمود وزنگی نخوانی را در
صحبت ایلچیان باز فرستاد و جواب گفت که: ای جوان نو رسیده و تمنی عمر اندک کرده و
بمساعتد و اقبال دو روزه خود را بر همه عالم و محیط دیده و فرمان خود را قضای سبرم و
امر محکم دانسته از من چیزی که نیایی چرا می‌جوئی:

برای و سپاه کمند آوری ستاره چگونه به بندآوری

همانا شاهزاده نمی‌داند که از خاور تا باختر، از شاه تا گدا، از پیر تا برنا که خدا-
پرست و دیندارند تمامت بنده این درگاهند و سپاه من. چون اشارت کنم تا پراکنندگان جمع
شوند بیشتری کار ایران بسازم و از ایران روی بکشور توران آرم و هر کس را در محل خود
قرار دهم هر آینه سراسر روی زمین پر شور و آشوب شود و من جوینده کین و خریدار آرم مردم
نیستم و نمی‌خواهم که از تردد لشکر زبان رعیت بر آفرین و نفرین گردد. علی‌الخصوص که
با قآن و هولاکوخان یکدل و یکزبانیم و اگر تو همچو من تخم دوستی میکاشتی با خندق و بارو
و بندگان من چه کار داشتی. راه دوستی سپر و با خراسان گرد و اگر سرنبرد و جنگ داری:

درنگی مباحش و بیوزش میای کرت رای جنگ است یکدم بجای

سوار و پیاده هزاران هزار مرا هست شایسته کارزار

که بوقت کین توختن از آب دریا گرد بر انگیزند. (کتاب جامع التواریخ رشیدی چاپ تهران
ص ۶۹۹ تا ۷۰۱)

این تهدیدات بی‌فایده بود زیرا سلاطین ایوبی در شام و مصر از نزدیکی
و همسایگی مغولان چنان مرعوب و متوحش شده بودند که هیچ اقدامی را جائز
ندانستند. اما هولاکو و سرداران او که یاپرویشانها یابودائی و یانستوری مذهب

بودند از پیشگوئیهای خلیفه مسلمین و تهدیدات او بیم و هراس فوق العاده‌ای در ایشان راه نیافت.

در ماه نوامبر ۱۲۵۷ (محرم ۶۵۵ الحاق مترجم) لشکریان مغول بطرف بغداد سرازیر شدند. سپاهیان بایجو نیز از راه موصل سرازیر گردیدند تا از ساحل غربی دجله از پشت سر بغداد حمله ور شوند. بهترین سردار «هولاکو» موسوم به «کیتبوقا» که از قبیله نایمان‌ها و نستوری مذهب بود با جناح چپ از راه لرستان عازم پایتخت عباسیان شد. خود هولاکوخان از همدان حرکت کرد و از طریق کرمانشاه و حلوان بطرف دجله رهسپار شد. بتاريخ ۱۸ ژانویه ۱۲۵۸ تمرکز و اجتماع قوای مغول پایان یافت و اردوگاه هولاکوخان در قسمت شرقی روستای بغداد برقرار گردید. لشکریان مختصر خلیفه که برای مقابله با قوای مغول صفد آرائی نموده بودند در ۱۷ ژانویه قلع و قمع شدند (غره صفرالمظفر ۶۵۵. الحاق مترجم) بتاريخ ۲۲ ژانویه سرداران مغولی بایجو نویان و بوقاتی‌مور و سوقون‌جاق و سون‌جاق نیز در مغرب دجله اردوگاه خود را قرار دادند و هولاکوخان با کیتبوقا محاصره شهر را شدیدتر و حلقه را همواره تنگ‌تر می نمودند. خلیفه برای اینکه مغولان را بآرامی دعوت کند یکی از وزراء خود را که شیعی مذهب متعصبی بود و شاید هم باطناً بمغولان متمایل بود بایکی از کشیشان نستوری موسوم به «مکیخا»^۱ بعنوان رسالت نزد هولاکو فرستاد ولی دیگر کار از کار گذشته بود. حملات شدید مغولان تمام استحکامات شرقی بغداد را متلاشی کرده بود (۵ - ۶ فوریه) و محصورین جز تسلیم شدن چاره دیگری نداشتند. سربازان پادگان بغداد سعی کردند فرار کنند ولی مغولان آنها را گرفتند و بین گروه‌های مختلف لشکریان خود تقسیم نمودند و تا آخرین فرد آنها را کشتند. بتاريخ ۱۰ فوریه (۴ صفر ۶۵۶ الحاق مترجم) خلیفه آمده که خود را بهلاکوخان تسلیم کند. خان مغول بخلیفه گفت که دستور دهد تا تمام اهالی از شهر خارج شوند و هر نوع اسلحه‌ای که دارند بقوای مغول تسلیم نمایند.

«خلیفه بشهر فرستاد تا نداکنند که مردم شهر سلاح بپندازند و بیرون آیند . اهل شهر گروه گروه سلاح انداخته بیرون آمدند و مغولان ایشانرا بقتل می آوردند . عین عبارت رشیدی است) .

در باره کسانی که این دستور را اجرا نکردند مغولان شدت عمل بیشتری نشان دادند یعنی داخل شهر شدند هر کس را که دیدند کشتند و شهر را آتش زدند (۱۳ فوریه - ۷ صفر) .

(چهارشنبه هفتم صفر قتل و غارت عام بود و لشکر یکبار در شهر رفتند و تر و خشک می سوختند مگر خانه معدودی چند از گاوایان و بعضی غربا (الحاق مترجم از تاریخ رشیدی ص ۷۱۲) .

این غارت عام ۱۷ روز بطول انجامید و نود هزار نفر بدین ترتیب بهلاکت رسیدند اما خود مستعصم پس از اینکه ناچار ذخائر و آخرین دقائن خود را تقدیم هولاکو نمود مغولان از لحاظ مقام و منزلت او و پیاس خلافت خون او را نریختند ولی در کیسه ای او را دوختند و زیر لگد اسبان انداختند تا وفات یافت . قسمت اعظم شهر طعمه حریق شد و مسجد جامع ویران و قبور خلفاء عباسی نیز خراب شد و ازین رفت (مادر این آخرین خلیفه عباسی کنیزی بود هاجر نام الحاق مترجم) .

توجه و حسن عقیده هولاکو به مسیحیت

تسخیر و تصرف بغداد از طرف مغولان در نظر مسیحیان شرق یکنوع انتقام الهی بود . از این گذشته در صفوف و بین لشکریان مغول عده ای نستوری مذهب مانند « کیتبوقا » وجود داشت (از مددکاران گرجی که تحت فرماندهی « حسن - بروش »^۲ - شاهزاده ارمنی - گرجی « خاچن »^۳ قرار داشتند حرفی نمی زنیم) و در موقع غارت و قتل عام بغداد بمسیحیان حتی المقدور آسیبی وارد نمی آوردند . مورخ ارمنی « کیراکوس د کانتزاگ »^۴ می نویسد که « در موقع تصرف بغداد » دوقوز - خاتون « زوجه » هولاکو که نستوری مذهب بود از شوهر خود تمنی کرد که جان

۱ - فرمان شد تا حرمهای خلیفه را بشمارند - هفتصد زن و سریت و یک هزار خادم بتفصیل آمدند . خلیفه چون از شماره حرم آگاه شد تضرع کرد و گفت : اهل حرم را که آفتاب و ماهتاب برایشان نتافته بمن بخش . فرمود که از این ۷۷۰ زن صد را اختیار کن و باقی را بگذار . خلیفه صد زن را از خویشان و نزد یکان با خود بیرون برد (نقل از تاریخ رشیدی . ص ۷۱۳ -

الحاق مترجم) . ۲ - Hassan Broch ۳ - Khatchên ۴ - Kirakos de Kantzag

مسیحیان نستوری مذهب و جان سایر مسیحیان را از هرگزندی ایمن بدارد و «هولاکو» جان آنها را حفظ کرد و بمال و دارائی آنها نیز کسی تعرضی ننمود. «وارطان» در این باره می‌نویسد که در موقع تسخیر و تصرف بغداد بدستور رئیس فرقه نستوری موسوم به «ماکیخا» عیسویان بغداد در یکی از کلیساها مجتمع شدند و مغولان بان کلیسا و به پناهندگان آن جایگاه مقدس هیچ زبانی وارد نیاوردند. هولاکو خان حتی به بطریق نستوری «ماکیخا» یکی از قصور خلیفه را ارزانی داشت و این همان قصری بود که دواتدار یا معاون صاحب دیوان در آن سکونت داشت.

سورخ ارمنی «کیرا کوس دو کانتزاگ» می‌نویسد که عموم مسیحیان مشرق از سقوط بغداد دلشاد شدند و آنرا بمثابه فیروزی و فتحی برای خودشان تلقی نمودند. در نظر نستوریان و یعقوبیان و ارامنه این مغولان مخوف مانند «منتقمی بودند که پروردگار فرستاده تا انتقام مسیحیت را از مسلمین بستاند و خدا خواسته است که از اعماق صحاری گویی این مغولان بیایند و داد مسیحیت را از مسلمین بگیرند» کی می‌توانست در مخیله خود باین فکر بیفتد که چند نفر مبلغ بی بضاعت و فروتن نستوری که در قرن هفتم از سلوکیه در ساحل دجله یا از «بیت‌الابه» بشنزارهای لم یزرع ترکستان شرقی و مغولستان برای ترویج دین مسیح رفته و بذری افشاندند این چنین خرمنی را روزی درو کنند؟

مساعدت و حسن ظنی که هولاکو خان نسبت به عیسویان ابراز داشت بیشتر چنانکه قبلاً هم گفتیم، مربوط بنفوذی بود که ملکه اصلی او دوقوزخاتون در این پادشاه داشت. دوقوز خاتون شاهزاده‌خانمی بود از قبیله «کرائیت» و برادرزاده آخرین پادشاه کرائیت «وانگ خان» طغریل. ^۱ منگوقاآن که بفهم و فراست این شاهزاده خانم عقیدتی داشت مخصوصاً به هولاکو خان سفارش نموده بود که در ترتیب اسور و گشاد و بست مسائل با «دوقوزخاتون» مشورت کند. «چون اقوام کرائیت از مدتها قبل مسیحی شده بودند دوقوز خاتون نیز بنا بر روایت رشیدالدین

۱ - دختر جالمبو است که وی برادر وانگ خان بود. بمصنعات قبل رجوع کنید.

همواره از ترسایان در تمام مدت عمر تقویت و حمایت نمود بطوری که آنها دارای وضعی درخشانده شدند. هولاکو برای رضای خاطر ملکه خود عیسویان را همواره معزز و محترم می‌داشت و از آنها حمایت می‌نمود تا کار بجائی رسید که هرروز کلیسای تازه‌ای بنا میشد و در مقابل اردوی دوقوز خاتون کلیسایی بنا نمودند و هر روز صدای ناقوس آن برمی‌خاست. کشیش ارمنی «وارطان» می‌نویسد که: «مغولان ایران زمین با خود یک خیمه تافته‌ای همراه می‌بردند که شکل و هیئت کلیسا دارد و با ناقوس چوبی مؤمنین را بنماز و عبادت دعوت می‌کنند. مراسم مذهبی و نماز هرروز با حضور راهبان و قس‌سیان انجام می‌یابد. روحانیون مسیحی از هر طرف و از هر ملیت و هر زبانی در آنجا با کمال آسایش خاطر زندگی می‌کنند. آنها برای تقاضا و تمنای صلح و سلم آمده‌اند و نه فقط صلح و سلم را تحصیل نموده‌اند بلکه با هدایا و تحفه بسیاری با وطن خود برمی‌گردند». «خواهرزاده «دوقوز خاتون» توقیتی خاتون که او نیز یکی از زوجات هولاکو خان بود عقیده و ایمان سرشاری به کیش مسیحی نستوری داشت. دلبستگی و تعلق خاطر دوقوز خاتون از حدود دین موروثی و آباء و اجدادی تجاوز نموده بود. همین «وارطان» کشیش که اعترافات خانم را بر طبق سنت عیسوی می‌شنوید می‌نویسد که: «دوقوز خاتون امیدوار بود که مسیحیت روز بروز رخشان‌تر و فروزان‌تر شود و ترقی و توسعه دین عیسی در آن حدود بیشتر مرهون مساعی و همت آن شاهزاده خانم است.» هولاکو هرچند بودائی مذهب بود مع هذا علاقه و اشتیاقی بدین مسیح ابراز می‌داشت. بقیه مطالبی را که «وارطان» نوشته حاوی مطالب سودمندتری است وی می‌نویسد که «در سال ۱۲۶۴ ایلخان هولاکو من و «سرکیس» عابد و «گرگوار» و «آواک» را که کشیش تفلیس بود احضار نمود. در آغاز سال تتری ماه ژوئیه هنگامی که قوریلتهای تشکیل شده بود خدمت آن پادشاه با قدرت و شوکت رسیدیم. وقتی که موقع شرفیابی ما خدمت هولاکو رسید ما را از رکوع و سجود

و بزانو افتادن که رسمی بود معهود معاف داشتند زیرا می دانستند که عیسویان فقط در برابر خدا بزانو می افتند و رکوع و سجود می کنند. از ما خواستند که شراب را با ادعیه‌ای که معمول است تقدیس نمائیم و بعد بدست آنها بدهیم. هولاکو بمن گفت: من ترا باین جا آوردم که مرا به یینی و بشناسی و از صمیم قلب بمن و برای من دعا کنی. پس از آنکه مارا نشانند^۱ برادرانی که^۲ همراه من بودند بخواندن سرودهای مذهبی پرداختند و گرجیان و شامیان و یونانیان مراسم نماز و دعا را برگزار نمودند. ایلخان بمن گفت: این کشیشان و راهبانان از همه جا آمده‌اند تا مرا به بینند و مرا تقدیس کنند. این خود دلیلی است که خداوند مرا مشمول عنایات خود قرار داده است.» یک روز هلاکو در برابر این عابد ارمنی خاطرات مربوط بمادر خودش «سیوروقتیتی» را که نستوری مذهب بود شرح می داد و گفت: «مادرم یکروز تمام درباریان را بدور راند و در حضور دو نفر فقط مدتی با من در باره حوادث دوران عمر خودش از ایام خردسالی از مادر خودش که مسیحی بود صحبت کرد». هولاکو شخصاً هیچوقت عیسوی نشد و می دانیم که او بودائی مذهب و مخصوصاً از پیروان «بودیساتوا متریا» بود ولی چون در قلمرو سلطنت ایرانی او بودائی وجود نداشت ولی عیسوی- چه نستوری و چه یعقوبی و چه ارمنی و چه گرجی بتعداد بسیاری زندگی می کردند - طبیعی بود که او از همکیشان مادر و زوجه خودش نگاهداری و دلجوئی کند. در مصاحبه‌ای که با همین کشیش ارمنی وارطان بعمل آورد اعتراف نمود که بواسطه حسن نیت و علاقه او نسبت بمسیحیت نزدیک است که یک نوع حفره‌ای بین او و بنی اعماش تولید نماید. زیرا خانهای چنگیزخانی روسیه جنوبی و ترکستان (خانات قباچاق و جغتائی) نسبت به مسلمانان مساعدت و معاضدت ابراز می دارند ولی ما نسبت به عیسویان محبت و شفقت اظهار می داریم.

۱ - وارطان مجله مذکور در فوق ص ۳۰۱ - ۳۰۰ رجوع کنید. ۲ - منظور از «برادر» رتبه و پایه ایست که در تشکیلات مذهبی کلیسای مسیح وجود دارد. العاق مترجم

لشکرکشی هولاکو بشام

پس از گرفتن بغداد و برانداختن اساس خلافت، هلاکو از راه همدان عازم آذربایجان شد.^۱ او نیز مانند سرداران مغولی «چورماغون» و «بایجو» که قبل از وی حکومت ایران را برعهده داشتند شمال آذربایجان را اقامتگاه سلسله خود قرار داد و تبریز و مراغه را بعنوان پایتخت او باید محسوب نمود هرچند که این صحرانوردان بیشتر اقامتگاه و دربار سیار خودشانرا در کنار شهرها و در مجاورت بلاد قرار می دادند. هولاکو در اطراف دریاچه «اورمیه» که بیشتر از سایر جاها مورد پسندش قرار گرفته بود چندین بنا ساخت. «روی تپه ای واقع در شمال مراغه رصدخانه ای بنا کرد و قصری در «آلاداغ» و بتخانه هائی چند در خوی ساخت. «ذخائری» را که در موقع تصرف بغداد بعنوان غنیمت جنگی گرفته بود در قلعه ای که در یک جزیره ای در داخل دریاچه اورمیه بود پنهان کرد. دشتهای موقان «مغان» واران اقامتگاه زمستانی هلاکو و جانشینان او شدند و مانند «چورماغون (چرماغون)» و «بایجو» اسبهای خودشانرا برای تعلیف بآنجا می آوردند. در تابستان شاهزادگان خاندان هلاکو بطرف جبال «آلاداغ» از سلسله جبال «آارات» رهسپار میشدند.

سقوط بغداد دنیای اسلام را در بحر وحشت و خوف مستغرق کرده بود. اتاییک سالخورده موصل بدرالدین لؤلؤ (۱۲۳۳-۱۲۵۹) که بیش از هشتاد سال از عمرش می گذشت دستور یافته بود که سر بریده وزیران بغداد را بروی دیوارها و حصارهای شهر بگذارد و چون این پیرمرد از این دستور تمکین نکرد هولاکو خان عدم رضایتی اظهار کرده بود. برای رفع تکدر خاطر خان مغول بدرالدین لؤلؤ (که بروایت رشیدالدین سنین عمرش از نودسال تجاوز نموده بود. الحاق مترجم) باردوگاه هولاکو خان بمراغه آمد و اظهار انقیاد و اطاعت نمود. پس از او اتاییک فارس ابوبکر پسر خودش «سعد» را خدمت هولاکو فرستاد تا تصرف و تسخیر بغداد را بخان تهنیت و تبریک بگوید. در همان اوقات نیز باردوگاه هولاکو که نزدیک

۱ - هلاکو خان جهت عفوئت هوا روز چهارشنبه ۱۴ صفر ۶۵۶ از بغداد کوچ فرمود و رفت. نقل از جامع التواریخ رشیدی ص ۷۱۲ (الحاق مترجم)

تبریز مستقر شده بود دوسلطان سلجوقی آسیای صغیر که هردو باهم رقابت داشتند یعنی کیکاوس ثانی و قلیچ (قلیچ) ارسلان رابع برای عرض تبریک و تهنیت آمدند. کیکاوس از ترس میلرزید زیرا در سنه ۱۲۵۶ قوای او در برابر لشکریان بایجو چنانکه قبلاً گفتیم - ایستادگی نمودند و در «آق‌سرای» از طرف مغولان مضمحل و مغلوب گردیدند. این سلطان در چاپلوسی‌کاری کرد که تا آن تاریخ بی‌سابقه بود و آن بدین‌قرار است:

«نقل از کتاب جامع‌التواریخ رشیدی: سلطان عزالدین خواست تا بدقایق حیل خود را از ورطه آن گناه بیرون آرد و مستخلص گرداند فرمود تا موزه‌ای دوختند بغایت نیکو و شاهانه و صورت او را بر نعلجه نقش کردند و در میان تکمیشی آنرا بدست پادشاه داد. چون نظرش بر آن نقش افتاد سلطان زمین بوسید و گفت مأمول بنده آن است که پادشاه بقدم مبارک سراین بنده را بزرگ گرداند هولاکوخان را بروی رحم آمد و دو قوزخاتون او را تربیت کرد و گناه او بخواست. هولاکوخان او را ببخشید».

این خود بخوبی نشان می‌دهد که دنیای اسلام تا چه حد بذلت و خواری افتاده بود.

برای انجام کامل دستوری که منکوقاآن داده بود هولاکوخان میبایستی شام و مصر را نیز تصرف و تسخیر کند. شام بین فرنگیان و خاندان مسلمان ایوبی تقسیم شده بود. فرنگان سواحل و کناره‌های دریا را تصرف و بدو حوزه معین و مشخص تقسیم نموده بودند. در شمال حوزه انطاکیه و طرابلس که هردو این بلاد بشاهزاده «بوهی‌موند»^۱ ششم تعلق داشت و در جنوب حوزه بیت‌المقدس قرار داشت که مدتها از خود شهر بیت‌المقدس محروم مانده بود و یکنوع اتحادیه‌ای از «بارون»^۲ ها و اشراف «صور» و «عکا» و یافا (حیفا) در آن سلطنت می‌کردند. پادشاه و صاحب انطاکیه طرابلس یعنی «بوهی‌موند» ششم با همسایه شمالی پادشاه ارمنستان (کیلیکیه) هتوم اول متحد و مؤتلف بود و دختر آن پادشاه زوجه او بود. او نیز مانند پدرزن خود «هتوم» اول فوراً بمغولان پیوست و رابطه دوستی را با آنها برقرار نمود. در برابر این قسمت مسیحی شام، داخله کشور قرار داشت با شهرهای

حلب و دمشق که از دیرباز بیک سلسله قدیمی کردنژاد «ایوبی» متعلق بود. این سلسله کرد کاملاً عرب شده و خلق و خوی و سیرت اعراب را پذیرفته بود. بانی آن صلاح‌الدین بزرگ است. در آنموقع سلطان حلب ناصرالدین یوسف بود (۱۲۳۶ - ۱۲۶۰). این پادشاه مردی بود بی‌لیاقت و بی‌جسارت و در سال ۱۲۵۸ پسر خودش «العزيز» را برای اظهار مطاوعت و «ایلی» خدمت هولاکوخان فرستاد (سال ۶۵۶ هجری قمری. الحاق مترجم).

علی‌رغم این فرمانبرداری و انقیاد هولاکو مصمم بود که بین‌النهرین غربی و سوریه و شام مسلمان را از تصرف ملوک ایوبی درآورد و این جنگ بایک لشکرکشی محلی و کوچکی بطرف «میا‌فارقین» در «دیاربکر» که یکی از وابستگان ملوک ایوبی یعنی محمدالکامل تعلق داشت شروع شد. یکی از ایرادهای مغولان علیه الکامل که مسلمانی متعصب بود این بود که یکی از کشیشان مسیحی «یعقوبیون» را که با تذکره مغولی بان سرزمین آمده بود عمال وی گرفته و بصلیب کشیده و کشته‌اند. بدستور هولاکوخان یک گروه از سپاهیان مغولی با مشارکت عده‌ای از سربازان گرجی و ارمنی تحت فرماندهی یکنفر گرجی موسوم به «حسن‌بروش» میافارقین را محاصره نمودند. یکی از شاهزادگان ارمنی موسوم به «سواتای‌کاچنی» در این محاصره بقتل رسید یا بقول مورخ ارمنی «وارطان» «تاج جاویدان وفاداری بخداوند و «ایلخان» نصیبش گردید و خون او باخون کسانی که جان خود را فدای مسیح نمودند مخلوط شد.» این اشتراك صلیب با درفش و «توق» چنگیزخانی موضوعی است که باید بخاطر سپرد: عیسویان مشرق‌زمین این چنین استنباط می‌کردند که همراهی با مغولان علیه مسلمین شام یکنوع جهاد و جنگی صلیبی است که باید در آن شرکت ورزند.

پس از محاصره‌ای طولانی^۲ بالاخره «میا‌فارقین» بدست مغولان افتاد و

۱ - Sévata de Katchèn - رشیدالدین چنین می‌نویسد: ... تا سال هگشت و در شهرتوت و غذا نماند و چهارپایان نیز چون نماندند آغاز سردار خوردن کردن کردند و تا سک و گربه و موش بخوردند. آنگاه آدمی‌خوار شدند و چون ماهی یکدیگر را می‌خوردند... معدودی پیش شهزاده (یعنی ملکه الکامل) مکتوب نوشتند که در شهر کسی که او را توش و توانی باشد نماند مگر چند بچان زن و پسران و پسر پدر را می‌خورد و مادر فرزندان... چون در شهر رفتند تمامت شهر مرده و برهم افتاده بودند مگر هفتاد کس نیم‌مرده... رشیدالدین من ۷۲۷. الحاق مترجم)

ملک الکامل زیر زجر و شکنجه جان داد.^۱ مغولان گوشت او را می‌بریدند و درد هانش فرو می‌کردند تا هلاک شد. سراو را بریده و یرنوک نیزه‌ای گذاشتند و در معابر مهم شهرهای بزرگ سوریه مسلمان حلب و دمشق می‌گرداندند و عده‌ای آوازه خوان و ضرب گیر جلوی آن سر بریده می‌خواندند و ضرب می‌گرفتند. قسمت اعظم مسلمانان میافارقین نیز قلع و قمع شدند. عیسویان شهر که نسبتاً زیاد بودند مورد ضرب و جرح قرار نگرفتند. در این شهر یک مرکز قدیمی فرقه «ژا کویت» (یعقوبی) و یک مرکز مذهبی ارمنی وجود داشت. عابد ارمنی «کرا گوز کانتزاک» می‌نویسد که: کلیساها همواره مورد احترام قرار داشت و یا اوراق مقدسی که «ماروتای مقدس» جمع‌آوری نموده بود کسی تجاوزی ننمود. در همان وقتی که محاصره میافارقین بعمل می‌آمد هولاکو «سوریه» شام مسلمان را تسخیر و تصرف نمود.

بنا بر مورخ ارمنی «هایتون»^۲ نقشه و طرح این پیکار در ضمن ملاقاتی که هولاکو خان از دست نشاندۀ خود هتوم اول پادشاه ارمن (کیلیکیه) نمود، انجام پذیرفت. «خان از هتوم (حاتم) خواسته بود که با تمام لشکریان و قوای ارمنی بارتفاعات «ادس» بیاید و خود را بقوای مغول ملحق سازد زیرا هولاکو می‌خواست به اورشلیم برود و آن سرزمین را از مسلمین منتزع و به مسیحیان واگذار نماید. «هتوم» از این خبر و از این تصمیم هولاکو خوشحال شد و لشکری گشن فراهم آورد باردو و قوای هولاکو ملحق شد. از طرف دیگر «وارطان» می‌نویسد که بطریق ارامنه رفت و خان مغول را طبق سنن مذهب مسیح تقدیس نمود. بنابراین و بدین ترتیب لشکرکشی نتیجه چنگیز خان حالت و صورت یک جنگ صلیبی یافت که ارامنه و مغولان توأمآ مدبر و مبتکر آن بودند. از بعضی لحاظ نیز میتوان گفت که این جنگ صلیبی یک نوع اتحاد و ائتلافی بود بین فرنگان و مغولان. چنانکه دیدیم پادشاه ارمن «هتوم» در روابط و مناسبات خود با مغولان تنها برای خودش اقدام نمی‌کرد بلکه در همه حال متوجه و مراقب داماد خودش «بوهیموند» ششم

۱ - او را گرفته به بندگی بمحضرت آوردند هولاکو خان گناهان او را برشمرد... و بعد از آن فرمود تا گوشت او می‌بریدند و در دهان می‌نهادند تا هلاک شد. سنه ۶۵۷ نقل از جامع التواریخ رشیدی (الحاق مترجم) ۲ - Hayton

پادشاه «انطاکیه» و کنت «طرابلس» هم بود. یکی از افراد فرقه تاملیه شهر «صور» در کتاب خود «Gestes des Chiprois» می‌نویسد که: «هتوم پادشاه ارمن در مذاکره با هولاکو از منافع داماد خودش «بوهیموند» دفاع می‌نمود و بنفع او حرف می‌زد و از همان وقت هولاکو نسبت باو حسن نظر بسیاری پدیدار ساخت».

لشکریان عظیم مغول در ماه سپتامبر ۱۲۵۹ از آذربایجان عازم شام شدند (بنابر تاریخ رشیدالدین روزآدینه ۲۲ رمضان ۶۵۷ الحاق مترجم).

کیتبوقانیان که از قوم نایمان و نستوری مذهب بود و از نقشی که در تصرف بغداد برعهده داشت قبلاً صحبت کردیم با مقدمه و پیش‌قراولان حرکت کرد. جناح راست لشکرتحت فرماندهی «بایجو» و «سنقور» و فرماندهی جناح چپ با «سوقونجا» یا «سونجا» بود و در قلب سپاه که بزبان مغولی «قول» می‌گویند هولاکو خان جای داشت و زوجه عیسوی او «دوقوزخاتون» همراه شوهر خود آمده بود. از کردستان پائین آمد و در «جزیره» شهر «نصیبین» را تسخیر نمود و شهرهای «حران» و «ادس» (رها) تسلیم شدند و اهالی «سروج» را که تسلیم نمیشدند قتل عام نمود. پس از تصرف «البیره» از روی فرات گذشت و شهر «منبیج» (منبج) را غارت کرد و «حلب» را محاصره نمود. سلطان «الناصر» بجای اینکه در این شهر بماند و مقاومت ورزد دردمشق مانده بود. اسقف یعقوبی حلب مورخ ابن‌العبری برای تقدیم مراتب احترام به هولاکو خان باستقبال مغولان آمده بود.

بتاریخ ۱۸ ژانویه ۱۲۶۰ لشکریان مغول تحت فرماندهی شخص هولاکو خان با تقویت از طرف قوای پادشاه ارمنستان «هتوم» و قوای فرنگان «بوهیموند» ششم بمحاصره حلب پرداختند و پادشاه سالخورده ایوبی موسوم به «تورانشاه» بدفاع شهر پرداخت. '۱ «مغولان بیست منجنیق بکار انداختند و بتاریخ ۲۴ ژانویه داخل شهر شدند و هرچه بود تصرف نمودند جز قلعه شهر که تا ۲ فوریه پایداری نمود. «طبق روش دیرین جنگیزخانی قتل عام شروع شد و شش‌روز تمام دوام یافت و روز ۳ فوریه بامر هولاکو خاتمه پذیرفت. پادشاه ارمن «هتوم»

مسجد بزرگ را آتش زد.^۱ طبیعی است که به کلیسای فرقه یعقوبیون عیسوی آسیبی وارد نیاموردند. هولاکو مقداری از غنائمی را که بدست آورده بودند به «هتوم» بخشید و بسیاری از اراضی و قصوری را که سابقاً مسلمین از ارامنه گرفته بودند پشاه ارمن مسترد داشت. نواحی و اراضی که مسلمانان از زمان صلاح الدین ایوبی از حوزه انطاکیه برگرفته بودند به «بوهیموند» بازپس داد.

در تمام شام اضطرابی عظیم حکمفرما شده بود. بسیاری از سلاطین مسلمان منتظر وصول و آمدن مغولان نشدند و قبلاً برای اعلام اطاعت و انقیاد بطرف آنها شتافتند. در حدود حلب «الاشرف موسی» پادشاه سابق حمص از خاندان ایوبی که خویشاوندانش او را از سلطنت خلع نموده بودند بدیدن هلاکوخان آمد و با کمک خان مغول به مقام سلطنت خود ابقاشد. سقوط حلب باعث شد که «حما» نیز بدون جنگ و مبارزه تسلیم شود. سلطان الناصر یوسف همانطور که از حلب دفاع نکرد از دمشق هم دفاع نمود و بمجرد اطلاع از سقوط حلب بمصر گریخت. دمشق نیز چون مدافعی نداشت قبلاً مراسم مطاوعت و انقیاد را بجای آورد. بتاريخ اول مارس ۱۲۶۰ «کیتبوقا» با قوای اشغالی مغولی داخل شهر شد و «پادشاه ارمن» و «بوهیموند» نیز به همراهی او داخل شهر شدند. اداره امور دمشق به یک نفر حاکم مغولی واگذار شد که سه نفر مستوفی ایرانی معاونت او را داشتند. قلعه شهر که مقاومت ورزیده بود بتاريخ ششم آوریل تسلیم شد. بامر هلاکوخان کیتبوقا (کیتوبوقا) با دست خودش مرحاکم دمشق را از تن جدا کرد.

در سه هفته بعد از تسخیر دمشق کیتبوقا (کیتوبوقا) تصرف شام مسلمان را بپایان رساند. مغولان وارد سمریه شدند و پادگان «نابلوس» «ناپلوز» را قلع و قمع نمودند زیرا آنها مرتکب «استقامت و پایداری» شده بودند. بعداً بطرف «غزه» روانه شدند بی آنکه به مختصر مانعی در طول راه مصادف شوند. سلطان الناصر یوسف در «بلقا»

۱ - اهل قلعه امان خواستند و التماس کردند و بهمد و سوگند نزول کردند. هولاکو با ایشان عظیم در خشم بود فرمود تا ایشانرا به یکبار بازن و بچه بکشتند مگر زرگری ارمنی که خلاص یافت. نقل از تاریخ رشیدی ص ۷۲۰ (الحاق مترجم)

اسیرشده و «کیتوبقا (کیتوبوقا)» از این واقعه استفاده نمود تا پادگان «عجلون» تسلیم شود و بعداً او را به خدمت هولاکوخان فرستاد. کوچکترین شاه خاندان ایوبی که در «بانیاس» سلطنت می کرد بمغولان فاتح پیوست.

ورود مغولان بدمشق در نظر عیسویانی که مقیم آن شهر بودند چه از فرقه یعقوبی و چه از کلیسای یونانی مانند یک نوع انتقامی بود که روزگار بدست مغولان برای شش قرن زجر و شکنجه از اهالی مسلمان آن دیار می کشید. در معابر شهر دسته هائی باشعائر مذهب مسیح می گشتند و سرودهای مذهبی می خواندند و صلیب هارا بالا و بلند نگاه می داشتند و مسلمانان را وادار می نمودند که در مقابل صلیب برای احترام بایستند. حتی آنچنان جسور شدند که «ناقوس های کلیسا هارا بصدا درآوردند و در مسجد امیه نیز شراب جاری کردند». یکی از افراد فرقه «تاه پلپیه» شهر «صور» می نویسد که پادشاه ارمنی هتوم و داماد او «بوهیموند» ششم پس از مساعدتی که بمغولان برای تسخیر دمشق نمودند از «کیتوبوقا» اجازه گرفتند که مسجدی را که سابقاً کلیسا بوده و مسلمین آنرا به مسجد تبدیل کرده بودند از تصرف مسلمین درآرند و باز آنرا کلیسا کنند. مسلمین به کیتوبوقا شکایت کردند ولی این سردار مغول که غالباً با اساقفه مسیحی برای مسائل شرعی تماس داشت و به کلیسایی رفت بشکایت مسلمین توجهی ننمود.

این فیروزیها و فتوحات بنظر قطعی می نمود که ناگهان واقعه غیرمنتظری روی داد که جریان آن فیروزیها را متوقف ساخت بتاريخ ۱۱ اوت ۱۲۵۹ خان بزرگ مونگکا (منگوقاآن) در چین وفات یافت و بین دو برادر او یعنی قوبیلای و اریق بوکا (به ص ۴۶۶ مراجعه شود) برای اشغال تخت پادشاهی نائره جنگ مشتعل شد. هولاکو چهارمین برادر آنها که دور از مغولستان بود و ضمناً سلطنت پهناوری را در اختیار داشت نظری باشغال تخت سلطنت مغولستان نداشت ولی باطناً مایل بود که قوبیلای پشاهنشاهی برسد و محتمل بود در این باره نظر و حکمت هولاکو را ببخواهند. از طرفی هم هولاکوخان از بنی عم خودش «برکه» خان قچاق که

سرحدات قفقاز با او بود خاطری جمع نداشت بخصوص که «برکه» متمایل باسلام بود و او متمایل بمذهب مسیح. «برکه» نیز بنی عم خود را در قتل عام بغداد سخت سلامت کرده بود. باین چند دلیل و بهمین ملاحظات هولاکو خان لشکریان محدودی را تحت اوامر «کیتوبوقا» در شام و فلسطین گذاشت (بنا بر روایت کیراکوز آن لشکریان ۲ هزار نفر و بنا بر روایت «هایتون» ۱۰ هزار نفر بودند) و خودش بایران مراجعت نمود.

«کیتوبوقا» که حکومت شام و فلسطین مغولی باو واگذار شده بود نسبت به مسیحیان حسن نیت بسیاری داشت نه فقط از آن حیث که خود او نستوری مذهب بود بلکه بیشتر برای اینکه با موافقت با عیسویان دوستی و محبت متقابل فرنگیان و مغولان را مستحکم تر خواهد نمود^۱. با اینکه پادشاه انطاکیه و طرابلس «بوهیموند» ششم بانظر «کیتوبوقا» کاملاً موافقت داشت ولی بدبختانه در نظر اعیان و اشراف «عکا» مغولان وحشیانی بودند که مسلمانان بر آنها برتری داشتند^۲. یکی از اعیان «بارون» های آنجا «کنت ژولین دو صیدون»^۳ یکی از دسته های مغول حمله ور شد و برادرزاده «کیتوبوقا» را کشت. مغولان از این پیشامد سخت برآشفتنند و «صیدا» را غارت نمودند. این واقعه باتحاد آشکار یا ضمنی فرنگیان و مغولان خاتمه داد^۴.

مسلمانان از این پیشامد بسیار خوشوقت شدند و همت و جسارتی در آنها پدیدار گردید. با اینکه سلطنت سلسله ایوبی شام و دمشق منقرض شده بود مع هذا یک سلطنت مقتدر اسلامی دیگری وجود داشت که عبارت بود از سلطنت مملوک ها در مصر. می دانیم که «مملوک» ها سربازان مزدوری بودند که غالباً ترک نژاد بودند و در خدمت قوای نظامی سلاطین ایوبی مصر انجام وظیفه می نمودند. این ممالیک در سنه ۱۲۵۰ سلسله ایوبی مصر را سرنگون کردند و خودشان صاحب آن کشور

۱ - هایتون - ص ۱۷۴ . ۲ - نامه های عیسویان ارض قدس . ۱۲۶۰ که در «مجله شرق لاتین» سال ۱۸۹۴

طبع شده رجوع کنید - و کتاب «جنگهای صلیبی» تألیف ر. گروسه فصل سوم ص ۸۴ - ۲ - Julien de Sidon

۴ - هایتون ورنه گروسه در «جنگهای صلیبی» ص ۵۹۴ .

شدند و سرداران آنها بخود عنوان سلطنت دادند. سلطان این مملوك‌ها موسوم به «قودوز (قطز یا قدوز)» بود که در قاهره هم سلطنت می‌کرد (۱۲۶۰-۱۲۵۹) دریافت که اوضاع و احوال مساعدی روی نموده و از این فرصت باید استفاده کرد. هولاکوخان چون با قسمت اعظم قوای خود بایران مراجعت نموده بود و کیتبوقا با حداکثر ۲ هزار نفری که در اختیار داشت نمی‌توانست متصرفات خود را نگاهدارد مگر با اتحاد با فرنگیان نواحی ساحلی و چون این اتحاد منقطع گردیده موقع برای مداخله بسیار مساعد بود. بتاريخ ۲۶ ژوئیه ۱۲۶۰ مقدمه قوای مماليك تحت فرماندهی امیر «بیرس» (بایبارس) از مصر عازم فلسطین شد. قوای مختصری که مغولان در «غزه» تحت فرماندهی «بایدار» داشتند در برابر کثرت قوای «قودوز (قدوز)» نتوانست مقاومت نماید و مغلوب و منکوب شد. فرنگیان «عکا» بجای اینکه با «کیتبوقا» آشتی کنند بمماليك اجازه دادند که از بین متصرفات و سرزمین آنها بگذرند و در کنار «عکا» خواربار و احتیاجات نظامی خودشانرا فراهم آورد.

اجازه عبور از سواحل دریا که در دست فرنگیان بود و تکمیل نیازمندیهای نظامی از کارهایی بود که توفیق ابتدائی و پیشرفت آنها را تأمین نمود. برتری تعداد نفرات نیز توفیق نهائی آنها را بشارت میداد. «کیتبوقا» که معتقد بود سربازان مجرب و با سابقه چنگیزخانی شکست‌ناپذیرند با کمال رشادت پایداری نمود. مملوك‌ها پس از آنکه در کنار شهر «عکا» قوای خود را مجتمع و متمرکز نمودند - در نتیجه حمایت و حراست فرنگیان - عازم «گالیله (جليله)» شدند که در دست فرنگیان بود و از آنجا بطرف «ژوردان یا (اردن)» رهسپار گردیدند. کیتبوقا با سواره نظام خود و چند دسته سرباز گرجی و ارمنی بجلو مماليك رفت. تلاقی این دولشکر در «عین جالوت» واقع در نزدیکی «زرین» بتاريخ ۳ سپتامبر ۱۲۶۰ (ربضان ۶۵۸ الحاق مترجم) روی داد. کثرت نفرات «قودوز (قدوز)» باعث شکست مغولان شد و علی‌رغم این شکست کیتبوقا (کیتبوقا) شرافت و افتخار درفش چنگیزخانی را حفظ نمود. رشیدالدین چنین می‌نویسد:

« مصریان از سه جانب کمین گشاده بر لشکر مغول راندند و از بامداد تا نیمروز جنگی جانانجان کردند و لشکر مغول را مقاومت متعذر بود و عاقبت الامر در انهزام افتاد. کیتوبوقا نویان از سر غیرت و حمیت بر چپ و راست می‌زد و می‌تاخت. جمعی او را بگریختن ترغیب کردند نشنید و گفت از مردن چاره‌ای نیست. از بهر آن که بنام و ننگ بمیرند به از آن که به ذل و خواری بگریزند. از خرد و بزرگ این لشکر یک کس به بندگی پادشاه برسد و سخن من عرضه دارد: کیتوبوقا نخواست که شرمسار باز گردد و در کوچ دادن ما او جان شیرین فدا کرد. باید بر خاطر مبارک پادشاه گران نیاید که لشکر مغول تلف شد چنان تصور فرماید که یکسال زنان لشکر او حامله نشدند و باد پایان گله‌های ایشان کره نکردند. سعادت سرپادشاه باد... و با آن که لشکریان او را بگذاشتند در جنگ هزار مرد بکوشید و عاقبت اسبش خطا کرد و گرفتار شد. نزدیک معرکه نیستانی بود فوجی از سواران مغول در میان آن پنهان شدند. قودوز (قدوز) فرمود تا آتش در آنجا زدند و جمله را بسوختند. بعد از آن کیتوبوقا را دست بسته پیش قودوز (قدوز) بردند با وی گفت ای مرد زنهار خوار از بس که خون ناحق ریختی و پهلوانان و بزرگان بوعده خلاف از پای در آوردی و خانه‌های قدیم بقول مزور برانداختی عاقبت هم در دام افتادی.

چو بشنید گفتار او بسته دست
بر آشفت مانده پیل مست
چنین داد پاسخ که ای سرفراز
بدین روز پیروز چندان مناز

اگر بردست تو کشته شوم از خدای دانم نه از تو - بدین اتفاق یک لحظه و غرور یکدم فریفته مشو که چون خبر وفات من به بندگی هولاکوخان رسد دریای خشم او بجوش آید و از آذربایجان تا در مصر بسم اسبان مغول بسته گردد و ریگ مصر بتوبه اسبان آنجا برند. هولاکو خان را چون کیتوبوقا سیصد هزار سوار است یکی از ایشان کم گیر. « باز بنام شرافتمندی و حق شناسی مغولان و بنام عظمت و کبریا و مشروع بودن سلسله چنگیز خان با کمال تشدد گفت که «این سلاطین مملوکنده که با قتل این و آن راه را برای سلطنت خود باز می‌کنند ولی من تا بوده‌ام بنده پادشاه بوده‌ام نه چون شما مکار و غدار خداوندگار خویش^۱ سروتن مبادا بداندیش را که بیجان کند خسرو خویش را هر چه زودتر کار من یکسو کن تا سرزنش تو نشنوم. قودوز فرمود که سر او را از تن جدا کردند»

۱ - باید ب خاطر آورد که قدوز یا قودوز (سیف‌الدین) یکی از مملوک‌های ترک‌نژاد بود که بمصر آمده و مانند بسیاری از مملوک‌ها در آن سرزمین اقامت گزیده بود و در آشپان فساد که مملوک‌های بحری و مملوک‌های صالحي ترتیب داده بودند می‌زیست. شجرة الدر زوجة آيک ملقب به الملكة المعز شوهر خودش را بقتل رساند و ممالیک هم این زن شوهرکش را بوضع فظیعی بقتل رساندند و پسر ه ساله آيک را پادشاهی نشانند و قودوز را بسمت اتابگی او منصوب نمودند. دو سال بعد در ۶۵۷ قودوز آن پسر را از سلطنت خلع نمود و خودش پادشاه شد و لقب «الملك المظفر» را بخود داد. منظور از عبارت کیتوبوقا اشاره بسوابق زندگی قودوز بوده است. (مترجم)

سلطان قودوز (قدوز) فاتح و فیروز وارد دمشق شد. عیسویان شهر کفاره و جزای مساعدتهائی را که بمغولان نموده بودند ببهای گرانی تأدیه کردند. تمام سوریه مسلمان تا ساحل فرات به قلمرو سلاطین مملوک مصر ملحق شد. هولاکو در این هنگام دست باقدامی زد و در نوامبر ۱۲۶۰ یک فوج از قوای مغولی باز داخل سوریه شد و برای دومین بار حلب را غارت نمود ولی مسلمانان در نزدیکی «حمص» (دهم دسامبر) آنها را بمشرق شط فرات عقب راندند.

آخرین سالهای سلطنت هولاکو

مساعی هولاکو برای تسخیر و مطیع ساختن سوریه «شام» مسلمان به شکست منتهی شد. علت این شکست آن بود که پسر عموی او «برکه» خان قبچاق از پشت سر او راقباً تهدید می نمود. این شاهزاده که از شعبه و شاخه ارشد خاندان چنگیز-خانی و پادشاه مرغزاران رومیّه جنوبی بود بیشتر از آنچه هولاکو عیسویان را می نواخت او مسلمین را تقویت می نمود. بهمین جهت «برکه» از فیروزیها و فتحهای هولاکو خشمگین و آشفته خاطر میشد. رشیدالدین چنین می نویسد: «برکای گفت: او [یعنی هولاکو خان] تامت شهرهای مسلمانان خراب کرد و خاندان همه پادشاهان اسلام برانداخت و دوست و دشمن را فرق نکرد و خلیفه را بی کنکاج آقا و اینی نیست گردانید اگر خدای جاوید مدد کند خون بیگناهان از او بخواهم.»

با این چنین احساساتی «برکه» خود را به مملوک ها (که دشمن نام مغول و حامی و حافظ مذهب اسلام بودند) علیه بنی عم خود خان ایران نزدیک کرد. خان ایران هم چنانکه دیدیم از پیشوایان و قهرمانان جدی سیادت مغول و حامی و محافظ مسیحیان بود. سلطان تازه مملوک ها «یبیرس» (۱۲۶۰-۱۲۷۷) که خود او ترک و اصلاً هم از قبچاق بود میل داشت این اختلاف نظر و نفاق بین آن دو پسر عمو را شدیدتر سازد. از سال ۱۲۶۲ «برکه» با «یبیرس» بمبادله رسولان پرداخت و بالاخره به هولاکو خان اعلان جنگ داد. در ماه نوامبر - دسامبر

همان سال «هولاکو» بحمله مبادرت ورزید و از «دربند» خزر که در قفقاز حدفاصل بین آن دو خانات بود بگذشت و داخل سرزمین قبیچاق شد از «ترک» هم عبور نمود. ولی بلافاصله در کنار همین شهر «ترک» دچار لشکریان «برکه» شد که تحت فرماندهی «نوقای» (نوخای خان) برادرزاده برکه بحمله متقابل پرداختند^۱ و قوای هولاکو را باذربایجان عقب راندند. خصوصیت خان‌های قبیچاق که بدین ترتیب از حالت کمون بظهور درآمد باعث شد که دشمنی خان‌های شاخه جغتائی نیز آشکار شود و خانات ایران را باحملات قطع ناشدنی محاصره کند و دوچار فلج سازد بطوریکه چه از طرف قفقاز و چه از طرف آمو دریا مجال ندهد که هولاکو خان و دولت او بتوانند پیشرفتی بطرف شام و سوریه نمایند. این جنگهای داخلی و دشمنیهای خانوادگی و شاخه‌ها و شعبه‌های خاندان چنگیزخانی باعث شد که بکشورستانی مغول بطور قطع خاتمه داده شود.

هولاکو وحدت ارضی ایران را لااقل انجام داد و برای نیل باین مقصود چندین سلسله از سلاطین ایالتی و محلی را برانداخت. اتابیک موصل بدرالدین لؤلؤی سالخورده (۱۲۳۳-۱۲۵۹) چون اظهار بندگی و مطاوعت نمود تخت شاهی خود را نجات داد ولی پسران او چون از فرط بی‌احتیاطی به ممالیک پیوستند هولاکو موصل را تصرف نمود و آنچه بود غارت و آن سرزمین را بمتصرفات خود ضمیمه نمود^۲ (۱۲۶۲). هم‌چنین اتابیک فارس «سلجوقشاه» (۱۲۶۴-۱۲۶۲) از خاندان سلغوری چون عصیان ورزید از طرف قوای مغول در موقع تسخیر شهر کازرون ۶۶۲ هجری (دسامبر ۱۲۶۴) بقتل رسید. هولاکو تاج و تخت سلطنت فارس را بشاهزاده

۱ - بنابر روایت جوینی. «و آب ترک یخ گرفته بود و بر آن می‌گشتند ناگاه شکست و لشکر بسیار غرق شدند و آباخان سلامت برشایران آمد. (الحاق مترجم)
۲ - پسر بدرالدین لؤلؤ موسوم به ملک صالح باتمام سابقه اطاعت و دوستی که پدرش باهولاکو خان داشت باخان مغول خصوصیت ورزید و هولاکو پس از فتح موصل (رمضان ۶۶۰) فرمان قتل او را داد و فرمود تا ظاهرش در دنبه گرفتند و به ریمان استوار به بستند و بافتاب تابستانی انداختند تا دنبه بعد از هفته‌ای کرم شد و آن شوریخت را بخوردن گرفت تا در آن بلاد بملد یکماه جان شیرین بداد و پسر سه‌ساله او را بموصل فرستادند تا او را بکنار دجله دونیم کردند و تن او را جهت اعتبار از دوجانب بیاویختند تا ببوسید و بریزید. نقل از تاریخ رشیدی ص ۷۳۱. (الحاق مترجم)

خانم سلغوری «ابش خاتون» تفویض نمود و ضمناً او را بعقد ازدواج چهارمین پسر «منگوتیمور» در آورد و این ازدواج هم‌معنا و مترادف با انضمام خطه فارس بمتصرفات مغول بود. یکی دیگر از پسران هولاکوخان یعنی «آباقاخان» که بجانشینی پدر پیادشاهی رسید با «پادشاه خاتون» که وارث سلسله قتلغ شاهی کرمان بود. وصلت کرد^۲.

مطلب بسیار جالب توجهی که مربوط بدوران سلطنت هولاکو و نخستین جانشینان او در ایران است ولی متأسفانه مدارک و اسناد زنده و جانبداری از آن باقی‌نمانده است فعالیت بودائی‌ها است. ما فقط می‌دانیم که عده‌ای از عابدان و

۱ - رشیدالدین او را یازدهمین پسر هولاکوخان می‌داند. الحاق مترجم. ۲ - پادشاه خاتون دختر سلطان قطب‌الدین اتایک کرمان بود - این خانم زنی خویروی و شاعر و بافضل و تدبیر بود. پس از آنکه آباقاخان پیادشاهی رسید با او ازدواج نمود و خود را حسن‌شاه نام نهاد. مادام که شوهرش زنده بود او با استقلال کامل در کرمان سلطنت می‌کرد و مانند مادر خودش قتلغ ترکان که قریب ۱۵ سال در کرمان حکومت نمود زمام امور را در دست داشت و با برادر خود موسوم به سیورغتمش اختلاف شدید پیدا نمود. شاید علت این بود که پادشاه خاتون اصلاً بدلائلی متقن که براو آشکار بوده است جلال‌الدین سیورغتمش را برادر واقعی خود و فرزند قتلغ شاه نمی‌دانسته است. بهرحال اختلاف نظر بین این شاهزاده خانم با سیورغتمش بجائی رسید که در سنه ۶۹۱ سیورغتمش را بزندان افکند. بعداً این «پادشاه خاتون» با گیخاتو ازدواج نمود و با او عازم بلادروم شد. در موقعی که گیخاتو بمقام ایلخانی رسید پادشاه خاتون بعنوان دیدن وطن مألوف و تجدید دیدار یاران با اجازه شوهر بکرمان آمد و در سنه ۶۹۲ برادر خود سیورغتمش را گرفت و در قلعه‌ای حبس کرد. طرفداران و دوستان سیورغتمش او را از حبس فرار دادند ولی طولی نکشید که گیخاتو باز جلال‌الدین سیورغتمش را دستگیر نمود و خدمت «پادشاه خاتون» فرستاد و او در ماه رمضان ۶۹۳ این برادر خود را کشت. پس از مرگ گیخاتو و رسیدن بایده سلطنت و مخصوصاً بتحریک زن بایده مسماة به «شاه‌عالم» که دختر سیورغتمش بود آن خانم را در ماه شعبان ۶۹۴ گرفتند و کشتند. بطور بسیار خلاصه شرح حال این خانم گفته شد و اینکه برای اینکه نمونه‌ای از ذوق ادبی و طبع شاعرانه پادشاه خاتون را بنظر خوانندگان عزیز برسانیم یک رباعی و مقدمه یک منظومه‌ای را که در تذکره‌های شعراء ثبت است می‌آوریم: رباعی ذیل راجع به سببی است که ظاهراً دوستدار یا عاشقی برای وی فرستاده است:

ز آن بوی حیات جساودان میرسد
کز دست و لب تو دست جان میرسد

سببی که ز دست تو نهان میرسد
چون نار بخندد دلم از شادی آن

* * *

بزیر مقنعه من بسی کله‌داری است
مسافران صبا را گذر بدشواری است
چه‌جای مقنعه تاج هزار دیناری است.
این خانم چنان در نظر آباقاخان عزت و حرمت داشت که خان ایران پس از وفات مادر خودش یسوعبین خاتون تمام

من آن زنم که همه کار من نکوکاری است
درون پرده عصمت که جایگاه من است
بهر که مقنعه بخشم سزد که او گوید
دارائی و املاک «اردوی» او را پادشاه خاتون بخشید.

(الحاق مترجم)

راهبان بودائی از «اویغوریه» و چین و تبت بایران آمده و در سلطنت پهناور هولاکو اقامت گزیده، معابد بسیار ساخته و داخل آن معابد را با تصاویر و نقوش و مجسمه های بسیاری زینت داده بودند. می دانیم که مخصوصاً ارغون خان نوۀ هولاکو خان معابد بودائی را با نقش و نگارها مزین نمود. و شمایل و تصویر خود او را نیز در آن نقوش جلوه گر ساخته بودند. با اطلاعاتی که ما در بارۀ صورتگری و نقاشی چینیان دورۀ «یوئان» داریم جای بسیار تأسف است که این آثار هنری معدوم شده و ما را از نفوذی که آنها در هنر و صنعت «مینیاتور» سازی بعدی ایران داشته اند بی خبر می گذارد.

هرچند در نتیجه تاراج بغداد و قتل عام اهالی آن هولاکو خان در نظر مسلمین بمنزلۀ «بلای الهی» است ولی باید اعتراف نمود که او بادیات ایران و اشاعه و ترویج آن خدمت نموده است. بهترین شاهد این مدعا تشویقی است که وی از مورخ ایرانی علاءالدین جوینی کرد. پدر این مرد تاریخی یعنی بهاءالدین (۱۲۵۳ تاریخ وفات) از خانواده ای بود نیشابوری. وی داخل ادارۀ مغولی شد و در قسمت کارهای مالیاتی و مالی انجام خدمت نمود. در سنۀ ۱۲۵۶ (مطابق با ۶۵۴ هجری. الحاق مترجم) هولاکو خان تصمیم گرفت کتابخانۀ گرانهای اسماعیلیه را که در الموت بدست آورده بود طعمه آتش کند و تمام آن کتب نفیس را بسوزاند. جوینی او را از این کار منع نمود. همین مرد فاضل دوبار بمغولستان سفر کرد یکبار از ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱ و باری دیگر از ۱۲۵۱ تا ۱۲۵۳. چون باوضاع و احوال آسیای مرکزی بصیرت داشت در حدود سنۀ ۱۲۶۰ کتاب نفیس و گرانهای خود موسوم به «تاریخ جهانگشای» را که مربوط به چنگیزخان و جانشینان او تا ۱۲۵۸ میباشد نوشت. هولاکو در سال ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ این ایرانی بصیر و دانشمند را که بهخاندان چنگیزخانی پیوسته شده بود بسمت «ملک» بغداد منصوب فرمود. جزء افتخارات این مرد ادیب و دانشمند این را نیز باید افزود که در بلوا و اغتشاشی که مسلمین متعصب برپا کرده بودند بطریق نستوریان «ماردنها»^۱ بخانۀ این مرد جلیل القدر

پناه برد و در منزل او تحصن جست. برادر او شمس الدین جوینی در زمان پادشاهی هولاکو و آباغخان و «تگودار» همیشه بر مسند وزارت مالیه و «صاحب دیوانی» جای داشت تقریباً از ۱۲۶۳-۱۲۸۴.

سلطنت آباغا (اباqa) خان

هولاکو خان بتاريخ ۸ فوریه ۱۲۶۵ (یکشنبه ۱۹ ربیع الآخر ۶۶۳. بنابر روایت رشیدی. الحاق مترجم) در نزدیکی مراغه وفات یافت و کمی پس از وفات او ملکه دوقوزخاتون نیز درگذشت^۱ عیسویان شرقی عموماً از مرگ این دو حامی مذهب مسیح بی نهایت متأثر شدند و در سوگ آنها اشک می ریختند و آنها را «دو ستاره دنیای مسیحیت» خواندند. ابن العبری با تأثر و اندوهی بسیار بنام کلیسای یعقوبیه شام و «کیراکوز کانتراک» بنام کلیسای ارامنه آنها را مانند «قسطنطین و هلن» دوران می ستایند. (منظور هلن مقدس است که مادر قسطنطین بوده. مترجم) آباقا (۱۲۶۵-۱۲۸۲) (تولد بسال ۶۳۱-۶۸۰ وفات) که پسر مهتر و بهتر هولاکو بود (روز جمعه سوم رمضان ۶۶۳ الحاق مترجم) بجای پدر بر تخت سلطنت نشست. خان تازه نیز مانند پدرش در آذربایجان اقامت گزید ولی در زمان سلطنت هولاکو خان مراغه عنوان پایتختی داشت و در زمان سلطنت آباقا خان عنوان پایتختی به تبریز تعلق گرفت و همین رسم باقی ماند تا پایان سلطنت مغولان. فقط در زمان پادشاهی اولجایتو (۱۳۰۴-۱۳۱۶) او پایتخت خود را از تبریز به سلطانیه انتقال داد. این نکته را نیز باید علاوه نمود که آباقا خان نیز مانند پدرش خود را همواره نماینده خان بزرگ قویلای قآن می دانست و از خان بزرگ درخواست یرلیغ و تاج خانی نمود و قویلای قآن این تمنا را اجابت نمود.

آباقا خان که بدون شک بیشتر بودائی مذهب بود مانند پدرش با جامعه مسیحیت - ارمنی، نستوری و یعقوبی - نظر موافق و مساعدی داشت. در داخله

۱ - هولاکو خان در اردوگاه خود که در کنار «زرین رود» که بزبان مغولی «چوقاتو-باقاتو» می نامند وفات یافت این نهر از کوههائی که کردستان را از آذربایجان جدا می کند جاری می شود و از جنوب مراغه می گذرد و بدریاچه ارومیه می ریزد. - دوقوزخان نیز ۴ ماه و ۱۵ روز بعد از فوت هولاکو خان مرد. (الحاق مترجم)

کشور خود با مسیحیان بطور کلی طرفدار سازش و اتحاد بود تا بتواند در خارج علیه مالیک مصر و شام مقاومت ورزد. در همان سالی که بسلطنت رسید با «دسپینه مریم» دختر امپراتور بیزانس (روم شرقی) «میشل پالولوگ» ازدواج نمود^۱. در نظر اهالی شام او طرفدار و پشتیبان بطریق نستوریان «ماردنها»^۲ بود و پس از فوت او چنانکه بعداً خواهیم دید از جانشین او بطریق شهیر «ماریهبالاهای سوم»^۳ طرفداری نمود. سابقاً در صفحه ۵۰۰ راجع بدونفر عابد نستوری که یکی اهل ناحیه «توقتو» در شمال «شانسی» و دیگری اهل پکن بود صحبتی کردیم. این دو نفر عابد «ربان صومه» و «مارکوس» می‌خواستند برای زیارت به اورشلیم بروند. قبلاً دیدیم که این دو پس از عبور از کاشغر بین ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ بایران آمدند. آنچه که آنها نوشته‌اند و البته شرح مسافرت آنها است گواهی می‌دهد که در زمان مغولان در ایران کلیسای نستوری اهمیت شایانی داشته است. بمجرد رسیدن بخراسان در مجاورت «طوس» یک کلیسای نستوری دیدند که کشیش آن «مارچیحون» (مارصیون) بود. در آذربایجان و نزدیکی مراغه «ماردنها» بطریق نستوری را دیدند که مورد احترام مقامات رسمی و دولتی مغول بود. از آنجا به بغداد سرازیر شدند که مرکز و اقامتگاه رئیس مذهب نستوری در آنجا بوده و نام قدیمی سلوکیه بآن پیوسته شده بود.

بعد از آنجا عازم آشور شدند و در آن سرزمین نیز بقاع و معابد مجللی یافتند مخصوصاً در «آریل» و «بت گرمای»^۴ و «نصبیین». «ربان صومه» و «مارکوس» در صومعه «سن میشل دوتارل»^۵ واقع در نزدیکی نصبیین، رفته و معتکف شده بودند که بطریق «ماردنها» آنها را فرا خواند و آنها را مأمور خدمتی نزد آباقاخان نمود^۶.

۱ - Mlihel Paléologue. رشیدی از ذکر نام زوجات آباقاخان می‌نویسد که «... خاتون دیگر تسپنه خاتون بود دختر ملکه اسطبول که او را باسیلوس می‌گویند. رشیدی ص ۷۴». تسپنه بمعنای شاهزاده خانم بوده است. الحاق مترجم
۲ - «ماردنها» بطریق از سال ۱۲۶۶ تا ۱۲۸۱ بجانشینی «ماکیخا» ریاست مذهبی را به عهده داشت.
۳ - «زندگی ماریهبالاها» ترجمه شاپوکه در مجله شرق لاتینی سال ۱۸۹۳ چاپ شده است. ص ۹۱-۹۴

رجوع کنید

۴ - (Beth Garmal) St. Michel de Tarel - ۵

۶ - از چین در حدود ۱۲۷۵ حرکت کردند و در حدود ۱۲۷۸ به بین النهرین رسیدند. نتیجه تحقیقات آقای «پلیو»

آباقاخان نه فقط آنها را به بهترین وجهی پذیرفت بلکه بآنها نیز «پائیزه» ها و جوازاها و سفارش نامه هائی داد که بتوانند بسهولة باورشليم و بيت المقدس سفر کنند. علی رغم این سفارشها آنها قادر بمسافرت نشدند زیرا بین خانات ایران از طرفی و خانات قباچاق و مماليك آتش جنگ مشتعل بود. بطريق «ماردنها» ناچار «ماركوس» را بسمت پیشوائی مذهبی در سرزمین «انقوت» ها و «ختا» یعنی چین شمالی منصوب نمود و «ربان صومه» را نیز بسمت معاونت او تعیین کرد ولی قبل از اینکه آنها رخت سفر بپوشند «ماردنها» دارفانی را وداع گفت (۲۴ فوریه ۱۲۸۱). شورای نستوریان که در نزدیکی بغداد انعقاد یافت «ماركوس» را بعنوان بطریق انتخاب نمود و لقب «ماریهبالاهای سوم»^۱ با و اهدا نمود. البته این انتخاب بیشتر علل سیاسی داشت. با وجود زهد و تقوای عظیمی که داشت این بطریق زبان سریانی را بد می دانست و بزبان عربی اصلاً آشنائی نداشت. ولی او «مغول» بود و در هر حال باین ملت ترك «انقوت» تعلق داشت که شاهزادگان آن با خاندان چنگیزخانی رابطه نزدیکی بسیار و پیوستگی استواری داشتند. عابدان نستوری چنین قضاوت نمودند که ممکن نبود بطریق دیگری را انتخاب نمایند که باندازه «ماریهبالاهای» مورد موافقت خان ایران قرار گیرد. واقعاً هم همینطور بود زیرا وقتی که بطریق بدیدن آباقاخان آمد تا تأیید انتصاب خود را درخواست نماید خان مغول او را مانند دوست و رفیقی پذیرفت و «شنلی» را که روی شانه های خود داشت برگرفت و باو داد و کرسی خود را که سریر خردی بود باو تفویض نمود. از این گذشته چترافتخار را با یک پائیزه که عبارت از لوحه ای زرین بود و علائم سلطنتی و خاتم بزرگ بطریق ها بر روی آن منقوش بود باو هدیه کرد.^۲ بتاريخ ۲ نوامبر ۱۲۸۱ اسقف بزرگ پکن آمد تا بسمت اسقف کبیر تمام کلیساهای نستوری در کلیسای «ماركوكه»^۳ نزدیک «سلوكیه» باحضور «مارابراهام» پیشوای نستوریان بیت المقدس و «مارژاک» پیشوای نستوریان سمرقند و «مار ژوسابران» پیشوای نستوریان تنقوت یعنی ایالت کان - سوی چین اعلام شود.

آباقاخان به جنگی که پدرش با «برکا» خان قبیچاق می نمود خاتمه داد. برادرزاده «برکا» موسوم به «نوقای» در بهار ۱۲۶۶ بهجوم دست زد و از تنگ دربند و شط «کور» (کر) گذشت ولی نواب و سرکردگان «آباقاخان» او را در «آق سو» مغلوب نمودند و بعقب نشینی به «شیروان» وادارش کردند. «برکا» کمی بعد با لشکری فراوان^۱ بازآمد و از دربند گذشت و از کنار «کور» بالاسی آمد که وفات یافت (۱۲۶۶). مرگ او باعث شد که لشکریان او بازگردند و پراکنده شوند.

قبلا دیدیم که در شمال شرقی «آباقا» با هجوم و حمله یکی از سران خاندان جغتائی موسوم به «براق» خان ماوراءالنهر دست در گریبان بود. «براق» در سنوات ۱۲۶۹-۱۲۷۰ مرو و نیشابور را گرفت و بر خراسان تسلط یافت. این را نیز دیدیم که آباقاخان تدبیر نمود و چنان جلوه داد که مشغول عقب نشینی است و این تدبیر جنگی بخصم اطمینان خاطری داد ولی «آباقا» باز آمد و براق را در نزدیکی هرات بتاريخ ۲۲ ژویه ۱۲۷۰ مغلوب و منکوب نمود.^۲ ملک هرات شمس الدین- کورت در این گیر و داری که بین مغولان روی داده بود توانست بیطرفی و مقام خود را نسبتاً محفوظ دارد و در برابر هجوم شاهزادگان خاندان جغتائی این افغان زبردست و با تدبیر برای حفظ هرات رفت و مراتب توقیر و احترام را بجای آورد. وقتی هم که آباغا (اباقا) خان با لشکریان خود بخراسان آمد شمس الدین کورت باو پیوست و با این رفتار و با نیروی اراده ای که داشت توانست هرات را از تعرض و خرابی مصون و محفوظ بدارد و بیخان ایران وسیله داد که متجاوزین و مهاجمین را در دامی بیفکند و آنها را نیست و نابود کند. در ژانویه ۱۲۷۳ آباقاخان بانقام- جوئی پرداخت و جنگ را از خراسان بماوراءالنهر برد و لشکری فرستاد تا بخارا را غارت کنند (ص ۵۴۷ ر. ک) با آنکه ملک هرات شمس الدین کورت نسبت به آباقاخان رفتار شرافتمندانه ای معمول داشت مع هذا ایلخان نسبت باو سوءظن یافت. باو

۱- بنا بر روایت رشیدی ص ۷۴۴ «برکا» با سیصد هزار سوار برسید. الحاق مترجم

۲- رشیدالدین می نویسد ص ۷۶۷ قریب ۵۰ هزار نفر آدمی بقتل آمده بودند و تا مدت سه سال ... قتل و غارت ادامه داشت. بخارا چنان شهری معظم و ولایات آن بکلی خراب شد و مدت ۷ سال در آن حوالی هیچ جانور نبود (الحاق مترجم)

عناوین پر از احترام و افتخار عنایت می نمود و در ۱۲۷۷ او را به تبریز کشاند و در آنجا بطور مخفیانه مسموم نمود (ژانویه ۱۲۷۸) (شعبان ۶۷۶) سال بعد (۱۲۷۹) آباقاخان پسر ملک شمس الدین کرت را مسموم به «رکن الدین» بجانشینی پدرش ملک هرات منصوب نمود و باو نیز نام پدرش داده شد (شمس الدین ثانی).

در مغرب آباقاخان مجبور شد بهمان جنگی که پدرش با مملوک ها داشت ادامه دهد اینها دیگر فقط مالک مصر نبودند بلکه شام مسلمان را نیز تحت تسلط خود در آورده بودند. سلطان مملوک ها «یبیرس» که خود را مدافع اسلام در دنیا می دانست، یکی از مهیب ترین جنگجویان زمان خود بود^۱ (۱۲۶۰-۱۲۷۷) و بحمله و هجوم پرداخت و مکرر بسلطنت نشین ارمنستان صغیر «کیلیکیا» که دوست وفادار و متحد مغولان بود تجاوز نمود و آن کشور را غارت کرد. در آوریل ۱۲۷۵ شهرهای مهم آن مملکت یعنی «سیس»^۲، «ادنه»، «تارس» و «لازاو» را غارت کرد و بعداً بمدخله در امور سلاطین سلجوقی آسیای صغیر پرداخت. این دولت چنانکه دیدیم، دست نشانده و مطیع خانات ایران بود. سلطان جوان آن کیخسرو ثالث (۱۲۶۵-۱۲۸۳) در طفولیت تحت حمایت مغولان قرار داشت و سرزمین او نیز تحت اداره «پروانه» معین الدین سلیمان بود^۳. این وزیر مکار چنین بنظر می آید که روابط محرمانه ای با «یبیرس» برقرار کرده و بدون شک او را تحریص نموده بود که بیاید و آن مملکت را تصرف کند و از تحت قیمومت مغولان بدرآورد. بهر حال «یبیرس» در سال ۱۲۷۷ داخل سرزمین سلاجقه روم شد و بتاريخ ۱۸ آوریل در «ابلستان» واقع در جیحان علیا در مدخل «کاپادوکیه» قوای مغول را درهم شکست.

«در این جا برای تأیید نظر مؤلف شادروان «رنه گروسه» عین روایت خواجه رشیدالدین را نقل می کنیم. مترجم»

«.... در سنه ۶۷۴ ضیاء الدین و خطیر پسر پروانه با صد کس از ولایت روم بجانب شام رفتند پیش رکن الدین بند قدار و او را بر عزم روم تحریص کردند و در سنه ۶۷۵ با لشکری

تمام متوجه دیار روم گشت و براه «ابلیستان» از کوه «ابلیستان» بیرون آمدند و از امراء مغول «توقو» پسر «ایلگای نویان» و برادرش «ارقتو» و «تودون بن سودون» از «سلاوس» برادر «سونجاق نویان» هر یک با تومانی لشکر در آن سرحد نشسته بودند روز آدینه دهم ذی قعدة سال مذکور موافق دوازدهم اونونج آی هوکارئیل لشکر هارا ملاقات افتاد. مصاف دادند و سرمائی عظیم بود... و لشکر مغول شکست و اندکی خلاصی یافتند و بندقدار بقیصریه آمد و یک هفته آنجا بود و سکه و خطبه بنام خود کرد... رشیدی ص ۷۶۸.

معین الدین سلیمان پروانه که فرمانده قوای سلجوقی بود فرار اختیار نمود. بیبرس پس از آنکه وارد قیساریه در کاپادوکیه شد آنهم با جلال و جبروتی بسیار بتاريخ ۲۳ آوریل باز بطرف شام رفت.

از شنیدن خبر این شکست آباقاخان بسیار برآشفته و بطرف «آناطولی» شتافت (ژویه ۱۲۷۷) و ترکان سلجوقی را که بیشتر بمذاهب اسلام اظهار علاقه کرده و اخلاص و وفاداری به خاندان و اصول چنگیزخانی را مورد توجه قرار داده و با سستی و تهاون جنگیده بودند مورد ملامت و توبیخ قرارداد و پروانه را بقتل رساند. (۲ اوت). (غره ربیع الاول ۶۷۶ الحاق مترجم)

«دهسون (اوسون) در کتاب بسیار جامع و نفیس خود مجلد پنجم صفحه ۴۹۸ چنین می نویسد: «آباقاخان پس از بازگشت به «آلاداغ» پروانه را بشورای جنگ تسلیم نمود و این شورا ویرا در سه مورد ذیل گناهکار شناخت: (۱) فرار از مقابل دشمن. (۲) دستور داشتن خبر حمله مصریان از خان. (۳) پس از شکست «ابلیستان» فوراً باستانه خان نرفته و خاطر پادشاه را از ماجرای جنگ آگاه ننموده است. چندی بعد که آباغا (اباqa) خان رسولانی بمصر فرستاد و پیامهای تهدید آمیز به «بیبرس» داد، این رسولانی که از قاهره برگشتند خان را مطمئن نمودند که لشکر کشی بیبرس بترغیب و تحریص صورت گرفته و بعدا که عساکر بیبرس نزدیک شده اند از آنها دوری اختیار نموده است

پس از این مقدمات پروانه باعدام محکوم شد و بتاريخ ۲۳ ژویه ۱۲۷۸ حکم قتل اجرا گردید.

بنابر روایت نویری آباقاخان مصمم شد که پروانه را به روم بفرستد ولی وقتی که زنان بیوه آن مغولانی که در «ابلیستان» کشته شده بودند مطلع گردیدند مقابل اقامتگاه آباقاخان مجتمع شدند و بزاری و شیون پرداختند. آباقاخان علت تضرع آنها را پرسید جواب دادند که این بیوه زنان شنیده اند که خان در نظر دارند که پروانه را آزاد فرمایند و آنها انتقام شوهرانشان را درخواست دارند. آباقاخان تصمیم بقتل معین الدین سلیمان پروانه گرفت و یکی

از صاحب‌منصبان خود موسوم به قوقچی بهادر دستور داد او را به محلی که تعیین نمود ببرد و بکشد. آن صاحب‌منصب به پروانه گفت که خان خیال اسب‌سواری دارد و اسر فرموده است که وزیر و همراهانشان نیز در این گردش همراه باشند. پروانه باسی و دو نفر از محارم و خادمان خود حاضر شد و قوقچی نیز دو بیست نفر سوار احضار نمود و بآن محل معهود رفتند و پروانه را محاصره نمودند. آن وقت پروانه دریافت که چه سرنوشتی نصیب او خواهد گردید. از چند لحظه‌ای که باقی‌مانده بود استفاده نمود دو رکعت نماز خواند و پس از ادای فریضه کشته شد. تمام همراهان او نیز بقتل رسیدند. هایتون مورخ ارمنی در فصل ۳۴ کتاب خود می‌نویسد که «طبق معمول مغولان پیکرا و رابدونیم بریدند و آباقاخان دستور داد که در تمام غذاهائی که طبخ می‌کنند مقداری گوشت پروانه را مخلوط نمایند که خود او و بزرگان لشکر او آنرا بخورند.» بنابر روایت مقریزی معین‌الدین سلیمان‌مردی دلاور و جسور و محتاط و سخی‌الطبع و فاضل بود ولی مردی بود مکار و محتال و افسونگر. الحاق مترجم»

آباقاخان می‌خواست پیمان اتحادی دائمی و استوار علیه مملوک‌ها با دول معظمه لاتینی منعقد سازد. در سال ۱۲۷۳ برای همین منظور نامه‌ای به پاپ و نامه‌ای به ادوارد اول پادشاه انگلستان نوشت. دو سفیر نیز بین ماه مه و ژویه ۱۲۷۴ نزد پاپ گرگوار دهم و نزد کشیشانی که در شورای عالی مذهبی مسیح در شهر «لیون» فرانسه حضور داشتند فرستاد. نمایندگان و فرستادگان دیگری از این پادشاه مغول در ماه نوامبر ۱۲۷۶ در ایتالیا (ژان و ژاک واسلوس^۱) و بعداً در ۱۲۷۷ نیز در انگلستان در دربار ادوارد اول دیده شدند. ولی نه پاپ و نه شورای لیون در فرانسه و نه در انگلیس یا هیچ یک به پیشنهادهای خان مغول جوابی ندادند.

آباقاخان تصمیم گرفت به تنهایی اقدام کند و در اواخر ماه اکتبر ۱۲۷۱ ده هزار نفر سوار برای غارت و نهب روستاهای اطراف حلب فرستاد. در ماه سپتامبر- اکتبر ۱۲۸۰ فوج مهم‌تری فرستاد و چندی شهر حلب را تصرف نمودند (سواى قلعه آن) و مساجد را آتش زدند (۲۰ اکتبر) این حملات و هجوم‌ها برای این بود که از نیرو و قدرت دشمن اطلاعی بدست آورند. در سپتامبر سال ۱۲۸۱ یک لشکر مغول که عبارت از ۵۰ هزار نفر بود داخل شام (سوریه) شد. پادشاه ارمنستان

«کیلکیه» «لئون» سوم که مانند پدرش از دست نشاندگان و مطاوعین وفادار مغولان بود با قوای خود بمغولان پیوست. بر ۵۰ هزار نفر سرباز مغولی ۳۰ هزار سرباز ارمنی و گرجی و فرنگی نیز علاوه شد. تمامی این لشکریان تحت فرماندهی شاهزاده «منگوتیمور» برادر آباقاخان قرار داشتند. بتاريخ ۳۰ اکتبر ۱۲۸۱ این لشکر فراوان در نزدیکی شهر «حمص» با قوای مملوک‌ها که سلطان «قلاون» فرماندهی آنها را داشت روبرو شدند. میمنه مغولان که با پادشاه ارمنستان لئون سوم و گرجیان بود قوای میسرۀ خصم را منهزم نمود ولی قلب سپاه مغول تاب مقاومت نیاورد زیرا منگوتیمور مجروح شده^۱ و از میدان جنگ رفت و غیبت او باعث گردید که قلب لشکر و قوای او فرار کنند. یکبار دیگر مغولان مجبور شدند که از فرات بگذرند و عقب‌نشینی کنند. آباقاخان پس از این شکست وفات یافت. اول آوریل ۱۲۸۲ (یکشنبه ۱۶ محرم ۶۸۱)

سلطنت ارغون خان

«تکودار» برادر «آباقاخان» که بجای وی برمسند سلطنت نشست (۶ مه ۱۲۸۲) [یکشنبه ۱۳ ربیع‌الاول ۶۸۱. الحاق مترجم] با سیاست‌دیرین خاندان خود را ترک نمود. هرچند مادر او (شاهزاده‌خانم کوتوئی‌خاتون) ظاهراً پیرو کیش نستوری بود و خود «تکودار» نیز بنابر روایت عابد ارمنی‌های تون در جوانی مراسم تعمید را بجای آورده بود، چون بر تخت سلطنت نشست به دین اسلام درآمد، نام خود را احمد و عنوان خود را «سلطان» گذاشت و اقدام نمود که خانات ایران بدین اسلام مشرف شوند. «هایتون» همان عابد ارمنی چنین می‌نویسد: «تمام سعی و کوشش او این بود که قبایل تتر را مسلمان کند». در سال ۱۲۸۸ پیشنهادهایی نزد مالیک برای انعقاد صلح و اتحاد فرستاد. مغولان سالخورده و باصطلاح «پیرمردان قبیله» که

۱- در تاریخ مغول تألیف دهسون (دوسون) ص ۵۲۸ راجع بمجروح شدن منگو تیمور چنین نوشته شده است: یکی از بهترین سرداران لشکر مصر موسوم به «ازدمیر» خود را بقلب سپاه مغول رساند و فهماند که از مالیک روی برگردانده و می‌خواهد در صف قوای مغول قرار گیرد و بنابراین تقاضای ملاقات منگو تیمور را دارد. چون چشمش بآن شاهزاده افتاد بسوی او دوید او را زخم زد و از روی اسب بر زمینش انداخت. مغولان چون دیدند رئیسشان از اسب بر زمین افتاد جملگی از اسب پائین آمدند و بطرف او شتافتند و مصریان از این فرصت استفاده نموده آنها را تیرباران نمودند (الحاق مترجم)

غالباً بودائی مذهب یا نستوری بودند از رفتار «تکودار» مکدر شدند و نزد خان بزرگ «قویلای قآن» که عموی «تکودار» و همیشه رئیس ما فوق ایلخان ایران بود شکایت کردند. بشهادت «مارکوپولو» قویلای نیز از رفتار «تکودار» سخت برآشفته و تصمیم گرفت که در این باره اقداماتی بعمل آورد. «تکودار» رؤساء کلیسای نستوری ها و بطریق نستوری «ماریهبالاها» و معاون او «ربان صومه» را مسئول شکایت و توسل بدربار قویلای قآن دانست و بهمین جهت بطریق را بزدان انداخت و اگرملکه مادر «قوتوئی خاتون» وساطت نکرده بود وی از حبس خارج نمیشد. ناراضی ها و معمرین قوم مغول بودائی ها و نستوریان دورشاهزاده ارغون پسر آباقاخان که فرمانفرمای خراسان بود مجتمع شدند. بزودی جنگ داخلی آغاز شد. موضوع حائزکمال اهمیت بود یعنی بایستی دانست که آیا ایران مغولی واقعاً مغول خواهد ماند یا اینکه یک سلطنت نشین مسلمان خواهد شد. آیا ایران در داخل خود نستوریان و یعقوبیون را تشویق می کند و در خارج نیز ارامنه و فرانک ها را می نوازد یا اینکه با مملوک ها طرح اتحاد و ائتلاف خواهد ریخت. در ابتدا این پیکار بشکست ارغون بود. وی عاصی شد و از خراسان عازم عراق عجم گردید و در «آق خواجه» در نزدیکی قزوین شکست خورد و در تاریخ ۴ مه ۱۲۸۴ تسلیم تکودار شد (۵ شنبه ۱۶ صفر ۶۸۳. بنا بر روایت رشیدی. الحاق مترجم) معهذا سرداران توطئه ای کردند و در کاخ پادشاهی انقلابی پدیدار گردید. لشکریان تکودار او را ترك نمودند و در روز دهم اوت ۱۲۸۴ او را کشتند^۱ و

۱ - بنابر روایت رشیدالدین فضل الله پس از دستگیری احمد سیصد نفر مأمور حفاظت او شدند و بعد سایر لشکریان فراسیدند و جمعی اردوی او را غارت کردند. این غارت چنان باشدت بعمل آمد که در یورتها غیر از خاکستر دیگدانها چیزی باقی نماند. قوتوی خاتون و تودای خاتون و ارمن خاتون را برهنه بگذاشتند. بعداً ارغون خان باسرکردگان سپاه خود رسید و پس از آنکه این دو شاهزاده و عمو زاده بایکدیگر گله گزاریها کردند ارغون خواست او را عفو کند ولی زن و فرزندانش را که سلطان احمد بقتل رسانده بود انتقام خون شوهر و برادر خودشانرا خواستند و بستمور ارغون خان سلطان احمد را روز ۵ شنبه ۲۶ جمادی الاولی ۶۸۳ کشتند. و صاف می نویسد که عساکر ارغون خان داخل یورت خاتون ها شدند البته و جواهرات آنها را هر چه بود گرفتند حتی گردن بند و گوشواره های خاتونها و موزه های آنها را از پایشان بیرون آوردند و نسبت بزنان فجیع ترین رفتارها معمول شد. باردوی سلطنتی نیز رفتند آنچه فرش و آلات زرین و سیمین بود بستم آنها افتاد. طبق یاسای چنگیزی سوء رفتار و تجاوز بزنان و اطفال ممنوع است ولی این وحوش یاسای چنگیزی رانیز محترم نشمردند. البته خود سلطان احمد نیز بفارت رفت و خود او را زیر یوغ آوردند و کمر او را شکستند و بدین ترتیب وی جان داد. (الحاق مترجم)

فردای آنروز ارغون بر تخت نشست (جمعه ۲۶ جمادی الاول ۶۸۳)^۱.

ارغون کارمسلمان کردن خانات ایران را متوقف ساخت. او نیز مانند آباقا و هولاکوخان بمذهب بودائی متمایل بود و بسیاری از مشاغل و مقامات مهم کشوری را به عیسویان یا به یهودیان واگذار نمود مخصوصاً وزارت مالیه را بمشاور اصلی خود سعدالدوله «که طبیبی یهودی بود» سپرد. سعدالدوله از ۱۲۸۸ تا آخرین بیماری ارغون خان (۱۲۹۱) مورد اطمینان و اعتماد کامل آن پادشاه بود. وی مردی بود هوشمند، ملایم و زبان ترکی و مغولی را بخوبی می دانست و بآداب و اخلاق درباری نیز آشنائی کامل داشت (وقتی ارغون خان دچار بیماری شد و این طبیب پا یک مسهل او را شفا داد از آن تاریخ مورد عنایت او قرار گرفت) ارغون خان او را هم بعنوان طبیب و مردی هوشیار و فاضل معزز می داشت و هم باین جهت که منافع دولت را همواره مورد توجه قرار می داد. سعدالدوله که مدیری مدبر بود توانست نظم و ترتیبی در امور مالی کشور برقرار کند و از غارتگری اشراف و اعیان جلوگیری نماید. بفرماندهان لشکری دستور داد که از اجرای احکام دادگاه ها جلوگیری نکنند و بمأمورین تهیه خواربار و مایحتاج قشون و بزرگان و اشراف نیز امر داد که از دخل و تصرف در اموال مردم خودداری نمایند و خلاصه آنکه از هر تخطی و تجاوزی جلوگیری کرد و سعی نمود که حکومت نظامی مغولان را تابع ادارات کشوری منظمی کند. نه فقط به تضییع حقوق مسلمانان نپرداخت بلکه دعاوی بین مسلمانان را طبق قوانین اسلامی ترافع می کردند طبق قوانین و عرف و عادت مغولان. اعتبار اوقاف را افزود و به علماء و ادبا کمک خرج اعطاء می کرد.

۱ - بنابر روایت جامع التواریخ ووصاف در موضعی بین «هشترود» و «قربان شیر» «و آبشوره» که یکی از بیلاهای شاهزادگان مغولی است روز جمعه ۲۷ جمادی الاول ۶۸۳ ارغون خان بطالمنی سعد باحضور شهزادگان هولاچوو انبارچی برمسند سلطنت جلوس نمود. هولاچودست راست و انبارچی دست چپ ارغون را گرفت او را برتخت پادشاهی نشاندند. بلا فاصله حضار کمربندهای خود را برگردن انداختند وزانو زدند و سلامتی پادشاه بکاسه گرفتن وطوی مشغول شدند. رشیدالدین فضل الله می نویسد در یورت «موکتو» مراسم برتخت نشستن انجام یافت و علاومی کند: ارغون کمشاتگاه محبوس بود علی الصبح پادشاه روی زمین شد. (الحاق مترجم)

مسلمانان نمی توانستند او را مورد ملامت و توبیخ قرار دهند و فقط من باب عیب جوئی می گفتند که وی اهم مشاغل کشوری را بهمکیشان خود واگذار نموده و مخصوصاً بخویشاوندان خود جمع و خرج مالیاتی را بطور مقاطعه واگذار نموده سوای خراسان و شام زیرا که آن دو منطقه «اوروغ» و «تیول» شاهزادگان غازان و گیخاتو پسر و برادر ارغون می باشد

بهر حال حقد و حسد فراوانی علیه این وزیر یهودی بروز کرد. بزرگان مغول از این جهت ناراضی بودند که وی از اجحافات و استفاده های آنها جلوگیری می کند و مسلمانان خشکه مقدس مدعی بودند که او می خواهد با «ارغون» مذهب تازه ای تأسیس کند و مسلمانان را به «کفر» دعوت کند و خانه کعبه را به بتخانه مبدل سازد. البته این اتهامات جمله بی اساس بود ولی بالمآل موجبات فنای این مرد جلیل القدر را فراهم آورد.

یکی از خاتون های ارغون مسماة به «اوروک خاتون» که اصلاً از قبیله کرائیت و خواهرزاده ملکه متوفی «دوقوزخاتون» بود پیروی از مذهب نستوری می نمود. در ماه اوت ۱۲۸۹ یکی از پسران خود را بافتخار پاپ نیکولای چهارم «نیکولا» نام نهاد و آداب تعمید را درباره او اجرا کرد. این همان پسر است که بعدها بمقام خانی ارتقاء یافت و بنام «اولجایتو» شناخته شد. هایتون عابد می نویسد که «ارغون عیسویان را دوست می داشت و بآنها احترام می گذاشت. کلیساهائی را که «تکودار» ویران کرده بود او دوباره عمارت نمود و آباد کرد. از شرح حال و سابقه زندگی بطریق نستوری «ماریهبالاها» نیز باین نتیجه رسیده ایم که او توانست بسیاری از کلیساهائی را که خراب نموده بودند تعمیر کند و من جمله کلیسای «مارشلیطه» را که در مراغه واقع بود تعمیر و ترمیم نمود.

سفارت ریان صومه در مغرب زمین

ارغون مایل بود علیه ممالیک مصر جنگ را از سر بگیرد و برای این منظور طالب اتحاد با دنیای مسیحیت بود. پیشنهاد او عبارت بود از یک هجوم و حمله

دسته‌جمعی. بدین ترتیب که قوای مغول از شام مسلمان (سوریه) حمله‌ور شوند و در همان موقع نیز قوای صلیبیون در «عکا» یا در «دمیاط» قوای خود را پیاده‌کنند و بحمله پردازند. بعداً اراضی متصرفه را بدین ترتیب بین خود تقسیم نمایند: حلب و دمشق نصیب مغولان شود و بیت‌المقدس به صلیبیون تعلق گیرد. برای تأمین این منظور ارغون در سال ۱۲۸۵ نامه‌ای به پاپ «هونوریوس چهارم» فرستاد که ترجمه لاتینی آن در «واتیکان» محفوظ است و برنامه و طرز دقیق این حمله را شرح داده است. در این سند مهم و مشهور خان ایران قبل از هرچیز نام چنگیزخان را بر صدرنامه خود جای داده و او را «جد تمام تترها» دانسته و بعد نام خان بزرگ قویلای امپراطور چین عم بزرگوار خود فرمانفرمای تمام سلاطین را ذکر نموده و از رشته‌هائی که مسیحیت را بسلسله چنگیزخانی متصل نموده بحث می‌نماید: مادر من عیسوی، پدر بزرگ من هولاکو و پدر من آباغا جملگی حامی و حارس مسیحیان بوده‌اند و بالاخره خان کبیر قویلای‌قاآن مرا مأمور نموده است که «سرزمین مسیحیان» را در کنف حمایت خود قرار دهم. در پایان این نامه تقاضا می‌کند که قوای بسرزمین مسیحیت پیاده‌کنند و خود او نیز شام را مسخر خواهد نمود. «چون سرزمین مسلمین بین شما و ما واقع است آنها را محاصره خواهیم کرد... با کمک خداوند و پاپ و خان بزرگ آنها را بیرون خواهیم راند»

در سال ۱۲۸۷ برای همین منظور ارغون خان یک سفیر تازه‌ای بمغرب فرستاد و این بار «ربان صومه» باین مأموریت منصوب شد. قبلاً در صفحه ۵۰۲ دیدیم که این عابد اونقوتی یا اویغوری که در نزدیکی پکن بدنیا آمده بود چگونه از چین بایران آمد. «ربان صومه» در بحراسود و مسلماً در «طرابوزان» سوارکشتی و در قسطنطنیه پیاده شده است. امپراطور «بیزانس» (اندرونیك ثانی) (۱۳۲۸-۱۲۸۲) به‌بهترین وجهی از نماینده ارغون پذیرائی نمود علی‌الخصوص که آناتولی سلجوقی که همسایه بلافاصله امپراطوری رومیه الصغری بود از ایلخانان ایران تبعیت می‌نمود. این راهب پس از آنکه در کلیسای «ایاصوفیا» وظایف مذهبی را انجام داد سوارکشتی و عازم ایتالیا شد. در نزدیکی بندر «ناپل» شاهد عینی جنگی

شد که در خلیج ناپل بتاريخ ۲۳ ژوئن ۱۲۸۷ بین نیروی دریائی «دوک دانژو»^۱ و پادشاه «آراگون»^۲ اسپانیا روی داده بود. از ناپل عازم رم شد. رسیدن او مصادف شد به فوت پاپ «هونوریوس چهارم» و جانشین پاپ هنوز انتخاب نشده بود. «ربان صومه» را کاردینالهایی که حاضر بودند پذیرفتند و او اهمیت مسیحیت مغول را باستحضار کاردینالها رساند. «بدانید که بسیاری از کشیشان ما (دعاة نستوری از قرن هفتم) در بلاد و سرزمین ترکان و مغولان و چینیان داخل شده و بآنها کمال و معرفت داده اند. امروز نیز بسیاری از مغولان مسیحی هستند بین آنان عده ای شاهزاده و پادشاه و ملکه وجود دارد که آداب تعمید را بجای آورده و دین مسیح را پذیرفته اند. در اردوگاههای سلاطین کلیسا وجود دارد بین ارغون شاه و حضرت بطریق رشتۀ دوستی و مودت موجود است و می خواهد به شام حمله ور شود و از شما کمک می طلبد تا اورشلیم را خلاص کند و بیت المقدس را رهائی بخشد.»^۳

ربان صومه پس از اینکه در کلیسای «سن پیر» و سایر کلیساهای رم فرائض مذهب را انجام داد از راه بندر «ژن» عازم فرانسه شد. اهالی ژن که تجارتخانه های بزرگی در «کریمه» و «طرابوزان» دارا بودند و بازرگانان بسیاری نیز در ایران مغولی داشتند از این نماینده اعزامی ارغون خان پذیرائی بسیار گرم و محبت آمیزی نمودند. «ربان صومه» بتاريخ دهم سپتامبر ۱۲۸۷ حضور «فیلیپ لویل» پادشاه فرانسه بار یافت و مورد مرحمت و عنایت پادشاه قرار گرفت. پس از دیدن پاریس (از سوربون^۴ گرفته تا سن دنیس^۵) «ربان صومه» بشهر «بردو» نزد پادشاه انگلستان «ادوارد اول» رفت. (اواخر اکتبر ابتدای نوامبر) او نیز مانند پادشاه فرانسه نماینده اعزامی و سفیر کبیر مغول را با جبهه ای گشاده پذیرفت ولی هیچ یک از این دو پادشاه با همکاری نظامی و پیمان لشکری که اصل و مقصود سفارت «ربان صومه» بود موافقت ننمود. «ربان صومه» با نومییدی به رم مراجعت کرد و پاپ جدیدی بنام

۱ - Duc d'Angou - ۲ - سلطنت آراگون Aragon در اسپانیا که در آن هنگام استقلال داشت.

۳ - بکتاب کروسه موسوم به «تاریخ جنگهای صلیبی» مجلد سوم ص ۷۱۶ - ۷۱۷ رجوع کنید.

۴ - Sorbonne - ۵ - St. Denis

«نیکولای چهارم» بتاريخ ۲۰ فوریه ۱۲۸۸ انتخاب شده بود. این پاپ تمام گفته‌های این عابد مغولی را با نهایت علاقه‌مندی شنید و با کمال عطوفت و مهربانی او را در مراسم و تشریفات مذهبی «هفته مقدس» دعوت نمود و او را در مسند رجال با افتخار مقام داد و بادت خودش مراسم تقدیس را درباره او معمول داشت. ربان صومه از خدمت پاپ با تشفی خاطر و قلبی تسلیت یافته رفت و با مطالعه شرح حال او در می‌یابیم این کشیشی که در نزدیکی پکن متولد شده بود هیچوقت تصور نمی‌کرد که از لحاظ مذهبی بچنین فیض عظیمی نائل آید. از لحاظ احساسات مذهبی او باوج خوشبختی رسیده بود ولی از لحاظ سیاسی مأموریت وی با شکست مواجه گردید. دول معظمه غرب تصمیم نگرفتند که با عساکر مغول ایران مربوط شوند و توأمآ سرزمین مسیحی شام یعنی سوریه را که متعلق بحکومت فرانکها بود رهائی بخشند. در سفر دومی که «ربان صومه» به «ژن»^۱ نمود شکایات و گلایه‌های خود را به کاردینال «توسکولوم»^۲ بدین قرار بیان کرد: «ای دوست معزز و مقدس چه بتو بگویم. من بعنوان سفیر از طرف پادشاه ارغون و «بطریق» آدمم تا درباره بیت المقدس تصمیم بگیرند. یکسال تمام گذشت ... چه باید بگویم و چه باید در بازگشت به جواب مغولان عرض کنم.»

«ربان صومه» با نامه‌های پاپ نیکولای چهارم و پادشاه فرانسه «فیلیپ لوبل» و «ادوارد اول» پادشاه انگلستان بدربار ارغون‌خان بایران بازگشت^۳ ظاهراً اواخر تابستان ۱۲۸۸ بدربار ارغون‌خان رسید و مورد عطوفت ایلخان قرار گرفت و بفرمان شاه «عابد مخصوص» اردوی شاه شد. ارغون‌خان دستور داد تا در کنار خیمه گاه و خرگاه سلطنتی معبدی برپا کنند بطوریکه طنابهای خرگاه شاه و طنابهای معبد به یکدیگر پیچیده شده باشد. علاوه براین دستور فرمود که صدای ناقوس این کلیسای شاهی هیچوقت قطع نشود.^۴

Tusculum - ۲ Gènes - ۱

۳- شابو، مقاله تحقیقی موسوم به «روابط ارغون‌خان با مغرب» که در مجله شرق لاتین در سنه ۱۸۹۴ چاپ شده به ص ۵۷۶-۵۹۱ رجوع کنید ۴- بمقاله فوق رجوع کنید ص ۱۲۱-۱۲۲ - ربان صومه چهار سال دیگر عمر کرد و در بغداد بسال ۱۲۹۴ (۱۰ ژانویه) درگذشت.

پس از برگزاری عید پاک « عید احیاء حضرت عیسی » (۱۰ آوریل ۱۲۸۹) ارغون خان یک سفارت دیگری نزد پاپ نیکولای چهارم و « فیلیپ لوبل » و « ادوارد اول » فرستاد. این سفارت در تحت ریاست یکنفر از اهالی « ژن » بود موسوم به بوسکارل دو ژیزولف^۱. وی بین ۱۵ ژوئیه و ۳ سپتامبر ۱۲۸۹ به رم رسید و خدمت پاپ تشریف حاصل نمود و بعد (در ماه نوامبر - دسامبر) خدمت پادشاه فرانسه رفت و به هردوی آنها پیشنهادهای ارغون خان را مبنی بر اتحاد برای حمله بشام و فلسطین و استخلاص ارض اقدس عرضه داشت متن نامه ای را که به « فیلیپ لوبل » بزبان مغولی و خط اویغوری نوشته است در دست داریم و بدین قرار است: « بنام آسمان جاویدان و تحت توجهات خان بزرگ (قویلائی) این است گفتار ما: ای پادشاه فرانسه ما بتو پیشنهاد می کنیم که از آخرین ماه زمستانی سال پلنگ « بارس ئیل » (ژانویه ۱۲۹۱) بجنگ برویم و روبروی دمشق در حدود ۱۵ نخستین ماه بهار (حدود ۲۰ فوریه ۱۲۹۱) اردو بزنیم. اگر تو نیز قوائی در موقع مقرر بفرستی ما بیت المقدس را باز می گیریم و بتو واگذار می کنیم. اگر نمی خواهی بمیعادگاه بیائی فرستادن نیروی ما بیفایده خواهد بود. در سند دیگری که ضمیمه آن نامه می باشد و بفرانسه نوشته شده و « بوسکارل » آنرا به فیلیپ لوبل داده ارغون خان تقبل و تعهد مینماید که اگر قوای فرانسه بشام پیاده شوند او خواربار و آذوقه سی هزار اسب و یدک آنها را تأمین خواهد نمود. در ۱۲۹۰ ارغون خان سفارت چهارمینی نیز نزد پاپ « نیکولای » چهارم و « فیلیپ لوبل » و « ادوارد اول » فرستاد و ریاست آن با شخصی بود موسوم به « چغان » یا « زغان » که پس از آداب تعمید موسوم شده بود به « آندره ». در این سفر « بوسکارل دو ژیزولف » نیز او را همراهی می نمود و این دومین سفر بوسکارل محسوب می گردد. در این بار نیز دول معظمه غرب جوابهائی دادند که جنبه تشریفاتی داشت و از حدود تعارفات متداوله خارج نمیشد و بنابراین حمله و هجوم مشترك مغولان و فرنگان هیچوقت روی نداد و بوقوع نه پیوست.

ارغون مجبور شد برای دفاع از سرحدات شمالی خود از خراسان و ماوراءالنهر سلاح بدست بگیرد و به جنگ بپردازد. ارغون حکومت خراسان را به پسر ارشد خود غازان داده بود و اسیرنوروز را که پسر ارغون آقا از قوم اویرات بود بسمت نیابت و ملازمت او منصوب نمود. [اسیرنوروز پسر ارغون آقا حکمران مشهور خراسان بود]، قبلاً دیدیم که ارغون آقا از سال ۱۲۴۳ تا ۱۲۵۵ ایران شرقی و مرکزی را با اختیاراتی نامحدود بحساب و برای خان بزرگ اداره میکرد و حتی پس از استقرار سلطنت در سلسله و خاندان هولاکوئی او اختیارات بی حد و حصر خود را حفظ نموده بود و این قدرت سرشار را داشت تا اینکه در طوس به سال ۱۲۷۸ درگذشت. اسیر نوروز که در محیط عزت و شوکت نشو و نما کرده بود خراسان را ملک طلق خود می پنداشت. در سال ۱۲۸۹ عصیان ورزید و چیزی نمانده بود که شاهزاده غازان را دستگیر کند ولی پس از توفیق نخستین عساکر ارغون خان بقصد سرکوبی آمدند و اسیرنوروز ناچار بماوراءالنهر گریخت و پناه به «قایدو خان» برد که رئیس خاندان «اوکتای قآنی» بود. (۱۲۹۰) از طرف قفقاز نیز خان قباچاق از دربند خزر بسرحدات خانات ایران حمله ور شد ولی لشکریان و نواب ارغون خان پیش قراولان دشمن را بتاريخ ۱۱ مه ۱۲۹۰ در کنار «قراسو» در «سیرکاسیا»^۱ (چرکسی) مغلوب نمودند و این حمله به شکست منتهی شد.

سلطنت گیخاتو و بایدو

عکس العمل علیه سیاست ارغون خان که مبتنی بر تمرکز حکومت و اداره امور کشور بود از آغاز بیماری او پدیدار شد. وی در ۷ مارس ۱۲۹۱ وفات یافت^۲ (بنابر روایت رشیدی وی روز شنبه ۷ ربیع الاول ۶۹۰ در باغچه اران درگذشت).

Circassie - ۱

۲- بیماری او طولانی شد و ارغون خان نیز مانند اکثر مغولان به سحر و جادو و چشم بدو ستاره سعد و نحس و فالگیران و «بخشیان» معتقد بود. در دوران بیماری او یکنفر ساحر هندی آمد و معجونی از گوگرد و زئبق تهیه کرد و به خان داد و قریب ۸ ماه خان این معجون جادوگر هندی را می خورد و سرانجام مرد. بنابر روایت رشیدی ارغون خان مردی بود خوش محضر و با معرفت ولی شدید الغضب و بدخشم. ذهبی او را مردی سفاک، خونخوار، جاهل و بی کمال ولی جسور و دلاور معرفی می کند و می نویسد مردی بود بسیار قوی و سریع الحركه. از روی سه اسب می جست و بر روی اسب سومی فرود می آمد الحاق مترجم

الحاق مترجم) در ۳۰ فوریه درباریان او وزیر مالیه او سعدالدوله را بقتل رساندند (سلخ صفر ۶۹۰ . الحاق مترجم) سردارانی که صاحب نفوذ و قدرت بودند گیخاتو برادر ارغون خان را که فرمانروای آسیای صغیر و سلجوقیان روم بود برای سلطنت در نظر گرفتند. گیخاتو شاهزاده‌ای بود بی کفایت، دائم الخمر که اوقاتش بشهوترانی با زنان و امارد می گذشت و گشاده دست و فاقد صفات حکمرانی و فرماندهی بود. او با خواجه صدرالدین احمد خالدي زنجانی وزیر خود بفکر افتاد که در ایران نیز «چائو» (چاو) را رایج سازد و آنرا بجای مسکوک زر و سیم وسیله داد و ستد قرار دهند (مه ۱۲۹۴) سالهای دراز بود که چائو «چاو» در چین رواج داشت و قویلیای قآن آنرا رایج نموده بود اولین چاوها بتاريخ ۱۲ سپتامبر همین سال در تبریز پا به عرصه وجود گذاشت. نتیجه این سکه کاغذی بدتر از نتیجه‌ای شد که سابقاً در چین عاید شده بود. در برابر اعتصاب بازرگانان و کسبه و غوغای عام در بازار مجبور شدند که جریان آن را متوقف سازند و از رواج چاو صرف نظر نمایند. (این قسمت از تاریخ رشیدی ص ۸۳۵ باختصار نقل می شود):

«... چاو کاغذی است که تمغای پادشاه بر آن است و در تمامت ختای بجای درم مسکوک صرف میشود و نقد آنجا بالش است و بخزانة عاشره میرسد. گیخاتون چون پادشاهی بغایت سخی بود و بافراط بخشش می کرد و مال عالم بچود او وفاي نه آن قضیه را مستحسن داشت. صدرالدین زنجانی که مبتکر این فکر بود و می خواست در ممالک وضعی نهد که دیگران نکرده باشند در این باب سعی تمام می کرد. شیکتورنویان که اعقل اسراء بود تقریر کرد «چاو» موجب خرابی ممالک و مستلزم بدنامی پادشاه و پراکندگی رعیت و لشکر می گردد. صدرالدین گفت چون شیکتور بغایت زر دوست است در ابطال «چاو» می کوشد. یرلیخ شد که «که چاو» رایج گردد و روز شنبه ۱۹ شوال سنه ۶۹۳ در شهر تبریز چاو بیرون آمد و فرمان شد هر کس آنرا نستاند در حال او را بیاسا برسانند. یک هفته از بیم شمشیر می ستاندند اما بعضی آن زیاده چیزی بکس نمی دادند و مردم تبریز از راه اضطراب سرفاختیار کرد ندو اقمشه و اغذیه از روی

۱- این لغت در اصل چائو میباشد Tchao، ولی این لغت چینی در زبان فارسی ما تلفظ اصلی خود را از دست داده و «چاو» شده است و از همان تاریخی که وضع شد (جمادی الثانی ۶۹۳) چاو خوانده شد و شاعری در فوائد آن گفته :
چاو اگر در جهان روان گردد رونق ملک جاودان گردد.

البته این شعر که برای تمجید و تجلیل گیخاتو گفته شده حقیقت تلخی را با ظاهری شیرین آراسته است و «چاو» بار که از ورشکستگی وضع مالی آن خان عیاش و بی لیاقت جلوگیری نمود. و رونق ملک ایشان جاودان نماند.

بازار برگرفتند چنانکه، هیچ چیز یافت نشد. مردم بجهت میوه خوردن بباغ‌ها پناه بردند و شهری چنان انبوه از مردم بکلی خالی شد رنودو اوباش هرکه را درکوچه می‌یافتند برهنه می‌کردند و کاروان از آنجا منقطع شد. بعدی وضع خراب و مردم ناراضی و بدبخت شدند که بالاخره چاو از بین رفت و باز معاملات بزر صورت پذیرفت. (الحاق مترجم)

از لحاظ مذهبی «ماریهبالاها» در کتاب خود می‌نویسد که «گیخاتو»^۱ نسبت باین بطریق همیشه شرائط احترام و اعزاز را سرعی می‌داشت و نسبت به ربان صومه نیز همواره حسن نیت و عطوفت خود را ابراز می‌نمود و حتی باکمال مهربانی آمد و کلیسایی را که «ربان صومه» در نزدیکی مراغه ساخته بود از نزدیک دید. معهذا «صدرالدین» وزیر بسیار مقتدر او بنا برتشخیص «پارتولد» کوشش می‌نمود که دست امراء را از اداره امور کوتاه سازد و بجای آنها کار و زمام امور را بدست مسلمین بسپارد.

امراء مغول که از این راه و روش ناراضی بودند موجبات سقوط گیخاتو را فراهم آوردند بتاريخ ۲۱ آوریل ۱۲۹۵ (روز شنبه ۶ جمادی‌اول ۶۹۴. الحاق مترجم) او را در نزدیکی اردوگاه «سوقان» گرفتند و با زه کمان خفه کردند «بی‌آنکه خونی از او ریخته گردد»^۱ همان امراء بنی‌عم او بایدو را که نوۀ هولاکو خان بود بجای او ایلخان شناختند. خان تازه نیز مردی بی‌معنی و بی‌اراده بود و از روی اضطرار سلطنت را پذیرفت. ابن‌العبری می‌نویسد که او حسن نیت و عطوفت سرشاری نسبت به عیسویان ابراز می‌داشت: «در مجلس و محضر شاهزاده خانم یونانی زوجه آباقاخان نسبت به مسیحیان حسن عقیدتی کسب نموده بود و بآنها اجازه داد که کلیساهائی در قلمرو سلطنت او بسازند و ناقوس‌ها را بصدا در آورند. حتی بآنها می‌گفت که وی نیز بدین مسیح در آمده و صلیبی بگردن بند خود آویخته ولی خرات نداشت محبت و عطوفت خود را نسبت به عیسویان بطور بسیار علنی و

۱- دهسون (دوسون) در کتاب «تاریخ مغول» خود ص ۸۲ مجلد ۴ می‌نویسد که گیخاتو بزبان مغولی بمعنای «تحسین انگیز، و حیرت‌انگیز» می‌باشد. الحاق مترجم

۲- سه نفر دیگر از سرداران مغول نیز که با گیخاتو بودند بقتل رسیدند. و صاف در جزو سوم کتاب خود می‌نویسد: که سلطنت به گیخاتو آنچه را که او دوست می‌داشت نشان داد (یعنی پشت خود را) نقل از کتاب دهسون (دوسون) ص ۱۱۳ از مجلد چهارم. دوران سلطنت این خان فاسد و نالایق فقط چهار سال دوام یافت. الحاق مترجم (۶۹۰-۶۹۴)

آشکارا ظاهر سازد. با وجود این مسلمانان کینه او را در دل داشتند و از تفقد او نسبت به مسیحیان که در دوره کوتاه سلطنت او مقامات کشوری بسیاری تحصیل کرده بودند ناراضی بودند.

شاهزاده غازان پسر ارغون خان و نایب السلطنه خراسان که چشم بتاج و تخت پدری دوخته بود علیه «بایدو» عاصی شد و قیام نمود. درباره امیر نوروز قبل در صفحه ۶۱۴ صحبت کردیم. این امیر بتقویت و هواداری غازان برخاست و پس از آنکه در سال ۱۲۹۴ با یکدیگر آشتی کردند همیشه ملازم غازان خان بود. امیر نوروز مسلمانی متعصب بود و غازان را متقاعد نمود که از مذهب بودائی دست بردارد و به دین اسلام درآید تا در مبارزه با بایدو بتواند از کمک و مساعدت ایرانیان برخوردار شود. این سیاستی بود روشن و اسری بود طبیعی زیرا «بایدو» چون عیسوی بود از مساعدت عوامل عیسوی استفاده می کرد ولی بایدو را رفت فوق العاده ای که داشت به تباهی کشاند. در ضمن یکی از ملاقاتهایی که با غازان خان داشت محارم او مصرّاً از او خواستند که خود را از شر این شاهزاده خلاص کند اما وی نظر به سابقه دوستی که آنها داشتند این پیشنهاد را رد کرد دشمنان بایدو صفات او را دارا نبودند و خصائل او را نداشتند. تحریکات امیر نوروز باعث شد که اطرافیان بایدو بتدریج از او روی برتابند و او را تنها گذارند وی بدون پیکار و جنگی مغلوب شد و کوشش نمود که از آذربایجان بگرجستان بگریزد ولی در نزدیکی نخجوان او را گرفتند و کشتند.^۱ (۵ اکتبر ۱۲۹۴) ۲۳ ذی قعدة ۶۹۴.

سلطنت غازان خان

سرانجام غازان تاج و تختی را که از موقع مرگ پدرش آرزو می کرد بدست آورد. با اینکه غازان به دین اسلام مشرف شده بود معهذایک مغول تام و تمام باقی ماند. بنابراین چه معاصرین او توصیف کرده اند وی کوتاه قد و زشت روی بوده و در بین تمام لشکریانی که داشت از همه کریه المنظرتر بوده است. عابد ارمنی

۱- خواجه رشیدالدین فضل الله در کتاب نفیس خود این چنین می نویسد: ص ۹۱۵ «سوتای با آناکان و خاصکیان بالای تبریز بیاض نیکش به بایدو رسیدند و بر عادت مغول تا شب هنگام شراب و آتش می دادند و تخشع و تواضع می نمودند تا شب هنگام روز عشنیه ۲۳ ذی قعدة ۶۹۴ سائس قضا و جلال قدر او را در ربود. زمان دولت او چون زمان گل و شکوفه کم بقا بود. برگ و بار اقبال بیاد خزان ادبار زود فرو ریخته شد (الحاق مترجم)

«هایتون»، چنین می‌نویسد: غازان اراده‌ای آهنین داشت. بسیار مکار و محیل و صبور و خویششن‌دار و رازدار بود - رفتار او نسبت با سیر نوروز مؤید این مدعا است - نسبت بدشمنان خود بی‌اندازه شقی و بی‌رحم بود و برای انجام مقصود خود بر جان هیچ جنبنده‌ای رحمت نمی‌آورد. ولی مدیری بود با عقل سلیم و از این حیث او را می‌توان آراسته بصفات انسانی دانست. سرداری بود لایق و با تدبیر و سربازی متهور و بی‌باك (در جنگ حمص خواهیم دید با اینکه شکست در لشکریان او افتاد او تقریباً به تنهایی توانست فاتح و فیروزمند شود) خلاصه آنکه با در نظر گرفتن گذشت زمان و تفاوت دوران او دلاوری چنگیزخان را که جد اعلای او بود بخاطر می‌آورد. از این گذشته غازان مردی بود با هوش و با کمال و تربیت. رشیدالدین مینویسد که «وی زبان مغولی را که زبان مادری او بود خوب می‌دانست و علاوه بر آن کمی زبان عربی و فارسی و هندی و تبتی و چینی و فرنگی را نیز می‌دانست. آنچه را خوب می‌دانست تاریخ مغولان بود که بدان کمال علاقه را داشت و مانند عموم مغولان بآن کمال اهمیت می‌داد. او از تمام مغولان بهتر تاریخ و شجره نسب اجداد خود و سرداران مغولان را از بر می‌دانست. فقط «بولود آقا» از این حیث از غازان‌خان قوی‌تر بود.^۲ (خواجه رشیدالدین که کتاب خود را برای غازان‌خان نوشته و البته بهزار ملاحظه مجبور بوده عیب‌ها را مکتوم دارد و اگر ذره‌ای هنر باشد آنرا بشکل هزار هنر درآورد، درباره غازان‌خان می‌نویسد:

«در زمین خورشیدی رخشان‌تر از مهر سپهر جلوه دادند که شرف سلف خود بود. فرزندی ثمره شجره عمر و شکوفه باغ حیات خوب چهره‌ی که سپهر بدسهر مهره مهر او باختی بیت

سلاهی ای چو تو از صلب کن فکن بیرون

هزار قرن بگردد زمانه تا آرد

Bolod - ۱

۲- تواریخ ملوک‌عجم و اتراکه و هند و کشمیر و دیگر اقوام داند... از صناعات مختلفه هیچ صنعتی از زرگری و آهنگری و نجاری و نقاشی و ریخته‌گری و خراپی و دیگر صناعات نباشد که بدست خود نکند بهتر از آنکه همه استادان کنند و چنانکه خود سازد ایشانرا ارشاد کند. صنعت کیمیا که مشکل‌ترین صناعات است هوس فرمود... الخ.

الحاق مترجم از کتاب رشیدی ص ۹۷۱

چون یوسف خویروی و چون موسی نیکخوی و چون عیسی با صباحت و چون محمد با ملاحث. آسمان ارغون خانی را قمری و شجر آباقاخانی را ثمری برومند. ... چند سطر پائین تر می نویسد ...

چون پنج ساله بود آباقاخان او را به بارق بخشی ختائی سپرد تا او را تربیت کند و خط مغولی و اویغوری و علوم و آداب ایشان بیاموزد و در مدت پنج سال آن شیوه ها را بکمال رسانید ... اما از لغت های مختلف ... عربی و پارسی و هندوی و کشمیری و تبتی و ختائی و فرنگی و سایر لغات از هر یک چیزی داند ...» (الحاق مترجم)

هرگز هیچیک از چنگیزخانیان بیشتر از این شاهزاده علاقه به نژاد خود نداشت با وصف این در نتیجه اوضاع و احوال بدون آنکه خود او متوجه باشد قوم خود را با مسلمان ساختن آن در راه تغییر ملیت وارد ساخت.

غازان خان در ابتدای سلطنت خود علی رغم استبداد طبع و نیروی معنوی خود مجبور شد از تعقیب سیاست شخصی خودش صرف نظر و از سیاست طرفداران و هواخواهانش پیروی کند. چون با کمک امیرنوروز و مسلمانان بتاج و تخت رسیده بود ناچار بدو باسترضای خاطر آنها پرداخت. دولت مغولی ایران رسماً اسلام را پذیرفت و علامت آشکار این انقلاب همان است که مغولان عمامه بر سر خود گذاشتند. به تشویق و تحریک امیر نوروز مسلمانان یک عکس العمل شدیدی علیه سیاست هولاکو و آباقاخان و ارغون خان ابراز داشتند. بمجرد رسیدن غازان خان بپایتخت خود، دارالسلطنه تبریز، از فرط پافشاری طرفداران خود دستور داد تمام کلیساهای مسیحیان، معابد کلیمیان، آتشکده های زرتشتیان و معابد بودائیان را ویران کنند. اصنام بودائی و تصاویر مقدسات مسیحی را کنند و شکستند و برای تحقیر و تهجین در معابر و کوچه و بازار تبریز گرداندند. بدعا و عابدان بودائی دستور دادند که مسلمان شوند. بدستور ارغون خان پدر غازان خان صورت او را بر روی دیوار یکی از معابد بودائی نقش کرده بودند. بامر غازان خان آن تصاویر و نقوش و حتی تصویر پدر او را نیز خراب و محو کردند. (عبارت رشیدی عیناً نقل می شود. الحاق مترجم):

«... در قلع و تخریب بتخانه ها و معابد اصنام بر آن جمله که نوروز از حکم و فرمان همایون فرموده بود مستحسن دانست و در هدم ابنیه کنائس جحد همد و کلیسای نصاری

و دیر مجوس دیگر باره منادی فرمود بت‌ها را شکسته و بر سر چوبها بسته گرد شهر می گردانیدند.»

عیسویان و یهودیان جز با لباس مخصوص نمی توانستند بشهر بروند و در ملاء عام حاضر شوند. نوروز از حدی که شاه تعیین نموده بود قدم فراتر نهاد و کوشش داشت که دعای بودائی و کشیشان عیسوی را قتل عام کنند و بسیاری از عابدان بودائی مجبور شدند که از مذهب خود دست بردارند. بطریق سالخورده و محترم نستوریان «ماریهبالاهای سوم» را با وجود کبر سن و نژاد مغولی او در اقامتگاه خودش در سراغه دستگیر نمودند و محبوسش ساختند و از پای آویزان کردند و بضرب و جرحش پرداختند و در همین هنگام مردم مسلمان معبد نستوری «مارشلیطه» را غارت می نمودند. امیر نوروز تصمیم داشت که «ماریهبالاهای» را بکشد ولی در همین موقع پادشاه ارمنستان صغری (کیلیکیه) هتوم (حاتم) ثانی که اتفاقاً به تبریز آمده بود از غازان خان استدعای آزادی آن عابد معمر را نمود. دربار مغول علی رغم شدتی که در زجر و شکنجه و آزار افراد غیر مسلمان بخرج می داد جرأت نکرد با تقاضای دست نشاندۀ ارمنی خود که مدافع سرحدات دولت مغول در برابر سلاطین ممالیک مصر بود مخالفت ورزد. غازان بمذهب اسلام در آمده بود و ابداً تصمیم نداشت که عدول نماید زیرا معتقد بود که برای سلطنت در کشوری مسلمان بایستی بمذاهب اهالی آن کشور در آمد ولی با کینه و حقد و حسد های مذهبی وزیر خود امیر نوروز ابداً موافقت نداشت و از این حیث می توان گفت که دو خصیلت مغولی را حفظ کرده بود (مغولان از ابتدای ورودشان در صحنۀ تاریخ با آزادی مذهب موافقت داشتند. مترجم) غازان بمجرد اینکه در امور کشور آزادی عمل یافت «ماریهبالاهای» را (که اصل و نسب مغولی داشت و از این حیث نیز مشمول عواطف او بود) بر مقام و مسند با افتخار خود ابقاء نمود. (مارس - ژویه ۱۲۹۶) مع هذا سال بعد مسلمانان در سراغه غوغای دیگر برپا کردند و اقامتگاه بطریق و کلیسای نستوریان را غارت نمودند (مارس ۱۲۹۷) در همان موقع نیز کوه نشینان کرد بتحریک عمال امیر نوروز آمدند و قلعه «اریبل» اربل را که پناهگاه نستوریان بود محاصره نمودند.

غازان خان که دارای شخصیتی قوی بود و نمی‌خواست سرسوزنی از قدرت و اختیارات او سلب شود از فعال مایشائی امیرنوروز دوچار ضحرت خاطر شده بود. امیرنوروز چنین می‌پنداشت که هر اقدامی که بکند مجاز است و چون اصلاً مغول است و نایب‌السلطنه علی‌الاطلاق ایران شرقی است و دختر آباقاخان زوجه او است و چون او غازان خان را بر تخت سلطنت نشاند به بدین جهات هیچکس نمی‌تواند باو تجاوزی کند و دستی بطرف او دراز نماید. غازان هم واقعاً نیابت سلطنت را در سراسر کشور باو تفویض نموده بود. اینک تحقیر دیگران و خودخواهی و جسارت و مداخلات و کبر و بطر امیرنوروز دیگر حد وقفی نداشت. ناگهان ضربت خان بر وی وارد آمد و گلویش رافشرد. در ماه مارس ۱۲۹۷ بفرمان غازان تمام یاران و هواخواهان امیرنوروز را که در دربار بودند گرفتند و کشتند. خود نوروز هم که بر رأس سپاه خراسان بود از طرف عساکر غازانی مورد حمله قرار گرفت و در نزدیکی نیشابور مغلوب شد. امیرنوروز فرار کرد و به ملک هرات فخرالدین کرت پسر و جانشین ملک رکن‌الدین کرت پناه برد بگمان و امید اینکه ملک فخرالدین باو کمک خواهد نمود. اما سیاست آل کرت عبارت از این بود که در وسط جنگهای مغولان خود را در کناری جای دهند و در موقع مناسب به حریفی که غالب میشود به پیوندند. این خاندان صاحب فراست افغانی برای خاطر وزیری معزول حاضر نشد روابط خود را با خاندان چنگیزی فاسد و ضایع سازد و با آنها بقتل و قتال بپردازد. وقتی که قوای غازان خانی آمدند که هرات را محاصره و امیرنوروز را دستگیر نمایند ملک فخرالدین باکمال بی‌باکی آن امیر فراری را تسلیم نمود و قوای غازانی او را فوراً بدیار عدم فرستادند (۱۳ اوت ۱۲۹۷).

رشیدالدین در تاریخ خود شرح مفصل و مثبتی راجع به فخرالدین کرت و ایامی را که این ملک بدستور پدر خودش رکن‌الدین در قلعه «خیسار» حبس بوده و بشفاعت امیرنوروز از زندان رهائی یافته بود می‌نویسد و اشاره بدوستی و خویشاوندی آنها می‌کند و می‌نویسد که «روزی شمس‌الدین کرت با امیرنوروز گفت فخرالدین را من می‌شناسم که چگونه نفسی دارد بغایت بی‌وفا و ناپاک است و چون با پدر و فایده نکرده با توهم نکند... خلاصه آنکه امیرنوروز باسید فخرالدین کرت بهرات آمد ولی ملک فخرالدین چنین صلاح دید که با نماینده غازان خان

موسوم به امیر قتلغ شاه بسازد و امیرنوروز را باو تسلیم نماید تا شهر هرات از غارت و ویرانی در امان بماند و خود او و خانواده‌اش در خاک و خون غفلتند. شبانگاه نوروز را بسته و بدست قتلغ شاه دادند. هرچه قتلغ شاه خواست از نوروز استنطاق کند او گفت: «یارغوی» (یرغو) من غازان تواند دانست نه شما. بعداً هرچه پرسیدند دیگر جواب نداد امیر قتلغ شاه فرمود تا او را فروکشیدند و میان او و بدونیم زدند و سر او را بر دست پولاد قیا به بندگی حضرت فرستاد و از آنجا به بغداد فرستادند و چند سال بر در «باب‌نویی» بر سر چوب بود... ۲۳ شوال ۶۹۶ هـ. (الحاق مترجم)

چون غازان از تحت قیمومت نوروز بدین ترتیب در آمد توانست طبق اراده و میل خودش پاداره امور برسد. قبلاً گفتیم که هرچند مسلمان شده بود ولی تمام خصائل مغولی خود را حفظ کرده بود. مدیری بود فعال و جدی و روشن بین و سختگیر. قدرت دولت مرکزی را براساس و پایه‌های محکمی جای داد و بایرحمی بمجازات و تنبیه مأمورین می‌پرداخت. گاه در نتیجه یک سوءظن شاهزادگان خاندان سلطنت یا اسراء یا مستخدمین مهم را که مانع اجرای اراده او میشدند بقتل میرساند. بارتولد می‌نویسد که «غازان‌خان بعنوان یک پادشاه و یک نفر مقنن فعالیت عظیم و فوق‌العاده‌ای را که بابلند نظری و علو طبع توأم بود انجام داد که کاملاً از کوتاه نظری و فرومایگی مبرا بود. توجه او بیشتر بامور مالی مملکت و مخصوصاً به سکه و پول معطوف شد. بر روی سکه‌های زمان او که به زبان (عربی، مغولی و تبتی) نوشته شده، نام غازان‌خان برخلاف اسلاف خود نماینده خان بزرگ پکن نوشته نشده و قید شده است که «با یاری خداوند پادشاه است» (تنگری بین کوچوندور) ترجمه تحت‌اللفظ آن عبارت است از (بفضل پروردگار یا بسمه تعالی یا بعون الله تعالی)

(در این جا حواشی کتاب «تاریخ مغول» تألیف «دهسون» (دوهسون) را بطور خلاصه نقل می‌کنیم مجلد ششم ص ۱۵۳): در موزه امپراطوری علوم سن پترزبورگ چندین سکه غازانی یافت می‌شود که جزئیات هر یک از آنها را در سال ۱۸۲۶ آقای «فران» شرح داده است و در مجله همان موزه صفحات ۵-۴۳ وصف نموده است. بر روی این مسکوکات بخط مغولی و خط عربی نوشته شده است «تنگری کوچوندور» (بعون الله) دو سطر ذیل با حروف عربی نوشته شده: غازان محمود ضرب فی بصره و سه حرف ذیل بمغولی است: «غازانو دلد که گولوسکن»

یعنی: ضرب شده ازطرف غازان. بازطرف راست همان سکه نوشته شده بعربی. فی سنه و درطرف چپ سبعائه. بر آن روی سکه نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله صل الله علیه وسلم (الحاق مترجم)

با اینکه غازان خان استقلال تام و تمام داشت مع هذا سفرائی که به چین فرستاد مطاوعت و مراتب احترام و توقیر او را بخان بزرگ تیمور خاقان اظهار می داشتند و او را بریاست خاندان چنگیزخانی و بالاخص شعبه و شاخه خاندان «تولوی» می شناختند.

غازان نه فقط نسبت به توطئه کنندگان و مختلسین سختگیری بی نهایت اعمال می کرد دستگاه اداری او طبقه زارع و کشاورز و «اهالی قصبات و قراء را از تعدی و تجاوز دیگران حفاظت می نمود.» روزی بعده ای از صاحب منصبان خود گفت: «شما می خواهید که من بگذارم شما این تاجیک ها را غارت کنید و اموالشان را بیغما ببرید؟ پس از آنکه گاو و گوسفند و رمة آنها را بردید و بذر کشاورزان را نیست کردید چه خواهید کرد؟ آن وقت اگر آمدید و از من قوت لایموت خواستید بدانید که با نهایت بیرحمی شما را بمجازات خواهم رساند.»^۱ پس از آن خرابیها و ویرانیها و قتل و غارتها مقدار زیادی از اراضی خراسان و عراق عجم باثر و مسلوب المنفعه افتاده بود. تسلط صحرانوردان و بیابان گردان در شرف امحاء زمین دائر بود. بنا بر روایت رشیدالدین «قسمت اعظم اراضی باثر و غیر مزروع افتاده بود. آن اراضی چه دیوانی و چه متعلق بافرااد خصوصی مسلوب المنفعه مانده بودند زیرا هیچکس را یارای آن نبود که بیاید زمین ویرانی را آبادان کند و دارائی خود را صرف دائر نمودن و مزروع ساختن زمین بنماید و چندی بعد بیایند و هرچه هست از او بگیرند و ببرند.» غازان همت خود را صرف «آبادانی زمین» و احیاء اراضی موات کرد.

رشیدالدین باز می افزاید که «غازان خان به تشویق و تحریض آبادانی زمین پرداخت و یرلیغی صادر فرمود در تربیت فرمودن کار آبادان کردن باثرات

و بکشاوری که آن اراضی بائر را دائر می نمودند با شرائط عادلانه از روی انصاف رفتار میشد. اراضی دیوانی که از چندین سال پیش بائر مانده بود بکسانی داده میشد که قادر باحیاء و آبادانی آن بودند و سال اول بهره برداری از هرگونه مالیاتی معاف میشدند. در باره زمینهایی که در مالکیت خصوصی اشخاص بوده و چندین سال متروک مانده بود مقرر گردید که کشاورزان و زارعینی می توانند با آبادانی آن همت گمارند بی آنکه موافقت صاحبان آن زمینها را قبلاً بدست آورند. « با مراقبت مستمری که بعمل می آمد تا از ظلم و ستم ارباب قدرت جلوگیری شود عواید دولت هم افزایش یافت و چنان شد که مالیات دولت غازان خان از ۱۷۰۰ به ۲۱۰۰ تومان رسید.

وزیر غازان خان مورخ شهیر و بزرگ ایرانی رشیدالدین بود. (رشیدالدین فضل الله طبیب همدانی متولد در حدود ۱۲۴۷ و متوفی بسال ۱۳۱۸ که در سال ۱۲۹۸ منصب و لقب صدر به وی اعطاء شد). 'غازان خان از رشیدالدین درخواست نمود که تاریخ مغولان را بنویسد. بدین ترتیب این فاضل شهیر کتاب جاویدان خود موسوم به «جامع التواریخ» را نوشت و نام خود را با این کتاب مغلط نمود. در اینجا باید یاد آور شد که غازان خان چنانکه قبلاً نیز گفته شد از گذشته و تاریخ ملت خود اطلاع کامل داشت و یکی از بهترین منابع اطلاعات خواجه رشیدالدین فضل الله شخص غازان خان بوده و دیگری «چینگ - سیانگ. بولود^۲» سفیرخان بزرگ چین در دربار ایران (رشیدالدین نام این سفیر را «پولادچینگ سانگ» مینویسد. مترجم)

غازان خان دارالملک خود یعنی تبریز را با عمارات مجلل و ابنیه عالی از قبیل مساجد و مدارس و مؤسسات خیریه از هر قبیل زینت داد. همانطور که رشیدالدین اشاره نموده است «مغولان که تا آن زمان خراب و ویران می کردند دیگر بعمارت و بنا همت گماشتند» سلطنت غازان خان شاهد این واقعه مهم می باشد

۱ - خواجه رشیدالدین فضل الله در سال ۶۴۵ هجری در همدان متولد شد و در ۷۱۸ هجری بتحریک مردی جاه طلب و بدخواه و خبیث موسوم به علیشاهو بحکم اولجایتو این مرد فاضل ومتقی را با پسرش کشتند. الحاق مترجم
(Tchéng - Siang Bolod) - ۲

که در ایران این بیابان گردان فطری و صحرانوردان ابدی متدرجاً بزندگی شهرنشینی خوی گرفتند. بدبختی این‌جا است که این تحول و این «شهرنشینی» شدن آنها عواقب دیگری یافت. از آن حس اغماضی که نسبت بعقاید دینی مردم روایی داشتند و بهرکیش و مذهبی با دیده احترام می‌نگریستند ناگهان دوچار شدیدترین تعصب‌های دینی گردیدند. (شهادت رشیدالدین نیز یکی از مظاهر آن تعصبات دینی است)، طولی نکشید که مغولان ایران ملیت خود را گم کردند و صفات و خصائل اصلی خویش را از دست دادند و در محیطی دیگر محو و معدوم و نیست و نابود شدند. هیچ یک از این نتایج نامطلوب و ملال‌انگیز در زمان پادشاهی پراز صولت و قدرت غازان‌خان وسیله بروز و بهانه ظهور نیافت. مثلاً در آسیای صغیر غازان‌خان با کمال شدت علیه نهضت استقلال طلبی و تجزیه خواهی قیام و اقدام نمود. یکی از نوادگان بایجونیان موسوم به «سولامیش» با کمک امیر ترکمان محمدیگ که مؤسس سلسله «قرمان»‌ها است بفکر اقتاد سلطنتی برای خود در آن حدود دست و پا کند. در تاریخ ۲۷ آوریل ۱۲۹۹ عساکر غازان‌خان در «آق‌شهر» واقع در نزدیکی «ارزنجان» قوای یاغیان را مغلوب و معدوم کردند. اما در باره آخرین سلاطین سلجوقی قونیه باید دانست که آنها بمیل و اراده و تفنن دربار تبریز منصوب یا مخدول یا معزول می‌شدند و قدرت آنها از هر سخنه و مأمور مغولی کمتر بود. برای نمونه باید خاطر نشان نمود که غازان‌خان سلطان مسعود ثانی را در سنه ۱۲۹۵ از تخت سلطنت برداشت و کیقباد ثانی^۱ را بجای او نصب نمود (۱۲۹۷). بعد در ۱۳۰۰ او را برگرفت و باز مسعود ثانی را بر تخت سلطنت نشاند و این آخرین پادشاه آن سلسله شهریه می‌باشد (تاریخ وفات او ۱۳۰۴).

در این‌جا مترجم این کتاب برای مزید اطلاع خوانندگان مقتضی دید که بذکر این نکته مبادرت ورزد که با درگذشت مسعود ثانی و خاموش شدن چراغ دودمان سلجوقی شام و آسیای صغیر هرج و مرجی که از دیر باز و از زمان سلطنت آباقاخان در آسیای صغیر و قلمرو سلاجقه ایجاد شده بود شدت یافت. حکام و امراء مغولی روم و کسانی که احتمال می‌دادند

۲- سلطان مسعود ثانی را به تهمت اینکه از بالتو پسر تنجی که در ممالک روم داعیه سلطنت داشت تبعیت نموده معزول نمودند و سلطنت را به برادرزاده او علاءالدین کیقباد پسر فرامرز سلجوقی دادند. (الحاق مترجم)

در جنگهای داخلی می‌توانند جاه و مقامی بدست آورند یا منفعتی نصیبشان گردد جملگی به تکاپو افتادند

آتش انقلاب را دامن می‌زدند. روساء ترکمن‌ها چندی ولایات دورافتاده‌ای را تسخیر می‌نمودند تا دوری از شهرهای مهم و وجود کوه‌های مرتفع و جنگل و نبودن راه نگذارد دشمنان آنها بزودی بآنها دسترسی یابند. پس از مرگ هولاکوخان این نهضت شدیدتر شد و هر رئیسی برای خود دولتی تشکیل می‌داد و سلسله‌ای بظهور می‌آورد و بهمین ترتیب بود که خاندان عثمانی پدیدار شد و توفیق یافت که دشمنان خود را مغلوب سازد و اراضی آنها را تصرف کند و پادشاهی عثمانی را بنیاد نماید. (نقل از تاریخ دهسون «دوسون» مجلد ۴ ص ۶۰۶)

اول کسی که لوای استقلال طلبی را برافراشت عثمان غازی بود که در زمان پادشاهی علاءالدین کیقباد سلجوقی بعنوان رئیس قبیله اویغوری در خدمت او کار می‌کرد. عثمان غازی پسر «ارتوقرول» (ارطغرل) بود و بدو ابر ولایت «بی‌تینی»^۱ (بی‌تی‌نیه) (واقع در ساحل دریای سیاه و بحر مرمره و حاکم‌نشین آن سابقاً شهر «بروسه» بوده است) دست یافت و در ۱۳۰۴ شهر «ازنیک» را تصرف نمود و سلسله‌ای بنام خودش «عثمانلی» تأسیس نمود. (تاریخ تولد ۱۲۵۹ و تاریخ وفات ۱۳۲۶) این همان مؤسس سلاطین عثمانی و جد سلطان محمد فاتح و سلطان سلیم و سلیمان و عبدالمجید و عبدالحمید می‌باشد که از طرف مصطفی کمال «آتاترک» منقرض شدند.

غازان‌خان به پیروی از سیاست خارجی هولاکو و آباقا یک لشکرکشی دیگری به شام و مملکت ممالیک نمود. شهر حلب را - سوی قلعه آن - تصرف نمود (۱۲ دسامبر ۱۲۹۹) و قوای مملوک را در مقابل شهر حمص (۲۲ دسامبر) مغلوب نمود و وارد شهر دمشق شد (۶ ژانویه ۱۳۰۰)، باید در این جا یادآوری نمود که پادشاه ارمنستان (کیلکیه) هتوم ثانی که از دست‌نشاندهان مغولان بود مانند سایر سلاطین آن سلسله تمام عساکر و قوای خود را در خدمت غازان‌خان گذاشت. ولی پس از سقوط آخرین مواضعی که فرنگیان داشتند و مخصوصاً پس از آنکه مغولان ایران قطعاً متدین بدین اسلام شدند دیگر این فتوحات مغولان معنای مهمی نداشت. بعلاوه غازان‌خان پس از فیروزی درخشانی که تحصیل نمود فوراً بایران برگشت (فوریه ۱۳۰۰) و مملوک‌ها باز شام را تصرف نمودند.

این حقیقت نیز باید گفته شود که با اختلافاتی که در شعبه جغتائی در

ایران شرقی روی داده بود باز امور خانات ایران دوچار فلج شد. شاهزاده قتلغ-خواجه پسر خان ترکستان دووا، که در افغانستان و غزنه و غور برای خود سلطنتی تأسیس کرده بود در موقع لشکرکشی غازان خان بشام، کرمان و فارس را مورد نهب و غارت قرار داد. در بهار ۳۰۳. ۱ غازان لشکر دیگری بشام فرستاد ولی قتلغ شاه که ریاست و فرماندهی قوای غازانی را داشت از عساکر مملوکها مغلوب شد و این شکست بنام «مرج الصفر» معروف گردید. (۲ رمضان ۷۰۲) (۲۱ آوریل ۱۳۰۳) این جنگ آخرین پیکار مغولان بود در شام.

غازان خان من حیث المجموع سیاست داخلی خود را اسلامی کرده بود و آنرا با تجدید سیاست خارجی هولاکو و آباقاخان و ارغون خان دمساز و نزدیک ساخت. جای هیچ شک و شبهه ای نیست و در این باره رشیدالدین شاهی عدل و گواهی معتبر است که غازان واقعاً و قطعاً به دین اسلام در آمده بود و جای هیچ تردیدی نیست که با مذهب بودائی که کیش تمامی خاندان او بود جدائی حاصل نموده بود بطوریکه بعایدان بودائی فشار آورد که یا از دین بودائی دست بردارند یا اینکه از ایران بروند. برخلاف بملاحظات سیاسی و آنهم ملاحظات مربوط به سیاست خارجی زجر و شکنجه نستوریان را موقوف ساخت و «ماریهبالاهای سوم» را نیز مشمول دوستی و عطوفت خود قرار داد. در ماه ژوئن ۳۰۳. ۱ بدیدن این کشیش سالخورده بصومعه ای که در مراغه مشغول ساختن بود رفت و نه فقط باو شرائط احترام و عزت را ملحوظ داشت بلکه هدایائی نیز باو مرحمت کرد^۱.

۱- در این جا که شرح حال و سلطنت و مملکتداری غازان خان خاتمه می پذیرد برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی می افزاید که غازان پسر ارشد ارغون خان وقتی که دنیا آمد، پدرش دوازده ساله بود. در برابر سن مادر او قلتاق ایگای خاتون باید علامت استفهام گذاشت ولی بهرحال سن وی از شوهر خردسالش بیشتر نبوده است. رشیدالدین در شرح حال ارغون خان می نویسد: آن روز که قلتاق خاتون را می آوردند ارغون خان از فرط محبتی که بوی داشت بر ستون بارگاه رفت و بر کماج آن نشست و انتظار وصول او می کرد تا عروس را بیاوردند و بداماد دولت سپردند. غازان خان روز ۱ محرم ۹۹۷ جشنی برپا نمود و برای اینکه همه بداندند که مسلمان شده است عمامه بر سر گذاشت و امراء مغول نیز باو اقتدا کردند و معمّم شدند. بدین ترتیب وی در ۲۷ سالگی قطعاً و بطور مسلم مسلمان شد. غازان خان مدیری بسیار لایق و سلطانی با تدبیر و سیاست بود. رشیدالدین می نویسد که پادشاه اسلام (ص ۹۴) بغایت رحیم دل بود و آزار، هیچ حیوانی را جائز نداشتی تا غایت که اگر وقتی مگسی در طعام افتادی بدست مبارک خویش او را بیرون آوردی بآهستگی که برهای او شکسته نشدی تا قوه گرفتنی و او را بپراندی. لیکن می فرمود که پشه بی گناه کشتن بر من دشوارتر از آدمی گناهکار است چه آدمی فتن را زنده نگاهداشتن مؤدی بمخلل های عظیم باشد خاصه در امور مملکت و سلطنت! (الحاق مترجم) یاساها و قوانینی را که وضع نموده و بناهایی که ساخته نشان می دهد که وی واقعاً و از صمیم قلب غمخوار مردم بوده است.

سلطنت اولجایتو^۱ (محمد خدا بنده)

غازان خان بتاريخ ۱۷ مه ۱۳۰۴ وفات یافت (روز یکشنبه ۱۱ شوال ۷۰۳ بنابر روایت رشیدی. الحاق مترجم) و برادر کهر او «اولجایتو» (۱۳۱۶-۱۳۰۴) بجای او بر تخت سلطنت نشست. اولجایتو^۱ از طرف مادرش اوروک خاتون که شاهزاده خانمی نستوری مذهب بود تعمید یافت و نام شرعی او را «نیکولا» گذاشتند ولی بعدها در تحت نفوذ و اصرار یکی از زوجات خود مسلمان شد.

در طفولیت عقد ازدواج اولجایتو با شاهزاده خانم قونجوسقات (گونجشکات مطابق تاریخ بنا کتی ص ۷۳) خاتون بعمل آمده بود. پدراين دختر «شادی گورکان» پسر «امیر سقونجک» بود و مادر او «هورقوداق» دختر شاهزاده «چومونقور» پسر هولاکوخان بود. (الحاق مترجم) حتی چندی هم بمذهب شیعه ایرانی در آمد. در زمان سلطنت او کار مسلمان کردن خانان ایران پیشرفت های تازه ای نمود - بطریق نستوری «ماریهبالاها» که تصور می کرد «اولجایتو» نیز مانند برادرش غازان خان او را با روی خوش و جبهه گشاده خواهد پذیرفت بدیدن او رفت ولی باقرار خود «ماریهبالاها» اولجایتو او را با یک ادب اجباری و اضطرابی پذیرفت. مسلمانان از این وضع استفاده کردند و بایذاء و آزار نستوریان پرداختند. اولجایتو در صدد برآمد که کلیسای تبریز را به

۱- «اولجایتو» بزبان مغولی بمعنای «سعادت آور» می باشد. مادر او «اوروک خاتون» دختر شاهزاده «سریجه» برادر دوقوزخاتون در حین سفر بین مرو و سرخس دچار وضع حمل شد و در صحرائی گرم و بی آب و علف چنین واقعه ای موجب رعب و نگرانی همراهان گردید. ولی چون وضع حمل تمام شد باران مفصلی نازل گردید و چنان موجب فرح و انبساط خاطر همگی را فراهم آورد که مولود را «سعادت آور» اولجایتو نام نهادند. چون مغولان به «چشم شور» و «چشم بد» و این نوع خرافات بسیار معتقد بودند و بحکم همین خرافات برای همراه نمودن «چشم بد» اسم او را «تموداره» نهادند. بعدها مردم او را «خرینده» نامیدند و علت آنرا چنین دانسته اند: دولتشاه سمرقندی در کتاب تذکرة الشعراء خود می نویسد که چون غازان خان بسلطنت رسید اولجایتو که با برادر خود کدورتی داشت فرار کرد و به کرمان و هرمز رفت و سالیانی دراز در آنجاها با خربندگان و قاطرچیان آمیزش داشت و از آنجا است که مردم او را برای استهزاء وطن و طبیعت «خرینده» نام نهادند. بعضی دیگر می گویند که چون او بسیار خوبرو و صاحب جمال بود برای اینکه چشم زخمی باو وارد نیاید و «ارواح خبیثه» باو آزاری نرسانند افراد خانواده او را بنام «خرینده» که نامی بسیار زشت و کریه است خواندند. «هورت» در تاریخ مغول می نویسد که سنی ها چون دیدند اولجایتو شیعه شده است و خود را خدا بنده می نامد برای تحقیر او را «خرینده» نام نهادند ولی در واقع لقب اولجایتو همان «خدا بنده» بوده است. بهر حال اولجایتو (سلطان محمد خدا بنده) را مادرش در موقع انجام آداب تعمید «نیکولا» نام نهاد ولی پس از فوت مادر باصرار زوجه خود مسلمان شد و خود را محمد نام نهاد. تاریخ تولد او ۱۲ ذی حجه ۶۸۰ (۱۲۸۱) است و در ۲۴ سالگی بسلطنت رسید و هشتمین ایلخان ایران است. (الحاق مترجم)

مسجد تبدیل کند امیرمغولی «ایرنجین» که اصلاً از قبیله «کرائیت» و برادرزاده دوقوزخاتون و دائی اولجایتو بود وساطت نمود زیرا «ایرنجین» نیز مانند تمام قبیله کرائیت از سالیان دراز نسبت بمذهب مسیح احترام و علاقه بسیاری ابراز می داشت بدون مداخله او قطعاً آن کلیسا به مسجد تبدیل میشد. قبلاً دیدیم که نستوریان دارای یک مأسن و پناهگاهی بودند و آن قلعه «ارییل» یا «اریل» بود. در سال ۱۳۱۰ حکمران آن سرزمین مصمم شد. با کمک کردان آن قلعه را تصرف کند. «ماریهبالاها» سعی و کوشش نمود که از خونریزی جلوگیری شود ولی مسیحیان «ارییل» مقاومت نمودند. پس از جنگ و جدال قلعه ارییل بدست عساکر شاه و کوه نشینان کرفاقتاد و تمام مدافعین آن قلعه را کشتند (اول ژوئیه ۱۳۱۰). «ماریهبالاها» که با کمال تأثر این وقایع را نظاره می کرد باز در قید حیات بود و در ۱۳ نوامبر ۱۳۱۷ در مراغه وفات یافت. تأثر شدید او از این حیث بود که خود او چه خدماتی با کمال وفاداری و خلوص نیت بمغولان نموده بود و اینک با این فجایع و قبايح او را نفی و خودشانرا منفور می نمایند.

با اینکه اولجایتو محبت و عطوفتی را که خاندان چنگیزخانی نسبت به نستوریان عموماً مبذول می داشتند ترک نموده بود مع هذا به تعقیب روش سیاسی برادر خود غازان خان پرداخت. اولجایتو برخلاف غازان خان شخصیتی قوی نداشت ولی همان دستگاه محکم اداری او را حفظ نمود. بنابر منابع اسلامی او پادشاهی آزادمنش و با تقوی و عادل بوده است.^۱ وزارت را بمورخ عالیقدر رشیدالدین سپرد که مدیری بسیار لایق و سیاستمداری فرزانه و عاقل بود و در زمان سلطنت اولجایتو نفوذش بدرجات بیشتر از زمان پادشاهی غازان خان گردید. رشیدالدین حتی توانست که اولجایتو را بمذهب شافعی در آورد. اولجایتو و رشیدالدین هردو از مورخی دیگر وصاف حمایت و نگاهداری نمودند. اولجایتو از این ها گذشته نیز مایل به ساختمان و آبادانی و عمارت بود. در سنوات ۱۳۰۵-۱۳۰۶ پایتخت خود را به سلطانیه برد که در شمال شرقی عراق عجم واقع می باشد.

۱- حافظ ابرو «تاریخ سلاطین مغول در ایران» ترجمه دکتر خان بابا بیانی ۱۹۳۶ ص ۴.

آن محل را پدرش ارغون‌خان در نظر گرفته و معین نموده بود و اولجایتو به تزئین و تعمیر آن همت گماشت. علاقه وافری نیز نسبت به رصدخانه مراغه ابراز داشت. رشیدالدین نیز مانند اولجایتو عشق سرشاری بآبادانی داشت و در سنه ۱۳۰۹ محله جدیدی در مغرب تبریز بنام «غازانیه» (شنب‌غازان) بنیاد نهاد.^۱

از لحاظ سیاست خارجی اولجایتو با اینکه تعصب مذهبی داشت سیاست آباء و اجدادی خودش را مانند غازان‌خان تعقیب نمود یعنی مبارزه با مملوک‌ها و اتحاد با اروپای مسیحی. سفیری بنام «توماس ایلدوچی»^۲ را که مسیحی بود بدربارهای اروپای مسیحی اعزام داشت. نامه‌هایی را که بهمین مناسبت به پاپ کلمان پنجم و پادشاه فرانسه «فیلیپ‌لویل» و پادشاه انگلیس «ادوارد» دوم نوشته باقی‌مانده و بدست ما نیز رسیده است. در اداره بایگانیهای ملی ما نامه‌ای را که به «فیلیپ‌لویل»^۳ نوشته و مورخ ماه مه ۱۳۰۵ می‌باشد موجود است. در این نامه خان ایران اظهار خوشوقتی می‌کند که از این‌که رابطه محبت و ووداد و مودت بین او و روساء و سلاطین سایر «اولوس»‌های چنگیزخانی مانند «تیمورخاقان» خان بزرگ چین و «چیر» (چاپار) رئیس «اولوس» «اوکتائی» و «دووا» رئیس «اولوس جغتائی» و «توق‌توخان» قباچاق برقرار می‌باشد. اولجایتو اظهار تمایل می‌کند که حسن رابطه‌ای که اسلاف او با روساء دنیای عیسویت برقرار داشته‌اند باقی و برقرار بماند.

در همین حیص و بیص جنگ دز سرحدات بین خانات ایران و ممالیک مصر شدت یافت. در سنوات ۱۳۰۴-۱۳۰۵ مملوک‌ها شروع بدستبرد و تجاوز و تاخت و تاز در ارمنستان صغری (کیلکیه) که از ممالک تابعه مغولان ایران بود نمودند. برای دومین بار با پادگان مغولی آسیای صغیر مواجه شدند و تلفات سنگینی نصیب مهاجمین گردید. در سنه ۱۳۱۳ اولجایتو قلعه «رحبه» را که در

۱- برتلس «رشیدالدین» دائرة المعارف اسلامی ص ۱۳۰۲ درباره ساختمان سلطانیه بمحافظ ابرو ترجمه دکتر خانبابا بیانی ص ۷-۵ رجوع کنید.
 ۲- محقق آلمانی شمیت معتقد است که ایلدوچی یا یلدوچی مقام و منصب است یعنی شمشیردار یا اسلحه‌دار یا محافظ جان خان (الحاق مترجم)
 ۳- Philippe Le Bel

کنار فرات وسطی واقع و از قلاع مستحکم ممالیک بود محاصره نمود ولی شدت گرما آنچنان بود که قبل از تسلیم شهر از محاصره صرف نظر نمودند. (۲۶ رمضان ۷۱۲، حافظ ابرو می نویسد که محصورین تسلیم شدند. الحاق مترجم)

در آسیای صغیر سلسله سلجوقی در سنه ۱۳۰۲ محو شد و از بین رفت و نایب السلطنه هائی را که مغولان به قونیه فرستاده بودند مستقیماً در آن مملکت حکومت می کردند. در حقیقت حذف این «حائل» سلجوقی و از بین بردن این جداری که بین مغولان و امراء ترك بود باعث شد که مغولان با امراء ترك تماس مستقیم حاصل کنند. امراء ترك نیز از محو شدن شاهان و سلاطین سلجوقی استفاده کردند و بفکر استقلال افتادند. من جمله امراء «قرمان» که در منطقه کوهستانی «ارمنک» سکونت اختیار نموده بودند خواستند جای سلاطین سلجوقی را در قونیه بگیرند و غازان خان در ۱۲۹۹ به تنبیه آنها پرداخت. (به صفحات بعد رجوع شود) بین سنوات ۱۳۰۸ و ۱۳۱۴ امیر «قرمان» ها موسوم به محمد بیک قونیه را گرفت و «اولجایتو» «امیرچوپان» را برای سرکوبی او فرستاد و محمد بیک فرار کرد و بعد از چندی باز آمد و اظهار اطاعت و انقیاد نمود (۱۳۱۹). از طرف دیگر معدوم شدن سلاطین سلجوقی باعث شد که عثمانی ها که در شمال غربی فریژی (فریگیه)^۱ و «بی تینی» می زیستند بزیان و ضرر امپراطوری «بیزانس» روم شرقی به توسعه سرزمین خود همت گمارند.^۲ مؤسس امپراطوری عثمانی «عثمان اول» بیشتر شهر بزرگ رومی «نیسه»^۳ را تهدید می نمود. امپراطور روم شرقی «آندرونیکی»^۴ ثانی سعی کرد با اولجایتو طرح اتحادی بریزد و پیشنهاد نمود دختر خود «ماریا» را بزوجیت باو بدهد. معلوم می شود که پس از عقد این پیمان اتحاد بود که لشکریان مغول آمدند و ناحیه «اسکی شهر» را تصرف نمودند ولی این تصرف را دوامی نبود زیرا «اورخان» پسر عثمان آمد و آنها را از آنجا بیرون راند.

سرحدات دورافتاده ای که در آناتولی بین امپراطوری روم شرقی و ترکان

۱ - Phrygie - ۲ - کرار. به لغت کرمان اوغلو در دائرة المعارف اسلامی ص ۷۹۴ رجوع کنید.

۳ - نیسه را امروز از نیک می نامند و در ایالت آناتولی واقع است. (الحاق مترجم) ۴ - Andronic - ۲

وجود داشت در نظر مغولان واجد اهمیت بسیار محدودی بود. چطور ممکن بود تصور کرد که یک امارت خرد و کوچک «عثمانی» که تازه پا بر عرصه وجود نهاده ممکن است یک قرن بعد یکی از بزرگترین امپراطوریهای مسلمان جهان بشود؟ ایلخانان مغولی ایران اهمیت بیشتری با سوریای شرقی می دادند و در آن حدود بود که دائماً با تجاوزات و حملات بنی اعمام خود - خان های جغتائی ماوراءالنهر کشمکش داشتند و در آنجا بود که بایستی علیه نهضت های خود مختاری دست نشانده گان خودشان (افغان های آل کرت مقیم هرات) مبارزه نمایند.

در سال ۱۳۰۶ اولجایتو یکی از سرداران خود موسوم به «دانشمند بهادر» را فرستاد تا شهر هرات را محاصره کند زیرا ملک فخرالدین سومین شاهزاده آل کرت در آنجا دم از استقلال می زد^۱ فخرالدین کرت موافقت نمود که به قلعه «امان کوه» برود و دانشمند بهادر شهر هرات را تصرف نماید ولی یکی از نواب ملک فخرالدین موسوم به محمد سام که در آن قلعه بود حاضر به تسلیم نشد و بعداً حس اعتماد و اطمینان دانشمند بهادر را آنچنان نسبت بخود جلب نمود که وی به قلعه رفت و در آنجا محمد سام او را گرفت و کشت سپتامبر ۱۳۰۶ (۱۰ صفر ۷۰۶-۱۰۷۰ م) اولجایتو پس از این واقعه لشکر دیگری بهرات فرستاد و فرماندهی آنرا بامیر «یساول» و امیر «بوجای» پسر دانشمند بهادر واگذار نمود. پس از محاصره ای طولانی و کشمکش های عجیب و افسانه مانند بالاخره شهر هرات و قلعه «امان کوه» در نتیجه قحطی و خیانت و شناعت بدست قوای اولجایتو افتاد (۱۳۰۷)

۱- در صفحه ۶۲۱ وقتی که راجع بامیر نوروز بحث میشد شرح تحصن او را بملک فخرالدین کرت و عاقبت کار امیر نوروز را باختصار بیان نمودیم. بهرحال ملک فخرالدین کرت سومین پادشاه از ملوک کرت میباشد و پسر ملک رکن الدین کرت است. با اینکه با پدر خود آنچنان بد رفتاری و گستاخی نمود که مدت ۷ سال در قلعه خیسه محبوس پدر ماند و با وجود رفتاری که با امیر نوروز نمود که حق دوستی بسیار برگردن فخرالدین داشت مع هذا تاریخ نویسان او را شاهزاده ای منیع الطبع و بزرگوار و دلاور و جوانمرد معرفی می کنند. بهرحال وی دوستدار شعر و ادب بوده و گذشته از اینکه خودش شعر می گفته قریب چهل نفر شاعر در دربار خود داشته و وسیله اعاشه آنها را برعهده داشته است. معروف ترین شاعر دربار او صدرالدین خطیب پوشنگی متخلص به ربیعی است که بامر ملک فخرالدین تاریخ ملوک غوریه را بشعر آورده و «کرت نامه» نام نهاده است. ملک فخرالدین بخوردن یا کشیدن بنگ رغبتی داشته و این رباعی را که او گفته مؤید این مدعا است.

هر که که من از سبزه طربنا که شوم شایسته سبز خنک افلاک شوم

با سبز خطان سبز خورم بر سبزه ز آن پیش که همچو سبزه در خاک شوم

(الحاق مترجم)

در این حیص و بیص ملک فخرالدین در «امان کوه» وفات یافت. اولجایتو بجای آنکه از این پیش آمد استفاده کند و سلطنت را از آل کرت منتزع نماید فوراً غیاث الدین برادر فخرالدین را با سلطنت هرات منصوب نمود (۱۳۰۷). زمانی بداندیشان چنان در نظر او لجایتو جلوه گر ساختند که غیاث الدین مشغول تولید اغتشاش و طغیان علیه خان مغول است و بدین جهت او خدمت اولجایتو رفت و برائت خود را ثابت نمود و بطور قطع صاحب و مالک هرات شد (۱۳۱۵).

چنانکه در صفحه ۵۵۱ دیدیم اولجایتو در سنه ۱۳۱۳ افغانستان شرقی را از تحت تصرف داود خواجه که از شعبه خاندان جغتائی بود در آورد و همین امر باعث شد که خان جغتائی «یسن بوقا» سرزمین اولجایتو حمله ور شود و پس از فتح «مرغاب» (واقع در بادغیس. ا. م) قسمتی از خراسان را تصرف نماید (۱۳۱۵). باز دیدیم که ایران در نتیجه لشکرکشی خان بزرگ چین علیه شعبه جغتائی که حتی داخل «تلاس» شدند فراغتی پیدا کرد (در حدود ۱۳۱۶) مع هذا خراسان کمی بعد دوچار تهدید یک شاهزاده جغتائی تبعید شده ای شد موسوم به «یساوور» که «اولجایتو» از روی بی احتیاطی او را پذیرفته بود. این شاهزاده در صدد افتاد که سلطنت مستقلی ایجاد کند (۱۳۱۸). خوشبختانه (برای ایران) این شاهزاده را دشمن شخصی او خان جغتائی «کبک» در ژوئن ۱۳۲۰ کشت و غائله نوخاسته او بدین ترتیب رفع شد. در ضمن این جنگ «یساوور» امیر غیاث الدین کرت را در هرات محاصره کرده بود ولی او با مقاومتی بسیار فاتح شد و چون وفاداری خود را بدین ترتیب بخاندان هولاکوخانی ثابت نمود از طرف دربار تبریز مورد تبریک و تشویق قرار گرفت ولی در واقع و در باطن مقاومت او در برابر مهاجمین تسلط و سلطنت خود او را در هرات محکم تر و ثابت تر نمود. در اواخر عمر (وفات وی در سال ۱۳۲۹ هجری) او عملاً پادشاهی مستقل بود و دربار تبریز نیز او را عاملی لازم و ضرور برای صیانت سرحدات شمال شرقی می دانست.

سلطنت ابوسعید

این وقایع در زمان سلطنت ابوسعیدخان روی داد که در آن هنگام طفل

دوازده ساله‌ای بود و بجای پدر خود اولجایتو که بتاريخ ۱۶ دسامبر ۱۳۱۶ در سلطانیه وفات یافته بود بر تخت سلطنت نشسته بود (فوت اولجایتو ۲۸ رمضان ۷۱۶). ابوسعید که از سنه ۱۳۱۷ تا ۱۳۳۴ بر سریر سلطنت جای داشت تمامی عمر دچار زحمت امراء و بزرگان مغول بود که بنام او حکومت می کردند و جملگی طالب جاه و مقام و مال و حکومت‌های مستقل بودند. مورخ عالیقدر رشیدالدین که بعنوان وزارت همواره حافظ منافع و مصالح دولت و مملکت بود دوچار تهمت‌های زشت و بهانه‌های فظیع شد و او را بقتل رساندند^۱ (۱۸ ژوئیه ۱۳۱۸ - ۱۷ جمادی‌الاولی ۷۱۸). در آغاز سلطنت ابوسعید اختیارات کشور در دست یکی از امراء مغول موسوم به «امیرچوپان» قرار داشت و میتوان گفت که از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۷ او مالک و صاحب واقعی ایران بود و با نهایت قدرت و توانائی مملکت را اداره می کرد. در سال ۱۳۲۲ پسر خود او موسوم به «تیمورتاش» که نایب‌السلطنه آسیای صغیر بود عصیان نمود و امیرچوپان آن آتش عصیان را خاموش کرد. (داستان امیرچوپان که امیرالامراء ابوسعید بود و دختر او بغداد خاتون و داماد او شیخ حسن و عاشق شدن ابوسعید بر بغداد خاتون و تحریکاتی که در این دربار پادشاهی جملگی علیه یکدیگر می کردند و بالاخره داستان عشق‌بازی دمشقی خواجه پسر امیرچوپان با یکی از هم‌غواہگان عزیز کرده ابوسعید و قتل دمشقی خواجه و پناهندگی امیرالامراء بامیر غیاث‌الدین کرت و قتل امیرچوپان و داستان تیمورتاش و ملک ناصر سلطان مصر و غیره یکی از عجیب و غریب‌ترین فصول حیرت‌انگیز تاریخ این قبایل ترک و مغول و نمونه بارزی از انحطاط و فساد اخلاقی و آئینه شفافى است از وضع پلید اجتماعى آن دوران. شرح آن همه نا جوانمردى‌ها و دروغ و تزویر و خونریزی و فسق و فجور و دزدی و شهوترانی چنان است که خلاصه آنها از حوصله ملحقات این کتاب خارج است. الحاق مترجم)

۱- مردمی جاه‌طلب و خودپسند و منفعت دوست وجود خواجه رشیدالدین فضل‌الله را که در کمال تقوی و پشت‌کار و صداقت و پاکدامنی انگشت‌نمای خاص و عام بود با تهاّم اینکه اولجایتو را مسموم نموده و کشته است از نظر ابوسعید انداختند تا دست خود آنها در اسراف و تبذیر و داد و ستد مقامات دولتی و اجحاف و تعدی باز شود. قبلا پسر ۱۸ ساله او عزالدین ابراهیم را در مقابل پدر پیر ۷۳ ساله کشتند بعد خود این پیرمرد فاضل و محترم را بدو نیم کردند و با این وضع فجیع این نویسنده فاضل و مورخ عالیقدر و طیب دافشمن را که مایه فخر زمان خود بود از بین بردند. (الحاق مترجم)

در سال ۱۳۲۵ لشکرکشی علیه خانات قباچاق بعمل آمد و لشکریان ابوسعید تا نهر «ترك» جلو رفت و فتح نصیب امیرچوپان شد. در سنه ۱۳۲۶ یکی از پسران او «حسین» در حوالی غزنین خان جغتائی موسوم به «ترماشیرین» را که خراسان را تصرف نموده بود مغلوب نمود و او را بماوراءالنهر عقب راند. ولی ابوسعید چون از قیمومت امیرچوپان خسته شده بود با او قطع رابطه کرد.^۱ چوپان که در آن موقع در خراسان بود لوای عصیان و فرمان ناپرداری را برافراشت و مصمم شد که از مشهد باذربایجان حمله ور گردد ولی لشکریان وی او را ترك نمودند بطوریکه امیرچوپان ناچار شد به [دوست قدیمی خود] ملک غیاث الدین پناهنده شود. غیاث الدین او را خفه کرد و یکی از انگشتان^۲ او را نزد ابوسعید فرستاد (اکتبر ۱۳۲۷). قتل امیرچوپان که مرد قوی پنجه و مقتدر این سلسله بود پس از شهادت وزیر بزرگوار و فاضل خواجه رشیدالدین فضل الله باعث گردید که خانات ایران به نیستی و مرگ محکوم شود. چند سال بعد که مرگ دامان خود ابوسعید را نیز گرفت و او را بزیر خاک برد دیگر یک مرد لایق برای اداره امور لشکری و یک فرد مدبر و مقتدر برای امور کشوری و نگاهداری این دولت مغول و ایرانی باقی نمانده بود و «اولوس» هولاکوخان در نتیجه فقدان مردان لایق و عناصر فاضل نیست و نابود شد.

سقوط امیرچوپان نتیجه دیگری نیز داد و آن رها کردن آناتولی ترك بسر نوشت خود بود. پس از انقراض سلطنت سلجوقی روم و بعد از مرگ سلطان مسعود ثانی در ۱۳۰۴ نایب السلطنه ها و حکام مغولی را که دربار ایران برای اداره امور آن سرزمین می فرستاد جملگی دم از استقلال و خودمختاری می زدند. دیدیم که تیمورتاش پسر امیرچوپان را هوای استقلال برداشت و هیچ بعید نبود که اگر

۱- درباره علل افسانه مانند این قطع رابطه بکتاب حافظ ابرو رجوع کنید. ۲- امیرچوپان وقتی قتل خود را مسلم دانست از غیاث الدین سمخواش نمود: ۱) سر او را از تن جدا نکند و اگر خواهد از کشته شدن او نشانی باردوی ایلخانی [برادر زن خود] فرستد یک انگشت او را که دو سرداشت قطع کرده روانه نماید ۲) پسر او «جلادخان» را نکشد و او را خدمت ابوسعید که برادرزن خود امیرچوپان و دانی این جوان بود بفرستد شاید بر جوانی او رحم آورد ۳) آنکه تمش او را بمدینه فرستد. (الحاق مترجم)

خاندان او دوچار آن عواقب شوم نمیشدند بلافاصله پس از مرگ ابوسعید او درقونیه یا در قیصریه یک سلطنت مغولی تأسیس می نمود و بدون هیچ شک و تردید با امپراطوری عثمانی رقابت می ورزید و از توسعه آن جلوگیری می نمود (متصرفات تیمورتاش بسواحل بحرالروم رسید و هیچوقت قبل از او عساکر مغول بآن حدود نرسیده بودند . از این حیث تیمورتاش برای خود عظمت و شوکت بسیاری بدست آورد و با اینکه حکمران روم (آناطولی سلجوقی) بود معهذا توانست با یونانیان و ترکان بجنگد و آنها را مغلوب سازد.) برخلاف ، برانداختن تیمورتاش در سال ۱۳۲۷ (۷۲۸ هـ) و مرگ ابوسعید که هشت سال بعدروی داد (۷۳۶ هـ) (۱۳۳۵ م) باعث شد که «آناطولی» بی صاحب بماند و دست امراء محلی آن ترک (قرامان ها در جنوب شرقی و عثمانی ها در شمال غربی) باز و آزاد باشد . بطور قطع و یقین می توان گفت که فجایعی که در دربار مغولی ایران در سالهای ۱۳۳۵-۱۳۳۷ روی داد من غیر مستقیم باعث گردید که امپراطوری عثمانی رونقی بیابد و وسعتی بدست آورد.

(در این جا مترجم برای اینکه درباره فجایعی که در دربار مغولی ایران بین سنوات ۱۳۳۵-۱۳۳۷ روی داده مختصر توضیحاتی دهد بذکر قسمتی از آن فجایع بقید اختصار مبادرت می ورزد:

ابوسعید بهادرخان پسر اولجایتو خدا بنده در ماه صفر ۷۱۷ بسلطنت رسید و طفلی ۱۲ ساله بود. با تشریفات که معمول مغولان بود «قوریلتهای» تشکیل شد و در حضور عده ای از شاهزادگان و خاتون ها و اعازم دولت امیرچوپان که رئیس دولت و فرمانده کل قوا «امیرالاسراء» بود یکدست او و امیر سونج (که ابوسعید را بزرگ کرده بود) دست دیگر او را گرفتند و بر تخت سلطنت نشاندند . اسراء مغول و حضار طبق مراسم مغولی کلاه ها را از سربرگرفتند و کمربندها را برگردن خود نهادند و چندین بار سجود و رکوع نمودند و در این مراسم لقب «علاءالدینا والدین» بابوسعید داده شد و بعدها پس از دوسه پیکار لقب بهادرخان را نیز بر اسم او افزودند . ابوسعیدخان واقعاً و عملاً در امور مملکت مداخلاتی نمی توانست بکند زیرا امیرچوپان و پسران او تمام مملکت را در قبضه اختیار خودشان داشتند . در ۲۲ سالگی ابوسعید بهادرخان بسختی در دام عشق بغداد خاتون دختر امیرچوپان که زن شیخ حسن جلایر بود افتاد . این بیت را هم که مبین ذوق او میباشد در فراق بغداد خاتون سروده است . که خود برای نفی ضرب المثل کلام الملوك ملوك الکلام حجتی است بلیغ و مدرکی صحیح :

بیا بمصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است طبق بدعتهاى چنگيزخانى هرزنى که مورد عشق و علاقه قلبى خان قرار مى گرفت ديگر بخانه شوهر حرام بود و مى بایست به خيمه و خرگاه خان برود. ابوسعید علاءالدنيا- والدین بهادرخان یاسای چنگیزی را اجرا نکرد ولی از ماجرای دل شوریده خود اسیرچوپان را آگاه ساخت و از او درمانی برای تسکین درد عاشقی خواست. اسیرالاسراء چاره‌ای جز این ندید که بمصداق «از دل برود هرآنکه از دیده برفت» مشغله‌ای برای شاه پیدا کند و او را از آذربایجان چندی دور سازد و از اینرو وسائل مسافرت او را به بغداد فراهم آورد و دختر و داماد خودش را نیز به قراباغ فرستاد. مدتها این گرفتاری دوام یافت تا اینکه شیخ حسن جلایر را از بغداد خاتون دور کردند و سه ماه بعد از کشتن شیخ حسن ابوسعید آن خانم را باز دواج خود آورد و لقب «خداوندگار» به وی اعطاء فرمود. در همین اوقات ابوسعید بتدریج برادران بغداد خاتون را یکی پس از دیگری بقتل رساند و در فکر بود که اسیرچوپان را نیز بهروسیله‌ای که بیابد از روی زمین بردارد. از همه این گیر و دارها و خونریزها واقعه تیمورتاش تعجب آورتر است. وی دومین پسر اسیرچوپان بود. و حاکم علی‌الاطلاق شام و آناتولی غربی و سواحل بحرالروم و در آنجا (بروایت مقریزی که اینجانب آنرا در «تاریخ مغول» «دهسون» (دوسون) یافته و از او اقتباس کرده‌ام) سکه بنام خود ضرب نمود و خطبه بنام او مى خواندند و حتی خود را امام دوازدهم مى دانست. این اخبار کم و بیش بگوش ابوسعید رسید و اسیرچوپان بسیار مضطرب شد و از شاه خواست که باو اجازه دهد شخصاً بدیدن پسرش برود و اگر تسلیم شد و عذرگناهان را خواست او را شخصاً خدمت خان بیاورد و الا با او جنگ بپردازد و سر او را بدربار آورد. با موافقت ابوسعید اسیرچوپان در وسط زمستان سرد با لشکری فراوان بطرف روم شتافت. تیمورتاش بدو درصدد جنگ با پدر خود برآمد ولی پند و اندرز سرداران وی، او را بالاخره از جنگ بازداشت و اسیرچوپان او را خدمت خان باذربایجان آورد و ابوسعیدخان از سرگناهان او گذشت و پس از چندی باز او را بحکومت روم منصوب نمود. مدت کوتاهی گذشت و موضوع قتل دمشق خواجه پسر دیگر اسیرچوپان روی داد که وی با «قوتقوتای» خاتون زن بیوه اولجایتو و نامادری ابوسعید روابط عاشقانه برقرار نموده بود و غالب شب‌ها را در قلعه سلطانیه با قوتقوتای مى گذراند. بدستور ابوسعید آن جوان را کشتند و بتدریج وسائل قتل و برانداختن خود اسیرچوپان را فراهم آوردند. تیمورتاش بطور واضح دریافت که ابوسعید بزودی او را نیز خواهد کشت و باید از او دوری جوید. ناچار با ملک ناصر سلطان مصر مکاتبه نمود و بدیدن او رفت. در ابتداء ملک ناصر از او باروی خوش پذیرائی نمود ولی در نتیجه آمد و شد ابوسعید و رفتن سفراء ملک ناصر باذربایجان، صلاح خود را در این دید که دوستی خود را با ابوسعید باقی نگاهدارد و تیمورتاش را نیز بکشد از اینرو در شب ۴ شوال ۷۲۸ هـ او را در مصر کشتند و سرش را پر از کاه کردند و در جعبه‌ای گذاشتند

و توسط قاصدی که پسر «ایلمچی» بود نزد ابوسعید فرستادند. پس از این فاجعه پسر تیمورتاش موسوم به شیخ حسن چوپانی یکی از غلامان ترک خود موسوم به «قراجار» را که پیدرش شباهت بسیاری داشت از خانه بدرآورد و اظهار داشت که برخلاف شهرتی که داده‌اند پدر من نمرده و در نهایت سلامتی زندگی می‌کند. حتی مادر خودش را درجالبه نکاح «قراجار» (تیمورتاش دروغی) درآورد و مدتی موجب زحمت ابوسعید خان شد. بعدها این راز فاش شد و تیمورتاش دروغی «قراجار» قصد کشتن شیخ حسن را نمود و کاردی هم باو زد ولی کارگر نیفتاد. (الحاق مترجم)

انقراض و انحلال خانان مغولی در ایران

مرگ ابوسعید^۱ (۳ ربيع الثاني ۷۳۶ در ۳ نوامبر ۱۳۳) باعث انقراض و انحلال خانان مغولی در ایران گردید. بزرگان قوم بجای آنکه یکی از رجال خاندان هولاکو را بسمت خانی انتخاب کنند یکی از افراد شعبه دیگر خاندان چنگیزخانی را برگزیدند و او «ارپاگاون» است که از خاندان «اریق بوکا» برادر منگکو و هولاکو و قویلای قآن بوده است.

در سال ۱۳۳۶ این خانی که هیچکس انتظار سلطنت او را نداشت از طرف یکی از حکام یاغی مغلوب شد و بقتل رسید^۲. بعداً دو پادشاه نیمه مستقل که هریک داعیه‌های بسیاری در سرداشتند و می‌خواستند وارث خانهای مغولی بشوند با یکدیگر بمنازعه پرداختند. یکی از آن دو حکمران آسیای صغیر بود موسوم به «حسن بزرگ» یا شیخ جلایر زیرا که وی از قبیله مغولی جلایر بود. آن دیگری «حسن کوچک» میباشد که وی نیز مغول و نوه امیرچوپان و پسر تیمورتاش بود. این شیخ حسن کوچک چوپانی در موقع قتل عام و امحاء خاندان خود از دست «علاءالدین ابوسعید بهادرخان» جان بسلامت بدربرده بود. در سال ۱۳۳۸ شیخ حسن چوپانی موفق شد تبریز را که پایتخت امیرشیخ حسن جلایر بود از

۱ - ابوسعید کمی قبل از فوت خود با دلشاد خاتون دختر دمشق خواجه ازدواج نمود. بغداد خاتون که از این پیشامد بسیار آزرده خاطر بود ابوسعید را در حمام مسموم نمود و کشت. (الحاق مترجم)
 ۲ - این حاکم یاغی نامش امیرعلی حاکم دیار بکر میباشد که نواده بایدو خان بود. دلشاد خاتون که از ابوسعید حمله بود پس از قتل شوهرش نزد امیرعلی که عموی (اقبال ۴۲: ۴) شوهرش بود پناه برد و ازو علیه ارپاگاون کمک و حمایت طلبید. (الحاق مترجم)

دست او بدر آورد. بدین ترتیب حسن کوچک چوپانی در شمال غربی آذربایجان و عراق عجم سلطنتی پدید آورد و پس از قتل^۱ او در ۳۴۳ (۷۴۴) برادر او اشرف بجای او بر تخت سلطنت نشست و همواره تبریز عنوان پایتختی داشت. در همین اوقات نیز امیر شیخ حسن جلایر در بغداد سلطنت می کرد و در سنه ۱۳۴۰ استقلال خود را رسماً اعلام داشت و در ۳۴۷ تمام حملات اشرف چوپانی را رد کرد. در عین این هرج و مرج و بحبوحه آشفتگی اوضاع یک لشکرکشی و هجوم خارجی نیز روی داد. در سال ۱۳۵۵ خان قبقاق (روسیه جنوبی) جانی بیگ داخل آذربایجان شد و ملک اشرف چوپانی را کشت و بعد بروسیه برگشت بی آنکه اصلاً توجهی به تثبیت این وضع و تصرفاتی که نموده است بکند. این پیشامد بنفع جلایریه تمام شد. شیخ حسن بزرگ جلایر در این هنگام مرد (۷۵۷ هجری) و پسر او سلطان اویس که بجای پدر در بغداد بسطنت رسیده بود عازم آذربایجان شد و پس از شکستی که در ابتدا نصیبش شد بالاخره از آن جنگ فاتح و فیروز بیرون آمد (۱۳۵۸-۷۵۹ ه) معزالدین اویس که مالک بغداد و تبریز شد تادم نزع (۱۳۷۴ غره جمادی الاولی ۷۷۶) پادشاه ایران غربی بود و پس از وفات او پسرش سلطان حسین جلایر بسطنت رسید (۱۳۸۲-۱۳۷۴) بعداً خواهیم دید که برادر و جانشین سلطان حسین احمد جلایر چگونه با امیر تیمور گورکان برای تسخیر و تصرف تبریز و بغداد مجبور بزود و خورد شد.

۱- موضوع قتل شیخ حسن کوچک چوپانی بدست زن خود عزت ملک از وقایعی است که حتی در تاریخ همان دوره قرون وسطی نیز شاذ و نادر بوده است. خلاصه این واقعه بدین قرار است: شیخ حسن در سال ۷۴۴ تهیه قشونی نمود و با یکی از امراء موسوم به یعقوب شاه لشکری برای تصرف شاد روم فرستاد ولی این لشکریان شکست خوردند. شیخ حسن امیر یعقوب را حبس نمود. زن شیخ حسن چوپانی که با امیر یعقوب شاه روابط عاشقانه و نامشروع داشت تصور کرد که علت حبس امیر یعقوب برای رابطه ایست که آن دو با یکدیگر دارند و راز آنها بزودی فاش خواهد شد. از اینجهت در شب سمنه ۲۷ رجب ۷۴۴ وقتی که در فراش شوهر خود شیخ حسن بود خصیتین او را گرفت و آتقدر فشرده که شیخ مرد. بعدها طرفداران شیخ این شاهزاده خانم را گرفتند و کشتند و اجزاء بدن او را خوردند. م. ا.

شاعر معروف قرن هفتم سلمان ساوجی بمناسبت این فاجعه چند بیت ذیل را ساخت که در اکثر تذاکر شعراء مندرج است

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چل و چار	در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان	بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن
گرفت محکم و می داشت تا بمرد و برفت	زهی خجسته زنی خایه دار و مرد افکن

در این گیرودارها سلطنت افغانی آل کرت در هرات و خراسان شرقی استقلال کامل یافت. غیاث‌الدین در ماه اکتبر ۱۳۲۹ (۷۲۹) وفات یافت و دو پسر او شمس‌الدین^۱ ثانی و ملک حافظ بیش از چند ماهی سلطنت نکردند. ولی معزالدین حسین سومین پسر غیاث‌الدین با اینکه طفل بود بر سریر شهریاری نشست. در دوران طولانی پادشاهی خود (۱۳۳۲-۱۳۷۰) (۷۷۲-۷۳۲) توانست سلطنت خود را بدولتی نسبتاً قوی مبدل سازد و بی‌می نداشت که در امور ماوراءالنهر نیز گاه‌گاه مداخلاتی بعمل آورد.^۲

در خراسان غربی رئیس عده‌ای راهزن و غارتگر موسوم به عبدالرزاق در این هرج و مرج عمومی رفت و در سال ۱۳۳۷ (۷۳۸هـ) قلعه سبزوار را تصرف نمود و سلسله‌ای سلطنتی بنام «سربداران» تأسیس نمود. برادر او وجیه‌الدین مسعود در سال ۱۳۳۸ (۱۴ شعبان ۷۳۸) او را کشت^۳ ولی همان سیاست برادر را تعقیب و نیشابور را تصرف کرد. یک شاهزاده مغولی بنام طغاتی‌مور که از احفاد «قسار» برادر چنگیزخان بود از آن هرج و مرج و آشفتگی بازار استفاده کرد و او نیز خود را پادشاه اعلام نمود (۱۳۳۷) و شهر بسطام را مقر سلطنت خود قرار داد و خراسان شمال غربی و مازندران را قلمرو خود دانست. بزبانی شهر مشهد پرداخت و تابستانها را نزدیکی رادگان و زمستانها را در گرگان نزدیک بحر خزر گذراند. امراء سربداری ظاهراً و اسماً ریاست و سیادت طغاتی‌مور را پذیرفته بودند

۱- شمس‌الدین مردی بود صاحب جمال و کمال و رشید ولی متأسفانه در شرب خمر افراط می‌نمود. تا پدرش زنده بود او را کم و بیش از شرب مسکرنه می‌کرد ولی پس از مرگ پدر تمام و قش بقدر پیمائی می‌گشت بطوریکه مطلعین گفته‌اند در مدت ده ماه سلطنت ده روز هم سر او فارغ از سستی نبود. (الحاق مترجم) ۲- بهمین کتاب ص ۵۵۹ ر. ک. ۳- علت این برادر کشی در این پادشاهی راهزنان و قاطعان طریق بطور خلاصه از این قرار است: عبدالرزاق آنچنان مغرور و اسیر نفس شده بود که تجاوز به عصمت و عفت زنان و دختران مردم را امری عادی می‌پنداشت. می‌خواست دختر یکی از محترمین و نجباء خراسان را بگیرد و آن دختر حاضر نمیشد که با دزدی راهزن ازدواج کند و ناچار برای رهائی از چنگ او از سبزوار به نیشابور گریخت. عبدالرزاق برادر خود وجیه‌الدین مسعود را فرستاد تا آن دختر را بسبزوار باز آورد. وجیه‌الدین چون می‌خواست بزور دختر را همراه ببرد و دختر، او را بدوستی علی و ولای مولای متقیان علی ع قسم داد و التماس کرد که از سر او دست بدارد. مسعود چون تنها و بی‌آن دختر بسبزوار برگشت عبدالرزاق فحش‌های بسیار رکیک و موهن برادر خود داد و او نیز دچار خشم و غضب شد و با خنجر که داشت برادر شهوت‌ران و بی‌ادب خود را کشت (الحاق مترجم)

ولی در دسامبر ۱۳۵۳ او را بقتل رساندند و بدین ترتیب مالک شمال غربی خراسان گردیدند. ملوک کُرت هم جنوب شرقی خراسان را در دست داشتند. بین این دو سلسله یعنی سربداران و آل کُرت همواره نائره جنگ مشتعل بود و بهانه‌های مذهبی آتش جنگ را مشتعل‌تر می‌کرد. سلاطین کُرت از افغانهای سنی مذهب بودند و ملوک سربداری از ایرانیان و شیعی مذهب.

یک سلسله ثالث ایرانی یا بهتر بگوئیم عرب و ایرانی بنام آل مظفر در کرمان و فارس تأسیس گردید. مؤسس آن مبارزالدین محمد بود که در یزد و کرمان مستقر شده بود و او بین سنوات (۱۳۵۷-۱۳۵۹) شیراز و اصفهان را تصرف نمود. در سال ۱۳۵۸ پسر او شاه شجاع او را از تخت سلطنت دور و چشمش را کور کرد و خود بر سریر سلطنت نشست ولی اصفهان از دست او بیرون رفت و بدست سایر افراد آل مظفر افتاد.^۱ (تاریخ کور کردن امیر مبارزالدین ۱۹ رمضان ۷۵۹. الحاق مترجم)

برای اینکه این تابلو و ترسیم آن خاتمه پذیرد باید دانست که بین امراء و سلاطین روز و یا این پادشاهان خلق الساعه و پادشاهانی که فرداً برمسند شهریاری می‌نشستند و مخصوصاً سلاطین ایران غربی یک قبیله صحرانورد دیگری که علامت فارقه و مشخصه او «گوسفند سیاه» «قراقوینلو» بوده جلب دقت مینماید. در موقع تقسیم خانات هولاکوئی «قراقوینلو»ها در ناحیه ارمنی نشین «موش» اقامت داشتند و از آنجا تا اطراف «موصل» را مورد تاخت و تاز خود قرار می‌دادند و ناگزیر سلطان اویس جلایر در حدود سنه ۱۳۳۶ آنها را از آنجا راند. پس از مرگ سلطان اویس رئیس قراقوینلوها بایرام خواجه بازموصل و بخارا را تصرف نمود. نوّه او قراویوسف بنیاد سلسله خودشانرا با راندن جلایریه از تبریز بنا نهاد و از سال ۱۳۸۷ در

۱- شرح قساوتها و خونخواری امیر مبارزالدین و چگونگی کور شدن او بدست پسرانش و حبس نمودن او در طبرک و قهندز و بالاخره مردن او در کرمان و اشعاری که بین شجاع و سلطان اویس رد و بدل شده، لوث اخلاق این پادشاهان را آشکار می‌سازد و بطوری خجالت آور است که این جانب از نوشتن آنها شرم دارم ولی محققین و حقیقت طلبان می‌توانند بکتاب نفیسی که مرحوم دکتر غنی درباره حافظ و عصر او نوشته است مراجعه فرمایند. (الحاق مترجم)

تبریز ماندند تا اینکه امیر تیمور گورکان آمد و کار همه را یکسره نمود^۱ متصرفات قدیمی سلجوقیان در آسیای صغیر پس از زوال تدریجی خاندان سلجوقی (در حدود ۱۳۰۴) و انحلال خانان ایرانی بلاصاحب مانده بود و دو امیر ترکمن بر سر اشغال کاپادوکیه با یکدیگر بجنگ و جدال پرداختند. در سیواس و قیصریه قبیله «ارتنه اوغلو» اقامت داشتند که اینها از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۹ آن سرزمین را تصرف کرده بودند و پادشاه شاعر ترك برهان الدین^۲ اشرار آن خاندان است ولی در سال ۱۴۰۰ این پادشاه - شاعر را یک قبیله ترکمن دیگری بنام «آق قویونلو»^۳ از تخت برداشتند و جای او را گرفتند. بالاخره در «لارنده» (قرامان امروزی) یک سلسله ترکمن دیگری از قبیله «قرامان» ها مستقر شده بود و این دسته میخواستند در آسیای صغیر جانشین سلاطین سلجوقی باشند و با ترکان عثمانی مقیم حدود «فریژه» (فریگیه) و «بیتینی» در جدال و زد و خورد بودند. در میان این همه گیر و دار و جنب و جوش برای احراز جاه و مال و مقام بزودی شاهد ظهور و هجوم تیمور گورکان خواهیم شد.^۴

۴ - خانان قباچاق

جوجی و پسران او - اردوی زرین - اردوی سپید و «اولوس» شیبان

قبلاً دیدیم که چنگیزخان قبل از فوت خود به جوجی پسر خودش که شش ماه قبل از مرگ پدر درگذشت (فوریه ۱۲۲۷) مناطق و سرزمینهای ذیل را واگذار نموده بود: دشت های واقع در مغرب «ایرتیش» یعنی «سمی پالاتینسک»^۵ «آق مولینسک»^۶ «تورگای» و «اورالسک» «آداج» و خوارزم اصلی (خیوه) - پس از

۱ - به مقاله «کلمان هوار» در دائرة المعارف اسلامی ذیل کلمه قراقویونلو مجلد ۲ ص ۷۸۵ رجوع کنید.

۲ - «بمقاله «کلمان هوار» در دائرة المعارف اسلامی مجلد یک ص ۶۹ ذیل کلمه برهان الدین. رجوع کنید. برهان الدین غازی از قبیله سالور و شاعری حماسه سرای و غزلسرای بوده و در سال ۱۳۴۴ در قیصریه بدنیا آمد و در ۱۳۹۸ کشته شد. پس از قتل او کشور کوچکش به دولت عثمانی ملحق گردید. (الحاق مترجم)

۳ - کلمان هوار - در دائرة المعارف اسلامی ذیل کلمه آق قویونلو

۴ - به ص ۴۳۲ رجوع کنید.

Aqmolinsk - ۶

Semipalatinsk - ۵

مرگ جوجی این اراضی را به پسران وی و مخصوصاً بدومین پسر او «باتو» واگذار نمود و این شاهزاده پس از فتوحات درخشان سالهای (۱۲۳۶-۱۲۴۰) حکمرانی خود را بر تمام سرزمینهای قباچاق و سرزمینهای قدیمی بلغار توسعه داد و نیز بر شاهزادگان روس ریاست و سیادت پیدا کرد.^۱ اگر فقط قسمت اروپائی این خانات را هم در نظر بگیریم باز می بینیم که اراضی بسیار پهناوری در اختیار او بوده است. از نواحی واقع در شمال بحراسود و حوضه اورال و مسیر سفلی شطهای دون و «دونز»^۲ و «دنیپر» و «بوگ» گرفته تا مصب «دنیستر» و مسیر سفلی شط «پروث» و تمام مرغزارهائی که در شمال قفقازیه واقع است و شامل حوضه «قوبان» و «ترك» می گردد. خلاصه آنکه تمام سرزمین «سیتی» (مربوط به سکاها) اروپائی قسمتی از متصرفات او را تشکیل می داده و از این ها گذشته راجع به سرزمین بلغار باید دانست که آن ناحیه شامل مزارع و کشتزارها و جنگلهائی بوده که از «وولگای» میانه و شعبه آن نهر «کاما» مشروب میشده است همانطور که «هرودوت» توصیف نموده سرزمین «سیتی» یک «فضا و خلاء» بوده و مرغزاران آن حد و حدودی نداشته است. این «مغولستان اروپائی» که «روبروك» وصف آنرا نموده از این قرار بوده است: «ما همواره بطرف مشرق جلو می رفتیم ولی هیچ چیز بر سر راه خود نمی دیدیم جز آسمان و زمین و گاهی در دست راست چشمان بدریا می افتاد. گاه گاه قبور «گورگان» ها را از دور از فاصله دو منزل میدیدیم^۳ در این سرزمینهای عزلت زده و غیرمسکون عساکر مغول (یا اگر صحیح تر بخواهیم بگوئیم باید بنویسیم عساکر ترکی که تحت فرماندهی عوامل مغولی قرار داشتند) صحرانوردی می کردند. زیرا طبق وصیت نامه چنگیزخان (همانطور که رشیدالدین روایت نموده) فقط چهار هزار نفر مغولی صحیح النسب و واقعی در خدمت «باتو» نوین بود و مابقی عساکر او ترکانی بودند که در خدمت او شمشیر می زدند از قبیل قباچاق ها، بلغارها و اوغوزها. همین وجود قبایل مختلف ترك باعث گردید که خانات جوجی با سرعت بسیاری ترك شود و آداب و عادات و خلق و خوی ترك در آنجا رسوخ یابد.

«باتو» در طول شط ولگا صحرانوردی و بیلاق و قشلاق می کرد. بهاران بالا بطرف سرزمین بلغار و اطراف «کاما» می رفت که شهر تجارتی «بلغار» در آنجا واقع و مرکز ضرابخانه مغول بود و در ماه اوت پائین می آمد و بطرف مصب «ولگا» می رفت و همین نصب اردوگاه او در آنجا باعث شد که پایتخت بعدی یعنی شهر بزرگ «سرای» در آنجا برپا گردد^۱ در همین ولگای سفلا بود که از «روپروک» در خرگاه باتو نوین پذیرائی بعمل آمد. وی می نویسد که «باتو» بر روی کرسی مرتفعی یا سریری که بزرگی یک تخت خواب بود نشسته بود. تمام این تخت زرین بود و سه پله داشت. یکی از خاتونها پهلوی او بود. مردان طرف راست و چپ این خانم نشسته بودند. نزدیک مدخل این چادر نیمکتی بود که روی آن «قمیز» (شیر تخمیر شده مادیان) و پیاله های زرین و سیمین و مرصع باحجار کریمه گذاشته بودند. «باتو» نگاه خیره ای بجا کرد. رنگ چهره او سرخ بود.^۲

یکی از برادران باتو موسوم به «اورده» که فرزند ارشد آن خاندان محسوب میشد ولی هیچ کار فوق العاده ای نکرده بود قزاقستان «فعلی» را بعنوان تیول و اقطاع مالک شده بود. متصرفات او از جنوب محدود می شد بساحل راست سیحون تقریباً از حدود شهر «سقناق» در مجاورت جبال «قره تئو» تا مصب آن نهر در دریاچه «آرال» و ظاهراً مقداری از اراضی واقعه در سمت چپ مصب آن نهر تا «آمودریا» یعنی تمام قسمتی شرقی دریاچه آرال. از طرف شمال این اقطاعات محدود میشد به حوضه سیحون و جبال «الغطاق» «اولوتئو» که این حوضه را از «تورگای» مجزا میسازد. آخرین جانشین «اورده» موسوم به «توقتاایش» تگتمش» در سال ۱۳۷۶ شهرهای «سقناق» و «اترار» را تصرف نمود و با دنیای شهرنشینان و مقیمان در تماس قرار گرفت. خانات «باتو» در تاریخ بنام خانات قبچاق و «اردوی زرین» (آلتان اردو) شناخته شد و خانات «اورده» بنام «اردوی سپیده» (آق اردو-چغان اردو) نامیده شد.

یکی دیگر از برادران باتو موسوم به «شییان» که در سال ۱۲۴۱ هنگام

۱- مقاله بار تولد در دائرة المعارف اسلامی ذیل لغت «باتوخان» و «سرای» ۲- روبروک فصل ۲۱.

لشکرکشی بمجارستان خدماتی کرده بود صاحب سرزمینهای که در شمال اقطاعات «اورده» جای داشت یعنی مملکت واقع در «شرق و جنوب شرقی اورال جنوبی مخصوصاً آن قسمتی از روسیه را که امروز «آقتیوبینسک»^۱ و «تورگای»^۲ مینامند. در تابستان اردوی خود را بحوالی جبال «اورال» و رودخانه «ایلک» (ملتقای شط اورال در جنوب اورانبورگ) و نهر «ایرکیز» می برد و در زمستان خود را به «اولوس» «اورده» در طرف جنوب نزدیک سی کرد شبانیان نیز بعداً متصرفات خودشانرا به سبیریۀ غربی وسعت دادند.^۳

با تو و برکا

برای اینکه از شعبۀ عالی و شاخۀ مهم تر آن اردوهای صحبت کنیم که مربوط به باتو می باشد باید بگوئیم که سلطنت وی از سنۀ ۱۲۲۷ تا سال ۱۲۵۵ دوام یافت و در دوران پادشاهی خود نفوذ بسیار عظیمی در سیاست عمومی و کلی مغولان دارا شد و بعنوان رئیس (بدون شک با موافقت برادر خود «اورده») در شاخۀ ارشد چنگیزخانین نفوذ و احترام او قابل کمال توجه بود. با این احوال هیچوقت «باتو» مدعی خانات عالی نشد و حتی در آغاز کار نیز او تصمیم جد خود را که شاهنشاهی کل را بخاندان (اوکتای) اوگدای واگذار نموده بود محترم و لازم الرعایه تلقی نمود. این گوشه گیری و امتناع ظاهراً علتش همان تردید و شکی است که بر روی ولادت و اصالت تولد جوجی سایه افکنده بود. «بورته» زن چنگیزخان و مادر چهار شاهزاده اصلی را یکی از روساء قبایل تاتار برداشته و برده

Tourgai - ۲ Aqtioubinsk - ۱

۳- بعدها خواهیم دید که شبانیان در حدود سنۀ ۱۴۸۰ خانات سبیریۀ «تیومن» Tioumen یا «سی بیر» را مطیع خود ساختند و تسلط آنها در آن سرزمین تا تسلط روس ها در ۱۵۹۸ (به صفحات بعد رجوع کنید) دوام یافت. خواهیم دید که چگونه وقتی که رئیس «اردوی سپید» موسوم به توق تمیش خان «در سال ۱۳۸۰» اردوی زرین «را متصرف شد اکثریت ساکنان «سپید اردو» با او باروپا رفتند و چگونه اقطاعات «اورده» واقع در سیحون سفلی از اهالی خود خالی شد و چطور شبانیان بتدریج جای آنها را گرفتند. پادشاه شبانیان موسوم به ابوالخیر که از سال ۱۴۲۸ در ناحیۀ «تورا» در سبیریۀ غربی شروع بسلطنت نمود منطقه «بالکاش» تا «اورال» را تصرف نمود و مرکز فرمانروائی خود را در شهر «سقناق» واقع در ساحل سیحون قرار داد. نوۀ او محمد شبیانی در ۱۵۰۰ در بخارا و سمرقند شاهنشاهی اوزبک را تأسیس نمود و از آن در صفحات بعد باز صحبت خواهیم نمود.

بود در همین اوان آثار حمل جوجی نمودار شد. در این باره شاید بطور عمد خواسته بوده‌اند یک گوشه مبهم و تاریکی باقی بماند^۱. علاوه بر این دیدیم که چنگیزخان عظوفت و محبت مخصوصی نسبت به جوجی پسر ارشد خود ابراز نمی‌داشت و پس از محاصره اورگنچ دیدیم که جوجی پنج سال آخرین عمر خودش را در اقطاعات «تورگای» و «اسبا» و «اورال» گذارند و در پیکارهایی که چنگیزخان می‌نمود شرکت نداشت. سرانجام هم عدم توافق بین پدر و پسر دیگر تقریباً علنی و آشکار شده بود. این ملاحظات در ابتدا باعث شد که افراد خاندان جوجی زیاد تظاهر نکنند و از نظرها کمی دور بمانند. «باتو» در بین سنوات ۱۲۵۰-۱۲۵۱ باین جمود و انزوا خاتمه داد و چنانکه دیدیم شکست و سقوط خاندان اوکتای‌قآنی را فراهم آورد و خاندان «تولی» را بر سرکار آورد. نشان دادیم که چگونه مداخله مؤثری برای این منظور در «آلقاماق» در سال ۱۲۵۰ بعمل آورد و چگونه در سال ۱۲۵۱ برادر خودش «برکه» را بمغولستان فرستاد تا بضرر و زیان شعبه - «اوکتای‌قآنی» مساعدت کند تا «منگکو» پسر «تولی» تاج سلطنت را بر سر نهد و برای «منگکو» مسلم و محرز شد که با مساعدت «باتو» تاج سلطنت بر سر او جای گرفت و تا آخر عمر از او ممنون و متشکر بود^۲. منگکوقآن روزی در سال ۱۲۵۴ به «روبروک»^۳ گفت که «حیطه قدرت او و باتو شامل تمام ربع مسکون است و قدرت ما دو نفر مانند اشعه خورشید بر همه جا می‌تابد» و این خود نشان می‌دهد که در نظر منگکوقآن شاهنشاهی آن دو بایکدیگر توأمان و امپراطوری آنها مشترک و مشاع بوده است «روبروک» در این مورد توضیح می‌دهد که در قلمرو پادشاهی «منگکو» بنمایندگان «باتو» احترام سرشاری سعی می‌دارند که بدرجات بیشتر از احترامی است که در قلمرو «باتو» نسبت بنمایندگان «منگکو» می‌کنند. همانطور که «بارتولد» متوجه گردیده بین سنوات ۱۲۵۱ و ۱۲۵۵ جهان مغولی عملاً بین خان بزرگ «منگکو» و بزرگ خاندان آنها «باتو» تقسیم شده بود و سرحد این دو پادشاهی از بین مرغزاران «چو» و «تلاس» می‌گزشته است. بین سایر اعضاء و

افراد خاندان چنگیزخانی «باتو» مقام «حکم» و منزلت «کلانتر» قوم و سمت «شاه آفرینی» داشته است^۱. درباره شخص باتو و خلق و خوی او عقاید و آراء بسیار مختلف است مغولان او را «صاین خان» می نامیدند که بمعنای «خان خوب» پادشاه «رؤوف» میباشد و سخاوت طبع و پاکدلی او را می ستایند. مسیحیان برخلاف مغولان معتقدند که او جنایات و فجایع بسیاری در موقع جنگهای ۱۲۳۷-۱۲۴۱ در روسیه و لهستان و مجارستان مرتکب شده که قلم از ذکر آنها شرم دارد. «پلان کارپن» این اختلاف نظرهارا بدین ترتیب ترسیم نموده است: «نسبت بکسان واعوان خود رؤوف و مهربان و شفیق و در مقام خصومت و جنگ بی نهایت شقی و قسی القلب میباشد»^۲.

این سلسله جنگهایی که در اروپا بین سنوات ۱۲۳۷-۱۲۴۱ در روسیه اسلاو، لهستان، سیلزی، موراوی، مجارستان و رومانی نمود و در آنها نمایندگان تمام شعب و شاخه های خاندان چنگیزخانی شرکت داشتند جملگی بنفع باتوپایان یافت. فرماندهی و ریاست - لاقلاً رسماً - با او بود ولی ترتیب و تنظیم عملیات سوق الجیشی تحت نظر او برعهده سوبوتای صورت می گرفت. بطور خلاصه باید دانست آن کسی که از این وضع بهره مند میشد «باتو» بود و بس. نه فقط آخرین ترکان قبقاق محو و مضمحل شدند بلکه شاهزاده نشین های «ریازان» و «سوز دالی» و «تور» و «کیف» و «گالیسی» همگی مغلوب و منکوب گردیدند و قریب دو قرن جملگی فرمانبردار و دست نشانده «اردوی زرین» ماندند. این دست نشانده گی و مطاوعت تا آخر قرن پانزدهم باقی ماند و «خان» بمیل و اراده خودش شاهزادگان روس را منصوب یا معزول می کرد و بآنها امر میداد که به حضورش رسیده و در اردوگاه او واقع در «ولگای» سفلی پیشانی خود را بر زمین بسایند. این سیاست «مطاوعت حقارت آمیز» را شاهزاده «بزرک ولادیمیر یاروسلاو» بدعت نهاد زیرا وی در سنه ۱۲۴۳ باردوگاه «باتو» آمد و مراسم احترام و توقیر را بجای آورد و از

۱- بار توند در دائرة المعارف اسلامی ذیل کلمه باتو خان مجلد اول ص ۶۹۹.

۲- پلان کارپن فصل سوم.

طرف «باتو» بعنوان «پیشوا و بزرگ شاهزادگان روس» شناخته شد^۱. در سنه ۱۲۰۰ نیز شاهزاده «دانیل»^۲ اهل کشور «گالیسی»^۳ (که از سال ۱۲۰۰ عنوان پادشاهی گرفت) ببارگاه «باتو» آمد و اطاعت و فرمانبرداری خود را اعلام داشت و تأیید مقام و منصب خود را تقاضا نمود. شاهزاده بزرگ الکساندر نووسکی^۴ (۱۲۰۲-۱۲۶۳) پسر و جانشین «یارسلاو» از این تحت‌الحمایگی سخت و صعب مغولی بهترین طرف‌ها را بست و با کمک مغولان توانست از عهده رقیبان و مخالفان روسیه در حدود «بالتیک» برآید. تنها وسیله برای گذراندن این اوقات وحشت‌انگیز و ایام بسیار آشفته همین بردباری محض و مطاوعت حقارت‌آمیز بود کشور «مسکووی» تا پایان قرن پانزدهم و زمان «ایوان» سوم در همین حالت دست‌نشانده‌گی و مطاوعت باقی‌ماند.

بین تاریخ خانات قبچاق و تاریخ سایر خانات چنگیزخانی تفاوت عمیقی وجود دارد. در سایر سرزمینهایی که مغولان تصرف می‌کردند پس از فتح و فیروزی کم و بیش با محیط مأنوس میشدند و خوب یا بد خودشان را با ملل مغلوب هم افق می‌کردند و با اصطلاح تطابق می‌دادند. همان وقتی که قویلای قآن در چین خصلت و خوی چینی می‌گرفت و جانشینان او نیز چینی میشدند و همان وقتی که اعقاب هولاکو مانند غازان و اولجایتو و ابوسعید در ایران سلطان ایران زمین میشدند در همان وقت بنی‌اعمام آنها یعنی خانهای روسیه جنوبی از قبول تمدن «اسلاو» و «روم شرقی» احتراز می‌ورزیدند و خوی و خصلت روس‌ها را نمی‌پذیرفتند. همانطور که در «فهرست جغرافیائی» نوشته شده «خان‌های قبچاق» یعنی وراث قبایل و اقوام ترک که بدون سیر هیچ مرحله تکاملی فقط دوام دهنده زندگی ترکان «قومان» یا «پولوتز»^۵ بوده‌اند نه گذشته و نه تاریخ قابل ذکری داشتند و نه توقف آنها

۱ - این حالت اقتیاد و تسلیم نسبت بسلاطین مغول خالی از خطر مرگ هم نبود حتی برای همان شاهزادگان روسی که مورد عنایت پادشاهان مغولی بودند. «پلان کارپن» در فصل ۱۳ کتاب خود می‌نویسد که یاروسلاو برای جلب محبت مغولان بدربار آنها رفت و در انتخاب گیوکه‌خان در ۱۲۴۶ حضور داشت. ملکه مادر تورگینه خاتون در موقع صرف غذا «با دست خودش» غذا برای این شاهزاده روسی کشید و باو داد. این شاهزاده پس از صرف غذا و بازگشت بخانه بیمار شد و هفت روز بعد مرد و تمام تن او از لکه‌های عجیبی مستور شده بود.

Daniel - ۲

Polovtze - ۵

Alexandre Newski - ۴

Galicie - ۳

هم در مرغزاران روس چیزی باقی گذاشته است که جالب توجه و قابل ذکر باشد و اصلاً چنان است که گوئی کسانی در آنجا نیامده و عمری در آنجا نگذرانده‌اند. مسلمان شدن این خان‌های مغولی دشتهای قبچاق که از لحاظ معرفت بسیار سطحی و صوری و از لحاظ اروپائی عامل جداکننده بود، مطلقاً در وضع آنها تغییری نداد. برعکس اسلام آوردن آنها بجای آنکه آنها را در تمدن کهن سال ایران یا مصر شریک کند موجب شد که از دنیای غرب هم جدائی بیشتری حاصل کنند و بعدها همانطور که با عثمانی‌ها رفتار شد آنها را بمثابة خارجیان و بیگانگانی^۱ نگاه کنند که در قاره اروپا وارد شده‌اند، نه با سایر ملل مخلوط شدند و نه قابل اختلاط و استزاج بودند. در تمام مدتی که «اردوی زرین» وجود داشت قاره آسیا از حومه جنوبی شهر «کیف» آغاز میشد. «پلان کارپن» و «روبروک» هردو می‌نویسند که مردمان مغرب زمین چون داخل خانات باتو میشوند دوجار این احساس می‌گردند که در دنیای دیگری قدم نهاده‌اند. بدون تردید ترکان خزر قرن دهم بیشتر از وراثت جوجی‌خان آشنا و مانوس بزندگی و آداب و عادات مغرب زمین بوده‌اند.

با تمام این احوال باید اقرار کرد که ممکن بود وضع از این هم بدتر شود. روبروک هرچه می‌خواهد بگوید زیرا او بحدی از جهل مطلق و مستی و باده‌گساری دائمی کشیشان نستوری مکدر بوده که اهمیت سیاسی مذهب نستوری را در شاهنشاهی مغول دیگر ملتفت نشده است. دین مسیح در خانه «باتو» داخل شده بود. پسر «باتو» علی‌رغم نوشته این مسافر فرقه «فرانسیسکن» پیرو مذهب نستوری و نامش «سرتاق» بود. منابع ارمنی (کیراکوز) و منابع سریانی (ابن العبری) و منابع اسلامی (جوزجانی و جویی) در این باره اتفاق نظر دارند و متفق القول می‌باشند. یک رشته مرگ و عزای غیر مترقب باعث شد که این شاهزاده نستوری برجای پدر بر تخت سلطنت ننشیند. وقتی که «باتو» در چهل و هشت سالگی (۱۲۵۵) در اردوگاه خود در کنار «ولگای» سفلی مرد «سرتاق» در مغولستان و در دربار

۱- محتاج توضیح نیست که در این‌جا از ترکیه عثمانی صحبت است و نه از ترکیه کمالی که درست نقطه مخالف ترکان عثمانی می‌باشد.

خان بزرگ «منگوقاآن» که دوست پدر او بود اقامت داشت. منگوقاآن او را بسمت خان قبقاق منصوب نمود ولی «سرتاق» یا در سفر بازگشت یا کمی بعد از مراجعت وفات یافت. پس از فوت «سرتاق» منگوقاآن شاهزاده جوان «اولاقچی» را که بنا بر روایت جوینی پسر و بنابر روایت رشیدالدین برادر «سرتاق» بود به خانی قبقاق منصوب کرد. نیابت سلطنت بزن «باتو» سماء به «براقچین» واگذار شد ولی «اولاقچی» نیز بدون شک در سال ۱۲۵۷ در گذشت و «برکا» که برادر «باتو» بود خان قبقاق شد.

سلطنت «برکا» (بین ۱۲۶۶ و ۱۲۵۷ تقریباً) شکل و هیئت قطعی دیگری بخانات قبقاق داد^۱. علی‌رغم گفته «روبرک» اگر «سرتاق» زنده مانده بود می‌توان حدس زد که مذهب مسیح از حمایت و پشتیبانی شاهانه برخوردار میشد. برخلاف «سرتاق» «برکا» متمایل بمذهب اسلام گردید، نباید تصور نمود که او از حالت اغماض و گذشتی که مخصوصاً تمام خاندان چنگیزخانی نسبت بمذاهب و ادیان ابراز می‌داشتند صرف‌نظر می‌کرد. گذشته از این احترامی که بتمام مذاهب معمول می‌داشتند، مذهب نستوری یکی از مذهبی بود که وی در محیط و دامن او پرورده شده بود و قطعاً آنرا طرد نمی‌نمود. ولی از لحاظ سیاست و مخصوصاً سیاست خارجی توجه و علاقه او بدین اسلام معطوف شده بود و بهمین جهت بود که با توجه به نکاتی که «بارتولد» دریافته آغاز مسلمان کردن خانات قبقاق را باید از نتایج همین سیاست خارجی دانست^۲.

چنانکه قبلاً دیدیم «برکا» در تمام جنگهایی که در داخل خاندان چنگیزخانی روی داد شریک و دخیل بود. می‌دانیم که در جنگی که بین «اریق-بوکا» و «قویلائی» روی داده بود او از «اریق بوکا» طرفداری نمود ولی عملاً افراد ولشکریانی در اختیار وی قرار نداد^۳. بعدها علیه خان جغتائی ترکستان «انغو»

۱- تأثیر سلطنت برکا در قبقاق آنچنان بود که حتی تا قرن پانزدهم «دشت قبقاق» را «دشت برکا» می‌نامیدند.

بطور نمونه می‌توان به کتاب «ابن عربشاه» (زندگی تیمور - ترجمه ساندرس - چاپ ۱۹۳۶ ص ۷۳) رجوع کنید.

۲- ابن عربشاه همان ترجمه ص ۷۷-۷۸ ۳- در همین کتاب به ص ۴۶۷-۴۸۵ رجوع کنید

جنگ کرد و توفیقی حاصل ننمود و بین ۱۲۶۲ و ۱۲۶۵ خوارزم را که تا آنوقت یکی از مضافات خانات قبچق محسوب میشد از دست «برکا» بدر آوردند و بخانات جغتائی منضم ساختند. کمی بعد در ۱۲۶۶ «الغو» شهر و قلعه «اترار» را که در مسیر شمالی سیحون میانه واقع و مرکز سهمی از جاده کاروانرو بود از دست «برکا» یا «اورده» برادر «برکا» بدر آورد و آنرا ویران نمود و بضرر اولاد «جوجی» آنرا بخانات جغتائی و مرغزاران «جو» غربی منضم کرد. چنانکه بعد خواهیم دید چون قوای برکا در قفقاز سرگرم کارزار بودند او نتوانست علیه این حریف و رقیب خود اقدام مؤثری بعمل آورد.^۱

مورخین عرب و ایرانی میل و علاقه «برکا» بدین اسلام را موجب قطع رابطه او با خان ایران هولاکو دانسته اند اگر هم واقعاً آن علاقه وسیل موجب قطع رابطه نشده مع هذا بهانه و دستاویزی بوده برای قطع رابطه و ترك دوستی با هولاکو. بنابر روایات مورخین ایرانی: خان قبچاق از هولاکو گله داشت که چرا قبل از مشاوره سایر شاهزادگان چنگیزخانی اهالی بغداد را قتل عام نموده و خلیفه را دوچار زجر و شکنجه قرار داده است.

عین قسمتی از عبارات خواجه رشیدالدین ذیلا نقل می شود. تاریخ رشیدی چاپ تهران ص ۷۳۱ - الحاق مترجم. «... برکای گفت او (یعنی هولاکو) تمامت شهرهای مسلمانان خراب کرد و خاندان همه پادشاهان اسلام برانداخت و دوست و دشمن را فرق نکرد و خلیفه را بی کنکاج آقا و اینی نیست گردانید اگر خدای جاوید مدد کند خون بیگناهان از او بخواهم....»

در حقیقت خاندان «جوجی» استقرار «هولاکو» را در آذربایجان بمنزله غضب و یکنوع تجاوزی از طرف او به «اولوس» و اقطاعات خود می دانستند. «برکا» برای عقد اتحاد با ملوک مصر علیه بنی اعمام غاصب و تجاوز کار خود هیچ تردید و تمجمجی روا نداشت و با ملوک های مصر که دشمن نام چنگیزخان و مدافع جهان اسلام بودند اتحاد نمود. در آن وقت پادشاه ملوک های مصر «بیرس» بود. از سال ۱۲۶۱ بین این دو دربار رسولان و سفراء آمد و شد نمودند. سفراء سلطان

«بیبرس» به «سولداژا یا سوداك» واقع در «کریمه» می‌آمدند و سفیران «برکا» به «اسکندریه» می‌رفتند. در سال ۱۲۶۳ یک اتحاد ضمنی بین این دو پادشاه علیه خانات ایران منعقد شد.

در این کشمکش‌ها از دو طرف سودنصیب «بیبرس» بود از طرفی می‌توانست از میان ترکان قبیچاق که از اتباع «اردوی زرین» بودند ممالک تازه‌ای برای عساکر خود فراهم آورد (خود او هم‌چنانکه دیدیم ترکی قبیچاق بود) از طرف دیگر بهترین فیروزی سیاسی وقتی نصیب او شد که خاندانهای چنگیزخانی بجان یکدیگر افتادند و همدیگر را خنثی ساختند. در این هنگامه خاندان «جوجی» بخاندان «برکا» در حدود قفقاز حمله‌ور می‌شد و پیشروی هر دو آنها و مخصوصاً خاندان هولاکو بطرف شام و سوریه بطور قطع متوقف می‌ماند. خانات ایران که در حدود دربند قفقاز مورد تهدید قرار گرفته بودند دیگر نمی‌توانستند بشام حمله‌ور شوند و بچبران و تلافی شکست «عین‌الجالوت» (به ص ۴۶ رجوع کنید) همت گمارند. قبلاً گفتیم که هولاکو از این گرفتاریهایی که «برکا» برای او ایجاد کرده بود بشدت ناراحت و مکدر بود. از ماه نوامبر و دسامبر ۱۲۶۲ او از دربند قفقاز که مرحد دو خانات بود عبور نمود و تا «ترك» جلو رفت ولی در نزدیکی این شط دوچار لشکریان «نوقای» برادرزاده «برکا» شد و شکست خورد و با ذریایان عقب‌نشینی نمود. (اول ربیع الاول ۶۶۱ بنابر تاریخ رشیدی. الحاق مترجم)

بسیاری از سواران و عساکر هولاکو در موقع فرار و عبور از روی «ترك» که یخ بسته بود و بشکست، غرق شدند یکی از نتایج بسیار شوم این منازعات بین خاندانهای چنگیزخانی این شد که هولاکو دستور داد تمام تاجار و کسبه‌ای را که اصلاً قبیچاق ولی مقیم ایران بودند بکشند. «برکا» نیز همچنان دستور داد تمام کسبه و بازرگانان ایرانی را که در قبیچاق بکسب و کار مشغولند بقتل آورند.^۱ نوقا نیز در سال ۱۲۶۶ از دربند و بعد از روی شط «کورا» گذشت و آذربایجان را که قلب خانات ایران بود مورد تهدید قرار داد ولی «آباقاخان» جانشین هولاکو

۱- بنابر نوشته و صاف که دهسون و (دوسون) در کتاب آورده است. ص ۳۸۱ از کتاب سوم.

و خان ایران او را در «آق‌سو» شکست داد. تیری در این جنگ بچشم «نوقا» خورد و مجروح شد و با قوای شکست خورده و متلاشی شده خود بطرف شیروان رفت. «برکا» شخصاً با قوای امدادیه بکمک او شتافت. او از ساحل شمالی «کورا» بالا میرفت تا از آن شط عبور کند و به تفلیس برود که در همان سال ۱۲۶۶ وفات یافت.

در طرف اروپای عیسوی نیز شاهزاده روسی «دانیال اهل گالیسی» علیه قیمومت و سیادت مغول در سال ۱۲۵۷ قیام و عصیان نمود. حتی حمله‌ای نیز بسرحداث خانات مغولی کرد ولی بی‌آنکه «برکا» شخصاً بمداخله نظامی تن دردهد باز یوغ اطاعت را برگردن نهاد و بدستورخان اکثر قلاع و باروهائی را که ساخته بود از بیخ و بن برکند و ویران نمود.

جزء وقایع سال ۱۲۵۹ مورخ معروف لهستانی «کرومر» می‌نویسد که باز یک ترکتازی شدیدی از طرف مغولان بطرف مغرب روی داد. بدو^۱ «لیتوانی» را مورد حمله قرار دادند و هرکس را که نتوانسته بود خودش را در بیشه و جنگل و مردابی و نیزاری پنهان کند کشتند. بعداً مغولان با مددکاران و راهنمایان روسی که آنها را بجبر و عنف همراه خود آورده بودند داخل لهستان شدند و برای دومین بار شهر ساندومیرز^۱ را آتش زدند و قلعه شهر را که مردم بدان پناهنده شده بودند محاصره کردند. فرمانده قلعه موسوم به «پیردوکرمپا»^۲ حاضر به تسلیم قلعه نمیشد. مغولان برادر و پسر «دانیال» اهل «گالیسی» را نزد او فرستادند و شرایط بسیار مساعدی برای تسلیم قلعه پیشنهاد نمودند و فرمانده با آن شرایط مساعد حاضر به تسلیم قلعه شد. مغولان حسب‌المعمول خلاف‌قول و وعده خود رفتار نمودند و تمام آن محصورین بدبخت را قتل عام کردند. از آنجا عازم شهر «کراکوی»^۳ شدند و آن شهر را تسلیم شعله آتش نمودند و پادشاه موسوم به «بولزلاس» ملقب به «هفیف» یا «باحبا»^۴ فرار کرد و به مجارستان رفت. مغولان تمام مملکت را تا نزدیکی «بیتوم»^۵ واقع در ایالت «اوپلن»^۶ غارت و چپاول نمودند

و پس از سه ماه غارتگری با مقادیری هنگفت غنائم که بدست آورده بودند بدشت قبیچاق برگشتند.

در دوران سلطنت «برکا» بنابر تقاضای پادشاه بلغارها موسوم به «کونستانتن-تش»^۱ مغولان در امور بالکان مداخله و علیه امپراطور «بیزانس» (روم شرقی) موسوم به «میشل پالئولوگ»^۲ دست بعملیات جنگی زدند. شاهزاده مغولی «نوقای» برادر-زاده «برکا» با بیست هزار سوار از روی شط دانوب گذشت. «میشل پالئولوگ» برای پیکار جلو آنها رفت ولی بنابر اقرار «ژورژ پاشیم»^۳ یونانیان چون بسرحد بلغارستان رسیدند از دیدن مغولان چنان وحشت زده و مرعوب شدند که فرار را بر قرار برتر شمردند و جملگی در حین فرار بقتل رسیدند (بهار سال ۱۲۶۵). «میشل-پالئولوگ» با یک سفینه «ژنی» خود را به قسطنطنیه رساند و مغولان ایالت «تراس» را غارت نمودند^۴. در ضمن این لشکرکشی (یا بنابر بعضی منابع در زمستان ۱۲۶۹-۱۲۷۰) نوقای توانست کیکاوس ثانی پادشاه سابق سلجوقی را که در قسطنطنیه مانند نیمه اسیری مانده بود رها و متخلص سازد. کیکاوس نیز با مغولان که با غنائمی که بچنگ آورده بودند بمقر اصلی خود برمی گشتند- رفت و بایکی از دختران «برکا» ازدواج نمود و «برکا» در سال ۱۲۶۶-۱۲۶۵ شهر «سولداژا» یا «سوداک» را که مرکز مهم تجاری در شعبه «جزیره کریمه» بود باو بعنوان تیول و اقطاع ارزانی داشت^۵. «میشل پالئولوگ» با اهمیت موقع و اهمیت عامل مغولی پی برده بود و یکی از دختران نامشروع و طبیعی خود را که موسوم به «اوفرزین»^۶ بود بزوجیت بخان مقتدر مغول «نوقای» داد و مقداری منسوجات زیبای ابریشمی نیز برای نواده چنگیزخان فرستاد ولی او گفت که پوست گوسفندهای خودش را بر این منسوجات ابریشمی مرجع می دارد. این وصلت و اتحاد بین «میشل پالئولوگ» و خانات قبیچاق خواهیم دید که چقدر بنفع امپراطور روم شرقی

Pachymère - ۳

Paléologue - ۲

Constantin Tech - ۱

۴- به کتاب کونراد شاپمان بنام «میشل پالئولوگ» ص ۷۵ رجوع کنید بکتاب «تحقیقاتی در باره تجارت ژن در دریای سیاه» تألیف براتیانو، ص ۲۳۴-۲۳۳ رجوع کنید ۵- به کتاب مذکور در فوق ص ۲۰۵ رجوع کنید.

Euphrosyne - ۶

تمام شد. چندی بین این دو دولت متحد و سلطنت ممالیک مصر یک «اتحاد ثلاثه» ای تشکیل شد که هم علیه لاتن‌ها و «شارل دانژو»^۱ درونیز بود و هم علیه خانات ایران.^۲

سفراء مملوك‌های مصر تصویر بسیار زنده و جانداري از «برکا» باقي گذاشته‌اند و می‌نویسند که: وی یک فرد مغولی کامل عیاری بود. رنگ رویش زرد و ریشش کوسه بود و زلفهای خود را بافته و پشت گوشهایش افکنده بود. یک شب کلاه بلند و مخروطی شکل برسر داشت و یکی از گوشهایش یک حلقه زرین که با سنگی گران بها زینت داشت آویخته بود. یک کمر بند چرمی بلغاری سبزرنگ بر کمر داشت که باطلا و احجار کریمه زینت یافته بود. موزه‌های چرمی سرخ رنگ برپای داشت.

نخستین مغولانی که بدشت قبچاق آمدند اقامتگاهی جز این اردوگاههای وسیع که مملو از چادرهای نمدی و گاری و گردونه بودند نداشتند. طبق مقتضیات فصل در طول مسیر شط «ولگا» جابجا میشدند- «روبروك» می‌نویسد که اقامتگاه آنها شبیه شهری است سیار و متحرك. بدستور «برکا» یک شهر غیر متحرك و ثابت بنام «سرای» ساخته شد و بنابر پاره‌ای روایات آن شهر ثابت بفرمان «باتو» قرار شد ساخته شود و «برکا» بنای آنرا با تمام رساند. این شهر که در آن مساكن و منازل مردم گرداگرد اردوگاه و ارك «باتو» ساخته شد در ساحل شرقی «ولگای» سفلی نزدیک مصب شط و بحر خزر قرار داشت ولی چنانکه «بارتولد» متذکر شده محتمل است شهری را که «باتو» در صدد ساختمان بوده با «سرائی» که «برکا» بنا نموده یکی نباشد. «سرای» «برکا» همان است که امروز «تزارو»^۳ نامیده می‌شود.^۴ هرچه می‌خواهد باشد شهر «برکا» (سرای) در خانات قبچاق در سال ۱۲۰۳ که سنه تقریبی ساختمان آن است عنوان و مقام پایتختی را دارا بود. این شهر را در سنه ۱۳۹۰ امیر تیمور گورگان خراب و ویران نمود. شهر «سرای» بیشتر از پایتخت

۱- Charles d'Anjou ۲- بكتاب «كانار» بنام «عهدنامه ۱۲۸۱ بین میشل پالولوگ و سلطان قلاوون

رومی» ۱۹۳۰ ص ۶۶۹-۶۸۰ رجوع کنید. و به كتاب ر. گروسه بنام «تاریخ جنگهای صلیبی مجلد سوم ص ۶۱۳-۶۲۰

۳- بارتولد ذیل لغت «سرای» در دائرة المعارف اسلامی ص ۱۶۳ ۴- Tsarew

سابق قوم خزر که در همسایگی آن واقع بود^۱ بفوریت حائز اهمیت تجاری عظیمی شد و منزلگاه کاروانهایی گردید که عازم آسیای مرکزی و شرق اقصی از طریق اترار و المالیغ و بش بالیق و هامی و سرزمین تنگوت و انگوت و پکن میشدند^۲. «برکا» و جانشینان او علی‌الخصوص خانهای اوزبک و جانی‌بیگ علماء و فقهای اسلام را به «سرای» دعوت نمودند و این علماء چه از مذهب شافعی و چه از مذهب حنفی باعث گردیدند که دین اسلام در آن حدود رونق و وسعت بیشتری حاصل نماید^۳. و در تومسعه آن فعالیت بیشتری اعمال گردد.

منگو تیمور (بترکی) و (مونگکاتمور بزبان مغولی) که نوه «باتو» از «توتوقان» بود بجانشینی «برکا» انتخاب شد^۴. منگو تیمور که از سنه ۱۲۶۶ تا ۱۲۸۰ در دشت قبچاق سلطنت کرد در منازعات خاندان چنگیزخانی در آسیای مرکزی همواره در صف شعبه اوکتای قآنی جای‌سی گرفت و با «قایدو» که خان ناحیه «ایمیل» بود علیه شعبه جغتائی و «پراق» که خان ترکستان بود جنگ می‌کرد^۵. دیدیم که در سال ۱۲۶۹ لشکری که عبارت بود از پنجاه هزار نفر سرباز تحت فرماندهی شاهزاده «برکجار» بآسیای مرکزی فرستاد و بکمک قایدو برخاست تا توانست بر «پراق» غالب گردد. در جنگی که قایدو با خان بزرگ قوییلای نمود تا شاهنشاهی بزرگ را از چنگ او بدر آورد منگو تیمور از لحاظ سیاسی از قایدو طرفداری و هواخواهی کرد. دیدیم که در سال ۱۲۷۷ شاهزاده «نموخان» پسر قوییلای قآن وقتی که در مغولستان باسیری افتاد او را به منگو تیمور تسلیم نمودند و او نیز آن اسیر را فوراً پیدرش و اگذار و تسلیم کرد^۶. در نتیجه همین جنگها بود که خانات قبچاق استقلال خود را در برابر خان بزرگ اعلام داشتند. مسکوکاتی که مربوط به «اردوی زرین» است و در شهر «بولغار» ضرب شده تا آن تاریخ بنام خانهای بزرگ بود ولی از آن تاریخ بعد جملگی بنام «منگو تیمور» و جانشینان او تهیه و ضرب شده است.

۱- در همین کتاب به ص ۲۱۷ رجوع کنید. ۲- ابن عربشاه، ص ۷۸

۳- بارتولد ذیل لغت منگو تیمور در دائرة المعارف اسلامی ص ۲۶۱

۴- به ص ۴۸۲ همین کتاب رجوع کنید

۵- ابن عربشاه ترجمه ساندرس، ص ۷۶-۷۹

۶- به ص ۵۴۴ همین کتاب رجوع کنید.

در برابر سلطنت مملوک های مصر و در برابر امپراطوری بیزانس نیز «منگوتیمور» همان سیاست دوستانه «برکا» را تعقیب و اجرا نمود. فرمانی صادر کرد و در سراسر خانات مزایائی برای کشیشان کلیسای یونانی «اورتودوکس» برقرار نمود و در موارد مختلف کشیش و راهب شهر «سرای» را موسوم به «تئوگنوست»^۱ بعنوان سفارت بدربار قسطنطنیه فرستاد^۲

نوقای و توقای

«تودامنکو» (۱۲۸۷-۱۲۸۰) برادر و جانشین منگوتیمور - بنابر روایت «نویری» مسلمانی بود بسیار متشرع «غالباً روزه دار و صائم بود و همیشه با شیوخ و اهل فقر مصاحبت داشت» از لحاظ سلطنت پادشاهی بود نالایق و از تخت و تاج صرف نظر نمود و «تولابوقا» را که برادر زاده خانهای سابق الذکر بود بجای او بر تخت شاهی نشاندند. صاحب واقعی و حقیقی خانات «نوقای» بود. این خان از خاندان جوجی ولی شاخه کهرآن بود و در لشکر کشیهای که برکا، بین سنوات ۱۲۶۲-۱۲۶۶ در ایران نمود و در جنگهایی که علیه امپراطوری بیزانس در ۱۲۶۵ کرد او ریاست و فرماندهی لشکریان «برکا» را برعهده داشت. کشیش «فرانسیسکن» موسوم به «لادیسلاس»^۳. رئیس هیئت اعزامی «قازاری» در «کریمه» در گزارشی که بتاريخ ۱۰ آوریل ۱۲۸۷ بر رئیس فرقه خودشان درباره سفر کشیش مرئوس خودش «موسی» بدربار قباچاق داده از «نوقا» آنچنان صحبت می کند که او با «تولابوقا» همشان بوده و گوئیا هر دو مشترکاً زمام امور پادشاهی را در دست داشته اند. با اینکه قلمرو واقعی فرمانروائی «تودامنکو» و بعد از او حوزه حکومت «تولابوقا» در اطراف «سرای» در ولگای سفلا بود مع هذا باید قلمرو سلطنت و فرمانروائی «نوقا» را در حدود شط «دون» و «دونتس» جستجو کرد. از مکاتبات کشیشان فرانسیسکن بخوبی استنباط می گردد که «نوقا» با مذهب مسیح هیچ خصومتی نداشته است. یکی از زوجات او که بقول فرانسیسکن ها، «جایلاک» و بقول «پاشیر» «آلاکا» نام داشته نزد همین

۱ - Théognoste - ۲ - بکتاب Bratianu «براتیانو» بنام «تجارت ژن در بحر اسود» ص ۲۵۹ رجوع

کند . ۳ - Ladislav

کشیشان آمده بود تا در «چوفوت قلعه» مراسم تعمید را بجای آورد. مسلمانان چون ناقوس کلیسای کاتولیک شهر «سولقات» واقع در کریمه را برداشته و برده بودند، یکی از رجال مغول آمد و خطا کاران را تنبیه نمود.

«نوقای» برای دولت «بیزانس» یک متحد قابل اعتماد و اطمینانی بود. در سال ۱۲۸۰ نوقای بدولت «بیزانس» کمک کرد تا پادشاه بلغارها موسوم به «ایوایلو»^۱ یا «لاخاناس»^۲ را معزول کنند و پس از کشمکش های بسیار و باموافقت دولت «بیزانس» یکنفر ترک قباچاقی موسوم به «ژورژترتری»^۳ را که اصلاً از «کومان» ها بود برتخت «تیرنوو»^۴ بسطنت بنشانند.^۵ در زمان سلطنت «ترتری» (۱۲۹۲ - ۱۲۸۰) همانطور که «نیکوف» و «کاهن» متوجه شده اند بلغارستان واقعاً یک تحت الحمايه مغولی بود و بشخص «نوقای» پیوستگی داشت. پسر «ترتری» موسوم به «سوتوسلاو»^۶ مانند گروگان و رهینه در دربار نوقای بوده و خواهر او یا «چکا»^۷ یا «جکو»^۸ که پسر رئیس مهیب و وحشت انگیز مغولان بود ازدواج کرد.^۹

قدرت و شوکت «نوقای» سرانجام باعث رعب و اضطراب خاطر خان جوان «تولابوقا» شد و این خان نوخواسته قوای خود را مجتمع نمود تا دست «نوقای» را از آن شوکت و قدرت کوتاه کند. ولی آن جنگجوی کهن سال و رزم آزمای سالخورده توانست سوءظن «تولابوقا» را تسکین بخشد و او را بیک دید و بازدید دوستانه و محبت آمیزی دعوت کرد ولی آن دید و بازدید جز دام هلاکت چیز دیگری نبود. در حین گفت و شنود قوای «نوقای» آن پادشاه جوان را محاصره کردند و از اسب بر زمین افکندند و دست و پای او را با طناب بر بستند. نوقای بعداً او را یکی از پسران «منگوتیمور» موسوم به «توقتا» که با او عداوت شخصی داشت سپرد و او «تولابوقا» را هلاک کرد. پس از این واقعه «نوقای» همین «توقتای» را برتخت سلطنت نشاند باین امید که خان تازه ملعبه ای در دست او خواهد ماند و اسبابی

۱ - Ivaŭlo - ۲ - Lakhanas - ۳ - George Terterii - ۴ - Tirnovö - ۵ - شایمان -

کتاب درباره میشل پالولوگ ص ۱۳۶-۱۳۷ - ۶ - Světoslav - ۷ - Tchaka - ۸ - Djékou -

۹ - کاهن مغولان در بالکان - مقاله ایست که در مجله تاریخی در سال ۱۹۲۴ طبع شده است. یکی از دختران نوقای نیز با شاهزاده روسی موسوم به فتودوردو ریازان Féodor de Riazan ازدواج نمود.

خواهد بود برای اجرای نیات او (۱۲۹۰). ولی طولی نکشید که «توقتای» نیز از مطاوعت «نوقا» و اجرای اوامر او خسته شد و با آن «شاه‌آفرین» و «تاج‌بخش» بمخاصمت پرداخت و در اولین پیکاری که در نزدیکی شط «دون» در ۱۲۹۷ روی داد بطور اتم و اکمل شکست خورد و مغلوب شد و بطرف شهر «سرای» عقب‌نشینی نمود. «نوقای» که دیگر بکهولت رسیده بود مرتکب خطائی شد و از تعقیب او به شهر «سرای» خودداری نمود. در سال ۱۲۹۹ یک پیکار دیگری روی داد و آن در نزدیکی شط «دنیپر» بود و «توقتای» حریف و دشمن خود «نوقای» را شکست داد و عساکر او وی را ترك نمودند و رفتند. «پسران و لشکریان وی در موقع غروب آفتاب فرار کردند. نوقای بسیار پیر شده و ابروان بلند او دید گانش را مستور کرده بود. یک سرباز روسی از لشکریان توقتای جلو او آمد تا او را بکشد. «نوقای» خود را باو معرفی نمود و گفت او را نزد «توقتای» ببرد ولی آن سرباز روس سر او را از تن جدا کرد و خدمت خان برد. «توقتای» از مرگ این پیر مرد بسیار متأثر شد و قاتل او را کشت.^۱

پسران «نوقای» کوشش نمودند که میراث پدری را حفاظت نمایند ولی جنگ و جدالهای داخلی آنها باعث شد که «توقتای» آنها را مضمحل سازد. یکی از آنها موسوم به «چکا» را «توقتای» تعقیب نمود و بنابر روایت «نویری» او در ابتدا پناه به «بشگیر»ها برد و بعد نزد «آس»ها (آلنها) رفت و سرانجام به بلغارستان پناهنده شد که شوهر خواهر او «سوتوسلاو» در آنجا سلطنت می‌کرد. ولی این پادشاه نیز از عواقب این کار و تولید خشم و غضب «توقتای» ترسید و «چکا» را در سال ۱۳۰۰ در «تیرنووو» بقتل رساند.^۲

در این هنگامی که جنگهای داخلی وضع «اردوی زرین» را مشوش میساخت «اردوی سپید» در مرغزاران «ساری‌سو» و «تورقای» - بنابر روایت رشیدالدین - می‌دید که خان «نایان» و یا «بیان» نوۀ مؤسس همان «اردوی زرین» یعنی «اورده»

۱- روایت نویری و رشیدالدین در کتاب دهسون (دوسون) مجلد ۴ ص ۷۵۵-۷۵۸

۲- تیرنوویا Timoua شهری است در بلغارستان واقع در کنار نهر «ژانتر» - این شهر مهد سلسله سلطنتی «شیشمانیدها» بوده و هم در این شهر است که در سال ۱۸۷۹ الکساندر دوباتنبرگ بسمت پادشاهی آن کشور انتخاب شد. (الحاق مترجم)

با بنی‌عم و رقیب خود «کویلک» یا «کوبلوک» مشغول زد و خورد می‌باشد. کوبلوک عصیان کرده بود ویا کمک خان او کتای قآنی «ایمیل» ویا کمک «قایدو» و خان جغتائی ماوراءالنهر «دووا» که صاحب ترکستان بودند با «بیان» می‌ستیزیدند. «بیان» از خان بزرگ چین «تیمور قآن» کمک خواست ولی نظر ببعده مسافت کمک نظامی باو نرسیده و بهر تقدیر مالک و صاحب مرغزارهای مادرزادی خود ماند.

از نیم قرن پیش بازرگانان بندر «ژن» و «ونیز» در شبه جزیره «کریمه» بنگاه‌های تجاری در محلی بنام «خزریه» (مأخوذ از نام قبیله ترکی است که در آنجا سکونت داشتند) تأسیس نموده بودند. این چنین بنظر میرسد که در حدود سنه ۱۲۶۶ حکومت مغول به ژنیهای بلده «کافا» زمینی واگذار نمود که یک «کنسولگری» و مخزنی برای مال التجاره‌ها و کالاهای خود بپا کنند. همین اقدام هسته مرکزی و مبدأ مستعمره بزرگ ژنی در شبه جزیره «کریمه» گردید.^۱ بازرگانان ایتالیائی در ناحیه ولگای سفلا و شهر «سرای» که پایتخت خانات قبقاق و بزرگترین بازار پوست‌فروشی شمال بود آمد و شد داشتند. می‌دانیم که همین تجار ایتالیائی غلامان جوان ترك را می‌خریدند و بعد آنها را به مملوك‌های مصر می‌فروختند تا از لحاظ سربازگیری در مضيقه نمانند. خان قبقاق «توقتای» از این تجارت ناراضی بود زیرا مرغزاران او را این سوداگری از بهترین سربازان خود محروم می‌ساخت و بهمین جهت روش سخت و رفتار شدیدی را نسبت ببازرگانان ایتالیائی معمول داشت. در سال ۱۳۰۷ تجار ژنی مقیم «سرای» را توقیف نمود و لشکری برای محاصره عموم محله ژنی به «کافا» فرستاد. بتاريخ ۲۰ مه ۱۳۰۸ بازرگانان «ژنی» شهر را آتش زدند و خودشان سوارکشتی‌ها شدند. وضع تا مرگ توقتای همواره آشفته و مشوش باقی ماند (۱۳۱۲).

اوزبک و جانی بیک

اوزبک که برادرزاده توقتای بود برجای او نشست (۱۳۱۲ - ۱۳۴۰). اطلاعاتی که درباره وضع مذهبی و تمایل دینی او داریم متناقض است. بنابر

۱- اکثر مورخین نام این شبه‌جزیره معروف را برسم الخط قدیم و املاء ترکی «قریم» می‌نویسند. این جانب هیچ موجبی نمی‌بینم که املاء تقریباً بین المللی آن محل را که «کریمه» است ترک و املاء سابق و مفقود ترکی را اختیار نمایم.

مورخینی که تاریخ رشیدالدین را ادامه داده‌اند او در زمان سلطنت «توقتای» رؤساء مغول را از علاقه بی حد و حصری که نسبت باسلام ابراز می‌داشت رنجانده بود. آنها باو می‌گفتند که: «باطاعت و انقیاد ما اکتفاکن و بتوجه ربطی دارد که ما پیرو کدام دین و هواخواه کدام شریعتیم. اصلاً چرا یاسای چنگیزخان را بهلیم و دین عرب را بپذیریم؟» پس از مرگ «توقتا» و قبل از اینکه پسر او را بسلطنت انتخاب کنند رؤساء مغول مصمم شده بودند که نامزدی اوزبک را رد کنند و او را بضیافتی دعوت نمایند و بکشند. ولی «اوزبک» از این توطئه بموقع وقوف یافت و فرار کرد و با عساکر خود بفوریت باز آمد و آن رؤسائی را که علیه او توطئه کرده بودند محاصره نمود و هم آنها و هم وارث «توقتا» را کشت و خود او شخصاً بر تخت سلطنت نشست. بنابر تقاضای مملوک مصر «الناصر» و پس از گفت و شنودهای بسیار موافقت نمود یکی از شاهزاده‌خانمهای چنگیزخانی را بزوجیت او بدهد. این موافقت و وصلت بیسابقه منتهای صمیمیت و یک جهتی خان قبچاق را با مدافعین رسمی اسلام ثابت نمود (۱۳۲۰). معهذا تعلق خاطر سرشار او بمذهب اسلام باعث نشد که نسبت به مسیحیت از جاده آزادیخواهی و احترام بطور کلی قدمی فراتر بگذارد^۱. نامه‌ای که در ۱۳ ژویه ۱۳۳۸ پاپ ژان بیست و دوم باو نوشته مبنی بر امتنان از حسن رفتاری است که خان قبچاق نسبت به مأمورین اعزامی و مبلغین کاتولیک معمول داشته است. در سال ۱۳۳۹ کشیش فرانسیسکن موسوم به ژان دومارینولی^۲ که از طرف پاپ «بنوای دوازدهم» بدربار «اوزبک» رفت و قبل از اینکه کشیش از قبچاق عازم یورت جغتائی و پکن بشود یک اسب بسیار زیبای جنگی از طرف خان باو اعطاء گردید^۳. در همین اوان نیز یک عهدنامه بازرگانی بین کشور اوزبک با ژنی‌ها و ونیزیها منعقد گردید. بسفراء «ژن» موسوم به «آنتونیو گریلو»^۴ و «نیکولو دی پاگانا»^۵ اجازه داده شد که مخازن خود را در شهر «کافا» بسازند و دیوارهایی را که سابقاً خراب شده بود باز بنا کنند. از سال ۱۳۱۶

۱- خواهر اوسماة به «غنیج آغا» نیز با شاهزاده بزرگ روس «ژورژ» ازدواج نموده بود ۱۳۱۸.

۲- Jean de Marignolli مول در کتاب «مسیحیت در چین» ص ۲۵۵.

۳- Antonio Grillo ۴- Nicolò di Pagana ۵-.

یک عده تاجر ژنی توانستند ثانیاً بفعالیت‌های تجاری خود ادامه دهند.^۱ در سنه ۱۳۳۲ «اوزبک» به بازرگانان ونیزی نیز اجازه داد که در «تانا» واقع در مصب شط «دون» مستقر شوند و بامور تجاری اشتغال ورزند.^۲ با روس‌ها وضع حالت دیگری یافت. و اهالی تور^۳ در تاریخ ۱۵ اوت ۱۳۲۷ عمال مغولی را که مأمور وصول باج و خراج بودند کشتند و حتی یکی از بنی‌اعمام اوزبک را نیز بقتل رساندند و «اوزبک» بشاهزاده «ایوان» مسکو پنجاه هزار نفر سرباز داد و او را مأمور تنبیه مجرمین نمود. بدین ترتیب و با این سمت یعنی «اجراکننده ارادۀ خان» بود که شاهزادگان مسکو توانستند مقدمۀ عظمت آیندۀ خودشانرا پی‌ریزی کنند.

جانی بیگ‌خان پسر و جانشین اوزبک (۱۳۵۷ - ۱۳۴۰) امتیازاتی را که پدرش داده بود تأیید نمود ولی در سنه ۱۳۴۳ نزاعی بین ایتالیائی‌ها و مسلمانان در «تانا» روی داد و در نتیجه آن نزاع جانی بیگ‌خان اهالی «ونیز» و «ژن» را از «تانا» اخراج نمود و دیوار شهر تجارتی «کافا» را محاصره کرد.^۴ (۱۳۴۳ و ۱۳۴۵). تجار و مردمان «ژن» در برابر حملات وی مقاومت سرشاری نمودند بطوری که او مجبور شد از محاصره «کافا» دست بردارد.^۵ بعداً «ژن» و «ونیز» سواحل مغولی بحراسود را در قسمت شرقی «کرچ» بر روی هر نوع دادوستدی بستند و بالاخره در سال ۱۳۴۷ جانی بیگ مجبور شد که باز اجازه استقرار آنها را در ناحیه «تانا» صادر نماید.^۶ خصوصیت با مغرب زمینی‌ها توأم شد با نهضت و موج تازه‌ای از مسلمان کردن اهالی آن‌سرز و بوم.^۷ ترقی و توسعه اسلام که در زمان «اوزبک» بسیار مشهود بود ثمره خود را بخشید و نفوذ ممالیک مصر نیز در تمام شئون زندگی سیاسی و اجتماعی پدیدار شد.

چنگیزخانین بانابر سنن قدیمی خودشان هیچگونه تبعیض دینی روا نمی‌داشتند و نسبت بتمام مذاهب یکسان رفتار می‌کردند ولی این «اردوی زرین»

۱- کتاب هاید بنام «تجارت در شرق نزدیک» مجلد ۲ ص ۱۷ و کتاب براتیانو Bratianu بنام «بازرگانی ژنی‌ها» ص ۲۸۳-

۲- هاید کتاب مذکور در فوق ص ۱۸۱-۱۸۳ و کتاب براتیانو ص ۲۸۶. ۳- Tver - ۴- کتاب هاید ص

۱۸۷ ۵- در این محاصره بود که طاعون سیاه در سنه ۱۳۴۸ در مغرب زمین شایع گشت. ۶- کتاب هاید

ص ۱۹۷ و مابعد. ۷- مولانا سعدالدین تفتازانی کتاب «المختصر» را بنام جانی بیگ‌خان نوشت و با واهداء نمود.

(الحاق مترجم)

ناگهان از تساهل در دین و مذهب روی برتافت و به تعصب مفرط اسلامی مملوک‌های مصری پرداخت.^۱ جانی بیگ از هرج و مرجی که پس از سقوط خانان هولاکوئی در ایران حکمفرما شده بود استفاده نمود تا آرزوی دیرین خاندان خود را که عبارت از تسخیر و تصرف آذربایجان بود جامه عمل پوشد. در سال ۱۳۵۵ آن ایالت و تبریز پایتخت کهن سال‌خانه‌های ایران را تصرف نمود و پادشاه محلی آن اشرف‌چوپانی را گرفت و کشت و سرش را بدر مسجد بزرگ تبریز آویخت.^۲ پسر خودش «بردی بیگ» را بعنوان نایب‌السلطنه در تبریز باقی گذاشت و خود بزودی بدشت قبچاق مراجعت نمود. در قبچاق دوچار بیماری شد و بردی بیگ نیز در سال ۱۳۵۸ به قبچاق رفت تا از پدر بیمارش دیدن کند. پس از رفتن او جلایریه آمدند و عساکر خان قبچاق را از آذربایجان بیرون راندند. (بصفحه ۶۴۱ همین کتاب رجوع فرمائید) (امیر مبارزالدین بآذربایجان رفت و در شهر میانه با قوای آخی‌جوق جنگ کرد و اخیحوق مغلوب شد؛ ۷۵۸ الحاق مترجم)

۱- من جمله بصدا در آوردن ناقوس‌های کلیسا ممنوع شد.

۲- برای توضیح مطلب شرح ذیل را از کتاب «تاریخ مغول» بارون دهبسون (دوسون) ترجمه مینمائیم: «اشرف‌مردی جابر و طماع و حریص و خونخوار بود. مردم متمول را می‌کشت تا اموالشان را تصرف نماید. همین عمل را نیز باحکام و مأمورینی می‌نمود که ثروتی بدست آورده بودند. با این رفتار اشرف ثروت هنگفتی اندوخت. از ترس روزهای بدو انتقام عمل احتیاط‌را همواره رعایت می‌نمود (یعنی آنها را می‌کشت) مردم چنان دچار زحمت و ذلت ویدیختی شده بودند که اغلب جلای وطن می‌کردند. یکی از این مهاجرین موسوم به قاضی محی‌الدین برده (ظاهراً برده‌ای است ولی در اصل کتاب «برده» نوشته شده است) به پایتخت «دشت» که شهر «سرای جیگ» است رفت که در آنجا جانی بیگ سلطنت می‌کرد. وی بجای پدر خود از سال ۱۳۴۲ که سال وفات اوزبک است در آنجا پادشاهی می‌کرد. این قاضی محی‌الدین مردی سخندان و فصیح و بلیغ بود. روزی در برابر خان «جانی بیگ» بر منبر رفت و بموعظه پرداخت و در حین وعظ با بیانی شیوا و گیرنده شرح ذلت و محنت و پریشانی مردم را از جور و تعدی اشرف آنچنان گفت که شاه و حضار جملگی از فرط تأثر اشک از دیدگان‌شان جاری شد. در آن موقع روی به جانی بیگ کرد و گفت: پادشاه شما قدرت و توانائی آنرا دارید که مردم را از شر این جابر خونخوار رهائی بخشید و اگر در این باره قصوری ورزید در آن دنیا سئول خواهید بود. این جمله تأثیر عمیقی در روح جانی بیگ نمود و مصمم شد که علیه اشرف اقدام کند. بزودی با وحمله و داخل آذربایجان شد و مختصر عساکری را که اشرف برای جلوگیری فرستاده بود مهزوم ساخت. اشرف فرار کرد ولی بین مردن و خوی بدست قوای جانی بیگ افتاد. وی در نظر داشت که او را به «سرای» بفروست ولی کاوس پادشاه شیروان و قاضی محی‌الدین باو گفتند تا اشرف زنده است مردم خواب خوش و راحت نخواهند داشت و بدین جهت جانی بیگ امر بقتل او داد و سرش را بدر مسجد تبریز آویختند. پس از این جانی بیگ بدشت قبچاق برگشت و پسر اشرف تیمورتاش و دختر او سلطان بخت‌خاتون را با خود برد. سال ۷۵۸-۱۳۵۵ م. نقل از کتاب هفتم فصل پنجم جلد چهارم ص ۷۴۲-۷۴۱ - شعر معروف: دانی که چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و دیگری زر برای همین واقعه سروده شده است (الحاق مترجم)

سمای و توفتمش (تفتمش)

دوران پادشاهی بردی بیگ کوتاه بود (۱۳۵۷ - ۱۳۵۹) و پس از اودشت قبچاق در هرج و مرج افتاد و چندین تن از خاندان جوجی بر سرتاج و تخت با یکدیگر بجنگ و جدال پرداختند. در حقیقت زمام امور مخصوصاً بدست «تاج بخش» تازه‌ای افتاد که مردی توانا و با اراده بود. نام این شخص «سمای» یا «مماق» است که از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۸۰ مانند «نوقای» مالک واقعی و صاحب حقیقی «اردوی زرین» بود. معهدا حیثیت و طنطنه نام مغولان در برابر این جنگهای داخلی دیگر دوام نیاورد و از سال ۱۳۷۱ شاهزادگان روس از آمدن به «سرای» برای تقدیم مراتب اطاعت و احترام سر باز زدند و حتی از پرداختن باج و خراج نیز دیگر امتناع ورزیدند. مغولان به مسکولشکرکشی نمودند تا به تنبیه و تأدیب متمردين و سرکشان پردازند. دوك بزرگ مسکو موسوم به «دیمتیری دونسکوی»^۱ نه فقط در برابر آنها ایستادگی نمود بلکه در سال ۱۳۷۶ بحمله متقابل پرداخت و لشکرکشیهای بسیاری بطرف شهر «قازان (غازان)» روی داد. در تاریخ ۱۱ اوت ۱۳۷۸ در ناحیه «وویا»^۲ برای نخستین بار شکست نصیب قوای «سمای» شد. بتاريخ ۸ سپتامبر ۱۳۸۰ دومین پیکار با «سمای» روی داد که واجدا اهمیت بیشتری بود. این پیکار در ملتقای شط «دون» و «نپریادوا»^۳ در محلی که «کولی کوو»^۴ نام دارد روی داد. این جنگ با سبعیت وحشت انگیزی صورت گرفت و سرانجام چون لشکریان «سمای» دوچار تلفات سنگینی شده بودند به عقب نشینی وادار گردیدند سمای علی رغم فعالیت و پشت کار فراوانی که داشت در «کریمه» هم توفیقی نیافت و در جنگی که با «ژنی»های مقیم «کریمه» نمود شکست خورد و مغولان ناچار شدند تمام منطقه «گوتی»^۵ را که بین «سولداژا» و «بالکلوا» واقع است متعلق به «ژنی»ها بشناسند (۱۳۸۰).

چنین بنظر می‌رسید که از همین تاریخ خانات قبچاق سییاستی در برابر حملات متقابل دول مسیحی سقوط کند معهدا بطور غیر مترقب قهرمانی از شرق

وارد صحنه عمل گردید و تحول تازه‌ای پدید آورد و او همان خان «سپیداردو» «توقتمیش (تغتمش)» بود.

در صفحه ۶۵۷ دیدیم که مرغزاران «ساری سو» از «اولوتاو»^۱ از شمال و از پائین سیحون و جنوب «سقناق» (طرف محلی که امروزه تیومن اریک^۲ می‌نامند) در موقع تقسیم یورت هاین پسران جوجی متعلق به «سپیداردو» شده بود که ریاست آن با «اورده» برادر ارشد «باتو» و «برکا» بود. ششمین جانشین «اورده» که ریاست «سپیداردو» منصوب شد موسوم بود به «اوروس»^۳ (در حدود سنه ۱۳۶۱ - ۱۳۷۷) و با یکی از افراد خاندان خودش موسوم به «توقتمیش (تغتمش)» بنزاع برخاست. بنا بر بعضی منابع این شخص برادرزاده «اوروس» و بنا بر بعضی دیگر من جمله ابوالغازی یکی از بنی‌اعمام دور دست او و از احفاد «توقا (طغا) تیمور» برادر «اورده» و «برکا» بوده است. توقتمیش (تغتمش) بسمرقند رفت و از تیمور پادشاه ماوراءالنهر کمک طلبید - تیمور بسیار خوشحال شد از اینکه یکی از شاهزادگان چنگیزخانی در خیل دوستداران او جای گرفته (بعداً شرح این خوشبختی تیمور را خواهیم داد) شهرهای «اترار» و «صبران» و «سقناق» را که در ساحل شمالی سیحون وسطی و سرحد ماوراءالنهر و «سپیداردو» جای دارد باو داد. «توقتمیش (تغتمش)» صاحب بی سروصدا و مالک بی‌قال و مقال این سرزمین هان بود. چندین بار با «اوروس» و با سه پسر او موسوم به «قتلغ بوقا» و «توخته قیا» و «تیمور ملک» دست‌وپنجه نرم کرد. دفعه اول «قتلغ بوقا» او را مغلوب نمود و بیرون راند ولی خود قتلغ بوقا در این فیروزی کشته شد. توقتمیش (تغتمش) باز بماوراءالنهر رفت و با عجز و التماس یاری و کمک تیمور را خواست و بدین ترتیب توانست به «صبران» باز گردد ولی برای مدتی کوتاه زیرا «توخته قیا» آمد و او را بسهولت بیرون راند. پس از این واقعه «تیمور» شخصاً وارد مرغزاران شد و در آغاز سال ۱۳۷۷ شکست عظیمی به «سپیداردو» داد. کمی پس از این واقعه خان سالخورده «اوروس» وفات یافت و دو پسر او «توخته قیا» بدو و «تیمور ملک» بعداً بجای او بر مسند خانی نشستند.

در واقع هیچ مشکلی حل نشد. تا تیمور مراجعت نمود و داخل ماوراءالنهر شد تیمورملک در همان سال ۱۳۷۷ یکبار دیگر «توقتمیش» (تغتمش) را مغلوب کرد. بالاخره در زمستان سال ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ توقتمیش (تغتمش) در نتیجه مساعدت تیمور قادر شد تیمورملک را مغلوب و خانی خود را بر «سپید اردو» تحمیل کند.

توقتمیش (تغتمش) که تا آنوقت مؤتلفی خرد و رفیقی ضعیفی برای تیمور بود چون صاحب این «یورت» شد ناگهان در خود حس جاه‌طلبی سرشاری پدیدار یافت. در مغرب شط «اورال» «اردوی زرین» و خانات قبچاق دوچار کشمکش با مطاوعین سابق خود روس‌ها شده بودند و سعی در فرونشاندن آن آتش عصیان می‌نمودند. توقتمیش (تغتمش) از این آشفتگی وضع استفاده نمود و با مداخلات خود دامان برآن آشفتگی‌ها زد و نامزدی خود را برای تاج و تخت دشت قبچاق اعلام داشت. در بهار سال ۱۳۷۸ بنابر سنه‌گذاری «بارتولد» «توقتمیش (تغتمش)» از «سقناق» حرکت کرد تا روسیه مغولی را تسخیر و تصرف نماید. این جنگ چندین سال بطول انجامید. صاحب و فرمانفرمای «اردوی زرین» «سمای» از قفا دوچار حملات شاهزادگان روس بود و چنانکه قبلاً دیدیم در ۸ سپتامبر ۱۳۸۰ دوك بزرگ روس «دیمتری دونسکوی» در «کولیکوو» او را شکست داد. توقتمیش (تغتمش) از روبرو ولی از قسمت جنوبی به «سمای» حمله ور شد و در پیکاری که در نزدیکی دریای «آزوف» روی داد او را مضمحل ساخت. (این پیکار در ناحیه «ماریوپول» نزدیک رودخانه «کالکا» یا «کالمیوس» روی داد و در همین نقطه یکصد و پنجاه و هشت سال قبل سوبوتای نویان سردار بزرگ چنگیزخان فتح عظیمی نصیبش شده بود) سمای فرار کرد و به «کافا» گریخت و در شبه جزیره کریمه ژنی‌ها او را بطرز خیانت‌آمیزی بقتل رساندند.

پس از این توقتمیش (تغتمش) بر تخت خانی «اردوی زرین» نشست. چون قبلاً هم خان «سپید اردو» بود بنابراین توانست که وحدت متصرفات جد خود جوجی را مسلم سازد. از پایتخت خود «سرای» بر تمامت مرغزارانی که بین مصب سیحون و شط دنیستر واقع است امر او نافذ و فرمان او مطاع بود.

توقتمیش (تغتمش) از شوکت و قدرت خود استفاده نمود و از شاهزادگان روس خواست که طبق سنت دیرین بیایند و مراتب احترام و توقیری را که نسبت به خان قباچاق معمول می‌داشتند اجرا نمایند. شاهزادگان روس هم از فتحی که در «کولیکووو» نصیبشان شده بود برخود می‌بالیدند و از قبول درخواست توقتمیش (تغتمش) تعاشی نمودند (۱۳۸۱). توقتمیش (تغتمش) هم شاهزاده نشین‌های روسی را مورد حمله قرار داد و مردم را بخون و آتش کشید و شهرهای «سوزدالی»^۱ «ولادیمیر»^۲ «یوریل»^۳ و «موژائیسک»^۴ را غارت نمود و بتاريخ ۱۳ اوت ۱۳۸۲ مسکو را نیز گرفت و آن شهر را از بیخ و بن خراب و ویران نمود. اهالی «لیتوانی»^۵ که می‌خواستند بکمک روس‌ها بیایند در نزدیکی «پولتاوا»^۶ دوچار شکست خونینی شدند و بدین ترتیب باز برای مدت یکقرن دیگر روسیه مسیحی زیر یوغ مغولان باقی‌ماند. «توقتمیش» (تغتمش) بطور غیرمترقی عظمت و جلالت خانات قباچاق را احیاء نمود. ایجاد وحدت «اردوی زرین» و «سپید اردو» و اضمحلال و انهدام «مسکووی»^۷ باعث شد که او را «باتوی»^۸ ثانی و یک «برکای» تازه‌ای بدانند. اقدامات «توقتمش» (تغتمش) انعکاس عظیم‌تری از این جهت یافت که در همین اوان چنگیزخانیان را از چین بیرون رانده از ایران حذف نموده و در ترکستان تقریباً کارشان را به نیستی کشانده بودند، از این خاندان نامور و سلسله مشهور فقط و فقط توقتمش (تغتمش) بر روی پای ایستاده بود و قدرتی در دست داشت. او خود را احیاءکننده عظمت مغولان می‌پنداشت و بنظر او امری طبیعی بود که جهانگیری و کشورگشائی جد اعلای خود، چنگیزخان را از سربگیرد و بدون تردید همین اندیشه باعث گردید که بتصرف ماوراءالنهر و به تسخیر ایران مبادرت ورزد. خیلی محتمل است که اگر بیست سال قبل که در آن ممالک هرج و مرج حکمفرما بود او دست باین اقدامات می‌زد توفیق نصیبش میشد ولی از چند سال قبل ماوراءالنهر و ایران در قبضه اقتدار شخصی قرار گرفته بود که شخصیت درجه اول داشت و با کمک و معاونت او بود که توقتمش (تغتمش) توانسته بود باوج

عظمت و ارتقاء برسد و آن شخص امیر تیمور بود. جنگی که بین آنها از سال ۱۳۸۷ تا سال ۱۳۹۸ طول کشید جنگی بود که سرنوشت امپراطوری مرغزاران را معلوم میکرد که آیا تیمور در سلسله کهن سال مغول باقی خواهد ماند یا آنکه بکشور گشای جدید ترك تعلق خواهد گرفت. (در سال ۷۹۱ هجری تیمور فاتح و توقتمش (تغتمش) مغلوب شد. (الحاق مترجم)

۷ - تیمور لنگ

سلطنت نشین ماوراءالنهر را تیمور از تحت تسلط مغول بدر آورد.

تیمور بتاريخ آوریل ۱۳۳۶ در شهر «کیش» (امروز بنام «شهرسبز» معروف است) واقع در جنوب سمرقند در ماوراءالنهر دنیا آمده است (شب سه شنبه ۲۵ شعبان ۷۳۶ سپیچقان تیل - نقل از ظفرنامه شرف الدین علی یزدی چاپ کلکته ص ۱۰ - الحاق مترجم). مورخین تیموری او را از احفاد یکی از همکاران و همراهان چنگیز می دانند و بعضی از آنها حتی او را بخاندان چنگیزخان منسوب مینمایند ولی در حقیقت تیمور اصلاً و ابداً مغول نبوده و عنصری است ترك. وی متعلق یکی از خانواده های نجباء ماوراءالنهری است و از قبیله «برلاس» بوده که در اطراف شهر «کیش» متصرفاتی داشته اند و او حکومت بر آنها را عهده دار بوده است.^۱

در موقع بحث در تاریخ خانات جغتائی وضع ماوراءالنهر را که تابع آن خانات بود شرح دادیم (ص ۵۶) و دیدیم که در نتیجه همت و جدیت «امیر قزغن» که «حاکم و آمر قصر خانی بود» خانات ماوراءالنهر که برحسب ظاهر مغولی ولی در واقع و حقیقت دولت متحده ترکی در آسیای مرکزی بود، باز مقامی مهم و موقعی رفیع احراز کرده بود. ولی قتل امیر قزغن موجب هرج و مرج شد (۱۳۵۷) (بنا بر ظفرنامه در ایت تیل ۷۹۵ امیر قزغن را داماد او قتلغ تمور کشت و جسد او را در شالی سرای دفن نمودند. ولی از امراء و خواص امیر قزغن عده ای رفتند و در حوالی قندوز به قتلغ تمور رسیدند و او را بشمشیر انتقام گذرانیدند. ظفرنامه ص ۳۹ - الحاق مترجم)

۱- مؤلف ظفرنامه یزدی امیر تیمور را پسر امیر طراغای میدانده که وی برادر حاجی برلاس بن بوزلقی بن غوکه بن بسونگابن قراچار بوهاست (الحاق مترجم)

عموی امیر تیمور «حاجی برلاس» که صاحب و فرمانروای کیش بود بایکی دیگر از امراء ترك موسوم به «بیان سلدوز» متفق شده میرزا عبدالله پسر امیر قزغن مقتول را در ۱۳۵۸ (۷۹۶) بیرون کردند. ولی هیچ یک از این دو نفر بحد کافی لیاقت و درایت سیاسی نداشتند که بتوانند بطور جدی امراء ترك ماوراءالنهر را مطیع و منقاد خود سازند. علاوه براین یکی از نبیره‌های امیر قزغن موسوم به «میرحسین» مالک و صاحب سلطنت مهمی در افغانستان شده و کابل و بلخ و قندوز و بدخشان را بر سایر متصرفات خود افزوده بود. این اقدام در واقع بمنزله تقطیع و تکه‌تکه کردن مملکت بود و یک ترتیب ملوک الطوائفی را پدیدار میساخت. باز دیدیم که خانی جغتائی در حوضه «ایلی» موسوم به «توغلوک تَمور» (تغلق تیمور) از این آشفتگی وضع استفاده نمود و ماوراءالنهر را تصرف کرد و آنرا در زیر یوغ اطاعت خود در آورد و بنفع خود «اولوس» قدیم جغتائی را باز ایجاد نمود مارس ۱۳۶۰ (جمادی الاولی ۷۶۲) اوتئیل ظفرنامه). حاجی برلاس عموی امیر تیمور چون دید از عهده این پیکار نمی‌تواند برآید فرار را برقرار اختیار نمود و از کیش بخراسان گریخت.

تیمور خیلی هوشیارتر و ماهرتر بود. این جوان بیست و پنج ساله تشخیص داد که موقع مساعدی رسیده که او از گمناسی و ظلمت سربردار آورد. بطور قطع نمی‌خواست خود را قهرمان پایه دار و علمدار مقاومت ترکان ماوراءالنهری علیه هجوم مغولان حوضه «ایلی» قرار دهد و برخلاف چنین تشخیص داد که حوادثی که در دیار وی بوقوع پیوسته وسیله‌ای باو داده که بطور مشروع و بحق جانشین عموی خود حاجی برلاس بشود و زمام امور قبیله خودشان را در «کیش» بدست بگیرد. برای رسیدن به هدف خود با نهایت موقع شناسی و با کمال صراحت نسبت به «توغلوک تَمور» یعنی خانی که آمده و مملکت را تصرف نموده بود اظهار انقیاد و مطاوعت کرد. نطقی را که شرف‌الدین علی یزدی در این موقع از زبان پهلوان کتاب خود ایراد نموده یک شاهکار کوچکی است از تزویر و ادب. امیر تیمور گفته است که «او خود را بقیمت هر بلائی که بر سرش نازل شود تسلیم خواهد نمود. او جان و

عمر خود را فدای خیر و مصلحت عامه می‌کند نه اینکه مانند عم خود بگریزد و خاندان و قبیله و قوم خود را در معرض هلاکت و نیستی قرار دهد. «توغلوک تیمور» عملا از این انقیاد و تسلیم شدن گرانیهای امیرتیمور بسیار خوشوقت شد و پیاداش این ائتلاف او را در مقام خود که حکومت «کیش» بود تأیید و تثبیت نمود. در این اوقات و اوان حاجی «برلاس» دریافت که عساکر و قوای جغتائی بطور موقت از «کیش» دور شده و رفته‌اند و از دوری آنها استفاده نمود و بشهر کیش باز آمد. امیرتیمور که پای‌بند بقول و تقوی بود درحمله به عمومی خود هیچ تردیدی روا نداشت و با اینکه در ابتدا فاتح شده بود ولی چون عساکرش او را رها کردند مغلوب شد و چاره‌ای جز این نیافت که از عم خود طلب عفو کند. حاجی برلاس نیز او را بخشید. مراجعت «توغلوک تیمور» از «ایلی» بماوراءالنهر باعث شد که وضع امیرتیمور باز رونقی یابد (۱۳۶۱). پس از بازگشت خان تمام اشراف و امراء ماوراءالنهر از قبیل میربایزید - امیر خجند - بیان‌سلدوز و امیرتیمور و حاجی برلاس آمدند و نسبت باو اظهار مطاوعت و بندگی نمودند. خان مغول خواست با یک رفتار خشن و شدید نجباء و اشراف پرشور و شغب ترك را مرعوب سازد و بدون یک علت ظاهری میربایزید را کشت. حاجی برلاس از این واقعه بسیار هراسناک شد و رفت تا لوای عصیان را برافرازد ولی تا بخراسان رسید در نزدیکی سبزوار او را کشتند. تیمور بلافاصله رفت تا قاتلان را بسیاست برساند ولی درحقیقت خوشوقت بود از اینکه رقیبی بدین ترتیب از بین رفته و او بطور قطع صاحب بلامعارض «کیش» و رئیس قوم «برلاس» خواهد شد. «تغلق تیمور» چون فطانت و درایت «تیمور» را علی‌رغم جوانی او پسندیده بود در مراجعت به «ایلی» نیابت سلطنت ماوراءالنهر را به پسر خودش خواجه‌الیاس تفویض کرد و تیمور را بسمت مشاوره او برگماشت.

تا این‌جا امیرتیمور با خاندان و شعبه جغتائی همکاری می‌کرد و بدون شک امیدوار بود که در دستگاه جغتائیان مقام اول باو اعطاء خواهد شد ولی مقام ثانوی باو رسید زیرا خان در محاذات مقام پسر خودش «الیاس خواجه» مقام اولی

را بامیر دیگر موسوم به «بکجیک»^۱ واگذار کرد. این بار دیگر تیمور با نمایندگان خان قطع رابطه نمود و بسراغ پادشاه بلخ و قندوز و کابل «میرحسین» رفت که سابقاً باو مساعدت نموده بود تا بدخشان را تصرف کند و از این نیز گذشته برادر زن او بود. هر دو بایران رفتند و زندگی ماجراجوئی را پیش گرفتند و شمشیر خودشانرا در خدمت یک شاهزاده سیستانی گذاشتند^۲. پس از آن بافغانستان برگشتند و قوای خودشانرا منظم و مرتب نمودند و درطرف متصرفات میرحسین یعنی ناحیه قندوز تمرکز قوا دادند و داخل ماوراءالنهر شدند. یک سپاه جغتائی درکنار «پل سنگی» واقع در «وخش» خواست از پیشروی آنها جلوگیری کند ولی تیمور تدبیری نمود و از روی نهر عبور کرد و دشمن را مغلوب نمود و از «دربند آهنین» گذشت و شهر «کیش» خود را از چنگ آنها بیرون آورد. «الیاس» خواجه شاهزاده جغتائی کوشش دیگری بعمل آورد ولی در پیکار بزرگی که بنابر صاحب ظفرنامه بین «تشاریقی» و «کبه متان» نزدیک «کیش» و «سمرقند» روی داد نزدیک بود اسیر شود و بدست قوای تیمور بیفتد و باکمال عجله گریخت و بطرف «ایلی» رفت. تیمور و میرحسین به تعقیب او پرداختند و از خجند گذشتند و تا تاشکند رفتند و در آنجا توقف نمودند. بدین ترتیب در سال ۱۳۶۳ ماوراءالنهر از تصرف مغولان رهائی یافت. بین پیکار «پل سنگی» و «کبه متان» الیاس خواجه اطلاع یافت که پدرش «تغلق تیمور» در «ایلی» وفات یافته است.

گفتیم که ماوراءالنهر از تحت تصرف مغولان و از زیر استیلای جغتائیان رهائی یافت ولی نه تیمور و نه میرحسین و نه سایر رؤساء اشراف و نجباء محلی ترك هیچ یک نمیخواستند از تحت ریاست و حاکمیت جغتائیان بدرآیند. بحدی جملگی بمشروع بودن سلطنت خاندان چنگیزخانی (لااقل در ظاهر) معتقد بودند

۱- Begdijk

۲- در همین زد و خوردها بود که عمدهای سگزی بامیر تیمور حمله ور شدند و دست او را با ضرب تیر مجروح نمودند و بقول شرف الدین «دست مبارکه آن حضرت که مقدر بود جای بوسه لب شاهان عالم و منبع فیض ارزاق بنی آدم باشد از زخم تیری آزرده گشت... (الحاق مترجم)

که بنظر آنها قطعاً و حتماً بایستی یک خان جغتائی فتح و فیروزی آنها را تصدیق و تأیید نماید و آنها بنام آن خان بفرمانفرمائی و حکومت بپردازند.

یکی از احفاد «دووا» را موسوم به «کابل شاه» یافتند که در کسوت درویشان در آمده بود. این همان کسی بود که برای انجام منظور آنها کاملاً مناسب بود. «او را بر سریر سلطنت نشاندند جام پادشاهی را باو تقدیم نمودند و تمام نجباء و اشراف مجتمعاً در برابر او بر طبق معمول مغولان نه بار رکوع و سجود کردند.» پس از این تشریفات دیگر کسی باو اعتنائی نمی نمود و حضور و وجود او بر رأس سلطنت ماوراءالنهر برای مشروع نمودن سلطنت طبق حقوق و قوانین چنگیزخانی کفایت می کرد. الیاس خواجه که خان و پادشاه جغتائی «ایلی» بود حق مداخله در امور ماوراءالنهر را نداشت زیرا که در بخارا و سمرقند یکنفر جغتائی صحیح النسب و یک خان چنگیزخانی و ظل الهی سلطنت می کرد و «امیر تیمور» و «میرحسین» با آسودگی خاطر و وجدانی پاك بنام آن پادشاه و با سر او امور مملکت را اداره می نمودند.

بنابر ظفرنامه یزدی کابلشاه اوغلن پسر دورچی ابن ایلچیکدای بن دواخان را که از هم آسیب تقلبات روزگار بحصار شعار و فقر و لباس درویشی در آمده بود از آن کسوت بیرون آوردند و قامت اقبالش را بحلیت عالی طرازخانی بیاراستند و از برای اتمام این مهم جشنی کردند آراسته (الحاق مترجم)

الیاس خواجه پس از رفتن بناحیه «ایلی» برای تصرف میراث پدری کوشش مجددی برای تسخیر ماوراءالنهر نمود. در سال ۱۳۶۴ با لشکر تازه ای آمد و در ابتداء «تیمور» و میرحسین را در ساحل شمالی سیحون بین تاشکند و «چیناز» در پیکار معروف بجنگ «سرداب» مغلوب نمود (۱۳۶۵). میرحسین و تیمور تا «آمودریا» عقب نشینی کردند میرحسین بطرف «سالی سرای» (در شمال قندوز) و تیمور تا بلخ رفت و بدین ترتیب ماوراءالنهر در تحت تصرف الیاس خواجه قرار گرفت و او آمد و شهر سمرقند را محاصره نمود. بعداً ورق برگشت و اقبال روی از الیاس خواجه برگرداند. اهالی سمرقند به تشویق و تحریص روحانیون مسلمان با نهایت جدیت از شهر خود دفاع نمودند و در این موقع بیماری در لشکریان

مهاجم پدید آمد و تلفات زیاد بر آنها وارد ساخت. بالاخره «الیاس» خواجه ماوراءالنهر را تخلیه نمود و به «ایلی» بازگشت (۱۳۶۵). بعدها خواهیم دید که یکی از امراء «دوقلات (دوغلات)» عصیان ورزید و او از این کارزار جان سلامت بدر نبرد.

نزاع تیمور و امیرحسین

تیمور و امیرحسین بطور قطع ماوراءالنهر را مستخلص نمودند. در این سلطنت دو نفری که اتحاد خانوادگی نیز آنها تقویت میکرد (تیمور با خواهر امیرحسین ازدواج کرده بود) از ابتدا عدم توافقی دو شریک آشکار گردید. امیرحسین بنظر قوی تر و مقتدر میرمید زیرا خارج از ماوراءالنهر او مالک سلطنت افغان و بلخ و قندوز و «خلم»^۱ و کابل بود. اما تیمور که با کمال قدرت و استحکام در «کش» و «قرشی» و جلو دروازه های سمرقند قرار گرفته بود دارای شخصیتی بسیار قوی بود. پس از فرار الیاس خواجه هر دو برای تجدید تشکیلات دولت بسمرقند رفتند. امیرحسین چنان رفتار می کرد که گوئی صاحب و مالک علی الاطلاق اوست و بس و حتی مهم ترین اعیان و اشراف آنها را مانند مطاوعین شخص خود تلقی می نمود و از آنها مال و منال می گرفت. تیمور برای جلب آن اعیان و امراء از کیسه خودش هر چه را که امیرحسین مطالبه می نمود بآنها می داد و حتی اقدامی نمود که قبیح ترین ملامتها در آن مندرج بود. چون امیرحسین از اعیان شهرجواهر مطالبه نموده بود و آنها مطلب را به تیمور اظهار داشتند تیمور جواهرات زن خودش را که خواهر امیرحسین بود بآنها داد و بی آنکه بروی امیرحسین بیاورند^۲ همه را باو تسلیم نمودند. مرگ آن شاهزاده خانم (خواهر امیرحسین که زن تیمور بود و نامش

۱- خلم میان بلخ و تخارستان است و اندر صحرا نهاده بردامن کوه و او را رودی است و خراجشان بر آب است و جائی بسیار کشت و بذر است. نقل از حدود العالم چاپ طهران ص ۹۹ (الحاق مترجم) ولی عادتاً امیرحسین در سالی - سرای که در ساحل شمالی آمویه است اقامت می نمود.

۲- در این جا عین عبارات ظفرنامه را نقل می کنیم، الحاق مترجم: در این وقت اسباب ادبار و نکبت امیرحسین روز بروز دست فراهم می داد از آن جمله حرص و آز و خست و نیاز که اصلاً نه لایق طور سروان گردن غراز است در نهاد او غالب شد و بهمگی همت جمع مال و اندوختن ذخائر را طالب آمد تا بحدی که بر امراء و ملازمان حضرت صاحبقران چشم بقیه در صفحه بعد

مهدعلیا اولجای ترکان آغا بود) باعث گردید که آن دو رقیب و حریف از یکدیگر جدا شوند. تیمور را از «قرشی» بیرون راندند ولی تیمور از قلعه و باروی شهر بالا آمد و شهر را گرفت و بخارا را نیز تصرف نمود. امیرحسین که در «سالی سرای» واقع در شمال قندوز اقامت داشت بالشکری که از حیث عده بیشتر از لشکریان تیمور بود آمد تا ماوراءالنهر را تصرف کند. شهرهای بخارا و سمرقند را از تیموریان گرفت و امیر تیمور چون دید که قوای او محال است از عهده لشکریان طرف برآید فرار کرد و بطرف خراسان رفت.

این فرار پس از آن عقب نشینی های سالهای پیش در برابر «تغلق تیمور» یا «الیاس خواجه» می تواند حالت و طبیعت و ذات امیر تیمور را بما نشان بدهد. قطعاً جائز نیست که او را بضعف نفس و بی ارادگی متهم نمائیم. رشادت نظامی و دلاوری جنگی او اصلاً جایی برای شک و تردید باقی نمی گذارد. ولی در برابر آن جوش جنگی که عندالزوم او را مانند یک سرباز ساده بحمله و هجوم وادار می کرد امیر تیمور می توانست باقتضای سیاست و زمان دست از حمله و هجوم بردارد و باکمال شکیبائی منتظر فرصتی مساعدتر بشود. در انتظار فرارسیدن موقع مناسب و فرصت مساعد از طرفی بطرف دیگر می رفت و برروی اسب خود نشسته و

بقیه از صفحه قبل

طمع سیاه کرد و با سم امیرجاکو و امیرسیف الدین و اقبوغا و ایلچی بهادر و دولتشاه بخشی مبلغی خطیر رقم زد و باستخلاص آن محصل گماشت و چون بان نزدیکی واقعه جنگ لای گذرانیده بودند و بیشتر اموال و ذخائر عرصه تلف و تاراج گشته بود دست مکنت ایشان بتدبیر تمامی وجهی که او کیسه طمع بر آن دوخته بود نیرسید همت خسروانه حضرت صاحبقران اقتضای آن کرد که ایشانرا مساعدتی فرماید. مبلغی عظیم از زر و سیم بوجه مطالبه ایشان مبذول داشت و از آن جمله یاره و گوشواره مهد علیا اولجای ترکان آغا بود و چون امیرحسین آنها بدید باز شناخت که از آن خواهر اوست اما نعل حرص چنان بر آذر بود که حق برادری و خواهری فرو گذاشت و دست از آن باز نداشت.

پست همت در جهان هرگز نیابد برتری

با چنین همت نیاید راست کار سروری

با این همه سه هزار دینار از آن وجه که رقم زده بود باقی ماند صاحبقران دریا نوال بازاء آن اسبان خاصه خویش پیشکش کرد. امیرحسین چون دانست که اسبان خاصه آن حضرت است قبول نکرد.... و به سالی سرای رفت الخ.... (ظفرنامه ص ۱۱۱ و ۱۱۲)

۱- سبب اشتها «قرشی» از آن است که کبک خان در دو فرسخی شهر نسف و نخشب قصری بنانمود زیبا و مغولان قصر را «قرشی» گویند امیر تیمور آنها را بسیار دوست می داشت پس از جنگ با الیاس خواجه برای استراحت و «طوی» بانجا رفت. ص ۱۱۱. ظفرنامه. الحاق مترجم

پی‌موقع و فرصت می‌گردید که او را به تعالی و ترقی سوق دهد. این بار نیز از خراسان به تاشکند رفت و بی‌می‌نداشت که باز برای دومین بار با مغولان منطقه «ایلی» و دشمنان موروثی ملت خودش طرح دوستی و همکاری بریزد. از همکاری گذشته سعی نمود مغولان خاندان جغتائی منطقه «ایلی» را وادار نماید که بهار بعد بماوراءالنهر حمله‌ور شوند. بدین ترتیب پس از اینکه ماوراءالنهر را یکبار از دست آنها بدر آورد باز مشغول اقدام شد که همان مغولان این بار تحت ریاست خود او بروند و ماوراءالنهر را از دست امیرحسین بدر آورند. مؤلف «ظفرنامه» با نهایت بلاغت و تسلط بر علم البیان می‌خواهد برای این دوران از زندگی امیر تیمور بهانه‌های اخلاقی بیابد و اقدامات آن کشورگشای حادثه‌جو را بر مبنای اخلاقی متکی سازد. باید در این جا متذکر شد که امیر تیمور احتیاجی نداشت که به خیانت و آنهم خیانت تام و تمام متوسل شود. امیرحسین رقیب و دشمن امیر تیمور در برابر تهدید حمله و هجوم مغولان آنهم در تحت ریاست و فرماندهی امیر تیمور دوچار وحشت و ترس شد و برقیب خود پیشنهاد نمود که صلح و آشتی کنند و برای تأیید و تقویت پیشنهاد خود اسلام را بهانه کرد و گفت چون هر دو مسلمان هستیم بهتر است با هم متحد شویم و مغولان نیمه «کافر» را که در «ایلی» و «یلدوز» سرزمین مقدس ماوراءالنهر را غارت می‌کنند برانیم.

امیر تیمور همین انتظار را داشت و اطلاع داد که این ملاحظات اخلاقی در او مؤثر افتاده است و در عالم خواب و رؤیا نیز دیده است که صلح و آشتی جای جنگ و خونریزی را گرفته است. صلح و صفا برقرار شد و وضع بهمان حالت سابق برگشت و سلطنت آن دو مانند سابق و بی‌قید جزئیات امر باز پایدار شد. امیر تیمور سرزمین «کش» را باز بدست آورد. مابقی این داستان ترکیب شده از یک سلسله مسخرگیهای مشحون از تزویر و ریای مشرق زمینی و اظهار ارادت و مودت و صلح و آشتی و در آغوش هم کشیدن آنها و ایراد مواعظ و حکم قرآنی و سپس خیانت و ناجوانمردی و عهدشکنی و قتل و خونریزی بسبک و اسلوب ترکان.

تیمور ظاهراً وظیفه و نقش یک نفر متحد رانست با امیرحسین با کمال شرافتمندی

انجام می‌داد و بهمین سبب بود که او در عصیان قلعه «کابل» و مطیع ساختن عاصیان بکمک امیرحسین شتافت و بعداً هم در رفع غائله کوه‌نشینان «بدخشان» که یاغی شده بودند به متحد و مؤتلف خود کمک و معاونت نمود. ولی این کمک و مساعدت دیگر صورت مراقبت و مواظبت و تسلط و تهدید بخود گرفته بود. امیرحسین که احساس می‌کرد ماوراءالنهر در ید تصرف رقیب او خواهد ماند بیشتر سعی می‌نمود که در افغانستان استقرار یابد. برای همین منظور او با عجله و شتاب قلعه «بلخ» را ساخت و بنابر روایت مورخین این عمل «مخالف میل تیمور» قرار گرفت.

صاحب ظفرنامه با ساده دلی می‌نویسد که: «وقتی خداوند متعال می‌خواهد واقعه‌ای روی دهد اول وسائل و اسباب آنرا فراهم می‌آورد تا همه چیز مطابق اراده او صورت پذیرد. خداوندگار خواسته بود که پادشاهی آسیا بدست توانای امیر تیمور و اولاد و اعقاب او بیفتد زیرا حکمت الهی چنین می‌خواست که تمام بنی آدم از حلاوت حکومت او برخوردار و سعادتمند شوند»^۱ این لحن عابدانه که در این مورد عجیب و بیجا بنظر میرسد برعکس کاملاً مناسب حال است. شرف‌الدین درباره لثامت و خست امیرحسین و خشونت طبع او بسط مقال می‌دهد و می‌گوید همین خصلتهای زشت و نداشتن افکار سیاسی او باعث گردید که سایر شاهان و سلاطین از او متنفر شوند. پس از تمهید این مقدمه بشرح مقداری خدعه و رنگ و نیرنگ‌های بسیار پیچیده می‌پردازد که در تمام آن‌ها خبط و خطاها بطور کلی متوجه امیرحسین بوده و حتی می‌نویسد که می‌خواسته است امیر تیمور را در دامی بیفکند و در آن دام او را بدیاری عدم بفرستد. با همه این مقدمات آنچه مسلم می‌باشد این است که امیر تیمور بدون اعلام جنگ ناگهان بامیرحسین حمله ور شد. از «کش» حرکت کرد از «آمودریا» در «ترمذ» گذشت «باختران» را که تیول رقیب خودش

۱- نظام الدین شامی نیز در ظفرنامه ص ۳۴ چنین می‌نویسد: چون اراده خدای تعالی بزوالت دولت امیرحسین تعلق گرفت سخت دلهای خلاق را از او متنفر گردانید و اخلاق او را متغیر گردانید و چون خواست که این امیر صاحبقران را والی امور عالم گرداند دلهای ارباب قلوب را بطرف او مایل گردانید و او را توفیق کارهای نیکو ارزانی داشت لاجرم دولت از امیرحسین روی پرتافت و او اسبه باستقبال این صاحب دولت آمد... (الحاق مترجم)

بود تصرف نمود. پادگان امیرحسین در «قندوز» که غافلگیر شده بود با خان بدخشان بامیر تیمور پیوستند و او غفلتاً جلوشهر «بلخ» پدیدار شد و امیرحسین بی آنکه فرصت هیچ کاری برایش وجود داشته باشد دریافت که از هر طرف محاصره و در هر امیدى بر روی او بسته شده و بدبخت چاره‌ای جز تسلیم و انصراف از سلطنت نیافت و وعده داد که بزیارت مکه معظمه برود. امیر تیمور با کمال بزرگواری و جوانمردی او را بخشید و حتی وقتی او را دید از فرط اندوه و تأثر اشک از دید گانش جاری شد ولی «بدون اطلاع او» بنابر روایت صاحب ظفرنامه اطرافیان و امیر فاتح خیل امیر فراری را بقتل رساندند قسمت اعظم اهالی بلخ نیز بگناه و جرم اینکه نسبت بامیرحسین وفاداری ابراز داشته‌اند بقتل عام دچار شدند

داستان فرار و قتل امیر حسین بعدی جالب توجه است که ننوشتن و مسکوت گذاشتن آن خطائی است منکر. بنابراین داستان فرار و قتل او را ذیلاً از ظفرنامه بقید اختصار نقل می‌کنیم چه، مطالعه در آن، طرز زندگی و حالت روحی اعظم آن دوران را بخوبی آشکار می‌سازد:

«... چون همه را خاطر از امیرحسین رسیده بود و از او ایمن نبودند از توجه حضرت صاحبقران بدفع او بغایت خرم و شادمان بودند ... امیرکیخسرو ولایت خود ختلان را گذاشته و از بیم امیرحسین بطرف «آلای» گریخته بود چون از عزم صاحبقران آگاه گشت فرحان و شادمان بمعسكر ظفر پناه پیوست و امیرجاکو نیز با لشکر ختلان برسید ... و تمام اسراء و نوینان الوس جغتائی کمر مطاوعت بر میان جان بسته بتقدیم مراسم هواداری و خدمتکاری اتفاق نمودند.

کمر بسته گردن کشان بنده‌وار بدرگاه آن خسرو کامگار

حضرت صاحبقران جمعی بهادران کاردان را برسم نقلای از پیش روان ساخت و از جانب امیرحسین نیز جماعتی پیش آمده بودند شیخ علی بهادر که

بنوك سنان پیل برداشتی سپاهی بیک حمله برکاشتی

چون ایشانرا بدید تیغ کین برکشید و چون شیر عرین حمله کرد و خطای بهادر که

در آهنگ چون شیر غرنده بود که در جنگ شمشیر برنده بود

از طرف دیگر حمله آورد و جنگ در گرفت حضرت صاحبقران سیور شتمش-

اغلن را باسم خانی موسوم گردانید و متوجه شهر بلخ نمود و با ... کمک «زنده‌حشم» پسر محمد خواجه مأمور نمود قلعه بلخ را که به هندوان مشهور است بگیرند. جنگ شدیدتر شد

و امیرزاده عمرشیخ که جوانی ۱۶ ساله بود بر مرکب جلادت آثار شجاعت و نجابت بظهور رسانید و از قضا تیری بر پشت پایش آمد که از زیر قدم سربدر کرد. چابک دستان صنعت جراحی سیخی گرم کرده آن جراحت را چنان داغ کردند که سیخ از طرف دیگر بیرون آمد و آن شاهزاده دلاور با وجود صغرسن هیچ اضطرابی بخود راه نداد. «از آن پر هنر بی هنر چون بود.» روز دیگر از قلعه جمعی از خاصگان امیرحسین جلادتی نموده بیرون آمدند و از باد حمله دلاوران نیران محاربه و قتال اشتعال یافت و امیرحسین از مشاهده کارزار کار خود را زار دید و تدبیر واقعه بیرون از حیز قوت و اقتدار. امیر تیمور کسی نزد او فرستاد و پیغام داد که صلاح او در انقیاد است و او پسر بزرگ را با خانی که برگزیده بود بیرون فرستاد و جواب داد که سلوک جاده متابعت را کمر مطاوعت بسته ام التماس من آن است که از خون من در گذری و متعاقب آن شخص دیگری فرستاد و بالعن پر از عجز و مسکنت پیغام داد که بکلی دل از ملک و آل وحشت و اقبال برداشته ام

«نصیب تو ملک است و فرمانروائی مرا بهره از بخت بد بینوائی»

درخواست من همین است که مرا راه دهی تا بیرون روم و بجانب کعبه معظمه توجه نمایم. حضرت صاحبقران ملتس او را پذیرفت و فرمود که هیچ آفریده ای معترض او نشود تا بیرون آید و هر کجا که خواهد رود. امیرحسین باز پیغام فرستاد که فردا بیرون می آیم و دلخواه من آنست که عهد کنیک کسی قصد جان من نکند. امیر تیمور بر حسب دلخواه او عهد کرد و قضیه بر آن قرار یافت که روز دیگر بیرون آید و سلامت برود. چون امیرحسین را نقض عهد در نهاد بود بر آن سخن اعتماد نمود و هم در آن شب با پای پیاده و دو نوکر از قلعه بیرون آمد و چون از فرط توهم و ترس نمی دانست کجا رود و چون روشنی صبح نیز آغاز غمازی نهاد از بیم جان به سناری که در میان مسجد آدینه بود برآمد و پنهان شد و فحوائی نظم مولانا جلال الدین روسی

«بسر مناره اشتر رود و فغان برآرد که نهان شدم من اینجا مکنیدم آشکارا»

بر حسب اتفاق شخصی اسبش گم شده بود و بهر طرف در طلب آن می شتافت و او را نمی یافت. بخاطرش آمد که بالای منار برآید و اطراف و جوانب را احتیاط نماید شاید گمشده خود را باز یابد. چون بمناره برآمد امیرحسین را دید و بشناخت. امیرحسین که در زمان رفاه و امن دیناری بخنجر گذاری و نانی پهلوانی نمی داد از خوف سر یک گشت مروارید براه آن شخص نهاد و تقبل نمود که اگر از آن ورطه رهائی یابد رعایت او حسب المقدور بجای آورد و بزاری درخواست کرد و سوگند داد که حال او بکسی نگوید. آن کس او را بعهد و پیمان ایمن گردانید و روان از مناره فرود آمد و در آن پیش حضرت صاحبقران شتافت و صورت واقعه و حکایت وزاری و درخواست امیرحسین را بتفصیل راند. از این داستان همگی مطلع شدند و سوار و پیاده به تعجیل رو به مسجد نهادند. امیرحسین چون از بالای منار توجه مردم مشاهده کرد دست امید از جان شیرین شسته پپای و دهشت از آنجا فرود آمد و در مسجد از سر خوف

بسوراخی پنهان شد و از بخت برگشته گوشه‌ای از جامه‌اش بیرون بماند. طلبکارانش او را پیدا کردند و دست بسته پیش حضرت صاحبقران آوردند. امیر تیمور نخواست که بهیچوجه از عهد تجاوز نماید با امراء گفت من از خون او گذشته‌ام و بساط انتقام او در نوشته. چون او را از مجلس همایون بیرون بردند امیر کیخسرو ختلانی زبان تظلم برگشاد که امیر حسین برادر من کیقباد را کشته است یفرمائید او را بمن سپارند تا بمقتضای شرع او را بقصاص رسانم. در این حالات تذکر حقوق مصادقت و مؤانست قدیم و یاد وصلت و قرابت که بواسطه مهد علیا اولجای ترکان میان حضرت صاحبقران و امیر حسین واقع شده بود شعله حزن و اندوه در کانون اندرون آنحضرت بنوعی بر افروخت که آب تحسر از دیده مبارک آن حضرت چکیدن گرفت ... امیر اولجایتو از مشاهده آن حال اندیشه کرد که چون حضرت صاحبقران در این مقام است امیر حسین از این ورطه جان بدر خواهد برد و ... پنهان بامیر کیخسرو و امیر مؤید اشارت کرد و ایشان از مجلس بیرون آمدند و بی‌طلب رخصت از حضرت صاحبقران سوار شده بتاختند و کار امیر حسین بساختند و تن او را از جان و جان خود را از اندیشه بنی و طغیان او پرداختند. بدستور امیر تیمور جسد امیر حسین را در گنبد خواجه «عکاشه» دفن کردند. دو پسر او موسوم به خواند سعید و نوروز سلطان را کشتند و دو پسر دیگرش جهان ملک و خلیل سلطان بهندوستان گریختند و در آنجا نیست شدند. خواتین و متعلقان امیر حسین را با تمامت خزائن و دفائن که بدست حرص و اسماک جمع کرده بود پیش حضرت صاحبقران آوردند. امیر تیمور از خواتین امیر حسین سرای ملک خانم دختر قزان سلطان خان و الوس آغا دختر بیان سلدوز و اسلام آغا دختر خضر یسوری و طغی ترکان خاتون را رقم اختصاص کشید و سونج قتلغ آغا دختر ترمه شیرین خان که حرم بزرگ امیر حسین بود به بهرام جلایر داد و دلشاد آغا را بزنه‌محشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را بامیر جاکو داد ... الخ. ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی چاپ کلکته ص ۲۰۰-۲۰۷)

امیر تیمور پادشاه ماوراءالنهر - امپراطوری تیموری

این داستان جنائی‌آینه تمام نمای امیر تیمور است. خصصت بارز او ماکیاولیسم شدید (یعنی رفتار جنایت آمیز و کرداری است آمیخته بتزویر و تدبیر که مطلقاً حس انفعال و شرم و آزر در آن وجود ندارد)^۱ او ریا و مکر و دروغ را

۱- مؤلف محترم در اینجا لغت «ماکیاولیسم» Machiavélisme را بکار برده و این جانب معنی و مفهوم

پایه « مصالح عالیله دولت » رسانده است. ناپلئونمی است با روح « فوشه »^۱ یا « فیلیپ »^۲ دومی است که از « آتیلا » بوجود آمده باشد.

۱- منظور صراحت گفتار و دلاوری ناپلئون کبیر است و خیانت پیشگی و ناجوانمردی « فوشه ». آن یک مظهر مردانگی و رشادت و این یک مظهر خیانت و تزویر و دروغ. ناپلئون کبیر البته در ضمن تفاخر بفتوحاتی که نموده بدون ذره‌ای کزافه و مبالغه گفته است: « من سرحد دلاوری و رشادت را بعقب راندم » این عبارت را با خطی جلی در کنار مقبره او تکر کرده‌اند. با اشاره باین عبارت روشن و صریح می‌توان گفت که « فوشه » نیز « سرحد خیانتکاری و ناجوانمردی را بعقب رانده است ». وی در ابتدا با انقلابیون ساخت و بعد با آنها خیانت ورزید. قیامی را که در شهر « لیون » در بحبوحه انقلاب بروز کرد او با نهایت خشونت از بین برد. بسمت وزارت نظمیه و پلیس از طرف ناپلئون منصوب شد و پس از واقعه « صد روز » به‌ولی نعمت و کسی که همه چیز باو داده بود خیانت ورزید و پیاس این ناجوانمردی تارسیدن « شارل دهم » بسلطنت فرانسه بر مقام خود باقی ماند و بعد بسمت وزیر مختاری به « درسد » Dresde منصوب شد. چون روزی با یدخائن نیز بجزا پرسد در نتیجه فشار مردم دولت فرانسه او را از مقام وزیر مختاری معزول نمود. فوشه از ترس مردم تابعیت فرانسوی خود را ترک نمود و بتابعیت اطریش درآمد و به بندر « تریست » که آن زمان باطریش تعلق داشت رفت و در آنجا در گذشت. در زبان فرانسه نام وی مرادف است با خیانت. (الحاق مترجم)

۲- با نهایت اختصار فیلیپ دوم پادشاه اسپانی را معرفی می‌کنم تا حق مطلب ادا شده باشد. این پادشاه خودخواه و سفاک و جاه پرست قریب ۷۱ سال عمر کرد (۱۵۹۸-۱۵۲۷) پدرش « شارل کن » پادشاه اسپانیا و مادرش « ایزابل » دختر پادشاه پرتغال بود. در سن ۱۶ سالگی پدرش برای مدت کوتاهی از اسپانیا سفر کرد و او را سواً به‌نیابت سلطنت معرفی نمود. پس از چندی فیلیپ با « ماری تودوره » دختر هانری هشتم پادشاه انگلستان که بعدها بلقب « ماری خونخواره » ملقب شد ازدواج نمود و در نتیجه این ازدواج سلطنت هلند نصیب او گردید. « شارل کن » از سلطنت کناره نمود و پادشاهی اسپانیا بسمت فیلیپ دوم افتاد. در این قرن شانزدهم مذهب مسیح با اشاعه افکار مذهبی « لوتر » و « کالون » Calvin دنیای عیسویت را بدو گروه قوی و دشمن تقسیم نموده و جنگهای مذهبی اروپا را بخون و خاک کشانده بود. فیلیپ دوم خود را مدافع و محامی دنیای کاتولیک جلوه داد و با نهایت قساوت و سفاکی پیروان « لوتر » و « کالون » را تعقیب می‌نمود و دست‌مسته آنها را به‌دار می‌آویخت و می‌کشت و می‌سوزاند. فیلیپ دوم که خود را اصیل‌ترین سلاطین و شایسته‌ترین پادشاهان جهان می‌پنداشت در باطن سلطنت جهانی را حق خود می‌دانست و مدعی بود که اسپانی باید جهان مدار و پیشوای مسیحیت کاتولیک باشد. هر کس را که مخالف سیاست خود می‌پنداشت و هر کس را که می‌خواست محو و نابود کند بجزم اینکه از جاده طریقت حق کاتولیک منحرف شده می‌کشت و می‌سوزاند. بدین ترتیب مذهب یک حربه‌برنده‌ای بود که او علیه مردم اعمال می‌کرد. بعدها با دولت انگلستان اتحاد نمود و با فرانسه جنگ کرد ولی پس از مرگ ملکه « ماری تودوره » با فرانسه طرح دوستی ریخت و یکی از دختران خاندان سلطنتی فرانسه را برای ازدواج با پسر خودش « دون کارلوس » خواستگاری نمود. ولی رفتار وی با پسر خودش بعدی خشن و غیرانسانی بود که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد. مثلاً وقتی که نامزد آن پسر پینوا از فرانسه وارد شد فیلیپ دوم بخود گفت که این چنین دختری زیبا شایسته خود من است نه پسر من و علی‌رغم اشکباریهای « ایزابل » و « دون کارلوس » و اصرار و الحاح آنها آن دختر جوان را برای خودش بجهالة نکاح در آورد. بالاخره پسر ناکام و پینوای او از فرط ظلم و ستم این پدری که خود را پیشوای مذهب « کاتولیک » و علمدار دین مسیح می‌دانست دیوانه شد و از غم و غصه مرد. ماجرای استبداد طبع و ظلم و ستم و عشق و حرمان و جنون را نویسنده شهیر آلمانی « شیلر » در نمایشنامه معروف خود « دون کارلوس » شرح داده که از هر حیث لایق مطالعه است. فیلیپ بفکر تسخیر انگلستان افتاد و مصمم شد با ملکه الیزابت اول ازدواج کند تا بدین وسیله انگلستان را تسخر سازد. تقاضای او را ملکه « الیزابت » رد کرد و فیلیپ دوم بحریه‌ای بسیار قوی مجهز نمود که در تاریخ بنام *Invincible Armada* بقیه پاورقی در صفحه بعد

تیمور مردی بود « جلدی و عبوس و دشمن وجد و نشاط » مانند همان فیلیپ دوم تلخ بود و ترشرو و مانند او متورع و ظاهرالصلاح. سربازی بود پراز جنبش وحدت، و فرماندهی بود مجرب و محتاط. با این خصائل باید گفت که وی دومتدار و حامی هنرمندان و فضلا و ادبا نیز بود و مانند شیرازیان شعر را دوست داشت و از شعر فارسی لذت می برد. بطور خلاصه این بود صفات و خصائل آن کسی که باتسخیر بلخ خود را حکمروا و مالک آسیای مرکزی کرد.

تیمور از روی حساب و مطالعه با تائی و آهستگی خود را بمدارج عالیہ رساند و با خونسردی کامل در برابر حوادث خود را خرد و حقیر و خمیده می نمود و چون ضرورت اقتضا می کرد حتی بجلای وطن هم تن در می داد. این حالات او ناگزیر شخص را بیاد چنگیزخان می اندازد و تحولات زندگی او را بخاطر می آورد. امیر تیمور نیز مانند کشورگشای مغول بدایت حالش چندان روشن نیست. در ابتدا مجبور شد زیر دست و تحت امریکنفر امیرحسین که شاه بی لیاقتی بود خدمت کند همانطور که چنگیزخان نیز در ابتدا در خدمت مرد نالایقی مانند «وانگ خان» کار می کرد. فرار تیمور بخراسان و زندگی ماجراجویانه او از سیستان تا تاشکند روزهای بد و پراز محنت چنگیزخان را در کنار نهر «بلجونه» بیاد می آورد. امیر تیمور برای قطع رابطه با امیر حسین علل قضائی و حقوقی ابداع کرد همانطور که چنگیزخان نیز برای ترک دوستی با شاه «کرائیت» عذرهای قانونی و حقوقی را بهانه ساخت.

در ظفرنامه نطقی است شبیه بسبک مورخ و نویسنده معروف ایتالیائی «تیت لیو». در خلال سطور آن نطق افکار مذهبی اسلام با سادگی بیان و منطق یک چوپان مغولی تلفیق گردیده و مطالعه آن خواننده را بیاد آن گله های شاعرانه

بقیه پاورقی از صفحه قبل

«لشکر شکست ناپذیر» نامیده شده است. ولی این بحریه قوی چنان دچار شکست شد که گوئی با آن شکست نیروی دریائی اسپانی نیست و نابود گردید. بعدها پادشاه پرتغال موسوم به «سیاستین» Sebastian وفات یافت و فیلیپ دوم پرتغال را تصرف نمود. ۱۹ ژوئیه ۱۵۸۸ این بود بطور بسیار خلاصه شرحی از زندگی فیلیپ دوم که وی در خودخواهی و غرور و جاه طلبی سرآمد اقران بوده است. و برای اطفاء شهوت جاه و مقام از هیچ منکری روی بر نتافت (الحاق مترجم)

و شکایات صمیمانه‌ای می‌اندازد که در «تاریخ سری» مندرج است^۱. ولی وقتی که تیمور حق را بجانب خود می‌داند و با اتکاء بآیات قرآنی خود را محق می‌پندارد برای محو خیانت و برانداختن حق ناشناسی (خواه واقعی و خواه فرضی) به متحد خود حمله ور میشود و بنویت خود با خیانتکاری او را غافلگیر می‌کند و بهلاکت می‌رساند. این همان عملی بود که چنگیزخان نیز با طغریل نمود^۲.

فقط تفاوت در این است که چنگیز مقصود و مراد خود را تا آخر انجام داد. او خود را مستقیماً خان و شاه شاهان و شاه منحصر بفرد دنیا و مافوق دیگران اعلام نمود. چنگیز باین فکر نیفتاد که بیهانه اینکه او یک امیر یا یک خان درجه دومی است باید در بالا و مافوق خود شبیح یکی از اولاد سلاطین قدیم مغول را که سلطنت حق مشروع او بوده است جای دهد. باین فکر هم نیفتاد که شرق اقصی را بگیرد و فرزند کهریکی از شاهان کرائیت یا فرزند یکی از پادشاهان سلسله «کین» را در آنجا بسطنت بنشاند. با تصرف و تسخیر بلخ امیر تیمور خود را شاه بلخ اعلام نمود و بتاریخ دهم آوریل ۱۳۷۰ (۴ شنبه ۱۲ ماه رمضان ۷۷۱) «بر روی تخت سلطنت رفت و تاج زرین را بر سر خود گذاشت و کمر بند سلطنتی را در حضور شاهزادگان و امراء خودش بر کمر بست و در این موقع تمام بزرگان و شاهزادگان بزانو افتادند.» صاحب ظفر نامه می‌نویسد که وی خود را وارث و دوام دهنده چنگیزخان و جغتای اعلام کرد. ولی این عنوان گذاری در حالت تردید و تمجمج بود. فقط در سال ۱۳۸۸ امیر تیمور صراحتاً عنوان و لقب «سلطان» را اختیار نمود. در همان وقت هم جرأت نکرد که آن امپراطوران بی‌نام و نشان و بی‌لیاقت خاندان چنگیزخان را حذف کند و از بین ببرد و حتی خان «کابل شاه» که سابقاً با کمک خود امیر تیمور و امیر حسین بر سریر سلطنت نشسته بود اخیراً علیه تیمور ابراز فعالیت می‌نمود و بنفع امیر حسین قیام و اقدام می‌کرد. صاحب تاریخ

۱- بمصنعات ۳۴۷ و ۳۵۰ همین کتاب رجوع کنید.

۲- در این موقع امیر تیمور مردی ۳۴ ساله بود و

۲- به ص ۳۴۹-۵۰ همین کتاب رجوع کنید

زرو گوهرش بر سر افشاندهند ورا شاه صاحبقران خواندند ۱۲ رمضان ۷۷۱ الحاق مترجم

رشیدی (بنابر ترجمه دنسیون راس ص ۸۳) می‌نویسد که امیر تیمور در واقع بفکر اقتاد که از خان صرفه‌نظر کند ولی بزودی متوجه شد که برای اینکه سلاطین محلی و امراء ماوراءالنهر از او اطاعت نمایند بهتر است سلطنت و قدرت خود را در پناه اصول حقوقی غیرقابل بحثی قرار دهد. بنابراین کابل شاه را بهلاکت رساند و جای او را یکی از اولاد چنگیز خان که نسبت به خود او از هر حیث مطیع و منقاد بود واگذار کرد. این شاه‌نامش «سیورقتمیش» (سیور غتمش است) که از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۸ بدستور امیر تیمور، خان ماوراءالنهر تیموری بوده. پس از مرگ «سیور غتمش» پسر او موسوم به محمود خان را بجای او نشاند و او نیز در سال ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲ باصطلاح «سلطنت» نمود. در تمام فرامینی که از طرف دولت تیموری صادر شده با کمال اعزاز و احترام نام فرزندان و اعقاب آن سلسله جلیله قید شده است. شکی نیست که آنها شباهی از سلطنت بیشتر نبودند و سراپا مطیع و منقاد او امر امیر تیمور بودند و بدستور و اشاره او عنوان سلطنت می‌یافتند و اسمی بودند بی‌مسمی که هیچکس از آنها حساب نمی‌برد و بآنها اعتنا نداشت. میرزا محمد حیدر دولات (دوغلان) می‌نویسد که «در این عصری که ما زندگی می‌کنیم با سلاطین ما در سمرقند مانند زندانیان سیاسی رفتار می‌شود».

حقیقت و واقع این است که امیر تیمور موضوع حاکمیت سیاسی را من‌غیر- مستقیم و مانند متشرعی که بقوت استدلال بخواهد بمسئله‌ای جنبه شرعی بدهد مورد توجه قرار میداد. او جرأت نمی‌کند که حق و قاعده تازه‌ای بنیاد نماید و فقط در عمل وضع تازه‌ای بوجود می‌آورد و بجای تسلط مغولان تسلط ترکان و بجای امپراطوری مغول امپراطوری ترک را ایجاد می‌کند. ولی ادعا می‌کند که از لحاظ حقوقی، هیچ تغییر و تحولی روی نداده است و حتی هیچوقت نگفت که یاسای چنگیزی را باطل و «شرایع» اسلامی را بجای آن مجری می‌دارد. برعکس ابن عربشاه او را نامسلمان میداندا گرچه این نسبت بنظر ما عجیب جلوه می‌کند «زیرا او یاسای چنگیز را بر قانون اسلام ترجیح داده است» (ابن عربشاه ترجمه ساندروس ص ۲۹۹)، محتمل است که این اتهام از لحاظ صوری موجه باشد زیرا

امپرتیمور در نظر اهالی و سکنه آسیای مرکزی میل داشت دوام دهنده اصول چنگیزخانی باشد و اصلاً چنگیزخانی نوظهور جلوه کند ولی در عمل برعکس بآیات قرآن استناد می نمود امام ها و صوفیه تفوق و پیشرفت او را پیش بینی و به جنگهای او جمله و عنوان «جهاد» و جنگهای مذهبی می دهند. اگرچه علیه سایر مسلمین باشد. (غالباً جنگهای او با سایر ملل مسلمان بود)، کافی بود که آن مسلمانان را به سستی در اصول مذهب متهم نمایند مانند جغتائی های «ایلی» یا «اویغوری» که بتازگی بمذهب اسلام در آمده بودند یا مانند سلاطین دهلی که در مذهب تساهل میکردند و میلیون ها اتباع هندوی خود را در معرض قتل عام قرار نمی دادند...

امپراطوری تیمورلنگ بدین ترتیب از آغاز پیدایش دارای عیب و نقص ذاتی بود استحکام نداشت و فاقد روشنی و صراحت و بنیاد امپراطوری چنگیزخانی بود. از لحاظ فرهنگ و تربیت ترکیبی بود «ترک و ایرانی» از لحاظ تشکیلات حکومتی بنائی بود ترک و چنگیزی و از لحاظ سیاسی و مذهبی مغولی و عربی. از این حیث می توان گفت که امپرتیمور مانند «شارل کن» در ضمیر و در نفس خود واجد چندین شخصیت مختلف بوده است. این ضد و نقیضهائی که در وجود او هست ولی بطور آشکار دیده نمی شود با اقدامات او جلاء و رنگ و رونق گیرنده ای می دهد و براعتلاء قدر و منزلت او می افزاید زیرا امیر تیمور حقیقتاً و واقعاً شخصیتی بیهمتا و مافوق دیگران داشته است او وجود فوق العاده ایست که از تمدنهای مختلف میگذرد و در سرحد دو دوران با عظمت تاریخ جای میگیرد. این مرد بلند - بالا و بزرگ سر و سیاه چرده که با پای لنگ همیشه بر فراز این دنیای خاکی در تاخت و تاز بود. این مردی که با یکدست مجروح همیشه شمشیر می کشید و این تیراندازی که «کمان را تا نزدیک گوش خود» می آورد مانند چنگیزخان همیشه توفیقی رفیقش بود و مانند او بر زمان و دوران خودش حکومت کرد. پس از فوت چنگیزخان امپراطوری او با شاهان کم لیاقت و سلاطینی که غالباً بی عرضه بودند دوا می یافت. ولی امپراطوری تیمور با اولاد و احفادی پر از استعداد و فطانت و حتی با نوابغی مانند شاهرخ، والگ بیگ و حسین باقرا و «بابر» بزودی از بین رفت

و محدود شد بماوراءالنهر که وطن و زادگاه آنها بود و بضمیمه آن که خراسان بود و بس. علت دوام و بقای امپراطوری چنگیزخانی از این حیث است که بر روی پایه های محکم و استواری ساخته شده بود. چنگیزخان امپراطوری کهن سال مغولستان و امپراطوری جاودانی مرغزاران را که مرکز آن بر روی «اورخون» جای داشت احیاء نمود. آن امپراطوری از زمان «هیونگ نو» های سالخورده و امپراطوری «هون» ها دست بدست گشته و به «ژوان - ژوان» ها رسیده بود. و از آنها به هیاطله و باز به «ژوان ژوان» ها و از اینها بدست «توکیو» ها رسیده و از اینها نیز به اویغوریان رسیده و در موقع تولد چنگیزخان آن امپراطوری در شرف این بود که از ایغوریان به «کرائیت» ها برسد. در این امپراطوری یک قالب مادی و «فیزیکی» وجود داشت که همان مرغزار می باشد و یک قالب و اساس نژادی و اجتماعی موجود بود که آن خوی و خصیلت صحرانوردی ترك و مغولی است و این اساس بسیار متین و محکم بود زیرا فوق العاده سهل و ساده و تابع یک قانون طبیعی بود که شبان صحرانورد و چوپان بیابان گرد را وادار بفارترگری مینمود تا بتواند از زراعت و کشت و کار مردم مقیم و زارع استفاده نماید. بنا و تأسیس و احیاء امپراطوری مرغزاران تابع همین قانون جغرافیای انسانی است و بس. تاروزی که در آینده دور مردم مقیم و شهرنشین بتوانند سلاحی علمی اختراع کنند و تفوقی مصنوعی بدست آرند تا آن چنان روزی - مردم صحرانورد بر آنها تسلط خواهند داشت و با فواصل غیر منظم امپراطوری آنها تشکیل می شود و مانند شطی که طغیان کند آنها را در زیر امواج خود فرا می گیرد.

اما برای این امپراطوری که تیمور تأسیس می کرد هیچ یک از این پایه ها وجود نداشت. ماوراءالنهر او فقط صورتاً و ظاهراً مرکزیتی جغرافیائی داشت. می خواهم بگویم و منظورم این است که اصلاً یک مرکز نیرو و قدرت متحرك در آن موجود نبود. عوامل و جهاتی که در پایان قرن چهاردهم آنرا یک مرکز ضد طوفانی قرار داد واقعاً و حقیقتاً عواملی اتفاقی بوده است. در طول تاریخ آسیا دو نوع تسلط و جهاننداری پدیدار شده است: یکی تسلط و حکمفرمائی تمدنهای قدیمی ملل مقیم

و شهرنشین مانند چین و هند و ایران و غیره که علی‌رغم تمام تحولاتی که روی داده بتدریج بر «بربریت» فائق شده است. و این تفوق بیشتر از راه تحلیل بردن و بومی‌ساختن تدریجی آن اقوام حاصل شده است تا از راه زور و شمشیر و آن‌دیگر در مرکز و قلب قاره آسیا نیروی وحشیانه صحرانوردان و بیابان‌گردان بود که مقاومت ناپذیر بود زیرا آنها از فرط گرسنگی مانند گرگ در صدد یافتن قوت لایموت خود بودند و بهر ترتیبی که بود و هر موقعی که دست می‌داد گاو و گوسفند و ربه مردم مقیم و شهرنشین را بغارت می‌بردند. وضع امپراطوری ماوراءالنهری تیمور با هیچ یک از این دو حالت و این دو هیئت تطبیق نمی‌کرد. معهذا اگر باوجود این ترتیب امیر تیمور موفق شد که چندین سال دنیای کهن را زیر و زبر کند علت آن فقط در شخصیت خارق‌العاده او بود که ذات و طبیعت وی را با معنای نام ترکی او تیمور یعنی آهن واقعاً تطبیق می‌داد. تیمور یعنی مرد آهنین. در پایان این قرن چهاردهم بین «تاشکند» و «آودریا» سپاهیان قهار و سلحشوری پدید آمدند که از لحاظ نژاد مخلوطی بودند از آن نژاد آهنین آسیای کهن یعنی ترك و مغول ولی تربیت آنها مطابق بود با نظم و نسق آهنین چنگیزخانی. باز تکرار می‌کنیم که این واقعه‌ای بود زودگذر و اتفاقی. همین ترکان ماوراءالنهری علی‌رغم دلاوری و جلا دستان قبل از پیدایش و ظهور چنگیزخان مردمی بودند لجام گسیخته و عاری از هرگونه نظم و نسق و انضباط. بطور نمونه و شاهد می‌توان سرنوشت شوم و حزن‌انگیز جنگجویان خوارزمی قرن سیزدهم سلطان محمد یا جلال‌الدین منکبرنی را در نظر آورد و دیگر محتاج نیست از سرنوشت شوم سنجر سخنی بگوئیم. بوضع پراز هرج و مرج ترکمن‌ها و قریزهای دوران تازه‌تر تاریخ نیز نمی‌پردازیم زیرا واقعاً نیازی بشرح و وصف آنها نیست. بنا بر روایت ظفرنامه ترکان ماوراءالنهری ایام امیر تیمور بسیار منظم و با ترتیب و انضباط بودند و می‌توان گفت که «دیسپلین» در خون و عروقشان نفوذ یافته بود. قبل از اینکه فرمان صادر شده باشد صف‌آرایی بعمل آمده بود و قبل از اینکه نفیر شیپور و طبل برخاسته باشد عساکر حدس می‌زدند و در می‌یافتند چه امری صادر خواهد شد و در نتیجه دو قرن اجرای «یاسا»

جوانان آنها بتمام رموز و فنون جنگ آشنائی کامل یافته بودند . عبور امیر تیمور و راه پیمائی های او از سرزمینهای سرد و منجمد سیبری یا از مناطقی حاره هند دلیل بارز و برهان قاطعی است برای تأیید این مطلب . این رزمیانی که از رشادت و جلادت ترك با نظم و نسق چنگیزخانی بوجود آمده بود قریب دو قرن در جای خود مانده و ضرب شستی از استعداد جنگی خویش بروز نداده بود . اهالی «اورخون» با قویلای قآن تمام شرق اقصی را مسخر نمودند . ساکنان «اردوی زرین» تا دروازه های شهر وین تاخت و تاز کردند و عساکر هولاکو تا انهار و جویبارهای مصر جلو رفتند . فقط این « ترك و مغولان » سلطنت نشین « آسیای مرکزی » یعنی تركستان جغتائی بود که بین سه « الوس » چنگیزخانی متوقف مانده و قدرت نمائی نکرده بود . ناکهان سدهائی که گرد آنها وجود داشت شکسته شد دیگر خاناتی در ایران وجود نداشت که از پیشروی ماوراءالنهریان بسمت مغرب جلو گیری نماید . « اردوی زرین » دچار انحطاط شده و مانعی در شمال غرب برای پیشروی آنها موجود میشود مغولستان هم دچارانهدام و ویرانی گردیده بود و نمی توانست از پیشروی آنها بطرف صحرای گویی جلو گیری کند و سلطنت دهلی نیز دچار ضعف و فتوری شده بود که مانند اوایل دوران جغتائی های دیگر نمی توانست از شط سند دفاع نماید . ماوراءالنهریان امیر تیمور از تمام این جهات یعنی غرب و شمال و جنوب و شرق پیورش و هجوم پرداختند . برای جبران آن مدت طولانی که بیحرکت و جامد مانده بودند . برای باز یافتن اوقاتی که فتح و فیروزی فقط مخصوص اولوس های سرحدی ترك و مغول بود اینک می بایست اینها همت گمارند . برای اینها که از جلال و شوکت و منافع لشکر کشیهای فاتحانۀ مغولان دور مانده بودند اینک فرصتی رسیده بود که بترکتازی پرداخته مال و منال و شوکت و جلالتی بدست آورند . حماسۀ تیموری (اگر بشود یک سلسله خیانت و غدر و تزویر و قتل عام را حماسه نامید) هر چند از لحاظ نژادی ترك بود ، مع هذا همان حماسۀ مغولی است که با تأخیری ظاهر و پدیدار شده است .

تصرف و تسخیر خوارزم از طرف امیر تیمور

کشور گشائی و فتح و فیروزیهای امیر تیمور از ساحل شط «ولگا» بدمشق و از «ازمیر» به شط «گنگ» و از آنجا تا «یلدوز» کشیده شده و بسط یافته بود و این لشکر کشیها در کشورهای مختلف که متعاقب هم روی داده بود تابع هیچ نظم و ترتیب جغرافیائی نبود. امیر تیمور از تاشکند می‌شتابد و بشیراز و تبریز و خجند می‌رود و حرکت او مربوط بحمله و هجوم دشمنان اوست. مثلاً فلان پیکار او در روسیه بین دو لشکر کشی که در ایران می‌نموده روی داده است و یا فلان لشکر کشی او بآسیای مرکزی بین دو هجوم و ایلغاری است که در قفقازیه می‌کرده است. در این باره می‌توان گفت که آن فعالیت چنگیز خانی وجود نداشته و این پیکارها بسادگی تقسیم نمی‌شده است و مثل چنگیز خان جنگهای مغولستان در ابتدا و بعد جنگهای شرق اقصی و بعد جنگهای ترکستان و افغانستان و بازگشت بشرق اقصی روی نداده است. لشکر کشیهای تیمور همگی درهم پیچیده و مخلوط میشد. چنگیز خان هر جا که به جنگ می‌رفت هر چه را بود محو و نابود می‌کرد اما تیمور در پایان فتوحات خود (سوی فتح خوارزم و ایران که جنگها و فتحهای آخرین او بود) برمی‌گشت و هیچ یک از مشکلات را حل نمی‌نمود. بدیهی و قطعی است که او با نهایت دقت دشمنان خود را معدوم می‌کرد بهمان اندازه‌ای که سابقاً فاتح و جهانگشای مغول معاندین خود را برمی‌انداخت و نیز دشمنان خود را بهلاکت می‌رساند. اهرامی که تیمور با کله و سر مردم بنا نموده با کمال صراحت و وضوح طرز رفتار او را آشکار می‌سازد. معهذا کسانی که از این قتل عام‌ها جانی سلامت بدر می‌بردند درس وحشتی را که داده شده بود فراموش می‌کردند. بدو بطور نهائی و سپس بطور آشکار رایت طغیان و لوای عصیان برمی‌افراشتند و باز همان صحنه‌های وحشت‌زای پدیدار می‌گردید. این چنین بنظر می‌رسد که این اهرام خون‌چکان هدف اصلی را از نظر تیمور مکتوم و مستور می‌نمود و او را به هدف واقعی خود

نمی‌رساند. امیر تیمور بغداد، بروسه، سرای، قراشهر و دهلی را غارت و تاراج نمود ولی با تمام این قتل و غارتها «امپراطوری عثمانی» یا «اردوی زرین» یا خانات مغولستان جملگی بر جای باقی ماندند و حتی سلطنت هند و یا پادشاهی جلایریه عراق عرب پس از رفتن او قد علم کردند و اثبات وجود نمودند، تیمور مجبور شد که سه بار خوارزم و شش تا هفت بار «ایلی» (این منطقه را فقط در موقع جنگ در تحت تصرف داشت) و دو بار ایران شرقی و لااقل سه بار ایران غربی را تصرف نماید و دوبار بروسیه لشکر کشی کند.

با چنین شرائطی جنگهای تیمور هیچوقت پایان نمی‌پذیرفت او میبایستی که همیشه «آن‌ها را از سر بگیرد» بدین ترتیب بود که متعاقباً جنگ و پیکار روی می‌داد. با اینکه چه از لحاظ سوق‌الجیشی و چه صرفاً از لحاظ عملیات جنگی و «تاکتیک» تمام جزئیات امر با نهایت دقت مراعات میشد معهذا از لحاظ سیاسی این جنگها بنظر نامربوط و از هم گسسته جلوه‌گر می‌شود. به همین جهت شرح آنها برحسب ترتیب سنوات و تقدم و تأخر تاریخی محاربات، پراکنده‌گی و حتی عدم هم‌آهنگی آنها را ظاهر می‌سازد و نفعی جز نشان دادن شخصیت افسانه مانند قهرمان داستان ندارد. از جهت روشن ساختن تاریخ بهتر است وقایع را برحسب نواحی اشغال شده مورد بحث و مطالعه قرار دهیم و مطلب را از ماوراءالنهر آغاز کنیم و سپس بنواحی اطراف آن بپردازیم. بدین ترتیب پیکارهای امیر تیمور را در خوارزم و ترکستان و ایران و روسیه و آسیای صغیر و هندوستان مورد بحث قرار خواهیم داد.

خوارزم یعنی سرزمین فعلی خیه که در مسیر سفلی «آمودریا» واقع است و مصب همان نهر که در دریاچه آرال می‌ریزد. چنانکه قبلاً دیدیم در تاریخ شرق آنهم در اواخر قرن دوازدهم میلادی و در ۱۸ سال اولی قرن سیزدهم با سلسله خوارزمشاهی ترک‌نژاد نقشی بسیار مهم ولی زودگذر و بیدوام برعهده گرفت. چنگیزخان آن سلسله را در سال ۱۲۲۰ از خوارزم بیرون راند. پس از اخراج این سلسله خوارزم اصولاً بخانات قباچاق منضم شد و بعداً آنرا از تحت نفوذ خان قباچاق «برکا» بدر آوردند و «الغو» خان جغتائی بین سنوات ۱۲۶۰ و ۱۲۶۴ آنرا ضمیمه

خانات خود نمود^۱. از آن تاریخ خوارزم جزء لایتجزای خانات جغتائی شد و این الحاق با شرائط جغرافیائی آن بلاد بهتر و بیشتر تطبیق می نمود. ولی این تصرف هم بیدوام ماند و بنابر تحقیقاتی که بارتولد نموده کمی بعد خوارزم بین خانات قبیچاق که شامل مصب سیحون و «اورگنج» بود و خانات جغتائی که شامل ناحیه جنوبی «کاث» و خیه بود تقسیم شده بود^۲ (شاه عباس والی)^۳. یک تن از رؤساء ترک از «اویماق» و قبیله «قونقرات» موسوم به حسین صوفی از هرج و مرج و آشفتگی وضع قبیچاق استفاده نمود و کمی بعد از سنه ۱۳۶۰ سلطنت مستقل خوارزم را تأسیس نمود. بعداً نیز از منازعاتی که قبل از امیر تیمور بین ماوراءالنهریان پدیدار شده بود استفاده نمود و شهرهای «کاث» و خیه را تصرف کرد. اما چون امیر تیمور بسطنت ماوراءالنهر رسید از وی خواست که این دوناحیه را مسترد دارد (۱۳۷۱). حسین صوفی از استرداد آنها امتناع ورزید (و حتی مولانا جلال الدین کشی را که از علماء طراز اول و اتقواء عصر بود، امیر تیمور نزد او فرستاد تا با پند و موعظه از خونریزی و جنگ جلوگیری نماید ولی حسین صوفی او را گرفت و حبس کرد. الحاق مترجم بنابر ظفرنامه یزدی چاپ کلکته ص ۲۳۳) و تیمور شهر کاث را تصرف و حسین صوفی را در «اورگنج» محاصره نمود (بهار سال ۷۷۳ (۱۳۷۲) سیچقان ثیل). در موقع محاصره حسین صوفی چشم از جهان فرو بست و برادرش یوسف جای او را گرفت و با استرداد کاث (ناحیه خیه) از امیر تیمور درخواست صلح نمود. یوسف صوفی کمی بعد متأسف شد که چرا «کاث» را از دست داده و بغارت و تاراج آن پرداخت. تیمور در سال ۱۳۷۳ بجنگ او رفت ولی آتش فتنه بزودی خاموش شد و دختر یوسف صوفی را که «خانزاده» نام داشت و دختری بسیار خوب بود برای

۱- به ص ۲۷۹ و ۵۴۴ همین کتاب رجوع کنید

۲- بارتولد - ذیل لغت خوارزم در دائرة المعارف اسلامی ص ۹۶۲ رجوع کنید

۳- عین عبارت کتاب Châh Abbâs Wali و ظاهراً مراد آنست که شهر کاث پایتخت ابوالعباس مأمون خوارزمشاه والی کاث و از پادشاهان خوارزم معاصر غزنویان بوده است و اساساً خوارزمشاه در ابتدای کاث بوده است و نام دیگر کاث «شهرستان» است. تاریخ مفضل ایران اقبال ص ۲۵۹

پسر خود جهانگیر گرفت^۱. باز نائره جنگ در ۱۳۷۵ م. مشتعل شد (بهار سال ۷۷۷ «۲ ژوئن ۱۳۷۵ تا ۲۰ مه ۱۳۷۶») ولی امیر تیمور مجبور شد بسمرقند برگردد زیرا دوتن از عمال او طغیان کرده بودند.

صلحی که پس از این وقایع روی داد کم دوام و زود گذر بود. یوسف صوفی از غیبت امیر تیمور که در شمال سیحون سفلی سرگرم رزم با «اردوی زرین» بود استفاده نمود و اطراف سمرقند را غارت کرد. بایستی بطور قطع تکلیف این همسایه خطرناک را معلوم نمود زیرا بمجرد اینکه عساکر تیموری دور میشدند یوسف صوفی می آمد و پایتخت را تهدید می نمود و دست بغارتگری می زد. در سال ۱۳۷۹ یوسف باز امیر تیمور را بجنگ تحریک نمود و این بار صاحبقران مقابل دروازه های «اورگنج» آمد تا شخصاً با پیکاری عجیب و غریب ترتیب قطعی کار را بدهد و خود با او رویرو شود.

«امیر تیمور خفتان سبک را بردوش خود انداخت شمشیر بر کمر بست و سپر بر کتف و کلاه خود خانی را بر سر نهاد و براسب سوار شد و رو بسوی شهر گذاشت. با توکل بخداوند تا جلو خندق شهر رفت و ندا داد تا یوسف برای جنگ آزمائی حاضر شود ولی او حیات را بر شرافت ترجیح داد و سکوت اختیار نمود.» محاصره اورگنج سه ماه طول کشید. یوسف که هر روز حلقه محاصره پراو تنگ تر

۱- برای اینکه بخصومت خاتمه داده شود و با ایجاد رابطه خویشاوندی رشته دوستی محکم تر شود در آن ایام بخصوص با رشته وصلت و ازدواج می خواستند غبار کدورت را بزدایند ولی جامطلبی و مقام دوستی و طمع و آزبندی در نهاد آنها قوی بود که هیچ چیزی نمی توانست برغریزهای ذاتی آنها غالب آید. امیر تیمور که خود سرآمد آن جامطلبان و طماعان و عوام فریبان و دروغگویان بود دختر برادر یوسف صوفی را که به لقب «خانزاده» مشهور ولی نامش «سوین بیگ» بود برای پسر خود «جهانگیر» گرفت. عین عبارت مولانا شرف الدین یزدی نقل می شود: «چون از یوسف صوفی تاغایات ترک ادب با بندگان حضرت صادر نشده بود وسائل انگیزش و دست ضراعت در دامن موافقت و متابعت آویخت و برادر او «آق صوفی» پسر «ینغدا» را از سکر بیگ دختر خان اوزبک دختری بود سوین بیگ (شاید سوسن بیگم بوده باشد) (الحاق مترجم)

که تا مهر آدم بهو افتاد
ز دریای خانی گزین گوهری
فرشته نهادی پری پیکری

نام به خانزاده مشهور:

رای جهان آرای حضرت صاحبقرانی آن لؤلؤی صدف شاهی را با گوهرکان پادشاهی امیرزاده... الخ. چندی بعد جنگ باز بین امیر تیمور و یوسف صوفی در گرفت و ما بقی داستان را در اصل کتاب ملاحظه خواهیم فرمود. (الحاق مترجم)

میشد از فرط نومیدی مرد. شهر بیک حمله بدست قوای امیر تیمور افتاد و حسب معمول قتل عام نیز بعمل آمد. (۱۳۷۹)

انضمام خوارزم تشکیل سلطنت ماوراءالنهر را تکمیل نمود. در این جا بطور خلاصه آنچه را که مولانا شرف الدین علی یزدی نوشته است نقل می کنیم تا خاطر خوانندگان گرامی بر اوضاع آن ایام بیشتر واقف گردد.

یوسف صوفی نوشته ای بحضرت صاحبقران فرستاد مشتمل بر اینکه تا چند مردم از طرفین در عذاب باشند و بواسطه دوتن چندین هزار مسلمان عرضه تلف گشته عالمی خراب گردد وظیفه آنکه ما هر دو قدم در میدان مردی نهاده

توکل ب لطف خدائی کنیم	بکوشیم و بخت آزمائی کنیم
به بینیم تا این شتابان سپهر	در این داوری بر که گردد بهمر
ز باز پیچه چرخ گیتی فروز	که پیروز گردد، که برگشته روز
که برگردد از رزمگه سربلند	دل دوستان که گردد نژد

حضرت صاحبقران را این معنی بغایت ملایم مزاج مبارک افتاد و فرمود که من از خدای تعالی همین می خواستمی و بی تعلل و توقف از سر صدق و توکل

پیوشید صاحبقران ساز جنگ	نشست از بر بارگی بی درنگ
ببختان بیاراست فرخ برش	یکی مغفر خسروی بر سرش

و شمشیر بسته سیر حمایل کرد و بعادت سوار شده روی توجه بسوی حصار آورد. امراء و نوئیان پیش آمده زانو زدند و درخواست کردند که رفتن حضرت مصلحت نیست. صاحبقران نامدار بسخن آنها التفات نمود روان گشت. امیر حاجی سیف الدین را غایت اخلاص و هواداری عنان تماسک از دست وقار در ربود و بی اختیار زانو زده دست در عنان آن حضرت زد و بزبان دولتخواهی عرضه داشت که تا بندگان زنده باشند چگونه شاید که حضرت بنفس مبارک خود مباشر جنگ شود. صاحبقران را ناثره غضب برافروخت و او را دشنام داده شمشیر برکشید و حواله کرد. امیر حاجی سیف الدین دست از عنان برداشت... و آن حضرت با استظهار بتأیید الهی تنها براند و بکنار خندق رسید و آواز داد که یوسف صوفی را بگوئید حسب التماس تو آمده ایم بقول خود وفا نمای و بیرون آی تا به بینم خدای رهنمای که را نصرت می بخشد. یوسف صوفی بترسید از گفته پشیمان شده دم درکشید حضرت صاحبقران برای تحریک او دوباره آواز داد که هر که بقول خود وفا نکند او را مرگ به از ژندگانی هر چه از این مقوله سخنان تغییر آمیز گفتند تا باشد که ناموسش دامنگیر شده بیرون آید یوسف صوفی را محافظت جان از رعایت ناموس اولی نمود و از غایت شرمندگی روی جواب هم نداشت. امیر تیمور مدتی باز

توقف نمود و چون کس از بالای بارو دم نمی‌زد بمعسکز همایون معاودت نمود. جهانیان از کمال شجاعت و دلآوری آن حضرت متعجب مانده ستایشها نمودند.

در همان اثناء از طرف ترمد خربزه نوبرانه «نوباوه» برای امیر تیمور آورده بودند و دستور داد که چون یوسف صوفی روپروی ما ننشسته باید نصیبی از این خربزه نوباوه برای او فرستاد و مقداری برطبق زرین نهاده برای او بپیرید. اسراء عرضه داشتند که طبق زرین ضرورت نیست اجازه فرمائید با ظرفی چوین فرستاده شود ولی همت شاهانه رخصت نداد و خربزه را با طبق زرین بردند. چون بکنار خندق رسیدند از بالای بارو پرسیدند برطبق چیست برنده گفت خربزه نوباوه است که حضرت صاحبقران برای یوسف صوفی فرستاده است. حامل طبق زرین و خربوزه را کنار خندق گذاشت و بازگشت. یوسف از فرط رکاکت رأی دستور داد خربزه ها را از بالای بارو در آب انداختند و طبق را بدریان بخشید. پس از آن سرداری موسوم به حاجی با ملازمان رکاب همایون شمشیرها کشیده حمله کردند و از آب گذشتند و دروازه را باز کردند. بهادران هر دو جانب داد مردی و مردانگی دادند و عده بسیاری تلف شدند. پس از آن با منجنیق و ضرب سنگ قصر یوسف صوفی را ویران نمودند و او از این بارو فرار کرد و رفت. محاصره سه ماه و ۱۶ روز بطول انجامید و یوسف از اندوه و حسرت و خوف و ضجرت دوچار مرضی مهلک شد و مرد. عساکر منصور دست تسلط به نهب و غارت برگشادند و هرچه اسم مال بر آن افتد از صاست و ناطق بباد تاراج بردادند. ۷۹۱ هجری قوی ثیل (الحاق مترجم)

لشکر کشیهای امیر تیمور به مغولستان و اوغوریه

امیر تیمور تازه بنای سلطنتش را در ماوراءالنهر استوار ساخته بود که ناچار شد جنگ را به خانات قدیم جغتائی شرقی (نواحی ایلی و یلدوز) ببرد. انقلابی در آن سرزمین روی داده بود. قبلاً دیدیم که طائفه مغولی «دوقلات (دوغلالت)» در آن حدود تفوق کامل یافته و زمام امور در دست آنها جای گرفته بود و آن خاندان تقریباً مالک و صاحب علی‌الاطلاق کاشغر شده و «آق‌سو» را مرکز آن قرار داده بودند. از این گذشته اراضی بسیار وسیعی از منطقه جغتائی را نیز در «ایلی» که اقامتگاه خان‌ها بود تصرف کرده جزء قلمرو خود قرارداد داده بودند. چنانکه قبلاً گذشت یکی از اسراء طایفه «دوقلات (دوغلالت)» موسوم به «پولادچی» در سال ۱۳۴۷ مصمم شد بهرج و مرجی که چندین سال در آنجا وجود داشت خاتمه بدهد

و یک خان جغتائی را موسوم به «توغلوق تیمور»^۱ به خانی ناحیه «ایلی» منصوب نمود. پس از مرگ «پولادچی» که در زمان پادشاهی «توغلوق تیمور» روی داد (۱۳۴۷ - ۱۳۶۳) شغل و منصب «الوس بیگی» که مترادف و همشان «شحنکی و ریاست قصر شاهی» بود به پسر جوان او «خدای داد» واگذار گردید. برادر «پولادچی» موسوم به «قمرالدین» که مدعی آن منصب و مقام بود نسبت به انتصاب «خدای داد» نزد «توغلوق تیمور» شکایت برد ولی مورد توجه قرار نگرفت. پس از مرگ «توغلوق تیمور» پسر او موسوم به «الیاس خواجه» را که امیر تیمور سابقاً از ماوراءالنهر تبعید کرده و بتازگی برگشته بود برای انتقام جوئی کشت (در حدود ۶۶ - ۱۳۶۵) بدین ترتیب قمرالدین سلسله و خاندان جغتائی را از بین برد و عنوان خانی را خودش غصب نمود و بر مغولستان یعنی بر ناحیه «تلاس» و «ایسی گل» و «ایلی» و «یلدوز» و «مناس» و بدون شک بر قسمت اعظم «آلتی شهر» و کاشغر سلطنت نمود (از سال ۱۳۶۶ تقریباً تا سنه ۱۳۹۲). برادر جوان «الیاس خواجه» موسوم به «خضر خواجه» با کمک «خدای داد» توفیق یافت که از زیر چنگال قهر و کین و غضب و حسد قمرالدین فرار کند و بکاشغر گریخت و به جبال «پامیر» رفت و در آنجاها پنهان شد تا شاید روز سعادت و اقبالی باز پدیدار گردد.

امیر تیمور علیه همین قمرالدین یک رشته لشکر کشی بعمل آورد. این جنگها هر چند شهرت و عظمت لشکر کشیهای دیگری را که امیر تیمور در ایران و دهلی و «انگوریه» نمود ندارد مع هذا بسیار جالب توجه و دقت می باشد زیرا در سرزمینهای بعمل آمده است که بی نهایت صعب العبور بوده و تیمور با دشمنی می جنگیده که همیشه در حال فرار و تغییر محل بوده است. از این گذشته منظور از این لشکر کشیها فقط این بوده که ماوراءالنهر را از شر حملات و دستبردهای موسمی صحرانوردان و بیابان گردان محفوظ و مصون بدارد. سرکردگان و عمال تیموری بطرف «آلماتو» (امروز آنرا «ویرنی»^۲ مینامند) واقع در شمال «ایسی گل» رفتند و یا

۱- در بعضی از کتب تغلق تیمور و در بعضی دیگر توغلوق تیمور دیده شد. بهر حال محلی برای بحث باقی نیست

یاغیان صلح نمودند و یکنوع متارکه جنگی اعلام کردند. امیر تیمور آنرا تأیید و تصویب نمود و از تاشکند و ناحیه «صیرام»^۱ که در شمال تاشکند است عزیمت نمود و بطرف «تنگی» رفت و صحرانوردان را شکست داد و غنائم بسیاری بدست آورد. (الیاس و سردنیس راس تنگی را ینگى دانسته اند که «آئولیه آتای»^۲ فعلی است)

در سال ۱۳۷۵ برای سومین بار امیر تیمور به لشکر کشی پرداخت. (بنابر ظفرنامه این لشکر کشی در شعبان ۷۷۶ شروع شد) از صیرام حرکت کرد و از ناحیه «تلاس» و «توقماق» گذشت و بسرچشمه های «چو» رسید. قمرالدین همان شیوه و راه و رسم معمولی صحرانوردان را تعقیب می نمود و همواره عقب نشینی می کرد تا بمحلی رسید موسوم به «برکه غوریان»^۳ یا «ارشال اتار» ، (در نسخه های خطی ظفرنامه «برکه غوریان» نوشته شده و آقایان «الیاس» و «سردنیس راس» تصور می کنند که همان شهر «اوتار» است که در شمال غربی «کستک» قرار دارد و در مسیر علیای «ایلی» و در کوه های «آلاتائو») بهرحال این موضع قطعاً در دامان

۱- در ظفرنامه شرف الدین علی یزدی مکرر «صبران» و «سیرام» نوشته شده است. بدو صفحه ۲۰۳ و ۲۰۴ ظفرنامه چاپ کلکته رجوع کنید. در جامع التواریخ رشیدی چاپ تهران ص ۲۹ مندرج است که «صیرم» شهری است قدیم و عظیم بزرگ کسانی که دیده اند می گویند از ابتدا تا انتهای آن یکروزه راه است و چهل دروازه دارد. الحاق مترجم

Aoulié-Ata - ۲

۳- روایت ظفرنامه یزدی ذیلا بطور خلاصه نوشته می شود. الحاق مترجم: «قمرالدین از رسیدن عساکر گردون متأثر و اقب شد توقف نتوانست نمود بمحلی حصین که آنرا «برکه غوریان» خوانند پناه جست و آن سه دره است بقایت مفاک و سه رودخانه عظیم آنجا جاری است... چون شب در آمد مجموع پیاده قمرالدین رویگریز نهادند چنانکه هنگام صبح از لشکر او هیچکس آنجا نمانده بود... عساکر صاحبقران بیایگی رسیدند ایشانرا غارتیه مال و متال و چهارپایان ایشانرا بگرفتند و هزارها که ایل شدند بسمرقند فرستادند... امیر تیمور پسر خود جهانگیر را با فوجی فرستاد تا قمرالدین را دستگیر کنند ولی قمرالدین در کوهستان مخفی شده بود و زن او بنام تویان آغا و دختر او دلشاد آغا را بگرفتند و خدمت امیر تیمور بردند و دلشاد آغا را بزوجه گرفت:

هزارش کنیزک چو دلشاد باد
می ورود و رامشگران خواستند
نظاره شدند اندران جشن گاه
نظرها سزاوار پیوند بود
بریچره را کرد همتای خویش...
الحاق مترجم

که پیوسته صاحبقران شاد باد
یکی جشن فرخنده آراستند
فروزنده جشنی که خورشید و ماه
بروزی که طالع پرومند بود
جهانجوی بر رسم آبای خویش

کوه‌های شمال غربی «ایسی‌گل» واقع است. جهانگیر پسر ارشد امیر تیمور دشمن را در آنجا غافلگیر نمود ولی اینها بطرف «ایلی» متفرق و پراکنده شدند. امیر تیمور فرمان غارت داد و این ناحیه که قلب «یورت» و «اولوس» جغتائی شرقی بود مورد نهب و غارت قرار گرفت و از آنجا عازم دره «نرین» علیا شد و در کنار نهرهای «ارپه» و «یازی» واقع در شمال غربی کاشغر توقف نمود. دختر قمرالدین بنام شاهزاده خانم دلشادآغا را اسیر و داخل حرم خود نمود. بعداً از راه اوزگند و خجند و فرغانه بسمرقند مراجعت نمود. ولی با همه این تفصیلات قمرالدین مغلوب نشده بود و تا عساکر تیمور بماوراءالنهر برگشتند او بفرغانه حمله‌ور شد و همین ایالتی را که به تیمور تعلق داشت تصرف نمود و شهر «اندیجان» را غارت نمود. امیر تیمور از این پیشامد سخت برآشفته و بفرغانه رفت و به تعقیب قمرالدین شتافت و از «اوزگند» و جبال «یاسی» تا دره «اتباشی» که از جنوب در نهر «نرین» می‌ریزد او را دنبال کرد. در این ناحیه که در سرزمین «تین‌شان»^۱ واقع است امیر تیمور در همان دامی افتاد که قمرالدین گسترده بود. فقط جرأت و رشادت شخصی وی، او را نجات داد و با «نیزه و زوبین و اسلحه خود و شمشیر و کمند» توانست باز دشمن را بفرار وادار کند و بعد بسمرقند برگشت و وقتی رسید که جهانگیر پسرش دارقانی را وداع کرده بود^۲ (۱۳۷۵ - ۱۳۷۶). در جریان سالهای بعد (۱۳۷۶ - ۱۳۷۷) امیر تیمور برای پنجمین بار علیه قمرالدین لشکرکشی نمود. در پیچ و خم جبال غربی «ایسی‌گل» با وی مصاف داد و او را تا «قوچقار» که در منتهای نقطه غربی دریاچه واقع است تعقیب نمود. بنا بر ظفرنامه در حدود سال ۱۳۸۳ باز برای ششمین بار تیمور علیه قمرالدین در «ایسی‌گل» لشکرکشی کرد ولی این مرتبه نیز خان فرار نمود و بدست رقیب و دشمن نیفتاد.

در سالهای ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ امیر تیمور بطور قطع و با کمال جدیت سعی نمود که کار صحرانوردان مغولستان را یکسره کند (پیکار در سال ۷۹۱ هجری شروع

T'ien-chan - ۱

۲- بنا بر ظفرنامه جهانگیر در سن ۲۲ سالگی در سنه ۷۷۷ مرد و او را در شهر کش مدفون نمودند و مقبره مجلی

برای او بنا کردند. الحاق مترجم

شده ۳۱ دسامبر ۱۳۸۸) در سال ۱۳۸۹ او تمام نواحی «ایلی» و «ایمیل» را از جنوب به شرق دریاچه «بالخاش» (اترک گل ظفرنامه) و اطراف «آلاگل» رفت. این سرزمین‌ها امروز شامل ایالت روس «سمیرمچیه»^۱ و تحت‌الحمايه چین «تربگاتای» میباشد که آن روزها مرکز و قلب مغولستان بود. امیر تیمور مانند شاهی فاتح و سلطانی فیروز در آنجا آمد و شد کرد و افواج سوار خود را بر فراز مرغزاران تاریخی که خان‌های جغتائی یا اوکتائی قآنی در سابق دربار داشتند بتاخت و تاز انداخت. امروز قسمتی از آنها بنام «کولجا» و قسمتی بنام «چوقوچک» نامیده می‌شود. پیش‌قراولان او به تعقیب قمرالدین تا «ایرتیش» سیاه که در جنوب جبال آلتائی واقع است رفتند. پس از آن لشکر تیمور بستونهای جداگانه در آمد و از کوه‌های «تین‌شان» بحوزه «بالخاش» و از این‌جا به «بقراش‌گل» یا «باغراچ‌گول» رفتند. میعاد گاه جملگی دره «یلدوز»^۲ بود و امیر تیمور از ناحیه «کونقز» گذشت و بآنجا رسید. بنابر شهادت «ظفرنامه» پیش‌قراولان تیموری باز هم بطرف مشرق جلورفتند و حتی به «قره‌خوجا» که همان «تورقان» میباشد رسیدند.

بنابر ظفرنامه بین رؤساء مغولی که در آن ناحیه امیر تیمور با آنها مصاف میداد شخصی بود بنام خضر خواجه که وارث خاندان جغتائی بود و قمرالدین دست او را موقتاً از تاج و تخت سلطنت کوتاه نموده بود. بنابر روایت تاریخ رشیدی وی در شرقی‌ترین اقطاع ترکستان شرقی (بدواً در ختن و بعداً در لوب‌نور) می‌زیست و سعی می‌کرد سلطنتی بنیاد نماید و درعین حال بزرگان اویغوری تورقان را وادار

۱ - Sémietchié

۲ - یلدوز بنابر ظفرنامه موضعی است بغایت نژاهت و طراوت و چشمه بسیار دلپسند و علف فراوان:

زبس چشمه روشن با صفا	به یلدوز خوانند آن جای را
که معنی یلدوز اختر بود	همان چشمه‌هایش منور بود
بقوت علفهای آن بوم و بر	بعدی است از قدرت دادگر
که اسب ارچه باشد ضعیف و نزار	چوپک هفته گردد در آن مرغزار
شود همچو کوهی روان بی‌گزند	قوی هیکل و غربه و زورمند.

الحاق مترجم

آقای شامدور استاد تاریخ و مؤلف کتاب «سیروس پادشاه عادل» و «صلاح‌الدین ایوبی» در کتابی که درباره «تیمور» تألیف نموده در صفحه ۷۵ می‌نویسد که یلدوز بمعنای ستاره صبح است. الحاق مترجم

بقبول مذهب اسلام می نمود. هر چند دشمن اصلی امیر تیمور همانا قمرالدین بود که با خضر خواجه نیز خصومت داشت مع هذا امیر تیمور از بیم آنکه مبادا خاندان جغتائی باز احیاء شود و در او یغورستان صاحب کر و فری گردد بجنگ خضر خواجه رفت. خضر خواجه مغلوب شد و بصحرای «گویی» گریخت. امیر تیمور که فاتح بودیک مجلس مشاوره نظامی در «چالیش» یا «جالیش» که امروز بنام «قراشهر» موسوم است تشکیل داد و غنائمی را که از صحرانوردان یاغی بدست آورده بود بین سربازان خود تقسیم نمود. ظفرنامه بطور صریح می فهماند که امیر تیمور چون در مرکز آسیای علیا مستقر شد واقعاً و عملاً خود را جانشین چنگیزخان پنداشت و در حقیقت او تسلط مغولان را در ترکستان شرقی در همان وقتی زائل نمود که ظهور سلسله «مینگ» در چین سیر سلطنت آنها را در آن پهن بوم واژگون ساخت. امیر تیمور قبل از مراجعت بسمرقند پسر خود «عمرشیخ» را از «یلدوز» از راه «اوج فرمان» (اوج تورفان) و کاشغر بسمرقند فرستاد. نمی دانیم خود او نیز از همان راه رفت یا اینکه با قسمت اعظم قوای خود از «یلدوز» راه «ایلی» و «چو» و «تلاس» را پیش گرفت. این بار هم باینکه صاحبقران ویرانی و خرابکاری و اضمحلال و انهدام را تا قلب صحرای گوئی برد مع هذا دشمن سرسخت او قمرالدین باز هم مغلوب نشد. هنوز قوای تیموری بماوراءالنهر برنگشته بودند که قمرالدین در مسیر و حوزه «ایلی» بتجدید قوا و ترمیم وضع خود همت گماشت. تیمور ناچار شد و در سال ۱۳۹۰-۷۹۲ (م. ا) لشکری از تاشکند برای سرکوبی او فرستاد. این لشکر از «ایسی گل» و «ایلی» گذشت و به «آلمالیق» رسید و از «قراقل» رفت و در تعقیب قمرالدین تا «ایرتیش سیاه» رسید ولی اثری از قمرالدین یافته نشد و او بحدود «آلتائی» رفته بود که سرزمینی است «پراز خز و سمور و قاقم» و دیگر حرفی از او بگوش کسی نرسید. سربازان تیمور تفریح کنان با آهن سرخ، نام پادشاه و رئیس خودشانرا بر روی تنه درختان سرو و صنوبر جبال آلتائی می نوشتند و بعد مسیر «اترك گل» یعنی دریاچه «بلخاش» را گرفته بماوراءالنهر باز آمدند.

تا ز شیران سپاه حضرت صاحبقران
بازماند بردرخت بیشه دشمن نشان

نقل از ظفرنامه یزدی. این واقعه در ابتدای سال ۷۹۲ هجری یونت‌ئیل مطابق با ۲۰ دسامبر ۱۳۸۹ روی داد. (الحاق مترجم)

نیست‌شدن قمرالدین غاصب رخصت و فرصتی به خضر خواجه جغتائی داد که تخت سلطنت مغولستان را باز بدست آورد. رئیس جدید خاندان «دوقلات (دوغلالت)» امیرخداداد برادرزاده قمرالدین که وی همیشه طرفدار «مشروعیت» تاج و تخت سلطنت بود اولین کسی شد که بذکر محامد خضر خواجه جغتائی بپردازد و احیاء و ترمیم خاندان جغتائی را آرزو کند. خان تازه مسلمانی بود متعصب و دیدیم که چون «قراخوجا» یعنی (تورغان) امروزی را مسخر نمود آخرین اویغوری‌ها را بزور و عنف بقبول دین اسلام وادار می‌نمود. این احساسات و عواطف باعث نزدیکی او و امیر تیمور گردید. بین این دو پادشاه صلح منعقد شد و بالنتیجه خضر خواجه دختر خود را در سال ۱۳۹۷ بزوجیت با سیرتیمورداد. برای امیر تیمور این وصلت واجد اهمیت و ارزشی بسیار بود زیرا بدین ترتیب این «تازه‌بدوران رسیده» نامدار و نودولت با مجد و افتخار داخل خاندان چنگیزخانی میشد.

خضرخواجه در سال ۱۳۹۹ درگذشت و بنابر تاریخ رشیدی سه‌پسراو موسوم به شمع جهان (۱۳۹۹-۱۴۰۸) و نقش جهان و محمدخان (وفات در سال ۱۴۲۸) برجای او بنوبت سلطنت کردند. صاحب تاریخ رشیدی محمدخان را از لحاظ علاقه و ایمان باسلام مورد ستایش قرار می‌دهد.^۱

این سه‌پادشاه تحت قیمومت و حمایت امیر دوقلات (دوغلالت) «خداداد» زندگی کردند. امیر تیمور از فوت پدرزن خود خضر خواجه استفاده نمود و یکبار دیگر نه فقط به ناحیه «ایلی» بلکه بکاشغر نیز لشکر کشی نمود (۱۳۹۹-۱۴۰۰). این لشکر تحت ریاست میرزا اسکندر نوّه امیر تیمور قرار داشت و داخل کاشغر شد و «یارقند» را غارت نمود و شهر «آق‌سو» را نیز مسخر کرد و اهالی برای اینکه

۱- این اسامی بنابر ترتیب تاریخ رشیدی نوشته می‌شود. ظفرنامه و میرخواند فقط از محمدخان و نقش جهان نام برده‌اند. در منگجه این فهرست عبارتست از شمع جهان و محمدخان و نقش جهان. بکتاب تاریخ رشیدی «الیاس» تاریخ مغولان آسیای مرکزی، ص ۴۲-۴۱ رجوع کنید.

از خطر مرگ رهائی یابند تجارت متمول چینی را که در شهرشان بودند گرفته و تسلیم قوای فاتح نمودند. بعد از این نیز فوجی بشمال شرقی فرستاده شد تا شهر «بای» و «کوچا» را غارت کنند. امیرزاده اسکندر سرانجام به ختن رفت و اهالی با هدایا و پیشکشهای بسیار او را پذیرفتند و خود را تابع امیر تیمور شناختند. پس از آن امیرزاده اسکندر از راه «اندیجان» و «فرغانه» بسمرقند بازآمد.

امیر تیمور ایران شرقی را تصرف نمود

بمجرد اینکه امیر تیمور سلطنت خود را در ماوراءالنهر تأسیس نمود (سلطنتی اساساً ترك ولی برحسب فرض خانانهای چنگیزخانی) در ایران جنگ ترك و مغولی علیه «تاجیک» ها را از سر گرفت.

قطعه قطعه بودن کشور ایران در آن زمان ملت ایران را باولین مهاجم مصمم تسلیم می کرد. چنگیزخان در مقابل خود لااقل یک قدرت و حکومت واحدی میدید که عبارت بود از شاهنشاهی خوارزمی که از کابل تا همدان را تحت فرماندهی خود داشت. ولی در مقابل امیر تیمور می بینیم که چهار یا پنج سلسله رقیب و دشمن یکدیگر قرار دارند که برحسب اتفاق و تقدیر هریک قسمتی از خانانها هولاکوئی را متصرف شده و بین خود چنان بطور عمیق اختلاف و دشمنی دارند که فکر اتحاد و یگانگی برای مقابله در برابر دشمنی ترك در مخیله آنها خطور نمی کند. آل کرت از لحاظ نژاد افغانی و از حیث مذهب سنی هستند و در هرات سلطنت دارند و دشمن سرسخت سرداران می باشند. سرداران از حیث نژاد ایرانی و از لحاظ مذهب شیعه اند و سبزوآرمق فرمانروائی آنها است. آل مظفر از حیث نژاد عرب و ایرانی در فارس هستند و با جلایریه که از لحاظ نژاد مغولی میباشند و تبریز و بغداد را در تحت استیلای خود قرار داده اند خصومت می ورزند و از این گذشته در خانواده آل مظفر پسران چشم پدران شان را کور می کنند. شاهزادگان از یکدیگر نفرت دارند و بهم خیانت می ورزند و برای هر قریه و دهکده بجان هم می افتند. امیر تیمور که برای تسخیر و سرکوبی صحرا نوردان مغولستان یا قباچاق مجبور بود به پیکارهای

بسیار سخت و صعب دست بزند می‌دید که در ایران رقیبانی و حریفانی وجود دارند که قبل از وقوع جنگ ناگزیر به تسلیم هستند. ایران سال ۱۳۸۰ تسخیر و تسلط غیر را می‌طلبید (۱۳۸۰ برابر است با سنه ۷۸۲).

در حقیقت پس از سقوط خانان هولاکوئی که ایران شرقی استقلال از دست رفته خود را باز یافت متوجه شد که خطر هجوم ترکان ماوراءالنهری او را تهدید می‌کند. دیدیم که از سال ۱۳۵۱ امیر قزغن پادشاه ماوراءالنهر آمد و هرات را محاصره و پادشاه سلسله «کرت» را بمتابعت و مطاوعت خود درآورد. امیر تیمور نیز همین عمل و اقدام امیر قزغن را تکرار نمود. در سال ۱۳۸۰ او شاه هرات ملک غیاث‌الدین دوم پیرعلی را وادار نمود که مانند پادشاهی مطیع و مطواع به قوريلتای او حاضر شود. ملک غیاث‌الدین ثانی (۱۳۷۰-۱۳۸۱) (۷۷۱-۷۸۳ هجری ا.م.) پسر و جانشین ملک معزالدین و هفتمین پادشاه آل کرت آن نرمنی و سازگاری طبع پدر و اجداد خود را نداشت. آنها در دوران جنگهای هولاکوخانی با این و آن مدارا کردند و با هردشمنی همداستانی نمودند تا سرانجام حس اغماض امیر قزغن را هم نسبت به خود معطوف ساختند. غیاث‌الدین اظهار اطاعت نمود ولی در رفتن به حضور امیر تیمور و شرکت در قوريلتای او تعلل ورزید. در بهار سال ۱۳۸۱ امیر تیمور عازم هرات شد. غیاث‌الدین مقارن همین احوال شهر نیشابور را از دست امراء و سلاطین سربداریه که در ایران شرقی سلطنتی داشتند بدرآورده بود و همین جنگ بین آل کرت و امراء سربداری وضع خراسان را آشفته و پریشان ساخته بود^۱ از این گذشته برادر ملک غیاث‌الدین کرت (موسوم به ملک محمد. الحاق مترجم) که نگاهبان و حافظ قلعه «سرخس» در جنوب هرات بود بلاد رنگ خود را مطیع امیر تیمور نمود و باو اجازه داده شد که «بشرف خاکبوس حضرت صاحبقران» مفتخر شود. قلعه «پوشنگ» «پوشنگ» (در ظفرنامه چاپ کلکته آنرا فوشنج نوشته‌اند. الحاق مترجم) واقع در شمال شرقی هرات بیک حمله بدست تیموریان افتاد.

۱- به ظفرنامه، و تاریخ هرات تألیف معین‌الدین ترجمه «باریبه‌دومیناره» که در مجله آسیائی بسال ۱۸۹۱ طبع شده

«حقیقت آنکه حصنی بود بغایت حصین باره‌اش از بلندی سر باسماں برکشیده و فصیلی در غایت استحکام پیرامن آن گردانیده و استواریش بمرتبه‌ای که حصارى بر روی زمین بآن محکمی هیچ رونده در هیچ جا ندیده. بیرونش بخندقی عمیق و آب بسیار مخوف و اندرونش بگروهی انبوه از مردان کار و بالات و اسباب کار زار و ذخیرهٔ بیشمار مشحون و با این همه بجنگ اول که سپاه نصرت پناه در انداختند باسانی مسخر شد... الحاق مترجم)

غیاث‌الدین در شهر هرات باعساکری که عبارت بودند از افغانان غوری مانده بود و تصمیم بپایداری و مقاومت داشت و حتی یکبار نیز بحملۀ متقابل پرداخت ولی اهالی شهر آسایش و رفاه را در خانه‌های خودشان که با کاشیهای بسیار زیبا مزین بود برمقاتله ترجیح دادند و از جنگ امتناع ورزیدند و غیاث‌الدین چاره‌ای جز تسلیم نیافت. امیر تیمور او را باخوشی و خوبی پذیرفت و

«چون بشرف بساط بوسی استسعاد یافت‌های ادب در جادهٔ انقیاد نهاده زانو زد و سر تسلیم فرود آورد دست خضوع و خشوع در دامن اعتذار و استغفار آویخت... حضرت صاحبقران او را امان داده نوازش نمود و بخلعت خاص و کمر مرصع مخصوص فرموده باز گردانید». (این عبارات از ظفرنامهٔ یزدی چاپ کلکته ص ۳۲۱ استخراج شد. مترجم)

ولی تمام دارائی مردم و ثروت شهر بدست تیموریان افتاد. یکی از پسران ملک غیاث‌الدین «امیر غوری الحاق مترجم» در قلعهٔ «امان کوه» یا «اشکلچه» مقاومت می‌نمود و قلعه را تسلیم نمی‌کرد. امیر تیمور ملک غیاث‌الدین را تهدید نمود که «برو و فرزند خود را از قلعه بیرون آور و اگر نیاوری و تو نیز در قلعه درائی آنچه شدنی باشد خود مشاهده نمائی» ملک غیاث‌الدین رفت و با حسن تدبیر پسر را فرود آورد و وی نیز «بسعادت بساط بوسی رسید و از عواطف پادشاهانه بخلعت و اعزاز گرامی و سرافراز گشت» (محرم ۷۸۳ تخاقوی (توق‌ئیل). بنا بر ظفرنامه ص ۳۲۲ الحاق مترجم)

امیر تیمور عنوان افتخاری حکومت هرات را بغیاث‌الدین تفویض نمود ولی این شهر با ویران شدن حصارها و دیوارهایش دیگر یکی از منضمات شاهنشاهی

تیموری محسوب میشد و پس^۱. خود غیاث‌الدین نیز در صف نعال و همردیف یکی از مطاوعین حقیر جای گرفت و مقرر شد که برود و در سمرقند بماند. وضع ممکن بود بهمین نهج ادامه یابد که در پایان سال ۱۳۸۲ عده‌ای از اقاغنه غوری با کمک و دستکاری اهالی هرات ضرب‌شستی نشان دادند و هرات را تصرف نمودند^۲ شاهزاده میرانشاه سومین پسر امیر تیمور که والی خراسان بود بانهایت شدت این طغیان را خاموش نمود و با سرکشتگان مناره‌ها ساخت. ظفرنامه با کمال اختصار می‌نویسد که در نتیجه این حوادث غیاث‌الدین و اعضاء خاندان او که بی‌شک به شرکت در جرم متهم بودند در سمرقند به نیستی رسیدند. بدین ترتیب این سلسله سلطنتی افغان - آل کرت - که با مهارت و درایت توانسته بود قریب یکصدوسی سال بین تمام حملات و هجوم‌ها در قلعه هرات پایداری کند و در برابر طمع و ولع جهانگشایان ایستادگی نماید از بین رفت.

پس از تسخیر سرزمین کرت و هرات امیر تیمور در سال ۱۳۸۱ روسوی خراسان شرقی نهاد. این سرزمین موضوع ادعا و طمع دو خاندان بود. از یکطرف

۱- اول خزائن و ذخائر ملوک غور که سالها اندوخته بودند تحویل عمال صاحبقران شد:

ز هرگونه گنج آکنده بود	ز دینار و از گوهر نا بسود
ز تخت کرانمایه و تاج زر	کمرها مرمع بدر و گهر
ز زینه آلات و سمینه ظرف	ز هرگونه کون تحفه‌های شگرف
ز دیبای زربفت خروارها	ز دیگر نقایس به انبارها
بفرموده شاه مردان کار	شترها کشیدند در زیر بار
بصعرا کشیدند آنها همه	روان است حکم شبان پررمه
چو شهر از خزائن پرداختند	حصارش سراسر بینداختند
حصاری که بدکهنه و سالخورد	همان را که از نوملک راست کرد
همان وهم این با زمین گشت راست	که صاحبقران را چنین بود خواست

(الحاق مترجم)

۲- پسران ملک فخرالدین محمد و برادر او که در زمان سلطنت غیاث‌الدین اعتبار و اختیاری نداشتند در زمان تسلط امیر تیمور به حکومت غور منصوب شدند و در سنه ۷۹۴ با عده‌ای از اهالی در آرزوی طلب هرات همدستان شدند و باغی گردیدند. میرانشاه با نهایت خشونت بر آنها تاخت و بنابر روایت ظفرنامه با سرهای کشتگان مناره‌ها ساختند و ملک غیاث‌الدین را در ارگ سمرقند و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و عده‌ای دیگر را که در «اندگان» معبوس بودند کشتند. «شد زمرهای مخالف پس منارافراخته»

(الحاق مترجم)

امراء «سربداری» که آنوقت «علی مؤید» ریاست آنها را داشت و پایتخت اوسبزواری بود و چشم طمع بخراسان دوخته بود. از طرفی دیگر، ماجراجوئی بود بنام امیرولی (۱۳۶۰-۱۳۸۴) که پس از مرگ طغاتی‌مور خود را پادشاه مازندران می‌نامید و در استرآباد و بسطام و دامغان و سمنان لاف‌لمن‌الملکی می‌زد. یک مدعی ثالثی نیز وجود داشت موسوم به «علی بیگ» که صاحب کلات و طوس بود. بانزدیک شدن امیر تیمور علی بیگ فوراً اظهار مطاوعت و متابعت نمود. «علی مؤید» که مورد تهدید امیر ولی قرار گرفته بود متوسل به امیر تیمور شد و از او استعانت نمود. امیر تیمور را بعنوان فاتح پذیرفت و سبزواری را باو تقدیم نمود و خود را بنده و تابع او شناخت (۱۳۸۱). از آن تاریخ او همیشه در خدمت امیر تیمور بود و در خدمت او نیز در سال ۱۳۸۶ بقتل رسید. امیر تیمور پس از محاصره‌ای سریع و کوتاه مدت «اسفراین» را از امیرولی گرفت و آن شهر را ویران نمود.

امیر تیمور پس از بازگشت قلیل‌المدتی بمرقند بایران مراجعت نمود و به تعقیب عملیات پرداخت. در زمستان ۱۳۸۱-۱۳۸۲ علی بیگ را در قلعه کلات محاصره و مجبور بانقیاد و تسلیم نمود. کمی بعد علی بیگ را بماوراءالنهر فرستاده و در آنجا کشته شد (۱۳۸۲). جنگ علیه امیرولی ادامه یافت و این صاحب جرجان و مازندران باج و خراجی خدمت امیر تیمور فرستاد.

در سال ۱۳۸۳ امیر تیمور از سمرقند بایران بازآمد. مردم سبزواری را که طاغی شده بودند بشدت مجازات نمود. بنا بر روایت ابن عربشاه «قریب دوهزار نفر اسیر رازنده بر روی هم افکندند و با گل و خشت و آجر بر روی آنها مناره‌هایی برپا نمودند». سیستان نیز که طریق عصیان سپرده بود بچنین سرنوشت شومی دچار شد. «سربازان ما از جسد مردگان کوهی ساختند و با سر آنها مناره‌هایی افراشتند». در شهر زرنج پایتخت سیستان بامر امیر تیمور «اهالی را از مرد و زن و خرد و کلان و پیر و جوان از

اشخاص صدساله تا اطفالی که درگاهواره بودند از دم تیغ گذراندند^۱. امیر تیمور دستور داد تمام قنات و کاریزهای سیستان را برگردانند و آب بطرف صحراها و شنزارهاروان شد و چون «بساحل نهر هیلمند» رسیدند سد آنرا که موسوم به «سدرستم» بود چنان خراب نمودند که اثری از این بنای قدیمی برجای نماند.^۲ سرزمین کهن سال و تاریخی سیستان چنان ویران و خراب شد و قتل عامها و خرابکاریهای امیر تیمور آن خطه را چنان باثر و خشک و فقیر کرد که امروز نیز توجه هر مسافری را بخود جلب می نماید.^۳ رؤساء تیموری کار مغولان چنگیزی را بی پایان رساندند. چه عمال چنگیزی و چه عمال تیموری خواه در نتیجه خصلت صحرانوردی و بیابان گردی که در ذاتشان مخمر بود و خواه در نتیجه میل به تخریب و ویرانی خود را همکار فعال این عامل طبیعی نمودند که در آسیای مرکزی بشدت وجود دارد و آن توسعه و تسلط صحرا است بر زمین آباد و تفوق زمین بایر است بر زمین دایر. با برانداختن اراضی مزروع و ایجاد شنزار و صحرا این قبایل فاتح با اهریمن مرگ بطور خواسته یا ناخواسته در یک قسمت مهمی از ربع مسکون همکاری و معاونت در جرم نمودند. در فلات ایران بالاخص که آب و درخت کمیاب می باشد و اهالی بانهایت دقت و مراقبت سبزه و آب را حفاظت می کنند و نگاهداری اراضی قابل درختکاری جنگ روزانه مردم است این بیابان گردان رسیدند و درخت را کندند بساتین را خشکاندند مختصر آبی را که بود بباتلاقهاروانه نمودند و اراضی قابل درختکاری را بصحرابدل ساختند. (بنابر ظفرنامه یزدی فتح سیستان در سنه ۷۹۵ تنگوزئیل پایان یافت و شاه قطب الدین پادشاه سیستان را صاحبقران بسمرقند فرستاد. الحاق مترجم.)

تیمور از سیستان بافغانستان رفت تا قندهار را تصرف نماید (۱۳۸۳)

- ۱ - رزنج در ماه شوال ۷۸۵ (۲۷ نوامبر - ۲۵ دسامبر ۱۳۸۳) سیچان ئیل مسخر شد بنابر ظفرنامه یزدی امیر تیمور ملکه مقتمه را که سابقاً در جنگ سیستان تیری بدست امیر زده بود شناخت زیرا او با پیشکشهای بسیاری بدرگاه عالم پناه آمده بود. همین که چشم مبارک آن حضرت بر او افتاد او را باز شناخت و چون از مجلس همایون بیرون رفت او را گرفته تیر باران کردند ظفرنامه ص ۳۷۲ الحاق مترجم
- ۲ - ظفرنامه یزدی جلد اول ص ۳۷۹ -
- ۳ - هیئت علمی فرانسیوی تحت ریاست پرفسور هاکن در سال ۱۹۳۶ فرازهای شهر «سراوتار» یا «تراوادر» را در سیستان مورد مطالعات دقیق مربوط بعلم باستان شناسی قرارداد. این شهر و آثار باقیه آن پس از خرابیهای امیر تیمور در سال ۱۸۳۴ زیر شن و ماسه مدفون شده بود.

پس از سه ماه استراحت در سمرقند که در نظر تیمور شهری بسیار عزیز و گرامی بود بایران آمد تا تکلیف «امیرولی» شاه مازندران را معلوم کند. «امیرولی» با کمال جسارت و رشادت قدم بقدم از ساحل «اترك» تا قلب جنگلهای مازندران ایستادگی و پایداری نمود و حتی نزدیک بود که شبی اردوی تیموری را غافلگیر کند^۱ ولی سرانجام تیمور فاتح شد و استرآباد پایتخت دشمن را گرفت و هرچه بود بردند و هر که بود کشتند و «حتی برطفلان شیرخوار نیز رحمت نیاوردند و آنها را بدیار عدم فرستادند». ۱۳۸۴ - امیرولی باذربایجان گریخت و امیر تیمور نیز عازم عراق عجم شد.

تسخیر و تصرف ایران غربی بوسیله امیر تیمور

قبلا دیدیم که عراق عجم، آذربایجان و بغداد به سلسله مغولی جلایر که از سال ۱۳۸۲ سلطان احمد جلایر ابن اوئیس بر آن ریاست داشت تعلق گرفته بود. سلطان احمد نمونه تمام عیار نجیب زاده مغولی است که نفوذ محیط او را تغییر داده و یک سلطان عرب و ایرانی شده است مانند سلاطین سلجوقی یا خوارزمشاهی قرن دوازدهم «پادشاهی ظالم و مکار و محتال و درعین حال جنگجویی غیور و دلاور، حامی علماء و دانشمندان و شعراء». برای رسیدن به سلطنت برادر ارشد خودش «حسین» را در سال ۱۳۸۲ (ماه صفر سال ۷۸۴. الحاق مترجم) گرفت و کشت و سایر برادران خود را نیز در قید اطاعت خود درآورد (۱۳۸۳-۱۳۸۴) و در سلطانیه که در آن ایام شهر مهم عراق عجم بود می زیست که امیر تیمور گورکان بآن سرزمین نزدیک شد. سلطان احمد آنجا را با عجله تخلیه نمود و امیر تیمور آمد و دربار خود را در سلطانیه قرار داد (سال ۷۸۷). احمد جلایر به تبریز رفت و امیر تیمور به تعقیب او پرداخت و از راه آمل و ساری ب سمرقند بازگشت زیرا پس از هرجنگی امیر تیمور بر میگشت و در سمرقند با استراحت می پرداخت (۱۳۸۵ م) (۷۸۸ هـ).

در سال ۱۳۸۶ (۷۸۸ هجری . الحاق مترجم) عازم تسخیر ایران شد و این لشکرکشی دو سال بطول انجامید . یکی از بهانه‌ها برای این لشکرکشی این بود که کوهستانیان لرستان کاروانی را که بزیارت مکه معظمه می‌رفته غارت نموده اند البته این روش نکوهیده مستوجب سیاست و تنبیه است . امیر تیمور با این نیت مذهبی بتأدیب آن راهزنان همت گماشت و این اقدام را بوجه احسن انجام داد و « بعد از وصول عساکر بفروستا « وروجرد » و حوالی آنرا غارت کردند و خرم‌آباد را که حصنی حصین و پناهگاه متمردان و قطاع‌الطریق آن سرزمین بود مسخر کرده بکلی ویران ساختند و اکثر آن دزدان را بدست آورده از سرکوه‌ها فرو انداختند . » پس از آن امیر تیمور عازم آذربایجان و داخل تبریز شد . چون بنزدیکی تبریز رسید سلطان احمد جلایر از تبریز گریخت و به بغداد رفت . امیر تیمور دربار خود را در تبریز قرار داد و تابستان سال ۱۳۸۶ (۷۸۸) را در آنجا گذراند و بعد از راه نخجوان بقصد تسخیر گرجستان رفت . گرجیان عیسوی مذهب بودند و امیر تیمور باین جنگ عنوان « جهاد » و جنگ مقدس مذهبی داد . در زمستان ۱۳۸۶ بسوی قارص رفت و آن شهر را ویران نمود بیک حمله تفلیس را گرفت و پادشاه گرجستان موسوم به بقراط^۱ پنجم را دستگیر و حبس نمود ولی این حبس دوام نیافت زیرا بقراط متظاهر بدین اسلام شد و بدین ترتیب آزادی یافت.^۲

امیر تیمور باز آمد و زمستان را در قراباغ و مرغزاران « کور (کر) » سفلی گذراند . در آنجا ناگهان اطلاع یافت (در این باره بعداً صحبت خواهیم کرد) که دست پرورده خودش خان قبچاق « توقتمش (تغتمش) » از دربند گذشته و بالشکری فراوان آمده تا آذربایجان را تصرف کند . در آغاز سال ۱۳۸۷ (۷۸۹ هجری توشقان‌نیل . الحاق مترجم) پیکاری عظیم در شمال نهر « کور » بعمل آمد .

۱- Bagrat - ۲ . در قراباغ بقراط تفلیسی را که پیش از آن بقید و حبس او حکم جهانمطاع صدور یافته بود احضار فرمود و بروقی اشارت داد الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنه زبان مبارک مقال بمواعظ حکمت آمیز گشود و او را بدین قوم محمدی و طریق مستقیم شرع مصطفوی دعوت فرمود ... و بقراط زرعی که حضرت داود پیغمبر ساخته و پرداخته بود با دیگر تنف بعضرت صاحبقران پیشکش نمود . صاحبقران حکومت مملکتی را که سابقاً باو تعلق داشت با دیگر ضامم و مضافات باو ارزانی فرمود (نقل از ظفرنامه یزدی الحاق مترجم)

لشکریانی که امیر تیمور فرستاده بود بدو مغلوب شدند ولی پسر او «میرانشاه» با قوای امدادیه رسید دشمن را مغلوب نمود و آنها را بشمال دربند عقب راند. امیر تیمور که در تنبیه و مجازات افغانان و ایرانیان بسیار سخت گیر و بی رحم بود در باره عساکر «توقتمش خان» یکک رافت و شفقتی غیر عادی ظاهر ساخت. تمام اسیران را نزد خان قبهچاق فرستاد و نسبت به خان فقط یک عتاب و خطاب پدرانهای معمول داشت. این رفتار امیر تیمور را باید این چنین تعبیر نمود که این نودولت ترك نژاد «توقتمش خان» را وارث مشروع و جانشین بحق سلسله چنگیزخانی می شمرد و بنابراین سزاوار نمی دانست که نسبت به چنین شاهزاده جلیل القدری شدت عمل روا دارد. (توقتمش خان را بر قاعده پیشین پرسش فرمود و بزبان عاطفت و نصیحت راند که میان ما حق پدر فرزندی است جهت چه بود که بدین حرکت نامناسب اقدام نمود. نقل از ظفرنامه یزدی چاپ کلکنه ص ۴۱۴. الحاق مترجم).

پس از آن چندی در کنار دریاچه گوکچه (کوکچه تنگیز) توقف نمود امیر تیمور به تسخیر ارمنستان کبیر و غربی پرداخت. این مملکت در آنسالها بین چندین امیر ترکمان تقسیم شده بود و با اینکه جملگی مسلمان بودند معهذا امیر تیمور (بنابر روایت ظفرنامه) علیه آنها جهاد را اعلام نمود و بهانه و دستاویزش این بود که آنها کاروانی را که بزیارت کعبه می رفته زده و غارت نموده اند. در یکروز «ارز روم» را گرفت و امیر ترکمان موسوم به «طهرتن»^۱ که والی «ارزنجان» بود بدون معطلی و درنگ متابعت و مطاوعت خود را اعلام داشت (خرابکار امیر تیمور شد. ا.م) و امیر صاحبقران او را در مقام و منصب خود باقی گذاشت. پس از این واقعه «امیر تیمور» پسر خود «میرانشاه» را مأمور سرکوبی قبایل ترکمان قراقوینلو در شهر موش و کردستان نمود. ریاست قراقوینلوها با «قرامحمد تورموش»^۲ (درمش) بود. (این قرامحمد پدر قرا یوسف ترکمان است. ا.م)، امیر تیمور شخصاً رفت و منطقه «موش» را غارت کرد و ترکمانان برای اینکه دچار اسیری و عواقب هولناک آن نشوند در دخمه ها و غارهای صعب الحصول کوهساران اطراف پنهان

شدند. پس از تکمیل تصرف و تسخیر ارمنستان و اشغال قلعه و حصار «وان» که مدافعین آن را از بلندیه‌های کوه‌ها بی‌اثین افکندند^۱ امیر تیمور عازم ممالکی شد که در دست امراء و سلاطین آل مظفر بود یعنی فارس (شیراز) و اصفهان و کرمان.

این عرب‌شاه شاه شجاع را نمونه‌ای از جمیع فضائل می‌شناساند (این نمونه جامع فضل و تقوی پدر خود را کور کرد و آن پیرمرد را مدتها در زندان‌ها نگاه داشت و پسر خود شبلی را نیز در اقلید فارس حبس و کور کرد). امیر تیمور بشاه شجاع اخطار کرد که باید خود را مطیع و منقاد وی بشناسد و شاه شجاع نیز فوراً سیادت و فرمانروائی تیمور را شناخت، خود را مطیع و منقاد او معرفی نمود و مملکت را از شر لشکرکشی حضرت صاحبقران در امان نگاه داشت. در موقع نزاع در پایتخت خودش شیراز حکومت فارس و شیراز را به پسرش زین‌العابدین و کرمان را برادرش احمد واگذار نمود ولی برادرزادگان او شاه‌یحیی و شاه منصور بایکدیگر بر سر اصفهان و یزد زدوخورد نمودند. (سرانجام شاه یحیی مالک یزد و شاه منصور مالک اصفهان شد) شاه شجاع قبل از فوت تمامی افراد خاندان خود را تحت حمایت و حراست امیر تیمور قرار داد «کورا بخدا و خداوند سپردیم» نامه ای را که صاحب ظفرنامه منسوب بشاه شجاع می‌داند دارای لحنی است پراز اطمینان و اعتماد.

و ظاهراً او قبل از فوت خود اطمینان کامل بدوستی امیر صاحبقران داشته است. امیر تیمور فوراً از وفات امیر مطاوع خود استفاده نمود و متصرفات آل مظفر را تصاحب کرد (اکتبر - نوامبر ۱۳۸۷) و از همدان بخط مستقیم عازم اصفهان شد. حاکم اصفهان موسوم به مظفرکاشی با شتاب و عجله آمد و کلیدهای شهر را باخود آورد و امیر تیمور با جلال و جبروت و کبکبه فاتحانه داخل شهر شد و بعد رفت و در خارج شهر اقامت گزید.

(سید مظفرکاشی که دائی زین‌العابدین بود از طرف خواهر زاده خود حاکم اصفهان

۱- بسی را دست و گردن بسته از بالای کوه در انداختند و جهان را از خبث وجود آن بدکرداران پرداختند

ز دزدان جهانرا پرداختند بسی را زکوه اندر انداختند

بود و او با خواجه رکن‌الدین صاعد و سایر علماء و سادات و علماء و اکابر و اشراف از شهر بیرون آمدند و بشرف بساط بوسی فائز گشتند. ظفرنامه مذکور ص ۴۳۱. (الحاق مترجم).

مقدمات امر نشان می‌داد که همه چیز با صلح و سلم صورت خواهد گرفت که ناگهان در تاریکی شب مردم مأمورین تیموری را که برای دریافت مالیات بشهر آمده بودند و عساکر متفرق امیر تیمور را که در شهر بودند گرفتند و بقتل آنها پرداختند. (درین جا مقتضی است عین عبارات ظفرنامه مولانا شرف‌الدین علی یزدی را نقل کنیم):

«یرلیخ لازم‌الاتباع بنفاذ پیوست که در تمام شهر از اسب و اسلحه هر چه باشد بخدام بهرام انتقام بسپارند و چون برحسب فرمان کاربند شدند اکابرو اصول شهر بدیوان اعلی آمده جهت نعل بهای عساکر منصور مال امان قبول کردند و براهل شهر قسمت کرده از برای استخلاص آن محصلان طلب داشتند و فرمان قضا جریان صادر شد که محلات را بر ابراء قسمت کرده هر امیری از مردم خود کسی به تحصیل فرستد و از برای ضبط مال «نورملک برلاس» و «محمد سلطان‌شاه» را تعیین فرمود و اکابر اصفهان را در اردوی همایون توقیف نموده محصلان بشهر در آمدند و بدرست کردن وجه مشغول شدند. چون اراده پادشاه قهار جل جلاله بخرابی آن دیار تعلق گرفته و «اذا اراد الله شیئاً هیأاسبابه» در آن اثنا شبی یکی از جهال رساتیق اصفهان که او را «علی کچه پا» گفتندی و از سران آهنگران بود در اندرون شهر دهلی زد و وحشی از اشرار عوام کالانعام بل هم اضل جمع شدند دست بیباکی برآورده گرد محلات برآمدند و اکثر محصلان را بکشتند مگر در چند محل که عقلی و وجودی داشتند... بسیاری از لشکریان که جهت مهمات خود بشهر در آمده بودند آن شب عرضه تلف گشتند... چنانکه سه هزار نفر کس در آن غوغای عوام کشته شدند... روز دیگر چون واقعه بسمع مبارک رسانیدند... فرمان داد تا محله سادات و کوچه موالی ترک و خانه خواجه امام‌الدین واعظ اگر چه بیک سال پیش وفات یافته بود حمایت نمایند و بقتل عام و انواع عقوبت و انتقام فرمان داد:

برافتاد بنیاد مردم بکل	فتادند در شهر خیل مغل
سرای سران جمله کردند پست...	بقتل و بغارت گشادند دست

یرلیخ شحنة شهر نفاذ یافت که تومانان و هزارات و صدجات سرکشتگان به حصه و رسد بسپارند و جهت ضبط آن تواجیان دیوانی علیحده بنهاندند. از ثقات استماع رفته که بعضی لشکریان که نمی‌خواستند که بدست خود مباشر قتل شوند سر از یاساقیان «مأمورین اجرا» می‌خریدند و می‌سپردند. در اوایل حال سری به بیست دینار کپکی بود و در اواخر که هر کس

حصه خود سپرده بودند یک سر به نیم دینار آمده بود و کسی نمی‌خريد و همچنان هر که را می‌دیدند می‌کشتند.... از عدد کشتگان آنچه بقلم در تحت ضبط کتابت و حساب در آمد بروایت اقل هفتاد هزار سر بود در ظاهر اصفهان جمع شد و از آن در مواضع متعدد سناها ساختند. دوشنبه ششم ذی‌قعدة ۷۸۹

صحنه‌های فظیعی را که ابن عرب‌شاه در این مورد وصف می‌کند دردناک و رقت‌انگیز- تر از صحنه‌هایی است که مورخین چنگیزخان بمناسبت قتل عام بلخ و هرات و غزنه در سال ۱۲۲۱ روایت نموده‌اند. علت این است که مغولان نخستین مردمانی بودند کاملاً وحشی و حال آنکه تیمور ترکی است با فرهنگ و دوستدار بزرگ شعر و ادب فارسی و با تمام این خصائل گل‌های تمدن و ازهار مدنیت ایران را از بیخ و بن برمی‌کند و همین مسلمان متورع تمام پایتخت‌های دنیای اسلام را مورد نهب و قتل و غارت قرار می‌دهد.

امیر تیمور اصفهان را تبدیل نمود به قتل‌گاه و جسد و جنازه مردم بیگناه در سراسر آن شهر افتاده بود. پس از آن بسوی شیراز رفت و زین‌العابدین پادشاه مظفری از آنجا فرار کرد و با اینکه مردم دوچار وحشت و اضطراب بسیاری شده بودند مع هذا سعی نمودند نسبت باو شرط ادب را معمول دارند. سلطان احمد مظفری والی کرمان و شاه یحیی والی یزد با ترس و لرز بشیراز آمدند و «بشرف بساط بوس» صاحبقران مفتخر شدند و اظهار بندگی نمودند و بدین ترتیب سلطان احمد برسلطنت کرمان باقی ماند و شاه یحیی برسلطنت فارس منصوب گردید. ماهرترین صنعتگران شیراز را بسمرقند بردند تا با استادی و زبردستی آنها بر زیبایی و جمال پایتخت تیموری بپردازند. (بنابر ظفرنامه امیر تیمور روز اول ذی‌قعدة ۷۸۹ داخل شیراز شد)

(امیر تیمور توجه مخصوصی بسمرقند داشت و مایل بود که عرصه دلگشای روح افزای سمرقند که نزهتگاه شیرین لبان شکرخند است غیرت فردوس برین ورشک نگار خانه چین گردد. ظفرنامه یزدی ص ۷۲۹. الحاق مترجم)

چون خان قباچاق باز هجوم و حمله‌ای بقلب ماوراءالنهر نموده بود امیر تیمور

ناچار شد به سمرقند برگردد (پایان سال ۱۳۸۷-۷۸۹). در سال ۱۳۹۲ برای جنگی که بنام «یورش پنج ساله» معروف است بایران مراجعت نمود. اولین پیکار او در مازندران روی داد و شهرهای آمل و ساری و مشهد را از دست سلسله سادات محلی بدر آورد و در جنگلهای انبوه و بکر آن سرزمین بایجاد و انشاء راه اقدام نمود تا مذهب سنی را در آنجا رونق دهد و اهالی شیعی مذهب آنجا را که هنوز دوجار عقاید اسمعیلی بودند به مذهب سنی معتقد سازد. زمستان را در مازندران گذراند و بعد از راه نهادن عازم لرستان شد و راهزنان و قطاع الطریق لر را تأدیب و تنبیه کرد و بعد از طریق دزنول و شوشتر بسراغ سلاطین مظفری که رایت عصیان بر افراشته بودند رهسپار شد.

باید به خاطر سپرد که پس از رفتن امیر تیمور یکی از شاهزادگان مظفری که از سایرین جدی تر و باعزم و اراده تر بود بنام شاه منصور سایر افراد خاندان خود را ازین برد و بسود خودش و بزبان تیمور وحدت سلسله موروثی خود را عملی ساخت. پسر عموی خودش زین العابدین را کور کرد و برادر خودش شاه یحیی را وادار نمود از شیراز به یزد برود و خود او شیراز را متصرف شد و پایتخت خود قرار داده و بعد اصفهان را نیز مستقر خود ساخت. شاه منصور مانند تمامی افراد خاندان خود مردی بود حيله گر، عهد شکن و خونخوار ولی فعال و بااراده و واجد شجاعتی حیرت انگیز و این جرأت را داشت که در برابر فاتح و کشورگشائی چون تیمور قد برافرازد و ایستادگی کند.

(در این جا باید با نهایت اختصار یادآور شد که در تاریخ کهن سال ایران - تا حدی که این جانب اطلاع دارم - در هیچ زمان فساد و غدر و مکر و تزویر و ناجوانمردی و منفعت پرستی شخصی در خاندان سلاطین باین حد نرسیده بود که در دوران سلطنت آل مظفر آشکار شده بود پدر و پسر و برادر و مادر و خواهر و شوهر جملگی برای احراز مقام و ستادن مال و منال مردم بدبخت و کسب قدرت و ثروت بجان هم افتاده از هیچ شتعتی فروگذار نمی کردند. پسر چشم پدر را کور می کرد و بحسب می انداخت برادر برادر خود را می کشت و با مادر خود کاری می کرد که قلم از نوشتن آن شرم دارد و مردم بیچاره و بینوا وضعشان با این آشفتگیها معلوم

است که از چه قرار بوده است . مولانا شرف‌الدین یزدی پس از اشاره بر رفتار فجیع افراد این خاندان سلطنتی این دو بیت را آورده است :

نهادند شمشیر در یکدگر شد آشفته آن مملکت سر بسر
شده تنگ از ایشان دل سلطنت که ده پادشه بود و یک مملکت

(الحاق مترجم)

در آوریل ۱۳۹۳ (۲۰ ربیع‌الثانی تخاقوی ثیل ۷۹۵ الحاق مترجم)
امیر تیمور پس از آنکه در شوشتر بتمرکز قوای خود پرداخت رهسپار شیراز شد -
برسر راه و در حین عبور « قلعه سفید » را که حصنی ناگرفتنی می‌پنداشتند گرفت
(نگاهبان این حصن حصین مردی بود « سعادت » نام و اولین کسی از عساکر
تیموری که بر بالای باروی برج رفت و صلوات فرستاد و رایت تیموری « توق گاودم »
را برافراشت مردی بود بنام « شیخ تیمور آقبوقا » و ملک زین‌العابدین را که پسر
عمویش - شاه منصور - کورو در آنجا محبوس نموده بود خلاص کردند و خدمت
امیر تیمور آوردند که نسبت به وی نهایت شفقت را ابراز داشت . الحاق مترجم)
شاه منصور برای جنگ جلو امیر تیمور آمد و در نزدیکی شیراز پیکار شدیدی بین
آن دو روی داد . منصور از فرط دلاوری و شجاعت صف قراولان و محافظین
ماوراءالنهری را شکافت و خود را بامیر تیمور رساند و دو ضربت شمشیر بر مغر او زد
ولی کلاه خود تیمور چنان محکم بود که تیمور از آن ضربتها مجروح نشد . سرانجام
شاه منصور بدست عساکر تیموری افتاد و شاهرخ پسر هفده ساله امیر تیمور سرمنصور
را از تن جدا کرد و پپای پدر خود انداخت ماهه ۱۳۹۳ (جمادی‌الاولی ۷۹۵). عین
عبارت ظفرنامه یزدی بدین قرار است : امیر زاده شاهرخ با آنکه در سن هفده
سالگی بود بعون تأیید الهی دشمنان را رانده سرشاه منصور را بحضرت صاحبقران آورد
و زانو زده سر دشمن را بخاک افکنده به تهنیت فتح و فیروزی اقامت نمود و زبان
پشاست بدعا برگشود که :

سر دشمنان تو استغفرالله که خود دشمنان تو را سرباشد
نثار سم مرکبت باد اگرچه نزاری از این بی بهاتر نباشد

امیر تیمور بتاريخ اول ذی قعدة ۷۸۹ وارد شیراز شد. تمام خزائن و ذخائر این شهر کهن سال را با وجوهی «بنام اسمانی» مطالبه و مبالغ هنگفتی دریافت نمود. مدت یکماه در شیراز ماند و با شاهزادگان فریدون قدر جمشید مکان و عظمای امراء کامکار و کامران در «باغ میدان» یکماه بزم عشرت آراسته بعیش و طرب گذرانید.

خروش ارغنون و نغمه چنگ رسانیده بگوش زهره آهنگ

شراب لعل گون در ساغر زر بدست ساقیان سرو پیکر

(نقل از ظفرنامه الحاق مترجم) بقایای سلسله آل مظفر یعنی شاه احمد والی کرمان و شاه یحیی سلطان یزد بشیراز آمدند و اظهار مطاوعت و انقیاد نمودند ولی کمی بعد بفرمان امیر تیمور تمام اعضاء آن سلسله را کشتند و جای آنها را به نواب و عمال تیموری دادند. ارباب قلم و صنعتگران و هنرمندان و پیشه‌وران شیراز را بسمرقند بردند زیرا امیر تیمور مصمم بود که آن شهر را پایتخت آسیا بکند.

از شیراز امیر تیمور در ماه ژوئن ۱۳۹۳ عازم اصفهان و همدان شد و بعد بسوی بغداد رفت تا عراق عرب را از تحت تسلط سلطان احمد جلایر آخرین نماینده سلسله جلایریه مغول بدر آورد (روز جمعه ۱۳ شوال ۷۹۵ هـ موافق تخاقوی ثیل بنابر ظفرنامه عازم بغداد شد. الحاق مترجم). در ابتدای ماه اکتبر امیر تیمور بظاهر بغداد رسید و احمد جلایر بطرف مغرب گریخت. میرانشاه پسر امیر تیمور به تعقیب او رفت و چیزی نمانده بود که در مجاورت کربلا احمد دستگیر شود ولی موفق بفرار شد و بمصر گریخت و پناه بسلطان ممالیک مصر «ملک الظاهر برقوق» برد. تیمور بی‌پیکار و جنگ داخل بغداد شد. صاحب ظفرنامه می‌نویسد که عساکر تاتار «مانند مور و ملخ در عراق منتشر شدند و شهرها و استان‌ها را گرفتند و بهرطرف دویدند و هرچه دیدند غارتیدند کالجراد المنتشر. امیر تیمور سه‌ماه در بغداد استراحت نمود و دادعیش و کامرانی داد ویرکناره‌های دجله در قصرهای زرنگار روزگار همایون آثار بعشرت و مسرت گذرانید.

جهان بکام دل و کام دل بحسب مراد زمانه تابع فرمان و آسمان متقاد

نشسته فارغ و فرمانبرانش عالمگیر عدو گریخته و بازماند گانش اسیر

پس از آن تیمور بطرف شمال رفت و قلعهٔ تکریت را تسخیر نمود و درصدد تسخیر قلاع مستعکم کردستان و دیار بکر افتاد. در این لشکرکشی پسر دوش عمر شیخ کشته شد و تیری از یکی از قلاع کرد او را بهلاکت آورد (ربیع الاول ۷۹۶ تخاتوقی نیل، عین عبارت ظفرنامه یزدی بدین قرار است: .. در راه بقلعهٔ مختصری که آنرا «خرماتو» گویند و اندک مردمی در آنجا ساکن بودند. شاهزاده بنظراره آن قلعه ببالای تلی برآمده و نادانی از قلعه تیری انداخت و از قضا بشاهرگک اورسید و درجهٔ شهادت یافت...

بگلزار گیتی درختی نرست که ماند از جفای تبرزن درست
در این باغ رنگین چو پرتذرو نه گل درچمن ماند خواهد نه سرو

الحاق مترجم) پس از محاصره‌ای سخت و صعب در ماه ربیع الثانی ۷۹۶ قلعهٔ ماردین نیز گشوده و مسخر شد و قلعهٔ حامد^۲ (آمد - دیاربکر) بدست عسکرتیموری افتاد. سپس عازم ارمنستان کبیر شد تارنئیس قبیله «قراقیونلو» ترکمن را که موسوم به قرايوسف بود از منطقه «سوش» براند. بعد از این پیکار از راه وان در اواخر سال ۱۳۹۴ بگرجستان رهسپار شد.

در سال ۱۳۹۵ همان وقتی که تیمور عازم قفقاز میشد تا در روسیه جنوبی باخان قباچاق مصاف دهد گرجیان سومین پسر امیر تیمور موسوم به «میرانشاه» را که قلعهٔ

۱- در موقع محاصرهٔ قلعه ماردین که «حصاری بغایت استوار بود» و علی‌رغم کوشش بسیار محصورین تسلیم نشدند بالاخره امیر تیمور فرمان داد که بهر قیمت است باید عساکرش آن حصن حصین را بگشایند. سرانجام روز سمنه ۱۲ ماه ربیع الثانی خود امیر تیمور با تمام نواب و سران سپاه بقلعه حمله ور شد و باپورش و حمله‌ای شدید داخل قلعه ماردین گردیدند. مردم بدبخت بتضرع افتادند و زنهار خواستند. آنچه را داشتند تقدیم نمودند و هر خراجی که امیر خواست بگردن گرفتند. از حسن اتفاق خبر از سمرقند آمد که امیرزاده شاهرخ صاحب فرزندی شده و این خبر موجب ابتهاج خاطر امیر شد و رقم عفو بر دفتر حال مردم ماردین کشیدمالی را که قبول کرده بودند بخشید. الحاق مترجم ۲- نام این قلعه را آمد دانسته‌اند ولی شرف‌الدین در ظفرنامه ص ۶۸۱ این چنین می‌نویسد: «مردم حصار «قراجه‌قیا» که عبارت از شهر «آمد» است که به «حامد» اشتهاز یافته است. قبل از تسخیر قلعه حامد یا آمد امیر تیمور به کرکوک و موصل رفت و حاکم موصل بتاير روايت یزدی موسوم به آلتون کوپروک بزمین بوس آمد و امیر تیمور کمرهای زرین و جامه‌های فاخر باو و زن و فرزندان ایشان از جواهر و اقمشه انعام فرمود تا برای پسران و دختران خود جهیز ترتیب نمایند. از آنجا باریل و از اربیل به ختازاب رفت و از قبر حضرت یونس و جرجیس علی نبیها السلام زیارت نمود و در هر مزاری ده هزار دینار کپکی تصدق فرمود تا بر سر اقدیونس و جرجیس گنبد بسازند صلات و صلوات بمسقطان و درویشان داد. ظفرنامه ص ۶۹۲ الحاق مترجم

«النحج» را محاصره نموده بود در نزدیکی نخجوان شکست دادند (سال هجری ۷۹۸) بعد که امیر تیمور به قفقازیه باز آمد (سال ۱۳۹۹-۷۹۹) برای انتقام این شکست ناحیه «کاخت» را که در گرجستان شرقی واقع است غارت نمود و مخصوصاً درسنة ۱۴۰۰ وقتی که عازم تفلیس گردید محافظین و مراقبینی در شهر گذاشت و تفلیس را زیر و زبر کرد و پادشاه یینوای گرجستان ژورژ ششم از ترس و وحشت گریخت و در کوه‌های اطراف پنهان شد.^۱ درسنة ۱۴۰۱ امیر تیمور به ژورژ ششم امان داد بشرط اینکه باج و خراجی بپردازد. با این سوابق و احوال در سال ۱۴۰۳ تیمور باز آمد و تمام آن مملکت را ویران نمود هفتصد دیه و قریه را خراب کرد و مردم را کشت و تمام کلیساهای تفلیس را از پی و بن برانداخت.

لشکرکشی و کشورگشائی مغولان چنگیزخانی در قرن سیزدهم باین جانگدازی و قساوت نبود زیرا چنانکه دیدیم مغولان مردسی بودند وحشی و چون در طی قرون متمادی و گذشتن اعصاری بسیار قتل و غارت خصلت موروثی و غریزه ذاتی آن چوپانان صحرانورد شده بود کشتن کشاورزان مقیم و زارعین ده‌نشین جزء طبیعت و سرشت و خلق و خوی آنها محسوب میشد. تیمورلنگ باین سببیت فطری و آدم - کشی جبلی تعصب دینی و مذهبی را نیز افزود. او دیگر بنام پیروی از قرآن مجید مردم را از دم تیغ می‌گذراند. امیر تیمور سفاکی مغولی را به تعصب شدید مذهبی که تا آن زمان در تاریخ بشریت بی‌سابقه بود بهم در آمیخت - از خصلت موروث که عبارت بود از خون مردم ریختن و از تعصب مذهبی که عبارت بود از قتل بنفع یک (به اصطلاح ایمان) ترکیبی ساخت و خود را اخلاقاً و شرعاً مأمور اجرای آن ترکیب قرار داد.

در ایران «سلطان احمد جلایر» و «قرا یوسف ترکمن» امیر «قراقوینلو» ها آخرین کسانی بودند که در برابر تیمور ایستادگی و پایداری می‌نمودند. قبلادیدیم که در ماه دسامبر ۱۳۹۳ یا ژانویه ۱۳۹۴ احمد جلایر که امیر تیمور او را از بغداد بیرون رانده بود بمصر پناه برد و نزد سلطان مملوک آندیار «برقوق» تحصن جست.

پس از رفتن تیمور از بغداد در همان سال ۱۳۹۴، سلطان احمد جلایر با کمکی که از ملک «برقوق» دریافت داشته بود پیغام باز آمد و مسئله خود را احیاء نمود. چون تیمور گرفتاریهای دیگری داشت سلطان احمد توانست در بغداد بماند و در این مورد از کمک و مساعدت رئیس «قراقوینلوها» قرایوسف نیز برخوردار بود. توقف او در بغداد تا تابستان ۱۴۰۱ بطول انجامید و در آن تاریخ تیمور باز بعراق عرب بازگشت و احمد جلایر ناچار شد یکبار دیگر فرار کند و به «برقوق» ملتهجی شود. نواب و همکاران جلایر بدفاع از بغداد همت گماشتند و امیر تیمور بغداد را در تاریخ دهم ژوئیه ۱۴۰۱ باز مسخر ساخت. محصورین بفتوای یأس و ناامیدی تا سرحد اسکان و توانائی پافشاری و مقاومت ورزیدند تیمور بطور فجیع و فظیعی بانقمام و کینه توزی پرداخت. این امیری که هفت سال قبل با اعتدال و مدارا در بغداد رفتار کرده بود این بار امر بقتل عام صادر نمود. هر سربازی مأمور بود بایک سربریده باز آید. این روایت شرفالدین علی یزدی است ولی این عربشاه می نویسد هر یک سربازی مأمور بود با دوسر بریده باز آید.

در این جا عین عبارت شرفالدین یزدی بنابر ظفرنامه چاپ کلکته مجلد ۴ ص ۳۶۷ نقل می شود^۱:

«یرلیغ از موقف قهر صدور یافت که از لشکریان هنرنفری سری بیاورد. سپاه کینه خواه سر برخط فرمان شاه نهادند و بدست اجتهاد کمر انقیاد بسته در طلب سر پای کوشش بگشادند. شمشیر از غایت غضب سرخ برآمده بازار سیاست چنان تیزگشت که دلال اجل پیر هشتاد ساله و طفل هشت ساله را بیک نرخ می فروخت از آن سرهامنارها برافراختند و عبرت عالمیان ساختند فرمان جریان نفاذ یافت که غیر از مساجد و مدارس و خوانق عمارات نگذارند و برحسب فرموده بارو و بازارها و خانه ها و بقاع و رباع و دور و قصور و غیر آن همه را زیر و زیر ساختند. (الحاق مترجم)

در میان این دشت هائی که از جنازه اموات مستور بود امیر تیمور کرامت طبع و علو قدری نشان داده و بعضی از ارباب فضل و معرفت را از کشتن نجات بخشید و حتی بعضی از آنها را با «خلعت» و «تن پوشی» مباحی و مفتخر نمود.

سوی این ارباب فضل و کمال سایرین را بقتل رساندند و سوی مساجد هربنائی که بود از بیخ و بن برانداختند. این عربشاه می‌نویسد که تعداد کشتگان به نود هزار نفر می‌رسید. گرمای تابستان در عراق با این اجساد اموات که از هرطرف تلی برپا کرده بود باعث شد که امراض عفونی پدیدار شود و «چون آب دجله از بسیاری خون کشتگان گونه سرشک عاشقان مهجور گرفت و هوای بغداد از عفونت جیفه‌های مردگان چون نکبت انفاس بد حالان رنجور تغییر پذیرفت حضرت صاحبقران گیتی‌شان در عشر اول ذی‌الحجه از آنجا بعادت و اقبال نهضت فرمود جلد دوم ظفرنامه ص ۳۶۹ الحاق مترجم)

در موقعی که بین امیر تیمور و سلطان عثمانی «ایلدرم بایزید» نائره جنگ مشتعل شد و شرح آنرا بعد خواهیم داد سلطان احمد جلایر از آن فرصت استفاده کرد و باز عازم بغداد شد ولی متحد دیروزی او قرایوسف رئیس قراقوینلوها او را مغلوب کرد و از آنجا بیرون راند. قرایوسف را نیز عساکر تیموری تحت ریاست و فرماندهی نوه امیر تیمور موسوم به «ابوبکر» از بغداد بیرون کردند. (۱۴۰۳) قرایوسف و احمد جلایر هر دو بمصر گریختند و پس از مرگ امیر تیمور از مصر مراجعت نمودند.^۱

تیمور و قباچاق

قبلا دیدیم که در سال ۱۳۷۶ در سمرقندیکی از اولاد چنگیز خانی از نسل جوجی موسوم به «توقتمش (تغتمش)» بدیدن امیر تیمور آمد و از او کمک خواست تا علیه اوروس‌خان که صاحب و فرمانفرمای «آردوی زرین» بود قیام کند. اوروس - خان در شمال سیحون سفلی و در مرغزاران «ساری سو» و در اطراف جبال «اولو-تائو»^۲ سلطنت می‌کرد (به ص ۶۷۹ مراجعه فرمائید)^۳ چنانکه گفتیم نمی‌دانیم آیا توقتمش (تغتمش) برادرزاده «اوروس‌خان» بود یا یکی از افراد دور دست خاندان او. دیدیم که امیر تیمور از ملاقات یکی از احفاد چنگیز خان که مدعی تاج و تختی هم

۱ - ظفرنامه، بار تولد در دائرة المعارف اسلامی ذیل لغت احمد جلایر ص ۲۰۱

۲ - ظفرنامه، بار تولد در دائرة المعارف اسلامی ذیل لغت احمد جلایر ص ۲۰۱
 ۳ - عذر می‌خواهم از اینکه باز با تفصیلی بیشتر راجع بپروسیه مغولی صحبت می‌کنم. علت این است که چون مطلب پیچیده و موضوع بغرنج بوده باید به تجدید و توضیح مسئله مبادرت ورزید. مسکوت گذاشتن مطلب موجب می‌گردید که داستان بطور نامفهومی جلوه گر شود.

بود خوشوقت شد و احساس نمود که تقویت این دولت نورسیده برای پیشرفت نقشه‌های او روزی مؤثر خواهد بود، بهمین جهت بود که شهرهای «اتراره» و «صبران» و «سقناق» را که در ساحل شمالی سیحون وسطی و مقابل مرغزار «سپیداردو» بودند باو واگذار نمود. اوروس‌خان دوبار توقتمش (تغمش) را از این سرزمین خرد بیرون کرد و هر دو بار تیمور او را در سمرقند پذیرفت. بنابر ظفرنامه «اوروس‌خان» استرداد او را از امیر تیمور تقاضا نمود ولی امیر تیمور بجای قبول آن تقاضا از حقوق توقتمش (تغمش) دفاع کرد و خط سیحون را علیه تجاوزات «اوروس‌خان» تقویت نمود. در ابتدای سال ۱۳۷۷ «دوبار» اوروس را در سقناق و اترار مغلوب کرد و او را بشنزارهای کشورش عقب‌راند. در همان سال «اوروس» وفات یافت و بدوآ پسر ارشدش «توخته‌قیا» و بعد پسر دیگرش «تیمورملک» به سلطنت رسید. تازه امیر تیمور بماوراءالنهر بازگشته بود که یکبار دیگر «توقتمش (تغمش)» که مغلوب تیمور ملک‌شده بود پناه با امیر تیمور آورد.^۱ یکبار دیگر باز امیر تیمور او را در سقناق برمسند خانی نشانند و قوای امدادیه در اختیار او گذاشت و سرانجام «توقتمش (تغمش)» توانست دشمن خود را که در ناحیه «قراتل» زمستان را می‌گذراند مغلوب سازد. این فیروزی جنبه قطعی یافت و «توقتمش (تغمش)» توانست در همان زمستان ۷۸ - ۱۳۷۷ در «سپیداردو» بر تخت سلطنت بنشیند (تیلان تیل ۷۷۸. ظفر نامه، الحاق مترجم).

تا این جا چنین بنظر میرسد که اگر متکی بر روایات ظفرنامه بشویم توقتمش (تغمش) هیچ نوع استعداد شخصی و فراستی نشان نداده و اعتلاء او بمقام سلطنت مرهون فعالیت و استعانت امیر تیمور بوده است. ولی چون خان «سپیداردو» و قباچاق

۱- امیر تیمور سابقاً اسب زیبا و اصیلی به توقتمش (تغمش) داده بود و آنرا «خنک اغلن» نام نهاده بودند. امیر تیمور باو گفت در تند سیری و گیتی نوردی آن همین بس که گاه فرصت و حمله بلشمن میرسی و وقت گریز کسی پتو نمی‌رسد. در جنگ با تیمور ملک همین اسب تندرو و گرم سیر توقتمش (تغمش) را نجات داد، بعدها جاسوسان تیموری خبر آوردند که تیمور ملک شب و روز بشرب خمر مشغول است و تا چاشتگاه در خواب است و اگر حد مهم ضروری باشد کسی را مجال آنکه او را از خواب غفلت برآرد نیست و مردم توقتمش (تغمش) خان را خواستارند. نقل از ظفرنامه یزدی جلد اول ص ۲۸۹. الحاق مترجم

شد ناگهان فعالیت و پشت کار فوق العاده ای از او ظاهر گردید. تازه مالک «سپتاردو» شده بود که چشم طمع به «اردوی زرین» و تمام مخانات قبچاق یعنی امپراطوری مغولی روسیه جنوبی دوخت. دیدیم که در ۱۳۸۰ مالک «اردوی زرین» «سمای» را در پیکاری سخت که در نزدیکی «کلکه»^۱ یا «کلمیوس»^۲ در حوضه «ماروپول»^۳ در مجاورت دریای «آزوف» روی داد بطور قطع مغلوب نمود. پس از این فتح و فیروزی او را «خان اردوی زرین» شناختند و بدین ترتیب «اردوی زرین» و «اردوی سپید» با هم منظم شدند و خلاصه آنکه «توقتمش» (تغتمش) «تقریباً تمام الوس جوجی را متصرف شد و من بعد از سیحون سفلی گرفته تا شط دنیستر و از سقناق و اترار گرفته تا دروازه شهر کیف»^۴ در تحت سلطه او جای گرفت.

در پایتخت خودش «سرای» واقع در ساحل ولگای سفلی او دیگر مانند یکی از بزرگترین پادشاهان مقتدر قرن خود جلوه گری مینمود. او نیز سنت و راه و رسم آباء اجدادی و چنگیزخانی خود را پیش گرفت و بتاخت و تازهای مغولی پرداخت. روسیه مسیحی را مسخر ساخت و بتاریخ ۲۶ اوت ۱۳۸۲ مسکو را آتش زد و شهرهای «ولادیمیر»^۵ و «پولتاوا»^۶ و «موژائیسک»^۷ و سایر شهرهای روس را طعمه حریق ساخت و حتی در نزدیکی «پولتاوا» قوای لیتوانی را که برای جلوگیری آمده بودند مغلوب نمود و باز برای مدت یک قرن دیگر «مسکووی» زیر یوغ مغول باقی ماند.

توقتمش (تغتمش) را این رفعت جاه و مقام گوئیا سرگیجه داد و این اعتلاء قدر غرور و کبر بسیاری در او تولید نمود و چنان شد که بخود می گفت: تیمور کیست؟ این ترک نورسیده بی نسب و حسب کیست و اصلاً عنوان حقوقی او چیست؟ من نماینده مشروع و وارث بحق و اصیل چنگیزخانم و او را در برابر من ارزش و مقامی نیست. از اینها گذشته حقوق مسلم و قطعی چنگیزخانی که من نگاهبان آن هستم متکی است بر مجموع قبایل بیشماری که در شمال غربی و این دشتهای بی پایان و وسیع

زندگی می‌کنند. این مرغزاران و صحاری مخزنی انسانی است که آنها ندارد و تمام آن انسانها کسانی میباشند که حقوق چنگیزخانی را مطاع و واجب الاجرامحسوب می‌دارند. توقتمش (تغتمش) خود را وارث بالاستحقاق چنگیزخان می‌دانست و معتقد بود که امرش از طرف تمام صحرانوردان شمال اجرا می‌شود و با این حال دیگر نسبت به تیمور این ترک شهرنشین شده که سده ربع خصلت آباء و اجدادش را از دست داده و بسیرت شهرنشینان درآمده بود یکنوع حس تحقیری در ضمیر خود احساس مینمود. قطعاً همین حس تحقیر را نیز تیمور نسبت بشهرنشینان اصفهان و شیراز... درخود احساس می‌کرد. (بنابر آنچه اسکندرگمنام نوشته) توقتمش (تغتمش) مردی بوده خوش اندام، فعال و جدی و بین مغولان بعدالت و داد گستری شهرت داشته و از اینکه تحت انقیاد امیر تیمور بوده و او را فرزند خود می‌خوانده بستهوه آمده بود. بدون شک حق نبود فراموش کند که امیر تیمور اعتلاء مقام او را فراهم ساخت و خطا کرد از اینکه ندانست تیمور دارای چه قدرت وحشتناک و نیروی هول‌انگیزی است.

توقتمش (تغتمش) نیز مانند اسلاف خود خان‌های قبقاق - «برکا» و جانشینان او - میخواست به تسخیر آذربایجان پردازد. به‌خاطر داریم که از سال ۱۲۶۰ تا ۱۳۳۰ سلاطین مغولی که «سرای» پایتخت آنها بود هیچوقت قبول نکردند که ماوراء قفقاز و شمال غربی ایران را خارج از الوس خود بشناسند. باید به‌خاطر سپرد که در سال ۱۳۸۵ قبل از اینکه تیمور با آذربایجان لشکرکشی کند یعنی همان اوقاتی که سلطان احمد جلایر مالک آذربایجان بود، توقتمش (تغتمش) از راه شیروان آمد و تبریز را گرفت و غارت نمود^۱ (۱۳۸۵ - ۱۳۸۶) بسبک و روش دیرین مغولان آنچه را که بعنوان غارت و غنیمت بدست آورده بود برگرفت و رفت و احمد جلایر باز آمد و آذربایجان را بار دیگر تصرف نمود. در این اوضاع و احوال بود که امیر تیمور - چنانکه دیدیم - آمد و ایران را تصرف کرد و آذربایجان را بر امپراطوری خود ضمیمه نمود (۱۳۸۶ / ۷۸۹ هـ. العاق مترجم)

این اقدام یعنی تسخیر و تصرف آذربایجان از طرف امیر تیمور (و انضمام آن خطه بشاهنشاهی خود) باعث شکستگی اتحاد و موجب جدائی آن دو متحد گردید و سبب شد که « توقتمش (تگتمش) » بی‌اعلام ، علیه ولی نعمت و متحد دیروزی خود بجنگ اقدام کند .

امیر تیمور بشمال آذربایجان و ایالت «قرباغ» رفته بود تا زمستان ۸۷ - ۱۳۸۶ را در آنجا بگذراند و هنوز آنجا بود که در بهار سال ۱۳۸۷ توقتمش (تگتمش) ناگهان از دربند گذشت و مستقیماً و یکسره بقرباغ حمله ور شد . امیر تیمور در جنوب شهر «کور» (کر) در «بردع» بود و فقط توانست پیش قراولانی بشمال نهر «کور» (کر) بفرستد . این لشکر مختصر باعساکر «توقتمش(تگتمش)» روبرو شد و مصاف داد و شکست خورد که «میرانشاه» سومین پسر امیر تیمور باقوای امدادیه رسید و وضع را اصلاح نمود و «توقتمش (تگتمش)» بفرار مجبور شد . رفتار امیر تیمور در این مورد بسیار پرمعنی بود . بسیاری از اسیران را نزد وی آوردند و می‌دانیم که در این موارد چه رفتار فجیعی با اسراء میشد، این بار برخلاف معمول نه فقط اسیران را نکشتند بلکه همه را با آذوقه و ملبوس و مایحتاج زندگی نزد «توقتمش (تگتمش)» برگرداندند. (...) شاهانه فرمان فرمود که آن اسیران را خلاص گردانیده زر و جامه بدهند و بدرقه همراه کرده از عساکر منصور بگذرانند و بطرف دشت قبچاق که جای ایشان است روانه نمایند . (نقل از ظفرنامه یزدی جلد اول ص ۱۴۰ . الحاق مترجم) در عین حال بنابر نوشته ظفرنامه برای «توقتمش(تگتمش)» پیام فرستاد و گفت «رابطه ما پدر فرزندی است» و این گواهی می‌دهد که امیر تیمور از این پیشامد بیشتر افسرده و متأثر شده بود تاخشمگین و برآشفته (این واقعه در توشقان‌نیل ۷۸۹ روی داد . ظفرنامه ص ۱۰۰). اگر این رفتار امیر تیمور را در این مورد با رفتار خشن و شدید و تحقیر آمیز و پرازکینه و شقاوتی که وی در موارد متشابه نسبت بسایر دشمنان خود، ترکان و ایرانیان معمول می‌داشته‌است، مقایسه کنیم متوجه میشویم که «مشروعیت» و «حقانیت» اصل چنگیزخانی در نظر او چه ارزش مهم و مقام محترمی دارا بوده است . البته جای شک و تردید نیست که تیمور

آمده بود تا کارهای چنگیزخان را واژگون سازد و یا لااقل خودش جای او را بگیرد و تأسیسات خودش را جانشین تأسیسات خان بزرگ مغول بنماید ولی از لحاظ اصولی جرأت نداشت این نیت خود را صراحتاً اظهار کند و بدین جهت همیشه بطور مورب و کج و معوج رفتار می کرد و باین امپراطوری ترک خودش ظاهر و سروسورت مغولی می داد و بمجرد اینکه یکی از اولاد و احفاد چنگیزخان اظهار وجودی می کردند او نسبت بآنها بطور غیرمنتظری احترام می گذاشت و شاید حتی برخلاف نیت واقعی خودش بتکریم آنها می پرداخت . از این گذشته نیز شاید در اعماق روح این عنصر ماوراءالنهری یک نوع ترس و وحشتی از قبایل شمالی مرکوز و جای نشین بوده است .

«توقتمش (تغتمش)» نه فقط گوش به پیام های امیر تیمور نداد بلکه تا امیر تیمور در ایران هنوز سرگرم بود او از غیبت وی استفاده نمود و بقلب و مرکز شاهنشاهی تیموری یعنی خود ماوراءالنهر حمله ور شد . در پایان همین سال ۱۳۸۷ (۵۷۹-۱ م) از طرف «سقناق» آمد و از سیحون گذشت و «صبران» را محاصره نمود ولی چون برای محاصره مجهز نبود بغارت آن سرزمین پرداخت . عمرشیخ دومین پسر امیر تیمور کوشش نمود از پیشروی مهاجمین جلوگیری کند ولی در نزدیکی شهر «اترار» شکست خورد و چیزی نمانده بود که بدست قوای «توقتمش (تغتمش)» بیفتد . این حمله وضع وخیم تری یافته بود زیرا چون قوا را از ماوراءالنهر برگرفته و جملگی را برای مبارزه جلوی توقتمش (تغتمش) فرستاده بودند عده ای از صحرانوردان مغولستان از اطراف فرغانه برای غارت و دست آوردن طعمه از پشت سر بقوای تیموری حمله ور شدند عساکر «توقتمش (تغتمش)» از این وضع استفاده کردند و در تمام ماوراءالنهر پخش شدند تمامی قراء و قصبات را چاپیدند و حتی آمدند و بخارا را نیز محاصره نمودند . زیانکارها و قتل و غارت های عساکر توقتمش (تغتمش) تا حول و حوش «قرشی» و دو طرف آمودریا رسید . اوائل فوریه ۱۳۸۸ امیر تیمور مجبور شد که فوراً از ایران برگردد و عازم ماوراءالنهر شود .

«توقتمش (تغتمش)» انتظار بازگشت او را نداشت و بمرغزاران «اردوی سپید» مراجعت نمود ولی در پایان سال ۱۳۸۸ با یک لشکر قوی و عظیمی که بنا بر ظفرنامه سربازان «مسکووی» نیز در آن بودند مراجعت نمود و بماوراءالنهر حمله ور شد.

(عین عبارات ظفرنامه نقل می‌شود: از تمام الوس جوجی لشکری گران جمع آورده:

زروس و چرکس و بلغار و قبحاق	قرم با کفه و آلان و آزاق
همان از باشقرد و از مگس هم	سپاهی بس گران آمد فراهم

با چنان لشکری از حیز شمار بیرون و از اوراق اشجار و قطرات اسطار افزون بتاريخ اواخر سنه ۷۹۰ موافق لوثی ثیل اول زمستان متوجه حضرت صاحبقران شد. (ظفرنامه یزدی مجلد اول ص ۴۰ الحاق مترجم).

این بار توقتمش از راه خجند و طرف فرغانه بحمله پرداخت. امیر تیمور با مختصر قوایی که توانست فراهم آورد بچنگ توقتمش (تغتمش) رفت و میان برف و سرمائی خوفناک او را بآنطرف سیحون راند و باوجود اینکه در تمام راه تا سینه اسب برف نشسته بود با جمعی خاصگیان برف کوفته متوجه شد و شبگیر کرد و دشمن را مغلوب نمود. «ظفرنامه ص ۴۲. الحاق مترجم) (صفر المظفر ۷۹۱) توقتمش (تغتمش) باز هم در حدود سیحون وسطی دور می‌زد و می‌گردید و گاهی صبران و گاه «یاسی» (شهر فعلی ترکستان است) را می‌چاپید. بالاخره تیمور از رود سیحون گذشت و آمدن او باعث شد که عساکر توقتمش (تغتمش) در دشت‌ها و سرغزاران پراکنده و متفرق شوند و دست اضطراب در دامن فرار زنند. (۷۹۱ هجری ۱۰ م) این تجربه نیز قانع کننده بود و نتیجه‌ای مثبت داد بدین معنی که امیر تیمور

متوجه شد که نمی‌تواند بکشورستانی در آسیای وسطی و آسیای صغیر بپردازد و اگر قوای خود را از ماوراءالنهر ببرد آنرا بلاد رنگ در معرض خطر حمله و هجوم توقتمش (تغتمش) قرار خواهد داد. بهمین جهت امیر تیمور مصمم شد که «سپیداردو» و قلمرو فرمانروایی دشمن و آن مرغزاران الوس جوجی را بمیدان جنگ تبدیل نماید. امیر بتاريخ ۱۲ صفر ۷۹۳ (ژانویه ۱۳۹۱) از تاشکند حرکت کرد. سفارتی از طرف توقتمش (تغتمش) رسید و کوشش نمود که از بروز طوفان جلوگیری کند و مقداری اسب و یک باز از طرف توقتمش (تغتمش) بعنوان هدیه باو تقدیم

نمودند^۱ امیر تیمور « باز را بدست گرفت و باو نگاه کرد ولی هیچ نوع عطوفتی نسبت بآن ایلچیان ابراز نداشت » با تجاری که در سالهای بین ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ بدست آمده بود امیر تیمور ممکن بود تصور کند که قوای توقتمش (تغتمش) خان در همان اراضی و الوس آباء واجدادی آن شاهزاده و در مرغزارهای اردوی سپید یا در حوضه «ساری سو» یا تپه ها و کوه های «اولو-تائو» و حوضه «تور گای» دست به عملیات جنگی بزنند . بهمین مناسبت عنان را متوجه آن حدود ساخت . از «یاسی» (شهر فعلی ترکستان) بطرف شمال غربی و از میان صحاری بایر «ساری سو» سفلی و بعد از فراز جبال «اولوق داغ» عبور نمود و بحوضه نهر «تور گای» رسید . «صاحبقرانی و مهر سپهر جهانبانی بنشاط بنظاره آن دشت بیالای کوه برآمد صحرا در صحرا سبزه بود» آنروز در آنجا توقف فرمود و امر عالی بنفاذ پیوست که لشکریان سنگ آورند و در این محل نشانه ای بلند مانند مناری بر افراشتند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام را بر آن نگاشتند تا یادنامه بر روی روزگار باقی بماند (آخر جمادی الاول ۷۹۳ الحاق مترجم)

اثری از اردوی سپید پدیدار نشد . توقتمش (تغتمش) باز عقب نشینی کرده و بسبک «هیونگ-نو» ها و «توکیو» ها بین دشمن و خود خلاء پهناوری ایجاد کرده بود . عساکر تیموری از لحاظ آذوقه درابتدا بسیار بزحمت افتادند و (بنابر ظفرنامه ص ۴۰۰ یک سرگوسفند سیصد دینار کپکی و یک من غله بسنگ کلان که عبارت از شانزده من شرعی است بصد دینار کپکی رسید و یافت نمیشد ... بالاخره با شکار طیور و حیوانات و تخم مرغان و جانورانی که در بیابان می یافتند و علفی که می توانستند خورد ... الحاق مترجم)

۱- بنابر ظفرنامه یزدی مجلد اول ص ۵۰۰... ایلچیان توقتمش (تغتمش) خان در «قرآسمان» که خیمه گاه حضرت صاحبقران بود و بواسطه برف و بارندگی چند روز در آن منزل توقف افتاد رسیدند بعد از تقدیم مراسم زمین بوسی یکلست ستروانه اسب راهوار که جهت پیشکش آورده بودند بعضی رسانیدند صاحبقران سعادت قرین رعایت آئین سلطنت را سقر بردست سپهر اقتدار مکرم آثار گرفت اما از حمیت شاهانه زیادت التفاتی نفرمود . ایلچیان زبان استکانت و انکسار بصنوف اعتذار و استغفار کشادند.... الخ . (الحاق مترجم)

بعد با شکار سد جوع نمودند و از رود «جیلانچیک» که در چمن «آق گل» فرو می رود گذشتند و بنهر «قرا تور گای» رسیدند.

از روزی که عساکر تیموری از تاشکند بیرون آمدند تا آن اوقات همیشه در دشت های خالی از سکنه و دشمن طی طریق می کردند و برای سد جوع مجبور شدند که روزهای ۶ و ۷ ماه مه (شنبه اول جمادی الثانی ۷۹۳) بشکار بسیار عظیمی دست بزنند^۱. امیر تیمور نیز برای تقویت روحیه عساکر خود دستور داد تا با تشریفات و جلال و جبروت بسیار و با نظم و ترتیبی فراوان تمام قوا همانطور که در میدان سمرقند رژه رفتند در آنجا نیز رژه روند^۲ در حقیقت ممکن بود موضوع صورت موحشی بخود بگیرد. اگر توقتمش (تغتمش) واقعاً بطرف شمال همواره عقب نشینی مینمود میتوانست سرانجام عساکر تیمور را فرسوده و ناچیز کند و آنها را از سرما و گرسنگی بحالت مرگ در آورد. تیمور که گمان کرد عملاً دشمن از او می گریزد و همواره جلو می رفت ممکن بود تا سیبویه جلو برود. از «تور گای» بطرف سرچشمه های نهر «توبول» که در منطقه ایست که امروز «کوستانای» نام

۱- بنا بر ظفرنامه یزدی چاپ کلکته ص ۵۰۶ «و از آن جمله نوعی آه در آن صحرا یافتند از گاو میش بزرگ تر که مثل آن هرگز مشاهده ننموده بودند و مغول آنرا «قندغای» می گویند و دشتیان بولون. بسیاری از آن نیز انداخته بودند.

الحاق مترجم

۲- بعد از فراغ از شکار رای اصابت شعار صاحبقران سپهر اقتدار پرتو التفات بر باز دیدن جبهه و عرض عساکر گردون مآثر انداخت لشکر از میمنه و میسر و قلب و جناح چون گوهر تیغ در آهن نشسته و مرکبان باد پای را چون آتش جهنده از دل آهن در برگستان نهان کرده بدین گونه لشکر از حیز قیاس بیرون و بکثرت ستاره و صولت گردون سراسر مکمل و آراسته فوج فوج و تومان تومان به «سورچل» خود روان شده متوجه عرض گاه گشتند:

برآمد براسپ و درآمد بدشت
بچنگ اندرون گرز گاو سر
جهان سربسکوه پولاد یافت...
بالماس کین تیز کرده سنان
زمین بوسه داد و ثنا گسترد
بفرمان صاحبقران جاودان
فدای سم مرکب شاه باد
که آباد بادا بگردان زمین

جهاندار چون لشکر آماده گشت
یکی تاج بر سر زیاقوت وزر
عنان را بسوی جرفزار تافت
بقصد عدو تنگ بسته میان
سپهبد زده زانو اسپی کشید
که بادا جهان از کران تا کران
سروچان ما از ره دین و داد
برایشان جهاندار کرد آفرین

دارد رفتند. از آن طرف نهر «توبول» چشم قراولان و پشتانان تیموری باتش افتاد. امیر تیمور از نهر عبور کرد ولی کسی را نیافت و تمام «عساکر گردون مائر دشت و هامون را در زیر سم ستوران گیتی نورد آوردند و از مخالفان اثری نیافتند». بالاخره مردی را که امیر کرده بودند بآنها گفت که «یک ماه شد که ما از ایل بیرون آمده اینجا ساکن شده ایم و از خان خبری نداریم اما چند روز است که ده سوار جبهه پوش آمده و در نزدیکی ما بیشه ایست آنجا می باشند». بالاخره معلوم شد که توقتمش (تغتمش) خان بطرف اورال رفته است. فوراً قوای تیموری بطرف مغرب رفتند و از شط «اورال» یا «یائیک» گذشتند در ناحیه «اورسک»^۱ و بملتقای نهر «سکما را» که بقول «هوورت همان نهر «سمور»^۲ ظفرنامه است رسیدند. چنین بنظر می آید که توقتمش (تغتمش) قوای خود را طرف «اورانبورگ»^۳ متمرکز نموده بود. بدین ترتیب امیر تیمور توانست به توقتمش (تغتمش) نزدیک شود و با او بمصاف بپردازد. پیکار قطعی در موضعی موسوم به «قندزچه»^۴ صورت گرفت. این موضع در ملتقای نهر «سوک» در نزدیکی «سمره» واقع می باشد. پس از یکروز جنگ که با جزر و مدهائی توأم بود توقتمش (تغتمش) مغلوب شد و فرار کرد. عساکر او که از یکطرف دوچار حمله قوای غالب ماوراءالنهری و از طرف دیگر شط عظیم «ولگا»^۵ بودند، غرق و کشته شدند و یا بامیری افتادند. قسمتی از مغلوبین

۱ - Orsk - ۲. بنا بر ظفرنامه نخست تیمور به «سمور» رسید و بعد به «یائیک» رفت. اول رجب ۷۹۳ (۴ ژوئن ۱۳۹۱)

۳ - Orenbourg - ۴. در اصل کتاب و در ظفرنامه «قندزچه» نوشته شده است. ظفرنامه مجلد اول ص ۵۳۲.

ولی این تصحیح از طرف استاد بار تولد بعمل آمده و در ابتدا محل پیکار را در «سمره» می دانسته اند. (الحاق مترجم)

۵ - ... برحسب فرمان چون برق از پی آن روز برگشتگان روان شدند آنها را از پیش آب «اتل» (یعنی شط ولگا) بود و از پس شمشیر قاتل نه از آن طرف گریز جایی و نه از این جانب مهلتی و محابائی... مردمی که قوت ضروری بزمخت می یافتند چندان اسب و کوسند گرد آورده بودند که هنگام مراجعت از راندن عاجز شده بعضی را می راندند و بعضی را گذاشتند و از بده چنانکه یکی از طرفا را که ظفر کرد از ملازم موکب فرخنده بود در زمان بزمان امید نظم کرده بود:

بکف آریم ترک تقماقی.

گر بماند حیات ما باقی

چندان کنیز حوروش و غلام چابک دلکش در مسکر نصرت پناه جمع آمد که آنچه از برای خاص حضرت صاحبقران اختیار کرده شد پنج هزار نفر بیش بود دختران بکر ماه رخسار و جوانان سرو قامت لاله عذار که آفتاب خاوری از شرم طلعت جهان افروشان روی در پرده می کرد. الحاق مترجم. ظفرنامه ص ۵۴۹/۵

بنا بر روایت ظفرنامه، به جزائر کوچک شط «ولگا» پناه بردند و عساکر تیموری آنها را دستگیر نمودند. لشکریان امیر تیمور در چمنزارهای «اورتپه» واقع در ساحل ولگا بجهش و شادمانی و «طوی» پرداختند. همین موضع مقر سلطنت و حکمرانی جوجی پسر چنگیزخان و جانشینان او بود. امیر تیمور بجای آنها بر تخت نشست. زیباترین بانوان سرای درکنار امیر بودند و امراء نیز هر یک با خاتونی سرگرم شدند و جامی در دست داشتند. تمام عساکر در این جشن و سرور شرکت داشتند و بدین ترتیب خستگی سربازان مرتفع گردید. مدت بیست و شش روز جشن بطول انجامید و از تمام لذات برخوردار شدند.

آنچه در خور تأمل می باشد این است که پس از این کوشش و زحمت عظیم و کسب این فتح پر از مشقت و محنت امیر تیمور اکتفا به همان اموالی نمود که غارت کرده و بهمان خرابیهائی اقتصار نمود که در قلب اردوی زرین وارد آورده بود و هیچ اقدامی برای تشکیل مملکت و سروصورت دادن بآن فیروزی بعمل نیاورد. کاری که کرد فقط این بود که حکومت خانات قپچاق را بچندین تن از خاندان چنگیزخانی که دشمن توقتمش (تغتمش) بودند داد از آن جمله تیمور قتلغ نوّه «اوروس» خان بود^۱. تیمور قتلغ فوراً بجمع آوری و باز یافتن اتباع جدید خود همت گماشت و قسمتی از آنها را گردآورد ولی بجای آنکه آنها را بخدمت امیر تیمور ببرد «استشمام روایح رفاهیت هوای خانی الوس جوجی در سر پندار او انداخت و حقوق حضرت صاحبقران را رقم نسیان کشیده بعهده وفا نمود و با اتباع خود رو به بیابان نهاد... و چهره عهد را با ناخن بیوفائی بخراشید و از طرف دیگر بیرون رفت» و در مرغزاران بی کرانه الوس جوجی رایت طغیان برافراشت. یکی دیگر از شاهزادگان مغولی موسوم به «ایدیکو» که تا همان ایام با امیر تیمور بطریق وفا قدم می زد عاصی شد و مانند تیمور قتلغ به عصیان پرداخت. او از امیر تیمور خواست که باو مأموریت بدهد که قسمتهای آزاد و اشغال نشده «قپچاق» را منظم

۱ - تیمور قتلغ پسر تیمور ملکه بود و تیمور ملکه پسر اوروس خان پادشاه اردوی سپید بود. (به صفحات قبل رجوع کنید)

نماید. چون این مأموریت باو واگذار شد رفت و برفع خودش شروع باقدام کرد^۱. امیر تیمور هیچ کاری برای باز آوردن آنها بقید اطاعت نکرد. بهمان غنائم هنگفتی که سربازانش بدست آورده بودند اکتفا نمود و از راه ایالت روس و ترکستانی که امروز «آق تیوینسک»^۲ نامیده میشود بماوراءالنهر مراجعت نمود.

بدون شک مقصود و نیت امیر تیمور این بود که زمامداران و ساکنان «اردوی زرین» از وی وحشت و ترسی در دل داشته باشند و من بعد جرأت نکنند که بکشور و قلمروی حمله و تجاوزی معمول بدارند. این منظور که حاصل شد (تیمور امید داشت که لااقل این مقصود حاصل شده باشد) دیگر اظهار علاقه‌ای به قبچاق ننمود. این سهل انگاری باین نتیجه منتهی شد که «توقتمش (تغتمش)» بزودی تخت خانی را باز یافت. در نامه‌ای که بتاريخ ۲۰ مه ۱۳۹۳ توقتمش (تغتمش) بشاه لهستان موسوم به «ژاژلون»^۳ نوشته و از تانا (کنار دریای آزوف) فرستاده و استاد بارتولد آنرا مطالعه نموده، وی علت شکست خود را شرح می‌دهد و احیاء خانی خود را نیز بدین ترتیب بیان می‌نماید: «تیمور را دشمنان خان بآنجا آوردند و توقتمش (تغتمش) بعداً از حقیقت این امر وقوف یافت. در ابتدای پیکار همین توطئه‌کنندگان او را ترك نمودند و سلطنت پهناور او را در گرداب هرج و مرج افکندند. ولی الان نظم و ترتیب کاملاً برقرار گردیده است و «ژاژلون» باید خراج و باجش را بپردازد». در همین حال توقتمش (تغتمش) با سلطان مملوک مصر «برقوق» علیه امیر تیمور عقد اتحادی بست. (۱۳۹۴ - ۱۳۹۵) در سال ۱۳۹۴ آن چنان نیرومند شد که توانست از جنوب دربند حمله‌ای در ایالت شیروان بکند و باین قسمت از امپراطوری تیموری ضرب شستی نشان دهد. ولی نزدیک شدن تیمور کافی بود که آن حمله را متوقف سازد.

۱ - ابن عربشاه بطول و تفصیل داستان ایدیکو را روایت می‌کند و چون خودش کینه‌ای نسبت به تیمور در دل داشته اظهار خوشوقتی می‌کند از اینکه «ایدیکو» امیر را فریب داده است. صاحب ظفرنامه داستان ایدیکو را پس از جنگ نخستین امیر تیمور دانسته ولی واقعاً این پیشامد پس از جنگ ثانوی روی داده است.

تجاوز و حملهٔ اخیر «توقتمش (تغتمش) خان» امیر تیمورا بر آن داشت که در بهار ۱۳۹۰ علیه وی لشکر کشی کند.^۱ از تجربهٔ گذشته استفاده نمود و بجای اینکه از آن راه‌های خسته کننده و هلاکت آور دشت‌های ترکستان و سیبری بگذرد این بار راه قفقاز را در پیش گرفت و مستقیماً به قلب پایتخت‌های اردوی زرین رفت که عبارت بود از «سرای» و «استراخان (اشترخان یا حاج‌طرخان)»^۲ در جنوب دربند در موضعی بنام «سمور» سفارتی از توقتمش (تغتمش) نزد وی آمد ولی بیانات و توضیحات آنها برای تیمور قانع کننده نبود و از «دربند» گذشت و بتاريخ ۱۵ آوریل ۱۳۹۰ (۲۳ جمادی‌الثانی ۷۹۷) در کنار نهر «ترك» بقوای توقتمش (تغتمش) حمله ور شد. تیمور که مانند یک سرباز سهل و ساده در پیکار شرکت جست «تیرهایش شکست نیزه کوتاهش دو نیم شد و با شمشیر بجنگ ادامه می‌داد» نزدیک بود که یا اسیر یا کشته شود. ولی سرانجام توقتمش (تغتمش) هزیمت یافت بطرف «بلغار» در منطقهٔ «قازان (غازان)» فرار کرد و بنابر نوشتهٔ صاحب ظفرنامه به جنگلهای این ناحیه (قبل از اینکه پیش‌قراولان تیموری برسند) رفت و نتوانستند او را بیابند. عساکر برگشتند و بغارت مملکت پرداختند و در این غارت زر و سیم و پوستهای قیمتی، یاقوت و در و مروارید و جوانان و دختران بسیار زیبا نصیب آنها گردید. امیر تیمور بطرف شمال باز رفت و بشهر روسی (یده‌لتس)^۳ که

۱- این پیکار عظیم بتاريخ ۱۵ رجب ۷۹۳ مطابق قوی‌ئیل - ۱۸ ژوئن ۱۳۹۰ روی داد و برای اطلاع بیشتر آنچه را که استاد تاریخ در دانشگاه بیروت آقای آلبر «شامدور» در کتاب نفیس خود بنام «تیمور» نگاشته به تلا ترجمه و نقل می‌کنیم: مورخ معروف عرب این خلدون که اطلاعات بسیاری دربارهٔ حیات سیاسی اردوی زرین در نیمه دوم قرن چهاردهم دارد می‌نویسد که پس از مرگ «سما» که یکی از مقتدرترین خانهای مغولی بود مملکت بدست امراء بسیاری افتاد که جملگی می‌خواستند بالاستقلال در آن سرزمین سلطنت کنند. در مدت بیست سال مملکت چهارده دفعه از دست این امیر بدست امیر دیگری افتاد توقتمش (تغتمش) رقیب و حریف تیمور مجبور شد از «بازیل و اسیلیج» Basile Vasilij گران‌دولک مسکو کمک بخواهد و او برای پادشاه شهر «نیزنی نوگورود» را خواست برای اینکه با تصرف آن شهر بر ناحیهٔ ولگای سفلی دست می‌یافت. تیمور در ماه مارس ۱۳۹۰ قریب سیصد هزار نفر سرباز مجهز نمود و در شیروان به پیش‌قراولان توقتمش (تغتمش) برخورد. سی هزار قزاق با تیموریان مصاف دادند. ... تیمور که سواره نظام خود را بدستجات کوچک بسیاری تقسیم نموده بود از روی رودخانه ترك گذشت و نیزارهایی را که محل اختفای دشمن بود یا محل فرار آنها قرار می‌گرفت آتش زد که حتی آلهائی هم که به جزائر خرد و کوچک آن نهر پناه برده بودند سوختند. تیمور بعد از دشت‌های شمالی گذشت و بتاريخ ۲۲ آوریل ۱۳۹۰ بکنار شط و ولگا رسید. در آنجا با توقتمش (تغتمش) روبرو شد. پیکار سختی روی داد و در ضمن یک زد و

بقیه در صفحه بعد

در مسیر علیای شط «دون» در سرحد خانات مغولی قبچاق و روسیه «اسلاو» واقع است رسید. برخلاف نوشته ظفرنامه امیر تیمور بمسکو حمله ور نشد و پس از رسیدن

بقیه از صفحه قبل

خوردی شدید توقمش (تغتمش) که از تیمور کینه‌ای سخت در دل داشت توانست خود را باو نزدیک کند و جنگ تن به تن بین آنها روی داد. امیر تیمور تقریباً خلع سلاح شد زیرا کلاه خود او افتاد شمشیرش شکست و نزدیک بود بدست خود توقمش (تغتمش) خنجر بر پیکرش فرو رود که بطور معجزه‌آسایی چندتن از سواران تیمور او را نجات دادند. و حصاری از تن خودشان دورادور شاه خودشان ترتیب دادند. تیمور تا آنروز دوچار آنچنان مهلکه‌ای نشده بود. اگر دشمن توقمش (تغتمش) پنج سانتیمتر بلندتر بود و یا ضرب شست او یک ثانیه زودتر بمحل آمده بود قاره آسیا از خیلی از تحولات و زیر و زبر شدن‌ها نجات می‌یافت. هیچ یک از کارزارها و پیکارها بشدت و سختی این پیکار نبود که بین این دو امیر ترک و مغولی روی داده بود. عساکر آنها نیز بجان هم افتادند و از هیچ شنیعی دریغ نوزیدند. بیش از نیم میلیون مردم کینه توز و متمصب و پرخاشجوی بکشتن هم دست آخته بودند. با اینکه وضع توقمش بدتر از وضع تیمور نبود ناگهان فرار کرد. و سربازان و عساکر خود را رها نمود. این سربازان بی‌شاه و رئیس، پراکنده شدند و امیر تیمور با نهایت تعجب دریافت که در میدان جنگ فتح نصیب او شده است. خواست از خداوند متعال اظهار امتنان و قدردانی کند و از اسب خود فرود آمد و به اقامت شکر و سپاس مالک الملوك تعالی و تقدس قیام نمود. شاهزادگان کامکار و اسرای عالیه‌مقدار در پایه سریر نصرت صریح جمع آمده زانو زدند و تهنیت و مبارک باد گفتند توقمش (تغتمش) تا اعماق سیریه رفت و در آنجا بوضع فجیعی کشته شد. این بود پایان خان اردوی زرین که مسکو را فتح کرده بود و در برابر او شاهزادگان بزرگ روس برای شرفیابی مجبور بودند بزانو بیفتند. نقل از کتاب «تیمور» استاد شامدورص ۱۰۹/۱۱۰ (الحاق مترجم)

۲- نقل از ظفرنامه ص ۷۶... بقتل واسر و غارت دمار از روزگار ایشان برآوردند و شهر سرای و «اوروس جوق» را نیز غارت کردند و تمامی الوس و ولایت را تحت تصرف درآوردند و مال و منال فزون از حد و تخمین و هم و خیال ضمیمه دیگر غنیمت‌ها شد و کله و ربه بی‌حساب گرفتند و زنان و دختران صاحب جمال اسیر کردند.

گرفته لشکر سلطان آفاق

بسی مه پیکران از دست قبچاق

پریوش دختران سروبالا

ظریف و چابک و دل‌بند و رعنا

حضرت صاحبقران بجانب مسکو که هم از شهرهای روس است نهضت فرمود و آنجا رسیده سپاه ظفرنامه تمام آن ولایت را از شهر و بیرون بتاختند و مجموع اسراء آنجا را منکوب و مخدول نمودند.

برآورده از روسیان رستخیز

شده دشت و کوهی برافراخته

به نیروی بازوی شمشیر تیز

زیسی روسی برهم انداخته

و غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد

که آترا شماری پدیدار بود

که مهتاب را داده بی رونقی

سمور سیه نیز بیش از شمار

که تقریر آن کرد شاید که چند

همان کره اسبان نادیده نعل ...

نه چندان گرانمایه در کار بود

زرکانی و نقره زبیتی

به خروارها قندز تیغ دار

ز قاقم نه چندان فروسته بند

فروزنده سنجاب و روباه لعل

مؤلف کتاب رنه گروسه معتقد است که تیمور بمسکو نرفت ولی صاحب ظفرنامه باز بشعری تجدید مطلع می‌کند

و باز تکرار می‌شود که

چو گل آکنده در کتان روسی

چه گویم از پریرویان روسی

الحاق مترجم

بشهر «یه لتس» برگشت و بطرف جنوب سرازیر شد (۲۶ اوت ۱۳۹۵). در مصب شط «دون» به شهر «تانا» رفت که مرکز تجاری مهمی بود و بازرگانان معتبر و مهم «ونیزی» و «ژنی» آن شهر برای امیر تیمور بوسیله هیئتی مقداری هدیه و ارمغان و پیشکش فرستادند و از فرط ساده دلی خیال می کردند که امیر تیمور را با این وسائل بخود مهربان خواهند ساخت. وقایعی که روی داد حس اطمینان آنها را تکذیب نمود. فقط اهالی مسلمان مورد تعرض قرار نگرفتند. تمام عیسویان را باسیری بردند و تجارتخانه ها و کلیساها و کنسولگریهای آنها را ویران نمودند. تجارت بین تجارتخانه ها و مؤسسات ژنی در کریمه با آسیای مرکزی دوچار ضربت بسیار مخوفی شد. امیر تیمور از آنجا به «کوبان (قوبان)» رفت و سرزمین «چرکس» ها را غارت نمود بعد به قفقاز رفت و از میان جنگلها و تنگه های صعب العبور جبال گذشت و آنها را بی خانمان کرد و بعد بسراغ «آلن» هیا «آس» ها رفت (مغولان بآنها آزود می گویند) که اجداد «اوست» های اسروزی می باشند. در زمستان ۶ - ۱۳۹۵ بمصب شط «ولگا» رفت و شهر «حاجی طرخان یا استراخان» را ازبیش و بن برکند.

شهر «سرای»^۲ را که پایتخت خانات قباچاق بود طعمه حریق ساخت. «بارتولد» تصور می کند که اجساد بی سر و بی دست و بی پائی که از طرف باستان شناس و متخصص حفاری علمی «ترتچنکو»^۳ در ناحیه «تزارف»^۴ در نزدیکی «اختوبا»^۵ پیدا شده شاهد سبعیت هائی است که امیر تیمور مرتکب شده است. صاحب ظفرنامه فقط می نویسد که آن کسانی که از حریق سرای جان بدر بردند در آن زمستان سرد و مخوف «از جلو لشکریان غالب مانند گوسفند و رمه رانده شدند». در بهار سال ۱۳۹۶ تیمور از راه دربند بایران رفت.

۱ - Ossète ۲- نقل از ظفرنامه ص ۷۷۵. سپاه ظفر پناه «سرای» را بگرفتند و آتش زده بسوختند و احشام و صحرانشینان آن نواحی را مجموع غارت کرده برانند و بیاوردند. . و لاجرم سرای قزان سلطان خان را که به «زنجیر سرای» مشهور است خراب کردند و سرای بدینگونه زیر و زبر گشت تمام اهالی حاجی ترخان را کوچانیده شهر را آتش زدند. الحاق مترجم

Akhtouba - ۵

Tsarew - ۴

Teretschenko - ۳

امیر تیمور قبچاق را بوبرانی کشاند و با تخریب «تانا» و «سرای» ضربت مهلکی به تجارت بین اروپا و آسیای مرکزی زد و راه‌های کهن سالی را که بین این دو قاره موجود بود و «مارکوپولو» آنها را توصیف نموده است بر روی بازرگانی بست و هر نتیجه سودمندی اگر برای تمدن از فتوحات چنگیزخانی بدست آمده بود او ضایع و محو نمود. چه در قبچاق و چه در سایر نقاط هر چه بود خراب کرد ولی هیچ چیزی نساخت^۱ بمجرد بازگشت امیر تیمور بایران «توقتمش (تغتمش) خان» براورنگک سلطنتی اردوی زرین نشست. بارتولد باستان‌دجمله‌ای از «ابن حجر عسقلانی» می‌نویسد که توقتمش (تغتمش) بین ماه سپتامبر ۱۳۹۶ و اکتبر ۱۳۹۷ علیه مؤسسات و بنگاه‌های «ژنی» در کریمه جنگ پرداخت. با همین احوال رقیب او قتلغ تیمور مدعی اورنگک سلطنت دشت قبچاق بود و با توقتمش در صدد جنگ برآمد. گذشته از «تیمور تغلق» باز حریف دیگری موسوم به «ایدکو» وجود داشت که او نیز داعیه سلطنت در سر داشت و ابن عرب‌شاه گیرودار^۲ این جنگ‌های خانه برانداز را به تفصیل روایت و حکایت نموده است. بین تمام این مدعیان تاج و تخت توفیق نصیب «تیمور قتلغ» گردید و چند سالی او برمسند سلطنت جای گرفت. او صلاح در این دانست که با امیر تیمور از در اطاعت و متابعت درآید و سفارتی نزد امیر تیمور فرستاد که بتاريخ ۱۷ اوت ۱۳۹۸ بار یافتند. توقتمش (تغتمش) که ناکام مانده بود پناه پادشاه لیتوانی موسوم به «ویتووت»^۳ برد. این پادشاه بدفاع از حقوق توقتمش (تغتمش) برخاست ولی تیمور قتلغ او را در کنار نهر «وورسکلا»^۴ که در شط «دنی‌پر» میریزد بتاريخ ۱۳ اوت ۱۳۹۹ مغلوب نمود.

توقتمش (تغتمش) خان که مجبور شده بود زندگی ماجراجویانه‌ای اختیار نماید کوشش کرد باز با امیر تیمور رشته دوستی برقرار نماید و در ماه ژانویه ۱۴۰۰ سفارتی را که به «اترار» فرستاده بود امیر گورکان پذیرفت. تیمور که همواره

۱- امیر تیمور پس از این فتح سلطنت قبچاق و اردوی سفید و اردوی زرین را بشاهزاده «قوری‌چاق اغلن» که

ظاهراً پسر «اوروس» بوده تفویض نمود ولی این شاهزاده قادر به سلطنت نشد ۲- ابن عرب‌شاه ص ۸۷-۸۴.

عطوفتی نسبت باین دوست قدرناشناس ابراز می‌داشت وعده داد که باصلاح وضع او همت گمارد ولی مرگ مجال نداد. تیمور قتلغ وفات یافت و برادر او شادی بیگ در سالهای ۱۴۰۰ - ۱۴۰۷ بجانشینی او خان قبچاق شد. بنابر منابع روسی عساکر شادی بیگ در سال ۱۴۰۶ توقتمش (تغتمش) را در ناحیه «تومن» واقع در سیبری که بانجا فرار کرده و پناه برده بود کشتند.

لشکرکشی تیمور به هندوستان

امیر تیمور چپاول و غارت کردن هندوستان را جزء میراثی می‌دانست که از خاندان جغتائی باو رسیده بود پس بایستی این سنت را واجب الرعایه بداند. ناحیه شمال غربی هند که شامل «پنجاب» و «دوآب» است جزء قرق شاهزادگان جغتائی چنگیزخانی محسوب میشد. آن شاهزادگان چنانکه در صفحات ۵۲۹ و ۵۳۲ دیدیم از سال ۱۲۹۲ تا سال ۱۳۲۷ فصل بفصل می‌رفتند و بطور ناگهانی باسواران سبک سیر خودشان بغارت «لاهور» و «مولتان» می‌پرداختند و هر چه بر سر راهشان تا دروازه‌های دهلی می‌یافتند خراب می‌کردند. حتی چندین بار خود «دهلی» را محصور و از سایر بلاد هند مجزا ساختند. اما تمام این لشکرکشیها و حملات پس از چند ماهی پایان می‌یافت و مهاجمین بیایگاه خودشان برمی‌گشتند زیرا آنها را جز نهب و غارت منظور دیگری نبود. از این گذشته مغولان جغتائی در برابر خودشان یک دولتی قوی یافتند که عبارت بود از سلطنت و دولت «دهلی»، این سلاطین ترك و افغان از لحاظ مذهب مسلمان بودند و حکامی داشتند جدی و فعال و با اراده مانند علاءالدین خلج (۱۳۱۶ - ۱۲۹۶) و محمد بن تغلق (۱۳۵۱ - ۱۳۲۵) که همیشه توانستند با زر و زور از مغولانی که از معابر صعب و سخت کوهساران افغانی سرازیر می‌شدند و بسوی هند می‌آمدند جلوگیری نمایند.

تیمور باطناً هیچ منظوری جز این نداشت که بهندوستان که غنی‌ترین ممالک جهان بود لشکرکشی کند و هرچه در آنجا هست به یغما ببرد. ولی برحسب عادت و معمول خودش برای رنگین نمودن موضوع باین لشکرکشی عنوان و رنگ

و روی مذهبی داد. بدون هیچ شک و تردید سلطنت ترکی «دهلی» اساساً سلطنتی بود مسلمان و بسیاری از سلاطین آن سلسله علیه اتباع هندو مذهب و غیر مسلمان خودشان دست با اقدامات بسیار شدید و حاد زده بودند ولی معه‌ذا امیر تیمور مدعی بود که سلاطین هند نسبت به بت پرستان لازمه شدت و سختگیری را معمول نمی‌دارند. بنابر «ظفرنامه» امیر تیمور صرفاً برای غزو با دشمنان مذهب اسلام بود که عازم هند شد. «... لاجرم همت عالی آثار صاحبقران مؤید دیندار پیوسته در بند غزو کفار و محاربه و قتال زمره اهل ضلال و استکبار بود و در تاریخ رجب ۸۰۰ به نیت غزو متوجه صوب هندوستان شد. ظفرنامه یزدی مجلد دوم ص ۱۷ - الحاق مترجم»

درباره اوضاع هندوستان اخبار صحیح و مطمئن با امیر تیمور رسید و وصول آن اخبار و دستاویز و بهانه‌های شرعی او را در لشکر کشی مصمم ساخت اخبار این بود که سلطنت دهلی که در ۱۳۳۵ تقریباً شامل تمام هندوستان بود پس از مدتی قلیل با سرعت رو با انحطاط گذاشته و مملکت تکه تکه شده است. حکامی بسیار در ایالات مهم و بزرگ سر از قید اطاعت سلطان بیرون کشیده و هریک برای خود دولت مسلمان و مستقلی تأسیس نموده‌اند. بدین ترتیب بود که از امپراطوری «بنگاله» در سال ۵۹ - ۱۳۵۸ «دکن» جدا شده و نام نایب‌السلطنه بهمنی در ۱۳۴۷ گرفته و سرزمین «اود» یا «جائون پور»^۱ نیز استقلال یافته و گجرات نیز در سال ۱۳۹۶ خود را مستقل اعلام داشته است - این جدائی‌ها و تقطیع‌های دول محلی اسلامی باعث گردید که سلطنت دهلی فقط بخطه «پنجاب» و «دوآب» محدود شود و از این گذشته در پنجاب نیز عشایر «کوکر»^۲ (سلترنج - سلسله نمک)^۳ رایت طغیان بر افراشته بودند. سلطانی که در آن هنگام در دهلی پادشاهی می‌کرد محمود شاه ثانی (۱۳۹۲ - ۱۴۱۲) بود که مردی بود ضعیف‌النفس و در تحت استیلای وزیر مقتدر خود «مالو (ملو) اقبال» قرار داشت.

بنابراین امیر تیمور در هندوستان یک سلطنت منحل و ضعیف و مست‌نهادی مقابل خود می‌یافت که با استقلال حکمرانان محلی از غنی‌ترین ایالات خود نیز

محروم شده بود. در آغاز سال ۱۳۹۸، نوۀ خود پیرمحمد را بآنجا فرستاد تا از نزدیک بر اوضاع وقوف یابد. این شاهزاده از روی شطمنند گذشت «ملتان (مولتان)» را محاصره نمود و پس از شش ماه محاصره در ماه مه ۱۳۹۸ بر آن دست یافت. امیر تیمور نیز با قسمت اعظم سپاه خود بتاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۳۹۸ از شط سند گذشت

(بنابر ظفرنامه جمعه غره ماه محرم ۸۰۱ از ناحیه «پرنیان» حرکت کرد و روز سه شنبه ۱۲ ماه محرم از روی سند و از همان جایی که سلطان جلال الدین خوارزمشاه از چنگیزخان گریخت و به آب زد و رفت، امیر تیمور گذشت و بفاصله دو روز با کشتی ونی در آنجا بسری معتبر بستند. در این اثنا ایلچیان از اطراف ممالک آمده.... من جمله ایلچی اسکندر شاه والی کشمیر بجهت عرض عبودیت و اخلاص آمده بود. ظفرنامه مجلد ۲ ص ۶۴ الحاق مترجم)

شهر «تلمبه» را که در شمال غربی «ملتان» واقع است غارت نمود و بقوای فرزند خود پیرمحمد رسید. (مؤلف نام آن موضع را «تلمبه» نوشته ولی در کتاب ظفرنامه یزدی نام آن «تلمی» قید شده است. الحاق مترجم)، در حوضه رود «سوتلج» با رئیس قبیله «کوکر» موسوم به «نصرت» روبرو شد و او را شکست داد. (در اصل کتاب مؤلف این نام را «جسرت»^۱ نوشته ولی در ظفرنامه «نصرت» است و حتی مولانا شرف الدین برای اینکه رفتار او را تقبیح کند که چرا در برابر مهاجمی که بسرزمین او آمده ایستادگی و جانبازی می کند می نویسد «آن نصرت نام نکبت انجام» ظفرنامه مجلد ۲ ص ۵۶ و ۵۷. الحاق مترجم) سپس از راه باریکی که از «ملتان» مستقیماً به دهلی می رفت و کمی پائین تر از سی امین درجه عرض جغرافیائی است عازم دهلی شد. قلعه بزرگ «بطنیر» بر سر این راه واقع بود و رئیس را چپوت ها «رای دول-چند» محافظ و مدافع آن بود. امیر تیمور آن قلعه را گرفت و بنای آنرا از بیخ و بن برکند. بعداً «سرسطی»^۲ را اشغال نمود و قلعه «لونی»^۳ را که در هفت میلی شمال و شمال غربی دهلی است گشود. همین قلعه را پایگاه و خیمه گاه خود قرار داد

(۱۰ دسامبر ۱۳۹۸)؛ قبل از اینکه به پیکار قطعی بپردازد ب فکر افتاد یکصد هزار نفر اسیر هندی را که همراه دارد و وبالی برای سپاه شده است نیست و نابود کند. بنابر «ملفوظات تیموری» این فرمان امیر تیمور با کمال دقت انجام شد.

«بنابر ظفرنامه یزدی مجلد دوم ص ۲۹ بعرض رساندند که بیش و کم صد هزار هندوی بیدین از گبر و بت پرست اسیر گشته اند مبادا که روز جنگ با هالی دهلی میل نمایند و بایشان پیوندند... برلیغ قضا نفاذ بصدر پیوست که مجموع هندوان را که در دست لشکریان می باشند بقتل آورند و هرکس در امثال این امر تأخیر و تهاون روا دارد او را بکشند و زن و بچه و مالش از آن کس باشد که تقصیر او را به عرض رساند. اقلا صد هزار هندوی بیدین را به

۱- در این گیر و دارها تیری بسوی امیر تیمور پرتاب شد و ما در این باب بطور خلاصه آنچه را که ظفرنامه روایت نموده است می نگاریم: وقتی که امیر تیمور از کوه های مرتفع و تنگه های صعب و سخت و پر از برف آن حدود می گذشت و به مرغزار دورین رسید از اکتاف و زوایای سرزمین هایی که گشوده بود کسانی برای عرض بندگی یا دادخواهی می آمدند من جمله ملک محمد برادر لشکر شاه اوغانی با جمعی از رعایا بدرگاه عالم پناه آمد و گفت که موسی اوغانی که پیشوای و مقدم قبیله «کرکس» است برادر مرا که از بندگان حضرت صاحبقران است کشته و قلعه ای ریاب را خراب کرده است و الان هم براه زنی و دزدی اشتغال دارد. امیر تیمور با و دستور داد تو خود را در اینجا پنهان دار و من او را احضار می کنم. اگر آمد داد تو را می ستانم و اگر نیامد با قشونی ترا می فرستم تا قصاص خون برادرت را بستانی. چون قاصد امیر تیمور با و رسید موسی با هدایائی خدمت امیر آمد. امیر تیمور نیز جامه و کمر و شمشیری با و داد و گفت با لشکری که می فرستم برگرد و هرچه زودتر قلعه ای را که خراب کرده ای بساز. موسی با عساکر امیر تیمور که قریب سه هزار نفر بودند به «ایریاب» رفت و بتعمیر قلعه پرداخت ولی امیر تیمور تصمیم داشت که روزی موسی را بهلاکت برساند. چون کار ساختمان قلعه تمام شد امیر تیمور صبح جمعه هفدهم ماه ذی حجه... و بدیدن قلعه و خندق و حصارهای آن رفت و بر اسب سوار بود و به تفتیش کارها مشغول بود. هفت نفر بر بالای خانه بر پشت دروازه ایستاده بودند و چون امیر تیمور مقابل دروازه رسید از روزن آن بالاخانه تیری بقصد آن حضرت انداختند چنانکه از صدای گلشتن تیر اسب رم کرد اما گزندى بامیر نرسید. بالتبینه آن هفت نفر و موسی را بحکم امیر تیمور با دوپست نفر از اتباع او گرفتند و به ملک محمد سپردند و جملگی بهلاکت رسیدند. تا این جا مطلب بطور خلاصه از ظفرنامه نقل شد ولی آقای شامدورد در کتاب سودمند خود صفحه ۳۴ در باره سماعت و رشادت و بی باکی و قساوت قلب و جاه طلبی ما فوق انسانی او داد سخن می دهد و اضافه می کند که روزی امیر تیمور با امراء مهم و چند نفر از سران سپاه بملاحظه اردوگاه هندوان پرداخت تا نقشه پیکار را طرح کند. بیش از اندازه بقلعه نزدیک شد و ناگهان تیری از قلعه بانان بطرف او پرتاب شد و به کتف او اصابت نمود. تیر را از شانه خود بیرون کشید و باز به تفتیش ادامه داد تا به بیند از کدام نقطه حمله و هجوم مناسب تر است. مع هذا بتدریج دوچار سستی و رخوت شد و ضعیف گردید و او را به «پورت» و خرگاه سلطنتی بردند. جراحان فوراً آمدند و تشخیص دادند که آن تیر زهر آکین بوده است. تیمور در خطر مدهشی افتاده بود ولی یکنفر هندی که آشنا بگیاه های زهر آکین و پادزهرها بود آمد و او را نجات داد. چند ساعت بعد که خطر مرتفع شد عساکر خود را به جبهه جنگ برد. پادشاه هند «رای دول چند» گفت عده سپاهیان امیر تیمور در اطراف قلعه بحدی فراوان بود که گوئی دستجاتی از مور و ملخ می باشند. پادشاه هند با نهایت رشادت با «راچیوت» های دلاورشی بجنگ پرداخت ولی چون دید غلبه بر آن دشمن محال است درخواست صلح نمود. امیر تیمور چون هیچ شرطی را نمی پذیرفت بحمله ادامه داد و تلفات بسیار سنگینی نصیبش شد ولی قلعه را سرانجام گشود. مردم «بطنسیر» در برابر ورش سواران مغولی خانه های خود را آتش زدند و زن و فرزند خودشان را در آتش افکندند تا دست مغولان نیفتند... الخ (الحاق مترجم)

تیغ جهاد بگذراندند. از آن جمله مولانا ناصرالدین عمر که از ارباب عمایم بود و هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود پانزده هندو در خیل داشت در آن روز هر پانزده را طعمه شمشیر غزا ساخت. (الحاق مترجم)

بتاریخ ۱۷ دسامبر در کنار شط «جمنا» بین «پانی پت» و «دهلی» جنگی بین تیمور و قوای خصم یعنی سلطان محمود شاه که تحت فرماندهی خود او و وزیرش «مالو اقبال»^۱ بودند روی داد. یکبار دیگر فتح نصیب تیمور شد. فیلان جنگی هندوان نتوانستند مقابل سواران تیموری مقاومت کنند (فیلان جنگی برابر دلاور مقدونی نیز ایستادگی نکردند) و میدان جنگ بزودی از خرطوم‌های بریده فیلان و سروتن مردگان مستور شد.^۲

سلطان محمود شاه فرار کرد و به «گجرات» رفت و امیر تیمور با فتح و فیروزی و نصرت داخل شهر دهلی شد. بنا بدرخواست علماء مسلمان از قتل مردم صرف نظر نمود ولی عساکر تیموری برای بدست آوردن آذوقه بعدی باخشونت رفتار نمودند که مردم بمقابله و ایستادگی در برابر تقاضاهای شاق آنها قیام نمودند. این اقدام موجب خشم و غیظ امیر تیمور گردید و بعساکر خود دستور داد تا شهر را غارت کنند و همه را بکشند و شهر را بسوزانند. غنیمت و اموالی که عساکر بدست آوردند بی اندازه بود. قریب دو قرن بود که سلاطین ترك و افغان در دهلی ذخائر خودشانرا می انباشتند و هرچه از «راجه» های هند بغارت گرفته بودند در دهلی انبار می کردند و ناگهان تمام این توده و تل های زر و احجار کریمه بدست مردم ماوراءالنهر افتاد.

۱- در ظفرنامه یزدی اسم این وزیر «ملو خان» نوشته شده و روز آن فتح عظیم را چهارشنبه هشتم ربیع الثانی ۸۰۱ ثبت نموده است. چهارشنبه هشتم مه ربیع دوم گرفت خسرو صاحبقران دهلی را. (الحاق مترجم).

۲- ... بهادران و دلاوران بقوت دولت حضرت صاحبقران برصف پیلان جنگی زدند و در میان آن نهنگان بیستون هیکل ب چهار ستون روان در آمدند و پیلانان را از قلّه آن کوهها نگوئسار ساختند و به تیر و شمشیر خرطوم آن اژدها خلقت پیلان را مجروح می کردند و می انداختند:

فکنده همه دشت خرطوم قیل	فتاده تن کشتگان چند میل
زخرطوم قیل و سرجنگجوی	همه دشت پر شد ز چوگان و گوی
گیاهان بمغز سرآلوده گشت	ز کشته زمین سر بسر توده گشت

«هفدهم و هجدهم ماه ربیع الثانی بهمان وتیره گذشت و هر نفری از لشکریان کمابیش صد و پنجاه کس از مرد وزن و کودک اسیر کرده بیرون آوردند چنانکه ادنی کسی را بیست نفر برده بیش بدست آمده بود و سایر غنائم و فتوحات از انواع جواهر و لالی بتخصیص یاقوت و الماس و اصناف اقمشه و رخوت و نقایس گوناگون و ظروف و اوانی زر و نقره و نقود بی حد و شمار از تنگهای علائی و غیر آن نه چندان بود که شرح شمه ای از آن بسفارت کلک و زبان در حیز بیان آید. از جمله بیشتر جواری که اسیر کرده بودند یاره ها و خلخالهای زر و نقره در دست و پای داشتند و تا انگشتهای پای بانگشتریهای قیمتی آراسته بودند و نبات و ادویه و عقاقیر و نظائر آن خود کسی التفات بآن نمی کرد. روز یکشنبه نوزدهم ماه بدھلی کهنه رفتند (و همین قتل و غارت و آدم کشی ادامه یافت) عده ای از مردم زن و فرزند و خودشان را در شعله ها می افکندند تا بمیرند ولی بدست عساکر ماوراءالنهری نیفتند. نقل از ظفرنامه ص ۲۴

۱۲۳. الحاق مترجم»

قتل عام هم معادل بود با همان نهب و غارت. در چهار گوشه شهر مناره هایی از سر کشتگان بنا کردند. باین احوال امیر تیمور در حدود امکان طبق معمول خودش ارباب حرف را از کشتن و نیست شدن نجات داد و آنها را برای تزئین ابنیه بسمرقند فرستاد.

امیر تیمور پانزده روز در دهلی ماند و رسماً و با رعایت مراسم و تشریفات معموله بر تخت سلاطین هند جلوس نمود. دستور داد تا یکصد و بیست فیل جنگی را با فیلانی که برای زینت و جلال درباری یافت میشد بیاورند.

«مجموع پیلان را آراسته از شهر بیرون آوردند و در گاه اسلام پناه حاضر گردانیدند و پیلان همه برسم خاکبوسی سر بر زمین نهادند و مانند جمعی که امان خواهند یکبار نعره برداشتند و صد و بیست فیل جنگی بتحت تصرف بندگان حضرت درآمد و بعد از مراجعت بعضی از آن را برای شاهزادگان بمالک فرستاد و بعضی بسمرقند آوردند و از آن جمله دو زنجیر به تبریز بردند ...

ظفرنامه مجلد ۲ ص ۱۱۸»

امیر تیمور مراسم مذهبی و شرعی را در مسجد بزرگ دهلی بجا آورد و خطبه نیز بنام او خوانده شد. بطور خلاصه می توان گفت که مانند پادشاه هندوستان رفتار کرد ولی در آنجا هم حسب معمول هر چه بود ویران نمود و هیچ چیزی بنا نکرد و نساخت. روز اول ژانویه ۱۳۹۹ دهلی غارت شده را ترك کرد و رفت. (عشبه

۲۲ ربیع الآخر ۸۰۱ هـ بنا بر ظفرنامه الحاق مترجم) تاشهر «سیرت» را تاراج کند. ابنیه آن شهر را از بیخ و بن برکند و هندوان را زنده زنده پوست از تنش کنند و این همان نیت جهاد و غزوی بود که امیر تیمور اینک انجام میداد. پس از آن راه مراجعت را پیش گرفت و این بار از راهی که بسیار شمالی بود رهسپار ماوراءالنهر گردید. این راه از طول جبال «سوالک» و پنجاب علیا می گذشت. (بنا بر ظفرنامه دهم جمادی الاولی ۸۰۱ امیر حرکت کرد). سر راه در کنار نهر «چناب (چیناب)» علیا «راجه» ناحیه «جمو» را اسیر و وادار نمود که از کیش هندوئی باسلام گروید و چون «راجه» حاضر شد که اسلام پذیرد و گوشت گاو تناول نماید همین امر باعث خوشوقتی امیر تیمور گردید.

(بنا بر روایت ظفرنامه مجلد دوم ص ۱۶۸ آن بدبختان (یعنی اهالی آن ناحیه) را مقید و مسلسل ساختند و بر خاک مذلت و خذلان انداختند و رای «جمو» را در جنگ زخمی رسیده بود جهت مصلحت استخلاص مال و رعایت غبطه لشکر اسلام او را علاج کردند و با نذار و تبشیر و بسی وعد و وعید سعادت اسلام دریافت. چون زبان را بکلمه توحید بیاراست و گوشت گاو که در پیش آن خران و در کیش آن جمع پریشان حرام است بموافقت مسلمانان بخورد به تشریف و نوازش سرافراز گشت و بموجب التماس او شرط رفت که او را رعایت فرمایند الحاق مترجم)

در حین سفراز طرف پادشاه مسلمان کشمیر سکندر شاه پیامی مبنی به بندگی و مطاوعت رسید و امیر تیمور دیگر بی آنکه عازم کشمیر شود با افغانستان رفت. قبل از عزیمت بسوی افغانستان حکومت «ملتان» و پنجاب را یکی از اشراف و نجباء هند و مسلمان موسوم به «خضرخان سید» داد و سیزده سال بعد همین شخص سلطان دهلی شد.

در حقیقت تیمور بر حسب عادت و شیوه خودش پس از آنکه امپراطوری هندو مسلمان دهلی را متزلزل ساخت رفت و مملکت را دوچار هرج و مرج کاملی نمود و هر چه بود ویران کرد بی آنکه چیزی بجای آن ویرانیها بنا کند. بیهانه مبارزه با مذاهب برهمنی به هندوستان آمد ولی تمام ضربات او بر پیکر اسلام در هندوستان وارد شد. این مردی که کم و بیش دارای فرهنگ و عاشق ادبیات فارسی و هنر و صنایع هند بود و در یکی از ظریف ترین و لطیف ترین تمدنهای دنیای باستان داخل

شد و مانند سرکرده راهزنان و غارتگران رفتار نمود مردم را کشت و از روی نادانی و ناهمی بهترین آثار فرهنگی را محو و نابود ساخت. این کسی که خود را قهرمان اسلام می‌دانست آمد و از پشت سر بر محافظین سنگرهای مقدم اسلام در هندوستان حمله ور شد و آنها را زبون و عاجز ساخت. همین رفتار و همین کردار را دربارهٔ امپراطوری عثمانی که در صفوف مقابل روم شرقی و اروپای شرقی قرار داشت تکرار نمود

تیمور و مملوک‌ها

امیر تیمور از طرف شرق نزدیک در مقابل خود دو سلطنت عظیم اسلامی را می‌دید که عبارت بود از سلطنت مملوک‌ها از طرفی و امپراطوری عثمانی از طرف دیگر پادشاهی مملوک‌ها که از سال ۱۲۵۰ مصر و از سال ۱۲۶۰ شام را نیز متصرف شده بودند سلطنتی بود اساساً نظامی زیرا چریک‌ها و غلامان ترک و چرکس که عبارت از همین مملوک‌ها باشند در سال ۱۲۵۰ سلسلهٔ مشروع سلطنت را در مصر از بین بردند و سرداران خودشان را یکی پس از دیگری بر سریر سلطنت قاهره نشاندند. بدین ترتیب همان غلامان و چریک‌های ترکی و چرکسی مقام اشرافیت نظامی را کسب نمودند و بر تخت پادشاهی نشستند و اهالی سرزمینی را که عرب بودند مورد استفاده و بهره‌مندی خود قرار دادند. بخاطر داریم که در سال ۱۲۶۰ مملوک‌ها در پیکار «عین جالوت» از پیشروی قوای مغول بطور قطع جلوگیری کردند و آنها را بایران و بطرف مشرق فرات عقب‌رانند (به ص ۴-۵ رجوع کنید). ولی در اواخر قرن چهاردهم این ماشین قوی و نیرومند نظامی که صلیبیون و مغولان را از شام بیرون راند و بضعف نهاد زیرا سرداران مملوک لایق قطع برای تصرف مصر و شام و اشغال کرسی سلطنت بایکدیگر زد و خورد داشتند. یکی از سلاطین مملوک موسوم به «برقوق» (۱۳۸۲-۱۳۹۹) که مردی جدی و بااراده بود تمام عمر خود را صرف جلوگیری از عصیان و طغیان نواب نظامی خود نمود. تیمور در صدد برآمد تا با «برقوق» طرح اتحادی بریزد ولی این پادشاه متوجه بود که این سلطنت مقتدری که در شرق در شرف تکوین است چه خطرهائی برای او دربردارد و ایلچیان

راکه تیمور نزد او فرستاده بود کشت (۱۳۹۳) و مکرر سلطان احمد جلایر را که فاتح ماوراءالنهری از بغداد بیرون کرده بود در امان خود نگاه داشت. پسر و جانشین «برقوق» سلطان فرج (۱۳۹۹-۱۴۱۲) چون بر تخت سلطنت نشست از مطاوعت سلسله خود نسبت بامیر تیمور سرباز زد و کسانی را که به وی پناهنده شده بودند بدولت تیموری مسترد نکرد. امیر تیمور فوراً تصمیم بجنگ گرفت.

تیمور که در این اثناء در ملاطیه (ملطیه) بود از راه «عین تاب» (اکتبر ۱۴۰۰) بطرف شام سرازیر و به حلب حمله ور شد. مقابل این شهر لشکریان مملوک را که تحت فرماندهی حاکم حلب تیمورتاش قرار داشتند مغلوب نمود و فیلانی که از هندوستان آورده بود مخصوصاً وحشت و اضطراب بسیاری در صفوف دشمن ایجاد ساخت (۳۰ اکتوبر) (نهم ربیع الاول لوی ثیل ۸۰۳- بنا بر ظفرنامه مجلد ۲ ص ۲۸۵ الحاق مترجم). شهر حلب تسلیم شد ولی قلعه شهر را چهار روز بعد تیمورتاش تسلیم قوای تیموری نمود. امیر تیمور چون مالک و صاحب حلب شد خود را طبق عادت و معمول با دو روی و دو صورت مختلف نشان داد از یکطرف چهره مردی عالم و عارف و پارسا و از طرفی دیگر چهره کشنده مردم و قاتل ابناء بشر. از فقهاء اسلامی سؤال نمود و فتوای آنها را خواست. آن سؤال عبارت از این بود که از عساکر او و مملوک هائی که در این جنگ کشته شده اند کدام یک بمقام شهادت رسیده اند؟ پس از آن با علماء درباره اصول دین و الهیات بحث نمود و آن علماء سنی مذهب و متعصب را وادار می نمود که حضرت علی بن ابیطالب را در عداد خلفاء بحق بشناسند. همان وقتی که با علماء و فقهاء مشغول بحث این مسائل مذهبی و شرعی بود دستور داده بود که تمام محافظین قلعه شهر را بکشند و با سرهای بریده مناره بسازند و شهر را غارت کنند. غارت و چپاول این شهر عظیم که بازار آن یکی از مهم ترین مراکز تجارت شرق بود سه روز بطول انجامید.

بعد از این تیمور «حما» و «حمص» و «بعلبک» را گرفت و بسوی دمشق رفت و سلطان جوان مملوک «سلطان فرج» از قاهره آمد تا حضور او قوت قلبی برای

مدافعین دمشق باشد.^۱ عساکر تیمور مشغول تغییر اردوگاه خود بودند تا در محلی موسوم به «غوطه» اردوهای خود را برپا کنند که سلطان فرج از این وضع استفاده نمود و بر آنها تاخت (۲۵ دسامبر ۱۴۰۰)^۲ تا در موقع این نقل و انتقال بر آنها غالب شود ولی پس از پیکاری سخت و صعب سلطان فرج مغلوب شد. چون در بین عساکر خود سلطان فرج زمزمه عصیان شنیده شد او بمصر برگشت و دمشق را بسرنوشت خودش واگذار نمود بزرگان شهر از این پیشامدها دچار یأس شدند و تقاضای تسلیم نمودند. جزء هیئتی که نزد امیر تیمور برای تعیین شرایط تسلیم آمده بود مورخ بزرگ تونسلی «ابن خلدون» بود. تیمور از سیما و صورت و وقار او خوشوقت و مخصوصاً مفتون لطف گفتار او شد. باو اجازه نشستن داد و از اینکه فرصتی یافته تا با چنین مرد فاضل و جلیل القدری آشنا شود اظهار رضایت نمود. فاتح ماوراءالنهری سبب صددانه در دست داشت و همواره از مذهب و احسان و عطوفت صحبت میکرد و خاطر هیئت را از هر حیث آسوده میساخت و بنابراین دروازه های شهر را بر روی سپاهیان تیموری بگشودند. ولی قلعه شهر پایداری و مقاومت نمود که آن هم پس از مدتی محاصره بدست قوای غالب افتاد. امیر تیمور چون مالک و صاحب دمشق شد مبلغی را که برای مجازات اهالی تعیین نموده بود ده برابر اضافه کرد و تمام مال و منال اهالی را گرفت.

«عین عبارت ظفرنامه مجلد ۲ ص ۳۲۹ نقل می شود: دمشق بتمام ویی توقف بحت تصرف عساکر گردون مآثر درآمد و چندان از مال و خواسته و اسلحه و انواع اقمشه و اصناف امتعه بدست ایشان افتاد که انامل محاسبان چالاک از عقد شمار بعضی از آن عاجز آید الخ ...» الحاق مترجم

ظفرنامه ما را مطمئن میسازد که اگر امیر تیمور بالاخره موافقت نمود که بطور اتم و اکمل شهر دمشق را بچاپند برای این بود که اهالی دمشق رعایت اصول مذهب

۱- سلطان فرج بعنوان سفارت چند نفر را (که بصورت اهل فضل در آمده بودند و دو جاهل فدائی) برای مذاکره صلح و آشتی نزد تیمور فرستاد ولی آنها دشنه های زهر آکین در موزه های خود مخفی نموده بودند تا در موقع ملاقات تیمور را بکشند. راز آنها فاش شد و دشنه ها را از موزه های آنها در آوردند و با سر تیمور گوش و بینی آنها را بریده روانه مصرشان نمودند. ظفرنامه الحاق مترجم ۲- بنا بر ظفرنامه این جنگ روز سه شنبه ۹ جمادی الاول ۸۰۳ موافق لوی ثیل روی داد

را ننموده و وظیفه شرعی خود را نسبت بداماد پیغمبر اکرم علی بن ابیطالب که در سال ۶۰۹ میلاد مسیح شهید گردیده بود انجام نداده اند.

عین عبارت ظفرنامه نقل می شود: «... حضرت صاحبقران را اندیشه رونمود و در مجمع خاص از سادات و علماء و امراء و ارکان دولت فرمود که همیشه بسمع ما میرسید که در آن زمان که مروانیان با اهل بیت نبی به تخصیص با داماد و عم زاده و وصی او علی مرتضی علی المصطفی و علیه الصلوة و السلام عداوت می ورزیدند و آنچه می توانستند از حرب و قتل و اسر درباره آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند اهل شام با ایشان در آن افعال ذمیمه و حرکات ناپسندیده موافق بودند و معاونت می نمودند و عقل این معنی را بغایت غریب و مستبعد می شمرد که چگونه طایفه ای که از است بهترین پیغمبران باشد بمیاسن انوار هدایت و ارشاد او از تیه کفر و ضلالت رهیده بدارالسلام اسلام و عرفان رسیده و جانب اهل بیت او بگذارند و با مخالفان ایشان همدستان گشته هرگونه ستم و یی داد در حق او روا دارند و این زمان آن نقل به تحقیق پیوست که اگر آن واقعه نه آن چنان بودی از دیوان عدل پادشاه پادشاهان چنین جزای و سزای حواله بایشان نرفتی و چون این ماجرا از خاطر عاظر آن حضرت سر برزد بحکم قضیه - حکم الاصل یسری فی الفرع - در جمیع خواطر اتباع سرایت کرد و روز چهارشنبه غره شعبان ۸۰۳ عساکر گردون مآثر دست تسلط و استیلا بنهب و غارت برگشادند و روی قهر بشهر نهادند ... اهالی دمشق را از ذکر و وراثت الجبه کردند و اموال و تجملات ایشان بغارت بردند و از بسیاری زر و جواهر و نفایس و امتعه و اقمشه فاخر و هرگونه اسباب و منسوقات متکثر صورت ... چهارپایان اردوی بان عظمت با آن همه اسب و استر و شتر زیادتی که از حدود سیواس باز بدست لشکریان آمده بود بحدل آنها و فانی کرد و بیسی مردم نفایس و اقمشه و رخوت مصری و قبرسی و روسی و غیر آن که در اول وهله گرفته بودند می انداختند و نقود و جواهر و اوانی زر و نقره بار می کردند. الحاق مترجم»

در بحبوحه ارتکاب این شنایع حیوانی و فجایع مادون مقام انسانی یک کهریق بسیار مدهشی نیز در دمشق روی داد که قسمت اعظم شهر را از بین برد. عده یشماری از مردم سوختند و حتی مسجد بزرگ بنی امیه با هزاران نفر فراریانی که در آن تحصن بسته بودند طعمه شعله های آتش شدند بتاريخ ۱۹ مارس ۱۴۰۱ (۴ شعبان ۸۰۴ مطابق ثیلان ثیل بنابر ظفرنامه الحاق مترجم). تیمور از دمشق رفت. در مراجعت تمام پیشه وران و هنرمندانی را که یاقت از قبیل حریرباف، اسلحه ساز، شیشه گر، کوزه گر و فخار را همراه خود گرفت تا بسمرقند برود در آنجا بناهای عالی و قصور زیبا برپا کند. عده بسیاری از اهل فضل و ارباب قلم را نیز با خود

برد. اسیران و غلامان بسیاری را نیز در رکاب امیر تیمور بردند. بین آن اسیران طفل دوازده ساله‌ای بود که مورخ معروفی شد بنام ابن عربشاه. این مورخ برای انتقام در کتاب تاریخی که دربارهٔ این فاتح ترك و كشور گشای تتر نوشته سیئات اعمال او را شرح داده است. (ابن عربشاه در سال ۱۳۹۲ متولد شده و در دائرة المعارف اسلامی پدرس^۱ ترجمهٔ حال او را نوشته است) امیر تیمور چون شام را ویران نمود آنجا را ترك کرد بی آنکه حکومتی ثابت و اداره‌ای منظم تأسیس کرده باشد. رفتن او همان و باز آمدن آن مملوك ها همان.

تیمور و امپراطوری عثمانی

خاندان‌های چنگیزخانی را در کاشغر و در جنوب روسیه امیر تیمور مغلوب و منکوب کرده و سلطنت هند را نیز مقهور و مطیع خود ساخته بود. دیدیم که ملک مصر هم در نظر او قدر و منزلتی نداشت. در مقابل امیر تیمور فقط یک دولت مقتدر برپای بود و آن عبارت بود از امپراطوری عثمانی. سلطان عثمانی بایزید (۱۳۸۹-۱۴۰۳) امپراطوری خود را باوچ عظمت و جلالت رسانده بود^۲ پدر او (سلطان مراد: الحاق مترجم) در میدان جنگ «کوسوو»^۳ که عساکر صربستانی را مغلوب و منهزم نمود کشته شد. (بدست یکی از نجباء صربستانی موسوم به «میلوش قایلویویچ» کشته شد. ۱۳۸۰ الحاق مترجم). سلطان مراد چون بایزید را

۱ - Pedersen - ۲. سلطان بایزید ملقب به «ایلدرم» یعنی «صاعقه» و «برق» پسر سلطان مراد اول پادشاه ترك عثمانی است. سلطان مراد سی و هفت جنگ کرد و در تمام آنها فتح نصیب وی شد. وقتی که مرد پسرش با یزید پادشاه شد و اولین اقدامی که نمود این بود که برادر ارشد خود را خفه کرد و کشت. این پادشاه صورت و سیمای زننده‌ای داشت. قدی کوتاه و سری بزرگ داشت و اعور بود و نگاه‌های او شباهت به نگاه حیوانات سب داشت. این وضع با ریش پهن و سیاه باو قیافه‌ای انزجار آور بخشیده بود. پس از اینکه بدست امیر تیمور افتاد و در همان ملاقات اولی امیر تیمور باو گفت شکست تو و فتح من هردو بنا بر مشیت پروردگار بوده و برای اینکه بدانی خداوند متعال چقدر باین سلطنت‌ها بی اعتنا است توجه داشته باش که یک کشور بزرگی را به اعوری چون تو و یک مملکت پهناور دیگری را بمن لنگ داده است. با یزید که تمام عمرش در میدان جنگ گذشته بود فارسی می دانسته و بزبان ما نیز شعر می گفته است. مرحوم هدایت در مجمع الفصحاء این بیت را بنام او ثبت نموده است:

ابری شود و گریه کند بر سر خاکم .

هر دود که بالا رود از سینه چاکم

با یزید در آن شهر روز هفتم ۱۴ شعبان ۸۰۰ مرض خناق مرد و بامر امیر تیمور او را در شهر «برسا» در مقبره‌ای

Kossovo - ۳

که ساخته بودند دفن کردند. الحاق مترجم

سبع و واجد خصلتهای سربازی می دانست وصیت کرده بود که او بمقام سلطنت بنشیند و در همان جنگ «بایزید» خود را بسلطنت عثمانی منصوب نمود. وی فتح صربستان را پایان رساند. بلغارستان را مسخر نمود (۱۳۹۴) و امارت نشینهای ترکی «آیدین» و «ساروخان» (۱۳۹۰) و «منتشا» و «کرمیان» (۱۳۹۱) و امارات بزرگ ترکمانی «قرامان» (۱۳۹۰) و امارت «قسطمونی»^۱ و امارت سابق برهان الدین را در توقات و سیواس و قیساریه را در کاپادوکیه مسخر ساخت ۱۳۹۲.

یک جنگ صلیبی علیه سلطان بایزید تشکیل شده بود با مشارکت پادشاه مجارستان «سیگیس موند»^۲ و «ژان» بی باک^۳ وارث سلاطین «بورگونی». باید دانست که در این وقت بایزید «صاعقه» ایلدرم بر امپراطوری بسیلر وسیعی سلطنت می نمود در اروپا او صاحب «تراکیه» بود بدون شهر قسطنطنیه، و مقدونیه بدون شهر سالونیک و بلغارستان و صربستان را نیز تحت الحمايه خود قرار داده بود^۴. در آسیا او صاحب آناتولی بود تاجبال «توروس» (که متصرفات او را از کیلیکیه مملوک هاجدا می کرد) و تاکوه های ارمنستان (که آنها از متصرفات تیمور جدا می ساخت) و جلو می رفت تا سلسله جبال واقع در ساحل دریای سیاه که قلمرو او را از متصرفات یونانی در طرابوزان جدا می نمود. عساکر بایزید که بر سواره نظام بسیار زیبا و مجلل فرانسوی «بورگونی» غالب شده بود. در شرق نزدیک آنها بحق بهترین و رشیدترین عساکر محسوب می داشتند. «ایلدرم بایزید» در صدد محاصره قسطنطنیه بود که آن شهر تاریخی را از تصرف یونانیان درآورد و خود را باوج عظمت و جلالت برساند.

در مدت عمر خودش امیر تیمور برای اولین بار مصادف شد با دشمنی هم تراز و هم پایه خودش. هردو حریف از نیرو و قدرت هم اطلاع داشتند هردو مراقب یکدیگر و فعالیت هم بودند و هردو در حمله دودل و مردد بودند و نمی دانستند در این بازی نرد خطرناک کی در آغاز بازی و ریختن «طاس» سبقت جوید. یکی از حرفه آسپارا متصرف شده و دیگری بالکان را مسخر نموده بود. اقدام غیر دوستانه از طرف بایزید بدو بعمل آمد و از امیر «طهرتن»^۵ که از مطاوعین و دست نشانده گان تیمور بود

۴- ابن عربشاه ص ۱۷۰-۱۷۱

۲- Jean Sans-Peur

۲- Sigismond

۱- Qastamouni

۵- Taherten

خواست که خود را مطیع و منقاد سلطان بایزید بشناسد و حاکمیت او را بر ارزنجان و ارزروم قبول نماید. امیر تیمور مهر و محبتی باین امیر ترکمان که حارس و حافظ سرحدات و ثغور آسیای صغیر بود داشت و حتی پس از غارت «دهلی» یکک فیل جنگی بعنوان هدیه برای او فرستاده بود. بایزید یکی دیگر از امراء ترکمان را که دشمن امیر تیمور بود و تیمور او را از مرز و بوم خودش بیرون رانده بود در پناه خود گرفت این امیر همان «قرايوسف» است که رئیس قبیله «قراقوینلو» ها می باشد. بنابراین جنگ بر سر دو تابع و یا دو دوست در می گرفت تیمور از امیر «طهرتن» و بایزید از «قرايوسف» حمایت می نمود. ظفرنامه نامه ای را نقل می کند که امیر تیمور در این باره به سلطان بایزید فرستاده است. امیر تیمور در این نامه پس از دشنامهای سختی درباره اصل و نسب سلسله عثمانی اهمیت وضع مملکت عثمانی را که معبر اسلام باروفا است مورد نظر قرار می دهد و از غزواتی که سلاطین عثمانی برای پیشرفت اسلام در دیار فرنگ نموده اند تمجید می کند. بنابراین نسبت باو و رقیب خود زیاد بی احترامی معمول نمی دارد. ولی یاتمام این احوال در برابر این ترک رومی شده و در برابر این قیصر رومی او طوری داد سخن می دهد که گوئی تیمور رئیس و آمر است و بایزید مرئوس و مأسور وی و سلطنت عموم ترکان بر عهده امیر تیمور محول می باشد. بامقایسه و سعت آن دو امپراطوری نامه خود را با این عبارت تهدید آمیز ختم می کند: «پادشاه کوچکی چون تو مگر می تواند با ما برابری کند؟» بایزید نیز در برابر این عتاب و خطاب جواب داد که «ترا تا تبریز و سلطانیه تعقیب خواهم نمود.»^۱ بعد از وصول این جواب امیر تیمور عازم آسیای صغیر شد (اوت. ۱۴۰۰) پس از آنکه در ارزروم و ارزنجان از طرف دست نشانده خودش امیر «طهرتن» مراسم مطاوعت و احترام بعمل آمد در ابتدای ماه سپتامبر داخل خاک عثمانی شد و بمحاصره شهر مستحکم سیواس پرداخت^۲ این شهر را عساکر تیموری محاصره نمودند و به حفر

۱- کتاب «تاریخ امپراطوری عثمانی» تألیف دو هاسر مجلد ۲ ص ۷۹-۸۲ علاءالدین امیر قراغان را تیمورتاش وزیر عثمانیها در «آقچای» در سال ۹۱۰-۱۳۹۰ اسیر کرد و بدون هیچ محاکمه ای کشت. در این باره نیز به تحقیقات آقای «کراسه» در دائرة المعارف اسلامی ذیل نام «قراغان اوغلو» رجوع کنید. ۲- اول محرم ۸۰۳

نقب پرداختند و در اطراف و جوانب حصار عراده و منجنیق برافراختند و بعد از بیست روز قلعه سیواس گشوده شد.

«یرلیغ لازم الاتباع بنفاد پیوست که مسلمانان را امان داده مال امانی بستانند و بلشکر ظفر-قرین رسانند و بی دینان و ارمنی و نصرانی را اسیرکنند و چون سپاهیان «ایلدرم بایزید» که در شهر پای مخالفت فشرده بودند و از سر جهل و ضلالت دست جسارت بمحاربه و قتال برآورده بیشتر ارمنی بودند حکم شد که چهارهزار سپاهی را برتومانان قسمت کردند و همه را از برای سیاست زنده در چاه‌ها بخاک بینباشتند تا عبرت دیگر مخالفان گردد. بعداً تمام دیوارهای شهر را برانداختند.»

تیمور این بار جلوتر رفت و نمی‌توانست بیشترهم در آسیای صغیر جلوبرد زیرا از پشت سر او عساکر مملوک‌ها به دستیاری احمد جلایر در بغداد برای مدت بسیار کوتاهی قد علم کرده و موجب زحمت او را فراهم آورده بودند. در همین اثناء بود که همانطور که در صفحه ۷۴۲ دیدیم بشام رفت و مملوک‌های شام را مقهور نمود و بغداد را باز مسخر ساخت. پس از انجام این امر باز بسراغ آسیای صغیر رفت. در غیاب او بایزید شهر ارزنجان را از دست امیر طهرتن درآورده و زنان و فرزندان او را اسیر کرده بود. تیمور چون از سوریه و بغداد مراجعت نمود فوراً بجواب و اقدام متقابل مبادرت نورزید و رفت تا زمستان ۱۴۰۱-۴۰۲ را در قراباغ و بهار را در سرحدات گرجستان بگذراند و در این ضمن بتمرکز عساکر و جمع‌آوری قوای خود پردازد. در ماه ژوئن ۱۴۰۲ به تسخیر امپراطوری عثمانی پرداخت. پس از اینکه امیر «طهرتن» را در ارزنجان برمسند خود نشاند در «جلگه» سیواس سان عساکر خود را ملاحظه نمود

«عبارات ظفرنامه بالاختصار نوشته می‌شود: ... صاحبقران بی‌همال بر بالای پشته‌ای که شامیانه خسروانه باوج سپهر برین برافراخته بودند به نشست و لشکر فوج فوج و گروه گروه مکمل و مزین از فرق راکب تا نعل مرکوب غرق آهن بترتیب می‌گذشتند هر فوج که مقابل صاحبقران می‌رسید پیش آمده زانو زده اسب می‌کشید و زبان بدعا می‌آراست بدین منوال توبان تومان و هزاره هزاره متوالیاً می‌رسیدند عده‌ای را بتمام علم و سنجوق و جبه و زین و کجیم و مجموع اسلحه و اسباب از ترکش و کمر و نیزه و سپر و چماق همه سرخ بود و طائفه‌ای را زرد جمعی را همه سفید و بعضی را همه بنفش و دیگر الوان بهمین قیاس بعضی تمام

جوشن پوش و فوجی مجموع زره دار - آراستگی و ظرافت بحدی که وراى آن بکلك تصور برلوح خيال نتوان نگاشت. اين رژه از اول صبح تا نزديك نماز عصر طول كشيد. چون ايلچيان روم نيز شاهد اين صف آرایی و نظم و ترتيب عساکر تیموری بودند و از عظمت دستگاه جنگی وی از نزديك اطلاع يافتند بآنها اجازه داد که روز بعد بروند و مخصوصاً گفت که: با يلدرم - بايزيد بگوئيد که چون در مملکت تو رسم غذا و جهاد قائم است برخاطر ما بغايت گران می آيد که آن بلاد را از عبور لشکر ما آسبی رسد. با اين همه هنوز با تو طريق مجامله و مساهله می سپرم. متعلقان طهرتن را باز فرست و یکی از فرزندان را بجانب ما روان کن که او را بمشابه فرزند خود داشته از فنون تربيت و عنايت آن بيند که از تو که پدر مهربانی ندیده باشد تا ممالک روم بر تو مسلم داريم... (ظفرنامه مجلد ۲ ص ۴۰۴ - ۴۱۲. الحاق مترجم)

پس از اين تیمور از راه «قيساريه» عازم «انگوريه» (آنقره - آنکارا) شد زيرا بنابر اطلاعاتی که باو رسيده بود بايزيد به «انگوريه» آمده بود. پیکار قطعی در شمال شرقی اين شهر در موضعی موسوم به «چيبوق آباد» روی داد (۲۰ ژويه) اين پیکار از ساعت شش صبح تا شامگاه بطول انجاميد و قريب يک ميليون نفر سرباز به جان هم افتاده بودند. بايزيد عده بسياری از افراد و ملل مغلوب را همراه خود آورده بود. اگر چه شاه صربستان موسوم به «اتين»^۱ و عده ای صربستانی نسبت به «بايزيد» وفادار ماندند و همين رفتارشان مورد تحسين تیمور قرار گرفت مع هذا ترکان «آيدين» و «منتشا» و «ساروخان» و «کرميان» چونديدند که رؤساء آنها در صف عساکر تیموری جای گرفته اند آنها نيز به تیموريان پيوستند. امير تیمور از فيلان جنگی که از هندوستان آورده بود در اين پیکار بحد اکثر استفاده نمود. بايزيد در رأس ده هزار نفر «ينی چری» و افراد صربستانی تمام روز جنگ کرد و در موقع غروب آفتاب که محافظين و «گارد» او کشته شدند تصميم بفرار اختيار نمود. چون اسب او نيز کشته شد او را بايکی از پسرانش دستگير نمودند.

بنابر ظفرنامه يزدی اين پیکار عظيم روز جمعه ۱ ذی حجه ۸۰۴ سال ايت ثيل روی داد. ص ۴۳۷. الحاق مترجم، برای کسانی که مایل باشند راجع باین پیکار تاريخی اطلاعات جامع تری حاصل کنند توصيه می نمایم که بکتاب استاد شامدور فرانسوی بنام تیمور رجوع فرمایند. (الحاق مترجم)

امیر تیمور با دشمن با کمال ادب و نزاکت رفتار نمود^۱. چون سلطان بایزید می‌خواست فرار کند بامر امیر تیمور او را در تخت‌روانی که دارای نرده‌های آهنین بود گذاشتند که سفر کنند و این امر باعث شد که بمبالغه و گزاف بگویند که تیمور او را در «قفس آهنین» انداخت. پس از این شکست که برای «ایلدرم بایزید» فاجعه‌ای عظیم بود و از فرط غم و اندوه چندماه بعد در «آق‌شهر» بتاريخ نهم مارس ۱۴۰۳ وفات یافت. (شامدور مینویسد که یک نسخه قرآن که به خط عثمانی بر روی پوست آهو نوشته شده و متعلق به بایزید بود بدست امیر تیمور افتاد الحاق مترجم) چون لشکر عثمانی نابود و سلطان عثمانی هم محبوس شد دیگر تصرف و تسخیر آناتولی غربی برای امیر تیمور عنوان یک «تفرج‌نظامی» را یافت. در «کوتاهیه» توقف نمود و پیش‌قراولان او بغارت شهر «بروسه» که پایتخت عثمانی بود پرداختند. بنابر نوشته شرف‌الدین و ابن‌عربشاه قوای فاتح در این‌جا رفتاری نمودند وحشیانه و هرچه خواستند کردند.

«... سپاه فرخنده مال باطراف و جوانب تاخت برده چندان اسباب و اموال بدست‌ه‌ریک افتاد که شرح نمی‌توان داد کسی که اسبی نداشت صاحب گله‌ها شد و آنرا که مایحتاج ضروری بزحمت می‌یافت انواع تجمل‌ها پدید آمد ... از اعیان و اهالی مملکت نیز هر که را قوت و مکتی بود عیال و اموال برگرفته بدامن کوه یا بساحل دریا گریختند ... ظفرنامه مجلدثانی ص ۲-۵۱ (الحاق مترجم)

و شهر نازنین و زیبای بروسه را نیز آتش زدند. نوّه امیر تیمور موسوم به ابوبکر تا شهر «نیسه» (ازنیق امروزی) رفت و همانطور که شرف‌الدین نوشته و برسر راه خود هر کس را دید کشت و هرچه دید غارت کرد. امیر تیمور شخصاً رفت و شهر «ازمیر» را که در آن زمان به «شوالیه»‌های جزیره «رودس»^۲ تعلق داشت محاصره

۱- چون عساکر تیموری با یزید را با دستهای بسته آوردند امیر تیمور دستور داد که او را دست‌گشاده به‌عمرت در آورند. چون بملاقات آمد ورود او را امیر تیمور باعزاز و اکرام تلقی فرمود نزدیک خود نشاند برسیبل معاتبه بطریق رفق و مجامله گفت احوال عالم مطلقاً باراده و قدرت پروردگار است ولی از روی انصاف و راستی این که تو را پیش آمده خود با خود کرده‌ای

وگر پرنیان است خود رشته‌ای

اگر بار خار است خود کشته‌ای

پس از کله‌گزاریه‌های بسیار بایزید خواش کرد که پسران او را که جزء عساکروی بوده‌اند بیابند و بیاورند و این

Rhodes - ۲

تقاضا بخوبی انجام شد. اقتباس از ظفرنامه. الحاق مترجم

نمود. قبل از حمله بحاکم «ازمیر» که کشیشی بود موسوم به «گیوم دومونت»^۱ پیغام داد که مذهب اسلام را قبول نماید و البته آن کشیش بانهایت حدت و شدت آن تقاضا را رد نمود. بنابر ظفرنامه یزدی محاصره بتاريخ ۶ جمادی الاولی ۸۰۵ (۲۴ دسامبر ۱۴۰۲) شروع شد و پس از دوهفته شهر «ازمیر» بدست قوای امیر تیمور افتاد. قتل عام اعلام و اجرا شد و فقط عده‌ای از شوالیه‌ها را - عده‌ای بسیار قلیل - کشتیانان مسیحی باخود بردند و نجات دادند. ظفرنامه از این فتحی که در مملکتی مسیحی روی داده با شرح و بسط و طول و تفصیل صحبت می‌کند و البته مقصود اصلی از بزرگ کردن مطلب این است که نگویند امیر تیمور امپراطوری عثمانی را که امپراطوری اسلامی و مسلمانی بود ازین برد ولی به فیروزی دنیای مسیحیت نیز خاتمه داد. اشغال «ازمیر» و قتل عام اهالی آن شهر باین پیکار عنوان جهاد و غزاداد «سلطان عثمانی مدت هفت سال ازمیر را محاصره نموده و موفق به تسخیر آن نشده بود و امیر تیمور آنرا در دو هفته تصرف کرد. مسلمانان وارد شهر شدند و پس از حمله بی قیاس از خداوند ننان سرهای دشمنان را که بر زمین ریخته بود برداشته بسپاس و شکرگزاری ادامه دادند.»

شهر «فوسه»^۲ که مرکز مهم بازرگانی بین آسیای صغیر و ایتالیا بود از طرف عساکر تیموری محاصره شد ولی اهالی آن فوراً مطیع و خراجگزار شدند و بدین ترتیب از قتل عام و حریق و ویرانی جلوگیری شد. شرکتی «ژنی» هم که مؤسسه مهم تجارتی در جزیره «خیو»^۳ داشت اظهار اطاعت و انقیاد نمود و از خرابیها جلوگیری بعمل آمد به ژان هفتم نایب السلطنه «بیزانس» از طرف امیر تیمور پیغامی رسید مبنی بر شناختن امیر تیمور و اظهار مطاوعت و انقیاد نمودن. وی نیز فوراً سفارتی نزد امیر فرستاد و اظهار اطاعت و کوچکی کرد.

علی‌رغم تسخیر و تصرف «ازمیر» فتحی که امیر تیمور در مقابل «بایزید» کرد و او را مغلوب خود نمود دنیای مسیح را از فنا نجات داد زیرا پس از آنکه «بایزید» قوای صلیبی را در «نیکوپولیس»^۴ شکست داد دیگر «بیزانس» سخت در قید اختیار عثمانی‌ها افتاده و بزوال محکوم شده بود. سقوط «بیزانس» دیگر وارد

مرحله قطعی شده بود و موضوع روز و ساعت آن جلب توجه می نمود. شکست ناگهانی عثمانیها در «انگوریه» بطور غیر مترقی باعث شد که امپراطوری «بیزانس» عمر دوباره ای باز یابد و باز قریب نیم قرن زندگی کند (۱۴۰۲-۱۴۵۳) بدین ترتیب بود که بطور غیر منتظر از فتوحات کشور گشای ماوراءالنهر در آسیای صغیر امپراطوری «بیزانس» منتفع گردید همانطور که «مسکووی» (روسیه) نیز از غلبه امیر تیمور بر «اردوی زرین» برخوردار و منتفع شد.

این نفع غیر مترقب و سود غیر منتظر برای دنیای مسیحیت «بالکان» باز قدر و منزلتش زیادتر شد زیرا پس از زوال امپراطوری عثمانی باز هم امیر تیمور همواره اقداماتی بعمل می آورد که آن امپراطوری فانی شده احیا نکرد و قدرت از دست رفته را باز نیابد. بطور رسمی در آسیای صغیر امارتهای مختلفی را که از ده سال قبل بایزید از بین برده بود امیر تیمور احیا کرد. بایزید در فریژه (فریگیه) شرقی و لیکائونی^۱ امیر «قرامان» ترك «علاءالدین» را مخدول نموده بود. امیر تیمور در قونیه و در «لارنده»^۲ پسر علاءالدین موسوم به محمد ثانی را والی و حاکم نمود. همچنان امیر قسطنونی را که از خاندان «اسفندیار اوغلو» بود در ایالت «پافلاگونی»^۳ بامارت نشاند. و امارت ساروخانیهارا در شخص امیر خضر شاه در «مانیزی» و «سیفیل» احیاء کرد و امیر کریمیان بنام یعقوب چلبی در کوتاهیه و قراحصار و امیر «آیدین» و «عیسی» را در اقطاع خودشان در «ایونی» نزدیک «افز»^۴ و امیر «منتشا» «الیاس» را در ایالت «کاری» و امیر «تکه عثمان» را در «لیکیه» لوقیا بر مقام امارت منصوب نمود. سلطنت پادشاهان عثمانی در آسیا دوباره منحصر و محدود شد تقریباً به «فریژه» (فریگیه) «شمالی» به «بی تینی»^۵ و «میزی»^۶ برای اینکه ضعف و ناتوانی عثمانیان را بسرحد کمال برساند امیر تیمور بطور مخفیانه بین پسران بایزید که بر سر میراث پدر بایکدیگر گفت و شنود داشتند حس نفاق را تحریک و تشدید می کرد.

تیمور و تصرف چین

امیر تیمور در سال ۱۴۰۴ بماوراءالنهر مراجعت نمود^۱ و در سمرقند سفیر پادشاه «کاستیل» موسوم به هانری سوم را پذیرفت. نام این سفیر «کلاویخو»^۲ است که شرح بسیار سودمندی دربارهٔ مأموریت و سفر خود بیادگار گذاشته است. کلاویخو از قسطنطنیه به «ترابوزان» و تبریز و ری و از آنجا بسمرقند رفته و بتاريخ ۳۱ اوت وارد آن شهر شده و در ۸ سپتامبر بحضور امیر تیمور تشریف حاصل نموده است^۳. امیر تیمور در نظر داشت که به تسخیر چین بپردازد زیرا سلسلهٔ پادشاهی ملی چین موسوم به «مینگ» خاندان چنگیزخانی را از تخت سلطنت چین رانده و در اوج قدرت و شوکت جای گرفته بود. نخستین امپراطور «مینگ» موسوم به «هونگ وو»^۴ مانند جانشینان سلاطین چنگیزخانی از خانات جغتائی خواسته بود که نسبت به وی اظهار انقیاد و مطاوعت بنمایند. برای این منظور در سال ۱۳۸۵ سفیرانی بآسیای مرکزی اعزام داشته بودند من جمله (فو-نگان) (چه تائو) و «لیوئووی»^۵ که آنها به «هامی» و «قراخوجه» (تورفان) و «ایلی بالغ» رفتند و بدون زحمت حس مطاوعت و فرمانبرداری خان‌های خاندان جغتائی یا امراء دوقلات (دوغلالت) را بدست آوردند. ولی در سمرقند آنها را در ابتدا دستگیر نمودند و پس از مذاکرات

۱- بنابر ظفرنامهٔ یزدی مجلد ۲ ص ۹۵ در محرم الحرام سنه ۸۰۷ وارد سمرقند شد و در «باغ چنار» منزل فرموده العاق مترجم
 ۲- Clavijo دو سال قبل از ورود کلاویخو بدربار امیر تیمور پادشاه «کاستیل» سفارت دیگری بدربار پادشاه تاتار فرستاده بود و سفیر او «Dom Paya de Gomès de Sotomayor» نام داشت. امیر تیمور نیز یکی از امراء خود را بسفارت بدربار هانری سوم پادشاه کاستیل فرستاد. این امیر حامل نامه‌ای بود که در آن امیر تیمور پادشاه کاستیل را در زمرهٔ مطاوعین و دست نشانده‌گان خود جای داده و از او خواسته بود که با بدربار وی همواره مکاتبه کند و روابط دوستانه را محفوظ بدارد. ضمناً دودختر بعنوان هدیه برای او فرستاد. یکی از آنها دختر «کنث ژان» Conte Jean بود که وی برادر زاده پادشاه مجارستان بود و در حرم با یزید می‌زیست و در موقع تصرف دربار با یزید بدست امیر تیمور افتاده بود. دختر دیگری یک دوشیزهٔ یونانی بسیار خوبروئی بود که در حرم امیر خدشت می‌کرد.

کلاویخو شرح بسیار مفید و جالب توجهی از این سفر بی نظیر و پنج هزار کیلومتری خود نوشته که از هر حیث لایق مطالعه است. وقتی از خرگاه مخصوص امیر تیمور صحبت می‌کند: می‌نویسد که بر روی علم او تصویر شیر و خورشید منقوش بود. ضمناً در موقع تشکیل شورای عالی دولتی برای حمله به چین که صحبت می‌کند می‌نویسد که امیر تیمور از فرط پیری پلکهای چشمش چنان آویخته بود که بزحمت دیدگان او را می‌شد دید.

نقل از کتاب شامدور ص ۲۷-۲۲. العاق مترجم

بسیار طولانی آنها را خلاص کردند. با این احوال و این سابقه امیر تیمور چندین بار سفرائی بدربار چین فرستاد و درهرنویت هدایا و تحفی بوسیله آن سفراء ارسال داشت که می توان آنرا بمثابة خراج و باج تعبیر نمود (۱۳۹۴/۱۳۹۲/۱۳۸۷) در سال ۱۳۹۵ امپراطور چین «هونگ وو» ثانیاً سفیر خود «فونگان» را با نامه تشکرآمیزی بنزد امیر تیمور فرستاد. برادر و دویمین جانشین «هونگ وو» موسوم به امپراطور «یونگ لُو» تازه براورنگ سلطنت نشسته بود که اطلاع یافت که امیر تیمور درصدد تسخیر چین یوآمده تا آن دیار را بمذهب اسلام درآورد و مشغول جمع آوری لشکریان عظیمی در «اترار» میباشد. این مسلماً بزرگترین خطری بود که در دوران تاریخ خود مملکت چین با آن روبرو میشد و تمدن چین را تهدید می کرد. این بار دیگر موضوع لشکرکشی قوییلای قاآن نبود زیرا قوییلای برای مذهب بودائی احترام بسیاری قائل بود و عقاید و افکار «کنفوسیوس» را می ستود و میل داشت که خود او حقیقتاً و واقعاً مانند «پسر آسمان» و پادشاهی چینی با چینیان رفتار کند و خود را هموطن آنها بداند. اما این بار دیگر کارطوری دیگر بود و یکنفر مسلمان بسیار متعصب با شدت و حدتی هرچه تمام تر می آمد تا با هجوم و یورش های خود تمام تمدن چین را نابود و جامعه چینی را از ملیت خود محروم و مجزا سازد. امپراطور چین «یونگ لُو» نیز یکی از سلحشورترین و جنگاورترین امپراطوران سلسله «مینگ» بود و برای امیر تیمور قبیله مخوف و حریفی خطرناک بشمار میرفت. بهر صورت خطری ظاهر شده بود که ممکن بود عواقب بسیار وخیمی دربر داشته باشد، ولی ناگهان امیر تیمور در «اترار» رنجور شد و در سن ۷۱ سالگی بتاريخ ۱۹ ژانویه ۱۴۰۵ وفات یافت (فوت ۸۰۷- تولد ۷۳۶ هجری)

بنابر ظفرنامه یزدی مجلد ۲ ص ۶۶۱ (امیر تیمور در شب چهارشنبه ۱۷ شعبان ۸۰۷ هجری سرد موافق ۱۴ اسفند اریذ جلالی ۳۲ که آفتاب به هشتم درجه حوت رسیده بود. بهاءالدین جامی این رباعی را در تاریخ فوت او گفته:

سلطان تمور آنکه چرخ را دلخون کرد وزخون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علین تاخت فی الحال ز رضوان سروها بیرون کرد

دیگری گفته:

شهنشاهی که مأواش بهشت جاودان آمد وداع شهریاری کرد وتاریخش همان آمد
سن مبارک او به ۷۱ سال رسیده بود. (الحاق مترجم)

جانشینی امیر تیمور - پادشاهی شاهرخ

پس از وفات چنگیزخان تا بروز رقابت بین قویلای قآن و «اریق بوقا»
امپراطوری مغول مدت سی سال از صلح داخلی بهرمندماند (۱۲۵۹-۱۲۲۷)
ولی برخلاف، پس از مرگ تیمور شاهنشاهی ترك ماوراءالنهر دستخوش منازعاتی شد
که بین پسران و نوادگان امیر متوفی روی داد.

تیمور اعقاب بسیاری داشت (بنابر ظفرنامه مجلدثانی ص ۷۳۴ از ذکور
۳۶ پسر و نبیره و نبیره زاده بودند و از اناث ۱۷ معذره که نام همگی از ذکور و اناث
در ظفرنامه ثبت است. الحاق مترجم) امیر تیمور در وهله های آخرین حیات وصیت
کرد بهریک از پسران و نوادگان او سرزمینی واگذار شود ولی ریاست بر آنها و
شاهنشاهی در شاخه و شعبه فرزند ارشد او باید باقی باشد. پسر ارشد امیر تیمور
موسوم به جهانگیر چنانکه قبلا دیدیم پیش از مرگ پدر در گذشت در حدود ۱۳۷۵
و برای جانشینی او پیر محمد پسر جهانگیر که جوان ۲۹ ساله ای بود مورد نظر تیمور
قرار داشت. پیر محمد در آن موقع والی افغانستان شرقی (کابل و بلخ و قندهار)
بود و بهریک از سایر افراد خاندان شاهنشاهی اقطاع و سرزمینهای وسیعی واگذار
شده بود بطوریکه تحت ریاست فرضی و صوری پیر محمد بن جهانگیر امپراطوری
تیموری تقطیع و تکه تکه شده بود و او وارث فرضی و جانشین اسمی امیر تیمور بود
دومین پسر امیر تیمور موسوم بود به عمر شیخ. وی نیز قبل از فوت پدر در حین
پیکاری که در دیار بکر می نمود در سنه ۱۳۹۱ کشته شد ولی پسران او پیر محمد بن
عمر شیخ و رستم و اسکندر و بایقرا میراث خودشان را که عبارت بود از فارس (شیراز)
و عراق عجم (همدان و اصفهان) نگاه داشته بودند. (این پیر محمد بن عمر شیخ را
با پسر عموی او پیر محمد بن جهانگیر اشتباه ننمائید. الحاق مترجم) سومین پسر
امیر تیمور میرانشاه که در مرگ پدر سی و هشت سال داشت والی موغان (مغان)
آذربایجان (تبریز) و عراق عرب (بغداد) بود ولی این شاهزاده چون در نتیجه سقوط

بدی که از اسب کرده بود اختلال حواس یافته و مرتکب فجایع و قساوتهائی فظیع میشد.^۱ امیر تیمور او را تحت قیمومت و ولایت یکنوع شورای خانوادگی قرار داد که نمایندگی آن شورا با پسر خود میرانشاه موسوم به عمر میرزا بود. عمر میرزا جوانی بود ۲۲ ساله و بنام پدر براقطاع و قلمرو پدري ولایت و حکومت می کرد. دوپسر دیگر میرانشاه عبارت بود از ابوبکر و خلیل و چیزی نگذشت که حس جاه طلبی این دونفر مشتعل گردید.

چهارمین پسر امیر تیمور شاهرخ بود. در موقع فوت تیمور او ۸ سال داشت و حکمران خراسان بود. باید بدون تأخیر در این جامتذکر شد که شاهرخ فطرتاً طبعی بسیار متعادل داشت و در تمام خاندان تیموری فقط او دارای روح و فکر وشم سیاسی بود.

همان فردای درگذشت امیر تیمور منازعات خانوادگی و انقلابات درباری و زدوخوردها و گيرودارهای ناشی از جاه طلبی و مقام جوئی بشدت پدیدار شد. نوۀ او پیرمحمد بن جهانگیر که بنابر تنظیمات امیر تیمور بر سایرین عنوان ریاست داشت در آن موقع در قندهار و دور از سمرقند بود، دریافت که حق و حقوق او را پایمال کرده اند. یکی دیگر از نوادگان امیر تیمور که جوانی ۲۱ ساله بود موسوم به خلیل چهارمین پسر میرانشاه، با هلهله سربازان خود از «تاشکند» عازم سمرقند شد و بر تخت شاهنشاهی جلوس نمود^۲ (۱۸ مارس ۱۴۰۵) پیرمحمد بن جهانگیر کوشش

۱- میرانشاه در بجهوۀ جنونی که بدو عارض شد بیهانۀ اینکه نتوانسته شهری بنا کند بخرابی شهرها پرداخت. این شاهزاده دوچار مرض خرابکاری و عیش ویرانی «هاری انهدام» شد و می گفت: مردم بهر حال باید از من یادی بکنند. چون نتوانستم شهری جاویدان بنا کنم بهترین و زیباترین شهرهای دنیا را ویران خواهم ساخت. «بفتوای این جنون قمرها و مساجد تبریز را ویران نمود و قصر سلطانیه را که اقامتگاه پادشاهان ایران بود ویران کرد و هرچه را که بدولت تعلق داشت بعمالان داد تا ببرند و در بازارهای عمومی شهر بفروشند. میرانشاه حتی ابقاء بمقابر مردم ننمود اموات را نیز راحت نگذاشت من جمله جنازه وزیر شهر و مورخ عالقدر خواجه رشیدالدین فضل اله را از مقبره اش در آورد و در قبرستان کلیمیان انداخت. مردم بجان رسیدند و از دست این دیوانۀ سفاک طفیان نمودند و او بانهایت قساوت قلب جوی خون روانه کرد و باصطلاح امروز «حمام خون» راه افتاد. کار سفاکی این شاهزاده خونخوار بجائی رسید که امیر تیمور ناچار شد شخصاً برای اصلاح وضع باذربایجان بیاید و دست پسر مجنون خود را از قتل مردم و ویرانی شهرها کوتاه کند. الحاق مترجم

۲- بنابر ظفرنامه یزدی مجلد ۲ ص ۷۱۲ روز چهارشنبه ۱۶ رمضان ۸۰۷ مطابق ۶ اوت ثیل امیرزاده خلیل سلطان بدارالسلطنه سمرقند در آمد و ارک عالی را با گنج عالم در حیز تصرف در آورد. الحاق مترجم

نمود تا عکس‌العملی نشان دهد و از افغانستان با عده‌ای سپاهی عازم ماوراءالنهر شد ولی در نزدیکی «نسف» (قرشی) از قوای خلیل سلطان شکست خورد (بنابر نوشته ابن عربشاه در ابتدای ماه رمضان ۸۰۸ این شکست پیرمحمد بن جهانگیر روی داد. فوریه ۱۴۰۶) علی‌رغم این شکست وی صاحب سرزمین خود (بلخ و کابل و قندهار) ماند ولی شش ماه بعد وزیر خود پیرمحمد او را بقتل رساند (۱۴۰۶). خلیل سلطان چون بر تخت شاهنشاهی رسید همانطور که مقتضای سن او بود رفتار کرد و تمام ذخیره و خزانه امپراطوری تیمور را باولخرجیها و بذل و بخشش‌های جنون‌آسای خود از بین برد و پول و قدرت و زر و زور را در خدمت بوالهوسیهای محبوبه گل‌عذار خود «شادملک» گذاشت. طولی نکشید که امراء اتفاق نمودند و او را از تاج و تخت سلطنت دور کردند^۱ (۱۴۰۷-۱۴۰۶) و چهارمین پسر امیر تیمور شاهرخ را بر اورنگ سلطنت نشاندند. شاهرخ والی و فرمانفرمای خراسان بود و برای تسکین قلب آن نوجوان و عاشق پیشه ایالت ری را در عراق عجم باو واگذار نمود و آن شاهزاده در سال ۱۴۱۱ در آنجا وفات یافت.

۱- خلیل سلطان ثروت و قدرت و جوانی خود را نثار معشوقه خود بنام «شادملک» خانم کرده بود و بزبان فارسی و ترکی اشعار سوزناک در شرح عاشقی و ماجرای دل‌باختگی خود برای دلبر ماهر خسار خود میسرود بطوریکه از آن اشعار دیوانی مهیا شد. بالاخره بزرگان کشور و عقلاء قوم با موافقت شاهرخ آن جوان دل‌باخته را گرفتند و در سنه ۸۱۱ در قلعه شاهرخیه محبوس کردند و گوش و بینی معشوقه او را نیز بریدند. بنابر پاره‌ای روایات معشوقه او را برهنه نموده و در معابر سمرقند و در مقابل ریشخند و لعنت مردم می‌گردانند. این بود روایات دولتشاه سمرقندی که می‌نویسد خلیل سلطان در مجلسی این رباعی را که مبین آتش درونی اوست ساخت:

دیروز چنان وصال جان افروزی
امروز چنین فراق عالم سوزی
افسوس که بر دفتر عمرم ایام
آنها روزی نویسد این را روزی

همین رباعی در مجمع الفصحاء مرحوم هدایت مجلد اول ص ۳۷ بنام سلطان طفیل سلجوقی ثبت شده است و این جانب نمی‌دانم واقعاً این رباعی بکدام یک تعلق دارد. بنابر تذکره دولتشاه سمرقندی خلیل سلطان در حالت نزاع این بیت را سروده است:

گفتم بجاهلی نکشد کس کمان ما
مرگ آمد و کشید و کج آمد گمان ما

باز صاحب تذکره دولتشاه می‌نویسد که شبی مغنیان در مجلس وی این شعر بساطی سمرقندی را خواندند:

دل شیشه و چشمان تو هرسو بکشندش
مستند مبادا که بشوخی شکنندش.

خلیل سلطان از شنیدن این بیت چنان سرخوش شد که کس در طلب شاعر فرستاد و یک هزار دینار باو بخشید.

خلیل سلطان در سن ۲۸ سالگی در شهر ری مرد و شاد ملک که نمی‌توانست مرگ آن عاشق صادق را تحمل کند خنجر بر شکم خود زد و خودکشی نمود و بنابر وصیتی که قبلاً نموده بود خواست او را در همان قبر خلیل سلطان دفن کنند.

الحاق مترجم

شاهرخ شایسته‌ترین و لایق‌ترین سلاطین خاندان تیموری است. فرماندهی بود دلاور و سربازی بود رشید ولی صلح‌دوست. دارای صفات عالیۀ انسانی بود و فطرتی معتدل داشت. فریفته ادبیات و اشعار فارسی و بنا و معمار و سازنده‌ای بی‌دریغ بود. از شاعران و ارباب هنر و معرفت حمایت و پشتیبانی می‌کرد و این فرزند «تیمور مغوف» یکی از بهترین سلاطینی است که در آسیا پابعرصه وجود گذاشته است همانطور که از چنگیزخان پادشاهی به‌خلق و خوی قویلای قآن بوجود آمد از تیمور نیز شاهرخ پدیدار شد. دوره طولانی سلطنت او از سال ۱۴۰۷ تا ۱۴۴۷ از لحاظ معرفت و کمال قرن طلایی دورانی است که «رنسانس تیموری» و «دوره احیاء علم و دانش» نام نهاده‌اند. در زمان سلطنت او تجلیات علم و معرفت و کمال باوج تعالی خود رسید و شعر و ادب فارسی بذوره ترقی خود ارتقاء یافت. شاهرخ «هرات» را پایتخت خود و «سمرقند» را اقامتگاه فرزند خود «الغ بیگ» قرارداد و ضمناً حکومت ماوراءالنهر را نیز بهمین فرزند خود واگذار کرد. این دوشهر تبدیل شد بدو کانون فروزان و درخشان هنر و کمال و جمال و ادب و شعر. در تاریخ دنیا از این قبیل اضداد بسیار مشاهده شده است و این نیز یکی از آن اضداد آشکار است که از پدری آدم‌کش و قاتل که اصفهان و شیراز را با خاک یکسان ساخت پسری پدیدار شود که جدی‌ترین مشوق و فعال‌ترین حامی علم و فرهنگ و معرفت ایرانی بشود.

سرزمینی که در تحت اداره و سلطنت مستقیم شاهرخ قرار داشت عبارت بود از ماوراءالنهر و ایران شرقی. چنانکه قبلاً دیدیم اصفهان و فارس تحت تصرف و حکومت برادرزاده‌های او پیرمحمد بن عمر شیخ و رستم و اسکندر و بایقرا قرار داشت. از همان بدایت حال این شاهزادگان ریاست شاهرخ را نسبت بخودشان رسماً شناختند و چندین بار هم شاهرخ بعنوان حکم داخل اختلافات و مشاجرات آنها شد و توانست غبار کدورت را از محیط آنها دور سازد. در سال ۱۴۱۵ مخصوصاً شاهرخ مجبور شد که باصفهان برود و به‌خلع اسکندر از سلطنت آنجا اقدام کند و رستم را بعنوان نمایندگی خود در آنجا باقی‌گذازد. بعداً نیز بشیراز رفت تا به عصیان یکی دیگر از برادرزادگان خود بایقرا خاتمه بخشد و او را سرانجام تبعید نمود.

هرج و مرج و زد و خوردهائی که گاه بگاه بین نوادگان تیمور روی می داد درایوان شرقی زحمتی تولید نمی کرد زیرا باوجود شاهرخ که مردی قوی و مدیری با تدبیر بود آن کشمکش ها خاتمه می یافت و حکمیت او باز وحدت آنها را موجب می گردید. ولی در ایران غربی وضع طوری دیگر بود و در آذربایجان و عراق عرب کار صورت دیگری داشت. چنانکه قبلاً دیدیم در موقع تقسیم میراث امیر تیمور این ناحیه به دست سومین پسر تیمور «میرانشاه» افتاده بود. این شاهزاده را عارضه جنون و اختلال دماغ بحقارت انداخت و دو پسر او ابوبکر و عمر میرزا که از یکدیگر نفرت شدیدی داشتند دائماً با همدیگر می جنگیدند. نتیجه جنون پدر و زد و خورد آن دو برادر این شد که صاحبان سابق آن سرزمینها (که تیمور آنها را بدور رانده بود) یعنی سلطان احمد جلايروالی سابق بغداد و رئیس قبیله قراقویونلوها «قرايوسف» باز آیند. سلطان احمد جلاير در سال ۱۴۰۵ آمد و در بغداد مستقر شد و قرايوسف نیز از تبعیدگاه خود مصر باز آمد و باذربایجان رسید و در نزدیکی نخجوان با «ابوبکر» نوه امیر تیمور مصاف داد و او را مغلوب ساخت و در سال ۱۴۰۶ تبریز را تصرف نمود. ابوبکر و پدرش میرانشاه کوشش نمودند که باز آذربایجان را تصرف شوند ولی در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۴۰۸ قرايوسف آنها را مغلوب و منکوب نمود و میرانشاه در این پیکار بقتل رسید. این جنگ یکی از مهم ترین وقایع تاریخ شرق می باشد زیرا نتیجه تمام زحمات و حاصل تمام کشورگشایی های امیر تیمور را در قسمت مغرب زائل و باطل ساخت و چهار سال پس از مرگ او وارث و جانشینان او را از ایران غربی بیرون راندند...

قرايوسف رئیس قراقویونلوها که مالک علی الاطلاق آذربایجان شد و تبریز را پایتخت خود قرار داد با متحد دیروزی خود سلطان احمد جلاير مالک بغداد اختلاف پیدا نمود. سلطان احمد می خواست آذربایجان را تصرف کند ولی در نزدیکی تبریز در پیکاری که با قرايوسف نمود مغلوب شد و فردای آن شکست بقتل رسید (۳۰ اوت ۱۴۱۰) بدین ترتیب بغداد و عراق عرب بدست قرايوسف افتاد و سلطنت و قلمرو او شامل سرزمین وسیعی گردید از سرحد گرجستان تا بصره.

این سلطنت‌نشین ترکمان با دو پایتخت (تبریز و بغداد) در فاصله چند ماه یکی از مقتدرترین سلاطین شرق زمین گردید. در سال ۱۴۱۹ قرایوسف از مجادلات تازه‌ای که بین تیموریان روی داده بود استفاده نمود و عراق عجم و سلطانیه و قزوین را نیز تصرف کرد.

این حوادث باعث نگرانی خاطر شاهرخ گردید و مصمم شد که با انتقام خون برادرش میرانشاه برخیزد و تسلط سلسله تیموری را در ایران استوارتر سازد. با لشکری فراوان از هرات بسوی آذربایجان رفت. قبل از اینکه شاهرخ با آذربایجان برسد «قرایوسف» وفات یافت (دسامبر ۱۴۱۹) اسکندر پسر قرایوسف با قوای شاهرخ مصاف داد ولی در این جنگ مغلوب شد و شاهرخ آذربایجان را مسخر خود ساخت (۱۴۲۱) اگر شاهرخ از این توفیق استفاده نموده و این پیشرفت را پایان میرساند تسلط سلسله تیموری و احیاء آن سلسله مسلماً با مرحله قطعی منتج میشد ولی شاهرخ بلافاصله بخراسان مراجعت کرد^۲ و اسکندر نیز بازآمد و آذربایجان را تحت تصرف خود باز آورد. در سال ۱۴۲۹ شاهرخ با آذربایجان مراجعت نمود اسکندر را باز مغلوب نمود ولی در این نوبت نیز بلافاصله شاهرخ از آذربایجان رفت و اسکندر آمد و آذربایجان را مسخر خود ساخت.

در سال ۱۴۳۴ شاهرخ لشکرکشی دیگری نمود و مانند لشکرکشیهای ماقبل بدون مشقت بسیار اسکندر را وادار به فرار کرد ولی این بار شاهرخ بجای

۱- چون قرا یوسف وفات یافت لشکریانش پراکنده شدند و حتی چند روزی جنازه این مرد بدبخت بی تابوت افتاده بود و همان لشکریان گوش او را برای ربودن گوشواره بریده بودند (الحاق مترجم)

۲- روز جمعه ۲۳ ربیع الثانی ۸۳۰ شاهرخ در مسجد جامع هرات بود که شخصی بنام احمدلر با دشمنی که در جیب خود مخفی نموده بود به او حمله ور شد و زخمی بر شکم او زد. شاهرخ مجروح شد ولی نمرد. محافظین شاه و اطرافیان او احمدلر را کشتند بطوریکه معلوم نشد هویت واقعی او چیست آیا مستقلاً باین جنایت پرداخته یا اینکه بتحریک دیگری قصد جان شاه را کرده است. بهرحال پس از این حادثه زمامداران وقت به تصفیه حسابهای شخصی پرداختند و با جهت و بی جهت هر کس را که میخواستند بپایان دهند با اتهام اینکه با احمدلر مربوط بوده دستگیر می کردند تبعید می نمودند و می کشتند. اولیاء دولت با فرقه معروف به حروفیه که عنوان مذهبی - سیاسی داشت رابطه دوستانه ای نداشتند و جمعی از واپسندگان بن فرقه را کشتند. خواجه عضدالدین دخترزاده مولانا فضل الله استرآبادی پیشوای این فرقه را کشتند. شاعر و خطاط معروف هرات «مولانا معروف» را مورد زجر و شکنجه قرار دادند و سید قاسم الانوار تبریزی را که شاعر صوفی مشرب بود بمرقند تبعید کردند. (الحاق مترجم)

اینکه یک نایب السلطنه‌ای از خاندان تیموری برای آنجا منصوب نماید «جهانشاه» را که برادر خود اسکندر میرزای قراقوینلو بود به نیابت سلطنت آذربایجان منصوب کرد (۱۴۳۵). این اقدام بمثابة تأیید و تسجیل حاکمیت ترکمانان قراقوینلو بود بر آذربایجان و بغداد^۱. پس از وفات شاهرخ همین جهانشاه آمد و در سال ۱۴۵۲ عراق عجم و بعداً اصفهان و فارس و کرمان را از تحت تسلط تیموریان بدر آورد (۱۴۵۸) مرگ او در نتیجه انتقام جوئی تیموریان صورت نگرفت و قبیله دیگری یعنی ترکمانان «آق‌قوینلو» (گوسفند سفیدان) که در دیار بکر مستقر شده بودند و «اوزون حسن» ریاست آنها را داشت بتاريخ ۱۱ نوامبر ۱۴۶۷ آمدند و در ناحیه «موش» جهانشاه را کشتند و «اوزون حسن» بعنوان پادشاه ایران جای او را گرفت. بدین ترتیب - علی‌رغم مساعی شاهرخ - ایران غربی بطور قطع و برای همیشه از دست اولاد و احفاد امیر تیمور بدرآمد و تحت تسلط ترکمانان قرار گرفت. شاهرخ نقشه لشکرکشی به چین را کان‌لم‌یکن گذاشت. چندین سفارت با دربار امپراطور چین «یونگ‌لو»^۲ مبادله شد و مخصوصاً در سال ۱۴۱۷ «اردشیر توقاچی» را بدربار «پکن» اعزام داشت. بطور متقابل از طرف پادشاه چین سفیری موسوم به «فو - نگان»^۳ که در زمان حیات امیر تیمور بماوراءالنهر آمده بود این بار بسمرقند و هرات و بدربار شاهرخ بمأموریت آمد. مقصود از اعزام این سفارت‌ها بیشتر این بود که روابط تجاری بین شاهنشاهی تیموری و امپراطوری سلسله «مینگ» در چین برقرار شود زیرا در زمان خاقانی قویلائی قآن و تسلط خاندان جغتائی بین این دو خانات با امپراطوری چین روابط بازرگانی وجود داشت (بنابر مطلع السعدین در سال ۱۴۲۱ سفارت دیگری باز بچین اعزام شد).

شاهرخ یک لشکرکشی نیز مانند امیر تیمور علیه خانات جغتائی در مغولستان بسال ۱۴۲۵ نمود و این لشکرکشی تحت ریاست و فرماندهی پسرش «الغ‌بیگ» صورت گرفت. بنابر روایت «مطلع السعدین» «الغ‌بیگ» خان جغتائی

۱ - اسکندر میرزا را پسر خودش موسوم به شاه قباد که با «لیلی» معشوقه پدر خود رابطه داشت بقتل رساند. (الحاق مترجم)

موسوم به شیرمحمد را مغلوب کرد. رئیس خانواده و عشیره مقتدر «دوكلات (دوكلات)» موسوم به «خداداد» مالك كاشغر و صاحب يارگند و دهنده ديهيم و تخت، نظر بعلاقه ديني و رابطه مذهبي بكمك الغ بيگ شتافت و بالاي نهر «چارين» (كه در جنوب «ايلي» بآن نهر متصل ميشود) و در شمال شرقي «ايسي گل» بقوای «الغ بيگ» ملحق شد.^۱ (بنا بر نقشه جغرافيايی بسيار جامعی كه «الياس» و «دنيس-راس» ضميمه كتاب تاريخ رشيدی خود نموده اند درياچه ايسي گل در ارتفاع ۵۳۰۰ متری جای دارد. الحاق مترجم)

شاهرخ روز دوم ماه مارس ۱۴۴۷^۲ وفات يافت و پسرش «الغ بيگ» بجای او بر تخت نشست. مدتها بود كه «الغ بيگ» نايب السلطنه ماوراءالنهر بود. وی مردی بود فاضل و دانشمند و صاحب كمال و مخصوصاً علاقه سرشاری به نجوم داشت. اين پادشاه فاضل و اديب و شاعر دربار خود را در سمرقند مبدل کرده بود بكانون درخشنده ای از شعر و ادب فارسی. ولی در امور مملكتداری هيچ نیرو و قدرتی از خود بروز نمی داد. مغولان اردوی شيان را كه «اوزبك» می ناميدند و در ايالات واقع در سيبيره و تركستان اقامت داشتند (ناحیه آق تيويينسك^۳ و تورگای^۴) با حمله شديدی بماوراءالنهر آمدند و سمرقند را غارت كردند. برج كاشی را كه معروف بود ويران و سرسرائی را كه با تصاویر بسيار زیبا آراسته بودند با دسترنج و محصول تمام زحمات الغ بيگ پايمال شد. اين پادشاه بحدی ساده دل بود كه ملعبه اطرافيان و حتی پسر خودش عبداللطيف قرار گرفت كه در بلخ عصيان ورزيده بود. عبداللطيف پدر خود را دستگير نمود و بتاريخ ۲۷ اكتوبر ۱۴۴۹ او را كشت.

۱- در همان كتاب مطلع السعدين نوشته شده كه پسر خداداد موسوم به سعيد احمد را در سال ۱۴۱۶ تیموریان از كاشغر بيرون راندند و پسر همین سعيد احمد يعنی سعيد علی (متوفی سال ۱۴۵۸) آن دوشهر يعنی كاشغر و يارگند (يارقند) را پس گرفت. معلوم نيست بكماد يك از اين دو حكایت می توان اتكاء نمود. ۲- وفات شاهرخ در ماه ذی حجه الحرام

۸۵۰. واقع شد و شاهرخ ۷۲ ساله بود. «شمشير» ماده تاريخ اوست (الحاق مترجم)

۲ - Aqtioubinsk. ۴ - Tourgal

(بین الخ بیگ و پسرش میرزا عبداللطیف کدورت حاصل شد و علت ظاهری این بود که الخ بیگ نسبت به پسر دیگر خود عبدالعزیز رؤوف تر بود. بین پدر و پسرکار بشمشیرکشی و جنگ منتهی شد. و پدر در بلغ شکست خورد و بتحرکهک عبداللطیف شخصی عباس نام الخ بیگ را کشت. این دو بیت که مربوط بتاریخ وفات او است در تذاکر حال شعراء باقی مانده است:

الخ بیگ بحر علوم و حکم که دین نبی را از او بود پشت
زعباس شهد شهادت چشید شدش حرف تاریخ «عباس کشت»

باز هم دو بیت دیگر:

سلطان فلک قدر الخ بیگ سعید در هشتم ماه رمضان گشت شهید
آن شب که شهید شد قیامت برخاست تاریخ همین «شب قیامت گردید».

۸۵۳ الحاق مترجم) این پسر پدرکش نیز چند ماه بعد کشته شد. (۹ مه ۱۴۵۰) به تاریخ ۸۵۴ به دست شخصی موسوم به «باباحسین» و ماده تاریخ قتل او نیز «باباحسین کشت» است (الحاق مترجم)

ابوسعید

متعاقب قتل «الخ بیگ» یک دوره جدید زدو خورد بین تیموریان آغاز شد. دوتن از برادرزادگان او عبدالله و بابر میرزا بر مسند سلطنت نشستند. عبدالله میرزا پادشاه سمرقند و ماوراءالنهر شد (۱۴۵۱ - ۱۴۵۰) و دومی بابر میرزا پادشاه هرات و خراسان گردید (۱۴۵۲ - ۱۴۵۷) ابوسعید نوه میرانشاه بجنگ عبدالله میرزا رفت و او را مغلوب نمود و بقتل رساند ۱۴۵۲. مطلب قابل ملاحظه این است که اگر ابوسعید تیموری توانست شاهد فتح را در آغوش بگیرد و بالتیجه توانست براورنگ شهریاری سمرقند بنشیند علت این است که «ابوالخیر» خان اوزبک ها که پادشاه خطه سیحون تا «سقناق» و «اوزگند» شده بود بکمک او شتافت و اصلا او در منازعات خاندان تیموری مقام حکم را احراز کرده بود و بتراغ اختلافات آنها می پرداخت. این انتقامی بود که احفاد خاندان چنگیزخانی از اولاد تیمور بطور غیر منتظری می گرفتند. یک انتقام دیگری از طرف خاندان چنگیزخانی ولی از شاخه و شعبه جغتائی یعنی خان های مغولستان یا نواحی «ایلی» و «یلدوز» اولاد تیمور را تهدید می نمود. خان مغولستان موسوم به «یسن بوقا» یا «اسن بوقای ثانی»

۱- بدائرة المعارف اسلامی ذیل کلمه ابوالخیر که از طرف استاد بار تولد نوشته شده ص ۹۸ از مجلد اول رجوع کنید.

که می‌دانیم در «آق‌سو» بین «ایسی‌گل» «کوشا» و «کاشغر» اقامتگاه خود را قرار داده بود سنت دیرین خاندان جغتائی را محترم و معمول نمود و بسرحدات ماوراءالنهر حمله‌ور شد و «صیرام» را که شهر ترکستان بود با «تاشکند» غارت کرد (۱۴۵۱) ابوسعید که بتازگی بر تخت سلطنت سمرقند نشسته بود به تعقیب «یسن‌بوقا» پرداخت و در ارتفاعات «تلاس» باو رسید و لشکریان او را متفرق و پراکنده ساخت^۱.

در سال ۱۴۵۷ پس از مرگ بایر میرزا پادشاه خراسان ابوسعید خراسانرا تصرف نمود و بتاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۴۵۷ وارد هرات شد. ابوسعید که صاحب خراسان و ماوراءالنهر شده بود مصمم شد که شاهنشاهی تیموری را تا حدی که منازعات و زدوخوردها و عصیان‌های تمام ناشدنی افراد خاندان او اجازه دهد احیاء نماید. برای تضعیف خان جغتائی مغولستان «یسن‌بوقا» بهمان سبک و شیوه معمولی خودشان تومل جست. «یسن‌بوقا» چندی قبل یعنی در ۱۴۲۲ برادر ارشد خودش «یونس‌خان» را از سمرقند بیرون رانده و او به خدمت «الغ‌بیگ» رفته بود. از سال ۱۴۵۶ برای اینکه رقیبی برای «یسن‌بوقا» بوجود آورند پادشاه تیموری او را پادشاه بحق و خان مشروع شناخت. ابوسعید لشکریانی در خدمت «یونس‌خان» گذاشت و با این سپاه تیموری او داخل مغولستان شد و اهالی قسمت غربی آن سرزمین (طرف «ایلی») او را پادشاه خود شناختند. بدین ترتیب قسمت غربی مغولستان پادشاهی داشت موسوم به یونس‌خان و قسمت شرقی مغولستان (طرف یلدوز و اوغورستان) پادشاهی داشت موسوم به «یسن‌بوقا» کمی بعد یونس به کاشغر حمله‌ور شد و بین کاشغر و «آق‌سو» عساکر «یسن‌بوقا» جلوی او را گرفتند و یونس‌خان مغلوب شد. در این پیکار خود «یسن‌بوقا» از یلدوز شتافت و با امیرسیدعلی که خان دوقلات (دوغلالت) و امیر کاشغر بود توأماً به یونس‌خان حمله‌ور شدند. یونس باز بماوراءالنهر گریخت و پناه به ابوسعید برد (در حدود ۱۴۵۸) ابوسعید نیز دوباره عساکری در خدمت او گذاشت و چنین بنظر می‌رسد که وی با کمک و یاری این قوا توانست در قسمت غربی مغولستان در طرف «ایلی» و

۱- تاریخ هرات تألیف معین‌الدین ترجمه باریه‌دومنار- در روزنامه آسیائی شماره ۲ صفحات ۳۰۴-۳۰۹

«ایسی گل» مستقر و جای گزین گردد. در خلال این مدت مغولستان شرقی (یلدوز و اوغورستان تا تورفان) تحت حکومت و سلطنت «ییسن بوقا» قرار داشت (وی در سال ۱۴۶۲ مرد) پس از او پسرش دوست محمدخان (۱۴۶۹ - ۱۴۹۲) وارث آن سلطنت شد و معمولاً در «آق-سو» اقامت داشت. چنانکه گذشت دیدیم که ابوسعید توانسته بود بطور کامل و جامع قوای نوزاد شعبه جغتائی را مسخر خود سازد و متصرفات آنها را بین دو شعبه رقیب و دو شاخه مخالف تقسیم کند.^۱

ابوسعید در حدود ایران نیز دست با اقدامات جدی و مؤثری زد. دیدیم که قسمت غربی ایران، آذربایجان، عراق عرب، عراق عجم با اصفهان و فارس و کرمان بدست جهانشاه رئیس قبیله ترکمان «قراقوینلو» افتاده بود. در سنه ۱۴۵۸ جهانشاه عازم خراسان شد و در همان سال هرات را تصرف نمود ولی شش ماه بعد ابوسعید که به بلخ رفته بود باز آمد و به «پیربداق» پسر جهانشاه در کنار مرغاب شکست سختی داد و خراسان را مستخلص نمود. شهر سمنان بین دامغان و ری سرحد بین متصرفات تیموری و متصرفات قراقوینلوها شناخته شد (دسامبر ۱۴۵۸). جهانشاه در قلمرو و سرزمین خودش مصادف شد با قبیله‌ای ترکمان که رقیب وی بودند «آق قوینلو» ها. این قبیله در دیار بکر مستقر شده و از زمان حیات امیر تیمور با وی و خاندان او طرح اتحاد ریخته بودند. در سال ۱۴۶۷ جهانشاه برای اینکه رقبای خود را از بین ببرد عازم دیار بکر شد ولی بتاريخ ۱۱ نوامبر ۱۴۶۷ در «کیگی» بین «موش» و «ارزنجان» «اوزون حسن» رئیس قراقوینلوها او را غافلگیر نموده و منهزم ساخت و او در حین فرار بقتل رسید.^۲ در نتیجه این واقعه متصرفات

۱- بکتاب «تاریخ رشیدی» تألیف میرزا محمد حیدر دوقلات (دوغلان) رجوع شود. این کتاب بسیار نفیس را کنسول انگلیس در خراسان و سیستان موسوم به الیاس با کمک شرق شناس شهیر سر دینس راس با انگلیسی ترجمه و با حواشی و ذیل‌های بسیار نافع و یک نقشه جغرافیائی کم نظیر در سال ۱۸۹۵ در لندن بطبع رسانده‌اند کتاب مذکور برای مطالعه در تاریخ این دوره از تیموریان و آخرین بقایای خاندان چنگیزخانی منبمی است بسیار گرانها و سودمند. وی اصلاً مغول و از طرف مادر و پدر از خانواده چنگیزخان می‌باشد. یونس‌خان جد او بوده است. (الحاق مترجم)

۲- معین‌الدین. تاریخ هرات ترجمه باریه دومنار که در روزنامه آسیائی شماره ۲ طبع شده رجوع کنید. نیز بمقاله تحقیقی کلمان هوآر ذیل لغت قراقوینلو در دائرة المعارف اسلامی رجوع کنید ص ۷۸۵.

قراقوینلوها بدست «آق قوینلوها» افتاد^۱.

اوزون حسن امید داشت که تیموریان باین پیشامد بانظر مساعد و موافقی بنگرند و از اینکه متحد قدیمی آنها توفیقی مهمی حاصل نموده خوشوقت باشند. ولی ابوسعید انتظار دیگری داشت و مایل بود که نزاع بین این دو قبیله ترکمن دیر بپاید تا او بتواند ایران غربی را از دست آن دو طایفه بدرآورد. قبلا هم پسر جهانشاه موسوم به «حسنعلی» بابوسعید متوسل و از او استمداد کرده بود تا شاید بتواند آذربایجان را از دست «اوزون حسن» بدرآورد. بنا باصرار «حسنعلی» ابوسعید به «اوزون حسن» اعلان جنگ داد و از عراق عجم گذشت و باذربایجان رفت و از آنجا نیز عازم «قرباغ» و مرغزاران «ارس» سفلی و ساحل شط «کور (کر)» شد که اوزون حسن در آنجا اقامت گزیده بود. سرمای شدیدی روی نمود و «اوزون حسن» بسببکه ترکمانان عقب‌نشینی نمود و رفت. ابوسعید مصمم شد که زمستان را در قرباغ که باعتدال هوا معروف بود بگذراند ولی جلو رفتن او بطرف شط «ارس» برای او موجب بدبختی و نکبت شد و در محمودآباد «اوزون حسن» او را محاصره نمود. نداشتن آذوقه او را بفرار وادار کرد ولی بتاریخ ۱۱ فوریه ۱۴۶۹ بدست ترکمانان افتاد و شش روز بعد «اوزون حسن» او را بقتل رساند^۲. ابوسعید در آن وقت چهل سال داشت.

ابوسعید آخرین پادشاهی از خاندان تیموری میباشد که سعی نمود از کاشغر تا ماوراءالنهر امپراطوری تیموری را احیاء و برقرار سازد. سقوط و شکست او بیشتر معلول طغیانهای لاینقطع اعضاء خاندان خودش بود تا خصوصیت دشمنان خارجی اوه سقوط او یعنی شکست قطعی و زوال حتمی شاهنشاهی امیر تیمور. مرگ

۱- مکرر در این کتاب راجع به قراقوینلو و آق قوینلو یعنی «قبیله گوسفند سیاهان و قبیله گوسفند سفیدان» صحبت می‌شود. علت وضع این اسم و باصلاح شأن نزول این ترکیب لفظی این است که هر یک از این دو قبیله یا دو تیره از ترکمان‌ها روی توق یا بیرق خودشان شکل گوسفندی سپید و یا گوسفندی سیاه رسم کرده بودند (الحاق مترجم).

۲- اوزون حسن پس از سه روز زندانی کردن ابوسعید او را پمیرزا یادگار محمد پسر سلطان محمدین بایستقر داد و این شخص بانتمام خون جده خود گوهرشاد خاتون (زوجه شاهرخ) او را کشت بسال ۸۷۳. الحاق مترجم ماده تاریخ قتل او بحساب جمل «مقتل سلطان ابوسعید» میباشد.

ابوسعید باعث شد که تمام ایران غربی بدست قبیله «آق قوینلو» بیفتد. اوزون حسن صاحب بلامعارض تبریز و بغداد و شیراز و اصفهان و سلطانیه و ری و حتی کرمان و در نظر دنیا او پادشاه ایران شد^۱ (۱۴۶۹ - ۱۴۷۸) و خاندان او نیز مالک ایران ماندند و شهر تبریز را پایتخت خود قرار دادند تا ظهور سلسله ملی ایرانی صفویه در سال (۱۰۲۰) (اوزون حسن در سنه ۸۸۲ مرد و شاه اسمعیل صفوی خاندان آق قوینلو را در سال ۹۱۴ برانداخت. الحاق مترجم).

آخرین شاهزادگان تیموری

در مقابل این پادشاهی مقتدر و سلطنت نیرومند ترکمانی که در ایران تشکیل شده بود و آخرین شاهزادگان تیموری چه در خراسان و چه در ماوراءالنهر

۱- امیرحسن بهادرخان ترکمان آق قوینلو معروف به «اوزون حسن» (اوزون ترکی بمعنای بلند است و بزرگ) چنانکه قبلاً دیدیم پس از کشمکش های بسیار و زد و خوردهای مکرر با بنی اعمام خود و رؤساء طائفه قراقوینلو و پیکار با ابوسعید توانست بالاستقلال برآذربایجان و سلطانیه و قسمتی از عراق عرب و شیراز و اصفهان و کرمان و ری سلطنت کند. شهر تبریز را هم پایتخت خود قرار داد. وی در آغاز جوانی با دختر یکی از شاهزادگان یونانی - دختر کالو - یوآنس (کالویونا) Kalo yoannes که پادشاهی طرابوزان داشت وصلت نمود. مورخین شرق نام آن دختر را «دسپینه خاتون» می نویسند ولی نام واقعی او «کاترین کومنن» Catherine Connène میباشد. از این ازدواج اوزون حسن دارای یک پسر و سه دختر شد. و یکی از دختران خود سماعة به «مارتا» را بشیخ حیدر داد و از این وصلت اسمعیل صفوی بدنيا آمد که بعدا سلسله صفوی را تأسیس نمود.

امیرحسن بهادرخان در حدود سنه ۱۴۲۰ میلادی بدنيا آمده و بنا بر نوشته منجم بلشی وی پادشاهی مقتدر و دانا و مؤمن و نیکوکار و رشید بوده و از ارباب معرفت و اصحاب قلم حمایت می نمود و مؤسسات عام المنفعه بسیاری بنیاد نهاد. عده بسیاری از فضلاء و ارباب معرفت را دور خود گرد آورده بود. فاضل شهر علی قوشچی بزیارت سکه رفته و در مراجعت در تبریز امیرحسن بهادرخان از وی با تشریفات و احترامات بسیاری پذیرائی نمود. نماینده درباره ونیز» موسوم به «کونتارینی» Contarini از وی تمجید و ستایش بسیاری کند و در ۱۴۷۰ چند سال قبل از درگذشت امیرحسن بهادرخان درباره وی می نویسد که این پادشاه ترکمن مردی است خوش گذران، دشمن تفاخر و تفرعن و از همانان خود دعوت می کند که با وی صرف ناهار و شام کنند. پاد گساری می کند و همیشه نوازنده و خنیاگر در کاخ او وجود دارد. مردی است در لباس و آرایش ظاهری خود ظریف و دقیق - سیه چرده است و سیمای تتری او زننده نیست - در موقع ترب دست او کمی می لرزد و با اینکه مردی ۷۰ ساله است بنظر ۷۰ ساله می آید. «زنو» Zeno فرستاده دیگری که از «ونیز» و او را دیده چنین می نویسد که «امیرحسن بهادرخان» پادشاهی بسیار جلیل القدر است و از داریوش هم جلالت قدرش بیشتر است. مولاجلال الدین دوانی که مردی حکیم و فاضل و محقق و شاعر بوده کتاب فارسی خود لوامع الاشراف را که به «اخلاق جلالی» معروف است بنام اوزون حسن تألیف و مصدر نموده است. تخلص وی «فانی» بوده است.

بعدا که سلطان محمدتانی پادشاه عثمانی قسطنطنیه را فتح نمود امیرحسن بهادرخان مادر خودش «سرای خاتون» را نزد وی فرستاد تا نسبت به «کالو - یوآنس» (کالویونا) رفتار جابراهی روا ندارد ولی سلسله امپراطوری ییزانس دیگر رویزوال میرفت و «کالو - یوآنس» (کالویونا) مرد و سلطان محمد فاتح نسبت برادر کهر او و دلاوید کومنن» رفتار احترام آمیزی معمول داشت. (الحاق مترجم)

دیگر در ردیف شاهزادگان خرد و حقیر محلی جلوه گر میشدند. حتی در همان قلمرو محدود و سرزمین باریک هم افراد خاندان تیموری با یکدیگر خصومت می‌ورزیدند. احمد سلطان پسر ابوسعید فقط در ماوراءالنهر عنوان سلطنت داشت و سمرقند پایتخت او بود (۱۴۶۹ - ۱۴۹۴) و با این احوال مجبور بود باز با برادران خودش غالباً در حالت جنگ و نبرد باشد. در همین گیر و دارها خانات جغتائی مغولستان که ابوسعید با تقسیم آنها بین دو شعبه رقیب موجب ضعف و فتورشان را فراهم آورده بود باز با یکدیگر اتحاد نمودند و قدرت یافتند. «کبک»^۱ ثانی پسر وجانشین دوست محمد که خان جغتائی در «یلدوز» و در «اویغورستان» بود (از سنه ۱۴۶۹ تا ۱۴۷۲) کشته شد و عموی بزرگ او یونس خان پادشاه مغولستان غربی (ایلی) که اسراء «دوقلات (دوغلالت)» و اعظم کاشغر بدو پیوسته بودند وحدت و متصرفات جغتائی را فراهم آورد. چون از کمکه مرئوس خود امیردوقلات (دوغلالت) کاشغر موسوم به محمدحیدر میرزا (۱۴۶۴ - ۱۴۸۵) اطمینان داشت بزودی «یونس خان» مقتدرترین و قوی‌ترین پادشاه آسیای مرکزی شد. وضع کاملاً دگرگون شده بود و این بار «یونس خان» جغتائی بعنوان حکم وارد اختلافات شاهزادگان خاندان تیموری میشد و بترافع منازعات آنها می‌پرداخت. من جمله در دعاوی بین شاه ماوراءالنهر احمد با برادر خودش عمرشیخ صاحب فرغانه یونس خان وارد شد و مطلب به حکمیت او خاتمه یافت. چندین بار یونس خان از عمرشیخ علیه توطئه‌ها و عملیات برادرش احمد حمایت و صیانت نمود. بهمین سبب بود که پادشاه فرغانه عمرشیخ دست نشاندۀ یونس محسوب میشد و هر وقت رایت عصیان برمی‌افراشت یونس خان او را تنبیه و تأدیب می‌کرد و بعد او را می‌بخشید و عمرشیخ نیز برای تجدید مراتب بندگی و ارادت بدربار یونس خان به «اندیجان» می‌آمد.^۲ خاندان چنگیزخان جبران تسلط سابق خاندان تیموری را بوجه‌اتم واکمل بعمل آوردند. در سال ۱۴۸۴ بین این دو برادر احمد و عمرشیخ بر سر تصرف تاشکند و «صیرام» جنگ در گرفت و یونس خان بعنوان حکم وارد این

ماجرا و نزاع بین دو برادر شد و هر دو را وادار نمود که هر دوشهر را به یونس خان واگذار کنند^۱.

یونس خان پس از اینکه در کار احیاء وحدت و قدرت خاندان چنگیزخانی توفیق درخشانی بدست آورد در همان شهر تاشکند که از دست وارث تیموری در آورده بود بدروود حیات گفت (۱۴۸۷). احمد از فوت یونس خواست استفاده کند و تاشکند را از دست محمود پسر و جانشین یونس در آورد ولی در نزدیکی همین شهر در کنار نهر «چیر» یا «پرک» مغلوب شد و تاشکند همچنان اقامتگاه خان مغول باقی ماند.

«عمرشیخ» شاه تیموری فرغانه (۱۴۹۴ - ۱۴۶۹) که فقط در نتیجه حمایت و پشتیبانی خانهای جغتائی مغولستان سلطنت می کرد بتاريخ ۸ ژوئن (۱۴۹۴) درگذشت. برادر ارشد او - احمد - پادشاه ماوراءالنهر فوراً در صدد تصرف فرغانه برآمد ولی در پیکاری که در نزدیکی «اوراتپه» روی داد کشته شد و فرغانه نصیب پسر «عمرشیخ» شد که «همان بابرشاه» باشد و بعدها او را در مغرب زمین بنام «مغول بزرگ»^۲ خوانند.

از «سلطان احمد» یک برادر مانده بود بنام «محمود» و سه پسر بنام «مسعود» «بایسنقر» و «علی» که برای تصرف ماوراءالنهر بین آنها کار بجنگ و پیکار کشیده بود سلطنت هیچ یک را دوامی نبود، می آمدند و بر تخت سلطنت می نشستند و بعد می رفتند ... محمود تقریباً یکسال سلطنت کرد (۱۴۹۴ - ۱۴۹۵) جابری بود فاسق و در ماه ژوئیه ۱۴۹۵ مرد. مسعود (۱۴۹۵ - ۱۴۹۹) بنابر روایت میرخواند در سمرقند و بنابر گفته «بابر» در «حصار» سلطنت می کرد و در هر صورت همان چند صباحی را که سلطنت کرد می توان گفت تماماً صرف پیکار بابرادرانش شد و سرانجام یک وزیر نابکار و خائنی او را از حلیه چشم محروم ساخت. بایسنقر (۱۴۹۵ - ۱۴۹۹) چندی در سمرقند میان آشفتگی و اغتشاش عمومی سلطنت نمود و او نیز بدست همان خائن کشته شد که برادر او را نیز بقتل رسانده بود.

پسر عمومی آنها پادشاه فرغانه موسوم به «بابر» فاتح آینده هندوستان که در آنوقت جوان چهارده ساله‌ای بود از آشفتگی اوضاع استفاده نمود و در اواخر سال ۱۴۹۷ سمرقند را تصرف نمود ولی نتوانست در آنجا دوامی بیاورد. سمرقند بدست یکی از بنی‌اعمام او موسوم به علی افتاد و او کهنترین پسر سلطان احمد بود (۱۴۹۸). این جنگهای داخلی و منازعات خانوادگی موجب لشکرکشی و هجوم دیگران شد و زمینه را برای فتح و فیروزی حریفان مجاور مساعد ساخت. محمدخان شیبانی «خان مغول» که از شعبه و شاخه ارشد خاندان چنگیزخانی و رئیس طائفه «اوزبک» بود در جستجوی مال و منال و جاه و جلالت در حدود ماوراءالنهر بود. بتدریج آمده و در ساحل شمالی مجرای سیحون مستقر شده بود و انتظار فرصتی مساعد را داشت تا از این نهر بگذرد و ماوراءالنهر را مستخر سازد. نفاق‌ها و زدو خورد‌های جاهلانه آخرین شاهزادگان تیموری آن فرصت را فراهم ساخت و محمد خان اوزبک شیبانی در سال ۱۵۰۰ بخارا را گرفت و جلو سمرقند رسید. علی پادشاه تیموری شرط احتیاط و حزم را رعایت نمود و آمد تا با او بمذاکره و مصالحه بپردازد، شیبانی با اینکه ظاهر پادشاهی تربیت شده داشت در باطن تمام سجایا و غرائز دزدان صحرانورد را در نفس خود نگاهداشته بود و آن نوجوان ساده دل و خوش‌باور را گرفت و کشت و خود بر اورنگ سلطنت ماوراءالنهر قرار گرفت.

در همین وقت نیز یکی از نوادگان امیر تیمور موسوم به حسین بایقرا در خراسان مانده و زمام این خطه را بدست گرفته بود. در بحبوحه جنگهایی که بین افراد خاندان او مشتعل بود او رفت و جرجان و مازندران را تصرف کرده پایتخت خود را در استرآباد قرارداد (سپتامبر ۱۴۹۶). ابوسعید پسر عمومی او که پادشاه ماوراءالنهر بود در سال ۱۴۹۱ آمد و او را از آنجا بیرون راند و سلطان حسین بایقرا را بجای وطن وادار نمود و فقط پس از مرگ ابوسعید او باز آمد و سعادت از دست رفته خود را باز یافت. مردم هرات او را پادشاه خود شناختند (۲۵ مارس ۱۴۹۹) و سلطان حسین بایقرا تا زنده بود سلطان خراسان ماند (مرگ او در ۴ مه ۱۵۰۶). سلطنت

سی و هفت ساله این سلطان با اینکه شامل سرزمین محدودی بود معهذا یکی از سودبخش‌ترین سلطنت‌های تاریخ مشرق زمین می‌باشد^۱. [پسر] بایقرا که ملایمت طبع و حس شفقت و عطف‌تتش او را مافوق معاصرینش قرار داده بود دربار خود را در هرات بمرکزی بسیار درخشان و تابان از علم و ادب تبدیل نمود. شاعر جلیل‌القدر ایرانی جامی^۲ و دو مورخ نامی میرخواند و نوۀ دختری او خواندمیر و صورتگر و نقاش بزرگ ایرانی بهزاد و خوشنویس شهیر سلطان علی مشهدی را بهرات و بدربار خود آورد. وزیر او «امیرعلیشیر نوائی» مشهور و معروف است که یکی از نخستین شعراء بزرگ ادبیات ترکی جغتائی است (۱۴۴۱ - ۱۵۰۱). امیرعلیشیر نوائی بهمان سلاستی که فارسی می‌نوشت بهمان روانی نیز بزبان ترکی می‌نوشت. وی کوشا بود ثابت‌کند که زبان ترکی نیز می‌تواند نه فقط با زبان فارسی هم‌تراز و هم‌شان باشد بلکه حتی ممکن است بالاتر از زبان فارسی جای گیرد^۳. در زمان سلطنت این پادشاه معارف پرور و شعرنواز می‌توان گفت که هرات تبدیل شد بیک نوع «فلورانس» و دوران سلطنت سلطان حسین بایقرا را می‌توان دورهٔ احیاء و تجدد شعر و ادب تیموری نام نهاد^۴.

چنانکه ملاحظه شد احفاد و اولاد یک کشورستان ترك و چهار نسل پس از مرگ یکی از خونخوارترین جنگجویانی که تاریخ جهان بما نشان داده و فرزندان یکی از مخرب‌ترین مردان تاریخ، مبدل شدند بیادشاهانی ایرانی و مردمی شاعر مشرب و سلاطینی دوستاندار علم و معرفت و کمال و تحت‌حراست و حمایت همین پادشاهان ادب پرور تمدن ایران درخشندگی جدید و لمعانی تازه یافت.

۱- خواندمیرطبق ترجمۀ فرته «Ferté» زندگانی سلطان حسین بایقرا ۸۹۸ و بکتاب بورا موسوم به «امپراطوری مغول در ص ۱۶۲ رجوع کنید.

۲- مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی معروف تر از آن است که در این‌جا بمعرفی او حتی اشارتی شود وی در شهر جام بتاریخ ۲۲ شعبان ۸۱۷ متولد شد و در هرات در ماه محرم ۸۹۸ وفات یافته است.

۳- بمقاله آقای (Belin) بنام «یادداشت‌هایی در باره امیر علیشیرنوائی» که در روزنامهٔ آسیائی بسال ۱۸۶۱ نوشته شده رجوع کنید.

۴- فلورانس Florence شهر قدیمی ایتالیا است و پایتخت «توسکان» بوده. از لحاظ حجاری و نقاشی و انواع هنرهای زیبا در قرون وسطی مهم‌ترین مرکز بشمار می‌رفته و سبک حجاری و نقاشی و مجسمه‌سازی آن شهرهٔ عالم است. در دوران «رنسانس» همین شهر بود که قبلۀ تمام مردم صاحب کمال دنیا بود. آناتول فرانس در تجلیل این شهر که مظهر جمال و کمال است گفته «گویا خداوند در فلورانس بدنیا آمده که این همه جمال باو ارزانی داشته است» (الحاق مترجم)

امیر علیشیرنوائی ادبیات نوخاسته «ترك و جغتائی» را در این «رنسانس» دخیل نمود. هرات همین شهری را که چنگیزخان بطور وحشیانه‌ای برانداخت و امیر تیمور آنرا خراب‌تر کرد باز بهمان صورتی درآمد که در زمان سامانیان داشت و شهری شد مانند بخارا و سمرقند. باید گفت که عامل و غنیمتی تازه و نوظهور نصیب آن گردید. آن غنیمت این است که در قرن سیزدهم اختلاط و امتزاجی بسیار عظیم پدیدار شد. ملل مختلف با فرهنگهای گوناگون و تجلیات هنری مختلف با هم آشنا و مانوس و ممزوج شدند. تسلط مغولان بر چین باعث شد که نفوذ هنری و صنعتی چین بتدریج و مخصوصاً در زمینه تزئینات و نقش و نگار و زیب و زیور بایران بیاید. کافی است که به «مینیاتور»های بهزاد نگاهی کنیم تا دریابیم که این هنر چینی چه بوده و تا چه حد در هنر ایران تأثیر کرده و آنچه را که مرده می‌پنداشتند چگونه باز زنده شده و چه زندگی درخشانی را از سر گرفته است.

ولی این فقط وقفه و درنگی زود گذر بود در میان مهاجمات، هم چنانکه خود هرات هم واحه‌ای است بین سرزمین‌های ویران و خالی از سکنه. پسر و جانشین سلطان حسین بایقرا نامش بدیع‌الزمان است (۵۰۷ - ۱۵۰۶) از همان ابتدای سلطنت خود دوچار حمله و هجوم «اوزبکان» شد که از سال ۱۵۰۰ ماوراءالنهر را متصرف شده بودند. «محمد شیبانی» پادشاه فاتح «اوزبک» با بدیع‌الزمان میرزا در «باباخاکی» واقع در کنار نهر «مرغاب» جنگ کرد و او را مغلوب نمود و داخل هرات شد (۱۵۰۷) - خراسان نیز مانند بخارا و سمرقند بدست خان‌های اوزبک خاندان شیبانی افتاد و بدین ترتیب پس از گذشت یک قرن نژاد چنگیزخان بطور قطع نژاد امیر تیمور را مقهور و مغلوب نمود.

فصل سوم

۱- آخرین مغولها

مغولهای روسیه

خاتمه اردوی زرین

قدرت مغولان و سیطره آنها بگتاً محو و زائل نشد. دیدیم که چگونه خاندان چنگیزخانی انتقام خود را از احفاد تیمور گرفتند. همینطور مدتها و مکرر در مکرر از طرف این خاندان نهضت‌هایی روی می‌داد و حملاتی صورت می‌گرفت بطوری که بعضی اوقات مردم چنین می‌پنداشتند که شاید باز خورشید سعادت چنگیزخانیان طالع گردیده است. مدتها بعد از احیاء خاندان چنگیزی در قرن شانزدهم که آن خان‌های مغولی ترك شده را بر روی تخت سلطنت امیر تیمور نشانند باز می‌بینیم که در نیمه دوم قرن هفدهم تا نیمه قرن هجدهم مغولان غربی کوشش می‌نمودند که کشور گشائی چنگیزخان را بزیان امپراطوری چین از سر بگیرند. این دیگر آخرین مساعی مغولان و خاتمه حماسه‌های بزرگه قرون وسطائی است که ما با نهایت اختصار آنها را بیان می‌کنیم.

دیدیم که در روسیه آخرین اقدامات و مداخلات «امیر تیمور» این نتیجه را بخشید که «توقتمش (تغتمش)» خان را از ریاست اردوی زرین یا خانات قباچاق بردارند و رقیب او تیمور قتلغ را که وی نیز از همان سلاله «اوردا» یا «اردوی سفید»

است بر تخت بنشانند^۱. قبلا دیدیم (در صفحه ۷۳۳) که تیمور قتلغ خان تسلط مغولان را در روسیه با فتحی که بتاريخ ۱۳ اوت ۱۳۹۹ نزدیک «ورسکلا»^۲ نصیبش گردید محکم تر و استوارتر ساخت. در کنار این نهی که در شط «دنی پر» می ریزد او پادشاه لیتوانی موسوم به «ویتووت»^۳ را که بتحریک توقتمش (تغتمش) بجنگ او آمده بود مغلوب نمود. پس از «تیمور قتلغ» برادر او «شادی بیگ» (در حدود ۱۴۰۷ - ۱۴۰۰) بردشت قبیچاق واقعی سلطنت نمود ولی مرغزاران شرقی آن دشت بدست یکی دیگر از افراد خاندان او موسوم به «کواربجاک»^۴ افتاد و باید دانست که وی با کمک امیر تیمور صاحب آن مراتع و چراگاه ها شد. در زمان ریاست همین «شادی بیگ» بود که «اردوی زرین» سرحدات شاهزاده نشین روسی «ریازان»^۵ را غارت نمود. همچنین در زمان سلطنت خان «پولاد» (بمغولی آنرا بولود می نامند) پسر «تیمور قتلغ» و برادرزاده «شادی بیگ» (۱۴۱۲ - ۱۴۰۷ در حدود) قوای اردوی زرین تحت فرماندهی «ییدی قو» در دسامبر ۱۴۰۸ بشاهزاده نشین «مسکو» حمله ور شدند شهرهای «نیژنی نووگورود»^۶ و «گورودتس»^۷ را آتش زدند و «مسکو» را احاطه نمودند و چون وعده داده شد که بعنوان غرامات جنگی مبالغی بآنها داده شود قوای خود را برگرفتند و برگشتند.

حقیقت این است که در زمان سلطنت «شادی بیگ» و «پولادخان» زمان قدرت در دست همین «ییدی قو» قرار داشت. وی رئیس قبایل «نوگای» یا «منگیت» بود^۸. «ابن عربشاه» که معاصر وی بوده او را «صاحب و کدخدای کاخ سلطنتی» بما معرفی می کند. بنابر روایت «ابن عربشاه» وقتی که خان تازه ای موسوم به «تیمور» منصوب شد و او به تحمل حکومت فعال مایشائی و دیکتاتوری «ییدی قو» تن در نمی داد (؟ ۱۴۱۰ - ۱۴۱۲ در حدود) باز آتش جنگهای داخلی افروخته شد و

۱- تیمور قتلغ پسر تیمور ملک و نوۀ اوروس خان بود. اوروس خان رئیس اردوی سفید و رقیب امیر تیمور بود.

۲ - Worskla ۳ - Witowt ۴ - Koiridjak ۵ - Riazan

۶ - Nijni Novgorod ۷ - Gorodets ۸ - Nogai یا Mrangi بدائرة المعارف اسلامی مقاله استاد

باز تولد ذیل لغت «Mangit» ص ۲۰۹ رجوع کنید.

بالاخره تیمور «ییدی‌قو» را بقتل رساند.^۱

دوران طولانی سلطنت «کوچک (کوچوک) محمدخان» (بین ۱۴۲۳ - ۱۴۵۹) چنانکه خواهیم دید باعث گردید که «اردوی زرین» قطعه قطعه شود و خانات «قازان (غازان)» و «کریمه» پدیدار گردد. در همین اوقات هم اختلافات خانوادگی متشابهی در شاهزاده‌نشین «مسکو»^۲ در زمان ریاست و پادشاهی «واسیلی ثانی» معروف به «واسیلی اعمی» (۱۳۶۲ - ۱۴۲۵) روی داد و آن سرزمین رادوچار فلج و رکود ساخت. در زمان سلطنت «خان احمد» پسر وجانشین کوچک (کوچوک) محمد (۱۴۸۱ - ۱۴۶۰) و شاهزاده بزرگ روس «ایوان ثالث» یا «ایوان کبیر» (۱۵۰۵ - ۱۴۶۲) جنگ و جدالهای بسیار سخت روی داد. «ایوان کبیر» برای اینکه از تحت قیمومت و رقیب «اردوی زرین» درآید سعی نمود تا دوستی و معاونت خان طاغی و عاصی «کریمه» را موسوم به «منگلی‌گرای»^۳ را جلب کند و با دربار «قازان (غازان)» نیز رشته مودت و دوستی را ایجاد و استوار ساخت. در سال ۱۴۷۶ یکی از بزرگان «ونیز» موسوم به «مارکوروفو»^۴ را مأمور نمود که یک دوست ثالثی برای او فراهم آورد تا جملگی علیه دربار «سرای» مشترکاً و متفقاً قیام نمایند. این دوست موسمی «اوزون‌حسن» ترکمان پادشاه ایران غربی بود. با این بند و بست‌ها و انعقاد این رشته‌های مودت «ایوان کبیر» توانست «اردوی زرین» را تا حدی محصور و یا از هر کمک خارجی مهجور سازد و در پرداخت باج و خراج تعلل ورزید. در سال ۱۷۷۴ «خان احمد» باو پیام داد که بایستی خراج و باج را کارسازی دارد و برای همین منظور سفیری موسوم به «قراکوچوم» را نزد وی اعزام داشت. در سال ۱۴۷۶ سفیر دیگری برای همین کار فرستاد و به «ایوان ثالث» امر داد که باردوی او حاضر شود. «ایوان» امر «احمد» را رد کرد و از او اطاعت ننمود. «خان احمد» هم با پادشاه لهستان موسوم به «کازیمیر چهارم» پیمان اتحادی منعقد و سعی

۱- ابن عربشاه ص ۸۶-۸۷ منابع روس این نام را Yedigei «یدی‌قی» می‌نویسند. ۲- Mascovie

۳- منگلی‌گرای Mengli Girei خان «کریمه» از ۱۴۶۹ تا ۱۴۷۵ و بعد از ۱۴۷۸ تا ۱۵۱۵ سیاست آن خانات را

داشت. (از ۸۸۳ تا ۹۲۱ هجری) Marco-Ruffo - ۴

نمود که شاهزاده «مسکوی» را محصور نماید و پس از آنچه گذشت به «مسکو» حمله ور شد. برای اینکه راه لشکریان «خان احمد» بسته شود «ایوان» کنار نهر «اوکا»^۱ موضع و مقام گرفت و عساکر مغول بطرف مغرب و ناحیه «اوگرا»^۲ روانه شدند (۱۴۸۰) در آنجا این دو سپاه مدتی روبروی هم قرار گرفته بودند. «ایوان» حاضر نمیشد که بیاید و رکاب خان را ببوسد و نمیخواست که فقط در یک پیکار سرنوشت روسیه معلوم و معین گردد. احمد هم از او بیشتر در حالت تردید و تزلزل بود و میترسید که از قفا خان «کریمه» براو حمله ور گردد. در ماه اکتبر با ظهور سرما که موجب زحمت سربازان را فراهم میآورد «خان احمد» «اوگرا» را ترک نمود و با غنائمی که بدست آورده بود به «سرای» بازگشت. این لشکرکشی که بدون جنگ و پیکار پایان پذیرفت عملاً استخلاص روسیه را موجب شد (۱۴۸۰). احمد کمی پس از مراجعت کشته شد. چه آنکه «ایبک خان» رئیس شیپانیانی که در مشرق اورال صحرانوردی می کردند و در آن جا چادر زده بودند ناگهان به احمد حمله ور شد و در سال ۱۴۸۱ او را بقتل رساند. «شیخ علی» پسر و جانشین احمد در سال ۱۵۰۱ با پادشاه لیتوانی ائتلاف و اتحاد نمود و بچنگ با «ایوان کبیر» پرداخت. «ایوان سوم» نیز علیه «شیخ علی» خان، مؤتلف و متحدی داشت که همان «منگلی گیری» خان «کریمه» بود. در سال ۱۵۰۲ «منگلی گیری» به «سرای» حمله ور شد و آن شهر را ویران نمود. این بود پایان کار اردوی زرین. آن سرزمینی که محل اردوی زرین بود بین سه خانات که بتدریج یکی پس از دیگری از آن جدا شده بود تقسیم گردید. آن سه خانات عبارتند از خانات کریمه، خانات قازان (غازان) و خانات «هشترخان» (آستراخان).

خانات «کریمه» «آستراخان» و قازان (غازان)

مؤسس خانات کریمه «قریم» حاجی گیرای^۳ (گرای) یکی از احفاد طغلا- تیمور^۴ برادر «باتو» نوین میباشند. اولین سکه هائی که از این خان و این پادشاه

۴ - توقا تیمور هم نوشته می شود و بنظر این جانب

Hadjdji Giret - ۳

Ougra - ۲

Oka - ۱

توقا تیمور صحیح تر است (الحاق مترجم).

باقی مانده مربوط به سال ۱۴۴۱ و ۱۴۴۲ است و می‌دانیم که وی تا سال ۱۴۶۶ حیات داشته است. خانان یا سلطنتی که او تأسیس نمود محدود است از شرق به مسیر سفلی شط «دون» از مغرب شط «دنی‌پر» سفلی و از شمال می‌رود تا شمال نهر «یلتس»^۱ و «تامبوف»^۲. در سال ۱۴۵۴ او «باغچه‌سرای» را پایتخت خود قرار داد. این شهر قبلاً نامش «قیرق‌یر» بود و در جنوب شبه‌جزیره «کریمه» واقع است. خاندان «حاجی‌گیرای» تا سال ۱۷۷۱ دوام داشت و در این سال تحت تسلط روس افتاد و بطور قطع بروسیه منضم و مدغم شد. مردم آنجا تعصب شدیدی نسبت باسلام داشتند و در شبه جزیره «کریمه» اسلام تجلی بسیاری داشت. «حاجی‌گیرای» پس از آشنائی و اولین تصادم با تجارتخانه‌ها و مؤسسات ژنی‌ها در شهر «کافا» دریافت که دادوستد و تجارت با مؤسسات ژنی چقدر برفع اقتصادی خانان اوست و تا حیات داشت (۱۴۶۶) با تجار و مؤسسات ژنی روابط بسیار دوستانه و اطمینان بخشی نگاهداشت. پس از فوت او پسرانش برای احراز مقام پدر بنزاع پرداختند. در ابتدا فیروزی با پسر دومی او نورالدوله بود (۱۴۶۶ - ۱۴۶۹) و ۱۴۷۵ - ۱۴۷۷) ولی سرانجام پسر ششمین او «منگلی‌گیرای» از آن زدوخوردهای خانوادگی فیروز بیرون آمد (۱۴۶۹ - ۱۴۷۵).

رؤساء مؤسسات ژنی در شهر «کافا» به «منگلی‌گیرای» بسیار کمک نمودند و حتی نورالدوله را در حبس خود نگاهداشتند و در سال ۱۴۶۸ «منگلی‌گیرای» برای قدردانی و سپاسگزاری بدیدن آنها آمد. سلطان محمدثانی پادشاه عثمانی عساکری با چند کشتی جنگی تحت فرماندهی گدوک احمد پاشا به «کافا» فرستاد و آنجا را تصرف نمود (۶ - ۴ ژوئن ۱۴۷۵). «منگلی‌گیرای» که با همان مؤسسات و بنگاه‌های ژنی نهایت دوستی را داشت و شرط وفاداری را بجائی رساند که با آنها در شهر «کافا» برای مبارزه ماند و بدست عثمانیان افتاد و اسیر شد ولی در سال بعد عثمانیان او را بعنوان دست‌نشانده پادشاه عثمانی به «کریمه» برگرداندند. ساحل جنوبی «کریمه» مستقیماً تحت اداره عثمانیان قرار گرفت و مدیریت آن با «پاشائی»

بود که در «کافا» مقیم بود و از زمان انتصاب «اسلام گیرای ثانی» (۱۵۸۴ - ۱۵۸۸) خطبه بنام سلطان عثمانی نوشته و خوانده میشد. با این حال سکه همچنان بنام خان‌های سلسله «گیرای» ضرب می‌نمودند. دیدیم که در سال ۱۵۰۲ «سنگلی گیرای» ضربت نهائی را باردوی زرین زد و کار آنها را ساخت.

دومین خاناتی که از تقطیع و تجزیه «اردوی زرین» بوجود آمده بود خانات «قازان (غازان)» بود. در زمان سلطنت «کوچک (کوچوک) محمد» (۱۴۲۳ - ۱۴۵۹) در اردوی زرین مرد تیره بختی موسوم به «اولومحمد» مدعی سلطنت خانات اردوی زرین شد (این شخص از خاندان طغاتی‌مور برادر «باتونیان» بود)^۱ «اولومحمد» را از اردوی بیرون رانده بودند و وی با پسر خودش موسوم به «محمودک» به «قازان (غازان)» آمده و خانات مستقلی ترتیب داد که از سال ۱۴۴۵ تا ۱۵۵۲ دوام یافت. این دولت نوزاد و مستقل تقریباً تطبیق می‌نمود با سلطنت قدیم بلغاری که در ساحل وولگای میانه و «کاما»^۲ وجود داشت. ملتی که پایه و اساس این دولت را تشکیل می‌داد عبارت بود از «چرمیس»^۳ ها و «بشکیری»^۴ ها که بزبان ترکی متکلم بودند و از «موردوه»^۵ ها و «چوواش»^۶ ها که بزبان فنلاندی و «اوگری» حرف می‌زدند - «اولومحمد» در سنه ۱۴۴۶ بدست پسر خودش «محمودک» کشته شد و سلطنت او پایان یافت. برادر «محمودک» موسوم به «قاسم» (وفات در سال ۱۴۶۹) فرار کرد و در سال ۱۴۵۲ پناه بمسکو برد و روسها در سال ۱۴۵۲ شهری را که در ساحل نهر «اوکا»^۷ بود بنام او اسم گذاری کردند و «قاسموف» نامیدند. این خانات فرعی «قاسموف» که از ابتداء تحت نفوذ و رقیب دوک‌های بزرگ مسکو قرار گرفت باینها وسیله‌ای داد که بدلبخواه خودشان در امور خانات «قازان (غازان)» هر مداخله‌ای که میل دارند معمول دارند.^۸

۱- نام طغاتی‌مور در کتب فارسی «تغاتی‌مور» و «تغاتی‌مور» هم نوشته شده است. (الحاق مترجم)

۲- بهین کتاب، صفحه ۴۱۶-۴۱۸ رجوع فرمائید. ۳- Tchérémissa, ۴- Bachkir, ۵- Mordve

۶- Tchouvache, ۷- اوکا این نهر در شط وولگا می‌ریزد

۸- به کتاب هووارث بنام «تاریخ مغولان» مجلدثانی ص ۴۲۹-۳۶۵ رجوع کنید. بارتولد بنام قازان (غازان) در دائرة المعارف اسلامی مجلد ۲- ص ۸۸۷ رجوع کنید بارتولد بنام Kasimow در دائرة المعارف اسلامی ص ۸۴۸.

آن خانات سومین که از تجزیه و تقطیع «اردوی زرین» بوجود آمده بود در سال ۱۴۶۶ رسماً با بعرضه وجود گذاشت و شاهزاده‌ای باز «قاسم» نام آنرا تأسیس نمود. این شاهزاده نوه خان اردوی زرین «کوچک محمد» بود، با اینکه «استراخان» اهمیت تجاری «سرای» را با ثروت برده بود این خان سومی که بین «وولگای» سفلی از شرق و «دون» سفلی از طرف غرب و «کوبان» (قوبان) و «ترک» از جنوب محدود بود در تاریخ نقش قابل ملاحظه‌ای نصیبش نشد. از این گذشته نیز خانهای «کریمه» و خانهای «نوقای» (ناحیه واقع در کنار شط «اورال») هر یک بنوبت و بنا بر قدرت خودشان خانی بدخواه خودشان در «استراخان» منصوب می نمودند.^۱

تماسی این خانات چنگیزخانی روسیه جنوبی و شرقی بعنوان خانات مغولی شناخته میشوند (و تاریخی که در مدارس تدریس می شود بی جهت و علت صحیحی آنها را «تاتار» قلمداد می کند)، هر چند که تمام این خاندانها اصلاً و واقعاً چنگیزخانی می باشند مع هذا این مغولان دشت قباچاق که عده معدود و مشتی از رؤساء چنگیزخانی بودند از بومیان ترک احاطه شده و سالیان دراز بود که خصیلت و سیرت ترکان را گرفته بودند. در زیر سیما و باصطلاح ظاهر و روپوش مغولی این خانات «کریمه» و «قازان (غازان)» و «استراخان» خاناتی بودند ترک مسلمان شده درست مانند قبایل و طوائف قرقیزی در ترکستان.

تاریخ این سه خانات عبارتست از مقاومت و پایداری آنها در برابر تهاجمات و حملات روس ها.

خاناتی که در ابتدا دوچار ضربات روس ها شد خانات «قازان (غازان)» بود. خان قازان (غازان) «ابراهیم» پسر و جانشین «محمودک» در جنگهایی که روی داد چندباری مظفر و فیروز شد و حتی «ویاتکا»^۲ را در سال ۱۴۶۸ مسخر نمود ولی ناچار شد که بزودی صلح کند و اسیرانی را که گرفته بود مسترد دارد. دو پسر او موسوم به «الهام» و «محمدامین» بر سر میراث پدر بجان هم افتادند. «الهام» فاتح شد «محمدامین» بروس ها توسل جست و آنها او را در رأس لشکری فراوان

آوردند و بجای برادرش برآورنگه سلطنت نشاندند (۱۴۸۷). ولی در سال ۱۵۰۵ همین «محمد امین» علیه قیمومت روس‌ها عصیان ورزید و سال بعد با لشکریان روس مصاف داد و آنها را مغلوب نمود. بامرگ محمد امین سلسله‌ای که «اولومحمد» در قازان (غازان) تأسیس نموده بود محو و زائل شد (۱۵۱۸)، بین روس‌ها و اهالی کریمه در این شهر بر سر اشغال و تصرف تخت‌خانات جنگه در گرفت. شاهزاده بزرگ مسکو «واسیلی ایوانوویچ»^۱ (۱۵۰۵ - ۱۵۳۳) این خانات را یکی از شاهزادگان از شعبه کهنتر شاهزادگان «استراخان (هشترخان)» موسوم به «شاه‌علی» واگذار نمود. این شاه‌علی از سال ۱۵۱۶ در استراخان تحت قیمومت شاهزاده بزرگ مسکو در شهر «قاسموف» سلطنت می‌کرد. خان کریمه «محمد گیرای»^۲ (۱۵۱۵ - ۱۵۲۳) پسر و جانشین «منگلی گیرای» در این موضوع مداخله نمود و در سال ۱۵۲۱ موفق شد که برادر خودش «صاحب گیرای» را بر تخت‌خانی «قازان» بنشاند و آن شاه دست‌نشانده روس‌ها را بیرون راند. از این نیز بهتر «محمد گیرای» و «صاحب گیرای» با اجتماع قوا و اردوهای خود پرداختند و غفله بایالت مسکو حمله‌ور شدند و بعضی از نقاط آنرا گرفتند و یک سپاه روسی را در کنار نهر «اوکا» زار و زبون ساختند و باطراف شهر «مسکو» رسیدند (۱۵۲۱) ولی جرأت نکردند که بخود شهر مسکو و پایتخت روسیه حمله‌ور گردند و «مسکو» نیز تقبل باج و تکفل خراج نمود که بطور سالانه کارسازی دارد. اسیرانی بسیار بدست قوای غالب افتاد و آنها را آوردند و مانند غلام در بازارها و میدان «کافا» فروختند. «محمد گیرای خان» کوشش نمود که در سال ۱۵۲۳ یکبار دیگر بتصرف و تسخیر روسیه برود ولی در کنار همان نهر «اوکا» لشکریان روس که باتوپ و توپخانه مجهز بودند جلو آنها را گرفتند.

روزگار به «محمد گیرای خان» فرصت نداد از این توفیقهائی که نصیبش شده بود بهره‌برگیرد و در سال ۱۵۲۳ یک خان «نوقائی» موسوم به «سمای»

۱ - Vasili Ivanovitch در اصل کتاب «گیرای» نوشته شده Girei ولی در کتب فارسی این نام «گرای»

ضبط شده است. شهر دولت گرایخان و اسلام گرایخان که از بزرگان آنها بوده‌اند. منگلی گرایخان نیز مکرر نامش در تاریخ آمده (الحاق مترجم)

ناگهان باو حمله ور شد و او را کشت و بانهایت قساوت و خونخواری «کریمه» «قریم» را غارت نمود. در نتیجه این پیشامد فجیع برادر او «صاحب گرای» در سال ۱۵۲۴ از «قازان (غازان)» به «کریمه» رفت و پسر خودش موسوم به «صفا گرای» را در «قازان (غازان)» بعنوان خانی گذاشت. در سال ۱۵۳۰ عمال و لشکریان مسکو آمدند و «صفا گرای» را از آنجا بیرون راندند و «جان علی» برادر «شاه علی» را بجای او به خانی «قازان (غازان)» منصوب نمودند همان وقتی که «صاحب گرای» به خانی «کریمه» منصوب شد (۱۵۲۳ - ۱۵۵۱) کوشش تازه ای نمود و یک عسبان و قیام «ملی» در «قازان (غازان)» بوجود آورد. «جان علی» را کشتند و «صفا گرای» را برای اشغال کرسی سلطنت طلب کردند و البته پدر او «صاحب گرای خان» وی را تقویت و تشجیع می نمود (۱۵۳۵). در سال ۱۵۴۶ روس ها باز همان تحت الحمايه قدیم خودشان «شاه علی» را آوردند اما تا روسها رفتند «صفا گرای خان» باز آمد و برمسند خود نشست. او تا دم مرگ (مرگی که طبیعی نبود و ناشی از توطئه بود) تخت سلطنت را نگاه داشت (۱۵۴۹). پس از وفات او روسها پسرش را موسوم به «اوتمیش»^۱ از سلطنت محروم نمودند و باز دست پرورد خودشان «شاه علی» را بر تخت نشاندند. یک «قیام ملی» دیگری صورت گرفت و «شاه علی» را از تخت سلطنت سرنگون ساخت و یکی از شاهزادگان خاندان «استراخان» موسوم به «یادی یار» را که در سرزمین «نوقای» بود به خانی خود خواندند. «ایوان چهارم» معروف به «مخوف» تزار «مسکووی» (۱۵۳۳ - ۱۵۴۸) مصمم شد بطور قطع باستقلال خانات «قازان (غازان)» پایان بخشد و در ماه ژوئن ۱۵۵۲ باتوپخانه ای قوی آمد و شهر را محاصره کرد^۲ و بتاريخ ۲ اکتبر حمله کنان شهر را گرفت قسمت اعظم مردان را کشت و زنان و اطفال را باسیری و غلامی برد، مساجد را از بیخ و

۱ - Otemich

۲- چه در روسیه و چه در چین فقط نیروی توپ و توپخانه بود که توانست بآخرین عکس العملها و تلاشهای مغولان خاتمه بدهد. به صفحات ۸-۹ همین کتاب راجع به توپهای سپاهیان «جونگار» «خان کلن» که از طرف امپراطور «کانگه ی» بعمل آمد مراجعه فرمایند. صحرانوردان در نتیجه سرعت سیر و سبکباری و تندرستی اسبهایشان از دیرباز برتری مسلم داشتند و چون با آن سرعت سیر همه جا حاضر میشدند از آغاز دوران تاریخ آن تفوق نصیب آنها شده بود. با اختراع توپ آن برتری و «تفوق تاکتیکی» زائل شد و نصیب مردم شهرنشین و مقیم گردید که دارای توپ و توپخانه شدند.

بن برکند و خانات را بروسیه منضم نمود^۱.

۱ - در کتاب مجمع الفصاحا مرحوم هدایت نامی از «غازی گرای خان تاتار» آمده و می نویسد که وی پسر «دولت گرای خان» بود و همیشه به حمایت دولت عثمانی به محاربه سلاطین ایران می آمده اند. وقتی گرفتار لشکر صفویه شده و هفت سال در قلعه قهقهه محبوس بود و این رباعی را در آن حبس گفته است:

تا بوده غم و شادی و حرمان بوده است زینگونه گذشته تا که دوران بوده است
ما تجربه کردیم که در ملک شما راحت همه در قلعه و زندان بوده است.

بیفایده نیست که توضیح داده شود که «قهقهه» قلعه سخت و طبیعی بوده بسیار مرتفع در «قرا داغ» و سلاطین صفوی دشمنان محترم و مقتدر و رجالی را که مانع پیشرفت مقاصد خود می پنداشتند در آنجا محبوس می کردند. در زمان پادشاهی شاه طهماسب این قلعه اهمیت و جنبه دیگری نیز یافت زیرا آن سلطان حریص و بیخبل و نفوذ و جواهراتی را که بدست آورده بود از بیم آنکه بباداروزی بدست قوای دولت عثمانی یا دشمنان دیگر وی بیفتد همه را در قلعه قهقهه پنهان کرد. حقوق افراد سرباز را نمی پرداخت و هرچه بود به «خزانه عاشره» در قلعه قهقهه می انباشت. از اینها گذشته بازار تفتین و دیسیه در کاخ شاهی وی بمنتهای گرمی و رواج رسیده بود- نفوذ مغرب خواهان و زنان حرسرای و شدت نفاق و تحریکات خانگی بانجا رسید که شاه طهماسب ضعیف النفس دو برادر خود سام میرزا و القاص میرزا و پسر ارشد خود اسماعیل میرزا را که پس از وی بسلطنت رسید در قلعه قهقهه محبوس نمود. احمدخان گیلانی حاکم گیلان را نیز با برادران و پسرانش خود در قهقهه حبس کرد. این اسماعیل میرزا قریب نوزده سال در آن زندان ماند و مرگ پدر باعث شد که با مکرها و حیل‌هایی بسیار از زندان برآید و در قزوین بر تخت پادشاهی بنشیند. وی گذشته از بدسیرتی جبلی و شیطنت ذاتی در این مدت نوزده سال حبس هزاران کینه نسبت پدیر و برادران و خواهران خرد و کلان و رجال کشور در دل خود انباشته بود و بمجرد ارتقاء به مقام سلطنت با کمال قساوت و سنگدلی بکشتن و کور کردن برادران و خواهران بالغ و نابالغ خود پرداخت و فجایی مرتکب شد که موی را بر بدن انسان متملن راست می کند. از هیچ عمل قبیح و شنیعی روی بر تافت از افراط در شرب و سکر و استعمال افیون و شهوت رانی او داستانهای بسیار نوشته اند. در یک شب عروسی دو زن را به حبله برد و از این گذشته زمام عقل و فرهنگی را که نداشت بدست جوان نابالغی موسوم به «حسن حلواچی» داده بود و ساعات روز و شب خود را با او می گذراند. پس از یک سال و نیم سلطنت و ارتکاب تمام زشتیها و پلیدیها و قبايح حتی درباریان که کم و بیش باین شایع معتاد بودند به تنگ آمدند و او را شبانه کشتند. صبح که وی اطلاع یافتند دیدند که شاه اسماعیل پادشاه صفوی شب را با «معشوق» خود «حسن حلواچی» در یک بستر گذرانده است.

در ذکر شمه ای از قلعه قهقهه نامی از احمد گیلانی برده شد. وی مردی فاضل و شاعر بوده و بنا بر نوشته صاحب مجمع الفصاحا این رباعی را در زندان مزبور گفته است:

از گردش چرخ واژگون می گریم از جور زمانه بین کم‌چون می گریم
باقدر خمید چون مرا حی شب و روز در قهقهه ام ولیک خون می گریم
البته به دستور شاه طهماسب باین رباعی جواب داده اند:

آرزو که کارت همگی قهقهه بود برای تو رای سلطنت صدمه بود
امروز در این قهقهه با گریه ساز کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود

شاه اسماعیل این مرد خونخوار و فاسق نیز شعر می گفته و تخلص پدر خودش «عادل» را کمی تغییر داده و عادل تخلص می کرده است. این رباعی از او است.

دوران ما را ز وصل شادان نکند جز تربیت رقیب نادان نکند
هرگز نرساند دل ما را برادر کاری برادر نامرادان نکند.

الحاق مترجم

ویرانی و امحاء خانات «قازان (غازان)» مانند یک تقاص جدی و بادافره نهائی و قطعی بود که روسیه از خاندان چنگیزخانی می گرفت. تسلط و تسخیر خانات استراخان نیز بلافاصله پس از تسخیر «قازان (غازان)» صورت گرفت. در سال ۱۵۵۴ «ایوان مخوف» لشکری را که عبارت از سی هزار نفر بود به استراخان فرستاد و یکی از احفاد چنگیزخانی را موسوم به «درویش» بعنوان خانی در آنجا مستقر کردند. این درویش بخاندان سلطنتی «کوچک محمد» تعلق و نسبت داشت. یکسال بعد همین دست‌نشانده روس‌ها «درویش‌خان» علیه نماینده روس موسوم به «منصور اوف» قیام نمود و عاصی شد. در بهار سال ۱۵۵۶ باز عساکر روس پدیدار شدند درویش‌خان را بیرون راندند و استراخان را بروسیه منضم و ملحق کردند. آخرین خانات چنگیزخانی در «کریمه» قریب دو قرن دوام آورد زیرا سلسله «گیرای» خود را تحت رقیب و سیادت عثمانیان قرار داد و عساکر «باب‌عالی» و قوای دریائی عثمانیان از آنها حمایت و نگاهبانی نمودند. این وضع باقی بود تا اینکه «پطرکبیر» بموجب قرارداد «کارلوویتس»^۱ در سال ۱۶۹۹ «آزوف» را اشغال نمود و در سال (۱۷۱۱) بموجب پیمان «فالكسن»^۲ آنرا مسترد داشت. در سال ۱۷۳۶ دوباره روس‌ها «آزوف» و «باغچه‌سرای» را اشغال و تصرف نمودند ولی بموجب قرار داد «بلغراد» ناچار شدند که از متصرفات سابق خود خارج گردند (۱۷۳۹). سرانجام بموجب قرارداد «کنارجی»^۳ روسیه «باب‌عالی» را وادار نمود که «استقلال» «کریمه» را برسمیت بشناسد. عمال و کارگردانان روس تحریکاتی نمودند و سقوط خان «کریمه» «دولت‌گیرای» ثالث را فراهم آوردند و پسر عموی او موسوم به «شاهین‌گیرای» را بجای او برمسند خانی نشانند و او هم فوراً خود را تحت حمایت کاترین دوم قرار داد (۱۷۷۷). اشراف و نجباء کریمه علیه «شاهین» گیرای طغیان نمودند و وی قوای روس را بکمک طلبید. سردار روس موسوم به «پوتمکین»^۴ بسرکردگی ۷ هزار نفر سرباز به کریمه آمد و آن سرزمین را در سال ۱۷۸۳ ضمیمه روسیه نمود. «شاهین‌گیرای» بینوا را تبعید و بسرحد عثمانی افکندند.

ترکان عثمانی نیز از او انتقام کشیدند و وی را بجزیره «رودس»^۱ بردند و در آنجا سرش را بریدند. در همان هنگام که انقلاب فرانسه در شرف تکوین بود به این ترتیب آخرین فرد خاندان چنگیزخانی اروپا از بین رفت.

۲- شیانیان

از شیان تا ابوالخیر

بتدریج که خاندانهای چنگیزخانی در ایران و چین و ماوراءالنهر و روسیه جنوبی رو باضمحلال و نیستی می‌رفتند سایر شاخه‌ها و شعب خاندان چنگیز که در مرغزاران شمالی در حالت تأخر مانده یا فراموش شده بودند بطرف جنوب سرازیر میشدند و سهم خودشان را در آن امپراطوریهای تاریخی مطالبه می‌نمودند. از آن جمله یکی خاندان شیانی است.^۲

چنانکه قبلاً دیدیم شیانی یکی از نوه‌های چنگیزخان رئیس و مؤسس خاندان شیانی بود. او برادر خانهای قبقاق باتو-نویان و برکه بود که مکرراً آنها صحبت شد. در جنگهایی که مغولان در مجارستان نمودند (در سال ۱۲۴۱) شیانی رشادت و شجاعت بسیاری بمنصبه ظهور رسانده بود و بنابر گفته رشیدالدین اگر مغولان در آن سرزمین می‌ماندند بدون شک حکومت آنجا را به شیانی واگذار می‌نمودند. (رشیدالدین فضل‌الله چاپ طهران ص ۴۷۰ م. ۱۰) پس از مرگ چنگیزخان باز دیدیم که اقطاع شیانی شامل سرزمینهایی بود محدود از شرق و جنوب شرقی به «اورال» جنوبی و مخصوصاً قسمت مهمی از ایالت «تورگای» و «آقتیوینسک»^۳ مجموع این سرزمینها که امروز نشیمنگاه «قرقیز»ها بین سرچشمه‌های «توبول» از مغرب و ناحیه سمی پالاتینسک^۴ واقع در «ارتیش» در مشرق میباشد اقطاع او بود بضمیمه یورت کوچک واقع بین «اورال» و «ساریسو». چنین بنظر می‌رسد که اردوی شیانی و اعقاب او تابستان را در دره‌های «اورال» و نهر «ایلک» (که در جنوب «اورانبورک»

۲- به تحقیقات استاد بار تولد در دائرة المعارف اسلامی ص ۲۸۳ رجوع فرمائید.

Sémipalatinsk - ۲

Rhodes - ۱

Aqtioubinsk - ۳

در شط‌اورال می‌ریزد) و نهر «ارگیز» چادر می‌زدند و ییلاق می‌کردند. زمستان هم ظاهراً خودشان را بنزدیکیهای «ساری‌سو» می‌رساندند.

تا آخر قرن چهاردهم اردوی شیبانی در این سرزمینها تنها نبود زیرا با «اردوی سپید» همسایگی داشتند که آن‌ها نیز در همان نواحی ییلاق و قشلاق می‌کردند. ولی چون از زمان خانی «توقتمش (تغتمش)» رؤساء «اردوی سپید» خان «اردوی زرین» نیز شدند (سال ۱۳۸۰) چنین معلوم می‌شود که «سپید اردو» بطور کلی مهاجرت نمود و بجنوب روسیه رفت. این نظر مبتنی بر روایاتی است که در موقع لشکرکشیهای امیر تیمور بمرغزاران دشت قبچاق باقی مانده است در سال ۱۳۹۱. تمام این ناحیه از «ساری‌سو» گرفته و «اولوتائو» تا «تورقای» ظاهراً در آن سنوات تحت تصرف شیبانیان بوده است. از این گذشته تمام طوائف و قبایلی که مطیع و منقاد شیبانیان شده بودند از اواسط قرن چهاردهم بنام «اوزبک» نامیده و شناخته شدند. مبنا و مبدأ این لغت هنوز مورد بحث است ولی آن قبایل و طوائف در تاریخ باین نام شناخته شده‌اند.

مؤسس واقعی قدرت و حشمت «اوزبکان» شاهزاده شیبانی «ابوالخیر» است که زندگی پر از حوادثی داشته و ماجراجویی بنام بوده است.^۱ در هفده سالگی (سال ۱۴۲۸) رسماً بعنوان خان و پادشاه یورت و اردوی شیبانی در کنار نهر «تورا» واقع در «سیبری» اعلام شد. این نقطه در مغرب شهر فعلی «توبولسک»^۲ واقع می‌باشد. بلافاصله پس از اعلام خانی «ابوالخیر» به «الوس» سابق خاندان «جوجی» حمله‌ور شد و آن سرزمینهای اولوس جوجی را که در مشرق شط «اورال» و شمال سیحون قرار داشت مورد تاخت و تاز قرار داد و تمام آنها را تصرف نمود. از سال ۱۴۳۰ تا ۱۴۳۱ حتی خوارزم را نیز گرفت و اورگنج را غارت کرد. کمی قبل از ۱۴۴۷ بزیان و ضرر تیموریان شهرهای مستحکم واقع در کنار سیحون را از «سقناق» تا «اوزگند» همه را مسخر نمود. استاد بارتولد می‌نویسد که او

۱- بارتولد. در دائرة المعارف اسلامی ذیل لغت ابوالخیر. مجلد اول ص ۹۸ - هوارث مجلد ۲ ص ۶۸۷ و تاریخ رشیدی

«سقناق» را پایتخت خود قرار داد. در مقابل شهر «یاسی» شهر فعلی ترکستان در دست تیموریان باقی ماند. ابوالخیر از جنگه وجدالهائی که بین نوادگان تیموری تولیدشده بود استفاده نمود و داخل ماوراءالنهر شد و بدین ترتیب مساعدت و معاونت نمود تا ابوسعید در سمرقند بر سریر سلطنت بنشیند (سال ۱۴۵۱).

قدرت ابوالخیر باوج تعالی رسیده بود. خطه‌ای که تحت سلطنت او قرار داشت از حدود شهر «توبولسک» شروع میشد و تا سیحون می‌رفت. ناگهان در حدود سنه ۱۴۵۶ - ۱۴۵۷ مورد حمله و هجوم قبیله «اویرات» یا «کلموک (قلموق)» یعنی مغولان شرقی قرار گرفت. بزودی در صفحات آینده خواهیم دید که این قبیله «اویرات» صاحب و مالک سرزمین بسیار وسیعی بود که شامل «آلتائی کبیر» و جبال «خنکای» از حد «تریاکاتای» و «زونکاری» شروع میشد و می‌رفت تا ساحل جنوب غربی دریایچه «بایکال» تمام اراضی دشت‌های واقع بین «ایرتیش‌سیاه» و «اورونگو» و «کوبدو» و «اولیاسوتای»^۱ و سرچشمه‌های نهر «سلنگا» و «کوسوگل» همه در اختیار «اویرات» ها بود. این قبیله و طائفه در حالت رشد و نمو و توسعه بودند و حتی افراد خودشانرا برای غارت و چپاول بعول و جوش «پکن» می‌فرستادند البته ترکستان شرقی هم از دستبردهای آنها در امان نبود. ابوالخیر با آنها پیکار بسیار عظیمی نمود و شکست خورد و ناچار به سقناق گریخت و قوای غالب تمام سواحل شمالی سیحون میانه را غارت کردند (۱۴۵۶ - ۱۴۵۷). این شکست لطمه بسیار سختی بقدرت و عظمت ابوالخیر وارد آورد. دوتن از خانهای شعبه «جوجی» مانند او بنام «قرائی» و «جانی بیگ» که از دست نشاندگان ابوالخیر بودند اورا رها نمودند و نزد خان جغتائی «یسن بوقای»^۲ ثانی رفتند و او آنها را در خطوط سرحدی مغولستان دارای ملکه و زمین کرد. در سالهای بعد (در حدود ۱۴۶۵ - ۱۴۶۶) بسیاری از این طوایف صحرانورد و قبایل بیابان گرد که تا آنزمان مطیع و منقاد و رعیت ابوالخیر بودند از او جدا شدند و نزد «قرائی» و «جانی بیگ» رفتند و با آنها زندگانی مستقلی می‌نمودند. این صحرانوردان و بیابان گردانی که از خانان اوزبک

جدا شدند و رفتند از آن تاریخ بنام «قزاق» شناخته شدند. (یعنی ماجراجویان یا طاغیان و عاصیان) آنها را بنام «قرقیز قزاق» نیز نامیدند و ما دیگر در این کتاب آنها را بنام «قرقیز قزاق» یاد می‌کنیم! این انتزاع و جدائی آنها یک‌هفته بسیار مهم تاریخی محسوب می‌شود بخصوص اگر در نظر بگیریم که چه سرزمین پهناوری داشتند و چه مرز و بوم وسیعی را بعداً متصرف شدند. سرزمینهای زیر محل تاخت و تاز خود آنها و اخلاف آنها بود: تمام سرزمین «اردوی میانه» یعنی مرغزاران واقع بین «اقتیوینسک» و «سمی پالاتینسک» تمام سرزمین «اردوی کوچک» یعنی اراضی واقع بین مصب شط «اورال» و «ساریسو» و تمام سرزمین «اردوی کبیر» بین شهر ترکستان و سواحل جنوبی بحیره «بلخاش»^۲.

ابوالخیر در سال ۱۴۶۸ (بارتولد این سنه را تصحیح نموده است) آخرین پیکاری علیه «قرقیز - قزاق» ها نمود و می‌خواست آنها را از حالت طغیان و عصیان بمطاوعت و متابعت در آورد ولی در این پیکار مقتول شد. تقریباً سه سال بعدیکه خان جغتائی موسوم به «یونس» که در مغولستان فرمانروائی داشت بقیه اوزبک‌هائی را که نسبت بآن خاندان وفادار باقی مانده بودند پراکنده و متفرق ساخت. اما آن اوزبک‌های یاغی و طاغی یعنی «قرقیز - قزاقان» در مرغزاران یک‌ه دولت صحرانورد و سیاری تشکیل دادند و پس از مرگ دوتن از نخستین رؤساء آنها پسرانشان «برندوق» پسر «قرائی» (در حدود ۱۴۸۸ - ۱۵۰۹) و «قاسم» پسر جانی بیگ (۱۵۰۹ - ۱۵۱۸ در حدود) بر آنها سلطنت و حکومت نمودند^۳. قاسم کوشش نمود که تاشکند را تصرف نماید ولی توفیق نیافت و از تعقیب امر

۱ - بدائرة المعارف اسلامی ذیل لغت قزاق به تحقیقات بارتولد و به تحقیقات وی ذیل لغت قرقیز در همان کتاب رجوع کنید. نیز بتاریخ رشیدی حیدر میرزا، ص ۲۷۲-۲۷۳ رجوع کنید.

۲ - در این باره نیز به تحقیقات بارتولد ذیل لغت قرقیز بدائرة المعارف اسلامی ص ۱۰۸۵ رجوع کنید. خود قرقیزها نیز سرزمین پهناور خودشانرا به ناحیه تقسیم نموده بودند. اردوی کوچک، اردوی میانه و اردوی بزرگ. در قرن هفدهم این تقسیمات صورت واقعی یافت. بنابر تحقیقات بارتولد، خان آنها موسوم به «تیاوکا» Tyawka قانونگذار آن طوائف و قبایل بود در سال ۱۶۹۴ یک سفراتی از طرف روس‌ها و در سال ۱۶۹۶ یک سفراتی از طرف کلموک (قلموق)‌ها خدمت وی آمدند و او بر تمام آن اردوهای سه گانه سلطنت داشت و نزد هر یک از آنها یک نماینده اعزام داشته بود.

۳ - به تاریخ رشیدی میرزا محمد حیدر ترجمه دینسن راس ص ۲۷۲ رجوع کنید.

صرف نظر کرد. این قاسم نماینده تام و تمام یک صحرانورد خالص بوده و در نطقی که خود او کرده و آنرا حیدر میرزا در کتاب خود آورده حالت و خصیلت صحرانوردی خود را شرح داده است. بنابراین نوشته حیدر میرزا وی در ضمن نطقی خود گفته است: «ما مردان و دست پروردگان این مرغزارانیم. هستی ما عبارتست از اسب. گوشت اسب لذیذترین غذای ما و شیر مادیان گواراترین مشروب ما است. خانه نداریم - اهم کارهای ما رسیدگی به گله و رمه، و اصطبل اسبان ما است.»^۱ علت شکست ابوالخیر این است که او میخواست این خصیلت موروث «بیابان گردی» را با مقتضیات یک پادشاهی نیمه‌مقیم و نیمه‌سیار در اطراف «سقناق» دمساز و منطبق سازد. این کوشش و این اقدام سقوط او را فراهم آورد. شرح حال و فعالیت او از لحاظ تاریخ بسیار قابل مطالعه و استفاده است. ماجرای «ابوالخیر» ماجرای یک چنگیزخانی است که با بی‌توفیقی مواجه گردید. پس از آنکه طوائف و قبائل را گرد هم آورد و بر مرز و بوم پهناوری تسلط یافت و در منازعات و جنگ و جدالهای تیموریان در ماوراءالنهر مانند یکنفر حکم مداخله می‌نمود ناگهان امپراطوری او در برابر حملات صحرانوردان دیگری که وحشی‌تر بودند و در برابر عصیان عده‌ای از ایلات خودش که از زندگی مقیم و بادیه‌نشینی متأذی بودند فرو ریخت و متلاشی شد. تاریخ این مرغزاران پراست از ابوالخیرهایی که توفیق رفیق راهشان نشد و بین آنها فقط چنگیزخان است که بهر چه خواست رسید. از این هم که بگذریم باید در نظر بیاوریم که در آنجائی که ابوالخیر دوچار بی‌توفیقی شد اولاد و احفادش توانستند شاهد توفیق و رستگاری را در آغوش بگیرند.

محمد شیبانی و خانات شیبانی در ماوراءالنهر

شاه بوداق پسر ابوالخیر در همان سال وفات پدرش درگذشت (۱۴۶۸) - امیر یونس خان جغتائی مغولستان که بکمک قرقیز - قزاق‌ها علیه اوزبکها آمده بود «شاه بوداق» را بطور ناگهانی در «قراسنگرتوقا» بین تاشکند و ترکستان گرفت^۲ و سرش

۱- تاریخ رشیدی مذکور ص ۲۷۶ رجوع کنید. قاسم زمستان را در دره «قراताल» واقع در جنوب دریاچه بلخاش و مشرق ایل می‌گذراند. ۲- همان تاریخ رشیدی ص ۹۲-۹۳ رجوع کنید.

را از تن جدا ساخت. پسر نو جوان شاه بوداق موسوم به محمد شبیانی - در آنوقت ۱۷ سال داشت - و زندگانی ماجراجویی و حادثه‌جویی را آغاز نمود.^۱ چون همه چیز را از دست داده بود به خدمت خان جغتائی مغولستان غربی محمودخان که در تاشکند سلطنت داشت داخل شد (به چند صفحه بعد رجوع فرمائید)، محمودخان از خدمات محمد شبیانی رضایت حاصل نمود و شهر ترکستان را بعنوان تیول پاو داد (بین سال ۱۴۸۷ و ۱۴۹۳). محمد شبیانی با کمک و مساعدت محمودخان (مؤلف تاریخ رشیدی در این جا بسختی محمود را ملاست می‌کند که مارا در آغوش خود می‌پرورده است) دریافت که لشکریانی فراوان و نیرومند در اختیار دارد و می‌تواند در امور ماوراءالنهر مداخلاتی بعمل آورد. در صفحه ۷۸۴ دیدیم که نزاعهای داخلی بین آخرین شاهزادگان تیموری طوری بود که مملکت را برای هجوم و حمله خارجیان و همسایگان آماده ساخته بود. محمودخان شبیانی در تابستان ۱۵۰۰ بطور ناگهانی وضع را دیگرگون ساخت و داخل بخارا شد و در این هنگام منازعات داخلی چنان شدت داشت که هر مقاومتی را از طرف اولیاء بخارا محال کرده بود. پس از تسخیر بخارا چنانکه قبلاً دیدیم عازم سمرقند شد. در آنجا «امیر علی» خان تیموری مرتکب بی‌احتیاطی گردید و برای مذاکره و مصالحه بدیدن محمودخان آمد و او هم امیر علی را بقتل رساند و سلسله تیموری را مخلوع و معدوم ساخت و در همان سال ۱۵۰۰ بر سریر سلطنت ماوراءالنهر نشست.

محمودخان شبیانی بزودی خوارزم یا سرزمین خیوه را که بهادشاهی تیموری خراسان «سلطان حسین بایقرا» تعلق داشت بمتصرفات ماوراءالنهر خود علاوه نمود. در سالهای ۱۵۰۰ - ۱۵۰۶ نیز شهر خیوه را که «حسین صوفی» حاکم آن شهر از آن دفاع می‌نمود محاصره کرد، پس از ده ماه محاصره آنرا تصرف کرد. پس از آن فتح و فیروزی نوبت خراسان یا سلطنت هرات فرارسید که با سرگه سلطان حسین بایقرا بدست فرزند ضعیف النفس او بدیع الزمان افتاده بود. بدیع الزمان آخرین پادشاه تیموری ایران می‌باشد. محمودخان شبیانی در سال ۱۵۰۶ - ۷ بلغ را محاصره

نمود و این شهر بزودی به وی تسلیم شد و حمله به خراسان آغاز گردید. هرات نیز که آخرین پایتخت تیموریان بود پس از سه روز بتاریخ ۲۷ مه ۱۵۰۷ بدست محمدخان افتاد. خان شیبانی نسبت باهالی با رعایت تمام شرایط انسانیت رفتار نمود. «بابر» و «تاریخ رشیدی» این شاه را بمثابة یکنفر ماجرا طلب نیمه وحشی بما معرفی می کنند ولی عملیات و کردار وی او را طور دیگری بمانشان می دهد. وی دارای روح و افکاری تابناک بوده و بعظمت نژاد و الاکهری خاندان خود معتقد و با اهمیت احیاء دولت چنگیزخانی معترف بوده است. باوقوف بسوابق تاریخی دودمان خودش سعی می نموده که «رنسانس» ادبی و فرهنگی ترک و ایرانی را که در سمرقند و هرات در زمان تیموریان ظاهر شده بود توسعه دهد و از تشویق و تحریض این نهضت ادبی و فرهنگی هیچ دریغ نمی نمود. «فرنان گرنار»^۱ می نویسد: «وی با اینکه یک اوزبک تام و تمام بود مع هذا مردی بود مفتون شعر و ادب و دارای کمال و دانش زبان فارسی و عربی را خوب می دانست و بزبان ترکی چکامه سرایی می کرد و با کمال گشاده دستی بشعراء و هنرمندان کمک می نمود»^۲.

آن سلسله دیگر چنگیزخانی یعنی خانهای جغتائی مغولستان (حوزه ایلی و تاشکند) در آن ایام تحت ریاست محمود خان بود که در تاشکند اقامت داشت و دیدیم که با کمک و معاونت وی «محمد شیبانی» بسطنت ارتقاء یافت. ولی چون محمد شیبانی بر اریکه سلطنت ماوراءالنهر نشست دیگر نتوانست قیمومت و ریاست خاندان جغتائی را تحمل نماید و به «خان محمود» حمله ور شد. خان محمود برادر خودش «احمد» را که فرمانفرمای «آق سو» و «اویغورستان» بود (۱۴۸۷ - ۱۵۰۳) بکمک و یاری طلبید ولی محمدخان شیبانی این دو خان رادر پیکار «آقشی» واقع در «فرغانه» در شمال شرقی «خوقند» و شمال غربی «اندیجان» منهزم نمود (۱۵۰۳). محمودخان و احمد هردو اسیر دست محمد خان شیبانی شدند. محمدخان با ادب و نزاکت با آنها رفتار نمود و بزودی آنها را آزاد کرد و گفت برای تشکر از خطای شما که باعث خوشبختی من گردید شهر «تاشکند» و

«صیرام» را نگاه خواهم داشت. از این گذشته دختر محمودخان را برای پسر خودش خواستگاری نمود. بدین ترتیب در اعقاب و اولاد خود حقوق هردو شعبه و شاخه سلسله چنگیزخانی یعنی شعبه جغتو و شعبه جوجی را داخل و توأم ساخت. در سنوات (۱۵۰۸ - ۱۵۰۹) محمودخان باز بدست محمدخان شیبانی افتاد و این بار او را در نزدیکی «خجند» بقتل رساند و گفت که مرد سیاسی یکبار می تواند عفو کند ولی مرد احمق کسی است که دوبار بتکرار جرم تن در دهد^۱.

محمد خان شیبانی صاحب ترکستان غربی و ماوراءالنهر و فرغانه و خراسان شده بود و تحت قیادت او امپراطوری اوزبک مهم ترین دولت آسیای مرکزی محسوب میشد که ناگهان مصادف شد با ایران.

ایران که قریب چهار قرن ونیم بسیاری از تسلطهای ترك و مغول را متحمل شده بود (۱۵۰۲ - ۱۵۵۵) توانست استقلال از دست رفته اش را باز یابد. سلسله ملی صفویه (۱۷۳۶ - ۱۵۰۲) پس از اینکه قبیله ترکمن «آق قوینلو» را از سریر سلطنت برداشت و خود بر تخت پادشاهی متمکن شد مصمم بود وحدت ایران را تکمیل کند و خراسان را از تحت تصرف و تسلط «اوزبکان» بدر آورد. باید در نظر آورد که در تمام شئون زندگی «صفویه» و «اوزبک» با یکدیگر مغایرت داشتند. صفویه ایرانی بودند اوزبکها مغولی و ترك. صفویه شیعی مذهب متعصبی بودند و اوزبکها سنی مذهبان متعصب. جنگ نژادی مثل بسیاری از موارد - حالت و صورت جنگ مذهبی یافت. محمدخان شیبانی بعنوان قهرمان تسنن و بعنوان فرزند چنگیزخان پیداشاهی صفوی اخطار و ابلاغ نمود که دست از کفر «شیعی» بردارد و بیاید خود را مطیع و منقاد وی بشناسد والا «اوزبک» تا آذربایجان بسراغ او خواهد آمد و با ضرب شمشیر او را از کفر بقبول مذهب حق وادار خواهد نمود. ضمناً با اشاره بمبدأ و اصل خاندان صفوی (آنها از خانواده مشایخ شیعی مذهب بودند) پادشاه اوزبک یک کشکول درویشی برای پادشاه صفوی فرستاد و پیغام داد که بهتر است همان پیشه و شغل آباء و اجداد خودش را ادامه دهد و سلطنت

را بنوه چنگیزخان واگذار نماید. شاه اسمعیل باین پیام محمدخان شیبانی که با جسارت و بی ادبی توأم بود جواب داد که « چون در حلقه درویشانم بالشکریان خودم بزیارت مرقد مطهر امام رضا به مشهد که در قلب خراسان واقع می باشد خواهم شتافت. هیچ دیوار و حصاری از پیشرفت من جلوگیری نخواهد نمود. »

پادشاه ایران گفته خود را بکار بست. محمدخان شیبانی درست در همین موقع دچار حمله قریزها از پشت سرشده بود که آنها هجوم آورده و محمد تیمور پسر او را سخت شکست داده بودند.^۱ از این تفرقه ای که در سپاهیان شیبانی پیش آمد شاه اسمعیل استفاده نمود و خراسان را مسخر کرد - همانطور که سوگند یاد کرده بود - وارد شهر مشهد شد. محمدخان شیبانی در مرو انتظار شاه اسمعیل صفوی را داشت و در نزدیکی همین شهر مرو بتاريخ ۲ دسامبر ۱۵۱۰ مغلوب و کشته شد. (سال ۹۱۶ هجری).^۲

این فتح در تمام مشرق زمین انعکاس عظیمی یافت. احیاء کننده استقلال ایران احیاء کننده عظمت ترک و مغول را کشت و وارث سلاطین بزرگ ساسانی نتیجه چنگیزخان را مقهور و مغلوب و مقتول کرد. این واقعه طلوع دوران تازه ای را بشارت داد و اعلام داشت که آن دوره نحسی که سیادت با صحرانوردان و بیابان گردان بود دیگر پایان یافته و پس از چند قرن هجوم و حمله و یورش و قتل و غارت که شهرنشینان تحمل نموده بودند اینک موقع فرارسیده که شهرنشین از بیابان گرد تقاص بگیرد و آبادانی برویرانی و مزارع بر مرغزاران خشک تسلط یابد. سنن قدیمی چنین اقتضا می نمود که پادشاه ایران (برای نمایاندن تقاص از دشمن

۱- این موقع مصادف بود با بحیوۀ توسعه قدرت « قریز - قزاق » ها، خان آنها موسوم به « قاسم » که در ۱۵۱۸ وفات یافت پادشاهی بسیار مقتدر و توانا بود. به تحقیقات بار تولد دردائرة المعارف اسلامی ذیل لغت قریز ص ۱۰۸۵ از مجلد ۲ ر. ک.

۲- پس از کشته شدن محمدخان شیبانی شاه اسماعیل صفوی از فرط خشم و غضب سه ضربت شمشیر به جسد بیجان او زد و روی بصوفیان خود نمود و گفت: « هر که سر مرا دارد از گوشت این دشمن بخورد. » خواجه محمود ساغرچی که در آن معرکه حاضر بوده گفته است که پس از فرمان شاه ازدهام صوفیان برای خوردن جسد شیکه خان بجائی رسید که جمعی تیغ ها کشیدند. و بجان یکدیگر افتادند و آن مرده بخاک و خون آغشته را مانند لاشخوران از یکدیگر می ربودند و می خوردند. نقل از « زندگانی شاه عباس اول » تألیف دوست گرامی استاد نصراله فلسفی، مجلد دوم ص ۱۲۵. (الحاق مترجم)

و جبران مافات) از سر خان شیبانی جامی ترتیب دهد و برای ارائه عظمت و قدرت خودش پوست سر او را پر از کاه کند و برای آن شاه دیگر مقتدر ترک سلطان عثمانی با یزید ثانی بفرستد.^۱

چنین پنداشتند که سلسله شیبانی مضمحل و سلطنت اوزبک منقرض شد. وارث تیموریان - بابر شاه - شاهنشاه آینده هند که از هنگام تبعید از ماوراءالنهر سلطنت مختصری در کابل ترتیب داده بود با قوایی که شاه اسمعیل صفوی با وقرض داد با شتاب عازم سمرقند گردید و در ماه اکتبر ۱۵۱۱ مانند پادشاهی مظفر و فیروز وارد سمرقند شد. پس از فتح سمرقند شهر بخارا دروازه‌های خود را به روی او باز کرد و اوزبک‌ها تا تاشکند عقب نشینی نمودند. سلطنت تیموریان در ماوراءالنهر باتکاء نیروی پادشاه ایران صورت گرفت و می‌توان گفت این نیز تقاصی بود که

۱- شاه اسماعیل فرمان داد پس از آنکه سرزانش جسد محمدرضا خان شیبانی را خوردند سرش را در طلا گرفتند و از آن قنچی ساختند و در آن شراپخواری می‌کرد. بامر شاه اسماعیل پوست سرش را پر از کاه کردند و برای سلطان با یزیدخان پادشاه عثمانی که بعزت اشتراکسذهب با محمد شاهبختخان شیبانی روابط دوستانه داشت فرستاد. یکی از شاعران متعلق درگاه چنانکه رسم متملقان فرومایه بوده خواهد بود این بیت را مناسب حال آن سرساعر شده گفت:

کاسه سر شد قدح از گردش دوران مرا دارد این دیر خراب آباد سرگردان مرا

یکدمت محمدرضا خان شیبانی را هم برای آقا رستم روز افزون حاکم مازندران فرستاد زیرا وقتی شاه اسماعیل او را باطاعت خویش خوانده و او در جواب پیغام داده بود که «تا دستم بدامن شیبکخان می‌رسد از کسی باک ندارم». فرستاده شاه روزی که آقا رستم در شهر ساری با ندیمان بمیکساری نشسته بود ناگهان از در درآمد و دست شیبک خان را در دامن او افکند و بدستور شاه گفت: «گفته بودی دست من است و دامن شیبکخان، اینکه دست او در دامن تست» رستم از این پیغام وحشت‌انگیز بیمار شد و در اندک زمانی در گذشت. شیبک خان در شصت و یک سالگی کشته شد. نقل از کتاب «زندگانی شاه عباس اول» تألیف دوست‌گرامی استاد نصراله فلسفی مجلد اول ص ۱۵۹.

سال بر تخت نشستن محمدرضا خان شیبانی را مولانا محمد بدخشی که در خدمت او می‌زیسته درین بیت آورده است:

بدخشی گرچه بی‌حد گفت تاریخ ولی تاریخ دوران تو خوشی گفت

و چون در سال ۱۱۹۰ کشته شد بنا بر این ده سال سلطنت کرده است. الحاق مترجم.

«لوسین بوا» در کتاب بسیار نفیس خودش موسوم «به‌اه‌پراطوری مغول» ص ۱۹۳ و ما بعد می‌نویسد که محمدرضا خان شیبانی را بچندین نام یاد کرده‌اند می‌خواند وی را محمد ابوالفتح شیبانی و دیگران محمد شیبانی و شیبانی‌خان و برخی شاهی بیک خان اوزبک و عده‌ای نیز وی را شیبک که شکل فاسد شده «شاهبخت» است یاد کرده‌اند. بهر حال پدر بزرگ او ابوالخیر او را «شاهبخت» نام داده بود. پدرش شاه بداق و مادرش «آق‌قزی‌بیگم» بوده است بعقیده وامبری که درباره آن خاندان اطلاعات گرانبهائی دارد تهمت‌های مورخین ایرانی و بابر شاه علیه او چندان صادق نیست. محمد شیبانی زبان فارسی و عربی و ترکی را بخوبی می‌دانسته و شخصاً هم بزبان ترکی شعر می‌گفته و تهمت بیسوادی او صادق نیست. کتابخانه بسیار جامعی همیشه همراه داشت و فضیلتی که پس از مرگ سلطان حسین باقرا بیکس و بی‌چیز شده بودند گرد او جمع شدند شاعر درباری او مولا بنائی بود. الحاق مترجم.

بطور اتم و اکمل ایران از تیموریان می کشید. ولی درست در همین حیص و بیص ها اشکالات و گرفتاریهای غیرمنتظری برای بابر شاه پدیدار شد. ایرانیان که او کمک آنها را خواسته و خود را تحت قیمومت و مطاوعت آنها قرار داده بود شیعه ، و اهالی بخارا و سمرقند سنیانی بسیار متعصب بودند. بابر شاه را سرزنش نمودند که چرا با «کفار» بیعت نموده و با آنها همداستان شده است و بدین سبب مردم سمرقند و بخارا از او جدا گشتند. تعصبات مذهبی مافوق علاقه و محبت بخاندان تیموری قرار گرفت. این کشمکش مذهبی باعث بازگشت اوزبکان شد. سردار ایرانی موسوم به امیر نجم ثانی باتفاق بابر شاه با آنها مصاف دادند و در پیکار بسیار سختی که در «گچدوان» در شمال بخارا روی داد (۱۲ دسامبر ۱۵۱۲) اوزبکان فاتح شدند. نجم ثانی کشته شد و بابر شاه بطور قطع از ماوراءالنهر صرف نظر نمود و به کابل بازگشت و پس از ۷ سال توقف در کابل رفت و هندوستان را مسخر نمود.

بدین ترتیب بخارا و سمرقند و تمامی ماوراءالنهر باز بدست اوزبک ها افتاد. رود آمویه سرحدی بین ایران صفویه و خانات اوزبک قرار گرفت همانطور که در قرون گذشته همان نهر خط سرحدی بین ایران ساسانی و قبایل هون قرار گرفته بود. خاندان شیبانی احیاء گردید و در تمام قرن شانزدهم (از ۱۵۰۰ تا ۱۵۹۹) بر ماوراءالنهر سلطنت نمود. اصولاً سمرقند پایتخت آنها محسوب میشد و بخارا غالباً جزء تیول و اقطاع افراد خاندان شاهی قرار داشت. قدرت اعضاء خاندان سلطنت کمتر از قدرت شخص سلطان نبود و گاه گاه نیز بخارا را جزء تیول و اقطاع ولیعهد قرار می دادند. در تاشکند نیز عده ای از خاندان محلی شیبانی اقامت داشتند. این شیبانیان مغولی نسب که از لحاظ زبان و فرهنگ ترك شده بودند دسته دسته و مانند خاندان تیموری جوخه جوخه گردیدند. با این تفاوت که بین شیبانیان مختصر حس وحدتی در برابر دشمن خارجی وجود داشت.

در زمان خانی و ریاست «قشونچی»^۱ (کوچکونچی) (۱۵۱۰-۱۵۳۰) عم محمدخان شیبانی، اوزبک ها یک قسمت از خراسان را با شهر مشهد و استرآباد از

دست ایرانیان بدر آوردند و تصرف کردند (۱۵۲۵ - ۱۵۲۸) پادشاه ایران شاه طهماسب صفوی (۱۵۲۴-۱۵۷۶) (تولد ۹۲۰ فوت ۹۸۴) آن سرزمین را پس از فتحی که در نزدیکی تربت شیخ جام بتاريخ ۲۶ سپتامبر ۱۵۲۸ (در زورآباد الحاق مترجم) نصیبش گردید پس گرفت. بابر شاه تیموری که از سنه ۱۵۲۶ سلطان هند شده بود خواست از شکستی که نصیب اوزبکها شده استفاده کند و ماوراءالنهر را از جنگ آنها بدر آورد. همایون پسر بابر شاه رفت و «حصار» را که در شمال «آمویه» واقع است با کمک و مساعدت شاه طهماسب تصرف نمود ولی مجبور شد بزودی آن را تخلیه نماید زیرا شاه طهماسب ناچار شد این میدان جنگ را ترك گوید و بسوی مغرب برای مبارزه با عثمانیان بشتابد (۱۵۲۹) «قوشونچی» (کوچکونچی) در همان سال وفاتش (۱۵۲۹-۳۰) (۹۲۶ هـ) ایرانیان و تیموریان را بجنوب «آمویه» عقب راند. عبيدالله خان (۱۵۳۳-۱۵۳۹) برادر زاده محمدخان شیبانی و قوشونچی (کوچکونچی) در برابر پادشاه ایران شاه اسماعیل ثانی ایستادگی نمود و توفیق نصیبش شد (۹۴۶ هـ)، عبدالله ثانی که شایسته ترین پادشاه خاندان شیبانی پس از محمد خان شیبانی میباشد تمام ممالک و سرزمینهای متعلق باین خاندان متفرق و پراکنده را مجتمع نمود و همه را گرد هم آورد؛ بدین ترتیب عبدالله خان ثانی صاحب بخارا (در سال ۱۵۵۷) و سمرقند (در سال ۱۵۷۸) و تاشکند در سال (۱۵۸۲) گردید. از سال ۱۵۶۰ تا سال ۱۵۸۳ بنام پدر خودش اسکندر سلطنت می کرد ولی از سال ۱۵۸۳ تا ۱۵۹۸ دیگر بالاستقلال بسلطنت پرداخت. برای اینکه ماوراءالنهر از شر حملات و تهاجمات قرقیز - قزاقها ایمن بماند در بهار آن سال ۱۵۸۲ لشکرکشی ای در مرغزاران «اردوی کوچک» تا جبال «الغ تاق» بین «ساری سو» و «تورگای» نمود. یک لشکرکشی دیگری نیز در «کاشغر» کرد و در جریان این امر سرزمین کاشغر و یارقند را ویران نمود. بطور موقت نیز خراسان را از ایران منتزع کرد و هرات را پس از نه ماه محاصره اشغال نمود. مشهد که شهر مقدس شیعیان است و شاه عباس جوان نتوانست آنرا نجات دهد

اوزبکان سنی مذهب متعصب آنرا با کمال دقت غارت کرده و عده بسیاری از اهالی را کشتند از این گذشته شهرهای نیشابور و سبزوار و اسفراین و طبرس و بطور کلی تمام مراکز مهم خراسان از هرات گرفته تا استرآباد از طرف عبدالله مسخر شد. شهر بلخ را عبدالله خان از سال ۱۰۸۲ تبدیل نموده بود بیک نوع اقامتگاهی برای نیابت سلطنت و پسرش موسوم به «عبدالمؤمن» در آن نیابت سلطنت می کرد. (عبدالله خان ثانی در سال ۹۴۰ هجری قمری بدینا آمد و در اواخر سال ۱۰۰۶ وفات یافت. الحاق مترجم) ولی در سنوات آخر حیات اقبال از او روی برتافت. در سال ۱۰۷۹ شاه عباس کبیر پادشاه ایران نزدیکی هرات پیکار عظیمی با اوزبک ها نمود و فیروزی بزرگی نصیب وی گردید که در نتیجه آن خراسان از تحت تسلط اوزبکان بدرآمد. عبدالمؤمن پسر عبدالله ثانی علیه پدر خود عصیان نمود و قریقزاقان از این کشمکش استفاده نمودند و ناحیه تاشکند را غارت کردند. عبدالله خان ثانی پس از مشاهده زوال اقبال خود و فرو ریختن آنچه بنا کرده بود در ابتدای سال ۱۰۹۸ وفات یافت. پس از فوت وی پسرش عبدالمؤمن بر مسند سلطنت نشست ولی پس از شش ماه مردم او را کشتند و بدین ترتیب خاندان شیانی منقرض گردید.^۱

۱- عبدالمؤمن پسر عبدالله ثانی است. عبدالله ثانی در سال ۹۴۰ در «افرنکت» بدینا آمد و یکی از بهترین سلاطین اوزبک است. پدر او اسکندر بنابر روایت مورخین مردی خشن و بی معرفت بوده ولی جملگی از لیاقت و شایستگی و درایت او سخن می رانند. از ۱۸ سالگی وارد نبرد با دشمنان داخلی و خارجی شد و با اینکه گاه بگاه مغلوب میشد معهذاً هیچوقت از این شکست ها دچار ناامیدی و یأس نمی گردید. بتدریج مالک بلخ و سمرقند و تاشکند و فرغانه و بدخشان و خوارزم و کیلان شد. تشکیلات اداری تازه ای بمملکت داد و وضع پولی را اصلاح نمود و بسیاری از مؤسسات عام المنفعه بنیاد نهاد و پل و کاروانسرا و آب انبار و کاریز دائر نمود و نام نیکی در تمام آسیای مرکزی از خود نهاد. عبدالله در اواخر سال ۱۰۰۶ وفات یافت. متأسفانه یگانه پسر او امیر عبدالمؤمن طاعی شد و با پدر خود به پیکار پرداخت و در همان ایامی که پسر وی بر او شورید قبائلی به تاشکند حمله ور شدند و دوران آخر زندگی او را آشفته ساختند. عبدالمؤمن در ابتدا حکومت بلخ را داشت ولی در صدد برآمد که تاج و تخت را از پدر بگیرد و خود به اورنگ پادشاهی بنشیند. طبقه روحانیون مداخلاتی نمودند تا از جنگ خانگی جلوگیری شود. عبدالمؤمن بنابر کتاب مجمع الفصحاء طبع شعری داشته این بیت بنام وی در آن کتاب ثبت است:

منم کز ضرب تیغم بیشه خالی از غضنفر شد زبازی فلک ای دوستان دشمن مظفر شد.

لطف این شعر در این است که لشکریان پدر وی تحت فرماندهی مظفر حسین بودند و همانها در نبرد ظفر یافتند. در همین کتاب مجمع الفصحاء نوشته شده است که وقتی که مظفر حسین میرزا مصمم بقتل اوشد عبدالمؤمن این بیت را مرتجلاً گفت:

ناجوانمردی که بی جرم در این سن می کشد کافری دان کان ز راه کینه مؤمن می کشد.

این سلسله کمی کمتر از یک قرن در ماوراءالنهر سلطنت کرد و در این مدت توانست تسلط و فرمانروائی خاندان چنگیزخانی را در سمرقند و بخارا برقرار سازد. ولی هروقت تصور می کردند در ایران زمین - خراسان - جای پای استواری یافته اند (زمان سلطنت محمد شیبانی و عبدالله خان ثانی) درست در همان وقت پادشاهان ایران میآمدند و آنها را از ایران بیرون میراندند. در آن ساعتی که امپراطوریهها ساخته و پرداخته میشد روزگار چنان خواست که طبق اصول و مبانی نژادی ایران بایرانیان تعلق بگیرد و ترکستان بترکان برسد.

خانات بخارا تحت ریاست «استراخانیان» (هشترخانیان)^۱

و «منگیت‌ها»

خانات اوزبک در ماوراءالنهر بدست خاندان دیگری انتقال یافت که عبارتست از خاندان «جانی» یا «آستراخانی» (هشترخانی) وقتی که روسها در سال ۱۵۵۴ خانات «آستراخان» (هشترخان) را بروسیه منضم نمودند شاهزاده‌ای از سلسله و خاندان چنگیزخانیان آستراخان (هشترخانی) (از خانواده آورده و اوروس‌خان) بنام «یارمحمد» و پسر او «جان» فرار کردند و به بخارا نزد خان شیبانی «اسکندر» پناه بردند (۱۵۶۰-۱۵۸۳). اسکندر خان دختر خود را بزوجیت به «جان» داد چون اولاد ذکوری دیگر در خاندان شیبانی وجود نداشت و باکشته شدن «عبدالمؤمن» در سال (۱۵۹۹) اولاد ذکور آنها از بین رفت تاج و تخت بخارا طبق رسوم معموله نصیب «باقی محمد» پسر «جان» شد که مادر او وارث خاندان شیبانی بود.

سلسله «آستراخانی» (هشترخانی) از سال ۱۵۹۹ میلادی تا سال ۱۷۸۵ در ماوراءالنهر سلطنت کرد و بخارا پایتخت آنها بود. از این گذشته فرغانه را تا سال ۱۷۰۰ تحت تصرف داشتند و در این سال یک خانات مستقلی در «خوقند» تشکیل شد و بلخ تیول ولیعهد محسوب میشد تا اینکه نادرشاه افشار پادشاه ایران

۱- مورخین ماجملگی «آستراخان» را «هشترخان» و آن خاندان را «هشترخانی» می‌نویسند.
الحاق مترجم

در ژوئیه ۱۷۴۰ آن شهر را تصرف نمود. بتاريخ ۲۲ سپتامبر ۱۷۴۰ نادرشاه که از برکت توپخانه خود بر اوزبک‌ها غالب شده بود مقابل بخارا ظاهر شد. خان استراخانی (هشترخانی) موسوم به «ابوالفیض» (از سال ۱۷۰۰ تا ۱۷۴۷ سلطنت نمود) مطیع و منقاد نادرشاه شد و آمویه را سرحدجنوبی بخارا شناخت. بدین ترتیب ابوالفیض امیری شد دست نشانده و مطیع نادرشاه.

بین قبایل مغول که در آغاز قرن شانزدهم میلادی با محمدخان شیبانی شریک و همکار شده بودند قبیله‌ای بود موسوم به «نوقای» یا «منگیت» - مسقط‌الرأس آنها مرغزاران واقع بین مصب «ولگا» و شط «اورال» بود و در آن چمنزاران زندگی می‌کردند. در دوران شیبانیان قبیله «منگیت» یا «نوقای» نفوذی روز افزون در بخارا یافتند بطوریکه رؤساء آنها در نیمه دوم قرن هجدهم «کدخدا» و همه کاره دربار محسوب میشدند. در زمان سلطنت آخرین خان سلسله استراخانی (هشترخانی) «ابوالغازی» (۱۷۵۸-۱۷۸۵) رئیس «منگیت» ها موسوم به «معصوم شاه مراد» که ضمناً دختر «ابوالغازی» را بزوجیت خود داشت پادشاه واقعی آن خاندان شده بود. «معصوم شاه» بالاخره بر تخت سلطنت نشست و رسماً پادشاه شد (۱۷۸۵-۱۸۰۰). و کوشش نمود که بر وسعت کشور خود بیفزاید و بطرف جنوب رودجیحون بسوی مرو و بلخ برود و آن جاها را از تحت تسلط پادشاه افغانستان «تیمور شاه درانی» بدرآورد^۱ امانتوانست بلخ را بخانات بخارا ملحق سازد مگر در سال ۱۸۲۶ ولی افغانان آن شهر را پس گرفتند و از سال ۱۸۴۱ دیگر بآنها بطور قطع تعلق یافت. ولی مرو برخلاف بلخ جزء خانات بخارا باقی ماند.

سلسله «منگیت» در بخارا از سال ۱۷۸۵ تا ۱۹۲۰ سلطنت کرد. در سال ۱۸۶۶ خود را تحت‌الحمایه روس شناختند. در سنه ۱۹۲۰ آخرین اولاد چنگیزخان را «سویت» (شوروی) ها از تخت و تاج محروم ساختند.

خانات خیوه

دیدیم که کشور گشای اوزبک «محمدخان شیبانی» در سال ۱۵۰۰-۱۵۰۶

۱- تیمور شاه دومین پادشاه افغانستان از سلسله درانی است (۱۷۹۳-۱۷۷۳) وی پسر و جانشین سلطان احمدخان درانی می‌باشد.

خوارزم یاسرزمین خیوه رامانند ماوراءالنهر تصرف نمود. پس از وفات «محمدشیبانی» که در میدان جنگ مرد (دسامبر ۱۰۱۰) و هنگامی که ایرانیان غالب و فاتح ماوراءالنهر و خوارزم را تصرف نمودند (۱۰۱۱-۱۰۱۲) اهالی «اورگنج» و «خیوه» که شیانی بسیار متعصب بودند علیه مذهب شیعه سرداران ایرانی قیام نمودند و آنها را بیرون راندند. رئیس یکی از شعب و شاخه‌های خاندان شیانی موسوم به «البرز» (ایلبارس) که ریاست آن قیام‌کنندگان و طاغیان را بر عهده گرفته بود در محاذات خانات بخارا یک خانات مستقل دیگری ایجاد نمود.^۱

خاندان شیبانی در خوارزم از سنه ۱۰۱۲ تا ۱۹۲۰ سلطنت نموده پس از مؤسس آن «البرز» (۱۰۲۰-۱۰۱۲) نام «حاجی محمد» را باید ذکر کنیم (۱۰۵۸-۱۰۶۰) که در زمان سلطنت او خان بخارا «عبدالله ثانی» برای مدت قلیلی خوارزم را تصرف نمود (۱۰۹۴-۱۰۹۶) در زمان سلطنت «عرب محمد» یک فوج هزار نفری روس که عازم «اورگنج» بود بطور کلی قلع و قمع شد. در حدود ۱۶۱۳ خوارزم دوچار هجوم و حمله «کلموک (قلموق)» ها شد که آمدند و هرچه توانستند غارت کردند و بردند. در اواسط سلطنت «عرب محمد» شاخه دست چپ رودخانه آمویه خشک شد و بدین جهت «اورگنج» را رها کردند و پایتخت خود را در «خیوه» قرار دادند.

مشهورترین خان‌های خیوه همان «ابوالغازی بهادر» است (۱۰۶۳-۱۰۶۵) وی یکی از بزرگ‌ترین مورخین زبان ترکی جغتائی و مؤلف کتاب «شجره ترک» میباشد که برای دانستن تاریخ چنگیزخان و اولاد و احفاد او مخصوصاً شاخه جوجی که مؤلف خود بدان تعلق داشته منبعی بسیار گرانبها است.^۲ بعنوان خان و پادشاه هجوم و حمله «کلموک کوشو» را که برای غارت شهر «کاث» جلو آمده بودند راند و رئیس آنها موسوم به «کندلونگک اویشا»^۳ را غافلگیر و مغلوب و مجروح کرد. بعداً باز تجاوزی از طرف «کلموک تورقوت» بعمل آمد و منظورشان غارت کردن

۱- ابوالغازی- ترجمه «دمزون» ص ۱۹۴-۲۲ بار تولد ذیل لغت خوارزم در دائرة المعارف اسلامی ص ۹۶۳ رجوع کنید.

۲- ابوالغازی- ترجمه بارون دمزون ص ۳۳۸-۳۵۸ بکتاب بووا بتام «مغولان» ص ۳۴۷ رجوع کنید.

اطراف «هزاراسب»^۱ بود. «ابوالغازی بهادر» نیز بجنگ خان بخارا «عبدالعزیز» رفت و آن در سنه ۱۶۶۱ بود و منظور غارت نمودن حول و حوش همان شهر بود و بس. خان خیوه «البرز» (ایلبارس) ثانی، سفرائی را که از طرف نادرشاه پادشاه ایران نزد وی آمده بودند همه را کشت و این کار باعث شد که آتش خشم و غضب نادر مشتعل شود. در اکتبر ۱۷۴۰ نادرشاه عازم خوارزم شد و قلعه «خنگاه»^۲ را که در آن «البرز» خان خیوه پنهان شده بود گشود و در ماه نوامبر خیوه را تصرف کرد. نادرشاه در این جا آن رأفتی را که در بخارا نشان داده بود اعمال نکرد و چون «البرز» (ایلبارس) با قتل سفراء وی باو توهین نموده بود دستور قتل «البرز» (ایلبارس) را صادر نمود. از سنه ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۷ یعنی سال قتل نادرشاه، خان های خیوه صرفاً از دست نشاندگان و مطاوعین ایران محسوب میشدند.

در سال ۱۸۷۳ خان خیوه موسوم به «سید محمد رحیم خان» خود را تحت الحمايه روس شناخت و در سال ۱۹۲۰ آخرین خان چنگیزخانی خیوه موسوم به «سید عبدالله خان» را دولت سویت (شوروی) از تخت و تاج محروم نمود.^۳

خانات خوقند

قبلاً دیدیم که فرغانه در زمان سلطنت شیبانیان و نخستین خانهای «آستاراخانی (هشترخانی)» جزء قسمتی بود از ماوراءالنهر در زمان سلطنت خانات «آستاراخانی (هشترخانی)» تابعیت آنها فقط صوری و اسمی بود بی مسمی. قسمت اعظم فرغانه در تحت قدرت و تسلط «قرقیز-قزاق» ها جای گرفته بود و مقامات محلی یعنی «خواجه» هائی که در «چدک» و شمال سیحون سکونت داشتند دارای هیچ اختیاری نبودند. در حدود ۱۷۱۰ یکی از افراد خاندان شیبانی موسوم به «شاهرخ» که از اولاد «ابوالخیر» بود قدرت صوری و مادی و مقام این «خواجه» ها را زائل نمود و در فرغانه یک «خانات» اوزبک مستقلی تأسیس نمود که خوقند پایتخت آن شد (در حدود ۱۸۷۶-۱۷۱۰).^۴

۱- Khanqāh - بکتاب «کوران» موسوم به «آسیای مرکزی در قرون هفدهم و هجدهم» ص ۳۶-۳۷ رجوع کنید.
 ۲- به تحقیقات بارتولد ذیل لغت فرغانه در دائرة المعارف اسلامی مجلد ۲ ص ۷۰ ر.ک. هم چنین ذیل کلمه خوقند در دائرة المعارف اسلامی ر.ک. بکتاب Nalivkine ترجمه Dozon بنام تاریخ خانات خوقند چاپ ۱۸۸۹ ر.ک.
 ۳- به تحقیقات بارتولد ذیل لغت فرغانه در دائرة المعارف اسلامی مجلد ۲ ص ۷۰ ر.ک. هم چنین ذیل کلمه خوقند در دائرة المعارف اسلامی ر.ک. بکتاب Nalivkine ترجمه Dozon بنام تاریخ خانات خوقند چاپ ۱۸۸۹ ر.ک.

خان خوقند موسوم به «اردانا» یا «اردنه» در سال ۱۷۸۵ مجبور شد خود را مطیع و منقاد چین بشناسد زیرا عساکرچینی بسرحدات او رسیده بودند (به صفحات بعد این کتاب رجوع فرمائید) او سعی نمود با پادشاه افغانستان سلطان احمدخان درانی علیه چینیان ائتلافی کند ولی مقاومتی که بین خوقند و تاشکند از طرف درانی ها بعمل آمد (در سال ۱۷۶۳) نتیجه ای عاید ننمود.

بین سال ۱۸۰۰ و ۱۸۰۹ خان خوقند «علم» وسعت کشور خود را مضاعف نمود زیرا تاشکند را تصرف کرد. محمد عمر برادر و جانشین «علم خان» نیز شهر ترکستان را در حدود ۱۸۱۴ تصرف نمود (سلطنت وی در حدود ۱۸۰۹ تا ۱۸۲۲ بوده است). در زمان پسر محمد خان موسوم به «محمدعلی» یا «مدلی» که بجای پدر بسلطنت رسید «قرقیز-قزاق» های اردوی بزرگ بین شهر ترکستان و سواحل جنوبی دریاچه «بالخاش» خود را تابع خانات «خوقند» شناختند و بدین ترتیب خانات خوقند باوج عظمت و قدرت خود رسیدند. ولی کمی بعد در سال ۱۸۶۵ خانات بخارا تاشکند را بازگرفتند. در ماه ژوئن همان سال ۱۸۶۵ روس ها آمدند و تاشکند را از تحت تصرف خانات بخارائی در آوردند. در سنه ۱۸۷۶ خانات خوقند بروسیه ضمیمه شد.

شیبانیان در سیبری

یک خانات ترك و مغولی که روساء آنها از خاندان چنگیزخانی نبودند و تعلق به «تایبوقایگی» داشتند در سیبری غربی در قرن پانزدهم تأسیس شده بود. محل این خانات در سرزمینی واقع در «ایرتیش» میانه در جنوب شرقی «توبولسک» امروزی بود. چنگیزخانیاں یعنی خاندان شیبانی که در جنوب جبال «اورال» و طرف منابع نهر «توبول» صحرانوردی می کردند آمدند و تمام آن خانات را در مشرق نهر «توبول» تصرف کردند. قبلا دیدیم که رئیس خاندان شیبانی «ابوالخیر» در همین ناحیه نهر «تورا» که از طرف چپ به «توبول» می ریزد در سال ۱۴۲۸ رسماً بخانی اعلام شد. در حدود سال ۱۴۸۰ یک شاهزاده دیگر خاندان شیبانی که

تعلق بشعبه کهنتر آن خاندان داشت موسوم به «ایبک» (وفات در سال ۱۴۹۳) بطور قطع نهر «تیومن»^۱ را که واقع در ملتقای نهر «تورا» و «توبول» بود از دست خانهای «سیبیر»^۲ در آورد. (لغت شهر واقعاً در این جا صدق نمی کند و منظور پایگاه و محل اجتماع آن مردم است)، باز قبلاً دیدیم که همین ایبک خان بود که در سال ۱۴۸۱ خان اردوی زرین موسوم به «احمد» را غافلگیر کرد و کشت. «قوچوم» نوّه همین «ایبک خان» (۱۵۰۶-۱۵۹۸) با «یادگار» خان سیبیر (سیبیریه) بجنگ پرداخت و «یادگار» از «ایوان مخوف» تزار روس در سال ۱۵۰۶ کمک خواست. با این احوال «یادگار» بین سال ۱۵۶۳ و ۱۵۶۹ از «قوچوم» شکست خورد و کشته شد و «قوچوم» تنها مالک و یگانه صاحب خانات «سیبیر» ماند. برای اینکه سلطنت و سیادت او براساس محکمی استوار باشد نسبت به «تزار» روس رسماً اظهار اطاعت و انقیاد نمود اما چون برخانات تسلط کامل یافت برای تصرف تحت‌الحماکیهای روس در «اوستیاک»^۳ با روس ها در افتاد و باستحکاماتی که سردار روسی «استروگونوف»^۴ ساخته بود حمله ور شد. از این گذشته «قوچوم» با شدت وحدت بترویج و اشاعه مذهب اسلام در سیبیریه اقدام کرد.

«ایوان مخوف» رئیس قزاق ها موسوم به «یرماق تیموفویچ»^۵ را در سال ۱۵۷۹ مأمور سرکوبی او نمود. «قوچوم» نیز تمام قوای جنگی و عساکر ترك و مغول محلی «وتیاک و وگول» را تحت فرماندهی برادر زاده خودش محمدقلی قرار داد و آنها هم یک رشته استحکامات در ملتقای نهر «توبول» در کنار جبال «چوواش» برپا کردند تا از اراضی مجاور سیبیریه و سرحدات سرزمین خودشان دفاع کنند. ولی در سال ۱۵۸۱ روس ها از برکت تفنگهای فتیله ای که داشتند مواضع آنها را از دستشان در آوردند و «سیبیر» را تصرف نمودند و «قوچوم» مجبور بفرار شد. با این احوال و اوضاع «قوچوم» سالخورده بجنگهای غیر منظم و حملات تند و نابهنگام با شدت ادامه داد. در سنه ۱۵۸۴ رئیس قزاقها همان «یرماق» را در یکی از جزائر کوچک نهر «ایرتیش» غافلگیر نمود و «یرماق» در حین فرار در

همان نهر افتاد و غرق شد و همکاران و همراهانش بقتل رسیدند و «قوچوم» بار دیگر «سیبیر» را تصرف کرد.

برای اینکه آن حدود را باز تصرف نمایند روس‌ها مجبور شدند که قدم به قدم با طرفداران و عساکر «قوچوم» بجنگند و همانطور که جلو می‌رفتند ناچار میشدند که پایگاه‌های نظامی تأسیس نمایند. در سال ۱۵۸۶ یک پایگاه نظامی در «تیومن»^۱ و در سال ۱۵۸۷ یک پایگاه نظامی دیگر در «توبولسک»^۲ ایجاد نمودند. «قوچوم» در کنار نهر «اوبی»^۳ در تاریخ ۲۰ اوت ۱۵۹۸ برای آخرین بار مغلوب شد و نزد «نوقای»^۴ ها رفت و در سال ۱۶۰۰ او را کشتند، ثبات قدم و پایداری و استقامت او آخرین شعاعی از فخر و بزرگی را بر تاریخ چنگیزخانیان نواحی شمالی افکند و این را همان آخرین پرتو حیات آنها باید محسوب نمود.^۵

۳- آخرین شاهزادگان جغتائی

پس از امیر تیمور باز مغولستان سر از خاک بلند کرد

ویس خان و ویسن بوقا

قبلاً دیدیم که خانات جغتائی- که مورخین ترك و ایران آنرا خانات مغولستان می‌نامند- پس از اینکه در دوره امیر تیمور دچار خسوف کاملی شد در قرن پانزدهم بطور غیر منتظری احیاء شد و تجلی نمود.^۶ بخاطر داریم که این خانات عبارت بود از مغولستان واقعی یعنی منطقه «ایسی گل» و اطراف «توقماق» و «قراقول» و حوضه نهر «ایلی» و شعبات این نهر و «تکس» و حوضه «قونقر» و «قره‌تل» و اطراف «ابی‌نور» و «مناس»، از این گذشته تمام اویغورستان یعنی ناحیه «کوچا» و «قراشهر» و «تورفان» و «قراخوجا» نیز مشمول همان «یورت» بود. بر آنچه قبلاً گفتیم باید کاشغر و «آلتی‌شهر» و شهرهای کاشغر و یارقند و ختن را

۴- بکتاب هووارث مجلد ۲ ص ۹۸۲ رجوع کنید

۱- Tioumen ۲- Tobolsk ۳- Obi

بارتولد ذیل لغت «قوچوم‌خان» در دائرة المعارف اسلامی مجلد ۲ ص ۱۱۵۶. و بکتاب Courant بنام «آسیای مرکزی در قرون هفدهم و هیجدهم» ص ۳۸ و مابعد، بکتاب ابوالغازی ترجمه دمژون ص ۱۷۷ و بکتاب عبدالکریم بخاری ترجمه شفر بنام تاریخ آسیای مرکزی ص ۳۰۳ رجوع کنید. ۵- به صفحه ۷۶۷ همین کتاب رجوع فرمائید.

فصل : آخرین شاهزادگان تیموری.

ییزائیم. ختن خود را مطیع و تابع خانهای جغتائی قرار داده بود و میراث و ملک طلق امراء دوقلات (دوغلالت) محسوب میشد که آنها نیز مانند جغتائیان از اولاد و احفاد مستقیم چنگیزخانین و از نژاد مغول بودند و عملاً هم در تمام آن نواحی مانند جغتائیان صاحب قدرت و شوکت بودند.

بسیاری از این خانهای جغتائی در قرن پانزدهم دارای شخصیت بارز و جالب توجهی بوده‌اند و از خلال روایات و منقولات تاریخ رشیدی به شخصیت آنها پی می‌بریم. من جمله ویس‌خان است (۱۴۱۸-۱۴۲۸) که وی برای تأمین آب بحیره «تورفان» یا «قره‌خوجا» اقداماتی بعمل آورده بود. ویس‌خان که بمذهب اسلام تعصب بسیاری نشان می‌داد علیه قبایل «اویرات» یا «کلموک» (قلموق) یعنی مغولان غربی که «کافر» و «بی‌دین» بودند جنگ کرد و بدست رئیس آنها «اسن» تاجی (به چینی یه - سین^۲) که پسر «توقون‌خان» بود اسیر شد. خانهای «اویرات» با اینکه از مغولان خالص بودند معهذا از نژاد چنگیزخانین نبودند و بنابر روایت همان تاریخ رشیدی «اسن» با ویس‌خان با کمال احترام رفتار نمود و بلافاصله او را آزاد کرد.^۳ در جنگ دومی که باز منتهی به شکست «ویس‌خان» در منطقه «ایلی» شد اسب «ویس‌خان» کشته شد و دست نشاندۀ او سعیدعلی (سیدعلی) رئیس خاندان «دوقلات» (دوغلالت) و صاحب کاشغر فداکاری نمود و اسب خودش را به «ویس‌خان» داد و خود او هم بعداً از دست دشمنان رهائی یافت.^۴ در سومین تلاقی‌ای که روی داد در نزدیکی «تورفان» باز «ویس‌خان» از «اویرات» ها شکست خورد و بدست آنها اسیر شد. این بار برای استخلاص مجبور شد خواهر خودش را داخل خاندان «اسن تاجی» بکند. چنانکه قدری بالاتر در ماوراءالنهر دیدیم تمامی روماء قبایل و ایلات فرعی کوشش داشتند با شاهزاده

۳- تاریخ رشیدی ص ۶۵. مؤلف می‌نویسد که این

Ye-sien - ۲

۱- تاریخ رشیدی ص ۶۷.

پیکار در محلی موسوم به «منگ‌لاک» روی داد. ۴- تاریخ رشیدی در صفحه ۶۵ می‌نویسد که این جنگ در «قبا» که واقع در نقاط بسیار دور سرحد مغولستان در مجاورت نهر «آیلا» روی داد. بنابر تحقیقات مینورسکی در حواشی کتاب حدودالعالم این نهر «آیلا» همان «ایلی» هم می‌باشد. ۵ - Seiyid Ali ۶- بنابر تاریخ رشیدی ص ۶۵-۶۶

سعیدعلی پسر سعید احمد میرزا و نوۀ خداداد معروف بود. بهمین کتاب بصفحات قبل رجوع کنید.

خانمهای چنگیزخانی ازدواج نمایند و اولاد و احفاد آنها بخاندان چنگیزخانی اتصال یابند.

پس از مرگ ویس خان (۱۴۲۹) دویسر او یونس و «ایسن بوقا»ی ثانی بر سرتاج و تخت پدری بمحاربه پرداختند و باید گفت که طرفداران هریک از این دو جوان بنام رئیس خودشان بمخاصمه روی نهادند. یونس که پسر ارشد بود در آن هنگام طفلی سیزده ساله بود. در این جنگ و جدال فتح نصیب برادر کهنتر «اسن بوقای» ثانی (یعنی طرفداران او) شد و یونس خان فرار کرد و بسمرقند رفت و پناه به «الغ بیگ» تیموری برد.^۱

«اسن بوقای» ثانی با اینکه هنوز در سنین کودکی بود معهذرا بر تمام مغولستان سلطنت می کرد (۱۴۲۹-۱۴۶۲). اسیر دو قلات (دو غلات) سعید علی (سید علی^۲) که برای نیل او بمقام پادشاهی به وی همه گونه کمک کرده بود البته نفوذ بسیار سرشاری بدست آورد. در این دوران دو قلات (دو غلات) ها تحت سیادت خان جغتائی صاحب «آق سو» و «بای» و «کوچا» بودند ولی برای مدت کوتاهی کاشغر از آنها منتزع شد و در تحت تسلط تیموریان ماوراءالنهر و خراسان یعنی شاهرخ و پسر او «الغ بیگ» قرار گرفت.^۳ در حدود سالهای ۱۴۳۳ و ۱۴۳۴ سعید احمد توانست کاشغر را از تحت تصرف عمال الغ بیگ بدر آورد.^۴ تاریخ رشیدی حسن اداره سعید احمد خان را در کاشغر و توجهی که نسبت باوضاع کشت و زرع و پرورش اغنام و احشام معمول می داشتند مورد ستایش قرار می دهد.

دیدیم که اسن بوقای ثانی با ابوسعید پادشاه تیموری در ماوراءالنهر جنگ کرد و در سال ۱۴۵۱ لشکر کشید و به صیرام رفت تا شهر ترکستان و تاشکند را در سرحدات شمالی دولت تیموری غارت کند. ابوسعید بمقابلۀ وی آمد و تا حدود «تلاس» او را تعقیب نمود.^۵ چون اسن بوقا باز بدولت تیموری حمله ور شد این بار بطرف «اندیجان» در فرغانه توجه نمود ابوسعید مصمم شد که قوای خاندان جغتائی

۱- الغ بیگ و شاهرخ با کمال محبت و خوشروئی او را پذیرفتند و مقدمش را گرامی داشتند. در این باره نیز به تاریخ

رشیدی ص ۷۴ و ۷۸ رجوع کنید. ۲- در حدود ۱۴۵۷-۵۸ وفات یافت. ۳- تاریخ رشیدی ص ۷۵.

۴- همان کتاب ص ۷۶. ۵- تاریخ رشیدی ص ۷۹-۸۰.

را تقسیم و از یکدیگر جدا سازد. یونس خان برادر ارشد «اسن بوقای» ثانی را که بشیراز تبعید شده بود از ایران احضار نمود و قوای خود را در اختیار او گذاشت و او را بسرکوبی برادر خودش مأمور کرد. یونس بدین ترتیب و با این کمک خود را پادشاه قسمت غربی مغولستان اعلام نمود (ناحیه ایللی) و «اسن بوقا» نیز صاحب ایالات شرقی یعنی «آق سو» و «یلدوز» و «اویغورستان» ماند (۱۴۵۶)، کمی بعد یونس در صدد برآمد که کاشغر را تصرف نماید. صاحب کاشغر «امیر سعید» (سید) علی دوقلاتی (دوغلای) «اسن بوقا» را بکمک طلبید و او نیز از «یلدوز» بیاری اوشتاقت و عساکر خود را با قوای «سعید علی» توأم ساخت و هر دو بجنگ «یونس» رفتند و «یونس» به «خانه سالار» (خان سالار) واقع در شمال شرقی کاشغر بر سر راه «آق سو» گریخت^۱ چون همه «یونس خان» را ترك نمودند و باموراءالنهر نزد «ابوسعید» رفت و با کمک او توانست بامور خود در ناحیه «ایللی» و «ایسی گل» سرو صورتی بدهد.

اسن- بوقا صاحب و مالک یگانه «آق سو» و «یلدوز» و «مغولستان» ماند و در سال ۱۴۶۲ وفات یافت. پسر او دوست محمد که جوانی بی تجربه بود (در آن وقت جوانی ۱۷ ساله بود) طبقه علماء و روحانیون را در نتیجه ارتکاب مناهی از خود رنجاند و چون بتاراج و غارت کاشغر نیز پرداخت خاندان مقتدر و توانای دوقلات (دوغلای) را نیز از خود مکدر و آزرده خاطر ساخت. در ۱۴۶۹ قبل از اینکه نائره طغیان و عصیان عمومی پدیدار و مشتعل شود او وفات یافت. عم او یونس خان «ایللی» و «ایسی گل» فوراً «آق سو» را که به عنوان «پایتخت» مغولستان محسوب می داشتند تصرف نمود. طرفداران اسن بوقای متوفی، دوست محمد پسر جوان او را نجات دادند و به «اویغورستان» - قراشهر - (جالش) و تورفان بردند و او را بعنوان کبک ثانی خان خود شناختند. اما چهار سال بعد همین کسانی که کبک خان ثانی را آوردند و بسمت خانی خود شناختند او را کشتند و سر او را نزد

یونس خان بردند. با اینکه این جنایت یونس خان را یگانه صاحب و تنها مالک مغولستان ساخت مع هذا نسبت بآن قاتلان جز قهر و غضب چیزی نشان نداد و تمام آن جنایتکاران را اعدام نمود.^۱ (۱۴۷۲)

یونس و تقاص خاندان جغتائی از خاندان تیموری

«یونس» پس از مستقر شدن در «آق سو» دوچار یک تهدید و خطر جدی گردید و آن عبارت بود از هجوم «اویرات» ها یا «کلموک (قلموق)» ها که تحت فرماندهی «امسنجی تاجی»^۲ پسر «اسن تاجی» قرار داشتند. «اویرات» هادر حدود «ایلی» (تاریخ رشیدی آن ناحیه را «ایلاء» نوشته است) بحمله پرداختند و او را منهزم کردند و «یونس خان» مجبور شد بطرف شهر ترکستان عقب نشینی کند.^۳ وقایعی که بعداً روی داد نشان می دهد که این حمله و هجوم دارای عواقب سیاسی نبود و باید آنرا در زمره دستبردهای عادی صحرانوردان قرار داد. «اویرات» ها پس از توفیقی که نصیبشان شد رفتند و یونس از کنار سیحون باز آمد و در منطقه «ایلی» مستقر شد یعنی از کشوری نیمه مقیم و نیمه شهرنشین بسرزمین صحرانوردان تمام عیار بازگشت نمود. برای اینکه طبق میل و دلخواه عشایر مغولستان رفتار کند، که جلگی اشتیاق داشتند رئیس و خان آنها ذوق شهرنشینی خود را ترک کند و از فرهنگ و آداب شیرازی چشم پپوشد و درست مانند یک خان صحیح النسب چنگیزخانی در زیر خیمه ها و چادرهای نمدی زندگی کند و زندگی آباء و اجدادی بیابان گردی را از سر بگیرد.^۴ یونس خان نیز طبق دلخواه آنها رفتار کرد. در این هنگام شهرهائی که جزء مغولستان محسوب میشد یعنی کاشغر و یارقند بدو^۵ تحت حکومت دوامیر «دوقلاتی» (دوغلاتی) «سعید (سید) علی» و «سانیز میرزا» (۱۴۵۸ - ۱۴۶۴) قرارداد شد و بعد تحت حکومت «محمدحیدر» اول واقع شد (۱۴۶۵ - ۱۴۸۰). تاریخ رشیدی بطور اطمینان انگیزی می نویسد که «سانیز» مردی بود سخت کش و شدید العمل ولی سخی الطبع و صاحب گذشت و در زمان حکومت او کاشغر آبادان

۳- این وقایع قبل از ۱۴۶۸ روی داده است.

۲- Amsandji Tadj - ۲

۱- تاریخ رشیدی ص ۹۵.

۴- تاریخ رشیدی ص ۹۱ (۹۲-۹۰).

۵- تاریخ رشیدی ص ۹۵.

شد و دوران وی عصر زرین کاشغریه محسوب میشود^۱. پس از او محمدحیدر در ابتداء با صلح و صفا در کاشغر و یارقند حکومت کرد و خود را تابع و مطیع و ستقاد یونس خان دانست، ولی پسر «سانیزمیرزا» موسوم به «ابوبکر» که برادر زاده محمدحیدر بود بزودی این صلح و صفارا مکدرو مشوش نمود^۲. یارقند را تصرف کرد و شهر ختن را از دست سایر شاهزادگان منسوب به خاندان دوقلات (دوغلات) بدر آورد و بعداً دیگر مانند پادشاهی مستقل با سایرین رفتار نمود. محمد حیدر از یونس خان درخواست کمک و مساعدت علیه این برادرزاده سرکش و یاغی نمود ولی ابوبکر یونس خان و محمدحیدر را دوبار مقابل شهر «یارقند» مغلوب و منکوب ساخت. ابوبکر در نتیجه این دو فتحی که نصیبش شد حتی کاشغر را از دست عمومی خودش «محمدحیدر» بدرآورد و محمدحیدر مجبور شد به «آق سو» عقب نشینی کند و نزد یونس خان برود^۳ (۱۴۸۰).

اگر یونس خان نتوانست اراده خود را در کشمکش های بین امراء «دوقلات» (دوغلات) در سرزمین واقعی و حقیقی کاشغر بر آنها تحمیل کند در سنوات آخر عمر توانست در چین و در ماوراءالنهر توفیقهایی عظیمی بدست آورد. بنابر روایت «مینگ - شه»^۴ در سال ۱۴۷۳ سلطانی از «تورفان» موسوم به «علی» (او برسم الخط چینی می نویسد «ها - لی»^۵) برکه و آبادی «هامی» را که در صحرای «گوی» واقع میباشد از دست سلسله «کیتان» که از دست نشاندگان چین بودند بدرآورد. لشکریانی که از چین به تورفان فرستاده شدند نتوانستند با «مهاجمین» مصاف بدهند زیرا رفتند و تا قوای چینی برگشتند آنها باز آمدند و ثانیاً «هامی» را تصرف نمودند. در سال ۱۴۷۶ همین علی یا «هالی» سفارتی با مقداری خراج و باج بدربار «پکن» فرستاد. اگر سنواتی را که «مینگ - شه» آورده صحیح و خالی از اشتباه باشد سلطنت «علی» تطبیق می کند با پادشاهی یونس خان^۶.

۱- تاریخ رشیدی ص ۸۸-۸۷. ۲- تاریخ رشیدی ص ۹۹-۱۰۷. ۳- تاریخ رشیدی ص ۱۰۶-۱۰۷.

۴- Ming-Cho ۵-Ha-li طبق کتاب «مینگ، شه» هالی، علی پدر و سلف احمد بوده است.

یونس طبق تاریخ پدر احمد بوده و پس از درگذشت یونس «احمد» بجای او سلطنت رسید. چنین بنظر می رسد که «مینگ شه» و «تاریخ رشیدی» از یک شخص و احد صحبت می کنند ولی با دو نام متفاوت.

گذشته از این مطلب همانطور که در صفحه ۷۸۳ اشاره شد یونس خان از انحطاط و ضعف سلسله تیموری استفاده نمود و در امور ماوراءالنهر بعنوان مقام مافوق و حکم مداخله می کرد. دوشاهزاده تیموری احمد پسر سلطان ابوسعید که پادشاه سمرقند بود با عمرشیخ پادشاه فرغانه آخرین نیرو و قدرت خودشانرا در رقابتی بی نتیجه صرف تاشکند می کردند. عمر شیخ تاشکند را تصرف نموده بود و بین این دو نفر عبث برسر این شهر جنگ دوام می یافت. مکرر یونس خان از عمرشیخ علیه احمد حمایت نمود بدین ترتیب شاهزاده نشین «فرغانه» که سلطنتی تیموری الاصل بود تحت رقیت و مطاوعت یونس خان قرار گرفت. سرانجام از مقام حکمیت خود استفاده نمود و موضوع اختلاف را که عبارت بود از شهر تاشکند و صیرام از اصحاب دعوی گرفت (۱۴۸۴)^۱ و تصرف نمود. و تاشکند پایتخت و اقامتگاه «یونس خان» شد و در همین شهر بود که وی چشم از دنیا فرو بست ۱۴۸۶^۲.

بزرگترین آرزوی یونس خان این بود که در شهری کهن سال و تاریخی مانند تاشکند که در آستانه سرزمین پرجمعیتی مانند ماوراءالنهر قرار دارد مستقر شود و این آرزوی او اجابت گردید. سالیان درازی که او در تبعید و دور از زادگاه خودش بسر می برد و این جوانی که از لذت زندگی ایران در شیراز برخوردار شده بود و این نواده چنگیزخان که با حسرت و اندوه بفکر آداب و عادات مردم شهرنشین می افتاد آرزویش همواره این بود که صحرانوردان را بزندگی شهرنشینی مأنوس کند و لذت زندگی مردم متمدن را بآنها بچشاند. ولی وظیفه ای که احساسات او نسبت به «مغولان» ایجاد کرده بود او را وادار می نمود که سالها دور از تمدن شهرنشینی بماند و در دره های «ایلی» و «یلدوز» و در نشیب «تین شان» با همان مغولان بصحرانوردی بپردازد. ظاهراً یونس خان این فداکاری را جزء تکالیف وابسته بمقام پادشاهی می پنداشت. تصویری که تاریخ رشیدی از او رسم کرده و منقول از روایت نصیرالدین عبیدالله برای محمدحیدر است بدین صورت است:

۱- تاریخ رشیدی ص ۱۱۲-۱۱۳ محمدحیدر در اینجا به میرخواند رجوع می کند. به تحقیقات «وامبری» مجلد ۲ ص ۱۹-۲ رجوع کنید. ۲- تاریخ رشیدی ص ۱۱۲-۱۱۴.

«از دیدن وی دچار حیرت شدم. تصور می کردم با یک فرد مغولی روبرو خواهم شد ولی مردی دیدم با ریشی بلند و شبیه بایرانیانی ظریف و خوش صورت و خوش لباس و با ظرافت و لطفی صحبت می کرد که حتی نزد خود ایرانیان نیز کم دیده می شود.»^۱ وقتی که مالک تاشکند شد (در آن وقت مردی هشتاد ساله بود) مصمم شد که در آنجا بماند و در همان شهر سکونت گزیند. یک قسمت از صحرانوردانی که در خدمت وی بودند از ترس اینکه مجبور خواهند شد مانند «تاجیک» ها زندگی کنند و مقیم شوند فرار کردند و بتاخت بطرف مرغزاران «یلدوز» و اویغورستان گریختند. پسر دومین یونس خان را که وارث او و موسوم به احمد بود با خود بردند زیرا او نیز ظاهراً با آنها در انتخاب زندگی بیابان گردی همداستان بود. خان کسی را به تعقیب آنها نفرستاد زیرا میدانست که حضور احمد بین آنها خود وفاداری و شرافتمندی رفتار آنها را ضمانت می کند.^۲

پس از مرگ یونس خان پسرش احمد برای قسمت از خانات - ایل، یلدوز و سرزمین تورفان - سلطنت نمود تا اینکه خود او وفات یافت (۱۴۸۶ - ۱۵۰۳) احمد از زندگی مرغزاری خوشوقت بود و با قبایل «اویرات» یا «کلموک (قلموق)» از طرفی و از طرفی دیگر با قرقیز قزاق ها مصاف داد و در تمام این نبردها توفیق نصیب او شد. تاریخ رشیدی می نویسد که «اویرات» ها با کمال توقیر و احترام او را به لقب «آلشا»^۳ یعنی «قاتل» ملقب نمودند.^۴ در حدود سال ۱۴۹۹ «کاشغر» و «ینگه حصار» را از دست امیر دوقلات (دوغلالت) «ابوبکر» بدر آورد. در داخله پادشاهی خود نیز با یک سلسله پیکارها و مجازاتهای سخت، رؤسائی را که طریق عصیان می پویندند سرکوب نمود.

تاریخ چینی «مینگ» - شه» از اقدامات و لشکر کشیهای احمد (آهاما - سلطان تورفان) در اطراف آبادی و برکه «هامی» صحبت می کند. «هامی» در سال ۱۴۸۲ توسط شاهزاده محلی «ها - شن» که از اولاد سلسله محلی «کتیان» بود

۱- تاریخ رشیدی ص ۹۷. ۲- تاریخ رشیدی ص ۱۲۰/۱۱۳/۱۱۲ ر.ک. ۳- Alacha

۴- تاریخ رشیدی ص ۱۲۲.

از دست خانات جغتائی بدرآمده و در این باره دولت چین آن شاهزاده محلی «ها - شن» را کمک و معاونت نموده بود. در سال ۱۴۸۸ احمد «ها - شن» را کشت و مملکت او را متصرف شد. سال بعد اهالی با کمک چینیان باز آمدند و «هامی» را باز بدست آوردند. در سال ۱۴۹۳ «احمد» والی «هامی» را با نمایندۀ دولت چین دستگیر نمود و محبوس کرد.

دربار «پکن» در نتیجۀ این پیشامد سرحدات خود را بر روی کاروانهایی که از تورفان می آمدند بست و بازرگانان اویغوری را که در «کان - سو» بودند اخراج نمود. بنابر تاریخ چینی «مینگ - شه» در نتیجۀ این عکس العمل در سرزمین اویغورستان و خانات جغتائی چنان عدم رضایتی علیه احمد ایجاد شد که وی مجبور گردید «هامی» را در اختیار سلسله محلی یعنی تحت نفوذ چین باقی گذارد.

رانده شدن جغتائیان بمشرق جبال «تین شان»

نفوذ و احیاء دولت تیموری در کاشغر

حیدر میرزای مورخ

هنگامی که احمد در «آق سو» و «تورفان» و مغولستان شرقی و اویغورستان (۱۴۸۶ - ۱۵۰۳) سلطنت می کرد برادر ارشدش محمود بجای پدر خود یونس خان بر تاشکند و مغولستان غربی سلطنت می نمود (۱۴۸۷ - ۱۵۰۸). قبلاً دیدیم که آخرین شاهزادگان تیموری کوشش نمودند تاشکند را از دست محمود بدر آورند ولی جملگی از وی در کنار همان شهر تاشکند و سواحل نهر «چیر» یا «پرک» شکست خوردند و تاشکند پایتخت خان مغول باقی ماند (۱۴۸۸)^۱. متأسفانه محمود سر تکتب یک خطای بزرگی شد و آن عبارت بود از پذیرفتن محمدخان شیبانی معروف. محمدخان در آن اوقات همه چیز را از دست داده و تبدیل شده بود بیک نفر ماجرا طلب و حادثه جوی که آمده و شمشیر و بازوی خود را در خدمت محمودخان مغول گذاشته بود^۲. محمود از خدمات محمدخان شیبانی رضایت حاصل نمود و برای

۲- بهمین کتاب به صفحات ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۶۰ رجوع فرمائید.

۱- تاریخ رشیدی ص ۱۱۵-۱۱۶

تقدیر از زحمات او شهر ترکستان^۱ را تیول وی کرد (بین ۱۴۸۷ و ۱۴۹۳)^۲. قبل از دیدیم که با استعانت و کمک محمودخان وی توانست در زمان پادشاهی آخرین سلاطین تیموری شهرهای بخارا و سمرقند را از دست آنها در آورد و خود را پادشاه ساوراءالنهر اعلام کند (۱۵۰۰) محمودخان در این هنگام از محبتی که نسبت باو نموده بود دوچار تأثر و اندوه شد. محمد شیبانی چون مالک و صاحب ساوراءالنهر شد علیه محمود برخاست و محمودخان از برادر خود احمد کمک خواست تا ازین رفیق قدر ناشناس خود و تجاوزات او جلوگیری کند. سلطان احمد از اویغورستان بکمک برادر شتافت و به تاشکند رسید ولی شیبانی هر دو برادر را مغلوب و دستگیر نمود. دستگیری آن دو در «آق‌شی» واقع در شمال شرقی «خوقند» در فرغانه بعمل آمد. چنانکه قبل از گفتیم محمودخان شیبانی با آنها باکمال ادب رفتار نمود ولی ساده دلی محمودخان را که بانی سعادت خود او بود مورد تمسخر قرار داد و کمی بعد هر دو برادر را رها کرد و آزاد ساخت (۱۵۰۲ - ۱۵۰۳). ولی هر دو شهر تاشکند و صیرام را تصرف و تملک نمود. سلطان احمد کمی بعد در «آق - سو» از مرض فلج وفات یافت (زمستان ۱۵۰۳ - ۱۵۰۴) محمودخان را می‌دانیم که باز بدست محمودخان شیبانی افتاد و این بار محمودخان در نزدیکی خجند (۱۵۰۸ - ۱۵۰۹) او را بقتل رساند^۳.

مرگ محمود باعث شد که دست خاندان جغتائی از ترکستان غربی بطور قطع کوتاه و بریده شود. آنها من بعد بقسمت شرقی «تین - شان» رانده شدند و قریب یک قرن در آن سرزمین زندگانی کردند. پسر ارشد احمد موسوم به منصورخان پس از مرگ پدر پادشاهی و خانی اویغورستان و تورفان و قراشهر «جالیش» و کوچا شناخته شد و در حدود چهل سال در این مناطق سلطنت کرد (۱۵۰۳ - ۱۵۴۳). در آغاز کار با مشکلات بسیاری روبرو شد. امیر «دوقلاتی (دوغلانی)» کاشغر موسوم به «ابوبکر» داخل «آق - سو» شد و خزائن و ذخائر جغتائی را غارت

۱- در نه فرسخی شمال غربی اترار یا فاراب قدیم که به آن «حضرة» هم می‌گفتند. تاریخ مغول اقبال ص ۲۳.

۲- تاریخ رشیدی ص ۱۱۸. ۳- تاریخ رشیدی ص ۱۲۳-۱۲۴/۱۲۰ رجوع کنید.

نمود^۱ و بعد رفت و شهرهای «کوچا» و «بای»^۲ را ویران کرد. برادر کهنر منصور موسوم به سعیدخان در سال ۱۰۱۴ شهر کاشغر را از تصرف «ابوبکر» در آورد (ماه مه ژوئن) و «یارقند» و «ختن» را نیز گرفت و «ابوبکر» مجبوراً به «لداک (لاداخ)»^۳ گریخت. در این جا باید یادآور شویم که در این جنگ علیه یک «دوغلان» (دوغلان) عاصی و یاغی، یکی از افراد همین قوم و همین قبیله «دوغلان» (دوغلان) که نسبت به خاندان جغتائی وفادار مانده بود یعنی «دوغلان» (دوغلان) میرزا، بکمک و مساعدت سعیدخان شتافت. از این پس «سعید» بر کاشغر اصلی و حقیقی سلطنت داشت (۱۰۱۴ - ۱۰۳۳)^۴ و برادر مهتر او «منصور» چنانکه قبلاً دیدیم بر مغولستان (ایلی و یلدوز) و اوغورستان سلطنت می کرد (۱۰۰۳ - ۱۰۴۳). سازش و تفاهم کاملی که بین این دو برادر وجود داشت باعث شد که آسیای مرکزی از یک صلح و صفای عمیق و تام و تمامی برخوردار گردد. «مسافرین می توانستند با خاطر جمعی و آسودگی خیال از فرغانه به هامی و چین آمد و شد کنند»^۵.

تاریخ رشیدی حیدر میرزا (محمدحیدر ثانی) وارث خاندان دوغلان (دوغلان) از فرهنگ درخشان و معرفت اولاد و اعقاب جغتائی و خاندان دوغلان (دوغلان) با لحن بسیار مساعدی صحبت می کند. قبلاً نیز دیدیم که یونس خان هم که از خاندان جغتائی بود (۱۴۵۶ - ۱۴۸۶) قسمتی از جوانی خود را در شیراز گذرانده و لطافت ذوق و ظرافت طبع ایرانیان را کسب کرده بود. هم چنین خود حیدر میرزا (۱۴۹۹، یا ۱۵۰۰، ۱۵۰۱) نیز با اینکه شاهزاده ای مغولی بود، کاملاً در تحت تأثیر محیط، خلق و خوی دیگری یافته بود و مردی فاضل و تربیت شده جلوه می کند^۶. آیا زبان مغولی را اصلاً می دانسته است؟ همانطور که آقای ن. الیاس متذکر شده هیچ نمی توان با اطمینان خاطر گفت که این شاهزاده فاضل زبان مغولی را می دانسته است زیرا برای مسلمانی صادق و پاکدل زبان مغولان قدیمی بدون

۱- تاریخ رشیدی ص ۱۲۴-۱۲۳. ۲- همان کتاب ص ۱۲۶. ۳- همان کتاب صفحات ۱۳۳/۳۲۵.

۴- در ماه مه ژوئن ۱۵۱۴ کاشغر را تصرف نمود و در نهم ژوئیه ۱۵۳۳ وفات یافت (تحقیقات آقای الیاس).

۵- تاریخ رشیدی ص ۱۳۴. ۶- حیدر میرزا از دو طرف مغول بود زیرا مادر او از خاندان چنگیزخان و خود او نیز نوه یونس خان چنگیزخانی بود.

شک «زبان کفار و بی‌دینان» بوده است. در حقیقت از سالیان دراز زبان خاندان او و زبان خود او ترکی جغتائی بوده است ولی با این احوال و این سابقه حیدرمیرزا کتاب خود را - «تاریخ مغولان آسیای مرکزی» را که بنام «تاریخ رشیدی» معروف است - بزیان فارسی نوشته و حال آنکه همسایه و دوست او «بابر» خاطرات خود را بنام «بایرنامه» به لهجه ترکی جغتائی تحریر کرده و نام خود را با آن مخلد نموده است. وجود این رجال فاضل و بارع نشان می‌دهد که ترکستان شرقی (خانات سابق جغتائی شرقی) که امروز از لحاظ فرهنگی بوضع رقت باری افتاده در نیمه نخستین قرن شانزدهم یک کانون فروزانی از علم و دانش بوده است. اگر درخشندگی و لمعان کانون کهن سال ادبی ماوراءالنهر را نداشته (کاشغر و آق‌سو و تورفان نیز هیچ کدام نمی‌توانستند از این حیث با سمرقند و بخارا رقابت کنند) معهذا نفوذ ادبی و فرهنگی سمرقند و بخارا بحدی سرشار و تابناک بوده که تمام آن نواحی از اشعه این دوره «رنسانس» ترک و ایرانی که نام تیموریان بدان متصل می‌باشد منور و روشن شده است. صمیمیت و دوستی بی‌غل و غش حیدرمیرزا با بابر کبیر آخرین پادشاه تیموری در فرغانه، قبل از اینکه بانی امپراطوری هند بشود نشان می‌دهد که چگونه این خان‌های سلسله جغتائی و این امراء خاندان «دوغلان» (دوغلان) چشم به مغرب دوخته بودند و سرمشق‌ها و نمونه‌های بزرگی و بزرگواری را در مغرب تجسس می‌نمودند. بین سمرقند ایرانی شده بابر و سرزمینی که امروز ترکستان چینی می‌نامند روابط پیوسته و مبادلات دائمی وجود داشت. همان وقتی که بابر ماوراءالنهری، بترکی جغتائی بنویسندگی می‌پردازد همان وقت حیدرمیرزا امیر مغولستان بزیان فارسی تاریخ خود را تحریر می‌کند. سعیدخان جغتائی که حیدرمیرزا نیز تابع او بود بهمان ظرافتی که فارسی تکلم می‌کرد بهمان شیوه نیز بترکی حرف می‌زد.

اشتباه است اگر تصور کنیم که امپراطوری آخرین خان‌های جغتائی قرن

۱- این کتاب بین سنوات ۱۵۴۱ و ۱۵۴۷ نوشته شده است. به تحقیقات آقای بارتولد ذیل نام حیدرمیرزا بدائرة المعارف اسلامی مجلد ثانی ص ۲۳۳ رجوع کنید.

شانزدهم دوچار انحطاط و انقراض شده بود. وجود شخصیت‌های بارزی مانند یونس‌خان و حیدر میرزا بخودی خود نشان می‌دهد که کشور آنها در حالت ترقی و تعالی بوده است. این سرزمین را تسلط چین از ملیت انداخت و از دنیا مجزا نمود و با نهایت شدت محصور ساخت. (تجربه نشان داد که از سال ۱۹۳۱ با چه سختی و فشاری ادارات محلی هنوز درها را بر روی مردم و دنیا بسته‌اند)، در آن ایام این کشور در تمام جریانات فرهنگی اسلام ایرانی و ترکی داخل بود. سابقه زندگی یونس‌خان شاهد این مدعا است. این شاگرد دبستان فضلا و ارباب قلم شیراز در «تورفان» و «کوچا» پادشاهی می‌کرد. هم‌چنین حیدر میرزا این شاهزاده دوران «رنسانس» و احیاء علوم و معارف در ماوراءالنهر با «بابر» جنگ می‌کند و بعد بکمک سعیدخان چنگیزخانی می‌رود تا کاشغر و یارقند را مسخر سازد و بعد می‌رود و در سال ۱۵۴۱ سلطنت کشمیر را متصرف می‌شود. خلاصه آنکه علی‌رغم خوی و خصلت صحرانوردی و بیابان گردی که در نهاد قبایل یلدوز و اویغورستان مخمر شده بود و غالباً زحمت بسیاری برای آخرین اعقاب و احفاد خاندان جغتائی ایجاد میکرد نتیجه نهائی تسلط آنها این شد که تمدن ایرانی و تمدن ترك ایرانی شده نه فقط شامل کاشغر شد بلکه تمام اویغورستان و کوچا و قراشهر و تورفان و سمرقند و هرات را شامل گردید.

آخرین جغتائی‌ها

این فرهنگ و معرفت ترك و ایرانی مسلمانی دوران احیاء و «رنسانس» تیموری را خان‌های جغتائی سعی می‌کردند تا شرق اقصی و تا سرحدات چین امپراطورهای «مینگ» ببرند. روایت تاریخ «مینگ - شه» را تاریخ رشیدی تأیید می‌نماید که خان جغتائی منصور وقتی بجنگ چینیان پرداخت آنرا یک جنگ مقدس علیه «کفار» و «بی‌دینان»^۱ اعلام داشت. موضوع جنگ همیشه برکه «هامی» بود. در سال ۱۵۱۳ شاهزاده محلی که حکمران «هامی» بود طبق رسم الخط چینی نامش «پی - یا - تسی» بود و مطیع منصور شد در سال ۱۵۱۷ منصور در «هامی»

مستقر شد و از همان جا دستبردها و حملات را در سرزمین چین واقعی و بطرف «توئن - هوانگ»^۱ «سوچئو»^۲ و «کان-چئو»^۳ و «کان-سو»^۴ اداره می کرد. در همان حین نیز برادر او سعیدخان که در کاشغر مسکن داشت جنگ مذهبی را بایالت تبت موسوم به «لذک» (لاداخ) برد و در سال ۱۰۳۱ مورخ ما «حیدرمیرزا» فرماندهی عساکر او را برعهده داشت.^۵

در خانات اوغورستان و تورفان جانشین منصورپسرش موسوم به «شاهخان» بسلطنت رسید و این پادشاه از سنه ۱۰۴۰ تا حدود ۱۰۷۰ برآن بلاد سلطنت نمود. طبق تاریخ چینی «مینگ - شه» (تاریخ رشیدی با آغاز سلطنت شاهخان خاتمه می یابد)^۶ شاهخان مجبور شد با برادر خودش موسوم به محمد (رسم الخط چینی: ما - حی - ما) بجنگد و او قسمتی از مملکت «هامی» را گرفت و از کمک «اویرات» ها یا «کلموک» (قلموق) ها نیز علیه وی برخوردار شد. پس از مرگ «شاهخان» در حدود ۱۰۷۰ محمدفرمانروای تورفان گردید ولی او نیز بنوبت خود مجبور شد با برادر سومین خود موسوم به «صوفی سلطان» مصاف دهد. برسم الخط چینی نام وی «صو - فی - سو - تان»^۷ نوشته شده و او نیز هیئتی را بعنوان سفارت بدربار چین فرستاد و استعانت دربار چین را طلبید. منابع تاریخی ما پس از این درباره خانات جغتائی تورفان «سکوت» اختیار نموده و گنگ است. مع هذا می دانیم که در سال ۱۰۴۷ یکی از سلاطین تورفان که چینیان او را جغتائی صحیح النسبی می پنداشته اند سفارتی بدربار چین فرستاد^۸ و در سال ۱۰۵۷ نیز به تکرار همین اقدام مبادرت ورزید.

در خانات دیگر جغتائی یعنی خانات کاشغر پادشاهان سعیدخان جای خود را به پسرش عبدالرشید وا گذاشته بود (۱۰۳۳ - ۱۰۶۰) این پادشاه تازه فوراً با خاندان توانا و مقتدر «دوقلات (دوغلات)» کارش بقهر و کدورت رسید و یکی از

۱ - Touen-Houang, - ۲ - Sou-tcheou, - ۳ - Kan-tcheou, - ۴ - Kan-sou,

۵ - بتاریخ مغولان در آسیای مرکزی تألیف الیاس و سردین راس ص ۱۴-۱۳ ر. ک. - امروز در تورفان وجالیش (قراشهر) سلطنت می کنند. بنا بر نوشته حیدرمیرزا در سال ۱۰۴۰ (بکتاب مذکور در فوق ص ۱۲۹ ر. ک).

۶ - So-fei Sou-tan ۷ - خاطراتی راجع به چینان فصل چهاردهم ص ۱۹ .

رؤساء آن قبیله سید محمد میرزا را که عموی حیدر میرزا صاحب تاریخ رشیدی است بقتل رساند.^۱ خود حیدر میرزا نیز با اینکه با کمال وفاداری نسبت به سعیدخان رفتار نموده و حتی «لذلك (لاداخ)» را برای او مسخر ساخته بود خود را ایمن و آسوده خاطر نیافت و چون می ترسید که سعیدخان او را نیز هلاک کند به هندوستان رفت و در سال ۱۵۴۱ مالک و صاحب کشمیر شد. بنابر روایات زبدة التواریخ (این کتاب را حافظ ابرودر سال ۸۳۶ با مر بایسنقر میرزا نوشته است. الحاق مترجم) تمام عمر و سلطنت «عبدالرشید» بجلوگیری از هجوم و حمله قرقیز - قزاق ها گذشت که از «اردوی بزرگ» می آمدند و ناحیه «ایلی» و «ایسی گل» را غارت می کردند. عبداللطیف پسر ارشد و بسیار لایق «رشید» در ضمن یکی از این نبردها با «نظر»^۲ خان قرقیز کشته شد. علی رغم تمام مساعی و مجاهداتی که «عبدالرشید» بخرج داد نتوانست قرقیز - قزاق ها را از تسخیر قسمت اعظم مغولستان واقعی باز دارد یعنی منطقه «ایلی» و «قونگس»^۳ بدست آنها افتاد و بیم آن میرفت که متصرفات او محدود شود فقط به کاشغر. این معنی بطور صریح از عبارات و جملاتی که حیدر میرزا نوشته بخوبی استنباط می گردد.^۴

عبدالرشید در سال ۱۵۶۵ وفات یافت و در کاشغرستان یکی از پسران او موسوم به عبدالکریم جانشین پدر شد. این عبدالکریم در زمانی که احمد رازی* کتاب خود را می نوشت ۱۵۹۳^۵ بر کاشغریه سلطنت می کرد. چنین مستفاد می شود که در آن سنوات «پایتخت» کاشغرستان و اقامتگاه معمولی خان شهر «یارقند» بوده است. کاشغر تیول و اقطاع یکی از برادران عبدالکریم موسوم به محمد بوده است. ظاهراً همین محمد است که در «یارقند» پس از درگذشت عبدالکریم بر تخت خانی نشست و در زمان سلطنت همین محمد است که عابد یسوعی پرتقالی «بنوا گوئس»^۶ در اواخر سال ۱۶۰۳ از آن سرزمین عبور نمود. در آن سنوات یکی از برادر زادگان

۱- تاریخ رشیدی ص ۱۴۳ و ۱۴۵. ۲- زبدة التواریخ و بنابر الیاس و سردیس راس - تاریخ مغولان در آسیای

مرکزی ص ۱۲۱. رک. ۳ - Kougès. ۴- کتاب سابق الذکر صفحات ۳۷۷-۳۷۹.

۵- کتاب هفت اقلیم ترجمه «کاتر» در یادداشتها و تعلیقات ص ۴۷۴. ۶- کتاب هفت اقلیم امین احمد رازی

در سال ۱۰۰۴ تألیف شده است (الحاق مترجم). ۷ - Jé suite Benoit Goës

محمد در «آق‌سو» عهده‌دار حکومت بود و «جالیش» (قراشهر را که گوئس «سیالیس» نوشته) تحت حکومت یکی از پسران نامشروع محمد قرار داشت. منابع اطلاعات برای دانستن بقیه زندگانی و فعالیت این سلسله وجود ندارد. آقای ن. الیاس تصور می‌کند که می‌توان نام و فعالیت شخصی بنام اسمعیل‌خان را باین خاندان مرتبط دانست. این اسمعیل‌خان در سومین ربع قرن هفدهم^۱ می‌زیسته است. ولی در این سنوات خانات جغتائی کاشغرستان بخانات جزء تقسیم و تجزیه شده بود و در یارقند و کاشغر و آق‌سو و ختن خانات کوچکتری تشکیل شده بود که جملگی بدست «خواجه‌ها» افتاده بود.

خواجه‌های کاشغرستان

لغت خوجه (که از خواجه فارسی مشتق است) در ماوراءالنهر و کاشغرستان بکسانی گفته میشد که مسلمان و زاهد و پارسا و ازساله پیغمبر اسلام (محمدص) یا از دودمان خلفای راشدین باشند. در ناحیه بخارا و کاشغر خانواده‌های بسیاری بودند که خود را منسوب بان مبدأ می‌دانستند، حیدر میرزا در «تاریخ رشیدی» خود نفوذی را که این مردم پارسا و متقی در زمان سلطنت سعیدخان بدست آورده بودند برای ما شرح داده است (۱۵۱۴ - ۱۵۳۳). سعیدخان بعدی مؤمن و مقدس بود که می‌خواست در کسوت و سیرت درویشان درآید و آمدن بموقع و بهنگام خواجه محمد یوسف سمرقندی به کاشغر او را از این کار منع نمود. خواجه محمد یوسف او را متقاعد نمود که می‌توان با لباس پادشاهی نیز خود را از وسوس شیطان نجات داد^۲. یک خواجه دیگر موسوم به «حضرت مخدومی نورا» نیز که مردی متشرع بود و او را «نظر کرده» می‌پنداشتند و می‌گفتند معجزنمائی می‌کند بکاشغر آمد و سعیدخان او را نیز با اعزاز و احترامی بسیار پذیرفت. تاریخ رشیدی می‌نویسد که وی در حدود سنه ۱۵۳۰ در کاشغرستان مقام روحانیت یافت و بعداً در حدود سنه ۱۵۳۶ به هندوستان رهسپار شد^۳. از این گذشته در ۱۵۳۳ طبق روایات محلی یکی

۲- تاریخ رشیدی ص ۳۷۱.

۱- تاریخ مغولان در آسیای مرکزی. الیاس و سردنسن راس ص ۱۲۳.

۳- کتاب سابق الذکر ص ۳۹۵.

از خواجهگان محترم و اجل از سمرقند بکاشغر آمدتا در مذاکراتی که خان با اوزبک‌ها می‌نمود شرکت ورزد این خواجه در کاشغر رحل اقامت افکند و از دو زوجه‌ای که داشت یکی سمرقندی و دیگری کاشغری دو پسر ماند. کینه این دو برادر به‌همدیگر در دل اولاد آنها باقی ماند و کاشغریستان بدست دو گروه دشمن افتاد یکی «آق‌داغلیک» (مردمان سفیدکوه) و یکی دیگر «قره‌داغلیک» (مردمان سیاه‌کوه)، مرکز دسته اولی در کاشغر و مرکز دسته ثانوی در یارقند بود. (بکتاب مورس کوران بنام «آسیای مرکزی در قرون هفدهم و هجدهم» ص ۵۰ رجوع کنید).

از مبدأ و مبنای افسانه مانند این نفاق و خلاف که بگذریم می‌بینیم که این دو دسته خواجه و دو گروه از «علماء» و پیشوایان مذهبی را جنگهای دینی و رقابت‌های شخصی بجان هم انداخته و از پایان قرن شانزدهم و در تمام سه ربع نخستین قرن هفدهم بر سر جاه و مقام در سرزمین کاشغریستان با یکدیگر در محاربه و مجادله بودند. گروه نخستین یعنی «آق‌داغلیک»‌ها خود را متکی و مستظهر بکمک قرقیز، قزاق‌های ناحیه «ایلی» می‌کردند و گروه ثانوی «قره‌داغلیک»‌ها خود را به «قره قرقیز»‌های «تین - شن» جنوبی متکی می‌نمودند. اما خود خانات رسمی و دولتی خاندان جغتائی بتدریج تحت قیمومت این «روحانیون مسلمان» قرار گرفت. در حدود سنه ۱۰۷۸، ظاهراً آخرین خان کاشغر موسوم به اسمعیل خواست عکس‌العملی نشان دهد و رئیس دسته «آق‌داغلیک» راموسوم به «خواجه حضرت اپک» یا «حضرت افک»^۱ بیرون راند ولی او چنانکه خواهیم دید «جونگر»^۲ یعنی مغول‌های غربی (کلموک) (قلموق) را بکمک خود طلبید و اینها بکاشغر آمدند. اسمعیل خان را اسیر نمودند و حضرت «افک» را بجای او بر تخت نشاندند. کمک «جونگر»‌ها به حضرت «افک» فرصتی داد که بر گروه رقیب خود «قره‌داغلیک» نیز غالب گردد و یارقند را پایتخت خود قرار دهد. بدین ترتیب مجدداً وحدت کاشغریستان صورت گرفت ولی این بار بدست «روحانیون مسلمان» و تحت حمایت امپراطوری تازه مغولی

موسوم به «جونگر»^۱.

اینک باید این آخرین رستاخیز و احیاء امپراطوری مغول را مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

۴- آخرین امپراطوریهای مغولستانی از قرن پانزدهم تا قرن هجدهم

هرج و مرج در مغولستان پس از سنه ۱۳۷۰

آن امپراطوری بزرگی را که خان کبیر مغول «قوییلای قآن» در چین تأسیس نمود دیدیم که در سنه ۱۳۶۸ در نتیجه شورش چینیان سرنگون شد و «توقون تیمور» جانشین «قوییلای» را چینیان از «پکن» بیرون راندند و او در «یینگ چانگ» یا «کای لو» در کنار نهر «قراوران» بتاريخ ۲۳ مه ۱۳۷۰ تضرع کنان از وقوع این چنین فاجعه هائله ای وفات یافت^۲. سلسله چینی «مینگ» ها (۱۳۶۸-۱۶۴۴) پس از اینکه چنگیزخانیان را از سرزمین ملی خودشان بیرون راندند ب فکر تقاص و جبران مافات افتادند و چیزی نگذشت که داخل مرز و بوم مغولان شدند.

پسر توقون تیمور موسوم به «آیور شیریدارا»^۳ چون از وفات پدرش وقوف یافت عنوان خاقانی «خان کبیر» را در «قراقروم» کسب نمود وی از سال ۱۳۷۰

۱- به صفحات بعد این کتاب و کتاب مارتین هارتمان بنام «یک سرزمین مقدس در اسلام» که طبع شده است رجوع فرمائید. چنگیزخانان در کاشغریستان بوضع و شرائط دیگری که در چین روی داد از بین رفتند. محتمل است علل و جهات نهائی و غائی آنها یکی باشد. در نیمه اول قرن چهاردهم اولاد قوییلای یک نفوذ مغربی ب روحانیون بودائی داده بودند و همین نفوذ فوق العاده علماء بودائی موجب خصوصیت صاحبان قلم و روشنفکران چین گردید. در کاشغریستان اولاد جغتایان خودشان تحت نفوذ معنوی و ارشاد دینی علماء مذهب چنان قرار گرفتند که اصلاً زیر نفوذ «خاندهائی مذهبی» محو شدند. بزودی در این کتاب خواهیم دید که در قرن هفدهم نفوذ عابدان تبتی نیز مغولان «اوروس» و «چاخار» (چخر) و حتی «خلخا» را ازسولت و سورت و مردانگی انداخت. تمام این بربرها تسلیم افکار زاهدانه مسلمانان یا بودائیان قرار گرفتند و در این رامچنان مبالغه می نمودند که تمام ارزش جنگی خود را از دست دادند و در ازا این باخت شاید زهد و تقوائی یافتند. بی آنکه بخواهیم از جمال و زیبائی معنوی و اخلاقی مسلم و غیرقابل تردید مذهب بودائی یا دین حنیف اسلام ذره ای بکاهیم باید اقرار و اعتراف کنیم که مواعظ «لاما» ها و دعا تبتی روح مغولی مغولان را دوچار خواب نمود و اسلام نیز ملت آنها را زائل نمود و آخرین مغولان را در کاشغریستان چنان دوچار قدس و ورع صوری و ظاهری نمود که جملگی آلت دست «خواجهگان» زبردست قرار گرفتند.

۲- به صفحه ۵۳۴ همین کتاب رجوع فرمائید.

تا ۱۳۷۸ سلطنت کرد و امیدوار بود که روزی تاج و تختچین را بدست آورد. برخلاف این امید و انتظار او دوچار حملهٔ چینیان شد که آمدند و او را تا اواسط و قلب مغولستان عقب راندند. در سال ۱۳۷۲ یکی از بهترین سرداران چینی موسوم به «سیو - تا»^۱ بطرف «قراقروم» جلو رفت ولی در کنار نهر «تولا» شکست خورد. پس از وفات «آیور شیریدارا» پسر او «توقوز تیمور» در «قراقروم» بر تخت پادشاهی ای نشست که دیگر محدود و محصور شده بود بهمان زادگاه خودشان (۱۳۷۸-۱۳۸۸). در سال ۱۳۸۸ یک سپاه چینی که مرکب از یکصد هزار نفر بود دوباره داخل مغولستان شد و پیکار بسیار بزرگی در جنوب «بوئیر - نور» بین «خله‌خاگل» و نهر «کروین» بین قوای چینی و «توقوز تیمور» روی داد و در این پیکار چینیان فاتح شدند و یکی از خویشاوندان «توقوز تیمور» در گیرودار جنگ او را بقتل رساند.

پس از این شکست‌ها و بی‌توفیقی‌ها خاندان قوییلای قآن چنان بی‌قدر و منزلت شد که اغلب قبایل مغول خودمختار و مستقل شدند. بنابر مورخ مغولی موسوم به «سانانگ سه‌چن»^۲ (سانانگ سه‌چن) مهم‌ترین خان و مقتدرترین پیشوایی که علیه خاندان قوییلای عصیان ورزید شاهزادهٔ «کرگود (فرقود)» هابود یعنی پیشوای «قرقیز»ها (بزبان مغولی قرقیز را کرگودمی گفته‌اند) - در آن ایام این قبیله در طول مسیر نهر «ینی‌سئی» تا دریاچه «کوسوگل» اقامت داشت.^۳ نام آن شاهزاده «اوگچی» یا «اوگاچی»^۴ بود این شاهزاده سر از اطاعت «البکه» خان قوییلانی برکشید و با او جنگ کرد و او را مغلوب نمود و کشت و سایر قبایل را تحت رقیّت و اطاعت خود درآورد (۱۳۹۹).

امپراطور چین موسوم به «یونگ‌کدلو»^۵ که سومین و ارجمندترین امپراطوران سلسلهٔ «مینگ» است از این پیشامد طبیعتاً بسیار خوشحال شد زیرا این واقعه نیز

۳ - موريس کوران Maurice Caurani در کتاب خود

Sanang Setchen - ۲ Siu-Ta - ۱

«تاریخ آسیای مرکزی در قرن هفدهم و هیجدهم» ص ۱۱ مینویسد که «اوگچی» پادشاه «کرگود»ها نبود و پادشاه «تورقوت»ها بود و این تورقوت‌ها یکی از چهار قبیله‌ای می‌باشند که قوم «اویرات»را تشکیل می‌دهند. در جامع‌التواریخ رشیدی «ترغوت» نوشته شده است. (الحاق مترجم) دربارهٔ این مطالب بکتاب مورخ مغولی سانانگ سه‌چن ص ۱۴۳-۱۵۰ رجوع کنید

Yong-lo - ۵ Ugetchi - ۴

اختلافات و مجادلات مغولان را شدیدتر می نمود و با سرکوبی خاندان قوییلای کابوس و خطر باز گشت آنها را به چین محو و نابود می ساخت. بنابراین خطر رجعت چنگیزخانیان بچین مرتفع گردید. بهمین جهت بود که امپراطور چین «یونگه - لو» سلطنت «اوکچی» را برسمیت شناخت. ولی تاریخ «مینگه - شه» می نویسد که بعداً دوتن از رؤساء قبایل یاغی موسوم به «آروقتای» (برسم الخط چینی «آ - لو - تای») رئیس قبیله «آسود»^۱ و «ماحمو» رئیس قبیله «اویرات» او را مغلوب و منکوب نمودند^۲. مغولان قبایل «آلن» را «آس» یا «آسود» مینامند. ما نیز می دانیم که این ملت ایرانی نژاد یا بطور دقیق تر بگوئیم ملت «سیت و سارمات» که منشأ و زادگاهش قفقازیه (کوبان «قوبان» و ترک) بوده و در جریان قرن سیزدهم افراد بسیاری بسپاهیان مغولی داده است و می دانیم که چندین فوج سربازان «آلانی» در سپاهیان مغول بودند و در سال ۱۲۷۵ در ناحیه «چن-چائو»^۳ چینیان عده بسیاری از آنها را کشتند. باز می دانیم که عده ای از آلن ها در خدمت قوییلای قآن بودند و در سال ۱۳۳۶ نامه ای از پکن بدربار پاپ ارسال نمودند^۴. قطعاً این «آسود» هائی که در سال ۱۴۰۰ در مغولستان پدیدار شده اند، بدون شک یکی از آن دسته ها و افواج «آلن» می باشند که در عقب نشینی یا بازگشت جانشینان قوییلای قآن از چین بمغولستان آمده و با مغولان دیگر مخلوط و ممزوج گردیده اند و با دستیاری مغولان کم و بیش ثروتی اندوخته اند. درباره «اویرات» ها نیز بخاطر

۱ - Asod - Senang- Setcheu از لحاظ آهنگ و آوایاد «آلو-تای» که در تاریخ «مینگشه» ذکرش رفته یکی است. ولی در تاریخ «مینگشه» با شخصیت بسیار مهم و تراز اولی داده شده و حال آنکه بنا بر نوشته مورخ مغولی وی در آن اوان محبوس بوده است. هاوارث (مجله اول ص ۳۰۳) باین نتیجه رسیده است که «آلو-تای» مورخ چینی آن رئیس قبیله آسود یعنی «آروقتای» نمی تواند باشد و رئیس قبیله «خورچین» باید باشد که نام وی «آدای» بوده است. این فرضیه از لحاظ آهنگ و آوای کلمات قابل قبول نیست. از این گذشته در متن تاریخ چینی «مینگشه» نیز نکات مبهمی در این مورد وجود دارد و درباره رئیس اویرات ها «ماهامو» نیز بین تاریخ چینی «مینگشه» و روایت مورخ مغولی اختلافاتی مشهود می باشد. بنابر مورخ مغولی نام رئیس قبیله اویرات که در سالهای نخستین قرن پانزدهم می زیست «باتولا» بوده و جانشین وی در حدود سال ۱۴۱۵-۱۴۱۸ پسرش «باخامو» ملقب به «توقون» میباشد ولی در تاریخ چینیان شخصی که مرادف «باتولا» می باشد نامش «ماهامو» است و پسر او نیز توقون بوده است.

۲ - در همین کتاب بصفحات ۵۰۰ - ۵۰۲ رجوع کنید.

۳ - Tchen - tch'ao

داریم که آنها قبیله‌ای بودند بسیار قوی و مغولی و جنگل نشین که در زمان سلطنت چنگیزخان در ساحل غربی دریاچه «بایکال» اقامت داشتند. از قرن هفدهم آن «اویرات» ها عبارت شدند از چهار قبیله بترتیب ذیل: «چوروس» ها و «توربت» ها یا «دوربود» یا «دوربوت» ها و «خوشوت» ها و «تورقوت» ها ، در این دوران خاندان سلطنتی آنها از قبیله «چوروس» بود.

«آروقتای» و «ماهامو» یا «ماحمو» برای اینکه استقلال کامل و تام و تمام خودشانرا نسبت بسایر مدعیان مغولی بمنصبه ظهور برسانند ، مستقیماً مراتب توقیر و مطاوعت را بدربار پکن اظهار داشتند و مخصوصاً آنرا آشکارا و ظاهر ساختند تا با انجام این عمل تشریفاتی نشان بدهند که آنها پادشاهان چین را رئیس خود می‌دانند و از این گذشته حس عطوفت «سلسله مینگ» را نسبت بخود جلب نمایند. چنین بنظر می‌آید که قوم «اویرات» از این وضع استفاده نموده تسلط خودشانرا بر تمام مغولستان غربی از ساحل غربی دریاچه بایکال تا «ایرتیش» علیا بسط دادند و بعداً هم تسلط خودشانرا بطرف جنوب و جنوب غربی و سوی «ایللی» ادامه دادند و تاریخ رشیدی صحت این مطلب را صراحتاً تأیید می‌کند. اما مغولستان مرکزی و شرقی دوچار وضع آشفته و پریشیده‌ای بود زیرا گذشته از «آروقتای» و «ماهامو» پسر «اوگاچی» موسوم به «اسکو»^۱ بنابر روایت مورخ مغولی «سنانگ - سچن» تا دم مرگ در سال ۱۴۲۵ دعاوی خود را نسبت بآن خانات اصلی تعقیب می‌نمود.

علی‌رغم تمام آن تحولات و پیشامدها در حدود سنه ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴ در خاندان چنگیزیان نهضت احیاء و رستاخیزی باز پدیدار شد و این باریکی از پسران «البک» موسوم به «اولجاتیمور» بانی آن نهضت بود. مورخ مغولی «سانانگ - سچن» نام او را «اولجا تیمور» نوشته و «مینگه شه» او را با صفت بودائی و رسم الخط سانسکریت «پونیاچری»^۲ یاد می‌کند (برسم الخط چینی: پن - یا - شو - لی)^۳ آروقتای نیز بزودی باین نماینده مشروعیّت و حقانیت پیوست^۴. دربار چین از اینکه

۱ - Essekü - ۲ - Punyacrî - ۳ - Pen-ya-cho-li - ۴ - بالاخره باین نتیجه می‌رسیم که

«اولجاتیمور» مذکور در کتاب مورخ مغولی «سانانگ سچن» و «پن - یا - شو - لی» مذکور در تاریخ چینیان «مینگشه» عبارتند از یک شخص واحد هر چند که سنوات در دو منبع مذکور بطور دقیق بایکدیگر مطابقت نمی‌کند.

دوباره خاندان قویلیای قآن وارد صحنه زندگی و مملکتداری شده‌اند هراسان شد. امپراطور «یونگ - لو» کوشش نمود از «اولجا تیمور» سندی مبنی بر اطاعت و انقیاد دریافت دارد ولی «اولجاتیمور» درخواست او را رد نمود. امپراطور چین داخل مغولستان شد و تا «اونون» علیا و آن مرتعی که در آن چنگیزخان بدنیآ آمده بود جلو رفت و نفراتی را که در خدمت «اولجاتیمور» و «آروقتای» بودند پراکنده و متفرق ساخت (۱۴۱۰ - ۱۴۱۱) این شکست برای «اولجاتیمور» بسیار زیان بخش و نکبت بار بود زیراحیثیت خود را از دست داد. رئیس قبیله «اویرات» «ماهامو» به وی حمله ور شده او را مغلوب کرد و زمام سیادت و ریاست را بدست گرفت (حدود ۱۴۱۲).

تا این تاریخ «ماهامو» با امپراطور چین «یونگ - لو» رابطه مودت آمیز داشت و قبیله «اویرات» که مغولان غربی بودند امری طبیعی می دانستند که با دربار چین دارای حسن رابطه باشند تا بتوانند خود را از شر تجاوز و تعدی اولاد قویلیای و سایر رؤسای مغولان شرقی مصون بدارند ولی پس از آنکه این قبیله اویرات قویتر از تمام قبایل شد و احساس کرد که میتواند قدرت خود را هم بر سایر قبایل و هم بر خاندان شاهزادگان چنگیزی تحمیل کند رئیس آن تردیدی در قطع رابطه خود با امپراطوران مینگ نکرد. «یونگ - لو» برای سرکوبی «ماهامو» راه صحرای «گویی» را پیش گرفت ولی «ماهامو» تلفات بسیار سنگینی بقوای چین وارد آورد و بعد هم بماوراء نهر «تولا» رفت (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵) و نتوانستند او را بیاهند. این بیابان گردان و صحرانوردانی را که رفاه و آسایش زندگی چین لخت و تنبل کرده بود در بازگشت بمرغزاران و زادگاههای خودشان آن خصائل آباء و اجدادی و صفات مادرزادی خود را باز یافتند. آن صفات و خصائلی که هزاران سال در وجود آنها مخمر شده بود دوباره پدیدار شد. بعلاوه صحبت از قوم «اویرات» است که قبایل مغربی و جنگل نشین مغولی بودند و در فتوحات چنگیزخانیان نقش بسیار مهمی نداشتند بنابراین آنان میبایستی بیشتر آن شدت فطری و حدت مادرزادی را در نهاد خود حفظ کرده باشند. با این احوال باز شهرت و حیثیت

«ماهامو» نیز جریحه دار شد زیرا او هم نتوانست از هجوم و تجاوز چینیان جلوگیری کند و قادر نشد که مراتع و چمنزارهای مغولی را از آسیب عساکر سلسله «مینگ» مصون نگهدارد.

بنا بر روایت «مینگ شه» آروقتای باز داخل صحنه تاریخ شد و «اولجاتیمور» ما، یا «پن - یا - شو - لی» را در حدود ۱۴۲۲ بر مسند قآئی نشانده. بعداً رفت و خطوط سرحدی «کانسو» را تا نزدیکی «نینگدهیا» غارت کرد و چون امپراطور چین «یونگکلو» برای تنبیه و بتعقیب او آمد طبق سنت دیرین صحرانوردان عقب نشینی نمود و از میان صحرای «گویی» بطرف شمال چنان رفت که دست کسی بدامان او نرسید. بنا بر روایت همان کتاب «مینگ شه» «آروقتای» کمی بعد «اولجاتیمور» را کشت و خودش عنوان قآئی را کسب نمود. چندین بار «یونگکلو» امپراطور سلسله «مینگ» علیه وی لشکر کشی نمود (۱۴۲۴ و ۱۴۲۵) ولی هیچوقت نتوانست با او دست و پنجه نرم کند و بر او دست بیابد اگر چه در این کشمکش ها تصادف مساعدی هم برای «یونگکلو» امپراطور چین روی داد و بنفع چینیان خاتمه یافت توقون تیمور رئیس قبیله «اویرات» که جانشین و پسر «ماهامو» بود علیه «آروقتای» عصیان ورزید و با او جنگید و او را شکست داد.

این بود روایت تاریخ چینی «مینگ - شه» ولی بیم آن می رود که در این روایت «مینگ - شه» اشتباهی روی داده باشد و در تحت یک اسم واحد از دو شخص مختلف صحبت شده باشد زیرا در تاریخ مغولی «سانانگ سچن» از دو شخصیت متمایز صحبت است که یکی آروقتای رئیس قوم «آسود» است که ما فعالیت او را تا ۱۴۱۴ تعقیب نمودیم (تا آنجا هر دو منبع اطلاعات ما با یکدیگر توافق دارد) و دیگری شاهزاده ایست موسوم به «آدائی»^۱ که بنا بر نوشته مورخ مغولی رئیس «قورچین» ها بوده است.^۲ می دانیم که «قورچین» ها قبیله ای بودند از مغولان که در مشرق «خنگان» در منطقه رودخانه «نون»^۳ طرف سرحدات منچورستان سکونت

داشتند و رئیس آنها از اولاد «تموجه اوچیقین» یا از اولاد «قसार» بود که هردو برادران چنگیزخان بودند. با دقت در تاریخ «سانانگسچن» مغولی متوجه می‌شویم که خاناتی را که در حدود ۱۴۲۵ لاقل در قسمت شرقی تحت اداره و فرمانروائی رئیس «قورچین» ها موسوم به «آدائی» بوده و در درجه دوم «آروقتای» برآن فرمانروائی نموده مدلل می‌سازد که آن روماء دونفر مختلف بوده‌اند و مؤلف «مینگ» شه آن دو را یکنفر پنداشته است. «آدائی» و تابع او «آروقتای» مشترکا و توأماً علیه «اویرات» ها و چینیان جنگ کرده‌اند و حال آنکه برای رعایت موازنه که معمولاً اجرا میشد «اویرات‌ها» با امپراطور چین روابط خود را ظاهراً دوستانه نگاه می‌داشتند. در خلال این لشکرکشیهای اخیر در مغولستان علیه «آدائی» (در سنوات ۱۴۲۲-۱۴۲۵) امپراطور چین «یونگکسلو» عصیان و تمرد «اویرات» ها را علیه خانات متحده و مشروع «بورجیگین» ها تقویت مینمود.

نخستین پادشاهی اویرات. توقون و ایسن تجی

سیاست امپراطور بزرگ «مینگ» که مبنی بود بر کمک و تقویت نیروی جوان «اویرات» ها برای پائین آوردن قدرت خاندان قوییلای قآنی پس از وفات او به نتیجه رسید و ثمره خود را آشکار ساخت. بین سال ۱۴۳۴ و سال ۱۴۳۸ رئیس قبیله «اویرات» «توقان» (طغان) یا «توقون» (طوغون) پسر و جانشین «ماهامو» بنابر روایت مورخ مغولی «سانانگسچن» «آدائی» را کشت. کتاب «مینگ» - شه می‌گوید که او «آلوتای» را کشت. بهر صورت رئیس قبیله «اویرات» موسوم به توقون بین قبایل مغول سیادت و عنوان ریاست را بدست آورد. در سال ۱۴۳۴ یا ۱۴۳۹ طرفداران مشروعیت سلطنت و کسانی که معتقد بودند باید سلطنت در دست وراث و جانشینان بحق قوییلای قآن بماند یکک شاهزاده‌ای را که از خاندان قوییلای قآن بود و «ادزای»^۱ نام داشت (پسر البک و برادر اولجایتیمور) بعنوان خان بزرگ و قآن اعلام داشتند. ولی در حقیقت امپراطور مغول بدست قبیله «اویرات» افتاده بود.

بدون شك دربار چین از این انقلابی که باعث تنزل مقام خاندان چنگیزخان می گردید بسیار خوشحال شد زیرا دربار چین از مغولان شرقی «بیشتر مرعوب بود زیرا بیشتر بچین نزدیک بودند» و از مغولان غربی چندان هراسی در دل نداشت زیرا فاصله بسیاری بین آنها و چینان وجود داشت. رعب و وحشت و «کابوس» چنگیزخانی تخفیف می یافت و رو به تقلیل می رفت. صاحبان جدید صحرای و مالکان تازه مرغزاران گذشته مهمی نداشتند و حتی در تاریخ سلطه و قدرت چنگیزخانیان نیز نقش بی مجد و افتخاری برعهده آنها بود همچنانکه در ابتدای قرن دوازدهم دولت چین و سیاست آن دولت جاهلانه خوشوقت بود از آنکه «کیتان» ها جای خود را به «جورجت» ها واگذار مینمودند همچنان در حقیقت مغولان غربی «اویرات» ها یا بقول خودشان «مؤتلفین» و بقول همسایگان ترك کاشغری آنها «کلموک» ها (قلموق) جز این آرزویی نداشتند که عملیات چنگیزخان را از سر بگیرند و امپراطوری عظیم مغول را که قویلائیان فاسد و فرسوده و منحط و از روی حمق و بلاهت نیست نموده بودند باز احیاء کنند.^۱

بسط و توسعه قدرت «اویرات» ها بطرف جنوب غربی متوجه شد و آنها را بزبان جغتائیان «مغولستان» یعنی چنانکه دیدیم بضرر خان های چنگیزخانی که در «ایلچی» و «یلدوز» و ناحیه «کوچا» و «تورفان» فرمانروائی داشتند. رئیس قبیله «اویرات» «توقون» بخان جغتائی «ویس» (ویس از سال ۱۴۱۸ تا ۱۴۲۸ سلطنت نمود) حمله ور شد. در این پیکار که نبردگاه آن بنابر حملاتی که از طرف «اویرات» ها روی می داد از حوضه «ایلی» بود تا ایالت «تورفان» و همیشه تفوق با «اویرات» ها بود. «اسن تایچی» پسر «توقون» موفق بدستگیری «ویس» شد و چنانکه دیدیم با کمال بزرگواری نسبت به وی رفتار کردند و بنابر «تاریخ رشیدی» پیاس خون چنگیزخانی که در عروق وی بود شرط ادب را نسبت باو معمول داشتند. در نبرد دیگری که در نزدیکی تورفان روی داد یکبار دیگر

۱- بنابر روایت مورخ مغولی «ساناگسچن» (ترجمه اسمیت ص ۱۵۱) رئیس اویرات ها توقون بطور معما آمیزی در سال ۱۴۳۹ کشته شد و می گفتند روح چنگیزخان از جسارت این مرد غاصب که دارائی جانشینان او را می ربود او را بقتل رساند.

«ویس» بدست «ایسن تایجی» افتاد این دفعه «اسن تایجی» برای استخلاص اسیری که در دست داشت تقاضا نمود که «مختوم خانم»^۱ همشیره «ویس» داخل خاندان او گردد. بدیهی است که قبیله «اویرات» که از نژاد چنگیزخانیان نبود بسیار مشتاق چنین وصلت و آرزومند این چنین پیوندی بود.

وقتی که «اسن تایجی» (بقول مورخین چینی «یه-سین») بجای پدر خود «توقون» برمسند ریاست نشست پادشاهی «اویرات» یا «کلموک» (قلموق) باوج قدرت خود رسید (۱۴۳۹-۱۴۵۵). حوزه فرمانروائی او اینک از دریاچه «بلخاش» تا دریاچه «بایکال» و از «بایکال» تا نزدیکیهای دیوار عظیم چین بود. قراقوروم پایتخت کهنسال و دیرین مغولی باو تعلق داشت.

«اسن» واحد «هامی» را نیز تصرف نمود و در سال ۱۴۴۵ ایالت چینی «وولتانگ»^۲ را که با ایالت فعلی «ژهول»^۳ تطبیق می نماید مسخر ساخت. پنج سال بعد همانطور که با شاهزاده خانمی جغتائی ازدواج نمود از یک شاهزاده خانم چینی نیز خواستگاری کرد. دربار چین وعده مساعد داد ولی از آن ابا نمود «ایسن» رفت و خطوط سرحدی را در حدود «تاتونگ» در شمال «شان-سی» غارت نمود. امپراطور چین از سلسله مینگ موسوم به «یینگ تسونگ»^۴ با وزیر خود «آغاباشی» خواجه «وانگچن» برای مبارزه بسراغ او رفت. تصادم دولشکر در «تومو» واقع در نزدیکی «سیوئان - هوا» در شمال غربی «هو-پی» روی داد. «ایسن» شکست بسیار عظیمی به چینیان داد بیش از صد هزار نفر چینی را کشت و امپراطور را نیز اسیر و دستگیر کرد (۱۴۴۹). ولی چون برای جنگهای معاصره ای و قلعه ای مجهز نبود نتوانست هیچ یک از قلاع مستحکم را در ناحیه «تاتونگ» یا «سیوئان - هوا» تصرف نماید. با امپراطوری که اسیر نموده بود بمغولستان مراجعت نمود.^۵ سه ماه

۱- این کلمه در اصل چنین است ولی احتمالاً «مخدوم خانم» صحیح است. Wou-leang-ha - ۲

Jehol - ۳ Ying-tsong - ۴ - مورخ مغولی «سنانگسچن» می نویسد که «با این پادشاه اسیر شده کمال خوش رفتاری معمول شد: ایسن امپراطور چین را تحت مراقبت قراولان «چینگکسانگ علیما» قرار داد و باین شخص سفارش مخصوص نمود که ویرابا شش هزار «اوچید» در منطقه ای نگاه دارند که هوای آن در زمستان ملایم باشد. امپراطور پس از آزادی از حسن رفتار «اوچید» ها تشکر نمود و هدایای گرانبهائی بآنها داد.

بعد باز آمد و این بار تا «پکن» پیش رفت و در حومه شمال غربی شهر پکن اردوزد ولی چینیان تمام حملات او را دفع نمودند و طولی نکشید که علوفه برای اسبها دیگر پیدانمیشد. برای چینیان قوای امدادیه از «لتا تونگ» می رسید و «ایسن» دریافت که نه فقط ضرب دست او به نتیجه قطعی منتهی نشده بلکه نفرات لشکریان خصم از لحاظ تعداد بر او تفوق دارند و همین برتری باعث شکست او خواهد گردید. پس با کمال سرعت عقب نشینی نمود و از تنگه «کیو یونگ کوان»^۱ «نان کثو»ی فعلی گذشت و بازگشت پرداخت پس از مدت خیلی امپراطور را (۱۴۰۰) رها کرد و در سال ۱۴۰۳ با دولت چین صلح نمود.

بنا بر تاریخ «مینگ - شه» همین «ایسن تایچی» یکی از احفاد گمنام چنگیزخان را که «توتوتا بوقا» نام داشت بسمت «خاقان کبیر» شناخت و با خواهر وی ازدواج نمود. منظورش این بود که با انتخاب چنین خانی و چنین وصلتی وارث مشروع و جانشین بحق چنگیزخانی پسری باشد که از این ازدواج بدنيا آید. «توتوتا بوقا» با این انتخاب موافقت ننمود و «ایسن» او را بقتل رساند. پس از این واقعه او خود را مطیع و مرئوس چین شناخت و بدین ترتیب خانی شد مستقل ولی فارغ و عاری از عنوان جانشینی و وراثت چنگیزخانی. پس از این ماجراها در سال ۱۴۰۵ او را کشتند.

بنا بر تاریخ رشیدی پس از «ایسن تایچی» پسر او موسوم به «امه سنجی»^۲ بریاست و فرمانروائی پادشاهی «اویرات» یا «کلموک» (قلموق) منصوب شد. در سده ای که بطور قطع مشخص نیست ولی در هر صورت بین ۱۴۰۶ و ۱۴۰۸ می باشد این پادشاه تازه خانات جغتائی مغولستان را مسخر ساخت و در نزدیکی «ایلی» خانی را که سلطنت می کرد یعنی «یونس خان» را شکست داد و مجبورش نمود که فرار و تا شهر ترکستان عقب نشینی کند. بنا بر همین منبع یعنی «تاریخ رشیدی» بلکه جغتائی نسب «مختوم خانم» که سابقاً در زمان قدرت «اسن تایچی» در خاندان سلطنتی «اویرات» داخل شده بود باعث این فتنه ها و غوغاها می گردید

مختوم خانم زنی بود مسلمان و بسیار متعصب و پسران خود «ابراهیم اونگک» و «الیاس اونگک» را در محیط اسلامی و با رعایت مبانی و مقررات مذهب اسلام بار آورده بود. این جوانان بعدها با «امه‌سنجی» بجنگ و پیکار پرداختند. در نتیجه این جنگ‌های داخلی بالاخره ابراهیم و الیاس هر دو بر چین پناه بردند.^۱

با وجود این اغتشاش‌های داخلی «اویرات» همدت‌های مدید با یورش‌ها و حمله‌های موسمی موجبات نگرانی تمام همسایگان و مخصوصاً همسایگان جنوب غربی خود را فراهم می‌آوردند. در این ناحیه جنوب غربی دیدیم که «قرقیز-قزاق» ها سکونت داشتند و بیابان گردی می‌کردند. اینها قبائلی بودند ترك بربری که بطور بسیار ظاهری و صوری مسلمان شده بودند و عشایر آنها در مرغزاران «ایلی» سفلی و «چو» و «ساری‌سو» و «تورگای» بادیه نشینی می‌نمودند. در زمانی که ریاست آنها با «خان قاسم» بود در حدود ۱۵۰۹-۱۵۱۸ و یا ریاست بعده «موماش» (ممش) (در حدود ۱۵۱۸-۱۵۲۳) قرار داشت آنها باعث بیم و هراس دولت ماوراءالنهر و خاندان شیبانی گردیده بودند^۲. جانشین «موماش خان» (ممش) موسوم به طاهر خان (در حدود ۱۵۲۳-۱۵۳۰) در اداره امور سخت کش و شدیدالعمل بود و این صحرانوردانی که چندان مقید بر رعایت نظم و ترتیب نبودند از طرز رفتار خشن و سخت «طاهرخان» آزرده خاطر شدند و بنابر روایت «حیدر میرزا» رایت عصیان و لوای نافرمانی را برافراشتند^۳. خانات قرقیز-قزاق تحت ریاست «توکل خان» باز سروصورتی گرفت ولی او نیز در سنوات ۱۵۵۲-۱۵۵۵ مجبور شد در برابر حملات «اویرات» ها فرار اختیار کند. «اویرات» هادر آن سنوات مانند رعد و برق و گرد باد از منطقه «کوبدو» بطرف «ایلی» که نشیمنگاه قزاقان بود سرازیر شدند. بدین ترتیب بیابان گردان ترك مرغزاران بزرگ «بلخاش» که خودشان مایه واهمه و اضطراب شهرنشینان ماوراءالنهر بودند در برابر حملات بیابان گردان مغولی «آلتای کبیر» تاب مقاومت نیاوردند و فرار را برقرار برتر شمردند. محتاج بتذکار نیست

۱- تاریخ رشیدی ص ۹۱- این قسمت از کتاب تاریک و مبهم است. ۲- در همین کتاب به صفحات ۷۸۶ به بعد

رجوع کنید، بکتاب تاریخ رشیدی ص ۲۷۲ رجوع کنید. ۳- تاریخ رشیدی ص ۲۷۳.

که همین اضطراب و واهمه دامنگیر مردم شهرنشین و متمدنین بلاد معظمه ماوراءالنهر گردید. توکل خان به تاشکند رفته پناه به «نوروزاحمد» خان شیبانی برد که حاکم محلی آنجا بود. «توکل خان» ملتجی باو شد و کمک می‌خواست و نوروز سرانجام جواب داد که: «ده شاهزاده دیگر هم اگر جمع و متحد شوند نخواهند توانست کاری علیه این کلموک‌ها بکنند»^۱

(البته منظور از لغت کلموک (قلموق) همان اویرات‌ها است) در سال ۱۰۷۰ هـ همین اویرات‌ها از «ینی‌سئی» علیا تا دره‌های «ایلی» را تحت تسلط و تصرف خود داشتند. خلاصه اگر آنچنانکه دیدیم «اویرات» هاپس از مرگ «اسن تایجی» (۱۴۵۵) در مشرق دوچار خوفی شدند و در مقابل چنگیزخانیان مغولستان شرقی قد نتوانستند علم کنند در طرف مغرب، مرغزاران واقع بین «ایلی» و بحرخرز را همواره مورد تهدید قرار می‌دادند.

آخرین تجلیات خاندان چنگیزخانی دایان خان و آلتان خان

خسوف قدرت اویرات‌ها یعنی مغولان غربی فوراً بنفع و سود چنگیزخانیان مغولستان شرقی منتهی نشد زیرا اعقاب چنگیزخان در مغولستان شرقی هر یک بجان هم افتاده و در کشمکشهای خاتمه ناپذیر خانوادگی تیشه بریشه یکدیگر می‌زدند. خان بزرگ «منده قول» (منداغول) بیست و هفتمین جانشین چنگیزخان در سال ۱۴۶۷ در پیکاری که با یکی از برادرزادگان و جانشین خود موسوم به «بولخوجینونگ»^۲ می‌نمود کشته شد و این نیز قبل از اینکه بر مسند خانی بنشیند بقتل رسید (۱۴۷۰)، از خاندان کثیرالعدة قوییلای قآن فقط یک پسر پنج ساله باقی مانده بود که «دایان» نام داشت و پدرش همان «بولخوجینونگ» بود که بقتل رسید. این طفل را همه ترک و طرد کرده بودند و حتی مادرش نیز بشوهر رفت و آن طفل را بی‌سرپرست گذاشت.^۳ زن جوان و شوهر مرده «منده قول» مسماة به

۱- بارتولد. ذیل لغت کلموک در دائرة المعارف اسلامی مجلد ۲ ص ۷۴۳.

۲- بارتولد. بکتاب «کوران» بنام «آسیای مرکزی در قرون هفدهم و هیجدهم» ص ۶. رجوع کنید.

۳- بارتولد. بکتاب «کوران» بنام «آسیای مرکزی در قرون هفدهم و هیجدهم» ص ۶. رجوع کنید.

«خاتون مندوقای» آن طفل را تحت حمایت قرار داد و او را به «خانی» اعلام داشت. خود این خانم فرماندهی و ریاست مغولانی را که بخاندان وی وفادار مانده بودند برعهده گرفت و «اویرات» ها را شکست داد. در سال ۱۴۸۱ «دایان» را که دیگر جوان ۱۸ ساله‌ای بود داماد کرد و با او ازدواج نمود. این زن با شجاعت و شهامت در سال ۱۴۹۱-۱۴۹۲ با اعمال شگفت‌انگیز و دلاوری‌هایی که نمود رشادت و سماجت «اولون‌ایکه» مادر چنگیزخان را بخاطرها آورد. فرماندهی سپاهیان را بر عهده گرفت و بجنگ «اویرات» رفت و آنها را به عقب‌نشینی وادار نمود.^۱ بنابراین‌هایی که رطب‌اللسان‌اهالی است همین خانم است که سیادت و تفوق قبایل «اویرات» را زائل ساخت و «مغولان شرقی» را بمرحله سیادت و جلالت رساند. در دوران طولانی سلطنت «دایان» (۱۵۴۳-۱۴۷۰) در نتیجه فعالیت و بسالت «مندوقای خاتون» که بدو نیابت سلطنت را داشت و بعد زن و ملکه او شد و در نتیجه لیاقت و درایت خود «دایان» شوکت و جلالت چنگیزخانان احیاء شد زیرا قبایل و عشایر شرقی جملگی بازگردهم آمدند و طبق سنت دیرین مغولی جملگی مجتمع شدند و رو به جنوب موضع گرفتند. بین میسره (جون گر - دجون گر - یاسگون گر) در مشرق و میمنه (برون گر - براگون گر) در مغرب. جناح نخستین تحت فرماندهی مستقیم شخص خاقان بود. جناح دومی تحت اداره کسی بود که خاقان بین برادران یا پسران خود انتخاب می نمود و او را «جینونگ» می نامیدند. قوای نخستین که تحت فرمان مستقیم شاه قرار داشتند عبارت بودند از «چخار»^۲ ها یا «چخرها» و «خلخا»^۳ ها و «اوریانگخان»^۴ ها گروه دومی «اوروس»^۵ ها و «تومد»^۶ ها و «جنگ شیاپو»^۷ ها بودند که این عده آخرین را نیز «خرچین» یا «خراچین» نیز می خواندند.^۸ این تجدید تشکیلات و احیاء تأسیسات از طرف «دایان خان»

۱- بصفحه ۳۲۷ همین کتاب رجوع کنید. ۲- Tchakhar ۳- Khalkha ۴- Ouriangkhan

۵- «تومت یا «تومد» - ده هزار. ۶- بنابر تحقیقات «کوران» که در صفحات ۷ تا ۹ کتاب وی موسوم به «آسیای مرکزی در قرون هفدهم و هیجدهم» اکثر این قبایل و عشایر هنوز وجود دارند. چخرها در شمال دیوار عظیم چین و در شمال «شان‌سی» جای دارند. خلخاها در مغولستان خارجی از «اوسانور» تا «بوئرنور» - اوریانگخان‌ها را خود دایان خان از بین برد. «اوردوس»^۷ ها الان نیز در ناحیه «اوردوس» واقع در قوس «رودخانه زرد» سکونت دارند. «تومد»^۸ ها در شمال شرقی همان قوس و «خراچین»^۹ ها در جنوب ایالت «ژهول» و در شمال «هویی» سکونت گزیده‌اند.

بی‌شدت عمل و خشونت صورت نگرفت. دایان یکی از پسران خود را بفرماندهی «تومد» های دست راست یا «براغون تومد» ها (مغولان غربی) منصوب نمود. قسمتی از اینها رفتند و پسر دایان را کشتند. بین آن دو دسته مقاتله بسیار شدیدی روی داد. دایان بدو مغلوب شد ولی بعد در نتیجه اتحاد با «خراچین» ها که عشایر حوضه «نونی» و مطیع اوامر اولاد و احقاد قسار برادر چنگیزخان بودند فیروزی نصیبش گردید. یاغیان را تا «کوکونور» تعقیب نمود و در آنجا آنها تسلیم شدند و مراتب اطاعت و انقیاد را اعلام داشتند.

دایان نیز سومین پسر خود موسوم به «برسه بولود»^۱ را بعنوان «جینونگ» منصوب و بفرماندهی آنها مقرر داشت (۱۰۱۳) دایان مجبور شد که عصیان و طغیان «اوریانگ خان» ها را نیز برطرف سازد و اصلا گروه آنها را منحل نمود و آنها را بین پنج گروه دیگر تقسیم کرد. از سال ۱۴۹۷ تا ۱۵۰۰ نیز علیه سرحدات چینی از «لثائوتونگ» گرفته تا «کان سو» یکسلسله دستبردها و حملاتی وارد آورد که جملگی بسود او پایان یافت.

پس از وفات او در سال ۱۵۴۳ فرزندان و نوادگان او آن عشایر را بین هم تقسیم نمودند. قبیله «چختر» نصیب رئیس شاخه ارشد «بودی خان» شد که وی نوه «دایان» بود و عنوان خان کبیری باو تعلق داشت. بودی خان در سرزمین «کلکان» و «دولون نور» سکونت گزید و امروز نیز همان ناحیه مرکز اقامتگاه «چختر» ها میباشد. خانات ممتاز و عالی مغولی و اوروغ اصلی در خاندان سلطنتی «چختر» از سال ۱۵۴۴ تا ۱۶۳۴ باقی ماند و خانهای آنها عبارت بودند از:

بودی^۱ ۱۵۴۴-۱۵۴۸، کودانگ^۲ ۱۵۴۸-۱۵۵۷، تومن ساسا کتو^۳ ۱۵۵۷-۱۵۹۳، سچن^۴ ۱۵۹۳ تا ۱۶۰۴ و «لگدان»^۵ از ۱۶۰۴ تا ۱۶۳۴. این خان آخرین را بعداً خواهیم دید سلاطین منچو از پادشاهی خلع نمودند. سومین پسر دایان جینونگ «برسه بولو» و پسر او جینونگ «گون ییلیکتومرغن»^۶ (وفات در سال ۱۵۵۰)

۱ - Barsa-bolod ۲ - Bodi ۳ - Koudang ۴ - Tūmen Sasaktou
۵ - Setchen ۶ - Legdan ۷ - Guñ Biliktū Mergen

که فرماندهی «اوردوس» ها را داشتند اردوگاه‌های خود را در نیم دایره شط اصفر قرار دادند (۱۵۲۸-۱۵۳۰). برادر کهنتر «گون ییلکتو» موسوم به «آلتان خان» (بر طبق کتاب «مینگ شیه» «له-ین-تا) که لایق‌ترین نوادگان دایان خان بود و فرماندهی «تومد» ها را داشت رفت و اردوگاه خود را در شمال شرقی نیم دایره در «کوکو خوتو» قرار داد.^۱ جوان‌ترین پسر «دایان خان» نیز موسوم به «گرمساندزا-لوچقین»^۲ فرماندهی قبایل «خلخا» را داشت و در آن اوقات بعقیده «کوران»^۳ این قبایل در اطراف نهر «خلخا» و دریاچه «بوئیر نور»^۴ در «کروین» سفلی متمرکز بودند. از آنجا «خلخا» ها قبایل «اویرات» یا «کلموک» (قلموق) را عقب راندند و بطرف مغرب تا حدود «اویسه نور»^۵ پیشرفت نمودند.

این فیروزیها و فتوحاتی که علیه قبایل «اویرات» روی داد و اینها را تا نواحی «کودو» عقب راند و با مشارکت و همکاری تمام مغولانی که به «دایان» و خاندان او وفادار بودند بعمل آمد. فرماندهی آنها با شاه «تومد» ها موسوم به «آلتان-خان» بود و برادر زاده جوان او موسوم به «خوتوکتای سچن خونگتاجی»^۶ پادشاه «اوردوس» ها نیز به‌وی کمک و مساعدت می‌نمود. «اویرات» ها که در چندین پیکار مغلوب شدند «قراقوروم» را که مرکز و مظهر «امپراطوری» مغول بود از دست دادند (۱۵۵۲). دو تیره از این قبایل موسوم به «تورقوت» ها و «کوشوت» ها که بدست همین طرفداران «دایان» مغلوب و تا حدود «اورونگو»^۷ و «ایرتیش سیاه» عقب رانده شدند بتدریج بطرف مغرب روان گردیدند.

آلتان خان که از سال ۱۵۴۳ تا ۱۵۸۳ پادشاهی نمود و حتی در زمان حیات پدر بزرگش بلشکرکشی و کشورگشایی پرداخته بود بجنگ سلسله «مینگ» و پادشاهان چین پرداخت. از سال ۱۵۲۹ بغارت ناحیه «تاتونگ» در شمال «شان‌سی» رفت. در ۱۵۳۰ منطقه «نینگ‌هیا» را ویران نمود و بعد از ویرانی

۱- این اردوگاه محصور «آلتان خان» در «کوئی هونانگ» در آن زمان عنوان پایتختی داشت و موسوم بود به «بای‌چینگ»

بکتاب مونستر موسوم به «اوردوسیکا» ص ۳۷ رجوع کنید. ۲ - Gresandza l'otchigin

3 - Courant 4 - Bouir-nor 5 - Obsa nor

6 - Khautouktal Setchen Khongtaidji 7 - Ouroungou

ایالت «کان - سو» بویرائی منطقه «سیوئان هوئا» واقع در شمال غربی «پکن» پرداخت. در سال ۱۰۴۲ سردار چینی موسوم به «چانگه-چه-چونگ» راکشت و دویست هزار سرباز چینی را اسیر کرد و دو میلیون رأس گاو و گوسفند و اسب و شتر بدستش افتاد. هر سال از طرفی بداخل چین لشکرکشی می کرد گاه از طرف «تاتونگ» و گاه از طرف «سیوئان - هوئا» و بدین ترتیب تجاوزات و تاخت و تازهای دوران چنگیزخان ثانیاً آغاز شد. در سال ۱۰۵۰ این دستبردها و پیشرویها تا جلو دروازه های شهر «پکن» رسید و حریقهای را که برپا کرد حومه و اطراف شهر پکن را روشن ساخت قبل از بازگشت بزادگاه خود تمام منطقه «پائوتینگ فو»^۱ را غارت کرد. دوبار در سالهای ۱۰۵۰ و ۱۰۷۴ از چینیان خواست که در بعضی از قلاع سرحدی یکه نوع بازاری برای داد و ستد تأسیس گردد تا در آن بازارها اغنام و احشام مغولی را با محصولات و مصنوعات چینی مبادله نمایند. در تمام این لشکرکشیها برادر زاده جوان او شاهزاده «اوردوس» موسوم به «خوتوختا» با او جداً و عملاً همکاری می کرد. این شاهزاده در ۱۰۴۰ بدنیآ آمده بود و در ۱۰۸۶ درگذشت. وی نیز مکرر سرزمین چین را بین «نینگ هیا» و «یولین» غارت کرد. جنگها و لشکرکشیهای این شاهزاده را نبیره او مورخ مغولی «سانانگه سچن» در تاریخ خود شرح داده است.

تقطیع امپراطوری دایان - خانات اوردوس و خلخا

بلائی که ملل مغولی را دچار خسارت و زحمت می کرد آن عادت دیرین آنها بود مبنی بر تقسیم نواحی و ایالات بین افراد خاندان خودشان. امپراطوری «دایان» - هرچند که در خارج بمصرفاتی تحصیل نکرده و توسعه آن فقط در مغولستان صورت گرفته بود، تقریباً شبیه به تأسیسات امپراطوری چنگیزخانی بود. پس از مرگه مؤسس آن - مانند امپراطوری چنگیزخان پس از درگذشت او - امپراطوری دایان بصورت یکه دولت مؤتلفه خانوادگی در آمد که رؤساء مختلف آن جملگی برادر و بنی اعمام یکدیگر میبودند که همگی آنها سیادت و برتری یکی از رؤساء

شعبه‌های مختلف خاندان خود را پذیرفته بودند. در مورد امپراطوری «دایان» پادشاه یا رئیس «چخ»^۱ را بعنوان شاه شاهان شناختند. این تقسیم‌مندی می‌شد به تقطیع و ریز ریز شدن امپراطوری. امپراطوری دایان چنان تکه تکه و منقطع شد که امپراطوری چنگیزخان و جانشینان وی هرگز آن چنان تقطیعی بخود ندیده بود. بطور نمونه می‌پردازیم بسرنوشت مؤسس پادشاهی «اوردوس» موسوم به «گون بیلکتو مرگن جینونگ»^۲ وی در حیات خود پادشاهی مقتدر بود پس از درگذشت وی در سال ۱۰۵۰ تمام عشایر و قبایل او با نهایت دقت بین نه پسر او تقسیم شدند.^۳ پسر ارشد او موسوم به «نویان دارا» فقط زادگاه اصلی «دوربن-قوریه»^۴ را برای خود نگاه داشت که امروز مقر قبیله «وانگ» می‌باشد. توق پادشاهی نزد آن قبیله بود.

بالتجیه رابطه اتحاد و ائتلاف قبایل مست می‌شد و اطاعت بخان عالی فقط فرضی و اسمی بود همین عملی که باعث گردید که قدرت جانشینان بلافصل چنگیزخان رویضعف گذارد در این مورد نیز همان را نتیجه بخشید. از اواسط قرن سیزدهم شاهزادگان چنگیزخانی که دارای تیول و اقطاعی بودند و بخصوص آنهایی که اقطاعشان از قراقوروم دور بود تقریباً سلاطین مستقلی محسوب می‌شدند. «روبروک» قید می‌کند که خان قبچاق «باتو» نویان عملاً همشان و همتراز مونگا-قآن بود. بیست سال بعد خان بزرگ قویلائی قآن نمی‌تواند «قایدو»^۵ خان ناحیه «ایمیل» را باطاعت و انقیاد درآورد. در مورد اولاد و جانشینان دایان نیز همین ترتیب صدق می‌کند. وقتی که شاهزادگان «خلخا» قبایل «اویرات» را تا «کویدو» عقب راندند و سرزمین وسیعی را که بین نهر «کروین» و جبال «خنکای» واقع است

۱ - Gün Biliktü Mergen djinong ، نویان دارا جینونگ ، Noyandara djinong

۲ ، بایسنگور ، Bayisanggur ، اویدارما ، Oyidarma ، نوم ترنی ، Nomtarni

۳ ، بویانگ قلی ، Bouyang-Ghoulal ، بندجارا ، Bandjara ، بدما سمباوا ، Badma-Sambhava

۴ ، امودارا ، Amourdara ، اوغلاخان ، Oghlaqhan ، بنا بر کتاب موستارت - بنام اوردوسیکا (ص ۲۸)

۵ اسامی نه نفر بالفبای لاتین نیز نوشته شد . Dorben qoriya- ۳

۶ - بهمین کتاب به صفحات ۴۵۳-۴۸۱ رجوع کنید .

تصرف نمودند. آلهائی که از سایرین به مملکت چغرها دورتر بودند خود را دیگر تقریباً مستقل و مطلق العنان دانستند. همین وضع برای نبیره پادشاه «خلخا» موسوم به «گرمسانزا» پیش آمد. آن نبیره که نامش «شولوی اوپاشاخونگک تاجی»^۱ است و در حدود سنه ۱۶۰۹ در قلب و مرکز قبایل «اویرات» در منطقه «قرقیز - نور» و «اویسانور»^۲ مستقر شده بود و از همانجا «اویرات» هارا تا حدود «ایرتیش سیاه» و «ترباگاتای» عقب رانده بود (۱۶۲۰-۱۶۲۳) نام خود را «آلتان خان» نهاد و در همان سرزمین خاناتی بهمین نام تأسیس کرد که تا سال ۱۶۹۰ بهمین نام ماند. یک شاهزاده دیگر «خلخا» که پسر عموی «آلتان خان» بود، و او نیز بر قبایل «اویرات» غالب آمده بود در مشرق مملکت «آلتان خان» و مغرب «اولیاس اوتای» سکونت گزید. نام او «لایخورخان»^۳ بود. پسر وی موسوم به «سوتای» بخود لقب «زازاقتوخان»^۴ داد و همین نام خود را نیز بر سرزمینی که اشغال نموده بودند تحمیل کرد. یک شاهزاده سومی نیز از همان «خلخا» ها بنام «تومنگن»^۵ نتیجه «گرمسانزا» در سرچشمه های نهر «اورخون» در «اونگین» علیا واقع در کنار نهر «سلنگا» خانات «صائین نویان» را تأسیس نمود. برادر همین «تومنگن» موسوم به «آباتای» مانند ساقه درختی شد که شاخه ها بآن متصل می باشد. سرزمین «توچتوخان» از خانات «صائین نویان» جدا میشد زیرا نهر «اورخون» از میان آن دو خانات می گذشت و «آباتای» خاناتی بین خانات آنها و حوضه «تولا» ترتیب داد که آن سرزمین را امروز «اورگا» یا «اولان باتور» می نامند. نظر به تقدم و تأخر خاندانها سلسله «صائین نویان» بدو مطیع و تابع خاندان «توچتوخان» بود ولی در سال ۱۷۲۴ استقلال یافت و خاناتی شد همشان و همراز خاندان «صائین نویان» - یکی دیگر از نبیره های «گره سانزا» که نام او هم «شولوی» بود در کنار نهر کرولن اقامت گزید و لقب «ستچن خان»^۶ بخود داد و نام خود را به پنجمین خانات «خلخا» تحمیل نمود. با اینکه این خانهای پنجگانه همگی خلخا بودند معهذاین آنها اتحاد و ائتلاف

Lalkhor-khan - ۲ Oubsa - nor - ۲ Choulouf oubacha khongtaidji - ۱
Setchen-Khan - ۶ Tumengken - ۵ Dzasagtou-khan - ۴

واقعی و صمیمانه‌ای وجود نداشت. آلتین خان لویزانگه^۱ (۱۶۵۸-۱۶۹۱) در سال ۱۶۶۲ بهمسایه خودش زازاقتوخان حمله ور شد و او را اسیر کرد و کشت. «چوچئو» خان در برابر این واقعه هولناک با شاهزادگان مغولی یک نوع اتحادیه‌ای تشکیل داد و آلتین خان را بفرار وادار نمود. آلتین خان چنانکه خواهیم دید، با کمک خارجیان (جونگ‌های قبیله اویرات و دربار چین) توانست مدت کوتاهی وضع خود را ثابت نگاهدارد ولی در سال ۱۶۸۲ «زازاقتوخان» تازه‌ای که بر مسند خانی نشست با او جنگ کرد و دستگیرش نمود. از سال ۱۶۹۱ او و خانات او دیگر نیست و نابود شدند. باز خواهیم دید که نیستی و امحاء این خاناتی که مغربی‌ترین خانات پنجگانه خلخا بود باعث شد که «اویرات» های قدیم یا «کلموک» (قلموق) ها باز بانظام و جبران مافات بپردازند و سرزمین آلتین خان را که ایالت امروزی «کوبدو»^۲ است تصرف نمایند.

احیاء امپراطوری مغولی «دایان خان» در سرزمین محدودتری از امپراطوری پهناور چنگیزخان بعمل آمد ولی این امپراطوری کوچک را نیز مانند آن امپراطوری عظیم نزاعهای خانوادگی و اختلافات خانگی از بین برد و منقرض ساخت. خانهای بزرگ چخار یا چخیر پس از گذشت یک قرن دیگر فقط یک تسلط ظاهری و اسمی بر خانات «اوردوس» داشتند و نسبت بسایر خانات چهارگانه «خلخا» نیز رسماً ریاست می‌نمودند. مغولان شرقی بوضع پریشیده و نامعلومی که قبل از «دایان» وجود داشت بازگشت نمودند.

گرائیدن مغولان شرقی به کیش لامائی

مغولان شرقی بطور عمیقی تحت تأثیر لامائیسم تبتی و «کلیسای زرد» قرار گرفته بودند. تا آن سنوات شمن‌ها که بیش و کم با مبانی و مواعظ کلیسای سرخ تبتی آشنائی داشتند ولی مغولان شرقی تحت نفوذ مذهب بودا قرار نگرفته بودند با اینکه در دوران سلطنت «یونان» ها اجداد ونیا کانشان در چین نفوذ کیش بودا را بخوبی احساس نموده بودند مع هذا وقتی که قهرآ از چین خارج شدند دیگر تا

۱- بنا بر تاریخ مورس کوران ص ۳۱ بااستناد «تونگه‌هوانلو».

حدی بفقر معنوی و عسرت فکری مبتلا گردیدند. در ابتدای قرن پانزدهم کلیسای لامائی در تبت از طرف «تسونگه خاپا»^۱ تأسیس شد و با شتاب به تسخیر معنوی و اخلاقی این ملل پرداخت زیرا چنین تشخیص داد که آنها میتوانند برای آن مذهب مدافعین شایسته‌ای باشند.

قبایل «اوردوس» از سال ۱۵۶۶ بمذهب لامائیسم گرویدند^۲ و از این حیث نمونه و سرمشقی برای سایرین شدند. یکی از رؤساء آنها «جینونگه خوتوکتای سچن خونگتاجی»^۳ که صاحب درفش و رایت «اوچین» بود در همین سال از لشکر کشی‌ای که به «تبت» کرده بود چند نفر «لاما» همراه آورد و آنها مغولان شرقی را بقبول این کیش ترغیب و تشویق نمودند.^۴ «خوتوکتای سچن» بنوبت خود رئیس مقتدر «تومد»^۵ ها را که عموی بزرگ خود او بود «آلتان خان» را بمذهب لامائی در آورد و چنانکه قبلاً دیدیم این آلتان خان^۶ در آن موقع در اوج قدرت و عظمت بود.

«اوردوس» ها و «تومد» ها مصمم شدند که جداً مذهب بودائی تبتی را مخصوصاً بصورت کیش «کلیسای اصف» در بین مغولان ترویج کنند. بدون شک سوابقی را که جد آنها قویلای باقی گذاشته بود (بعداً آنرا خواهیم دید) و اقداماتی را که سابقاً لامای تبتی «فاگس پا»^۷ بعمل آورده بود آنها را باین اقدام تشویق و ترغیب می‌کرد. آلتان خان و «خوتوکتای سچن» حتی از «لامای کبیر» که ریاست کلیسای زرد را داشت و موسوم بود به «سودنامسرگیا-متزو»^۸ دعوت نمودند که از تبت نزد آنها بیاید. در کنار بحیره «کوکونور» با نهایت جلالت و عزت از او پذیرائی کردند و با وی مجلس مشاوره‌ای تشکیل دادند و کلیسای مغولی رسماً

۱ - Tsong-kha-pa - ۲ - چنین بنظر می‌آید که در مملکت «اوردوس» ها هنوز آثاری از کیش نستوری مربوط

بدوران «اونقوت» ها باز وجود داشته است. مثلاً قبیله «ار که قوت» که بزبان مغولی چنگیزخانی بمعنای «عیسوی» و «مسیحی» میباشد پیرو کیش نستوریوس بودند. بکتاب مستائر A. Mostaert که از طرف دانشگاه کاتولیک پکن در سال ۱۹۳۴ منتشر شده است رجوع کنید. ۳ - Le djinong Khoutouktai Setchen Khongtaidji

۴ - وی در ۱۵۴۰ بدنیا آمد و در ۱۵۸۶ وفات یافته است. وی پدر بزرگسورخ معروف مغولی سانانگسچن بوده است.

۵ - این کلمه بصورت Altan-khan, Altyn khan هردو آمده است. ۶ - Phags-pa

۷ - b Sod-nams rgya-mts'o - ۸ -

در سال ۱۵۷۷ تأسیس شد. «آلتان خان» مدعی شد که روح قویلای قآن در وی حلول نموده و همین «لامای» کبیر تبتی نیز گفت که روح «فاکس پا» در وی حلول کرده است. آلتان خان لقب «دالائی لاما» یا «تاله لاما» را به «بسودنامسرگیا» تفویض نمود و اعقاب وی نیز همین لقب را بعدها بر نام خود اضافه نمودند. بدین ترتیب «کلیسای زرد» با قدرت معنوی و نیروی مذهبی خود اقدامات «دایان خان» و «آلتان خان» را مبنی بر احیاء امپراطوری چنگیزخانی تأیید و تصویب می نمود. مغولان نیز نیروی مادی خود را پشتیبان «کلیسای زرد» قرار دادند.

وقتی که «دالائی لاما» از «کوکونور» به «تبت» مراجعت کرد یک «بودای زنده» نزد آلتان خان باقی گذاشت. این بودای جاندار نامش «دونگ کور منجوسری خوتوختو»^۱ است. وی در «کوکوختو» پهلوی «آلتان خان» ماند پس از مرگ آلتان خان در سال ۱۵۸۳ «دالائی لاما» از تبت نزد «تومد» ها آمد و بسوزاندن جسد آلتان خان اقدام نمود ۱۵۸۵.

خان بزرگ «چخر» ها موسوم به «تومن ساساکتو» (۱۵۵۷-۱۵۹۳) نیز بمذهب لامائی درآمد و یک قانون تازه مغولی تدوین نمود که بالتام با مبانی مذهب بودائی تطبیق می کرد. دومین جانشین او خان بزرگ «لگدان»^۲ (۱۶۰۴-۱۶۳۴) معابدی ساخت و تمام مواعظ بودائی را از زبان تبتی بزبان مغولی ترجمه کرد. قبایل خلخا نیز از سال ۱۵۸۸ بقبول کیش بودائی پرداختند و در سال ۱۶۰۲ یک «بودای زنده» دیگری موسوم به «متره یا خوتوختو»^۳ بین آنها در ناحیه «اورگا» پدیدار شد و بعد جانشینان او که معتقد بودند روح وی در کالبد آنها حلول نموده ریاست مذهبی بودائی را داشتند تا سال ۱۶۹۲.^۴

آلتان خان و سایر شاهان وارث دایان خان با قبول مذهب بودائی و گرائیدن بکیش لامائی خیال می کردند که عظمت قویلای قآن را بدست خواهند آورد.

۱- Maitreya Khoutoukhtou - ۲

۲- Legdan

۳- Dongkour Mandjouçri Khoutoukhtou - ۱

۴- بکتاب آقای شولمان موسوم به «تاریخ دالائی لاما» ص. ۱۰۰ و ما بعد رجوع کنید و نیز بکتاب آقای موریس کوران بنام «آسیای مرکزی» ص ۱۳ رجوع فرمائید.

ولی وقتیکه اوبه دین بودائی درآمد تسخیر و تصرف چین از طرف مغولان مدتها بود عملاً صورت گرفته بود، و تا فیروزیهای آلتان خان بهمان عبور از دیوار چین و سوزاندن حومه و اطراف پکن خاتمه یافت. او میبایستی کشور ستانی مغولان را باز از سر گرفته باشد. اما شیوع مذهب لامائی فوراً یک نفوذ آرامش بخش و تأثیر مسکنی را در طبیعت مغولان شرقی ایجاد نمود. قبایل «اوردوس» و «تومد» و «چخار» (چخر) و «خلخا» و مخصوصاً «اوردوس» ها بزودی آن خصائل مردانه را در نتیجه نفوذ مذهب و مواعظ مبلغین تبتی از دست دادند. قبل از اینکه مذهب بودائی در تبت تجلی کند مردم آن سرزمین در دوران «تانگ» ها مردمی بودند مخوف و مهیب ولی بعد با شیوع مذهب بودائی آن مردم هول انگیز تبدیل شدند به ملتی آرام و فکور و پیشوای مذهبی آنها «تسونگ خاها» آنها را به تخیل و تفکر و مکاشفه آشنا ساخت. مغولان آن ایام نیز از آنها هم پائین تر آمدند زیرا مطلقاً دارای خصائل و صفات فلسفی نبودند و از مجموع مبانی و اصول مذهب فقط تظاهرات خرافات و خودنمائیهای آنرا بکار بستند. اینها که در آخر قرن پانزدهم برای تجدید حماسه چنگیزخانی و احیاء عظمت و شوکت او میان بر بستند ناگهان از حرکت باز ماندند و در حالت خمود و جمود افتادند و تمام کوشش آنها صرف میشد که وسائل تغذیه «لاما» ها را فراهم آورند و اشتهای آنها را قانع سازند. تاریخ آنها - چنانکه شاهزاده «اوردوس» «سانانگ سچن» آنرا نوشته - نشان می دهد که آنها شرح رشادتها و جانبازیهای جهانگشای مغول و افتخارات او را فراموش نموده و اینک بفکر تسخیر و تصرف ارواح افتاده بودند^۱.

مغولان شرقی چون باین مقام قدسی و باین پایه زهد و ورع رسیدند موقع نیز فرا رسید که یا تسلط «کلموک (قلموق)» هارا تحمل نمایند یا تسلط «منچو» هارا.

۱- «سانانگ سچن» Sanang Setchen از خاندان پادشاهی (چنگیزخانی و دایان خانی) اوردوس ها و رایتداران «اوچین» بود، در سال ۱۶۳۴ از ارنچین جینونگ Erintchin-Djinong رئیس شعبه ارشد اوردوس ها (رایت وانگ) عنوان «ارکسچن خونگ تلجی» Erké Setchm Khongtaidji را دریافت داشت. تاریخی را که بنام «تاریخ مغولان شرقی» نوشته، در سال ۱۶۶۲ با تمام رسانده است. از سنه وفات او اطلاع نداریم.

همانطور که «موریس کوران» متوجه و متذکر شده سقوط آنها امری بود طبیعی و حتمی فقط معلوم نبود که آنها را کدام یک از آن دو همسایه تسخیر خواهند نمود کلموک (قلموق) ها یا منچوها.

تسخیر و تصرف چین از طرف منچوها

دیدیم که قبایل «تنگقوت» سرزمین بسیار وسیعی را در شمال شرقی آسیا تحت تصرف خود داشتند: منچورستان (منچوها- داهور- سولون- مانگیر- بیرار و گولد)^۱ ایالت روسی «اوروج»^۲ واقع در ساحل شرقی «ینی سئی» علیا و حوضه «تونقوزکا» در سیبری (ینی سئی و چاپوقیر) منطقه «ویتیم» بین «لنا» و «شیلکا» (اوروجون) و تمام سرزمینهای اطراف دریای «اوخوتسک» و شط «آمور» در نزدیکیهای «کامچاتکا» (کیل^۳، سماگیر^۴، اولچا^۵، نگدا^۶، لاله گیر^۷، اینکا گیر^۸، لاموت^۹، اوچور^{۱۰} و غیره)، برخلاف آنچه مدت ها تصور میشد این ملل در تاریخ قدیم شرق اقصی و در تمام نخستین دوره قرون وسطی تا قرن دوازدهم هیچ نقش مهمی بازی نکردند. فقط سلطنت نشین «پوهای»^{۱۱} از آنچه گفتیم مستثنی است زیرا این سلطنت نشین در پایان قرن هفتم از طرف یکی از همان قبایل تأسیس شد و تا سال ۹۲۶ دوام یافت و شامل تمام منچورستان و بالاترین نقاط شمالی «کره» گردید. در این جا باز باید متذکر شد که تأسیس پادشاهی «پوهای» تاحدی مرهون فعالیت مهاجرین «کره» ایست که قبایل تنگقوت (تنگقوت) مالکال^{۱۲} را متمدن ساختند. این دولت که پایتخت آن «هوهان چنگک»^{۱۳} شد (واقع در جنوب نینگوتا^{۱۴} کنار نهر هورخا^{۱۵} که در شط سونگاری^{۱۶} می ریزد) نماینده اولین بنای سیاسی و متمدن نژاد تنگقوت (تنگقوت) می باشد. دیدیم که در سال ۹۲۶ کشورستان «کیتانی» (ختائی) «آپو-کی»^{۱۷} که رئیس قبیله و ملتی از نژاد مغول بود آنرا خراب و ویران کرد.

Kile - ۳	Orotch - ۲	Dahur , Mandchous , Solon , Manégir , Birar , Gold - ۱			
Inkagir - ۸	Lalegir - ۷	Negda - ۶	Oltcha - ۵	Samagir - ۴	
Hou-han tch'eng - ۱۳	Mal-kal - ۱۲	P'o-hai - ۱۱	Utchur - ۱۰	Lamut - ۹	
Apao-ki - ۱۷	Soungari - ۱۶	Hourkha - ۱۵	Ningouta - ۱۴		

«تنگقوت (تنگقوت)» ها برای نخستین بار نامشان با «جورچت»^۱ ها (جورچن یا جوچن ها)^۲ در تاریخ جهان داخل شد. «تنگقوت (تنگقوت)» ها با «جورچت» ها قبائلی بودند هم نژاد که در حوضه «اوسوری» در ناحیه کوهستانی و جنگلی که در شمال شرقی «منچوکو» فعلی و ایالت بحری روسیه واقع می باشد زندگی می کردند. قبلاً دیدیم که در اولین سالهای قرن دوازدهم این جورچت ها تحت ریاست یک امیرجدی موسوم به «آکوتا»^۳ از عشیره «وان-دین»^۴ (۱۱۱۳-۱۱۲۳) سلطنت نشین «کیتان» (ختا) «منچورستان» و «چخو» و چین شمالی را (۱۱۲۲) تصرف نمودند و از شاهنشاهی چین سلسله «سونگ» تقریباً تمام ایالات چین را که در شمال «یانگک تسه» واقع بود منتزع نمودند (۱۱۲۶) و اولین امپراطوری تنگقوت (تنگقوت) را بنام امپراطوری «کین» یا «پادشاهی زرین» تأسیس کردند و شهر «پکن» از سال ۱۱۲۲ تا سال ویرانی قطعی آن از طرف مغولان چنگیزخانی یعنی سنه ۱۲۳۴* یکی از پایتخت های آنها بود. در سالنامه های چینی شرح رشادت و جانبازی «جورچت» ها در برابر حملات «اوکتای قاآن» پسرچنگیزخان بطور روشن نوشته شده است و این مدافعین «جورچتی» قدم بقدم مقابل مهاجمین مغول ایستادگی کردند ولی پس از قریب ۲۰ سال پیکار این صاحبان تازه دنیا و ارباب جهان توانستند آنها را از پای در آورند. سرداران مغول در برابر بسالت و دلاوری و پایداری عساکر «جورچت» ها غرق تمجید و تحسین شده بودند. خاصه که مدافعین امیدشان از هرسو قطع شده بود.^۵

پس از زوال امپراطوری مغول در چین - در ابتدای تأسیس سلسله مینگ - جورچت ها یا منچوها (زیرا از آن تاریخ به بعد جورچت ها را منچو مینامیدند) بین شط «سونگاری» و دریای ژاپون سکونت گزیده و بیش و کم ریاست چینیان را نسبت بخودشان پذیرفته بودند. اینها نیز مانند اجداد و نیاکانشان در قرن یازدهم مردمی بودند جنگل نشین که از شکار و ماهیگیری زندگی می کردند و از سیر فرهنگ

۱ - Djürchtat - ۱ ۲ - Jou-tchen Jourtchen ۳ - A-kou-ta - ۳ ۴ - Wan-Yen - ۴

۵ - بمصنعات ۲۷۳ و ۴۲۲ همین کتاب رجوع شود. ۶ - بکتاب مایا فصل نهم ص ۱۳۳-۱۰۶ رجوع شود.

و معرفت دور بودند. در سال ۱۵۹۹ یک رئیس جدی و فعالی موسوم به «نورخاتسی»^۱ یا «نورخاچی» هفت قبیله و عشیره «جورچت» را بصورت واحد و یگانه‌ای در آورد و پادشاهی منچوری تاریخی را در سال ۱۶۰۶ تأسیس نمود. اولین مرکز عشیره و تیره پادشاهی در «اودولی»^۲ بود که در سرچشمه‌های «هورخا» واقع است. این نهر در شط «سونگاری» می‌ریزد ملتقای این دونهر نزدیک «نینگوتای»^۳ فعلی است ولی «نورخاتسی» قدری بیشتر بطرف جنوب رفت و در مشرق «موکدن» را که مقبره چهار نسل از سلاله او در آنجا بود اقامتگاه خود قرار داد. قبایل منچو تا آن تاریخ با رسم الخط قدیمی جورچت‌ها که آن نیز از «کین» ها در قرن دوازدهم اقتباس شده بود و از رسم الخط چینی منشعب بود چیز می‌نوشتند ولی این خط با صداها و آهنگ و آواهای تنگقوتی «تنگقوتی» چندان متناسب نبود، در سال ۱۵۹۹ منچوهای «نورخاتسی» با مختصر جرح و تعدیلی الفبای مغولی را که از الفبای قدیمی اویغوری مشتق بود قبول کردند و بکار بردند.

«نورخاتسی» بزودی متوجه شد که چین سلسله «مینگ» در زمان پادشاهی «وانلی»^۴ (۱۵۷۳ - ۱۶۲۰) سخت دوچار انحطاط شده و در سال ۱۶۱۶ او پادشاهی خود را رسماً اعلام نمود. از سال ۱۶۲۱ تا ۱۶۲۲ قلعه سرحدی چینی را که در «شن یانگ»^۵ «موکدن» امروزی بود تصرف کرد و در سال ۱۶۲۵ آنرا پایتخت خود قرار داد. در سال ۱۶۲۲ «لئائو-یانگ» را نیز تصرف نمود و در سال ۱۶۲۴ قبیله مغولی «خورچین» نیز که در مشرق خینگان بین این کوه و قوس شط «سونگاری» صحرانوردی می‌کردند خود را مطیع وی شناختند.

وقتی که وی در ۳ سپتامبر ۱۶۲۶ مرد منچورستان یک سلطنت نشینی بود که برپایه هائی محکم قرار داشت و واجد تشکیلات نظامی بسیار خوبی بود. آباخای (۱۶۲۶ - ۱۶۴۳) پسر و جانشین «نورخاتسی» سیاست و روش پدری را ادامه داد. همان وقتی که «مانچو (منچو)» ها وحدت ملی خود را ترتیب می‌دادند

در همان وقت مغولان آنچه را که از وحدت آنها باقی مانده بود پراکنده و متلاشی نمودند. خان «چخر» موسوم به «لگدان» یا «لنگدان» (۱۶۰۴ - ۱۶۳۴) که عنوان خان بزرگ تمام مغولان شرقی را داشت عبث تلاش نمود که ریاست خود را بر تمام قبایل مغولی بشناساند. «اوردوس» ها و «تومد» ها علیه سیادت وی عصیان ورزیدند. رئیس اوردوس ها موسوم به «ارنچین جینونگ»^۱ با کمک قبایل «خراچین» و «ابقا» «لگدان» را مغلوب نمود (۱۶۲۷). «اوردوس» ها و «تومد» ها بجای آنکه از خان چخر و باین امیری که از نژاد خودشان بود تمکین کنند رفتند و مراسم اطاعت و انقیاد را نسبت بیادشاه منچو ها «آباخای» اظهار داشتند. «منچو» ها به «لگدان» حمله ور شدند و او را وادار نمودند که به تبت فرار کند و لگدان در تبت درگذشت (۱۶۳۴). چخرها نیز بنویت خود مطیع «آباخای» گردیدند و او نیز خانواده «لگدان» را بریاست چخرها منصوب کرد. شایسته ترین پسر «لگدان» موسوم به «ارکه خونگور» نیز در سال ۱۶۳۵ خود را مطیع و منقاد «آباخای» شناخت. در همین سال رئیس «اوردوس» ها موسوم به «جینونگ ارنچین»^۲ مراتب احترام و توقیر را نسبت به «آباخای» اظهار داشت. در سال ۱۶۴۹ بقبایل «اوردوس» رئیس و فرمانفرمای منچوی آنها تشکیلات تازه ای داد و آنها را به شش «قوشون»^۳ تقسیم نمود که هر یک از آنها تحت فرمان یک شاهزاده ای بعنوان «جسک»^۴ قرار داشتند. این «جسک» از احفاد چنگیزخان و نبیره او «جینونگ گون» بلیکتو مرکن^۵ بودند. تمام مغولستان داخلی بدین ترتیب جزء امپراطوری منچو قرار گرفت و خان های چخر و «تومد» و «اوردوس» کلیه^۶ به سلسله منچو بایک رشته و رابطه خصوصی و قید وفاداری و سوگند متابعت و مطاوعت متصل گردیدند این پیوند ائتلاف و اتحاد تا انقراض و زوال سلسله پادشاهی منچو در سال ۱۹۱۲ دوام یافت.

اما وضع سلسله مینگ در چین ، باید اعتراف نمود که آن سلسله واقعا در برابر حملات منچوها واژگون و متلاشی نشد و بلکه بنفع منچوها و برای خاطر

۱ - Ernitchin djinong - ۲ Erké Khongor - ۳ Djinong Erintchin - ۴ Gouchou - ۵ Djasak - ۶ Djinong Gün Biliktü Mergén

آنها خودکشی نمود. امپراطور مینگ «چونگ - چنگ»^۱ یا «چوانگ - لی - تی»^۲ (۱۶۲۸ - ۱۶۴۴) مردی بود فاضل ولی بی اراده. یکنفر ماجراجوئی دلاور موسوم به «لی - تسو - چنگ»^۳ ایالت «هونان» و «شان سی» را در سال ۱۶۴۰ و مابعد آن تصرف نمود و در سوم آوریل ۱۶۴۴ پکن را نیز اشغال کرد. امپراطور تیره بخت «چونگ - چنگ» برای اینکه بدست آن ماجراجو نیفتد خودش را بدار کشید و مرد. برای تمام امپراطوری چین فقط یک لشکر باقی مانده بود و آن همان لشکری بود که علیه «منچوها» در اطراف «شان - های - کوئان»^۴ جنگ می کرد. رئیس و فرمانده این لشکر برای تنبیه «لی - تسو - چنگ» با قوای منچو تباری و توافق نمود و حتی عده ای از قوای «منچو» بکمک او آمدند و بطرف پکن حمله ور شد. فتحی در استان «یونگ - پینگ» نصیب او شد و غاصبان را بیرون راند. این فرمانده غیور موسوم به «وو - سان - کوئی»^۵ بود و پس از این پیشامد از این همکاران و مددکاران منچو تشکر نمود و خواست آنها را بوطن خودشان بازگرداند. ولی «منچو»ها وقتی که با او داخل پکن شدند چنان رفتاری نمودند که کوئی مالک و صاحب شهر آنها هستند. خان آنها «آباخای» در این گیرودار بتاريخ ۲۱ سپتامبر ۱۶۴۳ وفات یافت و منچوها پسر او موسوم به «شوئن - چه»^۶ را که طفلی شش ساله بود بعنوان پادشاهی چین شناختند و او را امپراطور اعلام داشتند. «وو - سان - کوئی» آن سردار غیوری که از منچوها استفاده نمود و پکن را مستخلص کرد دیگر نه فقط قادر بجلوگیری از آنها نشد بلکه قهرآ و برخلاف میل خودش شریک جرم و همکار آنها گردید. بعداً حکومت «شن - سی» را باو واگذار کردند و چندی بعد نیابت سلطنت سرزمین وسیع تر و دور افتاده تری موسوم به «سه - چه - اوئان»^۷ که در حدود «یون - نان» بود باو تفویض شد. در سال ۱۶۴۴ برای مقابله با آن ماجراجوی دلاوری که قبلاً گفتیم یعنی «لی - تسو - چنگ» بهمین «وو - سان - کوئی» که دیگر یگانه فرمانده چینی بود مأموریت داده شد تا از تجاوزات و حملات او جلوگیری کند.

بدین ترتیب بود که منچوها مالک و صاحب چین شمالی شدند ولی باید دانست که این مالکیت و تصرف بیشتر با خدعه و نیرنگ بعمل آمد تا با پیکار و جنگ. مطیع ساختن چین جنوبی وقت بیشتری تقاضا می کرد ولی در مورد تصرف چین جنوبی هیچ واقعه‌ای که نظیر و شبیه پایداری سلسله «سونگ» در برابر مغولان چنگیزخانی باشد روی نداد. مخالفت و ایستادگی در برابر چنگیزخانیان قریب نیم قرن طول کشید (۱۲۷۹ - ۱۳۳۴). شاهزاده‌ای از سلسله «مینگ» در شهر «نانکن» خود را پادشاه اعلام داشت و منچوها آمدند و شهر را گرفتند و آن شاهزاده‌ای که مدعی امپراطوری بود خود را غرق نمود (۱۶۴۰). سه شاهزاده دیگر مینگ موسوم به «لو» - «تانگ» و «کوئی» کوشش نمودند که در نقاط جنوبی تر باسقامت و پایداری بپردازند. شاهزاده اولی «لو» در «هانگ - چئو» شاهزاده دومی در «فو - چئو» و سومی در نواحی «کانتون» بمقاومت پرداختند. نفاقی که بین آنها روی داد باعث فیروزی مهاجمین شد و در سال ۱۶۴۶ منچوها شاهزاده «لو» و «تانگ» را مغلوب و ایالات «چو - کیانگ» و «فو - کین» را مسخر ساختند. شاهزاده «کوئی» که پایگاه خود را در «یونگ لی» و «کوانگ - سی» قرار داده بود و اکثریت اتباع و هواخواهان او عیسوی مذهب بودند او و اتباعش مقاومت بهتر و پایداری بیشتری ابراز داشتند. در سال ۱۶۴۷ - ۱۶۴۸ سردار مسیحی او «کیو - شه - سو» با کمال دلاوری و رشادت حملات منچوها را رد کرد و مجال نداد که دشمن شهر «کوئی لین»^۲ را تصرف نماید. ولی منچوها با کمک چینایی که بآنها پیوستند در سال ۱۶۵۰ باز بهجوم و حمله پرداختند و عساکری را که به چین و سلسله مینگ وفادار مانده بودند درهم شکستند و شهر «کانتون» را تصرف کردند. بدین ترتیب آخرین پادشاه سلسله «مینگ» با یالت «یون - نان» گریخت.

«منچو»ها چون صاحب و مالک تمامی چین گشتند مانند مغولان و حتی بیشتر از مغولان با محیط زندگی چین منطبق شدند. رؤساء و سلاطین منچو مانند «چوئن - چه»^۳ (۱۶۴۳ - ۱۶۶۱) و نایب السلطنه‌هایی که پس از مرگ او در زمان

طفولیت پسر او «کانگه - هی» ازام امورا در دست داشتند (۱۶۶۱ - ۱۶۶۹) مخصوصاً خود «کانگه - هی» در دوران طولانی حکومت شخصی خود (۱۶۶۹ - ۱۷۲۲) و «یونگه - چنگه»^۲ (۱۷۲۳ - ۱۷۳۵) پسر «کانگه - هی» و «کین لونگ»^۳ (۱۷۳۶ - ۱۷۹۶) و پسر «یونگه - چنگه» جملگی مطابق صحیح ترین سنن و آداب و عادات «پسر آسمان» برقی و فتی امور سلطنت پرداختند. بدون شک اینها بیشتر از قویلائی قآن و نوادگان او تشریفات و وظایف امپراطوری چین را مرعی و محترم می داشتند. پادشاهان چنگیزخانی در چین در قرون سیزدهم و چهاردهم باینکه «پسر آسمان» بودند معهذا خان بزرگ مغول نیز بودند و در کنار میراث نوزده سلسله سلطنتی چین وراث چنگیزخان و رئیس و مافوق و فرمانفرمای سایر خانات ترکستان و ایران و روسیه هم بودند که در آن ممالک بنی اعمام خاندان های جغتای هلاکوئی و جوجی سلطنت و پادشاهی می کردند.

منچوها برخلاف از منچورستان فقیر که زادگاهشان بود بگذریم (در آنوقت منچورستان سرزمین وسیعی بود مستور از جنگل) توجهشان صرفاً بامپراطوری چین معطوف بود و پس. بهمین جهت است که اینها بطور کامل تری در محیط چین مستحیل شدند و خلق و خوی چینی را پذیرفتند و بدون هیچ دغدغه خاطری برخلاف قویلائیان - چینی شدند. بهمین سبب هم بود که آنها را مانند قویلائیان از چین بیرون نراندند. منچوها در چین مستحیل و منجذب گردیدند. وقتی که در سال ۱۹۱۲ ملت چین سلسله سلطنتی منچو را واژگون نمود مدتها بود که فاتحان منچوئی سابق علی رغم فرامین امپراطوری مبنی برحفظ پاکی نژاد عملاً در توده چینی مستحیل شده بودند و دیگر هیچ تفاوتی با جامعه و توده چینی نداشتند. این تحول و تطور فقط منحصر بسرزمین چین واقعی نبود بلکه در خود منچورستان نیز عناصر تنگنوت چنان در مهاجرین چینی که از هوپی و شان سی آمده اند مستحیل شده اند که نقشه های نژادشناسی امروز آن کشور را صرفاً بعنوان چین معرفی میکند. در زمان معاصر منطقه تنگنوت فقط از کناره های شط آمو آغاز میشود. مهاجرین

چینی که به منچورستان رفتند از تجاوز و توسعه جنگلها جلوگیری نمودند و در میان آن جنگلها راه‌های عریض و میدانهای پر عرض و طول ایجاد نمودند و آباد کردن اراضی و کندن علفهای هرزه و کشت و زرع نخود و لوبیای چینی همت گماشتند و از «موکدن» تا «خارین» و از «خارین» تا «خایلون» کشتزارهای برنج و سوجا^۱ (لوبیای چیتی) بوجود آوردند.

مغولان غربی در قرن هفدهم

قبلاً دیدیم که مغولان شرقی یا صحیح‌تر بگوئیم اهالی مغولستان داخلی در سال ۱۶۳۵ نه سال قبل از سقوط پکن به سلسله منچو پیوستند و بفتح و نیروزی آنها کمک و مساعدت محمول داشتند. متعاقب آن وقایع وقتی که تسلط منچوها مسلم شد و بر پایه‌های استواری قرار گرفت عده‌ای از آن مغولان از کرده خود نادم و پشیمان شدند. در سال ۱۶۷۵ خان چخرها موسوم به «بورنی»^۲ رئیس شاخه ارشد خاندان قویلائی کوشش نمود که عده بسیاری از مغولان شرقی را علیه امپراطور «کانگ - هی» بر انگیزاند و بدو همسایگان خود «تومد»^۳ ها را تحریک نمود ولی دیر باین فکر افتاد و وقتی اقدام نمود که دیگر کار از مرحله اصلاح گذشته بود. «بورنی» مغلوب و بدست عمال و عساکر امپراطور افتاد. این نهضت را باید جنبش نهائی مغولستان داخلی دانست زیرا قشون‌ها و «رایات» مغولی یکی پس از دیگری نسبت بامپراطوران منچو اظهار اطاعت و انقیاد نمودند.

در حقیقت خطری که امپراطوری چین و سلسله منچو را تهدید می کرد از جانب مغولستان داخلی نبود و خطر از جای و محل دیگری متوجه امپراطوری منچو در چین شده بود. مغولان شرقی در چنان پستی و انحطاطی افتاده بودند که هیچ گونه خطری از جانب آنها بروز نمی کرد ولی مغولان غربی از این انحطاط و ضعف استفاده نموده و می خواستند بسود و نفع خودشان امپراطوری چنگیزخان را احیاء کنند.

در صفحه ۸۲۵ دیدیم که در قرن پانزدهم قبایل «اویرات» یعنی بقول خودشان مؤتلفین و بقول ترکان قبایل «کلموک»^۱ (قلموق) چه نقش عظیمی را ایفاء نمودند. پس از آنکه از سال ۱۴۳۴ تا تقریباً سنه ۱۵۵۲ تمام مغولستان را مسخر خود ساختند در آن سال آخر از طرف مغولان شرقی که تحت فرماندهی پادشاه خودشان از قبیله «تومد» موسوم به «آلتان خان» بجنگ آنها آمدند مغلوب گردیدند و قهرآ به ناحیه «کوبدو»^۲ رانده شدند، بعداً هم باز مورد حمله یک پادشاه دیگری از قوم «خلخا» قرار گرفتند موسوم به «آلتین خان» و مجبور شدند باز هم بیشتر بطرف غرب تا حدود «تارباگاتای»^۳ عقب نشینی کنند. «اویرات» ها پس از مرگ پادشاه خودشان «اسن تجی» در سال ۱۴۵۵ دیگر آن وحدت خود را از دست دادند. آن چهار ملتی که مؤتلف شده بودند و در نتیجه آن ائتلاف و اتحاد سالیان دراز خانات مغولستان غربی را تأسیس نموده بودند هر یک جداگانه استقلال یافتند. این چهار ملتی که ما تاریخ آنها را اینک شرح می دهیم بنا بگفته امپراطور «کین - لونگ»^۴ عبارت بوده اند از: ۱) چوروس ها^۵ یا تزوروس^۶ ها ۲) دوربود^۷ ها یا توربت^۸ ها ۳) ترغوت^۹ ها و ۴) خوشوت^{۱۰} ها - یک قبیله دیگری نیز موسوم به «خوئیت»^{۱۱} وجود داشته که آن همیشه تابع «دوربود» ها بوده است.

با این که چهار ملت مذکور در فوق از لحاظ سیاسی از یکدیگر جدا شدند معهذا آنها را همیشه «چهار ملت متحد» می خواندند «دوربون اویرات» - از همان سنوات نیز آنها را «مردم دست چپ» می نامیدند که بزبان خودشان «جاگونگر»^{۱۲} یا «جونگر»^{۱۳} است که بعدها اهالی مغرب زمین آنها «دزونگر» ساخته بهمین شکل تلفظ و استعمال می کنند. در ابتدا این لغت شامل تمام آن چهار طائفه بوده ولی بعدها فقط مربوط به قبیله «چوروس» گردیده است. علاوه براین می دانیم که پادشاهان قبایل «چوروس» و «دوربود» و «خوئیت» از یک خانواده

۱ - درباره مبدأ و اصل این لغت به تحقیقات بارتولد ذیل کلمه «کلموک» در دائرة المعارف اسلامی ص ۷۴۳

مجلد دوم رجوع کنید.

Kobdo - ۲ Tarbagatai - ۳ K'ienlong - ۴
Tsoros - ۶ Dörböd - ۷ Tourbet - ۸ Törghüt - ۹
Khocho - ۱۰ Khoit - ۱۱ Djägun Ghar - ۱۲ Djoungar - ۱۳

و از یک شجره واحد بوده‌اند. اما «ترغوت»‌ها که لغتی مغولی می‌باشد جمع کلمه «ترغو» است که بمعنای «محافظ» و «قراول» می‌باشد. این‌ها خودشان را مطیع سلسله‌ای می‌دانستند که آن سلسله خودشرا از احفاد شاهان «کراثیت» می‌پنداشت سلسله‌ای که بر «خوشوت»‌ها سلطنت داشت خودشرا از اولاد قسار برادر چنگیزخان می‌دانست. قبیله‌ای که بر همه آنها برتری داشت قبیله «چوروس» بود که بنام «اولوت»^۱ نیز خوانده میشد و نویسندگان مغرب زمین از آن لغت، لغت دیگری باملاء «الوت»^۲ ساخته‌اند و آنرا بغلط شامل هر چهار طائفه اویرات قرار می‌دهند.

باید متذکر شویم که در همین دورانی که مورد بحث ما است گذشته از جنب و جوشهای سیاسی یک فعالیت و نهضت فرهنگی نیز بین مغولان غربی پدیدار شده بود. در حدود سال ۱۶۴۸ اصلاح و «رفورمی» از طرف «زایا پندیتا»^۳ بوقوع پیوست و به تکمیل الفباء قدیمی اویغوری پرداختند و علائمی بدان الحاق نمودند و هفت حرف تازه‌ای که با آهنگها و آواهای مغولی قرابت داشت بر آن اضافه کردند.

مغولان غربی به تغییر و تبدیل ماوا و مسکن خود پرداختند

مهاجرت کلموک (قلموق)‌ها

در ابتدای قرن هفدهم آلتین‌خان پادشاه قبایل «خلخا» چهار قبیله اویرات را روی هم ریخت و با حملاتی که بآنها نمود باعث شد که جنب و جوش عظیمی پدیدار گردد و قبایل و طوائف اقامتگاه‌های خود را ترک کنند و بنقاط دیگری متواری کردند.

آلتین‌خان همان وقتی که «چوروس»‌های ناحیه «کوبدو» را تا «ینی‌سئی» علیا عقب رانده «ترغوت»‌ها را نیز وادار کرد که برای احتراز از هجوم اضطرابی «چوروس»‌ها اقامتگاه خودشانرا ترك نمایند و بطرف سرزمینهای مغربی تری عقب‌نشینی کنند. در نتیجه این کشمکش‌ها بود که رئیس «ترغوت»‌ها موسوم به «خو اورلوق»^۴ منطقه «زونگاریه» را در سال ۱۶۱۶ ترك کرد و از میان صحاری و مرغزاران «قرقیز-

قزاق» گذشت و بشمال دریاچه «آرال» و «بحرخزر» رهسپار شد. قرقیز - قزاقهای اردوی صغیر سعی کردند در مغرب «اسبا» آنها را متوقف سازند و عشایر «نوقای» نیز نزدیکی «استراخان (هشترخان)» بکمکه قزاقها شتافتند ولی «خو اورلوق» هر دو حریف مخالف را شکست داد. دائرة عمل و فعالیت او در شمال تا «توبول» علیا توسعه یافت و دختر خود را بزوجیت «ایشیم خان» پسر «کوچوم خان» آخرین پادشاه خاندان شیبنای سبیریه داد (۱۶۲۰). در جنوب سربازان و عساکر او از سال ۱۶۰۳ بغارت خانات خیمه می رفتند و در ضمن این تجاوزات و دستبردهائی که در تمام دوران پادشاهی خانهای خیمه تجدید و تکرار میشد (عرب محمد اول ۱۶۰۲ - ۱۶۲۳ و اسفندیار ۱۶۲۳ - ۱۶۴۳) آنچه می دیدند بغارت می بردند. در جنوب غربی «ترغوت» ها از سال ۱۶۳۲ شروع نمودند که در «ولگای» سفلی مستقر شوند. در سال ۱۶۳۹ «خو اورلوق» ترکمن های مقیم شبه جزیره «منگیشلک (مانقشلاق)»^۱ را که در مشرق بحر خزر واقع است مطیع خود ساخت و از آن تاریخ آن ترکمنها مطیع و منقاد وی باقی ماندند. در سال ۱۶۴۳ اردوها و خیمه ها و خرگاه های خود را که قریب ۵۰ هزار چادر بود نزدیکه آستراخان (هشترخان) برد ولی در ضمن زد و خوردی که با اهالی آنجا نمود بقتل رسید^۲.

علی رغم این پیشامد «ترغوت» ها باشغال و تصرف مرغزاران شمالی بحر خزر از مصب شط ولگا تا شبه جزیره کوهستانی «منگیشلک (مانقشلاق)»^۳ ادامه دادند و بتاراج شهرهای خانات «خیمه» «هزاراسب» و «کاث» و «اورگنج» می پرداختند. در زمان سلطنت خان خودشان «پونسوک» - «مونچاق»^۴ (۱۶۶۷ - ۱۶۷۰) که نوۀ «خو اورلوق» بود «ترغوت» ها سه قبیله ترکمن را از «منگیشلک (مانقشلاق)» به قفقازیه انتقال دادند در ازاء این اقدامات و تغییر وطن و مسکن دادن اجباری مردم «ترغوت» ها توانستند دوستی روسیه را نسبت بخود جلب نمایند و مکرر مطاوعت و فرمانبرداری خودشانرا نسبت بروسیه تأیید و تسجیل کنند (۱۶۵۶ -

۱ - Mangichlak - بکتاب «آسیای مرکزی» تألیف موريس کوران ص ۴۰ رجوع کنید.

۳ - بارتولد ذیل کلمه منگیشلک در دائرة المعارف اسلامی مجلد سوم ص ۲۵۹ رجوع کنید.

۴ - Pountsouk-Montchak

۱۶۶۲). خان آنها موسوم به «آیوق»^۱ پسر «پونتسوک» (۱۷۲۴ - ۱۶۷۰) این سیاست را بطور جدی تر و مؤثرتری تعقیب نمود، بتاريخ ۲۶ فوریه ۱۶۷۳ باستراخان «هشترخان» آمد و برای تقدیم مراسم مطاوعت و کوچکی نزد حکمران دربار مسکو رفت و حکمران مزبور نیز از او پذیرائی شایانی نمود. چون «ترغوت» ها بودائی مذهب بودند دولت روسیه از لحاظ سیاسی میل داشت که از آنها علیه خانات مسلمان «کریمه» استفاده کند و ترغوت را بدفع خانات کریمه «بشکیر»^۲ های «اورال» و «نوقا»^۳ های «کوبان (قوبان)» برانگیزد زیرا خانات اخیرالذکر همگی مسلمان بودند و «ترغوت» ها بودائی. آنچه منظور بود روی داد و بوقوع پیوست. معهذا کدورتها و رنجشهایی بین روس ها و کلموک (قلموق) ها روی داد و چون در سال ۱۶۸۲ از «آیوقا» درخواست شد مقداری افراد بعنوان گروگان بروسیه تحویل کند او بر سرخشم آمد و یاغی شد و بغارت شهر قازان پرداخت ولی پس از این دستبرد و غارتگری باز آشتی کرد و در صف مطاوعین تزار روس جای گرفت. در سال ۱۶۹۳ بحساب و بنفع روسیه یک لشکر کشی فیروزمندانه ای علیه «بشکیر» ها و بعد علیه «نوق» ها نمود. در سال ۱۷۲۲ بطرکبیر برای تقدیر از خدمات وی با توقیر و احترام بسیار در «ساراتوف» از او پذیرائی نمود.^۴

خلاصه مطلب آنکه خانات «ترغوت» تحت حمایت و سرپرستی روسیه روبابادانی می رفت و از کنار شط «اورال» تا شط «دون» و از شهر «تزاریتزین» تا قفقاز را شامل میشد. در سال ۱۷۷۰ بی تدبیری بعضی از عمال روس باعث شد که «او باشاخان»^۵ تصمیم بگیرد که تمام آن قبیله و ایل باسیای مرکزی بروند. لامای بزرگ «ترغوت» ها تاریخ حرکت را نیز تعیین نمود و قرار شد که روز پنجم ژانویه ۱۷۷۱ عازم آسیای مرکزی شوند. بیش از ۷۰ هزار خانواده حاضر و آماده مهاجرت گردیدند. ملت ترغوت از روی شط ولگا گذشت و پس از طی هزاران مهلکه و با هزاران خستگی به «ترگای» رسید. در آنجا مصادف شدند با قریز - قزاق ها و اردوی

۱ - Ayouka - ۲ Bachkir - ۲ Noga - ۳ عسارتوف که بمعنای کوه زرد میباشد شهری است در کنار ولگا، بکتاب آسیای مرکزی تألیف مورس کوران ص ۴۴-۴۵ رجوع کنید. ۴ - Oubacha - ۵

کوچک که تحت ریاست خان خودشان «نورعلی» قرار داشتند از اینها گذشته اردوی میانه نیز تحت فرمان شاه خودشان «ابلائی» موجب زحمت و مشقت فراوانی برای ترغوت‌ها گردیدند. چون به «بالخاش» رسیدند این بیچارگان و مهاجرین تیره روز مورد هجوم و حمله «قره قرقیز»‌ها یا «بوروت»‌ها قرار گرفتند. آنچه از آن بدبختان زنده ماندند به حوضه «ایلی» رسیدند و چنانکه خواهیم دید از طرف چینی‌ها مورد تفقد قرار گرفتند و چینی‌ها بآنها غذا و مسکن دادند.^۲

خانات خوشوت^۳ در تسایدام^۴ و کوکونور^۵

حامیان کلیسای تبتی

آن وقتی که «ترغوت»‌ها بطرف مرغزاران آرال و خزر برای تأسیس پادشاهی خود می‌رفتند یکی دیگر از ملل «اویرات» یا «کلموک (قلموق)» بنام «خوشوت» چشم بر تبت دوخت و متوجه این سرزمین شد.

در ربع نخستین قرن هفدهم در نتیجه هجوم قبایل «خلخا» که عشایر «دورین اویرات» را بطرف مغرب راندند «خوشوت»‌ها اطراف دریاچه «زایسان»^۶ و کنار نهر «ایرتیش» در ناحیه‌ای که امروز بنام «سمی پالاتینسک» معروف است چادر زده بودند، در حدود سنه ۱۶۲۰ رئیس آنها «بوی بقوس بهادر»^۷ بکیش لامائی و کلیسای تبتی زرد درآمد. عشق و تعصب او بآن مذهب چنان شدید بود که به تشویق او سه شاهزاده دیگر «کلموک (قلموق)» نیز بنام «خارا کوله»^۸ رئیس «چوروس»‌ها و «دالائی تجی»^۹ رئیس «دوربوت»‌ها و «خو اورلوق»^{۱۰} رئیس ترغوت‌ها نیز هر کدام یکی از پسران خودشان را به تبت فرستادند تا درباره لامائیسیم مطالعات عمیقی بعمل آورند. پس از «بوی بقوس» هر دو پسر او بجانشینی پدر منصوب شدند. یکی از پسران او موسوم به «اوچیرتوسچن»^{۱۱} پادشاه «زایسان-نور» شد و پسر دیگرش موسوم به «ابلائی تجی»^{۱۲} برحوضه «ایرتیش» در «سمی پالاتینسک»^{۱۳}

۱ - Ablai - ۲ - کتات «آسیای مرکزی» تألیف موریس کوران ص ۱۳۴ - ۱۳۶ Khochot - ۳

۴ - Tsaidam - ۵ - Koukou-nor - ۶ - Zaïssan - ۷ - Bofbeghous Ba'atour - ۸ - Kharakoulla - ۹ - Dalaï taidji - ۱۰ - Khouourlouk - ۱۱ - Outchirtou-setchen - ۱۲ - Semipalatinsk - ۱۳ - Ablai Taidji

امروزی سلطنت می کرد. پسر دومی که تعصب مذهبی کمتری از پدر نبود در مغرب‌شط «ایرتیش» بین «سمی پالاتینسک» و «تارا» یک معبد لامائی بنا نمود.

در سال ۱۶۳۶ یکی از برادران «بوی بقوس» بنام «قوشی خان» رفت تا در حدود «کوکونور» مال و منالی بدست آورد و درکنار همین بحیره و «تسایدام» برای خود سرزمینی تهیه نمود، متصرفات خود را متدرجاً بطرف «خامدو» و تبت شرقی توسعه داد و کلیسای زرد را تحت ریاست مادی و سیاسی و مذهبی و معنوی خودش قرار داد. این «قوشی خان» مانند تمام شاهزادگان «خوشوت» یکنفرلامائی بسیار متدین و متعصب بود؛ در آن ایام کلیسای زرد را خطر مهیبی تهدید می نمود یعنی یکی از شاهزادگان تبتی موسوم به «دوسرید دو ژ تسانگ»^۲ که حامی کلیسای قدیمی سرخ بود بین سنوات ۱۶۳۰ - ۱۶۳۶ شهر «لاهاسا» را گرفت. پیشوای کلیسای زرد دالائی لاما «ناگ دبانگ بلو بزانگ»^۳ متوسل و دست بدامان «قوشی خان» شد. قوشی خان فوراً برای حمایت و دفاع از کلیسای زرد یک «اتحاد مقدس» ترتیب داد که تمام شاهزادگان کلموک (قلموق) در آن شرکت ورزیدند. برادر زادگان وی «اوچیرتو سچن» و «آبلای تجی» که در «زایسان نور» و «سمی پالاتینسک» سلطنت می کردند و «خونگ تجی بهادر» رئیس «چوروس» ها که در «اورونگو» و «ایرتیش» سیاه و «ایمیل» و «ترباگاتای» سلطنت می نمود و حتی «خواورلوق» رئیس ترغوت ها که همان وقت مشغول تسخیر مرغزاران شمال آرال و خزر بود جملگی باین «اتحاد مقدس» پیوستند. ولی شخص «قوشی خان» و برادرش «خوندلونگ اوباشا»^۴ مأمور جنگ مقدس گردیدند. در هجوم و حمله اول در حدود سال ۱۶۳۹ «قوشی خان» داخل تبت شد و تمام دشمنان دالائی لاما را مغلوب نمود چه طرفداران روحانیون سرخ و چه مریدان ساحری و جادوگری دیرین «بون - پو»^۵ را - همه را در هم شکست. در ضمن لشکرکشی دومی در حدود سنه ۱۶۴۲ رئیس روحانیون سرخ «دوسریدگ تسانگ» را اسیر کرد و شهر «لاهاسا»^۶

را تصرف نمود و دالائی لاما «ناگک دبانگ» - بلو - بزائنگ» را پادشاه تبت مرکزی اعلام داشت (تبت مرکزی عبارت از دبوژا^۱ و «تسانگ»^۲) این پیشوای تازه و پادشاه تبت برای اینکه حاکمیت مادی و اداری و سیاسی ای را که شاهزاده «خوشوت» باو اعطاء نمود بود به ثبوت برساند در محلی که سابقاً قصر سلاطین تبت ساخته شده بود در نقطه ای موسوم به «پوتالا»^۳ در شهر «لاهاسا» اقامتگاهی بنا نمود (۱۶۴۳ - ۱۶۴۵). رئیس و پیشوای کیش لامائی در «لاهاسا» نیز یعنی همین «ناگک دبانگ» - بلو - بزائنگ «قوشی خان» را که مالک و صاحب کوکونور و «تزایدام» و تبت شمالی بود بعنوان نایب مناب و حامی کلیسای زرد اعلام نمود. تا سال ۱۶۵۶ که سال وفات اوست همانطور که درباره چین می گفت «قوشی خان» واقعاً پادشاه و خان اهالی تبت بود.

سلطنت خوشوت ها در «کوکونور» و «تزایدام» با تسلط مرشراری که در تبت داشتند پس از مرگ «قوشی خان» بدست پسر او «دایان خان» رسید (۱۶۵۶ - ۱۶۷۰) و پس از «دایان» بدست پسر وی موسوم به دالائی خان (۱۶۷۰ - ۱۷۰۰) پسر دالائی خان موسوم به «لتسنگ خان»^۴ (۱۷۰۰ - ۱۷۱۷) نیز از حامیان متعصب کلیسای زرد بود و وظیفه خود را از روی اعتقاد قلبی انجام می داد و برای انتخاب بودای زنده شورای بزرگ روحانیون را تشکیل می داد. بهمین جهت بود که وی ناچار شد علیه وزیر بسیار مقتدری بنام «سنگس رژیاس رژیا مشو»^{*} بطور خشن و تندی مداخله و اقدام کند زیرا این وزیر بعنوان اینکه «دالائی لاما» طفلی خردسال می باشد تمام زمام امور کلیسای زرد را بدست گرفته بود و چون پادشاهی مستبدالرأی هرچه می خواست می کرد. «لتسنگ خان» در سال ۱۷۰۵ - ۱۷۰۶ وارد «لاهاسا» شد و آن وزیر وحشت انگیز را کشت و آن طفلی را که بعنوان «دالائی - لاما» بر رأس مقام روحانیت گذاشته بودند معزول نمود و یکنفر پیشوای جدیدی که مورد اطمینان عموم بود طبق سنن جاریه و با رعایت تمام شرائط

درستکاری انتخاب نمودند (۱۷۰۸ - ۱۷۱۰). از شخص « قوشی خان » گرفته تا « لتسنگ خان » سلاطین قبیله « خوشوت » در « کوکونور » و « تزایدام » نسبت به عالی ترین مقام روحانیت در تبت تقریباً همان نقشی را داشتند که « پین » ها^۱ و « شارلمانی »^۲ ها نسبت بدربار پاپ کاتولیکه ها معمول می نمودند.

این اعتلاء مقام که بر اهمیت و قدرت نفوذ کلیسای زرد توأم شده و در آسیای مرکزی و شرق اقصی سر برافراخته بود البته موجب حسد دیگران گردید. یکی دیگر از قبایل « کلموک (قلموق) » که در « زونگاریه » از سایرین مهم تر شده بود یعنی عشیره « چوروس » حسرت جاه و مقام « خوشوت » را در دل داشت. در ماه ژوئن ۱۷۱۷ پیشوای عشیره « چوروس » موسوم به « تسرنگ - دوندوب »^۳ به تبت حمله ور شد. « لتسنگ خان » توانست مدت سه ماه از آنها در شمال « تنگری نور » جلوگیری کند ولی سرانجام در برابر کثرت عده مهاجمین ناچار به « لاهاسا » گریخت. « تسرنگ دوندوب » به تعقیب او پرداخت و بتاریخ دوم دسامبر شهر « لاهاسا » را تسخیر نمود. « لتسنگ خان » که تا سرحد امکان در « پوتالا » ایستادگی نمود و بدفاع پرداخت در حین فرار کشته شد بدین ترتیب بود که تحت الحمايگی « خوشوت » ها در تبت پایان یافت ولی عناصر « خوشوت » که « قوشی خان » از حوضه « ایرتیش » آورده بود همین امروز هم اس و اساس اهالی منطقه « تزایدام » را تشکیل می دهند. سه گروه دیگر که آنها نیز از همان نژاد « خوشوت » میباشند همواره در مغرب و در شمال شرقی « کوکونور » و در ناحیه « لو - تسانگ »^۴ و « لاکياسو »^۵ (آرو - رارجا) و در اطراف و در جنوب غربی بحیره « سوکپا »^۶ سکونت دارند.

اما آن عده از « خوشوت » هائی که در ناحیه « ایرتیش » نزدیک دریاچه « زایسن »^۷ مانده بودند تحت فرماندهی دو برادر « اوچیر - تو - سچن » و « ابلاي » که مبتلا به نفاق و خلاف شده بودند کارشان پیریشانی و ذلت کشید. « ابلاي »

Lu'ts'ang - ۲

Zaisan - ۸

Tséreng Dondoub - ۳

Sokpa - ۷

Charlemagne - ۲

Arou-rardja - ۶

Pépin - ۱

La-kia sseu - ۵

مغلوب شد و مهاجرت کرد و بمرغزاران بین «اورال» و «ولگا» نزد «ترغوت» ها رفت و رئیس آنها را مورد حمله ناگهانی قرار داد و دستگیر نمود (در حدود ۱۶۷۰). نام رئیس آنها «پون تسوکه منچق»^۱ بود - ولی دیری نگذشت که «ترغوت» ها بچبران مافات پرداختند و «ابلائی» را دستگیر و هواخواهان او را پراکنده نمودند. رئیس آن عده‌ای که در کنار دریاچه «زایسن» مانده بود یعنی «اوپچیر - تو - سچن» نیز از طرف پیشوای قبیله دیگری از چوروس ها موسوم به «گالدن»^۲ در سال ۱۶۷۷ مورد حمله قرار گرفت و او را کشتند عده‌ای از اتباع و هواداران وی مطیع دشمن غالب گردیدند و عده‌ای دیگر نیز رفتند و بسایر تیره‌های همان قبیله «خوشوت» که در «تزایدام» و «کوکونور» اقامت گزیده بودند ملحق شدند.

سلطنت نشین جونگر در دوران پادشاهی سلسله «چوروس»

پادشاهی بهادر خونگک تجی^۳ (۱۶۳۴ - ۱۶۵۳)

قبلاً دیدیم که «ترغوت» ها و «خوشوت» ها مانند دو قبیله دیگر «اویراتی» «کلموک (قلموق)» یا «جونگری» (این هر سه نام معرف یک گروه واحدی میباشد) یعنی «چوروس» ها و «دوربوت» ها چگونه از شمال غربی مغولستان بخارج رانده شدند و از طرف عشایر «خلخا» مجبور شدند باز هم بیشتر بطرف مغرب عقب نشینی کنند. در حدود سال ۱۶۲۰ «چوروس» ها پس از نبردهای بسیار سخت علیه آلتین خان رئیس خلخاها در ناحیه «اوبسانور» در ایالت فعلی «کوبدو» متفرق و پراکنده شدند. عده‌ای از آنها و بعضی از «دوربوت» ها بطرف شمال و سیبری و ناحیه کوهستانی «اوبی» علیا گریختند و اطراف «اولالا»^۴ نشیمنگاهی یافتند. در آنجا اخیراً دولت شوروی «جمهوریت مستقل اویرات» را تأسیس نموده است. عده‌ای از آنها باز هم بالاتر بطرف شمال روانه شدند و در موضعی که امروز «بارناٹول»^۵ نامیده می‌شود اقامت گزیدند. این موضع در محل تلاقی نهر «چومیش» با شط «اوب» می‌باشد. معهذا اکثریت قبایل «چوروس» بمعیت متحدین خودشان «دوربوت»

بالاخره منطقه «ایرتیش سیاه» و «اورنگو»^۱ و «ایمیل» و «ایلی» پیرامون «ترباگاتای» نشیمن گزیدند. آنچه باعث قدرت «چوروس» ها گردید این است که پس از اسکان در آن نواحی با مغولستان و زادگاه اصلی خودشان رابطه برقرار نمودند و بهمین جهت نسبت بسایر اقوام و عشایر سیادت و ریاست برعهده آنها باقی ماند. «ترغوت» ها بطرف شمال بحر خزر و «خوشوت» ها بطرف «کوکونور» مهاجرت نموده بودند. خان های «چوروس» با مطاوعین خودشان یعنی «دوربوت» ها و «خوئیت» ها اساس و پایه های ملت «اویرات» را بنا نهادند که بعدها بنام «جونگر» یا «جونگار» نامیده شدند. ما نیز بعداً قبایل «چوروس» و مؤتلفین آنها «دوربوت» ها و «خوئیت» ها را که مطیع خان های «چوروس» شدند بنام «جونگر» یاد می کنیم. (در زبان مغولی این لغت کلموکی (قلموقی) «زونگار» یا «سونگر» تلفظ می شود و مورخینی مانند موریس کوران همواره آنرا «زونگار»^۲ یا «سونگر»^۳ می نویسند.) نخستین پادشاه یا پیشوائی که از قبیله «چوروس» از امحاء ملت خود جلوگیری نمود و آنرا در «ترباگاتای» مستقر ساخت تا اینکه بعداً آنرا به تسخیر مجدد مغولستان راهبری نماید «خراقولا»^۴ است که بنابر تحقیقات بارتولد در سال ۱۶۳۴ وفات یافته است. پسر و جانشین او موسوم به «بهادر خونگ تجی» (۱۶۳۴ - ۱۶۵۳) روش و سیاست پدر را پیروی نمود. چون می خواست که «جونگر» ها در «ترباگاتای» مقیم و ساکن باشند یک پایتختی از سنگ در «قوبک - ساری»^۵ کنار مجرای نهر «ایمیل» نزدیک «چوقوچاک»^۶ فعلی ساخت. «موریس کوران» در کتاب خود بنام آسیای مرکزی می نویسد که «خونگ تجی» گاه در پایتخت نو ساخته خود و گاه در اردوگاه و خیمه سراهای خود در کنار نهر «ایلی» یا مناطق واقع در جنوب غربی «کوبدو» با کمال خوشروئی و اشتیاق اعظم و بزرگان قوم و نمایندگان و فرستادگان پادشاهان خارجی و اسراء و رؤساء ایالات مختلف سیبری را می پذیرفت. این سلحشور صحرانورد و جنگاور بیابان گرد تبدیل شده بود به پادشاهی قانون گذار

و کشاورز و بازرگان.^۱ «بهادر خونگ تجی» چندین لشکرکشی موفقیت آمیز علیه قرقیز - قزاق ها در «اردوی بزرگ» نمود. سرزمین این قبایل از شهر ترکستان از مغرب و تا نواحی «ایلی» از مشرق را شامل بود. در اولین لشکرکشی ای که نمود با خان آنها «ایشم» خان روبرو شد (۱۶۳۵) و پسر او را که موسوم به «جهانگیر» بود اسیر نمود ولی این محبوس توانست که از دست «خونگ تجی» فرار کند. در سال ۱۶۴۳ باز بجنگ جهانگیر رفت که در این موقع بسلطنت قرقیز - قزاق ها رسیده بود، این بار رؤساء قبایل «خوشوت» موسوم به «اوچرتو»^۲ و «ابلای»^۳ نیز با او بودند و باز جهانگیر مغلوب شد. قرقیزها یعنی این صحرانوردان ترکی که بطوری بسیار سطحی مسلمان شده بودند و اهالی مقیم و ساکن بخارا و سغدیان در برابر آنها از رعب و وحشت می لرزیدند مورد قتل و غارت قبایل دیگری قرار گرفتند که از آنها تندسیرتر و چالاک تر و سریع حرکت تر بودند. قرقیزها ترك بودند ولی اینها از نژاد مغول بودند و از لحاظ مذهب از کیش بودا پیروی می نمودند. باید گفت که بهادر «خونگ تجی»^۴ جداً بودائی مذهب بود و در سال ۱۶۳۸ کمک نمود تا «قوشی خان» پادشاه «کوشوت» های ناحیه «تزایدام» و «کوکونور» بجنگ مقدس بیردازد و کلیسای زرد تبتی را از خطر مهاجمین نجات بدهد.

سلطنت گلدان^۵ ۱۶۷۶ - ۱۶۹۷

تأسیس امپراطوری سونگار

پس از مرگ بهادر «خونگ تجی» در سال ۱۶۵۳ (بنابر نوشته پوزدنف^۶) تحت سلطنت «جونگار» را یکی از پسران وی موسوم به «سنگه»^۷ اشغال نمود (در حدود سال ۱۶۵۳ - ۱۶۷۱) - ولی «سنگه» را در سال ۱۶۷۱ دو تن از برادران او موسوم به «سچن خان» و «زوتبه بهادر»^۸ بقتل رساندند. چهارمین پسر «خونگ تجی» موسوم به «گلدان» در سال ۱۶۴۵ بدنیا آمده بود و او را نزد دالائی لاما

۲ - Ablai - Pozdnéev

۲ - Ouchirtou - ۵
۵ - Galdan

۱ - کتاب موریس کوران بنام «آسیای مرکزی» ص ۴۶.

۴ - بزبان چینی بمعنای شاهزاده از نسل امپراطوران. میباشد.

۸ - Tsotha Ba'atour - ۷
Senggé

بشهر «لاهاسا» فرستاده بودند ، وی در حلقه روحانیون مذهب لامائی در آمده بود . در حدود سنه ۱۶۷۶ این پسر چهارمین پس از اینکه از دالائی - لاما اجازه شرعی برای بازگشت بزندگی مادی و مراجعت نزد اقوام خود کسب نمود «لاهاسا» را ترك کرد و آمد برادر خود سچن خان را کشت و آن برادر دیگر خود «زوتبه بهادر» را بیرون کرد و خودش را بغانی قبایل چوروس و رئیس کل تمام قبایل «جونگار» منصوب نمود^۱ .

گلدن با کمک و مساعدت خان خوشوت های مقیم کنار دریاچه «زایسان» موسوم به «اوجیرتو - سچن» فاتح شده بود معهذرا سال ۱۶۷۷ علیه همین دوست و متحد قدیمی خود برخاست او را مغلوب نمود و کشت و سرزمین و قسمتی از عشایر او را تصرف نمود و مابقی ایل را وادار نمود که بطرف «کان - سو» ستواری شوند .

پس از ضرب دستی که نشان داد «گلدن» مالک سلطنت مهم «جونگاری» گردید که از «ایلی» شروع میشد و تا جنوب «کودو» ادامه داشت و «دوربوت» ها که بقایای «خوشوت» ها و «خوئیت» ها بودند و تمام قبایل «اویرات» که مهاجرت نموده بودند تحت اطاعت و انقیاد این خاندان سلطنتی «چوروس» قرار گرفتند . چنگیز خان سابقاً تمام مغولان قرن سیزدهم را تحت ریاست قبیله «بورچقین» قرار داده بود این خان نیز چون پیرامون زادگاه خود در «ترباگاتای» مطاوعین وفادار و اطمینان بخشی یافت به تسخیر و تصرف آسیای مرکزی پرداخت .

بدوآ بسراغ کاشغر رفت . قبلاً دیدیم که خاندانهای روحانیون «خواجه ها» (خوجه ها) در آن سرزمین بتدریج قدرت خان های خاندان جغتائی را از بین برده بودند و بطور پنهانی و مخفی زمام امور را یا خودشان در دست داشتند یا ماوراء قدرت خانات فرسوده چنگیزخانی یک نوع مقام مقتدر روحانیت اسلامی پدید آورده بودند . دو خانواده از این خواجگان عملاً تمام امور را قبضه کرده بودند

۱- وقایعی که بین مرکه بهادر خونگسچن و سلطنت گلدن روی داده روشن نیست و حتی در آنچه مورخین نوشته اند ضد و تقیض های بسیار ملاحظه شده است .

یکی از آنها بنام «آغ داغ لیک» و دیگری بنام «قره داغ لیک» بود. خانواده اولی بر کاشغر تسلط داشت و خانواده دومی در یارقند حکمرانی می نمود. در سال ۱۶۷۷ آخرین خان کاشغر موسوم به «اسمعیل» کوشش نمود در برابر نفوذ و قدرت «آغ داغ لیک» عکس العملی نشان بدهد و آمد و رئیس آن روحانیون را که موسوم به خواجه حضرت «اپک» بود از کاشغر بیرون کرد «حضرت اپک» به تبت پناه برد و ملتی به «دالائی لاما» شد. این اقدام بنظر بسیار عجیب می آید مخصوصاً اگر در نظر بیاوریم که چه حفره عمیق و عریضی بین مذهب بودائی و مذهب اسلام وجود دارد. ولی وقتی که پای منافع سیاسی در میان می آید علی رغم اختلافات اصول و مبانی مذهبی که آنها را مانند زمین و آسمان از هم جدا میدارد می بینیم که این دو جنبه مخالف روحانیت دست بدست هم می نهند و اختلافات اصولی و شرعی فراموش می شود و توجه معطوف بمنافع سیاسی و مادی می گردد. پیشوای کل بودائی ها از «گلدن» که او را مانند فرزند فرمانبردار خودش می دانست درخواست نمود که نماینده حضرت محمد (ص) را در کاشغر ابقاء کند. «گلدان» با نهایت عجله اطاعت نمود زیرا بدین ترتیب او، هم نماینده کلیسای لامائی محسوب میشد و هم حامی مسجد مسلمین و از این دو گذشته این اقدام نیز باعث میشد که تمام کاشغر تحت حمایت او قرار گیرد.

بدین ترتیب این هر سه منظور اجرا شد و دیگر برای «گلدان» تسخیر کاشغر امری بود که با هیچ اشکالی مواجه نمی گردید. «اسمعیل خان» را اسیر کرد و او را با سیری به «خلج» در «ایلی» فرستاد (۱۶۷۸ - ۱۶۸۰) باین امر اکتفا نکرد و خواجه حضرت اپک را بعنوان نایب السلطنه کاشغر منصوب نمود. خطه یارقند را نیز از خانواده «قره داغ لیک» منتزع کرد و به «حضرت اپک» داد و شهر یارقند را نیز اقامتگاه اصلی وی قرار داد. بدین ترتیب تمام سرزمین کاشغر یک تحت الحمايه جونکاری شد که در آن خواجهگان نماینده و پیشکار خان «چوروس» بودند و بس. پس از مرگ حضرت «اپک» همان دعوای و نزاعهای کهن بین آن دو خاندان

رقیب خواجگان یعنی «آغ داغلیک» ها و «قره داغلیک» ها باز پدیدار و شعله ور گردید. «جونگار» ها برای استقرار صلح و رفع تمام مناقشات رؤساء هر دو خاندان را دستگیر و اسیر نمودند. رئیس «آغ داغلیک» ها «احمد خواجه» نام داشت و «دانیال خواجه» هم رئیس «قره داغلیک» ها بود. پس از دستگیری آن دو رئیس تصمیم گرفتند که «دانیال خواجه» را بعنوان نیابت سلطنت «کاشغر» در «یازقند» مستقر کنند (۱۷۲۰) ولی از او خواستند که بیاید و در «خلجا» در برابر «خونگ تجی» با کمال حقارت و خضوع و خشوع شرایط مطاوعت و بندگی را اجرا کند. از این گذشته نیز بزرگان و اعظم «جونگار» هر یک در سرزمین کاشغر اراضی وسیع و املاک پهناوری را بخود اختصاص دادند

پس از تصرف و تسخیر «کاشغرستان» ظاهراً در سنه ۱۶۸۱ «گلدان» تمام نواحی «تورفان» و «هامی» را که هنوز در آن شاخه ای از خاندان جغتائی امارت داشت تصرف نمود^۱.

«گلدان» در دل داشت که حماسه چنگیزخانی را آغاز و احیاء کند و در اجرای نیت خود عموم مغولان را با اتحاد و یگانگی دعوت می نمود تا بروند و امپراطوری شرق اقصی را از چنگ «منچو» ها بدرآورند. او معتقد بود که این منچوها تازه بدوران رسیدگانی بیش نیستند و اجداد آنها یعنی «جورجت» ها را سابقاً چنگیزخان مغلوب و منکوب کرده بود. «آیاما باید اسیر کسانی باشیم که سابقاً آنها را تحت امر و فرمان خودمان داشتیم؟ این امپراطوری میراث نیاکان ما است»^۲ برای ایجاد وحدت و یگانگی نژاد مغول «گلدان» سعی کرد که هر چهار خان «خلخا» را بطرف خود جلب کند - نفاق و خلافی که بین آن چهار نفر وجود داشت مخصوصاً رقابتی که «زازاقتو خان»^۳ با «چوچئو خان» داشت باعث پیشرفت کار گلدان شد. او با «زازاقتو خان» علیه آن خان دیگر اتحاد نمود و پس از چندی دستاویز بسیار مشروع و بهانه بسیار صحیحی برای مداخله بدست آورد. عساکر

۱- در همین کتاب بمصنحات ۸۱۶ - ۸۱۸ رجوع کنید.
 ۲- بکتاب آسیای مرکزی آقای موریس کوران ص ۴۰.
 ۳ - Dzasagtiu-khan - رجوع کنید.

«چوچئتوخان تساگون جورجی» تحت فرماندهی برادرش موسوم به «چپ تسون دمپا»^۱ قوای «زازاقتو خان» را که تحت فرماندهی «شارا»^۲ بود مغلوب نمودند و «زازاقتو» در حین فرار غرق شد. قوای خصم که غالب شدند سرزمین «جونگار» را تصرف کردند و یکی از برادران «گلدان» را کشتند^۳. گلدان بانهایت خشونت و شدت باقدام پرداخت. در آغاز سال ۱۶۸۸ سرزمین چوچئتوخان را اشغال نمود و لشکریانش را در کنار نهر «تاسیر» که از طرف چپ بشط «اورخون» می ریزد مقهور و مضمحل ساخت و عمال او تمام معابد چنگیزخانی را در «اردنه چاٹو»^۴ و «قراقوروم» غارت نمودند. بطور واضح و آشکار جای مغولان شرقی را «جونگار» ها گرفتند و ریاست ملل دیگر مغول را آنها عهده دار شدند. «چوچئتوخان» و سایر خان های «خلخا» (حتی «تزه وانگ شاب» که برادر و وارث آخرین پادشاهان «زازاقتو خان» بود) جملگی فرار کردند. «زازاقتو» را توجئتو بقتل رساند فراریان طرف «کوکو-خوتو»^۵ و مملکت «تومد» ها در سرحد شمال غربی «شان-سی» رفتند و از امپراطوری چین تقاضای حمایت نمودند و از امپراطور «منچو» موسوم به «کانگکده» نیز کمک خواستند. «گلدان» پس از آنکه ناحیه «اورخون» و «تولا» را تصرف نمود عازم دره «کروئن» و نواحی مجاور منچورستان گردید (بهار ۱۶۹۰). تمام مملکت خلخا را «جونگار» ها متصرف شده بودند و امپراطوری آنها از «ایلی» تا «بوئیر-نور» ادامه داشت. «گلدان» با کمال جسارت و بی پروائی بسوی مغولستان داخلی و راه «اورگا»^۶ به «کلگان»^۷ پیشروی کرد.

امپراطور «کانگک - هی» نمی توانست ببیند که در کنار دروازه های چین یک امپراطوری تازه مغولی تأسیس می گردد. ناگزیر بتلاقی «گلدان» رفت و در «اولان پوتنگ»^۸ بین «کلگان» و «اورگا» در هشتاد منزلی پکن او را متوقف نمود.^۹ ژرژوئیت ها برای امپراطور «کانگکده» توپ و توپخانه تعبیه کرده بودند و همین باعث شد که از فتح و فیروزی «گلدان» جلوگیری نماید. چنگیزخان جدید

۱ - همان کتاب صفحات ۳۴/۳۵ و ۳۵.

۲ - Chara

۱ - Tcheptsoun-dampa

۳ - Kalgan

۴ - Ourga

۵ - Koukou Khoto

۲ - Erdeni Tchao

۶ - (روز ۲۹ هفتمین ماه قمری چینی).

۷ - Oulan-pout'ong

۸ - Oulan-pout'ong

۹ - Oulan-pout'ong

از توپ و ضایعاتی که تولید می کرد مرعوب شد و در اواخر سال ۱۶۹۰ سرزمین «خلخا» را تخلیه نمود. «کانگه‌هی» در ساه مه ۱۶۹۱ در «دولون - نور» یک مجلس مشاوره‌ای ترتیب داد که اعظم کشور و مهم‌ترین رؤساء «خلخا» در آن شرکت ورزیدند. در آن مجلس «چوچئتوخان» و «سچن‌خان» هر دو خود را مطیع و منقاد امپراطوری چین و منچوری شناختند و متعهد شدند که باج و خراجی نیز بپردازند. در ازاء این مطاوعت و خراجگزاری قرار شد که از صندوق و خزانه امپراطوری مبلغی بعنوان مستمری بآنها اعطاء شود. بعدها این دوستی و وداد را با رشته‌های ازدواج محکم‌تر و مشیدتر نمودند. باید در نظر داشت که اگر این روش و این نوع رفتار و استفاده از تجارب اداری و مملکتداری چین بود یک عامل مهم دیگری نیز وجود داشت که آن را تأیید و مجاز می نمود. و آن عامل علاقه‌ایست که افراد بیابان گرد نسبت به یکدیگر دارند. و همین علاقه صحرانوردی بود که خان‌های مغولی را با خان بزرگ «منچو» نزدیک و دمساز ساخت. همان روزی که در سنه ۱۹۱۲ سلسله منچو مضمحل شد و جمهوریت چین اعلام گردید شاهزادگان مغولی خود را دیگر پای‌بند بآن سوگند وفاداری قدیم ندانستند و آنها نیز استقلال خودشانرا رسماً اعلام داشتند.

ناثره جنگ بین «گلدان» و امپراطوری چین در سال ۱۶۹۵ باز مشتعل شد. گلدان از میان کشور «خلخا» باز عبور نمود و تا کنار دره «کروین» رسید و امیدوار بود که در آنجا دست بدست «خورچن» ها که در کنار نهر «نونی» بودند بدهد و آنها را از امپراطوری چین و منچو جدا کند. ولی «خورچن» ها دربار پکن را از ماجرا و نیات «گلدان» آگاه کردند و در بهار ۱۶۹۶ امپراطور «کانگه - هی» با تمام قوای خود بطرف «گلدان» رفت و از «کلگان» مستقیماً عازم «کروین» شد و از کنار مجرای این شط رو ببالا رهسپار گردید و به تعقیب دشمن پرداخت. خان «جونگری» سعی می کرد که از جنگ شانه خالی کند ولی یکی از مبرزترین سرداران

۱- در این پیکار و لشکرکشی عابد عیسوی موسوم به «ژریبون» Gerbillon همراه «کانگه - هی» بود و آن جزئیات بسیار سود بخشی را که «مایا» در کتاب خود ذکر نموده ما خود از روایات آن عابد است.

امپراطور موسوم به «فی - یانگه - کو»^۱ که فرماندهی پیشتازان قوای امپراطور را برعهده داشت درکنار نهر «تولا» باو رسید و این بار نیز ازبرکت توپ و توپخانه و زنبورک در موضعی موسوم به «چائو - مودو»^۲ واقع در جنوب «اورگا» قوای «گلدان» را مقهور و نابود ساخت (۱۲ ژوئن ۱۶۹۶). زن «گلدان» بقتل رسید و تمام ابزار و آلات جنگ و مجموع دارائی آنها بدست قوای امپراطور «کانگه - هی» افتاد. گله و ربه و اغنام و احشام آنها نیز بتصرف قوای غالب درآمد. «گلدان» که نیمی از عساکر خود را از دست داده بود با آن نیم دیگر بطرف مغرب گریخت و کانگه - هی بافیروزی به پکن بازگشت و خلخاها که فتح امپراطور باعث نجاتشان شده بود باراضی خود برگشتند. در تابستان بعد امپراطور «کانگه - هی» بسیج جنگه فراهم می آورد تا باز بسراغ «جونگار» ها برود و این بار آنها را تا «ترباگاتای» تعقیب نماید ولی خبر رسید که در سوم ماه مه ۱۶۹۷ «گلدان» پس از بیماری کوتاه مدتی وفات یافته است.

مهم ترین سودی که از این فیروزی نصیب چین منچورستان گردید این بود که بطور قطع قبایل خلخا و سرزمین آنها را تحت حمایت خود قرار داد. آن چهار خان «خلخا» که «کانگه - هی» وسائل نجات آنها را از زیر یوغ «زونگار» (یا جونگار) ها فراهم آورده بود دیگر هیچ چیز از او دریغ نمی نمودند. از طرف امپراطور نمایندگان همیشه نزد آنها وجود داشت و یک پادگان نیز از طرف امپراطور در «اورگا» که مرکز کشور آنها بود تأسیس شده بود. «کانگه - هی» که هنوز تمام آداب و عادات و سیرت منچوئی خود را حفظ نموده و بحالات روحی صحرانوردان آشنائی کامل داشت ابدآ به تشکیلات ملی مغولان شرقی دست نزد. همان تقسیمات قدیمی و ایلپاتی و نظامی و اداری مملکتشان را محترم شمرد و به «تزوqlan»^۳ (یعنی مجلس یا دارالشورا) و ایماق^۴ (یعنی ایل و عشیره یا اعضای یک لشکر) و قوشون^۵ یا قوزیقون^۶ (یعنی رایت و درفش) و «سومون»^۷ (یعنی «تیر» یا «گردان»)

اصلا تغییری نداد^۱.

نزد قبایل «اوردوس» نیز همین روش را معمول داشت. پ. «موسائتر» خاطر نشان می‌کند که عشایر مختلف به قوشیقون‌ها بزبان مغولی یا قشون‌ها بزبان اوردوس تقسیم گردیدند و همانطور که منچوها دارای قشون یا رایت بودند آنها نیز هشت رایت قشون ترتیب دادند ولی این دستجات هریک تحت فرماندهی یکی از شاهزادگان سلسله سلطنتی سابق جای داشتند - بتدریج بعضی از آنها از قبیل چخارها و تومدهای «کوئی-هوا - چنگ»^۲ رؤسایشان مردند و بعداً تحت فرماندهی و ریاست یکی از امراء منچو قرار گرفتند. افرادی که تعلق بیک رایت واحد داشتند بچندین «سومو» منقسم شدند و آن سوموها نیز از واحدهای کوچکتری موسوم به «جنگین»^۳ و «قریا» و «جلن»^۴ تشکیل میشدند. این تقسیمات جزء بیشتر برای این بود که تاحدی آن رابطه‌ای را که بین اشراف «تجی»^۵ ها و مرئوسین آنها «البتو»^۶ ها وجود داشت سست نماید و آن فاصله بعیدی را که در قدیم بین اشراف و مردم عادی موجود بود کوتاه‌تر سازد^۷. مردم عادی را «قرمچو» می‌نامیدند.

از لحاظ وسعت ارضی «کانگ - هی» ایستگاه‌های جاده‌های کاروانروئی را که در ترکستان شرقی وجود داشت از دست «جونگار»^۸ ها بدرآورد و پادشاه مسلمان «هامی» را که موسوم به «عبدالله ترخان بیگ» بود وادار کرد که خود را مطیع و منقاد وی بشناسد.

امپراطوری جونگار تحت سلطنت و ریاست

«تسوانگ ربدان»^۹ ۱۶۹۷ - ۱۷۲۷

امپراطور «کانگ - هی» از اینکه خلخاها را تحت‌الحمايه خود ساخته و با فوت «گلدان» کشور قرین آرامش شده است خاطرش خرسند شد و دیگر نخواست

۱- بکتاب دنی Dney موسوم به «زبانهای دنیا» ص ۲۲۱ رجوع کنید.

۲- Kouei-houa-tch'eng ۳- djanggin ۴- djalan, qariya ۵- Albatou

۶- به تحقیقاتی که آقای موسائتر Mostaert نموده و در مقاله‌ای بنام «اسامی عشایر و قبایل مغولان اوردوس» در شماره

نهم مجله دانشگاه کاتولیک پکن در سال ۱۹۳۴ چاپ شده رجوع کنید. ۷- Tséwang Rabdan

که تمام سرزمین «جونگار» های «ترباگاتای» را تصرف و تسخیر کند. او گذاشت برادرزاده «گلدان» موسوم به «تسوانگ» (پسر سنگه) بر سریر سلطنت «چوروس» ها بنشیند. باید به خاطر آورد که «گلدان» سعی کرده بود این برادرزاده را بهلاکت برساند و این برادرزاده نیز علیه او عصیان ورزید. دربار پکن تصور می کرد متحدی زمام امور قبایل جونگار را در دست گرفته است. در حقیقت همانطور که «موریس کوران» در کتاب خود بخوبی ثابت نموده «تسوانگ ریدان» قبل از اینکه از سیاست ضد چینی عمومی خود پیروی کند لازم بود وضع خودش را در «ترباگاتای» و در حوضه «ایلی» استوار سازد. این ناحیه ثانوی مخصوصاً مورد علاقه خان جدید بود زیرا وی پایتخت خود را در «خلجا» قرار داده و شهر «ایمیل» را برادر خود «تزرنگ دوندوب»^۱ و اگذار نموده بود^۲.

در طرف «ایلی» سیادت و استقلال «جونگار» ها مصادم شده بود با قرقیز - قزاق ها یعنی صحرانوردان ترك مسلمان شده ای که از بالغاش تا اورال را تسخیر نموده بودند. سه عشیره «قرقیز - قزاق» را یک نوع رشته سست و نا استواری باهم متحد کرده بود و هر سه فرمانبردار یک خان واحدی شده بودند موسوم به «تیاوکا»^۳ (سال وفات ۱۷۱۸) ۴ بقول و روایت «بارتولد» این خان برای ملت خود مقام قانونگذاری یافت و در زمان ریاست وی این صحرانوردان جاویدان دارای حداقل ثبات و تشکیلات مختصر و حقیری گردیدند. از سال ۱۵۹۷ - ۱۵۹۸ تقریباً این «قرقیز قزاق» ها تحت سلطنت خان خودشان موسوم به «توکل» از خانات اوزبک یا شیبانی بخارا شهرهای ترکستان و تاشکند را گرفتند. یکصد سال بعد می بینیم که باز خان آنها موسوم به «تیاوکا» در ترکستان سفراء روس (۱۶۹۴) و نمایندگان اعزامی «کلموک (قلموق)» را می پذیرد (۱۶۹۸)^۴.

با این پایه قدرت و عظمت و با استفاده کردن از پریشانی وضع جونگارها

۱ - Tsérenq Dondoub - ۲ - بکتاب موریس کوران «آسیای مرکزی» ص ۶۴ و ۶۷ رجوع کنید.

۳ - Tyawka - ۴ - به تحقیقات بار تولد ذیل لغت قرقیز بدائرة المعارف اسلامی مجلد دوم ص ۱۰۸۵

و بکتاب موریس کوران ص ۹۵ رجوع کنید.

که با چین در زدوخورد بودند «تیاوکا» بدون دغدغه خاطر چندین نماینده اعزامی «جونگار» ها را با پانصد نفر مردی که همراهشان بود با فظیحت ترین شرائطی بقتل رساند^۱.

کشتن یک سفارت آنها در آخرین سالهای قرن هفدهم در یکی از زوایای مرغزاران بین «ایلی» و سیحون با اینکه در حجاب یک نزاع قبیله ای و زیر نقاب نبرد صحرانوردان بود نشان می داد که اختلاف نژادی و مذهبی عمیقی بین آنها وجود دارد و ریشه اختلاف اینست که آیا امپراطوری مرغزاران غرب بترکان تعلق خواهد داشت یا به مغولان و ریاست با مسلمانان خواهد بود یا با بودائی ها؟

دومی ها باز برای آخرین بار فاتح شدند و فیروزی نصیب مغولان و بودائی ها گردید. «تسوانگ ربدان» به «تیاوکا» حمله ور شد و در سنه ۱۶۹۸ او را مغلوب نمود. پولادخان در سال ۱۷۱۸ بر «اردوی میانه» ریاست یافت و بجای «تیاوکا» بر تخت خانی نشست در این نبردها توفیقی نیافت و «جونگار» ها شهرهای «صیرام» و «تاشکند» و «ترکستان» را از تحت تصرف قرقیز - قزاق ها بدر آوردند (۱۷۲۳). این شکست باعث جدائی و افتراق سه عشیره قرقیز - قزاق ها گردید. چندتن از رؤساء «اردوی بزرگ» و «اردوی میانه» سروری و برتری «تسوانگ ربدان» و مطاوعت خود را نسبت به وی شناختند. او نیز «قراقیز» ها یا «یوروت» های ایسی گل را مجبور به تسلیم و انقیاد نمود و تسلط «زونگار» ها بر خواجه کاشغر و یارقند مانند دوران سلطنت «گلدان» دوباره برقرار گردید. در شمال برادر او «تزرنگ دوندوب» که مقر سلطنت او واقعاً در اطراف دریاچه «زایسان»^۲ و «ایمیل» بود با روس ها دچار اختلاف شد و روس ها را وادار نمود که برای مدت کوتاهی پاسگاه «یامی - شوسک»^۳ را که در کنار مجرای «ینی سئی» بود تخلیه نمایند (۱۷۱۶). در بهار سال ۱۷۲۰ از طرف روسیه قوائی برای تنبیه عازم این سرزمین شد و در نزدیکی «زایسان» با عساکر «گلدان تسرنک»^۴ پسر «تسوانگ ربدان» روبرو شدند. این

۱ - Yamichevsk - ۳

۲ - Zaisan - ۲

۳ - بکتاب موریس کوران ص ۶۶ رجوع کنید.

۴ - Galdan Tsereng - ۴

فرمانده جوان با بیست هزار سرباز «زونگاری» که در اختیار داشت توانست از قوای روسیه جلوگیری کند و آنها را متوقف سازد با اینکه روس‌ها دارای اسلحه ناریه بودند و قوای «گلدان تسرنک» با اسلحه سرد و تیر و کمان مجهز بودند و بس. سرانجام ناحیه «زایسان - نور» در تصرف و مالکیت «زونگار» ها باقی ماند. سرحد بین روسیه و «زونگاریه» در قلعه موسوم به «اوست کامنوگورسک»^۱ معین شد و این قلعه نظامی را روس‌ها در کنار مجرای شط «ینی سئی» در پنجاهمین درجه عرضی در همان سال ۱۷۲۰ بنا نمودند.^۲

«تسوانگه ربدان» چون پایه پادشاهی خود را در غرب استوار یافت به پیروی از سیاست عم خود گلدان بامپراطوری چین منچو و شرق عطف توجه نمود. اختلافات سیاسی و مذهبی که در کلیسای تبتی ظاهر شده بود بهانه‌ای به‌وی داد که بدانسوی حمله ور گردد.

از موقع مرگه دالائی - لاما «ناگه - دبانگه - بلو - بزانگه» بین ۱۶۸۰ و ۱۶۸۲ کلیسای لامائی تحت مدیریت یکنفر رئیسی قرار گرفته بود موسوم به «سانگس - رژیاس - رژیامشو»^۳ که وی اصلاً مردی مذهبی نبود و بدله‌خواه خودش امور معبد لامائی را اداره می‌کرد. در ابتدا بنام پیشوای بزرگی که مرده بود و او بدروغ او را زنده اعلام می‌نمود سیادت کرد بعداً در سال ۱۶۹۷ بنام نوجوانی که خود او به‌وی رتبه دالائی - لامائی اعطا نموده بود عهده‌دار ریاست شد. همین «سانگس رژیاس» به‌خواخواهی «زونگاری» ها علیه چین قیام نمود. امپراطور چین «کانگه - هی» اقدام نمود و خان خوشوت‌های «کوکونور» را موسوم به «لتسانگ‌خان»^۴ علیه او برانگیخت و این خان در سنوات ۱۷۰۵ - ۱۷۰۶ رفت و شهر «لهاسا» را گرفت «سانگس رژیاس» را کشت و آن جوانی را که «سانگس - رژیاس» بمقام دالائی - لامائی برنشانده بود معزول کرد.^۵ پس از یک رشته رنگ و نیرنگهای بسیار در هم و برهم «لتسانگ‌خان» و امپراطور «کانگه - هی» یک

۲- بکتاب مورس کوران ص ۶۸ رجوع کنید.

۱- Oust-Kamenogorsk -

۳- Latsang-Khan -

Sangs-rgyas rgya-Mcho -

۵- به ص ۸۵۶ همین کتاب رجوع شود.

«دالائی - لامای» تازه‌ای برگزیدند که دولت چین نیز با انتخاب وی موافقت نمود (۱۷۰۸ - ۱۷۱۰).

«تسوانگ - ربدان» از این تغییرات دلشاد نبود و با نگرانی بر آنها می‌نگریست. نفوذ معنوی و باطنی کلیسای تبتی در مغولستان آن چنان قوی بود که نمی‌شد آنرا در خدمت امپراطوری چین قرار داد. در سال ۱۷۱۷ لشکری تحت فرماندهی برادر خود «تسرنگ دوندوب» به تبت فرستاد. این سپاه با یک راه پیمائی که با تهوری بی‌نظیر توأم بود از ختن عازم شد و از میان منطقه «کوئن - لون» و فلات مرتفع و بی‌آب و علف عبور نمود و مستقیماً به ناحیه «ناقچو زونگ»^۱ رسید که در آنجا خان «خوشوت» ها «لتسانگ خان» که طرفدار چینیان بود مشغول تفریح و شکار افکنی بود. لتسانگ خان با اینکه از این حمله کاملاً بی‌خبر بود و بر وی غفله تاختند معهذا توانست تا ماه اکتبر در تنگه‌ای بین «ناقچو زونگ» و «تنگری - نور» در پایه کوه‌های «شانگ - شونگ - لا»^۲ از پیشروی آنها جلوگیری نماید ولی سرانجام مجبور به عقب‌نشینی شده بشهر «لهاسا» پناه برد. عساکر «تسرنگ دوندوب» نیز همواره او را تعقیب می‌نمودند. بتاريخ ۲ دسامبر ۱۷۱۷ در اثر خیانتی که روی داد دروازه‌های «لهاسا» بر روی «تسرنگ دوندوب» گشوده شد و مدت سه روز عساکر زونگاری تمام طرفداران چین یا آلهائی را که منتسب بطرفداری چین می‌پنداشتند کشتند. «لتسانگ خان» که سعی می‌کرد از «پوتالا»^۳ دفاع کند در حین فرار بقتل رسید. «موریس کوران»^۴ تعجب می‌کند از اینکه زونگارها با اینکه واقعاً به دین بودا و کلیسای تبتی معتقد بودند چگونه ممکن است بغارت و تاراج شهر مقدس خودشان

Potala - ۳

Chang-chong-la - ۲

Nagthchou-dzong - ۱

۴- در حین ترجمه و تحشیه این کتاب مکرر بنام این نویسنده‌فاضل و محقق توسل جسته‌ایم و اینکه با قید اختصار بمعرفی او می‌پردازیم: موریس کوران خاورشناسی است فرانسوی که در ۱۸۶۵ در پاریس متولد شده و در سال ۱۹۳۵ در همین شهر وفات یافته است. سالیان دراز در شرق اقمی و چین و ژاپون بوده و عنوان مترجمی وزارت امور خارجه فرانسه را در آن‌جاها برعهده داشته است. در ۱۸۹۶ بجای خاورشناس دیگری «شاوان» در «کلژ دو فرانسه» برکسی تاریخ و ادبیات چین نشست. در ۱۹۰۰ در دافشگاه شهر لیون کرسی خطابه و نطق باو تفویض گردید. آثار مهم وی عبارتست از: «آسیای مرکزی» - «دربار یکن» - «صرف و نحو زبان ژاپونی» - «آداب و عادات و اخلاق و تأسیسات چینی» - «وزراء و رجال سیاسی چین و غیره» - «الحاق مترجم».

دست بیالایند و آثار و علائم معابد را برکنند و با آنها معابد و مساجد «خلجا» را زیب و زیور کنند. ولی باید بخاطر آورد که در عین قدرت و شکفتگی مسیحیت در قرون وسطی اهالی «ونیز» نیز همین قبیل اعمال را در اسکندریه و قسطنطنیه مرتکب شدند. جنگ برای تملک اوراق مقدسه و اسناد متبرکه از همان آغاز ظهور مذهب بودا پدیدار شد.

البته امپراطور چین «کانگ - هی» نیز بنویت خود نمی توانست ببیند که «زونگار» ها مالک و صاحب تبت شده اند و یک امپراطوری زونگاری پدیدار شده که از «زایسان نور» و تاشکند تا «لهاسا» را شامل گردیده است. از سنه ۱۷۱۸ به نایب السلطنه «سو - چوئان»^۱ فرمان داد که عازم تبت شود ولی چون به «ناقچو» رسید مورد حمله متقابل «زونگار» ها قرار گرفت و آنها قوای او را بعقب راندند و فرمانده آنها را نیز بقتل رساندند. در سال ۱۷۲۰ دو سپاه دیگر چینی داخل تبت شدند. یکی از آنها از همان راه «سوچوئان» آمد و آن سپاه دیگر از «تزایدام» - سپاه دومی قوای «زونگار» را شکست داد زیرا سوء رفتار آنها باعث شده بود که اهالی تبت علیه آنها کینه هائی به دل بگیرند. عساکر زونگاری مجبور شدند که باشتاب و عجله تبت را تخلیه کنند (پائیز ۱۷۲۰). «تسرنگ دوندوب» نصف سپاهیان خود را بیشتر نتوانست به «زونگاری» باز گرداند. یکنفر «دالائی - لاما» که به چینیان پیوسته بود رسماً از طرف چین بسمت پیشوائی و ریاست مذهبی بودائی منصوب شد و دو نماینده عالی چینی نزد او مستقر شدند که این دو مأمور بودند سیاست کلیسای زرد را اداره و رهبری نمایند.^۲

«تسوانگ ربدان» عاقبت الامر در صحرای «گوبی» با بی طالعی و بدبختی روبرو شد. عساکر او نتوانستند «هامی» را از چنگ پادگان چینی بدر آورند (۱۷۱۵). چینیان نیز بحمله متقابل پرداختند و در سال ۱۷۱۶ «برکول»^۳ را اشغال نمودند و بدو سپاه مأموریت دادند که علیه او بحمله بپردازند. یکی از این دو سپاه از «برکول» و آن دیگری از منطقه ای شمالی تر بطرف «آلتائی» رهسپار شدند. این

دو سپاه توأماً «تورفان» را اشغال نمودند و در پایان سال ۱۷۲۰ بجنگ «زونگار» ها به «اورومچی» رفتند. هر چند چینیان در «اورومچی» نمائندگولی یک پایگاه نظامی در «تورفان» تأسیس نمودند. مطلب قابل توجه این است که مسلمانان «تورفان» علیه تسلط «زونگار» ها عصیان ورزیدند و به چینیان کمک می کردند که بر «تورفان» تسلط یابند.^۱

امپراطور «کانگ هی» که ذوق و شوقی برای لشکر کشی بنقاط دوردست داشت شاید بی میل نبود که به «زونگاری» اصلی و واقعی حمله ور شود. ولی او در سنه ۱۷۲۲ درگذشت و پسرش که پادشاهی صلح دوست بود موسوم به «یونگ چنگ»^۲ اصرار نمود که دربار چین با «تسوانگ - ربدان» صلح کند (۱۷۲۴) ولی این صلح بیشتر شبیه بود بیک ترك مخاصمه و تعطیلی بود بین دو جنگ.

«تسوانگ ربدان» حملات خود را باز از سر گرفت و شهر «تورفان» را مسخر نمود و ساکنان مسلمان آن فرار کردند و بسرزمین «توئن هوانگ»^۳ پناه بردند.^۴ وی نیز در سال ۱۷۲۷ درگذشت.

سلطنت گلدان تسرنگ^۵ ۱۷۲۷ تا ۱۷۴۵

پس از وفات «تسوانگ ربدان» در پایان سال ۱۷۲۷ پسر وی «گلدان تسرنگ» بجانشینی او منصوب شد. این پادشاه تازه «زونگار» ها از آغاز پادشاهی خود چنان احساسات خصمانه ای نسبت بچین پدیدار ساخت که امپراطور «یونگ چنگ» در سال ۱۷۳۱ پیکار را علیه او آغاز نمود یک سپاه چینی از «برقول» (برکول) طرف «اورومچی» بحرکت درآمد و دسته های مسلح دشمن را متفرق ساخت بی آنکه خودش در موضعی مستقر گردد.^۶ در سمت شمالی تر یک سپاه دیگر بطرف «کوبدو» و حتی ماوراء آن یعنی در قلب و مرکز کشور «زونگاری» جلو رفت^۷ ولی دو ماه بعد همین سپاه مغلوب و منکوب شد و تقریباً بطور اتم و اکمل بهلاکت

۱- موریس کوران ص ۷۹ رجوع کنید ۲ - Yong tcheng ۳ - Touen-houang

۴- بنابر تحقیقات موریس کوران در حدود سنه ۱۷۲۴ ۵ - Galdan Tsérenq

۶- هفتمین ماه قمری چینی سال ۱۷۳۱ (ماه اوت). ۷- تابستان سال ۱۷۳۱ پنجمین ماه قمری چینی (ژوئن).

رسیدند. امپراطور چین «یونگ‌چنگ» از این شکست سخت دوچار نومیدی شد و نه فقط «کوبدو» بلکه خود «تورفان» را نیز تخلیه نمود.

«گلدان تسرنگ» از شکست فجیعی که نصیب چینیان شده بود استفاده نمود و عم خودش «تسرنگ دوندوب» را مأمور تسخیر و تصرف سرزمین «خلخا» نمود وی از سرزمین «کوبدو» که بدست خودشان بود حرکت کرد و بکنار شط «کروین» رسید^۱ ولی خلخاها با کمال جدیت مقاومت ورزیدند و بنابر روایات تاریخ «تونگ-هوانلو»^۲ در تمام گذرگاه‌های نهر «بایدریک»^۳ «وتوئین»^۴ و «اونگ‌کین»^۵ استحکاماتی ساختند و سنگربندی کردند و «زونگار»ها نتوانستند در آنجاها بمانند. در بهار سال ۱۷۳۲ نیز همین «زونگار»ها از «اورومچی» عازم «هامی» شدند تا لشکریان امپراطوری چین را از آنجا برانند ولی توفیقی نصیبشان نشد. در اواخر تابستان یک لشکر مختصری از زونگاریان که در سرزمین خلخا مشغول غارت و دزدی بود در نزدیکی «قراقوروم» دوچار یکی از شاهزادگان خلخا شد و قوای این شاهزاده تمام آن لشکر زونگاری را بقتل رساند^۶. اینک امپراطور چین بحمله و هجوم مبادرت ورزیده، در سال ۱۷۳۳ - ۱۷۳۴ بقلب خنکای رفتند و «اولیاسوتای»^۷ را تصرف نمودند و از آنجا نیز جلوتر رفتند و به «ایرتیش سیاه» رسیدند و پس از تسخیر آن باز جلوتر رفتند و حتی «کوبدو» را نیز اشغال نمودند^۸.

با وجود این توفیقاها و با اینکه بطور موقت «اولیاسوتای» و «کوبدو» را گرفتند مع هذا امپراطور چین «یونگ-چنگ» در سال ۱۷۳۵ به «گلدان تسرنگ» طرح موافقت‌نامه‌ای را پیشنهاد نمود بدین ترتیب: اراضی واقع در مشرق جبال خنکای (سرزمین خلخا) بچین تعلق خواهد گرفت و اراضی واقع در مغرب و جنوب غربی آن جبال (زونگاری و کاشغری) بزونگاریان متعلق خواهد شد. بر روی این طرح و موافقت‌نامه یک نوع متارکه جنگی بطور ضمنی برقرار گردید و پس از

۱- نوامبر ۱۷۳۱ (دهمین ماه قمری چینی). ۲- Tong hou lou ۳- Baidarik ۴- Touin

۵- Ongkin ۶- پنجمین روز هشتمین ماه قمری چینی (۲۳ سپتامبر ۱۷۳۲). ۷- Oulias-soutai

۸- بکتاب «آسیای مرکزی» تألیف کوران ص ۸۶ رجوع کنید.

مرگ امپراطور «یونگ - چنگ» در سال ۱۷۳۵ پسر وی موسوم به «کین لونگ»^۱ این متارکه و تعطیل جنگ و توقف عملیات خصمانه را تنفیذ و تسجیل نمود. این صلح تا وفات خان زونگاریان «گلدان - تسرنک» ادامه یافت. (سال وفات وی ۱۷۴۵ می باشد).

دواجی^۲ و آمورسنه^۳

انضمام زونگاریه بامپراطوری منچو

متعاقب مرگ «گلدان تسرنک» پادشاهی زونگاری دوچار یک سلسله تشنج و آشفتگی شد. پسر او «تسوانگ دورجی نامگیال»^۴ (۱۷۴۵ - ۱۷۵۰) مردی بود فاجر و فاسق و ظالم و سفاک و سرانجام امراء و اعظم کشور او را گرفتند و کور کردند و در «آق - سو» زندانی نمودند خان تازه ای بنام «لامادرجا»^۵ پدیدار شد (۱۷۵۰ - ۱۷۵۳) و او هم نتوانست سلطنت کند و مردم از وی اطاعت نکردند. قبایل «دوربوت» و «خوشوت» و «خوئیت» که قریب یک قرن مطیع «خونگ تچی»^۶ های «چوروس» بودند تهدید نمودند که مستقل خواهند شد. این پیشامد اعلام انحلال وحدت دولت «زونگار» و انقراض آن کشور بود. یک رئیس جدی و توانا موسوم به دواجی که نوۀ «تسرنک دوندوب» بود و معاونت شاهزاده «خوئیت» «آمورسنه» را داشت و داماد «گلدان تسرنک» بود از «خلجا» حرکت کرد و «لامادرجا» را کشت^۷ (۱۷۵۳). دواجی بسمت خانی منصوب شد (۱۷۵۳ - ۱۷۵۵) و مجبور شد با متحد قدیمی خود «آمورسنه» بجنگد زیرا وی در «ایلی» مستقر شده بود و مانند پادشاهی مستقل زندگی می کرد. دواجی او را مغلوب و از کشور بیرون کرد.

«آمورسنه» با چند نفر از رؤساء قبایل «خوئیت» و «خوشوت» بچین گریخت و خود را در اختیار و در خدمت امپراطور چین «کین - لونگ» گذاشت (۱۷۵۴).

۱ - K'ien-long - ۲ Dawadji - ۳ Amoursana - ۴ Tséwang Dordji Namgyal

۵ - Lama Dardja - ۶ - اعدام «درجا» و اعلام سلطنت دواجی در پنجمین ماه قمری چینی روی داد

(۲ ژوئن ۱۷۵۳) بکتاب موريس کوران ص ۹۹ رجوع کنید .

امپراطور چین او را بطور رسمی در «ژهول» پذیرفت و در تحت حمایت خود قرار داد و در بهار سال ۱۷۵۵ او را با سپاهی چینی به زونگاری گسیل داشت. این سپاه تحت فرماندهی یک مارشال منچو بود موسوم به «پانتی». این مارشال بدون جنگ و پیکار داخل خلجا شد زیرا دواجی از آن شهر فرار کرده بود. بعداً دواجی را در آن طرف «آق - سو» یافتند و تحویل چینیان دادند و اینها نیز او را به پکن فرستادند. امپراطور چین «کین - لونگ» با نهایت انسانیت و مردسی باوی رفتار کرد و دواجی در سال ۱۷۵۹ بمرگه طبیعی در گذشت.^۱

مارشال پانتی که بعنوان نماینده عالی امپراطور در خلجا مستقر شده بود با شتاب و عجله وحدت ملت زونگار را لغو و منحل ساخت و برای هریکه از قبایل و عشایر خان معین و مشخصی منصوب کرد بطوریکه چوروس‌ها، دوربوت‌ها، خوشوت‌ها و خوئیت‌ها هریکه تحت ریاست خان معلوم و معینی قرار گرفتند. «آمورسنه» که امیدوار بود لااقل قسمتی از میراث دواجی را دریافت دارد فوق‌العاده از این تصمیمات مارشال «پانتی» مکدر و مأیوس شد. پانتی برای اینکه بعدم رضایت و بکدورت‌خاطروی خاتمه دهد وادارش نمود که به پکن برود. «آمورسنه» در طول راه فرار کرد و به «خلجا» رفت و ملت «زونگار» را علیه تسلط چین بقیام و عصیان تحریک نمود. «پانتی» که از روی کمال بی‌احتیاطی و دورنندیشی‌قوای نظامی خود را بسیار تقلیل داده بود متوجه شد که از هرطرف محاصره شده و امید رهایی مطلقاً وجود ندارد و انتحار نمود (آخر تابستان و ابتدای پائیز سال ۱۷۵۵)^۲.

یکه مارشال جدی و فعال دیگر منچو موسوم به «چائو - هوئی»^۳ وضع را اصلاح نمود. وی در تمام فصل زمستان ۱۷۵۶ در «اورومچی» محاصره بود و مقاومت نمود تا اینکه قوای امدادی از «برقول (برکول)» فرارسید. در بهار سال ۱۷۵۷ تا «ایمیل» و قلب «ترباگاتای» جلو رفت و سایر عساکر چینی نیز در همان

۱ - کتاب آسیای مرکزی مورس کوران ص ۹۹-۱۰۳. ۲ - بنابر روایت مورخ چینی «تنگدهوئالو»

Tong hnua lou و ترجمه مورس کوران؛ مارشال «پانتی» در بیست و نهمین روز همین ماه قمری برابر با ۴ اکتبر ۱۷۵۵

خود کشی نمود. ۲ - Tchao-Houei

هنگام رفتند و «خلجا» را اشغال نمودند. «آسورسنه» که دید از هر طرف دچار حملات دشمن است و از هرسواو را تعقیب می‌کنند به سیبری رفت و پناه بروسیه برد (تابستان سال ۱۷۵۷)^۱.

در این جا استقلال زونگارستان یا جونگاریه پایان می‌پذیرد. زونگارستان و نواحی و ولایات «کوبدو» «ترباقاتای» یا «ترباگاتای» و ایالت «ایلی» یا «خلجا» مستقیماً بامپراطوری چین منضم گردید. اهالی را نیز تغییر دادند. ملت «زونگار» که از ملل و عوامل «چوروس» و «خوئیت» تشکیل شده بود تقریباً قتل عام شد. چینیان آن مملکت را از مهاجرینی که از هر جا و محل یافتند از قبیل قرقیز-قزاق، «ترانچی» یا مسلمانان کاشغرستان یا مسلمانان دونگان که از «کان - سو» مهاجرت کرده بودند و چخا و (چخز) ها و خلخاها و «اوریانگا» یا «سویوت» که از نژاد «تووینسک»^۲ می‌باشند و حتی از مردم منچورستان بنام «سیپو»^۳ یا «سولون»^۴ ملو کردند. در سال ۱۷۷۱ ملل و عشایر دیگری را نیز بانجا آوردند و آنها عبارت بودند از «ترغوت» ها که در زمان پادشاهی خان «اویاشا» و لگای سفلی راترك کرده بودند تا درزادگاه اصلی خودشان در کنار نهر «ایلی» اقامت گزینند. امپراطور «کین لونگ» در پکن «اویاشا» را بار داد و بطور بسیار گرم و محبت آمیزی از او پذیرائی نمود و این مهاجرین فرسوده و خسته را با اطعمه لذیذ و غذاهای مطلوب پذیرفت و آنها را در جنوب و در مشرق «خلجا» و در دره «یلدوز» در «اورونگوی»^۵ علیا زمین و نشیمنگاه داد. اینها نیز آن خلائی را که قتل عام برادران آنها «چوروس» ها و «خوئیت» ها ایجاد نموده بود برطرف نمودند و در آنجا توطن گزیدند و صاحب زن و فرزند شدند (۱۷۷۱).

سرنوشت نهائی مغولان غربی

تخریب و اضمحلال سلطنت نشین زونگار خاتمه تاریخ مغول است. اگر

۱ - بنابر همین مورخ چینی جنگ نحوه و حالت دستبردهای غیرمنظم و حملات غیر منتظر و باصطلاح فرانسوی «گریا» Guerilla پیدا کرد و چینیان با نهایت خشونت و قساوت قلب مخالفین را تعقیب و مجازات نمودند.

۲ - Touwinsk ۳ - Sipo ۴ - solon ۵ - Ouroungou بزبان چینی امروزی آنرا

«تونگه-هولو» Tong-hou-lau می‌نامند. به نقشه جغرافیائی آلبرت هومان شماره ۶۷ رجوع کنید.

بمعنای محدود لغت اکتفا کنیم و از سایر مللی که ظاهراً یا واقعاً از نژاد مغول بوده‌اند مانند « ژوان - ژوان » ها یا « ختائی‌ان » صرف نظر نمائیم تاریخ مغولان حقیقی و خالص در پایان قرن دوازدهم با ظهور چنگیزخان آغاز می‌شود - مغولان بلافاصله باوج قدرت و عظمت خود رسیدند و بیست سال پس از انتخاب او به‌خانی و ریاست کل ، چنگیزخان توانست وحدت دنیای مرغزاران را فراهم آورد و باراضی چین و ایران نیز تجاوزاتی بعمل آورد - (۲۷ - ۱۲۰۶) پنجاه سال بعد مغولان مابقی چین و ایران را تسخیر و تصرف نمودند و امپراطوری مغول (باستانی هندوستان که پشت کوه‌های مرتفع خود آزادمانده بود) شامل تمام قاره آسیا گردید . این تسلط و تسخیر تقریباً بهمان سرعتی که بوجود آمد بهمان سرعت نیز زائل شد و از هم فرو ریخت . در سال ۱۳۶۰ مغولان چین و ایران را از دست دادند و حتی عملاً ماوراءالنهر نیز از تحت تسلط آنها خارج شد و در قاره آسیا فقط مغولستان و قسمت شمالی ترکستان چین تحت تسلط آنها قرار داشت و بس .

باید بخاطر داشت که این کشورگیریها و تأسیس امپراطوری چنگیزخانی کاری بود که بهمت مغولان شرقی یعنی مغولان مجاور نهر «اونون» و «کروین» و «اورخون» بعمل آمد . مغولان غربی یعنی «اویرات» ها و کلموک (قلموق) ها که در زمان شوکت چنگیزیان عنوان مؤتلف و متحد داشتند نقش تراز دوم و زیردستی را برعهده گرفته بودند . بهمین جهت بود که فردای آن روزی که آن حقارت عظیم و عجیب روی داد و بطور بی‌سابقه‌ای اعقاب چنگیزخان را با خفت و شرمساری بی‌مانندی از چین بیرون کردند، مغولان غربی خواستند زمام امپراطوری مرغزاران را از دستهای ناتوان و لرزان مغولان شرقی بدرآورند و با اقتدا به روش و رفتار چنگیزخان برای تسخیر و تصرف چین قیام نمایند و نزدیک بود که توفیق هم بیابند زیرا در سنه ۱۴۴۹ امپراطور چین را دستگیر و اسیر نمودند ولی چون نتوانستند پکن را مسخر نمایند فیروزی آنها فتحی بودی دوام و دولتی بود مستعجل . نیم قرن بعد این پادشاهی «اویرات» ها نیز چنان واژگون شد که چنگیزخانیان

توانستند بار دیگر در مغولستان شرقی امپراطوری خود را احیاء کنند و «دایان‌خان» و نوۀ او «آلتان‌خان» احیاء کننده آن امپراطوری محسوب گردید. این رستاخیز و احیاء امپراطوری چنگیزخانی و مغولان شرقی موجب اعجاب دنیای آن وقت شد. چینیان چنین پنداشتند که روزهای دوران چنگیزخان باز پدیدار شده است. ولی «دایان‌خان» نمی‌توانست جهانگشا و جهانگیر و جهانستان مغولی بشود و نوۀ او «آلتان‌خان» نیز لیاقت آنرا نداشت که جای قویلای قآن را بگیرد. این نهضت و جنبش چنگیزخانیان باعث شد که تا منطقه «کوبدو» از شمال غربی و تا دیوار عظیم چین از طرف جنوب شرق را مسخر نمایند. بعداً این آخرین جوش و خروش آنها به‌دفع‌های معنوی معطوف شد و این حرارت و حدت صرف این گردید که مغولان را به بودائی و کلیسای زرد تبتی در آورند و بیداری مغولان در زمزمۀ ادعیه و اوراد و نمازهای مذهبی آرامش پذیرفت و بخواب مبدل شد. چین منچوها بدون هیچ زحمت و مرارتی این جنگجویان متشرع و متورع را باطاعت و انقياد درآورد.

باز نقش نخستین و مقام اولین بدست مغولان غربی افتاد که در دره‌های صعب‌العبور و تنگه‌های سخت جبال آلتائی کبیر طبیعت جنگجو و سیرت نبردآزمای خود را حفظ نموده بودند. از آغاز قرن هفدهم یک نوع شوق و رغبت سرشاری در آنها پیدا شد که آنها را بکشورستانی وادار می‌نمود. «ترغوت‌ها» اثر و جای پای باتو و اردوی زرین را پیش گرفتند و بطرف «ولگای» سفلی نزدیک آستراخان (هشترخان) در روسیۀ جنوبی پیش رفتند. «چوشوت»‌ها در «کوکونور» مستقر گردیدند و تبت را تا شهر «لهاسا» تحت تسلط و تسخیر خود قرار دادند. «چوروس»‌ها یا «زونکار»‌های واقعی و خالص از سرحدات سیبریۀ تا خانات بخارا و از چین گرفته تا «کوبدو» و «تاشکند» و از «تاشکند» تا شط «کرولن» را جولانگاه خود قرار دادند. «پایتخت» آنها گاه شهر «کوبدو» و گاه شهر «خلجا» بود و برای اینکه باثبات برسانند که این دو شهر جای‌نشین «قراقوروم» گردیده است آنچه درمعا بد و مقابّر «قراقوروم» وجود داشت تاراج کردند و از آنجا به «کوبدو» و به «خلجا»

آوردند. با وسایل سیاسی مانند «گلدان» و بعداً بزور شمشیر و تیرو کمان مانند «تسوانگ ربدان» و «تسرنک دوندوب» شهر «لهاسا» را مسخر ساختند و کلیسای لامائی و نیروی مذهبی لامائی چه در «کاشغر» و چه در «یارقند» تسلیم اراده آنها شد. روحانیون مسلمان و «خواجه» ها نیز مأموری بودند برای اجرای نیات و مقاصد آنها. مدتی بیش از یک قرن آنها صاحب و مالک آسیای علیا شدند. رؤساء آنها «خنک تچی بهادر»^۱ «گلدان» «تسوانگ ربدان» و «گلدان تسرنک» بنظر ما مانند رجال سیاسی بسیار فطن و فکوری جلوه می کنند که علاوه بر فراست سیاسی واجد سیرت و رشادت جنگی نیز بوده اند و توانسته اند از سبکباری و سبک سیری سواران تیرانداز خود حداکثر استفاده را نموده مانند چنگیزخان بفتح ها و فیروزیهای بسیاری نائل شوند. آنها نیز می توانستند بتوفیق کامل دسترسی یابند. چه چیز مانع پیشرفت آنها شد؟ اگر چند سال زودتر آمده بودند قبل از آنکه تسلط منچوها بچین کهن سال و فرتوت تشکیلات نو و تازه ای داده باشد قطعاً کامیابی کامل نصیب آنها میشد. چین سلسله «مینگ» در چنان ورطه پستی و انحطاطی در افتاده بود که هر کس خواه مغول باشد خواه ژاپونی و خواه منچو می توانست بر آن تسلط یابد. ولی چون سلسله منچو بر تخت پادشاهی «پسر آسمان» تسلط یافت مملکت پهناور چین باز برای یک قرن و نیم دیگر زندگی تازه ای از سر گرفت. اولین امپراطوران منچو که مردانی هوشیار و فعال و از خرافات و آداب قرون سالفه فارغ و مبرا بودند زحمت بسیاری متحمل شدند تا مملکت را از حالت تأخر و عقب ماندگی در آورند و رنگ و روی تازه و «مدرنی» بآن بدهند. عراده های توپیی که بوسیله «ژزوئیت» ها^۲ ساخته شد گواهی می دهد که آنها چه مشقاتی برای جوان کردن کشور تحمل نموده اند. «گلدان» و «تسوانگ ربدان» که می توانستند از همراهان و پیروان لایق و مؤثری برای چنگیزخان باشند دیر بدینا آمدند و همانطور که در کنار شط «ینی سئی» دوچار تفنگ های فتیله ای مسکو شدند همانطور نیز در صحرای گوبی شرقی با توپهای منچو مواجه گردیدند. یعنی قرن ۱۳ با قرن ۱۸ مواجه شده بود و البته گفتن این

تراز و معادل نبود. آخرین امپراطوری مغول در موقعی که رویترقی و تعالی میرفت مضمحل گردید زیرا دیگر زمان آن زندگی بسرآمده بود و وجود او یک خطای تاریخی بود.

الحاق کاشغریستان با امپراطوری منچو

قبلاً دیدیم که کاشغریستان که پایتخت آن «یارقند» بود در سال ۱۷۵۵ یک نوع دولتی بود مسلمان که در دست خاندان خواجهکان «قره داغلیک» و تحت حمایت خان‌های «جونگاری» قرار داشت. پس از مرگ «خواجه دانیال» که از خاندان «قره داغلیک» بود «گلدان تسرنک» خان جونگاری (۱۷۲۷ - ۱۷۴۵) ممالک «دانیال» را بین چهار پسر وی تقسیم نمود: جقان مالک یارقند شد و کاشغر را به یوسف، آق‌سور به ایوب و ختن را بعدالله داد. موقعی که جنگهای داخلی بین مدعیان جونگاری روی داد یوسف که مسلمانی متعصب بود از آن آشفتگی وضع استفاده نمود و کاشغریستان را از تحت استیلای آن «کفار بیدین» بدرآورد. (۱۷۵۳-۱۷۵۴)، «آمورسنه» در سال ۱۷۵۵ آن وقتی که هنوز با مارشال «پانتی» همداستان بود ب فکر افتاد که عصیان و شورش «قره داغلیک» را بخواهاند و آن خاندان دیگر خواجهکان یعنی «آق داغلیک» ها را که دشمن موروث آنها بودند علیه قره داغلیک ها برانگیزاند. «آق داغلیک» ها از سال ۱۷۲۰ در خلجا دوچار یک نوع حالت نیمه اسیری در دست «جونگار» ها بودند. رئیس آق داغلیک ها موسوم به برهان الدین معروف به «خواجه بزرگ» و برادر او خواجه جان معروف به «خواجه کوچک» هر دو فکر «آمورسنه» را پسندیدند، «آمورسنه» و چینیان سپاه مختصری در اختیار برهان الدین گذاشتند و او بدو شهر «اویچ تورفان» و بعد کاشغر و بالاخره «یارقند» یعنی تمام کاشغریستان را از تحت تسلط و تصرف «قره داغلیک» ها بدرآورد.

«برهان الدین» و «خواجه جان» چون صاحب آن کشور شدند از پیکاری که بین «آمورسنه» و حکومت چین تولید شده بود استفاده نمودند و خواستند خود را از تحت اطاعت «جونگار» ها و چینیان بدرآورند و مستقل گردند. یک دسته از لشکریان چین را در بهار سال ۱۷۵۷ قتل عام نمودند ولی این روزهای خوشی و سعادت بسیار بیدوام بود. وقتی که چینیان «جونگاری» را مسخر و ضمیمه کشور خود نمودند بطرف آن دو خواجه روان شدند. در سال ۱۷۵۸ یک سپاه چینی تحت فرماندهی

مارشال «چائو - هوئی»^۱ از «ایلی» بطرف «تاریم» سرازیر شد. «خواجه‌جان» در نزدیکی «کوچا»^۲ مغلوب شد^۳ و رفت در «یارقند» و در آنجا بمقاومت مردانه‌ای پرداخت. برهان‌الدین نیز در کاشغر ماند. پس از جنگ محاصره‌ای که پرازنشیب و فراز بود و در جریان آن پیکارگاهی چینیان نیز محصور قوای برهان‌الدین میشدند بالاخره مارشال «چائو - هوئی» با کمک قوای اسداده‌ای که از «فو - ته»^۴ باو رسید توانست بحمله و هجوم بیردازد. «یارقند» تسلیم شد ولی خواجه‌جان قبل از تسلیم شهر فرار کرده بود. بعداً کاشغر نیز بدست چینیان افتاد ولی برهان‌الدین نیز قبل از ورود چینیان فرار را برقرار اختیار نموده بود (۱۷۵۹).^۵ هر دو «خواجه» مذکور به بدخشان رفتند و با اینکه امیر محلی بدخشان هم مسلمان بود، علی‌رغم اشتراك مذهب به تهدیدات چینیان تسلیم شد^۶ و آن دو فراری متحصن راکشت و سربریده «خواجه‌جان» را نزد سردار چینی به «فوته» فرستاد. مارشال چینی «چائو - هوئی» کاشغریستان را با امپراطوری «چین منچو» ملحق نمود و خط سرحدی را بنام «سین کیانگ»^۷ ترتیب و تشکیل داد. ضمناً با دیده مدارا و احترام باحساسات و عواطف مردم بومی که مسلمان بودند می‌نگریست.

انضمام و الحاق «ایلی» و «کاشغریستان» از طرف «کین لونگ» انجام قطعی برنامه‌ای را اعلام داشت که از زمان «پان - چائو»^۸ یعنی از هجده قرن پیش سیاست چین در آسیا تعقیب می‌نمود. سرانجام شهرنشینان از صحرانوردان و مقیمان از بیابان گردان و اراضی دائر از اراضی بائر تقاص گرفتند و بر آنها تفوق جستند.

۱ - Tchao-Houei ۲ - Koutcha ۳ - ژوئن - ژویه ۱۷۵۸، پنجمین و ششمین ماه‌های قمری چینی. ۴ - Fou-te ۵ - گرفتن کاشغر از طرف قوای چینی‌ماه اوت ۱۷۵۹، ششمین ماه قمری چینی بهترین منبع

برای این اطلاعات کتاب مورس کوران است بنام «آسیای مرکزی» ص ۱۱۵-۱۲۰.

۶ - بکتاب میر عبدالکریم بخاری که شفر فرانسوی آنرا بنام «تاریخ آسیای مرکزی» ترجمه نموده ص ۲۸۵-۲۸۶ مراجعه فرمائید. (این کتاب در دو مجلد در سال ۱۸۷۶ درپاریس طبع شده و دارای مطالب بسیار سودمندی است که نمی‌توان در سایر کتب یافت. الحاق مترجم). ۷ - Sin-Kiang ۸ - Pan-tch 'ao و برادر و خواهرش

در حدود سی چهل سال بعد از میلاد بدینا آمده و هر یک برای تأمین استقلال و امنیت کشور خود نقشه‌هایی طرح و اجرا نمودند. این سردار برادر مورخ چینی است که «پان-کو» نامیده شده است و در سال ۷۳ بعد از میلاد ترکستان را مسخر نمود. خواهر این سردار و مورخ مذکور تاریخ مشهوری را که برادرش ناتمام گذاشته بود تکمیل نمود. از این گلنشته کتابی نوشته است در باب «وظائف و تکالیف زن». الحاق مترجم

هنر حیوان نگاری مرفزارها

علاوه بر آنچه در صفحات ۲۶ و ۵۶ قبلاً گفتیم اینک بعنوان تکمله و ذیل، تصویری چند از هنر «حیوان نگاری» ساکنان شنزارها را می‌آوریم. از اصل این تصاویر، «آقای ژاک هورنونگ» Jacques Hornung «شاگرد مدرسه» «لوور» این گروه‌ها و سوادها را فراهم آورده که ذیلاً ملاحظه می‌فرمائید.

گذشته از موضوع تقدم و تأخر زمانی باید متذکر شد که لااقل یک قسمت از این آثار و شکل‌ها و نقوش که مربوط بصورت و هیکل حیوانات می‌باشد تحت نفوذ هنر زیب و زیور سازی آشوریان و بابلیان قرار داشته است و در این مورد بخصوص تحقیقات و مطالعات آقای و. کریستیان «V. Christian» که بزبان آلمانی نوشته شده و موسوم است به *Vorderasiatische Vorläufer des Eurasiatischen Tierstiles* و از طرف مؤسسه ذیل: *Wiener Beiträge zur Kunst und Kulturgeschichte Asiens* BD. XI 1937, 11 طبع شده واجد کمال اهمیت است.

از این نیز گذشته خانم «آنا روس» Anna Roes کتابی نوشته بنام *Tierwirbel, Ipek.* مبنا و مبدأ بعضی از این شکل‌ها و صورت‌ها و تعلق آنها به هنر بین النهرینی و هنر «سیتی (سکائی)» جای هیچ شک و تردیدی نیست. در باره تعیین سند و تاریخ این آثار آقای «کارل شفولد» Karl Schefold مطالعاتی نموده بنام: *سبکه و شیوه حیوان نگاری سیت (سکا)ها در روسیه جنوبی* «Der Skythische Tierstil in Südrussland» که در مجله موسوم به *Eurasia* Septentrionalis Antiqua XII. بتاریخ ژوئیه ۱۹۳۸ طبع شده است. سنواتی را

که این محقق دقتی یافته متکی بر سنوات مسکوکات و سال ساختن ظروف سفالین یونانی است. من جمله یافتن یک دانه صراحی که بسبک و شیوه صراحی‌های ناحیه «کامیروس» Kamiros ساخته شده مدلل میسازد که آن صراحی در ربع اول یا در نیمه قرن هفتم قبل از میلاد ساخته شده و همچنین مقبره «سیتی» (سکائی) «موسوم به» تمیرگورا» Témir-Gora در «کرچ» تعلق آنرا بهمان دوران و همان سنوات ثابت و معرز میسازد.

راجع به نقوش و تصاویری که بنام گروه «کوبان (قوبان) شناخته شده و عبارت است از نقوشی که در «ملگونوف»^۱ و «کوسترومسکایا»^۲ و «کلرمس»^۳ و «اول»^۴ یافته‌اند محقق مذکور سینه آن تصاویر و مجسمه‌ها و نقوش ناحیه «کلرمس» را کمی پایین‌تر از آنچه «بروفکا» تعیین نموده آورده و معتقد است نه اکثر آنها مربوط بدومین ربع قرن ششم می‌باشد (به تصاویر شماره ۲ و ۴ بصفحه ۸۹۳ و ۸۹۴ رجوع فرمائید) وی معتقد است که پاره‌ای از آن آثار متعلق بگروه «کلرمس» من جمله آن جام زرینی که بر روی آن تصویر شیری نقش شده که مشغول خوردن بزی است (نه سیتی «سکائی» است و نه بابلی - یونانی) و مسلماً مقدم بر مسکوکات یونانی «تئوس»^۵ و سنه ۴۴۰ قبل از میلاد نمی‌باشد. قدیمی‌ترین آثار «اولی» مربوط باواسط قرن ششم است و مابقی مقدم بر سنه ۴۸۰ نیست.

آنچه در «کوسترومسکایا» و «ملگونوف» بدست آمده اصولاً بهمان مجموعه متعلق می‌باشد. محققین ذیل «روستوزف»^۶ و «ابرت»^۷ چنین تصور می‌کنند که گوزن زرین «کوسترومسکایا» که ما در ذیل شماره آنرا نشان خوانندگان گرامی می‌دهیم مربوط بقرن پنجم یا چهارم قبل از میلاد است ولی آقای «بروفکا» که همیشه طرفدار سنوات قدیم‌تری می‌باشد معتقد است که آن یادگاری از قرن ششم یا هفتم ق. م می‌باشد. قبر زرین «سیمفروپول»^۸ بعقیده «روستوزف» مربوط بحدود . . . سال قبل از میلاد مسیح می‌باشد ولی آقای «بروفکا» آنرا نیز متعلق بقرن هفتم یا ششم ق. م می‌داند. آقای «کارل شفولد» نیز با آقای «بروفکا» هم عقیده است که

Teos - ۵ Oul - ۴ Kélermès - ۳ Kostromskaya - ۲ Melgounov - ۱
Simféropol - ۸ Ebert - ۲ Rostovtzeff - ۶

مقبره هفت برادران « مربوط بقرن پنجم ق. م می باشد (۴۷۰، ۴۶۰، ۴۵۰، ۴۴۰، ۴۳۰، ۴۲۰، ۴۱۰، ۴۰۰) و قبوری را که در «الیزاوت اینسکایا»^۱ یافته شده مربوط بسال ۴۰۰ ق. م است. آثار و قطعاتی که در «کول - اويا» بدست آمده بعقیده «روستوزف» مربوط بسنوات ۵۰۰ تا ۴۵۰ ق. م است ولی آقای «شفولد» آنها را مقدم بر سنه ۳۶۰ ق. م. نمی داند (تصویر شماره ۶)، آثار مکشوفه در ناحیه «سولوخا» را مربوط بسنوات ۴۱۰ تا ۴۳۰ ق. م می دانند ولی آن شانه زرین (که شبیه بشانه های یونانی است) مربوط بسنوات ۳۹۴ می باشد. در باره آثار و نقوشی که در «چرتوملیک»^۲ پیدا شده است آنها را مربوط بسنوات ۳۸۰ - ۳۶۰ و آنچه را که در «الکساندروپول»^۳ یافته شده مربوط بپایان قرن چهارم می پندارند.

در باره لوحه های زرین «سیت (سکا) و سارمات» که در سیبری غربی پیدا شده و بموزه و خزانه پطرکبیر نهاده اند (تصاویر ۷ و ۸) آقای شفولد با دلیل و بحق سنه گذاری آقای «روستوزف» را تأیید می نماید. حتی اگر تجانس آنها با مسکوکات رومی زمان امپراطوری «نرون» مسلم نباشد مع هذا آن لوحه ها قطعاً در حدود ابتدای میلاد مسیح ساخته و پرداخته شده اند. ما یکی از این قطعات را (شماره ۷) با بازویند سیتی (سکائی) که در موزه «پیشاور» است مقایسه می کنیم و از این مقایسه باین نتیجه می رسیم که بازویند مذکور ابداً مصنوع و ساخته سیت ها و هندوها نیست و آنرا از سیبری بآنجا برده بوده اند. ورود این قطعات چیزی بی سابقه و حیرت انگیز نیست و آقای هاکن و خانم ایشان در بگرام^۴ بسال ۱۹۳۷ شیشه و زجاج یونانی و عاج های هندی در آنجا یافته اند که جملگی جزء واردات بان سرزمین محسوب می گردد.

برای تعیین سنات هنر ترسیم شکل و پیکر حیوانات و اینکه کدام یک از آثار مکشوفه در آسیای علیا از همه قدیمی تر است آقای قالگرن مقاله سودمندی بعنوان «پاره ای از مقابر قدیمی در اورازی شمالی» در مجله «آثار عتیق اورازی شمالی» (شماره ۱۲، ماه ژویه ۱۹۳۸) نوشته است. وی در آن مقاله از اهمیت ابتدائی تمدن و مدنیت «آندرونوو»^۵ بحث می کند که یکی از مراکز آن تمدن در «توپول» علیابین

«زورینوگول»^۱ و «کوستانای»^۲ در جنوب غربی جبال «اورال» بوده که امروز بنام «جمهوریت سویتیک قزاقستان» خوانده میشود. بعقیده تالکرن این تمدن از لحاظ سنه و تاریخ مصادف بوده با عصر مفرغ (در حدود ۱۳۰۰ تا ۸۰۰ قبل از میلاد مسیح) و بنابراین همزمان بوده است با تمدن «سیما»^۳ در روسیه اروپائی که با آن هم خویشاوندی داشته است. حلقه‌ها و واسطه‌های این دو تمدن و این دوهنردر آثار مکشوفه در «شیکیر»^۴ و «گوربونوو»^۵ در مشرق «اورال» نزدیک «اکاترین-بورگ»^۶ پیدا شده است. مدنیت «آندرونوو» بتدریج توسعه یافته و بمنطقه «مینوسینسک» در سیبری مرکزی رسیده و در این جا در سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد با فرهنگ و تمدن «قراسوک» جای آنرا گرفته ولی همین تمدن «قراسوک» نیز با همان عوامل و عناصر تشکیل یافته است.

چند نفر از دانشمندان شوروی بنام «تپلوخوف»^۷ و «گریازنوف»^۸ و مادام «گراکوف»^۹ اخیراً در مدتیت‌های «آندرونوو» و «قراسوک» مطالعاتی نموده و چندین قطعه سنگ که بر آنها شکلها و صورتهائی از خرس و گوزن و قوش نقش و تفر شده است یافته‌اند و در معرض علاقه‌مندان قرار داده‌اند. استوانه‌ها و میله‌هائی بدین سبک در جنوب غربی «مینوسینسک» و مخصوصاً در «چاموق»^{۱۰} واقع در کنار نهر «بیریا»^{۱۱} در «کوستیانی نوف»^{۱۲} و «بی سکویه»^{۱۳} بین «مینوسینسک» و سرحد «کوبدو» واقع در ساحل غربی شط «ینی سئی» بدست آمده است. برسر این استوانه‌ها و میله‌ها کله قوش نصب نموده‌اند. نکته جالب توجه این است که این کله‌های سنگی قوش که بنا بر عقیده تالکرن برابر با دوره مفرغ میباشد (بین ۱۳۰۰ تا ۸۰۰ ق. م) شباهت بسیاری با سروکله گوزنانی دارد که بر روی دسته کاردهای مفرغی ناحیه «پرم» در دوران «سیما» نقش شده و ظاهراً می‌تواند مربوط بدوران بعدی آن هم باشد.

در باره سنه و تاریخ آثار باقیه «مینوسینسک» واقعی نه آنچه درحول و وحوش

Gorbounovo - ۵	Chigir - ۴	Selma - ۳	Koustanaï - ۲	Zvérinogol - ۱
Grakov - ۹	Griaznov - ۸	Téploukhov - ۷	Ekatérinenbourg - ۶	
Beysskoyé - ۱۳	Kostianino - ۱۲	Birya - ۱۱	Tchamok - ۱۰	

آن محل یافته‌اند باید عقیده آقایان تالگرن و «گروفن مرهارت»^۱ را معتبر دانست یعنی اگر آن نقش‌ها فقط و صرفاً تزئینات هندسی است مربوط به هزار سال قبل از میلاد می‌باشند و اگر شکل و صورت حیواناتی بر آن اضافه شده مربوط به ۶۰۰ تا ۵۰۰ سال قبل از میلاد است. مرهارت دوران قرن ششم یا پنجم تا قرن سوم را «قرن تمام مفرغ» نام نهاده و در این دوران «تمام مفرغ» سبک حیوان‌نگاری رونقی یافته و مخصوصاً سروکله گوزن و آهو را می‌ساخته‌اند و با آنها دسته کاردها را زینت می‌داده‌اند. معه‌ذا در همان دوران نیز از نواحی شمالی‌تر من جمله از «کراسنویارسک»^۲ سبک و شیوه تازه‌ای در «مینوسینسک» نفوذی می‌کرد ولی آن سبک مربوط به نقش و نقر شکل و صورت حیوانات نبود. آن نفوذ تازه مربوط بساختن تبر بود با روپوش آن. بر روی تبر و روپوش آن صرفاً شکلها و زینت‌های هندسی با زوایا و گوشه‌ها و مثلث‌ها ترسیم میشد و این سبک در «ینی‌سئی»^۳ علیا و «کراسنویارسک» شیوع داشت. بعقیده آقای «مرهارت» در آغاز قرن سوم قبل از میلاد هنر رسم و نقر شکل حیوانات در «مینوسینسک» رواج یافت و موضوع «مقابر دست‌جمعی» و قبرستان عمومی تأسیس یافت. حجاریها و نقاشیهای بسیار زیبایی که بشکل سروکله گوزن‌های زیبا می‌باشد و تبرهای سنگی و مفرغی و استوانه‌ها و میله‌هایی که بیاد کار مانده جملگی مربوط بهمان ادوار است. تشکیل «مقابر دست‌جمعی» در «مینوسینسک» موضوعی شد که بتدریج بنواحی شمالی نیز سرایت نمود و با مجرای شط «ینی‌سئی» بطرف شمال سرازیر شد و در قرون دوم و اول قبل از میلاد بسبک «هندسی» و ترسیم خطوط که مرکز آن در «کراسنویارسک» بود خاتمه بخشید.

از مجموع اسنادی که بدست آمده و اطلاعی که تا بحال یافته‌ایم باین نتیجه می‌رسیم که مبدأ هنر «حیوان‌نگاری» در مرغزاران و نقر صورت و هیكل حیوانات بر روی احجار یا در روسیه جنوبی یعنی قفقازیه بوده است^۴ و یا با احتمال ضعیف‌تر قزاقستان و بعداً و متدرجاً بطرف شمال شرقی رفته و در «ینی‌سئی» علیا (در دویالت

«کراسنویارسک» و «مینوسینسک» مصادف شده است با زیب و زینت های هندسی .
در باره آثاری که مربوط به ناحیه «آلتائی» خالص و واقعی می باشد و سنه
ایجاد و ترکیب آنها باید بهمان سنواتی که دانشمندان شوروی «گریازنوف»^۱ و
«گولومستوک»^۲ و «کی سیلف»^۳ و غیره تعیین نموده اند قناعت و اکتفا نمود .

قدیمی ترین گروهی که موجود می باشد همان گروه «پازیریک»^۴ است (در
ساحل راست «یان اولاقان» بالای ملتقای «بلختی یول»^۵ که مسلماً مربوط بدومین نیمه
یا پایان قرن دوم قبل از میلاد مسیح می باشد . پس از این گروه در جریان سده
اول ق . م می رسیم بمقابر «اویروتن»^۶ و «شیه»^۷ و در ابتدای قرن اول بعد از میلاد
مسیح می رسیم بقبور «کاتاندا»^۸ در تصاویری که در صفحات بعد ملاحظه می فرمائید
پاره ای از لوازم اسب سواری را که در «پازیریک» از طرف عمال حکومت شوروی
بدست آمده است طبع کرده ایم . متنوع ترین و مختلف ترین مواد از قبیل چوب ،
چرم ، نمد ، سیم ، زر ، رنگ سرخ ، رنگ آبی و کبود و زرد برای تزئین این
دهانه های اسب بکار رفته است . با توجه و دقت باین نقش و نگارهای گوناگون در
می یابیم که با چه ذوق هنری سرشار و با ثروت عظیمی روبرو شده ایم . این عقاب ها ،
گوزن ها ، مرال ها و غزالها این بزهای کوهی این ببر و پلنگ و یوزهای خرد و
کلانی که مشتمل دو بدن هستند این مرغان و ماهیان و شکل های انسانی و مجموعه
عجیب حیوانات که سر بعضی در پوزه بعضی دیگر قرار گرفته و حالت مخصوص
حیوانات مجروحی که در آن نقش و نگارها دیده می شود بیننده را به تحسین آن هنر
و تجلیل آن هنرمندان وادار می سازد . مقابر «پازیریک» مملو از اشیاء و ابزاری است
که هر یک باشکلهای زیبایی آرایش یافته است . قطعات چوبینی بدست آمده که
در آن صور و شکل های کنده شده و قطعات چرمین و نمدین نازک ظریفی پیدا شده
که گاه بابرگهای سیمین و گاه با برگهای زرین زینت یافته است . شکی نیست که
در این مورد بخصوص با هنر سیت (سکا) ها و «سرمات (سارمات) ها سروکار داریم

که آن هنر با ترسیم اشیاء حقیقی همداستان بوده و قبل از آن دوره آن «حقیقت‌نمایی» وجود نداشته است به (تصاویر ۱۰ و ۱۱ رجوع فرمائید)، در باره نژاد آن کسانی که خالق این آثار بوده‌اند باید گفت که بدون شک و تردید همان اقوامی بوده‌اند که بدام پروری اشتغال داشته‌اند و ما آنانرا بنام دسته‌جمعی «سیت (سکا)ها» و «سرمات (سارمات)» ها و «ماساژت» ها می‌شناسیم (مجله آکادمی فرهنگی مادی شوروی. ماه فوریه ۱۹۳۱ ص ۲۵). باید این نکته را نیز افزود که نفوذ یونانی که در آثار باقیه «پازیریک» و «شیه» و «اویروتن» و «کاتاندا» ملاحظه می‌شود، آن نفوذ محققاً و مسلماً از دسته‌ها و جماعات یونانی که دو «کریمه» سکونت داشته‌اند تراش نموده است. نباید فراموش کرد که مسکوکات شهر و ایالت «پانتی‌کاپه»^۱ (یعنی همان شهر کرج. الحاق مترجم) در قرن دوم قبل از میلاد از آن شهر تا «ابی‌نور» و «زونگاری» نیز رفته و رسیده بود (تحقیقات آقای ورنر در مجله موسوم به «دوران باستانی اورازی شمالی» مجلد هشتم سال ۱۹۳۳ ص ۲۴۹).

بعداً بعضی تصاویر و شکل‌های مربوط به «هون»‌های خالص و آن قومی را که در «نوئین‌اولا» (تصویر ۱) و در «اوردوس» صحرانوردی می‌نموده‌اند طبع می‌کنیم (تصاویر شماره ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۹) پارچه و منسوجاتی که در «نوئین‌اولا» نزدیک «اولان باتور» در مغولستان (اورگا) خارجی بدست آمده دارای لاک چینی است و مربوط بسال دوم میلادی میباشد و این سنه تطبیق می‌کند با مقابر «کاتاندا» در «آلتائی» و مربوط می‌شود مستقیماً بمجموعه و گروه‌های «آلتائی» که از لحاظ سبک و شیوه با آثار «پازیریک» یکی است و توسط همان مرکز فرهنگی و هنری «پازیریک» با هنر و صنعت یونانی در تنگه بوسفور و سیمری تماس حاصل می‌نموده است.

درباره هنر و صنعت ناحیه «اوردوس» واقع در مغولستان داخلی در شمال دیوار عظیم موضوع سنه‌گذاری آن تابع رابطه ایست که باید بین هنر مرغزاران و هنرچینی یافت. بنابراین تحقیقاتی که آقایان کارلگرن و «او. یانس» و «کارلبک»

نموده‌اند باین نتیجه رسیده‌اند که یک رابطه بسیار نزدیکی بین هنر «اوردوس» و هنر چینی موسوم به «سلطنت‌های مبارز» وجود داشته و این بهم پیوستگی را آقای کارلگرن مربوط بدوران بین سال ۲۰۰ و ۶۵۰ قبل از میلاد مسیح می‌داند. تحقیقات آقایان کارلگرن و آقای او. یانسه^۱ در مجلات ذیل طبع شده است: مجله هنرهای آسیائی^۲ و در «مجله موزه عتیقه‌شناسی شرق اقصی شماره ۹ منطبعه استکهلم»^۳ بسال ۱۹۳۷ مخصوصاً در صفحات ۵ و ۹۷، مقاله مزبور بنام «مطالعات جدید در مفرغهای چین» است. مقاله آقای یانسه بدین عنوان است: «سبک و شیوه «هوه» و «ریزه کاریها و تعلقات آن» اگر میتوانستیم بگوئیم که سبک و شیوه چینی «سلطنت‌های مبارز» زیر نفوذ هنر «اوردوس» بوجود آمده است مجبور میشدیم که هنر «اوردوس» را منسوب و متعلق بقرن هفتم قبل از میلاد بدانیم آنهم به نیمه آخر آن قرن. آخرین تحقیقات آقای کارلگرن باین نتیجه رسیده که سبک چینی «سلطنت‌های مبارز» مربوط بهمان قرن هفتم است. با چنین کیفیتی باید گفت که هنر مرغزاری در همان دورانی داخل «اوردوس» شده که آن هنر در نقطه و جهت مخالف آن یعنی در روسیه جنوبی نیز وارد شده است. بادر نظر گرفتن این جهات و با توجه به مطالعات و تحقیقات خودپروفسور کارلگرن این نتیجه عاید می‌شود که در مفرغهای چینی معروف به «سلطنت‌های مبارز» (حدود ۶۵۰ تا ۲۰۰ ق.م) یک سیر تکامل داخلی پدیدار شده که آنها را از حلقه و سلسله هنری «چئو» ی وسطی خارج می‌سازد (در حدود ۹۵۰ تا ۶۵۰ ق.م). آیا باید بدین جهت نفوذ هنر مرغزاری را در هنر چینی بالا برد تا بقرن دهم قبل از میلاد برسیم و سنه تقریبی سبک و شیوه «چئو» وسطی را بپذیریم؟

معقول‌تر و موجه‌تر است که بگویم هنر و صنعت «اوردوس» از قرن پنجم و چهارم قبل از میلاد بوجود آمده و بین این سبک و سبک چینی «سلطنت‌های مبارز» بطور متقابل تأثیرات و نفوذ هائی تولید شده است و هر دو از یکدیگر مستفیض

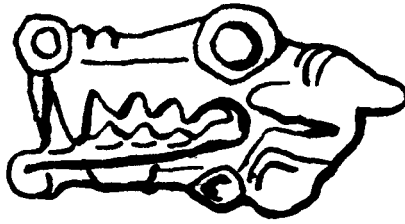
شده‌اند. در مجموعه‌ها و «کلکسیون» هائی که ما در اختیار داریم من جمله کلکسیون «کواآفار»^۱ که در موزه «چرنوسکی» موجود است اشیاء و قطعاتی است که بهر دو دسته مذکور مربوط بوده است یعنی هم «اوردوس» و هم «چینی» بمقاله «قزن قفلیهای» چینی که «سولانژ لومت»^۲ در «مجله هنرهای آسیائی» سال ۳۸ - ۱۹۳۷ نوشته مراجعه فرمائید.^۳

۱ - Coiffard - ۲ Solange Lemaître
 ۳ - در باره تشابهات دائمی زیبایی‌های هنر مرغزاران با زیبایی‌های هنری ایرانیان و حتی مطالعه در اختلافاتی که بین آن هنرها موجود است (زیبائی و قرینه‌سازی در ایران - عدم رعایت قرینه‌سازی در هنرهای مرغزاری) تمنی دارم خوانندگان گرامی بکتاب مورگنشترن Morgenstern بنام «Esthétiques d'Orient et d'Occident» و مقدمه‌ای که استاد پلویو بر آن نوشته است رجوع فرمایند. این کتاب نفیس در سال ۱۹۳۷ توسط کتابفروشی «Alcan Leroux» چاپ شده است. درباره رابطه ملل «سیت» «سکاء» و «سارمات» با گروه ملل ایرانی که در شمال شرقی می‌زیسته‌اند (باختریان و خوارزمیان و غیره) و مخصوصاً از لحاظ زبان آن اقوام و ملل به تحقیقات آقای بنو نیست E Behveniste تحت عنوان یک شهادت کلاسیک درباره زبان سارمات «ها» که در روزنامه آسیائی ماه ژوئیه - سپتامبر ۱۹۳۲ ص ۳۵ طبع شده است رجوع کنید.

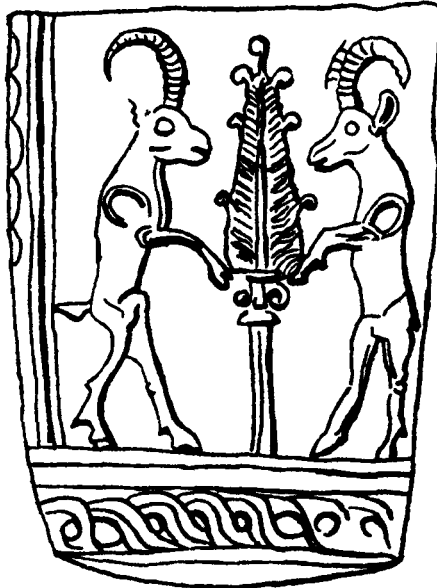
هنر مرغزاران

ترسیم - ژاک هورنونگ

شاگرد مدرسه لوور



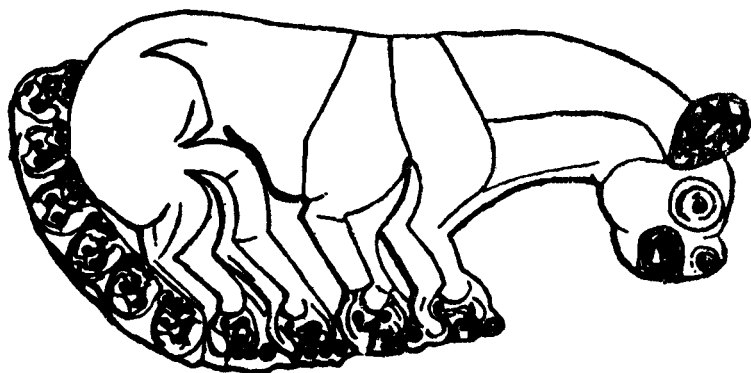
تصویر شماره ۱ سروکله « یک کرگه که در الیزاویتنسکایا »^۱ بدست آمده است « هنر سیت » سکا ها است و همین سروکله در « اوردوس » نیز پیدا شده است .



تصویر شماره ۲ بزهای کوهی و درخت زنده گی . در « کلمس » در « کویان » (قویان) بدست آمده است . هنر سیتی (سکائی) است با تأثیر نفوذ هنر بین النهرینی مربوط بقرن ششم قبل از میلاد مسیح



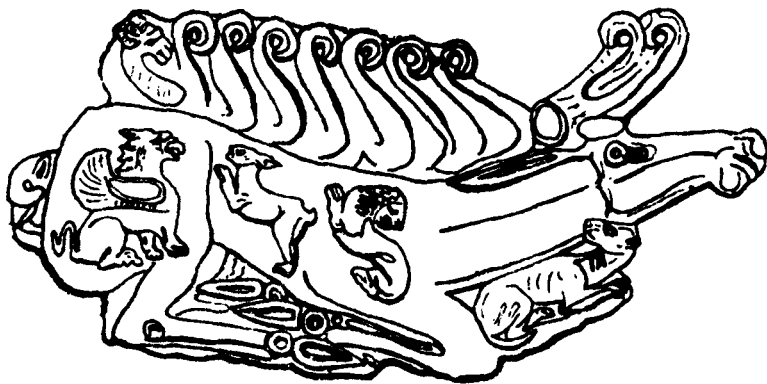
تصویر شماره ۳ تبر کلرمس «کوبان» (قوبان) هنر سیتی (سکائی) مربوط به قرن ششم قبل از میلاد مسیح .



تصویر شماره ۴ حیوان سب و گوشتخوار «کوبان» (قوبان) هنر سیتی (سکائی) مربوط به دوران قرن ششم قبل از میلاد مسیح .



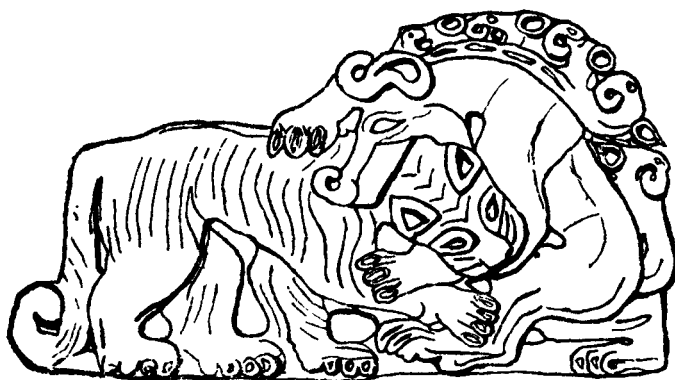
تصویر شماره ۵ گوزن ناحیه کوسترومسکایا^۱ در کوپان (قوپان) مربوط به قرن پنجم قبل از میلاد.



تصویر شماره ۶ گوزن ناحیه «کول اوپا» نزدیک کرچ^۲ یا «ینی قلمه» - هنر سیتی (سکائی) مربوط به قرن پنجم.



تصویر شماره ۷ خزانه پتر کبیر. سیبری غربی قرن اول میلادی.



تصویر شماره ۸ خزانه پتر کبیر. سیبری غربی قرن اول میلادی.



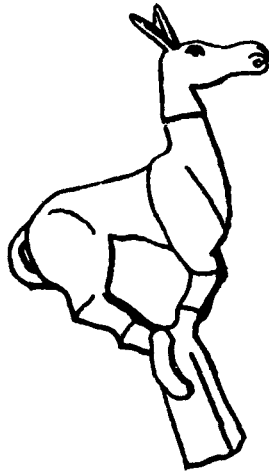
تصویر شماره ۹ جنگ حیوانات سم‌دار که در مینوسینسک واقع در سیبری مرکزی یافت شده و در ماورا بایکال در موضعی موسوم به ترویز کوساوسک^۱ نیز پیدا شده است.



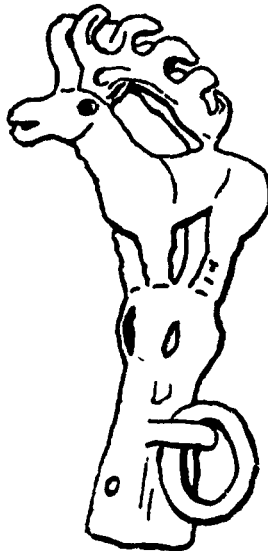
تصویر شماره ۱۰ آثار مربوط به گروه هنری «پازیریک» در آلتائی سیبری مربوط به یکمیلسال قبل از میلاد مسیح.



تصویر شماره ۱۱ آثار مربوط به گروه «پازیریک» در آلتائی. در حدود یکمصد سال قبل از میلاد.



تصویر شماره ۱۲ کوزن ماده که از مغز و از طرف هیونگه‌نوها ساخته شده است. در ناحیه اوردوس بدست آمده و متعلق به مجموعه «نون در هایت ۱» می‌باشد.



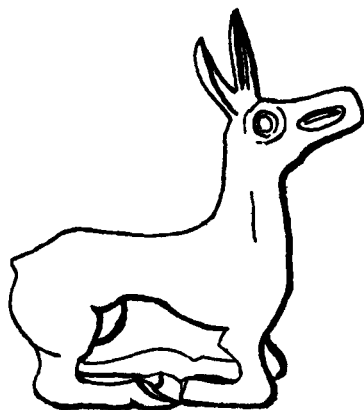
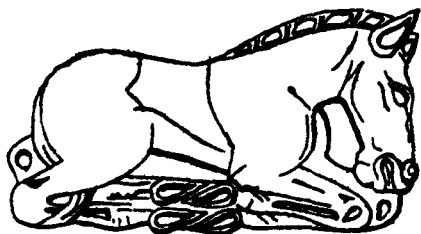
تصویر شماره ۱۳ کوزن مغزی که قبایل هیونگه‌نو ساخته‌اند و در ناحیه اوردوس پیدا شده است. متعلق به مجموعه «نون در هایت».



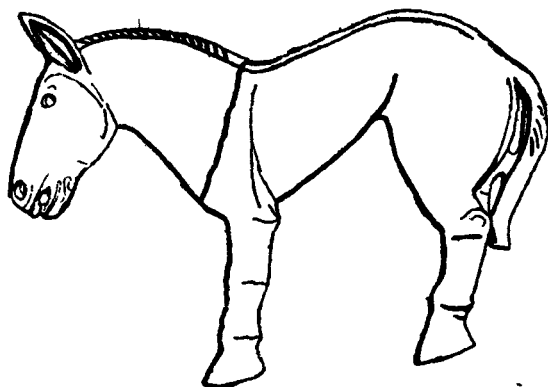
تصویر شماره ۱۴ پارچه منسوج « نوئین اول » نزدیکی « اورگا » واقع در مغولستان شرقی. مربوط به قرن اول میلادی. این یافته کار و هنر قبایل « هون » می باشد.



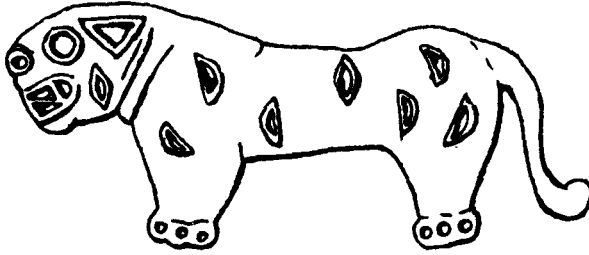
تصویر شماره ۱۵ بیر مغزی که هنر چینی و هونی است و در منطقه « یولین »^۱ واقع در « شن-سی »^۲ پیدا شده و در موزه « چرنوسکی »^۳ پاریس جای دارد.



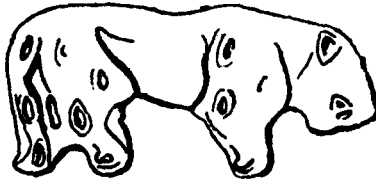
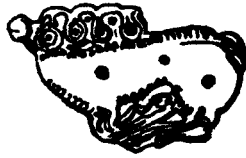
تصویرهای شماره ۱۴ مفرغهای اقوام «هون» از منطقه «اوردوس» متعلق به کلکسیون «لو» در موزه «چرنوسکی» پاریس.



تصویر شماره ۱۷ مفرغ ملل «هون» از ناحیه «اوردوس»



تصویر شماره ۱۸ بیر ساخته اقوام « هون » هنر اوردوس متعلق به کلکسیون لو



تصاویر شماره ۱۹ اشیاء مفرغی ساخته اقوام هون هنر اوردوس متعلق به موزه چرنوسکی
و کلکسیون فون درهایدت



تصاویر شماره ۳ عقاب‌های نستوری و «پارا کله» (روح القدس) که از مغرغ ساخته شده و مربوط به دوران «اوتقوت» ها (قرن دوازدهم و سیزدهم بعد از میلاد می‌باشد) که در نواحی «اوردوس» یافت شده و در موزه چرنوسکی است.

توضیحات الحاقی و ملاحظات اضافی

تاریخ قبایل موسوم به «توپا»^۱ یا ترکان تبقاچ که در قرن پنجم چین شمالی را تحت استیلای خود قرار دادند بسیار جالب توجه و سودمند میباشد زیرا که نمونه و نماینده یک قوم «ترك و مغولی» را بما نشان می‌دهد که نیمه چینی (فقط نیمه چینی نه تمام چینی) شده و بالنتیجه برتری و تفوق نظامی خود را نسبت بملت چین حفظ کرده و نسبت بملل و قبایل وحشی‌ای که در شمال می‌زیسته‌اند برتری دیگری را حفظ نموده‌اند که عبارت میباشد از اداره امور و ایجاد تشکیلات و تأسیساتی برای تنظیم و ترتیب وضع اجتماعی آن دوران. هنگامی که پادشاه «تبقاچ» موسوم به «توپا تائو»^۲ در سال ۴۲۹ مسمم شد که در صحرای «گویی» شرقی علیه مغولان «ژوئان - ژوئان» لشکرکشی کند پاره‌ای از مشاورین وی باو گفتند که چینیان امپراطوری جنوبی (نانکین) ممکن است از این وضع سوء استفاده نموده پراکندگی و پریشیدگی‌هایی ظاهر سازند. پادشاه تبقاچ چنین جواب داد که:

«چینیان پیاده هستند و ما سواره. یک کله کره اسب و گوساله ماده چه می‌تواند با یک کله پلنگ و ببر و یا گرگ بکند؟ اما ژوئن ژوئن‌ها این قبایل در فصل تابستان در آن بالاها می‌چرند چون پائیز شد از آن بالاها پائین می‌آیند و زمستان که فرارسید می‌آیند طرف سرحدات ما و براهزنی و دزدی می‌پردازند. اگر ما در تابستان در همان مراتع و چراگاه‌ها بآنها حمله ور شویم اسبهای آنها بهیچ دردی نمی‌خورند و بهیچ کاری نمی‌آیند زیرا اسبهای نر سرگرم اسبهای ماده هستند و مادیان‌ها متوجه کره‌های خودشان. کافی است که در همان فصل برآنها بتازیم آب و علف آنها را قطع کنیم که بفاصله چند روز همه آنها یا دستگیر و اسیر میشوند یا از بین می‌روند.»^۳

این برتری دوجانبه همان عاملی است که بعداً موجب قدرت و نیروی قویلای قاآن گردید بطوریکه این شاهزاده چنگیزخانی توانست هم علیه چین

سلسله «سونگ» بجنگ پردازد و هم مغولان «قایدو» را مغلوب نماید. همین برتری نظامی و برتری اداری به «منچو» ها نیز مجال داد که آخرین سرکشیهای چینیان و آخرین دشمنیهای آخرین مغولان را از بین ببرند. ولی ضمناً باید در نظر داشت که این دو مزیت و این برتری دوگانه را دوام بسیاری نیست. موقعی فرا میرسد که «تویا» ها «ترکان تباقچی» و قویلائیان و منچوها که قبلاً نیمه چینی بودند بالتمامه چینی میشوند. آنوقت است که اقوام و قبایل شمالی آنها را نابود میسازند یا اینکه در بین جمعیت کثیر و توده انبوه چینی منجذب و مستحیل می گردند.

راز همه فراز و نشیب های تاریخ چین و مغول در همین نکته نهفته است.

بعدالتحریر

درباره تولد چنگیزخان تا بحال اتفاق نظر داشته اند که سده ای را که مورخین ایرانی نوشته اند صحیح است (ص ۲۳۵. ه. ق) و او برطبق جهانگشای در سال ۱۱۵۵ میلادی بدنیا آمده است. تاریخ رسمی سلسله یوئان سنه ۱۱۶۲ را سال تولد وی دانسته است. بتاریخ ۹ دسامبر ۱۹۳۸ استاد پلیو «Pelliot» در انجمن آسیائی پاریس ضمن خطابه ای که ایراد کردند و باستناد تحقیقات تازه تری که نموده اند اظهار داشتند که بنابر منابع چینی که مربوط بسال ۱۳۴۰ می باشد چنگیزخان در سال ۱۱۶۷ متولد شده است. چون خان مغول در ۱۲۲۷ وفات یافته بنابراین تقریباً شصت سال عمر کرده است^۱. در ضمن همین خطابه وی متذکر شد که نام «تموچین» بمنای «آهنگر» از لحاظ آهنگ و صوت و آوا صحیح است. نام جانشین چنگیزخان همانطور که در ص ۱۸۴ اشاره شد «اوگودای» است و ما [در متن فرانسه] همان املائی را بکار بردیم که معمولاً می نویسند. پایان

۱- خواجه رشیدالدین فضل الله در تاریخ خود (چاپ تهران ص ۲۳۲ و ۲۳۳) می نویسد که چنگیزخان در ابتدای قاقائیل سال خوک و موافق شهور سنه تسع واربعم و خمسانه هجری که در ماه ذی القعدة واقع شده بدنیا آمده است (۵۴۹ هجری قمری) و در ص ۱۷ همان کتاب مندرج است که وی را هفتاد و دو سال ترکی عمر بوده و در توفوزنیل که سال خوک باشد در ولایت تنگقوت وفات یافته است. موافق ۱۴ رمضان ۶۲۴ بعداً با احتساب سالهای ترکی و مغولی و هجری و شمسی و کیسه و غیر کیسه می رساند که سن او به ۷۵ سال قمری رسیده است و ۷۳ سال شمسی ترکی ناقصه که باعتبار سالهای ماهه شمسی ۷۲ سال می باشد. (الحاق مترجم)

فهرست اعلام



۱ : اشخاص

۲ : اماکن

۳ : قبایل ، طوایف و سلسله‌ها

۴ : کتب و مقالات تحقیقی

۵ : ادیان ، مذاهب و آئین‌ها

اشخاص

آدای : ۸۲۲	«آ»
آدائی : ۸۲۵ ، ۸۲۶	آباخای : ۸۴۵ ، ۸۴۶
آرتور کریس تن سن : ۱۶۰	آباقاخان : ۴۸۸ ، ۵۰۲ ، ۵۰۵ ، ۵۴۶
آرغون آقا : ۵۷۰	۵۴۷ ، ۵۴۸ ، ۵۹۶ ، ۵۹۷ ، ۵۹۹
آرما نارینچ : ۱۴۸	تا ۶۰۸ ، ۶۱۰ ، ۶۱۶ ، ۶۱۹ ، ۶۲۱
آرنولف : ۲۹۷	۶۲۵ ، تا ۶۲۷
آروقتای (آ-لو-تای) : ۸۲۲ تا ۸۲۶	آباق ییگی : ۳۳۸
آرین : ۳۷	آبراهام : ۵۰۱
آرین تز : ۳۳۹	آبلای تجی : ۸۵۵
آسیا روخ : ۲۹۵	آبل رموزا : ۴۱۲ ، ۴۱۳
آستان خان (شوسه) : ۴۲۳	آپااو-کی (یهلیو) : ۲۲۷ تا ۲۲۹
آسلن : ۵۶۶ ، ۵۶۷	آ-پو-کی : ۸۴۲
آشا گمبو : ۴۰۷	آپولفیر : ۱۵۰
آش ناپوچن : ۱۹۰	آتاییک (جهان پهلوان) : ۲۷۰
آشناشوتل : ۱۸۴ تا ۱۸۸	آتاتورک (مصطفی کمال) : ۲۷۵
آشنا میشو : ۱۹۰	آتیلا : ۱ ، ۸۸ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸
آشه - نا - هین (آشو-نا هین - آشا -	۱۲۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۶ ، ۱۵۲ تا ۱۵۵
نا هین) : ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸	۱۷۶ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۸ ، ۳۰۸
آغاباشی (وانگ چن) : ۸۲۸	۴۰۸ ، ۴۴۰ ، ۶۸۰
آقا رستم : ۶۱ ، ۷۹۳	آچو : ۴۶۹ ، ۴۷۲ ، ۴۷۴
آق چو : ۳۳۸	آخی جوق : ۶۶۳

آبایقایی : ۳۲۸	آق صوفی : ۶۹۱
آمورسنه : ۸۷۵ تا ۸۷۷ ، ۸۸۱	آق قزی بیگم : ۷۹۳
آمین مارسلن : ۱۴۹ ، ۳۱۰	آکوتا : ۲۳۸ ، ۲۳۹
آناروس : ۸۸۳	آلاقای بیگی : ۳۷۳ ، ۴۹۹
آناقان : ۶۱۷	آلاقوش تکین : ۳۴۹ ، ۴۱۱ ، ۴۹۹
آنا کوئی : ۱۰۷ ، ۱۵۸	آلاک پسر آتیلا : ۱۵۵
آنا گاسی : ۱۶۳ ، ۲۹۰	آلان قوا (آلان کوا) : ۳۱۶
آنان کاست : ۱۶۲	آلبارسلان : ۲۵۴ ، ۲۶۱ ، ۲۶۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۶
آنان میه : ۱۷	آلبرت شامدور (آلبر شامدور) : ۷۳۰ ، ۷۳۱
آنتونیو گریلو : ۶۶۱	آلبرت هرمان (آلبر هرمان) : ۵۸ ، ۷۲ ، ۷۹
آنتیوکس (پادشاه روسیه) : ۷۷	۸۲ ، ۸۳ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۵ ، ۲۰۵
آندا : ۵۴۶	۲۸۷ ، ۳۵۰ ، ۴۶۴
آندالو دوساوین یانو : ۵۱۷	آلتاخان : ۸۳۴
آندرسن : ۲۷ ، ۳۴ ، ۶۵	آلتان اوچیگین : ۳۳۱
آندرونیك : ۶۳۱	آلتان خان : ۳۲۳ تا ۳۲۶ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳
آندره : ۸ ، ۴۳۶ ، ۵۱۸	۳۴۱ ، ۳۴۳ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۳۷۳
آندره دوپروز : ۵۱۸ ، ۵۱۹	۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۴۲۴ ، ۸۳۱ ، ۸۳۴
آندره دولونژوسو : ۵۶۸	۸۳۷ ، ۸۳۹ ، ۸۴۰ ، ۸۴۱
آندره و گیوم دوناسیو : ۵۰۳	آلتای کبیر : ۸۳۰
«خانم» آن ماری فون گابن : ۲۲۱	آلتون بیگی : ۵۴۰
آنددا : ۴۹۴ ، ۴۹۶ ، ۵۲۸	آلتون خان : ۳۷۹
آنده : ۴۸۶ ، ۴۹۵	آلتون کوپروک : ۷۱۵
آواک : ۵۸۳	آلتونیان : ۴۳۲
آویتوس : ۱۵۰	آلتین خان : ۸۵۰ ، ۸۵۱ ، ۸۵۸ ، ۸۷۹
آی بوکا (آی بوقا) : ۴۶۷ ، ۴۹۹ ، ۵۰۰	آلتین خان لو بزانتک : ۸۳۸
۵۰۱	آلچی تاتار : ۳۴۱
آی بیگ : ۵۶۷ ، ۵۹۴	آلچیدای نویان : ۳۴۴ ، ۳۵۳
آیورشیری دارا : ۵۳۳ ، ۸۲۰ ، ۷۲۱	آلغو : ۵۴۲ تا ۵۴۴ ، ۵۴۷
آیوق : ۸۵۳	آلفرد سالمونی : ۶۷
آیوقا : ۸۵۳	آلو-تای : ۸۲۲ ، ۸۲۶
«الف»	آماتراسو : ۲۳۸
ابجزو : ۳۱۲	

- ابوبکر (امیر کاشغر) : ۸۱۳، ۸۱۲
 ابوبکر (نوه امیر تیمور) : ۷۱۸، ۷۵۰، ۷۵۶
 ۷۵۹
 ابوبکر (پسر سانیز میرزا) : ۸۰۸
 ابوبکر سلغری : ۵۴۸، ۵۷۴، ۵۷۵
 ابوسعید : ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶
 ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۶۳ تا ۷۶۷، ۷۷۰، ۷۸۶
 ابوعلی سینا : ۲۴۸، ۴۰۱
 اتابک محمد ایلدگز : ۲۸۱
 اتسز : ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۸
 اتین : ۷۴۹
 اجانسی : ۴۴
 احمد (برادر شمس الملک) : ۲۶۴، ۷۰۹
 ۷۹۰، ۸۰۸، ۸۱۱، ۸۱۲
 احمد (آهانا) : ۸۱۰
 احمد پسر ابوسعید : ۸۰۹
 احمد پسر یونس آشا : ۸۱۰
 احمد جلایر : ۷۴۸
 احمد (خان اردوی زرین) : ۸۰۲
 احمدخان گیلانی : ۷۸۲
 احمد خواجه : ۸۶۳
 احمد رازی : ۸۱۷
 احمد شاه (پادشاه ماوراءالنهر) : ۷۶۹
 احمد فناکتی : ۴۹۰
 احمد قراخانی : ۲۵۴
 احمد لر : ۷۶۰
 اخشونوار (اخشونواز) : ۱۳۹
 اخیچوق : ۶۶۳
 ادازی (پسر اکبک و برادر اولجایتو) : ۸۲۶
 ادکو : ۱۵۴
 ادوارد اول : ۶۰۵، ۶۱۱ تا ۶۱۳
 ادوارد دوم : ۶۳۰
- ابراهیم اونک : ۸۳۰
 ابش خاتون : ۵۹۷
 ابوت : ۸۸۴
 ارسلان معروف به : ابوالحارث بساسیری ابراهیم
 این اینال : ۲۵۸، ۲۶۰
 ابلاى : ۸۵۴، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۶۰
 ابلاى تجى : ۸۵۴
 ابن الاثیر : ۲۰۹، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۷۲
 ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۰۷، ۳۹۱
 ۴۰۳، ۴۳۰، ۴۳۱
 ابن العبرى : ۳۱۲، ۳۱۳، ۴۳۴، ۴۴۹
 ۵۸۹، ۵۹۹، ۶۱۶
 ابن القلانسی : ۲۶۶
 ابن بطوطه : ۵۰۳، ۵۲۰
 ابن حجر عسقلانی : ۷۳۳
 ابن خلدون : ۷۳۰، ۷۴۳
 ابن عربشاه : ۳۳۳، ۶۸۳، ۷۰۴، ۷۰۹
 ۷۱۱، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۹، ۷۴۵
 ۷۵۰، ۷۵۷، ۷۷۴
 ابن فضلان : ۳۰۲
 ابوالخیر : ۶۴۵، ۷۸۴ تا ۷۸۸، ۷۹۳
 ۸۰۰، ۸۰۱
 ابوالعباس ماسون خوارزمشاه : ۶۹۰
 ابوالغازی بهادرخان : ۳۵۰، ۴۱۵، ۶۶۵
 ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۳
 ابوالفتح شیبانی : ۷۹۳
 ابوالفدا : ۵۸۰، ۵۸۹
 ابوالفضل محمد بن عمر معروف به : جمال
 قرتی : ۲۴۹
 ابوالفیض : ۷۹۸
 ابوبکر (اتابک فارس) : ۵۸۵
 ابوبکر (امیر دوقلات) : ۸۱۰

ارند چین جینونگ (ارکه سچن خونگ تاجی):	ادوار شاوان: در اغلب صفحات
۸۴۱، ۸۴۰	ارها گاون: ۶۳۸
اریق بوقا (اریق بوکا): ۴۵۹، ۴۶۶ تا ۴۶۸	اردانا (اردنه): ۸۰۱
۴۷۴، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۴۳، ۵۹۱	اردشیر توقاچی: ۷۶۱
۶۳۸، ۷۵۵	اردمان: ۳۳۲، ۳۶۶، ۳۸۲، ۴۰۶
اریق - کایا: ۴۶۹، ۴۷۰	اردوان دوم: ۷۷
اریک دوک دوفریول: ۲۹۲	اردوی زرین: ۶۵۹، ۶۶۲، ۷۷۵، ۷۷۶
ازدمیر: ۶۰۶	۷۷۸، ۷۸۵، ۷۸۹، ۸۰۲
ازن تیمور (اسن تیمور): ۴۶۵	اردوی سپید: ۶۵۹، ۷۸۵
اسپرونر - منکه: ۴۳۸	ارسلان: ۲۱۱، ۲۶۲، ۲۸۰، ۳۸۴
اسپولر: ۵۶۵	ارسلان احمد: ۲۷۶
استانیسلاس ژولین: ۳۶، ۶۰، ۱۶۴، ۱۷۲	ارسلان اسرائیل (یبغو): ۲۵۷
۱۷۴، ۱۷۶، ۱۹۴، ۱۹۶	ارسلان ایلک نصر: ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲
استرابون (سورخ یونانی): ۳۷، ۷۰، ۷۴	ارسلان خان: ۲۵۴، ۲۷۱، ۳۹۲
۱۴۷، ۱۴۷، ۲۶۷	ارسلان خان (ابوالمظفر یوسف): ۳۸۶
استن کوئوف: ۱۸۷	ارسلان خان (ابوالفتح محمد): ۳۸۶
اسچفلد: ۳۹	ارسلان شاه: ۲۷۰، ۲۷۸
اسحاق سنکری: ۳۰۱	ارغون خان (ارغون آقا): ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۶۱
اسرائیل: ۲۵۶	۴۸۸، ۴۹۳، ۵۰۳، ۵۰۹، ۵۱۰
اسفندیار: ۸۵۲	۵۱۷، ۵۳۶، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۹۸
اسفندیار اوغلو: ۷۵۲	۶۰۶ تا ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۲ تا ۶۱۵
اسکاندا گوپتا: ۱۴۱	۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۷، ۶۳۰
اسکندر: ۱۲، ۷۴، ۲۶۷، ۷۹۵ تا ۷۹۷	ارقاسون: ۵۶۹
اسکندر (پسر قرا یوسف): ۷۶۰	ارقتو: ۶۰۴
اسکندر (پسر عمر شیخ): ۷۵۸، ۷۵۵	ارکه خونگور: ۸۴۵
اسکندر شاه: ۷۳۶	ارکه قرا: ۳۳۵، ۳۳۹
اسکندر کبیر: ۷۹	ارمن خاتون: ۶۰۷
اسکندر گمنام: ۷۲۱	ارناک پسر آتیلا: ۱۵۵
اسکندر میرزا قراقوینلو: ۷۶۱	ارنت: ۳۶
اسکو: ۸۲۳	ارنش هینش: ۳۲۸
اسلام آغا: ۶۷۹	
اسلام گیرای ثانی: ۷۷۸، ۷۸۰	

- اسماعیل بن احمد : ۲۴۷
اسماعیل حلی : ۴۶۹
اسماعیل خان : ۸۱۸ ، ۸۱۹ ، ۸۶۲
اسماعیل میرزا : ۷۸۲
اسن بوقا ، ۵۰۰ ، ۵۰۲ ، ۸۰۶
اسن تاجی (به یسین) : ۸۰۴ ، ۸۰۷ ، ۸۲۷
۸۲۸ ، ۸۳۱ ، ۸۵۰
اسن (یسن تیمور) : ۵۰۸
اسویاتوسلاو : ۳۰۳
اشتاین : ۱۸۰
اشترنبرگ : ۴۳۶ ، ۴۳۷
الاشرف (موسی) : ۵۹۰
اشرف چوپانی : ۶۳۹ ، ۶۶۳
اشمیت : ۴۹۵
اصطخری : ۲۹۹ ، ۳۰۳
اقبال آشتیانی : ۳۱۷ ، ۵۷۴ ، ۶۳۸
اقبوغا : ۶۷۴
اکس لوور : ۲۸
الاقوش تکین : ۳۷۳
البارسلان بن چغری بیگ : ۲۶۱ تا ۲۶۳
البرز (ایلبارس) : ۷۹۹ ، ۸۰۰
الیک : ۸۲۱ ، ۸۲۳
الپ تکین : ۲۴۸
الپ قتلخ (هو - کو - تولو) : ۲۱۸
التمش : ۴۲۶
التریک خاقان : ۱۹۱
التون بیکی (آل التون) : ۳۸۳
الغایتو ر. امیر... : ۵۳۶
الهیگدای : ۳۹۹ ، ۴۵۳ ، ۵۵۶ ، ۵۶۵
۵۶۹
الغ بیگ : ۷۵۸ ، ۷۶۱ تا ۷۶۴ ، ۸۰۰
الغ بیگ تیموری : ۸۰۰
- الفوخان : ۶۸۹ ، ۵۵۰
القاص میرزا : ۷۸۲
القتور : ۳۳۹
الکساندر اول (امپراطور روسیه) : ۹
الکساندر دویاتنبرگ : ۶۵۹
الکساندر و پول : ۸۸۵
الکسی کومنین : ۳۰۴ ، ۳۰۵
الوس آغا : ۶۷۹
الهام : ۷۷۹
الهه اومائی : ۱۶۶
الهه تونگ پائو : ۱۶۶
الیا : ۵۰۳
الیاس : ۷۶۲ ، ۷۶۵ ، ۸۱۳ ، ۸۱۸
الیاس (امیر متشا) : ۷۵۲
الیاس اونگک : ۸۳۰
الیاس خواجه : ۵۶۴ ، ۶۷۰ تا ۶۷۲ ، ۶۷۹
۶۹۴ ، ۶۹۵
امام رضا (ع) : ۹۷۲
اسبکای : ۳۲۵
استد : ۲۱۶
اسنچی تاجی : ۸۰۷
اسندزار : ۱۵۵
اسورتاق خان : ۲۹۵
اسه سنچی : ۸۲۹ ، ۸۳۰
امیر اولجایتو : ۴۹۳ ، ۵۱۹ ، ۵۵۴
۵۹۹ ، ۶۲۴ ، ۶۲۸ ، تا ۶۳۴
۶۳۶ ، ۶۳۷ ، ۶۷۹
امیر بایزید (امیر خجند) : ۶۷۰
امیر بوجای : ۶۳۲
امیر تیمور در اغلب صفحات
امیر جاکو : ۶۷۴ ، ۶۷۷ ، ۶۷۹
امیر چوپان : ۶۳۱ ، ۶۳۴ تا ۶۳۹
امیر حاجی سیف الدین : ۶۹۲

انوشیروان : ۱۶۰ ، ۱۶۱	امیر حسن فرزند امیر احمد فنا کتی : ۴۹
اوئن تین سیان : ۴۷۵	امیر حسین : ۵۶۴ ، ۶۶۹ ، ۶۷۱ تا
اوباشاخان : ۸۵۳ ، ۸۷۷	۶۷۷ ، ۶۷۹ ، ۶۸۱
اوبوسگون : ۵۳۹	امیر حسین جلادتی : ۶۷۸
اوتیش : ۷۸۱	امیر حسین فرزند امیر احمد فنا کتی : ۴۹۰
اوتون : ۲۹۸	امیر خداداد : ۶۹۹
اوتی : ۸۱	امیر خضر شاه : ۷۵۲
اوتی خیوس : ۱۶۲	امیرزاده اسکندر : ۷۰۰
اوجرتو : ۸۶۰	امیر سعید (سیدعلی) : ۸۰۶
اوجکین : ۳۲۵	امیر سوقونجک : ۶۲۸
اوجیرتوسچن : ۸۵۴ ، ۸۵۵ ، ۸۵۷ ، ۸۵۸	امیر سونج : ۶۳۶
۸۶۱	امیر سیدعلی : ۷۶۴
اوجیقین : ۳۵۸	امیر سیف الدین : ۶۷۴
اودوا آکر : ۱۲۳	امیر شیخ جلایر (حسن بزرگ) : ۶۳۸ ، ۶۳۹
اودوریک دوبردونون : ۳۵۵ ، ۵۰۱ ، ۵۰۶	امیر طراغای : ۶۶۸
۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۱۹ ، ۵۲۱ تا ۵۲۶	امیر طهرتن : ۷۴۸ ، ۷۴۹
اورخان : ۶۳۱	امیر علی : ۶۳۸ ، ۷۸۹
اورخون : ۸۷	امیر علی شیر نوائی : ۷۷۱ ، ۷۷۲
اورده : ۶۴۴ ، ۶۴۵ ، ۶۶۵ ، ۷۹۷	امیر قتلغ شاه : ۶۲۲
اورست : ۱۵۴	امیر قرغن : ۵۵۷ تا ۵۵۹ ، ۶۶۸ ، ۶۶۹ ، ۷۰۱
اورغنه خاتون : ۴۵۳ ، ۴۶۸ ، ۵۴۰ ، ۵۴۲	امیر کیخسرو : ۶۷۷ ، ۶۷۹
تا ۵۴۴	امیر مبارز الدین : ۶۶۳
اورل اشتاین : ۱۷۹	امیر مؤید : ۶۷۹
اوروس خان : ۶۶۵ ، ۷۱۸ ، ۷۱۹ ، ۷۲۸	امیر نجم ثانی : ۷۹۴
۷۳۳ ، ۷۷۳ ، ۷۹۷ ، ۸۲۰ ، ۸۳۵	امیر نوروز : ۵۷۳ ، ۶۱۴ ، ۶۱۷ ، ۶۱۹ تا
اوروق جوجی : ۴۹۴	۶۲۲ ، ۶۳۲
اوروک خاتون : ۶۰۹ ، ۶۲۸	امیر ولی : ۷۰۴ ، ۷۰۶
اوریانگقتای : ۴۶۹	امیر یساول : ۶۳۲
اوریانگقدای : ۴۶۴ تا ۴۶۶	امیر یعقوب : ۶۳۹
اورلین : ۱۴۷	اندرونیک ثانی : ۶۱۰
اوزیک : ۴۲۷ ، ۵۲۵ ، ۶۶۰ تا ۶۶۳	اندردولون ژوسو : ۴۵۰
اوزنیش خاقان : ۲۰۳	انوری : ۶۱ ، ۲۰۶ ، ۲۷۳

- اوزون : ۳۵۹
 اوزون بوقا : ۵۱۹
 اوزون حسن : ۷۶۵ تا ۷۶۷ ، ۷۷۵ ، ۷۶۱
 اوزیندور : ۱۵۵
 اوسترازی زیگبرت : ۲۸۸ ، ۲۹۰
 اوغلن : ۶۷۲
 اوغوزخان : ۲۰۵
 اوغول قایمیش (قایمیش) : ۴۵۰
 ۴۵۲ ، ۵۴۱ ، ۶۵۰
 اوقاف گیس : ۲۵۰ ، ۲۶۶
 اوقچی : ۴۶۵ ، ۵۰۸
 اوقونه : ۳۹۱
 اوکتار : ۱۵۱
 اوکتا واوگوست : ۸۴
 اوکتای قآن (اوگدای) : در اغلب صفحات
 اوکراتیدس : ۷۳
 اوکین برقای : ۳۲۵ ، ۳۳۱
 اوکچی (اوگاچی) : ۸۲۱ ، ۸۲۳
 اوگنچ : ۵۴۱
 اولای تیمور : ۴۳۴
 اولجای تیمور (پونیاچری) : ۸۲۳ تا ۸۲۵
 اولجایتو : ۵۲۶
 اولجایتو (نیکولا) : ۶۰۹
 اولغ طاق : ۳۵۳
 اولن ایکه (اولون اکه) : ۳۵۶ ، ۳۵۷
 ۴۱۹ ، ۷۲۷ ، ۸۳۲
 اولوس : ۴۵۱ ، ۴۵۲
 اولوسمحمد : ۷۷۸ ، ۷۸۰
 اونژو : ۱۵۴
 اونقر : ۶۸۰
 اونکخان : ۴۱۹
 اونگور باورجی : ۳۷۸
 اونوگاخاتون : ۵۴۷
 اوون لاتیفور : ۱۴
 اویانس : ۸۸۹ ، ۸۹۰
 اویس : ۷۰۶
 ایامیش : ۵۰۰
 ایکه خان : ۷۷۸
 ایخشد گورک (اخشیدقورک) : ۲۰۹
 ایدیکو : ۷۲۸ ، ۷۲۹ ، ۷۳۳
 ایرن : ۲۹۹
 ایرنجین : ۶۲۹
 ایزابل : ۶۸۰
 ایسن : ۸۲۹
 ایسن بوقا : ۸۰۵
 ایستی : ۱۵۹ تا ۱۶۲
 ایش پاکای : ۳۸
 ایشیم خان : ۸۵۲ ، ۸۶۰
 ایگور : ۳۰۴
 ایل ارسلان : ۲۸۰
 ایلچی بهادر : ۶۳۸ ، ۶۷۴
 ایلچیگیدای : ۴۴۸
 ایلخان : ۶۰۲
 ایلدرم بایزید : ۷۱۸
 ایلدگز : ۲۷۰
 ایلدوچی : ۶۳۰
 ایلکا (نیلکا - تزیانگ کیون) : ۳۴۳
 ایلکای نویان : ۶۰۴
 اینالچی (قادرخان یا غایرخان) : ۳۹۱
 اینانچ ییلکا : ۲۸۲ ، ۳۱۱ ، ۳۱۳ ، ۳۳۵
 ۳۳۷ ، ۳۵۰
 اینچو خاتون : ۴۹۰
 ایندازاوارسان : ۴۷۸
 ایوان : ۶۶۲

ایوان ثالث (ایوان کبیر) : ۷۷۶ ، ۷۷۰	بالامیر (بالامیر) : ۸۸ ، ۱۴۸
ایوان چهارم (ایوان مخوف) تزاروس : ۷۸۱ ،	بالتو : ۶۲۰
۸۰۲ ، ۷۸۳	باسو : ۵۰۸
ایوانوف : ۲۳۶	بانگک : ۱۰۹
ایوانه : ۴۳۱ ، ۴۲۸	بانی : ۸۱۴
ایوب پسردانیال : ۸۸۱	باهنو کوپتا : ۱۴۳
«ب»	باتاتور - باگاتور : ۳۲۶
بابرشاه : ۷۶۹ ، ۷۷۰ ، ۷۸۹ ، ۷۹۰ ، ۷۹۳ تا	بیان (بیان سلدوز) : ۲۲۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ،
۸۱۰ ، ۸۱۴ ، ۷۹۰	۲۹۴ ، ۴۶۹ ، ۴۷۰ ، ۴۷۲ ، ۴۷۵ ،
بابر میرزا : ۷۶۴ ، ۷۶۳	۴۸۳ ، ۴۸۲ ، ۴۸۵ ، ۵۲۹ ، ۵۴۹ ،
باتو (صاین خان) : ۴۱۶	۵۶۳ ، ۵۶۴ ، ۶۰۹ ، ۶۶۰ ،
باتولا : ۸۲۲	۶۶۹ ، ۶۷۰ ، ۶۶۹
باتونویان : ۴۳۳ ، ۴۳۵ تا ۴۴۹ ، ۴۴۵	بایجو : ۴۳۲ ، ۵۶۵ ، ۵۶۷ ، ۵۶۹ ، ۵۷۰ ،
۴۵۰ ، ۴۵۲ ، ۴۵۴ ، ۴۵۷ ، ۴۵۸ ،	۵۸۰ ، ۵۸۵ ، ۵۸۶
۴۶۱ ، ۴۶۳ ، ۴۶۶ تا ۴۶۹	بایجونویان : ۴۳۱ ، ۴۴۸ ، ۴۶۱ ، ۴۶۵ ،
۸۳۶ ، ۷۸۴ ، ۷۷۸ ، ۷۷۶ ، ۶۶۵	بایدار : ۴۳۳ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۴۲ ،
باخاسو ملقب به توقون : ۸۲۲	بایدو : ۵۹۷ ، ۶۱۴ ، ۶۱۶ ، ۶۱۷ ، ۶۳۸ ،
بادائی : ۳۴۴	بایرام خواجه : ۶۴۱
بارتاتوا : ۳۸	بایزید ثانی : ۶۱ ، ۷۵۳ ، ۷۹۳
بارتله دو کرمون : ۷	بایستقر میرزا : ۸۱۷
بارتولد : در اکثر صفحات	بایقرا : ۷۵۵ ، ۷۵۸
بارچوق : ۵۴۰	بایله : ۷۵
بارون دهمسون : ۶۶۳	بدرالدین لؤلؤ : ۴۳۲ ، ۵۸۰ ، ۵۹۶ ،
بارین نایا : ۳۶۶	بدرالدین محمود : ۵۷۹
بازیل : ۳۰۳ ، ۴۶۰ ، ۷۳۰	بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین بایقرا :
باشوئر (باخ هوئر) : ۲۷ ، ۲۸	۷۷۲ ، ۷۸۹
باقارخان : ۲۰۷ ، ۲۰۸	براتیانو : ۶۶۲
باقی محمد : ۷۹۷	براق : ۴۸۲ ، ۵۳۶ ، ۵۴۴ تا ۵۴۸ ، ۶۰۲ ،
باکو : ۱۹۱	براق حاجب : ۴۲۷ ، ۵۷۴
بالادیتیا : ۱۴۴	برت اشنایدر : ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ ،

بلاذری: ۲۱۰	۴۷۵، ۴۰۱
بلغای: ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۵۵	برتان بهاتور: ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۱۶
بغو: ۱۹۸	برتلئس: ۶۳۰
بلا: ۵۴۱، ۴۴۰	برتوقولقو چربی: ۴۲۳
بلانویان: ۳۹۸	برچوق: ۳۸۳
بلای چهارم (پادشاه مجارستان): ۴۳۸	بردی بیگ: ۶۶۴، ۶۶۳
بلدا: ۱۵۲	برسه بولود (جینونگ): ۸۳۳
بلغوتای: ۴۸۳	برقوق: ۷۴۲، ۷۴۱، ۷۲۹، ۷۱۷، ۷۱۶
بلغوتای: ۳۲۷	برکای: ۶۴۶، ۶۴۵، ۶۰۱، ۵۴۴، ۴۳۳
بلیزر (بلیزار یون): ۱۵۶	۶۵۷، ۶۶۵، ۶۸۹، ۷۲۱
بلین: ۷۷۱	برکچار: ۵۴۵
بناکتی: ۳۱۷	برکه: ۵۹۵، ۵۹۲، ۵۹۱، ۵۰۴، ۴۵۲
بندقدار: ۶۰۴	۷۸۴، ۵۹۶
بنواگوئس (عابد یسوعی پرتقالی): ۸۱۷	برکیارق: ۲۶۹، ۲۶۶
بنویست: ۸۹۱، ۴۱، ۴۰، ۳۷، ۲۹	برندوق: ۷۸۷
بوخان: ۲۸۹، ۱۶۳	بروس بوسول: ۳۰۷
بودا: ۴۹۲، ۲۰۱، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۱۲	بروسه: ۴۴۸، ۴۱۵
بودا چاکیاسونی: ۵۰۹	بروقول: ۳۴۵
بوداگوپتا: ۱۴۴، ۱۴۳	برهان الدین بخاری: ۴۹۱
بودبرگ: ۱۲۱، ۱۱۶	برهان الدین غازی از قبیله سالور وشاعری
بودونچر: ۳۱۶	حماسه سرا و غزل سرا: ۷۶۴، ۶۴۲
بودی خان: ۸۳۳	۸۸۲، ۸۸۱
بودیستاواتمیریا: ۵۸۴	بزنله حشم: ۶۷۹
بورتیه: ۳۶۲، ۳۶۰، ۳۵۸، ۳۳۰، ۳۲۹	بسود - نامسرگیاستزوا: ۸۳۹
۶۴۵	بظلمیوس: ۹۴ تا ۹۲، ۷۰، ۶۹، ۱۳
بورچو (بوگورچو=بورچی): ۳۴۵، ۳۲۹	بغداد خاتون: ۶۳۸ تا ۶۳۶، ۶۳۴
۴۸۴، ۳۶۶	بغراخان: ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۱، ۲۴۵
بورچی: ۳۳۸	بقراسالی تتوق: ۲۲۱
بورقول: ۳۳۸	بقرات پنجم: ۷۰۷
بورنی: ۸۴۹	بکتر: ۳۲۸، ۳۲۷
بوروفکا: ۸۹، ۶۵، ۵۱، ۵۰، ۴۷، ۴۳	بکجیک: ۶۷۱
۸۸۴	

بهرام جلایر: ۶۷۹	بوری: ۲۵۴، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۵۳، ۵۴۶
بهرام چوبینه: ۱۶۴، ۲۴۶	۵۵۲، ۵۴۸
بهرامشاه: ۲۷۱	بوری بوکو: ۳۳۵
بهرام گور: ۱۳۸	بوری تگین (تمقاج-طمغاج): ۲۵۳
بهزاد (نقاش ایرانی): ۷۷۱، ۷۷۲	بوریس: ۲۹۵
بیانقلی: ۵۶۰	بوزر: ۳۸۴، ۳۸۷
بیرس (بایارس): ۵۹۳، ۵۹۵، ۶۰۳	بوسکارل دوژیزولف: ۶۱۳
۶۰۴	بوقاتیمور: ۵۸۰
بیسومنگ: ۵۴۰	بوقای ثانی: ۸۰۵
بیلکا خاقان: ۲۰۲، ۲۱۶، ۳۵۹	بولاجی: ۵۶۱، ۵۶۲
بیوروک: ۳۴۱	بولخوجینونک: ۸۳۱
بیهی: ۲۵۹	بولزلاس: ۴۳۷
«پ»	بولودآقا: ۶۱۸
پاپ اینوسان چهارم: ۷، ۳۵۷، ۴۴۵	بولود تیمور: ۵۳۲، ۵۳۳
۴۹۳، ۵۶۶	بومین (تومین) خاقان: ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۵
پاپ بنوآی دوازدهم: ۵۰۳، ۵۲۵، ۵۵۷	بون - پو: ۸۵۵
۶۶۱	بونوس: ۲۹۱
پاپ ژان: ۲۲، ۶۶۱	بوهموند ششم: ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰ تا ۵۹۲
پاپ کلیمان پنجم: ۵۱۸، ۶۳۰	بویانتو: ۵۲۸، ۵۲۹
پاپ گرگواردهم: ۵۰۷، ۶۰۵	بویان تیمور: ۵۳۳
پاپ نیکولای چهارم: ۵۱۷، ۵۵۰، ۶۰۹	بویان شیبان: ۴۹۹
پاپ هونوریوس چهارم: ۶۱۰، ۶۱۱	بوی بقوس بهادر: ۸۵۴، ۸۵۵
پاپ یانیلا: ۱۵۰	بویروق: ۳۳۷، ۳۵۲، ۳۵۳
پاترلیس (آنه تیوس): ۱۵۲	بهادر خونک تجی: ۸۵۵، ۸۵۸ تا ۸۶۰
پاسکال: ۵۵۷	۸۶۳، ۸۸۰
پاشمیر: ۶۵۷	بهادر خونک سچن: ۸۶۱
پاکت: ۴۵۹	بهانوکوپتا: ۱۴۵
پاکان نارازی: ۴۸۰	بهاءالدین جاسی: ۷۵۴
پان اوربون: ۵۲۵	بهاءالدین رازی: ۳۷۹
پانتی: ۸۷۶، ۸۸۱	بهاءالدین محمد جوینی: ۵۷۱، ۵۹۸
پان چائو: ۷۶، ۹۴، ۹۶، تا ۱۰۴	بهاءالدین مرغینانی: ۵۳۹
	بهرام: ۷۱۰

پولادخان: ۸۶۹	پان شائو: ۸۸۲
پول دوسی لسی: ۱۶۲	پان کئو: ۸۸۲
پوکروسک: ۳۰	پانسی: ۲۳۳
پولومن: ۱۵۷	پان یویک: ۱۰۳، ۹۵
پولیب (مورخ یونانی ۱۲۷ ق.م): ۴۹	پتا: ۴۳۷
پولی نوف: ۸۹	پتر بودیرک: ۱۱۹، ۱۰۵
پونتسوک - مونچاق: ۸۵۳، ۸۵۲	پتروس دولو کالنگو: ۵۱۷، ۵۱۶
پو-نو: ۹۰	پتروناس: ۳۰۰
پوهونگ: ۱۲۴	پدرسن: ۷۴۹، ۹۱
پو-یا - اوهو (جینکوی): ۴۹۹	پراب ها کارا: ۱۴۵
پو-یائو-هو: ۳۷۳	پراپها کارامیترا: ۱۷۶
پی: ۹۰	پرزى لوسكى: ۷۶
پياسيد مادر هونوريا: ۱۵۳	پرسوال يتس: ۸۴
پی چو: ۱۶۱	پروفیسور هاکن: ۷۰۵
پیر: ۵۵۷	پرگرینو: ۵۱۸
پیر بلاق: ۷۶۵	پروانه دیلمی: ۶۰۳ تا ۶۰۵
پیردوفلرانس: ۵۱۸	پروفیروزنت: ۲۹۹
پیرعلی: ۷۰۱	پریسکوس: ۲۹۰، ۱۵۴
پیرمحمد: ۷۵۵، ۷۳۶	پطر کبیر (ژورف زیکان): ۷۸۳، ۱۵۰، ۴۵
پیرمحمد بن جهانگیر: ۷۵۷، ۷۵۶	۸۹۶، ۸۸۵، ۸۵۳
پیرمحمد بن عمر شیخ: ۷۵۸، ۷۵۵	پگولوتی: ۵۱۴
پی کیو: ۱۷۰	پلین: ۹۹
پین: ۲۹۲	پلیو: در اغلب صفحات
«ت»	پلیوین هی: ۲۳۹
تاتاتونگا (تاتاتونقا): ۳۱۱، ۳۵۴، ۳۶۲	پوپ: ۱۷: ۱۴۶، ۳۲۲
۴۱۲، ۳۸۰	پوتاف: ۴۴
تاتسونگ: ۲۰۰	پوتمکین: ۴۴
تاتسین (امپراطور روم): ۱۰۲	پوزدنف: ۸۶۰
تاج الدین علিশاه: ۳۸۹	پوژوئن: ۱۸۹
تاردو: ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۸۹	پوشوئن: ۱۲۵
تاردوشاد: ۱۷۶	پولادچیا: ۶۲۲
	پولادچی: ۶۹۳، ۶۹۴

تاردویک : ۱۷۰	ترت چنکو : ۷۳۲
تارقوتای قیریل توق : ۳۲۸	ترخان : ۲۰۹
تارن : ۷۶، ۷۵، ۷۴	ترقاتوی کیریل توق : ۳۳۸
تاش کورگان (طاشقورخان) : ۵۰۰	ترقوتای قرلتون : ۳۲۸
تالگران : ۱۳۶، ۵۱، ۴۰	ترکان خاتون : ۳۹۰، ۲۸۰
تالکرن (دانشمند و باستان شناس معروف فنلاندی) :	ترماشیرین (علاءالدین) : ۶۳۵، ۵۵۶
۴۶، ۴۰، ۳۹، ۳۳ تا ۳۱، ۲۹، ۲۸	ترمه شیرین خان : ۶۷۹
۶۵، ۵۵، ۵۴، ۵۱، ۵۰، ۴۷	ترور : ۶۵
۸۸۷، ۸۸۶، ۸۸۵، ۱۱۳	تروک پوپه : ۷۷، ۷۴
تالوپین : ۱۶۹	تزار : ۸۵۳
تالیکو : ۵۵۲	تزاوی : ۱۱۶
تانجه هوای : ۱۱۵	تزانو - تزانو : ۱۱۵
تانک : ۸۴۷، ۵۵	تزرنگ دوندوب : ۸۶۹، ۸۶۸
تانگ چو : ۲۲۴، ۲۰۷، ۱۹۲	تزرجه تونگ کین : ۲۱۱
تانگ شو : ۱۹۳، ۱۸۸، ۱۷۶، ۱۷۲	تزه وانگ شاب : ۸۶۴
۲۱۴، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۸، ۱۹۴	تزین شه : ۱۸۸
تایانگ : ۳۶۲، ۳۵۴ تا ۳۴۸، ۳۱۱	تزین حان شو : ۷۰
تای بوکا (تایبوکا - تایبوقا - تایانگ) : ۲۳۷	تزین مین تی : ۱۲۰
تای تزونگ (تای تسونگ) : ۱۷۲ تا ۱۷۶	تزین هوای تی : ۱۲۰
۱۷۸، ۱۸۳ تا ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲	تزی یونگ : ۹۰
تایجوا یکجی : ۳۲۸	ت. ژ. آر.ن : باستان شناس سوئدی : ۶۳
تایجو : ۳۳۵	تسائوپین : ۲۳۳
تاینکو : ۲۸۴	تسپنه خاتون : ۶۰۰
تاینگوت طراز : ۲۸۳	تسرنگ دوندوب : ۸۷۲، ۸۷۱، ۸۵۷
تایوان (پادشاه فرغانه) : ۸۱	۸۸۰، ۸۷۵، ۸۷۴
تائو تسونگ : ۲۳۷	تسوانگ دورجی ناسگیال : ۸۷۵
تپلخو : ۸۹	تسوانگ - ریدان : ۸۸۰، ۸۷۳، ۸۶۷
تپلوخوف : ۸۸۶	تسونگ خاپا : ۸۴۱، ۸۳۹
تپلوکوف : ۵۵۰، ۵۱۰	تسین (تزین) شه هوانگ تی : ۶۸، ۶۰، ۵۷
تراژان (امپراطور روم) : ۱۴۷، ۹۹	تسین هان شو - مورخ چینی : ۷۵، ۷۳، ۷۱
تران تای تونگ : ۴۶۵	۷۸
تران - نون - تون : ۴۷۹	تش (تی شو) : ۲۱۱

تو - تسونک : ۴۸۹ ، ۴۶۸	تفتوآ (توقتوآ) : ۳۳۶
توتوش : ۲۶۶	تغلق تیمور : ۵۶۴ ، ۵۶۳ ، ۵۶۲ ، ۵۶۱
توچتوخان : ۱۱۵	تکش : ۲۶۳ ، ۲۸۰ تا ۲۸۲
توچئو : ۸۶۴	تکودار : ۶۰۹ ، ۶۰۷ ، ۶۰۶ ، ۵۹۹
توچئوخان : ۸۳۷	تکه عثمان : ۷۵۲
توخته قیا : ۷۱۹ ، ۶۶۵	تکین : ۱۶۶
تودامنکو : ۶۵۷	تلار دوشاردن (فیلسوف فرانسوی) : ۲۶ ، ۲۷
توداسونککا : ۴۹۴	تلترس : ۲۹۵
تودای خاتون : ۶۰۷	تمغای خان : ۴۶۱
تودون : ۲۹۲ ، ۱۶۶	تمقاج : ۲۷۸
تودون بن سودون : ۶۰۴	تموتای : ۴۲۵
تودویان : ۳۲۵	تموجه اوتچکین نویان : ۴۴۸ ، ۴۴۲
تودویان گیرت : ۳۲۵ ، ۳۲۸ ، ۳۳۰ تا ۳۳۲	تموجه اوچقین (اوچکین) : ۳۲۷ ، ۳۵۸ ، ۳۷۷
۳۳۴	۴۱۹ ، ۴۶۷ ، ۴۸۳ ، ۸۲۶
تورا کین خاتون : ۴۴۰	تموجه : ۳۵۰ ، ۴۶۷
توراکنه خاتون (توراگانا) : ۴۴۱ تا ۴۴۵	تموچین : ۳۲۶ تا ۳۲۹ ، ۳۵۱ ، ۳۵۶ تا ۳۵۸
۴۴۸ ، ۵۴۰ ، ۵۷۲	۳۸۲ ، ۹۰۴
تورامانا : ۱۴۴	تمورالجاتو : ۲۵
توران شاه : ۵۸۹	تموراوغلن : ۵۶۰
توریداش : ۳۴۹	تنجی : ۶۲۵
تورفان (کیوجه) : ۸۷	تنگری (خدا) : ۲۰۳ ، ۲۸۸ ، ۶۱
تورقای (تورخای) : ۵۵۴	تنک لی ملویو : ۲۱۷
توری : ۱۱۴	تنک - هوئا - لو : ۸۷۶
توغلوک تیمور : ۶۶۹ تا ۶۷۱ ، ۶۷۴ ، ۶۹۴	توان کونک : ۱۰۵
۷۷۳ ، ۷۷۴	تویا : ۲۱ ، ۲۴
توقا (طغا) : ۶۶۵	تویا تائو : ۱۲۹ تا ۱۳۲ ، ۹۳۰
توقتایگی : ۳۴۹ ، ۳۵۰	تویاسیون : ۱۳۲ ، ۱۳۳
توقتای : ۶۵۷ ، ۵۰۳ تا ۶۶۱	تویا کوئی : ۱۲۷
توقتمش (تفتمش) : ۶۴۴ ، ۶۴۵	تویا کیاو : ۱۳۴
۶۶۴ تا ۶۶۸ ، ۷۰۷ ، ۷۰۸ ، ۷۱۸	تویا هونک : ۱۳۳
۷۳۱ ، ۷۳۳ ، ۷۳۴ ، ۷۷۳ ، ۷۸۵	تویو : ۱۶۸
توقتوآبگی : ۳۳۰	توتسون : ۴۷۳

تولیک : ۵۶۱	توقتوا : ۳۵۳، ۳۴۱
توماس ایلدوچی : ۱۸۷، ۵۲۰، ۶۳۰	توقتوا بوقا : ۸۲۹
توماشک : ۱۴۷	توقتوخان : ۶۳۰
تومسن : ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۴	توقتیمور : ۲۸۲، ۵۲۹
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹	توقشادا : ۲۰۹، ۲۱۱
۲۰۲، ۳۱۴، ۳۱۵	توقلوق : ۴۶۵
تومن ساسا کتو : ۸۳۳، ۸۴۰	توقمان : ۲۰۸
تومنگن : ۸۳۷	توقو : ۶۰۴
تون - او کوک : ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲	توقوچار (تغاجار) : ۳۹۶، ۳۹۷
تونک چه هو (بیغوتونک) : ۱۷۵	توقوچر (توقچر) : ۳۵۴
تونک پائو : ۹۵، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۲۷	توقوخان : ۸۰۴
تونک شه هو : ۱۷۶ تا ۱۷۸	توقوز تیمور : ۸۲۱
تونک کین : ۴۶۳	توقون تیمور : ۸۲۰، ۸۲۵
تونک هو : ۶۸	توقون (طوغان - توقان - طغان) : ۸۲۶
تون یوک اوک (تون - او کوک) : ۱۹۲	تا ۸۲۸
توینسک : ۸۷۷	توقیتی خاتون : ۵۸۳
تویان آغا : ۶۹۵	توکل خان : ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۶۸
توئانگ تسو : ۴۷۴	توکوانگ : ۲۲۹
توئان - هینگ چه : ۴۶۵	توکی چه : ۱۸۳
توئن - هوانگ : ۱۹۱	توگورتاک : ۳۰۵
ته - تسو (چائو - کوانگین) : ۲۳۲	تولا : ۳۲۹
ته - تسونگ : ۲۳۳، ۲۳۷	تولا باقو : ۶۵۷، ۶۵۸
تیاوکا : ۷۸۷، ۸۶۸، ۸۶۹	تولان : ۱۶۹، ۱۷۰
تیبیر : ۱۶۳	تولماچف : ۲۷
تیتلیو : ۶۸۱	تولو : ۱۷۸، ۴۴۹ تا ۴۵۲، ۵۴۰، ۶۲۳
تی کونای : ۲۴۳، ۲۴۴	تولوانگ : ۲۳۰، ۲۳۱
تیمور (اسیر تیمور) : در اغلب صفحات	تولون چربی : ۳۹۵
تیمور اولجایتو : ۴۸۴ تا ۴۸۶	تولوی (اوچیقین) : ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹
تیمور بوقا : ۵۳۳	۴۱۸ تا ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۴۴
تیمورتاش : ۶۳۴ تا ۶۳۸، ۶۶۳، ۷۴۲	تولوی : ۳۷۶
۷۴۷	تولی : ۱۶۹ تا ۱۷۱، ۱۷۴، ۴۰۰، ۴۵۱
تیمور خاقان : ۶۳۰	۶۴۶

جرجیس : ۷۱۵
 جسرت (نصرت) رئیس قبیله کوکر : ۷۳۶
 جغتای : ۸۲۰
 جغتای : ۳۹۷ ، ۳۹۵ ، ۳۹۴ ، ۳۹۲ ، ۳۷۶
 ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۳۳ ، ۴۳۵ ، ۴۴۲
 ۴۴۳ ، ۴۴۸ ، ۴۵۱ تا ۴۶۸
 ۵۳۴ ، ۵۳۸ ، ۵۳۹ ، ۵۴۲ ، ۵۶۱
 ۵۷۲ ، ۶۸۲
 جقان (پسر دانیال) : ۸۸۱
 جلادخان : ۶۳۵
 جلال الدین : ۲۰
 جلال الدین خوارزمشاه : ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۵۶۵
 ۵۷۴
 جلال الدین سیور غتمش : ۵۹۷
 جلال الدین منکبرنی : ۳۹۷ تا ۴۲۶ ، ۳۹۹
 تا ۴۲۹ ، ۶۸۶
 جمله : ۳۴۰ ، ۳۵۱
 جمال قرشی : ۵۴۴
 جمال قرشی : ۳۸۶
 جمال الدین محمد خجندی : ۴۶۲
 جنانا گوپتا : ۱۶۸
 جنگچی خان : ۵۵۷
 جوجی : ۸ ، ۳۴۷ ، ۳۵۹ ، ۳۷۶ ، ۳۹۲
 ۳۹۴ تا ۳۹۶ ، ۴۱۶ ، ۴۴۰ ، ۴۴۳
 ۴۴۹ ، ۴۵۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۳ ، ۴۶۵
 تا ۴۶۷ ، ۴۶۴ ، ۴۶۶ ، ۴۶۸ ، ۴۷۰
 ۴۷۴ ، ۴۷۸ ، ۴۸۵ ، ۴۸۶ ، ۴۸۸
 جوجی : ۳۲۷ ، ۳۳۰ ، ۳۴۲ ، ۵۵۳ ، ۵۷۱
 جورچه دان (نویان) : ۳۴۴
 جورچه دای : ۳۴۵
 جورباغون : ۵۸۵
 جوزجانی : ۳۲۷ ، ۳۹۱ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۴۰۹

تیمورشاه درانی : ۷۹۸
 تیمور قآن : ۴۷۹ ، ۴۸۰ ، ۴۸۶ ، ۴۹۴
 ۴۹۵ ، ۵۰۰ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸ ، ۵۲۳
 ۵۲۶ ، ۵۲۷ ، ۵۴۹ ، ۵۵۱ ، ۶۶۰
 تیمور قتلغ : ۷۲۸
 تیمور ملک : ۳۹۲ ، ۶۶۵ ، ۶۶۶ ، ۷۱۹
 ۷۲۸ ، ۷۷۳ ، ۷۷۴
 تی - پنیگ : ۴۷۱ ، ۴۷۵
 تئودور (امپراطور روم شرقی) : ۱۵۳ ، ۱۵۴
 ۲۹۳ ، ۲۹۹
 تئودوریک : ۱۲۲ ، ۱۲۳
 تئودوسیر : ۱۲۲
 تئوفیل : ۳۰۰
 تئوفیلاکت ، سیمو کاتا : ۱۵۹ ، ۱۶۱ تا ۱۶۳
 ۲۸۶
 تئو کو : ۹۴ ، ۹۵
 تئوگنوست : ۶۵۷
 تئومان : ۶۸
 تئوهین : ۱۰۱
 «ج»
 جاقیمبو : ۵۸۲
 جاگمبو : ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۴۱۹ ، ۴۵۱
 جاسوقه : ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۳ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰
 ۳۴۳ ، ۳۴۷ ، ۳۴۹ تا ۳۵۳
 جان : ۷۹۷
 جان علی : ۷۸۱
 جانی بیگ : ۶۳۹ ، ۶۶۰ ، ۶۶۲ ، ۶۶۳
 ۷۸۶ ، ۷۸۷
 جایلک (آلاکا) : ۶۵۷
 جبه (سوبوتای) : ۷
 جبه نویان : ۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۳۵۱ ، ۳۷۴
 ۳۷۶ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶

چانگ کوثی : ۴۹۵	جوقا تانان : ۳۴۹
چانگ کین : ۸۱ ، ۸۰ ، ۷۵	جوقند و (چونگ تو) : ۳۷۷
چانگ نکان : ۸۷	جونگار : ۸۶۰
چانگ هووی : ۸۷	جونبی (صاحب تاریخ جهانگشای جونبی) :
چانگ هیائوسونگ : ۲۱۱	۲۸۴ ، ۲۸۳ ، ۲۸۰ ، ۲۷۸ ، ۲۷۲
چان - یو (چنگ لی - کو - توشان - یو) : ۵۷	۳۹۱ ، ۳۸۸ ، ۳۸۶ ، ۳۸۵ ، ۳۸۳
۱۱۹ ، ۱۱۷ ، ۱۰۱ ، ۹۰ ، ۶۹	۳۹۴ تا ۳۹۷ ، ۳۹۹ ، ۴۰۳ ، ۴۲۱
چاو وریگی : ۳۴۲	۴۳۸ ، ۴۵۲ ، ۴۵۴ ، ۴۶۲ ، ۵۲۶
چائو پائو : ۱۱۵	۵۳۵ ، ۵۳۹ ، ۵۴۱ ، ۵۶۹ ، ۵۷۱
چائو - پائو کی (لی کی تسین) : ۲۳۴	۵۹۵ ، ۵۹۶
چائو پونو : ۸۳	جهانسوز : ۲۸۲
چائو تو سینگ : ۲۳۶	جهانشاه : ۷۶۱ ، ۷۶۵ ، ۷۶۶
چائو سو - ون : ۲۲۹	جهانگیر : ۶۹۱ ، ۶۹۵ ، ۶۹۶ ، ۷۰۰ ، ۸۶۰
چائو - هوئی : ۸۸۲ ، ۸۷۶	جهان ملک : ۶۷۹
چائو هین : ۴۷۳	جیلا وغان : ۳۲۸
چائو یوان - هائو : ۲۳۶	جیلوتو : ۵۵۷
چپر : ۵۵۲ ، ۵۵۱ ، ۵۴۹	جینوگون - بیلکتو مرغن : ۸۳۳
چپ تسون دسپا : ۸۶۴	جینونگ خوتو کتای ، سچن خونگتاجی : ۸۳۹
چغان تاتار : ۳۴۱	جینونگ گون بیلکتو سرگن : ۸۴۵
چغان تیمور : ۵۳۲ ، ۵۳۰	« ج »
چغان «زغان» : ۶۱۳ ، ۴۲۵	چا بوسنین : ۵۵
چغری : ۲۶۲	چاپار : ۴۸۶
چغری بیک : ۲۵۸	چاخار (چغز) : ۸۲۰
چغری خان (جلال الدین علی) : ۲۷۸	چا گمبو (چاکا گاسبوی) : ۳۳۶
چکا (جکو) : ۶۵۹ ، ۶۵۸	چانگ تی : ۹۸
چن تسونگ : ۲۳۵ ، ۲۳۴	چانگ چوئن : ۴۱۸
چندرا پیدا : ۲۱۳	چانگ - چه اوئن (کی نیوچو کی) : ۴۰۱
چنکین : ۵۲۸ ، ۵۰۰	چانگ - چه - چونگ : ۸۳۵ ، ۵۳۱
چنگ - تانگ : ۸۸	چانگ - چه - کی : ۴۷۱
چنگ - تینگ : ۲۳۳	چانگ شوئن : ۴۶۹
چنگ - سیانگ - بولود : ۶۲۴ ، ۵۰۳	چانگ - شه - چنگ : ۵۳۱
چنگ کی : ۸۷	چانگ کوئه : ۴۶۹

چنگیزخان : در اغلب صفحات

چن سو : ۱۰۲

چن - یئو - لئانگ : ۵۳۰ ، ۵۳۱

چوچتوخان تساکون - جورجی : ۸۶۴ ، ۸۶۵

چوچتوخان : ۸۳۸ ، ۸۶۳

چورباغان (چورباغون) : ۵۶۵ ، ۵۶۶ ، ۵۷۰

۵۷۱

چورباقان - نویان : ۴۲۹ ، ۴۳۰ ، ۴۳۱

چوشوفو : ۱۰۶

چولو : ۱۷۰

چولیق بوقا : ۴۹۹

چوسونقور : ۶۲۸

چونگ : ۹۷ ، ۱۰۰

چونگ - چنگ (چوانگ - لی - تی) : ۸۴۶

چونگ هی : ۲۴۵ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۷

چوون : ۲۲۵

چوئن چه : ۸۴۷

چو - یونان - چانگ (هونگ - وو) :

۵۳۱

چو - یونان - چنگ : ۵۳۳

چه - بی : ۴۸۰

چه - تائو : ۷۵۳

چه - چان : ۱۰۶

چه - چه : ۸۷ ، ۸۸ ، ۱۱۷

چه - شاد : ۱۶۶

چه - کین : ۱۰۶

چه - لوکو : ۳۸۴ تا ۳۸۶

چیلگر بکو : ۳۳۰

چیلانوان : ۳۳۸

چیلانئون : ۳۲۹ ، ۳۳۸

چیمبای : ۳۲۹

چین تیمور : ۵۷۰ ، ۵۷۱

چینقای : ۴۲۲ ، ۴۴۱ ، ۴۴۶ ، ۴۴۸

۴۵۲ ، ۴۵۳ ، ۴۷۱

چین کیم : ۴۸۴

چینگ - سانگ علیما : ۸۲۸

چنوتا کوان : ۴۸۰

«ح»

حاجی برلاس ابن بورتلی ابن غوکه ابن یسومنگا

ابن قراچاربوها : ۵۶۰ ، ۵۶۳ ، ۵۶۴

۶۶۸ ، ۶۷۰

حاجی محمد : ۷۹۹

حافظ : ۶۴۱

حافظ ابرو : ۶۲۹ ، ۶۳۰ ، ۶۳۱

حسن بروش : ۵۸۱ ، ۵۸۷

حسن تکین : ۲۷۱

حسن حلواچی : ۷۸۲

حسن شاه : ۵۹۷

حسن صباح : ۵۷۵

حسن (قاتل علاءالدین خورشاه) : ۵۷۷

حسنعلی : ۷۶۶

حسن کوچک چوپانی : ۶۳۸ ، ۶۳۹

حسین : ۶۳۵ ، ۷۰۶

حسین بایقرا : ۶۸۴ ، ۷۷۰

حسین پسر شمس الدین عمر : ۴۹۰

حسین صوفی : ۶۹۰ ، ۷۸۹

حسین کرت : ۵۵۹ ، ۵۶۰

حضرت افک : ۸۱۹

حضرت داود .ر. داود پیغمبر : ۷۰۷

حضرت علی بن ایطالب (ع) : ۶۴۰ ، ۷۴۲

۷۴۴

حضرت محمد .ر. محمد (ص) : ۶۱۹ ، ۶۲۳

۸۱۸ ، ۸۶۲

خسرو انوشیروان : ۷۲
 خسرو پرویز : ۱۶۴
 خسرو دوم : ۲۹۱ ، ۱۱۱
 خسرو فیروز : ۲۶۰ ، ۲۵۹
 خضر خان سید : ۷۴۰
 خضر خواجه : ۶۹۴
 خضر یسوری : ۶۷۹
 خطای بهادر : ۶۷۷
 خطیر : ۶۰۳
 خلخا : ۸۲۰
 خلیل سلطان : ۶۷۹
 خنگ اغلن : ۷۱۹
 خواجه اسام الدین واعظ : ۷۱۰
 خواجه حضرت اېک : ۸۶۲ ، ۸۱۹
 خواجه خان معروف به خواجه کوچک : ۸۸۱
 ۸۸۲
 خواجه دانیال : ۸۸۱
 خواجه عضدالدین : ۷۶۰
 خواجه علاء الدین صاحب دیوان : ۴۴۰
 خواجه محمود ساغرچی : ۷۹۲
 خوارزمشاه : ۳۷۹
 خواند سعید : ۶۷۹
 خواند میر : ۷۷۱
 خوا ورتوق : ۸۵۴ ، ۸۵۲ ، ۸۵۱
 خوتوختا : ۸۳۵
 خوتوکنای سچن خونگتاجی : ۸۳۴
 خوند لونگ اوباشا : ۸۵۵
 « د »
 دارای اوتچقین : ۴۴۳
 داریتای : ۳۴۷ ، ۳۴۱
 داریتای اوچیکین : ۳۳۱

حضرت مخدومی تورا : ۸۱۸
 حضرت بریم : ۴۶۰
 حضرت مسیح (عیسی) : ۵۶۶ ، ۵۸۷ ، ۶۱۳
 ۷۵۲ ، ۸۸۴ ، ۸۸۶ ، ۸۸۸ ، ۶۱۹
 ۸۹۰ ، ۸۹۳ ، ۸۹۴ ، ۸۹۷
 حضرت یوسف : ۶۱۹
 حمدالله مستوفی (صاحب تاریخ گزیده) : ۵۷۶
 حیدر میرزا : ۷۸۸ ، ۸۱۱ ، ۸۱۳ تا ۸۱۸
 ۸۳۰
 « خ »
 خاتون ال بلقا : ۱۹۱
 خاتون سندوقای : ۸۳۲
 خارا کوله : ۸۵۴
 خازان خان : ۵۵۸
 خاقان قتلغ : ۱۹۱ ، ۱۹۳
 خاقان کبیر : ۸۲۹
 خاقان موچو : ۱۹۰
 خاقانی شروانی : ۶۱
 خاقان یوسف : ۳۰۱
 خان ابراهیم : ۲۷۸
 خان احمد : ۷۷۵ ، ۷۷۶
 خان - اوهن - هو : ۴۷۸
 خانبا بیانی : ۶۳۰
 خان پولاد : ۷۷۴
 خان تربل : ۲۹۵
 خان قاسم : ۸۳۰
 خان محمود : ۷۹۰
 خدای داد : ۶۹۴ ، ۶۹۷ تا ۶۹۹ ، ۷۶۲
 ۸۰۴
 خراقولا : ۸۵۹
 خسرو : ۱۱۰

دلشادآغا: ۶۹۵، ۶۹۶	داریتای نویان: ۳۵۰
دلشادخاتون: ۶۳۸	داریوش: ۶۲، ۳۹
دمزون: ۴۱۵	دالائی تجی: ۸۵۴
دمشق خواجه: ۶۳۴، ۶۳۷، ۶۳۸	دالائی خان: ۸۵۶
دمیویل: ۴۷۶	دالائی لاما (تاله لاما بسود نامسرگیا): ۸۴۰
دنسیون: ۶۸۳	۸۵۶، ۸۶۰، ۸۶۲، ۸۷۰
دنھا: ۵۰۳	دانشمند بهادر: ۶۳۲
دنی: ۲۵۵	دانشمند پھ: ۵۵۹
دنيس راس: ۳۱۱، ۶۹۵، ۷۶۲، ۷۶۵	دانپال خواجه: ۸۶۳
دواجی: ۸۷۵، ۸۷۶	دانيل: ۴۳۵
دوبون سرگن: ۳۱۶	داود: ۲۵۷، ۴۴۳
دورین قولود: ۳۳۸	داود - پیغمبر: ۷۰۷
دورجی (ابن ایلیچیکدای بن دواخان): ۶۷۲	داود خوجا (داود خواجه): ۵۱۹، ۵۵۴
دوزن: ۸۰۰	۶۶۳
دوست محمدخان: ۷۶۵، ۸۰۶	داود لاشه: ۴۴۴، ۴۴۸
دوسرید دوژتسانک: ۸۵۵	داود نرین (داوید نارین): ۴۴۴، ۴۴۸
دوسریدگ تسانک: ۸۵۵	۵۶۹
دوقاق (تیمور یالینگ): ۲۵۶	داوید: ۵۶۷
دوقوزخاتون: ۵۸۱ تا ۵۸۳، ۵۸۶، ۵۹۹	داویدلشا: ۵۶۹
۶۰۹، ۶۲۸، ۶۲۹	دایان خان: ۸۳۱ تا ۸۳۶، ۸۳۸، ۸۴۰
دوقوزخان: ۵۸۹	۸۵۶، ۸۷۹
دوقلات (دوغلات) سیرزا: ۸۱۳	دایراوسون: ۳۵۲
دوک دانژو: ۶۱۱	دای سچن: ۳۲۹، ۳۳۸
دولت شاه بخشی: ۶۷۴	دانو توکی: ۴۷۹
دولت شاه سمرقندی: ۶۲۸، ۷۵۷	دربروسه: ۴۰۳
دولت گرایخان: ۷۸۲	درویش: ۷۸۳
دولت گیرای: ۷۸۳	دسپینه خاتون (کاترین کومین): دختر کالو
دولوریه: ۴۰۳، ۵۸۳	یوانس کالویوحتا: ۷۶۷
دون کارلوس: ۶۸۰	دسپینه سریم دختر امپراطور ییزانس: ۶۰۰
دووا: ۴۸۵ تا ۴۸۷، ۵۰۲، ۵۴۸ تا ۵۵۰	دفمری: ۲۴۶، ۲۵۸، ۲۷۹، ۵۲۰
۶۳۰، ۶۳۷، ۶۶۰، ۶۷۲	دکتر رشید صفت: ۱۵۴
دووا تیمور: ۵۵۶	دکتر غنی: ۶۴۱

رواس (روژایلا) : ۱۰۱
روبروك : ۸، ۷، ۳۵، ۱۷۷، ۳۱، ۳۲۰،
۳۲۲، ۳۵۶، ۳۷۱، ۴۰۵،
۴۵۳ تا ۴۵۷، ۴۵۸ تا ۴۶۱،
۸۳۶، ۴۴۶، ۶۴۴، ۶۴۳، ۵۲۰.

روژه : ۴۳۹

روستوف زف : ۲۹، ۳۴، ۴۳، ۴۷، ۴۸،
۸۸۵، ۸۸۴، ۱۱۱، ۷۲، ۵۱

روسودان : ۴۲۷، ۴۴۸

روسان : ۴۳۴

رومن چهارم (امپراطور روم) : ۲۶۲

رومن دیوژن : ۲۰۴، ۲۶۲

رومن لکاهن : ۳۰۱

ریشارد و بورگونی : ۵۵۷

رین چنپال : ۵۲۹

رئو : ۱۱۰

« ز »

زابرگان (زاسرگان) : ۱۰۵، ۱۵۶

زانرا قنوخان : ۸۳۷، ۸۶۳، ۸۶۴

زایا پندیتا : ۸۵۱

زرتشت : ۳۴

زلیخا : ۴۸۶، ۴۹۴

زمارخوس : ۱۶۲

زنده حشم (پسر محمد خواجه) : ۶۷۷، ۶۷۹

زنگی نخبجوانی : ۵۷۹

زنو : ۷۶۷

زوتیه بهادر : ۸۶۰، ۸۶۱

زوتنبرگ : ۱۴۲

زودان : ۲۹۲

دوواخان (بیات قلی) : ۵۵۹

دوواخان (جنگچی) : ۵۵۶

دهسون (دوهسون - دوسون) : در اغلب صفحات

دنگیزیچ (دنگیزیچ) پسر آتیل : ۱۵۵

دیمتیری (دونسکوی) : ۶۶۴، ۶۶۶

دیون کاسیوس : ۳۷

« ر »

راج یا واردانا : ۱۴۵

رادن - ویجایا : ۴۸۰

رادلوف : ۲۱۹

رادیوف : ۲۹۲

والف فوکس : ۳۶۵

راورتنی : ۳۹۸

رای دول چند : ۷۳۶

ربان آتا : ۵۶۶

ربان آتا (لی - بیان - آ. تا) : ۴۴۶

ربان صومه : ۴۹۸، ۵۰۰ تا ۵۰۲، ۵۱۷،

۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۷، ۶۰۹ تا

۶۱۲، ۶۱۶

رستم پسر عمر شیخ : ۷۵۵، ۷۵۸

رشیدالدین بن قوریلتنای : ۵۴۶

رشیدالدین فضل الله : در اغلب صفحات

رکن الدین بندقداری (شمس الدین

فانی) : ۶۰۳

رکن الدین خواجه : ۵۷۴

رکن الدین خورشاه : ۵۷۶، ۵۷۷

رکن الدین ساعد : ۷۱۰

رکن الدین کرت : ۶۲۱، ۶۳۲

رکن الدین محمود : ۲۷۱، ۲۷۸

رسوزا : ۳۴۱

رنه گروسه : ۷۰، ۲۶۶، ۲۴۷، ۴۰۴، ۴۴۷

۴۶۱، ۴۶۲، ۶۰۳

- ژ-فران : ۴۸۱
 ژ. ک. آندرسون : ۴۴
 ژ-سولی : ۲۲۷
 ژنرال چنگه کی : ۸۷
 ژنرال شه کینگ تانگ : ۲۲۶
 ژنرال کنگه کونی : ۱۰۱
 ژوان - ژوان : ۲۴
 ژورژ تترتی : ۶۵۸
 ژورژ ششم (سلک گرگین) : ۷۱۶
 ژورژ کورگوز : ۰۱۸، ۰۱۷، ۰۰۶، ۰۰۳
 ۶۶۱، ۰۲۴
 ژورژ کیور کی سوم : ۴۲۸
 ژورژ ماسپرو : ۴۷۹
 ژورژیوس تزولوس : ۳۰۲
 ژورناندنس : ۱۰۳، ۱۴۹، ۱۴۸، ۲۳
 ژوستن امپراطور رم شرقی : ۱۶۲
 ژوستن نین : ۱۰۶، ۱۰۰
 ژوستن نین دوم : ۲۹۹، ۲۹۰
 ژوستین : ۱۲۳
 « س »
 سارازن : ۴۶۰
 ساریان بن جغتای : ۰۴۸، ۴۸۳، ۴۸۲
 ساسکیا : ۴۹۲
 سام میرزا : ۷۸۲
 سانانگ متسن : ۳۵۶
 سانانگ سه چن (سانانگ سه چن) : ۸۲۱ تا ۸۲۳
 ۸۴۱، ۸۳۹
 ساندرس : ۷۰۴، ۶۸۳
 ساندیلک : ۱۰۶، ۱۰۰
 سانکس - رژیاس - رژیا - مشو : ۸۷۰
 سانیز میرزا : ۸۰۸، ۸۰۷
 زیادین صالح : ۲۱۵، ۲۱۴
 زیبیل : ۲۹۹
 زیگموند فاسیت : ۷۰
 زین العابدین : ۷۱۳، ۷۱۲، ۷۱۱، ۷۰۹
 « ژ »
 ژارل شاریانیه : ۷۲ تا ۷۴
 ژاژلون : ۷۲۹
 ژاک دورفلورانس : ۵۵۷
 ژاک هورنونگ : ۸۹۳، ۸۸۳
 ژان : ۷۴۶
 ژان دنی : ۱۷
 ژان دوپلان کاربن : ۳۶۳، ۳۳۵، ۳۵، ۷
 ۳۶۷، ۴۳۵، ۴۲۲، ۴۱۵، ۳۷۰
 ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷ تا ۴۴۹، ۵۶۷
 ژان دوکار کاسون : ۵۶۸، ۴۵۰
 ژان دومارینولی : ۶۶۱، ۵۵۷، ۵۲۵
 ژان دومونتکوروینو : ۵۱۶، ۵۰۰
 ژان دومونتته چوروینو : ۵۲۲، ۵۱۸، ۵۱۷
 ۵۲۵، ۵۲۴
 ژان راهب : ۳۱۳
 ژانسه : ۶۴
 ژان ششم : ۳۱۲
 ژان عابد : ۷
 ژان کارل : ۱۱۱
 ژان کوینن : ۳۰۵
 ژان وژاک واسلوس : ۶۰۵
 ژان هفتم : ۷۵۱
 ژاونویل : ۴۱۴، ۳۶۳
 ژرار : ۵۱۸
 ژریون (عابد عیسوی) : ۸۶۵
 ژرم : ۵۱۸

سکندر شاه : ۷۴۰	سایکس : ۵۰۵
سلاوس : ۶۰۴	سباستین : ۶۸۱
سلبک ترکان : ۳۸۷	سبکتکین : ۲۴۹ ، ۲۴۸
سلجوق : ۲۵۶ ، ۲۵۸ ، ۵۹۶	سبوس (مورخ ارمنی) : ۱۴۶
سلدوز : ۳۳۸	سپید اردو : ۶۶۵ ، ۷۸۵
سلطان احمد : ۶۰۶ تا ۶۰۸	ستیمیش بیگ (ستلمش) : ۵۴۸
سلطان احمد جلایر : ۷۰۶ ، ۷۰۷ ، ۷۱۴	سچاییک : ۳۳۱ ، ۳۳۳
۷۱۶ ، ۷۱۷ ، ۷۲۱ ، ۷۴۲ ، ۷۵۹	سچاییگی : ۳۳۲ ، ۳۳۵
سلطان احمدخان درانی : ۸۰۱	سچن خان : ۸۳۳ ، ۸۶۰ ، ۸۶۱ ، ۸۶۵
سلطان احمد مظفری : ۷۱۱	سراورل اشتاین (چارخلیق) : ۵۰۶
سلطان الناصر یوسف : ۵۸۹ ، ۵۹۰	سرتاش پسر باتوخان : ۸
سلطان اویس جلایر : ۶۴۱	سرتاق : ۴۵۷
سلطان بایزید : ۷۴۵ تا ۷۵۲	سردار حاجی : ۶۹۳
سلطان بخت خاتون : ۶۶۳	سرکیس عابد : ۵۸۳
سلطان جلال الدین خوارزمشاه : ۷۳۶	سرکیس : ۵۶۷
سلطان حسین احمد جلایر : ۶۳۹	سرکیس مقدس : ۳۱۲
سلطان حسین بایقرا : ۷۷۱ ، ۷۷۲ ، ۷۸۹	سروانک خان : ۳۴۸
۷۹۳	سروان ه سول : ۴۳۵
سلطان خان بن یسوراغلن : ۵۵۸	سریجه : ۶۲۸
سلطان خلیل : ۷۵۶ ، ۷۵۷	سعادت : ۷۱۳
سلطان سلیم : ۶۲۶	سعدالدوله : ۶۰۸ ، ۶۱۵
سلطان سلیمان : ۶۲۶	سعدین ابوبکر (اتبک فارس) : ۵۸۵
سلطان سنجر : ۲۴ ، ۲۰۶ ، ۲۷۰ تا ۲۷۵	سعدبن زنگی : ۴۲۷
۲۷۸ تا ۲۸۰ ، ۳۹۰ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷	سعدی : ۲۷۴
۶۸۶	سعید احمد میرزا : ۷۶۲ ، ۸۰۴
سلطان شاه : ۲۸۰ ، ۲۸۱	سعیدخان : ۸۱۳ ، ۸۱۶ تا ۸۱۸
سلطان طغرل سلجوقی : ۷۵۷	سعیدخان جغتائی : ۸۱۴
سلطان عبدالحمید : ۶۲۶	سعیدخان چنگیزخانی : ۸۱۵
سلطان عزالدین : ۵۸۶	سعیدعلی (سیدعلی) : ۷۶۲ ، ۸۰۴ ، ۸۰۵
سلطان غیاث الدین : ۵۴۷	۸۰۷
سلطان فرج : ۷۴۲ ، ۷۴۳	سکاندا گوپتا : ۱۴۳
سلطان قطب الدین : ۵۹۷	سکریبک : ۶۹۱

سن لئون کبیر: ۱۵۳	سلطان کیخسرو ثانی (غیاث الدین): ۴۳۲
سن وان بی: ۱۸۷	سلطان محمد ثانی: ۷۷۷
سواتای کاچنی: ۵۸۷	سلطان محمد خوارزمشاه: ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۶۹
سوارناتپ: ۱۸۴	۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۵، ۳۸۴، ۲۸۵
سویوتای: ۳۹۵، ۳۵۴، ۳۵۱، ۳۴۱	تا ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۲، ۴۰۳
۳۹۶، ۴۰۲ تا ۴۰۶، ۴۱۷، ۴۲۴	۴۱۱، ۴۱۵، ۴۲۹، ۴۸۶
۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۸	سلطان محمد فاتح: ۶۲۶
سوبوتای نویان: ۴۶۴، ۴۶۹	سلطان محمود شاه: ۷۳۸
سوتسونک: ۲۱۶	سلطان محمود غزنوی: ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۴۹
سوتوسلاو: ۶۵۸، ۶۵۹	۲۵۳، ۲۵۹
سوتویاسو: ۱۲۹	سلطان مراد: ۷۴۵
سوتینگ فانک: ۱۸۹	سلطان مسعود ثانی: ۶۳۵، ۶۲۵
سوچا: ۴۷۲	سلیمان ساوجی: ۶۳۹
سو-چونان: ۸۷۲	سلندی: ۵۴۱
سودو: ۳۲۸	سلیمان: ۲۶۴، ۲۶۶
سودی پالا: ۵۲۹	سلیمان بن قوتولمیش: ۲۶۴، ۲۶۵
سورغان شیره: ۳۲۸، ۳۲۹	سمپاد: ۴۴۷
سورغه: ۵۵۹	سمپاد باگراتونی: ۱۶۴
سورقه قتانی: ۳۴۸	سموقه بهادر: ۳۸۱، ۳۸۲
سویا پوجیه: ۱۸۴	سمیت: ۲۹
سوفانی: ۱۸۴	سناتور پاتریس: ۱۲۲
سوقاتو: ۴۷۱، ۴۷۸، ۴۷۹	سنباد: ۴۴۴
سوقناق تکین: ۳۸۷، ۳۹۲	سنت ماریا دولارو توندا: ۱۲۳
سوقونجاق: ۵۸۰، ۵۸۹	سن تومه: ۵۲۰
سوکو: ۱۹۷	سنجیو: ۱۶۰
سولامیش: ۶۲۵	سنقور: ۵۸۹
سولانژلومتر: ۶۷، ۸۹۱	سنگس ژریاس رژیامشو: ۸۵۶
سولو: ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲	سنگون: ۳۳۸، ۳۴۳ تا ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۶
سوماتسین (مورخ چینی معروف به هرودوت چینی): ۸۱، ۸۴، ۸۶	سنگون کرایت: ۴۱۱
سوماته تسین (مورخ چینی): ۵۷	سنگه: ۸۶۰
سونجاق: ۵۸۰، ۵۸۹	سنگه اویغوری: ۴۹۰، ۴۹۱
	سن لوئی: ۸، ۴۵۷، ۴۵۸

سیور قوتیتی : ۵۸۴
 سیور قوتیتی بیگی : ۴۴۴ ، ۴۴۹ ، ۴۵۱
 ۴۵۳ ، ۴۵۵ ، ۴۵۹
 سیو- شو- هوئی : ۵۳۰
 سیو کائوسنگ چوان : ۱۶۸
 (ش)
 شابو : ۶۰۰ ، ۶۱۲
 شاپور : ۱۱۰
 شاپولو : ۱۶۹
 شاپاچونگ بی : ۱۹۶
 شاد ملک : ۷۵۷
 شادی بیک : ۷۷۳ ، ۷۷۴ ، ۷۳۴
 شادی گورکان : ۲۲۸
 شارا : ۸۶۴
 شارل دهم : ۶۸
 شارل کن : ۶۸۰ ، ۶۸۴
 شارلمانی : ۲۴ ، ۲۶۹ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳
 شامدور : ۶۹۷ مؤلف کتاب « سیروس پادشاه عادل » و « صلاح الدین ایوبی » :
 ۶۹۷ ، ۷۳۷ ، ۷۴۹ ، ۷۵۰ ، ۷۵۳
 شان- یو : ۵۸ ، ۱۴۶ ، ۲۰۵
 شاوان : در اغلب صفحات
 شاه احمد : ۷۱۴
 شاه اسماعیل صفوی : ۶۱ ، ۷۶۷ ، ۷۹۲ ، ۷۹۳
 شاه اغول : ۵۵۱
 شاه بذاق : ۷۹۳
 شاه بوداق : ۷۸۸ ، ۷۸۹
 شاه جهان : ۵۶۸
 شاه خان : ۸۱۶
 شاه رخ : ۴۰۰ ، ۶۸۴ ، ۷۱۳ ، ۷۱۵ ، ۷۵۵
 تا : ۷۶۲ ، ۸۰۰ ، ۸۰۵

سونجاق نویان : ۶۰۴
 سونج قتلغ آغا : ۶۷۹
 سونگ یون : ۱۳۴ ، ۱۳۷ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴
 سون یونگ : ۱۴۳
 سون هوین (سیاح سوئدی) : ۵۸
 سویاتوپولک : ۲۹۳ ، ۲۹۷
 سوین بیک : ۶۹۱
 سوینوچ : ۵۴۸
 سه تین - چه : ۴۷۳
 سه ماتزین (مورخ چینی) : ۸۰
 سیاکزار (کواکسار - هووخستر) : ۳۸
 سیانگ یانگ : ۴۲۵
 سیانو- چه : ۲۳۳
 سی پوانا چه : ۱۸۴
 سید عبدالله خان : ۸۰۰
 سید قاسم انوار تبریزی : ۷۶۰
 سید محمد رحیم خان : ۸۰۰
 سید محمد میرزا عموی حیدر میرزا : ۸۱۷
 سید مظفر کاشی : ۷۰۹
 سید وان - آپولیز : ۱۵۰
 سیریل مقدس : ۳۰۱
 سیف الدین : ۴۵۱
 سیگیس موند : ۷۴۸
 سیلوان لوی : ۹۱ ، ۱۰۸ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴
 سیما : ۸۸۶
 سیمه اون (ربان آتا) : ۵۶۵
 سیمئون : ۲۹۷ ، ۴۳۱
 سیناتروکس (ساناتروا کس) : ۷۷
 سین بی : ۲۴
 سیوان تی : ۸۶ ، ۸۷
 سیو- تا : ۵۳۳ ، ۵۳۴ ، ۸۲۱
 سیور غتمش اغلن : ۶۷۷ ، ۶۸۳

شمس الملك احمد : ۲۶۳	شاهزاده ارغون ، ۶۰۷
شمس الملك شمس الدين محمود چاوش : ۲۶۲	شاهزاده معلى (پى - يا - تسى) : ۸۱۵
۳۹۶	شاه شعجاع : ۷۶۶ ، ۷۰۹ ، ۶۴۱
شمس الملك قراخانى : ۲۶۳	شاه طهماسب : ۷۹۵ ، ۷۸۲
شمس الملك نصر : ۲۵۴	شاه عالم : ۵۹۷
شمع جهانى : ۶۹۹	شاه عباس : ۷۹۶ ، ۷۹۵ ، ۷۹۲
شميت (محقق آلماني) : ۳۵۶ ، ۶۳۰	شاه معلى : ۷۸۰ ، ۷۸۱
شن لى : ۱۲۲ ، ۱۲۳	شاه قباد : ۷۶۱
شولمان : ۸۴۰	شاه قدیری : ۴۸۰
شولوى اوباشا خونگك تاجى : ۸۳۷	شاه منصور : ۷۱۳ ، ۷۱۲ ، ۷۰۹
شولونن : ۱۲۸ ، ۱۲۹	شاه يحيى : ۷۱۳ ، ۷۱۲ ، ۷۱۱ ، ۷۰۹
شوون تى : ۱۰۴	شاهين گيراي : ۷۸۳
شوئن - چه : ۸۴۶	شایمیان : ۶۵۸
شهاب الدين محمد غورى : ۲۸۲	شائوكم : ۳۸۳
شه پى : ۱۷۱	شبلې : ۷۰۹
شه چونگ كوئى : ۲۳۱	شبورقان شيره (سورقان شيره) : ۳۳۸
شهروراز : ۲۹۱	شجرة الدر (الملك المعز) : ۵۹۴
شه كوئه : ۱۷۰	شرف الدين بن الجوزى : ۵۷۹
شه كوئى : ۱۷۵	شرف الدين على يزدى : ۶۶۹ ، ۶۶۸ ، ۵۵۸
شه كينگ تانگك : ۲۳۰ ، ۲۳۱	۶۶۲ ، ۶۶۱ ، ۶۷۹ ، ۶۷۶ ، ۶۷۱
شه - لى - مانگك - كيالو : ۲۱۳	۶۹۵ ، ۷۰۵ ، ۷۱۰ ، ۷۱۳ ، ۷۱۵
شه - هو : ۱۲۳ ، ۱۲۴	۷۱۷ ، ۷۲۲ ، ۷۳۵ تا ۷۳۸ ، ۷۵۰
شيبان : ۴۳۸ ، ۶۴۲ ، ۶۴۴ ، ۷۸۴	۷۵۳ ، ۷۵۴ ، ۷۵۶
شيبك خان : ۷۹۳	شفر : ۸۰۳ ، ۸۸۲
شيخ تيمور آقبوقا : ۷۱۳	شقلد : ۴۵
شيخ حسن : ۶۳۴	شله گل : ۲۱۶
شيخ حسن جلاير : ۶۳۶ ، ۶۳۷	شمس الدين ثانى : ۶۴۰
شيخ حسن چوپانى : ۶۳۸	شمس الدين جوينى : ۵۹۹
شيخ حسن كوچك چوپانى : ۶۳۹	شمس الدين عمر (سيد اجل) : ۴۹۰
شيخ حيدر : ۷۶۷	شمس الدين محمد كرت : ۵۴۷ ، ۵۳۷
شيخ سيف الدين باخرزى : ۵۶۰	۵۷۴ ، ۵۷۵ ، ۶۰۲ ، ۶۰۳ ، ۶۲۱
شيخ على : ۷۷۸	

طغرل : ۲۵۹ ، ۲۶۲
 طغرل بیك : ۲۵۴ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰
 ۲۶۱ ، ۲۷۰ ، ۳۰۶
 طغرل ثالث : ۲۷۰ ، ۲۸۱
 طغرل ثانی : ۲۷۰
 طغرل سلجوقی : ۴۲۷
 طغرل قوتولمیش (قوتلومش) : ۲۵۸
 طغریل : ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۲۶ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰
 ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۴۸ ، ۶۸۲
 طغی (طغی) ترکان خاتون : ۶۷۹
 طوغان تیمور : ۵۲۵ ، ۵۲۹ ، ۵۳۰ ، ۵۳۳
 ۵۳۴

طوماس : ۵۱۸

طهرتن : ۷۰۸ ، ۷۴۶ ، ۷۴۷

« ع »

عادل ملک : ۶۷۹
 عباس اقبال : ۲۴۵ ، ۲۹۰ ، ۷۶۳
 عبدالرحمن : ۴۴۲ ، ۴۴۸
 عبدالرحمن جامی : ۷۷۱
 عبدالرزاق : ۶۴۰
 عبدالرشید : ۸۱۶ ، ۸۱۷
 عبدالعزيز : ۷۶۳ ، ۸۰۰
 عبدالکریم : ۸۱۷
 عبدالکریم بخاری : ۸۰۳
 عبداللطیف : ۷۶۲ ، ۷۶۳ ، ۸۱۷
 عبدالملک : ۲۴۹
 عبدالملک اول : ۲۴۸
 عبدالملک ثانی : ۲۴۹ ، ۲۵۱
 عبدالمؤمن : ۷۹۶ ، ۷۹۷
 عبدالله : ۵۶۱ ، ۷۶۳
 عبدالله بن قزغن : ۵۶۳

شیخ علی بهادر : ۶۷۷
 شیخ مجدالدین بغدادی : ۳۹۱
 شیرآسون : ۴۴۱ ، ۴۵۰ ، ۴۵۲
 شیراتوری : ۷۲ ، ۵۹
 شیردای : ۳۰۲
 شیرکی : ۴۸۲ ، ۴۸۳
 شیرمحمد : ۷۶۲
 شیکتور (سینکتور) : ۴۸۳
 شیکتورنویان : ۶۱۵
 شیگی قوتوقو : ۳۶۲ ، ۳۹۸ ، ۳۹۹
 شیل پرک : ۱۲۲
 شیرلر : ۶۸۰

« ص »

صاحب گرای : ۷۸۰ ، ۷۸۱
 صدرالدین احمد خالیدی زنجان : ۶۱۵ ، ۶۱۶
 صدرالدین خطیب پوشنگی متخلص به ربیعی :
 ۶۳۲
 صفا گرای : ۷۸۱
 صلاح الدین ایوبی : ۵۸۷ ، ۵۹۰
 صوفی سلطان (صو - فی - سو - تان) : ۸۱۶

« ض »

ضیاء الدین : ۶۰۳

« ط »

طبری : ۲۱۰ ، ۲۱۲ ، ۲۴۶
 طغاتیمور : ۶۴۰ ، ۷۰۴ ، ۷۷۶
 ۷۷۸
 طغاجار : ۴۶۷
 طغاجی : ۵۵۵
 طغاخان : ۲۵۲
 طغان : ۲۳۶

- عبدالله پسر دانیال : ۸۸۱
عبدالله ترخان بیگ : ۸۶۷
عبدالله ثانی : ۷۹۵ تا ۷۹۹، ۷۹۹
عبیدالله خان : ۷۹۵
عثمان اول : ۶۳۱
عثمان بن ابراهیم : ۲۸۳
عثمان خان : ۳۸۹
عثمان غازي : ۶۲۶
عثمان قراخانی : ۲۸۴، ۲۸۳
عرب محمد اول : ۸۵۲، ۷۹۹
عزالدين ابراهيم : ۶۳۴
عزالدين قزوینی : ۴۳۷
عزت سلك : ۶۳۹
العزيز (پسر ناصرالدين يوسف) : ۵۸۷
عطا ملك جوینی . ر. جوینی : ۵۷۱
علاء الدين : ۷۴۷، ۷۵۲
علاء الدين تغلق : ۵۵۴
علاء الدين جوینی : ۵۹۸
علاء الدين خلیخ : ۷۳۴، ۵۵۳
علاء الدين خورشاه : ۵۷۷، ۵۷۶
علاء الدين کيقباد سلجوقي : ۶۲۶، ۶۲۵
علاء الدين محمد : ۲۸۲
علاء الدين محمد ختنی : ۳۸۷
علاء الدين موصلی : ۴۶۹
علم خان : ۸۰۱
علی بیگ : ۷۰۴
علی بن ابی طالب : ۶۰۴، ۷۴۲، ۷۴۴
علی تگین : ۲۵۷، ۲۵۳
علیشاه (محرک قتل خواجه رشیدالدين فضل اله) :
۶۲۴
علی الصباح : ۶۰۸
علی قوشچی : ۷۶۷
- علی کچه پا : ۷۱۰
علی مشهدی : ۷۶۹ تا ۷۷۱
علی مؤید رئیس سریداران : ۷۰۴
علی : (ها - لی) : ۸۰۸
عمر خیام : ۲۷۴
عمر شیخ : ۶۷۸، ۶۹۸، ۷۱۵، ۷۲۳، ۷۵۵
۷۶۸، ۷۶۹، ۸۰۹
عمر میرزا : ۷۵۶، ۷۵۹
عمر و بن لیث صفاری : ۲۴۶
عین جالوت : ۷۴۱
- «غ»
غازان خان : ۳۲۰، ۵۱۰، ۵۳۱، ۵۳۶
۶۰۹، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹
۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳
غازان محمود : ۶۲۲
غازی گرایخان تاتار : ۷۸۲
غنچه آغا : ۶۶۱
غیاث الدین کرت : ۲۸۲، ۴۲۷، ۶۳۳
۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۰، ۷۰۲، ۷۰۳
- «ف»
فانک - کوئوچن : ۵۳۱، ۵۳۲
فتیش : ۵۵، ۷۲
قدور : ۴۳۵
فرابرز سلجوقي : ۶۲۵
فران : ۶۲۲
فرانچسکو دوپودیو : ۵۲۶
فرانسوا : ۵۵۷
فرانس هانچار : ۳۰
فرانس هانکار : ۳۳، ۴۲
فرته : ۷۷۱
فرخی سیستانی : ۲۵۳

قاشی : ۴۴۰ ، ۴۸۲
 قاشین : ۵۴۵
 قاضی قوام الدین حدادی : ۴۲۷
 قاضی محی الدین برده : ۶۶۳
 قاوورد : ۲۶۲ ، ۲۶۳
 قایدوخان : ۳۱۷ ، ۳۲۳ ، ۳۲۸ ، ۴۳۳
 ۴۳۶ ، ۴۵۳ ، ۴۶۸ ، ۴۸۱ تا ۴۸۷
 ۵۰۲ ، ۵۰۵ ، ۵۰۹ ، ۵۲۸ ، ۵۴۵ تا
 ۵۵۲ ، ۶۱۴ ، ۶۶۰ ، ۸۳۸
 قایللیق : ۳۷۸
 القائم بالله (خلیفه عباسی) : ۲۶۰
 قباد اول : ۱۴۰
 قباد ساسانی : ۱۳۹
 قبل خان : ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۳۱ ، ۳۳۵
 ۴۲۷ ، ۵۷۴
 قتلغ : ۱۹۲ ، ۱۹۴ ، ۱۹۸
 قتلغ اینانج : ۲۸۱
 قتلغ بوقا : ۶۶۵
 قتلغ بیلگا - کو - تلو - بی - کیا - کیو : ۲۰۴
 قتلغ ترکان : ۵۹۷
 قتلغ تمور : ۶۶۸
 قتلغ تیمور : ۷۳۳ ، ۷۳۴
 قتلغ تیمور بورالدای : ۵۶۰
 قتلغ خواجه : ۵۵۳ ، ۵۵۴ ، ۶۲۷
 قتلغ شاه : ۵۷۴
 قتلمش بن اسرائیل : ۲۶۲
 قتیبه بن مسلم : ۲۰۹ تا ۲۱۱
 قچیون : ۳۲۷
 قداق : ۴۳۳ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۴۴۶ ، ۴۵۲
 ۴۵۳ ، ۴۶۷
 قداق : ۳۷۸
 قداق خاتون : ۴۵۳

فردوسی : ۷۲ ، ۱۳۸ ، ۴۰۱
 فرنان گرناز : ۳۶۶ ، ۷۹۰
 فرهاد ثانی : ۷۶ ، ۷۷
 فریدریچ هیرت : ۳۷
 فوشوسین : ۱۸۷
 فوشه (فیلیپ) : ۱۵۹ ، ۶۸۰
 فوکین : ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۴۹۶
 فوکینگک جیگسانک : ۳۷۷
 فومونگک لینکچا : ۲۰۸
 فون درهایدت : ۸۹۸ ، ۹۰۱
 فون کابان : ۲۲۳
 فو - نکان : ۷۵۳ ، ۷۵۴ ، ۷۶۱
 فونک - فونکچه : ۸۷
 فون - لوك : ۱۱۴
 فون لوکوک : ۱۷۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱
 فیخانک : ۴۸۵
 فیروز ساسانی : ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۷۷۷
 ۷۹۳
 فیلیپ دوم : ۶۸۰ ، ۶۸۱
 فیلیپ لوبل : ۹۳ ، ۶۱۱ ، تا ۶۱۳ ، ۶۳۰
 فتودور (دوریا زان) : ۶۵۸
 فی - یانک - کو : ۸۶۶
 «ق»
 قابول خاقان : ۳۲۶
 قاپیون : ۳۵۸ ، ۴۱۹ ، ۴۸۳
 قادات : ۳۲۵ ، ۴۸۳ ، ۴۸۴
 قاراچار : ۴۴۰
 قازاری : ۶۵۷
 قازان (غازان) : ۷۷۵
 قاسم : ۷۷۸ ، ۷۷۹ ، ۷۸۷ ، ۷۸۸ ، ۷۹۲

- قدرخان جبرائیل : ۲۷۱
 قدرخان یوسف : ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴
 قدقان اوغول : ۳۹۳
 قراجار (تیمورتاش دروغی) : ۶۳۸
 قراقوز : ۴۰۳ ، ۴۶۱
 قراقوز گنجکی : ۵۶۶
 قرا کوچوم : ۷۷۵
 قراسان اوغلو : ۷۴۷
 قرامحمد توریوش (درمش) : ۷۰۸
 قرا هولاکو : ۴۴۸ ، ۴۵۳ ، ۵۳۹ ، ۵۴۰ ، ۵۴۴ ، ۵۷۲
 قرای : ۳۷۸
 قرایوسف : ۶۴۱ ، ۷۰۸ ، ۷۱۵ ، تا ، ۷۱۸ ، ۷۶۰ ، ۷۵۹ ، ۷۴۷
 قرایی : ۷۸۶ ، ۷۸۷
 قره بوقا : ۴۶۷
 قزان (خازان) : ۵۵۸ ، ۶۷۹
 قزغن : ۵۶۰
 قزل ارسلان : ۲۶۶ ، ۲۷۰
 قزونی ، میرزا محمد ن : ۴۷۲
 قسار : ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۸ ، ۳۴۷ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۴۱۹ ، ۴۸۳ ، ۶۴۰ ، ۸۲۶ ، ۸۳۳ ، ۸۵۱
 قسطنطین : ۱۱۹ ، ۵۹۹
 قشونچی (کوچکونچی) : ۷۹۴ ، ۷۹۵
 قطب الدین : ۷۰۵
 قطب الدین حبش : ۵۳۸
 قلاجیت آلت : ۳۴۶
 قلاون : ۶۰۶
 قلتاق ایگچی خاتون : ۶۲۷
 قلیچ قرا : ۳۴۸
 قلیچ طمغاج خان مسعود : ۲۷۸
 قمرالدین : ۵۶۱ ، ۶۹۴ ، تا ۶۹۹
 قویلا ی : ۴۸۸
 قویلا ی قآن : در اکثر صفحات
 قوتادیش : ۵۰۰
 قوتان : ۴۰۵ ، ۴۴۰
 قوتوقاییکی : ۳۴۹ ، ۳۵۳
 قوتوقوییکی : ۳۵۰
 قوتوقتی خاتون : ۳۱۳
 قوتوقونویان : ۳۷۸ ، ۴۲۳
 قوتوقه ییکی : ۳۴۹
 قوتوکیش (قوتلومش) : ۲۶۱
 قوتولا خاقان : ۳۵ ، ۳۲۵ ، ۳۳۱ ، ۳۳۳
 قوتوله : ۳۴۱
 قوتوله خاقان : ۳۳۱
 قوتوی خاتون : ۶۰۷
 قوجاتور بایروق : ۳۱۳
 قوجر : ۳۳۳ ، ۳۴۱ ، ۳۴۷
 قوچوم : ۸۰۲
 قوچه : ۴۵۳
 قودو - اودار : ۳۳۸
 قودوز (قطر باقدوز) : ۵۹۳ تا ۵۹۵
 قوریسو : ۳۴۸
 قورچی : ۳۳۲
 قورقنامه جوبور : ۳۳۱
 قوری سواجی : ۳۴۸ ، ۳۵۰ ، ۳۵۲
 قوشی خان : ۸۵۵ تا ۸۵۷ ، ۸۶۰
 قوقچی : ۶۰۵
 قوبائی : ۴۹۹
 قولان خاتون : ۳۵۲ ، ۴۴۱
 قون بوقا : ۴۹۹ تا ۵۰۱
 قونجوسقات (گونجشکات) : ۶۲۸
 قونقوتای : ۶۳۷

کاپشان : ۵۵۲ ، ۵۲۹ ، ۵۲۸
 کائوتسو : ۵۵
 کائوتسونگ : ۲۴۱ ، ۱۹۷ ، ۱۹۳ ، ۱۹۰ ، ۲۴۲
 کائوتی : ۶۸
 کائوسین - چه : ۲۱۳ ، ۲۰۸ ، ۲۱۵ تا
 کائو - هینگ : ۴۸۰
 کبک : ۵۵۴ ، ۵۵۲ ، ۵۵۰ ، ۴۸۷ ، ۶۷۴ تا ۶۳۳ ، ۵۵۶
 کبک جغتائی : ۵۵۴
 کبک خان ثانی : ۸۰۶ ، ۷۶۸
 کدارا : ۱۴۰
 کراکاس گنجکی : ۴۳۱
 کراگوز کانتزاک : ۵۸۸
 کراسر : ۷۴۷ ، ۶۳۱
 کراسرس : ۲۷۵
 کراوزه : ۳۷۲ ، ۳۵۱ ، ۳۴۱ ، ۳۳۸ ، ۳۳۵ ، ۴۰۷ ، ۳۷۷ ، ۳۷۶
 کرگوز : ۵۷۲ ، ۵۷۰
 کرگوز اویغوری : ۵۷۱
 کروم : ۲۹۵
 کرمسی : ۱۸۵
 کری زانوسکی : ۸۹
 کریس - تن - سن : ۱۳۸ تا ۱۴۰
 کریستیان : ۸۸۳
 کزلف : ۵۳
 کلاویخو : ۷۵۳
 کلرمس : ۲۹
 کلماں هوار : ۷۶۵ ، ۶۴۲
 کلود کاهن : ۲۶۲
 کلویس (کلویس) : ۱۳۱ ، ۱۲۳ ، ۲۴
 ۲۸۸

قویری چاق اغلن : ۷۳۳
 قویلدار ساجان : ۳۴۴
 قیشلیق : ۳۴۴
 قیلیچ ارسلان چهارم (قلیچ) : ۵۶۹ ، ۴۴۴
 ۵۸۶ ، ۵۷۶ ، ۵۷۰
 «ك»
 کابل شاه : ۶۸۳ ، ۶۸۲ ، ۶۷۲
 کاتمر : ۴۹۵
 کاترین : ۷۸۳
 کادفی زس : ۱۵۹
 کادفی سس اول : ۱۰۱
 کاردینال توسکولوم : ۶۱۲
 کارل : ۱۱۰
 کارل شفولد : ۸۸۳ تا ۸۸۵
 کارلگران (دانشمند چین شناس فنلاندی) :
 ۸۹۰ ، ۸۸۹ ، ۶۴
 کارلیک : ۸۸۹
 کاشغری : ۳۰۷
 کالون : ۶۸۰
 کامپوس موریاکوس : ۱۵۲
 کاندیج : ۲۸۸
 کان سوتیول : ۴۴۶
 کانگ کیو : ۷۶
 کانگ هی : ۸۶۷ تا ۸۶۴ ، ۷۸۱ ، ۲۵۰ ، ۹
 ۸۷۳ ، ۸۷۲ ، ۸۷۰
 کانیشکا : ۷۸
 کانینگ : ۱۰۲
 کاوس : ۶۶۳
 کاونچان : ۴۹۰
 کاهن : ۶۵۸
 کاهون : ۴۳۹ ، ۴۰۶

- کمالا : ۴۸۴
 کنبوکا : ۴۲۵
 کنت ژان : ۷۵۳
 کنت ژولین دو صیدون : ۵۹۲
 کند لونگک اویشا ، ۷۹۹
 کنستانتین : ۲۹۵
 کنستانتین پور (فیروزنت) : ۳۰۳، ۲۹۶
 کنستانتین دیوژن : ۳۰۴
 کنفوسیوس : ۷۵۴
 کنگک پینگک : ۱۰۱، ۹۵، ۹۴
 کنگک کونگک : ۹۸، ۹۵
 کنگک کوئی : ۱۰۳
 کنه قون : ۳۱۶
 کواریچاک : ۷۷۴
 کوانگک تو : ۹۷
 کوانگک ووتی : ۹۰
 کوایا : ۴۵۷
 کویرات : ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۲
 کوتان : ۴۳۴
 کوتجونگک : ۴۳۶
 کوتژونگک : ۴۷۶
 کوتویچ : ۲۲۷
 کوتویز : ۲۳۷
 کوتوئی خاتون : ۶۵، ۶
 کوجا کادفی سس : ۷۸
 کوجا : ۴۵۰
 کوچک محمد (کوچوک) : ۷۷۵، ۷۷۴
 ۷۸۳، ۷۷۹، ۷۷۸
 کوچو : ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۲۷
 کوچوم خان : ۸۵۲
 کودان : ۴۲۵
 کودانگک : ۸۳۳
 کورا کیچی شیراتوری : ۵۸
 کورا کیکی شیراتوری : ۶۲
 کوران : ۸۳۴، ۸۳۲
 کورانت : ۸۰۳
 کورباسو خاتون : ۳۵۱
 کورباسو کی : ۳۵۲
 کورس : ۳۹
 کورگز (ژورژ) : ۵۴۹
 کورگوز : ۴۸۶، ۴۸۵، ۵۰۰
 کورگوز اویغوری : ۴۴۲
 کوروش : ۷۳، ۳۹
 کوزلوف : ۲۳۶
 کوسالا : ۵۲۹
 کوشلوك (کوچلک) : ۳۱۱ تا ۳۸۲، ۳۵۳
 تا ۳۸۸، ۵۴۰
 کوشوتزایدام : ۱۹۶
 کو- شو- هان : ۲۱۳
 کوکچلو : ۳۱۹، ۳۵۶ تا ۴۱۱، ۳۵۹
 کوکچین : ۵۱۰، ۵۰۹
 کوکچین خاتون : ۴۸۰
 کوکسگو سپراق : ۳۳۷
 کوکو تیمور : ۵۳۴، ۵۳۳، ۵۳۲
 کولو خاقان : ۲۱۶
 کولی - بی - لو : ۲۰۴
 کوماراجیوا : ۱۲۵، ۱۰۷
 کومارا گوپتا : ۱۴۱
 کون بوکا : ۴۶۷
 کونتارینی : ۷۶۷
 کونجک : ۵۵۲
 کونستانتین : ۲۹۹، ۲۶۲
 کونستانتین دهم : ۳۰۶
 کونگک تی : ۴۶۹

کین سا : ۴۷۴	کونک کاس : ۱۴۰
کین لونک : ۲۵ ، ۸۴۸ ، ۸۵۰ ، ۸۷۵	کونیک اتریشی : ۴۲
۸۸۲ ، ۸۷۷ ، ۸۷۶	کوهن : ۱۷
کین ووکی مه : ۲۴۰	کونانگ : ۴۷۴
کیوپایا : ۱۸۲	کوندس : ۴۸۰
کیو - پای - یا : ۱۷۱	کویلک (کویلوک) : ۶۶۰
کیو - پی - چو (تودون) : ۲۱۴	کونوهیا کو : ۱۷۸ ، ۱۸۳ ، ۱۸۶
کیوتانگ - شو : ۲۰۷	کوئی : ۱۲۹ ، ۸۴۷
کیو - شه - سو : ۸۴۷	کیا - سو - تائو : ۴۶۶ ، ۴۶۹
کیون - چین : ۸۰	کیاسه تائو : ۴۷۳
کیوون - تای : ۱۸۲ ، ۱۸۳	کیائو : ۱۳۴
کیوتانگ شو : ۲۰۸	کیتبوقا : ۵۸۰ ، ۵۸۱ ، ۵۹۰ تا ۵۹۴
« گ »	کیتو بوقانویان : ۵۸۹ ، ۵۹۴
گابلنتز : ۲۲۷	کیتو - چانک - چوئن : ۴۰۹
گالبا : ۵۰	کی تولو (کیدارا) : ۱۴۰
گدوک احمدپاشا : ۷۷۷	کیخسرو ثالث : ۶۰۳
گراکوف : ۸۸۶	کیراکوز : ۵۹۲
گران دوک سوزدالی (یوری ثانی) : ۴۳۴	کیراکوز کانتراک : ۵۹۹
گراندوک یاروسلاو : ۴۳۵	کیراکوس دکانتراک (سورخ ارینی) : ۵۸۱
گردیزی : ۲۰۵ ، ۲۰۴ ، ۲۰۳ ، ۲۴۹	۵۸۲
۳۰۶ ، ۲۹۶	کی سیلف : ۸۸۸
گرگوار : ۵۸۳	کیشان : ۴۹۵
گرگوارتوری : ۲۹۰	کیشمائین : ۵۴۰
گرگی : ۲۱	کیقباد : ۶۷۹
گرماز : ۷۸۹	کیقباد ثانی : ۶۲۵
گرنار : ۳۱۰ ، ۳۱۸ ، ۳۵۲ ، ۳۵۸ ، ۳۶۷	کیقباد ختلانی : ۶۷۹
۴۰۳	کیکاوس : ۵۶۹ ، ۵۷۰
گروت : ۶۱ ، ۶۸	کیکاوس ثانی : ۵۷۶ ، ۵۸۶
گروسه : ۵۹۲	کی ، کیا - یون : ۲۰۷
گروفون مرهارت : ۸۸۷	کیلیکمه (لئون سوم) : ۶۰۶
گره ساترا : ۸۳۷	کین : ۹۷
	کین تسونگ : ۲۴۰

گیوگ : ۴۵ ، ۳۵۷ ، ۴۳۳ ، ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۴۰ تا ۴۴۱ ، ۴۵۳ ، ۴۸۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۹ ، ۵۰۲ ، ۵۳۹ ، ۵۵۰ ، ۵۶۶ تا ۵۶۹

۵۶۹

گیوم : ۵۶۸

گیوم بوشه : ۴۵۹ ، ۴۶۰

گیوم دوپراتو : ۵۲۵

گیوم دوروبروک : ۴۵۶

گیوم دومونت : ۷۵۱

«ل»

لاتیمور : ۳۲۱

لاخاناس (ایوانلو) : ۶۵۸

لادیسلاس : ۶۵۷

لاشا (گرجی سوم) : ۴۰۳

لامادرجا : ۸۷۵

لامای کبیر : ۸۳۹ ، ۸۴۰ ، ۸۵۳

لامای موسوم به (فاکس پ) : ۸۳۹ ، ۴۹۲ ، ۸۴۰

۸۴۰

لامائی : ۴۵۵

لاواله پوسن : ۱۴۱ ، ۱۴۵

لایخورخان : ۸۳۷

لائو-تسو : ۲۰۱

لائوچانگ : ۶۰ ، ۸۰

لتسانگ خان : ۸۷۰ ، ۸۷۱

لتسنگ خان : ۸۵۶ ، ۸۵۷

لشکر شاه اوغانی : ۷۳۷

لکدان (لنگدان) : ۸۳۳ ، ۸۴۰ ، ۸۴۵

ل-فرانشه : ۱۴۹

لو : ۸۴۷ ، ۹۰۰ ، ۹۰۱

لوئر : ۶۸۰

لودرس : ۷۴

لوران : ۵۵۷

گره ساندز الوچقین : ۸۳۴

گریازنوف : ۵۳ ، ۵۴ ، ۸۸۶ ، ۸۸۸

کلبار : ۳۳۹

کل تکین (گول تکین) : ۱۶۵ ، ۱۹۶ تا ۲۰۰ ، ۲۰۲ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰

کلدان تسونگ : ۸۵۸ ، ۸۶۰ ، ۸۶۵ تا ۸۷۳ ، ۸۷۰ ، ۸۸۰ ، ۸۸۱

کوییل : ۱۷۴

کوتوگنو : ۳۲۵

کودار : ۱۱۰

کور بدسو : ۳۵۲

کورجا گز (سیریا کوس) : ۳۱۳

گورخان : ۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۸۴ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴

۳۸۶ ، ۳۸۵ ، ۳۳۹

گورخان قراختایی : ۲۸۳ ، ۳۸۲

گورک : ۲۱۰ تا ۲۱۲

گوستا و آدولف : ۶۷

گوستا و هالون : ۶۹

گولومستوک : ۸۸۸

گون بیلکتو : ۸۳۴

گون بیلیکتو مرگن جینونگ : ۸۳۶

گون تنکر یدالغ بولیمش (کوچلوك بیلکا -

چونگ - تو) : ۲۱۹

گوهرشاد خاتون : ۷۶۶

گوپوک : ۳۳۲

گی : ۴۵۰

گیب . ر. اوقاف ... : ۲۱۰

گیخاتو : ۵۱۰ ، ۵۹۷ ، ۶۰۹ ، ۶۱۴ تا ۶۱۶

گیشاد و کرمون : ۵۶۶

گیوار کیس : ۵۰۱

گیو دوهوزی (زبان شناس) : ۱۶

لئوتسونگ : ۱۲۱	لوسین بووا : ۷۹۳
لئولان : ۸۶	لوسیوفو : ۴۷۵
لئون چهارم (لئون خزری) : ۲۹۹	لوك : ۵۰۳
لئون سوم : ۶۰۶	لوکوانگ : ۱۲۶ ، ۱۲۵
لئون ششم : ۳۰۱ ، ۲۹۷	لویانگ : ۱۱۹
لیو-ون هووانگ : ۴۶۹	لوئی لانتان : ۲۹۷
لیوئوی : ۷۵۳	لوئی مقدس (پادشاه فرانسه) : ۴۱۴ ، ۷
لیئوتزونگ (آتیلا چین) : ۱۲۰	۴۴۷ ، ۴۵۰ ، ۴۵۶ ، ۴۶۰
لیئوتسونگ : ۱۲۲	لوئی نهم : ۵۶۸
لیئو-چه - چونگ : ۴۶۵	لئانگشو : ۱۳۹
لیئو-چه - یوان : ۲۳۱	لئانگ کین : ۱۰۳ ، ۹۵
لئوچینگ : ۴۷۳	لی - تزونگ : ۴۲۵
لیئو یووان : ۱۲۰ ، ۱۱۹	لی-تسین - چونگ : ۱۹۵
لی-بی : ۲۱۳	لی-فو : ۴۷۴
« م »	لئانگ چونگ : ۱۱۶
ماقاکو : ۳۷۲ ، ۲۴۴	لیائو بزرگ : ۲۲۷
ماتیلا : ۴۰۵	لئانچو : ۲۲۷
ماتئو : ۴۷۳	لی - پو - چون : ۱۸۴
مادام گوار : ۱۱۱	لی تایپو (شاعر شهیر) : ۱۸۹
مادیس : ۳۸	لی تزون هیو : ۲۲۶
مارابراهام : (پیشوای نستوریان بیت المقدس) :	لی تزینگ : ۱۷۴
۶۰۱	لی - تسوچنگ : ۸۴۶
مارتا : ۷۶۷	لی - چه - چانگ : ۴۰۲ ، ۴۰۹ ، ۴۵۵
مارچیون (مارسیون) : ۶۰۰	لی - شه - تزی : ۱۷۴
مارژاک (پیشوای نستوریان سمرقند) : ۶۰۱	لی - شهمن : ۱۷۲
مارژو و سابران : ۶۰۱	لی کوانگ لی : ۸۳
مارسگیس (ما سی - لی - کی - سو) : ۵۰۱	لی - کی - لونگ : ۲۳۵
مارک : ۵۶۷	لی - کی - یونگ : ۲۲۵
مارکوار : ۱۴۰	لیلی (معشوقه اسکندر میرزا) : ۷۶۱
مارکوارت : ۳۷ ، ۱۳۷ تا ۱۴۷ ، ۱۴۰	لی لینگ : ۸۶ ، ۸۵
۲۰۵ ، ۲۰۱ ، ۱۹۷ ، ۱۶۴ ، ۱۵۹	لی نگان - تسیونان : ۳۷۲
	لئوتزونگ : ۱۲۱

مبارزالدین محمد : ۴۶۱
 مبارکشاه : ۵۴۴ ، ۵۴۶ ، ۵۴۷
 متره یاخوتوختو : ۸۴۰
 محمد (ص) : ۶۱۹ ، ۶۲۳ ، ۸۱۸ ، ۸۶۲
 محمد الکامل : ۵۸۷
 محمد امین : ۷۷۹ ، ۷۸۰
 محمد (برادر عبدالکریم) : ۸۱۷ ، ۸۱۸
 محمد بن تغلق : ۵۵۶ ، ۷۳۴
 محمد بیگ : ۶۳۱
 محمد بیگ امیرترکمان : ۶۲۵
 محمد تیمور : ۷۹۲
 محمد ثانی (پسر علاءالدین) : ۷۵۲
 محمد حیدر : ۷۶۸ ، ۸۰۷ تا ۸۰۹
 محمدخان شیبانی : ۷۸۸ ، ۷۸۹ ، ۷۹۱ تا ۷۹۳ ، ۷۹۵ ، ۷۹۷ ، ۷۹۸
 محمد خواجه : ۶۷۷
 محمد سام : ۶۳۲
 محمد سلطان شاه : ۷۱۰
 محمد شاهبخت خان شیبانی : ۷۹۳
 محمد علی (مدلی) : ۸۰۱
 محمد غوری : ۲۸۳
 محمد فرمانروای تورفان : ۸۱۶
 محمد قلی : ۸۰۲
 محمد گیرای : ۷۸۰
 محمد (ما - حی - ما) : ۸۱۶
 محمد نسوی : ۳۹۱ ، ۳۹۵ تا ۴۰۰ ، ۴۳۹
 محمد یوسف سمرقندی : ۸۱۸
 محمود : ۷۶۹
 محمود بن محمد : ۲۷۰
 محمودخان : ۶۸۳ ، ۷۸۹ ، ۷۹۸ ، ۸۱۱
 ۸۱۲

۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۳۶ ، ۲۸۶ ، ۳۰۰
 ۳۰۳ ، ۳۰۷
 مارکوپولو : ۸ ، ۳۵۵ ، ۴۱۴ ، ۴۶۹ ، ۴۷۴
 ۴۷۹ ، ۴۸۳ ، ۴۸۸ ، ۴۹۰ ، ۴۹۲
 ۴۹۷ ، ۵۰۰ ، ۵۰۳ تا ۵۱۴ ، ۵۲۴
 ۵۲۶ ، ۵۴۵ ، ۶۰۷ ، ۷۳۳
 مارکوروفو : ۷۷۵
 مارکوس : ۵۰۲ ، ۵۵۰
 مارن تیری : ۹۲
 ماروتای مقدس : ۵۸۸
 ماریا : ۶۳۱
 ماری تودور : ۶۸۰
 مارینولی : ۵۲۵
 ماریهبالاها (بطریق) : ۴۹۸ ، ۶۰۷ ، ۶۰۹ ، ۶۱۶ ، ۶۲۰ ، ۶۲۸ ، ۶۲۹
 ماریهبالاهای سوم (مارکوس) : ۶۰۰ ، ۶۰۱
 ۶۰۱ ، ۶۲۰ ، ۶۲۷
 ماسپرو : ۵۶
 مافئوپولو : ۵۰۳
 ماکارنکو : ۳۳
 ماکس ابر (ماکس ابرت) : ۳۹ ، ۴۸ ، ۱۴۷
 ماکس لور : ۳۸
 ماکیخا : ۵۸۲ ، ۶۰۰
 مالوتک : ۱۱۷
 ماندارنی : ۴۷۴
 مانیاخ : ۱۶۱ ، ۱۶۲
 مانیاک : ۳۰۵
 ماهامو (ماحمو) : ۸۲۲ تا ۸۲۶
 مایا : ۴۸۱ ، ۸۶۵
 مائس تیتیانوس : ۹۲
 مائوتوئن : ۶۹ ، ۷۱
 مائدتی تیانوس : ۱۰۵

ملک الکامل : ۵۸۸	محمود شاه ثانی : ۷۳۵
ملک حافظ : ۶۴۰	محمود غزنوی : ۲۵۷
ملک خانم : ۶۷۹	محمودک : ۷۷۸ ، ۷۷۹
ملکشاه : ۲۵۴ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲ تا ۲۶۶	محمود یلواج : ۴۱۲ ، ۴۴۸ ، ۵۳۸
۲۶۹ تا ۲۷۱ ، ۳۰۶	مختوم خانم (مخدوم خانم) : ۸۲۸ ، ۸۲۹
ملک صالح : ۵۹۶	۸۳۰
ملک غیاث الدین دوم : ۷۰۱	مرغوز (مارکوس - بوئیروک) : ۳۱۳
ملک فخرالدین کرت : ۶۲۱ ، ۶۳۲ ، ۶۳۳	مرهار : ۱۵۲ ، ۶۵ ، ۸۶
ملک فخرالدین محمد : ۷۰۳	مرهات : ۵۱
ملک محمد : ۷۰۱ ، ۷۰۳ ، ۷۳۷	مرهارد : ۳۳
ملک معزالدین : ۷۰۱	مریم (ع) . ر. حضرت مریم
ملک مقتعه : ۷۰۵	المستعصم بالله : ۵۷۷ ، ۵۸۱
ملک ناصر : ۶۳۴ ، ۶۳۷	مسعود (بایستقر) : ۷۶۹
ملکه الیزابت اول : ۶۸۰	مسعود غزنوی : ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۷۰
ملکه اووکسی : ۲۶۲	مسعودی : ۲۰۵ ، ۲۴۶ ، ۳۰۱
ملکه خاتون بیوه موکی لین : ۲۰۳	مسعود یلواج : ۴۴۲ ، ۴۴۴ ، ۵۳۸ ، ۵۳۹
ملکه روسودان : ۴۳۱ ، ۵۶۹	۵۴۳ ، ۵۴۴ ، ۵۴۶ ، ۵۴۷ ، ۵۴۸
ملکه هو : ۱۳۷	۵۷۳
ملکه یسوی : ۴۰۷	مصطفی کمال (اتاترک) : ۶۲۶
مهای (ما - معاق) : ۶۶۴ ، ۶۶۶ ، ۷۲۰	مظفر : ۷۹۳
۷۸۰	مظفر حسین : ۷۹۶
مناندر (مورخ بیزانس) : ۱۶۱ ، ۲۸۹	معزالدین اوویس پسر شیخ حسن : ۶۳۹
منده قول (منداغول) : ۸۳۱	معزالدین حسین : ۶۴۰
منصور : ۶۹۳ ، ۷۱۰ ، ۷۲۲ ، ۸۱۶	معصوم شاه : ۷۹۸
منصور اوف : ۷۸۳	معین الدین (مؤلف تاریخ هرات) : ۷۰۱ ، ۷۶۵
منصور بن نوح : ۲۴۸	معین الدین سلیمان بن علی : ۶۰۳
منصور جغتائی : ۸۱۵	معین الدین سلیمان : ۶۰۵
منصورخان (پسر احمد) : ۸۱۲ ، ۸۱۳	معین الدین سلیمان پروانه : ۶۰۴
منکار ساریار غوجی : ۴۵۳	مقریزی : ۴۳۲ ، ۶۰۵ ، ۶۳۷
منگالا : ۵۰۸	مکیخا : ۵۸۰
منگک - کوننگ : ۴۶۳	مکوچین مؤلتو : ۳۳۴
منگکو (پسر تولی) : ۶۳۸ ، ۶۴۶	ملک الظاهر برقوق : ۷۱۴

- منگلی گیرای : ۷۷۵ تا ۷۷۸ ، ۷۸۰
 منگو تیمور : ۴۸۲ ، ۵۴۵ ، ۵۹۷ ، ۶۰۶ تا ۶۰۸
 موتور جن : ۳۹۷ ، ۴۴۸ ، ۵۴۴ ، ۵۴۷
 موچو (کیبگان خاقان) : ۱۹۴ تا ۱۹۹ ، ۲۱۰
 موراوسیک : ۲۹۳
 سورتوگان : ۵۳۹
 سورگان : ۱۴۴
 سورگسترن : ۵۳
 موریس : ۱۷۰
 موریس کوران : ۸۴۲ ، ۸۴۰ ، ۸۲۱ ، ۵۳۴ ، ۸۷۳ ، ۸۷۱ ، ۸۶۸ ، ۸۵۹
 موژنگ چوئی : ۱۲۶
 موژونگ تسجوم : ۱۲۴
 موستائر : ۸۶۷
 موستائرت : ۴۹۸ ، ۳۱۲
 موسی : ۲۵۷ ، ۲۵۶
 موسی اوغانی : ۷۳۷
 موغولتای : ۵۴۴
 موقالی : ۳۸۲ ، ۳۸۱ ، ۳۳۸ ، ۳۳۴ ، ۳۳۲ ، ۴۲۲ ، ۴۰۷
 مول : ۵۵۷ ، ۵۵۰ ، ۵۱۸ ، ۵۱۲ ، ۴۱۱ ، ۶۶۳ ، ۷۶۰ ، ۷۵۹ ، ۶۶۱
 مولابنائی : ۷۹۳
 مولانا جلال الدین دوانی (فانی) : ۷۶۷
 مولانا جلال الدین روسی : ۶۷۸
 مولانا جلال الدین کشی : ۶۹۰
 مولانا سعدالدین تفتازانی : ۶۶۲
 مولانا فضل الله استرآبادی : ۷۶۰
 مولانا ناصرالدین عمر : ۷۳۸
 مولر : ۲۱۷ ، ۱۳۹
 مولین : ۱۹۸
 موکتا پیدا : ۲۱۳
 موکی لین (بیلگه) : ۱۹۹ تا ۲۰۳
 مولو اقبال (ملوخان) : ۷۳۵ ، ۷۳۸
 موباش خان (مشی موسوم به طاهرخان) : ۸۳۰
 مونته چورونو : ۵۱۹
 موندزوک (موندیویک) : ۱۵۱
 مونگاقآن : ۸۳۶
 مونگک تین : ۶۸
 مونگکا (مونگوقاآن) : ۴۳۳ ، ۴۳۴ ، ۴۳۶ ، ۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۴۵۰ ، ۴۵۱ ، ۴۵۳ ، ۴۵۴ ، ۴۶۰ ، ۴۶۲ ، ۵۲۷ ، ۵۳۹ ، ۵۴۱ ، ۵۷۰ ، ۵۹۱
 مونگلیک : ۳۵۶ تا ۳۵۹
 مونگوقاآن : ۴۵۵ تا ۴۶۷ ، ۴۷۶ ، ۴۸۲ ، ۴۸۷ ، ۴۹۷ ، ۵۰۳ ، ۵۳۹ ، ۵۷۳
 تا ۵۸۲ ، ۵۷۶
 مونگور : ۳۲۵
 موهان : ۱۶۸ ، ۱۶۱ ، ۱۶۰ ، ۱۵۹
 موین چو : ۲۰۵ ، ۲۱۶
 مهتر حسن آتچای : ۴۸۶ ، ۴۹۴
 مهدعلیا ، اولجای ترکان آغا : ۶۷۴ ، ۶۷۹
 مهرآگولا : ۱۴۴ ، ۱۴۵
 مهرداد (پادشاه پارت) : ۷۷
 میچلس (نویسنده) : ۱۱۹
 میرانشاه : ۷۰۳ ، ۷۰۸ ، ۷۱۴ ، ۷۱۵ ، ۷۲۲ ، ۷۵۵ ، ۷۵۶
 میرخواند : ۱۳۷ ، ۲۴۶ ، ۲۸۰ ، ۶۶۹
 ۷۶۹ ، ۷۷۱ ، ۷۹۳
 میرزا اسکندر : ۶۹۹
 میرزا عبدالله : ۵۶۰ ، ۶۶۹
 میرزا محمد حیدر (دوقلات) : ۶۸۳
 میرزا محمدخان قزوینی : ۴۷۲

ناور بویروق : ۳۱۳	میرزا یادگار محمد پسر سلطان محمد بن بایستقر :
نایا : ۳۵۲	۷۶۶
نایان : ۶۵۹ ، ۴۸۴ ، ۴۸۳	میشل : ۴۳۵
نجاشی : ۳۱۳	میشل پالتولوگ : ۶۰۰
نرشخی : ۲۴۶	میکائیل : ۲۵۶
نرون : ۸۸۵ ، ۹۹ ، ۵۰	میلوش قایلویچ : ۷۴۵
نصرالله فلسفی : ۷۹۳ ، ۷۹۲	مینکقلان : ۴۹۴
نصرین احمد سامانی : ۲۴۶	مینک : ۸۲۶
نصیرالدین عبیدالله : ۸۰۹	مینک تکی : ۹۷ ، ۹۴
نظام الدین شامی : ۶۷۶	مینک یشہ : ۸۲۶ ، ۸۲۵ ، ۸۲۳ ، ۸۰۸
نظام الملک : ۲۶۶ ، ۲۶۵ ، ۲۶۳ ، ۲۶۲	مینورسکی : ۲۵۲ ، ۲۲۴ ، ۲۰۵ ، ۱۴۷
نقش جهان : ۶۹۹	۳۰۰ ، ۲۹۹ ، ۲۹۴ ، ۲۸۷ ، ۲۵۳
نگان تو : ۹۸ ، ۹۵	۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۴۰۳ ، ۴۳۳
نگان - چہ - کائو : ۱۰۶	۵۷۴ ، ۵۶۹ ، ۴۵۸
نگان - لو - شان : ۲۲۷ ، ۲۱۵	میہیراکولا : ۴۰۸
نگائو - لی پوکی لی : ۳۲۴	«ن»
نویاری : ۶۰۴	ناپلئون کبیر : ۶۸۰ ، ۳۶۷ ، ۳۹ ، ۹
نوح بن منصور (نوح اول) : ۲۴۹ ، ۲۴۷	نادرشاه افشار : ۸۰۰ ، ۷۹۸ ، ۷۹۷
نورالدوله : ۷۷۷	ناراسیما گوپتا : ۱۴۴
نورخاتسی (نورخاچی) : ۸۴۴	الناصر : ۶۶۱
نورعلی : ۸۵۴	ناصرالدین پسر شمس الدین : ۴۹۰
نوروز احمد : ۸۳۱	ناصرالدین یوسف : ۵۸۷
نوروز سلطان : ۶۷۹	الناصر لدین الله : ۳۹۰
نورملک برلاس : ۷۱۰	ناصر خلیفہ : ۲۸۲
نوقا (نوقای) : ۶۰۲ ، ۵۹۶ ، ۶۰۷ ، ۶۵۹ ، ۶۶۴	ناقتولا فاژنر : ۳۰۲
نولدکہ : ۱۳۸	ناگ دبانگ - بلو - بزائنگ : ۸۵۶
نوموغان (نوموخان) : ۴۹۴ ، ۴۸۳ ، ۴۸۲	نالی : ۱۸۶
نویان دارا : ۸۳۶	نالیوکین : ۸۰۰
نویری : ۶۵۹ ، ۶۵۷ ، ۴۳۲	نامو : ۴۹۲
نیسہ فور : ۲۹۵	ناندورفتیش : ۲۹۴ ، ۱۳۷
نیکپای اوغول : ۵۴۸ ، ۵۴۶	ناٹزی : ۴۴۷
نیکوف : ۴۵۸	

- وای تزینگ : ۸۱
 وای چوچنگ : ۲۱۶
 وائیک (یتن) : ۲۹۸
 وجهه الدین مسعود : ۶۴۰
 ورنر : ۸۸۹ ، ۸۹ ، ۵۳
 وصاب : ۶۲۹ ، ۶۱۶ ، ۵۵۰ ، ۵۴۸
 ولادیمیر تسوف : ۳۲۰ ، ۳۱۹ ، ۳۱۸ ، ۳۱۶
 ۳۳۵ ، ۳۳۳ ، ۳۳۲ ، ۳۳۱ ، ۳۲۲
 ۳۵۸ ، ۳۵۷ ، ۳۵۳ ، ۳۵۱ ، ۳۴۰
 ۴۰۷ ، ۴۰۶ ، ۳۶۵ ، ۳۶۴
 و- میلر : ۳۴
 ون- تزونگ : ۴۷۶
 وو- تو- پو : ۳۷۷
 ووتی : ۸۶ ، ۸۱ ، ۸۰
 وو- چه- لو : ۱۹۷ ، ۱۹۴
 ووچئو : ۲۴۱
 وو- سان- کوئی : ۸۴۶
 ووسون : ۸۷ ، ۸۱
 ووسون : ۸۸
 ووکی مای : ۲۴۲ ، ۲۳۹
 ووکیای : ۲۲۲
 وو- لو : ۲۴۴
 وولینگ : ۵۷
 ووهو (ووتسو- تین) : ۱۹۴-۱۹۳
 ووئونل : ۲۲۷ ، ۱۹۵
 وی تزینگ : ۸۲
 ویتووت : ۷۷۳ ، ۷۳۳
 ویتی-مر : ۱۴۸
 وی-چو : ۲۰۸ ، ۱۸۷
 ویس خان : ۸۲۸ ، ۸۲۷ ، ۸۰۵ ، ۸۰۴
 ویلی باروخ : ۲۲۷
 ویما کادفیسس (کادفیسس اول) : ۷۸
- نیکولا : ۶۲۸ ، ۵۲۷
 نیکولای چهارم : ۶۱۳ ، ۶۱۲
 نیکولایف : ۳۱
 نیکولو : ۵۰۴ ، ۴۷۳
 نیکولوپولو : ۵۰۳
 نیکلودی پاگانا : ۶۶۱
 نین کیاسو : ۴۲۴ ، ۴۲۳
 نینگک نگان : ۳۸۲
 نین موهو : ۲۴۰ ، ۲۳۹
 «و»
 وارطال : ۵۸۸ ، ۵۸۷ ، ۵۸۴ ، ۵۸۳ ، ۵۸۲
 واروس : ۸۴
 واسودا : ۷۸
 واسیلی ایوانوویچ : ۷۸۰
 واسیلی ثانی (واسیلی اعمی) : ۷۷۴
 والان تینوس : ۲۸۸ ، ۱۶۸ ، ۱۶۳ ، ۱۶۲
 ۲۸۹
 والانتی نین : ۱۵۳
 والانس : ۱۰۵
 والدسمیت : ۲۲۰
 والی بو : ۲۴۰
 واسبری : ۸۰۹ ، ۷۹۳ ، ۷۹۰
 وان تو کوئی : ۱۳۰
 وانگ خان : ۳۴۵ ، ۳۴۳ تا ۳۳۴ ، ۳۱۴
 تا ۳۴۷ ، ۳۵۲ ، ۳۵۶ ، ۴۱۹
 ۶۸۱ ، ۵۸۲
 وانگ خان طغریل : ۴۵۱
 وانگ- نگان- چه : ۴۸۹
 وانگ چنگ کین : ۲۰۸
 وانگ چونگ تسو : ۲۱۲
 وانلی : ۸۴۴
 وانین ووش : ۲۴۳

« ه »

هربرت کوهن : ۶۴	هاتین سوم : ۶۶
هرتسفلد : ۱۰۹	هاجر (مادر مستعصم که کنیز بود) : ۵۸۱
هرقی قار : ۳۷۸	هارون الرشید : ۳۹۷، ۳۰۱، ۲۵۵
هرمان : ۵۸	ها - شن : ۸۱۱، ۸۱۰
هرمان آرسی نیوس : ۸۴	هاکن : ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۹، ۹۳
هرمز چهارم (تركزاد) : ۱۶۰	۸۸۵، ۱۸۰
هرمزد : ۱۶۲	هاکن کارل : ۱۱۰
هرودوت : ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۴، ۲۹	هالون : ۶۹
۴۱، ۴۸، ۵۳، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۷۱	هامی : ۸۱۶
۶۴۳، ۴۰۸	هان : ۸۶
هرودین : ۱۶۲	هانداتورو : ۷۵، ۷۰
هالن مقدس : ۵۹۹	هانری : ۴۳۶
هلیکولس : ۷۴	هانری اول : ۴۴۷
همایون : ۷۹۵	هانری دوسیلزی : ۴۳۷
هنینگک : ۷۰	هانری سوم : ۷۵۳
هو : ۱۳۴	هانری هشتم : ۶۸۰
هوانگ تی : ۸۱ - ۱۸۸	هان ووتی : ۱۸۸
هویر : ۴۸۰ - ۵۰۸	هان - یز - هوئن : ۲۲۹
هوپی : ۴۲۵	هایتون (سورخ ارسنی) : ۵۸۸، ۴۴۲، ۴۶۱
هوتسما : ۲۷۰، ۲۵۸	۵۹۲، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۱۸
هوتی : ۹۴	هایتون عابد : ۶۰۹
هوچو تزیوان : ۱۱۹	هاید : ۶۶۲
هودوس : ۳۹۸	هایده : ۵۱۴
هورقوداق : ۶۲۸	هتوم اول (حاتم) : ۴۴۷، ۴۴۴، ۴۱۵
هوژوتو کیمون : ۴۴۷، ۴۷۶	۴۶۱، ۴۶۲، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۸۹
هو - شا - هو : ۳۲۴، ۳۷۷	۵۹۰، ۶۲۰
هوکیو پینگک : ۸۲	هتوم ثانی : ۶۲۶
هولا کوخان : در اغلب صفحات	هدایت (صاحب مجمع الفصحاء) : ۷۴۵، ۲۸۰
هولو : ۱۸۹، ۱۹۰	هدایت (صادق) : ۷۵۷
هو - لو - ما : ۲۴۲، ۲۴۳	هراکلیوس : ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۵
هولی پوشی (هاری پوشیا) : ۱۸۵، ۱۸۶	
هونگ وو : ۷۵۳، ۷۵۴	

یادی یار: ۷۸۱	هونوریا (دختر امپراطور رم کنستانس سوم): ۱۵۳
یار محمد: ۷۹۷	هوایی بی یو: ۳۶۴
یاروسلاف: ۳۰۴	هورث (هاوارت): ۳۴۵، ۳۳۸، ۳۳۷
یاروسلاو: ۴۴۴، ۴۴۳	۶۲۷، ۶۲۸، ۷۲۷، ۸۰۳
یانگک تی: ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۷۱	هویشکا: ۷۸
یانگک کین: ۱۶۹	هوهان یه: ۸۷
یانگک یه: ۲۳۳	هوانانگ - چائو: ۲۲۴
یائو چانگ: ۱۲۶	هونه هو: ۲۴۴
یائو - چئو: ۴۶۴	هوئی تسونگ: ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۷
یینگو: ۲۵۷، ۲۱۵، ۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۲	هید: ۵۱۷
یینگوریا: ۱۶۱	هی سو: ۵۰۳
یتائی لی تو: ۱۳۹	هی لی: ۱۸۸، ۱۷۴، ۱۷۲
یرماق (تیمو فویج): ۸۰۲	هین: ۹۶
یزد گرد دوم: ۱۳۸	هینش: ۳۵۶، ۳۴۱، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۱
یزد گرد سوم: ۲۰۸	۳۷۸
یساور: ۶۳۳، ۵۵۸، ۵۵۵	هیوان ترانگ: ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۶۴، ۱۴۳
یسوگان: ۳۴۱	۱۸۶
یسوگای: ۳۵۶، ۳۳۴، ۳۲۷، ۳۲۶	هیوان تسانگ: ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶
یسوگی: ۳۱۴	۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۲، ۲۰۰، ۲۰۴
یسون تیمور: ۵۱۸	۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶
یسوی: ۳۴۱	۲۲۳، ۲۲۷، ۴۷۵
یعقوب چلیی: ۷۵۲	هیوکان تسونگ: ۲۳۷
یعقوب شاه: ۶۳۹	هیو - کیون - نری: ۱۸۳
یکه تکین: ۱۶۴	هیونگ: ۱۵۷
یکه چرن: ۳۴۴	هیونگ نو: ۸۱، ۱۴، ۱۲
یکر: ۱۷۰	هوهان شو (مورخ چینی): ۷۸، ۷۶، ۷۵
یلمیش: ۴۹۹	۱۰۵، ۹۵
ینغدای: ۶۹۱	هی - یونان: ۵۲۰
ینگچنگ: ۱۳۳	«ی»
ین - لو: ۱۶۹	یاچود هاربان: ۱۴۵
یواخیم وارنر: ۵۰	یادگارخان: ۸۰۲
یوان چه: ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۵، ۳۲۶، ۲۵۳	

یہ - لیو - چو - تسای : ۳۸۰ ، ۴۲۱ ، ۴۲۴	۳۳۹ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵
۴۴۲	یواہیم وزنر : ۶۴ ، ۶۵
یہ - لیو - چہ لو - کو : ۲۷۹ ، ۳۸۳	یوچہ کین : ۱۰۱
یہ - لیو - شہ : ۲۷۹ ، ۲۸۰	یوحنا (ژان) : ۴۰۴
یہ نیو کینگ : ۲۳۲	یوحنا ی عابد : ۵۰۶ ، ۵۲۴
یہ - لیو - لونگ سیو : ۲۳۳ ، ۲۳۴	یوراک : ۵۰۰
یہ لیو - لیو - کو : ۳۷۴ ، ۴۱۱	یوری ثانی : ۴۳۴ ، ۴۳۵
یہ لیوہین : ۲۳۳	یوسف (ع) : ۶۱۹
یہ لیوہیٹو - کو : ۲۳۳	یوسف پسر دانیال : ۸۸۱
یہ - لیو - یونان : ۲۳۲	یوسف صوفی : ۶۹۱ ، ۶۹۲ ، ۶۹۳
یہ لیوی - لی : ۲۷۹	یوفی : ۲۴۲
بی چان : ۲۰۳	یولہ : ۵۰۰
بی - چہ - سی : ۸۲	یونس خان : ۷۱۵ ، ۷۶۴ ، ۷۶۵ ، ۷۶۷
بیڈی قوت (برچوق) : ۳۸۴ ، ۳۹۲ ، ۵۴۲	۷۶۹ ، ۷۸۷ ، ۸۰۵ تا ۸۱۱ ، ۸۱۳
۷۷۴ ، ۵۴۹	۸۱۵ ، ۸۲۹
ییسونگو : ۵۳۹	یونکر : ۱۴۴
ییسون تمورخان : ۵۶۰	یونگ چنگ : ۸۴۸ ، ۸۷۳ ، ۸۷۴ ، ۸۷۵
ییسون - تیمور : ۴۸۴ ، ۴۹۵ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳	یونگ - لو : ۷۵۴ ، ۷۶۱ ، ۸۲۱ ، ۸۲۲
۵۲۹	۸۲۴ تا ۸۲۶
ییسن بوقا (اسن بوقای ثانی) : ۵۵۴ ، ۵۵۵	یووان : ۲۵
۶۳۳ ، ۷۶۴ ، ۷۸۶	یونانگ : ۴۷۴
ییسونگو : ۴۴۸	یہ لیوتاش : ۲۷۶ تا ۲۷۹
ییسو مونککا : ۴۵۲	یہ لیوتو کوانگ : ۲۳۰
ییسونجین : ۵۹۷	یہ - لیو - چو - تسہ : ۴۱۲ تا ۴۱۴
ینگک تسونگ : ۸۲۸	

اماکن

«آ»

آسیای علیا : ۱۰، ۲۳، ۶۰، ۸۰
 آسیای کهن : ۶۸۶
 آسیای مرکزی : ۱۱، ۵۹۸، ۶۸۱، ۶۸۴
 ۶۸۷، ۶۸۸، ۷۰۵
 آسیای مقدم : ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۲
 آشور : ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۱، ۴۳
 ۶۰۰
 آق‌تیوبینسک : ۶۴۵، ۷۸۴
 آق‌جای : ۷۴۷
 آق‌خواجه آق‌سرای : ۵۷۰، ۵۸۶ : ۶۰۷
 آق‌سو (آق - سو) : ۹۱، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲
 ۱۰۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۷، ۵۶۱
 ۵۶۲، ۶۰۲، ۶۹۳، ۶۹۹، ۷۶۴، ۷۶۵
 ۷۹۰، ۸۰۵ تا ۸۰۸، ۸۱۱، ۸۱۲
 ۸۱۴، ۸۱۸، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۸۱
 آق‌شهر : ۶۲۵، ۷۴۵، ۷۵۰
 آق‌شی : ۷۹۰، ۸۱۲
 آق - گل : ۷۲۶
 آق - مولینسک : ۴۱۷، ۶۴۲
 آکادمی ایس کریپ تیوس : ۸۰
 آکیل (ونیز) : ۱۵۲، ۱۵۳

آپاکان : ۱۳۶
 آب شور : ۶۰۸
 آتل‌قزو : ۲۹۶، ۳۰۲
 آتینی : ۲۹۸
 آداج : ۴۱۷، ۶۴۲
 آدرنه : ۲۶۷، ۲۹۰
 آذربایجان : در اغلب صفحات
 آراخوزی (رخج - قندهار) : ۷۶
 آراکادیو پولیس : ۱۵۲
 آراگون : ۶۱۱
 آرال : ۱۱۸، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۹
 ۱۶۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۰۶، ۴۰۶، ۸۵۴
 آران : ۳۴
 آرماویر : ۵۰
 آریل : ۶۰۰
 آسام : ۱۱۲
 آستراخان (هشترخان) : ۷۳۰، ۷۷۹، ۷۸۰
 ۷۸۳، ۷۹۷، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۷۹
 آسیای صغیر : ۲۳، ۲۵، ۳۷، ۴۱، ۲۵۶
 ۶۳۴، ۶۳۸

آسویه دریا : ۵۴۲	آگنی : ۱۸۳
آناش : ۱۳۶	آلاتائو : ۱۳ ، ۴۴۹ ، ۴۵۴ ، ۶۹۵
آناطولی : ۲۲ ، ۲۶۲ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۵۷۰	آلاداغ : ۶۰۴ ، ۵۸۵
۶۰۴ ، ۶۱۰ ، ۶۳۱ ، ۶۳۵ ، ۶۳۶	آلاشان : ۱۲ ، ۸۲ ، ۲۳۴ ، ۳۷۱ ، ۴۰۷
۷۵۰ ، ۷۴۶	آلاکل : ۶۹۷
آناطولی غربی : ۶۳۷	آلائی : ۶۷۷
آنام : ۴۷۸ ، ۴۷۹	آلتان : ۳۳۲ ، ۳۴۴
آنانیمو : ۴۶ ، ۱۴۸	آلتای : ۲۰۴ ، ۵۳
آنخیالوس : ۲۹۰ ، ۲۹۵	آلتای علیا (پازیریک) : ۱۶
آندرونوو : ۸۸۵ ، ۸۸۶	آلتائی : ۱۰ ، ۱۶ ، ۱۸ تا ۲۰ ، ۴۷ ، ۵۱ ، ۵۲
آنکارا : ۱۰	۶۰ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۸۹ ، ۱۳۷
آنکارای سفلا : ۲۶	۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۸ ، ۱۹۷ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳
آنکارای علیا : ۲۶	۳۳۷ ، ۳۴۲ ، ۳۵۰ ، ۳۶۴ ، ۴۵۸
آنکن : ۵۵۷	۶۹۸ ، ۸۷۲ ، ۸۸۸ ، ۸۸۹
آنی : ۴۳۱	آلتائی کبیر : ۷۸۶
آوین - یون : ۵۰۳ ، ۵۲۵	آلتی شهر : ۶۹۴ ، ۸۰۳
آیدین : ۷۴۶ ، ۷۴۹ ، ۷۵۲	آلقاماق : ۶۴۶
آئنوس : ۳۰۴	آلکان : ۵۳
آیوشکا : ۱۳۶	آلماتو (ویرنی) : ۶۹۴
آئولیه آنا : ۲۱۵	آمالیق : ۳۸۴ ، ۳۸۷ ، ۳۹۲ ، ۴۰۱ ، ۴۴۹
« الف »	۴۵۱ ، ۴۶۲ ، ۴۸۲ ، ۵۰۴ ، ۵۳۵ ، ۵۴۲
ایبستان : ۶۰۳ ، ۶۰۴	۵۴۳ ، ۵۵۶ ، ۵۵۷ ، ۵۷۵ ، ۶۹۸
ایهر : ۵۷۶	آلمان : ۹۲ ، ۲۹۷ ، ۴۴۵
ابی نور : ۱۹۰ ، ۵۴۳ ، ۵۶۱ ، ۸۰۳ ، ۸۸۹	آلتومین : ۱۴۳
اترار : ۳۸۵ ، ۳۹۲ ، ۳۹۹ ، ۴۴۵ ، ۵۰۴	آسروها : ۵۵۴
۵۱۴ ، ۵۳۸ ، ۶۴۴ ، ۶۶۵ ، ۷۱۹	آمل : ۷۰۶ ، ۷۱۲
اترک : ۷۰۶	آمودریا : ۵۵۸ ، ۵۹۶ ، ۶۷۲ ، ۶۷۶ ، ۶۸۶
اترک گل (دریاچه بالخاش) : ۶۹۸	۶۸۹ ، ۷۲۳
اتزین گل : ۸۵	آسویه : ۱۱ ، ۱۷ ، ۷۶ ، ۲۵۱ ، ۲۵۲
اتسین گل : ۳۴۸	۲۵۴ ، ۲۷۵ ، ۳۹۶ ، ۵۴۶
اتل قوزو : ۲۹۷ ، ۳۰۴	۵۵۴ ، ۵۵۵ ، ۵۶۰ ، ۵۷۵ ، ۶۷۳ ، ۷۹۴
	۷۹۵ ، ۷۹۸ ، ۷۹۹

ارمنک : ۶۳۱	اتیوی : ۳۱۳
ارنگو : ۱۷۰	اختویا : ۷۳۲
ارهنک : ۵۶۰	ادرنه : ۳۰۵
ازمیر : ۷۵۱ ، ۷۵۰ ، ۶۸۸ ، ۳۰۵	ادس : ۵۸۹ ، ۵۸۸
ازناسکا : ۵۳	ادنه : ۶۰۳
ازنیک : ۶۲۶	اران : ۵۸۵ ، ۵۷۵ ، ۵۶۵ ، ۴۳۲ ، ۱۴۴
اسپاسک : ۴۳۳	۶۱۴
اسپال تو (اسپلیت) : ۴۴۰	ارییل : ۷۱۵ ، ۴۳۰
اسپانیا : ۶۸۱ ، ۶۸۰ ، ۶۱۱ ، ۵۵۷ ، ۱۴۹	ارتیش : ۸۲۳ ، ۸۰۱ ، ۷۸۴ ، ۱۵۹
استرآباد : ۷۹۶ ، ۷۹۴ ، ۷۷۰ ، ۷۰۶ ، ۷۰۴	ارجیش : ۴۳۰
استکهلم : ۶۷ ، ۶۶ ، ۶۴ ، ۴۳ ، ۳۴ ، ۲۷	اردییل : ۴۰۴
۸۹۰	اردویالینخ : ۴۲۱
اسرائیل : ۳۸	اردوی بزرگ : ۸۶۹ ، ۸۶۰
اسفراین : ۷۹۶	اردوی زرین : ۶۸۹ ، ۶۸۷ ، ۶۶۷ ، ۶۶۶
اسفزار : ۵۷۴	۶۹۱ ، ۷۱۸ ، ۷۲۰ ، ۷۲۸ تا ۷۳۱
اسفید جاب (اسپیجاب) : ۳۸۶	۷۳۳ ، ۷۵۲
اسکاندیناوی : ۲۳	اردوی سپید : ۷۳۳ ، ۷۲۸ ، ۷۲۵ ، ۷۲۴
اسکندرون : ۲۶۷	اردوی میانه : ۸۶۹
اسکندریه : ۸۷۱ ، ۵۵۷ ، ۵۱۳ ، ۹۳	ارز روم : ۷۴۷ ، ۷۰۸ ، ۴۳۲
اسکی شهر : ۶۳۱	ارزنجان : ۷۰۸ ، ۶۲۵ ، ۴۶۱ ، ۴۳۲ ، ۴۲۸
اسلابول (استانبول) : ۶۰۰ ، ۸	۷۴۷ ، ۷۴۸ ، ۷۶۵
اسمولنسک : ۴۰۵	ارس : ۷۶۶ ، ۵۶۶ ، ۵۶۵
اشتوتگارت : ۲۸	ارسیس : ۲۶
اصفهان : ۴۲۸ ، ۴۲۷ ، ۲۶۰ ، ۲۳ ، ۵ ، ۳	ارغون : ۶۱۰
۵۷۱ ، ۶۴۱ ، ۷۰۹ ، ۷۱۰ ، ۷۱۱	ارقون : ۳۴۶
۷۱۲ ، ۷۲۱ ، ۷۵۸ ، ۷۶۰ ، ۷۶۱	ارمن : ۵۷۳
۷۶۵ ، ۷۶۷	ارمنستان (کیلیکیه) : ۴۱ ، ۹۹ ، ۲۶۲
اطریش : ۲۹۷ ، ۲۸۹ ، ۴۱ ، ۳۳ ، ۳۲	۴۲۸ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ ، ۴۴۴ ، ۴۴۷
۶۸۰	۴۶۱ ، ۵۰۴ ، ۵۶۵ ، ۵۸۶ ، ۵۸۸
افرنکنت : ۷۹۶	۵۸۹ ، ۵۹۰ ، ۶۰۳ ، ۶۰۶
افز : ۷۵۲	۶۲۰ ، ۶۲۶ ، ۶۳۰ ، ۷۴۷ ، ۷۰۹
افغان : ۲۵۲	ارمنستان کبیر : ۷۱۵ ، ۷۰۸

انطاکیه : ۵۸۹ ، ۵۸۶ ، ۵۶۷ ، ۲۶۸ ، ۹۲ ، ۵۹۲ ، ۵۹۰
 انقوت : ۵۲۴ ، ۵۱۷
 انگلستان : ۶۱۱ ، ۶۰۵ ، ۵۱۰ ، ۶۱۲ ، ۶۳۰ ، ۶۸۰ ، ۷۶۵
 انگوریه : ۷۵۲ ، ۷۴۹ ، ۶۹۴
 انوس : ۳۰۵
 اویسانور : ۸۵۸ ، ۸۳۷ ، ۸۳۴ ، ۸۳۲ ، ۳۱۱
 اوبی : ۸۵۸ ، ۳۰۷ ، ۲۵۶ ، ۲۵۵
 اوتان کاروان : ۳۵۹
 اوتورقور : ۱۵۷
 اوتوکان : ۲۰۵ ، ۲۰۱
 اویج : ۹۱
 اویج فرمان (اویج تورفان) : ۹۸ ، ۱۰۲
 ۸۸۱ ، ۶۹۸ ، ۱۸۰
 اوچور : ۸۴۲
 اود (جاثون پور) : ۷۳۵
 اودولی ، اودسا : ۸۴۴ ، ۴۶ ، ۳۲
 اودیانا : ۱۳۴
 اودین : ۵۲۵
 اوراتپه : ۷۶۹ ، ۷۲۸
 اورازی : ۵۳
 اورال : ۶۴۵ ، ۲۹۶ ، ۱۵۱ ، ۶۰ ، ۳۷
 ۷۸۵ ، ۷۸۴ ، ۷۲۷ ، ۶۵۳ ، ۶۴۶
 ۸۶۸ ، ۸۵۸
 اورالسک : ۶۴۲ ، ۴۱۷ ، ۴۱۶
 اورانبورگ : ۷۸۴ ، ۷۲۲ ، ۶۴۵ ، ۵۶ ، ۴۸
 اورخن : ۱۱۴
 اورخون : ۱۰۱ ، ۸۹ ، ۸۰ ، ۷۹ ، ۶۵ ، ۱۳
 ۱۶۵ ، ۱۶۰ ، ۱۵۶ ، ۱۱۸ ، ۱۱۷
 ۱۹۴ ، ۱۹۲ ، ۱۹۱ ، ۱۷۴ ، ۱۶۸
 ۲۱۸ ، ۱۰۴ ، ۲۰۳ ، ۲۰۰ ، ۱۹۹

افغانستان : در اغلب صفحات
 اکتیوینسک : ۷۸۷
 اقلید فارس : ۷۰۹
 اقیانوس کبیر : ۱۴۳
 اقیانوس هند : ۵۱۶ ، ۵۱۴
 اکاترینن بورگ : ۸۸۶ ، ۴۱
 اکاترینوسلاو : ۴۹
 اکاترینوفکا : ۵۰
 اکباتان (همدان) : ۹۲
 اکس لاشاپل : ۲۹۲
 اکسیوس : ۴۵۸
 اکسبورگ : ۲۹۸ ، ۲۹۷
 الاشان : ۱۱۸
 البیره : ۵۸۹
 البیضا : ۳۰۰
 الکساندرپول : ۴۹
 الکساندروف : ۴۰۵
 الگوئی بولا : ۳۳۹
 الموت : ۵۹۸ ، ۵۷۶ ، ۴۴۳
 الیک گول (ایسی گول) : ۷۲
 الیزاوت اینسکایا : ۸۹۳ ، ۸۸۵
 الزاوتوسکایا : ۵۰ ، ۴۸ ، ۴۵
 امان کوه : ۶۳۳
 امبا : ۸۵۲ ، ۶۴۶ ، ۳۰۲
 انانینو : ۴۷
 اندخوی : ۵۵۹ ، ۲۸۳
 اندراب : ۵۶۱
 اندونزی : ۵۱۳ ، ۵۱۱
 اندیجان : ۷۶۸ ، ۷۰۳ ، ۷۰۰ ، ۶۹۸ ، ۲۸۴
 ۸۰۵ ، ۷۹۰
 اندی گرکا : ۱۶
 انسولند : ۵۱۶ ، ۵۱۲

اوزقند (اوزگند) : ۳۸۵ ، ۲۵۱ ، ۲۴۹
 ۷۸۵ ، ۷۶۳ ، ۶۹۶
 اوست (ایسکایا) : ۵۰
 اوست پورت : ۲۷۵
 اوستروگوت : ۱۲۲
 اوستیایک : ۸۰۲
 اوسروشنه (اوراتپه) : ۸۴
 اوسوری : ۸۴۳ ، ۲۳۶
 اویفا : ۵۰
 اوکرانی : ۴۳۶ ، ۴۱ ، ۴۰ ، ۲۸
 اوکسر : ۴۵۷
 اوگچی : ۸۲۲
 اوگری : ۲۱۹ ، ۱۶۵
 اوگلاکتی : ۵۴ ، ۵۱
 اول : ۸۸۴
 اولالا : ۸۵۸
 اولان باتور : ۸۸۹
 اولان پوتنک : ۸۶۴
 اولانچ : ۴۷۲
 اولبیا : ۱۴۷
 اولچا : ۸۴۲
 اولسکی : ۴۸
 اولموتز : ۴۳۷
 اولوتائو : ۷۸۵ ، ۶۶۵
 اولوس : ۴۴۲
 اولیاس اوتای : ۸۳۷
 اولیاسوتای : ۸۷۴ ، ۷۸۶ ، ۵۸
 اوتقوت : ۴۶۷
 اونککین : ۸۷۴ ، ۸۳۷ ، ۳۱۲ ، ۸۵ ، ۸۱
 اونگوار : ۴۳۸
 اونون : ۳۱۵ تا ۳۱۷ ، ۳۲۹ ، ۳۴۷ ، ۳۵۴
 ۸۲۴ ، ۴۰۸ ، ۳۶۰

۲۲۱ تا ۲۲۳ ، ۳۱۴ ، ۳۲۲ ، ۳۵۹
 ۸۷۸ ، ۸۶۴ ، ۸۳۷ ، ۶۸۵ ، ۴۲۰
 اورخون سفلی : ۳۴۰
 اورخون علیا : ۲۰۵ ، ۱۵۹ ، ۸۳ ، ۵۸
 ۳۱۲ ، ۲۲۸
 اوردوس : ۶۳ ، ۵۷ تا ۵۵ ، ۵۲ ، ۴۵ ، ۱۲
 تا ۶۸ ، ۸۲ ، ۱۰۹ ، ۱۱۸ ، ۱۶۹
 ۲۹۴ ، ۲۳۴ ، ۲۲۵ ، ۱۷۵ ، ۱۷۰
 ۸۳۲ ، ۴۰۷ ، ۳۷۱ ، ۳۳۶ ، ۳۰۹
 ۸۸۹ ، ۸۴۵ ، ۸۴۱ ، ۸۳۶ ، ۸۳۵
 ۸۹۸ ، ۸۹۳ تا ۹۰۲
 اورسک : ۷۲۷
 اورشلیم : ۶۱۱ ، ۶۰۱ ، ۶۰۰ ، ۵۸۸
 اورگا (اولان باتور) : ۸۳۷ ، ۸۹ ، ۶۵ ، ۱۱
 ۸۹۹ ، ۸۶۶ ، ۸۶۴ ، ۸۴۰
 اورگنج : ۳۹۷ ، ۳۹۵ ، ۳۸۹ ، ۲۷۲
 ۶۹۰ ، ۶۴۶ ، ۵۴۸ ، ۴۱۶ ، ۴۰۰
 ۷۹۹ ، ۷۸۵
 اورل اشتاین : ۱۰۵
 اورلانه : ۱۴۹
 اورلئان : ۱۵۲
 اوروچ : ۸۴۲
 اورووس جوق : ۷۳۱
 اوروغ : ۶۰۹
 اورووق : ۵۶۸
 اوروچی : ۸۷۳ تا ۸۷۵
 اوروستی : ۱۷۸
 اورونگو : ۴۴۹ ، ۴۱۸ ، ۳۲۷ ، ۱۲۸
 ۸۵۹ ، ۸۵۵ ، ۸۳۴ ، ۷۸۶ ، ۵۱۵
 ۸۷۷
 اوریانک کای : ۵۵

ایسیک گول : ۱۳۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۲۰۷

۲۰۸ ، ۲۳۶

ایسی گل (ایسی گول) : ۱۳ ، ۱۹ ، ۱۷۵

۱۷۸ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۵۰ ، ۲۵۵ ، ۲۵۷

۲۷۲ ، ۲۷۶ ، ۲۷۸ ، ۳۰۹ ، ۳۸۳

۳۸۸ ، ۴۱۸ ، ۴۴۹ ، ۴۵۱ ، ۴۵۴

۴۵۵ ، ۵۱۴ ، ۵۱۵ ، ۵۳۴ ، ۵۵۵

۵۵۸ ، ۶۹۴ ، ۶۹۶ ، ۶۹۸ ، ۷۶۲

۷۶۴ ، ۸۰۳ ، ۸۰۶ ، ۸۱۷

ایسیل : ۴۴۵

ایکی شیما : ۴۷۷

ایلچی : ۸۲۷

ایلخنه آلیک : ۶۵

ایلی : در غالب صفحات

ایلی بالغ : ۷۵۳

ایمرتی : ۴۴۸ ، ۵۶۹

ایمیل : ۱۳ ، ۸۸ ، ۱۵۹ ، ۲۰۴ ، ۲۷۶

۴۱۸ ، ۴۴۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۳ ، ۴۵۸

۴۶۸ ، ۴۸۳ ، ۴۸۷ ، ۵۱۵ ، ۵۴۳

۵۴۵ ، ۵۶۸ ، ۶۶۰ ، ۶۹۷ ، ۸۳۶

۸۵۵ ، ۸۵۹ ، ۸۶۸ ، ۸۶۹ ، ۸۷۸

اینکا گیر : ۸۴۲

ایونی : ۸۴ ، ۷۵۲

« ب »

بابا خاکی : ۷۷۲

بابل : ۲۹ ، ۳۴ ، ۴۲ ، ۴۳

باب نویی : ۶۲۲

باتنی : ۵۳

باختران : ۷۶ ، ۹۲ ، ۱۱۰ ، ۱۳۸ ، ۱۴۰

تا ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۶۰ ، ۱۶۴ ، ۱۷۵

۱۷۸ ، ۲۱۱ ، ۲۸۷ ، ۲۷۶

انون علیا : ۳۳۸ ، ۴۱۸

اویرات : ۴۵۰ ، ۳۴۰

اویسی کایا : ۱۳۶

اویغوریه (اویغورستان) : ۲۰۴ ، ۲۱۶ ، ۳۵۴

۳۸۴ ، ۴۰۱ ، ۴۲۰ ، ۵۰۴ ، ۵۳۵

۵۴۰ ، ۵۴۹ ، ۵۹۸ ، ۶۹۳

۶۹۸ ، ۷۶۴ ، ۷۶۵ ، ۷۶۸ ، ۷۹۰

۸۰۳ ، ۸۰۶ ، ۸۱۰ تا ۸۱۵

۸۱۶

ایاصوفیا : ۲۴

ایبیر : ۴۱۷

ایپسالا : ۳۰۵

ایتالیا : ۷ ، ۱۲۳ ، ۱۵۹ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱

۲۹۷ ، ۵۱۹ ، ۵۶۷ ، ۶۰۵ ، ۶۱۰

۷۵۱ ، ۷۷۱

ایتیل (اتل) : ۳۰۰ ، ۳۰۱

اید گوت : ۲۲۰

ایدوک : ۱۶۵

ایدیقوت (قره خوجای) : ۱۸۲

ایران در اغلب صفحات

ایران شهر : ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۵۹ ، ۱۶۴

ایرانوادی : ۵۰۸

ایرتیش : ۲۵۶ ، ۳۰۷ ، ۳۱۱ ، ۴۰۲ ، ۴۱۷

۴۴۱ ، ۵۱۵ ، ۵۵۱ ، ۶۴۲ ، ۶۹۷

۶۹۸

ایرتیش سیاه : ۴۱۸ ، ۷۸۶ ، ۸۳۷ ، ۸۵۸

۸۵۹ ، ۸۷۴

ایرتیش علیا : ۱۱۳ ، ۱۲۸ ، ۱۹۷ ، ۳۵۲

۳۵۳

ایرکونسک : ۲۶

ایریاب : ۷۳۷

ایستمی : ۱۶۳

بحیره سوکیا : ۸۵۷ ، ۸۵۵	باخرز : ۵۷۴
بحیره کوکونور : ۸۳۹	بادغیس : ۶۳۳ ، ۵۶۹
بخارا : در اغلب صفحات	بارکول : ۱۱۸ ، ۹۵
بدخشان : ۱۳۴ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۳۸۸	بارنائول : ۸۵۸
۷۹۶ ، ۶۷۷ ، ۶۷۶ ، ۶۶۹ ، ۵۱۵ ، ۵۰۵	بازالیک : ۱۸۲
برابانسون (ایالتی است) : ۴۵۶	باشغر : ۴۱۷
برسا : ۷۴۵	باغچه سرای (قیرقیر) : ۷۸۳ ، ۷۷۷ ، ۷۷۶
برقو (برکوچین) : ۴۴۱ ، ۴۹۱	باغ میلان : ۷۱۴
برقول (برکول) : ۸۷۲ ، ۸۷۳ ، ۸۷۶	بال تیستان : ۲۱۳
برکه غوریان (ارشال اتار) : ۶۹۵	بالخاش : ۲۱۵ ، ۱۷۸ ، ۱۵۶ ، ۱۱۸ ، ۱۳
برگو : ۳۳۶	۳۸۴ ، ۴۱۸ ، ۶۹۷ ، ۸۳۰ ، ۸۵۴
برگوچین : ۳۳۶	۸۸۶
برلن : ۱۱۱ ، ۱۸۳ ، ۲۲۱	بالکاش : ۶۴۵ ، ۱۴۶
برمه : ۴۷۸ ، ۴۷۹ ، ۴۸۰	بالکان : ۳۰۷ ، ۳۰۵ ، ۲۹۳ ، ۲۹۲ ، ۲۵۶
بروسه : ۶۲۶ ، ۶۸۹ ، ۷۵۰	۷۵۲ ، ۶۵۸
بروکسل : ۷۶ ، ۴۵۶	بالکاو : ۶۶۴
بری : ۲۹۸	باسیان : ۵۴۷ ، ۴۴۸ ، ۳۹۷ ، ۲۸۲ ، ۱۰۹
بریتانیا : ۲۲۰	بانیا : ۵۹۱
برین : ۴۰۴	بای : ۸۱۳ ، ۸۰۵ ، ۷۰۰
بزک لیک : ۱۱۲ ، ۱۸۰	بای - چینگ : ۸۳۴
بزا : ۵۳	بایدارا : ۳۳۷
بسا رای : ۲۸ ، ۳۹ ، ۲۹۰	بایکال : ۳۳۶ ، ۳۱۷ ، ۲۰۴ ، ۶۵ ، ۴۵
بسطام : ۶۴۰ ، ۷۰۴	۸۹۶ ، ۳۴۶
بش بالیغ : ۲۲۳ ، ۲۷۶ ، ۳۸۳	باین - تسوکتو : ۱۹۲
بصره : ۵۱۹ ، ۵۰۵ ، ۷۵۹	بت گرمای : ۶۰۰
بطنسیر : ۷۳۷	بتلیس : ۴۲۹
بعلبک : ۴۷۳ ، ۷۴۲	بحر اسود : ۶۱۰ ، ۳۰۷ ، ۲۹۶ ، ۱۴۶ ، ۴۷
بغداد : در اغلب صفحات	۶۶۲ ، ۶۴۳ ، ۶۳۷ ، ۶۳۶
بغدده خان (توچتوخان) : ۱۱۵	بحرالروم : ۶۳۷ ، ۶۳۶ ، ۵۰۴ ، ۲۵۴
بقراش گل (باغراج گل) : ۶۹۷	بحر خزر : ۱۷۵ ، ۱۴۷ ، ۷۳ ، ۴۸ ، ۳۵
بگرام : ۸۸۵	۸۵۹ ، ۸۵۲ ، ۸۳۱ ، ۶۴۰ ، ۴۰۲ ، ۳۰۶
بلاساغون (بلاساقون) : ۲۳۶ ، ۲۴۹	بحر سمره : ۶۲۶

بورقان قلدون (کننتی) : ۴۰۸ ، ۳۳۰	۳۸۲ ، ۲۷۶ ، ۲۵۵ ، ۲۵۴ ، ۲۵۱
بورگاس : ۲۹۵ ، ۲۹۰	۵۱۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۴
بوروتالا : ۸۹	بلجیر : ۳۳۷
بوسفور : ۸۹ ، ۶۵ ، ۵۳ ، ۲۹ ، ۱۸	بلخ : در اغلب صفحات
بوسیوروس : ۲۹۰ ، ۱۶۳	بلختی یول : ۸۸۸
بوقور : ۵۶۱	بلژیک : ۴۵۶ ، ۲۷ ، ۷
بولان : ۳۰۲	بلغارستان : ۲۹۲ ، ۲۹۰ ، ۱۵۵ ، ۱۵
بولور : ۵۰۵	۶۴۳ ، ۴۴۰ ، ۳۰۵ ، ۲۹۷ ، ۲۹۳
بوکووین : ۲۸	۶۷۴ ، ۶۷۲ ، ۶۵۹ ، ۶۵۸ ، ۶۴۴
بوگ : ۴۰	۷۴۶ ، ۷۳۰
بوهم : ۷	بلغارسکوی (اوزپنسکوی) : ۴۳۳
بویرنور : ۳۴۵ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۱۵	بلقا : ۵۹۰
۸۶۴ ، ۸۳۲ ، ۸۲۱	بلگراد (قراردادیت) : ۷۸۳
بهار : ۱۴۴ ، ۱۴۳	بلنجر : ۳۰۰
بیت الابه : ۵۸۲	بلوچستان : ۱۱۳
بیت المقدس : ۶۱۰ ، ۶۰۱ ، ۵۸۶ ، ۵۰۱	بمبئی : ۵۱۹ ، ۸۴
۶۱۳ ، ۶۱۲	بناکت : ۵۵۱ ، ۳۹۲
بی تینی (بی تینه) : ۶۴۲ ، ۶۳۱ ، ۶۲۶	بندر پورت آرتور : ۲۲۸
۷۵۲	بندر تریست : ۶۸۰
بیرار : ۸۴۲	بندر خزر : ۴۱۷
بیرمانی : ۵۰۸	بندر زیتون (فوکین) : ۵۵۷
بیریا : ۸۸۶	بندر ژن : ۶۶۲ ، ۶۶۱ ، ۶۱۱ ، ۵۱۷
بیزانس : ۱۵۵ ، ۱۴۸ ، ۱۳۴ ، ۱۳۰ ، ۲۳	بندر فوچئو : ۴۷۵
۲۵۵ ، ۱۷۸ ، ۱۷۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۰	بندر کافا : ۵۲۵
۲۹۲ ، ۲۸۷ ، ۲۷۰ ، ۲۶۵ ، ۲۶۴	بندر لاجازو : ۴۶۱
۳۰۸ ، ۳۰۷ ، ۳۰۵ تا ۲۹۹ ، ۲۹۵	بندر نیکوزی : ۵۶۸
۶۵۷ ، ۶۳۱ ، ۶۱۰ ، ۶۰۰ ، ۳۱۴	بندرونیز : ۶۶۰
بیسکار : ۱۳۶	بنگاله : ۷۳۵ ، ۱۴۳
بی سکویه : ۸۶۸	بوداپست : ۱۱۳ ، ۵۲ ، ۱۵ ، ۳
بیش بالغ : ۴۶۲ ، ۴۴۹ ، ۳۲۲ ، ۲۵۰	بودی ساترا : ۱۱۲
۵۴۰ ، ۵۳۷ ، ۵۳۵ ، ۵۱۵ ، ۵۰۴	بورجقین : ۳۵۵
تا ۵۷۱ ، ۵۴۹ ، ۵۴۲	بوردی هراستراو : ۳۲

پراگ: ۴۳	بین النهرین: ۴۲، ۲۹۳، ۴۲۹، ۴۶۲
پرتقال: ۶۸۰، ۶۸۱	۶۰۰، ۴۶۹
پرم: ۸۸۶، ۵۰	بین دین: ۴۷۸، ۵۱۰
پرینان: ۷۳۶	بن وو: ۱۰۴، ۱۰۳
پروان: ۳۹۸	«پ»
پروتوشیلو: ۱۳۶	پاجئو: ۳۷۷، ۲۳۵
پروخوروئکا: ۴۸	پادگان عجلون: ۵۹۱
پروس: ۱۴۴	پادو: ۵۲۴
پرووانس: ۲۹۸	پارت: ۷۶
پرووسک: ۳۹۲، ۲۵۶	پارس: ۲۴۶، ۲۵
پست: ۴۳۸	پاریس: ۳۲۴، ۱۸۳، ۱۰۸، ۶۶، ۵۳
پکن: ۳ تا ۶، ۶۰۰، ۶۰۱	۴۱۲، ۴۵۶، ۴۵۹، ۵۲۵، ۵۵۶
پگو: ۴۷۸	۶۱۱، ۸۷۱، ۹۰۰، ۹۰۴
پل سنگی: ۶۷۱	پازیریک: ۱۳، ۵۲، ۵۳، ۵۵
پنجاب: ۷۷، ۷۸، ۱۰۶، ۱۴۱، ۱۴۴	پافلاگون: ۷۵۲
۱۴۵، ۱۵۶، ۲۵۲، ۲۸۲، ۵۱۹	پاگان: ۵۰۸
۵۵۳، ۵۵۴، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۴۰	پامیر: ۹۳، ۱۰۱، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۷
پن کپائو: ۱۷۳	۱۷۹، ۲۰۸، ۲۱۲ تا ۲۱۴، ۴۷۲
پنیک چنگ: ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴	۵۰۵
پوتالا: ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۷۱	پانتیکاپه: ۲۹۰
پوشنگ: ۵۷۴	پانشان: ۲۸
پوکروفسک: ۳۱	پانوئی: ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۲۸۹، ۲۹۱
پولاد (بولود): ۵۴۳	۲۹۳
پولار: ۴۱۷	پاوی: ۱۵۳، ۲۹۷
پولتاوا: ۶۶۷، ۷۲۰	پائوتینگ: ۱۲۶، ۲۲۸، ۲۳۳ تا ۲۳۵
پولو: ۱۴۰	پائوتینگ فو: ۲۳۴، ۸۳۵
پوفت: ۳۷، ۳۸	پائوچئو (پائوتینگ): ۲۳۴
پوهای: ۸۴۲	پائو-نگان: ۱۲۹، ۳۷۶، ۳۸۱
پیاتی گورسک: ۳۰	پائونینگ: ۴۲۳، ۴۶۵
پی تینک (دزیسا): ۲۰۷	پترنی: ۲۸
پیچورا: ۱۳۶	پتروفسک: ۳۰۲
پیچورسکویه: ۶۵	پچیلی (ایالتی است): ۴

تاشکند : در اغلب صفحات	پیچ یک : ۵۵۶
تا گارسکویه : ۵۲	پیشاور : ۱۴۰
تا گانروک : ۵۰	پی لئانک : ۱۳۰ ، ۱۲۹
تالاس (آئولیه آتا) : ۱۶۲ ، ۸۸ ، ۸۰	پینانوبور : ۱۴۸
۱۷۶ ، ۱۷۹ ، ۲۱۵ ، ۲۵۱ ، ۵۳۶	پین چئو : ۱۷۲
تالکوهرنیویچ : ۶۵	پینگک تزه یوان : ۲۲۷
تالی (کارایان - کارا گیان) : ۵۰۸	پینگک چه انک : ۶۸
تامینک : ۳۸۱ ، ۳۷۶ ، ۲۴۰	پینگک لو : ۲۲۷
تانا : ۵۱۴ ، ۵۱۵ ، ۵۱۷ ، ۵۱۹ ، ۶۶۲	پینگک - لئانک : ۴۲۳
۷۲۹ ، ۷۳۲ ، ۷۳۳	پینگک نکان : ۱۲۰
تانسوار : ۱۴۵ ، ۲۵۳	پینگک یان : ۳۸۱ ، ۱۱۹
تانواولا : ۴۸۲	پینگک - یانک : ۴۲۱ ، ۳۷۶ ، ۱۲۱
تانوتووا : ۱۸	پینگک - یانک - فو : ۵۰۷
تان - هوا : ۴۷۹	پی هان : ۲۳۲
تاهیا (باختران) : ۷۰ ، ۷۵	پی - یین (ژ هول فعلی) : ۱۲۹
تای (سیام) : ۱۲۱ ، ۴۸۰	« ت »
تایانغو : ۳۸۵	تاتنگ : ۸۱ ، ۷۹
تایوقاییکی : ۸۰۱	تاتونگ : ۱۵ ، ۵۷ ، ۶۸ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴
تای پینگک : ۵۳۱	۱۲۸ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۹۶ ، ۲۳۰
تای تو (پکن) : ۴۷۵ ، ۵۳۴	۲۳۳ ، ۲۳۵ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۴۳
تای کیست : ۴۷۹	۳۷۲ ، ۳۷۶ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۸۲۸
تای - وان : ۶۸ ، ۱۹۳ ، ۲۲۵ ، ۳۷۶	۸۳۴ ، ۸۳۵
۳۸۱	تاتینگک : ۲۳۸ ، ۲۴۳ ، ۳۷۲
تای یونان : ۲۱۳ ، ۲۱۹	تارا : ۸۵۵
تای یووان : ۱۱۹ ، ۱۲۵ ، ۲۳۹	تاربا گاتای : ۱۳ ، ۱۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴ ، ۱۷۸
تای - یونان - فو : ۵۰۸	۱۹۹ ، ۲۱۴ ، ۲۷۶ ، ۵۴۵ ، ۵۶۸
تائوئی : ۴۵۵	۸۳۷ ، ۸۵۰ ، ۸۵۹ ، تا ۸۶۱
تائی پینگک : ۴۷۰	۸۶۶ ، ۸۶۸ ، ۸۷۶ ، ۸۷۷
تبت : ۱۱ ، ۲۵ ، ۱۰۸ ، ۱۱۳ ، ۱۲۴	تارس : ۶۰۳
۱۴۳ ، ۱۹۳ ، ۳۰۹ ، ۳۸۴ ، ۴۶۵	تاریم (شطی است) : در اغلب صفحات
۴۷۲ ، ۴۹۲ ، ۵۲۴ ، ۵۹۸ ، ۸۱۶	
۸۳۹ ، ۸۴۰ ، ۸۴۱ ، ۸۴۵ ، ۸۵۴	
۸۵۶ ، ۸۵۷ ، ۸۶۲ ، ۸۷۱ ، ۸۷۹	

- تبریز: در اغلب صفحات
تبقاج (چینی): ۶، ۱۳۰، ۱۰۳
تپلوخف: ۵۴
تخارستان: ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۶۴، ۱۳۸، ۷۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۴۸، ۶۷۳
تخت جمشید: ۳۴
ترابوزان: ۷۵۳
تراس (تراکیه): ۳۹، ۱۵۲، ۲۶۷، ۲۶۸
۲۹، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۵
۷۴۶
ترانچی: ۸۷۷
ترانسیلوانی: ۲۸۹، ۲۹۷
تراوانکور: ۵۱۰، ۵۱۴
ترباگاتای: ۴۱۸، ۴۵۰، ۴۶۸، ۳۵۲
۴۸۶، ۴۸۷، ۶۹۷، ۷۸۶
ترت شیخ جام: ۷۹۵
ترعه کبیر: ۵۱۲
ترك: ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰
۱۷۱، ۳۰۲، ۵۹۶، ۶۴۳، ۷۷۹
ترکستان: در اغلب صفحات
ترکستان جغتائی: ۶۸۷
ترکستان چین: ۱۲، ۱۴، ۱۱۳
ترکستان روس: ۳۴، ۵۶، ۸۸، ۱۳۰
ترکستان شرقی: ۷۱، ۷۴، ۵۴۶
ترکستان غربی: ۱۳۷، ۱۶۰
ترکیه: ۲۷۵، ۵۷۰
ترمذ: ۶۷۶، ۶۹۳
ترند: ۵۵۸
تروا: ۱۵۲
ترویتسک: ۱۳۶
ترویز کوزاوسک: ۶۵
ترویز کوساوسک: ۸۹۶
- ترویز کوساوسک: ۸۶
تریپولزه: ۲۸
تریفو توا: ۵۳
تزارف: ۷۳۲
تزاریت زین: ۴۰۶، ۸۵۳
تزايدام: ۳۴۸، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸
۸۷۲، ۸۶۰
تزی کپاپینگ: ۲۷
تزین: ۲۲۶
تزی - نان: ۳۷۶، ۳۸۱
تزین شمالی: ۱۱۸
تزینگ چئو: ۱۲۷، ۲۴۰
تزین یانگ: ۱۲۷
تزیوئان: ۵۰۵
تزیوآن - چئو: ۴۷۱، ۴۸۰
تزی - یوئان - چئو: ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۳
۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۵
تسالونیک: ۳۰۶
تسانگ: ۴۹۲، ۸۵۶
تسانگ - لو - چن (سیانگلو): ۵۰۸
تسايدام: ۸۵۴، ۸۵۵
تسوپینگ: ۱۹۳
تسی فنک: ۲۳۸
تسین: ۵۷
تسی - نینگ: ۵۰۸
تسی - یانگ (سیانگلی): ۵۰۸
تشر اریقی: ۶۷۱
تفلیس: ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۲۸، ۴۳۱، ۵۶۶
۵۸۳، ۷۰۷، ۷۱۶
تکس: ۱۷۵، ۸۰۳
تگین: ۱۴۲
تلاس (آئولیه آتای): ۱۵۹، ۱۶۸، ۲۴۶

توتسینگک (تسینگک فونگک - هین) : ۲۳۵	۴۰۱ ، ۳۸۸ ، ۳۸۵ ، ۲۸۴ ، ۲۵۴
توچئو : ۲۳۴	۵۳۵ ، ۵۱۴ ، ۵۰۲ ، ۴۵۰ ، ۴۰۲
تور : ۶۶۲ ، ۴۳۵	۶۴۶ ، ۶۳۳ ، ۵۶۱ ، ۵۵۱ ، ۵۴۶
تورا : ۶۴۵	۷۶۴ ، ۶۹۸ ، ۶۹۵ ، ۶۹۴
توران : ۵۷۹ ، ۵۷۵ ، ۵۲۴ ، ۴۱۵	تل کوزل : ۳۶
تورفان (قرهخوجا) : در اغلب صفحات	تلمبه (تلی) : ۷۳۶
تورقay : ۷۸۵ ، ۶۵۹	تل هفت برادران : ۴۸
تورگاش : ۲۰۸ ، ۲۰۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۴	تمان : ۳۰۲
۲۱۲	تندوك : ۵۰۶
تورگای : ۶۴۴ ، ۶۴۲ ، ۴۱۷ ، ۵۶ ، ۵۵	تنقوت : ۶۰۱
۷۶۲ ، ۷۲۶ ، ۷۲۵ ، ۶۴۶ ، ۶۴۵	تنك دربند : ۶۰۲
۷۸۴ ، ۷۹۵ ، ۸۳۰ ، ۸۵۳	تنكری - نور : ۸۵۷ ، ۸۷۱
تورینگه : ۲۸۸	تنگقوت (تنگقوت - سی هیا) : ۴۹۴ ، ۴۰۶
توسكان : ۷۷۱	۵۲۸ ، ۸۴۳ ، ۸۴۸ ، ۹۰۴
توشقان نیل : ۷۲۲	تنگوت (نینگک هیا) : ۵۰۶ ، ۵۰۰
توقات : ۷۴۶ ، ۴۳۲	تنگوز : ۲۴۲ ، ۲۲۸
توقان : ۴۷۹	تنگه آئولیه آتای : ۶۹۵
توقتو (کوئی - هوئا - چنگک) : ۵۰۶ ، ۳۴۹	تنگه باروگیل : ۲۱۳
۶۰۰	تنگه برینگک : ۱۶
توقماق : ۸۰۳ ، ۶۹۵	تنگه بوسفور : ۸۸۹ ، ۲۹۱
تولتو : ۶۵	تنگه تویرگ : ۸۴
توكمالك : ۱۷۹ ، ۱۷۷ ، ۱۷۵	تنگه شیومونوزکی : ۴۷۷
توكنين : ۱۰۲	تنگه كو - پی - كنو : ۲۳۰
تو - كيو : ۲۵۲ ، ۲۴۰ ، ۱۱۴ ، ۱۴ ، ۱۲	تنگه كنو : ۱۹۳
توگارا : ۷۰	تنگه كيو - يونك كوان (نان كنوی) : ۸۲۹
توگاست : ۱۳۴	تنگيس : ۲۹۹
توگوچاك (تقوچاك) : ۱۳	توبول : ۸۸۵
تولا : ۸۳۷ ، ۸۲۱ ، ۳۴۸ ، ۳۱۲ ، ۱۹۸	توبولسك : ۸۰۱ ، ۷۸۶ ، ۷۸۵
۸۶۴	۸۰۳
تولای علیا : ۱۹۲ ، ۸۳	توبول علیا : ۸۵۲
توليباك : ۱۳۱	توپا : ۱۶۱ ، ۱۳۴ ، ۱۳۱ ، ۱۲۴
توبد : ۸۴۵	توپای وای : ۱۲۷

تومن : ۷۳۴	۱۰۶ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۴ ، ۱۷۸ ،
توبو : ۸۲۸	۱۷۹ ، ۵۰۵
تون اوگوك : ۱۹۳	جالیش (قراشهر - سیالیس) : ۸۱۸
تونجه (تونككى) : ۳۴۵	جام : ۵۷۴
توققوزكا : ۸۴۲	جاوه : ۴۷۶ ، ۴۸۰ ، ۴۸۱ ، ۵۱۳
تونكن : ۴۷۹ ، ۴۷۸ ، ۴۶۶	۵۲۰
تونك پاتو : ۲۵۱ ، ۱۹۴ ، ۱۸۰	جبال آارات : ۵۸۵
تونك چنك (توقو) : ۵۳۳ ، ۵۲۴	جبال آغ داغ : ۱۶۲
تونك كوآن : ۴۲۴	جبال آلای : ۹۳
تونك وان : ۱۲۹	جبال آلپ : ۲۹۷
تو - هونا (تن جیو) : ۵۱۳	جبال آلتائی : ۳۸۶ ، ۳۱۰ ، ۱۹۹ ، ۱۷۵
توئن هوانك : ۹۴ ، ۹۳ ، ۸۳ ، ۷۲ ، ۱۲	۵۱۵ ، ۸۷۹ ، ۶۹۷
۱۰۳ ، ۱۰۹ ، ۱۱۴ ، ۱۷۹ ، ۱۹۶	جبال آغ تاق : ۷۹۵ ، ۶۴۴ ، ۳۵۲
۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۳۶ ، ۵۰۰ ، ۵۰۴ ، ۵۰۶	جبال الكساندر : ۴۰۲
۵۱۴ تا ۸۷۳	جبال اوتوكان : ۱۹۲
ته پینگ : ۲۴۱	جبال اورال : ۴۸ ، ۳۲ ، ۱۵۴ ، ۴۰۶
ته چئو : ۱۹۶	۸۸۶ ، ۸۰۱
تهران : ۶۹۵ ، ۵۲۸ ، ۵۰۹ ، ۴۵۳ ، ۴۱۷	جبال اولوتائو : ۷۱۸ ، ۶۴۴
ته سین کر : ۳۵۰	جبال الغ داغ : ۷۲۵
ته یونان : ۵۳۳ ، ۵۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۲۶	جبال بوگدواولا : ۱۷۸
تیرنوو : ۶۵۹ ، ۶۵۸	جبال پامیر : ۶۹۴
تیزا : ۱۴۶	جبال تارباگاتای : ۴۸۱
تیس : ۲۹۰	جبال تنگری : ۵۵۵
تین تسین : ۴	جبال توروس : ۷۴۶
تین شان : ۹۵ ، ۹۲ ، ۷۱ ، ۳۶ ، ۱۹ ، ۱۰	جبال چوواش : ۸۰۲
۱۶۲ ، ۶۹۶ ، ۸۰۹ ، ۸۱۱ ، ۸۱۲	جبال چه چه یول تو : ۳۴۷
تیوچا : ۱۳۶	جبال خنکای : ۸۳۶ ، ۷۸۶ ، ۲۰۵
تیول : ۶۰۹	جبال زاگروس : ۲۸۴
تیومن : ۸۰۳	جبال سا یانسک : ۵۲
تیومن اریک : ۶۶۵	جبال سوالک : ۷۴۰
« ج »	جبال شمالی تین شان : ۱۳
جاده ابریشم : ۱۲ ، ۹۱ تا ۹۴ ، ۹۹ ، ۱۰۵	جبال قره تنو : ۶۴۴

جونکدو: ۳۷۸، ۳۷۷	جبال کارپات: ۴۳۸، ۲۹۳، ۱۴۷
جونگار: ۸۶۴، ۷۸۱	جبال کومدای: ۹۳
جونگر: ۸۵۸	جبال کنتئی: ۳۲۸
جیحون (آسودریا): ۱۴۰، ۷۵، ۷۳، ۲۴	جبال کنگان (خینگان): ۳۴۴، ۱۶۵
۲۸۲، ۲۷۸، ۲۷۰، ۲۴۷، ۱۶۴	جبال وزیرستان: ۲۸۴
۵۷۵، ۵۴۵	جبال یاسی: ۶۹۶
جیحون علیا: ۶۰۳، ۹۳	ججر اوندور: ۳۴۸، ۳۴۷
جیرین: ۴۴۲	ججیرات: ۳۴۹
جیلانچیک: ۷۲۶	جرجان (گرگان): ۷۷۰، ۷۰۴
«ج»	جرجه: ۲۴۲
چاچ (تاشکند): ۳۸۵	جرنفار: ۷۲۶
چاخر: ۲۷۶	جزایر دالماسی: ۴۴۰
چاکا: ۹۲	جزیره آبسکون: ۳۹۶
چاکار: ۴۶۷	جزیره تاکاشیها: ۴۷۷
چاکالا (سیالکوت): ۱۴۴	جزیره تزوشیما: ۴۷۷
چالیش (جالیش - قراشهر): ۶۹۸	جزیره خیو: ۷۵۱
چاسوق: ۸۸۶	جزیره دکان: ۵۱۰
چاناد: ۴۳۸	جزیره رودس: ۷۸۴، ۷۵۰
چان چا: ۴۷۴	جزیره سرانندیپ (سیلان): ۴۹۲
چانک پینک: ۱۹۳	جزیره فورسوز: ۴۷۱
چانک تو: ۳۸۱، ۲۲۱، ۱۳۵، ۱۲۴، ۴۶۳	جزیره قبرس: ۵۶۸
۴۷۵، ۴۷۴، ۴۶۷، ۴۶۳	جزیره کیوشو: ۴۷۷
چاتونک: ۱۲۴	جزیره هرمز: ۵۱۰
چانک - چا: ۴۷۰، ۴۶۶	جزیره هیرادو: ۴۷۷
چانک - چئو: ۴۷۰	جزیره یدشان: ۴۷۱
چانک نگان: ۸۷، ۷۹، ۲۳، ۹، ۷	جلایریه: ۷۰۰، ۶۸۹، ۶۶۳
۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۲ تا ۱۲۰، ۹۴	جلکته سیواس: ۷۴۸
۱۷۰، ۱۵۸، ۱۳۵، ۱۳۱، ۱۲۹	جمو: ۷۴۰
۲۰۰، ۱۹۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۷۳	جند: ۳۹۲، ۲۵۶
۲۲۵، ۲۲۴، ۲۱۶، ۲۱۱، ۲۰۴	جنگلهای اوسوری: ۲۳۷
۴۷۵، ۳۸۲	جنگلهای بایکال: ۱۲
	جورچات: ۲۴۴

چوقوچک : ۶۹۷
 چو - کیانگ : ۲۱۹ ، ۲۴۱ ، ۴۷۰ ، ۵۰۹
 ۵۱۲ ، ۵۳۱ ، ۸۴۷
 چوگوجاگ : ۱۷۸
 چونگ - چان (تینگ چئو) : ۱۲۶
 چونگ دونگ : ۴۷۹
 چونگ شان : ۱۲۷
 چونگ کینگ : ۲۴۳
 چونگ - لی : ۱۳۴
 چونگ هینگ (نینگ هیا) : ۳۷۲
 چوی علیا : ۲۰۸ ، ۴۱۸ ، ۵۶۱
 چوئن - تو : ۵۳۳
 چوئی تونگ - کو : ۲۷
 چیبوق آباد : ۷۴۹
 چیتا : ۶۵ ، ۸۶
 چی - چئو : ۴۷۰
 چین : در اغلب صفحات
 چیناز : ۶۷۲
 چیکرین : ۴۸
 چین ملی : ۱۳۴
 چئو : ۶۴ ، ۴۷۶ ، ۵۰۵
 چيوکو : ۲۷

« ح »

حاجی طرخان (استراخان) : ۷۳۲
 حامد (آمد) : ۷۱۵
 حران : ۵۸۹
 حصار (قراجه قیا) : ۷۱۵ ، ۷۶۹ ، ۷۹۵
 حلب : ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۵۶۷ ، ۵۷۳ ، ۵۸۷
 تا : ۵۸۹ ، ۵۹۵ ، ۶۰۵ ، ۶۲۶ ، ۷۴۲
 حلوان : ۲۸۴ ، ۵۸۰
 حما : ۵۹۰ ، ۷۴۲

چانگ : ۹۴
 چانیو : ۱۰۳
 چائو : ۱۹۶
 چائو - چئو : ۱۹۶
 چائو - سودو : ۸۶۶
 چنجر : ۱۲ ، ۱۶ ، ۶۶ ، ۸۴۳ ، ۸۴۵
 چدک : ۸۰۰
 چرتوم لیک : ۳۴ ، ۳۶ ، ۴۰ ، ۸۸۴
 چرچن : ۵۰۵
 چرخیان : ۲۵۲
 چرکس : ۴۱۷ ، ۷۲۴
 چرنوسکی : ۵۲
 چرینگوف : ۴۱ ، ۴۰۵ ، ۴۳۵
 چکس : ۴۳۸
 چکوسلواکی : ۲۹۷
 چلی منچوری : ۴
 چمپا : ۴۷۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۰
 چن تینگ : ۲۳۱
 چن - چائو : ۴۷۰ ، ۵۰۳ ، ۸۲۲
 چن - سی : ۶۶
 چن کیانگ : ۲۴۱ ، ۲۴۴ ، ۴۷۰ ، ۵۰۱
 چنگک تین : ۲۳۴
 چنگک تینگ : ۳۷۶
 چو : ۸۸ ، ۱۵۹ ، ۲۳۶ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱
 ۲۵۲ ، ۳۸۳ ، ۴۰۲ ، ۴۸۸
 ۶۴۶ ، ۶۹۸ ، ۷۹۵ ، ۸۳۰
 چوپینگ : ۱۹۳
 چو - چئو : ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۵۰۹
 چورلو : ۲۹۰ ، ۳۰۵
 چوروس : ۸۵۹ ، ۸۶۲ ، ۸۷۵
 چوفوت قلعه : ۶۵۸
 چوقوچاک : ۲۷۶ ، ۸۵۹

خلخا گل : ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۸۲۱	حمص : ۵۹۰ ، ۵۹۵ ، ۶۰۶ ، ۶۲۶ ، ۷۴۲
خلم : ۶۷۳	« خ »
خلیج پچیلی : ۴۷ ، ۳۷۶	خاربین : ۲۲۸ ، ۲۳۸ ، ۲۴۰ ، ۲۴۳ ، ۸۴۹
خلیج چلی منچوری : ۴	خامدو : ۸۵۵
خلیج کاسبه : ۵۱۰	خانات خیوه : ۸۵۲
خلیج کیت : ۳۹۳	خان بالیق (خان بالغ) : ۴۷۲ ، ۴۹۱ ، ۵۰۱
خلیج نابل : ۶۱۱	۵۰۷ ، ۵۰۹ ، ۵۱۲ ، ۵۲۱
خلیج ها کوراکی : ۴۷۷	خانگای : ۱۸۹
خنگان (خینگان) : ۳۱۵ ، ۳۱۷ ، ۳۴۲	خان گلدن : ۷۸۱
۸۴۴ ، ۸۲۵	خانه سالار (خان سالار) : ۸۰۶
خنگای : ۵۸ ، ۳۵۰ ، ۴۸۴ ، ۴۸۵ ، ۵۲۸	خایلون : ۸۴۹
۸۷۴ ، ۵۴۹	خیوشان : ۲۸۰
خنگائی : ۳۱۰	ختا : ۸ ، ۱۱۳ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۳
خوار : ۲۶۲ ، ۴۰۳	۲۳۸ ، ۲۵۸ ، ۲۷۶ ، ۳۲۳ ، ۵۰۹
خوارزم : ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۸ ، ۲۸۰	۵۱۰ ، ۵۱۱ ، ۶۰۱
۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۳۸۳ ، ۳۸۹ ، ۳۹۱	ختازاب : ۷۱۵
۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۴۰۷ ، ۴۱۷ ، ۴۲۸	ختلان : ۶۷۷
۵۰۴ ، ۵۴۰ ، ۵۴۸ ، ۶۴۲ ، ۶۸۸	ختن : در اغلب صفحات
۶۹۰ ، ۶۹۲ ، ۷۸۵	خجند : ۲۱۰ ، ۲۷۸ ، ۳۹۲ ، ۵۳۸ ، ۵۵۱
خوالینسک : ۳۱	۵۶۴ ، ۶۷۱ ، ۶۸۸ ، ۶۹۶ ، ۷۲۴
خوپتان : ۳۴۰	۷۹۱ ، ۸۱۲
خوچو : ۲۲۲ ، ۲۵۰	خراسان : در اغلب صفحات
خورتیتزا : ۴۰۵	خرسون : ۲۹۹
خوزستان : ۲۸۴	خرم آباد : ۷۰۷
خوشی : ۴۹۴	خرم تو : ۷۱۵
خوقند : ۷۹۰ ، ۷۹۷ ، ۸۰۰ ، ۸۰۱ ، ۸۱۲	خزر : ۴۰۶ ، ۸۵۴
خوی : ۵۸۵	خزریه : ۶۶۰
خیرخانه : ۱۰۹ ، ۱۱۰	خلار : ۲۷
خیسار : ۵۷۴	خلجا : ۸۶۲ ، ۸۶۳ ، ۸۶۸ ، ۸۷۲ ، ۸۷۵
خیلار : ۴۱۹	۸۷۶ ، ۸۷۷ ، ۸۷۹ ، ۸۸۱
خینگسای : ۴۷۲ ، ۵۰۹	خلخا : ۸۳۵ ، ۸۳۶ ، ۸۳۷ ، ۸۳۸ ، ۸۵۰
	۸۶۳ تا ۸۷۴

دره پامیر: ۱۲
 دره پندشیر: ۳۹۸
 دره تالاس: ۱۶۰
 دره توکماق: ۱۹۴
 دره چرچیک: ۴۰۲
 دره ساریق قول: ۳۸۸
 دره قراتال: ۷۸۸
 دره قرایوس: ۱۱۳
 دره قزل سو: ۹۳
 دره کرولن: ۸۶۵، ۸۶۴
 دره ماریتزا: ۳۰۵
 دره نرین علیا: ۶۹۶
 دره وکان (وخان): ۵۰۵
 دره هیونگک نو: ۴۵
 دره یلدوز علیا: ۱۶۲
 دریاچه آرال: ۲۲۴، ۱۳۸، ۷۳، ۴۹
 ۸۵۲، ۶۴۴، ۵۴۹
 دریاچه ارومیه: ۵۹۹، ۵۸۵
 دریاچه اورال: ۵۶
 دریاچه باکول: ۲۲۴، ۱۰۴
 دریاچه بالخاش: ۲۰۴، ۱۹۹، ۱۹۷
 ۴۴۵، ۳۹۲، ۲۵۵، ۲۱۴، ۲۰۷
 ۶۹۷، ۵۴۹، ۵۳۵، ۴۵۸، ۴۵۴
 ۸۰۱، ۷۸۸، ۷۸۷
 دریاچه بالکاش: ۱۳۸، ۱۱۵، ۱۱۳
 دریاچه بایکال: ۸۶، ۶۴، ۲۰، ۱۷، ۱۶
 ۷۸۶، ۳۴۱، ۳۱۴، ۱۹۲، ۱۳۶
 ۸۲۴، ۸۲۳
 دریاچه برکه (بالچونه): ۳۴۶
 دریاچه بلخاش: ۸۲۸
 دریاچه بونچاگان: ۳۳۸
 دریاچه بویور: ۳۳۹

خیه: ۳۹، ۲۷۹، ۳۹۴، ۳۹۷، ۵۴۸
 ۸۰۰، ۶۹۰
 «د»
 داس (داسی): ۱۴۷، ۹۹
 داغستان: ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۹۸
 دالائی خان (تالوئی خان): ۳۳۲
 دالای نور: ۳۴۵، ۱۱۵
 دامغان: ۷۶۵، ۷۰۴، ۳۹۵
 دانشسرای عالی پاریس: ۸۰
 دانشگاه استانبول: ۱۵۴
 دانشگاه تاگور: ۱۰۸
 دانشگاه کاتولیک پکن: ۴۹۸
 دانشگاه کولتر دوفرانس: ۳۲۴
 دانمارک: ۷
 دانوب (شط): ۱۴۶، ۱۲۲، ۳۰، ۱۵
 ۲۵۶، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۱، ۱۴۸
 ۳۰۴، ۳۰۲، ۲۹۶، ۲۹۲، ۲۸۸
 داها: ۴۸۱
 داهور: ۸۴۲
 دبوز: ۸۵۶
 دجله: ۷۱۸، ۷۱۴، ۵۸۲، ۵۸۰
 دربند: ۷۲۲، ۷۰۸، ۷۰۷، ۳۰۲، ۳۸
 ۷۳۲، ۷۳۰، ۷۲۹
 دربند آهنین: ۶۷۱، ۵۵۸
 دربند خزر: ۵۹۶، ۵۹۳
 درسد: ۶۸۰
 دره ایتاشی: ۶۹۶
 دره ایراؤآدی: ۴۸۰، ۴۷۹
 دره ایلی: ۵۰۴، ۷۲
 دره باختران: ۱۲

دزیسا (بش بالیغ) : ۲۲۲
 دشت (ایالتی است) : ۶۶۳
 دشت اران : ۴۲۹
 دشت قبچاق : ۷۷۹ ، ۷۷۴ ، ۶۶۴ ، ۶۶۳
 ۷۸۵
 دشت مغان : ۵۸۵ ، ۴۶۱ ، ۴۲۹ ، ۴۰۳
 دشت والاشی : ۱۵۱
 دقوقا : ۴۰۴
 دکان (دکن) : ۷۳۵ ، ۵۱۴ ، ۱۴۱
 دمشقی : ۵۸۹ ، ۵۸۸ ، ۵۸۷ ، ۴۷۳ ، ۲۶۶
 ۵۹۰ تا ۵۹۲ ، ۵۹۵ ، ۶۱۰ ، ۶۲۶
 ۶۸۸ ، ۷۴۴ تا
 دیباط : ۶۱۰ ، ۴۰۴
 دندانان اولیک : ۱۸۰ ، ۱۱۲
 دندانقان : ۲۵۸ ، ۲۵۴
 دنو : ۴۰
 دنی پر : ۷۷۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۲ ، ۲۹
 دنی پرسفلی : ۲۹۶ ، ۴۰ ، ۳۰
 دنیستر : ۶۶۶ ، ۴۴۱
 دوآب : ۷۳۵ ، ۷۳۴ ، ۱۴۱
 دویروجا : ۱۵۵
 دوربلجی : ۶۵ ، ۵۵
 دورین : ۷۳۷
 دورین قوریه : ۸۳۶
 دوروس : ۴۱۷
 دوغلات (دوغلات) : ۷۶۲ ، ۷۵۳ ، ۶۷۳
 ۷۶۴ ، ۷۶۸ ، ۸۰۴ ، ۸۰۵ ، ۸۱۰
 ۸۱۲
 دولون : ۶۶
 دولون بولداق : ۳۲۷
 دولون نور : ۸۳۳ ، ۵۳۴ ، ۴۷۴ ، ۴۶۷ ، ۲۷
 ۸۶۵

دریاجه بوئیرنور : ۸۳۴
 دریاجه پویانگ : ۵۳۱ ، ۵۳۰ ، ۲۴۱
 دریاجه تاتا : ۲۶۷
 دریاجه تورفان : ۸۰۴
 دریاجه تونگ - کو : ۳۴۵
 دریاجه زایسان : ۸۶۹ ، ۸۶۱ ، ۳۵۲
 دریاجه زایسن : ۸۵۸ ، ۸۵۷
 دریاجه قراسو : ۳۵۰
 دریاجه قرهخوجا : ۸۰۴
 دریاجه قزل باش (اولونگور) : ۳۳۷
 دریاجه کوسوگول : ۸۲۱ ، ۲۲۲
 دریاجه کوشوتزایدام : ۲۰۲
 دریاجه کوکونور : ۴۴۳
 دریاجه کولو : ۳۳۹
 دریاجه گوکا : ۴۴۳
 دریاجه گوکجه : ۷۰۸ ، ۵۶۷
 دریاجه وان : ۴۲۸
 دریای آدریاتیک : ۴۴۰ ، ۴۳۸
 دریای آرال : ۶۸۹ ، ۳۰۳
 دریای آزوف : ۱۵۷ ، ۱۵۵ ، ۵۰ ، ۴۸ ، ۲۹
 ۲۸۸ ، ۲۹۶ ، ۲۹۴ ، ۲۹۰ ، ۳۰۲
 تا ۷۸۳ ، ۷۲۰ ، ۶۶۶ ، ۴۰۵ ، ۳۰۴
 دریای اوخوتسک : ۸۴۲
 دریای چین : ۵۰۸
 دریای خزر : ۵۵۳
 دریای ژاپن : ۸۴۳
 دریای سیاه : ۲۹۰ ، ۲۸۸ ، ۱۵۵ ، ۳۵
 ۴۵۶ ، ۵۱۵ ، ۶۲۶ ، ۷۴۶
 دریایی روس (ایالتی است) : ۲۳۷
 دریسترا (سیلیستری) : ۳۰۴
 دزفول : ۷۱۲
 دزونگاری : ۱۹۰ ، ۵۳

رود بامیر: ۳۵۰	دومینیکن: ۵۶۶ تا ۵۶۸
رود بایداریک: ۳۳۷	دونگان: ۸۷۷
رود بوروتالا: ۱۹۰	دهلی: ۵۵۶، ۵۵۴، ۵۵۳، ۳۹۸، ۱۴۵
رود پولدوز: ۱۰۲	۷۳۴، ۶۹۴، ۶۸۹، ۶۸۷، ۶۸۴ تا
رود تاریم: ۷۴	۷۴۷، ۷۴۰
رود تالاس: ۲۱۵	دیار بکر: ۵۸۷، ۵۷۳، ۴۳۰، ۴۲۹
رود ترک: ۳۰۰	۷۶۵، ۷۶۱، ۷۵۵، ۷۱۵، ۶۳۸
رود تمکه: ۳۵۰	«ر»
رود تونی: ۹۰	راتیپور: ۴۳۷
رود جیحون: ۱۶۱، ۲۶۹، ۳۹۲، ۴۰۲	راجس: ۹۲
۷۹۸، ۴۶۲	راواک: ۱۰۶
رود چو: ۱۹۰	راوان: ۱۵۳، ۱۲۳
رود خیلوک: ۳۱۷	راه ابریشم: ۵۱۵
رود دانوب: ۴۸۷	راه ادویه: ۵۱۵
رود سلنگا: ۳۱۷	رصدخانه مراغه: ۶۳۰
رود سوتلج: ۷۳۶	رم: ۱۱۸، ۱۰۳، ۹۰، ۲۵، ۲۴، ۱۳، ۸
رود سیحون: ۵۰۴، ۴۰۳	۱۴۷، ۱۳۰، ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۲۰
رود شاراسورن: ۲۳۸، ۲۲۷	۶۱۳، ۶۱۱، ۵۲۰، ۱۵۳، ۱۴۸
رود شاهو: ۲۳۴	رم شرقی: ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۲۳، ۱۲۲
رود کازیر: ۱۳۶	۱۶۲
رود کائولنانک - هو: ۲۳۳	رنس: ۲۹۸، ۱۳۲
رود کرون (کلروان): ۴۱۸	رود آرقون: ۳۱۴
رود کیوماهو: ۲۳۴	رود آسکیس: ۱۳۶
رود گنگ: ۴۷۲	رود آلتای سو: ۳۵۰
رود موزار: ۱۰۵	رود اورخون: ۴۴۳
رود سولوگا: ۴۳۵	رود اورونگو: ۲۱۴
رود نونی: ۸۳۳، ۸۲۵	رود اونگکین: ۴۶۷، ۸۰
رود وی: ۱۷۳	رود ایلک (ملتقای شط اورال در جنوب
رود هوی هو: ۱۲۴	اورانبورک): ۶۴۵
رود یاگزارتس: ۷۴	رود ایلی: ۱۹۴
رود یانگ تسه: ۵۳۱	
روس (روسیه): در اغلب صفحات	

«ژ»

ژاپن : ۷۰ ، ۱۰۸ ، ۴۷۶ تا ۴۷۸

۸۷۱

ژربانی : ۲۳ ، ۸۴ ، ۲۹۷

ژن : ۶۱۲ ، ۶۱۳

ژنی : ۶۶۰

ژوردان (اردن) : ۵۹۳

ژهول : ۱۲ ، ۶۶ ، ۱۱۵ ، ۱۲۷ ، ۱۶۱

۱۹۵ ، ۲۰۲ ، ۲۲۶ ، ۲۳۱ ، ۲۳۸

۲۴۳ ، ۳۷۲ ، ۳۷۶ ، ۴۶۷ ، ۸۲۸

۸۷۶ ، ۸۲۲

ژیرین : ۴۱۹

«س»

ساحل بوک : ۳۱

ساراتوف : ۳۱ ، ۴۰ ، ۸۵۳

ساربات : ۶۵ ، ۸۹ ، ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۵۴

سارباتی (ایالتی است) : ۷۲

ساروخان : ۷۴۶ ، ۷۴۹ ، ۷۵۲

ساری : ۷۰۶ ، ۷۱۲ ، ۷۹۳

ساری سو : ۶۵۹ ، ۶۶۵ ، ۷۲۵ ، ۷۹۵

۸۳۰

ساریق قول : ۳۸۸

ساریگ شهر : ۳۰۰

ساکا : ۷۶

سالت رنج (سلسله نمک) : ۱۴۴

سالونیک : ۷۴۶

سالی سرای : ۵۵۸ ، ۶۷۲ ، ۶۷۴

سامارا : ۳۱ ، ۱۴۶

سان تومه : ۵۲۰

ساندومیرز : ۴۳۷

سانس : ۲۹۸

روم : ۱ ، ۲۱ ، ۲۹ ، ۵۴ ، ۸۹ ، ۱۵۲

۱۷۸ ، ۲۶۴ ، ۴۴۳ ، ۵۷۳ ، ۵۹۷

۶۰۴ ، ۶۱۵ ، ۶۲۵ ، ۶۳۵ ، ۶۳۷

۶۳۹ ، ۷۴۹

رومانی : ۴۹

رومانیا : ۲۹ ، ۳۲

روم شرقی : ۲۸۹ ، ۲۹۷ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰

۳۰۳ ، ۶۳۱ ، ۷۴۱

رومیه الصغری (اوزوی) : ۲۵۵ ، ۲۷۵ ، ۶۱۰

روئی : ۱۰۹

ری : ۵ ، ۹۲ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۵۸ تا ۲۶۰

۲۶۲ ، ۲۶۶ ، ۲۸۱ ، ۴۰۳ ، ۴۲۹

۵۱۵ ، ۷۵۳ ، ۷۵۷ ، ۷۶۵ ، ۷۶۷

ریازان : ۴۳۴ ، ۷۷۴

«ز»

زاپسان نور : ۳۱۱ ، ۸۵۴ ، ۸۵۵ ، ۸۷۰

۸۷۲

زاپوروک : ۱۴۳

زرنج : ۷۰۴ ، ۷۰۵

زرین : ۵۹۳

زرین رود (چوقاتو- باقاتو) : ۵۹۹

زلاند جدید : ۱۴۳

زنجان : ۳۹۶ ، ۴۰۳

زورآباد : ۷۹۵

زورینوگول : ۸۸۶

زونگاری (زونگاریه) : ۸۹ ، ۱۰۹ ، ۱۷۰

۷۸۶ ، ۸۵۱ ، ۸۵۷ ، ۸۷۰ ، ۸۷۳

تا ۸۸۹ ، ۸۷۷

زیتون : ۴۷۲ ، ۵۰۹ ، ۵۱۲ ، ۵۱۳ ، ۵۱۵

۵۱۸ ، ۵۲۰

سله ژنیگ : ۱۳۶	ساو : ۲۹۲
سما گیر : ۸۴۲	سبزوار : ۷۹۶ ، ۷۰۴ ، ۶۷۰ ، ۶۴۰ ، ۵۶۰
سمرقند : در اغلب صفحات	سپید : ۴۱۷
سمره : ۷۲۷	سپید اردو : ۶۶۵ تا ۶۶۷ ، ۷۱۹ ، ۷۲۰
سمیری : ۸۸۹	۷۲۴
سمنان : ۷۶۵ ، ۷۰۴ ، ۳۹۵	سد رستم : ۷۰۵
سمندر : ۳۰۲	سرامتر و پولیس : ۹۴
سمور : ۷۳۰	سراوتار (تراوسار) : ۷۰۵
سمی پالا تینسک : ۱۱۳ ، ۴۱۷ ، ۶۴۲	سرای : ۵۰۴ ، ۵۱۴ ، ۶۴۴ ، ۶۵۹ ، ۶۶۰
۷۸۴ ، ۷۸۷ ، ۸۵۴ ، ۸۵۵	۶۶۴ ، ۶۶۶ ، ۷۲۱ ، ۷۲۲ ، ۷۳۰
سمیرچیہ : ۱۵۶ ، ۱۹۴ ، ۶۹۷	تا ۷۳۳ ، ۷۵۷ ، ۷۷۵ ، ۷۷۶ ، ۷۷۹
سمیرہچی : ۴۴۹	سرای جیگ : ۶۶۳
سن پطرسبورگ : ۶۲۲	مربستان : ۲۹۱
سند : ۵۷۴	سرچشمہ اوب : ۵۲
سن دنیس : ۶۱۱	سرچشمہ توپول : ۷۸۴
سنگان فو : ۴۷۵	سرچشمہ خاتون : ۵۲
سنگیم : ۱۸۰ ، ۱۸۲	سرخس : ۲۸۰ ، ۲۸۸ ، ۷۰۱
سواحل ینی سئی : ۵۵	سرسطی : ۷۳۶
سولدایا : ۴۵۶	سرکل : ۳۰۱ ، ۳۰۳
سویتو : ۷۲	سرنیدیپ : ۱۴۳
سوچنو : ۷۲ ، ۸۳ ، ۱۹۳ ، ۲۳۶ ، ۵۰۰	سروج : ۵۸۹
۵۰۶ ، ۵۰۹ ، ۵۱۲ ، ۵۱۵ ، ۵۱۶	سٹرسبورگ : ۲۳۷
سوچہ اوان : ۲۳۵ ، ۴۲۵ ، ۴۶۷	سغدیان : ۸۸ ، ۹۸ ، ۱۳۸ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰
سوختای : ۴۸۰	۲۰۹ تا (۲۱۱ ، ۲۱۴ ، ۸۶۰)
سوداق (سولداجا) : ۴۰۶	سقناق : ۳۹۲ ، ۶۴۴ ، ۶۴۵ ، ۶۶۵ ، ۷۱۹
سوداک : ۸	۷۰۲ ، ۷۸۵ ، ۷۸۶ ، ۷۸۸
سوریون : ۶۱۱	سلطانیہ : ۵۰۵ ، ۵۹۹ ، ۶۲۹ ، ۶۳۰
سوریہ : ۸ ، ۳۸ ، ۸۴ ، ۹۲ ، ۱۰۵ ، ۲۶۵	۶۳۴ ، ۷۰۶ ، ۷۴۷ ، ۷۵۶ ، ۷۶۰ ، ۷۶۷
تا ۲۶۷ ، ۴۱۱ ، ۴۶۲ ، ۵۰۲	سلنگا : ۲۰۴ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۶ ، ۳۳۶
۵۱۵ ، ۶۱۰ ، ۶۱۲ ، ۷۴۸	۴۸۴
سوزدال : ۴۳۵	سلنگان : ۱۶۵
سوزدالی : ۶۶۷	سلوکیہ : ۶۰۰ ، ۶۰۱

سیراردو: ۴۴۳، ۴۴۰
 سیردریا: ۳۴
 سیرکاسیا (چرکسی): ۶۱۴
 سیرمیوم (میتروویتزای سفلی): ۲۹۰
 سیس: ۶۰۳
 سیستان: ۷۶، ۵۷۴، ۶۸۱، ۷۰۴
 ۷۰۵، ۷۶۵
 سیستی: ۴۵۶
 سیفیل: ۷۵۲
 سیلان: ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۲۰
 سیلزی: ۷، ۴۳۷
 سیلیستری (دوبروجا): ۱۵
 سیلیس (کیلیکیا): ۳۷، ۴۶۲
 سیما: ۳۰
 سین بی (موزوگ): ۱۱۵، ۱۲۶
 سین تی: ۱۳۳
 سین - چئو: ۴۷۵
 سیند فو (چنگک - تو): ۵۱۲
 سین کیانگ: ۱۹، ۲۲۳
 سی - نگان - فو: ۵۰۸
 سینگ سیستی: ۳۷۷
 سینگی دوم (بلگراد فعلی): ۲۹۰
 سی - نینگک: ۲۱۸، ۵۰۰
 سیوان هوا: ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۸۲، ۱۹۶
 ۳۷۶، ۸۲۸، ۸۳۵
 سیواس: ۲۶۴، ۴۳۲، ۵۰۰، ۶۴۲، ۷۴۴
 ۷۴۶، ۷۴۷
 سنول: ۴۲۶، ۴۷۶
 سی هیا: ۲۳۴، ۲۳۶، ۳۰۹، ۳۷۱، ۳۷۲
 ۴۰۷، ۵۴۰

سو کوک نور: ۷۲
 سولدا اژا: ۶۶۴
 سولقات: ۶۵۸
 سولک: ۵۵، ۱۱۳
 سولوخا: ۴۰، ۸۸۵
 سولوکا: ۴۸
 سولون: ۸۴۲
 سوماترا: ۴۸۱، ۵۱۰
 سونبات: ۲۵۳
 سونگ: ۸۰، ۴۲۳، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۸
 ۵۱۰، ۵۳۰
 سونگار: ۸۶۰
 سویانگک: ۶
 سوئد: ۶۷
 سوئی یونان: ۶۶، ۳۴۹، ۴۹۸
 ۵۰۱، ۵۲۴
 سه - چو - آن: ۴۶۳، ۴۶۵
 سه - چه - اونان: ۴۲۳، ۵۱۲، ۸۴۶
 سیارا اوسوگول: ۲۷
 سیانگ کوئو (چوئن - تو): ۱۲۲
 سیانگ یانگک: ۲۴۲، ۴۲۵، ۴۶۳، ۴۶۹
 ۵۰۷، ۵۳۰
 سیان - یانگک (سایان - فو): ۴۷۳
 سیریه: در اغلب صفحات
 سیتی (سربوط به سکاها): ۶۴۳
 سیحون: ۲۴، ۷۳، ۱۳۸، ۲۴۷، ۲۵۶
 ۲۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۲
 ۴۰۶، ۵۱۴، ۵۷۴، ۶۴۴، ۶۴۵
 ۶۶۵، ۶۷۲، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۱۸
 ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۶۳
 ۷۷۰، ۷۸۵، ۸۰۷، ۸۶۹

« ش »

شبه جزیره منگیشلک (مانقشلاق) : ۸۵۲	شابران : ۵۹۶
شنزار تالاس (آئولیه آتای فعلی) : ۱۳۸	شاراسورن : ۱۱۵
شنزارچو : ۱۳۸	شارتر : ۱۳۲
شط آسور : ۸۴۸ ، ۸۴۲ ، ۳۱۴	شا کالد : ۴۳۸
شط ارس : ۴۲۹	شالی سرای : ۶۶۸
شط ارقون : ۳۳۹	شام : ۴۴۴ ، ۳۹۳ ، ۳۱۰ ، ۲۶۶ ، ۲۶۵
شط اصغر (زرد) : ۱۲۹ ، ۱۲۸ ، ۱۲۷ ، ۴۶	۵۸۷ ، ۵۸۵ ، ۵۷۹ ، ۵۷۶ ، ۵۷۵
۲۹۴ ، ۲۴۲ ، ۲۴۰ ، ۲۳۵ ، ۲۳۱	۶۰۰ ، ۵۹۹ ، ۵۹۶ ، ۵۹۲ ، ۵۹۰
۴۶۴ ، ۴۲۳ ، ۴۲۲ ، ۳۸۲ ، ۳۸۱	۶۰۳ تا ۶۱۰ ، ۶۱۲ ، ۶۱۳
۸۳۴ ، ۵۰۹	۷۴۴ ، ۷۴۲ ، ۷۴۱ ، ۶۲۶ ، ۶۲۵
شط اوب : ۸۵۸	۷۴۸ ، ۷۴۵
شط اورال (باییق) : ۳۰۳ ، ۳۰۲ ، ۴۷ ، ۳۷	شاسپانی : ۲۹۸
۳۰۷ ، ۷۸۷ ، ۷۸۵ ، ۷۷۹ ، ۶۶۶	شان تونگ : ۱۳۰ ، ۱۲۵ ، ۱۲۴ ، ۱۲۱
۷۹۸	۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۲۴۰ ، ۲۴۲ ، ۳۷۶
شط اورخون : ۴۰۶ ، ۱۵	۳۸۱ ، ۵۰۹ ، ۵۲۱
شط اونگکین : ۸۲	شان چانگ : ۱۲۷
شط اونون : ۳۴۵ ، ۳۲۷	شان سی : دراغلب صفحات
شط ایریچ (ایرتیش) : ۳۷	شان - شان : ۱۱۶ ، ۱۰۶ تا ۱۰۲ ، ۹۶
شط ایسیک گول : ۱۶۸	۴۶۵ ، ۱۷۹ ، ۱۳۴ ، ۱۳۰ ، ۱۲۰
شط ایلی : ۵۳۵	شانگ تو (سیاندو - چاندو - دولون - نور) :
شط بوگ : ۶۴۳	۴۹۲ ، ۵۰۶ ، ۵۳۲ تا ۵۳۴
شط پو : ۱۲۳	شانگ کو : ۸۲
شط پروت : ۶۴۳	شانگ شونگ : ۸۷۱
شط تاریم : ۲۵۰ ، ۱۱۳ ، ۱۱۲ ، ۱۱	شان های - کونان : ۸۴۶
شط جمنا : ۷۳۸	شان - هه - کونان : ۲۲۷
شط چم (جام) : ۳۵۴	شان یو (سوئی یوان) : ۱۹۳
شط چو : ۳۳۵	شائو هینگ : ۲۱۹
شط خلخا : ۳۴۵	شبورغان : ۵۶۰ ، ۵۰۵
شط دانوب : ۲۹۰ ، ۱۵۲ ، ۱۴۷ ، ۱۵	شبه جزیره تاسان : ۳۰۳ ، ۴۰
۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۲۹۷ ، ۳۰۵	شبه جزیره کریمه : ۱۴۷ ، ۵۱۴ ، ۵۲۵
۴۴۱ ، ۴۳۹ ، ۳۰۶	۷۷۷ ، ۶۶۰
شط دراووساد : ۲۹۱	

۷۲۸ ، ۷۲۷ ، ۶۸۸ ، ۶۵۳ ، ۶۴۴

۷۹۸ ، ۷۷۹ ، ۷۷۸ ، ۷۳۲ ، ۷۳۰

شط ويستول : ۱۴۷ ، ۴۳۷

شط هان : ۴۶۹

شط هوانگ چئو : ۲۴۱

شط هووی - هو : ۵۰۹

شط هوئه هو : ۲۴۲

شط يانگ تزو (يانگ تسو) : ۲۴۱ ، ۲۴۴

۴۲۵

شط يانگ تسه : ۴۷۴ ، ۵۱۲

شط يائيک (اورال) : ۴۵۸

شط يني سئي : ۲۶ ، ۳۱ ، ۳۷ ، ۱۳۵

۸۸۰ ، ۸۷۰

شماخا (شماخر) : ۴۰۴

شميل نيک : ۴۳۷

شن پن اتيز : ۲۸

شن چئو : ۲۳۴

شن سي : ۲۷ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۷۹ ، ۸۱ ، ۹۰

۱۱۶ ، ۱۲۴ تا ۱۲۶ ، ۱۲۹ ، ۱۳۵

۱۷۲ ، ۱۹۳ ، ۲۳۴ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲

۴۲۲ ، ۴۶۴ ، ۴۶۵ ، ۴۶۷ ، ۴۹۵

۸۹۹ ، ۸۴۶ ، ۵۰۸

شن يانگ (موکدن) : ۸۴۴

شوپينگ فو : ۲۳۹

شوشتر : ۷۱۲ ، ۷۱۳

شوفانگ : ۸۲

شون تو : ۲۳۴

شه چه هوان : ۲۱۶

شهرجام : ۷۷۱

شهر سبز : ۵۶۳ ، ۵۶۴

شيبه : ۵۴

شيراز : ۲۵۹ ، ۴۲۷ ، ۶۴۱ ، ۶۸۸ ، ۷۰۹

شط دني پر : ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۲۹۷ ، ۴۰۵

۷۷۷ ، ۷۷۶ ، ۷۳۳ ، ۶۵۹ ، ۶۴۳

شط دنيستر : ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۶۴۳ ، ۷۲۰

شط دون : ۸۸ ، ۱۴۷ ، ۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۲۸۸

۲۹۷ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۵۱۵ ، ۶۴۳

۶۶۲ ، ۶۶۴ ، ۷۳۱ ، ۷۳۲

۷۵۶ ، ۷۷۶ ، ۷۷۹ ، ۸۵۳

شط دوننز (دونتس) : ۶۴۳ ، ۶۵۷

شط رن : ۱۳۷ ، ۱۵۲ ، ۱۵۴ ، ۲۴۷

شط ساخالين : ۳۱۴

شط ساري سو : ۷۸۷

شط ساو : ۲۹۰

شط سلنگا : ۳۱۴

شط مند : ۵۵۴ ، ۶۸۷ ، ۷۳۶

شط سو - چوان : ۴۶۴

شط سونگاري : ۲۳۸ ، ۸۴۲ تا ۸۴۴

شط سيحون : ۴۰۲

شط شارامون : ۲۳۰

شط فرات : ۵۹۵

شط کرد (کور) : ۵۶۵ ، ۶۰۲

شط کرون : ۳۱۵ ، ۴۲۰ ، ۵۲۹ ، ۸۷۴

۸۷۹ ، ۸۷۸

شط کورا : ۴۲۹

شط کيان : ۴۷۳

شط کينگ هو : ۱۷۲

شط گنگ : ۱۴۱ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۶۸۸

شط لئاو - هو : ۱۱۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۷۵

شط ملوا : ۲۵۳

شط نير يادوا : ۶۶۴

شط ولکا : ۳۰ ، ۳۲ ، ۴۰ ، ۴۹ ، ۸۸ ، ۳۰۰

۳۰۶ ، ۴۰۶ ، ۴۱۷ ، ۴۳۳ ، ۴۴۰

۴۴۵ ، ۴۵۷ ، ۴۶۱ ، ۵۰۴ ، ۵۱۴

طالقان : ۳۹۷ ، ۱۳۹
 طبرستان : ۲۴۶
 طبری : ۶۴۱
 طبس : ۷۹۶
 طرابلس : ۵۹۲ ، ۵۸۶ ، ۸
 طرابوزان : ۵۱۶ ، ۵۱۵ ، ۵۱۰ ، ۴۰۶
 ۵۱۹ ، ۶۱۰ ، ۶۱۱ ، ۷۴۶ ، ۷۶۷
 طمغاج : ۳۷۹
 طوس : ۶۰۰ ، ۵۷۱ ، ۳۹۷ ، ۳۹۵ ، ۲۸۰
 ۷۰۴ ، ۶۱۴
 طهران : ۶۷۳
 طیسفون (تیسفون) : ۱۳۹

«ع»

عراق : ۷۱۸ ، ۵۷۳ ، ۲۶۰
 عراق عجم (همدان و اصفهان) : ۲۷۰ ، ۲۵۷
 ۴۲۸ ، ۴۲۷ ، ۳۹۵ ، ۲۸۱ ، ۲۷۳
 ۵۷۰ ، ۵۷۲ ، ۵۷۵ ، ۶۰۷ ، ۶۲۳
 ۶۲۹ ، ۶۳۹ ، ۷۰۶ ، ۷۵۵ ، ۷۵۷
 ۷۶۰ ، ۷۶۱ ، ۷۶۵ ، ۷۶۶
 عراق عرب (بغداد) : ۴۰۴ ، ۲۸۴ ، ۲۵۹
 ۵۱۹ ، ۵۷۷ ، ۶۸۹ ، ۷۱۴ ، ۷۱۷
 ۷۵۵ ، ۷۵۹ ، ۷۶۵ ، ۷۶۷
 عثمانی : ۷۱۸
 عکا : ۶۱۰ ، ۵۹۳ ، ۵۹۲ ، ۵۸۶ ، ۵۶۷
 عین تاب : ۷۴۲
 عین جالوت : ۵۹۳

«غ»

غارطاووسان : ۱۱۰
 غار نقاش : ۱۱۰
 غازان (قازان) : ۴۳۳ ، ۲۹۵ ، ۱۴۸
 غازانیه (شنب غازان) : ۶۳۰

۷۱۱ تا ۷۱۴ ، ۷۲۱ ، ۷۵۸ ، ۸۰۶
 ۸۰۹ ، ۸۱۳ ، ۸۱۵
 شیرکوه : ۵۷۷
 شیروان : ۷۲۹ ، ۷۲۱ ، ۶۶۳ ، ۶۰۲ ، ۴۰۴
 ۷۳۰
 شیسستوی : ۱۵۲
 شیکوزن : ۴۷۷
 شیگیر : ۸۸۶
 شیلای : ۳۷
 شیلکا (اوروچون) : ۸۴۲

«ص»

صاین نویان : ۳۱۲ ، ۱۹۴ ، ۱۱۵
 صبران : ۷۲۴ ، ۷۲۳ ، ۷۱۹ ، ۶۶۵
 صحرای اورال : ۷۷۶
 صحرای تکلاما کان : ۱۱
 صحرای قراقوم : ۱۱
 صحرای قزل قوم : ۱۱
 صحرای گویی : ۸۲ ، ۷۱ ، ۱۶ ، ۱۲ ، ۱۱
 ۱۲۸ تا ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۸۰ ، ۲۲۲
 ۲۳۲ ، ۲۴۲ ، ۳۲۰ ، ۴۶۸ ، ۵۲۴
 ۵۸۲ ، ۶۹۸ ، ۸۰۸ ، ۸۷۲ ، ۹۰۳
 صربستان : ۷۴۹ ، ۷۴۶ ، ۱۵۲
 صور : ۵۹۱ ، ۵۸۹ ، ۵۸۶
 صومعه سن میشل دوتارل : ۶۰۰
 صیدا : ۵۹۲
 صیرا : ۳۸۶
 صیرام : ۷۶۴ ، ۶۹۵ ، ۶۸۹ ، ۵۴۳ ، ۳۸۶
 ۷۶۸ ، ۷۹۱ ، ۸۰۵ ، ۸۰۸ ، ۸۰۹

«ط»

طالاس : ۴۱۸
 طالش : ۳۰

فلات آناتولی: ۲۷۵	غرجستان: ۵۷۴
فلات پای تنگ: ۶۸	غزنه: ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۴۹، ۲۴۸
فلاندر: ۵۱۱	۷۱۱، ۶۲۷، ۵۵۳، ۳۹۸
فلسطین: ۶۱۳، ۵۹۳، ۵۹۲	غزنین: ۶۳۵، ۳۹۸، ۳۹۷
فلورانس: ۷۷۱، ۵۱۴، ۵۱۱	غزه: ۵۹۳، ۵۹۰
فندوستان: ۱۱۱	غور: ۷۰۳، ۶۲۷، ۵۷۴، ۲۸۳
فوته: ۸۸۲	غوطه: ۷۴۳
فوچنو: ۵۰۵، ۴۷۴، ۴۷۲، ۴۷۱، ۳۸۱	«ف»
۸۴۷، ۵۱۳، ۵۰۹	فارس: ۴۴۳، ۴۲۸، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۵۹
فوسه: ۷۵۱	۵۹۷، ۵۹۶، ۵۷۳، ۵۶۰، ۴۴۴
فوکین: ۵۰۹، ۵۰۷، ۵۰۳، ۴۷۲، ۴۷۰	۷۵۵، ۷۱۱، ۷۰۹، ۶۴۱، ۶۲۷
۸۴۷، ۵۳۱، ۵۳۰، ۵۱۸، ۵۱۳	۷۶۵، ۷۶۱، ۷۵۸
فونگ (تالانگ): ۲۴۳، ۲۳۱	فاریاب: ۵۷۴
فونگ چنو: ۱۹۳	فالکس: ۷۸۳
فونگ سیانگ: ۴۲۳	فانا گوری: ۳۰۱
فیروز کوه: ۵۷۴	فان چنگ: ۴۶۹
فیلیپین: ۵۱۳، ۵۱۱	فدولوو: ۵۰
فیلی پوپولیس: ۱۵۲	فرات: ۶۳۱، ۶۰۶، ۵۹۵، ۹۲
«ق»	فرانسه: ۳۲۴، ۱۵۰، ۱۳۲، ۷۰، ۸
قادیسه: ۲۰۸	۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۰، ۴۳۵، ۴۱۴
قارص: ۷۰۷، ۴۶۱	۵۱۹، ۵۱۰، ۵۰۳، ۴۹۳، ۴۶۰
قازان (غازان): ۷۷۴، ۷۳۰، ۶۶۴، ۴۶	۶۳۰، ۶۱۳ تا ۶۱۱، ۶۰۵، ۵۶۷
۷۸۱، ۷۸۰، ۷۷۹، ۷۷۸، ۷۷۶	۹۰۴، ۸۷۱، ۶۸۰
۸۵۳، ۷۸۳	فرانسیسکن: ۶۶۱، ۶۵۷
قاسموف: ۷۸۰، ۷۷۸	فرانک بورگونی: ۲۹۸
قاما: ۲۹۵	فرانکفورت: ۲۸
قاهره: ۷۴۲، ۷۴۱، ۶۰۴، ۵۹۳، ۴۰۴	فراه: ۵۷۴
قبادیان: ۵۵۸	فرغانه: در اغلب صفحات
قباق: ۴۵۰	فرهنگستان انسرکپسیون: ۳۲۴
قباکه: ۸۰۴	فریژی (فریگیه): ۲۶۷
	فریژی (فریگیه): ۷۵۲، ۶۴۲، ۶۳۱، ۳۷
	فریول: ۲۹۱

قراقرم: ۲۰۵	قبحاق: ۵۱۸، ۵۱۴، ۵۰۴، ۴۵۶، ۴۱۷
قراقرم: ۴۲۱، ۴۲۰، ۳۱۲، ۱۶۰، ۷۹	۵۹۶، ۵۹۵، ۵۹۱، ۵۵۷، ۵۲۵
۴۴۹، ۴۴۵، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۲۵	۶۴۲، ۶۳۹، ۶۱۴، ۶۰۲، ۶۰۱
۴۶۱، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۵، ۴۵۲	۷۱۵، ۷۰۸، ۷۰۷، ۶۴۴، ۶۴۳
۴۸۶، ۴۸۲، ۴۷۴، ۴۶۸، ۴۶۷	۷۱۸ تا ۷۳۱، ۷۲۹، ۷۲۸، ۷۲۲
۸۳۴، ۸۲۸، ۵۷۰، ۵۴۹، ۴۸۷	تا ۸۳۶، ۷۳۴
۸۷۹، ۸۷۴، ۸۶۴، ۷۵۰	قبرس: ۴۶۱، ۴۴۷
قراقرم: ۲۲۲، ۱۶۵	قبق: ۵۶۸
قراقرم: ۸۰۳، ۲۰۲، ۱۹۸	قدیری: ۴۸۱
قراقرم: ۱۹۴	قراسمان: ۷۲۵
قراگون قبیچال: ۳۱۴	قراباغ: ۷۶۶، ۷۴۸، ۷۲۲، ۷۰۷، ۶۳۷
قرامان: ۷۵۲، ۷۴۶	قرابلغاسون (قره بلغاسون - اردو بالغ - شهر
قراوران: ۴۷۳	دربار): ۲۲۸، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۰۴
قراهان: ۷۴۷	قرابلغوسان (قره بلغاسون): ۴۲۰، ۱۵
قربان شیر: ۶۰۸	قراقل: ۷۱۹، ۶۹۸
قرتریغور: ۱۵۷	قراحصار: ۷۵۲
قرشی: ۷۲۳، ۶۷۴، ۶۷۳، ۵۶۳، ۵۵۸	قراخوتو (بی - تسی - نه - اتزنی): ۲۳۶
قرقیز: ۳۳۷، ۲۶۷، ۲۶۴، ۱۹، ۱۳، ۳	قراخوجا (تورفان): ۸۰۳، ۶۹۹
۴۸۲، ۴۸۱، ۳۹۰، ۳۵۴	قراخوجه (تورفان): ۷۵۳
قرقیزقزاق: ۸۵۱، ۲۵۵	قرارداغ: ۷۸۲
قرلتای: ۵۵۸	قراستگر توقا: ۷۸۸
قرمان: ۶۳۱	قراسو: ۶۱۴
قره باغ: ۳۰	قراسوک: ۸۸۶، ۳۱
قره تل: ۸۰۳	قراشهر: ۱۲۵، ۹۱، ۷۰، ۱۴، ۱۲
قرهخوجا (تورفان): ۶۹۷، ۲۲۲	۱۷۸، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۳۰، ۱۲۸
قره شهر: ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۷، ۹۳، ۸۷	۱۹۱، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۷۹
۱۵۶، ۱۳۸، ۱۱۳، ۱۰۵، ۱۰۴	۲۲۲، ۲۲۰، ۲۰۸، ۲۰۷، ۱۹۳
قریه رویروک: ۴۵۶	۸۰۶، ۸۰۳، ۶۸۹، ۳۸۳، ۲۵۰
قریم: ۷۸۱	۸۱۶، ۸۱۵
قزاقستان: ۸۸۶، ۶۴۴، ۱۱۸، ۵۶، ۳۱	قراقرم: ۵۲۸، ۵۱۵، ۳۵۰، ۱۵، ۸
۸۸۷	۸۲۰، ۵۴۱، ۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۵
	۸۲۱

قلعه شن چئو: ۲۳۵	قزل: ۱۸۵، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۱۲
قلعه شه پوشنگ: ۲۱۲	۱۸۶
قلعه قهقهه (واقع در قوداغ): ۷۸۲	قزل ایرماق: ۵۷۰
قلعه ماردین: ۷۱۵	قزوين: ۵۱۵، ۴۰۳، ۳۹۶، ۳۹۵، ۲۴۶
قلعه مهم لينگ - چئو: ۲۳۴	۷۶۰، ۶۰۷، ۵۷۶
قلعه ين سن: ۱۷۱	قسطمونی: ۷۵۲، ۷۴۶
قلین فو (کين - لينگ - فو - نانکن): ۵۲۱	قسطنطنیه: ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۹، ۲۵، ۲۳
قم: ۴۰۳	۱۷۰ تا ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۶، ۱۵۵
قندارا: ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴	۴۵۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۲۹۵، ۲۹۱
قنداری: ۱۶۸	۶۵۷، ۶۱۰، ۵۲۵، ۵۱۰، ۵۰۴
قندزچه: ۷۲۷	۸۷۲، ۷۵۳، ۷۴۶
قندوز: ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۶، ۲۰۹، ۲۱۱	قسطوان: ۵۴۶، ۲۷۸، ۲۷۲
۶۱۴، ۵۶۴، ۵۶۰، ۵۵۸، ۲۱۳	قفقازیه: ۱۶۲، ۷۲، ۴۲، ۴۱، ۳۸، ۲۹
۶۷۷، ۶۷۴ تا ۶۷۱، ۶۶۹، ۶۶۸	۳۹۶، ۳۰۳، ۲۹۹، ۲۹۴، ۲۹۱
قندهار: ۷۷، ۱۰۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۱	۵۲۹، ۵۱۴، ۵۰۳، ۴۳۱، ۴۰۴
۷۰۵، ۵۵۵، ۲۴۸، ۲۲۰، ۱۴۲	۷۱۶، ۷۱۵، ۶۸۸، ۶۴۳، ۵۶۹
۷۵۷، ۷۵۶، ۷۵۵	۸۵۲، ۸۲۲، ۷۳۲، ۷۳۰، ۷۲۱
قویان: ۲۹، ۳۰، ۴۰، ۴۸، ۵۰، ۱۴۶	۸۸۷، ۸۵۳
۶۴۳، ۳۰۰، ۲۹۴، ۱۴۸	قلاجین آلت: ۳۴۴
قویک - ساری: ۸۵۹	قلعه آق سو (پوهوئان): ۱۸۶
قوتوز غور: ۲۸۷	قلعه اربیل: ۶۲۹، ۶۲۰
قوچقار: ۶۹۶	قلعه امان کوه (اشکلجه): ۷۰۲، ۶۳۲
قوچوم: ۸۰۳	قلعه اوست کامنو گورسک: ۸۷۰
قوریان: ۳۰۳	قلعه پوشنگ: ۷۰۱
قورقنار جوبور: ۳۳۱	قلعه تکريت: ۷۱۵
قورقوناق جوبور: ۳۳۱	قلعه توگماک: ۲۰۷
قوری: ۴۹۱	قلعه حامد (آمد - دیاریکر): ۷۱۵
قولان باسی: ۴۰۲	قلعه خرما تو: ۷۱۵
قولبما: ۳۸۴	قلعه خنگاه: ۸۰۰
قوتقز: ۸۰۳	قلعه خيسار: ۶۳۲، ۶۲۱
قونگس: ۸۱۷	قلعه رجه: ۶۳۰
	قلعه سفید: ۷۱۳

- قونیه : ۲۳ ، ۲۶۴ ، ۲۷۵ ، ۴۲۸ ، ۴۴۸
 ۴۶۱ ، ۶۲۵ ، ۶۳۱ ، ۶۳۲ ، ۷۵۲
- قویاش : ۵۳۵
- قهستان : ۵۷۵
- قهندز : ۶۴۱
- قیالیق : ۳۸۴ ، ۳۹۲ ، ۴۴۹ ، ۴۵۸
- قیساریه : ۵۶۸ ، ۶۰۴ ، ۷۴۶ ، ۷۴۹
- قیصریه : ۲۶۴ ، ۴۳۲ ، ۴۵۰ ، ۴۶۱ ، ۶۰۴
- ۶۴۲ ، ۶۳۶
- قینسای (خینسای) : ۵۱۲
- « ك »
- کابل : ۷۷ تا ۷۹ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱ ، ۱۳۴
- ۱۳۹ تا ۱۴۴ ، ۱۵۶ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴
- ۲۴۸ ، ۳۹۸ ، ۵۵۳ ، ۵۵۵ ، ۵۶۴
- ۵۷۴ ، ۶۶۹ ، ۶۷۱ ، ۶۷۳ ، ۶۷۶
- ۷۰۰ ، ۷۵۵ ، ۷۵۷ ، ۷۹۴ ، ۷۹۳
- کاپادوکیه (کاپادوسییه) : ۳۷ ، ۳۸ ، ۲۶۴
- ۲۶۷ ، ۶۰۳ ، ۶۴۲ ، ۷۴۶
- کاپیچا : ۱۴۲ ، ۲۱۳
- کات : ۶۹۰ ، ۷۹۹ ، ۸۵۲
- کاتارو : ۴۴۰
- کاتاندا : ۵۵
- کارپات : ۱۵۱
- کارلوویتس (۷۸۳)
- کارنات : ۵۱۴
- کارنوتنوم : ۲۹۳
- کارون : ۳۹۵
- کاری : ۷۵۲
- کاستیل : ۵۱۰ ، ۷۵۳
- کاسل : ۴۵۶
- کاشان : ۵۰۵
- کاشغر : در اغلب صفحات
- کافا : ۵۵۷ ، ۶۶۰ ، ۶۶۱ ، ۶۶۶ ، ۷۷۷
- ۷۷۸ ، ۷۸۰
- کاکراک : ۱۰۹
- کالسهدوان : ۲۹۱
- کالکا (کالمیوس) : ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۶۶۶
- کالکان : ۶۶ ، ۳۷۷
- کالوگا : ۱۴۸
- کالی : ۵۳
- کاما : ۴۰۶ ، ۴۶۴ ، ۷۷۸
- کامبوج : ۴۷۸ ، ۴۸۰
- کامچاتکا : ۸۴۲
- کامنایا بابا : ۱۱۳
- کامیروس : ۸۸۴
- کانتون : ۴۷۱ ، ۴۷۵ ، ۴۷۸ ، ۵۰۰ ، ۵۰۹
- ۵۲۰ ، ۵۳۰ ، ۵۳۲ ، ۸۴۷
- کان چئو (کان - سو) : ۷۲ ، ۸۳ ، ۲۰۲
- ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۳۶ ، ۴۶۷ ، ۴۷۵
- ۵۰۰ ، ۵۰۶ ، ۵۲۴ ، ۸۱۶
- کاندا (مارا کاندا - سمرقند) : ۷۵
- کانزان : ۵۲۴
- کانگک - هوا : ۴۲۶
- کانگک - هی : ۸۴۹ ، ۸۶۷
- کانسو : در اغلب صفحات
- کانسنو : ۲۸ ، ۲۳۶ ، ۵۱۵
- کان - سوی غربی (تنگوت) : ۴۸۶
- کانگک - هوئا : ۴۷۶
- کاوری پاتام : ۵۱۴
- کایال : ۵۱۴
- کایپینگک : ۴۷۴
- کایفونگک : ۲۳ ، ۲۲۶ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲

کرویلن : ۸ ، ۱۳ ، ۵۸ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸
 ۱۹۹ ، ۲۰۵ ، ۳۲۹ ، ۳۳۹ ، ۳۴۸
 ۴۰۸ ، ۴۱۸ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۴۲۱
 ۸۳۴ ، ۸۳۶
 کره : ۲۵ ، ۱۷۱ ، ۲۳۶ ، ۳۲۵ ، ۴۲۶
 ۴۷۶ ، ۴۷۷ ، ۸۴۲
 کره شمالی : ۱۲۸ ، ۲۲۸
 کریا (پم) : ۵۰۰
 کریمه : ۸ ، ۱۱ ، ۴۵ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۵
 ۸۹ ، ۱۱۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۲۹۰
 ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۴۰۶ ، ۴۵۶ ، ۵۱۸
 ۶۱۱ ، ۶۵۷ ، ۶۵۸ ، ۶۶۴ ، ۶۶۶
 ۷۷۴ تا ۷۷۶ ، ۷۷۹ تا ۷۸۱ ، ۷۸۳
 ۸۵۳ ، ۸۸۹
 کستک : ۶۹۵
 کش : ۶۷۳ ، ۶۷۵ ، ۶۷۶ ، ۶۹۶
 کشمیر : ۱۱۳ ، ۱۴۳ تا ۱۴۵ ، ۲۱۳
 ۲۱۴ ، ۷۳۶ ، ۷۴۰ ، ۷۸۱ ، ۸۱۷
 کفچه کوه : ۴۷۲
 کلات : ۷۰۴
 کلده : ۲۹
 کلریس : ۸۸۴ ، ۸۹۳ ، ۸۹۴
 کلزدو فرانس : ۸۰ ، ۱۰۸ ، ۸۷۱
 کلکته : ۵۵۸ ، ۶۶۸ ، ۶۷۹ ، ۶۹۰ ، ۶۹۵
 ۷۰۱ ، ۷۰۸ ، ۷۱۷ ، ۷۲۶
 کلکه (کلمیوس) : ۷۲۰
 کلگان : ۸۳۳ تا ۸۶۵
 کلموک (قلمون) : ۸۱۹
 کلنگ : ۴۷۲
 کلیسای ایاصوفیا : ۶۱۰
 کلیسای سن پیر : ۶۱۱
 کلیسای مارشلیطه : ۶۰۹ ، ۶۲۰

۲۳۵ ، ۲۴۰ ، ۴۲۲ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵
 ۵۱۲ ، ۵۳۰
 کای - فونگ - فو : ۳۷۲ ، ۳۷۷ ، ۳۸۰
 کایلو : ۸۲۰
 کبان : ۳۰ ، ۳۱
 کبدو : ۱۲۸
 کبهستان : ۶۷۱
 کتابفروشی مارس فرسکو : ۱۵۴
 کراسمودار : ۲۹
 کراسنویارسک : ۳۱ ، ۸۸۷ ، ۸۸۸
 کراکوی : ۴۳۷
 کرائیت : ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳
 ۳۴۴ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۵۵
 ۳۵۶ ، ۶۸۱ ، ۶۸۲ ، ۸۵۱
 کربلا : ۷۱۴
 کرتلی : ۴۴۸ ، ۵۶۹
 کرچ : ۴۸ ، ۵۵ ، ۱۱۱ ، ۱۶۳ ، ۲۹۰
 ۶۶۲ ، ۸۸۴ ، ۸۸۹ ، ۸۹۵
 کردآلی : ۲۹۱
 کردستان : ۴۳۲ ، ۵۸۹ ، ۵۹۹ ، ۷۰۸
 ۷۱۵
 کرزنوزوس : ۱۶۳
 کرسون : ۱۴۸
 کرقراسی : ۴۴۰
 کرکوک (قرلوق) : ۲۷۶ ، ۷۱۵
 کرمان : ۲۵۹ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۴۳ ، ۴۴۴
 ۵۰۰ ، ۵۱۰ ، ۵۷۳ ، ۵۹۷ ، ۶۲۷
 ۶۲۸ ، ۶۴۱ ، ۷۰۹ ، ۷۱۱ ، ۷۱۴
 ۷۶۱ ، ۷۶۵ ، ۷۶۷
 کرمانشاه : ۵۸۰
 کرمیان : ۷۴۶ ، ۷۴۹ ، ۸۵۲
 کرنی (قرنی) : ۴۲۸

کوسه مان: ۱۳۸	کلیسای (مارکوکه): ۶۰۱
کوسه داغ: ۴۳۲	کننتی: ۳۶۰، ۳۳۰
کوشا: ۷۶۴، ۱۱۳	کندو: ۴۷۲
کوشانا: ۱۵۹، ۱۴۰، ۱۳۹	کنگان (خینگان): ۱۱۴، ۹۰، ۱۹، ۱۱
کوشانگ: ۵۰۱	۱۱۸، ۱۱۵
کوشوتزایدام: ۳۵۹، ۳۵۶، ۳۱۴، ۱۶۵	کوانگ تونگ: ۴۷۰
کوکشون اورخون: ۲۰۲	کوانگ کو: ۱۲۷
کوکوتنی: ۲۸	کوبان (قوبان): ۷۷۹، ۷۳۲، ۴۳، ۴۲
کوکوخوتو: ۸۴۰، ۸۳۴، ۲۳۹، ۸۲	۸۹۵، ۸۹۳، ۸۵۳
۸۶۴	کوبدو: ۳۳۷، ۳۱۱، ۲۰۴، ۱۹۹، ۱۷۴
کوکونور: ۲۱۲، ۱۷۱، ۱۰۷، ۱۰۳	۸۳۶، ۸۳۴، ۸۳۰، ۷۸۶، ۳۵۰
۸۷۰، ۸۶۰ تا ۸۵۴، ۸۴۰، ۸۳۳	۸۵۹، ۸۵۸، ۸۵۱، ۸۵۰، ۸۳۸
۸۷۹	۸۷۹، ۸۷۷، ۸۷۴، ۸۷۳، ۸۶۱
کوغان (تاناولای): ۱۹۷	۸۸۶
کولام: ۵۲۵، ۵۱۴، ۵۱۰	کوبلوو: ۳۲
کول اویا: ۸۹۵، ۸۸۵، ۴۸، ۴۵، ۳۴	کوپال: ۴۴۹
کولجا: ۵۳۵، ۵۲۵، ۵۱۵، ۴۸۲، ۴۶۲	کوتاهیه: ۷۵۲، ۷۵۰
۶۹۷	کوتائیس: ۴۳۱
کولشید (کلچید): ۳۷	کوجا توسارکاشمه: ۳۴۸
کولوک: ۱۸۰	کوجا: در اغلب صفحات
کولومنا: ۴۳۴	کوچ آنک: ۱۰۴
کوله: ۳۰۴	کوچنگک: ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۸۵، ۱۷۸
کولیکووو: ۶۶۷، ۶۶۶، ۶۶۴	۵۰۴، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۰۷
کولیم: ۱۶	کوچه موالی رکه: ۷۱۰
کوباترا: ۱۱۲	کودا آرال (کوتوآرال): ۴۵۲
کومتورا: ۱۸۱	کور (کر) سفلی: ۷۲۲، ۷۰۷
کومتورا: ۱۸۰	کورا: ۱۴۴
کومان: ۴۶۰	کوران: ۴۷۶
کونقز: ۶۹۷	کوس: ۳۱۰
کونگک - یو: ۱۹۴	کوستانای: ۸۸۶
کوه آلتائی: ۱۳	کوسترومکایا: ۸۹۵، ۸۸، ۴۸، ۴۵، ۴۳
کوه اورال: ۳۰	کوستیانی نوف: ۸۸۶

کیش (شهر سبز اسروزی) : ۵۶۳، ۵۶۱
 ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱
 کیف : ۳۰۳، ۱۴۸، ۳۲، ۲۸، ۱۴، ۵
 ۴۴۵، ۴۳۵، ۴۰۵، ۳۶۷، ۳۰۴
 ۷۲۰، ۴۴۷
 کی فونگ : ۲۴۲
 کیگی : ۷۶۵
 کیل : ۸۴۲
 کیلون : ۵۱۵
 کیلیکيه (ارمنستان صغیر) : ۴۳۲
 ۷۴۶، ۵۱۵
 کیمین فو : ۵۲۸
 کی مینگ فو : ۴۶۷
 کین : ۳۴۹، ۳۳۴، ۲۴۵، ۲۴۲، ۲۴۱
 ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۳ تا ۳۷۱، ۳۶۰
 ۴۲۳، ۴۰۷، ۳۸۲، ۳۸۰، ۳۷۷
 ۴۲۴
 کین چئو : ۲۴۱
 کین شان : ۱۳۷
 کین شه : ۷۵
 کین کانگ : ۱۲۰
 کینگ چئو : ۲۱۹
 کین نینگ فو : ۵۰۹
 کیو : ۴۸، ۴۰
 کیوته سو : ۱۰۵
 کیوجه مؤخر : ۱۰۱، ۹۵
 کیوجئو : ۵۰۹
 کیوجه : ۹۸
 کیوزوا : ۴۸۰
 کیولی : ۸۷
 کیون - چئو (یوچئو) : ۴۲۳

کوه جرکابچی - قای : ۳۴۸
 کوه ساینسک : ۱۶
 کوهسیون کی : ۸۵
 کوه مینوسینسک : ۱۶
 کوه نرچینسک : ۲۶
 کوههای ارقنه قون : ۳۱۶
 کوههای اولو - تائو : ۷۲۵
 کوههای بورقان گلدون : ۳۶۰، ۳۲۸
 کوه یوتو کین (اوتوکان) : ۱۶۶
 کوئان - پینگ : ۵۳۳
 کوئانگ : ۵۳۲
 کوئانگ - پینگ : ۵۳۳
 کوئانگ - سی : ۸۴۷، ۴۷۰، ۴۶۶
 کوی چئو : ۱۹۳
 کوئن - لون : ۸۷۱
 کویه - هوا - چنگ : ۱۹۲
 کوئی - تو : ۴۲۴
 کوئی لین : ۸۴۷، ۴۷۰، ۴۶۶
 کوئی هواچنگ : ۸۶۷، ۸۳۴، ۶۶
 که سینگ : ۴۲۵
 که فونگ : ۵۳۲، ۲۴۰
 کیاختا : ۶۵
 کیالینگ : ۴۲۳
 کیانگ چئو : ۲۴۱
 کیانگ سو : ۴۷۰، ۲۴۲، ۲۱۹، ۱۲۴
 ۵۱۲
 کیانگ - سی : ۵۳۱، ۲۱۹
 کیای : ۴۷۲
 کی تان : ۳۷۴، ۲۳۷، ۲۳۰، ۲۲۲
 کیتائی (ختائی) : ۸۴۳، ۸۴۲
 کی چئو تاسینگ : ۲۳۵

- کیونین : ۸۵
کیئو-کیانگ : ۵۳۰
« گ »
کالاتیہ : ۲۶۸
کالیچ (گالیس - گالیسی) : ۳۸ ، ۳۷
۴۳۸ ، ۴۳۵ ، ۴۰۵ ، ۱۴۹
کالیلہ (جلیلہ) : ۵۹۳
کجرات : ۷۳۸ ، ۷۳۵ ، ۷۷
کچدوان : ۷۹۴
کران : ۴۳۹
کرجستان : ۴۴۳ ، ۴۳۱ ، ۴۲۷ ، ۴۰۳ ، ۳۱
۴۴۸ ، ۵۶۹ ، ۵۷۳ ، ۶۱۷ ، ۷۰۷
۷۱۵ ، ۷۱۶ ، ۷۴۸ ، ۷۵۹
کرگان : ۶۴۰
کرگانگ (کرگانچ) : ۳۸۹
کرنویچ (کرنویچ) : ۴۶۴ ، ۳۲۷
کزینکسای : ۴۸۰
کل : ۳۶۶ ، ۱۵۲ ، ۱۳۱ ، ۲
کلادنیانوو : ۵۰
کنبد خواجہ نکاشہ : ۶۷۹
کنتئی : ۳۱۰
کنجہ : ۴۳۱ ، ۳۰
کنگ : ۲۸۲ ، ۲۵۳
کوالیور : ۲۵۳ ، ۱۴۴
کوبی : ۳۴۸ ، ۳۳۵ ، ۳۱۰ ، ۲۳۶ ، ۹۰
۳۵۷ ، ۳۸۴ ، ۸۲۴ ، ۸۲۵
کوپتا : ۱۴۱
کوت آلن (کاتالونی) : ۱۴۹
کوتی : ۶۶۴
کوتین گن : ۹۱
کوراجارا : ۱۴۶
کوربان تلسوت : ۳۱۴
- کوربونوو : ۸۸۶
کورگنج (اورگنج) : ۳۹۴
کورنیزیا : ۲۹۱
کورودتس : ۷۷۴
کورود چسکایا : ۱۳۶
گول : ۱۴۹
گولد : ۸۴۲
گیرنيس : ۴۳۸
گیلان : ۷۹۶
کیل کیت : ۲۱۳
کیمہ : ۱۱۳
« ل »
لارندہ (قرامان امروزی) : ۷۵۲ ، ۶۴۲
لاژازو : ۶۰۳ ، ۵۱۵ ، ۵۰۵ ، ۵۰۴
لاکیاسو (آرو - رارجا) : ۸۵۷
لالہ گیر : ۸۴۲
لاما : ۸۵۶ ، ۸۵۵
لاموت : ۸۴۲
لان-چٹو : ۴۴۶ ، ۱۹۳ ، ۱۲۶
لان چٹوتا : ۸۳
لانکی : ۵۰۹
لانگ چٹو : ۸۳
لانگسون : ۴۷۹
لاہاسا : ۸۵۵ تا ۸۵۷ ، ۸۶۱ ، ۸۷۰ تا
۸۷۲ ، ۸۷۹ ، ۸۸۰
لاہور : ۷۳۴ ، ۵۵۴ ، ۲۸۲
لاییزیک : ۱۴۷
لائوتنگ : ۱۲۱ ، ۱۱۵
لبدی : ۲۹۷
لبدیا : ۳۰۴ ، ۲۹۶
لبنان : ۲۹۹

لهستان : ۷ ، ۲۶۸ ، ۴۳۶ ، ۴۴۵ ، ۴۳۸ ، ۷۷۵ ، ۷۲۹ ، ۵۵۰

لئاوهو : ۱۶۱

لئاو - يانک : ۳۷۲ ، ۳۷۴ ، ۳۷۶

لئاوتونک : ۹۰ ، ۱۰۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۹ ، ۸۲۹

لئانک : ۱۳۲

لئانک چئو (ارگينول - ارگيول) :

۸۲ ، ۲۰۲ ، ۵۰۶

لئوهو : ۹۰ ، ۱۲۸ ، ۳۲۰ ، ۴۸۴

لئاوتونک : ۲۲۸ ، ۸۳۳

لئاوسى : ۱۱۵ ، ۱۲۱ ، ۱۶۹ ، ۱۹۵ ، ۲۰۲ ، ۳۷۶

لئاويانک : ۲۳۸ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۸۴۴

ليتوانى : ۶۶۷ ، ۷۳۳ ، ۷۷۶

ليكاونى (ليقيه - قونيه) : ۲۶۷

ليكاونى : ۷۵۲

ليكيه : ۷۵۲

ليكلونى : ۲۶۷

ليگنپتز : ۴۳۷

لين - تائو : ۲۴۰

لين چئو : ۲۱۸

لينک کيو : ۱۹۶

نين گان (هانکچئو) : ۴۷۴

لينکچئو (بنتک هيا) : ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۲۲۵

۳۷۱ ، ۴۰۷

لينک وو : ۱۹۵ ، ۲۱۸ ، ۲۳۴

لين هوانک : ۲۳۰ ، ۲۳۸

لئولان : ۸۳ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۹۵ ، ۹۶

ليون : ۸۰ ، ۱۵۰ ، ۴۴۵ ، ۶۰۵ ، ۶۸۰

۸۷۱

ليويانک : ۲۳ ، ۹۴

«م»

ماتورا : ۲۵۳

ليورنيون : ۳۰۵

لداک (لاداخ) : ۸۱۳ ، ۸۱۶ ، ۸۱۷

لرستان : ۳۳ ، ۴۲ ، ۲۸۴ ، ۴۲۷ ، ۵۸۰

۷۱۲ ، ۷۰۷

لزيک : ۱۶۲

لنا ، ۱۶ ، ۸۴۲

لندن : ۱۴ ، ۳۲۱ ، ۷۶۵

لنينگراد : ۵۳ ، ۶۵ ، ۸۹ ، ۴۹۳

لوار : ۳۰ ، ۱۴۹

لوان پينک : ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۶

لوب نور : ۸۳ ، ۸۶ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۹۵ ، ۹۶

۱۰۶ ، ۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۷۹ ، ۵۰۲

۵۰۵ ، ۵۱۵ ، ۵۶۱ ، ۵۶۹

لوپ : ۵۰۶

لو - تسانک : ۸۵۷

لور : ۵۷۳

لورن : ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۴۵۹

لوره : ۴۲۸

لوقيا : ۷۵۲

لوکچون : ۹۵ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴

لوگر : ۳۹۸

لوگوفسکويه : ۱۳۶

لوله بورگارس : ۳۰۵

لونک : ۸۱

لونک چانک : ۱۲۷

لونک سن : ۸۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴

لوون : ۲۷

لويانک : ۲۴ ، ۱۰۴ ، ۶۰۶ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱

۱۲۲ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱

۱۳۴ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۱۹ ، ۲۲۴

۴۲۵ ، ۲۲۶

- ماجا پاهیت : ۴۸۰
 ماچین (چین جنوبی و هندوچین) :
 ۵۰۹ ، ۴۷۲
 ماد : ۴۲ ، ۴۱ ، ۳۸
 مارتونوشا : ۴۰
 ماران : ۵۷۳
 ماریوپول : ۷۰۲ ، ۶۶۶ ، ۴۰۵
 مازندران : ۵۷۶ ، ۵۷۵ ، ۵۷۳ ، ۵۷۱
 ۶۴۰ ، ۷۰۴ ، ۷۰۶ ، ۷۱۲ ، ۷۷۰
 ۷۹۳
 ماگادا : ۱۴۴
 مالابار : ۵۱۹
 مالاولا : ۱۴۵
 مالتا : ۲۶
 مالزی : ۵۱۳
 مالکال : ۸۴۲
 مالوا : ۷۷ ، ۷۸ ، ۱۴۳ تا ۱۴۵
 مالی ترک : ۱۳۶
 ماناس : ۱۸۵
 مانداسوار : ۱۴۵
 مانگیر : ۷۴۲
 مانیزی : ۷۵۲
 ماوراءالنهر : در اغلب صفحات
 ماثوندور : ۳۴۴
 مترکه : ۳۰۱
 مجارستان : ۷ ، ۱۴ ، ۲۹ ، ۳۲ ، ۳۷ ، ۴۹
 ۵۲ ، ۷۳ ، ۱۳۶ ، ۱۴۷ ، ۱۵۱
 ۱۵۲ ، ۱۶۰ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹
 ۲۹ تا ۲۹۳ ، ۲۹۸ ، ۳۷۰ ، ۴۳۴
 ۴۳۵ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۴۵۹
 ۴۶۰ ، ۵۵۰ ، ۶۴۵ ، ۷۴۶ ، ۷۵۳
 ۷۸۳
 محله سادات : ۷۱۰
 مدرسه السنه شرقیه پاریس : ۸۰
 مدرسه فرانسوی شرق اقصی : ۳۲۴
 مدیترانه : ۱۰
 مراغه : ۴۰۳ ، ۴۳۰ ، ۵۸۵ ، ۵۹۹ ، ۶۰۰
 ۶۰۹ ، ۶۱۶ ، ۶۲۰ ، ۶۳۰ ، ۷۶۵
 مراوسیک ایلا : ۵۳۵
 مراوی : ۱۵۲
 مرداب : ۶۷۲
 مرغاب : ۵۵۴ ، ۵۷۴ ، ۶۳۳ ، ۷۶۵
 مرغزاران ساری سو : ۷۱۸
 مرغزار سپید اردو : ۷۱۹
 مرو : ۱۱ ، ۶۱ ، ۹۲ ، ۱۳۸ ، ۱۴۰ ، ۱۵۶
 ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۴۹ ، ۲۵۴ ، ۲۵۸
 ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۵ ، ۲۸۰ ، ۳۱۲
 ۳۹۶ ، ۴۰۰ ، ۵۱۵ ، ۶۰۲ ، ۶۲۸
 ۷۹۸ ، ۷۹۲
 مرورود : ۱۶۴ ، ۵۷۴
 مزرعه زوبروف : ۵۰
 مزی : ۱۵۵
 مس : ۱۵۲ ، ۴۵۹
 مسجد امیه : ۵۹۱
 مسجد جامع : ۵۸۰
 مسکو : ۳۶ ، ۷۲۰ ، ۷۳۰ ، ۷۷۴ ، ۷۷۵
 ۷۷۸ ، ۷۸۰ ، ۸۵۳
 مسکووی : ۶۶۷ ، ۷۲۰ ، ۷۵۲
 مشهد : ۶۳۵ ، ۶۴۰ ، ۷۱۲ ، ۷۹۲ ، ۷۹۴
 ۷۹۵
 مصر : ۳۱۰ ، ۴۰۲ ، ۵۶۸ ، ۵۷۵ ، ۵۷۹
 ۵۸۶ ، ۵۹۰ تا ۵۹۵ ، ۶۰۰ ، ۶۰۴
 ۶۰۶ ، ۶۰۹ ، ۶۲۰ ، ۶۳۴ ، ۶۳۷

منچورستان : ۳ ، ۴ ، ۱۱ ، ۲۷ ، ۴۶ ، ۶۸ ،
 ۹۰ ، ۱۰۲ ، ۱۰۹ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۸ ،
 ۱۲۱ ، ۱۵۶ ، ۱۴۶ ، ۲۲۸ ، ۲۳۷ ،
 ۲۳۸ ، ۲۴۰ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۷۶ ،
 ۳۰۷ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۴۶ ، ۳۷۲

۴۷۲ ، ۳۷۴

منچو کو : ۸۴۳

منچو کوئو : ۱۲۷

منچولی : ۲۷

منطقه ماوراء بایکال : ۸۶

منگ لاک : ۸۰۴

موراوی : ۲۹۳ ، ۲۹۷ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸

مورتوک : ۱۱۲ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲

مورتوک بزرگ لیک : ۲۲۰ ، ۲۲۱

مورس : ۳۲

موزار : ۱۳

موزائیسک : ۶۶۷ ، ۷۲۰

موژونگ : ۱۲۵ ، ۱۳۰

موش : ۶۴۱ ، ۷۰۸ ، ۷۱۵ ، ۷۶۱

موصل : ۲۷۰ ، ۴۳۲ ، ۴۴۳ ، ۴۴۵ ، ۵۰۰

۵۶۵ ، ۵۶۷ ، ۵۷۳ ، ۵۸۰ ، ۵۸۵

۵۹۶ ، ۶۴۱ ، ۷۱۵

موغان : ۴۴۸

موقان (مغان) : ۴۴۸ ، ۵۶۵ ، ۵۷۵ ، ۶۱۶

۷۵۵

موکلن : ۸۴۴ ، ۸۴۹

مولتان : ۳۹۸ ، ۵۵۴ ، ۷۳۴

مولداوی : ۲۸ ، ۳۲ ، ۳۰۳ ، ۴۳۸ ، ۴۴۰

مونکاج : ۴۳۸

مونکاز : ۴۳۴

موهی : ۴۳۸

موئزی : ۲۹۰ ، ۲۹۲

۶۶۲ ، ۶۸۷ ، ۷۱۴ ، ۷۱۶ ، ۷۱۸

۷۲۹ ، ۷۴۱ ، ۷۴۳ ، ۷۴۵ ، ۷۵۹

معبد ارایه بزرگ : ۱۸۴

معبد ارایه کوچک : ۱۸۴

معبد تبتی ماسکیا : ۴۴۶

معبد پروتی : ۲۶۲

معبر بامو : ۴۷۹

مغازهای هزار بودا : ۲۲۳

مغولستان : در اغلب صفحات

مغولستان خارجی (اولان باتور) : ۱۱ ، ۶۵

۸۲ ، ۸۶ ، ۱۱۷ ، ۳۵۰

مغولستان داخلی : ۹۰

مغولستان شرقی : ۱۱۴ ، ۱۳۶

مغولستان شمالی : ۱۲

مغولستان علیا : ۳ ، ۱۵ ، ۶۵ ، ۸۳ ، ۱۱۴

۱۴۶

مغولستان غربی : ۱۱۵ ، ۷۶۸

مقدونی : ۲۹۹

مقدونیه : ۸ ، ۷۴۶

مقوبان : ۴۷۲

مکه : ۴۰۲ ، ۶۷۷ ، ۷۰۷ ، ۷۶۷

مگاز (منکاس) : ۴۳۴

ملاذخلن : ۴۱

ملاذگرد (ماتزیکرت) : ۳۰۴

ملاطیه (ملطیه) : ۷۴۲

ملتان : ۷۳۶ ، ۷۴۰

منگونوف : ۴۰ ، ۸۸۴

ملی توپول : ۳۶ ، ۴۸

مناس : ۵۶۱ ، ۶۹۴ ، ۸۰۳

منبیج (منبوج) : ۹۲ ، ۵۸۹

منتشا : ۷۴۶ ، ۷۴۹ ، ۷۵۲

منچو : ۸۴۶ ، ۸۴۹ ، ۸۶۴ ، ۸۸۱

نامو: ۴۵۵
 نانکن: ۲۴۰، ۲۳۵، ۱۳۹، ۱۳۲، ۱۳۰، ۲۴۱، ۸۴۷، ۵۳۳، ۵۳۱
 نانکین: ۹۰۳، ۴۷۰
 نانکین (نامغین): ۵۱۲
 نان - چائو: ۴۶۴
 نان شان: ۸۲، ۷۱
 نان یانگک: ۴۲۳
 نان یین: ۱۳۰
 نایسوس (نیش): ۱۵۲
 نایمان: ۳۵۵، ۳۴۹، ۳۴۰
 نپال: ۱۰۸
 النجق: ۷۱۶
 نخجوان: ۷۰۷، ۶۱۷، ۵۶۶، ۴۶۱، ۴۳۱
 ۷۱۶
 نخشب (نسف): ۷۵۷، ۶۷۴، ۵۵۵
 نرماشیر: ۴۲۷
 نروژ: ۷
 نسا: ۴۰۰، ۳۹۸
 نصیبین: ۶۰۰، ۵۸۹، ۴۳۰
 نکان سی (امپراطوری اشکانی - هارت): ۱۰۲
 نکان کینگ: ۵۱۲، ۴۷۰
 نکان هو: ۱۳۴
 نکان هوی: ۱۲۴
 نکان هوئه: ۲۴۲
 نکان هوئی: ۵۳۱، ۴۷۰
 نکان یانگک: ۳۱
 نگدا: ۸۴۲
 نگه آن: ۴۷۹
 ننگیاس (چین جنوبی): ۴۷۲، ۴۲۴
 نواولا: ۳۵۴
 نوباهو: ۶۹۳

میافارقین: ۵۸۸، ۵۸۷
 میانه: ۶۶۳
 میران: ۱۰۶، ۹۳
 میرت: ۷۴۰
 میزی: ۷۵۲
 میسره (جون گر - دجون گر - سکون گر): ۸۳۲
 میلان: ۱۵۳، ۱۲۱، ۱۱۹
 میمنه: ۸۳۲
 میمون دز: ۵۷۷، ۵۷۶
 مین: ۴۰۸
 مین تکه: ۹۳
 میندور: ۴۲۸
 مینگ: ۸۴۶
 مینوسینسک: ۵۱، ۴۷، ۳۳ تا ۳۱، ۱۴
 ۲۹۴، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۱۳، ۷۱، ۶۳
 ۸۹۶، ۸۸۸، ۸۸۷، ۸۸۶، ۳۵۴
 مینونن: ۲۹

« ن »

نابلوس (نابلوس): ۵۹۰
 ناپل: ۶۱۰، ۵۲۵
 ناحیه اوگرا: ۷۷۶، ۷۷۵
 ناحیه تورگای: ۳۷
 ناحیه دانویی: ۴۲
 ناحیه سلت: ۴۲
 ناحیه قویان: ۳۳
 ناحیه کلرمس: ۴۸
 ناژی: ۴۳۸
 ناش کورگان: ۹۳
 تاقچو: ۸۷۲
 تاقچو زونگک: ۸۷۱
 نالشا: ۱۹۲

نهر ترك : ۷۳۰ ، ۶۳۵	نور : ۶۶
نهر تزينگ شوئی : ۴۰۷	نوقای : ۷۸۱ ، ۷۷۹
نهر تلاس : ۳۸۲	نو و گورود : ۴۳۵
نهر توبول (کوستانای) : ۷۲۶ ، ۷۲۷ ، ۸۰۱	نووالکساندر دفکا : ۳۶
۸۰۲	نوئين اولا : ۵۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۸۹ ، ۸۸۹
نهر تورا : ۷۸۵ ، ۸۰۱ ، ۸۰۲	۸۹۹
نهر تولا : ۸۲۴ ، ۸۶۶	نہ اوقوز (اوغوز - توقوز اوغوز) : ۱۹۲
نهر تون : ۴۰۶	نہاوند : ۲۰۸ ، ۷۱۲
نهر تيوسن : ۸۰۲	نهر آمودريا : ۶۴۴
نهر چارين : ۷۶۲	نهر آيلا : ۸۰۴
نهر چو : ۳۸۲ ، ۴۵۸	نهر ارپہ : ۶۹۶
نهر چناب (چيناب) : ۷۴۰	نهر ارگيز : ۷۸۵
نهر چوميش : ۸۵۸	نهر اوبی : ۸۰۳
نهر چير (برگ) : ۷۶۹ ، ۸۸۱	نهر اورخون : ۴۱۹ ، ۴۸۲ ، ۴۸۶ ، ۵۱۵
نهر خلخا : ۸۳۴	نهر اوکا : ۷۷۵ ، ۷۷۸ ، ۷۸۰
نهر دون : ۷۷۹	نهر اولجا : ۳۳۴
نهر ژانتر : ۶۵۹	نهر اونون : ۳۳۱ ، ۴۵۱ ، ۴۶۲ ، ۴۷۰
نهر ساریسو : ۷۸۴ ، ۷۸۵	۸۷۸
نهر سايو : ۴۳۸	نهر ايرتيش : ۲۱۴ ، ۳۹۲ ، ۴۸۲ ، ۸۰۲
نهر سکمارا (سمور) : ۷۲۷	۸۵۴ ، ۸۵۵
نهر سلنگا : ۷۸۶ ، ۸۳۷	نهر ايرقیز : ۶۴۵
نهر سولک : ۷۲۷	نهر ايلک : ۷۸۴
نهر سولک : ۳۰۰	نهر ايلي : ۳۸۲ ، ۵۵۲ ، ۸۰۳
نهر سيتادسیتی : ۴۳۵	نهر ايمیل : ۴۸۱ ، ۴۸۶
نهر قراتورگای : ۷۲۶	نهر بايدريک : ۸۷۴
نهر قراسون : ۵۳۴ ، ۸۲۰	نهر بلجونه : ۶۸۱
نهر کاما : ۶۴۳	نهر بواورا : ۳۳۰
نهر کرولين : ۸۳۷	نهر تاریم : ۵۰۲
نهر «کور» : ۷۰۷	نهر تالاس : ۵۵۸ ، ۵۵۰
نهر کوسوگل : ۷۸۶	نهر تاسیوف : ۷۷۶ ، ۷۷۷
نهر کیا-لینگک - کیانگک : ۴۶۵	نهر تاسیر : ۴۸۶ ، ۸۶۴
نهر گامار : ۴۳۳	نهر تاییس : ۴۳۸

نهر مرغاب : ۷۷۲	نینگوتای : ۸۴۲ ، ۸۴۴
نهرسناس : ۵۵۸	نیوشتات : ۴۳۹
نهر نونی : ۸۶۵ ، ۳۴۱	نیویورك : ۴۳
نهر وخنش : ۵۶۴	«و»
نهر وو- چئو (وو- چانگ) : ۴۶۶	واتیکان : ۳۳۲ ، ۴۴۶ ، ۶۱۰
نهر وورسکلا : ۷۳۳	واخان (پامیر صغیر) : ۹۳ ، ۲۱۳
نهر هان : ۴۶۳	وارادین : ۴۳۸
نهر هورخا : ۸۴۲	والاشی : ۳۲ ، ۲۹۰ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۳۰۵
نهر هوئانگ هو : ۳۷۲	۴۴۰
نهر هیلمند : ۷۰۵	والشتات : ۴۳۷
نهر یانگ- تسو : ۴۶۶	وان : ۷۰۹ ، ۷۱۵
نهر یلتس : ۷۷۶ ، ۷۷۷	واندوموآ : ۱۴۹
نهر ینی سئی : ۸۲۱	وانکر پوره : ۴۷۲
نیا : ۱۰۶	وانگ تو : ۲۲۸
نیژنی نووگورود : ۷۷۴ ، ۷۳۰ ، ۳۰	وای : ۷۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲
نیهه (نیهه - ایزنیک) : ۳۰۵ ، ۲۶۴	وای چئو : ۱۹۶
۷۵۰ ، ۶۳۱ ، ۵۷۰	وای علیا : ۴۶۴
نیشابور : ۲۵۲ ، ۲۵۸ ، ۲۷۲ ، ۳۹۶ ، ۳۹۵	وایلی : ۴۱۴
۳۹۷ ، ۵۰۵ ، ۵۴۷ ، ۶۲۱ ، ۶۴۰	وتوئین : ۸۷۴
۷۹۶ ، ۷۱۰	وخنش : ۶۷۱
نیکو پولیس : ۷۵۱	ورخته اودینسک : ۱۳۶
نیکومدی : ۳۰۵	ورکنه اودینسک : ۴۵
نیک چنگ : ۱۳۳	ورسکلا : ۷۷۳
نیک - چانگ (کایلو) : ۵۳۴	وروجرد : ۷۰۷
نینگ بو : ۲۴۱	ورونژ : ۴۰ ، ۴۱ ، ۳۴
نینگ چئو : ۱۹۶	وشان شان : ۱۷۸
نینگ کوئو : ۴۷۰	وگول : ۸۰۲
نینگ کیانگ : ۲۳۸ ، ۲۴۰	ولادیمیر : ۴۳۵ ، ۶۶۷ ، ۷۲۰
نینگ وو : ۲۳۵	ولادی وستوک : ۲۲۸
نینگ - هیا : ۲۷ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۲۱۸	ولگا : ۴۶ ، ۱۶۲ ، ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۲۸۸
۲۲۵ ، ۲۳۴ ، ۳۷۱ ، ۴۰۷ ، ۴۹۴	۲۸۹ ، ۳۰۳ ، ۳۰۷ ، ۴۴۷ ، ۶۵۷
۵۰۲ ، ۵۰۶ ، ۸۲۵ ، ۸۳۴ ، ۸۳۵	۶۶۰ ، ۷۲۰ ، ۷۷۹ ، ۸۵۲ ، ۸۷۷ ، ۸۷۹

هان چونک : ۱۲۴	ون چئو : ۲۴۱
هان چئو : ۲۴۱ ، ۸۲	ونسی : ۲۹۱
هان کئو : ۴۶۶ ، ۴۲۵	ونیز : ۲۹۱ ، ۴۰۶ ، ۵۱۰ ، ۵۲۱ ، ۶۶۲
هانک - چئو : ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۳۰۹ ، ۴۶۳	۸۷۲ ، ۷۷۵ ، ۷۶۷
۵۰۹ ، ۵۰۵ ، ۵۰۱ ، ۴۷۴ ، ۴۷۰	ووته شان : ۲۳۵
۸۴۷ ، ۵۲۱ ، ۵۱۲ ، ۵۱۱	ووچان - فو : ۴۷۳
هان علیا : ۴۲۳	ووچانک : ۴۶۷ ، ۴۷۰ ، ۵۳۰
هانوی : ۳۲۴ ، ۴۷۹	ووچئو : ۲۳۹ ، ۵۰۹
هانوئی : ۴۶۵	وولکای سیانه : ۶۴۳
هان - یانک : ۴۷۰ ، ۵۳۰	وولی : ۸۷
هتوم : ۵۹۱	وو هو : ۴۷۰
هدا : ۱۸۳	وویا : ۶۶۴
هرات : در اغلب صفحات	وی (توبا) : ۱۲۸ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳
هراکله : ۲۹۱	ویاتکا : ۷۷۹
هرشا چیلادی تیا : ۱۴۵	ویتنام : ۴۷۸ ، ۵۰۹
هرمز : ۵۱۹ ، ۵۱۶ ، ۵۱۵ ، ۵۰۷	ویتیم : ۸۴۲
هرموز : ۶۲۸	ویجایا (شایان) : ۴۷۸ ، ۵۱۰
هزار اسپ : ۲۷۱ ، ۲۸۳ ، ۸۰۰ ، ۸۵۲	وی - چئو : ۱۹۵
هزار چشمه : ۱۷۶	ویزیکوت : ۱۵۲
هشترخان (آستراخان) : ۷۷۶	وین : ۴۳۹ ، ۶۸۷
هشترود : ۶۰۸	» «
هفتالیت : ۱۳۷	هاروارد : ۱۲۱
هکاتوم پیلوس (دامغان - شاهرود) : ۹۲	هالاتجار : ۲۳۴
هلسینکی : ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۳ ، ۱۳۶	هال اشتات (هالشتات) : ۳۲ ، ۴۰ ، ۴۲
۱۶۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹	هالینگ اوسو : ۶۶
هلند : ۲۸۰	هامی : ۱۲ ، ۱۱۸ ، ۱۳۳ ، ۱۶۱ ، ۱۶۴
همدان : ۲۶۶ ، ۲۸۱ ، ۳۹۵ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴	۱۷۱ ، ۱۷۸ ، ۲۷۸ ، ۵۰۴ ، ۵۱۵
۵۸۰ ، ۵۸۵ ، ۷۰۰ ، ۷۰۹ ، ۷۱۴	۷۵۳ ، ۸۰۸ ، ۸۱۰ ، ۸۱۱ ، ۸۱۳
هندوچین : ۲۵ ، ۴۷۲ ، ۴۷۶ ، ۴۷۹	۸۱۵ ، ۸۲۸ ، ۸۶۳ ، ۸۶۷ ، ۸۷۲
هندوستان : در اغلب صفحات	۸۷۴
هندوکش : ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۶۴	هان : ۲۴۲ ، ۳۷۲
۱۶۵ ، ۱۷۵ ، ۳۹۷ ، ۴۰۱ ، ۵۶۱ ، ۵۶۴	

هونه هو: ۲۴۰	هنگری (اونگوری): ۲۹۴، ۲۹۳
هوئی نینگ: ۲۴۳	هوانگ چئو: ۴۲۵
هوئی هو: ۱۳۴، ۱۳۳	هوانگ هو: ۱۹
هیا: ۱۲۹	هوای هو: ۱۲۴
هیائونانگشان: ۸۴	هوپی: ۱۲۱، ۱۱۶، ۶۴، ۵۶، ۲۷، ۱۹
هیراپلیس: ۹۲	۱۲۴، ۱۲۲ تا ۱۹۳، ۱۳۵، ۱۲۶
هیزن: ۴۷۷	۲۲۸، ۲۲۷، ۲۱۹، ۱۹۶، ۱۹۴
هیلسنکی: ۲۹، ۲۸، ۲۷	۲۳۳، ۲۳۰ تا ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۵
هی لی: ۱۷۳	۳۸۱، ۳۷۷، ۳۷۶، ۲۷۶، ۲۴۲
هیمالیا: (هیمالایا) ۱۰، ۱۴۳	۵۳۱، ۵۳۰، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۶
هین - چئو: ۱۹۳	۵۳۳، ۸۲۸، ۸۳۲، ۸۴۸
هین یانگ: ۸۳	هو - چونگ (پوچئو): ۲۴۰، ۳۸۲، ۴۲۳
هیونگ - نو: ۹۴، ۴۷	هو - چئو (هو - تز - یوان): ۴۶۵
هئوین: ۱۲۷	هورخا: ۸۴۴
«ی»	هو کووان: ۴۷۳
یارقند (یارگند - یارکن): ۸۷، ۷۴، ۱۲	هو - کین: ۲۴۰
۱۰۰، ۹۹، ۹۷، ۹۶، ۹۳، ۹۱	هو کین - فو (کاسین فو): ۵۰۸، ۳۷۷، ۳۷۶
۱۸۷، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۱۳، ۱۰۵	هولاجود: ۶۰۸
۸۳۰، ۷۹۵، ۷۶۲، ۶۹۹، ۵۰۵	هومان چنگک: ۸۴۲
تا ۸۱۷، ۸۱۵، ۸۱۳، ۸۰۸، ۸۰۷	هون: ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۲۱
۸۸۰، ۸۶۹، ۸۶۳، ۸۶۲، ۸۱۹	هونان: ۱۲۹، ۱۲۶ تا ۱۲۴، ۱۲۱، ۲۸
تا ۸۸۲	۴۱۸، ۳۸۱، ۳۷۲، ۲۴۲، ۱۳۵
یاروسلاو: ۴۳۵	۴۷۰، ۴۶۴، ۴۲۵، ۴۲۳، ۴۲۲
یازی: ۶۹۶	۵۳، ۵۳۱، ۸۴۶
یاسی (یسی): ۷۸۶، ۷۲۵، ۷۲۴	هونگ - چانگک: ۴۶۴
یافا (حیفا): ۵۸۶	هووس: ۳۷
یان اولاقان: ۸۸۸	هووین: ۱۲۶
یانغیو (یانگ چئو): ۵۱۲	هووی یکان: ۵۰۹
یانگ - تزو: ۴۶۴	هوانگک - چئو: ۴۷۰
یانگ - تسه: ۵۱۲، ۵۱۱، ۴۸۴، ۴۷۰	هووی چونگک: ۷۹
۵۳۰	هونه: ۳۷۲
	هونه - له - هین: ۱۹۳

۳۵۴، ۳۴۱، ۲۷۸، ۲۲۸	یانگک - تسو: ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۵۰۱
یوتکان: ۱۰۰	۵۱۱، ۵۰۳
یوتیه: ۴۱۴	یانگک - چئو: ۲۱۹، ۲۴۴، ۵۰۱، ۵۰۷
یوچن یا کین: ۳۰۹	۵۳۱، ۵۲۱، ۵۰۹
یوچه: ۱۴۰، ۱۰۶، ۶۸	یانگک تسه: ۸۴۳
یوچئو (وی چئو): ۱۲۱، ۱۹۳	یانگک شائو - تسوئن: ۲۸
یورت (سوکتو): ۶۰۸، ۷۳۷	یائو - چئو: ۵۳۱
یوریل: ۶۶۷	ییفو: ۱۵۹
یوگسلاوی: ۱۵۵، ۲۹۰	یتوشتا: ۱۳۶
یولین: ۲۷، ۶۶، ۱۰۵، ۸۳۵، ۸۹۹	یزد: ۵۰۵، ۵۱۰، ۶۴۱، ۷۰۹، ۷۱۱
یومن کوئان: ۸۳، ۹۳	۷۱۴، ۷۱۲
یونان: ۱۳، ۲۹، ۴۳، ۵۴، ۷۳، ۷۸	یلدوز (یلدوز): ۱۳، ۱۵۹، ۱۸۴، ۵۵۱
۴۳۲، ۴۰۵، ۳۰۶، ۱۰۹، ۱۰۶	۶۷۵، ۶۸۸، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۷
یون - چونگک: ۱۹۳، ۴۹۹	۶۹۸، ۷۶۳ تا ۷۶۵، ۷۶۸، ۸۰۶
یون - چئو: ۲۳۰	۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۳، ۸۱۵، ۸۲۷، ۸۷۷
یون - کانگک: ۱۳۲، ۱۳۳	یلدوز علیا: ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۳
یونگک پینگک: ۱۲۷، ۲۲۷، ۳۷۶، ۸۴۶	۱۷۵، ۲۸۹
یونگک لی: ۸۴۷	یمن: ۵۲۰
یون - نان: ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۹۰	ین کی: ۱۸۳
۵۰۷، ۵۰۸، ۸۴۷، ۸۴۶	ین من: ۷۹، ۱۲۱
یون - نان فو (یاشی - کارایان): ۵۰۸	ین جنوبی: ۱۲۷
یون - یانگک: ۱۳۲	ین شمالی: ۱۲۷
یونان: ۴۷۶	ین شرقی: ۱۲۶
یه (چانگک تو): ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸	ین غربی: ۱۲۶
یه لتس: ۷۳۰، ۷۳۲	ینگه حصار: ۸۱۰
یی - چئو: ۲۳۴	ینی سئی: ۵۱، ۲۰۳، ۲۵۵، ۳۱۲، ۴۶۷
یی سون: ۸۶	۸۳۱، ۸۴۲، ۸۵۱، ۸۶۹، ۸۸۶
یینک - چانگک: ۸۲۰	۸۸۷
یئو - چئو: ۲۳۰	ینی سئی علیا: ۲۷، ۹۲، ۱۹۷، ۲۲۲

قبایل، طوایف و سلسله‌ها

۱۵۴ ، ۲۸۷ ، ۴۰۰ ، ۴۳۴ ، ۴۶۱
 ۴۷۰ ، ۵۰۳ ، ۵۲۵ ، ۶۵۹ ، ۷۳۲

۸۲۲

آمازونها : ۴۸

آنامیت‌ها : ۴۷۹

آنته‌ها : ۲۸۸

آندروفاز : ۴۱

آوارها : ۱۴ ، ۲۲ ، ۷۳ ، ۱۳۷ ، ۱۵۶

۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۳ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷

۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۱ تا ۲۹۵ ، ۳۰۵

۳۱۵

آوارخونی‌ها : ۲۸۹

« الف »

ابقاها : ۸۴۵

اتابکان : ۲۸۴ ، ۳۸۹ ، ۴۲۷

اتابکان آذربایجان : ۲۷۰

اتابکان سلغری (فارس) : ۵۷۴

اتابکان کرمان : ۵۷۴

ارامنه : ۴۳۱ ، ۵۸۲

ارتند اوغلو : ۶۴۲

« آ »

آرولات : ۳۲۹

آریماسپ‌ها : ۳۷

آزیوی : ۷۴

آسودها : ۸۲۲ ، ۸۲۵

آشوریان : ۳۳ ، ۳۸ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۶۳

۸۸۳

آق داغلیک‌ها : ۸۱۹ ، ۸۶۲ ، ۸۶۳ ، ۸۸۱

آق قوینلو : ۲۷۳ ، ۶۴۲ ، ۷۶۱ ، ۷۶۵

۷۶۶ ، ۷۶۷ ، ۷۹۱

آل بویه : ۲۴۷ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۳

۵۷۷ ، ۵۷۸

آلتائی‌ها : ۵۳ ، ۸۸۹

آلتجونها (وان‌ین‌ها) : ۲۳۸ ، ۲۳۹

آل غور : ۲۸۲

آل کرت : ۵۶۰ ، ۶۲۱ ، ۶۳۲ ، ۶۳۳

۶۴۰ ، ۶۴۱

آل مظفر : ۵۶۰ ، ۶۴۱ ، ۷۰۰ ، ۷۰۹

۷۱۲ ، ۷۱۴

آلن‌ها : ۷۲ تا ۷۴ ، ۱۴۶ تا ۱۴۹ ، ۱۵۱

۷۹۶ ، ۷۹۵ ، ۷۹۴ ، ۷۹۳ ، ۷۹۱
 ۸۶۸ ، ۸۱۹ ، ۷۹۸
 اوسترها : ۱۴۸ ، ۷۳۲
 اوسترگوتها (گت‌های شرقی) : ۱۲۲
 اوستیاک (فنلاندیهای ساکن سیبری) ، ۱۷
 اوغورها : ۲۸۶ ، ۲۰۵
 اوغوزها (غزها) : ۲۵۶ ، ۲۵۵ ، ۲۰۵
 ۳۹۶ ، ۳۰۲ ، ۲۷۲ ، ۲۶۰ ، ۲۵۸
 ۶۴۳
 اوگرین‌ها : ۳۷ ، ۴۱
 اونقوت‌ها (انگوت‌ها) : ۱۶ ، ۳۴۹ ، ۲۴۰
 ۴۸۵ ، ۴۱۱ ، ۳۷۵ ، ۳۷۳ ، ۳۶۱
 ۵۰۶ ، ۵۰۱ ، ۵۰۰ ، ۴۹۹ ، ۴۹۸
 ۹۰۲ ، ۸۳۹ ، ۶۰۱ ، ۵۲۴
 اونوگوندور (اونوگور) : ۲۹۳
 اونوقوندور : ۲۹۶ ، ۲۹۴
 اوهاث‌ها : ۴۴۱
 اویرات‌ها : ۳۱۹ ، ۳۱۴ ، ۳۳۹ ، ۳۴۹
 ۵۷۲ ، ۴۵۰ ، ۴۴۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۰
 ۸۱۰ ، ۸۰۷ ، ۸۰۴ ، ۷۸۶ ، ۶۱۴
 ۸۳۶ ، ۸۳۴ ، ۸۳۲ تا ۸۲۱ ، ۸۱۶
 ۸۵۹ ، ۸۵۱ ، ۸۵۰ ، ۸۳۸ ، ۸۳۷
 ۸۷۸ ، ۸۶۱
 اویغوری‌ها « اویغوریان » : ۱۵ ، ۱۲۸ ، ۱۵۶
 ۲۲۳ تا ۲۱۹ ، ۲۰۵ ، ۲۰۴ ، ۱۷۰
 ۲۷۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۰ ، ۲۳۶ ، ۲۲۸
 ۳۷۹ ، ۳۶۲ ، ۳۶۱ ، ۳۰۰ ، ۲۸۷
 ۳۸۳ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲ ، ۴۱۴ ، ۴۵۸ و
 در اغلب صفحات
 اویماق‌ها : ۶۹۰
 ایپک‌ها : ۸۰۲

ارتوقرول (ارطغرل) : ۶۲۶
 اردوس‌ها : ۸۳۲ ، ۸۳۴ ، ۸۳۹ ، ۸۴۱
 ۸۹۱ ، ۸۹۰ ، ۸۶۷ ، ۸۴۵
 اردوی ایلخانی : ۶۳۵
 ارقوت‌ها : ۴۹۸ ، ۴۹۷
 ارکه‌فوت‌ها : ۸۳۹
 ارلادها : ۳۱۷
 ارولات‌ها : ۳۶۶ ، ۳۱۷
 استراخانیان (هشتراخانیان) : ۷۹۷
 استروگوت‌ها : ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۱ ، ۱۵۴
 ۱۵۵
 اسکیموها : ۳۱۰
 اسلاوها : ۲ ، ۹ ، ۲۸۸ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳
 اسلون‌ها : ۲۸۸
 اسماعیلیان : ۲۵۸ ، ۵۹۸
 افاغنه : ۵۵۳ ، ۷۰۳
 اکیراس‌ها : ۳۱۷
 البتوها : ۸۶۷
 الفو (الوغو) : ۴۶۸
 اسویان : ۲۰۹ ، ۲۱۱
 اوارخونیت : ۱۶۰
 اوبوقها : ۳۱۶
 اوتوز تاتار : ۱۹۹
 اوردا : ۷۷۳
 اورده : ۳۱۷ ، ۴۳۳
 اوروت : ۳۴۴
 اوریانگاها (سوبوت‌ها) : ۸۷۵
 اوریانگقت : ۳۲۰ ، ۳۴۱
 اوریانگک‌خان‌ها : ۸۳۲ ، ۸۳۳
 اوریانگک‌کای‌ها : ۳۲۰
 اوزیکها : ۲۷۱ ، ۶۴۵ ، ۷۶۱ ، ۷۶۳
 ۷۷۰ ، ۷۷۲ ، ۷۸۵ ، ۷۸۶ ، ۷۸۸

پارس ها : ۷۳	ایسیدون ها : ۴۱ ، ۳۷
پاریانوی ها : ۷۴	ایغوری ها : ۱۵۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۹ ، ۲۰۳
پازیریک ها : ۵۴ ، ۸۸۸ ، ۸۹۷	۳۳۲
پازیریک ها : ۱۴۶	ایقیراس ها : ۳۳۹
پپن ها : ۸۵۷	ایلی : ۸۰۴
پچنگک ها : ۱۴ ، ۲۲ ، ۲۹۷ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳	ایویان : ۴۲۸ ، ۵۸۷ ، ۵۹۰ ، ۵۹۱ ، ۵۹۲
۳۰۴ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷	« پ »
پوچی کین ها : ۳۲۸	بابلیان : ۳۸ ، ۸۸۳
پولو ها : ۵۱۰ ، ۵۱۰ ، ۵۱۶	بارون ها : ۵۸۶
پولوتزها : ۳۰۶	بارین ها : ۳۱۷ ، ۳۳۲ ، ۳۵۹ ، ۴۶۹
پولینزی : ۴۷۸	باستارن ها : ۱۴۷
پی ها : ۲۰۸	باسمیل ها : ۲۰۲ تا ۲۰۴ ، ۲۲۳
پی تزی ها : ۱۳۵	بالجونیان : ۳۴۷
پی تسی ها : ۱۵۹	بایاوت : ۳۱۷ ، ۵۰۹
پی ژونگک ها : ۵۶	بایرکوها : ۱۹۷ ، ۱۹۸
پی هانها : ۲۳۲ ، ۲۳۳	بچمانها : ۳۳۳
« ت »	بربرها : ۱۱۹ ، ۱۲۵ ، ۱۳۰ ، ۱۷۶ ، ۱۸۸
تاتارها : ۲۴۴ ، ۲۸۰ ، ۳۱۳ ، تا ۳۱۷	۸۲۰
۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸	برلاس ها : ۵۶۴ ، ۶۶۸
۳۳۹ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۶۳ ، ۳۷۲	برکه ها : ۴۳۳
۳۷۸ ، ۴۱۳ ، ۴۳۶ ، ۴۵۶ ، ۴۵۸ ، ۶۰۶	برولاس ها : ۳۱۷
۶۱۰ ، ۶۴۵ ، ۷۱۴ ، ۷۷۹	بشگیرها : ۶۵۹ ، ۷۷۸ ، ۸۵۳
تاتان : ۳۱۵	بلغارها : ۲۲ ، ۲۹۰ ، ۲۹۲ تا ۲۹۹
تاجیکها : ۴۳ ، ۵۳۶ ، ۵۶۲ ، ۷۰۰ ، ۸۱۰	۳۰۷ ، ۴۰۵ ، ۶۴۳ ، ۶۵۸
تاشه مان ها (زهاده مسلمان) : ۳۶۱	بودائیان : ۴۵۹ ، ۵۷۹ ، ۶۱۹
تامپلیه : ۵۸۹ ، ۵۹۱	بورچقین ها : ۸۶۱
تانکها : ۲۴ ، ۱۳۶ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲	بورچیکین ها : ۳۱۶
۱۷۸ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۱۸۸	بورگوند : ۱۱۹ ، ۱۲۷
۱۹۰ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۰۰ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶	بهادران : ۴۰۲
۲۱۳ تا ۲۱۹ ، ۲۲۵ ، ۲۳۷ ، ۳۱۵	« پ »
۴۷۵ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۸۴۱	پارتهها : ۱۹ ، ۳۳ ، ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۹ ، ۱۴۷

۹۰۳ ، ۴۹۶ ، ۴۷۱ ، ۴۶۳ ، ۱۶۱

۹۰۴

توچتوخان (خاندان) : ۸۳۷

تورقوت ها : ۸۲۳

تورگاش ها (تورکیش ها) : ۱۹۴ ، ۱۹۷

۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۱۲ ، ۵۳۷

توریت ها : ۸۲۳

توشه بی : ۱۹۷

توقوز - اوغوز : ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۲۴ ، ۲۵۰

۳۱۵ ، ۲۵۸

توقوزتترها : ۳۱۵

توکیوها : در اغلب صفحات

توگاست ها : ۱۵۹

تولوس ها (تولوش ها) : ۱۵۸ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴

۱۷۵ ، ۱۸۹ ، ۱۹۹

توبدها : ۸۳۲

توبله ها : ۸۳۳ ، ۸۳۴ ، ۸۳۹ ، ۸۴۰ ، ۸۴۱

۸۴۵ ، ۸۴۹ ، ۸۶۴ ، ۸۶۷

تونک وی ها : ۱۵۹

تونک هوها : ۶۲

تویوهوئن ها : ۱۷۱

تیموریان : ۲۲ ، ۲۶۹ ، ۲۷۱ ، ۶۷۴ ، ۷۶۰

۷۸۵ ، ۷۸۹ ، ۷۹۳ ، ۷۹۴ ، ۸۰۵

« ج »

جاجیرات ها : ۳۳۹

جانی ها (آستراخانی ها) : ۷۹۷

ججیرات ها : ۲۱۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱

جغتائیها (جغتائیان) : ۵۰۲ ، ۵۳۵ ، ۵۳۷

۵۴۰ ، ۵۵۳ ، ۵۵۹ ، ۵۶۲ ، ۶۳۳

۶۳۵ ، ۶۷۰ ، ۶۷۱ ، ۶۷۵ ، ۶۸۷

۶۹۴ ، ۷۳۴ ، ۷۳۵ ، ۷۶۱ ، ۷۶۳

تای جیوت ها : ۳۱۷ ، ۳۱۹ ، ۳۲۸ ، ۳۳۸

۳۳۹ ، ۳۴۰

تائوئی ها : ۳۶۱

تائوئیست ها : ۴۵۶ ، ۴۵۹ ، ۴۹۲

تعجی ها : ۸۶۷

تخارها (تخاریان) : ۶۹ ، ۷۱ ، ۷۷ ، ۹۱

۹۲ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۲۱۱

۲۲۰

تخاروی ها : ۷۴ ، ۷۵

تراس ها : ۳۲ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۴۹

تراکیه : ۲۹

ترغوت ها : ۸۲۱ تا ۸۲۳ ، ۸۵۰ تا ۸۵۴

۸۵۸ ، ۸۵۹ ، ۸۷۷ ، ۸۷۹

ترکمانان : ۴ ، ۲۰۶ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۶۳

۲۶۴ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶

ترن ها : ۶۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰

ترزین ها : ۱۲۵ ، ۱۲۶

ترزین شائو (بی هان ها) : ۱۲۲

تزوکیو : ۱۳۰ ، ۱۳۳

تسن : ۱۱۶ ، ۱۱۸

تسین یین : ۱۲۴

تگین ها : ۲۱۰

تنقوتها : ۳۶۶ ، ۵۰۶

تنقوزیها : ۳۷۴ ، ۳۷۵

تنگوها : ۲۲ ، ۱۱۴

تنگوت ها (تنقوتها) : ۱۵ تا ۱۷ ، ۲۲

۱۲۴ ، ۲۳۲ ، ۲۳۴ ، ۲۳۶ ، ۳۱۰

۳۱۴ ، ۳۶۷ ، ۴۰۷ ، ۴۸۶ ، ۸۴۲ ، ۸۴۳

تنگوزها : ۲۲۸ ، ۲۳۶ ، ۲۳۹ ، ۲۷۶ ، ۳۱۶

۴۲۲ ، ۴۷۱

توپاها (تبچاها) : ۲۲ ، ۲۴ ، ۱۲۱ ، ۱۲۶

تا ۱۳۱ ، ۱۳۳ تا ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۳۶

چواش ها : ۱۴۶ ، ۲۹۵ ، ۲۹۹ ، ۷۷۸

چویوها : ۱۸۵

چه چه ها : ۱۴۶

« خ »

ختانیان : ۱۵ ، ۱۳۵ ، ۱۹۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۶

۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۱ ، ۲۳۴ تا ۲۳۹

۲۴۲ ، ۲۵۵ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷

۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۲ ، ۳۱۵ ، ۳۲۰

۳۷۹ ، ۳۸۲ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲ ، ۴۱۴

۴۷۲

خراچین ها : ۸۳۳ ، ۸۴۵

خزری : ۱۴ ، ۲۲ ، ۲۹۴ ، ۲۹۶ تا ۳۰۳

خلخ ها : ۳۹۲

خلخا ها : ۱۳۵ ، ۸۳۲ ، ۸۳۴ ، ۸۴۰

۸۴۱ ، ۸۵۱ ، ۸۵۴ ، ۸۵۸ ، ۸۶۶

۸۶۷ ، ۸۷۴ ، ۸۷۷

خواجه ها : ۸۰۰ ، ۸۱۸ ، ۸۶۱ ، ۸۸۰

خوالینسک ها : ۳۲

خورچن ها : ۸۲۲ ، ۸۴۴ ، ۸۶۵

خوشوت ها : ۸۲۳ ، ۸۵۰ ، ۸۵۱ ، ۸۵۴

تا ۸۶۱ ، ۸۷۰ ، ۸۷۵ ، ۸۷۶ ، ۸۷۹

خونک تجی ها : ۸۷۵

خونی ها : ۲۸۶ ، ۲۸۷

خوئیت ها : ۸۵۰ ، ۸۵۹ ، ۸۶۱ ، ۸۷۵

۸۷۶ ، ۸۷۷

خیونی ها : ۱۳۸

« د »

دورین ها : ۳۱۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۲ ، ۳۴۹

۳۵۴

دوریوت ها : ۳۱۷ ، ۳۲۳ ، ۸۵۴ ، ۸۵۸

۸۵۹ ، ۸۶۱ ، ۸۷۵ ، ۸۷۶

۷۶۴ ، ۷۹۰ ، ۸۰۴ ، ۸۱۱ تا ۸۱۵

۸۱۹ ، ۸۲۷ ، ۸۶۱ ، ۸۶۳

جلایریه : ۳۱۸ ، ۳۲۲ ، ۳۳۱ ، ۳۶۶

۷۱۴ ، ۷۰۶ ، ۶۴۱

جوابرات : ۳۱۷

جورچاتها (جورجیت ها) : ۱۸ ، ۲۲ ، ۱۳۵

۲۳۰ ، ۲۳۶ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۳

۲۷۶ ، ۳۰۹ ، ۳۱۱ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰

۳۲۲ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۵ ، ۳۷۹

۳۸۲ ، ۴۱۱ ، ۴۱۹ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳

۴۷۱ ، ۸۲۷ ، ۸۴۳ ، ۸۴۴ ، ۸۶۳

جونگاراها (جونگراها) : ۸۱۹ ، ۸۲۰

۸۵۹ ، ۸۶۱ تا ۸۶۶ ، ۸۶۴

۸۸۱ ، ۸۶۹

« ج »

چا کا : ۵۱ ، ۷۵

چا گارا واکا : ۷۵

چان یوها : ۶۰

چا ئوها : ۱۲۰ ، ۱۲۲

چخاها : ۸۷۷

چخارها (چخرها) : ۸۳۲ ، ۸۳۳ ، ۸۳۵

۸۳۷ ، ۸۳۸ ، ۸۴۰ ، ۸۴۱ ، ۸۴۹

۸۶۷ ، ۸۷۷

چرکس ها : ۴۰۵ ، ۷۳۲

چره میس ها : ۷۷۸

چوروس ها : ۸۲۳ ، ۸۵۰ ، ۸۵۱ ، ۸۵۴

۸۵۵ ، ۸۵۷ تا ۸۵۹ ، ۸۶۱ ، ۸۶۸

۸۷۶ ، ۸۷۷ ، ۸۷۹

چول ها (چویویه ها) : ۲۲۴

چومو کوئن ها : ۲۰۷

چوسی ها : ۱۸۵

«س»

سایبرها : ۲۸۸ ، ۲۸۷

سادات : ۷۱۲

سارباتها : ۴۹ ، ۴۸ ، ۴۵ ، ۳۷ ، ۱۳

۵۲ ، ۵۳ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۷۱ تا ۷۴

۹۲ ، ۱۴۶ تا ۱۴۸ ، ۲۸۶ ، ۴۰۰

۸۸۸ ، ۸۸۹ ، ۸۹۱

سارباتی : ۴۳

ساری ایغورها : ۲۲۲

ساکاتا رادریا : ۳۴

ساکاتیگراخدا : ۳۴

ساکارولها : ۷۷

ساکارولیها (ساراگانهها) : ۷۴

ساکاهوماوارکا : ۳۴

ساکسونها : ۲۴

سالیجیوتها : ۳۱۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۲

۳۴۹ ، ۳۸۱

سریداران : ۵۶۰ ، ۶۴۰ ، ۶۴۱ ، ۷۰۰

سفیدیان : ۷۴ تا ۷۶ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۴

۱۰۰ ، ۱۶۱

سکاها : (سیتها) : ۱۳ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۶

۲۹ ، ۳۱ تا ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۴

۵۲ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۹ ، ۶۰ تا ۶۳

۷۰ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۶ ، ۷۷

۸۳ ، ۸۶ ، ۲۸۶ ، ۴۰۸ ، ۶۴۳

۸۲۲ ، ۸۴۴ ، ۸۸۳ ، ۸۸۵ ، ۸۸۸

۸۸۹ ، ۸۹۱ ، ۸۹۳ تا ۸۹۵ و در اغلب

صفحات

سلتها : ۲

سلفریان : ۲۸۴ ، ۴۲۷ ، ۵۹۶

سلوکیه : ۷۷ ، ۲۶۷ ، ۵۸۲

دوربودها (توریتها) : ۸۲۳ ، ۸۵۰

دورلوکینها : ۳۱۷

دوقلاتها (دوغلاتها) : ۵۶۱ ، ۵۶۲

۶۹۳ ، ۶۹۰ ، ۸۰۸ ، ۸۱۳ ، ۸۱۴

۸۱۶

«ر»

راجاها (راجدهها) : ۱۴۵ ، ۲۵۲ ، ۲۸۲

راچیوتها : ۷۳۶

روسها : ۷ ، ۶۴۵ ، ۶۶۶

روکسولانها : ۱۴۶

رومنها : ۱۵۵

رونها : ۲۰۳

«ز»

زرتشتیان : ۶۱۹

زرنکیان (زرنجیان) : ۷۶

زرینها : ۹

زونکارها : ۸۶۹ ، ۸۷۰ تا ۸۷۵

«ژ»

ژبیدها : ۱۴۷ ، ۱۵۱ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۲۸۹

ژرمانیک : ۱۲۷

ژرمنها : ۲ ، ۲۱ ، ۴۹ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸

۱۲۰ ، ۱۲۷ ، ۲۸۹

ژرژیتها : ۸۶۴ ، ۸۸۰

ژوان ژوانها : ۱۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ تا ۱۳۱

۱۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۵۶ تا

۱۶۰ ، ۱۶۳ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۹

۲۹۴ ، ۳۱۵ ، ۳۵۵ ، ۳۷۹ ، ۶۸۵

۸۷۸ ، ۹۰۳

ژنیها : ۶۶۱ ، ۶۶۴ ، ۶۶۶ ، ۷۷۷

ژورکی (ژورکن) : ۳۳۱ ، ۳۳۵

ژونکها : ۵۶

شارلمانی : ۸۵۷	سریانی : ۱۳۴
شمن ها : ۱۶۷ ، ۳۱۱ ، ۳۱۹ ، ۳۲۲ ، ۳۳۲	سوریها : ۲۸۲
۵۷۹ ، ۵۶۲	سوکودایاها : ۴۸۰
شولاها : ۲۲۹	سواى : ۱۶۴
شویها : ۳۱۵	سولانکها : ۳۱۴
شیبانیان : ۴۳۳ ، ۶۴۵ ، ۷۸۴ ، ۷۸۵	سولدوسها (سولدوزها) : ۳۱۷ ، ۳۲۸
۷۹۳ ، ۷۹۸ ، ۸۰۰ تا ۸۰۲ ، ۸۶۸	سولونها (سیپوها) : ۳۱۴ ، ۳۴۱ ، ۸۷۷
شیشمائیدها : ۶۵۹	سوما : ۱۱۶
« ص »	سونگها : ۲۳۲ ، ۲۳۵ ، ۲۳۷ ، ۲۴۰
صائین نویان (خانات) : ۸۳۷	۲۴۲ ، ۲۴۴ ، ۳۰۹ ، ۴۲۳ ، ۴۲۴
صفویه : ۷۶۷ ، ۷۸۲ ، ۷۹۱	۴۲۵ ، ۴۴۱ ، ۴۷۲ ، ۴۷۳ ، ۴۷۴
صلیبیون : ۴۰۳ ، ۶۱۰	۴۷۵ ، ۴۶۲ ، ۴۸۸ ، ۴۹۰ ، ۴۹۷
« ع »	۵۰۳ ، ۵۰۵ ، ۵۱۲ ، ۸۴۳ ، ۸۴۷
عباسیان : ۵۸۰	۹۰۴
عثمانیها : ۶۲۶	سوی : ۱۳۶
عثمانیان : ۲۳ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵ ، ۲۹۶ ، ۶۲۶	سونوها : ۱۴۹
۶۳۱ ، ۶۳۶ ، ۷۷۷ ، ۷۸۳ ، ۷۹۳	سونیها : ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱
« غ »	سی تتران : ۱۹۲ ، ۱۹۹
غزها : ۲۰۵ ، ۲۶۱ تا ۲۶۴ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵	سیتوساکا : ۳۶
۲۷۹ ، ۳۰۴ ، ۳۰۶ تا ۳۰۸ ، ۳۹۰	سیرتاردوشها : ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۹۹
غوریان : ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹	سیمریها : ۱۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۳۳
۵۵۳ ، ۶۳۲ ، ۷۰۳	۳۷ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۵۳ ، ۶۵
« ی »	۸۹
فاطمیان : ۲۶۵	سین پیها : ۱۰ ، ۲۲ ، ۹۰ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳
فائیرها : ۱۴۳	۱۱۴ ، ۱۱۵ تا ۱۱۸ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴
فرانسیسکنها : ۴۵۶ ، ۵۵۷ ، ۶۵۷	۱۲۸ ، ۱۷۱ ، ۳۱۵ ، ۴۶۳
فرانکها : ۲۴ ، ۱۱۹ ، ۱۲۳ ، ۱۲۷	سین چنگکها (مردمان مقدس تائوئیستی)
۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۰ ، ۶۰۷	۳۶۱
۶۱۲	سیوی : ۱۵۸
فریژیها : ۲۹ ، ۴۰ ، ۴۹	سیهیا : ۲۳۴
	« ش »
	شاتوها : ۲۲۴ تا ۲۲۶ ، ۲۳۱ ، ۴۹۸

قره داغلیک ها : ۸۱۹ ، ۸۶۲ ، ۸۶۳ ، ۸۸۱

قره بانها : ۲۷۳ ، ۶۲۵ ، ۶۳۱

قزاقها : ۲۰۵ ، ۷۸۷ ، ۸۰۲

قزان : ۷۳۲

قلموق ها (کلموس ها) : ۷۸۶ ، ۹

قلیچ ها : ۳۴۸

قنقرات ها : ۳۱۷ ، ۳۲۹ ، ۳۳۹ ، ۳۳۸

۶۹۰ ، ۳۵۶ ، ۳۴۵

قنقلیها : ۴۰۵

قنقین ها : ۳۴۹

قویلائی ها : ۸۲۱ ، ۸۲۲ ، ۸۲۶ ، ۸۲۷

۹۰۴ ، ۸۴۹ ، ۸۴۸

قوتور یغورها : ۲۹۴

قورچین ها : ۸۲۵ ، ۸۲۶

قورلاس ها : ۳۱۷ ، ۳۳۹

قوریقانها : ۱۹۲

قومان ها : ۱۴

قیماقها : ۲۵۵ ، ۲۵۶

قیات ها : ۳۱۶ ، ۳۱۷ ، ۳۲۶ ، ۳۳۱

قینیقها : ۲۵۶

«ك»

کاتالوئیک ها : ۴۹۷

کاتاندا : ۵۳

کاتولیک ها : ۸۵۷

کارلوک ها : ۱۹۸

کاربانها : ۴۳۹

کارولن ژین ها : ۱۲۷ ، ۲۹۷

کاشغریان : ۹۷

کاساها : ۴۳۳

کائوکیو : ۱۲۸ ، ۱۵۸

کداربها : ۱۳۹ ، ۱۴۰

فنلاندیها (اوگریها) : ۳۷ ، ۴۱ ، ۲۹۶

فوجوها : ۲۰۸

«ق»

قاما : ۲۹۶

قایدو : ۳۱۷ ، ۹۰۴

قباقها (پونووتزس ها) : ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۳۰۳

۳۰۵ تا ۳۰۸ ، ۴۰۵ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴

۶۴۳ ، ۶۳۵

قتاگین ها : ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۲

قتقین ها : ۳۱۷

قتلخ ها : ۵۹۷

قراچوها : ۳۳۱

قراخانیان : ۲۳۶ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ تا

۲۵۳ ، ۲۵۷ ، ۲۶۲ ، ۲۷۸

قراختائیان : ۲۴ ، ۲۷۲ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵

۲۷۷ تا ۲۸۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۳۰۷

۳۳۵ ، ۳۵۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۶ ، ۳۸۸

قراقزیزها (یوروت ها) : ۸۱۹ ، ۸۶۹

قراقوینلواها : ۲۷۳ ، ۶۴۱ ، ۷۰۸ ، ۷۱۵ تا

۷۱۹ ، ۷۴۷ ، ۷۵۹ ، ۷۶۱ ، ۷۶۵

۷۶۶

قرامان ها : ۶۳۶ ، ۶۴۲

قرقزی ها (قرقیزیها) : ۱۵ ، ۵۵ ، ۱۹۲ ، ۵۶

۱۹۷ ، ۲۰۵ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۸

۲۵۵ ، ۳۱۲ ، ۳۲۲ ، ۶۸۶ ، ۷۸۴

۸۲۱ ، ۷۹۲

قرقیزقزاقها : ۷۹۲ ، ۷۹۵ ، ۷۹۶ ، ۸۰۰

۸۰۱ ، ۸۱۰ ، ۸۱۹ ، ۸۱۷ ، ۸۳۰

۸۵۲ تا ۸۵۴ ، ۸۶۰ ، ۸۶۸ ، ۸۶۹

۸۷۷

قرلوق ها : ۲۱۵ ، ۲۴۶ ، ۲۵۰ ، ۳۸۴

کراثیت ها: ۱۵، ۱۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۶
 ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳ تا ۳۳۷، ۳۴۴
 ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۶۱، ۳۷۲، ۴۱۹
 ۴۲۲، ۴۵۵، ۴۶۷، ۴۹۸، ۵۲۴
 ۵۸۲، ۶۰۹، ۶۲۹، ۶۸۹
 کرت ها: ۷۰۱
 کرکس ها: ۷۳۷
 کرگود (فرقودها): ۸۲۱
 کرلوس ها (خلخ ها): ۱۷۸، ۱۹۹، ۲۰۳
 ۲۰۴، ۳۰۳، ۵۳۷
 کلموک تورقوت: ۷۹۹
 کلموک کوشو: ۷۹۹
 کلموک ها (قلموق ها): ۷۹۹، ۸۰۴
 ۸۰۷، ۸۱۰، ۸۱۶، ۸۲۷، ۸۲۸
 ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۵۵، ۸۵۷، ۸۵۸
 ۸۶۸، ۸۷۸
 کلیمیان: ۶۱۹، ۶۲۰
 کنگیرات: ۳۲۶
 کوچا ها: ۱۸۴
 کوچیان: ۱۱۴، ۱۷۹، ۱۸۰
 کوریکان ها: ۱۹۲
 کوشانا ها: ۷۸، ۱۴۱
 کوشوت ها: ۸۶۰
 کوکرها (عشایر سلترنج یا سلسله نمک): ۷۳۵
 ۷۳۶
 کولی ها: ۵۸
 کومانها: ۲۲، ۱۳۷، ۳۰۷، ۴۳۳، ۶۵۸
 کیانگ ها (اهاالی تبت): ۷۱
 کیتان ها: ۲۲، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۹۵
 ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۶ تا ۲۲۹
 ۲۳۱ تا ۲۳۶، ۲۳۹، ۳۷۴
 ۳۸، ۳۳، ۸۶، مادها: ۳۳
 ۳۸، ۴۱۱، ۴۶۳، ۵۱۰، ۸۰۸، ۸۱۰، ۸۲۷
 کیداریت ها: ۱۴۰
 کیماک ها: ۳۰۷
 کین ها: ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲ تا ۲۴۴
 ۳۱۳ تا ۳۱۵، ۳۲۳ تا ۳۲۶، ۳۳۴
 ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۱
 ۳۸۲، ۴۲۲ تا ۴۲۵، ۴۶۳، ۴۹۹
 ۵۳۲، ۶۸۲، ۸۴۳، ۸۴۴
 کیوها: ۱۸۲
 «ک»
 گرجیان: ۶۰۶، ۷۰۷
 گویاها: ۱۴۳
 گوپتاها: ۱۴۱
 گوپتائی ها: ۱۴۵
 گوت ها: ۲۳، ۴۹، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۴۷
 ۲۸۹
 گورخانان: ۲۷۷
 گورخانان قراختائی: ۵۳۵
 گیرای ها: ۷۷۸، ۷۸۳
 «ل»
 لاماها: ۳۶۱، ۴۴۶، ۴۹۵، ۵۲۴، ۵۳۰
 ۸۲۰، ۸۴۱
 لزگی ها: ۴۰۵
 لو - لوها (تایها): ۴۶۴
 لوباردها: ۱۲۷، ۲۸۹ تا ۲۹۱
 لئانگ ها: ۱۲۶
 لئائو: ۲۲۸
 لیئوها: ۱۱۹
 لیئوپووان ها: ۱۲۰
 «م»
 مادها: ۳۳، ۳۸، ۸۶

کراثیت ها: ۱۵، ۱۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۶
 ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳ تا ۳۳۷، ۳۴۴
 ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۶۱، ۳۷۲، ۴۱۹
 ۴۲۲، ۴۵۵، ۴۶۷، ۴۹۸، ۵۲۴
 ۵۸۲، ۶۰۹، ۶۲۹، ۶۸۹
 کرت ها: ۷۰۱
 کرکس ها: ۷۳۷
 کرگود (فرقودها): ۸۲۱
 کرلوس ها (خلخ ها): ۱۷۸، ۱۹۹، ۲۰۳
 ۲۰۴، ۳۰۳، ۵۳۷
 کلموک تورقوت: ۷۹۹
 کلموک کوشو: ۷۹۹
 کلموک ها (قلموق ها): ۷۹۹، ۸۰۴
 ۸۰۷، ۸۱۰، ۸۱۶، ۸۲۷، ۸۲۸
 ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۵۵، ۸۵۷، ۸۵۸
 ۸۶۸، ۸۷۸
 کلیمیان: ۶۱۹، ۶۲۰
 کنگیرات: ۳۲۶
 کوچا ها: ۱۸۴
 کوچیان: ۱۱۴، ۱۷۹، ۱۸۰
 کوریکان ها: ۱۹۲
 کوشانا ها: ۷۸، ۱۴۱
 کوشوت ها: ۸۶۰
 کوکرها (عشایر سلترنج یا سلسله نمک): ۷۳۵
 ۷۳۶
 کولی ها: ۵۸
 کومانها: ۲۲، ۱۳۷، ۳۰۷، ۴۳۳، ۶۵۸
 کیانگ ها (اهاالی تبت): ۷۱
 کیتان ها: ۲۲، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۹۵
 ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۶ تا ۲۲۹
 ۲۳۱ تا ۲۳۶، ۲۳۹، ۳۷۴

مینک‌ها : ۵۲۶ ، ۵۳۱ تا ۵۳۴ ، ۶۹۸
۷۵۳ ، ۷۵۴ ، ۷۶۱ ، ۸۱۵ ، ۸۲۰
تا ۸۲۳ ، ۸۲۵ ، ۸۲۸ ، ۸۳۴ ، ۸۴۳
تا ۸۴۵ ، ۸۴۷ ، ۸۸۰
مینوسینسک‌ها : ۱۳۶

« ن »

ناگائیها : ۱۱۲
نایمانها : ۳۱۱ تا ۳۱۳ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶
۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۲ ، ۳۴۷ تا ۳۵۱
۳۵۳ ، ۳۵۸ ، ۳۶۳ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲
۴۴۱ ، ۴۴۵ ، ۴۵۸ ، ۴۹۹ ، ۵۸۰

نستوریان (ماردن‌ها) : ۴۴۶ ، ۴۴۷ ، ۴۵۹
۵۷۹ ، ۵۸۲ ، ۵۹۸ ، ۶۰۰ ، ۶۰۱
۶۲۷ تا ۶۲۹

نوجه‌پی (نوشه‌پی) : ۱۷۸

نورمانها : ۲۴

نوشی‌ها : ۱۸۹ ، ۱۹۰

نوقای‌ها - نوگای‌ها (منگیت‌ها) : ۷۷۴
۷۹۸ ، ۸۰۳ ، ۸۵۲ ، ۸۵۳

نویان‌ها : ۴۰۲ ، ۴۴۴

نداوگوزها (اوغوزها) : ۱۹۹

نہ‌تترا : ۱۹۹

نیرونها : ۳۱۷

« و »

واندها : ۲۸۸

وانگها : ۸۳۶

وان - ین : ۸۴۳

وای‌چوها : ۲۱۶

وای‌ها : ۱۱۶

ماساژت‌ها (ماسایاگانا) : ۳۷ ، ۳۹ ، ۸۸۹
مالائی‌ها : ۴۷۸

مجارها : ۷ ، ۲۲ ، ۵۵ ، ۲۹۴ ، ۲۹۶
۲۹۷ ، ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، ۳۰۶ ، ۴۳۹

مجتاری (مجفری) : ۲۹۶

مرداتیت‌ها : ۲۹۹

مرداسی حلب : ۲۶۲

مرکیت‌ها : ۳۱۴ ، ۳۱۹ ، ۳۲۶ ، ۳۲۸
۳۳۰ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱ ، ۳۵۰ ، ۳۵۱

۳۵۴ ، ۳۶۰ ، ۳۸۴ ، ۴۴۱ ، ۴۵۰

۵۲۹

مرووترین‌ها : ۱۲۷

مغولان : در اغلب صفحات

مغولان چنگیزخانی : ۱۵ ، ۲۲ ، ۳۰۹

مغولان شیانی : ۲۲

مکریها : ۳۱۴

ملاحده : ۵۷۵ تا ۵۷۸

ملانخلن : ۴۱

مملوک‌ها (سربازان مزدور) : ۵۹۲ ، ۶۰۳

۶۰۵ تا ۶۰۷ ، ۶۲۰ ، ۶۲۶ ، ۶۳۰

۶۳۱

منچوها : ۶ ، ۱۳۴ ، ۸۴۱ ، ۸۴۲ ، ۸۴۴

۸۴۵ ، ۸۴۷ تا ۸۴۹ ، ۸۶۳ ، ۸۶۷

۸۷۹ ، ۸۸۰ ، ۹۰۴

منگقوت‌ها : ۳۱۷ ، ۳۴۴ ، ۷۹۷

موردوه‌ها : ۷۷۸

موژونگ‌ها : ۱۲۱ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۷

مونخمرها : ۴۷۸

مونگ‌کوها : ۳۲۴

مونگ‌ووها (مونگ‌واها) : ۳۱۵

موهاها : ۳۱۴

ووسونن ها : ۷۲ ، ۷۳ ، ۸۲ ، ۹۲ ، ۱۰۰
۱۱۵
ووگول ها : ۲۹۶
ووهران : ۱۱۵ ، ۹۰
وی ها : ۱۲۸ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶
ویزیکوت ها (گت های جنوبی) : ۱۲۲ ، ۱۲۷
۱۴۷ تا ۱۵۰
«ه»
هان ها : ۹ ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۶۸ ، ۷۹ ، ۹۴ تا
۹۶ ، ۱۰۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰
۱۶۸
هبتالیت ها : ۱۴۵
هخامنشی [سلسله] : ۳۳ ، ۴۳ ، ۴۵
هرول ها : ۱۲۳
هلادها (یوانا - اهالی ایونی) : ۸۴
هند و اروپائی (قبیله) : ۲۹ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۵۱
۶۰ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۹۱ ، ۱۱۱
هندوسیت ها (سکا های هند) : ۱۰۱ ، ۱۰۲
هندوها : ۸۸۵
هنديها : ۷۳ ، ۱۴۱
هنزی چئو : ۸۹۰
هوبن ها : ۹۵ ، ۱۰۴
هوشانگک ها (عابدان بودائی) : ۳۶۱
هوکی ها : ۸۸
هولین ها : ۱۲۹
هون ها : در اغلب صفحات
هون های آتیلا : ۲۲
هونهای اتورغور : ۲۸۹
هونهای اوتورگوری : ۱۶۳ ، ۲۸۸
هونهای قوتریغور : ۲۹۰
هونهای قوتورغور : ۲۸۸
هون سی : ۸۲

هونگرواها - ماگیارها - مجارها : ۲۹۵
تا ۲۹۸
هونوغورها : ۲۸۸
هیاطله (هفتالیت ها) : ۶۱ ، ۱۳۷ تا ۱۴۴
تا ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۳
۲۲۹ ، ۲۸۷ ، ۳۱۵ ، ۳۵۵ ، ۶۸۵
هئوتانگک ها : ۲۲۶ ، ۲۲۸ ، ۲۳۰
هئوتزین ها (هئوتسین ها) : ۲۲۶ ، ۲۳۰
هئوچئو : ۸۲ ، ۲۳۲
هئولئانگک ها : ۲۲۵ ، ۲۲۶
هیونگنوها : ۱۵ ، ۲۲ ، ۳۶ ، ۵۲ ، ۵۶
۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ تا ۶۴ ، ۶۸
۶۹ ، ۷۱ تا ۷۳ ، ۷۸ تا ۸۲ ، ۸۴
تا ۸۶ ، ۹۴ تا ۹۷ ، ۱۰۱ ، ۲۹۴
۳۰ ، ۴۶۳ ، ۶۸۵ ، ۷۲۵ ، ۸۹۸
هئوهران ها : ۲۳۱ ، ۲۳۲
«ی»
یاکوت ها : ۱۶
یغوها : ۲۶۱
یزوت ها : ۳۴
یعقوبیان (ژاکویت ها) : ۵۸۲ ، ۵۸۷ ، ۵۸۸
۵۹۰ ، ۵۹۹
ین ها : ۱۲۵
یونان ها : ۴۱۱ ، ۴۷۳ ، ۴۷۵ ، ۴۹۷
۵۵۰ ، ۵۹۸ ، ۸۳۸ ، ۹۰۴
یوچه ها (هندوسیت ها) : ۶۰ ، ۶۸ تا ۷۱
۷۳ ، تا ۷۷ ، ۷۹ تا ۸۲ ، ۹۲ ، ۱۰۰
۱۰۱ ، ۱۰۶ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰
یوسونن ها : ۷۴
یونانیان : ۴۳ ، ۶۳ ، ۷۴
به کی کوون ها (کشیشان نستوری) : ۳۶۱

کتاب و مقالات تحقیقی

«آ»

آثار باستانی اورخون : ۲۱۹
آثار باستانی بودائی بامیان (تألیف آقایان گودار
و هاگن و مادام گودار) : ۱۱۰
آثار باستانی بودائی در آسیای وسطی (تحقیقات
فون - لوکوک) : ۲۲۰
آثار عتیق بودائی در آسیای مرکزی (مجله) :
۱۱۴
آثار مشکوک هیاطله (تألیف یونکر) : ۱۴۴
آثار مکشوفه در ۱۹۳۴ در آلتای (تحقیقات
کزلف) : ۵۳
آداب و عادات مغولان و تاتارها : ۳۳۷
آداب و عادات و تأسیسات چینی : ۸۷۱
آرژو و تخاریان (تألیف هنینگ) : ۷۰ ، ۲۲۰
آسیا ماژور (تحقیقات پوپ) : ۱۴۶
آسیای داخلی (تحقیقات تالگرن) : ۵۵
آسیای شرقی (مجله) : ۲۸ ، ۷۴
آسیای علیا (اثر پلوی) : ۴۹۳ ، ۳۱۲ ، ۳۱۱
آسیای مرکزی (تألیف موریس کوران در قرن
هفدهم و هیجدهم) : ۵۳۴ ، ۸۰۰

۸۰۳ ، ۸۱۹ ، ۸۲۱ ، ۸۳۱ ، ۸۳۲
۸۴۰ ، ۸۵۲ ، ۸۵۳ ، ۸۵۴ ، ۸۵۹
۸۶۰ ، ۸۶۳ ، ۸۶۸ ، ۸۶۹ ، ۸۷۰
۸۷۱ ، ۸۷۲ ، ۸۷۴ ، ۸۷۵ ، ۸۷۶
۸۸۲ .

آسیایی (مجله) : ۷۰۱
آغاز عصر حجر در منچورستان مندرج در مجله
اورازی در اعصار بسیار قدیمی : ۲۷
آکادمی امپراطوری علوم سال ۱۹۰۲ (مجله) :

۶۲

آکادمی کولتور (مجله) : ۵۳
آلن (تحقیقات توماشک مندرج در دایرة المعارف
رتال) : ۱۴۷
آلن در دایرة المعارف اسلامی (تحقیقات
بارتولد) : ۱۴۷

آلن ها حدود العالم (تحقیقات سینورسکی) : ۱۴۷

«الف»

ابن بطوطه (ترجمه دفرمری) : ۵۲۰
ابن عربشاه (ترجمه ساندروسن) : ۶۸۳ ، ۷۰۴
ابولغازی (ترجمه مزون) : ۸۰۳ ، ۷۹۹

- اسامی عشایر و قبایل مغولان اوردوس مندرج
دوشماره نهم مجله دانشگاه کاتولیک
پکن (نوشته موستان)؛ ۸۶۷
اسب شاخدار و حلقه ساحری (تحقیقات ۱- جانس)
اسب عامل ابتدائی تاریخ چین (مقاله، پرسوال
یتس) : ۸۴
اسناد چینی (که بدست هیئت اعزاسی کوزلوف
افتاده است) : ۲۳۶
اسناد و کتیبه ها (تألیف شاوان) : ۴۶۵
اسناد و مدارك (تألیف شاوان) : ۱۹۳، ۲۹۹
اسناد و نوشته های دیوانخانه چینی (تونگ
پائو) : ۴۹۷
اسنادی راجع به توکیوها (مقاله استانیسلاس
مندرج در مجله آسیایی) : ۱۷۳، ۱۷۳
اسنادی راجع به توکیوهای غربی (تألیف
شاوان) : ۱۷۰
اطلاعاتی برای نوشتن یک تاریخ صادق و بی
غرض درباره آتیلا (تألیف دکتر رشید
صفت استاد دانشگاه استانبول) : ۱۵۴
اطلس جغرافیایی چین : ۲۸۷، ۴۶۴
اطلس چین (تألیف آلبرهرمان) : ۷۲، ۲۰۵
اطلس فون کوك راجع به صنایع و فرهنگ در
آسیای وسطی : ۱۱۱
اطلس قدیم در مغولستان (تحقیقات رادلوف) :
۲۱۹
امپراطوری سوماترای در چریوی جایا (تألیف
ژ. فران) : ۴۸۱
امپراطوری مغول (تألیف بووا) : ۷۷۱، ۷۹۳
اورازی شمالی در قرون سالفه : ۲۹
اوستا (زردشت) : ۳۴
اوقوزنامه : ۲۰۵، ۲۱
- ایام باستانی روسیه جنوبی (اثر ماکس ابوت) :
۴۸
ایران : ۵۰۵
ایران تحت سلطنت ساسانیان : ۱۴۰
ایران در زمان پادشاهی ساسانیان (تألیف
کریس تن سن) : ۱۳۸ - ۱۶۰
ایرانیان و یونانیان (تألیف رستوف زف) : ۲۹
۴۸، ۳۴
«ب»
بابرنامه : ۸۱۴
بازجوییهای در آثار باستانی آسیای مرکزی
(مقاله هاکن در مجله هنرهای آسیایی) :
۱۸۰
بازرگانی ژنی ها (تألیف براتیانو) : ۶۶۲
بلغاران در دایرة المعارف اسلامی (بارتولد) :
۲۹۴
بنای خط تنگوت (مقاله ایوانوف مندرج در
مجله آسیایی) : ۲۳۶
بودا کاریتا (سیلون لوی) : ۱۰۸
بیزانس و سلجوقیان : ۲۶۳
«پ»
پادشاهان فوتو در ختن (تحقیقات سیلون
لوی) : ۱۸۷
پاره ای از مقابر قدیمی در اورازی شمالی (مقاله
تالکرن مندرج در مجله آثار عتیق
اورازی شمالی) : ۸۸۵
پاره ای ملاحظات درباره فرهنگ و معرفت
عصر سنگ چخماق و مجسمه حیوانات
در مجله اورازی شمالی در اعصار بسیار
قدیمی (چوفر) : ۲۷
پایان سلسله پاگان (اثر هوپر) : ۴۸۰، ۵۰۸
پیکار مانتریکرت (بنا بر منابع اسلامی) : ۲۶۲

تاریخ دنیای مسیحیت در آسیای وسطی تا حمله

و هجوم مغولان : ۲۷۷

تاریخ دهسون ۵۷۲، ۵۷۶، ۶۲۶

تاریخ رشیدی (حیدر میرزا) : ۷۶۲، ۷۶۵،

۷۸۵، ۷۸۷، ۷۸۸، ۸۱۴، ۸۱۷،

۸۱۸

تاریخ رشیدی (جامع التواریخ) : ۲۰۶، ۲۸۲،

۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۲۴،

۳۲۶، ۳۲۷، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۵،

۴۸۶، ۵۰۹، ۵۲۸، ۵۳۷، ۵۷۶،

۵۹۶، ۶۰۰، ۶۰۴، ۶۱۵، ۶۱۸،

۶۱۹، ۶۲۹، ۶۶۱، ۶۸۳، ۶۹۵،

۶۹۷، ۶۹۹، و در اغلب صفحات

تاریخ سامانیان (تألیف میرخواند ترجمه

دفرسری) : ۲۴۶

تاریخ سان کورچه : ۱۱۶

تاریخ سری : ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۵،

۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶،

۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴،

۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱،

۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۸۲،

تاریخ سلجوقیان و اسماعیلیان (ترجمه دفرسری) :

۲۵۸

تاریخ سلسله عظیم تانگ (ترجمه گوویل) : ۱۷۴

تاریخ شاهان خوارزم (تألیف دفرسری) خلاصه

تاریخ (میرخواند) : ۲۷۹

تاریخ طبری (ترجمه زوتنبرگ) : ۱۴۲، ۱۶۱،

تاریخ لیائو بزرگ (ترجمه از نوشته لئائوچه

[تحقیقات گابلنتز] : ۲۲۷

تاریخ مشرق (تألیف ابوالفدا) : ۵۸۹

تاریخ مغول (تألیف بارون دهسون) : ۴۷۲

«ت»

تاریخ آسیای مرکزی (تألیف عبدالکریم بخاری

ترجمه شفر) : ۸۰۳

تاریخ ابوالفداء : ۵۸۰

تاریخ امپراطوری ییزانس و آتیلا (تألیف

پریسکوس) : ۱۵۴

تاریخ امپراطوری عثمانی (تألیف دوهاسبر) :

۷۴۷

تاریخ اونوگورها (تحقیقات موراویسک) : ۲۹۳

تاریخ بازرگانی در شرق نزدیک (تألیف

هایده) : ۵۱۴

تاریخ باستانشناسی چین (مقاله آقای باش

هوفر در مجله دنیا و تاریخ : ۲۹

تاریخ بناکتی (اثر کنه قون) : ۳۱۶، ۳۲۹،

۶۲۸

تاریخ تجارت در شرق (اثر هید) : ۵۱۷

تاریخ تونگ هوئالو : ۸۷۴

تاریخ جغرافیائی شش سلطنت نشین (ترجمه

میچلس) : ۱۱۹

تاریخ جنگهای صلیبی (تألیف رنه گروسه)

: ۲۶۶، ۴۶۱، ۴۶۲

تاریخ جهانگشای جوینی : ۲۷۷، ۳۱۱

۴۹۱، ۵۹۸

تاریخ چمپا (تونگ بائو) [تحقیقات ژورژ

ماسپرو] : ۴۷۹

تاریخ چینیان : ۸۲۳

تاریخ خافات خوفند (تألیف نالپوکین و ترجمه

دوزن) : ۸۰۰

تاریخ دالائی لاما (تألیف آقای شولمان) : ۸۴۰

تاریخ دمشق (تألیف ابن القلانسی، اوقاف گیپ) :

۲۶۶

مجلد آن باقیمانده تألیف پولیب مورخ
یونانی) : ۴۹
تاریخ یوانچه : ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۵۰ ، ۳۵۲
تانگشو (ترجمه شاون) : ۱۸۸
تجارت در شرق نزدیک (تألیف هاید) : ۶۶۲
تجارت ژن در بحر اسود : ۶۵۷
تحقیقات آن ماری فون گابن (ترجمه اویغوری
شرح حال هوئن تسانگ از طرف آکادمی
علوم برلن) : ۲۲۱
تحقیقات اشترباکیوسکی (در مجلد نهم
مجله دوران باستانی اورازی شمالی) : ۳۷
تحقیقات بارتولد (در دایرة المعارف اسلامی) :
۱۵۷
تحقیقات پلیو (در روزنامه آسیائی) : ۲۷۶
تحقیقات تالکرن در مجله (دوران باستانی
اورازی) : ۵۱
تحقیقات درباره پکن (اثر برت شنايدر) : ۴۷۵
تحقیقات قرون وسطائی (برت شنايدر) : ۲۲۷
۲۲۸ ، ۲۷۷
تحقیقات گیب (در مجله مطالعات شرقی) : ۲۱۰
تحقیقات ورنر (در مجله دوران اورازی) : ۵۳
۸۹ ، ۸۸۹
تحقیقاتی درباره مکشوفات او گلاکتی (اثر
تالکرن) : ۵۴
تحقیقاتی درباره لغاتی که با « ها » در زبان
مغولی شروع می شود (مندرج در روزنامه
آسیائی سال ۱۹۲۵) : ۵۷۵
تحقیق درباره رشیدالدین در دایرة المعارف
اسلامی (نوشته برتلس) : ۶۳۰
تخارها و کوچها (مقاله پلیو) : ۷۸
تخاری B زبان کوچا (راجع بدسه کتاب مذهب
بودا) : ۱۰۷

۴۷۶ ، ۴۷۸ ، ۶۰۶ ، ۶۱۶ ، ۶۳۷
۶۶۳
تاریخ مغول (تألیف عباس اقبال) : ۲۴۹
۵۷۴ ، ۸۱۲
تاریخ مغول (تألیف سانانگ سچن مورخ
چینی ترجمه شیت) : ۳۵۶ ، ۸۲۱
۸۲۳ ، ۸۲۵ ، ۸۲۶ ، ۸۲۷ ، ۸۲۸
۸۳۵
تاریخ مغولان (تألیف هووارث) : ۶۲۸
۷۷۸ ، ۷۷۹ ، ۷۸۵ ، ۸۰۳ ، ۸۲۲
تاریخ مغولان (ترجمه تاریخ جهانگشا و ترجمه
دوهسون) : ۲۷۷
تاریخ مغولان در آسیای مرکزی (تألیف اسایس
وسردنیس راس) : ۳۱۱ ، ۸۱۶ ، ۸۱۸
تاریخ مغولان شرقی (ترجمه آقای اشمیت و
تألیف دهسون) : ۴۹۵ ، ۸۴۱
تاریخ مغولی : ۳۱۸
تاریخ مفصل ایران : ۳۱۷ ، ۶۹۰
تاریخ منجم باشی : ۲۴۹
تاریخ موریس کوران (باستناد تونگ هونالو) :
۸۳۸
تاریخ مینگک شه : ۸۰۸ ، ۸۱۰ ، ۸۱۱ ، ۸۱۵
۸۱۶ ، ۸۲۲ ، ۸۲۵ ، ۸۲۶ ، ۸۲۹
۸۳۴
تاریخ و خاطرات سه - ما - تسین (ترجمه شاون) :
۸۰
تاریخ وصاف (تألیف وصاف الحضره) : ۵۳۶
۵۴۶
تاریخ هرات (تألیف معین الدین ، ترجمه
باریه دومنار) : ۷۰۱ ، ۷۶۴ ، ۷۶۵
کتاب تاریخی (شامل چهل مجلد که پنج

جاده قدیم ابریشم بین چین و سوریه (رساله‌ی
از هرمان) : ۹۲
جامع التواریخ رشیدی (اثر رشیدالدین فضل‌اله) :
در اغلب صفحات
جنبه و تصویرهای تازه در تواریخ سیت‌ها (تحقیق
پرسی لوسکی مندرج در مجله دانشگاه
بروکسل) : ۷۶
جنوب روسیه در قرون باستانی (مقاله ماکس ابر) :

۱۴۷

جنگهای صلیبی (تألیف گروسه) : ۵۹۲
جهان‌نما (کتابت ترکی) : ۲۴۹

« ج »

چندین لغت در آسیای مرکزی (تحقیقات پلیو) :
۳۶۹، ۳۱۹
چنگیزخان (ترجمه کراوزه) : ۳۴۱، ۳۳۸
چنگیزخان (تألیف گرنار) : ۳۵۸، ۳۵۲، ۳۴۶

« ح »

حافظ‌ابرو (تاریخ سلاطین مغول در ایران
ترجمه دکترخان بابا بیانی) : ۶۳۰، ۶۲۹
۶۳۵

حافظ و عصر او (تألیف دکتر غنی) : ۶۴۱
حدود العالم : ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۲۴، ۲۵۵
۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۱۹۹، ۳۰۱
۳۰۶، ۳۰۷، ۴۵۸، ۶۷۳، ۸۰۴
حفریاتی که در مغولستان بدست آمده ،
(گزارش ترور) : ۶۵

« خ »

خاطرات تنوفیلاکت در کتاب مدارك و اسناد
(تألیف شاون) : ۱۷۰
خاطرات سه - ماتزین (تألیف شاون) : ۶۹

۵۸

تخاریان و کوشیان (تحقیقات پلیو) : ۱۴۰
تذکره الشعراء (تألیف دولت‌شامسمرقندی) : ۶۲۸
۷۵۷
ترجمه تاریخ سری (بوسیله آقای هینش) : ۳۵۶
ترجمه حال هوئن-تسانگ (بوسیله خانم فون
گابان. به آلمانی) : ۲۲۳
ترکان قبیجاق (تحقیقات بروس بوسول مندرج
در مجله اسلاونیک) : ۳۰۷

ترکستان (اثر بارتولد) : ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۳۶
۲۴۶، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳
۲۵۵، ۲۵۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۸
۳۲۵، ۳۲۷، ۳۵۰، ۳۵۵

تری‌پی‌تاکا (کتاب چینیان که از مجموعه سه
کتاب یا سه کشکول یاسه‌سید یا سه‌زنبیل
تشکیل یافته (ر. لک ۱۰۷ ص) : ۱۰۷
تصاویر مفرغهای اوردوس (نوشته یواخیم
وارنر) : ۵۰
تصویرات آلتانی در باره حیوانات (تحقیقات
پوتاپف) : ۴۴

تقسیمات سکه‌های قدیمی افغانستان (بوسیله
آقای هاکن) : ۱۰۹
تقویم و سال‌شماری در مایکوپ (مقاله مندرج
در مجله دوران باستانی اورازی شمالی)
۲۹

تمدن سیت‌ها و هالشتات (در مجله دوران
باستانی اورازی شمالی) : ۴۲
توصیف مارکوپولو از قینسای (اثر مول) : ۵۱۲
تیمور (تألیف شامدور) : ۷۳۰، ۷۳۱

« ج »

جاده ابریشم از چین تا امپراطوری روم (اثر
هرمان) : ۹۲

«ر»

راهی از میان استپ‌ها (مقاله‌ای بقلم آندرسن در
مجله موزه شرق اقصی در اعصار قدیم
و مجله دوران باستانشناسی اورازی
شمالی): ۲۸
راهی بسوی شرق (مقاله‌ای در مجله سین‌سا):

۲۸

رژیم اجتماعی مغولان و ملوک الطوائفی
صحرائوردان (اثر ولادیمیر تسوف): ۳۱۸
رنه گروسه (کتاب): ۷۳۱
روابط ارغون خان با مغرب (مقاله تحقیقی شابو):

۶۱۲

روایت تانگ‌شو (ترجمه شوان): ۱۹۰

روبروک (کتاب): ۳۵۶

روزنامه آسیائی : در اغلب صفحات

روزنامه آمریکائی در باره علم حفاری آثار
باستانی: ۵۴

روزنامه جغرافیائی: ۱۸، ۱۶

روزنامه مطالعات آسیائی هاروارد: ۱۱۶

روزنامه هاروارد راجع به مطالعات آسیائی

(مقاله پتر بودبرگ): ۱۰۵

روسیه جنوبی در عهد قدیمه (تحقیقات ماکس
ابرت): ۳۹

«ز»

زبان اوست‌ها (تحقیقات ویسلر): ۳۴

زبان ختن قدیمی (تحقیقات توماس در مجله
آسیای علیا): ۱۸۷

زبدۃ التواریخ: ۸۱۷

زندگانی چنگیزخان (اثر ولادیمیر تسوف):

۳۵۱، ۳۱۸، ۳۱۶

زندگانی شاه عباس اول (تألیف نصراله

فلسفی): ۷۹۳، ۷۹۲

خاطرات و یادداشتهای تاریخی یا کتاب

«چه‌کی» (تألیف سوماتسین): ۸۱

خاطرات و یادداشتهایی درباره آداب و عادات

اهالی کامبوج (ترجمه پلیو): ۴۸۰

خانه فرانسه و ژاپون (مجله): ۷۵

خاورزمین (مجله آلمانی): ۱۶۳

ختائیان و خط آنها (تحقیقات کوتوویچ): ۲۲۷

۲۳۷

ختن باستانی (تألیف سراورل اشتاین): ۱۱۴

خرابه‌های صحرای ختا (تألیف سراورل اشتاین):

۱۱۴

خط و زبان کیتانها (تحقیقات ویلی باروخ): ۲۲۷

«د»

دائرة المعارف اسلامی (اثر بارتولد) در اغلب
صفحات

دربار یکن: ۸۷۱

درباره کومانها تحقیقات پلیومندرج در روزنامه

آسیائی: ۲۲۷، ۵۶، ۳۱۴، ۳۰۷

۲۸۶

درباره نژاد و نسب کومانها (اثر مارکوارت):

۳۰۷

دنی (کتاب) موسوم به زبانهای دنیا: ۸۶۷

دو خط سیر از چین به هندوستان (تألیف پلیو):

۴۸۰

دوران باستانی اورازی شمالی (مجله): در

اغلب صفحات

دوران قدیم شرق اقصی (مجله ماهانه): ۶۴

دوهسون (دهسون): در اغلب صفحات

دو یادداشت در باره تاریخ سرحدات چین

(اثر بودبرگ): ۱۱۶

- زندگانی ماریهبالا هاسوم و «ربان صوبه»: ۴۹۸
 زندگانی ماریهبالاها (ترجمه شابو مندرج در
 مجله شرق لاتینی): ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۰
 زندگی و عملیات پی کیو و تاریخ استعماری
 چین (مندرج در مجله آسیای شرقی
 تحقیقات یگر): ۱۷۰
 زندگانی هیوان تسانگ (ترجمه استانیسلاس
 ژولین): ۱۷۶، ۱۸۴
 زیبایی هنر شرق و غرب (مجله ای از کزلف): ۵۳
 «س»
 ساحری و جادوگری نزد هونها و هنر سبک
 تصویر حیوانات (مقاله ای در مجله موزه
 آثار باستان شرق اقصی): ۳۴
 ساحری و جادوگری هونها در ترسیم جانوران
 (مقاله آندرسون در مجله موزه باستانی شرق
 اقصی): ۴۴
 ساحری و حیوانات (مقاله ژوزف زیکان در مجله
 صنایع و هنر آسیا): ۴۵
 سالنامه مجارستانی ۱۶۴، ۱۵۹
 سبک و شیوه «هوه» و ریزه کاریها و تعلقات
 آن (مقاله تحقیقی یانسه مندرج در مجله
 موزه عتیقه شناسی شرق اقصی): ۸۹۰
 سالنامه مؤسسه شرقی ناپل: ۳۰۲
 سرزمین هیزونگک نو شاهزاده هیزیتونگک و
 مجسمه فلزی او برای هیون ورشیمپ
 (تحقیقات کوراکیچی شیراتوری): ۷۲
 سرندی (اثر سر اورل اشتاین): ۱۱۴
 سفرنامه وریروک: ۶۴۳
 سفرنامه سونگ یون در اودیانا و قندارا: ۱۳۴
 سفرنامه کیوتانگ شو: ۱۹۴
 سفرنامه مارکو پولو: ۴۶۹
 سلسله سوکودایا (مقاله تحقیقی اثر کوئدس):
 ۴۸۰
 سلسله های سلطنتی و تاریخ هند (تألیف
 لاواله پوسن): ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵
 سمیره چی (اثر بارتولد): ۲۷۹
 سنه گذاری مفرغهای چینی و سیبری (مقاله
 هربرت کوهن): ۶۴
 سنوات و تواریخ کتیبه های ترك باستانی: ۱۹۷
 سنه گذاری کتیبه های قدیم ترك (اثر
 مارکوارت): ۲۰۷، ۲۰۹
 سنه و تاریخ کتیبه های ترکی باستانی (اثر
 مارکوارت): ۲۰۵
 سیتها و هالشتات (مقاله ماکارنکو مندرج
 در مجله دوران باستانی اورازی شمالی): ۳۳
 سیتها و یونانیان: ۳۴
 «شی»
 شالاندون (تألیف الکسی کوسمن): ۳۰۵
 شامدور: ۷۵۳
 شاهنامه فردوسی: ۷۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۸۱
 شایمیان (در باره میشل پالئولوگ): ۶۸۵
 شجره ترك (تألیف ابوالغازی بهادر): ۷۹۹
 شرح حال و زندگی کائوسین-چه (تنظیم شاون):
 ۲۱۴
 شرح زندگی «سن توماس» و «سن تومه» (در مجله
 آسیائی بنکاله): ۵۲۰
 شرح مسافرت در تاتاری (اثر گیوم دوربروک):
 ۴۵۶
 شرق اقصی و دوران باستانی (مجله): ۶۴
 شهرهای قدیمی امپراطوری لئانوها های بزرگ
 در سلطنت نشین های مغولی بارن (تحقیقات
 ژمولی): ۲۲۷، ۲۳۰

«ص»

- صحاح جوهری (فارابی) : ۲۴۹
 صحرانوردان و هنر و صنعت آنها در مینوسینسک
 (تحقیقات ناندورفتیش) : ۵۵
 صحرای گوبی در زمان تسلط هونها (تحقیقات
 هرمان) : ۷۹، ۵۸
 صرف و نحو زبان ترك (تحقیقات دنی) : ۲۵۵
 صرف و نحو زبان ژاپونی : ۸۷۱
 صنایع فلزی بین ساکنان مجارستان (مجله) : ۵۵
 صنایع و هنرهای آسیا (مجله) : ۱۱۴، ۶۴
 صنعت حیوان نگاری سیت ها در روسیه جنوبی
 (مقاله ای از اسچفلد) : ۳۹

«ط»

- طرح و ترسیمی درباره اطلاعات تاریخ ملل
 آسیای وسطی (تألیف مارکوارت) : ۳۷
 طرح و مقدمه ای درباره تاریخ ملل آسیای
 وسطی و سیبری (اثر مارکوارت) : ۱۹۹
 طرز نوشتن و رسم الخط های مختلف نزد
 مغولان قدیم (تحقیقات پلوی در مجله
 آسیای علیا) : ۴۹۳
 طغرل ثانی (تحقیقات هوتسما) : ۲۷۰

«ظ»

- ظفرنامه یزدی (تألیف شرف الدین علی یزدی
 که به شاهنامه تیموری نیز مشهور
 است) : ۵۶۰، ۵۵۹، ۵۵۸، ۵۵۷
 ۶۷۳، ۶۷۱، ۶۶۸، ۵۶۲، ۵۶۱
 ۶۷۹، ۶۷۷، ۶۷۶، ۶۷۵، ۶۷۴
 ۶۹۵، ۶۹۰، ۶۸۶، ۶۸۲، ۶۸۱
 ۶۹۶ و در اغلب صفحات
 ظهور رکاب نزد سیت ها (مقاله ایست در

مجله دوران باستانی اورازی شمالی
 جلد نهم) : ۳۶

«ع»

- عامل جغرافیائی در تاریخ مغولان (تألیف
 لاتیمر) : ۳۲۱، ۱۸، ۱۴
 عقاید و آراء ترکان قدیمی که در مغولستان
 بوده اند (تحقیقات تومسون) : ۱۶۳
 عیسویت در چین (تألیف مول) : ۵۵۷، ۵۵۰

«ق»

- قازان (غازان) اثر «بارتولد» : ۷۷۸
 قدیمترین نقشه بین آسیای مرکزی و غربی : ۹۲
 قزن قفلیهای چینی (تحقیقات سولانژلومتر مندرج
 در مجله هنرهای آسیائی) : ۸۹۱
 قفقاز- لرستان (مقاله هانجار مندرج در مجله
 تاریخ باستانی اورازی شمالی) : ۳۳، ۳۰
 قندهارا، کوچا و تورفان (تحقیقات والداسمیت) :
 ۲۲۰
 قودا تقو یلیک (کتاب مشهور ترکی) : ۲۵۵
 قوزها در دایرة المعارف اسلامی : ۳۰۶

«ک»

- کاتولیک چین (مجله) : ۲۷
 الکامل فی التاریخ (تألیف ابن اثیر) : ۲۵۸
 کتیبه چینی مربوط به بیلکا خاقان (از پلوی) :
 ۲۰۲
 کتیبه های اروپای شرقی و آسیای شرقی (اثر
 مارکوارت) : ۳۰۲
 کتیبه های اورخون (اثر تومسون) : ۱۶۸
 ۳۱۴، ۲۰۵، ۱۹۹، ۱۹۶، ۱۹۲، ۱۷۴
 ۳۱۵

مارکوپولو : در اغلب صفحات
ماسکهای چینی در اورازی : ۵۳
مایا (درباره تاریخ هند و جاوه) : ۴۸۱
۸۴۳ ، ۴۹۵
مبدأ توکیوها (مقاله پلیو) : ۱۵۷
مبدأ و تاریخ گت هاژث ها (تألیف ژورناندس) :
۲۳
مبدأ و مبنای آثار عتیق موسوم به موردوین
(مقاله تحقیقی تالگرن) : ۳۹
متون سغدی (تألیف سولر) : ۱۳۹
مجسمه ها و نظرقربانیهای مفرغی با صلیب
و کبوتر (تحقیقات پلیو) : ۶۷
مجله آمریکائی برای علم حفاری و باستانشناسی :
۵۳
مجمع الفصحاء (تألیف مرحوم هدایت) : ۲۸۰
۷۹۶ ، ۷۸۲ ، ۷۵۷ ، ۷۴۵ ، ۲۸۱
مجموعه ای از متون مربوط به تاریخ سلجوقیان
(اثر هوشما) : ۲۵۸
مجموعه تووستین از آثار باستانی مینوسینسک
در سال ۱۹۱۷ : ۵۱
مجموعه کتابچه فراسین یونان شانگ : ۴۹۷
المختصر (تألیف سولانا سعدالدین تفتازانی) :
۶۶۲
المختصر الدول (تألیف ابن العبری) : ۳۱۳
مدارك و اسناد (اثر شاون) : ۲۹۰
مدارك و اسنادی درباره توکیوها (مندرج
در روزنامه آسیائی سال ۱۸۶۴ تألیف
استانیسلاس ژولین) : ۳۶ ، ۶۰
مسافرن چینی نزد کیتانها و بوجه ها (تحقیقات
شاون مندرج در روزنامه آسیائی) :
۲۲۷ ، ۲۲۸
مسائل علمی (نام مجله ایست از تولماچف) : ۲۷

کتیبه های ترکی قدیم در مغولستان (تحقیقات
آقای رادیوف) : ۲۹۲
کتیبه های قدیم ترکی و منابع عربی (تألیف
بارتولد) : ۲۰۷ ، ۲۰۹
کشفیات تحت الارضی ماقبل تاریخ در پکن
(مندرج در مجله مسائل علمی در بلژیک) :
۲۷
کشفیات در لوان پینگ و در سیوان هوا
(مقاله تحقیقی) : ۶۴
کشور گشاییهای اعراب در آسیای مرکزی :
۲۰۹
کشورهای باختری (ترجمه شاون) : ۷۵
کوچه (صاحبان ممالک) در بودائیسیم چینی
(اثر پلیو) : ۴۹۳
کوه اوتوکان نزد ترکان قدیم (اثر پلیو) :
۱۶۶
کیوتانگ شو (ترجمه شاون) : ۱۹۰
«گ»
گروه لهجه های هند و اروپائی (مقاله پدرسن) :
۹۱
گزارشهای مربوط به هیئت های اعزامی برای
اکتشافات در شمال مغولستان (تألیف
برونکا) : ۶۵
گلهای تاریخ مشرق (تألیف هایتون) : ۴۶۲
گوگواردورتوس : ۲۸۸
«ل»
لوامع الاشراق «اخلاق جلالی» : ۷۶۷
«م»
مارکوارت در اروپای شرقی و آسیای شرقی و
مهاجرت ها : ۱۴۷

- مغول (تألیف دهسون): ۴۵۱
مغولان (تألیف بووا): ۷۹۹
مغولان و دربار پاپ (اثر پلیو): ۳۵۷، ۳۵۵
۴۴۹، ۴۵۳، ۴۹۳
مغولان و مسیحیت (تألیف پلیو): ۴۵۰
مقالات دستور و تعالیم مانی (از شاوان و پلیو
مندرج در روزنامه آسیائی): ۲۱۹
مقاله توقوزاوغوز (اثر بارتولد): ۲۲۴
مقاله کراسرس در دائره المعارف اسلامی: ۲۷۵
مقبره امپراطور تائوتسونگ (اثر پلیو): ۲۳۷
مقطعاتی از ستون کوچی (اثر سیلون لوی): ۹۱
ملاحظات چند درباره قدست و تاریخ مغرغهای
قدیمی چین (تحقیقات اکس لور): ۲۸
ممالک غربی (تونگ پائو ترجمه شاوان): ۹۱
منابع انتقادی در تاریخ مغولان در ایران
(مقاله اشپولدر در مجله انجمن شرقی): ۵۶۵
منابع چینی (ترجمه شاوان): ۲۱۰
منابع چینی در تانگ شو (ترجمه شاوان): ۱۸۷
منابع چینی راجع به قراشهر (ترجمه شاوان و
تلخیص بوسیله سیلون لوی بنام (بخشی
از ستون کرچی): ۱۸۳
مورخین شرق و جنگهای صلیبی: ۴۶۱، ۲۵۸
موستائراوردوسیکا (نام کتابست): ۸۳۴
۸۳۹
موضوع و بحث اوتزی (تحقیقات هالون): ۶۹
میخهای کوش و ساسانی (تحقیقات هرتسفلد):
۱۰۹
«ن»
نامه های عیسوی ارض قدس (مندرج در مجله
شرق لاتین): ۵۹۲
نژاد کومانها (مقاله مارکوارت مندرج در
مجله آکادمی علمی گوتین گن): ۱۳۷

- مسیحیان آسیای مرکزی و خاور دور (اثر
پلیو): ۲۴۰، ۳۱۲، ۴۹۷، ۵۰۱
۵۱۷
مسیحیان در چین (اثر مول): ۴۶۷، ۵۰۰
۵۱۸، ۶۶۱
مطالعات آسیائی دانشگاه هاروارد (نام
مجله ایست): ۱۱۹، ۱۲۱
مطالعات تاریخی راجع به ایران باستان (از
نولدکه): ۱۳۸
مطالعات جدید در مغرغهای چین (مقاله
کارلگرن مندرج در مجله هنرهای
آسیائی): ۸۹۰
مطالعات درباره لهجات ترکی شرقی (فرضیات
مارکوارت): ۲۸۶
مطالعات در حفاریها و باستانشناسی (نام
مجله ایست): ۶۷
مطالعاتی درباره ختن (تألیف استن کونوف):
۱۸۷
مطالعاتی درباره عناوین خاقان و خاتون (نوشته
کوراکچی شیراتوری مقاله مندرج
در مجله خاطرات توپوونکو): ۵۸
مطالعات در درجه بندی تمدنهای قدیمی فلزی
در منطقه مینوسینسک (تحقیقات تیلوکوف
در مجله «عوامل نژادشناسی مجلد چهارم»)
۵۱
مطالعاتی در روسیه شرقی در دوران آهن (مقاله
تحقیقی تالگرن مندرج در مجله دوران
باستانی اورازی شمالی): ۵۰
مطالعات مختصری در رسم الخط اویغوری
(تحقیقات فون لوکوک مندرج در نشریات
سمینار السنه شرق): ۲۲۱
مطبعه امریکائی بیروت: ۵۵۷
مطلع السعدین: ۷۶۱، ۷۶۲

هنر هندی و ایرانی در آسیای مرکزی (اثر هالن) : ۱۱۰
هنریونانی-بودائی درقندارا (اثر آقای فوشه) : ۱۰۹
هونهادر قرون قبل از میلاد (تحقیقات گروت) : ۶۱

«ی»

یادداشت‌هایی درباره امیرعلیشیرنوائی (مقاله بلین در روزنامه آسیائی) : ۷۷۱
یادداشت‌هایی درباره ترکستان «تونگ پائو» (اثر پلیو) ۲۴۸، ۲۷۶، ۳۱۹، ۳۳۶
یادداشت‌های مربوط به تحولات تاریخ مغولی وچینی (مقاله دوریا در روزنامه آسیائی) : ۴۹۷

یادداشتی راجع به توپوهوئن وسویی‌ها (مقاله پلیو) : ۱۷۱

یاسای چنگیزخان : ۶۶۱
یک‌دستور مانوی (تحقیقات شاون و پلیو) : ۲۲۲، ۲۲۳

یک سرزمین مقدس دراسلام (تألیف مارتین ماهاارتمان) : ۸۲۰

یک شهادت کلاسیک درباره زبان سارمات (تحقیقات بن‌ونیست) : ۸۹۱

یونانیان در باختران و هند (تحقیق تارن) : ۷۶
یونانیان در روسیه جنوبی (تألیف روستووزف) :

نقوش سنگ قبرهادرچین (تألیف شاون) : ۸۰
نمایشگاه صنایع ایرانی در لنینگراد واکتشافات پازیریک : ۵۳

نوشته‌های سنگی اورخون (مقاله تومسون در مجله خاطرات و یادداشت‌های انجمن فینی

اوگری) : ۱۶۱، ۱۶۵

«و»

وارطان (ترجمه دولوریه مندرج در روزنامه آسیائی سال ۱۸۶۰) : ۵۸۳، ۵۸۴

وزرا و رجال سیاسی چین و غیره : ۸۷۱

وظایف و تکالیف زن : ۸۸۲

«ه»

هفت اقلیم (تألیف امین احمدرازی و ترجمه کاترمس) : ۸۱۷

هنر بودائی در آسیای مرکزی و مطالعاتی درباره نفوذچین و هند (مقاله رنو) : ۱۱۰

هنر چین و سیبری (تحقیقات سالمونی در مجموعه لیو) : ۶۷

هنر و صنعت صحرانوردان سوارکار (مقاله فیتش در مجله باستانشناسی مجارستان

مجلد پنجم) : ۱۳۷

هنر و صنعت یونانی-بودائی (تألیف فوشه) :

زردشتی : ۲۱۷، ۶۰

۵۲۱ ، ۵۲۰ ، ۵۰۶ ، ۵۰۱ ، ۵۰۰

۶۳۹ ، ۵۰۹ ، ۵۶۵ ، ۵۵۷

هندوئیسم : ۷۳۵

یهود : ۳۰۱ ، ۳۰۲

مذهب نستوری : ۲۲۱ ، ۲۲۳ ، ۲۵۰ ، ۳۱۱

۳۱۲ ، ۳۲۲ ، ۳۸۶ ، ۴۱۹ ، ۴۲۲

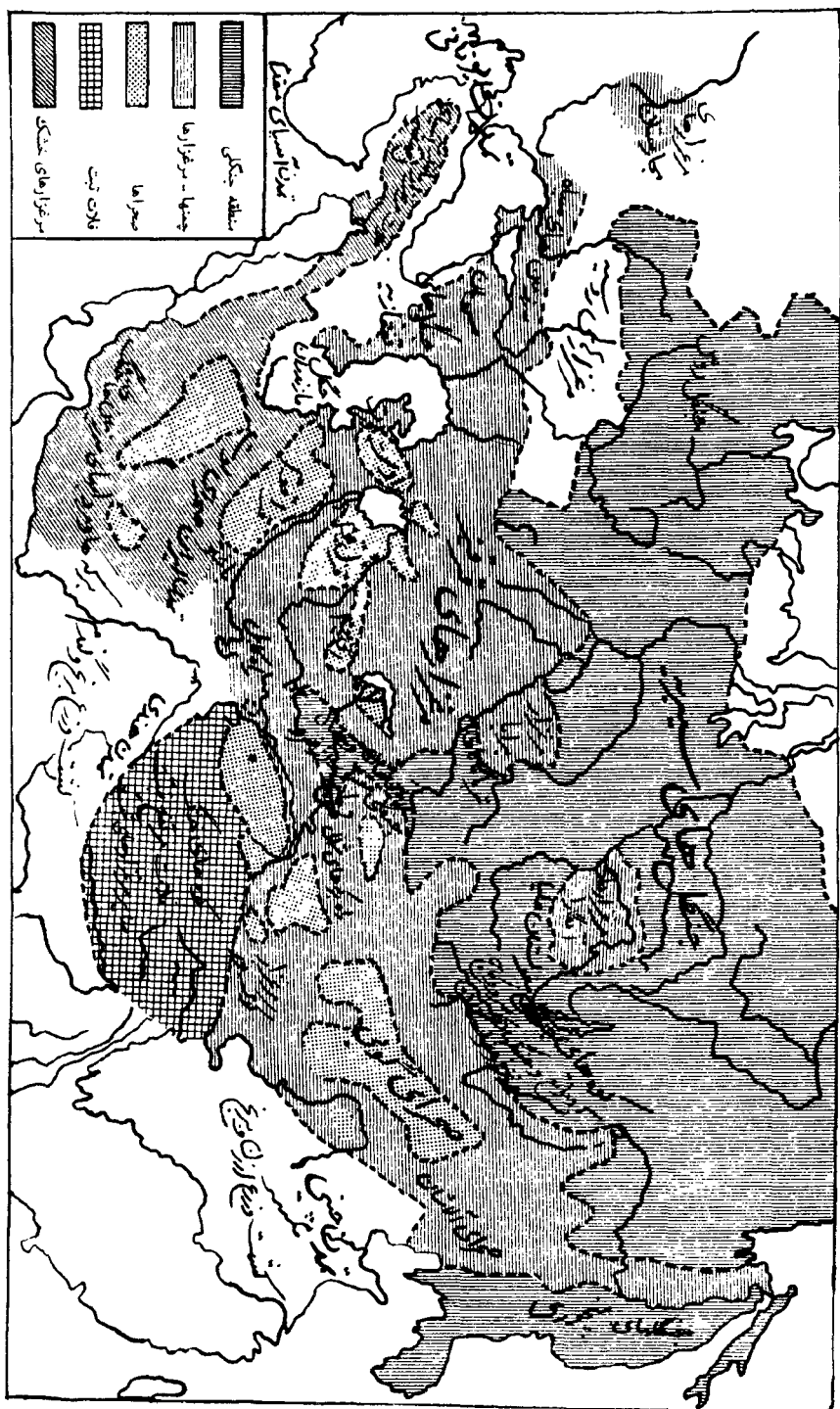
۴۴۶ ، ۴۴۸ ، ۴۵۱ ، ۴۵۵ ، ۴۵۷

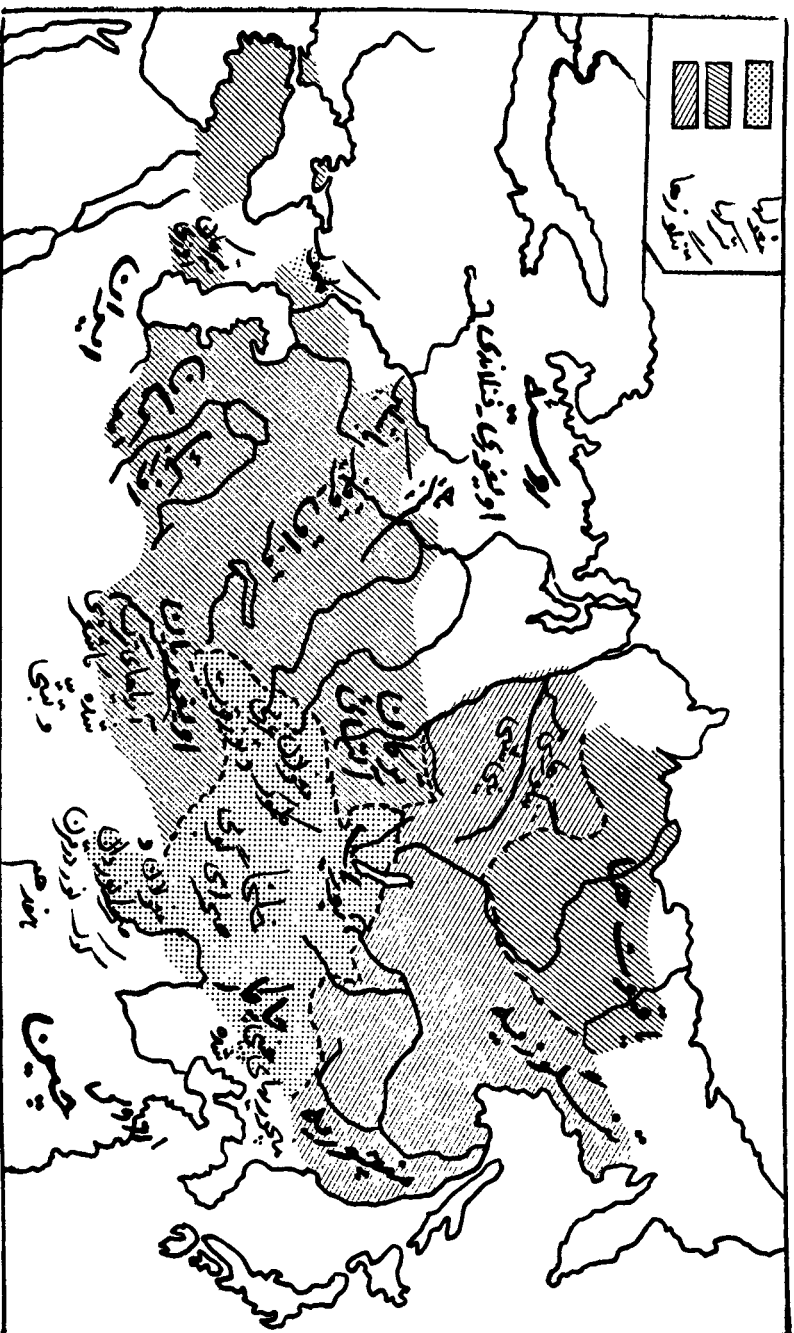
۴۶۷ ، ۴۸۳ ، ۴۸۵ ، ۴۹۶ ، ۴۹۹

فهرست نقشه‌ها

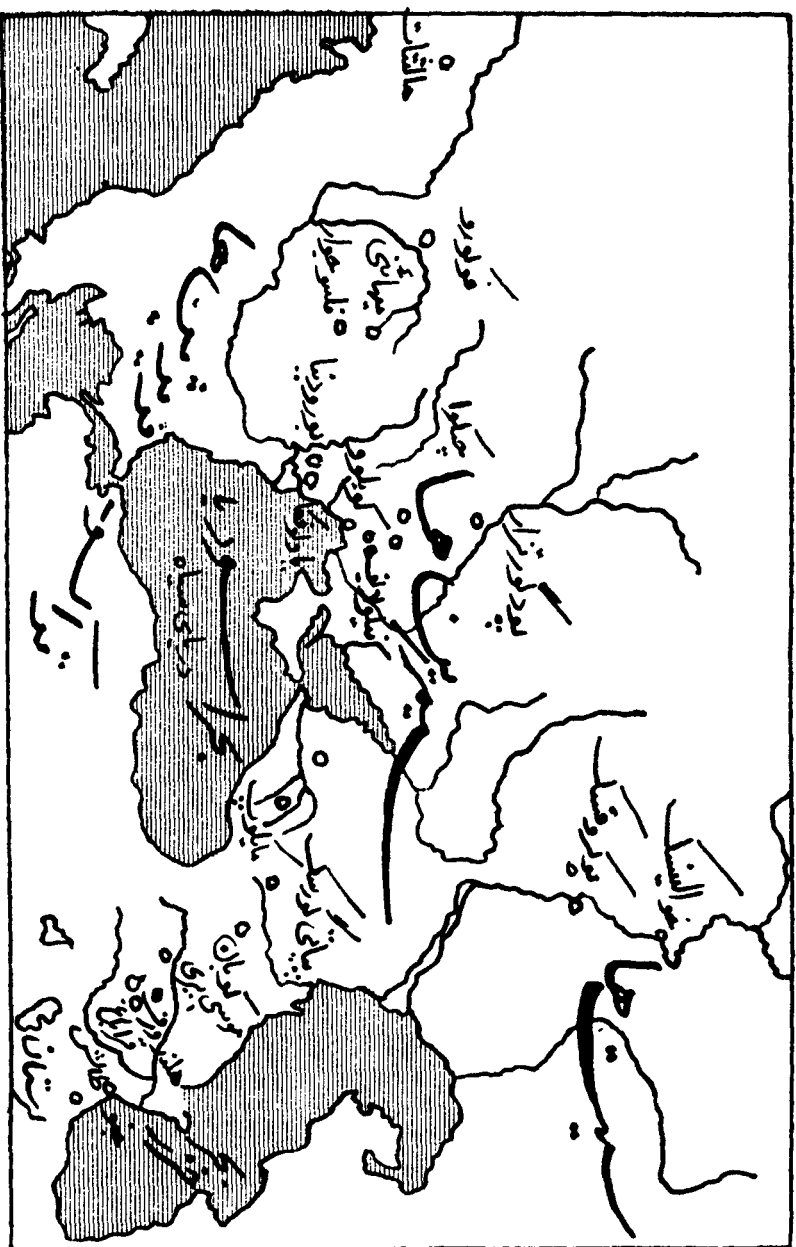
- ۱ - منطقه جنگلی در مرغزارهای آسیائی و اروپائی.
- ۲ - تقسیمات کنونی ترک و مغول ها بنا بر نظر آقای ژان دنی.
- ۳ - قلمرو و سرزمین سیمریها در قرن هشتم قبل از میلاد مسیح.
- ۴ - سرزمین و قلمرو سیت ها که دائماً رو بتوسعه می رفت.....
- ۵ - هنر مرغزاران در سیبری و مغولستان.
- ۶ - اولین پیشروی هیونگ نوها و مهاجرت یوچه ها.
- ۷ - آسیای مرکزی در دوران «هان» ها - قبایل هان.
- ۸ A - چین و تهاجم های عظیم ، سلسله هون ها در اولین نیمه قرن چهارم میلادی.
- ۸ B - چین و تهاجم های بزرگ ، سلطنت نشین های «سوجونگ» و «تنکوت» در دومین نیمه قرن چهارم.
- ۸ C - چین و تهاجم های بزرگ ، سلطنت نشین «توپا» یا «وای».
- ۹ - نخستین امپراطوری های «مغولی» بنام «ژوان ژوان» ها یا هیاطله.
- ۱۰ - امپراطوری «آتیل».
- ۱۱ - امپراطوری ترک «پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم».
- ۱۲ - تسلط چینیان در آسیای مرکزی در دوران فرمانروائی «تانگ» ها.
- ۱۳ - امپراطوری ترکان اویغوری (متدین به دین مانی).
- ۱۴ - چین شمالی در دوران فرمانروائی «کی تان» ها در قرن یازدهم.
- ۱۵ - سلطنت نشین «کین» در حدود سنه ۱۱۵۰.

- ۱۶ - ایران خاوری در زمان سلطنت سامانیان (قرن دهم).
- ۱۷ - سلطنت سلجوقیان ، حدود سنه ۱۰۹۴ میلادی.
- ۱۸ - سلطنت خوارزمشاهیان و قراختائیان در آغاز قرن سیزدهم میلادی.
- ۱۹ - مرغزارهای روس در حدود سنه دهم.
- ۲۰ - چنگیزخان به توحید مغولستان توفیق یافت.
- ۲۱ - شاهنشاهی مغولان حدود ۱۲۳۰ میلادی.
- ۲۲ - امپراطوری مغولان بین ۱۲۳۰ و ۱۲۲۵.
- ۲۳ - شاهنشاهی مغولان چینی - خاندان قویلی.
- ۲۴ - خانات جغتائی بین سنوات ۱۲۳۰ و ۱۳۶۵ میلادی.
- ۲۵ - سلطنت مغولان در ایران (خاندان هلاکو).
- ۲۶ - آسیائی مقدم - حدود ۱۳۶۰ میلادی.
- ۲۷ - امپراطوری امیر تیمور.
- ۲۸ - تیموریان (قرن پانزدهم میلادی).
- ۲۹ - تقسیم شدن سیراردو (اردوی زرین).
- ۳۰ - آسیای علیا در قرن هفدهم و هجدهم میلادی.

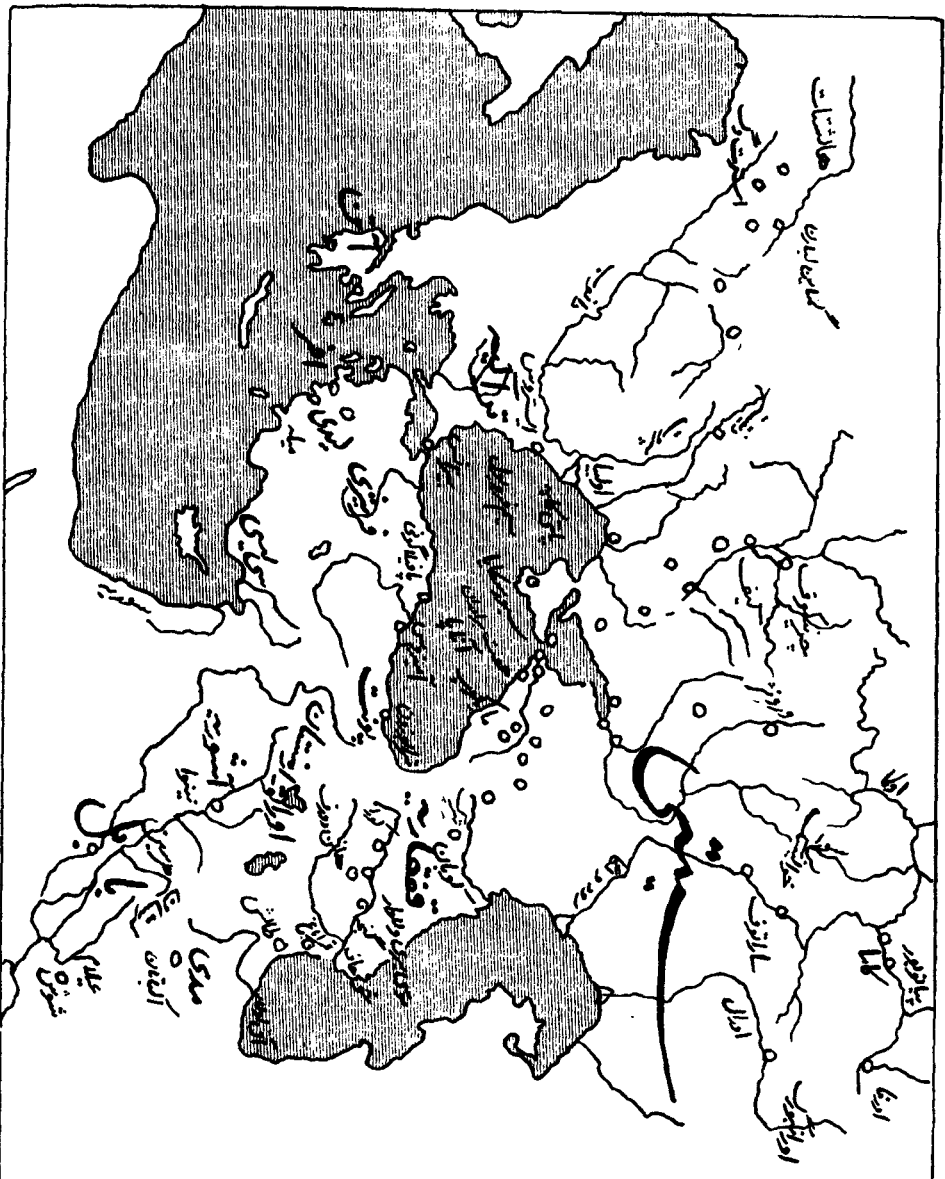




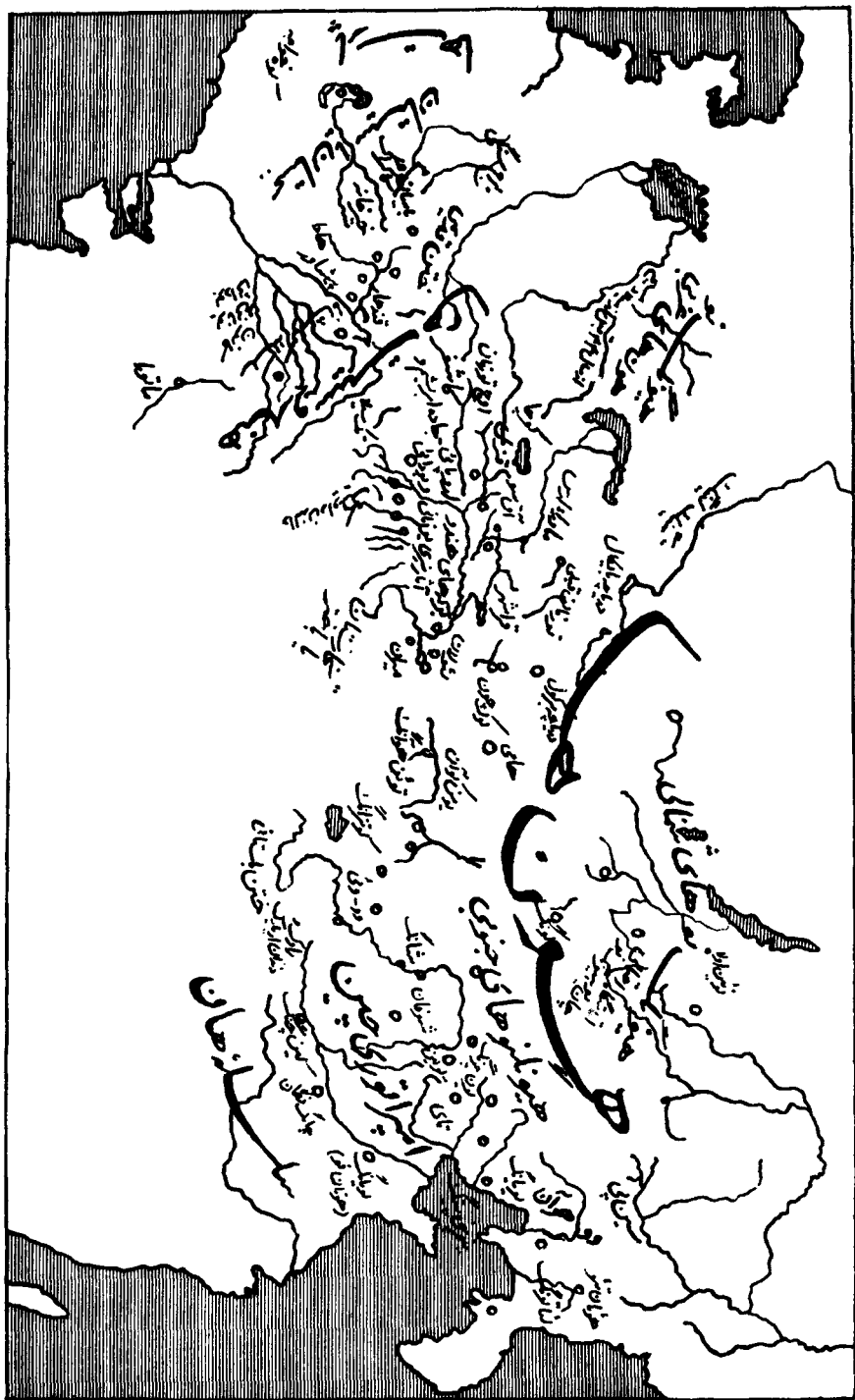
نقشه ۲ - تقسیمات کنونی ترک و سفولها بنا بر نظر آقای ژان دانی



نقشه ۳ - قلمرو و سرزمین سیریهها در قرن هشتم قبل از میلاد مسیح



نقشه ۵ - سوزنن و قلرو سیت ها که دانشا رویه توسع می رفت (از قرن سوم تا هفتم قبل از میلاد مسیح)
و بعد ساریات ها بدانجا آمدند در قرن دوم قبل از میلاد



نقشه ۷ - آسیای مرکزی در دوران هان ها - قبایل هان -

سلطنتِ شین ہوں کی کوہِ ترانگہ درجہ در ۳۱۵ میلادی
----- چہ نُورِ درجہ در ۳۴۰ -----



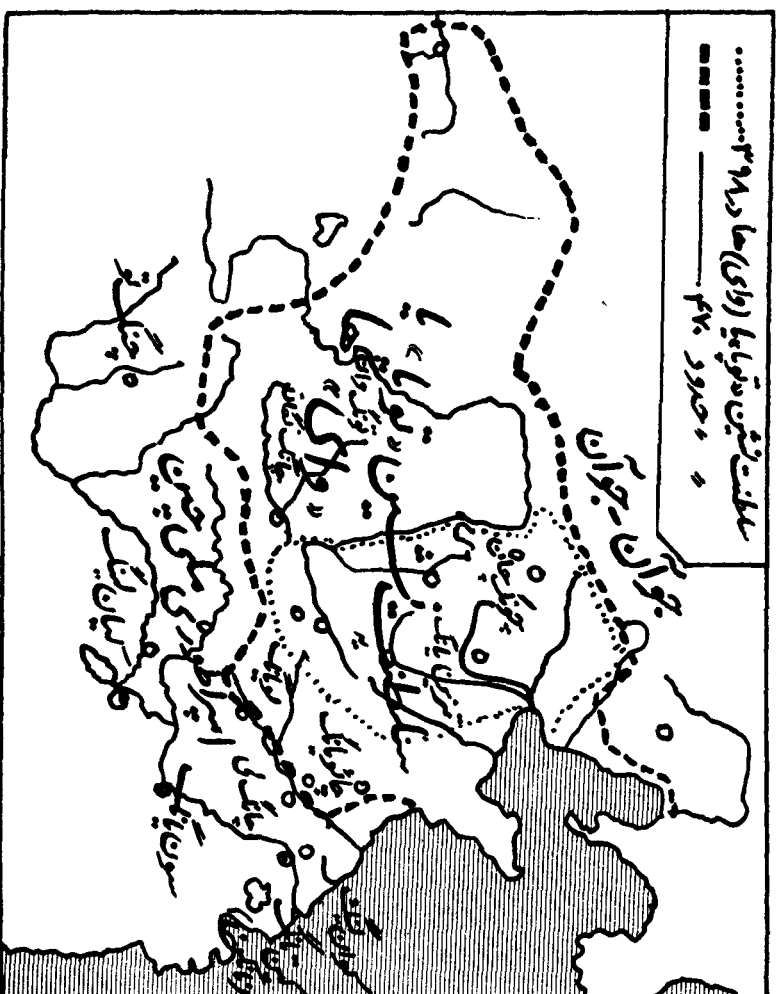
نقدیه هشتم A = چین و تهاجم های عظیم . سلسله هون ها در اولین نیمه قرن چهارم میلادی .

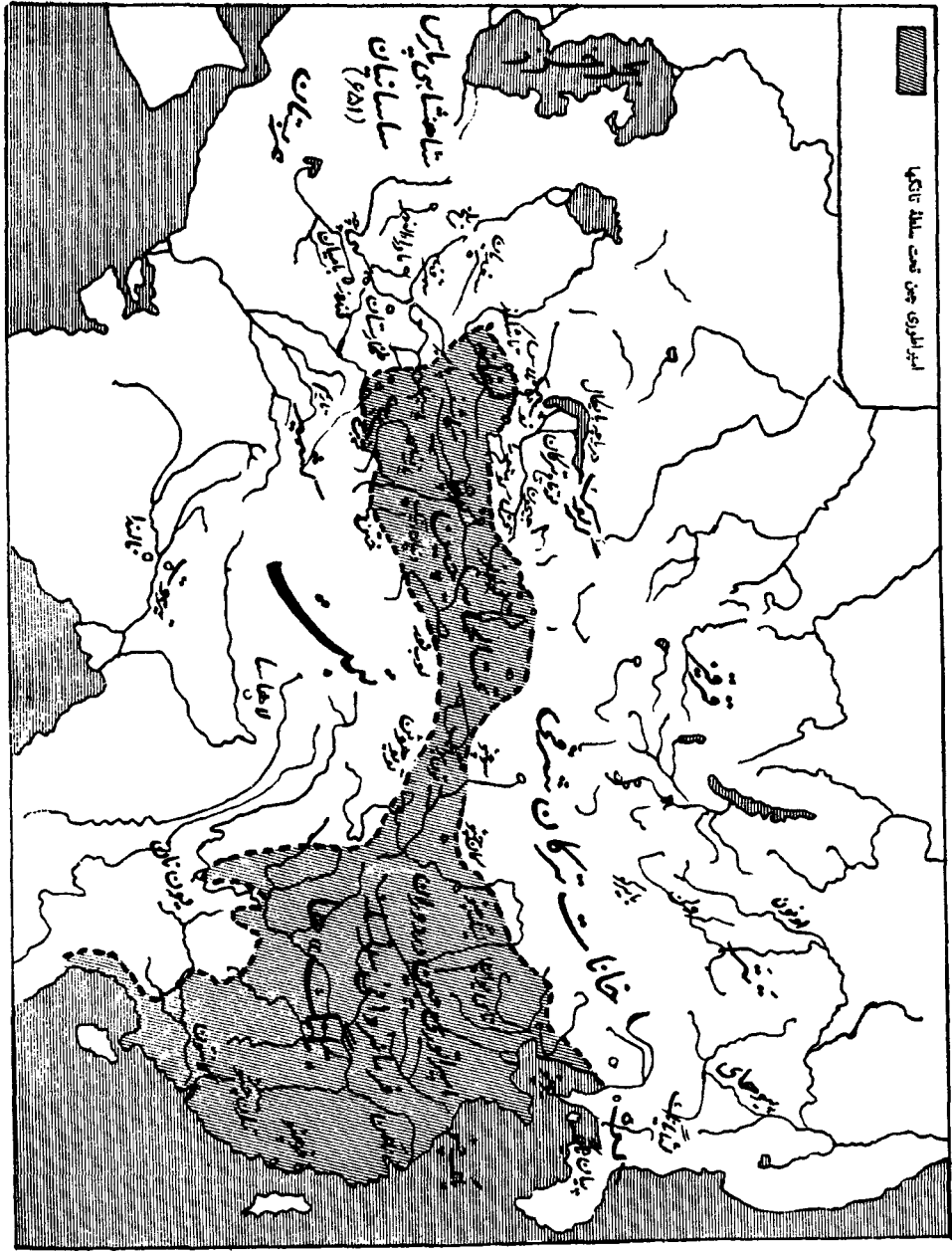
..... سلطنت شین موئیگ درین قبل از ۳۷۰
 سلطنت شین نوین در حدود ۳۰۰

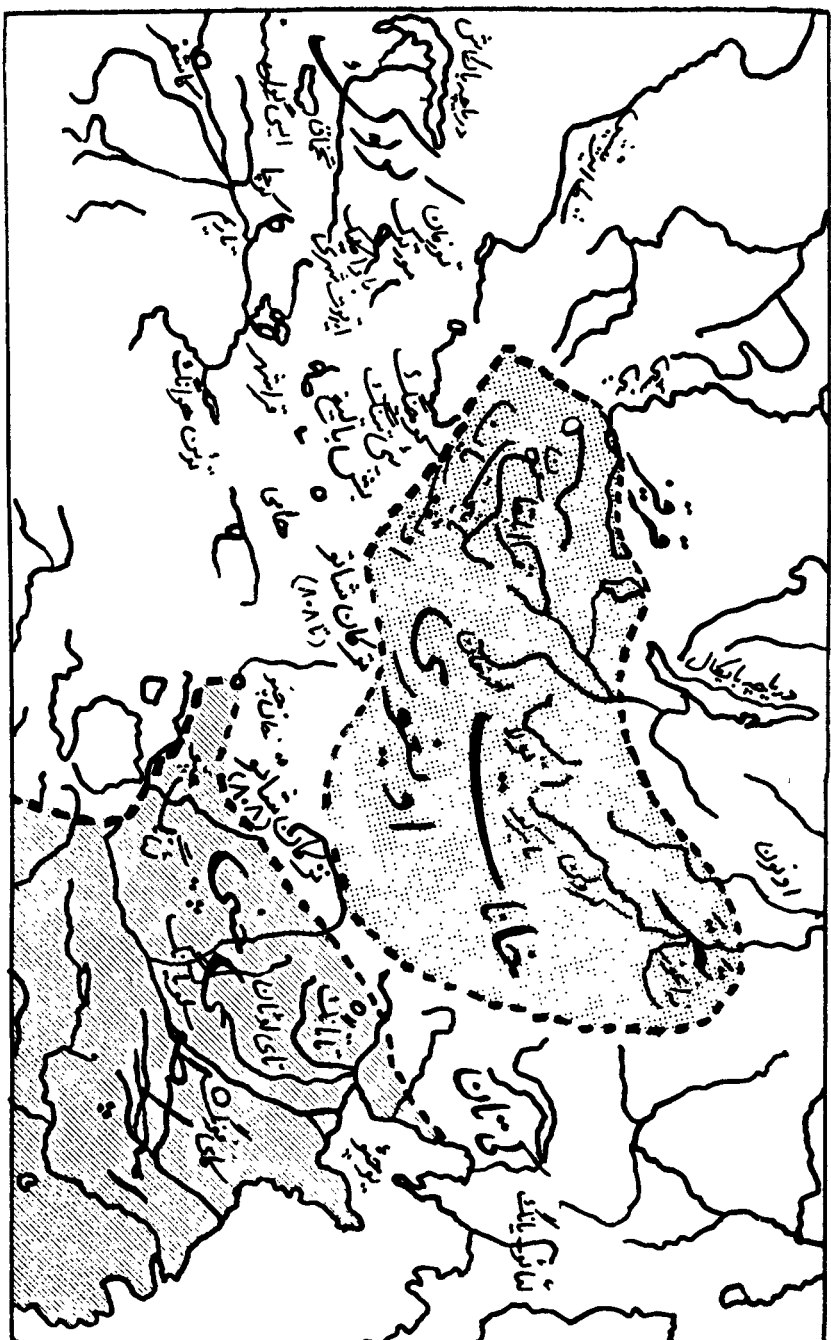
کابل
 تهران
 اصفهان
 شیراز
 تبریز
 مشهد
 قزوین
 زنجان
 همدان
 کرمان
 یزد
 کاشان
 قم
 اراک
 اهواز
 بندرعباس
 چابهار
 مازندران
 گیلان
 قزوین
 زنجان
 همدان
 کرمان
 یزد
 کاشان
 قم
 اراک
 اهواز
 بندرعباس
 چابهار

استراتژی نظامی ایران

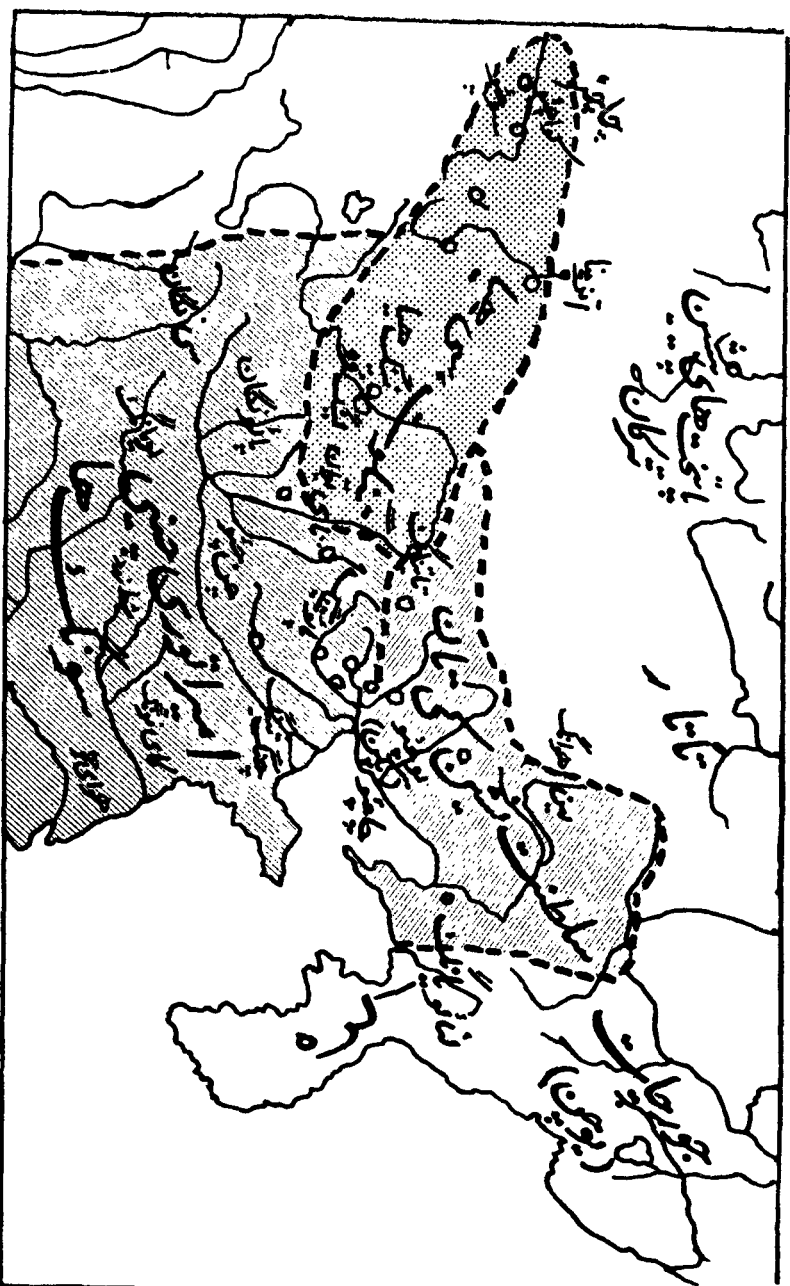
نقشه هشتم B - چین و تهاجمات بزرگ - سلطنت نشین های «سوجونگ» و «تنگوت» در دو قرن نیمه چهارم





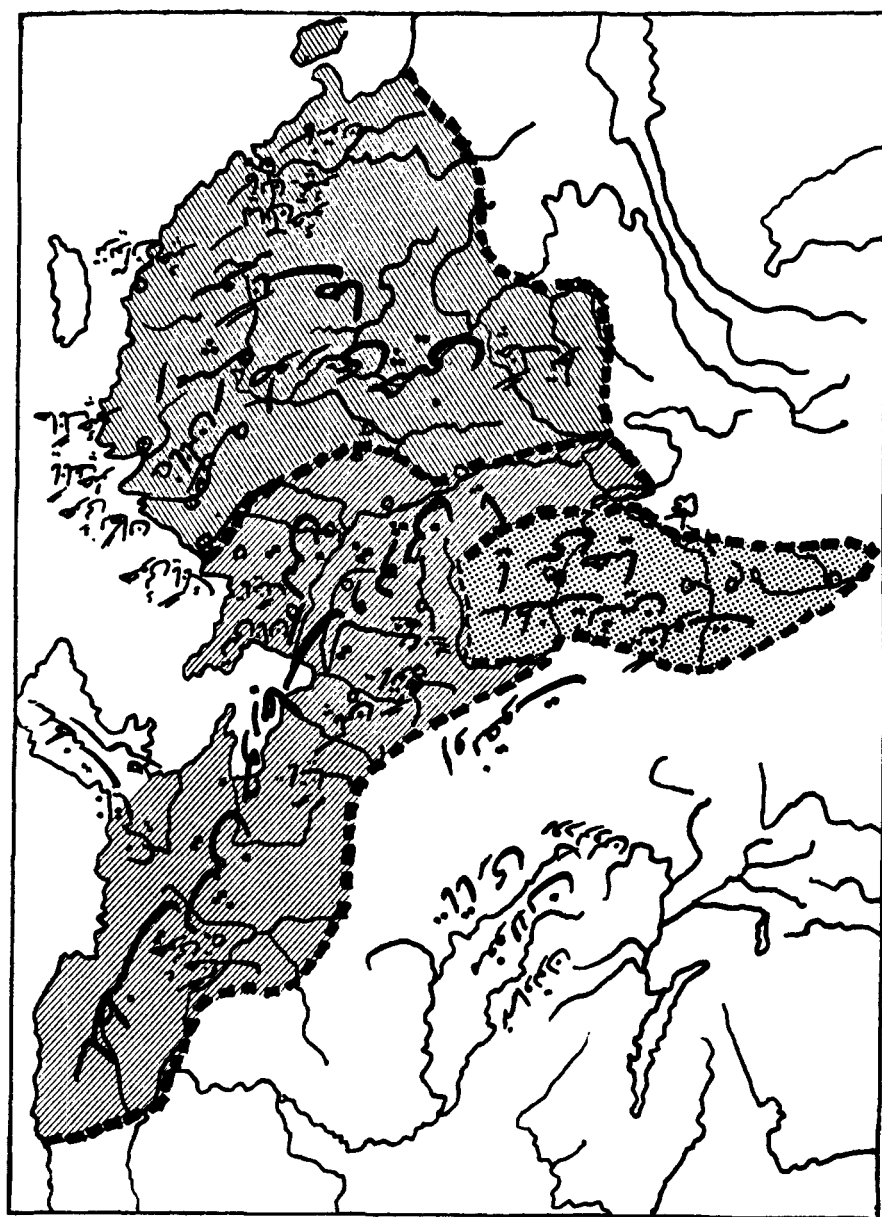


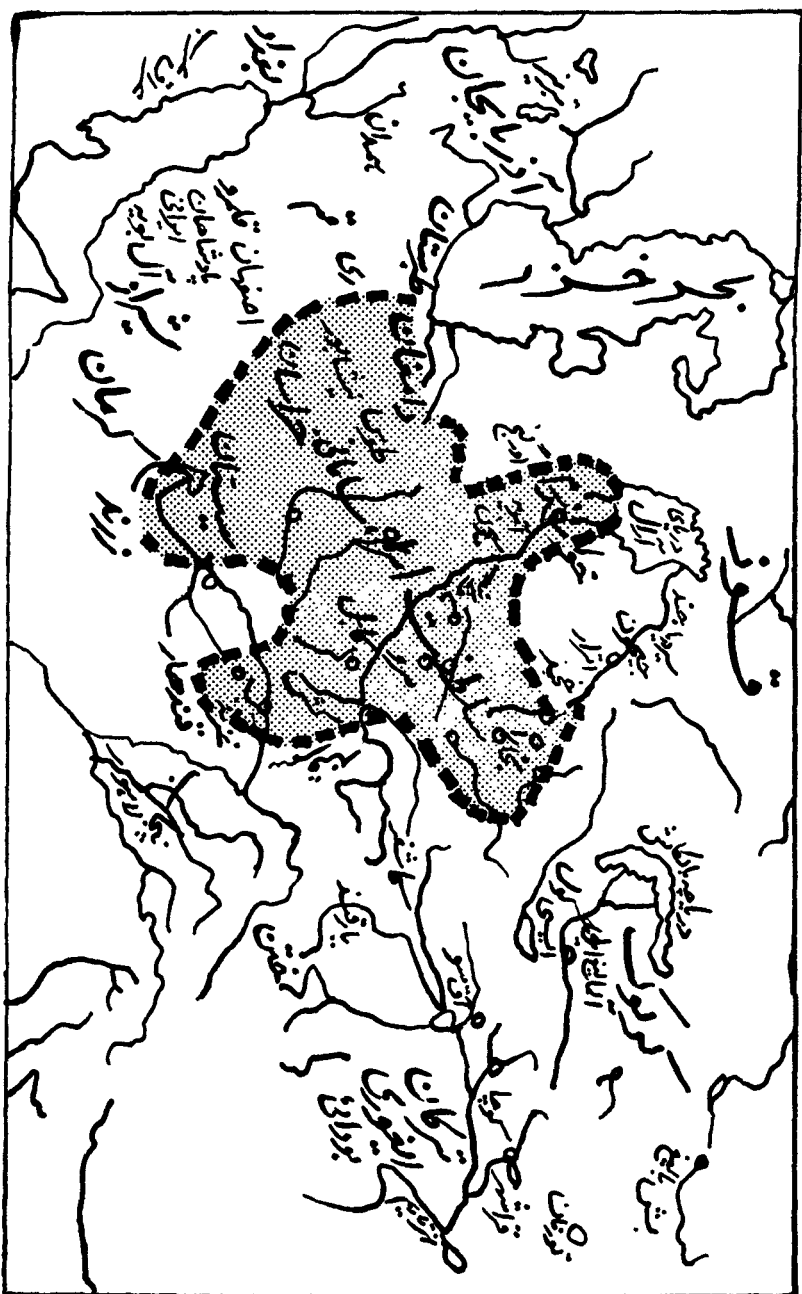
نقشه ۱۳ - امپراطوری ترکمان اویغوری (مستقیم بدین مانی) (بین سنوالت ۷۵۴ و ۸۴۰)



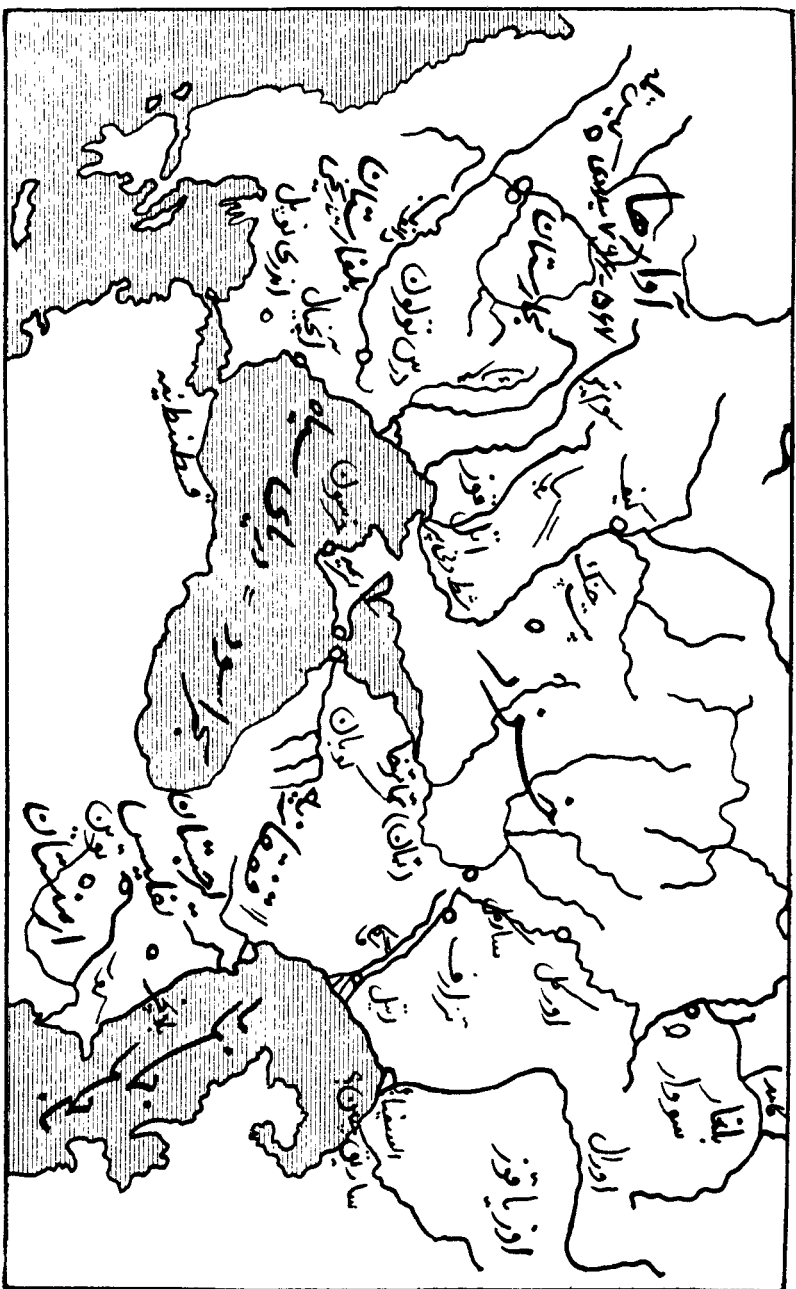
نقشه ۱ - چین شمالی در دوران فرمانروائی «کی تان»ها در قرن یازدهم.

نقشه ۱۵ - سلطنت نشین « کین » در حدود سنه ۱۱۵۰

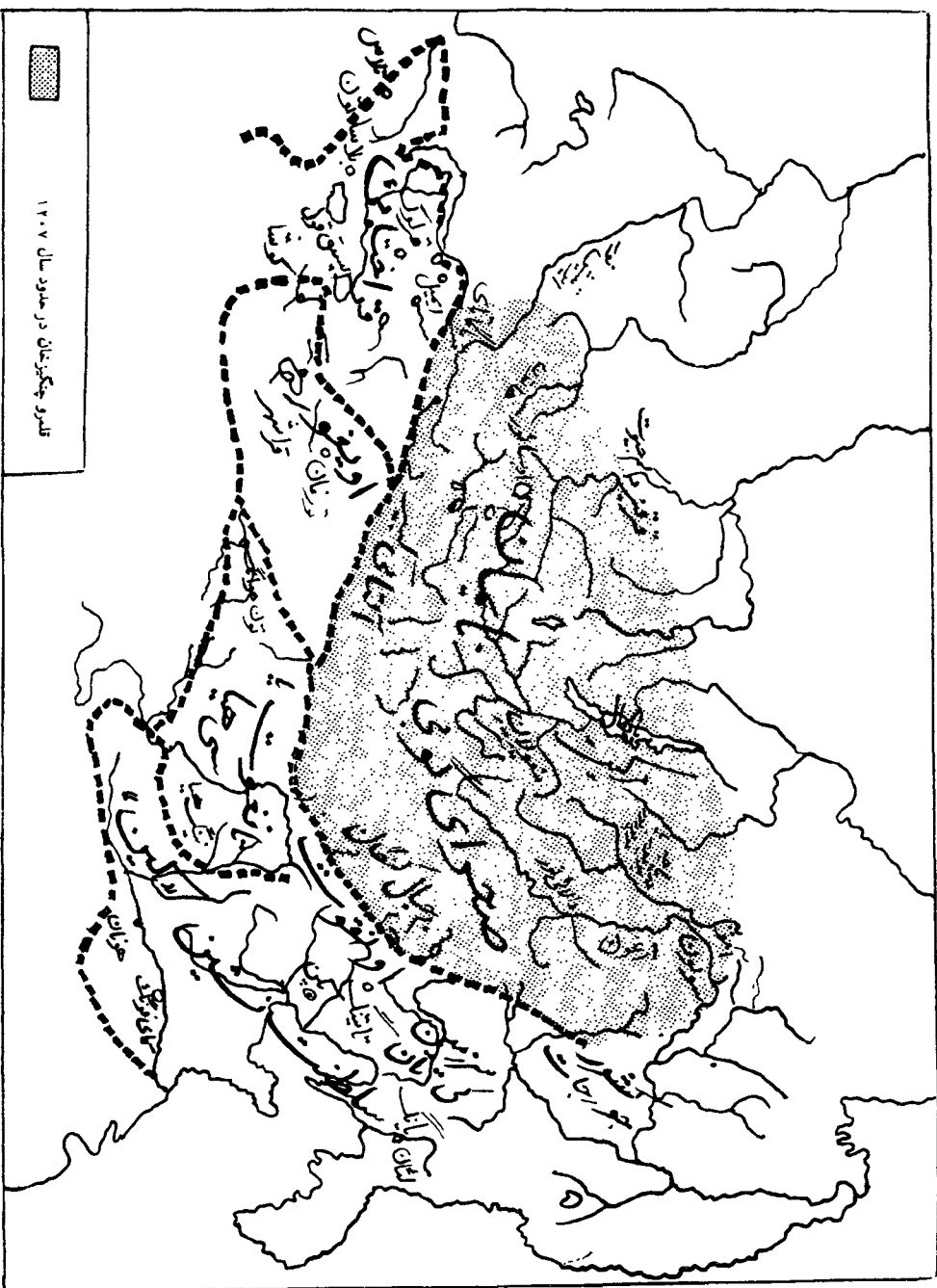




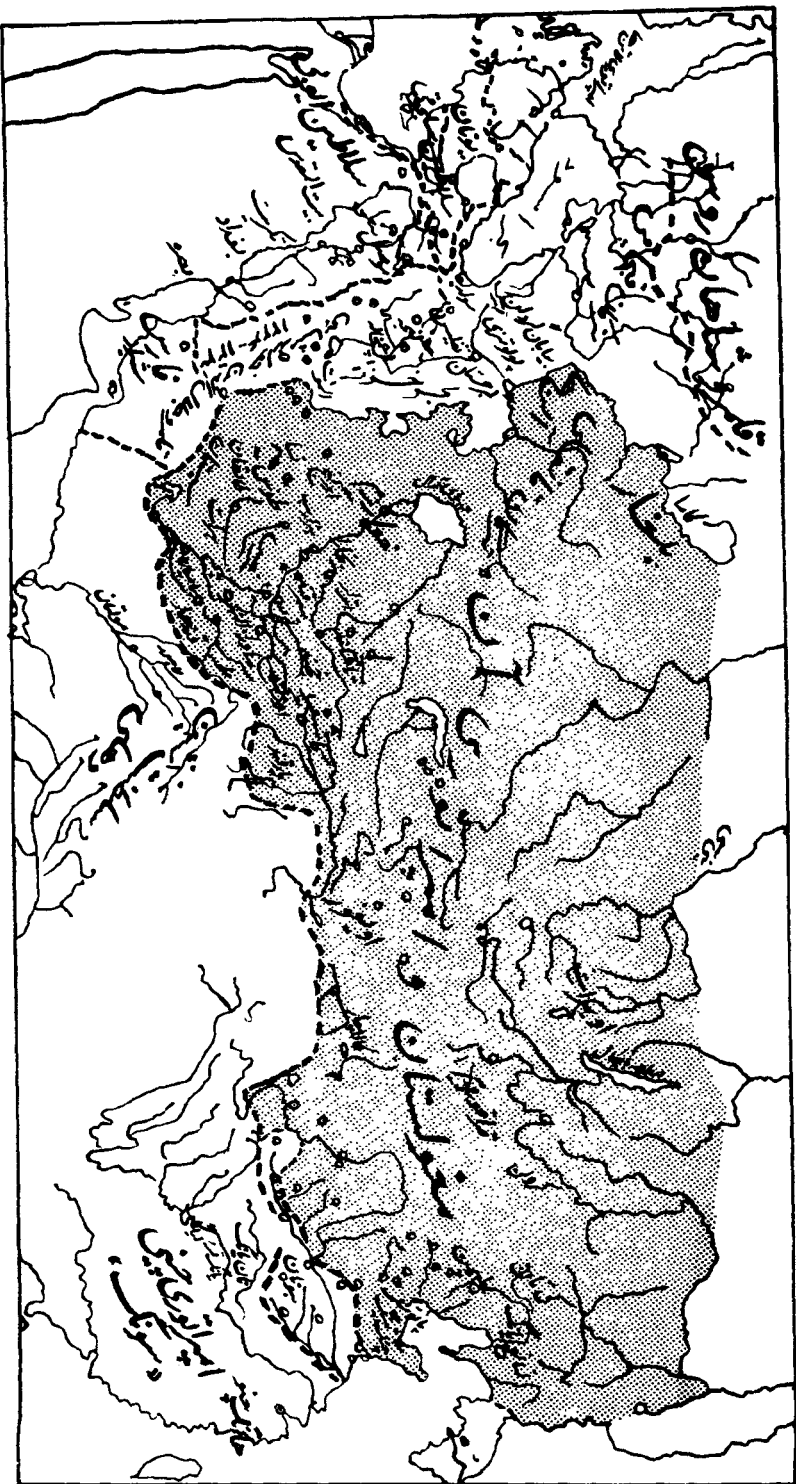
نقشه ۶ - ۱ - ایران خاوری در زمان سلطنت ساسانیان (قرن دهم)



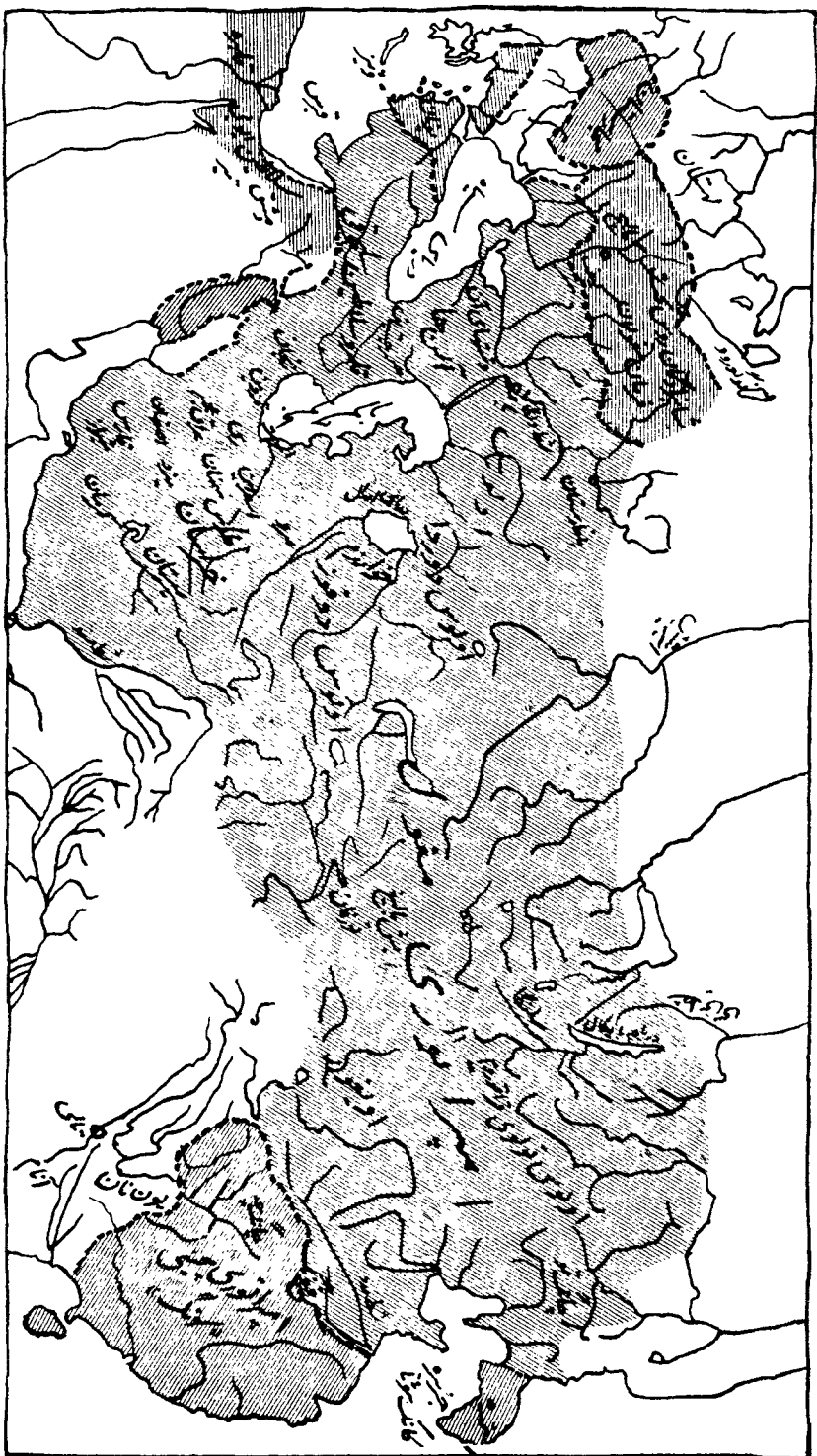
نقشه ۱۹ - سرخسارهای روس در حدود سلسله دهم

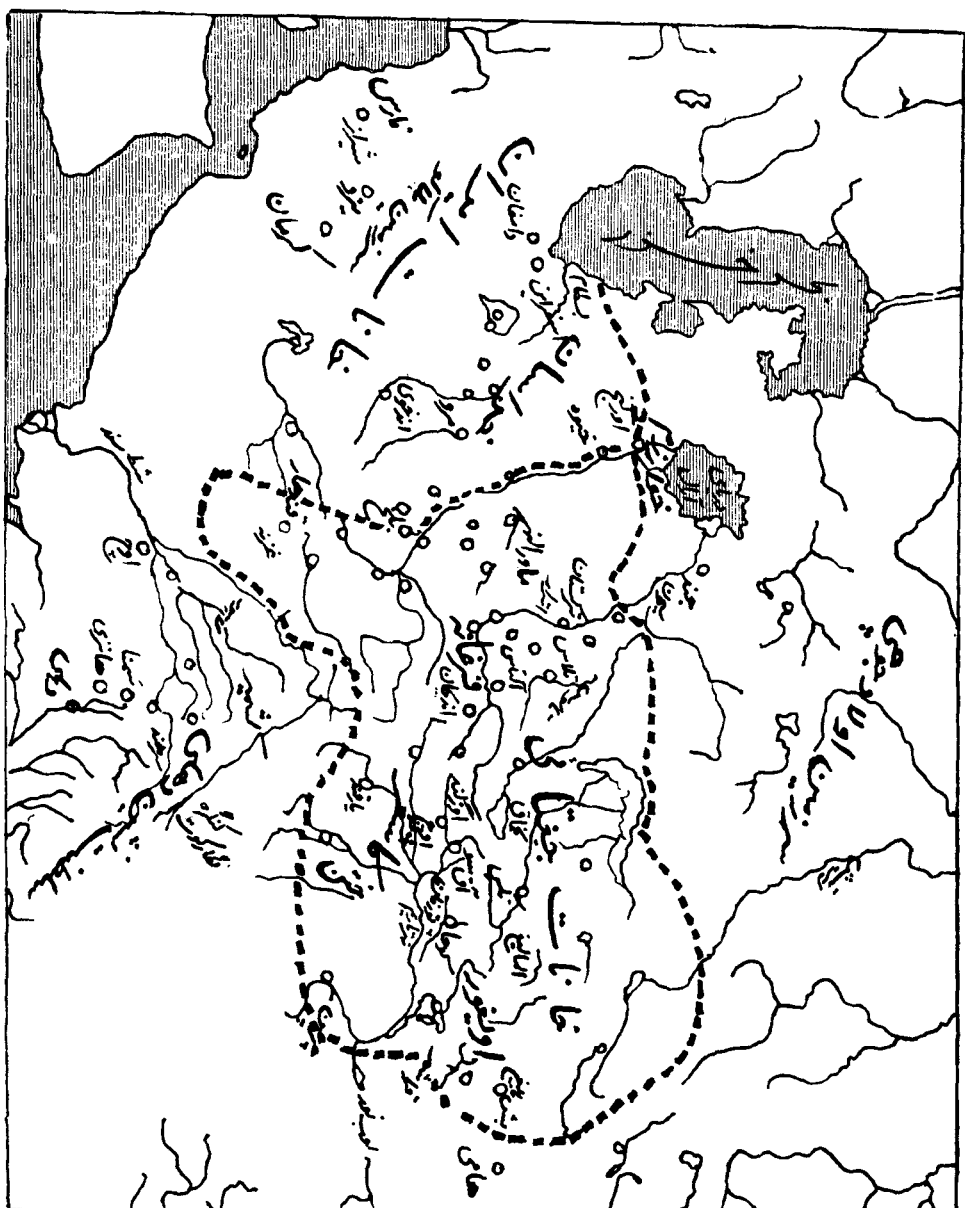


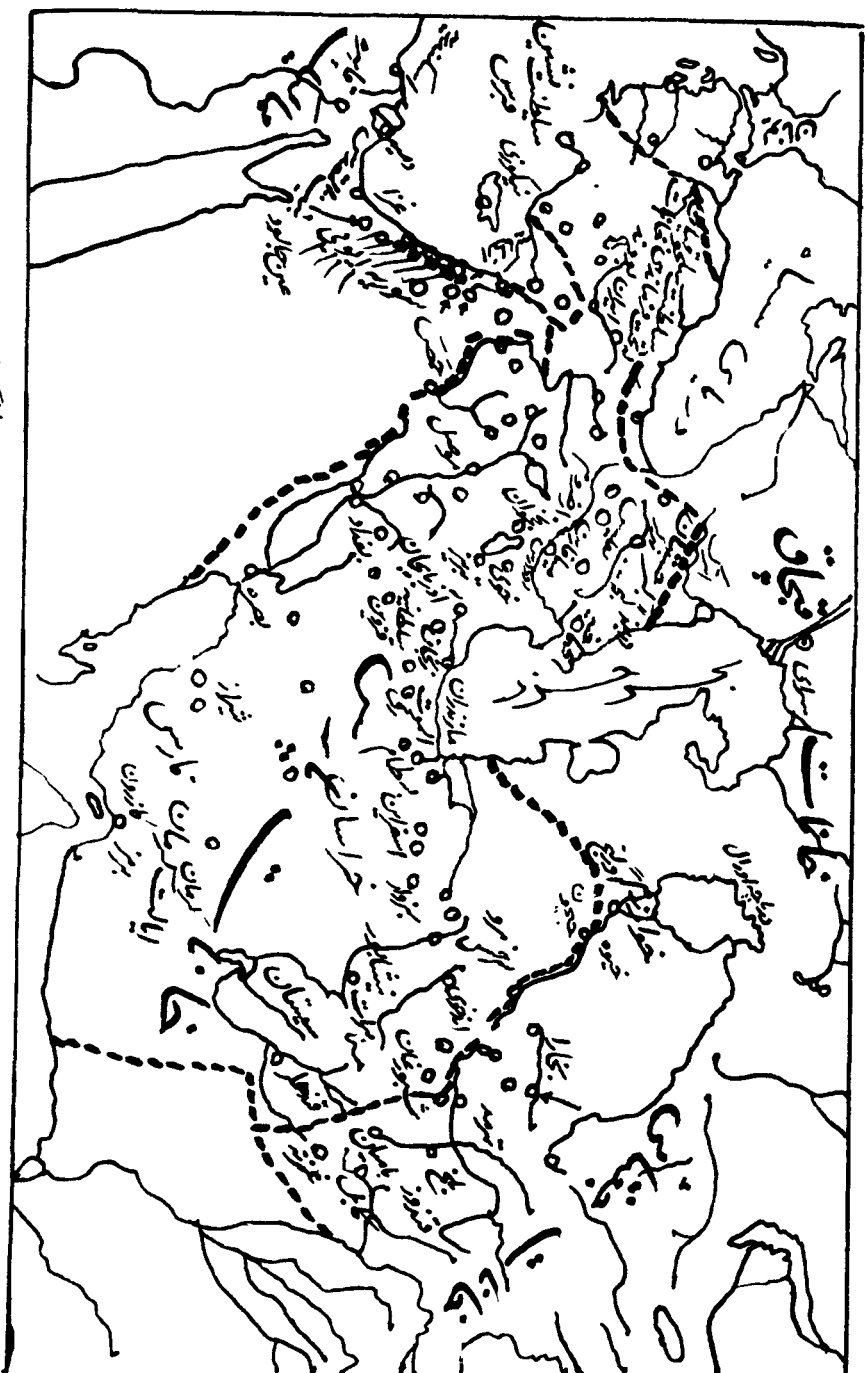
نقشه ۲۰ - چنگیز خان بتوحید مغولستان توقیق یافت. در حدود سنه ۱۲۰۷ میلادی.



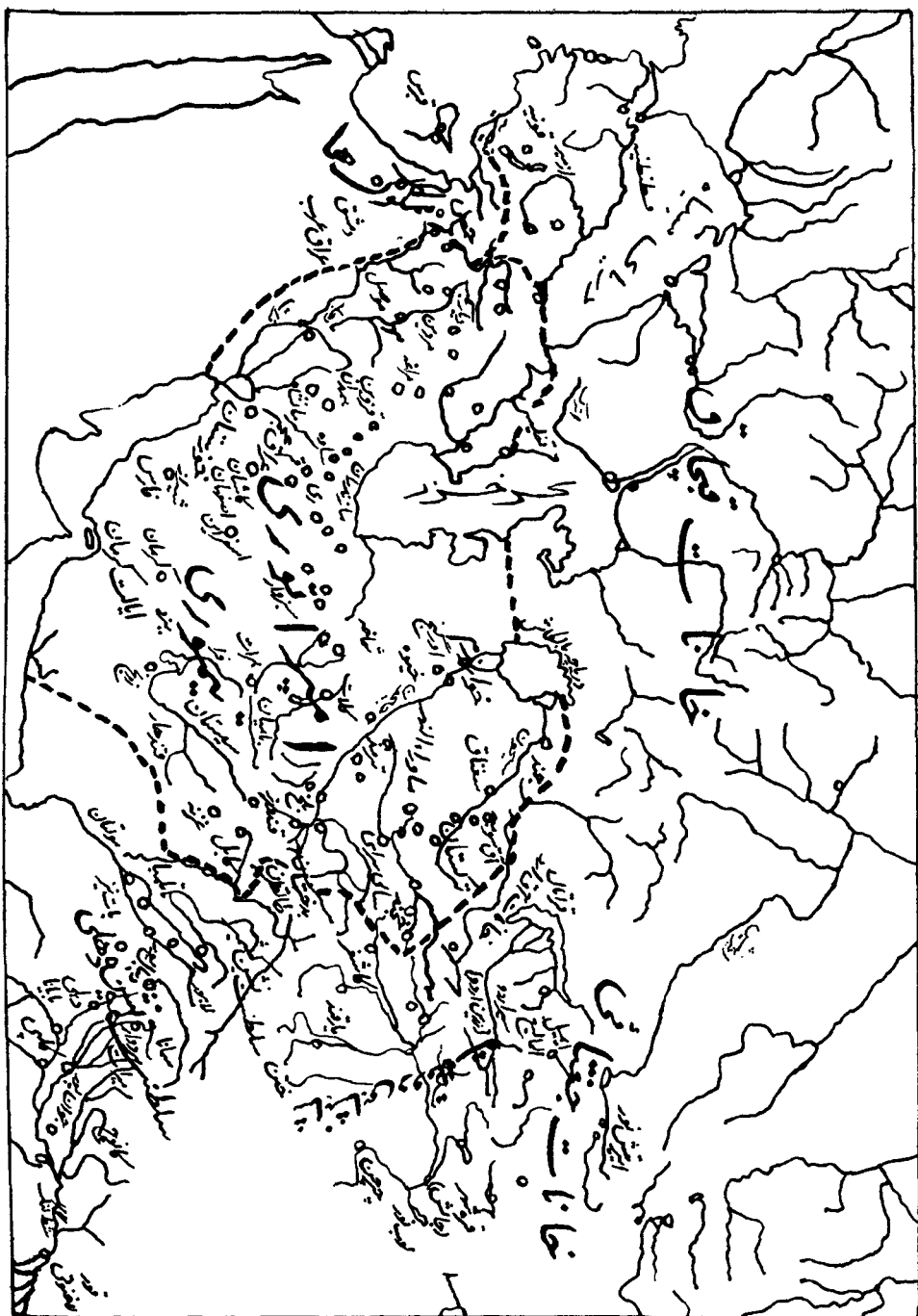
نقشه ۲۱ - شاهنشاهی مغولان در حدود ۱۳۳۰ میلادی

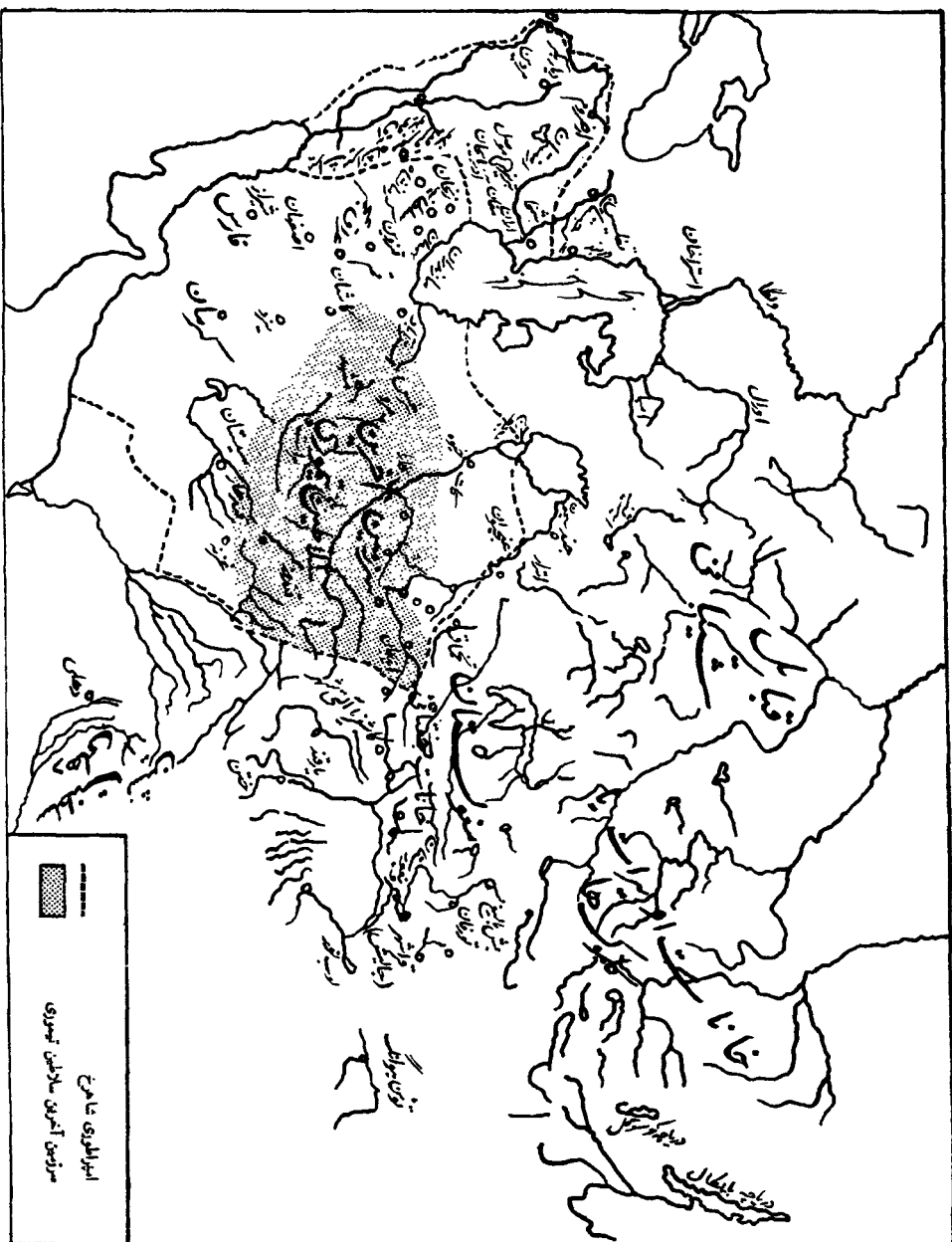


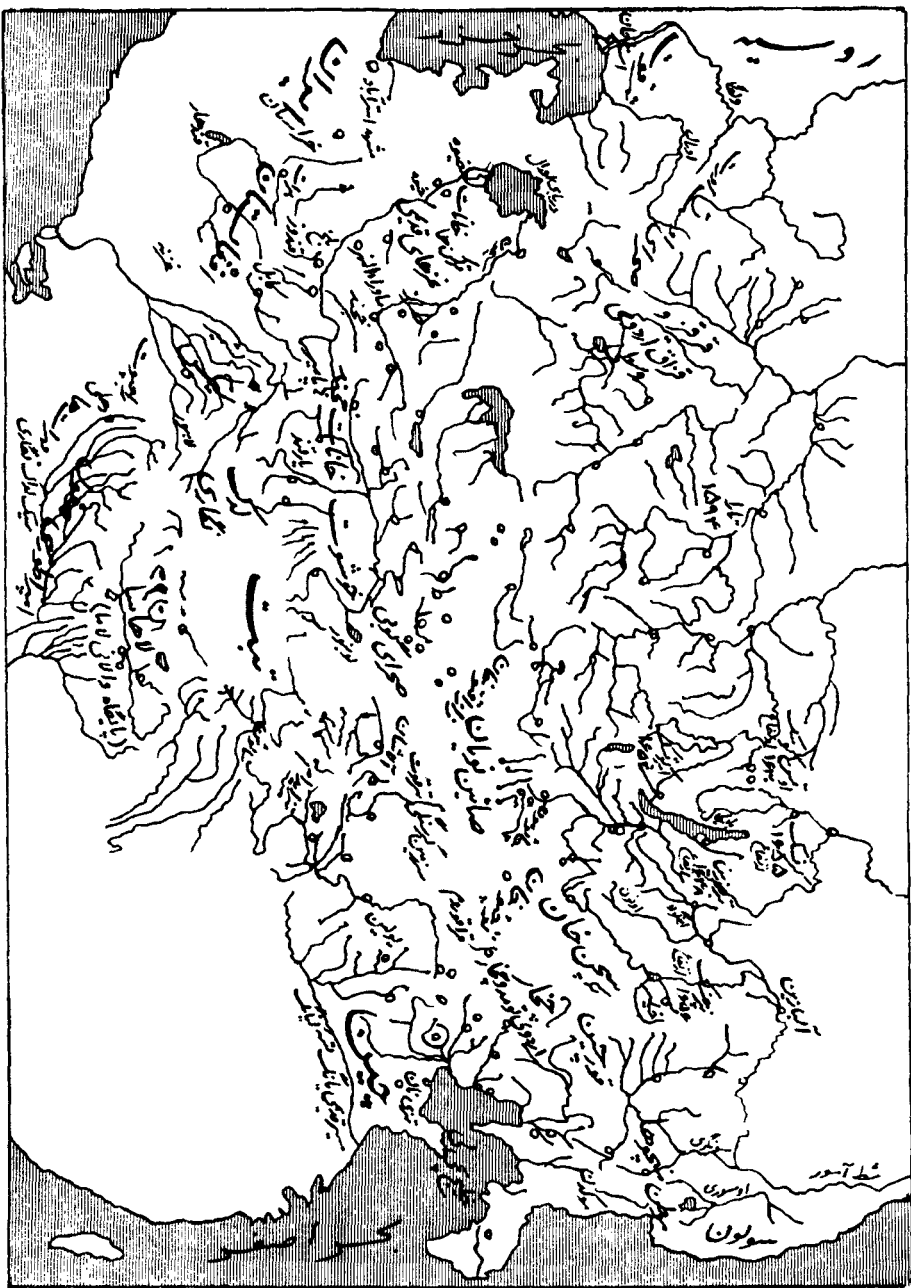




نقشه ۲۵ - سلطنت مغولان در ایران زمین - (خاندان هولاکو).







نقشه ۳۰ - آسیای علیا در قرن هفدهم و هجدهم میلادی

© Copyright 1987

by Shirkat-i Intishārāt-i 'Ilmī wa Farhangī

Printed at S.I.I.F. Printing House

Tihrān, Irān

L'EMPIRE DES STEPPEES

ATTILA, GENGIS-KHAN, TAMERLAN,

par

RENÉ GROUSSET

Traduit en Persan

par

A. H. Maykadih

**Scientific & Cultural
Publications Company**

